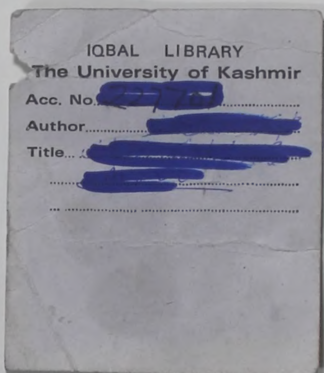


مقدمهٔ کتاب در طبع سوم

طبع سوم کتاب حاضر هنگامی دردسترس علاقمندان قرار میگیرد که مترجم محترم آن دارفانی را بدرود گفته است . مرحوم فخر داعی گیلانی عمری دراز درراه تحقیق وتتبع و ترجمه صرف کرده وتاآخرین روزهای حیاتش با وجود کبر سن و ضعف شدید جسمانی دست از تحریر برنداشته ومشغول تنظیم خاطرات عمرطولانی نزدیك به‌یك‌قرن خویش‌بود . متاسفانه دست اجل مهلت نداد که این اثر خاتمه یابد ولی با اینوصف چون این‌اثر حاوی مشاهدات آن مرحوم درطول حیات بوده ونظریات آن شادروان را بخوبی هویدا میسازد امیدواریم که بزودی توفیق به طبع آن حاصل کنیم .

مرحوم فخرداعی گیلانی همیشه ازکسادی بازار علم‌وادب رنج میبرد وبخصوص از اینکه میدید طبع یك‌کتاب بویژه اثری چون کتاب حاضرکه نمایاننده افتخارات تاریخ طولانی کشورعزیزمان میباشد دربیش از یکی دو هزار نسخه بیشتر چاپ نمیشود ابرازناراحتی مینمود. امابازجای خوشوقتی است‌که استقبال علاقمندان باعث شدکه دست به سومین طبع آن بزنیم ، امیدواریم‌که در آتیه نزدیك بتوانیم سایر آثار گرانبهای آن مرحوم را بتدریج به‌حلیه طبع بیارائیم .



ژنرال سرپرسی سایکس مؤلف کتاب

History

مقدمهٔ مترجم در چاپ دوم

زندگانی گردیده و حکم غذا آری غذای روحانی را پیدا کرده است . این است بسط و توسعهٔ روزافزون انتشارات در غرب به پایه‌ای است که اخباری که دراینباب بوسیلهٔ مطبوعات و یا مسافرین بما میرسد حیرت انگیز و افسانه بنظر میآید .

ملاحظه کنید در یك لهستان تنها که ایالت کوچکی است مطابق اطلاعی که از منابع خارجی در دست است در هشت سال اخیر ششصد میلیون کتاب منتشر شده‌است « توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل » هم اکنون یك کتاب مهم وقطوری در فلسفه از یکی ازدانشمندان بزرگ امریکا دردست ترجمه است که آن باوجودی که بتمام معنی علمی است از ۱۹۵۰ تا ۵٤ در حدود کمتر از چهار سال ده بار و در هر بار ده ها هزار نسخه طبع و نشرشده است .این ضعیف ازخداوند خواسته است توفیق عطا فرموده کتاب مزبور را که در نوع خود عدیم‌النظیر است در آتیه نزدیکی پرداخته تقدیم هموطنان عزیز و صاحبان فضل‌و دانش‌نماید .-۱-

سر زمین ایران که بفرمودهٔ حضرت رسول اکرم « لو کان العلم فی‌الثریا لناله رجال من‌الفرس » همیشه و در تمامی ادوار مهد پرورش علم و هنر بوده و نوابغ علماودانشمندان نامی که در دورهٔ اسلام پدید آمده وعصرطلائی اسلام را پدید آوردند که هنوز دنیا بوجود شان‌افتخاردارد قسمت‌اعظم یعنی‌بیشتر آنها بقول ابن خلدون ایرانی بوده‌اند جای بسی تأسف است که امروز بر اثرتعصبات خشك ونشر اباطیل وخرافات بازارکتب علمی وتحقیقی از رونق افتاده و عدهٔخریدار و خواننده آنها روزانه بکاهش میرود. یك‌کتاب آموزنده و قابل استفاده که چیزی‌بر علم خواننده بیفزاید هنوز بطور معمول بیش از هزار نسخه چاپ نمیشود که‌بزحمت‌و رنج ترجمه و تألیف و نیز خون خوردن در تهیهٔ وسائل طبع آن نمیارزد . دراینباره

۱ - این کتاب (تصادم کرات) که بسیاری از رموز و اسرار کائنات را فاش میسازد براساس تئوری «فاجعه‌ای» (Catastrophism) بنیان نهاده‌شده. نویسنده که از اساتید طبیعی دانان میباشد خود موجد این تئوری است و این تئوری تیشه برریشه تئوری های قدیمی از جمله تئوری تکامل (Evolution) داروین وتئوری سحابی (Nebular) لاپلاس زده وچون‌مؤلف‌برخلاف سایرطبیعی‌دانان‌درمذهب‌متعصب است تئوری‌های‌خودرا بااصول‌مذهبی آمیخته و آنهارادرقالب‌مذهب توجیه‌میکند. دراین کتاب صحت‌وقوع‌دو حادثهٔ‌مهم جهان یعنی عبورموسی از رود نیل‌وطوفان نوح ثابت‌شده‌است(مترجم).

اطالهٔ کلام بیش ازین جائز نیست و لذا توجه خود را بطرف طبع حاضر کتاب که عنوان مقدمه است معطوف میدارم :

نگارنده در مقدمهٔ خود برچاپ اول شرحی درپیرامون کتاب و نیزدرزندگانی مؤلف و عدهٔ آثار و مؤلفات وی نگاشته خوانندگان گرامی را بآنجا حواله میدهم و در اینجا نظر بضیق مکان ازاین بهتر چیزی نمیدانم که شرح موجزو مفیدی که در دیباچهٔ مؤلف بر چاپ‌اول کتاب دراینباره درج است قسمتی را بنظرخوانندگان گرامی رسانیده و بهمان اکتفا نمایم . او درصدر این دیباچه چنین مینویسد : ازز‌مان انتشار کتاب سرجان ملکم درست یك مائه گذشته و در این مدت طولانی رموز کتیبه های میخی حل شده ، اسرار شوش مکشوف گردیده و از بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست‌داده است . هر یك از اکتشافات مهمه در رساله‌ای بخصوص کم وبیش ضبط شده لیکن کتابی بتألیف در نیامده است که بطور کلی تاریخ ایران وثمرات عدیدهٔ تحقیقات جدیده‌را شامل باشد. بعد ازتردید و تأمل زیاد من در صدد برآمد که این منقصت را جبران نمایم و البته این منقصتی بزرگ بود ، چه ایران در مدت چندین قرن بر احوال یونان و دولت روم و بالنتیجه بر احوال اروپا نفوذ و تأثیر کلی داشته است . »

سرپرسی سایکس تاریخ کشور ما را از قدیمترین اعصار ، یعنی ازسه هزارسال پیش از میلاد (تقریباً) تا زمان معاصر ازروی منابع قدیم و جدید و روایات مورخان غرب و شرق و نیز آثار مکتشفه باز نموده، درست است جمع آوری تمام مواد یعنی مواد تاریخ ایران تا زمان معاصر و سنجش آنها با هم برای یکنفر باید گفت مشکل بلکه غیرمقدورمیباشدولی ازمطالعهٔ کتاب ودقت در مندرجات آن معلوم‌میشود که‌مؤلف دانشمند نهایت کوشش‌را دربنباب بعمل آورده است .

کسانیکه بااینجانب تماس دارند میدانند که همیشه‌از تظاهر وخودستائی دوربوده وهستم.ولی در اینجاازنظر وظیفه‌شناسی لازم‌میدانم‌این‌نکته‌را باطلاع‌خوانندگان‌محترم برسانم که‌پس ازاتمام‌چاپ‌اول‌ترجمه‌چندنسخه‌ازکتاب‌ازطریق‌وزارت‌فرهنگ بلندن برای

مؤلف محترم فرستاده شد، درنتیجه طولی نکشید که ازانجمن پادشاهی آسیائی مرکزی
پاداش این خدمت بدریافت مدال علمی نائل آمدم ونیز دراحکام فرهنگی (ازطرف
وزارت جلیله فرهنگ) از اینجانب قدردانی شد.

در خاتمه برای اطلاع خوانندگان محترم مینویسم که در این ترجمه
تجدید نظر کامل نموده باینمعنی که نسخهٔ ترجمه از اول تا آخر متناً و هامشاً
تحت مطالعهٔ دقیق آمده و در مطابقت با اصل کتاب و اصلاح و تصحیح تا آنجا
که ممکن بوده سعی بلیغ ودقت و کوشش بعمل آمده است و نظر بکمی فرصت واینکه
چندین کتاب درینمیانه در دست ترجمه یا زیر چاپ بوده نور چشم فاضل گرامی آقای
حمید عنایت که فعلا در یکی از دانشگاههای لندن بمطالعه وتحصیلات عالیه مشغولند
با مادراینکار مساعدت نموده و مادوام توفیق وتائیدایشانرا ازخداوند متعال خواستاریم.

تهران مهر ماه ۱۳۳۵

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرسی سایکس
General Sir Percy Sykes
دارای نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی

ترجمهٔ

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

با ۶۲ گراور و یک نقشه

جلد اول ـ چاپ سوّم

چاپ افست علی اکبر علمی

۱۳۴۳

مقدمهٔ مترجم

در چاپ اول

کتاب حاضر که «تاریخ ایران» نام دارد ازمشهورترین تألیفات ژنرال سرپرسی سایکس از مشاهیر خاورشناسان انگلیسی است که هنوز آفتاب زندگانیش در آسمان دانش میدرخشد. ترجمه وانتشار این کتاب، برای رفع نیازمندی دانشجویان که بکتاب مکمل وجامعی در تاریخ ایران احتیاج مبرم داشتند، از دیرباز خاصه از بعد از انتشار ترجمهٔ کتاب تمدن العرب گستاولوبون فرانسه‌ای همواره نصب العین بوده واز بزرگترین آمال نگارنده شمرده میشد واینک بی نهایت خوشوقتم وخدایرا شکرگزارکه این آرمان ملی جامهٔ عمل پوشیده یعنی ترجمهٔ جلد اول آن از چاپ در آمده تقدیم قارئین عظام میشود. در اینجا ماقبل از هر بیانی بشرح احوال مؤلف پرداخته واین مختصر را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

سرپرسی سایکس تحصیلات خود رادر آموزشگاه (رگبی) ودانشکدهٔ افسری (ساندهرست) بپایان رسانیده ودر هر دو آموزشگاه بدریافت جایزه‌های پهلوانی نایل آمده است.

در سال ۱۸۹۲ بسمت افسر هنگ دوم نیزه‌دار (از هنگ‌های مشهور انگلیسی) مسافرت‌های خود را در آسیای مرکزی، ایران، بلوچستان آغاز کرد. در ۱۸۹٤ کنسولگری انگلیس را در کرمان تأسیس نمودودو سال بعد از آن در کمسیون مرزی ایران وبلوچ مأموریت یافت ودر همان سال مسافرتی در حوزهٔ رود کارون نمود. در ۱۸۹۷ مأمور پذیرائی و مصاحبت والاحضرت ناصرالملك مرحوم گردید که آنموقع بعنوان نمایندهٔ مخصوص بلندن عزیمت مینمود. در ۱۸۹۹ کنسولگری انگلیس را درسیستان تأسیس نمود ودر ۱۹۰۱ بعنوان فرمانده هنگ (مونتگامری شایرتیومانری) در جنگ بوئر شرکت کرد ودرهمین جنگ مجروح گشته بپاس فداکاریهائی که از

خود در آن جنگ‌ها نشان داده بود باخذ مدال و نشان‌هـای افتخار نایل آمده و در اعلامیه‌های وزارت جنك یا احکام نظامی از وی قدردانی شد. در ۱۹۰۲ بدریافـت نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی مفتخر گـردید. از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سر کنسولگری انگلیس درخراسان بود. در آغاز جنگ بین‌الملل اول فرماندار نظامی (سوت‌هامپتون) شد وسپس جزء لشکر لاهور در فرانسه مأموریت یافت. در ۱۹۱۵ به سر کنسولگری ترکستان چین تعیین شد. در ۱۹۱۶ برای تأسیس نیروی مشهور به پلیس جنوب بایران آمد وستاد این نیرو در شیراز بود. در ۱۹۱۸ بپاس خدماتی که انجام داده بود بدریافت نشان نایل شده ودر احکام نظامی ازوی قدردانی شد و پس از پایان جنگ بانگلستان باز گشتـه و اکنون منشی افتخاری انجمن آسیـای مرکزی میباشد.

تألیفات مهم سرپرسی سایکس

تألیفات مهم این دانشمند عبارتند از: ۱ ـ افتخار عالم شیعه ۲ ـ ده‌هزار میل درایران. ۳ ـ تاریخ افغانستان. ٤ ـ تاریخ اکتشافات عالم. برای تألیف اخیراز انجمن‌علمی امپراطوری بدریافت نشان طلامفتخر شد. ۵ «درصحراها وواحه‌های آسیای مرکزی» واین کتاب باکمك بانو «الاسایکس» نوشته شده است. از برگزیده‌ترین تألیفات این‌نویسندهٔ کنجکاو همین‌کتاب است که در حقیقت واسطةالعقد سلسلهٔ تألیفات او میباشد، کتـاب مزبور بقدری مورد توجه علاقمندان بتاریخ ایران‌واقع گردیده که ازآغاز انتشار تاکنون سه‌بار[1] چاپ شده که در چاپ اخیر فصلی جداگانه و مطالب مهـم زیادی نیز بقلم مؤلف بر کتاب افزوده شده است و ضمناً یادآور میشود که کتاب حاضر نقل از نسخـهٔ ۱۹۳۰ یعنی آخرین چاپ اصل میباشد.

سرپرسی سایکس درگردآوردن مواد وجمع آوری مدارك واسناد این‌کتاب سالها رنج برده ومجاهدات بسیار نموده است. اینمرد تقریباً همه منابع قدیم‌وجدید را از رومی ویونانی وسریانـی وارمنی وعربی وغیره خاصه کتابهائی که در دویست

۱ ـ وآن بدینقرار است: چاپ‌اول ۱۹۱۵، چاپ‌دوم ۱۹۲۱، چاپ‌سوم ۱۹۳۰ میلادی (مترجم).

سال اخیر یعنی از زمانیکه مشرق قدیم جلب توجه علماء فرنگ را کرده نوشته‌انداز نظر انتقاد و خرده گیری گذرانیده است و نیز در حدود ۲۵ سال[1] عمرش را درخاك ایران ، در نواحی مختلف بسر برده اوضاع و احوال ، عادات و رسوم وبالاخره آثار ویادگار هائی که درهرجا بوده همه را با کمال دقت و اهتمام مشاهده و مطالعه کرده و از این راه اطلاعات وافر و معلومات سودمند زیادی بدست آورده است و مخصوصاً نواحی شرقی و جنوبی ایرانرا کاملا سیاحت وتحقیقات جغرافیائی و تاریخی نموده‌است . راست است جهانگردان زیادی ایرانرا سیاحت کرده و در اطراف این مسائل تجسس و تدقیق و تحقیق نموده‌اند ، ولی سخن اینجا است که وسائل و اسباب گرد آوردن مطالب درست و کسب اطلاعات صحیح مصون ازلغزش وخطا بقدری که برای این دانشمند فراهم بوده در دسترس هیچیك از همکاران اروپائی وی نبوده است ، چنانکه خود او در مقدمهٔ یکی از تألیفات خویش مربوط بایران شرحی که در این خصوص نگاشته از جمله چنین مینویسد « نگارنده با کمال جرئت ادعا میکند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجانب بسیرو سیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و ازطرفی موقعیت ورتبهٔ رسمی نویسنده بهترین وسیله برای ملاقات طبقات منورهٔ اهالی و کسب اطلاعات عاری از خطا بوده است که خود این نعمت کمتر نصیب دیگرسیاحان خارجی میشود » . پس از آنچه گفته شد تصدیق میکنید که این تاریخ بر پایهٔ متین و ثابتی قرار گرفته و درجمع آوری اطلاعات و دست آوردن مدارك و اسناد منتها درجهٔ دقت را مؤلف بعمل آورده است .

بعقیدهٔ ما کتابی جامعتراز این در تاریخ ایران نوشته نشده است، چه کتابهائی که دراین زمینه تاکنون انتشاریافته ناقص یا نیمه تمام بوده هیچکدام رفع نیازمندی طالبان تاریخ ایرانرا نمینموده است و بالاخره کتابی که همهٔ ادوار تاریخ ایرانرا مرتب ومسلسل و نیز کامل وتمام حاوی باشد بتألیف در نیامده مگر همین کتاب است که این نقیصهٔ

---

۱ ـ سر پرسی سایکس از سال ۱۸۹۲ تا سال ۱۹۱۸ بطور ثابت در خاك ایران و بلوچستان مسافرت میکرد. (مترجم).

بزرگ را جبران نموده ، مؤلف دانشور سرگذشت این کشور را از قدیمترین ادوار تا زمان معاصر مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه کاملا باز نموده‌است و حتی کشفیات مهمه‌ای که از حفریات اور و نیز از کاوشهای شرق ، جدیدا یعنی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۰ بدست آمده تمامی آنها را این کتاب در بردارد و بنابرین کتاب حاضر را حقاً میتوان گفت که تکمیل ترین و جامعترین تألیفاتی است در تاریخ ایران که اینك در دسترس طالبان دانش و فرهنگ نهاده میشود .

داخل شدن در مسائل و مندرجات این کتاب یعنی مجلد حاضر وشرح و بیان حقایق تاریخی و علمی آن از گنجایش اینمقدمه خارج است ، ولی بحکم « مالا یدرك کله لایترك کله » سطری چند بطور فهرست در زیر بعرض خوانندگان میرسانم .

فصول اولیهٔ کتاب مربوط به جغرافیای ایران و نیز بابل و ایلام متضمن مطالب عالی و تحقیقات کافی میباشد. مؤلف در اینقسمت یعنی قسمت جغرافیائی نظر به تبحری که دارد به تفصیل سخن رانده یك سلسله اطلاعات بسیار سودمند و نکاتی را که تازگی دارد در دسترس ما گذارده که در کمتر کتابی نظیر آن یافت میشود .

از نقاط حساس کتاب و با برجسته ترین فصول آن بعقیدهٔ نگارنده فصولی است که در آنها از مسائل و امور اجتماعی کشور در هر یك از ادوار به تفصیل صحبت شده است. توضیح اینکه در این فصول از عادات و اخلاق ، قوانین و رسوم ، شاه و دربار، آرتش، موقع زنان ، زبان و ادبیات ، دین و فرهنگ ، معماری : پیشه و هنر خصوصاً هنرهای زیبا و غیره مبسوطاً بحث شده و شرحیکه در اطراف هر یك نگارش یافته مدققانه و بسیار جالب و جاذب است . او دین و فرهنگ قدیم ایرانرا اهمیتی بسزا داده و در فصلی جداگانه آنرا تحت مطالعه آورده است و در اینجا از اصول مذهب زردشت پیغمبر باستان ایران مشروحاً صحبت داشته خاصه در متأثر شدن اینمذهب از تورانیان و نیز تأثیر آن برمذهب یهود بیاناتی که نموده جالب دقت نظر است . در تحقیق آثار باستان خاصه خرابه های پرسپلیس و پاسارگاد و نیز در اطراف صنایع و فنون باستان ما کلیهٔ پایهٔ بیاناتش محکم و متین و در خور همه نوع تقدیر است .

درشرح احوال ایرانیان قدیم اخلاق ملی ما را ستوده ودریکمورد چنین مینویسد «مهمان نواز و کریم و بخشنده و بلند نظر بوده‌اند» و در باب صنایع و فنون خاصه هنرهای زیبا او ذوق ابتکار و نبوغ صنعتی ما را اعتراف وخاطرنشان نموده که ایران در تمدن وصنایع وفنون اروپا در ادوار گذشته تأثیر عمیق داشته است ونیز مشاهیر رجال ومفاخروبزرگان ما را باکلماتی که حاکی ازوسعت نظرو روح محبت ووداد است ستوده وعظمت و بزرگواری آنان را تصدیق میکند واینك مابرای جلب نظر خوانندگان گرام یکی دو سه فقره رابطور نمونه گوشزد مینمائیم . اودرخاتمهٔ تحقیقات خودراجع به خرابه‌های پرسپلیس چنین میگوید «ایران از ملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل وآشور ومصر ویونان البته اقتباسات زیادی نموده لیکن متابعت وتقلید صرف نکرده‌است. حتی مجسمه‌های گاوهای آشوری هم درمقبره‌های بزرك هخامنشی از حیث اهمیت دارای رتبهٔ اولیه نیستند» .درخصوص مقبرهٔ **کوروش** کبیرمینویسد که «من سه‌مرتبه بزیارت این مقبره رفته‌ام ودرآنجا موفق شده مختصرتعمیری هم نموده‌ام وضمناً در هرموقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبرهٔ اصلی **کوروش** پادشاه بزرك وشاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست ومن چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام ودرواقع شك دارم که آیابرای ما طائفهٔ آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده ازمقبرهٔ مؤسس دولت پارس وایران که تقریباً دوهزار وچهارصدوچهل سال قبل از این درآنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد» . یا در طی بیان صفات حمیدهٔ **کوروش** بعد از نقل مسطورات کتاب مقدس ومورخین یونانی میگوید «ما میتوانیم مباهات کنیم باینکه اولین شخص بزرك آریانی که احوال او بخوبی برما معلوم میباشد دارای چنین صفات عالی وبرجسته‌است».

در شرح احوال حضرت رسالتمآب ص که جزء قسمت اخیر کتاب حاضر است درخاتمهٔ بیانات خود چنین مینویسد« عقیدهٔ شخصی من این است که **محمد** ص درمیان مشاهیر عالم بزرگترین انسانی است که با یك مرام عالی تمام هم خود رامصروف این داشت که شرك وبت پرستی را از ریشه منهدم ساخته و بجای آن افکار بلند اسلام را

برقرار سازد واوخدمت وافر و نمایانی که از این راه بنوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده وسر تعظیم فرود میآورم».

راجع بحضرت **علی بن ابیطالب** ع درطی بیان صفات محمودهٔ وی چنین اظهار میکند «اینکه اهالی ایران در او مقام **ولایت** قائل شده واو را باصطلاح سرپرست حقیقی ومربی الهی میدانند واقعاً این عقیده قابل تحسین وشایان بسی تمجیداست اگر چه مقام ومرتبهٔ او خیلی بالاتر از اینهاست»

ضیق مکان اجازه نمیدهد که بیش از این در اینباب شرح وبسط دهد ومن از اینجهت ونیز بعلت کمی فرصت وعجله ایکه بمناسباتی درکارطبع این ترجمه میشد در همینجا آنرا ختم میکنم وهمینقدر مینویسم کسانیکه میخواهند بحقیقت این کتاب آشنا شوند ویا هم میهنانی که «مایل باشندشوکت وحشمت ادوار گذشتهٔ خودشان رابخوبی درك کنند» باید سراسر کتاب را بدقت هرچه تمامتر بخوانند. درخاتمه اینرا یادآور میشوم که این کتاب دارای شصت ودو تصویر وچهل ونه سرلوحه است که هریك ازلحاظ تاریخی وعلمی بسیارنفیس ومهم میباشد اینجانب اغلب این تصاویر را از نسخهٔ چاپ دوم اصل کتاب انتخاب نموده که ازآنجمله یکی تصویر شورای جنگی **داریوش** کبیر میباشد که بسیار دلچسب وقابل دیدن است.

در اینموقع وظیفهٔ خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت فرهنگ خاصه از جناب آقای **اسمعیل مرآت** که این ترجمه در زمان وزارت ایشان صورت اکمال و اتمام پذیرفته سپاسگذاری نمایم و ضمناً از ادارهٔ نگارش آنوزارتخانه که در اینمدت در فراهم ساختن مقدمات کار کمال مراقبت ومساعدت را نموده تشکر دارم.

اینرا هم نمیتوانم دراینجا نگفته بگذارم که در آغاز امر توسط دوست گرامی آقای **عباس صیقل** کارمند جدی سفارت کبرای ایران در لندن اجازهٔ ترجمه و طبع این تاریخ را از ژنرال **سر پرسی سایکس** مؤلف آن درخواست نمود وخوشبختانه این درخواست مورد توجه قرار گرفته طولی نکشید که نامه‌ای ازایشان مشعر بر قبولی درخواست مزبور به نگارنده رسید. در این نامه معظم له با کمال لطف ومهربانی اجازهٔ

ترجمه و طبع دو جلد کتاب «تاریخ ایران» را بلاعوض و بدون هیچ منتی باینجانب مرحمت کردند ودر واقع مرا از این لطف و مساعدت گرانبها از خود ممنون ساخته وسپاسگذاری از آنرا همواره فرض ذمهٔ خودم خواهم شناخت.

اما درخصوص این ترجمه همینقدر خاطرنشان میکنم که آن با اصل کتاب (که در ۱۹۳۰ برای بارسوم طبع شده) کاملا مطابق است و کم و بیش ندارد و حتی چون مقید بوده‌ام که از اصل کاملا متابعت کرده باشم یادداشت‌های گران بهائی که مؤلف درذیل اکثر صفحات قید کرده بود اینجانب ترجمهٔ آنهارا برای استفادهٔ خوانندگان بدون هیچ جرح و تعدیلی در پای صفحات گنجانده‌ام. حاجت بذکر نیست که یادداشت‌هائی هم برحسب لزوم از خود اینجانب درذیل بعضی صفحات قیدشده است. درضبط اسامی جغرافیائی و اعلام منتهادرجهٔ دقت و اهتمام را نموده وحتی الامکان آنها را نزدیك باصل یا بقسمی که در کتب فارسی وعربی مضبوط است نقل کرده‌ام و در عین حال اغلب این اسامی را در حاشیه بقسمی که انگلیسیها ادامیکنند نیز آورده‌ام معهذا نمیتوانم ادعا کنم که آن ازنقص خالی است. اما چشم‌پوشی واغماض از این نقایص برای کسانیکه با این قبیل امور سر و کار دارند سخت ودشوار نیست. حقیقت این است که من درصحت وخوبی این ترجمه ونیز در طبع ولطف و آرایش کتاب مدتهای متمادی زحمت کشیده وتحمل رنج فراوان نموده‌ام و مخصوصاً درلغزش وخطاها منتهای احتیاط ودقت ومراقبت را بعمل آورده‌ام. لیکن آدمی از سهو و نسیان ممکن نیست مصون ماند.

اما مراجع واسناد کتاب و آن با یك نقشهٔ بزرگ که مؤلف در مقدمهٔ دوم خود بدان اشاره میکند انشاءالله درجلد دوم بنظرخوانندگان خواهد رسید، توضیح اینکه ترجمهٔ جلدثانی وپرداخت آن از یکمدت بسرعت در جریان است وامید دارم که در آتیهٔ نزدیکی باتمام رسیده و باهمت علاقمندان فرهنگ تحت طبع قرار گیرد. مادر بالا گفتیم که تاریخ ایران در چاپ سوم کتاب تا ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۰۹ شمسی) میآید، ولی نکته‌ای که جالب توجه ومهم وذکر آن در اینجا لازم است اینکه مؤلف دانشور بقرار شرحیکه اخیراً باینجانب نوشته‌اند با اشتیاق زایدالوصفی در نظر دارند که چاپ

چهارم کتاب «تاریخ ایران» را آغاز و کنفرانس تاریخی طهران را یا انجمن سران سه دولت بزرگ دوست ومتفق در پایتخت کشور ما که یکی از مواد برجستهٔ آن تضمین استقلال وحق حاکمیت ایران است در این چاپ ضمیمه کنند. حاجت بذکر نیست که در اینصورت تا چه اندازه برارزش واهمیت کتاب خواهد افزود. ما امیدواریم تا وقتیکه ترجمهٔ جلدثانی پرداخت شده‌وحاضر برای چاپ میشود این مرام ومنظورعالی مؤلف جامهٔعمل پوشیده ومورد استفادهٔ ما قرار گیر دیعنی تمامی‌مسائل جدید درجلد دوم، ترجمه‌و ضمیمه شود.

چون انتشار این کتاب در دورهٔ وزارت فرهنگ وزیر دانش‌پرور جناب آقای دکتر عیسی‌صدیق میباشد ودانشمندمعظم رادر انجام این خدمت توجهی خاص‌است لذا از ایشان سپاسگذاری نموده وامیدوارم که بخش دوم این کتاب رانیز در دورهٔ سرپرستی فرهنگی آنجناب به پایان‌آورده وبچاپ رسانم.

من خود معترفم که درترجمهٔ این کتاب (مجلد حاضر) تنی‌چند از دوستان‌فاضل بامامساعدت کرده‌اند ولی بیشتر خودم ر امدیون کمک‌های گرانبها وفاضلانهٔفقیدسعید مرحوم محمدعلی‌فروغی ذکاءالملك میدانم و از خداوند مسئلت مینمایم که روح پرفتوحش را غریق رحمت فرماید.

زحمات دوست گرامی دیرینم آقای مهدی اکباتانی در این کتاب نیز مانندسایر انتشاراتم مرا وادار مینماید که از ایشان تشکر نمایم که باکمال علاقمندی و بی‌منتی در تصحیح اوراق وتهیه وترتیب فهرست این کتاب مرا همراهی نموده ونیز در خوبی‌و حسن جریان طبع توجهی بسزا داشته‌اند وامید است در خدمت بعالم مطبوعات همه وقت موفق باشند.

با همهٔ اهتمامی که در طبع کتاب مرعی‌شده اغلاطی پیش آمده که درغلطنامه قید شده‌است وخوانندگان بآن مراجعه خواهند فرمود.

سید محمدتقی فخر

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرسی سایکس

ترجمهٔ

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی



یك منظره ازشکار ایرانی ازروی یك ظرف دارای نقاشی الوان . موزهٔ هرمیتاج

دیباچهٔ مؤلف در چاپ سوم کتاب

ایران در ظرف ده سال اخیر بدرجه‌ای تحول و تغییر پیدا نموده که شاید آن ازهر موقعی درتاریخ پرازحوادث این‌سرزمین زیادتر و بیشتر باشد . عمده براثر شخصیت **رضاشاه کبیر** مؤسس خاندان پهلوی یك حس ملیت قوی و شدیدی در مردم ایران پدید آمده ، قدرت و نفوذ دولت در سراسر عرض و طول این کشور برقرار و استوار گردیده ، مالیهٔ مملکت براساس استواری قرار گرفته و واحد پول بمعیار و ارز طلا اختیار شده ، وسایل ارتباط ووسایط نقلیهٔ هوائی و راه‌آهن واتومبیل ووسائط باربری منظرهٔ این‌ملت محافظه‌کار را تغییرداده و درجادهٔ ترقی‌وتعالی انداخته است. اصلاحاتی که درسیاست خارجی بعمل آمده کمتراز اصلاحات داخلی‌آن نیست ، چنانکه ایران از زیر بار کاپیتولاسیون منفور که درست از یکصد سال پیش از طرف روسیه تحمیل شده‌بود شانه خالی کرده وخودرا رهائی بخشیده است واکنون پیمانها وقراردادها روی شرایط ومواد متقابله با دول اروپایی بسته میشود .

ما دراطراف مسائلی که گفته‌شد وبسیاری ازمسائل دیگردراین‌چاپ یعنی‌چاپ حاضر بحث خواهیم نمود و با استفاده ازپیشرفتهای جدیدی که درفن‌چاپ بعمل‌آمده

موفق شدیم که این کتاب را بقیمت نازلتری تجدید چاپ کنیم، در این چاپ اصلاحات لازم نیز بعمل آمده و از عدهٔ نقشه ها و تصاویر آن کاسته شده است مواد تازه از آنجمله کشفیات مهم «اور» و کاوش و تحقیقات موفقیت آمیز «اثورنوس» در مقالهٔ مقدماتی گنجانیده شده است و جلد دوم با مقالهٔ متمم خاتمه میپذیرد.

مراجع مهمی که از آن استفاده شده درضمن مقالات یادآوری گردیده ودرپارهٔ موارد کـه ضرورت ایجاب نموده مراجـع مربوطهٔ بموضوعات تازه در متن نیز ذکر شده است.

از وزارت جنـگ سپاسگذارم که اسناد مربوطهٔ به لشکرکشیهای در ایران را در شعبهٔ امور تاریخی آن وزارتخـانه باختیار من گذاشت. مستر لئوناردوولی شرح مختصری را که از حفاریهای او مذکور داشته‌ام با کمال ملاطفت مطالعه و مرور نمود ونیز سرپرسی کاکس ومستر ا. م. الدرید درمقالهٔ متمم‌بمن کمك‌نموده نظریه‌های قابل توجهی دادند.

در خاتمه امیدوارم کـه چاپ سوم کتاب کـه چاپ حاضر باشد برای ملت ایران همان ملتی کـه لذیذترین ایام و با نشاط ترین سال های زندگانی خود را در میان آنها بسر برده‌ام مفید و سودمند افتد و آنگاه کـه این نگارش به اروپائیان و امریکائیان کمك نماید تا بتأثیر عمیقی کـه ایران در تمدن و صنایع و فنون ما در ادوار گذشته داشته است پی ببرند آنوقت است که من حقاً به پاداش خود رسیده‌ام.

پ. م. س



اقتباس از یك جعبهٔ میناکاری

دیباچهٔ مولف در چاپ دوم کتاب

در طی مدت شش سالی که از چاپ اول کتاب میگذرد حوادث و وقایع زیادی در ایران رخ داده است، سرزمین تاریخی آن کشور چندین بار معرض هجوم لشکریان انگلیس و روس و ترکیه واقع شده است. اما از طرف دیگر روسها بواسطهٔ شکست دادن ترکهای پای تخت و شاید تا حدی موجودیت کشور را حفظ و نیز در نتیجهٔ مغلوب شدن ایلات غارتگر جنوب دوباره امنیت و آرامش در آن حدود برقرار گردیده، بعلاوه دول متخاصم وسایل ارتباطیه را اصلاح نموده و نیز مبالغ هنگفتی که از طرف دولت بریتانی و مبلغ کمی از روسیه و تا اندازه ای هم از آلمان در ایران صرف شد میتوان گفت که آن تا حدی خسارات خطیر و سختی را که به نفوس و اموال و مزارع و بخش‌های مختلف کشور بخصوص ایالات غربی وارد شده بود جبران مینمود.

وقایعی که مسبب جنگ عالمگیر بود و این آتش جهان سوز را برافروخت در این چاپ بیان شده وازاینرو این تاریخ تا زمان حاضر آورده شده است، لیکن فصول جدید فقط یك قسمت از کتاب را تشکیل داده و بقیهٔ کتاب همان متون چاپ اولیه است که در پرتو اکتشافات و مطالعات بعدی و رعایت نظریات نویسندگان تجدید نظر واصلاح شده است. دراینجا لازم میدانم از دوستان فاضلم که دراینکار بمن کومك

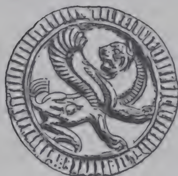
وهمراهی نموده اندسپاسگذاری کنم دکتر **جی. ای. پیلگرم** که بایران وبین النهرین سفر کرده است بمن اختیار داد که در قسمت زمین‌شناسی کشفیات اورا بکار بندم ونیز **ج. ف. هیل** که جدیداً حفریاتی در بین‌النهرین کرده اجازه داد که از کشفیات و اطلاعات حاصلهٔ او دراین کتاب استفاده نمایم. آقایان **ج. ر. هیل**[1] و **آ. ج. ایلس**[2] قسمت هائی را که در آن تخصصی بسزا دارند دقیقاً بررسی نمودند **سرلوئیزدن**[3] و آقایان **ف. ح. برون**[4] و **ی. م. ایلدرید** ابواب وفصول جدیدرا بدقت خواندند و **ای. ادوردس** درقسمت‌های چندی با نگارنده مساعدت نموده وحقیقت این است که من برای‌اینکه چاپ دوم کتاب بهتر ومرغوب‌تراز اول باشدآخرین‌درجهٔ مساعی‌را مبذول داشته‌ام.

اما راجع به‌نقشه‌ها من بازازنقشهٔ انجمن جغرافیائی‌شاهی‌استفاده‌نموده وهمان‌را بکار بسته‌ام. ذکر این نکته برای خوانندگان کتاب خالی‌ازاهمیت نیست که نقشهٔ مزبور وقتیکه درلفافهٔ کتاب من به‌زندان اردوگاه قسطه‌مونی‌آسیای مرکزی فرستاده شد عده‌ای ازافسران انگلیسی به‌هدایت‌آن توانستند ازآنجا فرار کنند. علاوه‌هیئت جغرافیائی وزارت جنگ بمن‌لطفاً اجازه دادند که نقشهٔ جدید «ایران وافغانستان» را بکار ببندم که شامل روسیه و ترکستان چین‌هم میباشد و خط آهنهای جدیدرا نشان میدهد. نقشهٔ حوزهٔ شیرازهم استعمال شده‌است حتی‌یك نقشهٔ سادهٔ جغرافیائی‌عربستان راکه نتایج کشفیات جدید را در بردارد مخصوص این کتاب تهیه نموده و بکار برده شده است.

در خاتمه ارتباط طولانی و مناسبات خیلی نزدیك من بایران بالاخره مرا برآن داشت که عقایدم را آزادانه اظهار دارم و تمام حقایق مربوطهٔ بیك رشته مسائل مفصل و پیچیده را جلو خوانندگان اروپائی و ایرانی خود بگذارم.

پ. م. س

1- Hil. 2_ Fllis. 3_Sir louis Dane. 4_ F. H.Brown.



ابوالهول

دیباچهٔ مؤلف درچاپ اول

اززمان انتشار کتاب تاریخ ایران **سرجان‌ملکم** درست یك مائه گذشته ودراین مدت طولانی رموز کتیبه‌های میخی حل‌شده، اسرارشوش مکشوف گردیده واز بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست داده است. هریك از اکتشافات مهمه در رساله‌ای مخصوص کم وبیش ضبط شده لیکن کتابی بتألیف درنیامده است که بطور کلی‌تاریخ ایران وثمرات عدیدهٔ تحقیقات جدیده را شامل‌باشد. بعد از تردید وتأمل زیاد من درصدد برآمدم که این‌منقصت را جبران نمایم والبته این‌منقصتی بزرگ بود، چه ایران درمدت چندین‌قرن براحوال یونان ودولت روم وبالنتیجه براحوال اروپا تأثیر ونفوذ کلی داشته است.

منظوراولی‌من‌این‌بود که برای همقطاران خودم که درایران و کشورهای مجاور آن‌مشغول‌خدمتند و همچنین برای دانشجویان اروپائی یا ایرانی کتابی‌فراهم کنم که بقدرامکان تمام وکامل باشد ونظر باین منظورآنچه ازروابط دول قدیمه با ایلام وماد و ایران معلوم است جمع کرده وبعضی‌مسائل ازقبیل طلوع دولت مقدونیه را قدری پیش ازآنچه لازم بنظرمیآید شرح وبسط داده‌ام.

چون مزیت واختصاص بیست و دوسال اقامت ومسافرت درایران نصیب من بوده

بعضی مسائل را بهتر از کسان دیگر که دارای معلومات خاصهٔ مکتسبهٔ از این طریق نیستند میتوانم بیان کنم ومجسم سازم ونیز گمان میکنم تایك‌اندازه نقطهٔ نظر ایرانی را درك کرده باشم.

نسبت بحکومت هندوستان وادارهٔ هند تقدیم تشکرمیکنم بجهت مساعدتی که با من کرده‌اند که ازجمله نقشهٔ جدیدی است که بطبع رسانیده‌اند.

دکتر ف. و. توماس[1] مرا قادر براستفادهٔ ازنفایس کتابخانهٔ ادارهٔ هند نمود و حتی‌درزمان اقامت درایران نیز ازاین نعمت بهره‌مند بوده ام واگرغیرازاین بود البته بانجام منظورخود موفق نمیشدم، **مستر ا. ج. الیس**[2] نیزهمواره آراء ونصایح خودرا از من‌دریغ نمیداشت. آقایان **ا. ادواردس**[3]، **ل.و. کینگ**[4]، **ح. ب. والتر**[5]، **و ج، الن**[6] عضو موزهٔ انگلیس راجع به ادوار و موضوعاتی که نظریاتشان در آنها معتبر و حجت است با من مساعدت کرده‌اند. **ج. ب. کپر**[7] در مراجعه وتصحیح طبع کتاب مددنموده وفصول‌راجعهٔ به **نادرشاه** را **سرمرتمردوراند**[8] که نسبت‌بآن عصرتحقیقات و اطلاعات مخصوصی دارد مطالعه کرده است. از جهت تصاویر کتاب هم از دوستان خود امتنان کامل دارم و **مسترامری والکر**[9] در ساختن آن تصاویر زحمات فراوان کشیده است.

در دو جلد کتابی که سابقاً نوشته‌ام از ایران که سیاحت نشده بود باز نمودم و بوصف‌آداب وعادات‌ملت‌محبوبی که بهترین‌اوقات عمرخودرا درمیان‌ایشان بسر برده‌ام پرداختم. دراین کتاب آرزوی چندین‌سالهٔ خودرا فعلیت‌میدهم وامیدوارم نتیجهٔ زحماتم برای دولتی که درخدمت اوعمر میگذرانم مفید فایده بوده وبجهت هموطنانی که افکار عامه را ارشاد میکنند نیز مثمر شود، چه بدون معلومات تاریخی عقاید و اظهارات ایشان مبنی ومأخذ صحیح متقن نمیتواند داشته باشد واگردانشجویان ومحققینی که

۱_ Dr. F.W. Thomas. ۲_ A. G. Ellis. ۳_F. Edvards. ٤- L. W. king. ٥_ H. B. Walter. ٦- J. Allan. ٧_ J. B. Capper. ٨_ Mortimer Durand. ٩- Emery Walker.

در تاریخ یونان و روم کار میکنند بخواهند راجع بایران و روابط آن با دول مزبوره اطلاع حاصل نمایند و باین مناسبت بدین کتاب مراجعه کنند و بالاخره هرگاه ایرانیهائی که مایل باشند شوکت وحشمت ادوار گذشتهٔ خودرا بخوبی درك کنند از این کتاب استفاده نمایند مساعی وزحمات چندین سالهٔ من هدر نرفته است .

پ. م. س



ظرف طلای هخامنشی (موزهٔ بریتانی)

جلد اول

مقالهٔ مقدماتی

(با فصل پنجم و ششم خوانده شود)

طوفان

درطی مدت ده سالی که از چاپ دوم کتاب میگذرد اکتشافاتی دراور [1] بدست **لو ناردوولی** شده که بدون تردید یك دورهٔ تاریخی‌را برما ظاهر وهویدا میسازند. بنابگفتهٔ باستان‌شناس بزرگ، حادثهٔ طوفان تا یکی‌چند سال قبل اگرهم جزوافسانهٔ موهوم شمرده نمیشد باریافتن آن درتاریخ یعنی در ردیف واقعات تاریخی قرار گیرد مبهم و بسیار بعید بنظر میآمد [2]. اما امروز عقیدهٔ مزبور بکلی تغییر پیدا نموده وقضیه صورت حقیقت بخود گرفته، هرچند تاریخ حادثه

۱- اور شهر قدیم کلده واقع در ملتقای شطالحی وفرات در دو هزار وچهار صد وپنجاه سال پیش از میلاد بواسطهٔ اورایکور اول پادشاه سومر واکد بنا شده است و حضرت ابراهیم گوسفندانش را درآن حوالی می‌چرانید (مترجم).

۲- درموضوع جدیدترین کشفیات لؤنلرد وولی (Leonard Woolley) من خودم‌رامدیون بیانات وکمك‌های مهرآمیز اومیدانم وازکتاب او موسوم به «سومریان» نیزاستفاده‌کرده ام و همچنین به «تاریخ وآثار اور» تألیف گد (C. J. Gadd) وتتبعات پروفسور لنگدن و پروفسور کمپیل تمپسون درتاریخ قدیم کمبریج مراجعه شده‌است. (مؤلف).

را دقیقاً نمیتوان نشان داد ، لیکن میدانیم که آن در کدام یك از ادوار تاریخ باستان واقع شده که مجاهدات مدت هشت سال، ولی بارآور،آن را بجهان مکشوف و آشکار ساخته است .

اکتشاف مزبور بدینطریق فراهم آمده که درمحلی که سیل وطغیان آب طبقات مختلفهٔ خاك آنرا شسته وزمین را بطبقهٔ خاك مربوط به ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد رسانده بود گودالی بعمق ۴۸ پا وعرض ۷۵ پا کندند، دراینجا هشت ساختمان هر کدام در یك لایهٔ زمین پشت‌سرهم پیدا شدند که کف اطاقهای آنها از گل سفت یا کوبیده شده بوده است وحتی از همین گل نمونه‌هائی ازظروف مختلف بدست آمده که بعضی‌ها بطوری محفوظ مانده بردند که بنظر مکتشفین بکلی تازه معلوم میشدند ، در ظروف سطح‌های بالاتر چرخ کوزه گری بکار برده شده ودرسطحه‌های پائین‌تر، این اشیاء وظروف با دست درست شده بودند . این ساختمان‌ها و بناها تماماً خوش تر کیب و خوب ساخته شده و چندین رقم آجر درآنها بکاررفته که‌ازآنجمله آجر سمنتی بوده است واین‌اول دفعه‌ای است که دیده میشود مادهٔ نامبرده درساختمانها بکاررفته است. صورت یك گراز وحشی ازسنگ، قدیمترین نمونهٔ حجاری که دردل اور مستور بوده، بعمق ۲۸ پا پیداشد، وباید قدمت آن خیلی زیاد وفوق‌العاده باشد .

یك طبقه یا ورقه‌ای ازریك خالص بقطر ۱۱ پا ازعمل طوفان درعمق ۴۰ پا کشف گردید و پایین‌ترآن یك طبقهٔ بیقاعده و نامنظم پیدا شد که مینمود مردمان قبل از طوفان از یك مدت متمادی درآنجا سکنی‌داشته‌اند و باید دانست که اینمردم، وحشی نبودند. نه‌فقط در کلبه‌هائی ازنی وبوریا بسرمیبردند بلکه خانه‌ها و منازلی‌هم ازآجر میساختند که درهای آنها ازچوب بوده و برروی پایه‌های سنگی که ازخارج میآوردند این درها را نصب میکردند . اسلحه و افزاری از مس استعمال میکردند ولی تبرهای سنگی پرداخته نیز یافت شده . این جماعات نخ میریسیدند، پارچه میبافتند ، ظروف سفالین خوب میساختند . آنها مرده‌ها را در قبر به‌پشت میخوابانیدند و پاهای آنها را بهم وصل میکردند . مجسمه هائی از گل بشکل‌زن ولی‌با سرغیر آدمی ونیز ظرفهائی

نقاشی شده پهلوی مرده میگذاشتند. درخاتمهٔ این بیان مختصر مینویسم مردمانی که بعد از طوفان در این محل سکنی گرفته اند از نژاد مردم قبل بوده و همان اشیاء و ظروف سفالین را استعمال میکردند، اما یك نسل منحطه ونیازمندی بوده‌اند و بعد از این انقلابی درترقی وتربیت رویداده از نژاد دیگری غیراز نژادی که طوفان را میشناخته آثارویاد گارهائی بدست آمده است واحتمال قوی میرود که این واردین جدید سومریها بوده اند.

سرزمین اصلی سومریان

یك مسئلهٔ بسیارمهمی که درآن پیشرفت نمایانی حاصل شده همانا مسئلهٔ سومریان است که: آنها کی‌ها بودند؟ سرزمین اصلی آنان کجا بود؟ وچه‌وقت به بابل رسیده‌اند؟.

سومریان، یکقوم تیره موی که درمدون‌ها به «سیاه سران» ضبط شده از نژاد هند واروپایی بودند. سرزمین اصلی آنها کوهستان بود واین‌ازآنجا معلوم شده‌است که آنها خدایانشان را در حالتی که روی کوهها ایستاده‌اند نمایش داده‌اند و نیز از طرز معماری مساکن و اماکن اولیهٔ آنان که براساس سنت و روش ساختمانهای چوبی بنا شده است برمیآید که سرزمین مزبور سرزمین جنگل وبیشه بوده است. آیه‌ای‌هم که درسفر تکوین توراة مسطوراست بشرح زیر میباشد «واقع شد که چون ازمشرق کوچ میکردند همواریئی درزمین‌شنعاریافتند ودرآنجا سکنی گرفتند[1]» واین بیشك راجع‌است بسومریان و اینکه شنعار همان سومر بوده اشعار دیگریست بااین مطلب شده و گذشته ازهمه انکشافی که اخیراً دردرهٔ سند بعمل آمده آثار تمدن بسیارمشابه با آثار سومر از زیر خاك بیرون آمده که آن دنیائی را متحیر کرده است. کتیبه یا نقوش و خطوط روی مهرهای چهارضلعی که درنتیجهٔ حفریات مزبوربدست آمده باامال‌سومریها همانند وشباهت فوق‌العادهٔ ساختمان‌ها ونیزمجسمه یااشکال وتصاویرساختهٔ ازگل وشن تمامی آنها ثابت مینماید که این دو تمدن از یك ریشه یا مبدءِ مشترکی برخاسته و گواهی‌است براینکه سرزمین اصلی آنها یعنی‌سومریان دربعضی‌نقاط کوهستانی‌مشرق

۱ـ سفرتکوین باب۱۱ آیهٔ ۲.

ایران و افغان یا بلوچستان بوده است .

ما شرحی در فصل پنجم راجع بافسانهٔ **اوانس**[1] مذکور داشته و گفتیم که او قومی عجیب‌الخلقه را در خلیج فارس نیك تربیت کرده کشاورزی ، پیشه و هنر و طرز عمل کردن در فلزات را بآنها آموخت . در اینجا باز دلیل داریم که سومریان ، تمدن عالیتری از خود نشان داده ، از راه دریا به بابل رسیده‌اند و سکنهٔ اراضی باطلاقی را مغلوب ساخته شهرهائی بنانمودند، چه‌اینکه سومریان قطعاً شهرنشین بوده‌اند . چون مسئله کاوش و کشف آثار باستان درعصر حاضر پیشرفتی بسزا دارد ما امیدواریم که در ظرف ده‌سال بعد بندری که این فاتحین از آنجاکارهای مهم ومعمر که جوئیهای خودشان را آغاز کرده‌اند مکشوف گردد و اگر از من سؤال شود که این فحص و بازرسی از کجا شروع خواهد شد ، در جواب بندر هرمز را اسم خواهم برد ، همان بندری که **نه آرکوس**[2] نیروی دریائی خودرا کنار رودخانهٔ میناب بساحل کشانید قبل از آن که بخشکی آمده سلامتش‌را به **اسکندر** خبر بدهد . امروزه بندرعباس برای بازرگانی‌از هرات و مشهد وسایر مراکز میانه یك بندر طبیعی محسوب میشود .

اینکه مسئلهٔ سومر تااندازه‌ای بغرنج‌شده بواسطهٔ این‌است که مطابق شرحیکه در فصل ۵۰ گذشت یك ظرف نقاشی شدهٔ ظریفی کشف شده است که در قدمت ، با قدیمترین قبور مکتشفهٔ دراور برابری دارد وحتی‌ازقدیمترین اشیاء وظروف ایلامی‌هم قدیمتر میباشد ولذا برضد این نظریه که سومریها اصلا ایلامی بوده‌اند دلیل باهری تشکیل‌میدهد درصورتیکه نظریهٔ مزبور دریك زمان بملاحظهٔ شرحی که در بالا راجع بکوهستانی‌بودن ایلام وجنگلهای‌آن از تورات نقل شد موجه وقرین بقیاس بوده‌ـ است. در کاراکامش واماکن دیگرظروف سفالین متشابهی کشف شده که ثابت میکند این‌ظروف‌نمیشود ازسومرباشند. **کهپیل تمپسون** طرفداریك جماعت ایلامی‌فرات است که بدست سومریان رانده شدند ، در صورتیکه **وولی** که عقیده دارد این سرزمین برای انسان فقط زمانیکه به‌عصر کال کولات[3] رسیده قابل‌سکونت گردیده‌است میخواهد

---

[1]- Oannes. [2]- Nearchus. [3]- Chalcolithic age.

با این قسمت همراهی کند که بابل اکدی بدست مهاجمین سومر مغلوب و از میان رفته است .

یك سلسلهٔ خیلی قدیم

اکتشافات جدیده ثابت میکند پیوستگی وارتباطی که سومریها با بابل داشته‌اند مدتش از آنچه درسابق مظنون بود خیلی طویلتر ومدیدتر میباشد. درحدود دوهزارسال قبل‌ازمیلاد، بعد ازسقوط سلسلهٔ سوم اور، وقایع‌نگاران شرح احوال سلسله‌های اولیه وکارهای آنانرا جمع آوری کرده مدون نموده‌اند. گوقسمت اعظم این نوشتجات فاسد ونابودشده، ولی خوشبختانه فهرست اسامی پادشاهان آنها باقیمانده است . دراین فهرستها ده پادشاه نشان داده شده که قبل از طوفان نوح سلطنت کرده‌اند . طول سلطنت آنها ظاهراً فرضی است، ولی‌شاید ما قاعدهٔ شمارشی که بکار برده شده است ملتفت نمیشویم و عین این توجیه را اما قدری کمتر درفهرست دو سلسلهٔ اولی که بعد از طوفان و پیش از سلسلهٔ اولی اور سلطنت کرده اند میتوان بکار برد . تا دراین اواخر هیچیك از نامهائی که داده شده نمیشد تطبیق کرد یا هویتش را معلوم داشت، لیکن کشف آثار سلسلهٔ اولی‌جنبهٔ تاریخی‌آنرا محقق میکند وازاینرو میتوانیم حقاً یادداشتهای وقایع نگاران را قبول نمائیم کـه نه فقط پادشاهان را ذکر کرده‌اند ، بلکه شهرهائی‌هم که پیش از طوفان وجود داشته و مخصوصاً اریدو همه را خاطرنشان نموده اند .

قبرستان قدیم دراور

در میان اکتشافات مهمی که دراور شده یکی هم اکتشاف یك قبرستانی است که قبرهای اولیهٔ آن شاید تقریباً درسه هزار و پانصد سال قبل‌ازمیلاد شروع شده درصورتیکه تاریخ آخرین قبورآن شاید بسه‌هزارو یکصد سال قبل ازمیلاد، تاریخ تأسیس اولین سلسلهٔ اور که تا دوهزار ونهصد سال قبل ازمیلاد سلطنت کرده‌اند، تنزل میکند . قبرهای پادشاهان عبارت میباشد از یك رشته ساختمانهائی که درزیردخمه‌ها وحفره‌ها بعمل آمده است وازشاهکارهای حیرت‌انگیز معماری آنزمان که کشف شده است اینکه سومریان نه فقط ستون بکار برده‌اند بلکه

ازطاق و گنبد ونیز قبه ، هزاران سال پیش از اینکه آنها در اروپا سزشناس بشوند ، با خبر بوده‌اند .

یك انکشاف حیرت‌انگیز دیگر این است که در دفن جنازهٔ شاه رسم بود که انسان های زیادی را قربانی کنند و با وی دفن نمایند، درقبرملکه **شوب آد**[1] عده‌ای ازبانوان دربار را قربانی کرده‌اند که در دوردیف موازی‌هم قرار گرفته‌اند . دراینجا دو اسکلت یافته‌اند که یکی دربالای سرودیگری درپائین پای تابوت واقع شده‌اند. باین آداب هولناك دفن ابداً اشاره‌ای درهیچ جا نشده است که میتوان آنرا اینطور توجیه نمود که سلاطین ادوار قدیمه مقام‌الوهیت داشته‌اند وهمین خود به‌تنهائی ثابت میکند که باید این مقابر خیلی‌قدیم باشند . دراین قبور از هدایا و تقدیمی‌ها یکی جامهای طلا و نقره است برای شرب و دیگر کاسه های گلی ، خنجرها با تیغهٔ طلا ، مهره یا دانه‌های تسبیح طلا وسنگ لاجورد ونیز کلاه خود شگفت‌آوری ازطلا میباشند. یك نوع قبور خیلی قدیمتری زیر مقابر شاهی یافت شده اند که در آنها امهاری دارای نقوش تصویری با طرحهائی از خطوط کشف شده اند . این امهار که قدمت آنها خیلی زیاد است با طرحهای خطی آرایش یافته اند مشابه نقوشی که در یك طبقه قبل از این بواسطهٔ هیئت **بدمرگان** در شوش کشف شده اند و بدینطریق ارتباط بین این دو کشور را ثابت میکند . خلاصه فنون سومر در سه هزار و سیصد سال قبل از میلاد به پایه‌ای رسیده که دردنیای قدیم بندرت قومی پیدا میشود که بدان پایه رسیده باشد والبته این‌موفقیت نتیجهٔ تکامل وتجارب چندین قرن است که برای آنها حاصل شده است .

درسرزمین سومر ازمعدنیات واحجار چیزی بدست نیامده و بنابرین این سؤال پیدا میشود که برای هنروران قابل از کجا مواد خام فراهم شده است .

اولا مس بطوریکه جدیداً ازطریق تجزیه معلوم شده از کانهای عمان میآوردند واین یك حقیقتی‌است که دارای اهمیت زیاد میباشد و دیگر دیورت[2] یکنوع سنگ

۱_Chub-Ad. ۲_ Diorite.

معدنی از «مکان» که شاید بندر همان سرزمین باشد میآمده است و نیز سنگ لاجورد را بطوریکه **وولی** میگوید از بدخشان[1] وارد میکردند.

شرح فوق نشان میدهد که یك بازرگانی وسیعی با خارجه از سمت مشرق با ایلام و آسیای مرکزی و از جنوب با خلیج فارس وجود داشت و نیز از سمت مغرب در زمان سلسلهٔ اول مصر گرز با طوپوز وسایر مصنوعات سومر وارد درهٔ نیل میشده است. از لحاظ دیگر تصور میشود که سومر اشیاء و ظروف سفالین خود را مجبور بود بخارج بفرستد تا در عوض مواد خام تحصیل نماید و بنابرین میتوان اینرا حقاً تصدیق نمود که در هزارهٔ چهارم قبل از میلاد راههای بازرگانی از سومر بهرطرف منشعب بوده و سوداگران و بازرگانان از راه آب وخشکی تا یك اندازه با آرامش خاطر آمد و شد مینمودند.

ارتش سومر

کمتر سخنی درعالم یافت میشود که ازاین سخن صحیحتر باشد که «تمدن روی قوه جلو میرود» و روی این اصل، سومریان که پایهٔ امپراطوری خودشان را درمیان نژادهای دلیر وسلحشور کار گذاشتهاند بطور لزوم باید درعلم جنگ وتشکیل نظام تفوقداشته باشند، خوشبختانه دراینمورد نیز ما درنتیجهٔ مساعی **لوناردوولی** امروز ازیك قسمت ازفنون جنگی و آلات حربی که بدست سومریان در وسط هزارهٔ چهارم قبل از میلاد بکار برده شده است علم و اطلاع حاصل نمودهایم. این اطلاع ما اساساً مبنی بر یك پرچم (یك قطعه خاتمکاری از صدف و سنگ لاجورد) و نیز یك قسمت از آلات حرب میباشد که در اور در یك گور شاهی کشف شده اند. این پرچم در سه صف منظم و مرتب گردیده است. در صف پائین ارابههائی هستند که هر کدام را با چهارالاغ میکشند. درهر ارابهای یك راننده و یك سرباز جا دارند و اسلحهٔ سرباز عبارتند از نیزههای سبك برای پرتاب کردن که آنها را در ترکشی که بجلو ارابه وصل است جا دادهاند و نیز تازیانههائی است برای حمله و فرو بردن.

۱- رجوع کنید بهصفحه ٤٢ این کتاب پاورقی شمارهٔ ۲. (مؤلف)

درصف میانی پیاده نظام است که با نظم وترتیب پیش‌میروند. آنها کلاه‌خودهای مسی‌مخروطی‌شکل برسروقبای نظامی‌بلندی برتن‌دارند و با تازیانه‌هائی برای فروبردن مسلح میباشند. سربازانی که با تیشه وشمشیر یانیزه مسلحند درجلو برای‌جلوگیری ازحملات ناگهانی متفرق میباشند.

در صف بالائی پادشاه قرار دارد کـه با تیشه و تازیانهٔ مخصوص سنگینی مسلح وچنین مینماید که فاتحی‌است دارد ازاسیران و زندانیان خبرمیگیرد. از آلات حربی که در این مقابر یعنی مقابر اولیه بدست آمده چندین رقم پیکان و پاره های کمان میباشند. تاکنون عقیده براین بود کـه در میان سومریان تا زمان دنگی تیراندازی معمول نشده بود، لیکن ازبیان فوق ثابت میشود که آن درمیان هزارهٔ چهارم قبل از میلاد و احتمال دارد خیلی پیش از آن برسومریان معلوم بوده است وقرنها بعدازآن تاریخ در استل کرکسان که در صفحهٔ ٨٤ از آن صحبت داشته ایم **ان‌ناتوم** یکدسته سربازان نیزه‌دار را قیادت میکند وحال‌آنکه دراستل **نرام‌سین**[۱] کمان، نیزه، زوبین و نیز تبرزین تماماً بکار رفته‌اند.

در اعصار اولیه تمامی افراد هنگام ضرورت موظف بخدمت نظام بودند، ولی در دورهٔ **سارگن و حمورابی** قراولان و پاسبانان ثابت و دائمی وجود داشته کـه قوای محلی، آنها را حمایت وتقویت مینمودند و نظر به لشکرکشی هائی که بقصد فتوحات خارجی میشد این ترتیب ضروری شمرده شده لیکن آن منجر بانحطاط و فساد ملی گردید و نیز قساوت و سنگدلی فاتحین کـه اسیران را قتل عام کرده و شهرهای مغلوب‌را ویران مینمودند باعث خرابی آنها شد، بدیهی‌است که این‌نبردهای وحشیانه‌مابین‌شهرهای‌مسکون‌ازمردمان‌هم‌نژادمنجر بسقوط‌قطعی‌وزوال‌سومریان گردید.

دورهٔ جنگهای داخلی

سلسلهٔ اول اور قرب دویست سال سلطنت داشته و متعاقب آن ده سلسله حکمرانی کرده اند که اطلاع ما از حالات آنها خیلی کم است. رویهمرفته این دوره دورهٔ اختلال و بی نظمی بوده است و

۱ ـ Stele of Naram_sin. باید دانست که «استیل» سنگ یك پارچه‌ایست که روی آن خطوطی مینوشتند. (مترجم).

ایلامیها از موقع استفاده کرده بنای تاخت و تاز و فتح و غلبه را گذاشتند. اگرچه در این دورهٔ تاریك، سلسله های سومر کـه از میان آنها سلسلهٔ دوم اوز باشد وجود داشته، لیکن بنی‌سام کم کم تفوق حاصل نموده کیش، اوپزوماری هر یك بنوبهٔ خود پایتخت قرار گرفته است. دراین فهرست‌های ناقص معلوم است که افتاده دارد و بدتر ازهمه اینکه **ازان ناتوم**[1] پادشاه لاکاش بالگش که یقینا برسومریان متحده سلطنت داشت هیچ اسمی نیست.

سلسله اکد

درصفحهٔ ۸٦ ذکری ازسلسلهٔ ایلام و کیش بعمل آمده که آن کلیهٔ نظر بکشفیاتی کـه جدیداً شده درست نیست، خاندان کامکار لاکاش بدست **لگل‌زجی‌سی**[2] از پا درافتاده و او از سومر دولتی کـه دوره‌اش خیلی کوتاه بود تأسیس کرده وپایتختش‌هم ارخ بوده است. رفتاری که بالگش ازطرف فـاتح شد بطور قساوت و سنگدلی معمول آنزمان بود. لیـکن سومریان پس از ۲۵ سال‌حکمرانی که مظفروکامیاب بودند بالاخره بدست **سارگن** شکست خورده وبدست دشمن افتادند. **سارگن** بانی‌سلسلهٔ اکد پایتختش‌اکد بوده‌است که میگویند خرابه‌ های تپهٔ کوچك «الدیر» که در چند میلی جنوب غربی بغداد واقع است از آثار آن می‌باشد.

بعد از **سارگن** پسرش **ریموش** (اوروبوش که من آنرا ذکر کرده‌ام نیست) برتخت نشست و بعد از او **مانیشتو** پادشاه شد و این دو نفر اشتباهاً از پادشاهان کیش ذکر شده‌اند. هرچند در لشکرکشیهای مظفرانه‌ای که آنها کرده اند تردیدی نداریم،اما **نرامسین**[3] «فاتح‌نه‌لشکر» بزرگترین‌فرزند **سارگن** میباشد که نقش‌برجستهٔ او در کوههای کردستان هنوز موجود و میتوان مشاهده نمود و از اینجا فتوحـات و کشورکشائی وی معلوم میگردد تا چه اندازه توسعه داشته است.

گوتی

رونق و جلال اکد روبزوال نهاد و سلسلهٔ کم دوامی در ارخ بروی کار آمد ولی سومروهمچنین اکد و نیز ایلام بدست

۱-Fannatum ۲-Lugal_Zaggisi. ۳-Naram_Sin.

گوتی از پای در افتاد . مدارك واسناد مربوطهٔ بکسب و بازرگانی و نیز کارهای پیشه و هنر در زمان این وحشیها صفر میباشد . چند سالی که از این میانه میگذرد شهرستانها باز تایك درجه استقلال پیدا میکنند. برای مثال، **گودآلگش** یا لاگاش تحت اربابان گوتی حکمرانی داشته است، ولی آن بیشك باقی بوده تا آنکه دید سومر از مظالم آنان آزاد گردید .

سلسلهٔ سوم اور

عکس العمل سومر تحت **اورنامو** ، پاتسی[1] اور ، یك دولت دیگری از سومر و اکد بوجود آورد و اور دوباره پایتخت گردید ، در اینجا منابع اطلاعات ما نسبت بسلسلهٔ سوم که تقریباً از ۲۲۷۸ تا ۲۱۵۰ ق . م سلطنت کرده‌اند همانا برج مهم زیگورات[2] معبد نانا ، کاخ شاهی و سایر ابنیه میباشند و در حقیقت مدیون آنها هستیم . درفعالیت آنها همین بس که نهرهای بزرگی حفر کرده‌اند که یکی از آنها اور را بخلیج فارس متصل ساخته است و بدین وسیله توانسته‌اند کشتیهای بازرگانی خودشان را به بنادر فرودگاههای این شهر رسانیده بارها را خالی کنند و رویهمرفته ترقی و پیشرفت این مملکت درفلاحت و کشاورزی و نیز در داد و ستد و بازرگانی بمنتها درجه رسیده بود و پایهٔ زندگی نسبت بهریك از دوره‌های بعدی تاریخ وی عالی‌تر و بالاتر و برعکس در پیشه و هنر که باید گفت فقیر بوده است . **وولی** چنین میگوید : فقط معماری و حجاری آنهاست که مناسب وفراخور یك تمدنی میباشد که مراحل ابتدائی را سیر میکنند و یا قدری از آن جلوتر بوده است . سقوط این دولت کامیاب ناگهانی بود ، اموریت ها تحت (اشبی ایرای ماری[3]) به اکد هجوم بردند وایلامیها از دجله عبور کردند و بطوریکه یك وقایع نگار مینویسد «اور با حربه از پای درافتاده وجلال سومر بنام یك ملت مستقل برای همیشه نابود گردید » .

۱- بنابرآنچه مسطوراست رئیس شهررا پاتسی مینامیدند و عقیده داشتندکه پاتسی ها امورشهررا موافق میل خدایان اداره میکنند و از اینروپاتسی‌ها بکنوع پادشاهان محلی بودندکه امورمذهبی وکشوری ولشکری را دردست داشتند (مترجم) .

۲ Ziggurat. ۳-Ishbi. Irra of Mari.

ایسن، لارسا و ایلام

ما راجع بدولت های ایسن و لارسا شرحی بطور مختصر در صفحهٔ ۹۲ مذکور داشته‌ایم که اکنون میتوانیم آنرا بسط و توضیح بدهیم. **اشبی‌ایرا** سلسله‌ای درایسن تأسیس کرد که تاپنج‌پشت سلطنت داشتند، لیکن در عین حال یك دولت رقیبی عملا در لارسا ، انتهای باطلاقهای فرات که فقط هفتاد میل از ایسن فاصله داشت ، بروی کار آمد . این وقایع و امور را که پیچیده و غریب بنظرمیآیند میتوان به بهترین وجهی تفسیر نمود و گفت که ایلام ، که بعد از برانداختن امپراطوری اور هیچیك از متصرفاتش را ضمیمه نکرده بود ، هر چند آخرین پادشاه آن « با زنجیر به ایلام رفت و گریست و لابه نمود » لارسا را حفاظت میکرده است.

این مسئله که سلسلهٔ اموریت تحت‌نفوذ فرهنگ سومر بوده ازاینجا ثابت میشود که پایتخت وی به ایسن انتقال یافت که درآنجا شهرهای سومر را که‌ازتاخت وتازهای دشمن خراب شده بودند دو باره تعمیر و آباد کنند . بین این دو دولت رقیب ناگزیر جدال‌ونزاع برخاسته وفتح درابتدا نصیب ایسن گردید، لیکن‌این‌وضعیت تغییروتبدیل پیدا نموده وما **وراد‌سین**[1] یکنفر ایلامی‌را می‌بینیم که در لارسا که آن بدست پدرش **کودورمبوگ**[2] پادشاه قسمت غربی ایلام جزو یك دولت دست نشانده درآمده بود ، برتخت نشانده شده است . چند سالی که از این تاریخ میگذرد ، در زمان **رامسین** ، ایسن سقوط کرده در نتیجه کلیهٔ سومر و قسمتی از اکد مستقیماً تحت پادشاه ایلام اداره میشدند.

در ظرف این مدت سامیهای غربی پیشرفت کرده سلسله‌ای در بابل تأسیس نمودند ، **حمورابی** شخصیت برجستهٔ این عصر برتخت قرار گرفت و این درست بعد از تصرف ایسن بدست **رامسین** بوده است که دولتش با بابل عقد اتحاد بسته بود . **حمورابی** تا چند سال نیروی خودرا کافی برای تعرض وحمله نمیدید ولذا به‌تکمیل قوای خود پرداخت وآن وقتیکه بحد کمال رسید بحریف حمله برده ایسن را گرفت

۱_Warad_Sin. ۲-Kudur_Mabug.

وبعد تا ۲۵ سال بانتظار ماند . رامسین اینوقت خیلی پیروفرسوده شده بود وحمورابی توانست ایلامیها را بخاك خودشان رانده و در نتیجه خود را حکمران مطلق سومر و اکد گردانید .

وولی ادعاهای سومر را درفناناپذیری خلاصه کرده مینویسد که تمدن ماقبل التاریخ مصروسومر هیچ مشابهتی بهم ندارند.

عظمت سومر

سپس فاضل مشارالیه رشتهٔ سخن را ادامه داده میگوید که بین مصر ماقبل التاریخ و اول سلسلهٔ آنکشور یعنی مصر تحولات و تغییراتی براثر نفوذ خارجه پیدا شده که آن فرهنگ نوینی را پدید آورده است، ما درمراحل اولیهٔ آن گرزهای سنگی، مهرهای استوانه‌ای وظروف سنگی ساخت سومررا دراینجا می‌بینیم وجود داشته وچون تمدن فرات سفلی جدیداً ثابت شده که قدیمتر است دراین جای سخن باقی نمیماند که مصر به تمام معنی مدیون سومر میباشد. ما از این ، قدمی بالاتر گذاشته میگوئیم که به‌پدران ما اینطور تعلیم داده بودند که تمامی تمدن واقسام علوم ما از یونان بما رسیده و بدین جهت ما مدیون آنجا میباشیم واین فقط در دورهٔ حاضر است که اعتراف باین امر شده که یونان تمدن را از کرت[۴]، از لیدیه ، از ایران و بالاخره ازمصرفرا گرفته است ، لیکن قبل از همهٔ اینها بزرگترین مرکز تمدن بشر سومر، مادرفنون وتمدن، بوده است .

(با فصل دهم خوانده شود)

یك لوحهٔ گلی که جدیداً کشف شده در موضوع سقوط آشور روشنی بسیار تازهٔ مهمی افکنده است، این لوحه اثر یکنفر وقایع نگار بابلی است که وقایع مهمه‌ای را که درظرف ده الی هفده سال سلطنت نبوپولسر یا ۶۱۶-۶۰۹ قبل ازمیلاد رخ داده‌اند نقل کرده است .

از این یادداشت فهمیده میشود که نینوا در ۶۱۲ سقوط کرده است ، لیکن هیئتی از پادگان شهر از خطوط محاصرین راه برای خود باز کرده فرار کرده اند

٤- Crete.

و بالاخره در حران پادشاه جدیدی برقرار شده و او با وجود مشکلات روز افزونی که داشت مقام خود را برای مدت کمی حفظ کرده است و احتمال میرود که با شکست **نخو**[۱] بسال ۶۰۵ در کاراکامش[۲] که ظاهراً بکمك وی حرکت کرده بود کارش خاتمه یافته است .

(با فصل بیست وسوم خوانده شود)

اکتشاف مهمی که در ۱۹۲۶ توسط **سر اورل استین**[۳] در محل ائورنوس[۴]، صحنهٔ نمایش شاید درخشان‌ترین عملیات جنگی **اسکندر** کبیر، شده است بما موقع میدهد که باردیگر لشکر کشی اورا بهند تماماً تحت مطالعه بیاوریم .

قسمت عمدهٔ سپاه از حوالی کابل از راهی که سمت شمال تنگهٔ خیبر واقع است ، بطرف پائین درهٔ سوت[۵]، حرکت کرده و اینها دستور داشتند که وسائل عبور از رود سند را فراهم کنند که آن امروز معتقدند که در چند میلی بالای اتك صورت گرفته است . **اسکندر** در تعقیب رویهٔ خویش که هیچوقت دشمنی راکه دراو احتمال معارضه داده میشد نمیگذاشت در کناره‌های خط سیرش باقیماند سپاه زبده‌ای بکوهستانهای طرف شمال فرستاد و خود بدرهٔ حاصلخیز و پر جمعیت کنر شتافت ، او زنجیره جبال سمت مشرق را پیموده بخاك اساکنوی[۶] که در درهٔ سوت سکنی داشته حمله برد و این مردم آریانی با داشتن سپاه کافی و فیلان جنگی جرئت نکردند درصحرا با **اسکندر** روبرو شوند ومصمم گشتند که در شهرهای برج وبارودار خود مانده بحملات تدافعی پردازند . **استین** ، اول جهانگرد و کاشف اروپائی که خط سیر **اسکندر** قوی و رد پای او را در آن حدود معلوم داشته و همه را قدم بقدم پیموده و شهرها را تطبیق و هویت هر کدام را تعیین کرده است ، بیان روشن **آرین** را بکاربسته ما را به ماساگا[۷] ، با زیرا و او را رهبری میکند. باید دانست که تسخیر

۱–Necho. ۲–Carchemish. ۳-Sir Aurel Stein.

٤- خط سیر اسکندر برودسند ، تألیف سراوریل‌استین(مؤلف).

٥–Swat. ٦–Assakenoi. ۷–Massaga.

ملاذ و سنگر اخیر جنگ درهٔ سوت را خاتمه داده و اساکنوی دلسرد شده بطرف شرق درهٔ سند فرار کرده قلعهٔ طبیعی ائورنوس را اشغال کردند. **اسکندر** بدینجهت راه جنوب را پیش گرفته و دوباره بسپاه عمدهٔ خود در رود سند ملحق گردید.

جهت مبادرت ذوالقرنین باینکار که درحقیقت قشون کشی جدیدی برعلیه ائورنوس محسوب میشود یقیناً برای تکمیل افتخارات نظامی وکارهای بزرگ جنگی خود بود و گرنه آنقدر ضرورت و احتیاج نظامی در کار نبوده است. ما در تحت هدایت **استین** بیك قلعه یا ملاذ معروف در یك کوه بزرگی دارای پرتگاه واقع در یك پیچ رودخانهٔ جیحون که امروز پیرسر[1] میگویند راه یافته واین مرد نه فقط ملاذ را کشف کرده بلکه با دلالات آریان عملیات صعب و مشکلی که از جمله پر کردن یك دره یا حفرهٔ دراز و عمیقی را از گل و الوار دنبال نموده و حدود همه را تعیین کرده است و بالاخره او، ائورنوس اصلی را در قلهٔ یونا کنونی کشف میکند.

(با فصل چهل و یکم خوانده شود)

سراوریل استین در اثناء مسافرت خود بشرق ایران در ۱۹۱۵ کوه خواجه یا تپهٔ مقدس سیستان[2] را دیدار کرده ودرپرتو فراست ودانش قابل‌ملاحظه خویش نخست نقاشیهای دیواری قبل از اسلام ایران را کشف کرده است و تاریخ آن متعلق بزمان ساسانیان میباشد. از میان نقاشیهای نامبرده یکی که از همه غریب تر است تصویر **رستم** پهلوان معروف ایران میباشد که نشسته و گرزمنحنی دردست دارد که با رنگ قرمز نقاشی شده و با رنگ زرد آرایش یافته است. گرز نامبرده بشکل سر گاو وآن از گرزمشهور **رستم** حکایت میکند. یکی از اشیاءِ مکشوفه شکلی دارای سه‌سرمیباشد که بحال پرستش ایستاده است و آن در وضع و شکل همانند تصاویری است که در ترکستان چین کشف شده‌اند.

۱—Pirsar.

۲- رجوع شود به «Innermost Asia» تألیف اوریل‌استین (چاپ کلر ندون ۱۹۲۸) فصل۲۸ صفحهٔ ۹۱۵ (مؤلف).

درمیان سایر نقاشیهای دیواری، صورتی بوده باخرقه یاردا ایستاده وتقریباً باندازهٔ طبیعی که در شکل و وضع و نیز لباس بآن روحانیان بزرگ بودا شباهت داشته که هنروران بودائی آسیای مرکزی در حجاریها و نقاشیهای دیواری یا برجسته کاریهای خودشان آنها را بما روشناس کرده‌اند.

اکتشافات مزبور بی‌نهایت مهم و قابل ملاحظه میباشند، چه‌آن یکرشته فنون بودائی‌را ازنظرما میگذراند. ممکن‌است این‌نقاشیها بامرپادشاهان سکایی[۱] که نامشان را به سجستان (سیستان کنونی) داده اند بمعرض نمایش گذاشته شده‌اند.

اینجا درضمن‌بیان اطلاعات جدیدی که بوسیلهٔ **سراوریل استین** ازفنون زیبای دورهٔ ساسانی بدست آمده لازم است راجع به‌نقش مهمی که بتوسط سرماتی‌ها یکی از طوایف ایرانی ساکن جلگه‌های وسیع جنوب روسیه[۲] بازی شده ذکری بطور خیلی مختصر بعمل آید.

درقرن چهارم قبل از میلاد طائفهٔ نامبرده ظاهراً باگوت[۳]ها متحد شده بکریمه هجوم بردند ونیز بحدود دانوب سرحد امپراطوری رم فشارهای سخت آوردند. سرماتیها درنتیجهٔ این‌ارتباط وپیوستگی، کلوازنی[۴] یکنوع صنعت میناکاری[۵] را ولی باحجرسیلان یاعقیق که سنك مزبور مخصوصاً بکاربرده شده‌است بژرمن‌ها آموختند وصنعت نامبرده درهمه‌جای امپراطوری روم تا فرانسه وانگلستان رواج پیدا نمود. در کشور اخیر یعنی انگلستان به‌استان کنت[۶] انحصار داشته است و «یك نوع پیشرفت وتوسعهٔ جالب توجه واساسی‌ازتمدن اصلی با ثروتی‌را نشان میدهد که درآنجا (یعنی‌ایران) از قرن چهارم تاقرن ششم میلادی درارتقاءِ واعتلاء بوده‌است» وبنابرین هنرهای زیبای ایران دردورهٔ ساسانیان عالمگیر بوده است.

---

۱ Sakae.

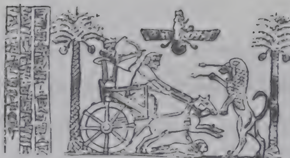
۲ــ رجوع‌شود به «ایرانیان و یونانیان‌درجنوب روسیه» تألیف روستوتس‌یف (چاپ کلر ندون ۱۹۲۲) (مؤلف).

۳- Goths.

٤- Cloisonnie.

۵ ـ وآنرا درفارسی خانه خانه یا حجره حجره میگویند. اشیاء میناکاری‌که نقشه های آن بواسطهٔ میله‌های نازك ازیکدیگرجداست میله‌های مزبور را بشکل عمودی روی سطح‌الصاق کرده‌اندتامانع ازکنده شدن مینا باشد. (مترجم).

٦ـ Kent.



داریوش درحال شکار شیر
(یك مهر عقیق استوانه‌ای در موزهٔ لندن)

فصل اول

وضع و ساختمان طبیعی و آب وهوا

یکنوع عریانی تیره‌ای در جنوب وجود دارد، دشت‌هائی‌است برهنه که گوئی از آفتاب سوخته برنگ‌شیر نمودار و نیز اتلال‌و تپه‌هائی‌است که فقط درهوای آبی‌رنگ شفاف پوشیده شده‌اند . « ر . ل . استونسون »

چراغ پیش‌آفتاب پرتوی ندهد ومنارهٔ بلند بردامن کوه‌الوند پست نماید
«گلستان سعدی»

موقع ایران

مابین دره‌های رود سند درمشرق و رود دجله درمغرب اراضی مرتفعی است که بطور کلی آنرا فلات ایران میخوانند کشور ایران درقسمت غربی و معظم این اراضی مرتفعه است و جزء شرقی آن عبارت است از افغانستان وبلوچستان. کشورهای مزبور ازهرطرف محصور بین‌رشته‌های عظیمهٔ میباشد که درسمت شمال ومغرب بیشترارتفاع دارد وداخلهٔ آنها بدوحوزهٔ عمده تقسیم میشود؛ حوزهٔ غرب که تقریباً شامل سه خمس ایران ومنقسم بچندین حوزهٔ کوچکتراست در قرب ولایت سیستان بحوزهٔ شرقی که همان حوزهٔ سیستان باشد متصل‌میگردد. منطقهٔ اخیر بیشتر بتوسط رود معروفی که یونانیهای قدیم اتیماندر و حالیهٔ هلمند میخوانند و رودهای کوچك دیگری که دراوقات سیل وطغیان وارد هامون یعنی دریاچهٔ سیستان میگردد آبیاری میشود .

ارتفاع فلات مزبور در کرمان و نیز درشیراز از پنجهزارپا و درناحیهٔ بلاد معظم شمالی یعنی طهران و مشهد ازسه‌هزارپا متجاوزاست. درصورتیکه تبریز که در منتهای شمال‌غربی‌واقع است زیاده ازچهارهزارپا ارتفاع‌دارد. ذکراعداد مذکور بیفایده نیست،

بواسطهٔ اینکه اختلاف بین قسمت مسکونی فلات را با کویر بزرگی که در قلب کشور واقع است ظاهر میسازد ، چه کویر مذکور با اینکه همه‌جا ازدوهزار پا مرتفعتر است معهذا از نقاط سابق‌الذکر خیلی پست‌تر میباشد .

حدود و ولایات

درضمن بیان حدود ایران ولایات مهمهٔ آنراهم ذکرخواهیم کرد ، بواسطهٔ اینکه همه تقریباً دور از مرکز و نزدیك سرحدات واقعند .

ایالات شرقی خراسان از طرف شمال محدود بیك سلسلهٔ جبالی است که درفوق صحاری ترکستان با یك زیبائی پرصلابتی کشیده شده است . چند سال قبل من قلعهٔ طبیعی عجیبی را بنام کلات نادری[1] تماشا کردم . از حصار شمالی‌آن که یکی از رشته کوه‌های مذکور است بالا رفتم و از قلهٔ کوه مزبور بدشت زرد رنگی که بجانب شمال بطور هموار و یکسانی کشیده شده نظر انداختم و ازعظمت ووسعت‌آن متأثر شدم، چه متذکر گردیدم که همین دشت تاصحرای شمال‌سیبری واقیانوس‌منجمد شمالی‌منبسط‌ است و کوه دیگری دربین نیست. رشته جبال مزبور همه‌جا درسرحد ایران واقع نیست، بلکه باسامی قپه‌داغ وبالکان صغیردرامتداد شمال‌غربی بجانب بحرخزرمتوجه میشود. چون قدری بطرف مغرب دور شوند در همان سرحدات ایران دره‌های پر نعمت اترك و گرگان واقع است و رود اترك درقسمتهای سفلای خود سرحد روس وایران‌را تشکیل داده وارد بحرخزر میشود .

ناحیهٔ قوچان که در جانبین اترك علیا واقع است پر نعمت‌ترین‌نقاط خراسان‌ است و مانند بجنورد که در قسمت سفلای رود است مسکن قبایل کرد میباشد که شاه‌عباس آنها را برای محافظت حدود از سرحدات خاك ترکیه بآنجا کوچانیده‌ است . درهٔ گرگان نیز بالطبیعه پر نعمت است . باران درآنجا فراوان میبارد و اراضی حاصلخیزدارد، لیکن‌فعلا فقط چند هزار خانوادهٔ ترکمن یموت و کوکلان که چادر‌نشین یانیمه بدوی میباشند درآنجا سکنی‌دارند. ناحیهٔ گرگان همان‌است که یونانیها

۱- رجوع شود به جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شمارهٔ دسامبر۱۹۰۶. (مؤلف).

هیرکانیا مینامیدند و در اوستابنام و هرکانو مذکور و از جهت حاصلخیزی معروف بوده است. استرابو[1] مینویسد: «گویند درهیرکانیا هردرخت تاکی هفت گالن[2] شراب میدهد وهردرخت انجیری نود بوشل[3] بارمیآورد. دانههای گندم که روی زمین میریزد سال دیگر سبز شده خوشه میدهند. درختها مملو از کندوی عسل و از برگهای آن عسل میریزد[4]».

در قسمت مرکزی سرحدات شمالی ولایات پرنعمت دریایی مازندران و گیلان بین جبال البرز و بحرخزر واقع واختلاف کلی با قسمت مرتفع ایران ظاهر میسازد، بواسطهٔ اینکه در آنجا باران فراوان میبارد و هوای آن مرطوب و جنگلهای انبوه موجود است. در مغرب گیلان، ایران باز با روسیه هم خاك میشود و سرحد دولتین بموجب عهدنامهٔ ترکمن چای[5] از بندر سرحدی آستارا تقریباً درست بطرف شمال میرود تا به رود ارس برمیخورد و قسمت علیای رود نامبرده فاصل بینآن دو کشور است. درگوشهٔ شمال غربی کوه با شکوه آرارات واقع است که محل التقای ممالك ثلاثهٔ روس و ترکیه و ایران میباشد.

ایالت شمال غربی ایران آذربایجان است که مرکزمهمآن تبریز و بزرگترین شهر ایران ودرنقطهای واقع است که طرق بلاد بعیدهٔ اسلامبول و طرابوزان با طرق قفقاز و درهٔ دجله باهم تلاقی مینمایند واینجا مبدء جادهٔ بزرگ اصلی ایران و آسیای مرکزی است. دراینناحیه باران فراوانترازولایات شرقی وزمین بسیارحاصلخیزاست

۱- استرابواز جغرافیدانان یونان وساکن روم بوده است. اوبلاد زیادیراسیاحت نموده وکتابی در جغرافی درهفده جلد نوشت، اروپا وآسیا و افریقا ونیز لیبیا را تشریح وتوصیف کرده ونیز کتابی درتاریخ روم نوشته که امروز مفقود است. ولادت ۶۳ قبل ازمیلاد، وفات ۲۴ بعد از میلاد است. (مترجم).

۲- یك گالن معادل $4\frac{1}{2}$ لیتراست (مترجم).

۳ - هربوشل $36\frac{1}{2}$ لیتراست. بوشل پیمانهای برای اندازهگیری غلاتاست. (مترجم).

۴- استرابو جلد دوم وسوم، صفحهٔ ۱۴ ترجمهٔ همیلتون وفالکونیر(مؤلف).

۵- به فصل ۷۶ رجوع شود (مؤلف).

و چنانکه در همین کتاب ظاهر خواهد شد این ایالات همیشه در تاریخ ایران اهمیت داشته است .

درسمت مغرب، کشورایران محدود به دره های دجله وفرات است و در اینجانب جبال متراکمهٔ که درنزد قدما موسوم بهزاگروس بوده بطور رشته های عدیدهٔ متوازیه فلات ایران را از جلگهها جدا میسازد وبتدریج ارتفاع پیدا میکند ، برخلاف جبال ارمنستان کـه چون از طرف جنوب بآنها نزدیك شوند دفعتاً مرتفع میگردد . دول قدیمهٔ ماد و پارس در این اراضی مرتفعهٔ محکمه بوجود آمده و قسمت کوهستانی آن نواحی بالنسبه پرآب وحاصلخیز است، لیکن نواحی درونیآنها مثل قم وکاشان خشك وتقریباً بیحاصل است .

در قسمت جنوبٰ غربی این کوهستان درهٔ پرنعمت کارون واقع است کـه حالیه خوزستان مینامند و اولین قسمت خاك ایران بوده و بنام ایلام چندین قرن قبل از اینـــکه اقوام آریانی بعرصهٔ ظهور بیایند دارای تمدن شده است . در طرف جنوب ، فلات ایران شامل ایالات کرمـان و فارس متوجه رشتهٔ باریك پستی ازخاك است کـه در کنار خلیج فارس میباشد و معروف است به گرمسیر و در اینجـا هم طبیعت ، ارتباط ناحیهٔ مرتفعهرا با قسمت سفلی صعب و مشکل کرده است کـه ایرانیها بواسطهٔ دست نداشتن در فن مهندسی و دریا نوردی همیشه از دریـا گریزان بوده اند[1] .

قسمت شرقیایالات فارس ازقسمت غربیآن خشكتر وبنابراین کمحاصلتراست وناحیهٔ داخلی یزد کم و بیش صحرای ریگستان محسوب میشود. ایالت کرمانهم فقط بواسطهٔ ارتفاع جبال از بیحاصلی مصون مانده ودربلوچستان ایران نیز که بابلوچستان انگلیس هم خاك است مانند کرمان بلکه بیشتر از آن قطعات وسیعه خاکیاست که

۱- شاهد مثال ماشرحی است که عبدالرزاق درفصل شمتم بدین مضمون نوشته :
« بهمحض آنکه بوی دریا بمشامم خورد ترس ووحشت از دریا چنان برمن مستولیشدکه بحالت اغماء فرورفتهودرمدت سه روز نفسملایم یگانه اثریازحیات بودکه درمن باقیمانده بود . ازکتاب «هندوستان درقرن۱۵» چاپ مؤسسهٔ هكلویت . مؤلف .

تقریباً بیابان است و این جمله غیراز بیابان لوت میباشد .

در بلوچستان ایران جائی که رشته های جبال همواره بموازات ساحل و بیشتر امتداد شرقی و غربی دارد درآنجا هم ارتباط با دریا مشکل است ودرشمال این ولایت دوردست ناحیهٔ سیستان واقع است که بمنزلهٔ دلتای هلمند میباشد. درآنجا کوه‌خشکی‌است معروف به کوه خواجه که بالای آن **سراریل استین**[1] در ضمن کشف خرابه ، کاشیهای اولین معبد **بودا** که در خاك ایران بنا شده بود پیدا کرد[2] . چون بیشتر بطرف شمال برویم بیابانی ایران را از افغانستان جدا میکند تا به هریرود برسیم و آن در نقطه ایست که رود مزبور از مغرب بجانب شمال می‌پیچد . قسمت سفلای هریرود تا به تجن فاصل بین ایران و افغانستان است تا برسیم به تنگهٔ ذوالفقار که در آنجا قلمرو امیر خاتمه یافته و دو ستون سرحدی نقطه‌ای را نشان میدهد که در آن نقطه قریب سی سال قبل کمیسیون سرحدی افغان و روس شروع به کار کرد . من آن دو ستون را از ساحل ایرانی رود سابق الذکر دیدم که در آفتاب برق میزد . تجن تا سرخس همه جا از سرحد ایران میگذرد و سرخس در زاویهٔ شمال شرقی ایران واقع شده حتی‌مسافت‌آن بکلات نادری ترسناك که کمیسیون سابق الذکراز آنجا شروع شد چند میلی بیش نیست .

خلاصه‌اینکه قسمت مرتفع ایران‌را درسرحدات شمالی‌حصارهای عظیمهٔ طبیعی محافظت میکند ، جزدرجائیکه وارد ریگزار ترکستان میگردد ، در طول سرحدات غربی حصارهای کوهستانی متراکم تر است وفقط یك راه طبیعی صعبی دارد که ازقصر شیرین و کرمانشاهان وهمدان عبور میکند. ولایتی که‌آنرا امروز خوزستان میخوانند و بیشتر بطرف جنوب و در درهٔ پرحاصل کارون واقع است بسبب رشته کوههای صعبی که آنرا ازایالات فارس جدا میکنند هیچوقت کاملا وبطور دائمی تحت استیلای ایران درنیامده است . نواحی ساحلی کنار خلیج فارس نیز همیشه از کوهستان جدا و مانند

۱- Sir Aurel Stein

۲- سفر سوم اکتشافی در آسیای مرکزی ، مندرج درجریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شماره‌های اوت وسپتامبر ۱۹۱٦ . مؤلف) .

خوزستان سکنۀ آن نژاد غیر آریانی بوده‌اند و امروزهم کمتر ایرانی است که هر گاه مجبور باقامت در خلیج فارس شود بتواند درست سلامت مزاج خویش را حفظ کند. بلوچستان ایران صحرای دوردست سوزانی است که دست تسلط شاه در آنجا ضعیف است . در قسمت جنوب شرقی بیابانهای بلوچستان انگلیس بطور یأس‌آوری خشك و مانع وعائق بزرگی برای هرنوع ارتباط است . اما درجائیکه خاك ایران با افغانستان در شمال غربی مجاور میشود راهها سهل و وسیع است و بهمین جهت تا چندی قبل افغانستان یکی از ولایات ایران بود و آخرین جنگی که پادشاه ایران شخصاً در آن شرکت داشت آن بود که در سال ۱۸۳۸ برای استردادهرات واقع شد. لیکن امروز هرچند ایران افغانهارا بخوبی میپذیرد چنانکه غالب شتردارهای آن افغان میباشند. مع‌هذا اگر ایرانیها وارد کشور امیر بشوند گرفتار مخاطرات میگردند و افغانستان میتواند مدعی بشود که آخرین مملکت آسیائیست که از سایر ممالك و ملل جدا و منفرد زیست میکند.

لفظ ایران و پرشیا

اهل کشوری که بزبان انگلیسی پرشیا نامیده میشود آن کشور را ایران و خودشان را ایرانی میخوانند و این لفظ همانست که در اوستا آیریا ضبط شده و معنی آن « خاك آریان » است ، بنابرین لفظ ایران هر گاه به اصطلاح سیاسی امروزه استعمال شود محدود است بکشور و دولت جدیدیکه انگلیسها آنرا پرشیا میخوانند ، لیکن در حقیقت به اصطلاح جغرافیائی لفظ فلات ایران که شامل افغانستان و قسمتی از بلوچستان نیز میشود صحیح تر است . اما کلمۀ پرشیا که اروپائیها و اکثر خارجی‌های دیگر استعمال میکنند از لفظ قدیم یونانی پرسیس مشتق است که به معنی ایالت فارس بوده که قدیماً پرسا [۲] خوانده میشود و سلسلۀ سلطنتی هخامنشی از اهل آن ناحیه بوده اند و باین جهت معنی این لفظ مشتمل برتمام کشور نامبرده و سکنۀ آن گردیده است وحتی امروزهم استان فارس از حیث ایرانیت کامل ترین استانهای آن کشور است . لفظ فارسی را

---

۱ - این ضعف دولت ایران در اینجا و نیز درموضوع خوزستان که مؤلف بدان اشاره کرده تماماً مربوط بسابق ایام وزمان تألیف کتاب است. (مترجم) .

2- Parsa

ایرانیها برلسان و لغت خود اطلاق میکنند ، اگرچه هروقت شخصی را باین صفت موصوف مینمایند مقصودشان اهل استان فارس است و باید دانست که پارسیان هندوستان از این جهت باین اسم خوانده میشوند که پیرو کیش قدیم فارس میباشند و همین لفظ پارسی چون معرب شده فارسی گردیده زیرا که در زبان عرب حرف پ وجود ندارد . نیز باید دانست که لفظ فارسیستان که بعضی اروپائیان استعمال میکنند غلط است .

تشکیل فلات ایران

مسئلهٔ تشکیل فلات ایران از آنهاست که قبل از آنکه علمای علم زمین‌شناسی از روی مطالعه و دقت کامل اوضاع زمین شناسی آن کشور را معلوم کرده باشند نمیتوان بدرستی حل نمود . لیکن فعلا کلیات مسئله را میتوان استنباط کرد و برای مقصود ما همین قدر کافیست . پس گوئیم آنچه امروزفلات ایران خوانده میشود قسمت اعظم آن درآخردورهٔ کری[1] تاشس زیر آب بوده است و آن قسمتی که از زیر آب بیرون آمده بود خط باریکی بوده است که از تنگهٔ هرمز حالیه عبور نموده و بجبال عمان و شبه جزیرهٔ حالیهٔ مسندام منتهی میشود و از آنجاهم بشکل یك کمربند پهنی اولا در سمت شمال از میان ایالات حالیهٔ فارس و کرمان و بعد طرف شمال غربی ما بین کرمان و نیریز و همچنین از اصفهان عبور کرده به‌آذربایجان و قفقاز منتهی میگردید . قسمت شرقی این فلات جز نزدیك ساحل دراوایل دورهٔ ائوسن[2] برای همیشه از آب خارج بوده است . قسمتهای جنوب غربی این فلات در تمام دورهٔ ائوسن و یك قسمت از الیگوسن[3] زیر آب بوده است و در دورهٔ میوسن[4] در نتیجهٔ انقلابات دریائی قسمتی از فلات ایران از محیط اقیانوس بیرون آمده دریای محدود و دریاچه هائی تشکیل گردیدند و بتدریج پس از تبخیر میاه زمین های شوره و سنگ گچ پیدا شدند . فلات ایران در این دوره نیز از خشکی باروپا متصل نبود تا دورهٔ اخیر میوسن که قسمت مهم از این فلات بتدریج از آب خارج گردید و پیدا شدن روابط خشکی بین آسیا و اروپا از دوره‌ای شروع

١–Cretaceous ٢– Eocene ٣- Oligocene ٤- Miocene

میشود که قسمتی از حیوانات آسیائی بطرف اروپا رفته چنانکه بقایای سنگ شدهٔ حیوانات مذکور که درطبقهٔ علیای میوسن وپلیوسن[1] جمع شده بکثرت کشف شده‌اند.

بدون تردید ظاهرشدن فلات ایران از آب در دورهٔ پلیوسن شروع شده است لیکن باید دانست که ارتفاعات عظیمتر در اواخر عصر مزبور بوجود آمده است. دریاچه‌های متعددی که بسیاری از آنها عریض وطویل بوده‌اند دردورهٔ پلئیستوسن[2] در فلات ایران وجود داشته و در دورهٔ پلیوسن هم گویا بوده‌اند. در این دوره جنگلها و چمنها سطح آن کشور را پوشانیده و هوای آن مرطوب و محتمل کاملا مشابه هوای ولایات حالیه خزر بوده است. خشک شدن تدریجی دریاچه های ایران امریست که حتی امروزه نیزصورت میگیرد. اراضی فرات ونواحی خلیج فارس هم جزء همان دریاچه‌ها بوده‌اند و ممکن است بگوئیم که این نواحی دریاهای محدود بودند و بدون مخرج. بهرحال از قرائن و امارات اینطور معلوم میشود که اراضی واقعهٔ در کنار تنگهٔ هرمز تا دورهٔ پلئیستوسن بکلی زیرآب نبوده‌اند زیرا خطوطی که ازقطعات مجاورمسندام زیر آب رفته‌اند هنوز نمایان ودریاچه‌هائیکه خشك شده‌اند در بین‌النهرین وبعضی جزائر خلیج فارس مشهود میباشند.

در یك حصه از دورهٔ پلئیستوسن فلات ایران مثل کلیهٔ آسیای مرکزی و اروپا از یخ مستور گردیده و دوره های طولانی که یقیناً چندین هزار سال امتداد آن بوده بحال غیرقابل سکونت باقی مانده است[3]. بعد از دورهٔ انجماد دورهٔ سیلاب رسیده و هرجا که دسترس سیل گردیده گرفتار خرابی شده و آب هرچه در پیش داشته برده است.

بعد از انقلاب مذکور در خاك ایران باقی نماند مگر دریاچه های وسیع آب شور که امروز صحرای کویر است و رشته کوههای مرتفع برهنه که هنوز بقیتی از

۱- Pliocene　　۲- Pelistocene

۳- من دراطلاعات فوق خود رابیشترمدیون دکتر جی.ای. پلگر م مامور میزی و نقشه برداری ادارهٔ زمین شناسی هندوستان میدانم که مشغول نتایج کشفیات خود دربین‌النهرین وجنوب ایران می باشد. (مؤلف).

یخهای قدیم در بالای آنها بود. دریا تا مسافت بعیدی در خاك پیش میآمد و جبال آتش‌فشان چندی از قبیل آرارات ودماوند و سهند وتفتان نیز مواد مخربهٔ مهلکه از دهانه خود بیرون‌میریختند، بنا براین درحقیقت فلات ایران در آن دوره وادی‌مرگ و هلاك بوده است. با اینحال در سمت مغرب تأثیر رودخانه‌های عدیده شروع شد آبهای آن، خاك همراه آوردوتدریجا زمین ایجاد کرد که هم قابل سکنی وهم بمرور زمان بواسطهٔ استعداد طبیعی مهیای آبادی شد ومولد تمدنی گردید که احتمال میرود قدیمترین تمدنهای این عالم بوده باشد.

شباهت ایران به اسپانیا

کشورایران‌ازبسیاری‌جهات‌شباهت تامهٔ دارد باسپانیا. همینکه مسافر از سمت شمال از خاك فرانسه خارج شد بواسطهٔ جبال پیرنه[1] به ولاتی صعود میکندکه بطور متوسط دو هزار الی سه هزارپا ارتفاع دارد و کوههای ناهموار آن‌موسوم‌به سیرا[2] یا اره میباشدواین نامی‌است‌بامسمی. اراضی آن چول وبی‌درخت است‌وچون شخص قریب چهارصد میل‌مسافت‌پیمودازولایت گرمسیر اندلس‌عبورمیکندکه مطابق ناحیهٔ ساحلی‌پست ایران است قبل از آنکه بدریا برسد واما درطرف شمال برای اینکه مشابهت کامل باشد ولایات مجاور دریای بیسکاین[3] بافلات‌اسپانیابه‌اندازهٔ‌ولایات‌کناربحرخزر باسایر‌نقاطایران تفاوت دارد. ازاین گذشته اگرچه‌ایرانیهاراازفرانسویان‌مشرق‌خوانده‌اندلیکن‌شایدمناسب‌تراین[4] باشدکه‌ایشانرا بااسپانیائیهامقایسه کنند، چه‌عادت و کلیهٔ آداب‌زندگانی‌مردم‌اسپانیا شبیه بایران‌میباشد.

خشکساری آسیای مرکزی

آسیای مرکزی که ایران جزئی از آن است بیشتر عبارت از صحاری است و هر چند اختلاف ارتفاع در آن مرز ها جای تعجب است یعنی یك جا بحر خزر و حوزهٔ ترفان است که از

۱– Pyrenes ۲– Sierras ۳– Biscayan

٤ – سبب این امر تا یك اندازه همانند بودن اوضاع طبیعی‌آن دوکشور است، لیکن قدری هم ارتباط واتحاد خون وعرق در این مشابهت دخالت دارد، زیراکه قسمتی از مردم‌اسپانیا اعقاب ایرانیهائی هستندکه همراه عرب در موقع تسخیر اسپانیا بآن شبه جزیره رفته‌اند ودرآن ناحیهٔ دور ازوطن برای خود شهری نظیرشیراز بناکرده وشرابی عمل‌آورده‌که هنوز باسم ایرانی آن بنام شری‌خوانده میشود مقصود شهرشریش است و عجب‌آنکه شراب خوب شیراز کمال‌مشابهت را به شری دارد. (مترجم).

سطح اقیانوس پست‌تر میباشد وجای دیگر پامیر وتبت است که غالباً کمتر از ده هزارپا ارتفاع ندارد . معهذا جز در میان کوهستان اظهر صفات آن ناحیه خشکی است و این صفت ما بین ایران وترکستان وافغانستان وتبت وبلوچستان مشترك است . این خشکی نتیجهٔ کمی بارندگی میباشد و سبب شده که رود خانه‌های آن نواحی از جهت کم آبی بدریا نمیرسد و بنابراین تمام وسعت عظیم این کشور ها که از مشرق بمغرب تقریباً سه هزار میل است مرکب از حوزه هائی میباشد که بهیچوجه بخارج یعنی بدریا مخرج ندارد و نتیجهٔ دیگر قلت بارندگی آنست که اراضی وسیعهٔ خشك در آنجا بسیاراست بطوریکه میتوان گفت تمام این اقلیم عبارت است از مقداری صحرای کویر خالص و مقداری بیابانهائی که واحات در آن‌واقع‌است، بعبارةاخری‌در آنجاسرو کار انسان‌به‌ناحیهٔ وسیعی است که اراضی ذی‌زرع وقابل سکنی در آن کمیاب و از یکدیگر دور ومجزی میباشند ونیز میتوان گفت که هرگاه اراضی غیر ذی‌زرع وکویر را از آن اقلیم بردارند ونواحی قابل آبادی آنرا با هم جمع کنند کشور بسیار کوچکی خواهد شد. اینکه من در توضیح این کیفیت اصرار میکنم بجهت این است برای مردم اروپاکه چون بواسطهٔ وفور بارندگی تمام اراضی خودرا میتوانند محل استفاده قرار دهند تصور حقیقت حال آسیای مرکزی که باکشور های ایشان تفاوت کلی دارد آسان نیست[1].

آب وهوای ایران

چنانکه مذکور شد صفت بارز ایران وآسیای مرکزی بطور کلی خشکی است.

بارندگی

مقدار بارندگی‌فلات‌ایران‌را در این‌زمان‌ادر ادارهٔ‌تلگرافخانهٔ هند واروپائی تحت ملاحظه در میآورند و از حسن مساعدت گلبرت ولکر[2] مدیر کل رصدخانه‌های هندوستان من میتوانم جدول ذیل را که مبنی بر تجربهٔ یك دور ده ساله است بنظر مطالعه‌کنندگان برسانم :

---

۱ ـ السورث هنتینگتون در کتاب قابل ملاحظهٔ خود موسوم به «پلس‌آف‌اشیا» یعنی نبض آسیا دراینموضوع بحث‌کرده است . رسالهٔ علمی‌عمدهٔ او راجع به ازدیاد خشکی درآسیای مرکزی مورد قبول عام واقع نشده ، اما نویسندگانی هم که دراینموضوع چیز نوشته‌اند هیچکدام نتوانسته‌اند آنرا نادیده انگارند . (مؤلف) .

۲ــ Gilbert Walker

مقدار بارندگی درعرض سال :

جاسك	٤/١٧	انگشت
بوشهر	١١/٠٧	»
اصفهان	٤/٧٤	»
طهران	٩/٣٠	»
مشهد	٩/٣٧	»

حال بنظر بیاوریم که در کشور انگلیس مقدار باران‌سالیانه ٣٩/٥ انگشت‌است ودر ناحیهٔ دهلی ٢٧/٦٥ انگشت است و با ملاحظهٔ ارتفاع مکان و تابش آفتاب که در ایران خیلی تند است در صورتی که آلمان وانگلستان غالباً ابر دارد ظاهر خواهد شد که مقدار باران در آن کشور چقدر کم است. آری کشور ایران از حیث ترکیب بندی طبیعی وهم از جهت موقع جغرافیائی خودونیز از حیث بارندگی خوشبخت نیست، چه رشته جبال مرتفع آن جلو قسمت عمدهٔ ابرهای حامل رطوبت را میگیرند و بنا براین ابرهای مذکور در ولایت مجاور بحرخزربارندگی‌زیاد میکنند، اما ازجبال البرز بندرت عبور مینماید و شخص چون آن کوههای عظیم را ملاحظه میکند وبقلهٔ آن می‌رسد قهراً متوجه ومتأثر میگردد از اینکه دامنهٔ‌شمالی آن مستور از جنگلهای پرخضارت‌و دامنهٔ جنوبی بکلی خشك و برهنه است . از حسن اتفاق مقدار قلیل رطوبتی که در آنجا هست (بجای‌آب، آبی که در جدول بالا اشاره بآن شده) بیشتر درموقع زمستان و بهار برف میبارد و هنگامی که « مخزنهای برف ... را بجهة وقت تنگی نگاه داشتم»[1] آن برفها در کوهها انبار شده چشمه هاراکه وسیلهٔ مشروب ساختن اراضی است ذخیرهٔ تازه میدهد . راستی اگر این رشته جبال مرتفع نبود تمام آن کشور صحرا میشد. بهمین مناسبت عظمت بلاد وکثرت جمعیت آنها بتناسب ارتفاع و وسعت جبال و مقدار آبی است که از آنها عایدمیگردد. البته درکشور عظیمی مثل ایران مقداربارندگی در نقاط مختلفه کم وزیاد میشود . درنواحی مرکزی وشرقی‌وجنوب شرقی کمتر ازجاهای

١ـ کتاب ایوب باب ٣٨ آیهٔ ٢٣ (مؤلف)

دیگر میبارد . مثلا در خراسان درسالهای خوش شصت وپنج درصد ازحاصل غلهٔ دیمی‌ـ است در صورتی که در قسمت جنوب خاور ایران تمام حاصل‌را باید با آبیاری مشروب کرد وزراعت دیمی تقریبا هیچ ندارد .

سابقا اشاره کردیم که درولایات مجاور بحرخزراوضاع بکلی باسایر نقاط متفاوت‌ـ است چنانکه در عوض اراضی‌خشك بیدرخت‌در آنجاجنگلهائی است که‌ازغایت‌انبوهی نمیتوان ازآن عبور نمود. مقدار بارندگی در آن‌ولایات از پنجاه انگشت متجاوز و رطوبت بقدری زیاد است که هوای‌آن برای ایرانیهای فلات سازگار نیست وغالباً‌مهلك میشود وبنا براین آنها ازثروت طبیعی‌ولایات مجاورهٔ بحر خزر یعنی گرگان ومازندران و گیلان بکلی بیخبرند وقدرآنرا نمیدانند .

سرما و گرما

از حیث هوا ایران جمع اضداد کرده‌است، لیکن بسیارمقوی ومصفاست. در جلگه‌ها گاهی میزان‌الحراره درزمستان ازصفر پائین میرود ودر کوهستان‌غالبا اینطور میشود، لیکن اگرهوا صاف و آفتابی باشد سرما موذی نیست و شخص مایل است که تمام روز را در زمستان در هوای آزاد بسر برد ، اما گاهی اوقات هم برودت شدت می‌کند و هر سال زمستان مردم و حیوانات چندی که گرفتار بادوباران شده وخود را نمیتوانند بمحل محفوظی‌برسانند ازسرما تلف‌میشوند. در مناطق مرتفع وبلند گاهی اوقات برف چهار پنج ماه روی زمین میماند و مانع اعمال زراعتی‌شده وبه‌دواب ومواشی هم خسارت زیاد وارد می‌آید، معذلك رویهمرفته‌زمستان ایران بقدریکه معقول ومتصور است‌بدرجهٔ کمال نزدیك‌می‌باشد. اگربعضی اوقات‌مسافر بواسطهٔ برودت هوا از سواری عاجز شده مجبور می‌گردد که تمامی منزل پیاده‌روی‌کند درعوض قوهٔ نشاطی که‌در خود می‌بیند‌خیلی زیادتر ازآنست که در اقالیم رطوبی‌ملایم‌تر احساس می‌شود .

حال بنقطهٔ مقابل‌پرداخته‌نمونه‌ای ازگرمسیر نشان بدهیم. در اینقسمت‌خوزستان و کرسی آن که شوشتراست سمت امتیاز دارد ومی‌توان گفت که گرمترین نقاط روی‌زمین‌ـ است . هیچ وقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای راکه در ماه ژوئن سال ۱۸۹۶ نمودم که

میزان الحراره در سایه همواره صد و بیست و نه درجه[1] نشان میداد و امواج حرارت از سنگها منعکس میشد وهوا راخشک‌میکرد وازهرگونه نسیم خنک‌شمالی جلوگیری مینمود آب خلیج هم گمان میرود گرم ترین آب دریاهای دنیا باشد وبخاطردارم که بعد از دیدن حرارت‌آب خلیج مزبورآب بحر احمررا بالنسبه خنک یافتم

اما درفلات،اوضاع دیگر گونه است. بطور کلی روزهاحرارت‌موذی‌نیست وشبها همواره خنک است، چنانکه درمشهد بالاترین‌درجهٔ‌حرارتی که شب درسنوات اخیر دیده شده درسال ۱۹۱۲ هفتاد وچهار درجه[2] بوده و گرم‌ترین روزها درهمان سال بصدو دو درجه[3] رسیده است. لیکن دربیابان ومخصوصا درآفتاب، گرما خیلی اسباب زحمت‌است وکاروانها عموماً شب‌مسافرت‌میکنند در نقاطیکه نزدیک‌کوهستان است غالبا دراوقات شدت‌گرما مردم‌میتوانند ییلاقی پیدا کنند درطهران و کرمان‌ومشهد بلکه‌دراکثراماکن واقعهٔ در فلات بفاصله چندین ساعت راه مأواهای خنک است وباین واسطه ایام تابستان بخوشی میگذرد

باد

بادهای ایران خواه از شمال غربی‌وزیدن‌گیرد یاازجنوب همواره یکسان ومنظم‌است وسبب آنهم‌موقع اقیانوس اطلس‌وبحرالروم ودریای سیاه ازیک‌طرف واقیانوس‌هند[4] است ازطرف‌دیگر. امتدادمحورهای رشته‌جبال نیز در همین جهت است. چون آفتاب پرحرارت بدشتهای بیدرخت میتابد طبقه‌ای از هوای‌گرم تشکیل میدهد وهمینکه این طبقه بالا میرود جریانی از هوای خنک صورت میگیرد که غالباً از جنوب غربی است. درپائیز وزمستان مجرای باد غالباً ازشمال غربی ودر تابستان وبهار از جنوب شرقی میباشد مقارنهٔ رشته جبال مرتفع باراضی پست و نبودن درخت باعث کثرت باد است. اماکن متعددهٔ مخصوصه‌ای‌هست که گرفتار بدبختی

---

۱ – میزان‌الحرارهٔ ۱۸۰ درجه (فارنهایت) است که در حدود ٥٤ درجه میزان‌الحراره سانتیگراد میباشد. (مترجم). ۲ – درحدود ٤۷ درجهٔ سانتیگراداست. ۳ – درحدود ٥۰ درجه سانتیگراد«مترجم». ٤– من باید ازمستر گلبرت‌والکر برای یادداشت قابل‌ملاحظهٔ زیر سپاسگزار باشم. « از ماه اکتبر تاآوریل طوفانهای مربوطه به اقصای جنوب از اقیانوس اطلس بطرف ایتالی، مشرق مدیترانه وسوریه حرکت میکند و قسمت زیادآن بعقیدهٔ من شصت درصد از مرز بین‌النهرین، ایران؛ افغان، بلوچستان و جلگه‌های هند عبور مینماید». (مؤلف).

بادهای دائمی شدید میباشند مثلا دره‌ای هست در ایالت کرمان که از هشت هزار پا ارتفاع یکدفعه به سه هزار پا میرسد ودر آنجا برسبیل مثل گفته میشود «ازباد پرسیدند منزل تو کجاست جواب داد کلبهٔ من تهرود است اما گاهی اوقات در اطراف ابارق و سروستان دور میزنم».

اما قوت باد بیشتر در سیستان ظاهراست ودر آنجا بادی هست معروف به ۱۲۰ روزه وسرعت آن ساعتی هفتادودو میل است. این باد تابستانی را دردرهٔ هرات بادهرات مینامند ومحتمل است منشأ آن پامیر باشد واز آنجا بطرف سرحد ایران وافغانستان سرازیر شده وچند منزل زیر سیستان تمام میشود . منتهای سرعت آن درلاش جوین است که جزو سیستان افغانستان محسوب میشود وحقیقتاً شخص بحال سکنهٔ بدبخت آن ناحیه رقت میکند

سرهنری ماك ماهون[1] برای اینکه نمونه‌ای از آن بادبدست دهد توصیف بادی را میکند که درماه مارس سال ۱۹۰۵ وزیده وساعتی یکصدوبیست میل سرعت داشت[2] محتمل است که وجود این بادها سبب اختراع آسیای بادی شده باشد، چه این قسم آسیا پیش از استیلای عرب ومدتی قبل از آنکه در اروپا اختراع شود در ایران معمول بوده است . چنانکه مسعودی[3] نقل میکند که غلام ایرانی که عمر را بقتل رسانید ساختن آسیای بادی میدانست. امروز این قسم آسیا در ایران فقط در نقاطی دیده میشود که بادهای مزبور در جریان است.

آب و هوای ایران قدیم

اهمیت آب وهوا وتأثیر آن برترکیب‌بندی خاك ومردم وحکومت وتاریخ آن باندازه‌ایست که تحقیق این نکته که آیا آب وهوای کشوردرعرض سنین تاریخ تغییر وتبدیل یافته بسیار محل توجه است.

هنتینگتن[4] فصل مخصوصی دراین باب تحقیق[5] کرده ومسئلهٔ تبدیل هوای حوزه‌های

۱– Sir Henry Mc Mahon.

۲– رجوع شود به جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شمارهٔ ماه اکتبر ۱۹۰۶ میلادی. (مؤلف).

۳ – رجوع شود به فصل ٤٦ کتاب حاضر . (مؤلف) .

٤– Huntington.

٥– رجوع شود به پلس‌آف‌اشیا (یعنی نبض‌آسیا) فصل شانزدهم . (مؤلف) .

ابِ دُترفای وسیستان وتمایل آنهارا بحالت خشکی در تحت‌مطالعه درآورده‌و نظریاتی که‌من اظهار کرده بودم در اینکه کرمان و بلوچستان در اوقاتیکه اسکندر کبیر از آنجا عبور کرده یعنی قریب دو هزار و دویست سال قبل از این میبایست[1] حاصلخیز تر از حالا بوده باشد نیز متعرض شده است مثلا قسمتی از مسافرت آن پادشاه قهار را بنظر بگیریم که از بمپور بلوچستان به رودبار کرمان رفته است . در این مسافت که یکصد وپنجاه میل است من یك قریه ودهکده ندیده‌ام وتمام آن ناحیه جز برای طوائف بدوی چادر نشین قابل سکنی نیست. بنا براین نمیتوان تصور کرد که لشگریان یونانی بدون رنج و تعب زیاد از بیابان نامبرده با حالت حالیه عبور کرده باشند و حال آنکه **آرین** [2] مورخ میگویدوقتیکه‌سپاهیان به‌درهٔ بمپور رسیدند بقدرحاجت دوماه خواربار یافتند وتجدید قوائی نموده براحتی ازجنوب ایران‌عبور نمودند، درصورتیکه همراهان ما در وقت عبور از راه مجبور بودندبرای هر منزلی از پیش مخصوصاً خواربار ولوازم را روانه کنند.

هنتینگتن مثالهای‌دیگری‌ازمنابع مختلف‌مأخذمیآورد که معلوم میسازدخشکی ایران رو بازدیاد است. راست است که خرابی وبر انداختن درخت بیشتر بدست‌انسان و بواسطهٔ گله و رمه نیز میشود و تمیز این کیفیت از آنچه بسبب تغییر آب و هوا واقع شده مشکل است . لیکن در هر حال این مسئله محل توجه است که در قسمت مرکزی خراسان که در قدیم کوهستان میگفتند و دراوستا[3] هم مذکور است جنگل بزرگی بوده که آنرا جنگل سفید میخواندند وامروزاثری‌ازآن باقی نیست، درصورتی که اگر بارندگی فی الجمله زیاد تربود جنگلها برنمی افتاد . مثال دیگری از تاریخ **محمد ابراهیم**[4] بزرگ جیرفت نقل میکنیم که میگفته است از تعرضاتی که ازطرف کرمان بمن میشود بواسطهٔ رشته جبال وتپه هائیکه دارای بیشه های انبوه است‌مصونم

---

۱ ـ کتاب ده‌هزار میل مسافرت در ایران فصل چهاردهم . (مؤلف) .

۲- Arian

۳ ـ کتاب ویلیام جکسن راجع به زردشت صفحهٔ ۲۱۵ «مؤلف» .

٤ ـ در خصوص محمدابراهیم رجوع شود به فصل ۱ ٥ کتاب حاضر «مؤلف» .

این حرف درمائه یازدهم میلادی زده شده است ، درصورتیکه امروز در تمام جبال با شکوه جنوب کرمان که شخص نامبرده اشاره بآنها میکند فقط چند اصله درخت کهن هست که آنهم رو بفنا میباشد و توالد نمیکند .

البته میتوان فرض کرد که جنگ و جدال و سوء ادارهٔ کشور که تأثیرات آن در برانداختن جنگلها واشجاروسایر امورظاهراست باعث خرابی ایران وقلت جمعیت آن شده باشد وتا یك اندازه همینطورهم هست . چنانکه ازمندرجات این کتاب معلوم خواهد شد . بعلاوه مسافری که خرابی بلاد ومتروکی آنها را میبیند همه وقت ملتفت نیست که در ایران وقوع زلزله و بروز امراض مسریه یا اسباب دیگر ازاین قبیل باعث تغییراوضاع شهرها ودهات میشود ، نیز هرگاه اویعنی مسافر، زمستان درایران مسافرت نماید ممکن نیست درباب خشکی آنکشوربیش ازآنچه حقیقت دارد حکم کند . معهذا با این ملاحظات نمیتوان منکرشد که درقرون وسطی مثلادرحوزهٔ لپ جمعیت متراکمی درناحیهٔ بسر می بردند که از رودخانه مشروب می شدند وآن رودخانه امروز خشك شده است . همچنین درحوزه های ترفان حفرقنوات تا همین اواخرمحل حاجت ومعمول نشده بود .

بازچند سال قبل هنگامیکه ازپنج گور واقع در بلوچستان ایران بکویته[1] سفر می کردم ازناحیهٔ عبور کردم که خالی ازسکنه بود ، در صورتیکه دیدم دامنه های تپه ها که سابقا باکمال مراقبت درچندین میل راه تسطیح شده است و یقیناً جمعیت کثیری در آنجا زندگانی میکرده که زراعت دیمی داشته اند و حال آنکه امروزآب آن بسیار بد ومنحصر بآب چاههائی است که بفاصله های زیاد حفر کرده اند وزراعت دیمی بهیچوجه موقع ندارد .سکنهٔ مزبورپیش ازعهد تاریخی هم بکلی معدوم نشده بودندبلکه ظروف سفالین که در محل آبادیهای آنها پراکنده است راجع بمائه دهم الی مائه سیزدهم تاریخ

---

۱ ــ کتاب هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحهٔ ۲۳٤ . من در اینموضوع بکتاب «سفربهند ازراه خشکی» تألیف سون‌هدن فصل‌اول‌وخرابه‌های بیابان ختا اثرستین Setin باستان‌شناس انگلیسی وکتاب «آیازمین بخشکی میرود» تألیف پروفسور گریگوری نیزمراجعه کرده‌ام . (جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شمارهٔ فوریه ومارس) (مؤلف) .

میباشد . در آنزمان برطرف شدن سکنه را از ولایتیکه دویست میل از مشرق بمغرب انبساط دارد بخرابی وجنگ ونا امنی حمل کردم ومتذکر نشدم که این امرجزئی است ازیك امر کلی تری که در تمام آسیای مرکزی درحال وقوع است درخاران نیزاراضی زیادی هست که سابقاً مسکون بوده وامروز بکلی خشك وبی آبادی است تمام اینها بر حسب ظاهراقوی دلیل است بر اینکه خشکی فلات ایران درازدیاد است

جمعیت ایران

جمعیت حالیهٔ ایران را ده میلیون[1] تخمین کرده‌اند[2] وبنظرمی آیدکه قریب دومیلیون ایرانی در روسیه و عثمانی و هندوستان بسر می برند.

قبل از اینکه بازرگانی و حمل و نقل از راه دریا متداول شود یقین است که بلاد ایران کلیة بزرگتر و آباد تر از زمان حال بوده چه عبور ومرور قوافل زیاد تر و بنابراین درعرض راه هزاران خانواده از همین طریق فائده برده و بزارعین وکشاورزان مخصوصاً از اینجهت منفعت زیاد می رسید . علاوه براین چنانکه سابقاً بیان شد احتمال کلی میرود که در قدیم الایام بارندگی زیاد تر واستعداد مملکت برای آبادی وزراعت بیشترازز‌مان حال بوده است و همچنین بعضی از ولایات مثل گرگان ازتاخت وتاز قبایل و ایلات خسارات زیاد دیده اند ، معهذا بعد ازاین ملاحظات هم نمیتوان تصور کرد که هیچوقت جمعیت فلات ایران زیاده متراکم بوده باشد وبعقیدهٔ من اشتباه است که‌شخص فرض کند این مملکت وقتی از جهت عدهٔ سکنه مشابهتی با حالت حالیهٔ اروپا داشته - است واگرچه تخمین جمعیت سابق ایران خیلی مشکل است، لیکن هرگاه بنظربگیریم که قبل از دایر شدن راه بازرگانی دریا ایران معبر قوافل بازرگانی بین المللی بوده

---

۱ ـ این تخمین مؤلف نسبت بزمان تألیف کتاب ممکن است صحیح باشد ، لیکن امروز شکی نیست که جمعیت ایران خیلی زیادتر ازین عده‌است : هرچند سرشماری کاملی هنوز درسراسر ایران بعمل نیامده ولی روی قراین وآماری که دردست است جمعیت ایران درحدود بیست میلیون میباشد . (مترجم)

۲ـ جمعیت فوق بقرار زیر تقسیم میشوند ـ : ۹ میلیون شیعه ، نهصد هزار سنی ، هشتاد هزار مسیحی از ارمنی ونسطوری ویونانی و ارتودوکس وکاتولیك وپروتستان ، سی‌وشش‌هزار یهودی و ده هزار زردشتی میباشند . رجوع شود به دائرة المعارف بریتانی چاپ یازدهم تحت عنوان «ایران» (مؤلف) .

وغالبا دولت معظمی داشته با ملاحظه اینکه اکثر اوقات پایتخت دولت خارج از فلات بوده است گمان می کنم می توان گفت عدهٔ سکنهٔ آن پانزده میلیون می رسیده درصورتی که امروز فقط دوثلث اینعده جمعیت دارد.

جبال فلات ایران

ایران چنانکه بعضی اوقات گفته می شود جلگهٔ وسیعی نیست که محصوردررشته جبال خارجی باشد بلکه برعکس درهر قسمتی از آن رشته های متوازیهٔ متعدده ای هست که ازیکدیگر بواسطهٔ دره هائی جدا شده و بطورمتوسط قریب بیست میل عرض آن دره هاست واین ترتیب یکنواخت مکرر می شود بطوریکه مسافری که جبال ودره‌های مذکوررا عرضاً باید بپیماید واقعاً خستگی وملالت پیدا می کند. جنس سنگهای جبال ایران ازالبرز که درشمال است گرفته تارشته‌های بلوچستان که درجنوب است غالباً ازسنگ آهك می باشد ، لیکن سنگ گچ وطبقات نمك وریگهای مجتمعه وورقه های خاك رسوب نیز بسیاردیده می شود.

جرم درونی کوهها بعضی اوقات ازسنگهای چخماقی قرمزوشنهای متراکم ساخته شده لیکن سنگ آهك غلبه دارد و چون خورده سنگ و گچ ورسوبات نمکی قابل انحلال است بنابرین بواسطهٔ برف حل میشود و از کوهها جدا شده بجلگه ها میرود و باین طریق اراضی وسیعهٔ حزن انگیزی تشکیل یافته که ازنمك متبلور پوشیده شده و نمونهٔ خوبی ازاین قسم اراضی درنزدیك نیشابوردیده میشود.

درایران دامنه های ریگزارعظیم بسیاراست چنانکه ریگستان دامنهٔ البرزقریب شانزده میل‌عرض‌دارد وعمق آن‌نیز زیاداست ووقتیکه درتهران که‌دردامنهٔ مذکورواقع‌است خواستند بوسیلهٔ چاه آرتزین آب درآورند تا پانصد پا حفر کردند و هنوز طبقهٔ ریگ تمام نشده بود وباین جهت حفر چاه را موقوف داشتند درصورتیکه فاصلهٔ تهران از اصل کوه قریب ده میل است پس قیاس باید کرد که در پای خود کوه طبقهٔ ریگ چقدر باید قطر داشته باشد.

رشته های شمالی

از رشته‌های بزرگ سرحدی، آنهاکه درشمال است ازپامیر که مرتفع‌ترین وادیهای آسیاست وبزبان فارسی آنرا« **بام دنیا** »

میگویند جدا میشود واز آنجا باسم هندو کش و کوه بابا و اسامی دیگر بطرف جنوب غربی متوجه شده حصار طبیعی بزرگی در تمام طول افغانستان تشکیل میدهد تا اینکه در شمال هرات پست شده مبدل به تپه‌های مواج میگردد وعجب در این است که یونانیها بعظمت این رشته برخورده بودند، چه آرین میگوید که این رشته کوه بقدری ممتد است که حتی کوه تاوروس که سرحد مابین سلوکیه وپا مفلیه را تشکیل میدهد مثل بعضی رشته‌های عظیم دیگر از آن منشعب میشود[1].

باری در جانب غربی رود تجن رشته‌های نامبرده باز بارتفاع اول خود رسیده در طول چند صد میل، درزیر نامهای متعدد گوناگون، بطرف مغرب ممتد میشود. در جنوب بحرخزر این رشته بطور کلی البرز خوانده میشود وقلهٔ عظیم آتش فشانی دماوند صورت گرفته که ارتفاع آن زیاده از نوزده هزار پاست و آن ارفع جبال قطعهٔ آسیاست که در مغرب هیمالیا واقع میباشد. ارتفاع کوه تاریخی آرارات از هفده هزارپا تجاوز نمیکند، در این قسمت که جبال مزبور از جنوب بحر خزر گذر مینماید امتداد آن از مغرب بجانب شمال غربی مبدل میشود و پس از آنکه، قزل اوزن که اطول رودهای ایرانست آنرا شکافته برشته‌های با شکوهی منتهی میشود که مکلل به‌قلهٔ تاریخی آرارات میباشد. در حوزهٔ مرتفع دریاچهٔ وان کوه های فلات ارمنستان که امتدادشان تقریباً شرقی وغربی است والبرز دنبالهٔ همانست با جبال ایران که سلاسل متوازیهٔ آن از شمال غربی بجنوب شرقی متوجه است اتصال می یابد و نکتهٔ قابل توجه این است که رشته کوه شمالی هرچند از حیث ارتفاع مهم لیکن باریك و کم عرض است ومثل رشته‌های متوازیهٔ جبال زاگروس تشکیل کشور کوهستانی نمیدهد، بنابراین در دامنه‌های جنوبی مقدار آبی که از آن عاید میشود فقط بقدر مشروب کردن بعضی واحات متفرقه است وبعضی

۱ــ رجوع شود به «آریان» طبع چنوك کتاب سوم فصل ۲۸ صفحهٔ ۱۹۷ . آرین این رشته را تعبیر به‌جبال قفقاز (کوه‌قاف) میکند در صورتیکه اصطلاح معمول، بیشتر جبال قفقاز هند بوده است، لیکن اسمی که برای این رشته جبال انسب است « پاراپامیسوس یا پاراپانیسوس» میباشد، ولی چون درآخر دنیای معلوم بود ابتدا بطور مبهم جبال قفقازش گفته‌اند . استرابو در کتاب ۱۱ ، فصل ۸ میگوید ارتفاعات وقسمت‌های شمالی « پاراپامیسوس» را «امودای» خوانده‌اند...

این نام با اسم کنونی هیمالیا همانند است و لغت مزبور که از سانسکریت اخذ شده بالغت یونانی «حیم» ولغت لاتین «هیم» که بمعنی زمستان است شباهت دارد . (مؤلف)

اوقات بیابان خشك به‌حاشیهٔ کوهستان متصل میگردد ودر قسمت شرقی کوه مزبوراین کیفیت بهتر محسوس میشود.

رشته‌های جنوبی

رشتهٔ اصلی جنوبی ازهمان پامیر منشعب شده باسامی مختلفه از میان افغانستان و بلوچستان درامتداد جنوب غربی بطرف دریای عربستان میرود و در اینجا ارتفاع آن کم شده بجانب غربی و موازات ساحل در طول چند صد میل ممتد میگردد تا اینکه در جنوب شرقی کرمان امتداد منظم شمال غربی بموازات خلیج فارس شروع میشود، در این قسمت که جبال مزبور رشتهٔ مرکزی ایران را تشکیل میدهد قله هائی بارتفاع متجاوز از سیزده هزار پا از قبیل « کوه هزار » و کوه لالهزار از آن صورت می بندد سرحد غربی ایران نیز کلیه بواسطهٔ رشته‌های متوازیهٔ منظمهٔ خود ارتفاع زیاد دارد تا اینکه همین رشته‌ها در آرارات پس از تشکیل یك خط قوسی به سلاسل جبال شمالی متصل میگردد.

هرچند رشته‌های درونی نمیتوانند از حیث اهمیت بارشته‌هائیکه بنیان فلات را میسازند لاف برابری بزنند، لیکن غالباً ارتفاع آنهازیاد است. یکی‌از مهمترین آنها کوه تفتان[1] میباشد و آن کوه آتش فشانی‌است که بمرحلهٔ گوگردی‌رسیده‌وارتفاع آن بسیزده هزار ودویست‌وشصت وهشت‌پا میرسد و نزدیك سرحد ایران‌وبلوچ واقع‌است. درطرف مغرب آن یعنی وسط کویر « کوه‌بزمان » است که آتش فشانی است خاموش شده وقلهٔ قشنگی دارد بارتفاع یازده هزارویکصد وهفتاد وپنج پا.

در جانب غربی ایران کوه الوند که یونانیها آنرا اورنتس[2] میگفتند و مشرف برهمدان است از همهٔ رشته‌های شرقی ایران معروف تر میباشد، زیراکه آن مهمترین کوهی است که در راه‌تاریخی بین بابل و ری واقع است. درجاهای دیگر هم‌رشته‌هائی هستند که ارتفاع‌زیاد دارند ورودهای عدیده از آنها جاری‌واسباب حاصلخیزی میشوند. کلیهٔ درهمه جای ایران رشته‌های متوالیه‌ای هست که غالباً هرچه از حصارهای‌برونی دور میشوند ارتفاع آنها میکاهد وحتی در بیابان لوط هم مسافر ازرشته‌های متعددهٔقلل

---

۱ ـ رجوع شود به «ده هزار میل» صفحات ۱۳۲ و ۱۴۰ . (مؤلف)

2 ـ Orontes

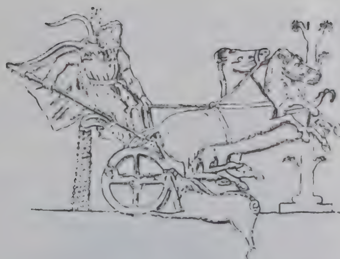
وتپه‌ها عبور میکند که اکثر آنها باسلاسل جبال مرتفعهٔ دیگر موازات دارند

این نکته‌را ناگفته نگذاریم که جبال ایران هرقدرهم مرتفع باشد یخچالهای طبیعی ندارند، اگرچه دررشته‌های معظم آثاری از آنها هست در هیچیك از کوههای عدیده که من بآنها صعود کرده‌ام در تابستان برف باقی نمی‌ماند مگر آنجا که دره عمیق رو



۱ - منظرهٔ کوه افتان

بشمال باشد که برف را از اثر تابش شدید آفتاب حفظ کند. مثلادر کوه لاله‌زار که قریب چهارده هزار پا ارتفاع دارد و در جنوب کرمان است من درماه ژوئیه دره‌ای دیدم که برف داشت اما بالاتر از آن فقط بعضی قطعات برف یافت میشد و قلهٔ آن بکلی برهنه بود. دهانهٔ قلهٔ دماوند هم بهمان دلیل پر از برف است. درخراسان در ارتفاع نه‌هزارپا گاهی اوقات قطعات بزرگ برف در تابستان دوام میکند لیکن، آنچه من اطلاع دارم درهیچ نقطهٔ ایران برف دائمی حسابی وجود ندارد.



منظره‌ای از شکار ایران
(تصویر روی یك ظرف گلی در موزهٔ مترو پولیتن)

فصل دوم

صحاری ، رودخانه ها ، نباتات ، حیوانات و معدنیات ایران

لوت ـ بیابانی است که بطور شگفت‌انگیزی خشك و بیحاصل است ، در آنجا نه میوه یافت میشود نه درخت ، آبی هم که وجود دارد تلخ وبدمزه است و ازاینرو شما ناگزیرید که غذا وآب را با خود ببرید . چهار پایان وقتیکه عطش برآنها غلبه کرد بخواهند یا نه مجبورند همین‌آب تلخ را بخورند . مارکو پولو

قسمت دوم آسیای شمالی از دریای خزر شروع میشود که خلیجی است کوچك که ازاقیانوس تا بجنوب کشیده‌شده است . استرابو ، کتاب ۱۱ فصل ۶ .

لوت یا بیابان ایران

از خصائص مهمهٔ ایران که قهراً بر اخلاق ومذهب وزندگانی مردم وهمچنین بر کیفیت حکومت آن‌تأثیر کلی داشته‌صحرای کبیر آن است. در خصوص اینکه آیااین صحرای وسیع چول اسم عامی دارد یانه مباحثات زیاد شده است ونتیجه‌چنین بنظر میآید که‌درجنوب ایران لفظ لوت اطلاق بر تمام صحرا میشود وآن شامل‌قطعات نمکزاری نیز هست که آنهارا کویر مینامند، لیکن درطرف شمال آبهای بالنسبه زیادی وارد صحرا میگردد وبنا براین نمکزارهای آنجا زیاد ووسیع‌تر است وباین‌ملاحظه مطلق آن‌صحرا راکویر میخوانند.

ضمناً بنظر میرسد که کم کم لفظ لوت برای مطلق صحرای خشك اصطلاح شده و در مقابل نمکزار گفته میشود[1].

لفظ لوت اصطلاحی است بالنسبه جدید و جغرافیون عرب آنرا مفازه میخوانند ووجه تسمیهٔ لوت که در بسیاری از حکایات منقول است این است که از بلاد قدیمه یا شهرهای **لوط** میباشد که خداوند از آسمان آتش نازل فرموده آنهارا خراب کرده است، مانند بلادی که در جلگهٔ آبهای بحرالمیت بوده و بهمین طریق فنا وهلاك یافته، چنانکه بحرالمیت را درهمان مکان بحر **لوط** مینامند و مسافریکه بلاد مذکوره را سیاحت میکند می‌بیند که فقط تخته‌های سنگ وخاك میباشند و باد وباران آنهارا کاهیده و برده و منظرهٔ برج وباره وگنبد ومناره بآنها داده است وچون قرآن وزبان عرب در تسمیهٔ اشیاء درایران مدخلیت تامه داشته و **لوط** هم لفظی است که درقرآن برای بلادنامبرده آمده من قریب به‌یقین دارم که مأخذ صحیح اصطلاح لوت همین است

منشاء لفظ «کویر» بدرستی معلوم نیست لیکن معنی آن صحرای نمکزار است، اعم از اینکه خشك باشد یاآب داشته باشد. من در اثنای مسافرتهای خودم اشکال مختلفهٔ ازکویر دیده‌ام، گاهی اوقات زمین مسطح وسفید ومحکم است مانند یخ و یا اینکه بوته‌زار وپست وبلند وغیر قابل عبور میباشد واگر شخص درآن قدم بگذارد در باتلاق فرو میرود واین اختلافات بیشتر راجع بکمی وزیادی آب است و شکی نیست که اگر ورود آب دراین صحراها موقوف گردد کویر کم کم مبدل به‌لوت میشود در ایران تقریباً در کنار همهٔ آنها رودهای براق سفیدی دیده میشود که مرکب از نمك وقلیا واز جنس کویر است.

صحرای لوت درحقیقت ظهوراتم وصورت کمالی است از کلیهٔ خشکی خاك ایران

---

۱ — در «پنجمین سفر خودم در ایران» که درشماره‌های نوامبر ودسامبر ۱۹۰۶ «مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی» درج شده این مسئله مطرح و در اطراف آن صحبت شده است. سون هدین Sven Hedin نیز درکتاب خود موسوم به «سفر به هند از خشکی» در اطراف این بیابان مبسوطاً بحث نموده‌است. (مؤلف).

و آن خود از اطراف محصور از اراضی خشك میباشد ولی خشکی وی زیادتر از سایر قسمت هاست و این شدت خشکی در آنجا فقط نتیجهٔ موقع آن است که در وسط واقع شده استعدادش هم برای بارندگی خیلی کم است وهم برای دریافت آبهای جاریه ازرشته های جبال بلندی که بر اراضی بالنسبه پست احاطه کرده ومانع از رسیدن رطوبت بآنجا میباشد.

سابقا بیان کرده‌ام چگونه قلت مقدار آب اسباب بر طرف و خشك شدن آن گردیده و مانع از این است که رودهای عمده‌ای تشکیل شود که بتوانند خودرا بدریا برسانندوهمین نهرهای ضعیفی که در آنجا جاریست و آب آنها بواسطهٔ شوری غیرمشروب است درهمان حوزه‌ها فرو میرود وبرطرف میشود.

در درون حوزه‌های مذکور دامنه‌های وسیع ریگزار وبعضی اوقات دریاچه‌های شور وتپه‌های ریگ هستند که چندین میل مربع وسعت دارند ورشته کوههای برهنهٔ ناهموار دردنبال آنهاست که بمنزلهٔ سیرای اسپانیامیباشد و آن یك منظرهٔ بس بهت آور وغم انگیزی تشکیل میدهد

پیر لوتی[1] درکتاب خود موسوم به لودزر[2] چنان بخوبی و درستی وصف آن بیابان را نموده که ازنقل قول او خودداری نمیتوانم کرد . اوچنین میگوید«در آنجاچولی حزن انگیز کاملی است، مرگ بلامنازع غالب ومسلط است و شخص گمان میکند در دنیائی است که بآخر رسیده و آتش تخم حیات را برانداخته وهیچ شبنم ورطوبتی در آنجا تجدید حیات نخواهد کرد».

کسیکه از بیابان لوت عبور میخواهد کند باید تن بآشامیدن آب بد بدهدوتمام حوائج زندگانی حتی علوفه را همراه بردارد واگر بخت مساعدت نکند ممکن است گرفتار باد وطوفان نیز بشود . هرگاه زمستان باشد سردی باد واگر تابستان باشدحرارت وسوزندگی آن اسباب وحشت است. انسان وحیوان دراین بیابان یکسان گرفتارمخاطره و هلاك میباشند، خواه گرفتار گل ولای کویر شوند ودرآن فرو روند و خواه مبتلا

۱ـ Pierr Loti ۲ـ Le desert

به تپه‌های متحرك ریگ گردیده . چه در هرصورت جان بدر بردن از این بلیات سهل و آسان نیست وامید نجات کم است .

اموریکه باعث این نتایج وخیمه میشود وزیدن باد وانحلال اجزای خاك است. در اراضی مرطوب سبزه ورطوبت سطح خاك را حفظ میکند ؛ اما در اراضی خشك که جز بعضی بوته‌های نحیف نمیروید قوهٔ حرکت هوا و باد بقدری است که تصور آن مشکل است . انحلال اجزای خاك هم سریع است وحرارت وبرودت شدید باباد وباران ناحیه دست بهم داده تپه‌ها وتلال راکه برخلاف حقیقت تپه‌های «ابدی»[1] خوانده شده ازهم متلاشی میسازد .

این بیابان بزرگ بر سکنهٔ مملکت هم تأثیر عظیم بخشیده است . شمال را از جنوب ومغرب را از مشرق چنان جدا ساخته که رشته کوههای مرتفع مستور دربرف ویخ یا دریاهائیکه بهمان وسعت باشد آن اندازه اسباب بینونت ودوری ممالك از یکدیگر نمیشود وبنابراین قهراً حکومت واداره کشور را مشکل ساخته . چه هرگاه بزرگی نسبت بسلطنت علم طغیان برافرازد ومغلوب بشود به بیابان فرار میکند وملجأ ومأوا می‌یابد و ثنویت مذهب زردشت نیز یقیناً از اثر بیابان بوده و بعد ها در این باب تحقیق خواهم کرد ، بر عادات واطوار بلکه احوال بدنی ایرانیان نیز تأثیر داشته زیرا که با شهرهای آن کشور کمال مجاورت را دارد و طهران و مشهد در شمال و قم و کاشان در مغرب ویزد وکرمان در جنوب و قائن وبیرجند در مشرق متصل بآن میباشند وخلاصه اینکه بیابان لوت قلب مردهٔ خاك ایران است .

رودخانه ها

بواسطهٔ کمی بارندگی وارتفاع جبالیکه بر فلات احاطه دارند در طول صدها میل ساحل که بین دهانه‌های رود سند وشط العرب امتداد دارد یك رودخانهٔ معتبر جاری نیست .

یکی از رودهائیکه وارد شط العرب میشود رود کارون است که در ضمن وصف

۱ــ درکتاب «خرابه‌های بیابان ختا» تألیف سر آ. استن Sir. A. Stein در باب متلاشی شدن تپه‌ها از باد تصاویر قابل ملاحظه‌ای داده شده است . (مؤلف)

دولت ایلام بیان آنرا به تفصیل خواهیم کرد . در اینجا همینقدر میگوئیم که در ازمنهٔ اخیره اهمیت آن فقط بواسطهٔ آن بوده که در تمام‌مملکت وسیع ایران این تنهارودی‌است که قابل کشتی‌رانی میباشد . در حوزهٔ غربی ایران اهم رودها زاینده رود است که در نزدیکی کارون ازجبال بختیاری جدا میشود وناحیهٔ اصفهان را مشروب میسازد وفاضل آب آن وارد باتلاقی‌میگردد که معروف‌به‌گاوخونی وقریب‌چهل میل زیر اصفهان واقع‌است . درطرف شمال ، رود ارس است که چنانکه مذکور داشتیم‌قسمتی از آن‌سرحد ایران وروس را تشکیل‌میدهد ورود مهمی است و همان است که یونانیها اراکسس[1] میگفتند وازکوه آرارات سرازیر میشود . چون متوجه مشرق شویم برود قزل اوزن میرسیم که اطول نهرهای ایران است ویونانیها اماردیس[2] میخواندند وآن ازنزدیکی دریاچهٔ رضائیه جدا شده از البرز عبور میکند وباسم سفیدرود آبهای کدر وگل آلود خودرا درمشرق‌رشت به‌بحرخزرمیریزد و **ویلیام جکسن** آنرا با «رودخانهٔ شریعت»[3] یکی میداند . چون بیشتر بطرف مشرق رویم‌رود تجن است که در فصل اول مذکور داشتیم . مقدار آب آن زیاد نیست وجز دراوقات طغیان آبش تقریباً غیر مشروب‌علیهذا اهمیت آن برای ایران کم است ، اگرچه بعد از آنکه باسم هریرود موسوم شده درهٔ حاصلخیز هرات را مشروب میسازد و بنا براین برای افغانستان قدر وقیمت دارد . در مشرق ایران رودی نیست مگر **هلمند** که‌رود تاریخی‌است و آنهم چندان ربطی‌بایران ندارد زیرا که منشأ آن افغانستان ودر خاك آن کشور جاریست تا به سیستان میرسد و وارد دریاچهٔ معروفی که هم مجاور خاك ایران وهم افغانستانست میشود . جز در ایام بهار مسافرین میتوانند فلات ایران‌را از مغرب بمشرق وازشمال بجنوب بدون‌برخوردن برودهائی به پیمایند واگر برحسب اتفاق به نهری برخورند واز آب آن بچشند غالباً بقدری شورخواهد بود که دردی‌را دوا نمیکندورنگ سفید براق سابق‌الذکر همواره دیده‌میشود واسباب ملالت خاطر ودلیل برقلت باران میباشد .

۱– Araxes ۲– Amardis

۳ – « زرتشت » صفحهٔ ۲۱۱ . «مؤلف»

جیحون

امروز که حدود ایران عقب رفته رود جیحون از سرحد آن مملکت دور است ،لیکن درقرون گذشته رودمزبور سرحد شمال شرقی ایران محسوب میشد و بنابراین برای تکمیل این مختصر لازم است که ذکری از آن رود معظم بنمائیم . از پامیر ناشی میشود وبعد از انحنائی که بدخشان را در میان میگیرد تقریبا بطرف شمال غربی ممتد میگردد وبدریاچهٔ آرال میریزد ، لیکن **هردوت** که درمائه پنجم قبل ازمیلاد چیز نوشته میگوید هردو رود جیحون وشاید سیحون هم یا شعبهٔ از آن وارد بحر خزر میشدند وزیاده از یك مائه بعد از آن **استرابو** از قول **اریستو بولس**[1] نقل میکند که در رود جیحون بسهولت میتوان کشتی رانی کرد و مقداری از امتعهٔ هندوستان بوسیلهٔ این رودخانه بدریای هیرکانی حمل شده واز آنجا بواسطهٔ رود **سیروس** بآلبانی میرود و از نواحی مجاورهٔ آن به یوکسین[2] حمل میشود. وقتیکه **اسکندر کبیر** آسیای غربی را مسخر نمود جیحون هنوز وارد بحر خزر میشد. لیکن درزمانیکه برما مجهول است تغییر مجرا داده خطی را که امروز سیر میکند اختیار نموده وارد بحر آرال شد . اما در سال ۱۲۲۰ میلادی که مغول اورگنج[3] و پایتخت ولایتی که امروز خیوه خوانده میشود مسخر نمود آب جیحون را بآن شهر بستند وباین واسطه رودنامبرده باز به مجرای قدیم برگشته متوجه بحر خزر شد وقریب سه مائه مجرای عمدهٔ رود همان بود ودهات وقصبات درکنار آن خط آبادشده ومعلوم نیست بچه سبب دوباره مجرای آن منحرف گردیده وزمان انحراف هم مجهول است . اینقدر هست که **انتونی جنکن سون** که اولین شخص انگلیسی است که بخیوه وبخارا رفته واین شرافت رادرسال ۱۵۵۸ درك نموده میگوید مجرای جیحون تغییر کرده وبدریاچهٔ ختا میریزد ویقین است که مقصود او از دریاچهٔ ختا بحرارال[4] است .

1– Aristobolis

۲ – استرابو ،کتاب ۱۱ ، فصل ۷ صفحهٔ ۳ – البانی همان درهٔ سیروس وغور فعلی است که شهر معروف تفلیس در آنجا واقع است. (مؤلف) . ۳– رجوع شود به فصل ۵۵ . (مؤلف) .

٤ – رجوع شود به نخستین سفرهای دریائی وزمین بروسیه وایران Hakluyt Society ۱ ، ۶۸ ونیز مراجعه شود به فصل ۶۲ کتاب حاضر . (مؤلف) .

اسامی این رودخانه بمرور دهور تغییر کرده است . **اکسوس** نامیکه یونانیها آنرا استعمال میکردند ؛ از شعب علیای آن وخش آب (رودخانهٔ وخش) هنوز همین نام را دارد، در آن زمان رود دیگر (همانند) جاکزارت خوانده میشد . اعراب درزمان فتوحات خود یکی را جیحون و دیگری را سیحون میخواندند و ظاهراً این لفظ تحریفی است از ژیحن وفیشون که در کتاب پیدایش باب دوم آیه ۱۱ و ۱۳ ذکر شده است و نکتهٔ قابل ملاحظه این است که برودخانهٔ سرحدی سلی‌سیه نیز همان اسامی جیحان وسیحان داده‌شده و در هر دو مورد اسم‌دومی را خواسته‌اند با اول متجانس قرار دهند چنانکه دربارهٔ یأجوج ومأجوج یا گوگ ومگوک همین رعایت را کرده‌اند درزمان حملهٔ مغول جیحون باسم حالیهٔ آمو دریا و سیحون سیر دریا موسوم گردیده است[1]

جیحون رودخانهٔ تاریخی آسیای مرکزی است ومن فراموش نمیکنم اهتزازیرا که پیدا کرده‌ام در دفعه اولیکه آبهای زرد آنرا دیدم . اگر چه در نقطهٔ چارجوی یا آمو دریا که از آن عبور میکردم سواحل آن پست بود وبنظرما نمایش نداشت معذالك چنین احساس میکردم که دیدن جیحون واقعهٔ مهمی از زندگانی من است و اشعار بلند **ماتیو آرنولد**[2] را بخاطر آوردم که ترجمهٔ آن اینست «رودخانه با عظمت میغلطید واز بخارات وطنین آن وادی پست بیرون میآمد ودرهوای سرد روشن پرستاره ظاهر میشد. وازمیان بیابان خلوت ساکت خوارزم درزیر مهتاب تنها، بانشاط تمام حرکت میکرد» .

دریاچه ها

در فصل سابق مذکورداشتیم که وقتی در جای فلات حالیهٔ ایران دریائی درونی یا محصور موجود بوده همینکه فلات بالا آمده آن دریا برطرف شده است . دریاچهٔ رضائیه ودریاچهٔ شور شیراز وهامون سیستان و جازموریان وچند دریاچهٔ دیگر بقیه‌ایست که از آن دریا مانده است و خود آن دریا امروز کویر یا لوت است یا ریگزارهای زیاد ، باین واسطه دریاچه‌های مزبور هرجا که رودهای زیاد وارد آن نمیشود بشدت شور است .

۱ -- رجوع شود به « سرزمین های خلافت شرقی » تألیف کی ل ، **استرنج صفحهٔ ٤٣٤** و آن بهترین کتابی است که تاکنون دراین موضوع نوشته شده است . (مؤلف) .

۲— Mattew Arnold'

مهمترین آبهای درونی ایران نزدیک سرحد شمال غربی واقع است ویکی از دریاچه‌های ثلاثه است که نسبتا بهم نزدیک میباشند و از سطح دریا ارتفاع زیادی دارند ، یکی از آنها دریاچهٔ وان است که در خاک ترکیه ودیگری گوکچه در ارمنستان روس و سیمی که در خاک ایران است دریاچهٔ رضائیه واز همه‌مهمتر است . ارتفاع آن از سطح دریا چهار هزار وصدپا وطول آن از شمال بجنوب هشتاد میل وعرض از مغرب بمشرق بست میل است . جزائر چند در آن واقع وازجهت شوری معروف وحتی ازبحرالمیت نیز شورتر میباشد . شهر رضائیه که تقریبا دوازده میل در مغرب آن دریاچه است از قرار معروف مولد **زردشت** پیغمبر بزرگ قدیم ایران بوده است .

دریاچه‌های دیگر ایران یکی دریای مهالو است که خالی از اهمیت نیست ودر جنوب شرقی شیراز واقع است درسمت شمال شرقی شیراز دریای نیریز است که‌شکل غریبی دارد و بواسطهٔ یك پیس آمدگی خاکی تقریبا منقسم بدو قسمت میشود . تمام این دریاچه‌ها بسیار شور و کم عمق میباشند اما دریاچهٔ معروف هامون سیستان آبش از برفهای سرچشمهٔ هلمند وتوابع آنست وبنا براین در فصول سال کم و زیاد میشود ، مثلا در ایام زمستان بعضی اوقات تمام سطح آن خشك و خالی است ، اما بیشتر اوقات فی‌الجمله آبی داردوهمینکه‌موقع طغیان رودخانه رسید آب زیاد میشود تاجائیکه بنظر میآید که تمام آن‌ولایت مستغرق خواهد شد . درسالهائیکه طغیان آب زیاد است اضافهٔ آب از نهر عریضیکه شلانام دارد وارد «گودزره» میشود و گود مزبور اگر از روی عرض وطول که صد میل درسی میل است قیاس شود باید در قدیم‌الایام محل‌ورودتمام آبهای هلمند بوده باشد   در بهار سنه ۱۹۱۱ عرض شلا دویست یارد و عمق آن سی یا پود وتقریباًساعتی‌چهارمیل سرعت‌جریان‌داشت‌و این مقدار، آب‌مهمی‌محسوب‌میشود.

یکی دیگر از این هامون‌ها جازموریان نام‌دارد و از اتصال آب رودخانه‌های بمپور وهلیل تشکیل یافته است

خلیج فارس

سواحل جنوبی وجنوب غربی ایران مجاور خلیج فارس‌است و دریای‌نامبرده که محصور درخاك میباشد هفتصد میل‌طول‌دارد

وعرض آن از یکصد وپنجاه الی سیصد میل است . تنگهٔ هرمز که محل اتصال آن با دریای عربستان است عرضش زیاده ازسی وپنج میل نیست . عمق آنهم کم است و طرف غربی آن، هر سال عقب میرود یعنی کوچک میشود . در دورهٔ تاریخ دلتای رودهای عراق عرب که داخل خلیج میشود نیز خیلی پیش آمده است[1] ته خلیج فارس عموماً مسطح یا فی‌الجمله پست وبلند است ودر سطح آن جزیره‌های عدیده است . تپه‌های ریگ وکوهپاره هم زیر آب زیاد دارد ، مخصوصاً در اطراف جزائر بحرین درقدیم‌الایام اسم آن نرمرتوم[2] یعنی نهر تلخ بوده وبعدها آنرا دریای شرقی ودریای اریتریا[3] خوانده‌اند و ایرانیها امروز آنرا خلیج فارس مینامند .

مسافر اگر خوشبخت باشد درموقع مهتاب داخل این دریای محصور بخشکی شده از دماغهٔ مسندام‌عبور میکند وتخته سنگهای سیاه آنرا می‌بیند که با عظمت رعب ناکی بلند شده وکمال شباهت را بسندان دارد واسم آن نیز حاکی ازهمین مشابهت است وبامدادان که بجانب ساحل ایران میرود همه‌جا رشته کوههای متوازی رانزدیك بیکدیگر می‌بیند که از آفتاب سوخته شده وبموازی خط ساحلی خلیج ممتد ومانع از وصول بداخل آن میباشد .

سواحل عربستان نیز از آفتاب سوخته و هر وقت کشتی بخار میایستد کثافت لنگرگاه بنظرمیاید که حرارت راشدت‌میدهد و آرزوی مسافرجز این نیست که‌دوباره حرکت و بدون معطلی از این ناحیهٔ غیر مطلوب تجاوز نماید .

لیکن ملاحظهٔ دیگر در کار است که ممکن است خون سردترین‌مردم رابنشاط در آوردن‌و آن اینست که‌علائم و آثاری‌بدست آمده که‌این‌خلیج پرحرارت‌مولدقدیمترین تمدنهائی بوده که مابر آن واقف هستیم وبعلاوه محتمل است که اولین مساعی‌نوع‌بشر برای بحر پیمائی درآبهای این‌خلیج بعمل آمده باشد . چنانکه مصریان‌در ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد بقصد پونت[4] (سمالی‌لند)[5] بحر احمر را پیمودند . وقریب ۳۱۰۰ قبل

---

۱ ـ رجوع شود به فصل سوم کتاب (مؤلف) .

۲ـ Nar-marratum ۳ـ Erythraean ٤ـ Punt ٥ـ Somaliland

از میلاد بحرمدیترانه را پیموده بودند ولیکن احتمال میرود که مدنی قبل از این تاریخ بابلیها در خلیج فارس کشتی رانی کرده باشند، بطوریکه در افسانه های آنان اشاره بمسافرت به دیلمان[1] شده که یا بحرین است یا ساحل مقابل آن ومقصد عمدهٔ از این مسافرت بدست آوردن احجار بوده.

در ازمنهٔ تاریخی **نئارکوس** تجهیزیراکه دررأس این خلیج کرده بتفصیل نقل میکند و بعدها **سناخریب** سفرنامهٔ نوشته و چنان از روی صحت و وضوح مطالب را قید کرده که امروز اکثر لنگرگاههای او را میتوان تشخیص و تطبیق نمود. بعدها **سند باد** ملاح از زبیر نزدیك بصره حرکت کرده و بقایقی که از چین میآمده برخورده است وچون بازمنهٔ اخیر میرسیم جهازات اروپائی را در آبهای خلیج می بینیم و بالاخره دولت انگلستان بعد ازمنازعات شدید با پرتقال وهلند تسلط بردریا پیداکرده بواسطهٔ مجاهدت دائمی وصرف جان ومال زیاد، دریائی راکه دزدان بحری در آن رفت وآمد داشتند امن و آرام نمودکه دولت ایران در هیچ زمان از دورهٔ تاریخ نتوانسته بود در تحت تسلط خویش در آورده امن نماید و امروز امر امنیت آن ناحیه بمأمور دولت انگلیس که مقام مهمی را حائز است مفوض میباشد. کم کسی است از اشخاصیکه در کمال راحت و آسایش در وطن بسر میبرند که بدانند انجام این وظیفه چقدر صعب است، گذشته از مسائل و مشکلات سابقه هر روز مقتضیات جدید طرح مسائل تازه میکند و بسیاری از آنها نهایت دقیق و غامض است و در آب و هوائی باید آن مسائل را در نظر گرفت و رعایت کرد که لااقل در نصف مدت سال در آنجا زندگانی بار گران است

بحر خزر

کمتر دریائی است که باندازهٔ بحر خزر که مجاور ولایات شمالی بحری ایران است جالب دقت نظر باشد. طول آن از شمال بجنوب قریب ششصد میل وعرضش در قسمت شمالی سیصد میل ولی در قسمت جنوبی خیلی کمتراست و منقسم بسه‌حوزهٔ متمایز میباشد. حوزهٔ شمالی بواسطهٔ ورود

1— Dilman

آب رود وا لگا خیلی کم عمق است. حوزهٔ وسط عمیق است، لیکن یکرشته کوه تحت البحری از مشرق بمغرب آن کشیده و زیاده از صدو هشتاد پا از سطح آب فاصله ندارد. حوزهٔ جنوبی ازهمه عمیق‌تر میباشد و بندرگاههای آن عموماً بدو کم عمق است.

کمتر دریائی است که مانند بحرخزر باسامی عدیده خوانده شده باشد، لیکن هریك از اسامی، واقعهٔ تاریخی مهمی را بخاطر میآورد. بعقیدهٔ **ویلیام جکسون**[1] دریائیکه در زمان **زردشت** «زرایاه وروکشه[2]» یعنی دریای صاحب خلیجهای وسیع میخواندند همین بحرخزر است. در کتاب اوستا آنرا جامع آبها و ماوراء جمیع آبها وصف کرده‌اند و یقین است که این بحر بزرگترین دریای معلوم در نزد طوائف آریانی قدیم بوده است. از آن ازمنهٔ بعیدهٔ مجهوله بگذریم می‌بینیم که در نزد اروپائیان نام آن منتسب به کاسپی است و آن طائفه بوده که در سواحل غربی آن سکنی داشته‌اند، ایلین ایرانیها امروز آنرا بحر خزر مینامند. واین لفظ مربوط بدولت یا قلمرو طوایف خزر است که دراوایل قرون وسطی در طرف شمال آن موجود بوده. در مواقع مختلفهٔ دیگر اسامی دیگر نیز از قبیل دریای هیرکانی ودریای گیلان بآن داده شده است.

درایام پیش از **هردوت** بطور اجمال تصور میکردند که بحرخزر خلیجی‌است از نهر بزرگ اقیانوس که بعقیدهٔ آنان براطراف دنیای معلوم آنزمان احاطه داشته‌است، لیکن ابوالمورخین تصریح میکند براینکه دریای مستقلی است[3]. نویسندگان متأخر بر هردوت که از جمله **استرابو** میباشد معتقدند براینکه شعبه‌ایست از اقیانوس و ازطرف شمال ممتد است واین عقیده تاقرون اولیهٔ تاریخ میلادی نیز باقی بوده ودلالت میکند براینکه در آن قرون علم جغرافیا چندان ترقیاتی نداشته است.

اما مهمترین مسائل راجعهٔ باین دریا اختلافاتی است که در دورهٔ تاریخ درسطح آن پیدا شده است. امروز هشتادوپنج پا از سطح بحر اسود پست‌تر میباشد، اگرچه نقاطی‌را که **هنتینگتون** دیده که ششصدپا فوق سطح حالیهٔ بحرخزر است وسابقاً ساحل این دریا بوده نمیتوانیم بهیچیك ازدوره‌های تاریخی نسبت دهیم؛ لیکن میدانیم که در

۱ــ «از قسطنطنیه تا میهن عمرخیام صفحهٔ ۸۳». (مؤلف).

2– Zrayah vourukasha

۳ــ هردوت ۱ــ ۳۸ (مؤلف)

اوقات مختلفه اختلافات عجیبهٔ در احوال آمدریا رو داده است . **هنتینگتون** دلائلی اقامه میکند براینکه در زمان اسکندر سطح بحر خزر صد و پنجاه پا مرتفع‌تر از زمان حال بوده ودلائل و امارات دیگر نیز این عقیده را تأیید میکند ودر همانوقت مساحت دریای مزبور نیز زیادتر بوده و مخصوصا در طرف مشرق همانجائی که حدود آسیای مرکزی حالیه از اراضی عبور میکند که سابق براین محل آبهای بحر خزر بوده است . نیز محقق سابق‌الذکر در نقطهٔ واقعه در یکصد میلی شرقی کراسنودسک[1] دو قطعه ساحلی دیده که یکی دویست وپنجاه پا ودیگری صد وپنجاه پا مرتفع‌تر از سطح حالیهٔ دریاست و بنابراین ممکن است که در آنزمان بحر خزر با دریاچهٔ آرال متصل و یکی بوده است . تکمیل مرام راگوئیم ؛ راه عبور ومرور از ناحیه جیحون در اوایل تاریخ میلادی متروک شده و قریب به‌یقین است که سبب این امر تغییر مجرای جیحون میباشد وباین واسطه راه بزرگ کاروانی بین‌هندوستان ومغرب زمین بطرف آبسکون که بندری درگوشه جنوب شرقی بحرخزر و نزدیک دهانه رودگرگان بوده منحرف گردیده‌است . محل آبسکون در نزدیک گمش‌تپه[2] است که‌مبدأ دیواربزرگی میباشد که معروف به قزل‌الانک یعنی دیوارقرمز یا سد **اسکندر** است که من دوقسمت آنرا معاینه کرده‌ام[3] . **او، دونوان**[4] که گمش تپه رادیده است میگوید که بنیان این دیوار را ازطرف مغرب تاجائی میتوان تعقیب کرد که دریا ناپدید میشود[5] نیز ازکاروانسرائی که حالیه زیر آب واقع است مذاکره کرده‌اند و در دربند نیز که منتهی‌الیه رشته کوههای قفقاز است دیوار معروفی است که بدریا منتهی میشود و بالاخره یکی از نظرگاههای بادکوبه‌عمارت محکمی است که برجهای آن بالای دریا و از ساحل‌حالیه مقداری فاصله دارد .

حاصل اینکه بلاشک آبهای جیحون بر سطح بحرخزر تأثیر داشته ، امادلائلی

۱– Krasnovodsk

۲ – این همان بندری است که محمدعلیشاه در سال ۱۹۱۱ برای تحصیل مجدد تاج و تخت از دست رفته خود درآنجا پیاده شد . (مؤلف) .

۳ – جریدهٔ انجمن جغرافیائی همایونی ، شمارهٔ ماه ژانویه ۱۹۱۱ و نیز رجوع شود به فصل سی و هشتم . «مؤلف» .

٤– O'Donovan

۵– واحهٔ مرو فصل اول ، صفحهٔ ۲۰۵ . (مؤلف)

که هنتینگتون اقامه نموده است میرساند که این امر به تنهائی برای تغییرات کلی که در بحر خزر مسلما واقع شده کافی نیست وفاضل جغرافی دان آمریکائی مزبور معتقد است براینکه درآب وهوای حوزهٔ بحرخزر در دوره‌های تاریخی از دو جهت تغییر دزداده است ، یعنی هوای آن متوالیا مرطوب‌تر وخشك‌تر شده و امروز میل هوای آنجا بجانب خشکی است ومن اطلاعاتی‌دارم که دلیل است براینکه آب خلیج کراسنودسك رو بنقصان کلی میرود ودر چکشلر نیز همین امر ملاحظه شده‌است . چنانکه در بندر مزبور جهازات باید امروز سه میل دورتر از آنکه پنج سال قبل لنگر میانداختند توقف کنند و همچنین‌است در سایر نقاط و اگر مسئلهٔ نقصان آب ولگا و سایر رودها مداومت یابد دریا نوردی در دریای خزر عنقریب مسئله غامض خواهد بشد .

طرق ارتباط

مسئله طرق ارتباط بقدری اهمیت دارد که جای‌تعجب است مورخین تااین اواخر توجهی بآن نداشته‌اند . قدیمترین راه بزرگ ایران آنست که ازبابل شروع کرده ازتنگه‌های زاگروس گذشته بکرمانشاهان و همدان که اکباتان قدیم باشد میرسید ، اما در زمان سلاطین هخامنشی این شاهراه از ساردس باکباتان و از آنجا به ری ودر امتداد دامنهٔ جنوب البرز به باکتریا میرفت . داریوش در این خط از جلو اسکندر عقب میکشید واز ازمنه بسیار قدیم همین راه خط عمدهٔ بین مشرق ومغرب بوده‌است، زیراکه درجنوب آن بیابان‌کبیر واقع‌است و راهیکه از دامنه‌های شمالی البرز و بحرخزر میگذرد وهمیشه بسیار صعب بوده‌است. در قرون وسطی راه‌تجارت بزرگ ازاروپا از میان تبریز که مارکوپولو آنراتوریس میخواند عبور میکرد ، در صورتیکه آنزمان مقصد مسافرین هم هندوستان‌بوده‌وهم آسیای علیا ، بنابرین بازرگانان و نیزی ازبین رشته کوههای متوازیه‌ای که از کرمان و یزد میگذرد به هرمز تجارتگاه مرکزی یا بازار بزرگ « سر زمین باشکوه مشرق » مسافرت میکردند .

چنانکه سابقاً گفتیم ورود بایران ازطرف خلیج فارس وجنوب خیلی‌مشکل‌است،

چه راه بوشهر و شیراز یکی از بدترین طرق دنیاست[1] . در طرف بحر خزر یعنی شمال



۲ – گردنهٔ پیرزن – راه بین بوشهر و شیراز

۱– برای نمودن این مطلب که این راه یعنی راه از بوشهر به شیراز چطور **پیرلوتی** یکنفر مسافر فرانسوی را مات ومبهوت ساخته است اینک ما شرح ذیل راکه ازکتاب « بسوی **اصفهان** » اقتباس شده ازنظر خوانندگان میگذرانیم . : من تصور میکردم چاروادار دیوانه شده زیرا او میخواست اسبش را از یک پله کانی که فقط بزها میتوانستند ازآن بالا بروند بجلو براند و بدین خیال اسب خودرا بشدت بسوی این مسیر هی میکرد ، غافل از اینکه همین پله کان که شاید تصورآن هم محال باشد درواقع همان جادهٔ حقیقی بوده . (مؤلف) .

وخوزستان درمغرب وبلوچستان درمشرق نیز وصول بآنکشور آسان نیست ودر واقع کمتر مملکتی است که باین اندازه از جاهای دیگر دنیا منفرد و جدا باشد و بعلاوه طبیعت باین اندازه قناعت نکرده بوسیلهٔ بیابان لوت کلیهٔ آن را هم به قطعات منفصله منقسم نموده وارتباط ولایات را باهم مشکل ساخته است وظاهراً اسهل طرق ایران از طرف شمال غربی است که از آنجانب چنانکه مذکور داشتیم راههای بزرگ تجارتی طرابوزان و تفلیس در تبریز اتصال می‌یابند ، راه جنوب شرقی نیز باز است و تاهرات اشکالات طبیعی ندارد و در تمام طول این خط بدون اینکه یك میل راه ساخته شده باشد باکالسکه میتوان بخوبی عبور نمود .

راههای ایران هنوز بحالت طبیعی باقی و در آنجا راهساز منحصر به قاطر است و بقول **هگارت**[1] نظر بترقیات عظیمه‌ای که در جاهای دیگراز این حیث واقع شده از قدر وقیمت آنها خیلی کاسته است ودر واقع برای‌همت ایرانیها ننگ است که‌هنوز مال‌التجاره را بر پشت شتر وقاطر و الاغ حمل میکنند و ارابه راکه زیاده از دو هزار سال قبل بکار بوده تازه این اوقات دائر سازند و در شوارع مهمه بدل شتر و قاطر و الاغ قرار دهند[2] .

گل وگیاه در فلات ایران‌همه جا سبزه ودرخت‌قلیل و نحیف است‌وکم محلی است که درخت در آن به آزادی نمو کند ، جز در جاهائیکه انسان آبیاری میکند وباین سبب سبزه وحیاتی ایجاد مینماید ، بطور کلی

۱ ـ «شرق نزدیکتر»صفحهٔ ۲۱۶ «مؤلف»

۲ ـ غرض مؤلف در اینجا توهین نیست زیراکه سابقاً وسیلهٔ حمل و نقل کالا و مسافرین کشور قاطر و الاغ وسایر حیوانات بارکش بودند ولی اخیراً در سلطنت رضا شاه‌کبیر پهلوی و مخصوصا با مراقبت وجدیت ایشان تغییر وتحول عظیمی در این قسمت روی داده وامروزه ایران با وضع حیرت‌انگیز و سرعت تامی در امر ساختمان طرق واحداث راههای متعدد پیشرفت نموده است اولا که راه‌آهن‌های زیادی داردکه مهمتر ازهمه راه‌آهن سرتاسری‌کشور است‌که ۱۳۹٤ کیلو متر طول دارد . این راه از بندر شاه واقع در شمال شروع شده به بندر شاهپور واقع در جنوب منتهی میگردد در نتیجه دو دریای بزرگ جنوبی وشمالی کشور را بهم مربوط و متصل میسازد وآن غیر از رشتهٔ اصلی رشته‌های فرعی بسیار دارد و دیگر جاده های شوسهٔ زیادی است که بالنتیجه در همه جای‌کشور میتوان امروز باکمال راحت سفر نمود . بعلاوه وسائط نقلیه سنگین و کامیونهای بزرگ‌حامل کالای تجارتی درکلیهٔ خطوط حتی راه‌سابق‌الذکر بین‌بوشهر وشیراز بآسانی عبور و مرور مینمایند «مترجم»

منظر اراضی آن کشور صحرا و بیابانست . چمن ندارد مگر در بعضی جاهای مردابی. در هیچ نقطه، زمین مستور در بوته‌زار نیست و خشکی غلبه دارد . ایام معدودی در بهار بوته ها گل دارند و مخصوصاً بروی تپه ها نباتات بسیاری از جنس آنها که در جبال آلپ دیده میشود میروید ، لیکن همینکه حرارت تابستان رسید همه سوخته و پژمرده میشوند و زرد رنگی غلبه میکند. بطور کلی تپه ها برهنه است وجز بعضی اشجار افسرده که از آن ، صمغ های ذیقیمت اشق و کتیرا تراوش میکند چیزی ندارد، بعضی نقاط هم معدودی درخت های پسته جنگلی میروید ، لیکن رو ببرطرف شدنست . اما در طول سلسلهٔ زاگروس که از نزدیکی شیراز شروع میشود منطقه‌ای از درخت های بلوط کوتاه است که طول آن دویست میل و عرضش در بعضی نقاط به یکصد میل میرسد. در نقاط دیگر فلان درخت یا بواسطهٔ آبیاری سبز میشود و یا در کنار نهر ها و رودها و آنها که از همه فراوان تر است سفیدار و بعد از آن کبوده و چنار و نارون و زبان گنجشك و بید و گردو میباشند . شمشاد و سرو نادر است ، کبوده برای چوب ساختمان خیلی بکار میرود و چنار برای ساختن در و زبان گنجشك برای خیش و سایر اشجار برای سوزانیدن . نجارهای ایرانی چوب گردو و زبان گنجشك را زیاد سخت میدانند سرو و اقاقیا و نارون ترکستان[1] را مخصوصاً برای زینت و آرایش غرس میکنند و از سایهٔ نارون نیز قصد استفاده دارند . یاس و یاسمین و گل سرخ[2] درباغها متداول است. خفچه یا عوسج در دره ها بین تلال فراوان است و همچنین درخت سند که برای سبد بافی بکار میبرند ، چهارصد سال قبل نیز حال ایران از حیث گل و گیاه همین طور بوده زیرا که **جوزفا باربرو**[3] که در اواخر مائه پانزدهم در ایران سیاحت کرده میگوید در آن اماکن جنگل ودرخت نیست مگر درختهای میوه که آنها را غرس میکنند و آب میدهند چه اگر غیر از این کنند نمیگیرد[4] .

۱ـ بابر شاه مغول درشرحی که راجع بباغهای سمرقند نوشته آنرا ذکر نموده است. (مؤلف) .

۲ ـ عطر گل سرخ از نوعی بنام محمدی (در متن معمودی ـ مترجم) که رایحه‌ای قوی شبیه به گل سرخ دشتی یا بیابانی دارد ساخته میشود . (مؤلف) .

۳ـ Gosfas Parbaro

٤ ـ جوزفا باربرو (انجمن هاکلویت) صفحهٔ ۷۱ (مؤلف) .

در ایران میوه فراوان است، با وجود اینکه درغرس اشجار و پرورانیدن آنها بطریق علمی پیش نمیروند جنس آنها خیلی خوب است، سیب و گلابی و به و زرد آلو و آلوی سیاه و زرد و هلو و شلیل و گیلاس و توت و شاه توت همه جا فراوان است. انجیر و انار و بادام و پسته در نواحی گرمسیر بخوبی بعمل میآید و درخت خرما و نارنج و لیمو مخصوص گرمسیر است. انگور وخربزهٔ ایران شهرت دارد.

حاصل زراعتی مهم ایران گندم و جو (که قوت غالب اسب است) وارزن و باقلا و پنبه و تریاك و یونجه و تنباکو است. کنجد و سایر حبوبات روغنی وهمچنین پیاز و چغندر و شلغم همه جا میروید، برنج و ذرت فقط در نواحی گرم یا درولایات کنار بحرخزر زیاد است. سیب زمینی و کلم و گل کلم و کنگر وتماته وخیار واسفناج و بادنجان وکاهو و ترب بقولات مهمه آنجاست، لیکن بسیاری از آنها را مرتباکشت نمیکنند، چنانکه وقتی من درکرمان بودم سیب زمینی کم پیدا میشد وگل کلم وتماته تقریباً هیچ نبود، اما بواسطه اروپائیها که در نقاط مختلفه اقامت کرده‌اند در سنوات اخیر ازاین حیث ترقی حاصل شده است.

محصولات تلال ایران قابل تحقیر نیست، کنگر و ریواس و قارچ برای زینت سفره بسیار خوب است، گزنگبین که ایرانیها خیلی آنرا پرخاصیت میدانند ازبوته یا درخت کوچك (کوتونسترنومولاریا[1]) گرفته میشود و ترنجبین راکه شبیه بآنست از خارشتر میگیرند و گزنگبین را ازگزنیز که در نهرها میروید میگیرند. زیره که از چیزهای نفیس است مخصوصا درکرمان عمل میآید. زیره به کرمان بردن از امثال ایرانی است، بالاخره انقوزه باآن‌بوی تندکه درهندوستان نزد هندوها خیلی‌مطلوب است وعجب اینکه آرین از قول **اریستو بولس**[2] نقل میکندکه در هندوکه هست‌و گوسفندها خیلی بآن مایل میباشند.

در ولایات بحر خزر مسئلهٔ نباتات بکلی بر عکس سایر نقاط ایران و بواسطه رطوبت همه چیز در آنجا فراوان است. نارون وشجرالنبع و بلوط و زبان گنجشك

۱ – Cotoneaster nummularia

۲ – « Chinnock's Arrian » کتاب دوم، فصل ۲۸، صفحهٔ ۱۹۸، (مؤلف).

ومرکبات و شمشاد و غیرها بدرجهٔ کمال عمل میآید ، هرگز فراموش نمیکنم که در نزدیکی استرآباد تاکهای خودرو دیدم که بدرختها پیچیده بودند و از همه بالاتر گل برفك نیز فراوان است ، بنفشه و گل سرخ نیز بکثرت یافت میشود و باید دانست که نباتات آن ولایات از جنس رستنی های منطقهٔ حاره نیست بلکه از قبیل نباتات جنوب اروپا و قفقازاست و وفور آن بواسطهٔ محفوظ بودن از سرما و وجود رطوبت میباشد در کنارسواحل خلیج فارس هوا بسیار گرم و خشك است و صفای منظر منحصر بدرخت های خرما است اگر چه فراوان نیست لیکن درميناب نزديك بندر عباس نخلستان زیاد است ودر بلوچستان ایران که تقریبا بیابان است وجود نخل اسباب تسلای خاطر میشود

در خاتمه گوئیم چنانکه از گفتهٔ **پلینی**[1] معلوم میشود یونجه یا « گیاه مادی » Herba Medica ازایران باروپا رفته است. سر، ج ، بردود[2] معتقد است براینکه محل اولی تاك مازندران بوده و قصه‌ای که راجع باختراع شراب نقل میکند و ما در فصل دوازدهم این کتاب ذکر خواهیم کرد این نظر را تأیید میکند . پسته و بادام و بقولات و گلهای مختلف از ایران به اروپا و نیز به چین رفته است، حتی اسامی ایرانی برای آنها در اروپا مانده است . هلو و زرد آلو از چین بایران آمده اگر چه درالسنهٔ اروپا هلو و زرد آلوی عالی منصوب بایران است بالاخره این فقره هم معلوم است که ایرانیها از هرطبقه باشند از شاه گرفته تا هر کس در احداث باغها و پرورش میوه اهتمام مخصوص داشته و این امر را از شرافت های خود می‌پنداشته‌اند .

حیوانات

حیوانات ایران[3] عبارتست از ببر که درولایات کنار بحر خزر یافت میشود . شکس پیر ازببر هیرکان سخن میراند و شیر در ولایات جنوب غربی که تقریباً حالا منقرض شده است و من لاشهٔ یکی از آنها را برروی رود کارون دیده‌ام . دیگر خرس است که در شمال شکری رنگ و درجنوب تیره است، اما زیاد نیست . گرگ و پلنگ و کفتار و سیاه گوش و گربهٔ وحشی و روباه و شغال

۱ — Pliny. ۲ — Sir G. Birdwood

۳ - بهترین کتابی که در این موضوع نوشته شده است و یکی از لذت بخش ترین کتب ورزشی بشمارمیرود کتاب ورزش در ایران شرقی تألیف سرهنك ر. ل. کن نیون میباشد. (مؤلف)

فراوان است گوزنها و مرالهای فسنک در جنگلهای ولایات کنار بحر خزر گردش میکنند و در جبال زاگروس درحدود بین‌النهرین دیده میشود، لیکن شکارهای متداول کوهستان گوسفندکوهی و بزکوهی است که در ایران در هر ارتفاعی موجود میباشد.



۳ – مرال[1]

گراز که ظاهرا فراوان ترین اقسام شکار باشد چندان محل توجه نیست چه بر حسب شریعت اسلام گوشت آنرا نمیتوان خورد. در جنگلهای بحر خزر و در هر رشته کوه

۱ . این مرال را مؤلف در ایران شکار کرده است (مترجم)

و یا کنار رودی شکارهای خوبی هست . دشتها محل آمد و شد غزالان میباشد ، گورخر در نزدیکی مردابهای نمك جای دارد و گاهی اوقات دستگیر میشود و آنرا مرکوب قرارمیدهند . خرگوش بواسطه نداشتن مأمن و مأوا کمیاب است .

اما حیوانات اهلی باید دانست که ایران یا ماد وطن اسبهای نیسه بود که در فصل دهم ذکر خواهد شد . مواشی معمولا در آن کشور کم جثه وغذای صحیح ندارند ، ولی در ولایات بحر خزر وسیستان گاوهای بزرگ جسیمی یافت میشوند . گاومیش در نواحی بحر خزر وخوزستان خیلی زیاد است اما در فلات چندان دیده نمیشود ، زیرا مناسبتی باحال آنها ندارد . گوسفندهای ایران دنبهٔ فربه دارند، چنانکه در اواخر بهار نوزده پوند وزن دنبهٔ آنهاست، لکن درزمستان کوچك میشود یك قسم بز بیشتر ندارد و آن دارای کرك خوبی است که پارچههای لطیف باآن میبافند، شترهای یك کوهان خراسان ازجهت زور وقوت معروف اند وشترهای سیستان سریع السیر میباشند. شترهای دو کوهان باختر هم گاهی ازاوقات در قوافلی که درشمال ایران مسافرت میکنند دیده میشود .

از طیوری که شکار میشود یکقسم هوبره است ویکقسم مرغیکه[1] فقط در قلل جبال زاید بر نه هزار پا ارتفاع دیده میشود وکمیاب است و نیز قرقاول است که اقسام عدیده دارد[2] . ازمرغان شکاری اینفلات که عمومی است دوقسم کبك میباشد ویکقسم ثالث که منحصر بولایات جنوبی است ، در کنار بحرخزر درّاج فراوان نیست امادردرّهٔ جیرفت وکلیهٔ در گرمسیرهای جنوبی ایران که دارای خارستان یابوتهزارمیباشد بسیار است . سه قسم باقرغره نیز هست اما در فلات زیاد تر است ، دردرّهٔ گرگان هزارها باقرغرهٔ دم باریك دیدهام . مرغابی بانواع مختلف و پاشله در زمستان ظاهر میشود و بسیار است . بلدرچین را در بهار باتور میگیرند و کبوتر همه جا در نزدیکی مزارع فراوان است .

---

۱ ــ در انگلیسی خروس برف نامیده میشود . (مترجم) .

۲ــ اولیای اموزهٔ تاریخ طبیعی، قرقاول های درهٔ گرگان راکه نقطهٔ مقابل «پرنسیپالیس» های هریرودند پرسیکوس (Persicus) نام نهاده ونیز قرقاول طالش راکه یك قسم متمایزی است تالس چئن (Talischen) مینامند ومن ازهرکدام از آنها یك نمونه به موزهٔ تاریخ طبیعی تقدیم نمودهام . (مؤلف) .

از اقسام طیور دیگر که برای شکار صلاحیت ندارند قوش و قراقوش و کرکس فراوان است . یکقسم مرغ زنبور خوار وهدهد وسبز قبا که اسباب صفای تابستان است نیز بسیار است . کلاغ وزاغ و کلاغ زنگی و کلاغ جرک وسار و گنجشک وچکاوک وصعوه فراوانند . همچنین بلبل وطرقه واقسام متعدده از مرغان خوش آهنگ یافت میشوند . بلبل را بسیار میگیرند ودرقفس نگاه میدارند، در ولایات بحر خزر همه نوع مرغابی یافت میشود ودر سیستان نیز تاپک اندازه همین طور است ، در آنجا صدای بالهای آنها شبیه موج دریائی است که بساحل برمیخورد و نزدیك مشهد مرغ سقا زیاد است و من گاهی اوقات قو دیده‌ام و این مرغ در سواحل بحر خزر و همچنین قاز در سیستان فراوان میباشند .

معادن

ایران ازحیث معدنیات خیلی پرثروت نیست و بواسطهٔ اینکه راه ووسایل ارتباط نبوده در ازمنهٔ اخیر برای استخراج معـادن اهتمام بعمل نیامده است ، ولی درقدیم‌الایام چنین نبوده است . دُمرگان ظاهر میسازد که در دنیای قدیم از حیث پیشرفت دراستخراج معادن دو مرکز عمده وجود داشت و اقدم آن در ایلام بود که کوههای آن مس فراوان داشت و دیگر آسیای مرکزی .[1] بنابراین محتمل است که قدیمترین عهد فلزی ازمعادن مزبور استفاده کرده باشد واولین معادنیکه انسان استخراج کرده همان بوده و آنچه من اطلاع دارم معادن مذکورتاکنون ثانیاً مکشوف نشده است . بعدها اگر مگان در کتیبه‌های خطی میخی چنانکه محتمل‌است شبه جزیرهٔ سینا باشد از معادن رشته جبال خشك آن جامس بدست بابلی ها و مصریان هردواستخراج شده‌است و بمناسبت باید گفت که اقدم اعصار فلزی دربابل دورهٔ مس بوده است نه مفرغ زیراکه درآن ناحیه معدنکاران قدیم دسترسی بقلع نداشتند.

چون رجوع بکتیبه‌های آشوری نمائیم میبینیم سنگی که‌درماد فراوان بوده سنگ گرانبهای لاجورد است که وجود آن درکوه دماوند مذکور شده‌وحقیقت این است که

۱ــ « مطالعات در ازمنهٔ ما قبل‌التاریخ و مابعدالتاریخ » صفحهٔ ۱۶۹ . پروفسور گولند تحت‌عنوان « فلزات‌درقدم‌وقدامت» این نظررا که‌دورهٔ نحاسی سومرواکد وایلام‌خیلی قدیمتر ازدورهٔ نحاسی مصریان بود تأیید نموده است . جریدهٔ مؤسسهٔ انسان‌شناسی‌شمارهٔ ۱۹۱۲۰۴۲ . (مؤلف) .

در کتیبه‌های آشوری کوه‌بیکنی که اصطلاح بوده ، به کوه اکنو یاسنگ لاجورد[1] وصف شده است ، لیکن از مکان این معدن که باید یکی از قدیمترین معادن دنیا باشد هیچ ذکری نیست .

فلزات دیگر که در زمان یونانیها و رومیها ذکر کرده‌اند آهن است و سرب ، و طلا و نقره و زبرجد و زمرد و یاقوت کبود و عقیق جواهرات ایران بوده‌اند در استخراج معادن قدیمه باید بخاطر داشت که کارگران آنها منحصر بود به زندانیان یا غلامانیکه اجرت خیلی کمی بآنها داده واز اینرو استفادهٔ صحیحی از آنها بعمل نمیآمد وحتی دقت نمیکردند که از این عملیات مختصرهم فایده قابلی بدست آورند ، چنانکه در آن ایام رگهائی را بکار میانداخته اند که امروز کار کردن در آنها صرفه ندارد .

شاه عباس درصدد برآمد که معادن ایران را استخراج نماید و ظاهرا کارگران آزاد بکار وامیداشت ، لیکن ملاحظه کرد که هزینه ومصارفش بیش ازفایدهٔ آنست. **تاورنیه**[2] که در اواسط مائهٔ هفدهم سیاحت کرده میگوید که معادن نقرهٔ کرون[3] معروف بوده که هزینهٔ آن ده و درآمدش نه است و این کیفیت همواره برقرار بود ، حتی اینکه هیئت معدنکاران انگلیس هم از معادن ایران که بکثرت بدست آورده نتوانستند فایده ببرند و علت اصلی آن نبودن وسایل ارتباط وسوخت خوب بوده‌است.

در نقاط مختلفه ایران مس و آهن و سرب وزیبق و ذغال سنگ ونقره وطلا و منگنز یا مغنیسا و بوره و پنبهٔ معدنی وفیروزه و نفت درجاهای مختلف کشورهست و آنچه من اطلاع دارم فعلا اقدامی در استخراج آهن نمیشود ، لیکن در معادن مس سبزوار و همچنین در معادنیکه من در کنار شرقی لوت مشاهده کرده ام کار میکنند . معادن مزبور را قلعه زرّی میگویند و من در آنجا حفاری ها ونقبها دیدم که بواسطهٔ

۱ـ رجوع شود به « Passing of theEmpires » تألیف سر ، ج، ماسپرو، صفحهٔ ۴۵۳ . دمرگان در خاطرات خود راجع به نمایندگی و مأموریت در ایران شمارهٔ ۸ صفحهٔ ۵۳ میگوید که سنگ لاجورد در ابتدا ازدیك کاشان که از دماوند چندان فاصله نداشت استخراج شده بود اما محل آن معلوم نیست . (مؤلف) .

۲ ـ Tavernier . ۳ ـ Kerven .

حاههای پنجاه پائی آنها را بیکدیگر مربوط کرده بودند. نویسندگان اسلامی از این معادن ذکری نکرده‌اند و قلعه‌ای که برای حفاظت آنها ساخته شده بنظر نمیآید که بسیار قدیم باشد و تحقیق از زمان و تاریخ آنها بیفایده نیست[1].

آنچه من اطلاع دارم امروز در معادن سرب و زیبق و نقره و طلا و منگنز و بوره کار نمیکنند، لیکن از نزدیکی مشهد و طهران ذغال سنگ همواره استخراج میشود. در مشهد با اینکه معادن چند میل بیشتر از شهر دور نیست معذلك هر یك تن ذغال و مس چهار ابره تمام میشود در صورتیکه بنظر میآید رگ معدن خیلی وسعت داشته باشد. در مملکتی که سوخت منحصر است بهیمه و ذغال چوب و آنرا از غرس اشجار باید فراهم کرد عابد شدن مقدار زیادی ذغال سنگ ارزان برای همه‌کس نافع خواهد بود.

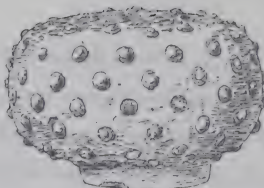
اما در خصوص نفت، در سنه ۱۹۰۷ در نقطه‌ای که سی‌میل در مشرق شوشتر واقع است چاههای نفت حفر کرده و باستخراج آن موفق گردیده‌اند و امروز این عمل رو بترقی است. این منطقهٔ حامل نفت بنظر میآید که از قفقازیه تا خلیج فارس امتداد داشته باشد، چنانکه در جزیرهٔ قشم نفت موجود است. در دالکی نزدیك بوشهر هم چاه حفر کرده‌اند اما نتیجهٔ نداده. درخلیج فارس که اسباب ارتباط بوسیلهٔ دریا فراهم است خاك قرمز زیاد است و در جزیرهٔ هرمز و بوموسی و هلول استخراج میشود. در جزیرهٔ قشم نمك میگیرند و گوگردرا درمغرب ومشرق لنگه متناوباً استخراج مینمایند.

حاصل اینکه اگر راه‌آهن در ایران دایر میشد[2] گمان میرود معادنیکه امروز بکلی بیحاصل است با فایده میگردید و بآبادی مملکت کمك میکرد.

---

۱ ـ هشت سال مسافرت در ایران یا ده هزار میل صفحهٔ ٤١٢ (مؤلف).

۲ ـ مسئلهٔ راه‌آهن در ایران که در سابق جزو خواب وخیال بوده حالیه باپول خود ایران کاملا صورت وجود پیدا نموده است. رجوع شود به پاورقی صفحهٔ ٣٦. (مترجم).



پوشاک سر که از سفال لعاب‌دار (برای زینت پیکری) ساخته شده است
(از یک مجسمهٔ دورهٔ ایلامی گرفته شده است . هیئت علمی رهرگان)

فصل سوم

جغرافیای ایلام و بابل

و واقع شد که چون از مشرق کوچ میکردند هموارئی در زمین شنعار یافتند و
درآنجا سکنی گرفتند. «سفر پیدایش باب ۱۱ آیه ۲» .

آغاز تمدن

عموم محققین بر این عقیده‌اند که تمدن ابتدا در درهٔ رودخانه های بزرگ دنیا بوجود آمده و از آنجا تدریجاً بکوه‌هائیکه در اطراف بوده منتشر شده است . ساکنین آن درّه‌ها مادام که در زراعت کوتاهی نمی‌نمودند از حیث مایحتاج زندگانی و خوراک مطمئن می زیسته‌اند ، بعلاوه این فایده ومزیت کلی داشته‌اند که هم بواسطهٔ رودخانه وهم ازراه خشگی وسیلهٔ رابطه ومراوده داشته و مراوده البته عامل عمده و رکن مهم تأسیس تمدن میباشد . از این گذشته درّهٔ رودخانه مرکز حیات هر مملکت بوده و هست . دوره های خشکسالی که در همه جای دنیا روی‌میدهد گله‌دارهای کوهستان را قهراً بدرّه‌ها سوق میدهد ، چه‌درآنجارودهای دائمی در هر حال گله‌ها را از هلاک بواسطهٔ عطش محفوظ میدارد ، چنانکه در همین ایام نیز بدویان سرحدی که در حدود شرقی ایران سکنی دارند هروقت مبتلا بخشکی وکم آبی میشوند از تلال خودشان مهاجرت میکنند و من خود خانواده‌ها دیده‌ام که گله ورمهٔ خویش‌را به سیستان نقل مکان میدادند ، همانطور که‌مشایخ قبایل فلسطین در همین احوال بمصر ملتجی میشدند یقین است که از ازمنهٔ قدیمه تاکنون خشکسالی در امر هجرت اقوام و قبایل تأثیر عظیم داشته و این مسئله را مورخین تا این اواخر

بطوریکه سزاور است محل تحقیق قرار نداده‌اند.

در نیمکرهٔ شرقی منطقهٔ وسیعی از بیابان است که از اقیانوس اطلس گرفته بشمال افریقا عبور کرده بآسیامیرسد و در آنجا صحاری عربستان آنرا امتداد و بجانب شمال شرقی مایل شده بصورت صحرای کبیر بیحاصل ایران در میآید و اگر حقیقت بخواهیم باید بگوئیم این بیابان تقریباً از تمام آسیا مرور کرده به بحر اصفر میرسد. در نقطه‌ای که صحرای پست عربستان مبدل به فلات مرتفع ایران میشود آبهای فرات و دجله و کارون جاری و ازازمنه‌ای که منظورنظرماست این انهار ثلاثه هر کدام جداگانه وارد خلیج فارس میشدند واین ناحیه باآن رودهای بزرگ قابل کشتی رانی که تقریباً از شمال بجنوب آمده وداخل خلیج فارس میشود که دریائی محصور بین اراضی میباشد دارای کمال اهمیت طبیعی است و اینك باید توجه خود را بجانب آن معطوف سازیم.

در هیچ جای دنیا رودهای بزرگ وارد دریای محصور بین اراضی نمیگردند و در هیچ جای دیگر چنین اوضاع مساعدی برای شروع و نمو تمدن موجود نیست و نبوده و رود های بزرگ بابل زراعت را سهل و وسائل آمد وشد را با خلیج بواسطهٔ رود ها آسان مینموده است. بنابر این تمدن عالم بطوریکه بما رسیده در این درّه‌ها بوجود آمده است. چین و شرق اقصی دور افتاده و در تاریخ متأخری خطسیرجداگانه برای خود اختیار کرده است. مصر اگر چه بهمان طریق بابل نشو و نما کرده و گمان میرود که تمدن قدیم و عجیب خود را تا یك اندازه از اقوام آسیائی اخذ نموده باشد، لیکن بواسطهٔ موانع طبیعی مسدود بوده است. علاوه براین رود نیل داخل دریای باز غیر محصور میشود وبنابراین درازمنهٔ قدیمه تأثیراتش ازبیابان آن تجاوز نمیکرده‌است. شکی نیست که کشتیهای مصریان در عهد سلسلهٔ سوم فراعنه (تقریباً سه هزار و یکصد سال قبل ازمیلاد) درکناره‌های دریای مدیترانه سیر نموده وبقصد حمل الوار وتخته از لبنان سفرهائی کرده، باوجود این درتمدن فلسطین وسوریه هیچگونه تأثیراتی نبخشیده در صورتیکه تأثیرات ساکنین بین‌النهرین در آن نواحی ازقرون اولیه مشهود میباشد.

از اینرو بابل مرکز تمدن آسیای غربی بوده اما قلمروی داشته که ازیك طرف

تا دریای مدیترانه منبسط و از طرف دیگر شامل خاك ایران بوده است و اثر آنهم در دورهٔ عظمت و اهمیتش از قوم سامی بوده هرچند اصل تمدن از سومریها بوده است. اقوام صحرانورد که در ازمنهٔ مختلفه در سواحل فرات بسر میبردند تمدن سومریها را از اقوام سامی اقتباس میکردند. سومریها با اقوام سامی هیچگونه رابطه اعم از نژادی یا لسانی نداشته ولی ممکن است انتسابی با قوم ایلام داشته باشند. مسئلهٔ مهم دیگر که بعد بعرصه ظهور خواهد آمد تأثیرات آریانی است که آنجای مرکزی و فلات ایران را هم شامل بوده است (۱۵۰۰ سال قبل از میلاد تقریباً) و تأثیرات سایر ممالك بر تمدن دنیا از حیث اهمیت بعد از آن دو مرکز بزرگ و بالنسبه بآن در واقع تبعی و فرعی محسوب میشود[۱].

ایلام منشاء قدیمترین تمدن ایران

بدلایل مذکور در فوق قدیمترین تمدن ایران را در فلات آن نباید فرض نمود، چه در آنجا رودخانهٔ مهمی نیست وچنانکه سابقاً گفته‌ام درتمام آنخاك وسیع فقط یك رودخانهٔ قابل کشتیرانی هست و آن کارون است وقدیمترین تمدن دردرهٔ رودمزبوریعنی ناحیه‌ای که آنرا مملکت ایلام میخواندند مشاهده میشود، کشور نامبرده در مجاورت سومر و آکد قدیم یعنی دو سر زمین بابل قرار داشته و مانند ایندو قسمتی از آن لااقل دشت و خاك رسوبی بوده و همان اوضاع وهمان نوع زندگانی را داشته و اگر از حیث اصل و منشاء و زبان یکسان نبوده‌اند از جهت آمد وشد و تاخت وتاز نسبت بیکدیگر کمال ارتباط را با هم داشته‌اند. پس اولا ما آنچه راکه در بارهٔ آن اراضی مجاورقدیمه کشف شده نقل خواهیم نمود سپس خواهیم کوشید تا بحد امکان تاریخ ایلام را نه بعنوان یك مملکت مستقل بلکه بمثابهٔ یکی از ممالك قدیمه شرح دهیم. وبعد از آن میرسیم بدوره‌ای که سکنهٔ فلات ایران بر آن ممالك متمدنه تسلط یافته و در تأثیر آنها درآمده صنایع و تمدن بابل و ایلام را اخذ و اقتباس نمودند وپایتخت عمدهٔ خودرا درشوش که مرکز قدیمترین تمدن‌مملکت ایران محسوب میشود قرار دادند.

۱ــ من درقسمت‌های مربوطهٔ به‌اعصاراولیه مدیون کتابهای کینگ، هال، دمرگان‌میباشم. (مؤلف).

تغییرات طبیعی ایلام و بابل از اوایل عهد تاریخ

سابقاً در فصل اول تشکیل درّه های رسوبی فرات و دجله و کارون‌را بطوراختصار بیان نمودم ، دراینجا باید ملاحظه کنیم که در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد که زمان شروع تمدن در آن نواحی میباشد و در دوره‌های بعد حالت طبیعی درّه‌های مزبور چه بوده زیرا که در کمتر کشوری آن اندازه تغییر و تبدیل روی داده است .

اول مسئله‌ای که باید درتحت نظر گرفت این است که ساحل دریا مقدار زیادی پس رفته ودر آن زمان قریب صدوبیست‌میل در شمال ساحل امروز دورتر بوده‌است. اهمیت این مسئله ظاهراست ودرملاحظهٔ مسائل راجعهٔبآن اوقات این نکته‌را نمیتوان از نظر دور داشت و بعلاوه معلوم میکند که در موقعیکه آن وقایع مهمه در آنجا روی داده وسعت مملکت مزبور چه بوده و ضمنا باید متذکر بود که زمینی که از رسوب آب تشکیل میشده ومدتی بر آن نگذشته است برای زراعت یا مقاصد دیگر چندان فائده ندارد .

رودخانهٔ بابل و ایلام

در اقدم ازمنهٔ تاریخی نیز رودخانه‌های تشکیل‌دهنده ومربی ممالك بابل‌و ایلام همین رودخانه‌های امروزی‌بوده‌اند ،لیکن مجرای آنها یك اندازه تفاوت داشته وهمه مستقلابواسطه یك یا چند مصب وارد خلیج فارس میشدند .

فرات

اگر از سمت مغرب کاوش را آغاز کنیم نخست به « زبیر » یا « بورانوم » سومری ، یعنی همان فرات امروزی برمیخوریم که دربابلی «پوراتا» نام دارد و اکنون نیز درلهجهٔ محلی فرات خوانده‌میشود .

فرات از مغرب در جبال تاوروس از جائیکه چندان مسافتی با سرچشمهٔ دجله ندارد حرکت کرده در قسمت سفلای خط سیر خود قدری در سمت مشرق مجرای حالیه جریان داشته است و بنا براین وسعت مملکت بابل قدری کمتر از امروز بوده زیرا که ناحیهٔ واقعهٔ در مغرب فرات همه وقت در ازمنهٔ تاریخی بکلی بیحاصل و غیر ذی زرع بوده است .

فرات بر خلاف دجله ازفروع وتوابع مهمه محروم است ومدخلیت آن درتمدن دوره های قدیم بیشتر ، سواحلش پست‌تر و جریانش بطیئتر و نقصان آبش در تابستان کمتر است و نیز شهرهای واقعهٔ در سواحل فرات کمتـر در معرض هجوم اقوام ایلامی کوهستانی بوده وبنابراین‌عجب نیست که نه‌تنها شهربابل بلکه هریك‌ازبلادسومروآکد باستثنای اپیس درکنارفرات یاشعب آن واقع بوده‌است . آبهای‌فرات بواسطهٔ دوشعبهٔ عمده وارد دریا میشده و شهر اور از بلادکلده درکنار شعبهٔ جنوبی و مرکز بزرگ تجارت بین مشرق ومغرب بوده ولی بنظر میآیدکه در آنعهد قدیم با هندوستان‌ارتباط تجارتی نداشته هرچند با مصر[1] احتمال میرود داشته است .

دجله

بعد به دجله[2] میرسیم که از نزدیك دیار بکر شروع میشود ونهرهائی که‌ازجبال زاگروس جاری میشود پیوسته بآن منضم میگردد واهم این ضمایم زاب کبیر وزاب صغیر میباشد. پس از آن‌قریب یکصد میل سیر سریع خودرا بموازات‌فرات امتدادمیدهد. ازقدیم‌الایام چندین میل درمشرق رود خواهر خودش‌مستقلاوجداگانه‌واردخلیج فارس میگردیده‌است. بواسطهٔ‌ارتفاع سواحل‌وسرعت سیرش آبادیهای‌قدیم هیچیك‌در کنار آن‌واقع نبوده، بعلاوه اگر کسی‌در کناردجله‌مسکنی اختیارمیکرد بیش ازسکنهٔ کنارفرات درمعرض حملات بود . مقدار آبیکه دجله بخلیج فارس میبرد بیش‌ازفرات بوده وهست‌وفرات برای کشتی‌های بخاری‌قابل کشتی‌رانی‌نیست.

کرخه

اکنون بذکر رودیکه شهرشوش پایتخت ایلام در ساحل یسار آن واقع‌بوده می‌پردازیم . قدیماً اسم اواو کنوو در نزدیونانیها موسوم به‌کواسپس بوده و ازکوه نهاوند جاری شده در آنجا که نزدیك تختـه سنگ

---

۱ ـ کندی (Kennedy) مدلل میداردکه بازرگانی بین بابل و هند درآغاز مائه هفتم قبل از میلاد شروع شده است ، رجوع شود به مقالهٔ او بعنوان « ابتدای تجارت بابل باهند» درمجلهٔ انجمن‌شاهی آسیایی ، سال۱۸۹۸ ، مقالهٔ۱۶ . (مؤلف) .

۲ ـ نام اولیهٔ این‌رود بزبان سومرادگنه بوده، بابلیها آنرا به‌لغت سامی‌دگلت میگفتند و این‌همانست که درسفر پیدایش توراتباب دوم آیهٔ‌چهاردهم حدقل ذکر شده است. معنای‌کلمهٔ اصلی معلوم‌نیست لیکن ایرانیان‌آنرا به‌لفظ تغره بمعنی ناوك تبدیل (همان لفظ تیغ‌است‌که امروز برای تیغ دلاکی استعمال می‌شود) و تگریز لفظ یونانی از آن مشتق گردیده است . اعراب این‌رود را دجله میگویند و این‌کلمه مستعرب لفظ‌دگلهٔ بابلی است . (مؤلف) .

کتیبه های بیستون است و گاماساب نام دارد حرکت آن بسیار سریع وازمیان تنگه‌های لرستان عبور میکند. باسم کرخه موسوم نمیشود مگر بعد از آنکه وارد جلگه گردد واین تسمیه هم از جهت اسم شهریست که در ساحل یمین آن واقع است. درایام قدیم وارد خلیج فارس میگردید، لیکن امروز آب آن در باتلاقهای هویزه فرومیرود.

آبدیز — قدیماً ایدیدی و دورهٔ یونانیها کپراتز خوانده میشد وامروز آبدیزاست و آن ازکوههای لرستان نزدیك بروجرد برمیخیزد وبعداز آنکه رود دیگر موسوم به کازکی با آن متصل شده از دزفول عبور کرده‌دربند قیر وارد کارون میشود و شعبهٔ مهم آن محسوب میگردد.

کارون — قدیماً اولای نام داشته یونانیهااولیؤس تلفظ میکردندو نئارکوس[1] آنرا پازی تیگریز یا «دجلهٔ کوچك» میخوانده اعراب دجیل[2] مینامیدند و امروز بکارون معروف است. در حدود چهارهزار سال قبل از میلاد در نقطهٔ نزدیك اهواز جدید وارد خلیج فارس میشده‌است ودر آن نقطه جزیره‌ای درخلیج فارس موجود بود که اکنون بصورت رشته کوه سنگی مرتفعی باقی میباشد.

در قلب ولایات بختیاری رشته کوه بلندی است که از یك جانب آن زاینده رود جاری میشود که بسمت مشرق یعنی اصفهان میرود و از دامنهٔ جنوبی آن کارون برمیخیزد. در طرف سرچشمه آب کارون بسرعت فوق العاده حرکت میکند، چنانکه قبل ازرسیدن بشوشتر نه هزارپا انخفاض می‌یابد. درعرض راه از یکی ازباشکوه ترین مناظرعالم عبور میکند. تنگه‌های ناهموار کوهستان غالباً ممکن الوصول نیست واز بلندی آنها رود مزبور بعمق چندین هزارپا مثل نواری بنظر میرسد. در یك نقطه بقدری کم‌عرض‌است که یك آدم‌زرنگ عادی میتواند ازروی آن بجهد. خط حرکت وجریان‌رودخانه مکرر تغییر میکند بطوریکه گاهی از اوقات با مجرای سابق‌خود موازی میشودو پیچ‌و خمهای آن بین سرچشمه وشوشتر دویست و پنجاه میل است درصورتیکه مسافت بخط

۱— Nearchus

۲— کتاب سرزمین خلافت شرقی صفحهٔ ۲۳۲. دجیل مصغر دجله وبنابرین مترادف بالفظ بازی تیگریز میباشد. (مؤلف).

مستقیم یك سوم این مقدار میباشد.

کارون یا شعبهٔ مصنوعی آن که آب گرگر خوانده میشود از چندین میل زیر شوشتر جائیکه کوهستان خاتمه می یابد قابل کشتی رانی میشود. در این محل ساحلها خیلی مرتفع و مجرای آن تنگ است وقبل از آنکه آبدیز ملحق بآن شده چندان ظاهر زیبائی ندارد. همه جا زمین بدون درخت وسکنهٔ آن چادرنشین وپست میباشند. قسمت قابل کشتی رانی رود بواسطهٔ سدطبیعی اهواز بدوقسمت منقسم میگردد ودر آنجا کشتی ها عوض میشوند. قسمت آخری رود بسیار بی صفاو کج وممعوج است تامیرسدبه نخلستانها وتقریباً دو میل بالای خرم‌شهر نهر کهنه‌ای هست موسوم به بمشیر که مستقیماً مربوط بخلیج فارس وقابل کشتی رانی بوده‌است. نهری که امروز کارون را بشط‌العرب متصل میکند وموسوم بحفار است ظاهراً مصنوعی میباشد، فعلا کارون وارد رود باعظمت شط‌العرب میگردد ومقدار معتنابهی بر آن می‌افزاید، آنجائیکه متصل بشط میشود عرض آن قریب نصف میل است.

بنابر آنچه مسطور شد در اوایل عهد تاریخ رود های سابق‌الذکر آبهای مهمی بوده که همه مستقلا داخل خلیج فارس میشدند؛ هریك دلتای جداگانه تشکیل میداده وکرور ها خروار خاك میآورده است وباین سبب و هم بواسطهٔ اینکه آنزمان مجرای نهر هاکوتاه تر بوده تشکیل خاك سریع‌تر از آنکه اوضاع امروزه مقتضی است صورت میگرفته است ومحتمل است که بارندگی در تلال هم زیادتر از حالیه میشده وبنابراین مقدار آب گل آلودی که بکنار دریا میرسید زیادتر بوده است.

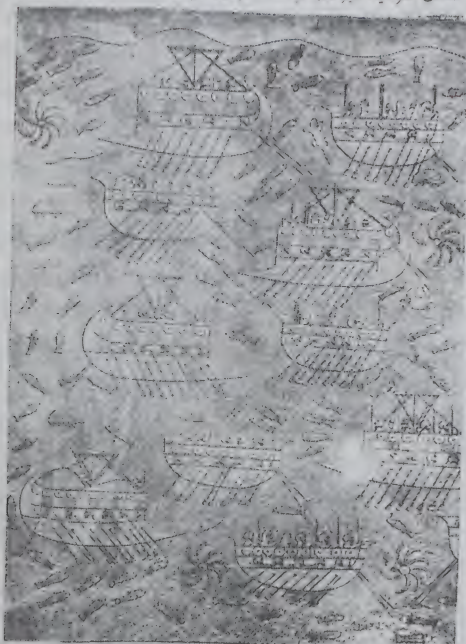
لشکرکشی سن‌ناخریب

در مائهٔ هفتم و اگر به تحقیق بخواهید در سال ٦٩٤ قبل از میلاد سناخریب بشرح مفصلی لشکرکشی خود را برضد کلدانیها که به‌شهرهای ساحلی ایلام پناه‌برده بودند نقل‌میکند. این حکایت از حیث معلومات جغرافیائی بسیار مفید و نفیس است[1]

پادشاه بزرگ آسوری بیان میکند که مردم سوریه را به‌نینوا آورده آنهارا واداشت تاکشتیهای بزرگ‌مانند کشتیهای بلاد خودشان بسازند بعضی از آن‌را بروی دجله ساختند

۱ ــ ماسپرو کتاب انقراض امپراطوریها صفحهٔ ۳۰۱ و نیز دمرگان، خاطرات، جلد ۱، صفحهٔ ۱۷. (مؤلف).

وبرخی را بر فرات انداختند. کشتیهای دجله را تا شهر اپیس بردند و از آنجا عملجات سفاین که ازاهل سوریه ویونان بودند آنهارا بتوسط غلطک ها بفرات کشیدند وسفاین



۲ ــ نیروی دریائی سناخریب
از آثار نینوا» تالیف سر. ه. ا. لایارد گرفته شده

مجتمعه از آنجا در شطفرات حرکت کرده به‌بندر باب‌سالیمتی[۱] که چند میل از دهنهٔ رود بیشتر فاصله نداشت رسیدند. (باب سلیمتی مشابهتش بازبان عربی فعلی ظاهر و بمعنی باب‌السلام است). در آنجا اردو گرفتار مدوامواج شدید گردید. لشکریان مدت پنج

۱ ـ Bab – Salmety

روز در کشتیها محبوس ماندند و در موقع حرکت سناخریب برای رب‌النوع دریا و غرقاب موسوم به‌ائا در ساحل نهر تلخ‌قربانیها ذبح کرده ویك کشتی طلاویك ماهی که از طلای مصمت ساخته شده ویك حلقه انگشتر طلا در نهر مزبور انداخته تقدیم نمود. پس از آن اردو ازرأس خلیج فارس عبور کرده بدهانهٔ رود کارون رسیدند و این مسافتی بود تقریباً معادل یکصد میل درصورتیکه جزائر گل ولجنی دربین راه نبوده باشدکه‌مجبور بمنحرف کردن راه بشوند. باری دراولین‌محلی که بزمین محکمی‌رسیدندو آن‌علی‌الظاهر نزدیك اهواز بوده لشکریان پیاده شدند. دشمنان‌غافلگیر گردیدند، چندین‌شهر بغارت رفت و اماکن کلدانیان درهم شکسته شدو بعد از آن آشوریان کشوری را که بطرف داتای دجله بود چاپیدند وبالاخره مظفر ومنصور بحضور شاه بزرگ که‌احتیاطاً درباب سلیمتی توقف کرده‌بود مراجعت نمودند.

نئارکوس وسفر دریا

تقریباً چهارمائه بعد ازلشکر کشی‌مهم مذکورهٔ‌فوق یعنی‌درسال ۳۲۵ قبل از میلاد بیان بهتری از رأس خلیج فارس دردست داریم و آن از **نئارکوس** دریا سالار دلیر **اسکندر** کبیر است که یکدسته ازسفاینی که برای رودخانه ساخته شده بود ازکراچی در بحر عمان حرکت داده بخلیج فارس برده وبشوش رسانیده و از جهت این‌هنرمندی بی نظیر خود وهمچنین بسبب‌تحقیقات‌صحیحی که‌ازحسن‌اتفاق آریان مورخ آنرا ضبط کرده وبدست‌ما رسیده است اسم خود رادر دفاترخود ثبت نموده است.

دریاسالار یونانی نامبرده میگوید بین دهانه های فرات ودجله در موقع آن مسافرت مردابی بود که آب دجله‌بآن‌مرداب میریخت ومسئلهٔ مهمتر اینکه‌راجع‌بایلام میگویدپل قایقی که راه پرسپلیس به شوش[1] رامتصل میکند یکصد وپنجاه استاد ویا هفده میل از دهانهٔ کارون فاصله دارد. ونیز میگوید فاصلهٔ آن نقطه تا شوش ششصد استادویاشصت‌وهشت میل است وچون از شوش تا نقطهٔ اهواز فعلی درست همین قدر

---

۱ — از روی این بیان اهواز را میتوان گفت که درزمان بسیج مزبور در دهانهٔ کارون ویا نزدیك آن بوده است. (مؤلف)

فاصله است واهواز در سر راه مستقیم بین‌شوش و بهبهان و پرسپلیس و در نقطه‌ای واقع است که سدطبیعی معروف اسباب سهولت عبور از رودخانه میباشد تطبیق اماکن مزبور ممکن میشود و کمال اهمیت را دارد ، زیرا که از روی آن مأخذ خط ساحل رامیتوانیم استنباط کنیم . امروز اگر ازاهواز هفده میل سرازیر شویم به کوت‌عماره میرسیم ومعلوم میشود که در مائه چهارم قبل از میلاد این نقطه در دهانهٔ رود کارون بوده است و همچنین مکشوف میسازیم که مصب دجله ششصد استاد یا شصت‌وهشت میل از مصب‌رود کارون فاصله داشته و دهانهٔ فرات سه هزار استاد یعنی سیصدو چهل میل در زیر بابل که نقطهٔ معلومی‌است بوده و باین قاعده‌مسافت آن از قرنه درحدود هفت میل بوده است‌وبنابرین دهانهٔ رود فرات در آن ایام درهمین نقطه یاحوالی آن قرارداشته است.

پس نظر به تحقیقات **نثارکوس** که‌مردی موثق است ؤامور دیگر که تأییدقول او را میکند خط ساحلی خلیج فارس را در موقع بسیار مهمی میتوانیم تقریباً از روی صحت تشخیص کنیم . چه اگر قدیمترین‌عصر تاریخی بابل را اواسط‌الف چهارم قبل از میلاد بگیریم از آنزمان تا کنون قریب پنجهزار و چهار صد سال میشود و مسافرت **نثارکوس** تقریباً دوهزارودویست وچهل سال قبل از عصر حاضر واقع شده وبنابراین اوضاع جغرافیائی بابل وایلام را در دوره‌ای معلوم میسازد که تقریباً منتصف‌مدت‌بین‌عصر حاضر یعنی قرن بیستم وعهد قدیم است . در آنزمان اقدم ، شهرلگش بندر معتبر کنار دریا بوده و حال آنکه امروز زیاده از یکصدمیل در داخل خاك واقع است.

رودهای بابل وایلام در عصر حاضر

امروزنهر فرات که‌بالنسبه کوچك‌ورود دجله که‌از آن‌بزرگتر-است درمحلی نزدیکی شمال بصره‌حول وحوش مجیل متصل میشوند تاچند سال‌قبل‌ملتقای مزبور درقرنه واقع شده که این نقطه‌را مسلمانان‌محل باغ‌عدن میدانندوحال آنکه آن‌زمینی‌است که نسبةً دردورهٔ جدید تشکیل یافته است . دجله وفرات چون بهم متصل شدند رودبزرگی میشوندکه اعراب آنرا شط‌العرب میخوانندو آن‌باعظمت‌وزیبائی ازبصره بجانب خرمشهر میرودودرآنجا کارون هم بآن متصل شده عرضش رابه‌نصف میل میرساند .ازخرمشهر تا خلیج فارس

پنجاه میل فاصله است. شط مزبور که دارای آنهمه ارتباط و یادگاریهای مهم تاریخی و مقدار آبش از نیل زیادتر و هر دو ساحلش نخلستانهای انبوه دارد و در مقابل «فاو» عرضش بیك میل میرسد زیبائی مخصوصی دارد و در ذهن من تأثیری کرده که هیچوقت محو نخواهد شد.

مرزهای ایلام

اکنون بیانی ازمملکت تاریخی ایلام که شامل ولایات امروزی عربستان (خوزستان فعلی مترجم) و لرستان و پشت کوه و جبال بختیاری بوده مینمائیم. عقیدهٔ دیولافوا[1] این است که کشور مزبور از طرف خلیج فارس وجانب جنوب تا لنگه ممتد بوده و حدود شمالی آن شاهراهی است که از بابل باکباتان میرفته است. ازطرف مشرق جبال بختیاری و قسمتی از ایالت فارس حالیه در جزو حدود آن واقع و برحسب قدرت و ضعف دولت حدود مزبور کم و زیاد میشد، از جانب مغرب هر وقت ایلام قدرت داشته است رود دجله سرحد آن میشده اما در اوقات دیگر مقدار زیادی از اراضی حاصلخیز شرقی سرحد طبیعی مذکور تا دامنه‌های جبال بتصرف سومریان بوده است.

شهرهای قدیم وجدید ایلام

هنگامیکه ایلام درنهایت آبادی و شوکت بود می‌بینیم شهری داشته است موسوم به ماداکتو که واقع در منتصف مجرای رود کرخه ودر قدرت و اهمیت رقیب شوش بوده است وشهر دیگر خایدالو که ظاهراً درمحل خرم آباد جدید بوده، شهرهای بزرگ باحصار دیگر نیز در درّه‌های حاصلخیز شمال جلگه پراکنده بوده است.

در اهواز چنانکه سابقا گفته‌ایم سدی طبیعی است و آن محل از قدیم الایام اهمیت داشته است «اسم حالیهٔ آنمکان اختصاری است از سوق‌الاهواز یعنی بازار هوز یا خوزها. اهواز فعلی قصبهٔ بیش نیست و در ساحل چپ کارون بالای آبشار های رود واقع است به ضمیمهٔ ناصری[2] که بواسطهٔ اقدامات انگلیسیها (یعنی شرکت نفت) آباد شده و زیر آبشارها واقع ومقابل امینیه است که در ساحل راست میباشد، لیکن اگر

1– Dieulafoy.

۲ – مراد اهواز جدید است. (مترجم).

استعدادیکه خوزستان برای آبادی وثروت دارد بموقع عمل گذارده شود اهواز مجدداً دارای آبادی و اهمیت سابق خود خواهد شد

شوشتر که دارای قلعهٔ بدیع‌المنظری میباشد نیز از حیث تاریخ اهمیت دارد، چه در دویست وشصت سال بعد از میلاد والرین امپراطور روم که بدست شاپوراول افتاد چنانکه در فصل سی‌وششم نقل خواهیم کرد، بنا بقول مورخین ایرانی امپراطور مزبور را واداشت که سد بزرگی برروی رودخانه بناکند و سد مزبور هنوزبرپاست. اگر چه درسنهٔ ۱۸۹۶ که من آنرا دیدم دروسط آن شکافی افتاده وآنرا بیفایده ساخته بود. هوای شوشتر چنانکه در فصل سابق ذکر کردیم فوق‌العاده گرم است. اهواز را من بالنسبه خنکتر یافتم ومنتهای حرارت را درآنجا صد و هیجده درجه[1] دیده‌ام[2]، لیکن درقرون متوسطه چنین نبوده و هوای‌اهواز بواسطهٔ زراعت اراضی زیاد مرطوب وبقول مقدسی بسیار بد بوده است. در تمام روز باد گرم درکار بوده و هنگام شب صدای جریان آب و پشه وساس که بقول نویسندهٔ مذکور مثل گرگ میگزند خواب و آرام را از انسان سلب میکرده است.

قریب سی‌میل درشمال غربی‌شوشترنزدیك رودکرخه و درساحل یساررودخانهٔ کوچك‌شاور(تحریف‌شاپور) تلال شوش‌واقع است که بعدها به تفصیل‌شرح آنراخواهیم گفت، بیشتر بطرف شمال در راه اصلی که بجبال میرود دزفول یا قلعه پل واقع است و وجه تسمیهٔ آن از بنای عالی دیگری از دورهٔ ساسانیان است که بر روی رود آبدیز واقع است.

تقریباً شصت میل بطرف‌شرقی‌شوشتر دشت‌کوهستانی‌کوچك مال امیر است که نقوش برجستهٔ مهمه دارد. این ناحیه ظاهراً محل‌هپردیپ[3] است، تل‌بزرگ واقع‌در مشرق دشت احتمال میرود کـه پایتخت «تریشه» بوده است. غالب تصاویریکـه در حجاریهای کوه است کتیبه ندارد، لیکن یکی از آنها ازحسن اتفاق ازاین قاعده مستثنی

---

۱ ــ میزان‌الحرارهٔ ۱۸ درجه است(مترجم). ۲ــ «ده‌هزار میل»، صفحهٔ ۲۵۳ (مؤلف).

۳ــ Hapardipe.

شده و از کتیبه معلوم میشود که برای اسیری منقوش گردیده که موسوم به خنی بوده. صورت آن اسیر در مجلسی که نقش کرده‌اند سمت برتری خودرا ظاهر میسازد، بواسطهٔ



۵ — خدای ایلامی و زندانیان
(از نقوش برجسته‌ای که در شوش یافت شده)

اینکه تصاویر کاهن وخدام وگوسفندهای قربانی که در همان مجلس ساخته‌اند خارج

از تناسب و کوچکتر از صورت امیر است . بالای سر آنها صورتهای سه نفر سازنده[1] بهیشت اجتماع درحرکت میباشند . از دورهٔ ساسانیان نیز بعضی خرابه‌ها کشف شده‌است در جانب شمال غربی آثار پل معروف خوره زاد[2] باقی است واین اسم منسوب بمادر اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانیان میباشد

رامهرمز که درسرراه اهواز وبهبهان‌است نیز محل آبادی قدیمی بوده ومؤسس آن که باسم حالیه موسوم است هرمز نوادهٔ اردشیر میباشد یکی از جهات شهرت آن محل ، این است که جنگ قطعی آخری که سلسلهٔ اشکانیان را منقرض و بخت خاندان ساسانرا بلند نمود در این نقطه واقع شده است . محتمل است که تمام این اماکن و بعضی دیگر از قبیل بند قیربسیار قدیم بوده وبقایای دورهٔ ساسانی وقرون متوسط روی ابنیه و آثار زمان دولت ایلام را پوشانیده باشد .

حاصلخیزی طبیعی ایلام

در قرون متوسط این ولایات خوزستان خوانده شده و ظاهراً حاصلخیز ترین ولایات ایران و نیشکر آن مخصوصاً معروف بوده است ، اما هجوم طوایف بدوی واستیلای وحشیانهٔ ایشان جمعیت این‌سرزمین راکه زمانی بسیار متراکم بود و زندگیشان بامور دامنه‌دار آبیاری وابسته بود ، از میان برد . تربیت‌انهار آنولایات همه وقت تا دوره‌های اخیر محل توجه دولتها و حکومتها بوده و اگر آنها را توسعه نمیدادند در حفظ آن میکوشیدند ، اما امروز ایلام قدیم هم مثل سرزمین بابل منتظر مهندسی است که دست‌آزاد و حکومت پابرجائی به‌بیند ودر عرض چند سال چنانکه در مصروبمقیاس بیشتر در پنجاب واضح شده در خاکی که امروزفقط دارای چند هزار بدوی ومقداری گله و رمه میباشند برای کرورها رعیت اسباب معاش فراهم آورند .

حدود بابل

چون شرحی از ایلام چه در ازمنهٔ قدیمه و چه در دوره‌های جدید بیان‌کردیم اینك ببابل‌میپردازیم . چنانکه سابقاًمذکور

---

۱ ـ کتاب انقراض امپراطوریها ، صفحهٔ ۲۲۸ و نیز کتاب (مطالعات) صفحهٔ ۲۲۵ ، حاشیهٔ ۳ (مؤلف) .

۲ ـ «سرزمین خلفای شرقی » صفحهٔ ۲۴۵ (مؤلف) .

شد نظر باینکه در قدیم‌الایام خلیج فارس خیلی بیش از حالا بطرف شمال بسط داشته ونهر فرات هم زیادتر بجانب مشرق متوجه بوده سرزمین بابل کمتر از آنچه امروز در نقشه‌ها بنظرمیرسد وسعت داشته است . تقسیم طبیعی‌طرف شمال خطی است بین جلگهٔ مسطح خاموش‌وناحیهٔ فی‌الجمله پست وبلندی که ممکن است از نزدیکی سامره واقع درکنار دجله تاهیت واقع درکنارفرات کشیده شود . حدشرقی آن هروقت ایلام قدرت داشته رود دجله بوده است ، اما در زمان ضعف آن دولت نواحی حاصلخیز شرق دجله را نیز بابلیها متصرف میشدند . حد غربی کشور بابل نهر فرات است که سرحد وحافظ طبیعی بوده است . از طرف جنوب هم محدود بخلیج فارس میباشد . از قراریکه **رالینسن** [۱] حساب کرده است مساحت مملکت بابل فی‌الجمله کمتر از وسعت هلند بوده است .

معنی سومر وآکد

قبل ازآنکه دنبالهٔ مطلب را امتداد دهیم لازم است بعضی اصطلاحات‌راکه مربوط‌باین کشورقدیم میباشد توضیح نمائیم . در ازمنهٔ بسیار قدیم آن محل را فقط «خاك» مینامیدند ، بعدها ناحیه‌ای راکه در رأس خلیج فارس است سومر و قسمتی‌که مجاور شمال شرقـی واقع است اکد خواندند ، مابین این دوناحیه[۳] حد طبیعی ظاهری نبود ، همینقدر معلوم است که بلاد ارخ ، اور ، لارسا ،اوما جزء سومر بوده‌که در سفر پیدایش[۴] آنرا زمین شنعار میخواندند وآیه‌ای که باین اسم درآن مذکوراست این است : «وابتدای دولت او یعنی نمرود بابل وارك ، واکد وکلنه درزمین شنعار بود» ازآنطرف بلاد اکد یا اگد عبارت‌بوده‌است‌ازسیپ‌پار وکیش وبابل‌وبرسیپا ، نیپ‌پور ، بیك معنی زیارتگاه‌مرکزی سومریها ، تقریباً درسرحد مابین سومر واکد بوده است .

کشورکلده و بابل

سابقاً اراضی نامبرده را کلده میگفتند اما چنانکه **رالینسن** توضیح‌میکندپیش‌ازقرن‌نهم‌میلادوسپس‌درکتیبه‌های آسوری‌این

۱– Rawlinson.

۲ – «سلطنت‌های باستان» ۱ ۰ ٦. (مؤلف) ۳ – «سومر واکد «صفحه ۱۳ (مؤلف) .
٤ – باب دهم ،آیهٔ ده . (مؤلف) .

لفظ بهیچ وجه دیده نمیشود وبنابر این نظر به شهرت شهر بابل وقدمت آن گمان میرود انسب آن باشد که کشور مزبور را در تمام دوره‌های تاریخی بابیلنیا بخوانیم .

وصف بابل

حال به بینیم کشوری که مولد تمدنی است که این اندازه بر نوع بشر تأثیر داشته چه قسم خاکی بوده‌است؛ زیرا که آنوقت هم مثل امروز چنان صاف وساده وبی آرایش بوده است که سکنهٔ اروپا نمیتوانند تصور کنند که وصفی هم از آن بتوان نمود . ازهرطرف نظرمیکنی زمین بآسمان متصل است ، فقط جسته جسته نخلستانی منظر را تغییر میدهد واز جبال وتلال اثری دیده نمیشود ؛ در اینجا هم مانند مصر تمدن بین دریا و زمین خشك متولد شده در محلی که خاك آن رسوبی است وباتلاقهای وسیع در سطح آن پراکنده است وهرسال آب رودخانه‌ها آنرا فرا میگیرد ودرحقیقت چنانکه سابقاً توضیح شد تشکیل این خاك بواسطهٔ رودخانه‌ها شده و حیات آنهم بواسطهٔ همان رودهاست ، چنانکه مصر نیز همین حال را دارد . باتلاقهای سابق‌الذکر در قدیم نیز مانند زمان حال یقیناً مولد حمیات بوده و تلفات زیاد بر سکنهٔ وحشی وارد میآورده است[1] .

آب و هوا ونباتات و حیوانات آن کشور

آب وهوای این خطهٔ زرخیز طوری است که در آن برف دیده نمیشود ویخبندان شدید بندرت روی میدهد ، اگر چه گاهی اوقات شبها سخت سرد میشود . در ابتدای زمستان بارانهای شدید میبارد واحتمال کلی دارد که درزمانهای قدیم باران بیشتر بوده باشد، رویهمرفته زمستان در آن ناحیه سالم و مقوی است ، اما دنبال آن ششماه حرارتی است که برای اروپائی‌ها موذی میباشد وانسانرا از کار باز میدارد . امروز بادهای صحرا خیلی هولناك است و از قدیم نیز چنین بوده است . خاك آن حاصلخیز بوده وهست ، عقیدهٔ عموم بر این است که اگر برنج اصلا از هندوستان است گندم وجو که قوت غالب نوع بشر است

---

۱ ــ تفاوت عمده‌ای که بین بابل ومصر هست این است که در مصر رود نیل چون وارد دریای مدیترانه میشود که غیر محصور است برای کشتی‌رانی آسان نبود ، لیکن نهرهای بابل وارد خلیج میشدند که محصور دراراضی است و چند صدمیل زمین برآن احاطه دارد و بنابر این کشتی‌رانها را تشجیع میکرده است براینکه زورقهای خود را درآبهای خلیج پیش برانند. (مترجم) .

از این زمین تاریخی است. براشخاصی که در مشرق زمین اقامت دارند معلوم شده است که مردمیکه از گندم تغذیه میکنند درقوت وهمت برتر از کسانی میباشند که قوت غالب ایشان برنج است ، ژاپنی‌ها شاید از این قاعده مستثنی هستند .

درخت خرما در بابل بسیاری از حوائج را رفع میکند که از جمله خوراك و مشروب ومصالح بنائی است . بعد از درخت خرما گیاهی که خیلی مفید است نی میباشد که از آن کلبه‌ها و حصیر وزورق میسازند . یکی از مواد غذائی متعارف ماهی است مخصوصاً ماهی ریشدار و ماهی گول و یك نوع ماهی دیگر هم هست که درآب و غیر آب هر دو زندگانی میکند وآنرا گبی مینامند .

از جانوران وحشی بزرك میدانیم که فیل وگاوکوهی را بیشتر سلاطین پیشین شکار میکردند ، در آن اوقات اسب آبی تازه ناپدید شده بوده است . شیر وپلنگ و گورخر وگرازوغزال هنوزهست وفراوان مگر شیر که رو بانقراض است . شغال بسیار، اماگرگ وکفتار بندرت یافت میشود. ازحیوانات کوچك دراج وبلدرچین دربوته‌زارهای نزدیك حاصل وشتر مرغ وهوبره درکناره‌های صحرا زیست میکنند . اگرچه شترمرغ این اوقات خیلی کم شده‌است، لیکن قدیماً در بابل فراوان بوده . بنا بقول **گزنفون** لشگریان **کوروش** کوچك آنرا شکار میکردند . در اوقات زمستان قاز واردك و نوك دراریا پاشله واقسام مرغابیها بسیارودرنا وحواصل وسایر طیورآبی هم فراوان میباشند.



گیلگام و ابانی در حال کشمکش با شیرگاو
(مهراستوانه‌ای در موزهٔ لندن)

فصل چهارم

ایلام و پایتخت آن شوش

پسران سام ، **ایلام** و **آشور** و **ارفکشاد** و **لود** و **آرام**
« سفر پیدایش . باب ۱۰ آیهٔ ۳۲ »

تحقیقات جدیده در مبادی تاریخ

در تحقیقات جدیده راجع بآثار عتیقه طریقهٔ علمی که برای کشف مبادی تمدن اختیار شده و پیشرفتی که از این راه حاصل گردیده خیلی محل توجه است و راجع بشرق نزدیك این امر بیش از همه جا اهمیت دارد چنانکه امروز تمدن ممالك یونان و مصر تا عصر حجر جدید تحقیق شده و تمدن بابل تا زمان اولین قومیکه در آن عصر در جلگه‌های پست دجله و فرات سکنی داشتند معلوم گردیده است . علاوه بر این تمدن رابعی که از بعضی حیثیات با تمدن اقوام ثلاثهٔ سابق‌الذکر اختلاف داشته ظاهر شده‌است و آن ، تمدن قوم هیت‌ها میباشد که در مرکز آسیای صغیر لااقل دوهزار سال قبل ازمیلاد مسیح ساکن بوده‌اند . راجع به ایلام نیز که با بابل کمال ارتباط را داشته دورهٔ عصر حجری جدیدی مکشوف گردیده است ، اگرچه در بابل آثاری از دورهٔ مذکور دیده نشده ، گمان میرود علت آن تأثیر رودخانه‌ها میباشد که دایماً مشغول تشکیل خاك جدید و تخریب آثار قدیم و مستور داشتن اوضاع سابقه است ، بنابراین باوجود فقدان آثار میتوان بوجود دورهٔ عصر حجری جدید در آنجا نیز پی برد ، هرچند که در این قسمت از آسیا بهیچوجه نمیتوان برای ابتدای دورهٔ نامبرده زمان و مدت معلوم کرد . عقیدهٔ

مسیو دُمرگان اینست که انتهای آن دوره هم در بابل و هم درمصر در الف ششم قبل از میلاد بوده است . تمدن این عصر لاحق که عبارت باشد از عصر حجری و فلزی که از سنگ و مس برابر استفاده مینمودند هم در ایلام و هم در بابل معلوم گردیده است . از حفریات جدید **کاپتن ر. کامپبیل تومپسن**[1] در بابل در ۱۹۱۸ و حفریات مستر **هال** در ۱۹۱۹ درابوشهرین (اریدوی قدیم) و نیز حفریات مستر **هال** در تل المعبد یاتل العبید نزدیك اور آثار مهمه‌ای کشف گردیده که تمدن مذکور را ثابت مینماید وهمچنین در خود اورهم آثاری نظیر آثار فوق بدست آمده است .

ظروف سفالی متعلق بعصر مذکورهٔ فوق خیلی دلچسب وقابل توجه است ، چه ظروف نامبرده باظروفی که بوسیلهٔ **دُمرگان** درشوش وتپه موسیان بدست آمده جنساً ونیز از حیث آرایش و زینت خیلی مشابه هم میباشند . نمونه‌هائی از همین رقم و نیز تیغهٔ ارّه از سنگ چقماقهای ریز با سوهان پیوست بآن که در ابوشهرین والعبید کشف شده است در شهرهای دیگر بابل وشوش هم متفرقه بدست آمده است ، لیکن آنهاهنوز معلوم نیست که متعلق بدورهٔ مزبور باشند . این اشیاء منسوبند به‌اولین کارخانهٔ ظروف سازی آسیای صغیرولی صورتاً قدیمتر بنظر میآیند .

پیدا شدن این ظروف دربابل که حتماً ظروف آن مقدم برظروف سومریان است بواسطهٔ انتشاراقوام اولیهٔ ایلام‌است درمغرب که بعدهابعقیدهٔ **تومپسون** سومریان آنهارا خارج ساخته وخود بجای آنها قرارگرفتند .

معنی ایلام

در اینموقع خوب است اسامی مختلفی راکه باین کشور داده شده ذکر نمائیم ، زیراکه در بسیاری از امور از آن استفاده خواهیم کرد. بدوا باید لفظ ایلام یاایلامتوراکه یونانیها الیمائیس میخواندند توضیح کنیم. معنی این لفظ جبال‌است وچون آسوریها باکوهستان ایلام ابتدارابطه پیداکردند و در ازمنهٔ قدیمه جلگه‌های آن کشورکم وسعت‌تر از امروز بودند ، بنا بر این اهمیت جبال آن بیشتر بوده است ودر خصوص این لفظ بیش از این حاجت بتوضیح نیست .

1— Cap . R . Campbel Thompson .

مردم شوش کشور خود را آنزان سوسونکا میخواندند وطوایف مختلفی در آنجا تشخیص داده میشدند که در زیر نقل خواهیم کرد

استرابو ومورخین **اسکندر** نیز سوسیانا یا سوزیس یعنی جلگه‌را ازکوهستان که آنراکوسیا، پره‌تکین‌مردیا، الیمائیس و اوکسیا میخواندندتمیز میدادند. در کتاب عزرا[1] ازکتب توراة نیز بین شوشنکیان یا سکنهٔ جلگهٔ اطراف شوش از مردم ایلام یعنی کوهستان امتیاز گذاشته شده است در زمان ایرانیها آن ولایت اوواجا خوانده شده ودر قرون متوسطه خوزستان یعنی مملکت هوزیا خوز نام داشته واخیراً این نام را **رضاشاه کبیر** زنده کرد.

سیاهان سکنهٔ اولیهٔ ایلام

دیولافوا[2] و **دُمرگان** که‌هردودرایلام سفر کرده وتحقیقات کاملی درمحل نموده‌اند دراین عقیده موافق‌اند که سکنهٔقدیم جلگهٔشوش سیاه بوده‌و آنچه بنظرمیرسد سیاهان نامبرده‌مردم اصلی آن مملکت بوده‌اند. **هردوت** که‌مابین ایتوپیان آسیا وافریقا بخوبی امتیازقرار میدهد میگوید ایتوپیان مشرق (زیرا ایتوپیان بدو گروه مقسم بودند) بخدمت‌هندیان گماشته شده بودند واز لحاظ هیئت ظاهر با ایتوپیان دیگر تفاوت نداشتند، بلکه از حیث زبان از آنان متفاوت بودند. ایتوپیان شرقی موهای صاف دارند، اما موی‌ایتوپیان لیبی ازهمه طوائف[3] عالم ضخیم‌تر یا پشمی‌تر است و این قول نیز مؤید عقیدهٔ مذکورهٔ فوق میباشد. دلیل دیگر اینکه در نقوش قدیمه تصاویر سیاهان زیاد دیده میشود و مخصوصاً در ستون سنگی معروف **نرامسین** که در فصل آینده شرح خواهیم داد این مسئله ظاهر است و دیده میشود که پادشاهی که قیافهٔ سامی دارد سیاهان را بطرف فتح وفیروزی سوق میدهد. چند سال قبل من در اثنای مسافرتهایم متعجب شدم از اینکه در باشغرد و «سرحد» که نواحی دور دست کوهستانی بلوچستان ایران میباشند مردمان خیلی تیره‌رنگ دیدم، علت آن ممکن است این باشد که اصلا درتمام مملکت سیاهان

---

۱ ـ کتاب عزرا، باب ٤، آیهٔ ۹. (مؤلف). ۲ ـ «ارك شوش» تألیف دیولافوا با یك ضمیمه ازآخر کتاب بقلم «Houssaye». (مؤلف). ۳ ـ هردوت، ۷، ۷۰. ـ (مؤلف).

ساکن بوده‌اند و درکنار سواحل شمالی خلیج فارس تا هندوستان انتشار داشته‌اند و اعقاب ایشان در آن نواحی دور دست که حتی خود ایرانیها هم اینوقت چندان معرفتی باحوال آن ندارند و من اول اروپائی بودم که آنجا مسافرت میکردم باقی مانده‌اند. حال براین عقیده است که سیاهان ساکن ایلام وسومر منشعب از همین اقوام بوده‌اند و این بعقیدهٔ من برای حل این مسئلهٔ غامض بهترین طریقه میباشد.

افسانهٔ ممنن[1]

ایلام علاوه برجلگهٔ رسوبی حاصلخیز، نواحی کوهستانی نیز داشته که در شمال ومشرق واقع است ودر آنجاها ظاهراً نژاد سیاه نبوده است، بنابراین لااقل دو قوم مختلف در ایلام سکنی داشته‌اند یکی سیاهان در جلکه و دیگری سفیدان در کوهستان[2] و بنظر میآید که یونانیها[3] هم اجمالا این مسئله را دانسته بودند، چنانکه در افسانه‌های خود نقل کرده‌اند که ممنن برای کمك بمردم شهرتروی[4] آمد فرزند یکنفر زن کوهستانی کیسیا[5] نام ویك مرد سیاه موسوم به تیتونوز[6] (خدای اتیوپی، دیدون) بود و لشگری از اهل شوش و اتیوپی بکمك پیریام که عم پدری‌او بود برده وبدست اشیل کشته شد. هُمر شاعر نیز اشارت مختصر به ممنن داردوظاهر است که اوراشخص مهمی میداند، زیراکه درمنظومهٔ ادیس‌سی[7] وقتیکه اولیس با اگاممنن درباره پسر وی گفتگو میکند میگوید «هیچ پهلوانی از خانواده‌ای بزرگتر و اصیل تر بشهر تروی نیامد و اگر چنین دلاور اصلمندی هم آمده باشد ممنن است که سهمی از اسم تو را دارد» ودر جای دیگر در وصف او میگوید تیره‌رنگ[8] است و از نکات قابل توجه این است که در این افسانه ها که نویسندگان یونانی ضبط کرده اند اسمی از بابل و نینوا نیست و اگر افسانه های مزبور اساس تاریخی ندارد از نظر معرفة‌الامم و ذکر قبائل و نژادها بی اعتبار نیست. یونانیان

---

۱ ــ Memnon ممنن پسر تیتونوز پادشاه حبشه و مصر ربة‌النوع ارور (یا سپیده‌دم) که برای کومك بمردم شهر تروی رفته ودرجنك با یونانیها انتی‌لوك بسر نستر راکشت و بدست اشیل بقتل رسید. (مترجم). ۲ ــ محتمل است که طائفه دوم‌اصلا تورانی بوده باشند (مترجم).

۳ ــ رجوع شود به استرابو، ۱۵، ۳، ۲، ونیز به هردوت، ٥، ٥٤، درآنجا که شوش شهر ممنن نامیده شده است. هسیود اورا پادشاه سیاهان خوانده است. (مؤلف).

٤ــ Troy ٥ــ Kissia ٦ــ Tithonos ٧ــ Odyssy

۸ ــ ادیس‌سی، فصل ۱۱، ٥۲۲ و فصل ٤، ۱۸۸. (مؤلف).

وقتیکه اقوام سیاهی در ایلام دیدندطبیعة آنهارا با اتیوپیهائیکه بوسیلهٔ مصریان‌شناخته بودند در یك ردیف قرار دادند و همین سبب گردید که تیتونوز مذکور را بایران منسوب دارند .

در دورهٔ بعد از دوره‌های اولیه معلوم میشود که از اقوام سومر وسامی جمعیت کثیری به ایلام آمده و در آنجا هم‌مانند بابل برسکنهٔ اولیه غلبه‌کرده آنها را مستهلك ساختند . در بابل استیلای نژاد سامی با مسالمت بوده ومحتمل است که بطریق نفوذ وورود تدریجی واقع‌شده باشد لیکن درایلام‌ظاهراً بواسطهٔ استحکام مساکن کوهستانی آن سامی‌ها استیلای دائم پیدا نکرده‌اند تا اینکه دولت دوم سومری برقرارگردید ، این دولت بوسیلهٔ سلاطین اخیراور تشکیل شده وایلام‌را بحیطهٔ تصرف بابل درآورد ولی چندان طول نکشید .

طوایف مختلفهٔ ایلام

گذشته از تقسیمات طوایفی که فوقاً ذکر کردیم در مملکت ایلام طوائف چندی بوده‌اند که از جمله هسی یا اوکسیان و هپارتیپ میباشند ودیگر اوملیش که تا ناحیهٔ بین کرخه ودجله سکنی داشتند وطایفهٔ یموت‌بل ویتبورکه مسکن ایشان بین باتلاقهای دجله و کوهستان بوده است .

طایفهٔ هسی یا خوزی همان اوکسی‌ها هستندکه یونانیها ذکر ایشانرا کرده و از اسکندر بجهت عبوراز شوش به پرسپلیس باج میخواستند واسکندر در وقت‌مراجعت ایشانرا غافل‌گیر کرده مقهور نمود ، چنانکه در فصل بیستم بیان خواهیم نمود . اسم این طایفه هنوز در لفظ خوزستان باقی است ، اسم طایفهٔ هپارتیپ یا هپیرتیب[1] در حجاریهای مال‌امیر منقوش و ظاهراً همانست‌که یونانیها امردیان یا مردیان میخوانند و هردوت آنرا جزء طوائف بدوی ایرانی و در ردیف دها[2] و دروپینی و ساگارتی در تحت پرچم داریوش کبیر اسم میبرد .

انزان یا انشان

از جمله نواحی‌مهمه انزان یا انشان بودکه مکان‌آن بدرستی معلوم نیست ولیکن محتمل است در طی زمان شامل شوش

---

۱ — «پ» درآخر این اسم علامت جمع است. (مؤلف).

۲ — Dahae

وتلاز مجاور بوده و بالاخره با کلمهٔ ایلام مترادف گشته است ، بطوریکه از الواح خطوط میخی[۲] مکشوف میشود واین آیهٔ اشعیا «پیش بروای ایلام ، محاصره کن ای ماد[۲] »نظریهٔ فوق را تأییدمینمایدواین قول معروف که سلاطین هخامنشی فقط آب کرخه رامیآشامیدند اشاره است برودخانه‌ای که از میان وطن آنها عبور میکرده است ومخصوصا انشان باسم اینکه مرکز کوروش کبیر بود مشهور بوده است .

زبان قدیم ایلام

در باب زبان قدیم این مملکت نیزچند کلمه باید بگوئیم . در این محل نیز مانند بابل کتیبه های سومری میبینیم که واژه های سامی دارد وهمچنین کتیبه های سامی که دارای الفاظ سومری میباشد، لیکن در ایلام در ازمنهٔ قدیمهٔ اسامی اعلام چند دیده میشود که نه سومری است و نه سامی بلکه متعلق بزبانی است که احمالا آنرا تورانی میخوانند وفضلا آنرا انزانی یاشوشی یا فقط ایلامی میگویندو این زبان در مدت چندین مائه که مردم خارجه بر آنجاتسلط داشته‌اند تحت الشعاع بوده و در حدود هزار و پانصد سال قبل از میلاد در زمانیکه ایلام ملت مستقلی شده ناگهان باز بعرصه ظهور آمده است ، بنابراین در ایلام السنهٔ متعدد بوده که اقدم آنها انزانی وفقط آثار کمی از آن باقیست و بواسطهٔ مساعی جمیلهٔ **فادر شیل**[۳] که جزء هیئت **دُمرگان** بوده برما معلوم شده است که مواد لغت ایلامی یك حرکتی یا یك سیلابی بوده وبیکدیگر التصاق می یافته واگر در کلمات آن زبان تصاریف واشتقاقات ملاحظه میشود از تأثیر زبان عالی تر دیگری است که با آن مخلوط گردیده‌است .

یکی از دلایل واضحتر بر اینکه کشور ایلام از خود نشو ونمای مستقلی داشته ترتیب خط ایلامی اولی میباشد که در ضمن کاوش شوش مکشوف گردیده‌است وباندازه‌ای که معلوم شده خط مزبور عبارتست از علامات ورموزی که هریك برای یك شئی وضع شده و آنها را بروی لوحه های خشتی نقش میکرده‌اند ، خطوط لوحه های نامبرده را نتوانسته‌اند درست بخوانند، اما اینقدر معلوم شده‌است که مقتبس ازخط دیگری نیست

---

۱ ـ رجوع شود به «انشان» در کتاب لغت بابل که جیمز هستینگس آنرا طبع و نشر نموده است . (مؤلف) .

۲ ـ اشعیا ، باب ۲۱ آیهٔ ۲ .مؤلف .

۳ـ Father scheil

و ازفکر و ابداع خود مردم ایلام است . معدودی از علامات مذکوره مثلا علامتی که برای لفظ(لوحه) ولفظ(مجموع)وضع کرده‌اند شبیه بعلامات خط بابلی است ولی‌ازاین گذشته ارتباط دیگری بین آن خطوط نیست‌و این‌نکته هم نیز محل‌توجه است که اگر علامتی که بمعنی(مجموع) است در دو خط ایلامی و بابلی مشابه‌است، لیکن ارقام‌اعداد ایلامی از بابلی جداست ، چه ارقام ایلامی اعشاری و سلسلهٔ ارقام بابلی مبنی بر عدد شصت میباشد . .

باشاشوشینك که‌ظاهراً قبل از سلسلهٔ اوربابل در ایلام سلطنتی بنام سومریها تشکیل داده و تا مدتی‌هم حکومت کرده مجسمهٔ کوچکی بناکرده است که بر روی تختی جلوس‌نموده و در طرفین مجسمه کتیبهٔ منقوش است ، آنکه درطرف یسار است بزبان سامی‌و آنکه بطرف‌یمین‌است بخط ایلامی اولی میباشد واین‌دلیل است‌براینکه در آنزمان هر دو خط معمول بوده‌است . بالاخره چون مردم شوش مدت چندین قرن نسبت بدولت سامی نژاد تبعیت پیداکرده ومجبور باستعمال خط سامی‌شدند خط قدیم خودرافراموش کرده‌اندوچون مجدداً دارای‌استقلال گردیدنددرتحریرعلائم‌، خط‌سامی‌را در زبان خود استعمال میکردند. بعقیدهٔ **دُمرگان**‌زبان انزانی تقریباً سه هزار سال‌قبل از میلاد متروك گردیده است .

مذهب ایلام

از مذهب ایلام معلوماتی در دست نیست ، همینقدر میدانیم مانند مذهب سومر عالمی است پر از ارواح واشکال مهمه .

رب‌النوع اصلی ایشان که اسمش مقدس و پنهان و متعارفاً آنرا **شوشیناك** یعنی شوشی میخواندند بعقیدهٔ آنان در مکان متبرکی از جنگل مسکن داشت وجز پادشاه وکهنه کسیرا در آن‌مکان‌قدس راه نبود وشش رب‌النوع درجهٔ اول دیگر با**شوشیناك** شرکت داشتندوبدو دستهٔ ثلاثی‌منقسم میشدند، یکی از آنها امن کسیبر[1] نام داشت که‌ممکن‌-است همان‌ممنن یونانیها باشد .درکتیبه هـااسامی ارباب‌انواع دیگرهم‌دیده‌شده لیکن از آنها غیرازاسم‌چیزی معلوم نیست‌و برای فهم صفات‌وخواص آنها مأخذی بدست نداریم،

۱– Amman. kasibar .

همین‌قدر میخوانیم که در بعضی ایام مهمه یا در موقع جشن گرفتن فتوحات مجسمه ها و تماثیل را بیرون آورده مؤمنین نسبت بآنها پرستش مینمودند و از وقایع تاریخ آن مملکت استنباط میکنیم که ارباب انواع خود را بسیار عزیز ومحترم میداشتند . کهنه و خدام ارباب انواع مانند کهنه بابل بسیار مقتدر ومتمول بودند ، اگر چه راجع به جزئیات آداب پرستش وعبادات ایلامیها خیلی کم اطلاع داریم ، لیکن ظاهر است که از بسیاری جهات با آداب بابلیها مشابهت کلی داشته است . کتیبه‌های ایلامی مربوط بادعیه و نذورات که خوانده شده معلوم میکند که با ترتیبات بابلیها چندان تفاوت ندارد . صفحهٔ دعای برنجی **شلیخاکین شوشیناك** راجع بآئین تغسیل که وقت طلوع آفتاب آنرا انجام میدادند معلوم میکند که روحانیون ایلامی از اقتباس و استفادهٔ از بابل مضایقه نداشتند ، زیرا چنانکه از اسم آن ظاهر است بکلی از ترتیب بابلیهای سامی اخذ شده است . اوضاع مغشوش تلال شوش مانع شده است از اینکه آثار واضح وقابل اعتماد از اشیاء وابنیه وغیره راجع به ترتیبات مذهبی ایلام بدست آید، لیکن ممکن است این منقصت بواسطهٔ کشف مدوّنات مذهبی ایلام رفع شود وهمانطور که از کتیبه‌های عمارات و نوشتجات راجع به نذورات ،در باب سلسله های سلاطین کشور ایلام معلومات زیاد بدست آمد راجع بمذهب و آداب پرستش آن قوم نیز بدین وسیله ممکن است اطلاعات بسیار حاصل شود .

شوش پایتخت قدیم تمام اطلاعاتیکه از تاریخ قدیم ایلام داریم در واقع از برکت حفاریهائی است که در شوش واقع شده است، بنابراین خوب است بیان اجمالی از پایتخت معروف ایلام و اسرار مهمه‌ای که از آن مکشوف شده بنمائیم.

تلال شوش قریب سی میل از کوهستان فاصله دارد و از وضع آنها معلوم است که بسیار قدیم میباشد و در واقع میتوان گفت شوش قدیمترین بلاد معلومهٔ عالم است . سابقاً مذکور داشتیم که در ایام سن ناخریب خط ساحلی زیاده از شصت میل از آن فاصله نداشته و بنابر این در دامنهٔ کوههای بزرگ فقط در حاشیهٔ کم عرضی از جلگه وجود شهر قدیمی ممکن خواهد بود ، بواسطهٔ اینکه زمینی که تازه تشکیل شده باشد برای

سکنای جمعیت کثیر لیاقت واستعداد ندارد.

حفاریهای لفتس ۱

اول کسیکه خرابه‌های شوش را بازدید کرده لفتس[2] و چرچیل[3] بودند که درسنهٔ ۱۸۵۰ بآنجا رفتند وپذیرائی خوشی از ایشان بعمل نیامدو بنابراین بعد از آنکه چرچیل اولین نقشهٔ آنخرابه‌ها را برداشت مراجعت کرده به ژنرال ویلیامس[4] که رئیس نمایندگان انگلیس درکمیسیون سرحدی ایران و عثمانی و آنزمان درخرمشهر بودخبردادند مشارالیهٔ درزمستان بعدشخصاً به‌خرابه‌های مزبور رفت ودستورالعمل حفاری داد وخرابهٔ قصر بزرگی ازدورهٔ هخامنشیان بیرون آمد، بعد از آن لفتس برگشت وبامبلغ قلیل پانصد لیره که باوداده شده بود دنبالهٔ حفاریرا امتداد داد.

مأموریت دیولافوا و دمرگان

بنابر مسطورات فوق در این کار بزرگ انگلیسیان پیش قدم بودندواسم لفتس همواره راجع به شوش با شرافت برده‌خواهد شد، امافرزندان هنرمندفرانسه باتقویت کریمانهٔدولت خودشان گوی افتخاررا بردندکه پرده ازروی کار یکدورهٔ تاریخی باشوکتی که بکلی فراموش‌شده بود برداشته ویك دولت معظم دیگر بر دول معظمهٔ مشرق زمین اضافه نمودند.

دولت‌فرانسه‌دوهیئت بشوش فرستاده‌است ــ اولی در تحت ریاست دیولافوا که با همسر دانشمند خود همراه بود درسال ۱۸۸٤ دنبالهٔ کار لفتس را گرفته معلوم ساخت که قصر داریوش بواسطهٔ آتش‌خراب شده و زیاده از یکصد سال بعد از آن اردشیر قصر باشکوهتری بجای آن برپاکرده است.

اقدامات دیولافوا فقط دنبالهٔ کار لفتس بود، ولی یکنفرفرانسوی دیگر اقدامات هموطنان‌خودرا تکمیل نموده وایلام وتاریخ آنرا درطبقات‌تحتانی دیگرمکشوف‌ساخت.

۱ــ Loftus

۲ــ «مسافرتها و تفحصها درکلده وسوزیانا» . (مؤلف) .

۳ــ Churchill

٤ــ Williams

محلات اربعهٔ شوش

مسافریکه‌ازجلگهٔمسطح عبور میکندتلال‌شوش‌را بسیار مرتفع میپندارد ، بنابراین‌میتوان تصور کرد که زمانیکه عمارات‌عالی برروی آن تلال‌بوده و اطراف آن دریائی ازحاصل غله موج میزد ومابین‌آن، نخلستانها وجود داشت منظر تلال مزبور چقدر باشکوه بوده است ، ویژه که پشت سر آن منظر رشته های متوالیهٔ کوههای‌باعظمت تیره رنگ‌واقع ومنتهی به‌قلل سفیدبرفی‌میشده‌است.

امروز منظر شهر مزبور عبارت از تلال حزن‌انگیزی است که مسافت بعیدی‌از طرفین ساحل کرخه را گرفته است . رود مذکور از شهر عبور میکرده و فاصله‌ای که امروز مابین شاوررود کرخه هست زیر ابنیه وعمارت‌بوده ومقداری از آنهارا رودخانه خراب کرده است .

مسیو دُمرگان‌خرابه ها را بترتیب‌تلال‌مهمه بچهار محله قسمت‌میکند .

اول ـ ارگ‌که در ایام هخامنشیان قلعه بوده است .

دوم ـ شهر سلطنتی وقصور جانشین های **داریوش** .

سوم ـ محلهٔ دادو ستد ومعاملات .

چهارم ـ محلهٔ ساحل یمین مجرای فعلی کرخه و این محله سابقاً شامل تمام مساحتی بوده است که امزوز بین‌شاور ورود کرخه واقع است .

محله‌ای که ارگ نامیده شده ازحیث وسعت‌ازهمه کمتر ولی‌ازحیث‌ارتفاع‌ازهمه مهم‌تر است . چهار صدوپنجاه مترطول و دویست وپنجاه متر عرض آن وسی‌وهشت متر از جلگه ارتفاع دارد و چون اطرافش سراشیب شده وصعود از آن‌مشکل است بیش‌از اندازه ارتفاعش برجلگه مسلط مینماید وچنین بنظر میرسدکه از ایام قبل از تاریخ تا دورهٔ ایرانیها ویونانیها این محله همواره بلاانقطاع‌مسکون بوده است .

شهرسلطنتی درامتدادهزاروپانصد متر از جنوب‌شرقی‌بشمال‌شرقی ارگ کشیده شده و درهٔ عریض آنرا از ارگ جدا میکند که اهل محل‌آنرا بازار خوانده و هیچ وقت متصل بآن نبوده است .

اپادانا[1] یعنی تختگاه قصر هخامنشی در شمال‌شرقی واقع‌ومربعی است که‌قریب سیصدوپنجاه متر طول دارد. خرابه‌های شوش اگرچه‌وسیع‌است، لیکن نسبت بخرابه‌های بابل و نینوا که پایتخت های عظیمه بوده‌اند کوچك است و ایلام هرچند دولت مستقل مقتدری بوده لیکن هیچوقت مثل دول رقیب خود داعیهٔ فرمانفرمائی عنیای معلوم را نداشته است.

دورهٔ قبل از تاریخ

اکنون میرویم برسر قدیمترین دوره ها که دمرگان تاریخ ایلام را برطبق آن تقسیم مینماید:

اول از همهٔ دورهٔ قبل از تاریخ است که آن نیز منقسم بدو دوره میشود و در هیچیك از آنها فلز دیده نشده اگرچه این امر دلیل قاطع برنبودن فلز در آن دوره‌ها نمیشود. ازطبقات اسفل که بیست‌متر زیرسطح‌زمین‌است ظرفهای سفالین‌خوب‌در آوردند، در صورتیکه ظروف‌طبقهٔ فوق آن خشن است و بآن خوبی نیست. آجرهائی‌هم کشف کرده‌اند شبیه بقطعات حلقه که هم بدترکیب وهم بد پخته شده‌است. دمرگان ظروف سفالین طبقات قبل ازتاریخ‌را در آنجا با اشیاء نظیر آن که درمصر یافت شده‌وتاریخ‌آنها قریب‌هشت هزار سال قبل از میلاد است مقایسه میکند ومعتقد است براینکه قطعات مکشوفهٔ در شوش نیز یقیناً بهمان قدمت است، لیکن کینگ میگوید فقدان ظروف سفالی مشابه با مال مصر در ممالکی که بین این دو کشور واقع است‌مارا بر آن‌میدارد که این قیاس را معتبر ندانیم و باین حساب اعتماد نکنیم وسفالهای سلسلهٔ قبل ازتاریخ مصریان در واقع مشابهت تام بسفالهای شوش ندارد مگر در ظاهر وفاضل مشارالیه در ضمیمه‌ای که برای کتاب‌خود موسوم‌به سومروا کدنوشته از حفاریهائیکه‌بوسیله پمپلی[2] نزدیك عشق‌آبادشده‌ذکرمیکند ومیگویدظروف سفالینی که دردورهٔ‌های‌قدیمهٔ گرگان شمالی یاتل‌انو کشف شده ممکن‌است واسطهٔ بین‌تمدن دورهٔ حجری ودورهٔ فلزی ماوراء خزر وایلام رابدست بدهد. خود من‌ظرف سفالین زردرنگی مشابه‌آن که دارای نقشهٔ هندسی است دریکی از بلوك مجاور دره گز کشف کرده که این‌نظریه‌را تأیید مینماید.

۱– Apadana ۲– Pumpelly

ظرف نامبرده که عکس آن دراین صفحه درج است فعلا درموزهٔ لندن موجودمیباشد. اما



۶ ــ ظرف سفالی متعلق بعهد ما قبل التاریخ
(مؤلف آنرا دردره گز پیدا کرده است)

ازدفینه‌ای که درترنگ تپه نزدیکی استراباد[1] کشف شده بعض شواهدی دست آمده که‌قویتر ومحکم ترمیباشد ، محل‌مزبور واقع است دردویست‌وپنجاه‌میلی‌انو[2] وآراسته بتلالی است منتهی برخرابه های شهرها وقصبات قدیمه مانندانوی گرگان ودر تمام نقاط

۱ ــ « خزانهٔ سومریان در استراباد» بقلم پرفسور م . Rostovtzeff درجریدهٔ آثارقدیمهٔ مصری ، شمارهٔ ۶ بخش ۱ ژانویه ۱۹۲۰ (مؤلف) .

۲ – Anau

واقعهٔ مابین آنهاهر گونه‌علائم اینقسم خرابه ها موجود میباشد.

این اکتشاف در ۱۸۴۱ بعمل آمده ولی هنوز توجهی که شایسته باشد مبذول نگردیده است و آن مشتمل است براشیاء چندی از طلا وظروفی از سنگ و آلات و اسلحه‌ای از مس و از جمله که خیلی مهم است جامی است زرین که روی آن صورت دو نفر سومری خیلی خوب کنده شده و سروصورت آنها از بیخ تراشیده وخوش وخرم بنظر میآیند.

در انو و دره گز چیزی بهتر از ظرفهای زبر وزمختی نیست که کشف شده است، ولی در اینجا یك مخزنی است که چون با ظروف مکشوفهٔ در انو ودره گز منضم شود ثابت مینماید که تمدن ایلام بریك محوطهٔ وسیعتری از آنچه سابقاً تصورمیکردند توسعه داشته است.

بیش از این خوض در اینمطلب تا وقتیکه مواد بیشتری بدست نیامده بیهوده بنظر میآید وبعقیدهٔ من از خرابه های بین‌النهرین بطوریکه درصفحهٔ ۶۳ مذکورگشت و هال و تامپسون مقدارزیادی ظروف سفالی همانندی دراور واریدویافته‌اند عنقریب موادی بدست خواهد آمد. این مواد درمنتهای قسمت شمالی یافت میشود وبطوروضوح ظاهر میسازدکه رابطه مابین ایلام وماوراء بحر خزر توسط بین‌النهرین و شاید مستقیماً شمال وجود داشته است و شکی نیست ظروفی که در العبید کشف شده متعلق است به سومریهای اولیه یا جلوتر از آن بچهار هزار سال قبل ازمیلاد. امااین‌تاریخ متأخراست ازتاریخی که مسیو دُمرگان و پمپلی به‌مکتشفات خود داده‌اند، لیکن تاوقتیکه آثار ومواد کامل دراین باب‌بدست نیامده نمیتوان دراین ظریات جازم گردید وعجالة اینقدر کفایت است که معلوم شود دورهٔ اولیه‌ای که دُمرگان کشف کرده چنان قدیم و کهن‌است که پدران ما تصور آن‌را نیز نمیکردند.

دورهٔ عتیق

روی منطقهٔ قبل از تاریخ طبقه ای از خاك که تقریباً شش پا ضخامت آن بوده مکشوف فرانسویان گردیده که‌درآن چیزی نیافتند وازاینرواستنباط کردند که شهر دورهٔ ماقبل‌تاریخ‌را قوم عالی تری خراب کرده‌اند

و قبل از آنکه به بنای شهر جدیدی اقدام نمایند خرابه های شهر قدیم را زیر خاک مستور داشته اند.

در طبقهٔ بعد که آنرا دورهٔ عتیق‌مینامیم الواح خشتی دیده شده که خطوط عتیقه بر آن منقوش است وهمچنین ظروف تدهین نیز پیدا شده لیکن ظروف سفالین خیلی



۷ ـ تصویر برجستهٔ بانوی بافنده که احتمال میرود ایلامی باشد
که بنقش برجسته برروی سنگ نموده شده است
(اندازه طبیعی ده در ۱۳ سانتیمتر)

کم‌است، تقریبا اکثر اسباب واشیائیکه از گچ ساخته شده‌سوراخ است وجهت آن اینست که سوخته‌است ومسیو دُمرگان راعقیده اینست که این دوره تقریباً چهارهزار سال قبل از میلاد بوده است.

ایلام در افسانهٔ ژیلگام[1] یکی ازبزرگترین وجاذب ترین افسانه‌های پهلوانی نوع بشر قصهٔ ژیلگام است که‌ضمناً داستان طوفان‌را هم‌شامل میباشد. حکایتی که در توراة راجع به‌طوفان نوح منقول است از آن

۱ ـ Jilgames

اقتباس شده و ژیلگام با نمرود که در سفر پیدایش مذکور است منطبق میباشد . در این داستان گفتگوی انقیاد ایلام نیز میشود و اگر چه بی اعتباری قدمت و کهنگی در آن قصه هاموجود است ، لیکن شکی نیست در اینکه مأخذ تاریخی داشته و بنابراین کمال اهمیت را دارد .

اولین داستان از حکایات قدیمهٔ مزبوره راجع به خومبابا پادشاه ایلام میباشد که به بابل حمله‌ور شده و معابد آنرا خراب کرده وپرستش خداوندان بابلی‌را مبدل بعبادت خداوند ایلامی نموده در این هنگامه امیدی نماند مگر بر ژیلگام و خادم او که خلقت عجیبی بود و ایابانی نام‌داشت و این دلاوران برای ملاقات سلطان ایلامی عزیمت کردند وازز‌نی ساحره معلوم داشتند که دشمن در بیشهٔ متبرکی پنهان‌است، پس ترس را بخود راه نداده پیش رفتند تا بدرختهای سرو آزاد رسیدند و لمحهٔ در مقابل آنها با حال وجدی توقف کردند و ارتفاع وضخامت آنها را تماشا نمودند و مکانیراکه خومبابا درآنجا عادتاً گردش‌میکرد وباقدمهای سریع‌صعودو نزول مینمود نیزملاحظه کردند ودیدندکه خیابانها درآنجا ساخته شده وجاده ها باکمال دقت ومراقبت ترتیب داده‌اند[1] . باری در وقتیکه پادشاه ایلامی میخواست بعزم گردش بیرون رود دلاوران سابق الذکر او را غفلة گرفتار کرده‌کشتند و مظفر و منصور به بلدهٔ محروسه ارخ[2] مراجعت نمودند .

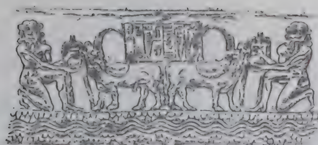
دراین داستان چیزیکه محل‌ملاحظه میشود اینست که‌پادشاه ایلام مثل‌مردمان این دوره تفرجگاه باصفا داشته ودرآن‌گردش مینموده ، دیگر تعجب ومسرتی‌که برای دلاوران در بیشهٔ متبرکه حاصل شده و بعلاوه معلوم میشودکه در آن ازمنه هم مانند ایام قدیمه ایلامیها بجلگه های پست پر نعمت تاخت و تاز میکردند .

اسم یك پادشاه دیگر ایلامی‌که خومباستیر باشد برده‌شده لیکن جزاسم چیزی از اومذکور نیست .

۱ــ هوبتمان ،کتاب‌کتیبهٔ بابلی نمرود صفحهٔ ۲۴ . (مؤلف) .

۲ ــ Erech

یکی از سلاطین قدیم ایلام **کودور کوکومل** است که اسمش باقی مانده واو خوشبخت تراز **خومبابا** بوده ، زیرا که بابلیهارا شکست داده وبمملکت ایشان تاخته وآنجا را تاراج کرده‌است . برای این وقایع تفاصیلی نقل نشده وتاریخ تخمینی آنرا هم نمیتوان تعیین نمود ، لیکن شکی نیست که این داستانهای شرین حاکی ازکشمکش بزرگی است که علی‌الظاهر در آنها سلاطین ایلام درمدت چندین قرن‌حمله‌ورومتعرض بوده امابالاخره در مقابل انتظامات عالیهٔ‌بابل مغلوب ونسبت‌آن تابع ومنقاد شده‌اند .



پهلوانان (افسانه‌ای) سومری که گاوان را توجه (وازظرف آب زندگی سیراب) میکنند.
(مهر کاتب سارگن وآن ازمنت گرفته شده)

فصل پنجم

ایلام، سومر و اکد در طلوع تاریخ

به یکدیگر گفتند بیائید خشت ها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشانرا آجری بجای سنگ بود و قیر بجای گچ. «سفر پیدایش باب ۱۱ آیهٔ ۳»

سومریها وسامیها

در فصل سابق مذکور داشتیم که ایلام باهمسایگان خودسومر و اکد ارتباط تام داشته‌است و در این فصل میخواهیم نشوونمای هر سه دولت را ظاهر ساخته باین وسیله بیانی از تمرکز دولت ایلام و روابط آن با بابل بنمائیم.

امروز معلوم شده که در سومر و اکد دو قوم ساکن بودند که هم از حیث نژاد وزبان وهم از حیث صورت و قیافه با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. سومریها سروصورت خودرا می‌تراشیدند، لیکن سامی‌ها ریش و گیسوهای خود را میگذاشتند، لباس آنها هم تفاوت داشته، ازسومری‌ها عبارت ازردائی‌بوده که بردوش چپ‌میکشیدند وازسامی ها قطیفه‌ای که دور بدن می پیچیدند و انتهای آنرا روی دوش چپ میانداختند.

یکی ازمسائلی که در تحت مباحثه در آمده اینست که آیا سکنهٔ اولیهٔ بابل سومریان بوده اند یا سامیها، ولی امروز میتوان مسئله را حل شده وسومریهارا اقدم دانست، هرچند احتمال میرود که نژاد ایلامی که ظروف شبیه بظروف اولیهٔ شوش را ساخته بر سومریها سبقت داشته است، لیکن آن اندازه که‌قرائن و علائم دلالت میکند ظاهراً در اقدم ازمنه که اثری از آن دیده میشودسامیها در شمال کشور سرزمین اکد، در کنارهٔ سومریها سکنی داشته واستقرار ایشان در آن نواحی ازمدتی مدیدبوده‌است.

داستان اوانس[1]

برسوس[2] کاهن بابلی که چند سال بعداز فوت **اسکندر** کبیر کتابی نوشته وروایات قدیمه‌را با اهتمام زیاد جمع کرده است که راجع به بحث مذکورهٔ فوق کمال اهمیت را دارد ، مع التأسف کتاب او تماماً بما نرسیده ولی در آنجامذکور است که سکنهٔ قدیم بابل مثل بهائم بدون قانون وشریعت میزیستند . در آن هنگام مخلوق عجیبی که نصف بدنش ماهی و نصف دیگرش انسان و دارای عقل بود و **اوانس**[3] نام داشت ازدریا بیرون آمده وتحریر خط وعلوم وصنایع وشرایع بمردم آموخت . همچنین شخم کردن وبذر افشاندن و درو کردن تعلیم نمود . چون ذوحیاتین بود شبانه در آب ناپدید شد، ازقرار مذکور **اوانس** واخلافش درمدت ۶۹۱،۲۰۰ سال مردم بابل را ارشاد کردند وبعداز این مدت طوفان بزرگ واقع شد .

داستان مزبور رافضلا براین میگیرند که قوم عالی تری ازطرف دریابه‌بابل‌وارد شده است وچون بالاخره سامیها غلبه یافته‌اند چنین استنباط میشود که قوم مزبور بوده که از طرف جنوب به بابل رفته‌اند ، لیکن **کینگ** که مطالب این فصل را مخصوصاً از کتاب او اقتباس میکنیم براین عقیده است که داستان بالا دال است بر اینکه قدیمترین مرکز تمدن سومری سواحل خلیج فارس بوده‌وگمان او اینست که در دوره های اقدم از سامیها نفوذ و تأثیر زیادی در سومر دیده نمیشود وسامیها از شمال غربی آمده‌اند نه از جنوب وامروز همین عقیده محل اعتبار است .

در خصوص سومریان و منشاء آنها قدیمترین آثار تمدن آنها تا دراین اواخر عبارت بود از آثار متعلقهٔ به‌تمدن عصر مفرغی . بنابراین چنین تصور میشدکه‌ورود آنها در سواحل فرات ناگهانی بوده و آنها تمدن خودرا از جنوب شرقی بحرخزر با خود آوردند ، چنانکه در آنجا از یك دفینهٔ صور و ظروف سفالینی که از سومریان بدست آمده ما در فصل‌سابق مذکور داشته‌ایم ، ولی اکتشافات‌امریکائیها درنیپوراین‌مسئلهٔ

۱ – Oannes ۲–Berassus

۳ – کلمه اوانس تصور میرود که‌محرف «Ea»رب‌النوع «Abyss» یعنی گرداب یادریای ژرف باشد. (مؤلف)

بخصوص رابرای ماروشن ساخته والواحی که جدیداً انتشار یافته است ده سلسله سلاطین بما نشان میدهد مقدم بر آن سلاطینی که تا این زمان بر ما معلوم بوده‌اند . از این رو ناگزیریم که معلومات سابق خود را در این باب تعدیل نمائیم . چه امروزه میتوانیم ثابت کنیم که تقریباً در دوهزارسال پیش سومریان دارای اخبار وروایات محکمی بوده‌اند، که از آنها لااقل این مطلب ثابت میشود که بابل در ابتدای تاریخ تحت تصرف آنان بوده است .

ما از مستر وولی[1] کمال تشکر را داریم که اطلاعات ما در این موضوع بوسیلهٔ او پیوسته زیاد میشود[2]

زبان سومر

زبان سومریها که اقدم نوشتجاتیکه دردست داریم بآن زبان است از آن نوع السنه است که تصریفات و اشتقاقات در آن بطریق التصاق مواد بیکدیگر واقع میشود وبنابراین بازبان سامی مباینت تامه‌دارد. عقیدهٔ کینگ اینست که «نژاد ایلام ونژاد سومر علی الظاهر نه ازحیث زبان باهم نسبت دارندو نه از جهت ترکیب بدن» لیکن میگوید« مادام که عناصر اصوات زبان بدرستی معلوم ومحقق نشده هراستدلالی ازروی قیاسات علم السنه بشود مسلماً بی اعتباراست» .

مذهب سومر

بیان حال هرقوم هرقدر مختصر هم باشدبدون ذکری ازمذهب ناقص خواهد بود . صفت خاصهٔ معابد سومری آنست که « زیگورات»[3] نامیده شده و عبارت است از مکعبات عظیمی که از خشت خشك شدهٔ در آفتاب ساخته‌اند ومکعبات مزبوره را روی هم انباشته وهر چه بالا میرود کوچکتر میشود تامیرسد به‌عبادتگاه قدس که از همه کوچکتر و در رأس بنا واقع است . ترتیب معماری این معابد خیلی متعارفی بوده و جزهمان شکل که مذکورشدو ازاینجهت محل توجه مردم‌شده وددراذهان بصورت داستان برج بابل باقی مانده‌چیز دیگریکه قابل ملاحظه

---

۱ — Mr . Wooly

۲ — رجوع شود به مقاله مقدماتی مؤلف . (مترجم) .

۳ — Ziggurat

باشد ندارد . این معابدرا باخشت که در آفتاب خشك شده ساختند و اگر در بنائی و ساختن عجله میکردند بسرعت خراب میشدو با معابد سنگـی و آهکی مصر که عمر چندین طبقه مردم برای ساختن آنهاصرف شده طرف مقایسه نیست .

حال باید دیدکه سومری‌ها ازارباب انواع خود چه تصوری‌داشتند. مسئلهٔ محل توجه این است که هرچند اکثر خداوندان بزرگ مصدر خیر بودند لیکن جماعتی از ارواح وشیاطین و جن هم داشته اندکه بنوع بشر معاند و دائماً محتاج بجلوگیری و اسکات بودند. دز مصر رویهمرفته ارباب انواع خیر بودند، اما دربابل‌تابك اندازه‌مطلب بعکس بود واز تصورات‌زشت‌بدکه راجع بقوای‌فوقانی داشتند میبایست‌موجب‌وحشت وهراس وبدبختی‌دائمی شده باشد . بیرحم ترین‌جمیع ارباب انواع درجهٔ دوم بادجنوب غربی‌بودکه بر انسان وحیوان هر دو میزد و اشجارو خرمنها ومراتع را ازجهت غضبی که نسبت بموجودات ذی حیات داشت تخریب میکرد . برای مدافعهٔ با این موجودات هولناك جمعیتی از ارواح و فرشتگان خوش منظر نیز فرض‌کرده بودند ومجسمه های عظیم از آن فرشتگان در مدخل عمارات میگذاشتندکه آنهارا از شرشیاطین‌محفوظ بدارندواین کیفیت یکی ازخصایص‌صنعتی‌معماری‌وحجاری‌بابلی‌است کروبیانیکه حزقیل بالاختصاص وصف‌آنها راکرده ، اخلاف مستقیم همین فرشتگانند (۱).

رب‌النوعهای بابل درنظرآن طایفه مثل مردها بودند با همان بیرحمی‌وخشونت وجسارت چنانکه‌ربةالنوعهاعیناًزنانی بودندباشأن‌وشوکت وهریك‌از آنها شهری‌داشتند که‌مقر فرمانفرمائی ایشان‌بوده ویکنفرپاتسی [۲] یعنی رئیسی داشته کاهن مانندکه‌بعنوان نماینده و ترجمان ارادهٔ آن رب‌النوع حکومت مینموده است و سایر ارباب انواع هر قدر هم بزرگ بودند در آن شهرفقط معاون و تابع آن رب‌النوع مخصوص محسوب میشدند ، چنانکه‌دربلاددیگراین‌رب‌النوع نسبت بررب‌النوع‌اصلی آنجا تابع‌وتحت‌الشعاع بود ، معذلك انو [۳] یعنی آسمان و ایا [۴] یعنی گرداب و بل [۵] یعنی زمین درددوره های

۱ ـ کتاب حزقیل نبی‌باب اول از آیهٔ چهارم . «مؤلف» .

۲– Patesi. ۳– Anu. ٤– Ea . ٥– Bel.

متأخر سه رب النوع بودند که مطلقاً برسایرین برتری وامتیازداشتند .

از عالم اخروی تصور حزن انگیزی داشتند، چه گمان میکردند که در آنجاشخص اگر خوشبختانه محکوم به عذاب وشکنجهٔ مؤبد نشد مبتلا بگرسنگی و تنگ دستی است و بنابراین هر کس دعا میکرد که در زمان حیات سلامت مزاج وثروت واولاد بسیار داشته باشد واین نعمتها را در ازای عبادت رب النوع خاص آنمکان تقاضا میکرد، لیکن آن رب النوع اگر پرستندگانش درعبادت او قصوری میورزیدند آنها را گرفتار امراض وبلیات گوناگون میساخت . کاهنی که مراسم دفن یکنفر سومری را اداره مینمود «هفت ظرف شراب وچهارصدو بیست قرص نان ویکصد وبیست کیل گندم ویك دست لباس ویك بز ویك تختخواب ویك نشیمن مطالبه میکرد . »

در معابد خزانه ها و انبارها ومخزنها وزاغه‌ها برای دواب و مواشی داشتند و درحقیقت ترتیبات را چنان داده بودند که گوئی رب النوع سلطانی ازسلاطین روی زمین است ملازمین و خدام کثیر باید داشته باشد .

گذشته از اینکه علماً میدانیم که سومریها بسیار کشیش پرست بودند شدت وکثرت بندگی ایشان نسبت بآنان از اینجا ظاهر میشود که رب النوعها ازملاکین بزرگ وبازرگانان معتبر نیز بوده وخدمهٔ ایشان مباشر املاك و تجارت آنها بودند و بنابراین میتوان فرض کرد که این امور انحصاربکهنه داشته است .

تأسیسات قدیمهٔ سومریان

خانه‌های سکنهٔ بابل ظاهراً در ابتدا از نی ساخته میشد که آن هنوزاز مواد مهمهٔ آنکشوراست . بعد تدریجاً خانه‌های مزبور بکلبه های گلی یا خشتی که در آفتاب خشك میکردند مبدل گردید . بزرگترین دوست و همچنین اعداعدو سومریان قدیم رودخانه بود که منازل خودرا در سواحل پست آن بنا مینمودند ، چه آن همانطورکه از جهت آب فراوان ضروریات وحوائج آنهارا رفع مینمود در اوقات طغیان وازدیاد آب هم اسباب وحشت ومخاطره بوده است . در این اواخر قدیم ترین روایت راجعهٔ بطوفان نوح مکشوف واز احوال آبادیهای قدیم سومریان استنباطاتی شده وبابن واسطه معرفت ما باحوال آن

ازمنهٔ قدیمه‌زیاد گردیده‌است. عبارت آن روایت بزبان سومری است و اگرچه‌لوحه‌ای که برروی آن نوشته شده زیاده از دو هزار سال پیش‌از میلادقدمت ندارد، لیکن اصل داستان راجع باوایل طلوع عهد تاریخ است. شخص مهم در این داستان ذیوسدو[1] نام دارد و اویکنفر سلطان روحی ویا ازرؤسای یکی از آبادیهای سومری بوده وقدس و تقوای او باندازه‌ای بود که خداوندا و انکی ویرا از وقوع طوفان مطلع ساخت واو کشتی ترتیب داده و جانوران خود را در آن جا داد. کشتی نامبرده که شاید همان «قفه» یا نوعی از قایق (مدور ماهی گیری بوده که از چرم یاشمع پوشیده شده و دور آن پوشال است). باری چون بنای باران شدکه باآنکه هفت روز وهفت شب بارید او وهمراهانش بواسطهٔ کشتی نجات یافتند وکشتی برروی آب میرفت و بالاخره طوفان خاتمه یافت وخورشید ظاهر شدوچون بر کشتی تابید کاهن انکی یك گاو ویك گوسفند قربانی کرد و.در آخر ایندداستان می‌بینیم که کاهن کهن، انلیل را که رب‌النوع بزرگ کشور او بود پرستش میکندکه اکنون خشمش بر علیه مردم تخفیف یافته و انلیل هم این کاهن را حیوة جاوید میبخشد و روحی باو عطامیکند که مانند روح خداوندان باقی میباشد[2] ذیوسدو کاهن نامبرده همان شخصی است که مردم بابل اوت نپشتیم وعبریان نوح خوانده‌اند و در این‌داستان نسخهٔ اصلی ظاهر میشودکه‌شخص مهمی که در موقع طوفان محل عنایت خداوند واقع شده سلطانی روحانی بوده که بر یکی از آبادیهای‌قدیم سومر فرمانروائی داشته است.

۱ــ Ziudsuddu

۲ ــ رجوع کنید بمقالهٔ ارنوبویبل در مجلهٔ موزه (دانشگاه بن‌سیلوانیا مجلد ٤ شمارهٔژون ۱۹۱۳) صفحهٔ ٤۱ و مقالهٔ متون تاریخی ومتون تاریخی و دستوری (انتشارات موزهٔ دانشگاه بن‌سیلوانیا شعبهٔ بابلی، مجلد ٤ شمارهٔ ۱، و مجلد ٥) فیلادلفی ۱۹۱٤ وکتاب ل. و. کینگ عنوان «افسانه‌های بابل ومصر» (سخن‌رانیهای سکویچ در سال ۱۹۱٦). قطعهٔ دیگری درباب افسانهٔ موهوم طوفان را پروفسور لانگدن از روی کتیبه های نیپ پور کشف کرده، رجوع کنید بهمان کتاب کینگ صفحهٔ ۱۲٥. نیزرجوع کنید بکتاب لانگدن بنام «منظومهٔ سومری درباب بهشت» چاپ پاریس ۱۹۱۹. در این افسانه آنچه آمده مطابق بامطالبی است که درافسانهٔ توراةدرباب هبوط آدم واردشده است. (مؤلف).

علی‌الظاهر از قدیم‌الایام‌مرکز هریك از آبادی های کوچك آنزمان پرستشگاه خداوند محل بوده است و بمرور زمان دهکده های محقر مبدل بشهر هائی شده که هریك دولتی مرتب ومنظم محسوب ومنازعات دائمی آنها منتهی به تفوق وسلطهٔ موقت فاتح میشده‌است . دراین جا نفوذ وقدرت روحانیون خیلی زیاد و جالب توجه‌است، چه پاتسی اقدام بجنگ را بامر خداوند شهر میکند و باارادهٔ اومظفر ومنصور میگردد و در عهد نامهٔ صلح‌هم‌همینطور قید وتصریح میشود ، بعبارت اخری پاتسی ها مردمانی‌هستند که فقط کارگذاران خداوندان میباشندوقرائنی در دست هست بر اینکه ترتیب‌مذکور فوق‌به بابل وایلام راجع است و اما شوش وانشان بلاد دولت های قدیم ومعاصر ونظیر لگش ، ارخ ، اورولارسا بودند و ضمناً ازروی قیاس میتوان گفت‌که طوایف کوهستانی خیلی کمتر از سکنهٔ جلگه در تمدن پیشرفته بودند .

ان ناتوم پادشاه لگش ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد

مهمترین شخصیکه درمیان سلاطین‌قدیم‌سومر و آنها که‌تاریخشان معلوم شده‌بنظر میرسد **ان ناتوم** نام دارد که بر حسب میراث اجدادی رتبهٔ پاتسی لگش راداشته و بواسطهٔ غلبهٔ برشهردولت مجاورخود که اوما[1] خوانده میشد قدرت وشهرت یافته‌است. مطالعهٔ تفصیل لشکرکشیها او و نتایج آنها خیلی قابل توجه میباشد و مراتب مذکور ، در ستون سنگی که بیادگار فتوحات او برپا شده و موسوم به ستون کرکسان میباشد، مسطور و قریب چهل‌وهشت مائه قبل از این نوشته شده وشرح استیلای آن‌پادشاه را بر کلیهٔ سومر مضبوط ساخته‌است . تصاویری‌که بر آن‌ستون منقوش است ظاهرمیسازد که سومریان یکدسته نیزه دار محکم بودند و جماعت حامل سپر آنها را محافظت میکردندو باین ترتیب حمله ویورش میکردند . تصویر خود پادشاه جهانگشا نیزساخته شده‌که در ارابه‌نشسته و آنرا جمازان میکشند، چه در آن زمان در بابل اسب معلوم نبوده است . آداب دفن مردگان نیز نقش شده و دیده میشود که جنازه هارا بطور طبقات افقی روی هم میگذاشتند وتلی از آن میساختند .

1— Umma

ان‌ناتوم در اعمال مملکت داری و توسعهٔ منابع ثروت کشور خود نیز کوتاهی نداشته نهرهای عدیده حفر کرده وظاهراً این کارها را در سنوات و سالهای اخیر سلطنت خویش



۸ — سنگ یک‌پارچه منقوش نرامسین

بادشاه فاتح چنانکه ملاحظه میشود نیزه‌اش‌را پائین میآورد و آن علامت قبولی تسلیم دشمنان عاجز ومنکوب است که چشمهاشان‌را بطرف او دوخته‌اند.

که بقول خود او قدرتش بثمر رسیده بود انجام داده است .

فتوحات ان ناتوم بر ایلامیها

چنین بنظر میآید که در زمان سلطنت **ان ناتوم** فلاحان و کشاورزان سومر و اکد ایلامیهارا دشمن طبیعی خود میدانستند و درواقع حکمران آنها هیچوقت از حملات آن کوهستانیهای دلیر مأمون نبودند و این عقیده از این عبارت استنباط میشود که **ان ناتوم** درحق ایلام میگوید « کوهستانی که وحشت میآورد » معهذا آن پادشاه کافی بر دشمن دیرین خود نیز غلبه نموده و این کیفیت را باین عبارت ادا کرده است « سر ایلام بدست **ان ناتوم** شکست و ایلام بخاك خود رانده شد » منشأ این استعاره و کنایه دبوس بوده که در آن زمان ازحربه های خاص و طرف توجه بشمار میرفته است و در جای دیگر نیز **ان ناتوم** اشاره بشکست فاحش دشمن نموده میگوید « تلهائی ازمردگان روی هم ساختم » لیکن باید دانست که تمامی این فتوحات فقط جلوگیری و دفع حمله و لشگرکشی ایلامیها بوده و برحسب ظاهر دشمن را در خاك خود او تعاقب ننموده ، بعبارت اخری شیوهٔ سومریان تدافع بوده و تعرض نمیکرده‌اند .

قدیمترین نامه و ایلام

قدیمترین نمونهٔ نامه‌ای که بدست است در بابل یافت شده و راجع به ایلام میباشد وظاهراً متعلق بسلطنت **ان ناتوم** ثانی است که از سلاطین آخری لگش بوده‌است، نویسندهٔ نامه کاهن بزرگ ربة‌النوع مسماة به **نین‌مار** میباشد و بمخاطب خود اطلاع میدهد که دستهٔ از ایلامیها بخاك لگش تاخت آوردند ومن ایشانرا مغلوب ساخته تلفات سنگین بر آنها وارد آوردم وتاریخ این نوشته باید درحدود ۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاد باشد .

ایلام و سلسلهٔ کیش از ۲۹۰۰ تا ۲۸۰۰ قبل از میلاد

همینکه لگش انحطاط یافت سلسلهٔ سامی کیش در اکد طلوع نمود. **منشتو** که یکی ازسلاطین جنگجوی آن سلسله است بطرف انشان لشکر کشیده پیشرفت خودرا نقل میکند و میگوید « نه تنها مردم آنمحل منقاد و مجبور بادای خراج گردیدند بلکه سلطان اسیر انشان بآئین فتح وپیروزی من زینت بخشید ».

نیز بروی ظرفی که درنیپور یافت شده کتیبه‌ای خوانده شده است که معلوم میسازدکه آنظرف از غنایم ایلام میباشد و سلطان جنگجوی دیگری به اورو موش وقتیکه ایلامرا فتح‌کرده اهدا نموده است.

از این معلوم‌میشودکه بلاد زراعتی سومر بالاخره باینمقام رسیدندکه شیوهٔتهور اختیار نموده و بجلوگیری از تاخت‌و تازهای ایلام قناعت نکرده‌تسخیر وانقیادآنکشور رامنظور نظر خود قرار دهند.

دولت اکد
۲۸۰۰
قبل از میلاد

اکنون به‌اکد یا اگدمیبردازیم‌که قریب دوماهٔه‌بعداز مرگ ان‌ناتوم نه‌فقط یك دولت‌مهمی بوده بلکه‌تمام‌دول آن‌ناحیه‌را جمع کرده یك‌دولت معظم‌واحدتشکیل داده‌درتحت‌یکسلسله سلاطین سامی درآورده بود. برای انجام‌چنین کاربزرگ‌البته مردی بزرگ لازم است، آنمرد بزرگ ظهورکرد و سارگن نام داشت که‌بطور فخرو مباهات میگوید «مفاخرم را روی دنیا ریختم» در زمین مغرب (یعنی سوریه) و دریای شرق (یعنی‌خلیج‌فارس) حدود دولت آن سلطان‌را معین مینمود ورروایتی‌هم هست‌راجع باینکه جزیرهٔ دیلمون در خلیج فارس را مسخر نمود ومیدانیم‌که نه‌تنها ایلام راگرفت بلکه چندین ناحیه از نواحی شمالی‌زاگرس رانیز گشوده‌است.

سارگن درعملیات وهنرهای صلح وسلام نیزمتمایز بوده است، چنانچه‌قوانین قدیمه و نوشتجات‌مذهبی واعمال مجر به را جمع آوری نموده بزبان‌سامی ترجمه کرده‌است وتمام آن نوشتجات را درمعبد ارخ‌امانت‌گذاشتند وهزار وپانصد سال بعدبحکم پادشاه آسوری موسوم به آسوربانیپال آنها را استنساخ نمودند و بهمت دانشمندان این سلطان‌گنجینهٔ‌گران بهائی ازدانش وفرهنگ برای استفادهٔ نوع بشرمحفوظ مانده‌است. علاوه بر این سارگن اولین پادشاهی است که در سراسر کشور خود ترتیب صحیحی برای ارتباط وطرق‌آمد وشد قرار داده وهمین امر بتنهائی دلالت بربزرگی او مینماید.

لشکرکشی سارگن به ایلام

سارگن محاربات خودرا باایلام ذکر کرده است و مهمترین آنها آنست که جنگجوی بزرگ یك اندازه از فتوحات خودرا بواسطهٔ ویران کردن کشور ومعدوم ساختن محصولات و غلات بدست آورده لیکن دلیلی دردست نیست براینکه درزمان **سارگن** یا **نرامسین**، که او نیز باایلام جنگ کرده است . دولت اکد آنکشور را برقلمروی حوزهٔ ضمیمه والحاق کرده باشد، اگرچه ممکن است دردوره های مختلف خراج از آنها گرفته باشند. ازطرف دیگر بطوریکه از کتیبه‌های تاریخی که جدیداً انتشار یافته وما درفوق بآن اشاره کردیم چنین برمیآید که آوان درعهد سلسلهٔ اکد یکی از مهمترین شهرهای ایلام قلمداد شده واز این امر چنین معلوم میشود که آنکشور زمانی هم تحت حکمرانی ایلام بوده است.

تخته سنگ نرامسین

یکی ازمهمترین وبهترین غنایم هیئت اکتشافیهٔ دُمرگان ستون سنگی **نرامسین** است که سابقاً راجع بمسئلهٔ سیاهان ذکری از آن کرده ایم و آن ستون بیادگار فتح لولوبی که ناحیه ای است در زاگرس بین بغداد و کرمانشاهان حالیه برپا شده وصورت شاهرا ظاهرمیسازد با متحدین او که درکوهستان بر دشمن غلبه یافته‌اند .

از این گذشته در همان ناحیه در درهٔ حلوان حجاری های مهمه ایست که تصویر یکی از سلاطین قدیم سامی را موسوم به **انوبانِنی**[1] و همچنین تصویر ربة‌النوع او را که **نین نی** یا **ایشتر**[2] نام داشته ظاهرمیسازد وفتوحات این دوپادشاه جنگی یقیناً برای این منظور بوده است که ارتباط بین ایلام و دولت بابل‌را زیاد کند ،چنانچه در بعضی الواح ذکری از آن میشود ، اگرچه در الواح‌مذکور عنوان ایلام خراج گذاری‌است نه‌دادوستد و بازرگانی، لیکن یقیناً بهمین وسایل بازرگانی ومعاملات‌هم توسعه‌میبافته‌است . باری ازنظر تاریخ بابل دورهٔ سلسلهٔ اکد هم ازحیث تمدن وهم‌ازجهت صنایع و فنون درخشان ترین دوره‌های سومر و اکد در تاریخ باستان آن ها محسوب می‌شود،

۱— Anu - banini

۲ — « سومر واکد » صفحهٔ ۲۵۰ و نیز رجوع شود به هیئت علمی دُمرگان درایران» جلد ٤ صفحهٔ ۱٦۱ (مؤلف) .

چه از مجموعهٔ دولت های کوچك و پراکنده یك دولت بزرگ تشکیل شده واگرمدت مدیدی دوام نکرده لیکن خاطرات آن البته سالهای دراز محرك ومهیج غیرت وهمت بابلیها بود که بعد ها دولتهای بزرگتر ومقتدرتر را نیز درتحت قدرت خود درآوردند.

دولت گوتی

اواخر سلسلهٔ اکد امروز مثل سابق محفوف بظلمت وتاریکی نیست . بیشك اسامی هفت پادشاه آخری آن بدست آمده است، اگرچه کار های ایشان با دولت بابل و ایلام که درتحت استیلای آنان بودند بدرستی معلوم نیست، ما امروز میدانیم که بعد از سلسلهٔ اکد سلسلهٔ دیگری روی کار آمده‌اند که پایتختشان درجنوب یعنی ارخ بوده و چندان دوامی نداشته است ، لیکن مهمترین امریکه اخیراً مکشوف گردیده اینست که در اواخر دورهٔ سلسلهٔ سلاطین ارخ تمام آن کشور کاملا در تحت استیلای دولت سامی گوتی که در مشرق زاب صغیر واقع بوده در آمده است و حملات گوتی منتهی بانقیاد تمام جنوب وشمال بابل گردیده و تقریباً شکی نیست در اینکه ایلام تبعیت آن سلاطین مقتدر را که از دیر گاهی در نواحی کوهستانی حدود غربی آن دیار استقرار یافته بودند قبول کرد . استیلای سلاطین سامی گوتی را شجاعت اتوخگال پادشاه ارخ خاتمه داد : چه ازبعداز استمداد ازارباب انواع بابل و زیارت پرستشگاههای آنها درضمن مسافرت خود تیریکان پادشاه گوتی را مغلوب واسیر نموده و پیشرفت این پادشاه اول نهضت مخالفانهٔ سومری است که در زمان سلسلهٔ سوم اور بحد اعلای خود رسید .

گودآ ، پاتسی لگش ، ۲۵۰۰ قبل از میلاد

چون نسلهائی میگذرد باز می‌بینیم شهر لگش در تحت پادشاه مقتدری موسوم به گودآ اعتبار واقتداریافته وسلطنت پادشاه نامبرده درخشنده ترین دورهٔ تاریخ آن شهرستان قدیم میباشد. اگرچه گودآ انشان را مسخر نموده معهذا بجهانگیری معروف نیست بلکه شهرت و اعتبار او بواسطهٔ عدالت پروری وحمایت وتقویت از ضعفاء و فقراست ، دردوره وزمانی که این صفات تقریباً معدوم بوده است . آثار وابنیهٔ گودآ نیز اسباب بقای او شده و مصالح آن ابنیه‌را ازسوریه وعربستان وایلام آورده وازایلام مخصوصاً الوارحمل میکرده۔

است و نیز مذکور میدارد که برای شرکت کردن در بنای معبد نین ژیرسو[1] رب‌النوع لگش که اثر مهم آن پادشاه است ایلامیها از ایلام و شوشیها از شوش میشتافتند .

طلوع سلسلهٔ سوم اور

چون در دامنهٔ تاریخ نزول میکنیم بدوره‌ای میرسیم که دولت اور تقریباً در سنهٔ ۲۴۵۰ پیش از میلاد سلطه و تفوق سومر و اکد را پیدا نموده و حال آنکه قبل از این دول آن ناحیه به حال تفرقـه و انحلال میزیستند . این تجدید اتحاد و شوکت بمباشرت سومریان واقع شده چه می بینیم بعد از آنکه دورهٔ سارگن و نرامسین خطوط سامی معمول شده بود دراین دوره باززبان سومری بکار است . در زمان دُنگی که دومین پادشاه این سلسله است استعمال کمان که تا آنزمان مخصوص سامی ها بـوده بین سومریها نیز معمول شده[2] و احتمال میرود که بدینوسیله آن پادشاه استیلای خود را بر ایلام و لولوبی وسایر ممالك شرقی‌دجله بسط داده باشد ، لیکن این فتوحات با اشکال وزحمت زیاد حفظ شد و پادشاه مذکور برای نگاهداری آنها مجبور بودمتصل لشگرکشی نماید ، چنانکه نه مرتبه به‌سیمورو[3] و لولوبی تاخت و تاز نموده است .

ادارهٔ ایلام بتوسط دنگی

در اینموقع ایلام برای اولین بار تحت ادارهٔ دائمی سومر در آمد ، در تلو که محل لگش میباشد الواحی یافت شده است که شامل احکام است راجع بدادن خواربار و ملزومـات به سرکرده هائیکه از آن شهر عبور میکنندواز اور بمحل مأموریت خودکه در ایلام‌است میروند و در آن الواح صورت لوازم و مایحتاجیکه برای گماشتگان دُنگی در هنگام توقفشان در لگش و مسافرتشان به ایلام لازم است فهرست داده شده است و مأموریت عمدهٔ گَماشتگان نامبرده این بودکه برای ابنیهٔ عظیمهٔ پادشاه کارگـر بگیرند و مصالح حمل‌کنند یا نظارت بر خواربار و سایر لوازم نمایند و از عدهٔ اما کنیکه مذکور شده ظاهر میشود کـه قدرت دُنگی در ایلام منحصر بچند شهرستان نبوده بلکـه بر تمام

---

۱ – Ningirsu

۲– و آن امروز معلوم شده‌که غلط است رجوع شود به مقاله مقدماتی‌کتاب . (مؤلف) .

۳– Simuru

مملکت استیلا داشته است. احتمال کلی میرود که شوش حاکم نشین آن ناحیه بوده و **دنگی** معبد **شوشیناك** راکه رب‌النوع ملی آنکشور بوده ساخته ومرمت کرده‌است.

راجع باستیلای آن پادشاه سومری برایلام مطلب مهم اینستکه یکی‌ازقطعات ایلام را دختر پادشاه سومری اداره مینموده و الواح سابق‌الذکر اسامی چندین تن از پاتسی های ایلام را بدست میدهدکه هیچکدام از اهل بلد نیستند و همین امر معلوم میسازدکه چرا متصل اهل محل درطغیان وعصیان بودند وممکن است‌که همین مسئله در پیشرفت و ترقی ایلام بسوی ملیت و استقلال و انحطاط سلسلهٔ اور دخالتی بسزا داشته باشد.

زوال سلسلهٔ سوم اور بواسطهٔ ایلام

انقراض سلسلهٔ سلاطین اور بواسطهٔ حمله از طرف ایلامیها واقع شد و آنها آخرین پادشاه آن سلسله را اسیر کرده به انشان بردند. تفصیل این واقعه بدرستی معلوم نیست، لیکن میتوان فرض کرد که چون بر احوال سلسله ضعف طاری شد ایلام از قید تبعیت رهائی یافته و بالاخره پنجه برروی تعدی‌کاران زد.

تاراج ارخ بتوسط کودورنان خوندی در حدود ۲۲۸۰ قبل از میلاد

با سقوط اور شهرستان اِرخ نیز بتوسط یکنفر پادشاه ایلامی بتاراج رفت و اطلاع بر اینواقعه از راهی رسیده که واقعاً قابل ملاحظه است. وقتیکه **آسور بانیپال** در حدود ٦٤٥ قبل‌از میلاد شوش را گرفت مجسمهٔ ربةالنوع **نانا** راکه **کودورنان خوندی** هزار و ششصدوسی و پنجسال قبل بغنیمت برده بود دوبارهٔ به اِرخ برگردانیده بجای خودگذاشت و شرح واقعه‌را ثبت نمود. این داستان تاریخی شگفت آمیز محل اعتماد میتواند باشد و تاریخ جنگ را تخمیناً درسنه ۲۲۸۰ قبل از میلاد تعیین میکند و چنانکه **کینگ** تذکر میدهد غارت شهر اِرخ البته در موقعی واقع نشده‌که سلسلهٔ اور ایلامرا متصرف بودند و بنا براین عقیدهٔ او اینستکه وقوع واقعهٔ نامبرده محتمل نیست مگر در وقتیکه ایلامیها بنای تاخت و تاز را گذاشته و سلسلهٔ اوررا منقرض ساخته‌اند.

سلسلهٔ نی سین
۲۳۳۹-۲۱۱۵
قبل از میلاد تقریباً

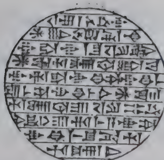
در باب سلسلهٔ نی‌سین اطلاعات‌زیادی دردست نیست وهمینقدر مبدانیم که بعد از زوال سلسلهٔ اور مدت دویست و بیست و پنج سال سلطنت کردند . سلسلهٔ مزبور عبارت از سامیهائی هستندکه سومریها را ابتدا برخلاف ایلام شورانده و خود بر مملکت آنها حکمرانی نمودند واطلاع مختصری که داریم از فهرست سلسلهٔ نیپ پور- است که اسامی شانزده تن از سلاطین را ذکر میکند و دراین دوره برحسب ظاهرغالباً دولت آن سلاطین مشتمل بر سومر و اکد بوده و احتمال میرود که یك چند ایلامراهم داشته اند ، اگر چه دیده میشودکه ریمسین پادشاه ایلامی لارسا ، نیسین را در سال ۲۱۱۵ قبل ازمیلاد در هفدهمین سال سلطنتش منقرض ساخت و سومریها که بدینسان سیادت خود را از دست دادند دیگر نتوانستند آنرا تجدید نمایند .

تأثیر تمدن سومری

سلسلهٔ نیسین‌هم منقرض‌شدونسبت باوضاع قدیم ورق‌برگشت. نژاد سومری مقهورگردید و از حیث عامل سیاسی واعتباراتی که از این نظر داشتند زود افتادند پس مناسب استکه در اینموقع توقفی کرده قبل‌از آنکه بشرح وقایع و سوانحی شبیه به درام در تاریخ اقوام قدیم ایلام و بابل بپردازیم نظری بر کلیهٔ احوال بیندازیم .

تمام مللی‌که آمده و رفته‌اند باید بتوسط اعمالشان در پیشگاه تاریخ بمعرض امتحان درآیند . قوم سومر در برابر این اختبار ترس و سرافکندگی ندارد . از اعمال مهمهٔ این قوم بزرگ که درطی قرون‌کثیره باقی مانده است وبمیراث بنوع بشر رسیده یکی اختراع خط میخی است که از فتوحات بزرگ عقلانی دنیای قدیم است و دیگر قوانین و احکامی است که قانون معروف حمورابی مبنی بر آنست ومنت آن قوم بر بنی‌نوع انسان منحصر باین دوامر نیست . مبادی صنعت وعلم کلیتاً به تمدن‌آنهامنتهی میگردد وهرچه حجابهائیکه‌ازمنهٔ قدیمه را مستور داشته‌ازپیش چشم ما برداشته‌میشود بهتر احساس میکنیم که معلومات طبی و نجومی و صنعتی یونانیها تاچه اندازه مأخوذ از این اقلیم قدیم است . یکی از میراثهای سومر ساعت استکه همه روز در بغل داریم

وصفحهٔ آن نمایندهٔ ساعات دوازده گانه باتقسیمات آن به‌شصت دقیقه وشصت ثانیه‌است که سومریان وضع کرده‌اند . فی‌الحقیقه بسیار دل انگیز است که کسی چون با باستان شناسان همقدم میشود و در گذشتهٔ سومر غور کامل میکند می بیند که در الف چهارم پیش از میلاد هیئت‌های اجتماعیهٔ مرتبی بوده وتمدنی داشته‌اندکه حتی درهمان زمان کهن بوده‌است. بنابراین هیچکس نمیتواند درمقابل‌این مجاهدینی که‌بواسطهٔ مجاهدات خستگی ناپذیر وشرح وبیان روشن‌ایشان‌ما مردم مائهٔ بیستم به‌چنین معلومات واطلاعات نفیسهٔ اساسی نائل میشویم سر تعظیم وتقدیر خم ننموده واین خدمات آنهارا بی‌اختیار ستایش ننماید .



نوشته انزالی متعلق به شیلخاکین شوشیناك
روی یك ظرف لعابی
از کتاب ملاحظات دمرگان گرفته شده است

فصل ششم

ایلام و بابل

من شیلخاکین شوشیناك فرزند شوتروك ناخونتا یکنفر قائد دلاور وشجاع برای سعادت و برکت حیات خود و حیات ناخونتا اوتو همسر عزیزم و حیات خانواده‌مان .

طلوع بابل

استیلای نژاد سامی بر سومری ها عاقبت به ترقی بابل مسجل گردید. علت پیشرفت و پیروزی سامی‌ها درمحاربات طولانی نژادی شاید از قرب و جوارشان به عربستان مهد پرورش نژاد سامی ، هجوم عشائر بی باك و جنگجوی زیاد بوده که متصل بدین قصد بیرون میآمدند که این نقطهٔ حاصلخیز و شاداب را تصرف نموده مسکن خود قرار دهند .

شکی نیست که عربستان مانند امروز خشك و بیحاصل نبوده که جمعیت زیاد نتواند در آن زندگی کند ، ولی ممکن است همان اوقات خشکی باعث این جنگها و تهاجمات قبایلی‌شده باشد ویا شهرنشین ها بواسطهٔ جدال وقتال یا عارضهٔ طاعون‌ناتوان شده و یا بطوریکه ظن غالب است قوت و صلابت این قبایل باعث آن شده باشد. بهر حال ترقی بابل یکی ازبرجسته‌ترین عصر تاریخی را تشکیل میدهد. شهرستان نامبرده به تدریج مرکز یك چنین شکوه و جلالی گردیدکه آوازهٔ قدرت و عظمت و جلال آن تمام دنیای قدیم را پر کرد .

نظری بما قبل

پیش از آنکه روابط ایلام را با سلسله‌های سلاطین قدیم بابل درتحت‌نظر بگیریم خوب است نظری به ماقبل انداخته اجمالا احاطه‌ای به احوال داخلی ایلام پیدا کنیم ، میتوان تصدیق کرد که رویهمرفته ایلام از همسایگان غربی خود عقب‌تر و از حیث تمدن به‌آن درجه کمال نرسیده وکوهستانی بودن‌خاك این نظررا تقویت میکند ، چه این مسئله باعث صعوبت ارتباط ورفت وآمد میشود و از وسعت اراضی حاصلخیز هم میکاهد ، اطلاعات قلیلی هم که دردست داریم مؤید سحت این نظریات است . بطوریکه معلوم میشود ایلامیان منظورشان از مساعی و اقدامات جهانگیری ومملکت سنانی نبوده بلکه فقط در خیال تاخت و تاز وغارت و چپاول بوده‌اند وقبل از آنکه استیلای خارجی باعث اتحاد و اتصال قبایل مختلفهٔ‌متفرقه شود بنظرنمیآیدکه تمام ایلام در تحت اطاعت حکمران واحد درآمده باشد و نیزیقین حاصل نیست براینکه چون بلاد جلگه زیر رقبهٔ سلاطین بابل رفت نواحی کوهستان‌هم مطیع آن شده باشند. مسیو دُمرگان را عقیده اینست که ایلامیهای کوهستان هیچوقت استقلال خود را ازدست نداده‌اند ، درهرصورت طول مدتی‌که تحت نظر است بقدری زیاد است‌که طوایف وحشی توانسته‌اندباسکنهٔ جلگه‌متحدگردیده ملتی تشکیل‌دهند که رویهمرفته برای بابل وبعدها برای‌آشور حریف قابلی بشمار میرفت .

اشکال مربوط ساختن سلسله‌های قدیم ایلامی با سلسله‌های سومر

یکی از بزرگترین مشکلات در مربوط ساختن سلسله های قدیم ایلام باسلسله‌های بابلی‌ها فقدان نقطهٔ ثابتی‌است که‌برای مطابقهٔ تاریخ هردوکشور مشترك باشد . بعضی ازخطوطیکه دُمرگان بدست‌آورده سلاطین متوالی‌چندی‌نشان‌میدهد که معابد شوش‌را ساخته ومرمت‌کرده‌اند ، لیکن تااواخرسلسلهٔ اول‌بابل تاریخ هیچیك از سلاطین مزبوررا نمیتوان تشخیص‌کرد ، بنابراین تاوقتیکه‌اطلاع‌صحیح بدست‌آید فقط بایدبفهرست اسامی قناعت کرد ، هرچند برحسب تقدم وتأخرمرتب‌است لیکن تاموقع ومقام تاریخی آنها نسبت بتاریخ بابلی‌ها مشخص نشده چندان مورد استفاده نیست .

از سلسله‌های قدیمهٔ مزبور سلسلهٔ **باشا شوشیناك** که سابقاً مذکور داشتیم



۹ـ پوشاک بزرگ سر که از سفال لعاب‌دار (برای زینت پیکر) ساخته شده
متعلق بدورهٔ ایلامی است

وزبان نژاد سامیرا در یادداشت‌های مذهب خود بکار برده است بنظر میآیدکه قبل از سلسلهٔ اور بوده‌درصورتیکه‌سلسلهٔ خوتران تپتی گمان میرود متأخرباشد و چون اعضاء این خانواده پاتسی شوش نامیده شدند ممکن است که آنها در طی مدت فرمانروائی اورتبعهٔ بابلی‌ها بوده باشند، سلسلهٔ متأخر دیگر هم مذکور شده لیکن موقع تاریخی ایشان معین نگردیده است.

یك مقارنهٔ تاریخی حتمی بین ایلام وبابلی‌ها

فقط مسئله‌ای که از حقیقت آن میتوان مطمئن شد اینست که یکنفر کوگانشر نام‌تحت امی‌زدوگا آخرین سلطان ولی از سلسلهٔ اولی بابل در شوش حکومت میکرده است، اما گمان

میرود که آن پادشاهان شوش که سوکل[1] خوانده شده‌اند چه مقدم وچه مؤخر، شاهنشاهی سلطان بابل را قبول داشته‌اند ومحتمل است که این استیلا ونفوذ مستحکم نبوده جنگها وتاخت و تازهای محلی آنرا شدید وخفیف نموده باشد، چنانکه امروز هم در بسیاری از نقاط آسیا این ترتیب دیده میشود جاریست. یکی از کتیبه‌های متعلق بسلطان دیر[2] که مینویسد «سرهای مردم انشان و ایلامرا شکستم» حکایت از همین احوال مینماید و ظاهراً پادشاه مزبوردر دورهٔ سلسلهٔ نیسین بوده‌است.

غلبهٔ ایلام. و نتایج آن

بیفایده نیست که بر طبق رأی و عقیدهٔ دُمرگان نتایج غلبهٔ ایلامرا که یقیناً با شدت بلکه یکنوع سبعیت بوده ظاهر کنیم. آری آن تا این اندازه وحشیانه بود که کلیهٔ ساکنین بابل برای حفظ جان خود فرار کردند وبنابراین، نظریات نویسندهٔ فرانسوی باینواسطه بود که پرستندگان آسور بدرهٔ دجله فرار کرده قوم آسوری را تشکیل دادند وهمچنین سکنهٔ جنوب کشور که در کنار خلیج فارس و جزائر آن که ازآنجمله بحرین بوده است منزل داشتند بسواحل سوریه مهاجرت کردند و قوم فینیقیه را تشکیل دادند که در بحرپیمائی وبازرگانی و استعمار شهرت یافتند[3] و نیز همین قوه باعث حملات طوائف هیکسوس بمصر گردید و بالاخره علت مهاجرت کلدانیان یعنی ابراهیم ازاورشد که بعدها آن طایفه‌در دنبال هیکسوسها بمصر رفتند و فرعون راعی ایشانرا بخوبی پذیرفت، اما کینگ دراین باب جازم نیست ومیگوید دلیل محکمی قائم نیست براینکه ایلام مدت مدیدی بربابل استیلا یافته باشد وعقیدهٔ اواینست که بواسطهٔ فتوحات پادشاه ایلام آنکشوراز قید تبعیت بابل بیرون رفت و ظاهراً منقسم بچندین دولت مستقل گردید. اما عقیدهٔ ما اینست که طغیان ایلامیها خیلی شدید بودو احتمال کلی دارد که اثرات آن درورا، حدود بابل نیز وارد آمده باشد[4].

---

۱ – سوکل بمعنی وزیر یا فرماندار است نه یك امیر مستقل (مؤلف). 2– Dir

۳ – این روایت امروزه از حلیهٔ اعتبار تاریخی عاریست. (مؤلف)

٤ – وینکلر میگوید ممکن است که سلسلهٔ هیکسوس ازهمان مهاجرین سیل آسای جزیرة العرب که اول خاندان بابل را تاسیس نموده‌اند تشکیل یافته باشد. رجوع شود به صفحهٔ ٦٠ کتاب او موسوم به تاریخ بابل و آشور. هال آنرا معلول حملهٔ آرین به شمال بین النهرین میداند که مردم راندهٔ سوریه را بمصر سوق داد. رجوع شود به تاریخ باستان شرق نزدیك صفحهٔ ۲۱۲. (مؤلف).

کدر لاعمر پادشاه ایلام

از علائم و نشان‌های آن ایام مجهول و تیره و آشفته که نسبت نزدیکتری را بین ایلام با بابل ضمناً در آنزمان تثبیت‌میکند شرحی است در فصل چهاردهم سفر پیدایش توراة که ظاهراً یکی از قدیمترین قسمتهای توراة است منقول ونهایت جالب توجه است . در اینجا از جنگی که‌معروف بجنگ سلاطین اربعه با سلاطین خمسه است شرحی ذکرشده وعین عبارت آیهٔ نهم ازفصل مزبور اینست با « **کدرلاعمر** ملك ایلام و **تدعال** ملك استهاء و **امرافل** ملك شنعار و **اریوك** ملك آلاسار چهار ملك با پنج» مقصود از امتها طایفهٔ **گوییم** یا برابرهٔ شمالی بوده که قومی غیرسامی وساکن آسیای‌صغیر بوده‌اند . از اینرو محتمل‌است که **تدعال** پادشاه ختی یاقوم هتیت بوده باشد و **امرافل** همان **حمورابی** پادشاه سومر و **اریوك** آلاسارنمایندهٔ‌سلسلهٔ‌لارسا واین‌ملوك‌اربعه‌ملوك سدوم‌وگومره ودول دیگر مجاور را مغلوب ساخته وضمناً **لوط** را هم برده باشند واو بعدها بواسطهٔ **ابراهیم** نجات یافت . باید دانست که غیرازاین اسمی از **کدرلاعمر** در تاریخ نیست، اما نامش بقرار معلوم **قدرلگامار** میباشد و در این هیچ تردیدی نداریم که یك پادشاه ایلامی بدین نام با **حمورابی** متحد شده به مغرب حمله برده است ، گو منبع وسند منحصر بفرد ما همان روایت عبرانی است .

انحطاط دولت ایلامی

عمر دولت ایلامی کم بود و از سوانح تاریخی آن چیز زیادی در دست نیست . چنین بنظر میآید که دولت نامبرده هرچند در جنگ زبر دست بوده است ، لیکن در اداره کردن کشورهای گشودهٔ خود قابلیت زیادی ظاهر ننموده وهر کشوری را واداشته است که ترتیبات وحکمرانان سابق خودرا داشته باشد وخراج سنگین بدهد وبقدریکه میتوان استنباط کرد سوریه مقدم بر هر کشوری از دست ایلام رفته وبعد از آن ولایات مجاوردیگر نیز تدریجاً تحصیل آزادی نمودندو آنگاه سلسلهٔ نی‌سین‌خود ایلامرا درزیراستیلای خویش درآورد وشواهدیکه در دست داریم مبنی بر اسامی سلاطین ایلامی است که دُمرگان در کتیبه‌های ابنیهٔ سابق‌الذکر پیداکرده است . با اینکه نسبت بسابق معلومات ما ترقی زیاد کرده کلیهٔ

احوال آندوره هنوز خیلی مجهول و تاریك است.

اولین سلسلهٔ بابل تقریباً از ۲۲۲۵ - ۱۹۲۶ قبل از میلاد

طلوع قوت و قدرت سلاطین سامی که دردورهٔ آنها بابل سواد اعظم گردید یکی از بزرگترین واقعات تاریخی شمرده میشود و خوشبختانه معلومات ما نسبت بآنها بمراتب بیشتر است از معلوماتی که نسبت بسلف آنها داریم. کینگ اسامی یازده تن از سلاطین راکه سلسلهٔ اول را تشکیل دادهاند ذکر نموده است. از مساعی جمیلهٔ پروفسور کلی[1] الواحی کشف شده که یکی از آنها مشتمل است بر فهرست اسامی سلاطین لارسا وطول مدت سلطنت هر کدام و الواح دیگر روابط بین لارسا و نیسین را نشان میدهد و ما باین وسیله توانستهایم سلسله های مفقودهٔ تاریخی را تا اواسط الف سوم پیش از میلاد بدست آورده و بهم متصل و مربوط سازیم.

قوانین حمورابی

بزرگترین پادشاه این سلسله حمورابی است که ششمین سلطان آنها واز ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۱ قبل ازمیلاد سلطنت کرده است واو پادشاهی بوده است هم مقنن وهم جهانگیر. مهمترین واقعات جنگی سلطنت حمورابی مغلوبیت رمسین پادشاه ایلامی لارسا و تصرف پایتخت اوست که در سال ۲۰۹۳ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاده است و این واقعه ثابت میکند که بابل در رقابتهای خود سر سیادت وتسلط بادول همجوارفاتح ومظفر بوده است. حمورابی صاحب قانون معروف است که باسم خود او موسوم و قدیمترین قانونی میباشد که در دست ماست[2]، اگر چه بعضی قطعات از قوانین سومری نیز که خیلی عالـی بوده و یقیناً مأخذ و منشأ قانـون حمورابی هم همان است بما رسیده است و چون بخاطر بیاوریم که قانون حمورابی چندین قرن قبل از شریعت حضرت موسی تدوین شده و درنظر بسیاری ازفضلا اساس ومأخذ شریعت موسی میباشد[3] معلوم میشود دُمرگان درکشف تخته سنگ گرانبهائی

1– Professor Clay.

۲ – تاریخ بابل صفحهٔ ۸۹ (مؤلف).

۳ – این عقیده که قانون حمورابی مأخذ شریعت موسی بوده است امروزه در خیلی جاها تغییر کرده و از بین رفته است. نکات بس قابل توجهی که در مشابهت آنها با هم استنباط وذکر شدهاند طوری هستند که طبعاً دو قانون جاری بین دو قوم خویشاوند را در فرهنگ و تربیت و تهذیب همانند نشان میدهند در صورتیکه از خصائص بـابلی قانون حمورابـی نشانی در مجموعهٔ قوانین موسی نیست. (مؤلف).

که قانون مزبور بر آن منقوش است چه منت بزرگی برما دارد. رویهمرفته قانون مزبور



۱۰ - سر لوحهٔ کتیبهٔ قانون حمورابی

عکس فوق از روی نسخه بدل کتیبهٔ مزبور در موزهٔ بریتانیا برداشته شده و اصل کتیبه در موزهٔ لوور میباشد.

این کتیبه در سه هزار و ششصد سطر برروی سنگ یك پارچهٔ نقش دار بارتفاع ۸ پا کنده شده است. بالای کتیبهٔ شمش خداوند آفتاب نشسته درحالیکه از شانه‌هایش شعله میبارد ومتن قانون را دردست گرفته به حمورابی تسلیم میکند

از جنبهٔ اخلاقی عالی و نیز از جهت اینکه قانونی است سلطنتی و عرفی و جنبهٔمذهبی ندارد. برجسته وقابل بسی ملاحظه‌است وازجمله موادیکه دارد ترتیبات راجع به‌قضات و سایرصاحبمنصبان وهمچنین راجع بزراعت ومشروب ساختن‌اراضی‌وچرانیدن مواشی و بحر پیمائی وخرید و فروش بندگان وروابط آنها بامالکین ایشان وقواعد مزاوجت و مجازات ضرب و آزار و احوال نسوان و میراث و سرقت وغیرها میباشند وتا وقتیکه آندولت استقرار داشته قانون مزبور اساس کلیهٔ تمدن بابلی بوده است.

سلسلهٔ دوم بابل از ۲۰۶۸ تا ۱۷۱۰ پیش از میلاد تقریباً

امروز معلوم شده که سلسلهٔ اول بعد از آنکه بسبب‌منازعات دائمی باحکمرانانیکه درفهرست‌اسامی سلاطین‌بعنوان‌سلسلهٔ دوم مذکور میباشند ضعف و تنزل یافته بود بواسطهٔ هجوم و استیلای هتیت ها انقراض یافته است. حکمرانان یازده‌گانه از سلسلهٔ اول بر اقصای ناحیهٔ جنوبی بابل‌که موسوم بکشور دریائی بود فرمانفرمائی میکردند ومؤسس سومری این سلسله که ایلومایلو نام‌داشته درزمان سمسوایلونا پسر حمورابی دارای استقلال شده‌است، اما بنظر میآید که‌طوائف هتیت مدت‌زیادی بابل را نگاه نداشته‌اند، زیرا که بزودی طوائف کسیت ایلامی جای‌آنها راگرفته‌اند وایشان دردورهٔ سلاطین آخری خاندان حمورابی هم شروع بتاخت وتازدربابل‌کرده بودند. باری کسیت ها در تحت قیادت گنداش یا گداش طبقه‌ای را تأسیس کردند که سلسلهٔ سوم سلاطین بابل در سال ۱۷٦۰ قبل از میلاد محسوب میشدند. سلاطین اوای این سلسله (کسیت) با حکمرانان آخری سلسلهٔ دوم معاصر بوده وآنهاقسمت جنوبی بابل را هنوز در دست داشته‌اند، لیکن‌ایگامیل که آخرین پادشاه از سلاطین جنوبی است بداشتن‌آن ناحیه واقعهٔ درکنار خلیج فارس قانع نبوده وبه‌ایلام بخصوص دست‌اندازی نموده‌است، اما اولم‌بوریآش پسرپادشاه بورنابوراریش‌منسوب رئیس کسیت اورا شکست فاحش‌داده وازآن ببعد طایفهٔ‌کسیت که ارتباط خودرابا ایلام‌غربی نگاهداشته بودند بلامنازع برتمام بابل فرمانروائی نمودند[1].

---

۱ - در خصوص مناسبات سه سلسلهٔ اولی بابل با هم و مداخله های پی درپی هتیت هاو ایلامی ها در امور بابل رجوع شود به کتاب کینگ موسوم به مطالعات در تاریخ مشرق، باب۲ فصل ٤ و ٦، ص ۷٦. (مؤلف).

سلسله های ایلامی معاصر با سلاطین بابل

از احوال داخلی ایلام در دورهٔ سلسلهٔ اول بعد از حمورابی و پسرش سمسوایلونا که بالاخره پسر کودورمبوگ پادشاه ایلام را مغلوب ساختند چیزی معلوم نیست ، لیکن آثاری دیده میشود از اینکه دولت مستقلی بوده است و عنصر غالب آن انزانی بنظر میرسد . اشخاص مهم سلاطین این دولت خومبین نومنا و پسر او میباشند و یقین است که پدر عمر خودرا صرف محکم ساختن اساس دولت ایلام نموده و پسر مشغول انتظامات کشور و مرمت معابد خراب شده بوده است و بواسطهٔ این اعمال این پروانه آجرهای بسیاری که اسم او بر آنها نقش میباشد بدست آمده است .

سلسلهٔ کاسی بابل از ۱۹۲۵ تا ۱۱۸۵ پیش از میلاد تقریباً

اکنون بسلسلهٔ کاسی میپردازیم که منشأ آن از کوهستان زاگروس در شمال ایلام بوده وقریب شش مائه بر بابل حکومت کرده است. امروز این عقیده شایع است که طایفهٔ مزبور آریانی بوده وخداوندمعتبری که پرستش میکردندسوریاش[1] یعنی خورشید بوده است و محتمل است آنها جلوداران یا پیش قراول طوائف مهاجمی باشند که در فصل هشتم این کتاب به ذکرشان خواهیم پرداخت و چنانکه استنباط میشود تأثیر آن پایتخت بزرگ یعنی بابل کار خود را کرده و اخلاف آنها که بطور مهاجم و فاتح آمده بودند در تحت تمدن عالی رعایای خود در آمده برحسب ظاهر تغییر حال داده بابلی شده بودند.

درزمان سلطنت سلسلهٔ کاسی دراواسط مجرای دجله دولت آشور طلوع نمود وصورت عهد نامه‌ای بدست آمده که در مائهٔ پانزدهم قبل ازمیلاد بین یکی ازسلاطین کاسی و پادشاه آشور بسته شده است .

در سال ۱۲۷۵ قبل از میلاد دولت شمالی موقتاً بر بابل مسلط شد و باز تقریباً در ۱۲۰۰ قبل از میلاد استیلای موقتی بر آنجا پیدا کرده ولیکن خیلی کم دوام بوده و در هر دو موقع عاقبت این کشمکشها برای لشکریان آشور بسیار بد بوده است[2]

---

۱ ــ سوریاش همان لفظ «Surya» هندی و «Helios» زبان یونانی‌است، رجوع شود به کتاب هال که ذکر آن در سابق رفته . (مؤلف) .

۲ ــ رجوع شود به فصل هفتم . (مؤلف) .

با مصریان نیز روابط برقرار بود و مکاتباتی بین سلاطین آندو کشور واقع شده که بعضی تا کنون محفوظ مانده در دست است.

وقتیکه قدرت کاسی ها مبدل بضعف شد ایلام دارای نفوذ عظیم بوده و بالاخره آن سلسله در آخر کار خود مجبور شد تبعیت ایلام را قبول کند.

در زمان این سلسله بود که در بابل اسب را بطور عموم برای کشیدن ارابه‌ها بکار گرفتند، اگرچه حالا قرائنی داریم براینکه در زمان سلسلهٔ اول هم وقتیکه کسیتها در میان لشگریان بابل خدمت میکردند اسب تحت عنوان «حمار کوهستان» معلوم بوده است.

اوضاع ایلام

در این مدت مدید اوضاع ایلام بخوبی معلوم نیست؛ در اواخر دورهٔ سلسلهٔ کاسی میخوانیم که **خور بتیلا** پادشاه ایلام با **کوری گلزو** پادشاده بابل جنگ کرده و پادشاه ایلام که ببابل دست اندازی کرده بود مغلوب و اسیر شده وظاهراً شوش هم مسخر گردیده است. چندی بعد **کیدین خوترو تش** پادشاه ایلام بابل را ویران و مسخر کرده و بسیاری از سکنهٔ آنرا باسیری برده است.

شوتروك ناخونتا
پادشاه ایلام
سال ۱۱۹۰
پیش از میلاد
تقریباً

ازجمله سلاطین جنگجوی معتبر آن دوره **شوتروك ناخونتا** بوده که بابل را مسخر نموده و شهرها را غارت کرده ونفایس صنعتی آنها را بشوش حمل نموده است: الحق این عمل موجب امتنان وتشکر است که کاوشهای مسیو **دُمرگان** درشوش این اندازه مثمر ثمر شده و چیزهائی نفیس بدست او آمده که از جمله ستون سنگی **نرامسین** است که این پادشاه ازبابل بشوش برده و عالم عتیقه شناس فرانسوی بعدازسه هزارسال آنرا کشف کرده است. مجسمهٔ **مردوك** را که رب النوع مهم بابل بوده نیز برای تکمیل فتح وظفر در آنزمان به ایلام بردند وسی سال باسیری نگاهداشتند واین هجوم وتاخت وتاز ازطرف ایلام بالاخره انقراض سلسلهٔ کسیت را فراهم ساخت.

جانشین **شوتروك ناخونتا**، **شیلخاکین شوشیناك** است که اداره کنندهٔ بزرگی بوده ودر ساختن ابنیه هم اهتمامی داشته است ومسیو **دُمرگان** ازاو باید خیلی

ممنون باشد زیرا که هرمعبدیرا که مرمت کرده اسم بانی اولی آن را نیز ذکر نموده‌ـ است بلکه کتیبهٔ اولی را که بانی برای ابقای نام و عمل خود در آن بنا قرار داده بزبان سامی عیناً نقل کرده و ترجمهٔ انزانی آنرا هم بر آن افزوده و نتیجه اینکه از کتیبه‌های اولی دو نسخهٔ دیگر داریم که بفاصلهٔ دوهزار سال نوشته شده وقدمت قوم ایلام را بر ما ظاهر میسازد و اینموقع بهترین دوره‌های صنعت و ادب ایلام بوده و ستونهای سنگی وبرنجی و آجرها و کتیبه‌های آن عهد فراوان است .

سلسلهٔ پاشها ۱ بابل از ۱۱۸۴ تا ۱۰۵۴ پیش از میلاد تقریباً

سلسلهٔ جدیدی از بابل بر ایلامیها غلبه کرده ومردُوك را ببابل برگردانید واین امر بدستیاری نبوکدنضر اول واقع شد که شخص مهم سلسلهٔ پاشها میباشد ، این تسمیه از جهت اسم یکی از محلات بابل است واو آخر پادشاهی است که استیلای بابل را تادریای مدیترانه رسانیده وازانتهای امر تا اواخر آندوره که در حدود ۱۰۵۳ قبل از میلاد بوده است اطلاعات قابل اعتماد خیلی کم دردست است واحتمال کلی دارد که در تمام این مدت غلبه و استیلا با ایلامیها بوده‌است.

صفحات دریائی و سلسلهٔ بازی‌ها از سال ۱۰۵۴ تا سال ۱۰۳۲ قبل از میلاد تقریباً

سه نفر پادشاه متعلق به‌سلسلهٔ دوم صفحات دریائی بیست سال سلطنت کردند و سلسلهٔ دیگری که آن نیز دارای سه پادشاه‌ـ است جای ایشانرا گرفت که تقریباً بیست‌سال فرمانروائی نمود و آن موسوم بسلسلهٔ بازی‌ها میباشد و در آن موقع بازایلامیها در بابل ظاهر میشوند و سلطانی از ایلامیها را بر تخت میبینیم ولیکن زیاده ازشش سال سلطنت او دوام نداشته است (از ۱۰۱۱ تا ۱۰۰٦ قبل از میلاد تقریباً) .

همین امور دلالت دارد بر اینکه بابل درآنزمان بحال ضعف وناتوانی افتاده و علت آن هم تاخت وتازهای طوایف بدوی گوتی در زمان سلطنت سلطان غاصب موسوم به اداد آپلو ایدینا یکی از جانشینان نبوکدنضر اول بوده است ، طوایف مزبور هم سومر را خراب کردند وهم آکد را و شهرها را غارت ومعابد بزرگ را ویران نمودند و بالنتیجه کشور را بحـال ضعف و ناتوانـی انداخته دولت را متزلزل ساختند ،

۱– Pashe

گشتاسب اولین پادشاهی که ایمان آورده

پس به زردشت الهام شد که بمشرق ایران مسافرت کند ودر کشمر[1] درولایت خراسان باو بستاسب که در شاهنامهٔ فردوسی گشتاسب خوانده شده ملاقات کرد. دردربار این پادشاه ابتدا دو پسر وزیر وبعد ملکه را معتقد ساخت، بین او ودانشمندان مباحثات رسمی بمیان آمدودر آنموقع خواستند بقوهٔ ساحری براو غلبه کنند زردشت غالب شد و خود پادشاه هم از معتقدین خاص مذهب جدید گردید چنانکه در فروردین یشت از کتب اوستا میگوید «او بودکه حربه و تکیه گاه مذهب زراتوشترا و اهورا شد وآئینی را که در زنجیر بسته و قادر برحرکت نبود از قید رهانید»

بعد از ایمان آوردن گشتاسب و اهل دربار او طوائف تورانی آسیای مرکزی مهاجمه کردند و شاید جهاد با متجددین نیز باعث حرکت وحملات ایشان بوده است. جنگهای جهاد مزبور بیشتر در خراسان واقع شده و اگر به قصه هائیکه نقل کرده‌اند اعتمادی باشد محاربهٔ قطعی در مغرب بلدهٔ حالیهٔ سبزوار روی داده است[2].

اما خود زردشت بسن پیری رسیده معزز و محترم می بود تا اینکه درمهاجمهٔ دوم تورانیان در بلخ کشته شدوروایت چنین است که در پرستشگاه هنگامیکه مریدان دور او راگرفته بودند درگذشت.

تاریخ ولادت و وفات زردشت

حاصل آنکه زردشت اهل آذربایجان و شاید از طایفهٔ مجوس بوده اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف و گفتگوست. بعضی از مورخین بر آنندکه این پیغمبر درهزارسال قبل ازمیلاد تولد یافته است واما آنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود وویلیام جکسون هم بر آن رفته است تولدش ٦٤٠ سال قبل از میلاد و وفات او در ٥٨٣ سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است.

در دورهٔ اخیر بعد از این تاریخ چیزیکه مهم است و ماقطع داریم اینست که داریوش از جمله پیروان ثابت‌العقیدهٔ مذهب زردشت بوده است.

---

۱ و ۲ رجوع شود به جریدهٔ انجمن پادشاهی جغرافیائی شمارهٔ ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۱ (مؤلف).

خلاصه با این اختلافات شدید که دیده شد تصور میرود که برای قطعی شدن این مسئلهٔ مهم ولی مشکل شواهد تازه و قاطعه را باید انتظار کشید.

اوستا

اهل عالم در نظر مسلمین منقسم میشوند باهل کتاب وغیراهل کتاب، یعنی آنهاکه کتاب آسمانی دارند و آنهاکه ندارند. زردشتیان میتوانندمدعی شوند که ازطبقهٔ اولی میباشند، چه دارای کتاب آسمانی اوستا میباشند که کاملا یا بعضاً بر زردشت نازل‌شده است. این کتاب مقدس بزبانی نوشته‌شده است که آنرا عموماً اوستیك مینامند و بازبانیکه سلاطین هخامنشی درکتیبه‌های خود بکار برده تفاوت دارد. چنین گفته‌اند که اوستا بیست و یک کتاب بوده و بخط طلا بر دوازده هزارپوست گاو تحریر شده وبعد از آنکه‌سلسلهٔ هخامنشی منقرض گردیدند آن کتاب نیزازمیان رفته فقط قسمت کوچکی از آن بدست آمده است. بلاش اول سلطان اشکانی که تقریباً درنیمهٔ مائهٔ اول میلادی سلطنت کرده از قرار معلوم شروع باحیای آن نموده لیکن انجام این امر را اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانی داد و گمان میرود که برای دو یا سه دورهٔ بعد نیز اضافاتی برآن شده است.

قدمت زمانی‌در نظرانسان اهمیت خاصی دارد وچون بخاطر میآوریم که‌مذهب زردشتی مذهبی است‌که معاصر پرستش بعل وآسور و زئوس بوده وآن مذاهب صد ها سال که فراموش شده و مذهب زردشت هنوز باقیست اهتمام وولع محققین که عمر خود را صرف تحقیق منشاء و مبادی آن مذهب و کشف حقایق از میان قصص و افسانه‌ها میکنند در نظر ما معقول و بقاعده میآید.

قسمتهای موجودهٔ اوستا فقط شامل یك کتاب تمام ازکتب اوستا می‌باشد و آن موسوم به وندیداد (بطور اصح ویدوات یا «شریعت برضد دیوان») است.

قسمتهای بعضی از فصول دیگر جزء کتابیست موسوم به یسنایاآداب نماز و دعا و بعضی قطعات دیگر هم در کتب پهلوی محفوظ‌است و نسبت این اخیر به اوستا مثل نسبت نوشتجات آباء مذهب‌عیسوی است باصل کتاب انجیل و آنچه ازاوستاموجوداست منقسم باقسام اربعهٔ ذیل میباشد:

۱ ـ یسنا که منقسم است به هفتاد و دو فصل و مشتمل بر سرودها میباشد که از آن جمله گاتهاست .

۲ ـ ویسپرد که مجموعه‌ای از ادعیه و سرودهاست و بایسنا متفقاً به کارمیرود .

۳ ـ وندیداد که قانون و دستور مؤبدان است و بیان عبادات و آداب طهارت و کمارهٔ گناهان را مینماید .

٤ ـ یشت‌ها یاسرودهائیکه‌درتجلیل‌فرشته‌هائیکه‌موکل ایام‌مختلفهٔ ماه‌میباشند.

قدیمترین قسمتهای اوستاگاتها میباشد که آنرا تشبیه بمزامیر عبریان کرده‌اند و گمان میرود عبارات و تعلیمات حقیقی **زردشت** وپیروان بلافصل او باشند و در این گاتها ظاهر میشود که پیغمبر مزبور حقیقی بوده و تعلیمات اخلاقی پاکیزه میدهد که چون بخاطر بیاوریم چگونه محیط اوظلمانی بوده مجبور میشویم که خاضع شده و بزرگواری او را تصدیق نمائیم .

اورمزد خدای مطلق

درضمن‌مذاکرهٔ افسانه‌های آریانی‌ذکری‌ازورونا[1] (اورانوس) که‌رب‌النوع آسمان‌اقوام آریانهای قدیم بوده نمودیم، بواسطهٔ تعلیمات **زردشت** و اثر روحانی آن که میتوان تعریف کرد که قوای طبیعت را صورت معنویّت داده ورونا مبدل به اهورا یعنی خداوند شده ومتعارفاً آنرا **اهورامزدَ** یااورمزد یعنی‌خداوند دانش کل یابعبارهٔ اخری‌خداوند مطلق وخالق عالم خوانده‌اند واین‌امر ازیکی‌ازمکالماتیکه **اهورامزدَ** با **زردشت** نموده ومکاشفاتی برای او ظاهر ساخته معلوم میشود . **اهورامزدَ** میگوید : ـ

« من نگاه میدارم آسمانی راکه دربالاست و از دور دیده میشود و میدرخشد و برتمام عالم احاطه دارد و بنظر میآید مانند قصریکه از مواد آسمانی ساخته شده و محکم و استوارگردیده واطراف آن دور واقـع شده و در جسم یاقوتی خود بر عوالم ثلاثه پرتو میاندازد و مـانند لباسی است ستاره نشان که از جسم آسمانی ساخته شده و مزد[2] آنرا دربر مینماید» .

۱ –Varuna

۲ ـ یشت ، ۱۳ . (مؤلف) .

اگرچه ما خیلی باختصار میکوشیم معهذا خیلی اهمیت دارد که تصوریرا که از تعلیمات **زردشت** نسبت بخداوند بذهن میآید از آنچه بعدها دراذهان غلبه یافته تمیز دهیم. در گاتها خداوند ذات خیری است که خالق کل و متفرد است، صفاتی راکه به **اهورامزد** نسبت میدهد مثل راستی وقدرت و نیکوکاری وسلامت وابدیت دائماً طرف مخاطبه واقع شده ومثل این است که مستقل و جدا از **اهورامزد** میباشند ولیکن از طرف دیگر غالباً اشاره میشود که این صفات فقط اسماء معنی هستند و شخصیت جداگانه ندارند و بنابراین تعلیمات گاتها البته توحید را باید قائل باشیم.

در قسمت متأخر اوستا اگرچه باز اهورا خداوند اعلی است، لیکن پرستش تنها متوجه او نیست وصفات سته راکه باو نسبت داده میشد وجودهای مقدس جاوید محسوب شده و باین عنوان پرستیده میشوند، بعلاوه تمام خداوندان مظهر طبیعت که **زردشت** آنها را منسوخ کرده بود دوباره برسرجای خود آمده ودر معبودیت با **اهورامزد** و ملائکهٔ او شریك شده‌اند، چنانکه پرستش **میترا** را میتوان برای آن شاهد مثال آورد. پرستش انه‌هیتا[1] که اقتباس ازربةالنوع بارووری سامی مسماة به **ایشتر** بوده معمول شده و از اینقرار اصلاحات و توحیدیکه **زردشت** تعلیم کرده بود تدریجاً فراموش گردیده و مجدداً طبایع بمذهب شرك گرائیده بودند.

مطلبیکه باقی مانده که باید ضمیمه شود اینست که برای سلاطین هخامنشی **اهورامزد** خدائی بود قومی و مخصوص بخود آن که جزو تصاویر نقوش برجستهٔ بیستون بشکل یکنفر دلاور غازی کشیده شده که در یك حلقهٔ دائره مانند ایستاده و دوبال منبسط و گشاده دارد و پای آن چند پر مثل دنبال مرغ است و صورت این خدا که به **فروهر** تعبیر شده عیناً مأخوذ است از خدای آسوریان که اسم آن **آسور** بوده و بالاخره ازمصر گرفته شده است.

اهریمن
یعنی خالق شر

مقارن با **اهورامزد** واصلا معاند اوانگرا مینیو یا اهریمن یعنی ذات خبیث است که قادر بر ضدیت با اعمال خیریهٔ اومیباشد وقدرت کاملهٔ **اهورامزد** رامحدود میسازد وبقول **ادواردس**

---

۱ – Anahita.

اهریمن زمینهٔ تاریکی است که تصور عالی **اهورامزدَ** باید در مقابل آن قرار بگیرد و بعدها وقتیکه ملائکهٔ رحمت را شخصیت دادند در مقابل آنها شیاطین نیزقائل شدند و نزاع بین قوهٔ خیروشر درگرفت و هر وقت غلبه با یکطرف بود ، لیکن باید بخاطر داشت که درنظر **زردشت** «دروژ» یادروغ خلاصهٔ جمیع خبائث است، چنانکه **داریوش** نیز همین طور بیان میکند و اهریمن بعدها در اذهان جلوه یافته است .

اصول ثلاثهٔ مذهب زردشتی

در کتاب وندیداد در ضمن آداب و تشریفات ظاهری سه اصل عمده بنظر میرسد که اساس و بنیان مذهب است :

۱ ـ زراعت و تربیت مواشی تنها شغل شریف است .

۲ ـ تمام خلقت عبارت است از تنازع بین خیر وشر .

۳ ـ عناصر اربعه هوا و آب و آتش وخاك،میباشند و نباید آنها را آلوده نمود .

برای توضیح فقرهٔ اول بهتر این است ظاهر سازیم که موافق تعلیمات مذهب زردشتی بهترین ترتیب زندگانی کدام است . پیغمبر سئوال میکند و در جواب او بطوریکه بمارسیده است گفته میشود « هرگاه یکی از مؤمنین خانه‌ای دایر میکند و مواشی و زوجه و اولاد نگاه میدارد و هرجا مواشی بخوشیٔ زندگانی میکنند و سگ وزن وفرزند و آتش نشاط دارند ... وهرجاکه یکی ازمؤمنین بیشتر غله وعلوفه ومیوه عمل میآورد و زمینی راکه خشك است آب میدهد یا زمینی‌را زیاد مرطوب است خشك میسازد » ملاحظه میکنید این تعلیمات چقدر سالم و صالح است .

واز چیزهائیکه منع میکند روزه داری است باین دلیل که هر کس‌نخوردقوهٔ کارکردن از روی رشادت وعبادت‌کردن باقوت‌قلب ندارد... دنیا بواسطهٔ خوراك زنده‌است و از بی‌خوراکی میمیرد» . حال مقایسه کنید این دستور را با ضرورت روزه‌داری که امروز درایران هست وهرسال هزاران اشخاص را بافیونیها ملحق میسازد ، بواسطهٔ اینکه زنها و مردهای بیچاره که مبتلا بگرسنگی میشوند چنان ضعف پیدا میکنندکه در مقابل آن سم مهلك خود داری نمیتوانند کرد ،گذشته از اینکه این فریضه بر اغنیا که تمام‌روزمیخوابند تحمیلی نیست ، برعکس‌فقرا را دررنج وتعب‌میاندازد وبعقیدهٔ من

سلامت‌مزاج زردشتیان عمده بواسطهٔ همین است که اصلا بریاضت ومحرومیت نیستند.

دیگر از چیزهائیکه در این مذهب خیلی توصیه بآن شده مزاوجت وهمچنین تعدد زوجات است و هرودوت نقل میکند که پادشاه هرسال برعیتی که اهل بیتش از همه بیشتر است جائزهٔ خاص میدهد.

فقرهٔ دوم بیان ثنویت مذهب زردشتی است. آنچه خوب است ازقبیل گاو وسگ هوشیار وخروس مخلوق **اهورا مزد** میباشد وتکلیف هر مؤمنی عزیز داشتن آنهاست و آنچه موجودات‌موذیه است خلقت اهریمن میباشند مثل سباع و مارومگس که تخریب و اعدام آنها وظیفهٔ هر مؤمنی است. از جمله وجودهای خبیث مورچه که چون غلهٔ زارع را میبرد کشتن آن ثواب است ونیز سوسمارووزغ از آنجمله میباشند. رعایت جانب مواشی ظاهر است حتی اینکه در هندوستان هنوز آنها را متبرك میشمارند. بیان مقام سگ که ازقول **اهورامزد** در کتاب اوستا شده حقیقتاً شاعرانه ودلچسب است، میگوید «سگ را بالطبیعه صاحب لباس و کفش ساخته‌ام، هوشیار وبیدار وتیز دندان و بالفطره مایل است که از دست انسان خوراك بگیرد و مال انسان را محافظت کند ... هرکس که بصدای او بیدار شود نه دزد بیخبر مال او را میبرد، نه گرگ میخورد بلکه گرگ رانده و دریده میشود ... و هیچ خانه از خانه‌های مخلوق **اهورا** بر روی زمین باقی نمیماند مگر بواسطهٔ آن دوسگی که من خلق کرده‌ام، سگ گله وسگ خانه.»

وقتیکه‌در کرمان بودم مشاهده کردم که پارسیان بتقلیدهمسایگان مسلمان‌خود که سگرانجس میدانند ازسگ احتراز میکردند و همواره بایشان خاطر نشان میکردم که رفتارشان بکلی با تعلیمات مذهبی ایشان مخالف است، بلکه بعضی اوقات چنان مبالغه شده است که سگرا با انسان برابر قرار داده چنانکه در این عبارت دیده‌میشود: «قتل آدم یاسگ» و همچنین درعبارت نامبرده که وصف بهترین طریق زندگانی انسان را میکند و در آنجا سگ را برزوجه و اولاد مقدم میدارد.

بخروس که بانگش اشخاص کاهل را بیدار میکند مقامیکه داده شده و اسباب

استرضای خاطر شانتکلر رستان[1] میباشد ازاین عبارت ظاهر میشود : «مرغیکه آواز خود را در مقابل فجر باقدرت بلند میکند، هر کس یك جفت از این طیور من بمؤمنی بدهد مثل اینست که خانهٔ صدستونی داده باشد» و محتمل است که این عزت خاطر خروس دلیل بر آن باشد که مرغان خانگی در آنزمان در ایران فراوان نبوده‌اند .

سگ آبی فوق‌العاده محترم بوده وجزای کشتن آن ده‌هزار تازیانه است که اشد عقوبات مضروبه برای جنایات میباشد وممکن است اسم جدید آن که سگ ماهی است یادگار دورهٔ مقدس بودن آن باشد .

فقرهٔ سوم متضمن متبرك بودن آتش که نیك آیتی است و موجب آنست که مؤبد وقتیکه درمقابل آتشکده مشغول اعمال‌است دهان‌خود را بپوشاند ونیز موجب قواعدی شده که آب جاریرا ازملوث ساختن حفظ کند و آن هنوز در نزد مسلمانان ایران‌معلوم‌است اگر چه غالب باآن مخالفت میکنند ، دیگراینکه زردشتیان جنازهٔ میت را بالای برجی میگذاردند تا از پلید ساختن زمین احتراز شود ، لیکن چون جمیع امراض از متعلقات قوهٔشر محسوب میشود غالباً زردشتیانیکه در حال نزع میباشند از مراقبت و سرپرستی اهل خانوادهٔ خود محروم بلکه از لوازم زندگانی بی‌نصیب میشوند و در حقیقت رفتار بامریض وتطهیر نفرت انگیز با بول‌گاو ازجمله قبایح اینمذهب است ولی از جهات دیگر موجب تحسین واعجاب میباشد .

تأثیرات تورانیان بر مذهب زردشتی

هر قدربخواهیم دربیان‌مذهب **زردشت** باختصار بکوشیم مسئلهٔ تأثیرات تورانیان‌را برمذهب آریانی نمیتوان‌مسکوت‌بگذاریم. این مسئله‌طبیعی بلکه قهری است که‌چون قوم مهاجمی کشور جدید را درتحت تصرف خود میآورد بدون اینکه سکنهٔ اصلیهٔ آنرا نابود کند یا خارج نماید کم و بیش در تحت اثر عقائد مذهبی ایشان در میآید . تاریخ طوایف بنی‌اسرائیل نمونهٔ خوبی ازاین امر بدست میدهد ، درمذهب زردشتی‌هم اظهرامور احترام عظیمی-

---

۱ ــ امیل رستان (Emile Rostand) شاعر متأخر معروف فرانسوی تئاتری نوشته است بنام شانتکلر (Chantecler) که ازآن همه مرغان را بصحنه آورده و بهلوان آن تئاتر خروس است (مترجم) .

است که با آتش کرده میشود و یقیناً این مسئله بواسطهٔ اینکه در ولایات غربی بحر خزر اقوام آریانی دیده‌اند که آتش از زمین بیرون سیآید و مردم آن نواحی آنرا محترم میدارند و پرستش میکنند در نفوس ایشان اثر کرده است. من هیچوقت فراموش نمیکنم مشاهده‌ای را که در بادکوبه ازاین امر نمودم، درغروب آفتاب بآنمکان رسیدم، برف زمین‌را مستور داشته معهذا آتش از زمین برمیجست و منظرهٔ مؤثر دهشتناکی فراهم ساخته بود که بوصف در نمیآید. بنابراین اوضاع طبیعی مملکت اعتقاد به‌متبرك بودن آتش را بذهن القا میکند و شخص بی‌اختیار متوجه میشود که کسانیکه این عناصر را مظهر خالق جهان داشته بودند پر بیحق نبودند و یقین است که بمرور زمان این قدرومنزلت آتش دراذهان عظمت یافته تا بجائی رسیده است که زردشتیان آتش پرست قلم رفته‌اند و این امر تا بامروز دنباله پیداکرده است چنانکه هنوز هیچ پارسی ایرانی شمع روشن را نمیدمد و اخگر سوزانرا خاموش نمیکند و استعمال دخانیات نیز نزد ایشان ممنوع است.

استعمال برسم

یعنی بسته چوبها و آن محتمل است که ازچوبهائیکه تورانیان در وقت اخبار از مغیبات در دست میگرفتند مأخوذ باشد و یقین است که اعتقاد بر مهاجمهٔ دائمی ارواح خبیثه و اذکار واوراد لازمه برای دفع آنها و اعتقاد باینکه ناخن بریده را با ذکر ادعیه زیر خاك كرده تا نیزه و کارد و کمان و تیرهای با پر عقاب و فلاخن در دست دیوان نشوند همه خرافاتی است که از تورانیان بایرانیان رسیده ومذهب زردشتی‌را ملوث نموده‌است. امروز درایران ناخنهای بریده‌را با کمال دقت زیر پاشنهٔ در دفن میکنند و معتقدند براینکه چون چنین کنند آن ناخنها سدّی میشوند ووقتیکه دجال یا مسیح کاذب ظاهر شود اهل آنخانه را از متابعت او باز میدارد واحتمال کلی میرود که این رسم هم از همان اعتقاد قدیمی ناشی شده باشد.

مغ

عقیدهٔ عمومی براینست که مغها[1] قومی غیر آریانی و یحتمل تورانی بوده که اقوام آریانی در وقت تصرف کشور آنها را در

۱ ـ «Magus» و آن بعقیدهٔ بعضی بمعنای غلام و بنده‌است. دراوستا این نام فقط دریك مورد بلفظ مرکب استعمال شده‌است ولی این بعید بنظرمیآید که افراد یك طایفهٔ مغلوب ازطرف غالب بشغل کهانت گماشته شوند، لیکن مولتون در کتاب نفیس J.g فریزر نظائری برای آن ذکر کرده‌است. (مؤلف)

جزء خود مستهلك نموده‌اند . در هرحال در ازمنهٔ تاریخی می بینیم که آنها علمای دینی زردشتیان شده و ذبح قربانی و تهیهٔ مایع متبرك موسوم به هوما و بکار بردن دستهٔ برسم را حق اختصاصی خود قرار داده‌اند ، بعلاوه در تنجیم یدطولا داشته و بواسطهٔ این علم در موقع ولادت حضرت عیسی اظهار وجود نموده‌اند وبمرور زمان نفوذ ایشان شدت یافته و یحتمل بواسطهٔ همین امر ، تعلیمات پاکیزهٔ زردشت مقرون بخرافات و آداب و رسوم سخت بیمعنی شده است . اگرچه خود زردشت را هم ازنژاد مجوس دانسته‌اند، ولی بنظر میآیدکه ایرانیها آداب و رسوم مجوس را بسهولت وطیب خاطر قبول نکرده وظاهراً قبل از دورهٔ ساسانیان مذهب مجوس در تمام ایران شایع نبوده است .

عقیدهٔ بمعاد

اعتقاد به‌حیات اخروی‌که برای مکافات یامجازات بعد ازمرگ داده میشود یکی از عقاید اساسی آریانی است . درگاتها این عقیده‌صریحاً‌توضیح نشده لیکن‌درو‌ندیداد بیان اجمالی گاتها بصراحت‌نزدیکتر گردیده و برحسب معمول این عقیده بصورت اخبار واعلام الهی اظهار شده است . در جواب این سئوال‌که آیا مؤمن و کافر باید « ازآبهای جاری و غله وسایر ثروتهای خود مفارقت کنند» **اهورا** میگوید چنین است و«روح واردطریقی میشود که زمان آنرا مهیامیسازد وبرای سعید وشقی هردو باز است» . بعد ازآن گفته میشود که روح بعد از جدا شدن از بدن تا سه‌شب در نزدیك سر بدنیکه از آن تازه مفارقت نموده میماند و برحسب استحقاق لذت یازحمت‌را بمنتها می‌بیند ، چون روزچهارم میشود بادمشکبوئی ازجنوب میوزد و روح مؤمن در سرپل چینوات[1] یعنی پل مفارقت که برقعر جهنم کشیده شده با دختر سفید بازوئی که زیباتر از همه چیزهای زیبای دنیاست ملاقات میکند و از او سؤال مینمایدکیستی و جواب میشنود «ای جوان نیك پندار ، نیك گفتار و نیك کردار من وجدان تو هستم » پس به هدایت این راهنمای بهجت روح مؤمن بحضور **اهورا** میرود و درآنجا مانندمهمان بخوشی پذیرفته میشود . اما روح انسان‌شقی با زن‌زشتی روبرو شده از پل نمیتواند بگذرد ودرمأوای دروغ میافتد و آنجابندهٔ اهریمن‌میشود.

۱–Chinwat .

درکتاب هرودوت[1] عبارت قابل توجهی راجع باین موضوع هست و آن اینست که کبوجیه چون میشنود که بردیا خروج کرده در کار پیشرفتن است و حال آنکه بعقیدهٔ او کشته شده بود پرکزاسپ[2] راکه مأمور کشتن او ساخته بود مورد عتاب قرار میدهد که چرا اطاعت امر من ننمودی ، پرکزاسپ از خود مدافعه کرده این خبر را تکذیب میکند و میگوید «اگر فی‌الواقع بنابر این شده است که اموات از قبر بیرون آیند پس منتظر باش که آستیاگ [3] پادشاه ماد نیز بیرون آید و باتو جنگ کند والا اگر امور طبیعت بروفق جریان سابق است مطئمن باش هرگز از آن ناحیه بتو آسیبی نخواهد رسید» و این عبارت حقیقة شایان تأمل است .

بهشت پارسیان

بعقیدهٔ زردشتیان بهشت ازاقصای مشرق درجبال هربرزایتی[4] یعنی کوه مرتفع که دردورهٔ زبان پهلوی البرج و امروز البرز خوانده‌میشود واقع بوده واین کوه مجهول‌الحال اززمین بالا رفته از ستارگان‌میگذرد وبقلمرو بی‌نهایت نور یعنی به‌بهشت اهورامزد «منزلگاه نغمات‌میرسد» و آن ام‌الجبال است وقلهٔ آن‌درشرافت ابدی شناور است، درآنجا شب و سرما ومرض وجود ندارد .

یقین است که تخیلات شاعرانه راجع بقلهٔ دماند درذهن همه کس تأثیر دارد ، مخصوصاً در ذهن کسانیکه مثل من در وسط زمستان شکوه و جلوهٔ آفتاب را هنگام غروب درمقابل آن کوه دیده وتماشا کرده‌باشند، چه بعدازآنکه آخرین تابش آفتاب از روی‌رشتهٔ‌اصلی البرزمحوشدورنك‌سفیدی تیره‌رنك کوه‌ظاهر گردیدشخص‌بدنهٔ‌مخروطی دماوند را می‌بیند که روشنائی قرمزرنگی سراپای‌آنرا گرفته وتدریجاً این روشنائی‌بالا میرود تاعاقبت منحصر برأس مخروط میگردد، آنگاه ناگهان غروب میکند ومرگ فضا را میگیرد ومن هیچ منظریرا باین زیبائی و تأثیر ندیده‌ام وهروقت از ایران دورمیشوم این یکی از تذکراتیست که بسیار دوست میدارم .

---

۱ ــ کتاب ۳ ، بند ۲٦ . (مؤلف) .

۲- Prexaspes . ۳- Astyages . ٤- Hara-Berezaiti .

تأثیر مذهب زردشتی بر مذهب یهود

تحقیق اینمسئله که مذهب زردشتی چه اندازه در مذهب یهود و نصاری تأثیر داشته خارج از گنجایش این کتاب میباشد ،لیکن قابل توجه است که بدانیم اهریمن زردشتی باشیطان یکی است ودراین هردو مذهب ارواح خبیثه‌ای هست که خداوند مطلق نمیتواند آنها را بیواسطه براندازد، چه اگر میتوانست البته میکرد ونیز پاکیزگی وعلو نظری که درتعلیمات زردشت نسبت به **اهورامزد** هست زیاده از آن است که بنی اسرائیل نسبت به **یهوه** خداوند طایفهٔ خود داشته‌اند و این عبارت‌را از قول او نقل کرده‌اند که فریاد کرده است ،«اگر شمشیر درخشندهٔ خود را تیزکنم و دستم محکم بچسبد ازدشمنانم انتقام خواهم کشید و بکسانیکه با من بغض دارند سزا خواهم رسانید ، تیرهای خود را از خون سیراب میگردانم و شمشیرم گوشت خواهد خورد[1] » ، اما از طرف دیگر وصفی که **اشعیا** از حقیقت بلند مرتبهٔ ذات احدیت میکند از بهترین بیانیکه راجع به **اهورامزد** شده بالاتر است .

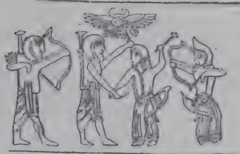
اینك بمسئلهٔ مهمتری میرسیم ، اگر چه شاید مبالغه باشد هرگاه بگوئیم مسئلهٔ بقای روح را ابتدا زردشت تعلیم کرد و بعدها عبرانی‌ها یا بنی‌اسرائیل (پس از آنکه ناپدید شدند و اسرائیل آنانرا از دست داد) **سارگن** دوم پادشاه‌آسور ایشانرا در بلاد مادجا داده‌بود ... این مسأله‌را اقتباس واختیار نموده‌اند ، لیکن میدانیم که‌خانواده‌های اشرافی وکاهن مانند یهودکه صدوقیان[2] نمایندهٔ ایشان بوده در اوایل تاریخ میلادی بر این عقیده بوده‌اندکه تورات چیزیکه مشعر بروجود ملائکه و ارواح و معاد باشد نیست ، بنابراین از یکطرف زردشتیان را می‌بینیم که اعتقاد ببقای روح یکی از مواد اساسی کیش ایشان است و از طرف دیگر یهود را ملاحظه میکنیم که ششصد سال بعد از وفات پیغمبر بزرگ ایران درخصوص اینمسئلهٔ مهم مابین خود اختلاف دارند . ضیق مکان بمن اجازه نمیدهدکه بیش از این راجع بتأثیریکه مذهب زردشت مستقیماً و بطور غیر مستقیم بر مذهب یهود میبایست کرده باشد شرح و بسط دهم . اینقدر هست

۱ـ سفر تثنیه باب ۳۲ آیهٔ ۴۱ـ۴۲ . (مؤلف).
۲ـ عضوفرقه‌ای ازبنی‌اسرائیل که جز نص‌صریح توراة بچیز دیگری قائل نبودند. (مترجم).

که اگر مذهب پاکیزهٔ زردشت بالخصوص اثر نکرده لامحاله این تأثیر را داشته است که اعتقاد و پرستش خدای مخصوص بیك طائفه وقبیله را تضعیف نموده تصور یك خدای واحد بزرگی راکه بهمهٔ ملل تعلق داشته باشد قوت داده است . این نکته را هم اشعار کنیم که سخن انبیاء بنی اسرائیل نسبت بایرانیها قابل ملاحظه است و اگر نمونه‌ای از موارد عدیده را بخواهید اینست که در کتاب **اشعیا** دیده میشود ،چنین میگوید «خداوند ببر گزیدهٔ خود **کورش** » . در هیچ جای تورات ایرانیها دوزخی شمرده نشده و بلکه تا یك اندازه یهود آنانرا قومی محسوب میدارند که مذهبشان با مذهب آنها متقارب و از یك جنس است .

خلاصهٔ احوال

مهاجرت قوم آرین و تصرف ایشان را در خاك ایران که وجه تسمیهٔ آن نیزهمانست بیان کردیم ودیدیم که دربدو امر بدوی وطبیعت پرست بوده‌اند ، پس از آن طلعت با رفعت **زردشت** بنظرمیرسد که بافسانه‌های آنان روحانیت داده و مقام‌الوهیت را بطوری جلوه‌گر ساخته که در علومرتبت ورفعت نزدیك بخداوند **اشعیا** میباشد و نیز **زردشت** بوده است که بقای روح را تعلیم کرده و بشارت امید بخش او ازباستان درمجرای زبان جریان کرده مستقیماً وغیرمستیم تاصدهٔ بیستم که ما در آن زیست میکنیم رسیده ودرعقاید ما تأثیر بخشیده است . موافق تعلیمات مزبور در تنازع ابدی بین خیروشر انسان در اختیار طرفین آزاد است . ارواح کریمه او را تقویت میکنند و ارواح خبیثه نسبت باو مهاجمه دارند ، اما باید بدانند که عاقبت خیر برشر غلبه خواهد کرد همچنانکه ابر بارانی خشکیرا مرتفع میسازد ، هر طفل زردشتی چون بمرحله‌ای ازسنین عمرمیرسد که لایق بستن کمر بند مقدس که شعارمذهب زردشتی است میشود ازبزرگتران خود تعلیمات مذهبی را میگیرد و کلمات ثلاثه ـ هوماتا هوختا ـ هوارشتا ـ یعنی نیك پنداری و نیك گفتاری و نیك کرداری را تکرار میکند وبعقیدهٔ قاصرمن مشکل است که کسی بتواند تعلیماتی عالی‌ترازاین برای نوع بشرپیدا کند.



منظرهٔ جنگ پارسیان بابیت‌ها
(از جریدهٔ انجمن پادشاهی آسیائی شمارهٔ سوم گرفته شده است)

فصل دهم

طلوع ماد و سقوط آسور

و واقع خواهد شد که هر که تو را بیندازتو فرارکرده خواهدگفت « نینوا ویران شده است ، کیست که برای وی ماتم گیرد و ازکجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم» باب سوم آیهٔ ۷ «سفر ناحوم» .

وصف ماد

دولت آریانی مادقبل ازپارسیان که با ایشان ازیك نژاد بودند طلوع کرد ، بواسطهٔ اینکه آنان بدولت معظم سامی نژاد آسور نزدیك بودند و تنها راه طبیعی که ازبین‌النهرین بفلات ایران‌میرود ازرشته جبال زاگرس عبور کرده وارد قلب کشور ماد میشود ، چنانکه می بینیم بسلاطین آسور بکرات وظاهراً بسهولت بآن سرزمین لشکرکشی کرده و اهالی آنجا بسلاطین مزبور خراج داده وخیلی بعید بنظر میآمدکه اجتماع بی‌اساس طوایف چند در ظرف سنواتی معدود مبدل بیك دولت مقتدری گردد .

دولت ماد در مرکز رشته جبال زاگرس وجلگه‌های حاصلخیز واقع درمشرق رشتهٔ مزبور تشکیل شده و چنانکه در فصل هشتم ذکر کردیم مرکب از شش طایفهٔ معتبر بودکه در تحت قدرت واحده در آمدند .

ابتدا ناحیهٔ اطراف همدان‌درتحت انتظام در آمد، لیکن این‌مرکز بزودی‌قلمرو خود را بسط داده تا اینکه حدود شمالی آن ببحر خزر رسید و در جانب شمال غربی شامل ایالت آذربایجان شد و درمشرق آن‌صحرای لوت بودکه جمعیت قلیلی ازبدویان

در آن منزل داشتند ، در مغرب و جنوب بایالات سرحدی آسوری که عبارت از اللیپی و خارخار بوده متصل میشد ، بعدها سرزمین ماد منقسم بسه استان بزرگ بود :

یکی ماد کبیر که امروز عراق[1] عجم است .

دیگر ماد آتروپتن که اکنون آذربایجان نام دارد .

وسومی ماد راجیانا که ولایات اطراف تهران حالیه باشد .

ودر آنموقع برحسب ظاهر حدشمالی آن رود ارس بوده که امروزسرحد ایرانست. گیلان و یقیناً قسمتی از مازندران نیز در تحت سکنای ماد بوده است و حدود شرقی آنرا ابواب خزر دانسته اند که چند میل درمشرق ری واقع است و در جنوب تنگهٔ مزبور کویر است ، گویا حدود حالیهٔ فارس و پشت کوه تخمیناً سرحد جنوبی ماد بوده و از طرف مغرب متکی بررشتهٔ زاگرس بود که هم آنها را از تعرض محفوظ میداشته و هم از آب مستغنی میساخته است .

حقیقتا این قسمت از فلات ایران از حیث آب وحاصلخیزی بهترین ناحیهٔ آنست و هرچه بلوت نزدیك میشود خشکی و بیحاصلی روبزیادی میرود .

اسبان نیسا

دراینموقع که گفتگو از ماد مینمائیم بمحصولات آنها نمیخواهیم توجه مخصوص کنیم ، زیرا که اینمسئله را درضمن کلیهٔ ایران تفصیل داده‌ایم ولی در بارهٔ اسبهای آن ناحیه باید استثنائی قائل بشویم و چون در تمام آسیا این اسبها اشتهاری داشته‌اند شمه‌ای از آنها را مذکور میداریم .

مرتع این خیول رشتهٔ زاگرس بوده و جنس آنها راکه **هرودوت** و **آریان** و **امیانوس** و **مارسللینوس** توصیف نموده منتسب به نیسا ساخته‌اند . رنگ آنها تیره وخاکستری[2] وسفید بوده وعموماً آنهارا از حیث سرعت سیرو تجمل و زیبائی بی‌نظیر میدانستند واهمیت ودخالت عمده‌ای که سواران در جنگهای ماد داشتند بواسطهٔ مالك بودن هزاران از این اسبهای خوب و لوازم آن بوده است .

---

۱ ــ حالیه آنرا اراك گویند (مترجم) .

۲ ــ اسهان سفید را مقدس خیال میکردند و شاهان هخامنشی آنهـا را قربانی میکردند . بنا بگفتهٔ استرابو اسبان اشکانی ازنژاد اسبهای نیسا بودند (بقیه در ذیل صفحهٔ ۱۵۱)

لشکر کشی تیگلات پالسر اول در سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد تقریباً

تیگلات پالسر اول از جبال زاگرس بماد وطوایف خویشاوند هجوم برده لیکن در وقایع وحالات او جز یك فهرست ساده از اماکنی که بتصرف درآورده چیز دیگری وجود ندارد. بی شك او در اینزمان لشکر آسور را بتمام جوانب واطراف سوق داده که از جمله یکی همین لشکر کشی بوده است.

لشکرکشی های شلم نضر در سال ۸۴۴ پیش از میلاد

تقریباً سیصد سال بعد از آن **شلم نضر** دوم به نمری[1] که امروز کردستان است لشکر کشی نموده واین نکته هم کمال اهمیت را دارد که درآنزمان آنولایات از دیرگاهی درتحت نفوذ بابلیان بوده است.

امیر آنولایات که موسوم باسم سمیتیك (مردوك مودمیك)[2] بود بکوهستان پناهنده شده اما رعایا و خزاین او را فاتحین گرفتار و اسیر کرده وبردند و **شلم نضر** پادشاهی از نژاد کاسی موسوم به **یانزو** برای حکومت درآن ناحیه معین نمود.

هفت سال بعد چون **یانزو** علم طغیان بلند کرد باز آن پادشاه به نمری لشکر کشی کرده و عاصیانرا غافل گیر نموده آنها را بجنگل راند. پس از آن بجانب پرسوا[3] که ولایت مجاور شرقی آن ناحیه بود رفت وبیست وهفت نفر امیر را غارت کرد وبالاخره از کنار آمادای وخار خار (ناحیهٔ کرمانشاه) عبور کرده عاقبت **یانزو** را اسیر وگرفتار نموده با تشریفات نصرت خویش به آسور باز گردانید و این لشکر کشی مخصوصاً

(بقیه از ذیل صفحه ۱۵۰)

و اسبان ایران امروز هم احتمال قوی میرود که از نژاد همان اسب ها باشند. حالیه در ایرنا یك اسب سفید بهترین اسبهـا شمرده میشود. برفسور و. ریجوای * اسبان نسارا اجداد اسبان ترکمانی دانسته است ولی من تصور میکنم که او اینرا مشکل بتواند ثابت نماید، من اسبهای ترکمانی راکه درمرزهای شمال شرق ایران و نیز درترکستان دیده‌ام بکلی متمایز بااسبهای ایران میباشند. (مؤلف).

۱ـ Namri . ۲ـ Marduk Mudammik

۳ ـ و این معلوم نیست که آیا سکنهٔ پرسوا اجداد ایرانیان بوده‌اند یا خیر (مؤلف)

* – Ridgeway .

طرف توجه است بواسطهٔ اینکه ذکر ماد و مادیها برای اول دفعه در نقل این واقعه در کتیبه های آسوری دیده میشود وقوم مزبور باینطریق و باین حقارت وارد در عالم تاریخ میشوند وراجع باین‌فقره درسفرپیدایش‌فصل‌دهم آیهٔ دوم میخوانیم که‌پسران **یافث** جومر (سیمریان) و ماگوگ (ازمنستان) ومادای (مدیا) و یاوان (یونان) » و غیرهم.

در زمان سلطنت **شمسی اداد** چهارم جانشین **شلم‌نصر** باز ذکر ماد میشود که مغلوب شده وخراج داده وازاینکه آسوریان مکرربفلات‌ایران‌دست‌اندازی وبلادعدیده خراب نموده‌اند بنظرمیرسد که درآنزمان مملکتی آباد وحاصلخیز و پرجمعیت بوده‌است و کثرت افراد واسبان ومواشی واغنام که بغارت برده وعددآنها را هزاران ذکر کرده‌اند این نظر را قوت میدهد.

لشکرکشی ادادنیراری سوم در سال ۸۱۰ قبل از میلاد

درسال ۸۱۰ قبل ازمیلاد **ادادنیراری** سوم که زن اوشاهزاده خانم بابلی‌مسماة به **سمورامات** بوده ومحتمل است که‌همان **سمیرامیس** مذکور درقصص باشد به‌ماد لشکرکشی‌نموده‌است و این اولین نوبت از چهار فقره لشکرکشی است که آن سلطان باعزم نموده و دولت آسوری‌را بسط‌داده تاآنجاکه جزءاعظم جانب غربی فلات ایرانرا نیز شامل شده است.

جنگهای تیگلات پالسر چهارم سال ۷۴۴ قبل از میلاد

پل یا **تیگلات پالسر** چهارم که در میان سلاطین جنگجوی آسوری مقام بلندی دارد در سال ۷٤٤ قبل از میلاد به ماد دست‌اندازی نموده مانند اسلاف خود درآنجا طوائف‌مختلفهٔ غیرمتحدهٔ دید وبنابراین توانست برایشان‌یکی بعدازدیگری حمله برد و نواحیرا که نزدیکتر بوده جزء ایالات آسور قرارداد و پیشرفتیکه در این جنگ نمود از اینجا قیاس میتوان کرد که شصت هزاروپانصد تن اسیروگله‌های بسیار ازگاووگوسفند و قاطروشتر به‌کالح بازآورد ویکی از سرداران او تا دامنه‌های بیکنی یعنی‌دماوند پیشرفت‌وآسوریان‌آنرا انتهای‌حدودعالم میدانستندواین حرکت‌هنرمندانه

و برای این مقصود چنانکه طبیعی بود **تام‌ماریتو** را بکار برد. مخصوصاً قبل‌از آنکه بابل مسخر بشود پادشاه آسور از ایلام تقاضا نمود کلدانیها را که در طغیان شرکت کرده بودند تسلیم نماید، اما جواب صریحی داده نشده بود بواسطهٔ اینکه مصلحت ایلام درتقویت بابل بودوچون آنشهر معظم‌مسخر گشت که لازم بود برای ایلام از آن‌جلوگیری کند**آسور بانیپال** سفرای ایلامی را مرخص کرده برای پادشاه ایلام پیغام داد که اگر آن اشخاص‌را تسلیم‌نکنی میآیم و شهرهای تو را خراب میکنم ومردم شوش وماد کتو و خایدالورا باسیری میبرم و ترا از تخت بزمین میاندازم و دیگریرا بجای تو میگذارم وهمچنانکه سابقاً **توم‌مان** را از میان برداشتم ترا هم نابود میکنم.

در این میانه بزرگان ایلام **اندَبغاش** را بقتل رسانیدند و **خوم‌بان کلداش** را بجای او گذاشتند و بنابرین موقع مناسبی برای **آسور بانیپال** پیدا شد، طرفداری **تام‌ماریتو** را بهانه کرد و آسوریان ویرا کمك نموده تا اینکه او دوباره داخل شوش گردیدودوباره برتخت نشست، ولی‌همینکه این‌امر انجام‌گرفت او سفاهت کرده درصدد قتل معاونین خود برآمد، آنها از این سوءنیت آگاه شدند و دوباره او راگرفته بزندان انداختند، لیکن آسوریان برای اقامت در ایلام عدهٔ خود راکافی ندیدند تمام‌کشور را بغارت داده به نینوا مراجعت نمودند.

تسخیر و غارت شوش
۶۴۵ قبل از میلاد

آسور بانیپال از نتیجهٔ مختصروناقص این‌جنگ راضی نشده **تام‌ماریتو**خائن‌را بمطالبهٔ‌تسلیم کلدانیها و «نه‌نه» ربةالنوع فرستاد اما **خوم‌بان کلداش** میدانست کـه تسلیم آنها مورث هلاکت خود اوست بنابرین مقاومت‌را اولی‌دانست الاینکه دراین موقع قوهٔ آسوریان زیاد بود وبعد از آنکه چهارده شهررا سوزانیدند شوش‌را هم بتصرف خود درآوردند. سابق برین لشکریان آسوری‌دونوبت بعنوان مساعدت وکومك بشوش‌رفته بودند، لیکن در این دفعه میتوانستند حقد وکینهٔ خود را ظاهر سازند و حرص غارتگری خویش را بدرجهٔ‌کمال بموقع آرند چنانکه غنائم فراوان بردند، چه‌گذشته از خزاینی که سابقاًاز سومر واکد بانجا وارد شده بود طلا و نقره (سیم‌وزر) معابد بابل که ایلامیها در ازای

معاونت بانسهر گرفته بودند نیز بچنگ ایشان افتاد. اماکن متبرکه را بی‌احترامی کردند. خزاین آنهارا چاپیدند، ارباب انواع را باسی ودو مجسمهٔ سلاطین ایلامی که‌از زروسیم و برنج و مرمر بود به نینوا فرستادند، بالاخره قبرهای دلاوران قدیم را نبش کرده



۱۴ - مجسمه‌های خدایان ایلام که‌آنها را ربوده به نینوا میبرند
ازکتاب آثار نینوا تألیف آ، ح، «لایارد» گرفته شده است

استخوان‌های آنها را به نینوا بردند ودر آنجا جشن ها گرفتند، شراب خواریها کردند و باعتقاد خودشان باین واسطه چون ارواح آن اشخاص به استخوانهای پوسیده معلق است مذلت وخواری این اوضاع‌را بهتر درك خواهند کرد. خلاصه برای پر کردن پیمانهٔ تلخی وعذاب ایلام‌در وقت سقوط او هر شرارت وبیرحمی که ممکن بود انجام دادند. وحزقیل نبی دراین باب‌میگوید «در آنجا ایلام وتمام جمعیتش هستند، قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده‌اند[1] ».

برگردانیدن مجسمهٔ «نه‌نه» به‌ارخ

بالاخره آسور بانیپال قادر شد که مقصود خویش را حاصل کرده «نه‌نه» را بعداز آنکه یکهزارو ششصد وسی‌وپنجسال دراسیری مانده بود به ارخ برگرداند. آیا درتاریخ هیچ‌امری نظیر این واقعه دیده میشود؟ لشکر آسوری عاقبت در حال فتح و ظفر مراجعت‌کردند و ثروت شوش وجمع کثیری ازبازماندگان سکنهٔ آن شهر ونواحی اطراف آنرا بردند. خوم‌بان کلداش چندی فراری بود اما عاقبت مجبور به تسلیم شد و آسور بانیپال منتهای کامیابی‌خویش‌را دراین قرارداد که آن پادشاه و تام‌ماریتو را با دو پادشاه‌مغلوب دیگر بجای اسب به عرابه‌ای‌که خود سوار بود بست وآنها را بدین شوکت و جلال بمعابدآسور وایشتر کشانیدند.

محو شدن ایلام

دولت ایلام منقرض گردید و اگر هم قبایل کوهستانی درآن جا باستقلال ماندند. اسم ایلام ودولت او از خاطرها محو شد و غُبار افسانه وقصه برروی آن نشست ومناسب آنست که قبل از رهاکردنش یك‌لحظه نظری برماسبق تاریخ آن بیندازیم.

ایلام در اوایل امر دولتی غارت‌گر بود و بهمین حال در تمام مدت باقی ماند و در عین حال یکنوع خط وصنایع[2] وتا یك اندازه تمدن مخصوصی‌را پرورش داد، لیکن نسبت بکشور های دیگر شیوهٔ تاخت و تاز بیشتر داشت تا استیلا و تسلط و اهتمامی

۱ــ باب ۳۲ ،آیهٔ ۲۴ کتاب حزقیل نبی. (مؤلف).

۲ــ ایلام درساختن جواهرآلات وریختن فلزات ازبابلیها خیلی پیش بوده‌است. (مؤلف).

دراینکه آنهارا تحت یك دولت مرتبی در آورد ننمود ووقتی هم که خواست فتوحات خودرا تحت انتظام در آورد ازعهده بر نیامد . نسبت بدولت بابل جفاکار بود و بدون ملاحظه و ترحم آنرا میدان تاخت وتاز قرار میداد وبا اینکه وسایل او نسبت باندولت بی اندازه ناقص تر بود اکثر اوقات موفق بدست برد و غنیمت آوردن بشوش میگردید . همینکه ولایات مابین ایلام و آسور ازمیان رفت وایلام مستقیماً باآسورروبروشد باوصف برتری انتظامات و تجهیزات قشون و مهمات حربی آسور دلیرانه با او جنگید و اگر نفاق و اختلافات داخلی نبود که در مواقع باریك همواره او را مفلوج میکرد بواسطهٔ شجاعت خود و صعوبت مکان در مقابل قوه و قدرت آسور تا بآخر میتوانست ایستادگی کند . بهر حال دولت ایلام باقی نماند و چنان عظمت و اهمیتش از خاطرها رفت که **استرابو** در کتاب جغرافیای خود درباب شهر شوش میگوید **کوروش** آن شهر را پایتخت قرارداد بواسطهٔ موقع و اهمیت و نیز از اینجهت که آن « هیچوقت از خود اقدام بامر بزرگی ننموده وهمیشه تحت اطاعت ملل دیگر بوده است »[1] . چنین است رسم سرای سپنج !.

۱ـ استرابو ـ ۱۵ ـ ۳-۲ . (مؤلف) .



یك سوار مدی
ازکتاب لوژارد موسوم به کلت دومیترا گرفته شده است

فصل هشتم

آریانهای ایران ـ اصل و منشاء و روایات آنها

من از میان بلاد ، اول سرزمین و کشور خوبی که آفریده‌ام همانا آریانه ـ ویجو (مسکن خاص آریان ها) است . « وندیداد . ۱ ـ ۱ »

اختلاف مابین اراضی پست و نواحی مرتفع ایران

یکی از مطلوب ترین مشاهدات شخص مسافر درایران اینست که اراضی پست راکه دربهار بطورموذی گرم میشود ترك گفته باماکن مرتفعه که در آنجا آفتاب موذی نیست وخضارت و طراوت غلبه دارد صعود نماید، چه درواقع وارد اقلیم دیگری میشود . تا کنون آنچه بیان کردیم تمدن را در جلگه های پست باز نمودیم که انسان در اول امر در آنجا نشو و نما کرده و کم کم بلاد معظم از قبیل شوش و بابل و نینوا ساخته شده و بالاخره در آنجا تمام شرق نزدیك ومصر قهراً درتحت استیلای یك دولت بزرگ مقتدر سامی نژاد قرار گرفته است .

استیلای آریان در اراضی مرتفعه

چون از آن اراضی پست وتمدن قدیم بالنسبه عالی دورشویم بفلات ایران صعود میکنیم و در آنجا همچنانکه امور طبیعی متفاوت است سکنه هم باآنچه دیده‌ایم تفاوت دارند یعنی چون

به فلات میرسیم از نواحی که در تحت نفوذ سامی‌ها است خارج شده به سرزمینی وارد میشویم که قوم غالب در آنجا آریانی است، اگرچه می‌بینیم که دول متمدن تر بابل و آسور بر آنها نیز تأثیرات کلی کرده‌اند. از این ببعد مقدرات تاریخ دنیای قدیم همانا کشمکش و نزاعی است مابین نژاد سامی جنوب و نژاد آریان شمال که بالاخره بمظفریت کامل نژاد های شمالی خاتمه یافته است[1].

مسئلهٔ آریان

مسئلهٔ نژادهند واروپائی که غالباً آنرا مسئلهٔ آریان میخوانند (اگرچه لفظ آریان بیشتر راجع بطایفهٔ هند وایرانی است)، در وقتیکه این مسئلهٔ مهم هنوز در مرحلهٔ اول از تحقیقات بود موضوع مباحثات بسیار شده‌است. دربدو امر این عقیده شیوع داشت که جماعتها ازقوم آریانی ازمحلی که‌منشاء آنهابود حرکت کرده‌وقسمتهای غیرمسکون نیمکرهٔ شمالی‌را مسکون ساخته‌اند. امروز عقائد بسیار تفاوت کرده و میدانیم زمانی راکه ما از آن صحبت میداریم درآنزمان‌دنیا قبلا بواسطهٔ نژاد های دیگر از نوع بشرمسکون بوده و بنا براین امروزقائلندبراینکه فقط باید السنهٔ خاندان آریان رامطرح گفتگو قرار داد و شاید که یك تمدن قدیمی آریان نیز قبل از انفصال لغات مختلفهٔ آریانی ازلغت اصلیهٔ آن وجود داشته است[2]

شکی نیست‌در اینکه مامیتوانیم سربلند باشیم از اینکه ازاولاد آن طائفهٔ‌اصلی آریان هستیم، لیکن منتی راکه سومریان وسمیت ها ونیزنژاد عجیب سواحل‌مدیترانه برما دارند و نباید آنرا فراموش‌کنیم اینست‌که تمدن آنها را آریانهای وحشی‌اختیار کرده و ترقی دادند وهرچه بیشتر مبادی تمدن ما درتحت مطالعه در میآید بیشترثابت میشود که تمدن ما میراث دورهٔ های قبل است که بما رسیده است.

سرزمین اصلی آریان ها

ازمسائلی که محل اختلاف عظیم واقع شده اینست که طوائف آریان ازکجاوازچه‌مرکزی‌خارج‌شده‌اند لیکن‌قرائن‌ودلائلی برکشف‌حقیقت موجوداست، مثلا این‌قوم یقیناً درزمینی ساکن

---

۱ ـ رجوع شود به «ازمنهٔ باستان» تألیف ج، ح، برسته‌ید صفحهٔ ۱۷۲. (مؤلف).

۲ ـ «نژاد های بشر» تألیف دنیکر، صفحهٔ ۱۳۸. (مؤلف).

بوده‌اند که آب و هوای بری داشته و چنانکه پیداست دو یا سه فصل از فصول اربعه را بیشتر ندیده بودند. از لغت ایشان ظاهر میشود ساکن جلگه بوده و کوه و جنگل نداشته‌اند و فقط بعضی اشجار سخت جان از قبیل قان (غان) و بید در آنجا بوده است. ما امروز میدانیم که آریانها از شمال آمدند و چون حرکات طوائف بدوی دامنهٔ وسیع دارد بعضی را عقیده این است که مسکن اصلی آنها باید در بیابانهای وسیع شمال خراسان بوده باشد که برحسب ظاهر در قدیم الایام حاصلخیزتر ازامروز بوده و یا درجلگه‌های جنوب روسیه که مجاور ومشابه بیابان سابق الذکر و آب فراوانتر است ، بعضی دیگر ناحیهٔ جنوب غربی بحرخزر را منشاء اصلی آنطایفه میدانند ودرهرصورت مطلب طوری نیست که بتوان رأی قطعی در آن اظهار نمود .

روایات آریانهای ایران

آریانهای شعبهٔ ایرانی که سروکار ما در اینجا با آنهاست اول ازهمه متمدن شده و قائل بوحدت خداوندگردیده وبنابرین مورد توجه خاص میباشند . اینطایفه روایاتی داشته‌اند مشعر براینکه هجرت ایشان ازمنزل اصلی بسبب این بوده است که عامل شرمحل ایشان را یخ بسته و غیر قابل سکنی نموده بود و شاید که معنی اینحرف این باشد که بواسطهٔ تغییر آب و هوا مجبور به تغییر مکان شده‌اند چنانکه ظاهراً غلبهٔ خشکی طوائف مغول را وادار کرد که بجانب مغرب هجوم ببرند وضمنا بساط تمدن ممالکیرا که عرصهٔ تاخت وتاز ایشان میشد برچینند .

در داستانهای ویژه[1] به یك منزل ازدست داده (ایران وَاجَ) اشاره شده است وچون بواسطهٔ سرما مجبور بمهاجرت از آنجا شده به سوغده ومورو (در زبان یونانی سغدیانا و مرژیانا) رفته‌اند که اولی بخارا و دومی مرو حالیه خوانده میشود ، بواسطهٔ ملخ و طوائف دشمن مجبور شدند سغده را نیز ترك کنند و به باخذی کشور بلند رایت وبعدها بلخ نامیده شده بروند ، از بلخ به نیسایه رفته‌اند واین محل را با نیشاپور یکی

---

۱ ــ رجوع شود به وندیداد . (مؤلف) .

دانسته‌اند ، ولی بعقیدهٔ من اشتباه است چه ناحیهٔ ناسایانیسه که در مغرب عشق آباد واقع است بهتر مناسبت دارد . مراحل آخری این مهاجرت هریو (هرات) ووَای کرِتَ (کابل) بوده که آنرا زمین بدسایه وصف کرده‌اند و بعدها وقایع نگاران این ولایات را بدو قسمت منقسم نموده‌اند از اینقرار که ارهواتی (رُخج) و ای‌تومنت (هیلمند) و هپتاهندو (پنجاب) در سمت مشرق . اورو (طوس) وهرکانا (گرگان) ، رَگَ (ری) ، ورنا(گیلان) وپارهٔ ولایات دیگر طرف مغرب میباشد و ممکن است که این دسته‌بندی را برای این کرده باشند که تا طوائف آریان‌های هندی و ایرانی را توضیح دهند .

مکان اَیران وَاِجَ را درقسمت شمالی آذربایجان حالیه فرض کرده‌اند، امامسیو دمرگان[1] نظرصحیحی اظهار میکند و میگوید درصورتیکه نقطهٔ نامبرده جزء شمالی قسمتی از آذربایجان بود میبایست طوائف آریان با مردمانیکه ساکن ارمنستان بوده‌و خط نوشتن میدانستند و بالنسبه متمدن بودند ارتباط پیداکرده باشند . حقیقت اینست که‌محل مزبوررا به تحقیق نمی‌توان تعیین کرد . هرچند بواسطهٔ اکتشاف **توخاریك**[2] که قدیمترین صورت هند و اروپائی در سیبریاست قسمت غربی این صحرای وسیع میتواند خوب‌دعوی کند که شایستهٔ دقت نظرمیباشدوداستان سابق‌الذکر بطوریکه‌بدست ما رسیده طول و تفصیلش چنانست که نمی‌توان آنرا قدیم دانست وممکن است وقتیکه داستان بصورت‌حالیه درآمده آذربایجان‌را اَیرن وَاِجَ میپنداشتند و سرمنزل اصلی که در شمال بوده فراموش کرده بودند، معذلك فضلائی که‌در کتاب اوستادست دارند باین داستان اهمیت زیاد میدهندوشکی نیست دراینکه آن مبنی برروایات بسیارقدیم بوده‌است.

ورود طوائف آریان‌ها بایران

عقیده براینست که قوم ماد از جنوب روسیه بایران مهاجرت کرده وچون دولت ارارتو یا آرارات را قوی یافتند ونتوانستند بر آن حمله کنند از آن احتراز نموده تدریجاً قسمت غربی فلات ایرانرا متصرف شدند .

---

۱ ـ «مطالعات» صفحهٔ ۴۱۵ (مؤلف)

۲– Meyer, Geschichte des Alterthums,isol .

شعبهٔ دیگر آریانی که پارسیان باشند از بیابان های شمال خراسان وارد مشرق ایران شده از ایالت کرمان عبور کرده فارس را مسکن خود قراردادند ، یعنی از نزدیکی زنده رود که ظاهراً همانوقت در تصرف طوائف ماد بوده تا خلیج فارس و حدود غربی آنها متصل بحدود طوائفی بوده که در تحت نفوذ ایلامیها بسر میبردند .

سلسلهٔ دیگر از آریا یا باکتریا حرکت کرده امتداد جنوب شرقی را اختیار نموده از هند و کش گذشته پنجاب را مسخر نمودند . پشت سر این سه دسته ذکر هیرکانیها را میشنویم که ساکن ناحیهٔ استراباد[1] حالیه بودند و دنبال پارسیها کارمانیان میباشند که ولایت کرمان منسوب بایشان است . دیگر گدروزیان که در ساحل بلوچستان بوده و درانژیان و اراخوسیان که اولی در نواحی شمالی بلوچستان و دومی درقسمتی از جنوب افغانستان مسکن گرفته بودند و آخرالامر مرژیهای مرو و باختریهای بلخ میباشند .

تاریخ این مهاجرتها

بعضی از کتیبه های خط میخی که جدیداً در بوغاز کِ ای[2] که عبارت از تیریای قدیم و پایتخت هتیت ها باشد کشف شده مشتمل بر معاهداتی است که مابین هتیت ها و مِتانیان که لااقل امرا و سلاطین آنها آریان بوده‌اند بسته‌شده ، از جمله قراردادی است که از طرف خدایان وِ د ـ اندرا ـ وارونا ـ نساتیاتونس (اسونز) واقع شده است و آن نه فقط تصریح میکند که مِتانیان این خدایانرا احترام مینمودند بلکه معلوم میدارد که درسال ۱۳۵۰ قبل ازمیلاد تاریخ عهدنامهٔ مزبوره امتیاز وفرقی بین عناصر آریای ایران وهند وجود نداشته است ، ضمناً سند نامبرده تمدن هند را میرساند که نهایت قدیم نیست .

عقیدهٔ مسیو دُمرگان[3] اینست که هجوم آریانها به باکتریا دو هزار و پانصد سال پیش ازمیلاد واقع شده و قوم ماد درحدود دوهزار سال قبل ازمیلاد بشمال غربی ایران رفته‌اند و این مسئله که در فصل ششم مذکور داشتیم که کاسی ها که در حدود

---

۱ ـ گرگان فعلی (مترجم) .

۲ – Kyoi

۳ – «مطالعات» صفحهٔ ۳۱٤ (مؤلف) .

هزار و نهصد سال قبل ازمیلاد تأسیس یك سلسله سلاطین نموده و در زمان سلسلهٔ اول سلاطین بابل اسم آنها شنیده میشود در تعیین تاریخ این مهاجرت کمك میکند و قبل از آنکه هویت قوم کاسی که یحتمل طائفه‌ای بودند از ماد تشخیص شود این مسئله باین تحقیق معلوم نمیشد.

قوم ماد و سکنهٔ قدیم

ظاهر آنست که ازسکنهٔ قدیم بعضی مقهور و برخی بکوهستانها رانده شده و جماعتی را هم متعرض نشده و گذاشته‌اند که با مهاجمین مشترکاً زندگی کنند و هرگاه بنظر آوریم که طوائف مدافع بایدتلفات بسیار دیده‌باشند ومیدان تاخت وتازهم وسیع وکوهستانی بوده معلوم میشود که عقیدهٔ فوق معقول‌ترین فرضهاست و تاریخ نشان میدهد که این ترتیب بارفتار اکثر ملل فاتح‌موافقت دارد. قول هرودوت نیز این‌رأی را تقویت میکند، چه‌اسامی طوائفی راکه باهم مخلوط شده تشکیل یك ملت‌دادند نقل میکند. بوس‌ها، پارتاکنها، ستروخاتها، آری سانت‌ها، بودی‌ها، مغ‌ها[1] بودند. ممکن است‌چهار طائفهٔ اول از طوائف نامبرده آریان بوده و بودی و مجوس تورانی محسوب میشدند. قوم مجوس را مهاجمین دارای نوعی ازکیش و پرستش دیدندکه باکیش آریانی مخلوط شده و بعدها تحت توجه وتربیت زردشت ترقی نموده بصورت مذهبی‌درآمدکه امروز باسم‌خود او موسوم است.

مهاجمین آریانی قومی بدوی وگله‌دار بوده و اسب ومواشی و گوسفند وبز و سگ‌گله داشته‌اند. مسافرت ایشان با ارابه های زبر و ناتراشیده ای بوده‌که چرخ و محور آنها را ازیك پارچه چوب نتراشیدهٔ‌خشن میساختند. عروس راباسیری‌میگرفتند وخانواده مبنی بودبراقتدار تام رئیس‌خانه یعنی پدر وتعددزوجات هم معمول‌میداشتند. طلا و الکترم یعنی مرکب از طلا ونقره ومفرغ را میشناختند، اما صنعت ایشان منحصر ببعضی تزئینات و نقوش و خطوط معدود بوده و خط و نوشتن نمیدانستند، آنهاکم کم از بدویت خارج‌شده استقرار یافتند، زراعت آموختند، دهات و بلاد ساختند وتامدت مدیدی‌اجتماع‌ایشان عبارت‌بود ازقبائل‌چندی که‌ازیکدیگر مستقل بودند وچندان‌اتصال

۱ - هرودوت ۱، ۱۰۱. (مؤلف).

و ارتباطی نداشتند، لیکن در مواقع خطر ومهلکه بزودی با هم متحد میشدند.

افسانه‌های آریائی

بعضی محققین گفته‌اند و عقیدهٔ صحیحی است که هیچ مذهبی اختراع نمیشود و این حرف دربارهٔ زبان نیز صادق است یعنی هر دو امر بر نشو و نما و تبدلات تدریجی درست میشود و از آنجاکه مذهب مبنی بر عقایدی است که افسانه‌ها و اساطیر اگر بروی آنها قرار نگرفته باشند البته تصرف کلی در آنها داشته و کمال اهمیت رادارد که بتوانیم آن حکایات قدیم اساسی رامعلوم نمائیم وخوشبختانه افسانه‌های آریائی برای اخلاف باقی مانده وما برای معرفت باحوال مبادی تمدن جدید از آنها استفاده میکنیم

اولین اطلاعی که بر احوال آریان‌ها داریم برما ظاهر میسازد که آنها در مرحلهٔ پرستش طبیعت خالص و پاك بوده‌اند. آسمان شفاف و نور و آتش و باد و باران که اسباب حیات‌میشوندمعبودایشان بوده وظلمت[1] وخشکی‌را شیاطین ملعون‌میپنداشتند. در این مذهب شرك، آسمان بر سایر خداوندان مقدم بود و خورشید چشم آسمان و برق پسر آسمان نامیده میشده است‌ومیتوان گفت که اکثر مذاهب این افسانه‌ها رادارا بوده وعقاید مز بوره عمومیت داشته‌است، لیکن اقوام آریانی مثل سومریان معتقد ومقید بجلب مساعدت و موافقت ارواح خبیثه نبوده‌اند بلکه توقع ایشان آن بود که ارواح طیبه باید با ارواح خبیثه طرف شده آنهارا مغلوب سازند و ادعیه و قربانیهائیکه‌انسان میکند به غلبهٔ آن مدد تمام میرساند و بنابراین ازاوایل امر در نزد این قوم انسان‌مقام محترمی داشته و نسبت بخدایان چندان تذلل‌نمیکردند، از برای آنها ادعیه میخواندند، از ایشان استعانت مینمودند، تسبیح وتجلیل میکردند. قربانی را برای ایشان‌میدادند و بالاتر ازهمه‌اینکه مشروب متبرك‌هوما[2] را اهدا مینمودند لیکن‌ازاین‌ادعیه وقربانیها معتقد بودند به اینکه بخداوندان برای مجاهده با قوای خشکی وظلمت‌مدد میرسانند،

۱ــ درخصوص ظلمت؛ گاتاها و اوستای اخیر تفاوت دارند چه برطبق گاتاها ظلمت‌مخلوق اهورامزد میباشد (یسنا ٤٤). (مؤلف).

۲ــ هوما که بعینه همان سومای هندی است گیاهی است کوهستانی اما حقیقت و هویت آن درست معلوم نیست. (مؤلف).

چنانکه حقیقتاً خیلی دلچسب است وقتیکه شخص در آن داستانها میخواند که چگونه نسبت به وارونا یعنی خداوند آسمان و همان رب‌النوعی کـه یونانیها ویرا اورانوس مینامیدند پرستش میکردنـد و او را رب‌الارباب میخواندند و ادعیه برای او تلاوت میکردند وصفاتی معنویه برای او مذکور میداشتند ومخصوصاً این محل توجه میشود که می بینیم رب‌النوع مزبور فوق‌العاده از دروغ متنفراست واین مسئله برایرانیها تأثیر کلی داشته وازکتیبه‌های بیستون وهمچنین ازبیانات هرودوت این‌فقره‌هویدا میشود.

اثیر نورانی‌که باسم **میترا** خوانده میشود در معبودیت با آسمان شریك بوده واین هر دو مراقب ضمایر و اعمال مردم بوده وبینائی ودانائی‌کامل داشته‌اند . همچنین آتش بصورت اصلی خود که برق باشد در منازعهٔ دائمی خداوندان نور با قوای ظلمت دخالت تامه داشته است و ذوق سرشار و طبع شاعرانهٔ قوم آریان در وصف این آثاربا شکوه طبیعت مخصوصاً خودنمائی میکرده است .



قسمتی از منظرهٔ شکار ایرانی
(تصویر روی یک ظرف گلی در موزهٔ هرمیتاج)

فصل نهم

کیش مادیها و پارسیها

آنها (پارسیها) رسم دارند که بر مرتفع ترین کوهها بالا رفته درآنجا برای زؤس رئیس ارباب انواع قربانی میکنند. این نام یعنی نام زؤس را آنها به تمام فضا و دائرهٔ سماوی اطلاق میکنند . علاوه بر این برای خورشید ، ماه ، زمین ، آتش ، آب ، باد هدایا تقدیم مینمودند ، درابتدا فقط برای همین ها قربانی میکردند . (هرودوت . ۱ ، ۱۳۱)

ای اهورا ، مسئلت میکنم که مرا از حقیقت این آگاه سازی که پیش از روز قیامت مردمان بپاداش عمل خود میرسند ؟ « سرود زردشت »

اشتراك مذهبی طوایف آریانی ایران و هندوستان

درفصل سابق بپرستش آریانیها نسبت بقوای طبیعت اشاره کردیم، دراین فصل[1] باید همان موضوع را شرح وتوضیح دهیم. این پرستش طبیعت چنانکه هرودوت گفته است وماعین آنرا در بالا مذکور داشتیم در نزد اقوام آریانی معمول بوده لیکن ایرانیها در دورهٔ متمادی با آریانهای هندوستان اشتراك مذهبی وفرهنگی داشته ودورهٔ

۱ ــ من در مسائل و مندرجات این فصل یعنی فصل حاضر به کتاب زردشت پیغمبر باستان ایران تألیف پرفسور ویلیام جکسون مراجعه کردم ، مستر ادوارد در موضوع خدای ایران مقالهٔ محققانه‌ای که برای درج در دائرةالمعارف مذهب واخلاق هستینگس نوشته بود نمونه‌اش‌را برای من فرستاد ، در اثنای تجدید نظر بکتاب آئین قدیم زردشت تألیف ژ . ح . مولتون که در مسائل گوناگون و مشکل مدققانه و نیز منصفانه اظهار نظر نموده مراجعه کرده‌ایم . (مؤلف) .

مزبور تا نزدیك باوقاتیکه اینك ما از آن گفتگو میکنیم امتداد داشته است . آریانهای هندوستان کتاب آسمانی داشتند که آنرا و دا یا معرفت میخواندند واین عبارت است از مجموعهٔ زاید برهزار سرود که فاتحین آریانی قدیم وپنجاب آنها را ضبط کرده بودند وچون بدورهٔ قدیم هندوستان که کتاب مذکورترتیب داده شده رجوع میکنیم می‌بنیم مانند ایرانیها در مرحلهٔ نشوو نما بوده‌اند وهمانطورقوای طبیعت را پرستش‌میکردند . خدا را هردو طایفه بیك اسم میخواندند و این امرچنانکه ادواردس [1] اشاره‌میکند دلیل بر آنست که معبود های آنها یکسان بوده‌اند . یکی از اسامی پروردگار **آسورا** بوده که درسانسکریت **آسورا** ولی‌دراوستا **اهورا** تلفظ میشده وبمعنی خداوند بوده‌است اسم دیگر **دایوا** [2] بوده که به سانسکریت دواودر اوستادیوا [3] میگفتند و این لفظ همان کلمهٔ هند واروپائی است که بمعنی وجود آسمانی است وکلیهٔ السنهٔ آریانی این کلمه‌را بمعنی خداوند بکاربرده‌اند، بدینطریق که درزبان یونانی **تئوس** ودرلاتینی **دئوس** و در فرانسه **دیو** و انگلیسی **دیتی** گفته‌اند .

در همان ابتدای دورهٔ ود از خداوندانی که موسوم به اهورا و دیوا بودند در نزد قبائل آریانی درمقام معبودیت با هم رقابت داشتند مثلا درهندوستان دیوا ها سمت تقدم و برتری داشتند وآسورا ها در ودای بعدی بمنزلهٔ شیاطین محسوب میشدند . از طرف دیگر درایران‌اهورا ها سمت رجحان وبرتری داشتند واحساسات مذهبی‌ایرانیان به **اهورا** علاقه گرفته و مقامیرا که در هندوستان به **آسورا** میدادند ایرانی‌ها برای دیوا ها قائل شدند .

افسانه های هندی ایرانی
یما یا جمشید

بعضی داستانها هم هست که هر دو کشور مشترك است [4] و مهم تر از همه ظاهراً قصهٔ یمای دلاور میباشد که اصلا یکی‌از اسامی آفتاب در هنگام غروب بوده است و در او نیزچنانکه ماتیوآرنولد [5] شیرین بیان میکند چنین عقیده داشتند که

۱ – Edwards . ۲ – Daiva . ۳ – Daeva .
٤ – در فصل دوازدهم این کتاب دوباره اینموضوع مطرح خواهد شد . (مؤلف) .
۵ – Matthew Arnold .

اول کسی بوده که مردم را دلالت و راهنمائی کرده و اول کسی بوده که بر منزل وسیع مرگ رسیده و بنابرین طبیعة مبدل بپادشاه اموات شده است . او دو سگ داشته است تیره رنگ و بزرگ پوزه و چهار چشم ، در هر روز بقوهٔ شامهٔ خود جستجوی اموات میکرده و آنهارا برای صاحب خود میآوردند ومیتوانیم عادتیراکه درایران میان گبرها باسم « سگدید » معمول بوده است از آثار آن عقاید بدانیم . در اوستا مذکور است که هر کس بمیرد باید سگ زرد چهارچشمی یا سگ سفیدی که گوشهای تیره رنگ داشته باشد نزدیك اوآورند ، زیراکه نگاه آن سگ شیطانراکه میخواهد داخل بدن میت شود دور میسازد . امروز هم زردشتیان ازقدمت این رسم بی خبرند . برروی سینهٔ هر کس که احتمال مرگ او را میدهند پاره نانی میگذارند ، هرگاه سگ آن نان را خورد آدم را مرده میپندارند و بدخمه میبرند وکسانیکه حامل جنازه میباشند درنزد جماعت نجس دائمی محسوب‌اند وزندگی مفلوکی دارند .

زردشت پیغمبر ایران

مؤسس مذهب قدیم ایرانیها زردشت است. درخصوص اسم و نیز شخص او عقایدی اظهار شده که سخت مغایر با هم‌میباشند، حتی‌اینکه بعضی‌منکرشده‌اند که زردشت شخص تاریخی باشد یعنی‌وجود حقیقی‌داشته باشد و ازجمله عقایدیکه درهمین اواخر دربارهٔ او اظهار میکردند اینست که آن نتیجهٔ افسانهٔ طوفان است که درهمه جا بوده است ولیکن دراین موضوع نیزمانند مسئلهٔ قوم آریانی نسبت بعقاید سابقین پیشرفت عمده حاصل شده اگر چه آنها که اقدمند البته افضلند . باری امروز با وجود قصه ها وافسانه هائیکه موجب ابهام وتردید عقائد دربارهٔ او میشودمعلوم گردید آن مصلح بزرگ یعنی پیغمبر ایران شخصی است تاریخی‌وحقیقی وتاریکی قدمت وجود اورا محل شبهه وتردید نباید قرار بدهد .

اصل اسم زردشت زراتسترا که در لاتین تحریف شده و ُزر ُآستر گفته اند بدرستی حقیقت آن معلوم نیست ، ولی کلمهٔ استرا همان اشتر است که در زبان امروز فارسی با مختصر تغییری موجود میباشد و این قول که پیغمبر نامبرده ازاهل آذربایجان که یونانیها اتروپاتن میخواندند بوده قرین قیاس است که نام مزبور در هر دو صورت

متضمن لفظ آذر قدیم یعنی آتش میباشد بدین مناسبت که پیش ازایام **زردشت** کاهن را آذروان یعنی نگهبان آتش میگفتند . مولد او در ارومیه که در مغرب دریاچهٔ موسوم بهمین نام واقع است دانسته اند ، در ایام جوانی بحال تفکر و انزوا میگذرانیده و در آن اوقات هفت مرتبه رؤیابرای او دست داده وساوس وامتحانات چندی راتحمل نموده



۱۵ – تصویر آتشکده در نقش رستم
(از کتاب صنعت استان ایران تألیف مارسیل دیولافوا گرفته شده است)

بالاخره بعثت خودرا اظهار داشته وسالهای درازچندان پیشرفتی حاصل نکرده چنانکه در ده سال اول فقط یکنفر باو گرویده است .

گشتاسب اولین پادشاهی که ایمان آورده

پس به **زردشت** الهام شد که بمشرق **ایران** مسافرت کند و در کشمر[1] درولایت خراسان باو **یستاسب** که در شاهنامهٔ **فردوسی** **گشتاسب** خوانده شده ملاقات کرد . دردربار این پادشاه ابتدا دو پسر وزیر و بعد ملکه را معتقد ساخت ، بین او و دانشمندان مباحثات رسمی بمیان آمد و در آنموقع خواستند بقوهٔ ساحری براو غلبه کنند **زردشت** غالب شد و خود پادشاه هم از معتقدین خاص مذهب جدید گردید چنانکه در فروردین یشت از کتب اوستا میگوید « او بود که حربه و تکیه گاه مذهب **زراتوشترا** و **اهورا** شد و آئینی را که در زنجیر بسته و قادر برحرکت نبود از قید رهانید »

بعد از ایمان آوردن **گشتاسب** و اهل دربار او طوائف تورانی آسیای مرکزی مهاجمه کردند و شاید جهاد با متجددین نیز باعث حرکت وحملات ایشان بوده است . جنگهای جهاد مزبور بیشتر در خراسان واقع شده و اگر به قصه هائیکه نقل کرده اند اعتمادی باشد محاربهٔ قطعی در مغرب بلدهٔ حالیهٔ سبزوار روی داده است[2] .

اما خود **زردشت** بسن پیری رسیده معزز و محترم می بود تا اینکه درمهاجمهٔ دوم تورانیان در بلخ کشته شدوروایت چنین است که در پرستشگاه هنگامیکه مریدان دور او راگرفته بودند درگذشت .

تاریخ ولادت و وفات زردشت

حاصل آنکه **زردشت** اهل آذربایجان و شاید از طایفهٔ مجوس بوده اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف و گفتگوست . بعضی از مورخین برآنند که این پیغمبر درهزارسال قبل ازمیلاد تولد یافته است واما آنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود و **ویلیام جکسون** هم برآن رفته است تولدش ٦٤٠ سال قبل از میلاد و وفات او در ٥٨٣ سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است .

در دورهٔ اخیر بعد از این تاریخ چیزیکه مهم است و ماقطع داریم اینست که **داریوش** از جمله پیروان ثابت العقیدهٔ مذهب **زردشت** بوده است .

---

۱ و ۲ رجوع شود به جریدهٔ انجمن پادشاهی جغرافیائی شمارهٔ ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۱ (مؤلف) .

خلاصه با این اختلافات شدید که دیده شد تصور میرود کـه برای قطعی شدن این مسئلهٔ مهم ولی مشکل شواهد تازه و قاطعه را باید انتظار کشید.

اوستا

اهل عالم در نظر مسلمین منقسم میشوند باهل کتاب وغیر اهل کتاب، یعنی آنها که کتاب آسمـانی دارند و آنها که ندارند. زردشتیان میتوانند مدعی شوند که از طبقهٔ اولی میباشند، چه دارای کتاب آسمانی اوستا میباشند که کاملا یا بعضاً بر زردشت نازل‌شده است. این کتاب مقدس بزبانی نوشته‌شده است که آنرا عموماً اوستیك مینامند و بازبانیکه سلاطین هخامنشی درکتیبه‌های خود بکار برده تفاوت دارد. چنین گفته‌اند که اوستا بیست و یک کتاب بوده و بخط طلا بر دوازده هزار پوست گاو تحریر شده و بعد از آنکه‌سلسلهٔ هخامنشی منقرض گردیدند آن کتاب نیز ازمیان رفته فقط قسمت کوچکی از آن بدست آمده است. بلاش اول سلطان اشکانی که تقریباً در نیمهٔ مائهٔ اول میلادی سلطنت کرده از قرار معلوم شروع باحیای آن نموده لیکن انجام این امر را اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانی داد و گمان میرود که برای دو یا سه دورهٔ بعد نیز اضافاتی بر آن شده است.

قدمت زمانی‌در نظر انسان اهمیت خاصی دارد وچون بخاطر میآوریم که‌مذهب زردشتی مذهبی است کـه معاصر پرستش بعل وآسور و زئوس بوده وآن مذاهب صد ها سال که فراموش شده و مذهب زردشت هنوز باقیست اهتمام وولع محققین که عمر خود را صرف تحقیق منشاء و مبـادی آن مذهب و کشف حقایق از میان قصص و افسانه‌ها میکنند در نظر ما معقول و بقاعده میآید.

قسمتهای موجودهٔ اوستا فقط شامل یك کتاب تمام ازکتب اوستا می‌باشد و آن موسوم به وندیداد (بطور اصح ویدوات یا «شریعت برضد دیوان») است.

قسمتهای بعضی از فصول دیگر جزء کتابیست موسوم به یسنایاآداب نماز و دعا و بعضی قطعات دیگر هم در کتب پهلوی محفوظ‌است و نسبت این اخیر به اوستا مثل نسبت نوشتجات آباء مذهب‌عیسوی است باصل کتاب انجیل وآنچه ازاوستاموجوداست منقسم باقسام اربعهٔ ذیل میباشد:

۱ ـ یسنا که منقسم است به هفتاد و دو فصل و مشتمل بر سرودها میباشد که از آن جمله گاتهاست .

۲ ـ ویسپرد که مجموعه‌ای از ادعیه و سرودهاست و بایسنا متفقاً به کارمیرود .

۳ ـ وندیداد که قانون و دستور مؤبدان است و بیان عبادات و آداب طهارت و کفارهٔ گناهان را مینماید .

٤ ـ یشت‌ها یاسرودهائیکه در تجلیل فرشته‌هائیکه موکل ایام مختلفهٔ ماه میباشند.

قدیمترین قسمتهای اوستا گاتها میباشد که آنرا تشبیه بمزامیر عبریان کرده‌اند و گمان میرود عبارات و تعلیمات حقیقی زردشت وپیروان بلافصل او باشند و در این گاتها ظاهر میشود که پیغمبر مزبور حقیقی بوده و تعلیمات اخلاقی پاکیزه میدهد که چون بخاطر بیاوریم چگونه محیط او ظلمانی بوده مجبور میشویم که خاضع شده و بزرگواری او را تصدیق نمائیم .

اورمزد
خدای مطلق

درضمن مذاکرهٔ افسانه‌های آریانی ذکری ازورونا[1] (اورانوس) که رب النوع آسمان اقوام آریانهای قدیم بوده نمودیم، بواسطهٔ تعلیمات زردشت و اثر روحانی آن که میتوان تعریف کرد که قوای طبیعت را صورت معنویت داده ورونا مبدل به اهورا یعنی خداوند شده ومتعارفاً آنرا اهورامزد یااورمزد یعنی خداوند دانش کل یابعبارهٔ اخری خداوند مطلق وخالق عالم خوانده‌اند واین امر ازیکی ازمکالماتیکه اهورامزد با زردشت نموده ومکاشفاتی برای او ظاهر ساخته معلوم میشود . اهورامزد میگوید : ـ

« من نگاه میدارم آسمانی راکه دربالاست و از دور دیده میشود و میدرخشد و برتمام عالم احاطه دارد و بنظر میآید مانند قصریکه از مواد آسمانی ساخته شده و محکم و استوارگردیده واطراف آن دور واقع شده و در جسم یاقوتی خود بر عوالم ثلاثه پرتو میاندازد و مانند لباسی است ستاره نشان که از جسم آسمانی ساخته شده و مزد[2] آنرا دربر مینماید» .

---

۲ ـ یشت ، ۱۳ . (مؤلف) .

1 ـ Varuna

اگرچه ما خیلی باختصار میکوشیم معهذا خیلی اهمیت دارد که تصوریرا که از تعلیمات **زردشت** نسبت بخداوند بذهن میآید از آنچه بعدها درادهان غلبه یافته تمیز دهیم . در گاتها خداوند ذات خیری است که خالق کل و متفرد است ، صفاتی را که به **اهورامزد** نسبت میدهد مثل راستی وقدرت و نیکوکاری وسلامت وابدیت دائماً طرف مخاطبه واقع شده ومثل این است که مستقل و جدا از **اهورامزد** میباشند ولیکن از طرف دیگر غالباً اشاره میشود که این صفات فقط اسماء معنی هستند و شخصیت جداگانه ندارندو بنابراین تعلیمات گاتها البته توحید را باید قائل باشیم .

در قسمت متأخر اوستا اگرچه باز اهورا خداوند اعلی است، لیکن پرستش تنها متوجه او بنست وصفات سته را که باو نسبت داده میشد وجودهای مقدس جاوید محسوب شده و باین عنوان پرستیده میشوند ، بعلاوه تمام خداوندان مظهر طبیعت که **زردشت** آنها را منسوخ کرده بود دوباره برسرجای خود آمده ودر معبودیت با **اهورامزد** و ملائکهٔ او شریك شده‌اند، چنانکه پرستش **میترا** را میتوان برای آن شاهد مثال آورد . پرستش انه‌هیتا[1] که اقتباس ازربةالنوع باروری سامی مسماة به **ایشتر** بوده معمول‌شده و از اینقرار اصلاحات و توحیدیکه **زردشت** تعلیم کرده بود تدریجاً فراموش گردیده و مجدداً طبایع بمذهب شرك گرائیده بودند .

مطلبیکه باقی‌مانده که بایدضمیمه‌شوداینست که برای سلاطین‌هخامنشی **اهورامزد** خدائی بود قومی و مخصوص بخودآن که جزو تصاویر نقوش برجستهٔ بیستون بشکل یکنفر دلاور غازی کشیده شده که در یك حلقهٔ دائره مانند ایستاده و دوبال منبسط و گشاده دارد و پای آن چند پر مثل دنبال مرغ است و صورت این خدا که به **فروهر** تعبیر شده عیناً مأخوذ است از خدای آسوریان که اسم آن **آسور** بوده و بالاخره ازمصر گرفته شده است .

اهریمن یعنی خالق شر

مقارن با **اهورامزد** واصلا معاند اوانگرا مینیو یا اهریمن یعنی‌ذات‌خبیث است که قادربرضدیت با اعمال خیریهٔ‌اومیباشد وقدرت کاملهٔ**اهورامزد** رامحدود میسازدوبقول **ادواردس**

1 – Anahita :

اهریمن زمینهٔ تاریکی است که تصور عالی **اهورامزد** باید در مقابل آن قرار بگیرد و بعدها وقتیکه ملائکهٔ رحمت را شخصیت دادند در مقابل آنها شیاطین نیز قائل شدند و نزاع بین قوهٔ خیروشر درگرفت و هر وقت غلبه با یکطرف بود ، لیکن باید بخاطر داشت که درنظر زردشت «دروژ» یادروغ خلاصهٔ جمیع خبائث است، چنانکه **داریوش** نیز همین طور بیان میکند و اهریمن بعدها در اذهان جلوه یافته است .

اصول ثلاثهٔ مذهب زردشتی

درکتاب وندیداد در ضمن آداب و تشریفات ظاهری سه اصل عمده بنظر میرسد که اساس و بنیان مذهب است :

۱ ـ زراعت و تربیت مواشی تنها شغل شریف است .

۲ ـ تمام خلقت عبارت است از تنازع بین خیر وشر .

۳ ـ عناصر اربعه هوا و آب و آتش وخاک میباشند و نباید آنها را آلوده نمود .

برای توضیح فقرهٔ اول بهتر این است ظاهر سازیم که موافق تعلیمات مذهب زردشتی بهترین ترتیب زندگانی کدام است . پیغمبر سئوال میکند و در جواب او بطوریکه بما رسیده است گفته میشود « هرگاه یکی از مؤمنین خانه‌ای دایر میکند و مواشی و زوجه و اولاد نگاه میدارد و هرجا مواشی بخوشی زندگانی میکنند و سگ وزن وفرزند و آتش نشاط دارند ... وهرجاکه یکی ازمؤمنین بیشتر غله وعلوفه ومیوه عمل میآورد و زمینی راکه خشک است آب میدهد یا زمینی‌را زیاد مرطوب است خشک میسازد » ملاحظه میکنید این تعلیمات چقدر سالم و صالح است .

واز چیزهائیکه منع میکند روزه داری است باین دلیل که هر کس‌نخوردقوهٔ کارکردن از روی رشادت وعبادت‌کردن باقوت‌قلب ندارد... دنیا بواسطهٔ خوراک زنده است و از بی‌خوراکی میمیرد» . حال مقایسه کنید این دستور را با ضرورت روزه‌داری که امروز درایران هست وهرسال هزاران اشخاص را بافیونیها ملحق میسازد ، بواسطهٔ اینکه زنها و مردهای بیچاره‌که مبتلا بگرسنگی میشوند چنان ضعف پیدا میکنندکه در مقابل آن سم مهلک خود داری نمیتوانند کرد ،گذشته از اینکه این فریضه بر اغنیا که تمام‌روزمیخوابند تحمیلی نیست ، برعکس‌فقرا را دررنج وتعب‌میاندازد وبعقیدهٔ من

سلامت‌مزاج زردشتیان عمده بواسطهٔ همین است که اصلا بریاضت ومحرومیت نیستند.

دیگر از چیزهائیکه در این مذهب خیلی توصیه بآن شده مزاوجت وهمچنین تعدد زوجات است و هرودوت نقل میکندکه پادشاه هرسال برعیتی که اهل بیتش‌از همه بیشتر است جائزهٔ خاص میدهد.

فقرهٔ دوم‌بیان ثنویت مذهب زردشتی است. آنچه خوب است ازقبیل گاو وسگ هوشیار وخروس مخلوق **اهورا مزد**ٔ میباشد وتکلیف هر مؤمنی عزیز داشتن آنهاست و آنچه موجودات‌موذیه است‌خلقت اهریمن میباشند مثل سباع و مارومگس که‌تخریب و اعدام آنها وظیفهٔ هر مؤمنی است. از جمله وجـودهای خبیث مورچه‌که چون غلهٔ زارعرا میبرد کشتن آن ثواب است ونیزسوسماروو‌زغ ازآنجمله میباشند. رعایت‌جانب مواشی ظاهر است حتی اینکه در هندوستان هنوز آنها را متبرك میشمارند. بیان مقام سگ که ازقول**اهورا مزد**ٔ درکتاب اوستا شده حقیقتاًشاعرانه ودلچسب است، میگوید «سگ را بالطبیعه صاحب لباس و کفش ساخته‌ام، هوشیار وبیدار وتیز دندان‌وبالفطره مایل است که از دست انسان خوراك بگیرد و مال انسان را محافظت‌کند ... هر کس که بصدای او بیدار شود نه دزد بیخبرمال او را میبرد، نه‌گرگ میخورد بلکه گرگ رانده و دریده میشود ... و هیچ خانه از خانه‌های مخلـوق **اهورا** بر روی زمین باقی نمیماند مگر بواسطهٔ آن دوسگی که من خلق کرده‌ام، سگ‌گله وسگ خانه.»

وقتیکه‌درکرمان بودم مشاهده کردم که پارسیان بتقلیدهمسایگان مسلمان‌خود که سگرانجس میدانند ازسگ احتراز میکردند و همواره بایشان خاطرنشان میکردم که رفتارشان بکلی با تعلیمات مذهبی ایشان مخالف است، بلکه بعضی اوقات چنان مبالغه شده است که سگرا با انسان برابر قرار داده چنانکه در این عبارت دیده‌میشود: «قتل آدم یاسگ» و همچنین درعبارت نامبرده که وصف بهترین طریق زندگانی انسان را میکند و درآنجا سگ را برزوجه و اولاد مقدم میدارد.

بخروس که بانگش اشخاص کاهل را بیـدار میکند مقامیکه داده شده و اسباب

استرضای خاطر شانتکلر رستان[1] میباشد ازاین عبارت ظاهر میشود : «مرغیکه آواز خود را در مقابل فجر باقدرت بلند میکندوهر کس یك جفت از این طیور من بمؤمنی بدهد مثل اینست که خانهٔ صدستونی داده باشد» و محتمل است که این عزت خاطر خروس دلیل بر آن باشد که مرغان خانگی در آنزمان در ایران فراوان نبوده‌اند .

سگ آبی فوق‌العاده محترم بوده وجزای کشتن آن ده‌هزار تازیانه است که اشد عقوبات مضروبه برای جنایات میباشد وممکن است اسم جدید آن که سگ ماهی است یادگار دورهٔ مقدس بودن آن باشد .

فقرهٔ سوم متضمن متبرك بودن آتش که نیك آیتی است و موجب آنست که مؤبد وقتیکه درمقابل آتشکده مشغول اعمال است دهان‌خود را بپوشاند و نیز موجب قواعدی شده که آب جاریرا ازملوث ساختن حفظ کند و آن هنوز در نزد مسلمانان ایران معلوم‌است اگر چه غالب باآن مخالفت میکنند ، دیگر اینکه زردشتیان جنازهٔ میت را بالای برجی میگذاردند تا از پلید ساختن زمین احتراز شود ، لیکن چون جمیع امراض از متعلقات قوهٔ‌شر محسوب میشود غالباً زردشتیانیکه در حال نزع میباشند از مراقبت و سرپرستی اهل خانوادهٔ خود محروم بلکه از لوازم زندگانی بی‌نصیب میشوند و در حقیقت رفتار با مریض وتطهیر نفرت انگیز با بول گاو ازجمله قبایح اینمذهب است ولی از جهات دیگر موجب تحسین واعجاب میباشد .

تأثیرات تورانیان بر مذهب زردشتی

هر قدربخواهیم دربیان‌مذهب **زردشت** باختصار بکوشیم مسئلهٔ تأثیرات تورانیان‌را برمذهب آریانی‌نمیتوان‌مسکوت‌بگذاریم. این مسئله‌طبیعی بلکه قهری است که‌چون قوم مهاجمی کشور جدید را درتحت تصرف خود میآورد بدون اینکه سکنهٔ اصلیهٔ آنرا نابود کند یا خارج نماید کم و بیش در تحت اثر عقائد مذهبی ایشان در میآید . تاریخ طوایف بنی‌اسرائیل نمونهٔ خوبی ازاین امر بدست میدهد ، درمذهب زردشتی‌هم اظهار امور احترام عظیمی‌

[1] ـ امیل رستان (Emile Rostand) شاعر متأخر معروف فرانسوی تئاتری نوشته است بنام شانتکلر (Chantecler) که ازآن همه مرغان را بصحنه آورده و پهلوان آن تئاتر خروس‌است (مترجم) .

است که بآتش کرده میشود ویقیناً این‌مسئله بواسطهٔ اینکه درولایات‌غربی‌بحرخزر اقوام آریانی دیده‌اند که آتش از زمین بیرون میآید و مـردم آن نواحی آنرا محترم میدارند وپرستش‌میکنند درنفوس ایشان اثر کرده است . من‌هیچوقت‌فراموش نمیکنم مشاهده‌ای راکه دربادکوبه ازاین امر نمودم ، درغروب آفتاب بآنمکان‌رسیدم ، برف زمین‌رامستور داشته معهذا آتش از زمین برمیجست و منظرهٔ مؤثر دهشتناکـی فراهم ساخته بود که بوصف در نمیآید . بنابراین اوضاع طبیعی مملکت اعتقاد به‌متبرك بودن‌آتش را بذهن القا میکند و شخص بی‌اختیارمتوجه میشود که کسانیکه این عناصر را مظهرخالق‌جهان داشته بودند پربیحق نبودند ویقین است که بمرور زمان این قدرومنزلت آتش‌دراذهان عظمت یافته تا بجائی رسیده است کـه زردشتیان آتش پرست قلم رفته‌اند و این امر تا بامروز دنباله پیداکرده است چنانـکه هنوز هیچ پارسی ایرانی شمع روشن را نمیدمدو اخگر سوزانرا خاموش نمیکند و استعمال دخانیات نیز نزد ایشان ممنوع است .

استعمال برسم

یعنی بسته چوبها و آن محتمل است که ازچوبهائیکه‌تورانیان در وقت اخبار از مغیبات در دست میگرفتند مأخوذ باشد و یقین است که اعتقاد بر مهاجمهٔ دائمی ارواح خبیثه و اذکار واوراد لازمه برای دفع آنها و اعتقاد باینـکه ناخن بریده را با ذکر ادعیـه زیر خاك کرده تا نیزه وکارد وکمان و تیرهای با پر عقاب و فلاخن در دست دیوان نشوند همه خرافاتی است‌که از تورانیان بایرانیان رسیده ومذهب زردشتی‌را ملوث نموده‌است. امروز درایران ناخنهای بریده‌را باکمال دقت زیر پاشنهٔ در دفن میکنند و معتقدند براینـکه چون چنین‌کنندآن ناخنها سدّی میشوند ووقتیکه مسیح کاذب یا **دجال** ظاهر شود اهل‌آنخانه را از متابعت او باز میدارد واحتمال کلی میرود که این رسم هم از همان اعتقاد قدیمی‌ناشی شده باشد.

مغ

عقیدهٔ عمومی براینست که مغ‌ها[1] قومی غیرآریانـی و یحتمل تورانی بوده که اقوام آریانی در وقت تصرف کشور آنها را در

---

۱ ـ «Magus» و آن‌بعقیدهٔ بعضی بمعنای‌غلام و بنده‌است . دراوستا این‌نام فقط دریك‌مورد بلفظ مرکب استعمال شده‌است ولی‌این بعید بنظرمیآید که‌افراد یك‌طایفهٔ مغلوب ازطرف‌غالب بشغل کهانت کماشته‌شوند، لیکن‌مولتون‌در کتاب‌نفیس J.g فریزر نظائری برای‌آن‌ذکرکرده‌است. (مؤلف)

جزء خود مستهلك نموده‌اند . در هرحال در ازمنهٔ تاریخی می بینیم که آنها علمای دینی زردشتیان شده و ذبح قربانی و تهیهٔ مایع متبرك موسوم به هوما و بکار بردن دستهٔ برسم را حق اختصاصی خود قرار داده‌اند ، بعلاوه در تنجیم یدطولا داشته و بواسطهٔ این علم در موقع ولادت حضرت عیسی اظهار وجود نموده‌اند و بمرور زمان نفوذ ایشان شدت یافته و یحتمل بواسطهٔ همین امر ، تعلیمات پاکیزهٔ زردشت مقرون بخرافات و آداب و رسوم سخت بیمعنی شده است . اگرچه خود زردشت را هم ازنژاد مجوس دانسته‌اند، ولی بنظر میآید که ایرانیها آداب و رسوم مجوس را بسهولت وطیب خاطر قبول نکرده وظاهراً قبل از دورهٔ ساسانیان مذهب مجوس در تمام ایران شایع نبوده است .

عقیدهٔ بمعاد

اعتقاد به‌حیات اخروی که برای مکافات یامجازات بعد ازمرگ داده میشود یکی از عقاید اساسی آریانی است . درگاتها این عقیده‌صریحاً توضیح نشده لیکن‌درووندیداد بیان اجمالی گاتها بصراحت‌نزدیکتر گردیده و برحسب معمول این عقیده بصورت اخبار واعلام الهی اظهار شده است . در جواب این سئوال که آیا مؤمن وکافر باید « ازآبهای جاری و غله وسایر ثروتهای خود مفارقت کنند» اهورا میگوید چنین است و«روح واردطریقی میشود که زمان آنرا مهیامیسازد وبرای سعید وشقی هردو باز است» . بعد ازآن گفته میشود که روح بعد از جدا شدن از بدن تا سه‌شب در نزدیك سر بدنیکه از آن تازه مفارقت نموده میماند و برحسب استحقاق لذت یازحمت‌را بمنتها می‌بیند ، چون روزچهارم میشود بادمشکبوئی ازجنوب میوزد و روح مؤمن در سرپل چینوات[1] یعنی پل مفارقت که برقعر جهنم کشیده شده با دختر سفید بازوئی که زیباتر از همه چیزهای زیبای دنیاست ملاقات میکند و از او سؤال مینماید کیستی و جواب میشنود «ای جوان نیك پندار ، نیك گفتار و نیك کردار من وجدان تو هستم » پس به هدایت این راهنمای بهجت روح مؤمن بحضور اهورا میرود و درآنجا مانندمهمان بخوشی پذیرفته میشود . اما روح انسان‌شقی با زن‌زشتی روبرو شده از پل نمیتواند بگذرد ودرمأوای دروغ میافتد وآنجابندهٔ اهریمن‌میشود.

۱–Chinwat .

در کتاب هرودوت[1] عبارت قابل توجهی راجع باین موضوع هست و آن اینست که **کبوجیه** چون میشنود که **بردیا** خروج کرده در کار پیشرفتن است و حال آنکه بعقیدهٔ او کشته شده بود **پرکزاسپ**[2] راکه مأمور کشتن او ساخته بود مورد عتاب قرار میدهد که چرا اطاعت امر من ننمودی ، **پرکزاسپ** از خود مدافعه کرده این خبر را تکذیب میکند و میگوید «اگر فی‌الواقع بنابر این شده است که اموات از قبر بیرون آیند پس منتظر باش که **آستیاگ**[3] پادشاه ماد نیز بیرون آید و باتو جنگ کند والا اگر امور طبیعت بروفق جریان سابق است مطئمن باش هرگز از آن ناحیه بتو آسیبی نخواهد رسید» و این عبارت حقیقة شایان تأمل است .

بهشت پارسیان

بعقیدهٔ زردشتیان بهشت ازاقصای مشرق درجبال هربرزایتی[4] یعنی کوه مرتفع که دردورهٔ زبان پهلوی البرج و امروز البرز خوانده‌میشود واقع بوده واین کوه مجهول‌الحال اززمین بالا رفته از ستارگان‌میگذرد وبقلمرو بی‌نهایت نور یعنی‌به‌بهشت **اهورامزد** «منزلگاه نغمات‌میرسد» و آن ام‌الجبال‌است وقلهٔ آن‌درشرافت ابدی شناور است، درآنجا شب و سرما ومرض وجود ندارد .

یقین است که تخیلات شاعرانه راجع بقلهٔ دماند در ذهن همه کس تأثیر دارد ، مخصوصاً در ذهن کسانیکه مثل من در وسط زمستان شکوه و جلوهٔ آفتاب را هنگام غروب درمقابل آن کوه دیده وتماشا کرده‌باشند، چه بعدازآنکه آخرین تابش آفتاب‌از روی‌رشتهٔ‌اصلی البرزمحوشدورنك‌سفیدی‌تیره‌رنك کوه‌ظاهر گردیدشخص‌بدنهٔ‌مخروطی دماوند را می‌بیند که روشنائی قرمزرنگی سراپای‌آنرا گرفته وتدریجاً این روشنائی‌بالا میرود تاعاقبت منحصر برأس مخروط میگردد، آنگاه ناگهان غروب میکند ومرگ فضا را میگیرد ومن هیچ منظریرا باین زیبائی و تأثیر ندیده‌ام وهروقت از ایران دورمیشوم این یکی از تذکراتیست که بسیار دوست میدارم .

---

۱ ـ کتاب ۳ ، بند ۲٦ . (مؤلف) .

۲- Prexaspes . ۳- Astyages . ٤- Hara-Berezaiti .

تأثیر مذهب زردشتی بر مذهب یهود

تحقیق اینمسئله که مذهب زردشتی چه اندازه در مذهب یهود و نصاری تأثیر داشته خارج از گنجایش این کتاب میباشد ، لیکن قابل توجه است که بدانیم اهریمن زردشتی باشیطان یکی است ودراین هردو مذهب ارواح خبیثه‌ای هست که خداوند مطلق نمیتواند آنها را بیواسطه براندازد ، چه اگر میتوانست البته میکرد و نیز پاکیزگی و علو نظری که در تعلیمات زردشت نسبت به **اهورامزد** هست زیاده از آن است که بنی اسرائیل نسبت به **یهوه** خداوند طایفهٔ خود داشته‌اند و این عبارت را از قول او نقل کرده‌اند که فریاد کرده است ، «اگر شمشیر درخشندهٔ خود را تیز کنم و دستم محکم بچسبد ازدشمنانم انتقام خواهم کشید و بکسانیکه با من بغض دارند سزا خواهم رسانید ، تیرهای خود را از خون سیراب میگردانم و شمشیرم گوشت خواهد خورد[1] » ، اما از طرف دیگر وصفی که اشعیا از حقیقت بلند مرتبهٔ ذات احدیت میکند از بهترین بیانیکه راجع به **اهورامزد** شده بالاتر است .

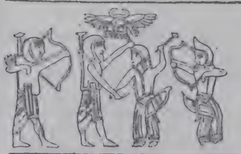
اینک بمسئلهٔ مهمتری میرسیم ، اگر چه شاید مبالغه باشد هرگاه بگوئیم مسئلهٔ بقای روح را ابتدا زردشت تعلیم کرد و بعدها عبرانی‌ها یا بنی‌اسرائیل (پس از آنکه ناپدید شدند و اسرائیل آنانرا از دست داد) **سارگن** دوم پادشاه آسور ایشانرا در بلاد مادجا داده بود ... این مسأله‌را اقتباس واختیار نموده‌اند ، لیکن میدانیم که خانواده‌های اشرافی و کاهن مانند یهود که صدوقیان[2] نمایندهٔ ایشان بوده در اوایل تاریخ میلادی بر این عقیده بوده‌اند که تورات چیزیکه مشعر بر وجود ملائکه و ارواح و معاد باشد نیست ، بنابراین از یکطرف زردشتیان را می‌بینیم که اعتقاد ببقای روح یکی از مواد اساسی کیش ایشان است و از طرف دیگر یهود را ملاحظه میکنیم که ششصد سال بعد از وفات پیغمبر بزرگ ایران درخصوص اینمسئلهٔ مهم مابین خود اختلاف دارند . ضیق مکان بمن اجازه نمیدهد که بیش از این راجع بتأثیریکه مذهب زردشت مستقیماً و بطور غیر مستقیم بر مذهب یهود میبایست کرده باشد شرح و بسط دهم . اینقدر هست

۱ــ سفر تثنیه باب ۳۲ آیهٔ ۴۱-۴۲ . (مؤلف).
۲ــ عضو فرقه‌ای از بنی‌اسرائیل که جز نص صریح توراة بچیز دیگری قائل نبودند. (مترجم).

که اگر مذهب پاکیزهٔ زردشت بالخصوص اثر نکرده لامحاله این تأثیر را داشته است که اعتقاد و پرستش خدای مخصوص بیك طائفه وقبیله را تضعیف نموده تصور یك خدای واحد بزرگی را که بهمهٔ ملل تعلق داشته باشد قوت داده است . این نکته را هم اشعار کنیم که سخن انبیاء بنی اسرائیل نسبت بایرانیها قابل ملاحظه است و اگر نمونه‌ای از موارد عدیده را بخواهید اینست که در کتاب اشعیا دیده میشود «چنین میگوید خداوند ببرگزیدهٔ خود کورش» . در هیچ جای تورات ایرانیها دوزخی شمرده نشده و بلکه تا یك اندازه یهود آنانرا قومی محسوب میدارند که مذهبشان با مذهب آنها متقارب و از یك جنس است .

خلاصهٔ احوال

مهاجرت قوم آرین و تصرف ایشان را در خاك ایران که وجه تسمیهٔ آن نیز همانست بیان کردیم ودیدیم که دربدو امر بدوی وطبیعت پرست بوده‌اند ، پس از آن طلعت با رفعت زردشت بنظرمیرسد که بافسانه‌های آنان روحانیت داده و مقام الوهیت را بطوری جلوه‌گر ساخته که در علومرتبت ورفعت نزدیك بخداوند اشعیا میباشد و نیز زردشت بوده است که بقای روح را تعلیم کرده و بشارت امید بخش او ازباستان درمجرای زبان جریان کرده مستقیماً وغیرمستقیم تاصدهٔ بیستم که ما در آن زیست میکنیم رسیده ودرعقاید ما تأثیر بخشیده است . موافق تعلیمات مزبور در تنازع ابدی بین خیروشر انسان در اختیار طرفین آزاد است . ارواح کریمه او را تقویت میکنند و ارواح خبیثه نسبت باو مهاجمه دارند ، اما باید بدانند که عاقبت خیر برشر غلبه خواهدکرد همچنانکه ابر بارانی خشکیرا مرتفع میسازد ، هر طفل زردشتی چون بمرحله‌ای ازسنین عمرمیرسد که لایق بستن کمربند مقدس که شعارمذهب زردشتی است میشود ازبزرگتران خود تعلیمات مذهبی را میگیرد و کلمات ثلاثه ـ هوماتا هوختا ـ هوارشتا ـ یعنی نیك پنداری و نیك گفتاری و نیك کرداری را تکرار میکند و بعقیدهٔ قاصرمن مشکل است که کسی بتواند تعلیماتی عالی‌ترازاین برای نوع بشرپیدا کند.



منظرهٔ جنك پارسیان باببت‌ها
(از جریدهٔ انجمن پادشاهی آسیائی شمارهٔ سوم گرفته شده است)

فصل دهم

طلوع ماد و سقوط آسور

و واقع خواهد شد که هر که تو را بینداز تو فرار کرده خواهد گفت « نینوا ویران شده است ، کیست که برای وی ماتم گیرد و ازکجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم» باب سوم آیهٔ ۷ «سفر ناحوم» .

وصف ماد

دولت آریانی ماد قبل از پارسیان که با ایشان از یك نژاد بودند طلوع کرد ، بواسطهٔ اینکه آنان بدولت معظم سامی نژاد آسور نزدیك بودند و تنها راه طبیعی که از بین‌النهرین بفلات ایران میرود از رشته جبال زاگرس عبور کرده وارد قلب کشور ماد میشود ، چنانکه می بینیم بسلاطین آسور بکرات وظاهراً بسهولت بآن سرزمین لشکر کشی کرده و اهالی آنجا بسلاطین مزبور خراج داده وخیلی بعید بنظر میآمد که اجتماع بی‌اساس طوایف چند در ظرف سنواتی معدود مبدل بیك دولت مقتدری گردد .

دولت ماد در مرکز رشته جبال زاگرس وجلگه‌های حاصلخیز واقع درمشرق رشتهٔ مزبور تشکیل شده و چنانکه در فصل هشتم ذکر کردیم مرکب از شش طایفهٔ معتبر بود که در تحت قدرت واحده در آمدند .

ابتدا ناحیهٔ اطراف همدان درتحت انتظام در آمد، لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود را بسط داده تا اینکه حدود شمالی آن ببحر خزر رسید و در جانب شمال غربی شامل ایالت آذربایجان شد و درمشرق آن صحرای لوت بود که جمعیت قلیلی ازبدویان

در آن منزل داشتند ، در مغرب و جنوب بایالات سرحدی آسوری که عبارت از اللیپی و خارخار بوده متصل میشد ، بعدها سرزمین ماد منقسم بسه استان بزرگ بود :

یکی ماد کبیر که امروز عراق[1] عجم است .

دیگر ماد آتروپتن که اکنون آذربایجان نام دارد .

وسومی ماد راجیانا که ولایات اطراف تهران حالیه باشد .

ودر آنموقع برحسب ظاهر حدشمالی آن رود ارس بوده که امروز سرحد ایرانست. گیلان و یقیناً قسمتی از مازندران نیز در تحت سکنای ماد بوده است و حدود شرقی آنرا ابواب‌خزر دانسته‌اند که چند میل درمشرق ری واقع است و در جنوب تنگهٔ مزبور کویر است ،گویا حدود حالیهٔ فارس و پشت کوه تخمیناً سرحد جنوبی ماد بوده و از طرف مغرب متکی بررشتهٔ زاگرس بود که هم آنها را از تعرض محفوظ میداشته و هم از آب مستغنی میساخته است .

حقیقتاً این قسمت از فلات ایران از حیث آب وحاصلخیزی بهترین ناحیهٔ آنست و هرچه بلوط نزدیك میشود خشکی و بیحاصلی روبزیادی میرود .

اسبان نیسا

دراینموقع که گفتگو از ماد مینمائیم بمحصولات آنها نمیخواهیم توجه مخصوص کنیم ، زیرا که اینمسئله را درضمن کلیهٔ ایران تفصیل داده‌ایم ولی در بارهٔ اسبهای آن ناحیه باید استثنائی قائل بشویم و چون درتمام آسیا این اسبها اشتهاری داشته‌اند شمه‌ای از آنها را مذکور میداریم .

مرتع این خیول رشتهٔ زاگرس بوده و جنس آنها راکه **هرودوت** و **آریان** و **امیانوس** و **مارسللینوس** توصیف نموده منتسب به نیسا ساخته‌اند . رنگ آنها تیره وخاکستری[2] وسفید بوده وعموماً آنهارا از حیث سرعت سیرو تجمل و زیبائی بی‌نظیر میدانستند واهمیت‌ودخالت عمده‌ای که سواران در جنگهای ماد داشتند بواسطهٔ مالك بودن هزاران از این اسبهای خوب و لوازم آن بوده است .

---

۱ ــ حالیه آنرا اراك گویند (مترجم) .

۲ ــ اسپان سفید را مقدس خیال میکردند و شاهان هخامنشی آنها را قربانی میکردند . بنا بگفتهٔ استرابو اسبان اشکانی ازنژاد اسبهای نیسا بودند (بقیه در ذیل صفحهٔ ۱۵۱)

لشکرکشی تیگلات پالسر اول در سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد تقریباً

تیگلات پالسر اول از جبال زاگرس بماد وطوایف خویشاوند هجوم برده لیکن در وقایع وحالات او جز یك فهرست ساده از اماکنی که بتصرف درآورده چیز دیگری وجود ندارد. بی شك او در اینزمان لشکرآسور را بتمام جوانب واطراف سوق داده که از جمله یکی همین لشکرکشی بوده است.

لشکرکشی های شلم نضر در سال ۸۴۴ پیش از میلاد

تقریباً سیصد سال بعد از آن **شلم نضر** دوم به نمری[۱] که امروز کردستان است لشکر کشی نموده واین نکته هم کمال اهمیت را دارد که درآنزمان آنولایات از دیرگاهی درتحت نفوذ بابلیان بوده است.

امیر آنولایات که موسوم باسم سمیتیك (مردوك مودمیك)[۲] بود بکوهستان پناهنده شده اما رعایا و خزاین او را فاتحین گرفتار و اسیر کرده وبردند و **شلم نضر** پادشاهی از نژاد کاسی موسوم به **یانزو** برای حکومت درآن ناحیه معین نمود.

هفت سال بعد چون **یانزو** علم طغیان بلند کرد باز آن پادشاه به نمری لشکر کشی کرده و عاصیانرا غافل گیرنموده آنها را بجنگل راند. پس‌ازآن بجانب پرسوا[۳] که‌ولایت مجاور شرقی آن‌ناحیه‌بود رفت وبیست وهفت‌نفر امیررا غارت کرد وبالاخره ازکنار آمادای وخار خار(ناحیهٔ کرمانشاه) عبور کرده عاقبت **یانزو** را اسیروگرفتار نموده باتشریفات نصرت خویش به آسور باز گردانید و این لشکر کشی **مخصوصاً**

(بقیه از ذیل صفحه ۱۵۰)

و اسبان ایران امروز هم احتمال قوی میرود که از نژاد همان اسب ها باشند. حالیه در ایرنا یك اسب سفید بهترین اسبها شمرده میشود. پرفسور و. ریجوای ٭ اسبان نسارا اجداد اسبان ترکمانی دانسته است ولی من تصور میکنم‌که او اینرا مشکل بتواند ثابت نماید، من اسبهای ترکمانی راکه درمرزهای شمال شرق ایران و نیز درترکستان دیده‌ام بکلی متمایز بااسبهای ایران میباشند. (مؤلف).

۱ـ Namri . ۲ـ Marduk Mudammik .

۳ ـ و این معلوم نیست که آیا سکنهٔ پرسوا اجداد ایرانیان بوده‌اند یا خیر (مؤلف)

٭ ـ Ridgeway .

طرف توجه است بواسطهٔ اینکه ذکر ماد و مادیها برای اول دفعه در نقل این واقعه در کتیبه های آسوری دیده میشود وقوم مزبور باینطریق و باین حقارت وارد در عالم تاریخ میشوند وراجع باین‌فقره درسفرپیدایش‌فصل‌دهم آیهٔ دوم میخوانیم که‌پسران **یافث** جومر (سیمریان) و ماگوگ (ازمنستان) ومادای (مدیا) و یاوان (یونان) » و غیرهم.

در زمان سلطنت **شمسی اداد** چهارم جانشین **شلم نضر** باز ذکر ماد میشود که مغلوب شده وخراج داده وازاینکه آسوریان مکرر بفلات‌ایران‌دست‌اندازی وبلادعدیده خراب نموده‌اند بنظرمیرسد که درآنزمان مملکتی آباد وحاصلخیز و پرجمعیت بوده‌است و کثرت افراد واسبان ومواشی واغنام که بغارت برده وعددآنها را هزاران ذکر کرده‌اند این نظر را قوت میدهد.

لشکرکشی اداد‌نیراری سوم در سال ۸۱۰ قبل از میلاد

درسال ۸۱۰ قبل ازمیلاد **اداد‌نیراری** سوم که زن اوشاهزاده خانم بابلی‌مسماة به **سمورامات** بوده ومحتمل است که‌همان **سمیرامیس** مذکور درقصص باشد به‌ماد لشکرکشی‌نموده‌است و این اولین نوبت از چهار فقره لشکرکشی است که آن سلطان باعزم نموده و دولت‌آسوری‌را بسط‌داده تاآنجاکه جزء اعظم جانب غربی فلات ایرانرا نیز شامل شده است.

جنگهای تیگلات پالسر چهارم سال ۷۴۴ قبل از میلاد

پل یا **تیگلات پالسر** چهارم که در میان سلاطین جنگجوی آسوری مقام بلندی دارد در سال ۷٤٤ قبل از میلاد به ماد دست‌اندازی نموده مانند اسلاف خود درآنجا طوائف‌مختلفهٔ غیرمتحدهٔ دید وبنابراین توانست برایشان‌یکی بعدازدیگری حمله برد و نواحیراکه نزدیکتر بوده جزء ایالات‌آسور قرارداد و پیشرفتیکه در این جنگ نمود از اینجا قیاس میتوان کرد که شصت هزاروپانصد تن اسیروگله‌های بسیار ازگاووگوسفند و قاطروشتر به‌کالح بازآورد ویکی از سرداران او تا دامنه‌های بیکنی یعنی‌دماوند پیشرفت‌وآسوریان آنرا انتهای‌حدودعالم میدانستندواین حرکت‌هنرمندانه

که بنظر غریب میآمد اسباب پیشرفت لشکرکشی سلطان گردیده تمام رؤسای مملکت بملاقات سردار فاتح رفتند و نسبت بقهرمانیکه چنان امر بزرگی را صورت داده بود اظهار فروتنی نمودند.

بعدها در سال ۷۳۷ قبل از میلاد مجددا نواحی ماد عرصهٔ تاخت و تاز شد و تمام هرچه ذیحیاة بود بردند و حتی دره‌های دوردست و کوههای صعب نیز امرا و رعایای آن مملکت را از ابتلای آن دشمن چالاك که همه‌جا حاضر میشده محفوظ نتوانست کرد و چنین بنظر میآید که بهترین غنائم در نظر ایشان اسرا بوده‌اند، برای اینکه آنهارا بساختن ابنیه آسوری وامیداشتند و بکار میگرفتند.

باسیری بردن سارگن دوم بنی‌اسرائیلرا بماد ۷۲۲ قبل از میلاد

یك‌دوره که‌منقضی شد **سارگن** دوم شهرسامره‌را مسخرنموده چه اهالی آنجا باستظهار مساعدت مصریان ازادای‌خراج گزاف آسور ابا نموده بودند و اینواقعه در کتاب ملوك تورات چنین نقل شده است: «در سال نهم **هوشع** پادشاه آسور سامره را گرفت واسرائیل را بآسور باسیری برد و ایشانرا در حلح و حابور برنهر جوزان ودر شهرهای مادیان سکونت داد[1]» وباید دانست که حلح همان کالح است که در آنزمان پایتخت بود وحابور خابور است که از فروع فرات میباشد. گوزان درمشرق خابورواقع و شهرهای مادهمان نواحی است که **تیگلات‌پالسر** چهارم آنرا ضمیمهٔ مملکت آسور نموده بود. چند سال بعد همان پادشاه در ضمن جنگی که باطایفهٔ (منای) ساکن آذربایجان درجنوب دریاچهٔ ارومیه[2] وهم نژاد ماد میکرد یکی‌از رؤسای ایشانرا که **دیااکو** نام داشت اسیر کرد و این اسم برحسب ظاهر مطابق است با اسم **دیوکس** که یونانیهاذکر کرده واورا مؤسس سلسلهٔ ماد خوانده‌اند. این‌شخص را برخلاف عادت آسوریان زنده گذاشتند و با اهل خانواده‌اش به حماة[3] تبعید کردندو نتیجه این جنگ آن شد که طایفهٔ ماد یکدفعهٔ دیگر نسبت بآسور اظهار تبعیت نمودند

---

۱ ــ کتاب‌دوم پادشاهان باب ۱۷ آیهٔ ٦ (مؤلف). ۲ ــ که حالیه رضائیه گویند (مترجم).
۳ ــ از قدیمترین شهرهای سوریه (مترجم).

و بیست‌ودوتن ازرؤسای ایشان درپای سلطان افتاده سوگند اطاعت یاد نمودند.

لشکرکشی اسرهدون ۱ در سال ۶۷۴ قبل از میلاد

در زمان اسرهدون لشکرکشی آسوریان تا کوه دماوند و صحرای نمك امتداد یافت‌ودر آنولایات سنگ لاجورد فراوان بود وتا آنزمان هیچوقت آسوریان پا بآنجا نگذاشته بودند. مذکور است که پادشاه دو نفر از امراء را گرفته با رعایا و شترهای‌دو کوهان واسبهای صحیح‌النسب ایشان بآسور فرستاد وچون این لشکر کشی نتیجه‌مساعدی‌برای آسوریان‌داشت‌وپیشرفت کردند پادشاهان دیگرماد نیز اسرهدون را به نینوا مشایعت کردند ومبالغی لاجوردواسب بعنوان هدیه برای او برده درخواست کردند که در تحت حمایت او باشند. اسرهدون از بذل این عنایت مضایقه ننمود و بنابراین‌حدود دولت آسوری تامملکت‌ماد بلکه‌خارج آن بسط پیدا کرد. تاریخ صحیح این واقعه‌را نمیتوان معین نمود لیکن معلوم است که قبل ازسال ۶۷۳ پیش ازمیلادواقع شده است.

شرح مختصریکه ازجنگها ولشکرکشیهای واقعهٔ درنصف غربی فلات ایران در مدت پانصد سال تقریباً دادیم بعقیدهٔ ما بسیار مهم است، بواسطهٔ اینکه معلوم میدارد که در هرموقع آسوریان قادر بوده‌اند که برسکنهٔ هرمملکتی جداگانه حمله ببرند و مابین ارمنستان‌که آنزمان دولت اورارتو خوانده میشد ودر شمال بود وکوهستان‌ایلام که‌درجنوب آنست دولت مرتب بااساسی نبوده که‌محل توجه واعتبار باشد، علاوه‌براین معلوم میشودکه نصف غربی فلات ایران تا یك اندازه درتحت نفوذ بابل بوده ووقتیکه آسور قدرت داشته تمام‌آن ناحیه در تحت قدرت آندولت بوده است، معهذا میتوان تصور کردکه نواحی دوردست صعب‌الوصول همه‌وقت برای‌طغیان وعصیان بمحض‌اینکه موقع مقتضی میشد حاضر بودند زیرا خراجی‌که آسوریان توقع داشتند بار سبکی

---

۱ ــ این اسم در بعضی نوشتجات فارسی (گویا بمتابعت املاء فرانسه) آسور حیدون ضبط شده است ولی ما از زبان انگلیسی متابعت کرده‌ایم. (مترجم)ه

نبوده است . باری درایندمت متمادی درتمام آن مملکت تأثیر اوضاع آسوری باید بیش یاکم نفوذکرده باشد و بواسطهٔ همین پرورش سخت وشدیدی که قهراً برماد وارد آمد آنکشور قابل وقادر بر تشکیل دولت مقتدری گردیده است .

روایت مادیها

اما بعقیدهٔ خودمادیها تشکیل دولت کم دوام ایشان کار یکنفر مردی بود که نسب عالی نداشته است ، درهرحال این طایفهٔ کوهستانی که فقط یکی ازقبایل عدیدهٔ وحشی کوهستانی بود که اکثر بحال چادرنشینی بسرمیبردند و اگر خیلی ترقی داشتند در دهات متفرقه زندگی میکردند در زمانیکه سلطنت سناخریب بطریق مسالمت روبخاتمه میرفت شروع کرد باینکه در تحت انتظام وترتیبی درآید که منتهی بشکل یك دولت باعظمتی گردید، اگرچه دوامی پیدا نکرد .

دیوکس مؤسس سلسلهٔ سلطنتی ماد

در کتاب هرودوت مذکور است که مؤسس دولت جداگانهٔ ماد دیوکس پسرفراارتس بوده است او در عدل و داد چنان معروف شد که ابتدا اهل دهکده وبعدها تمام قبیلهٔ او برای شنیدن احکام او اجتماع میکردند . چون دیوکس اینقدرت وحیثیت را درخود دید اظهار کرد که من دیگر نمیتوانم تمام اوقات خود را صرف محاکمه و دادرسی همشهریهاکنم و از امور شخصی خود باز بمانم ، بنابراین از قضاوت دست کشید وسپس چنانکه او پیش بینی کرده بود دزدی و غارتگری وهمه قسم اغتشاشی شیوع پیداکرد ، اهل ماد آن اوضاع را بااحوال سابق مقایسه کردند و بقول هرودوت اظهار داشتند که «اگر ترتیب کشور بهمین قسم بماند نخواهیم توانست در اینجا زیست کنیم ، باید برای خود پادشاهی معین کنیم تامراقب امورما باشد وتا بواسطهٔ اغتشاش وهرج ومرج مجبور بمفارقت از ولایات خود نشویم .»

اکباتان پایتخت ماد

پس بنای انتخاب شد ودیوکس بسلطنت تعین گردید و شاید که از پیش ترتیب آنداده شده بود ، او اول کاریکه کرد این بود که یکدسته مستحفظین برای خود اختیار نمود ، پس از آن بساختن پایتخت پرداخت

وبرای این مقصود شهر همدانرا انتخاب کرد .

این شهر تاریخی اول دومه باسم امدانه در کتیبهٔ تیگلات پالسر اول مذکور است ودر کتیبه‌های قدیم ایرانی هگمتان اسم برده شده (یعنی ملتقای طرق عدیده) و یونانیها آنرا اکباتانا خواندند .

همدان درپای کوه الوند[1] که یونانیها اُرُن‌تس میگفتند واقع است و آن رشته کوه سنگی عظیمی است که زیاده از دوازده هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد ونسبت بشهر همدان ششهزار پا مرتفع است وهوای آن اگرچه درزمستان سخت است ولی در تابستان بسیارمطبوع میباشد . مکان اینشهر برای پایتخت کمال سناسبترا داشته ، از طرف جنوب و جنوب غربی کوه الوند آنرا حفظ میکند و مشرف بر راهی است که ببابل و آسور میرود وهمچنین مشرف برجلگه‌های مرتفع ایرانست، چون درمحلی که چندین راه‌در آنجا بایکدیگر التقاء میکنند ودراطراف آن جلگهٔ حاصلخیز پر آبی واقع است عجب ندارد که با همهٔ انقلابات شهر همدان همواره مرکز مهمی بوده باشد .

شهر جدید سی‌هزار تن جمعیت دارد که عده‌ای از آنها یهودی میباشند و بسیار کثیف است .[2]

تپهٔ مصلی که سابقاً پایتخت معروف مادبرروی آن واقع بوده‌درمشرق شهرجدید واقع است، هفت حصارمتوالی داشته وترتیب آنها چنان شده بودکه هریك بقدر ارتفاع کنگره‌هایش نسبت بدیگری ارفع بوده است ، قصر سلطنتی و خزائن در درون حصار هفتمی که کنگرهٔ آن مذهب بوده جا داشته وسایردیوارها بالوان دیگر منقش بوده است ومجموع این ترتیب از بابل اخذ شده که‌در آنجا در برج نمرود شهر برسیپا[3] هرطبقه برنگی مخصوص و مظهر خورشید وماه وسیارات بوده است .

۱ــ بایددانست که الوندهمان «انورنت» اوستا میباشد، ولی«ارن‌تس» یونانیها نزدیکتر باسم قدیم مادیهاست، تا الوندکنونی . (مؤلف) .

۲ ــ اشاره بوضع‌سابق همدان است ولی اخیراً درامور بلدی‌آنجاهم اصلاحاتی بعمل‌آمده و شهر بواسطهٔ احداث خیابانهای وسیع و کوچه بندیها صورت جدید قابلی بخودگرفته است و در نظافت‌آنهم مراقبت میشود . (مترجم) .

۳ــ Borsippa .

ازجمله رسومیکه دیوکس برقرار کرده وظاهراً آنرا هم از آسور باید اقتباس کرده باشد این بود که روبرو شدن باسلطانرا ممنوع ساخت،وتمام عرایض بتوسط پیغام آوران باید داده‌شود واین ترتیبات برای این بودکه بواسطهٔ دور بودن پادشاه از انظار در دلها رعب داشته باشد واگر غیر از این میکردند بیم آن بود که بزرگان مملکت نسبت بسلطان عاصی شوند.

شرح فوق منقول از هرودوت است و گمان میرود راست باشد، علاوه برین چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم شخصی موسوم به دیا اکوکه از رؤسای طبقهٔ مناي بوده در سال ۷۱۵ قبل از میلاد به حماة تبعید شده و می‌بینیم دو سال بعد محلی که با همدان مطابق است بیت‌دیا اکو[1] نامیده میشودوچون موقعیکه برحسب روایات برای آن واقعه معین شده با تاریخ دیااکو خیلی موافقت‌دارد احتمال کلی میرود که مؤسس واقعی خانوادهٔ سلطنتی ماد همان دیوکس بوده است.

زبان ماد

بقول استرابن زبان مادیها زبان پارسیان و آریان و باختریان وسغدیان کمال مشابهت را داشته است. متأسفانه هرچه کاوش کرده‌اند کتیبه‌ای بدین زبان بدست نیامده است. در همدان که طالبان گنج زمین را کاوش بسیار کرده‌اند از زبان ماد آثاری کشف نشده[2]، در اینصورت اینمطلب بیفائده نیست که بگوئیم زبان ماد فقط زبان تکلمی بوده و برای کتابت استعمال نمیشده است، چه نظایر این امر مکرر دیده شده، مثلا در افغانستان زبان ملی پشتو و زبان کتابی فارسی است و ممکن است که زبان کتابت ماد زبان آسوری بوده باشد.

عقیدهٔ اپرت[3] این است که زبان ماد همان است که در ستون دوم کتیبه‌هائی دیده میشود که به زبان منقوش میباشد ولی امروز عموماً آنرا زبان شوش میدانند.

دارمستتر معتقد است براینکه زبان ماد با زبان اوستا مطابق‌است. داخل‌شدن

۱– Bit-Dayaukku.

۲ – در ۱۹۱۳ هیئت فرانسوی مصلی راکندند، لیکن چیزیکه قابل توجه باشد بدست نیاوردند (مؤلف).

٤ –Oppert.

در بحث اینمسائل از گنجایش این کتاب وقوهٔ من خارج است و غرض عمده‌ام از ذکر اینمسائل آنست که بنمایم چگونه نظریات مختلف دریندباب اظهار شده است ، بی شك زبان تکلمی آریان بوده ولی قرابت نزدیکی به زبان پارسیها داشته است[۱] .

سناخریب وماد

چنانکه گفته‌ایم مادیها درزمان سلطنت سناخریب درتحت یك ملت در آمدند و در آنزمان فقط یك لشکر کشی ازطرف آسوربان بفلات ایران مذکوراست که بجانب اللیپی یعنی ناحیهٔ کرمانشاه واقع شده است، بنابرین مادیهاتحت سیاست‌مدبرانه دیوکس مجال وفرصت یافتند که‌درطریق ترقی مشی نمایند، چه سناخریب بقدری مشغول بابل وایلام بود که‌مجال توجه باحوال کوهستانیهای دوردست زاگرس را نداشت و این سلطان مغرور بهیچوجه به مخیلهٔ خود راه نمیداد که همین شبانان کوهستانی عنقریب شهر معظم نینوا را غارت خواهندکرد و سبب محو شدن اسم آسور از فهرست ملل دنیا خواهند گردید .

اتساع ماد

دیااکو یا دیوکس پنجاه و سه سال سلطنت کرد و پسرش فراورتیش[۲] که‌یونانیها فرارتس خواندنددرحدودسال ۶۵۵ قبل‌ازمیلاد بجای پدر نشست[۳] ، دراینموقع گمان مااینست که‌دولت ماد هنوز آنقدرت‌را نداشت که بخیال‌امتناع ازادی‌خراج آسوری بیفتد، ویژه‌اینکه آسور بانیپال باوج‌اقتدار خود رسیده بود. بنظرمیآید فرارتس بشیوهٔ پدرخود دولتهای کوچك دیگری‌راکه‌در زمان دیوکس ملحق به ماد نشده بودند ضمیمه نموده آنگاه مشغول شد باینکه‌طوایف پارس را که بامادیها قرابت داشتند ومحل ایشان،ولایات حالیهٔ فارس بوده تحت‌استیلای خود در آورد .

---

۱ ــ «شکی نیست که زبان مادیها بازبان پارس قدیم تقریباً یکزبان بوده وتفاوت جزئی باآن داشته چنانکه درزمان استرابون پارسیها ومادیها‌زبان یکدیگررا بخوبی میفهمیدند» . عیناً از ایران قدیم تألیف پیرنیا صفحهٔ ٤٦ گرفته شده است. (مترجم) .

۲ــ Fravartish .

۳ ــ درکتاب « انقراض امپراطوریها » باستناد روایت غیر موثقی از کتاب کتزیاس عدهٔ شاهان ماد دوبرابر ذکر شده است. (مؤلف) .

استیلای ماد بر پارسیان

پارسیها نیز محتمل است که مانند ماد ازسکنهٔ قدیم بعضی را بیرون کرده برخی را بخود ملحق نموده باشند و دراینموقع چون منقسم بقبائل مستقلهٔ چند بودند ظاهراً قادربر مقاومت صحیح نسبت بمادیها که بالنسبه بایشان تربیت و نظام‌داشتند نبودند وبنابرین تااندازه‌ای که بر ما معلوم است بدون منازعات شدیده در تحت استیلای ایشان در آمدند . این نکته را لازم است بخاطرداشته باشیم که مادیها اسناد و آثار معتبری از خود نگذاشته و لذا برای تحقیق از تاریخ ایشان باید بکتاب هرودوت اعتماد نمائیم .

سالهای اخیر آسور بانیپال

در زمـان فرا ٔار ـتس ودر سال ٦٤٥ پیش از میلاد آسور بانیپال ضربت مهلکرا برایلام وارد آورد واز حالا به‌اصلاح امور کشور ومملکت داری مشغول گردید واگر اعتمادی بروایات باشد به‌تن برورى دور از شرافت پرداخته و چنانکه سابقاً ذکرشد کتابخانهٔ گرانبهائی جمع آورى نمود که‌نه تنها کتب معتبرهٔ آن عهد را دارا بود بلکه نسخه هائی از الواح کتابخانه هـای بابل نیز درآن موجود بوده است و آن شاید بزرگترین آثار صنایع قدیمهٔ موزهٔ لندن باشد، اینست ما خود را مدیون او میدانیم . معابدی نیز ساخته یا تعمیر کرده و قصر بزرگ سناخریب را هم که بنیانش بواسطهٔ واقع بودن بر تپهٔ مصنوعی سست شده بود تجدید کرده باعظمت تر و بهتر ساخت .

حملهٔ اول مادیها

لیکن این سستی وتهاون بعداز آنهمه لشکرکشی‌وجنگجوئی برای کوهستانیهای جنگی البته اسباب جرئت‌وجسارت میشد، بعلاوه مدتی بودکه مادیها از طرف آسورضربت وگوشمالی ندیده بودند ومحتمل‌است که بواسطهٔ حمله و استیلای بر پارسیها نیز غرور و قوت قلب‌پیداکرده بودند . جهات مزبور بضمیمهٔ جهلی‌که نسبت بقوای حربی واقعی خود داشتند ظاهراً سبب شد که به سرزمین آسور لشکر کشی کنند ، لیکن نظام و شجاعت دلاوران آسوری سعی آنانرا بکلی باطل‌کرد و نتیجهٔ این لشکرکشی فقط مرگ فرا ٔار ـتس و هلاك قسمت عمدهٔ لشکریان اوگردید .

جلوس کیاکسار

در این موقع مشکل **هووَخ‌شتر** که یونانیها اورا **کیاکسار** خوانده و در نزد ما بهمین اسم معروف است بر تخت سلطنت جلوس نمود و او یکی از اشخاص نادره است که بعرصهٔ دنیا آمده هم در سوق لشکر و هم در اداره کردن کشور مهارت تامه داشته است . چون از روی تجارب تلخ دانسته بود که لشکریانش تا بر طبق ترتیبات صفوف آسوری آشنا نشوند در محاربات موفق نخواهند گردید لذا جنگیان ایلاتی را که تا آن زمان بطور خود سری و استقلال محاربه میکردند بهم زده دسته های مرتب قشون نظامی بجای آنها تشکیل داد . پیاده نظام را با تیر وکمان وشمشیر یا دو نیزه مسلح نمود، لیکن در لشکر ماد سواران بیش از آنچه در لشکر آسوری بود اهمیت داشتند و تیر وکمان دردست آنان درگرفتن جان دشمن بیشتر تأثیر میبخشید ، چه از کودکی بسواری و تیراندازی از پشت اسب معتاد شده و مانند پارتیهای متأخر از تیررس دشمن دور ایستاده ومثل باران تیر میانداختند و بهترین جنگجویانرا عاجزمیساختند . **کیاکسار** درضمن اینکه قشون‌خود راتشکیل و تربیت میداد بواسطهٔ مقاومت مبرمانه با آسوریان آنها را آزموده میکرد تابالاخره بر سرداران **آسور بانیپال** غلبه کرده ثانیاً بخاك آسورحمله ورگردید .

محاصرهٔ اول نینوا

چنین بنظر میرسد که استحکام نینوا زیاده از آن بود که‌مادیها بتوانندقصدتسخیر آنرا بنمایند معهذا درهمان حال که‌لشکریان ماد اراضی حاصلخیز آسور را پایمال میکردند **کیاکسار** بمحاصرهٔ نینوا پرداخت و احساساتیکه ازاقدام این سلطان در مقهور ساختن آسور برای مردم حاصل شدازآنچه درکتاب **ناحوم** ازکتب تورات مذکور است معلوم میشود ، کتاب مذکور که حقیقت را باطنطنهٔ مخصوصی بیان میکند وکلمات آتشین او برهمه کس تأثیر میبخشد شروع باین عنوان مینماید « بار نینوا » و بعد از آن میگوید « آواز تازیانه ها وصدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن عرابه ها . سواران هجوم میآورند وشمشیرها براق و نیزه ها لامع میاشد وکثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتها نیست و بر لاشهای یکدیگر میافتند . »[1]

---

۱ ــ کتاب ناحوم ، باب سوم ، آیهٔ ۲ و ۳ (مؤلف).

تاخت و تاز سیت ها

در همانوقت که گمان میرفت آن ملت غارتگر ضربتی را که سزاوار است خواهد چشید جماعتی از سیت ها که شاید با آسوریان نیز اتفاق و اتحاد داشتند بر ماد حمله کردند و **کیاکسار** مجبور شد دست از محاصرهٔ نینوا برداشته بدفاع کشور خود بپردازد و دراین موقع درشمال دریاچهٔ ارومیه مغلوب شده ناچار ازقبول شرائط دشمن گردید. سیت ها از پیشرفت خود سرمست شده چون از ضعف آسور مطلع بودند و میدانستند که آن دولت در مقابل مادیها که خود بر آنها غلبه یافته عاجز مانده بود در آنسرزمین بنای تاخت و تاز را گذاشتند و برهر جا تسلط یافتند خرابی کردند و جز قلعه و حصار چیزی تاب مقاومت ایشانرا نداشت. پس چون در آسور غنیمت وافری نیافتند مثل طوفان از آنجاگذشته دیار بدیار رفتند تا بدریای مدیترانه رسیدند و **ارمیاء** پیغمبر باین واقعه اشاره کرده است، در جائیکه درکتاب خودمیگوید: «وکمان ونیزه خواهند گرفت، ایشان مردان ستم کیش میباشند که ترحم ندارند، باآواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود وبر اسبان سوارشده مثل مردان جنگی بضد قوای دختر سیحون صف آرائی خواهند کرد[1]». عاقبت **کیاکسار** بر آن تاراج کنندگان غلبه یافت باینطریق که امیر ایشان را که **مادیس** نام داشت با سرکردگان معتبر او به ضیافتی دعوت نموده ابتدا آنها را مست نمود، بعد تمام آنها را بقتل رسانید. سیت ها چون بواسطهٔ قتل رؤسا ضعیف شدند گرفتار حمله و تعرض مادیها گردیدند و بالاخره بعد از زد و خورد شدید اخراج شدند. در این اثنا **آسور-بانیپال** که آخرین پادشاه بزرگ آسور بود در حدود سال ٦٢٦ قبل از میلاد وفات کرد، اخلافش مردمانی نبودند که بتوانند آنکشور ضعیف شدهٔ بیحال را حفظ کنند و از نو قوه و قدرت و اعتبار و شهرتی بآن بدهند.

محاصرهٔ دوم نینوا

ازعلائم متلاشی‌شدن دولت آسوراین بود که **نبوپولاسسار** که ظاهراً ازطرف **آسوربانیپال** بحکومت بابل برقرار شده بود عنوان سلطنت وجانشینی اوراانحیار کرد، لشکری ازدهانه‌های فرات‌ودجله حرکت

---

۱ ــ ارمیاء نبی باب ٦ آیهٔ ٢٣ (مؤلف).

کردند ، **نبوپولاس سار** بجای اینکه ازایشان جلوگیری کند بآنها ملحق گردیدو برای اینکه پیشرفت و غلبه محقق شود از **کیاکسار** تقاضا شد که قوای ماد را با ایشان متفق کرده سرداری قوای متحده را در مقابل دشمن مشترك اختیار نماید . پادشاه که خوددر صدد تحصیل قدرت و جاه بود این مسئول را درکمال میل اجابت کرد و پادشاه آسور که خراج گذارانش از اوسر پیچیده بودند نتوانست در میدان جنگ بـا دشمن روبرو شود لهذا در نینوا متحصن شده محصور گردید .

سقوط نینوا درسال ٦٠٦ قبل از میلاد تقریباً

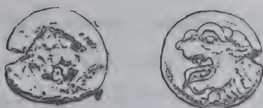
سقوط نینوا بطورفجیعی واقع شد وپادشاه‌تا ممکن بودمقاومت کرد و چون مأیوس گردید برای اینکه بدست دشمن گرفتار نشودخرمنی‌از آتش‌فراهم کرده باتفاق اعضاء واجزاءخانواده‌اش در آن داخـل شد و بشعلهٔ آتش سوخت . **کتزیاس** که روایـات او را اکثر بی اعتبار میدانند میگویـد قسمتی از حصار شهر را آب دجله خراب کـرده و **رالینسون** قول **ناحوم** پیغمبر را ذکر میکندکه‌گفته است « درهای رودخانه ها باز خواهد شد وقصر منحل خواهدگردید » . باری در حدود سال ٦٠٦ قبل از میلاد نینوا ساقط شد و چنان خراب گردیدکه اسم آسور هم فراموش شد و تاریخ آن‌دولت مبدل بقصه گشت‌واسامی ساردانا‌پالوس[1] و **سمیرامیس** که جز افسانه چیزی نیست مقداری از قدرت وشکوه‌و اعتبار آسور را در اذهان جلوه‌گر ساخته و اگر بخواهیم معلوم‌کنیم که بادفراموشی به چه سرعت بر مملکت و دولت آسوری وزیده از اینجا میتوان دانست‌که دویست سال بعد از آن هنگامیکه لشکریان **کزنفن** از شهرهای ویران کالح و نینوا عبور می کردند راهنمایان ایشان آن شهرها را لاریسا ومیس‌پیلا مینامند و آنها با اینکه بلاد مزبور را تماشا کرده ودر بارهٔ آنها اعجاب نمودند بهیچوجه تصور نمیکردند که‌آنها بلاد معظم آسور بوده‌اند[2]

١ــ Sardanapalus

٢ ــ رجوع شود به کتاب (Anabases) کزنفون ٣ ، ٤ ، ٧ . در اینجا شرحیکه نوشته شده این است « در آن جا خرابه های شهر بزرگی بودکه آنرا لاریسا مینامیدند و درزمان قدیم مساکن مادیها بود و نیز رجوع شود بفصل ١٩ این کتاب ، خوانندگان برای اطلاعـات تازه در زوال آسور میتوانند بمقالهٔ مقدماتی‌کتاب مراجعه نمایند. (مؤلف) .

قضاوت تاریخ در بارهٔ آسور

اگر بخواهیم ببینیم تاریخ دربارهٔ آسورچه حکم میکنداینست که اگر چه بابل ومصر هم در موقع فتح و ظفر بیرحم بودند لیکن از بابل برای نوع بشر قانون و علم نجوم و علوم دیگر میراث مانده و مصر ابنیه و عماراتی بیادگار گذاشته که هنوز هم محل حیرت و عبرت دنیاست . اما آسور فقط بعضی از صنایع زندگانی صلح آمیزرا اقتباس واختیار نموده‌و نمایندگی او تنها باینست که درغارتگری ید طولائی داشته و چون منقرض گردیدبکلی داخل در عالم نسیان و فراموشی شد و جز این هم سزاوار نبود .



از سکه های اولیهٔ لیدیه

فصل یازدهم

ماد و بابل و لیدّیه

وی بابل باستانی را که عجایبش ورد زبانها بود دوباره از نو ساخت،
یهودا وتمام خانوادهٔ بدرت **داود** را دومرتبه باسارت بردو بیت‌المقدس
را ویران کرد و سرانجام **کوروش** ایشان را آزادی بخشید « میلتن »

اوضاع دنیای قدیم بعد از سقوط نینوا

هر وقت دولت معظمی ساقط میشود روابط کشورهای مجاور آن نسبت بیکدیگر و نسبت بمتصرفات دولت ساقط تغییر پیدا میکند، بنابراین سقوط نینوا موقع مناسبی است برای اینکه نظری باحوال دنیای قدیم بنمائیم.

وضعیت ماد

در اینموقع مقتدر ترین و مهمترین دولت بلاشك دولت ماد بود که سیت ها را مقهور کرده وفرمانروائی ملل متحده‌ای که برضد آسور قیام کرده بودند اختیار نموده بود، اتحاد بین ماد وبابل بواسطهٔ ازدواج دختر **کیاکسار**[1] با **بخت‌النصر** پسر **نبوپولاس صار** و وارث تاج و تخت بابل نیز استحکام یافت و **کیاکسار** و جانشین او مادام‌الحیاة بشرایط معاهده واتحادعمل کردند با اینکه بعضی اوقات یقیناً ثروت و غنائم بابل مطمح نظر مادیها بوده است.

سلطنت جدید بابل

اگرسقوط آسور برای ماد فائده وسود زیاد داشت برای بابل فوائد آن بیشتربوده است، چه واقعاً بسبب انهدام آسور بود

---

۱ ــ و او همان (هُوَخ شتر) ایرانی ها است که یونانیها وی را بدین اسم نامیده‌اند. «مترجم».

که سلطنت جدید بابل تأسیس یافته و قوه وقدرتی حیرت انگیزازخود نشان دادکه کافی است فی حد ذاته توجه ما را جلب نماید و اما اهمیت و فائدهٔ آندولت برای ماو آن بواسطهٔ معرفت بروایاتی که از نویسندگان روم و یونان و غیره از آن کشور در دسترس ما گذارده شده خیلی زیاد است .

لشکرکشی نخائو دوم

نبوپولاس سار درمدت محاربهٔ با آسور ادارهٔ امور را به **بخت‌النصر** واگذار نموده وبعد از سقوط آندولت بر حسب ظاهر با **کیاکسار** موافقت حاصل نموده بودکه ولایات بابل ضمیمهٔ بابل شود . سکنهٔ ولایات نامبرده خودشان قادر بر پایداری نبودند، لیکن پای **نخائو** دوم پادشاه مصرنیز در میان بود و پادشاه باعزم در حینی که نینوا محصور بود در سال ۶۰۸ بطرف شمال حرکت کرده فلسطین وسوریه را تصرف نمود و در اینموقع فقط **یوشیا** پادشاه یهود با وجود اخطارات دوستانه با او مخالفت کرد در مگیدو نزدیك کوه کرمل بالشکریان مصری روبرو شده بقتل رسید[1] و **نخائو** تا فرات پیش رفت و در کارکمیش توقف کرد و این اقصی نقطهٔ سیر او بود و ظاهراً چون ازسقوط نینوا مطلع شد نخواست بافاتحین طرف شود بنای مراجعت را گذاشت و در عرض راه از بلاد مهمه خراج گرفت و در آنجا پادگان گذاشت و چون بمصر رسید رعایایش که از تجدید افتخارات جنگی مصر مسرور شده بودند او را تحسین و تمجید کردند در صورتیکه هنری از **نخائو** ظاهر نشده چه ازروبرو شدن با قوای بابل احتراز نموده بود، سه سال بعدازآن **بخت‌النصر** که مشغول استحکام مبانی قدرت بود بطرف کارکمیش حرکت کرد و **نخائو** هم دراین موقع برای منازعه حاضرشده حرکت بسمت مقصود نمود .

غلبهٔ بخت‌النصر بر نخائو دوم سال ۶۰۴ قبل از میلاد

فریقین درکارکمیش همدیگر را ملاقات کردند و مصری‌ها با وجود شجاعت مزدوران یونانی خودشان شکست خوردندو مغلوبیت آنهادرکتاب **ارمیاء نبی** موضوع کلمات شدیده‌شده

---

۱ ــ رجوع شود به دوم تواریخ ایام ، باب ۳۵ ، آیهٔ ۲۰ و ۲۴ و نیز دوم پادشاهان ، باب ۲۳ آیهٔ ۲۹ ، باید دانست که یوشیا بنفع آسوری می‌جنگید. (مؤلف) .

چنانکه در وصف آن محاربه میگوید : ای اسبان بر آئید و ای عرابه ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند . ای اهل حبش وفوت که سپرداران هستید و ای لودیان که کمان را میگیرید و آنرا میکشید .... زیرا خداوند یهوه صبابوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد[1] .

باری **بخت النصر** مصریان مغلوب را تعاقب کرده نزدیك مصر رسید ، در اینوقت خبر وفات پدر را شنید و از ترس دسائس و فتنه هائیکه درپایتخت وقوع یابد با **نخائو** صلح کرد و سوریه و فلسطین را مالك گردید .

حدائق معلقهٔ بابل

پادشاه فاتح از میان بیابان مراجعت کرده و بر تخت سلطنت جلوس نمود و از آن ببعد دورهٔ سلطنت **بخت النصر** مقرون بسعادت و بالنسبه با صلح و سلامت بود . در ظرف سنوات بعدی در بابل بعلاوه باغهای حیرت انگیزی که برمکانهای مرتفع احداث کرده بودند و یونانیها آنها را ذکر نموده و باسم حدائق معلقهٔ **سمیرامیس** معروف است دروازهٔ مجلل و با شکوه **اشتر** وجادهٔ بزرگی برای حرکت دسته ها بوده که از ارك تا معبد **اشتر** امتداد داشته است . **بخت النصر** سد بزرگی ساخته که معروف بود بدیوار ماد و آن ازدجله بفرات کشیده شده و بدینواسطه تمام اراضی واقعهٔ در شمال بابل را مشروب میساخته است و سد دیگری هم نظیر آن ازطرف جنوب شهررا محفوظ میداشته است، درواقع **بخت النصر** پادشاه بزرگی بوده و بایدانصاف داد که چیزی درتاریخ دیده نمیشود که تصدیق مسطورات غریب و عجیب کتاب **دانیال** را راجع به جنون او بنماید ، بلکه آن صرف یکی از همان افسانه های غریبی است که در بارهٔ هریك ازسلاطین معروف مشرق گفته شده است.

جنگهای کیاکسار

جای تأسف است که از احوال **کیاکسار** و کارهای نمایان او بعد از سقوط نینوا چیز کمی بدست داریم . ظاهراً ولایات آسیای مقدم راکه خیلی با ثروت بودند وبسهولت مسخرشده ببابل واگذار گردیدند و برای خود همان اراضی مرتفعهٔ ایران را که سابقاً جزء کشور بود و همچنین ارمنستان

---

[1] ــ کتاب ارمیاه نبی باب ٤٦ ، آیه ۹ و ۱۰ . (مؤلف) .

که طائفهٔ دیگر آریا تازه آنرا فتح کرده بودند وقسمت علیای دجله و کوهستان کاپادوکیه را درمغرب و نواحی دیگری که هیچوقت حتی دراوقات دزوهٔ اقتدار آسوری هم جزو آندولت



۱۶ – منظرهٔ جنگ یونان و سیمریها
(سرپوش یک تابوت سنگی درموزهٔ بریتانیا)

نبوده نگاهداشت و نمیدانیم چه علت داشته است که ولایات پرثروت را رها نموده و چیزیکه میتوان حدس زد این است که مادیها که قومی کوهستانی بوده‌اند از حرارت جلگه ها که اسباب ضعف و سستی میشود ترسیده تصرف کردن اراضی را که شبیه بکوهستان خودشان باشد ترجیح داده‌اند .

ممالکی که **کیاکسار** متدرجاً مسخر مینمود و قدرت خود را در آنجا مستحکم میکرد در حال اغتشاش بود و بواسطهٔ تاخت و تازو خرابیهائیکه سیمریها وسکائی ها در آنجاکرده‌وقتل‌وغارت‌های دائمی که در مدت زیاده از یکصد سال بعمل آورده وهیچ نوع حکومت ودولت قابل تحملی تشکیل نداده ولایات نامبرده دچار ضعف وبیحالی گردیده بودندودر واقع به تمدنیکه بزحمت در آن بلاد داخل شده سکته ولطمهٔ بزرگ وارد آمده بود . **کیاکسار** اقوام و ملل مزبوره را متوالیاً مطیع ومنقاد ساخته همواره بجانب مغرب پیش رفت تا اینکه درساحل

یمین رودهالیس با دولت مقتدر وجنگجوی لیدیه روبرو گردید.

دولت لیدیه

مبادی احوال لیدیها از مسائلی است که تحقیقات و تفتیشات اخیره معلومات زیاد در آن باب بدست داده است و انتظار داریم که کاوشهای مأمورین آمریکائی درسارد نیز بر آن معلومات بیفزاید. بدواً درسفر پیدایش[1] تورات گفته‌شده که این جماعت ازنژاد سامی بوده وهمین رأی مقبول بود ولیکن امروز عقیده براینست که قوم مزبور که محل توجه میباشند از سکنهٔ اصلی آسیای صغیر بوده که نه‌سامی محسوب میشدند ونه آریان بودند[2]

ولی باید در نظرداشت که گفته‌های تورات راجع بملل مختلفه ومنسوب داشتن آنها به پسران مختلف نوح بیشتر از نظرسیاسی‌بوده است نه نژادی. ازبنی‌سام‌خاندان سیاسی بوجود آمده که مرکز آن آسور بود و ما میدانیم که لیدیه جزو متصرفات آسور بانیپال واهالی مطیع وفرمانبردار وی بودند.

طوائف آریانی بریگ‌ها یا فریگی‌ها که با یونانیهاقرابت داشتند از ولایات تراس به آناطولی‌هجوم بردند ومتدرجاً درجزو سکنهٔ آنجا که‌تابع ایشان شده بودند مستهلك گردیدند. تاخت وتازهای مزبور درصدهٔ دهم ونهم پیش از میلاد واقع شد ودر صدهٔ هشتم پادشاه آن ولایت میداس نام داشت و او همانست که در تاریخ میتای‌موشکی[3] خوانده میشود در حدود سال ۷۲۰ قبل ازمیلاد پادشاه مزبور با روسا پادشاه اورارتو متحد شده بجنگ سارگن دوم سلطان آسوررفت واین جنگ‌چون واقعهٔ تاریخی است موقع‌معتبری ازتاریخ برما ثابت میکند. چون دولت فریگی‌استقرار یافت طوائف لیدی

---

۱ ــ باب ۱۰، آیهٔ ۲۲ ــ پسران سام ــ ایلام و آسور و ارفکشاد و لود و آرام. (مؤلف).

۲ ــ و این مخصوصاً جالب توجه است که نظریات هال را در «تمدن قدیم یونان» که در ۱۹۰۱ چاپ شده است با نظر اخیر او در «تمدن باستان شرق نزدیك» که در ۱۹۱۳ به چاپ رسیده با هم مقابل و مقایسه کنیم، چه اودر بالا واحد بودن میدا (مادیها) و میتا را تردیدمیکند برعکس‌درکتاب اخیر که آنرا بدون تردید قبول مینماید و بدین ترتیب نشان میدهدکه علم واطلاع ما دراین موضوعات پیوسته بسط و توسعه پیدا میکند. دراین فصل وفصول بعدی ازکتاب «تفسیری درباره هرودوت» نوشتهٔ «هاو» و «ولز» استفاده شده است (مؤلف).

۳ ــ Mita of mushki

درتحت سلسلهٔ هراکلید دولت مقتدری تشکیل دادندوفریگی‌هارا نیز مستهلک ساختند واین دولت بودکه ابتدا بامادی‌ها روبروشده وبرابری نمودند وبالاخره در مقابل دولت جدیدالظهور ایران عاجز ومقهور گردیدند.

سلسله مرمناد

ذکر افسانه‌هـای عجیب راجع به سلاطین اولیهٔ لیدیه که در کتاب هرودوت مسطور است خارج از گنجایش این کتاب میباشد وما بیان وقایع دولت را از ژیگ شروع میکنیم که تأسیس سلسلهٔ جدیدی نمود واین امررا بواسطهٔ قتل سادیاتس که ازسلسلهٔ هراکلیدیاهرقلیها بود و ژیگ عاشق عروس او گردیده انجام داد، هرودوت هم درروایت معروف خود این داستان را نقل کرده ولیکن بطریق افسانه باز نموده است. ژیگ حکمران بزرگی بود وقوت وقدرت لیدیه را بسط داده ومخصوصاً سواران جنگی تربیت کرده که درتمام مشرق شهرت یافتند، پس بواسطهٔ همین قدرت خود بعضی از بلاد یونانی ساحلی را مقهور کرده با سایرین معاهده‌ها بست لیکن امری را بیشتر مطمح نظر داشت دست انـدازی بخاک کیمریها بود که به فریگیه تهدید میکردند وعاقبت مانند طوفان مخربی بر آن مملکت هجوم آوردند و ژیگ درسال ٦٦٧ قبل ازمیلاد هیئت سفرائی به نزد آسور بانیپال باستمداد فرستاد و آنها زیاد بنای تملق وخوشامد را گذاشته اظهار کردند که تاآن زمان نام لیدیه در کشور آسور شنیده نشده بود. لیکن آسوریان ازتولید مشکلات برای خود احتراز داشتند وباآنکه جواب ژیگ را بادب ومهربانی دادند مددی باو نرسانیدند وآن پادشاه چون تنها ماند بدست کیمریهای خوفناک مغلوب ومقتول گردید. پسرش آردیس فراریان لشکررا جمع آوری کرده با قوائیکه ازیونانیهای ساحل دریا باورسیده بود متحد شده وآنها سگهای جنگی داشتند که به‌اسبها وسواران حمله‌میکردند وکیمریان را منهدم نمودند. کیمریها بخاک مشرق متوجه شدند ودرتنگه‌های کیلیکیه با تلفات بسیاراز آسوریان شکست خوردند، لیدیه که ازاین بلیه آسوده شد بسرعت تلافی مافات کرده در زمان سلطنت آلیات سلسلهٔ مرمناد باوج قدرت رسیدند چه تمام ولایات را تا رودهالیس مسخر نموده بودند ورود مزبور سرحد شرقی آن دولت گردید.

اختراع سکه

تمدن لیدیان خالی از اهمیت نیست ، دارای کشور پر نعمتی بودند که معدنیات زیاد داشت و گمان میرود که اختراع ضرب سکه که از ترتیب اوزان و مقادیر بابلی اقتباس شده از مآثر ایشان باشد و یقین است که این اختراع بعد از اختراع خط در آن ازمنه مهمترین پیشرفتهای تمدن میباشد. لیدیان در بازرگانی نیز شهرت داشتند بلکه بنا بقول **هرودوت** درتجارت خرده فروشی مقام اول را حائز بوده‌اند ، بازیهای چند نیز اختراع کرده‌اند ودرهرحال قوم بالیاقت وبا تربیتی بودند ویونانیها همواره آنانرا متجمل میخواندند ، ولـی ضمناً در جنگجوئی نیز مقام عالی داشتند وهنگامیکه مادیها کناررود هالیس رسیدند آنان بذروهٔ قدرت خود رسیده مسلم بود که این دو دولت متعدی یکوقتی باهم باید دست وپنجه نرم کنند .

جنگ بین لیدیه و ماد

علتی که برای وقوع این زدوخورد نقل کرده‌اند خالی ازغرابت نیست ، گفته‌اند **کیاکسار** یکدسته ازسکاها را بطورشکارچی نگاهداشته وبعضی اعیان زادگـان را بایشان سپرده بودند ، روزی ازشکار دست خالی مراجعت کردند وپادشاه ایشانرا مورد عتاب وتوبیخ قرارداد، آنها هم در مقام تلافی یکی از اعیان‌زادگانرا قطعه قطعه کـردند ، پختند و غذای شاه قرارداده وبنزد **آلیات** فرار کردند ، چون **کیاکسار** آنهارا از **آلیات** مطالبه نمود امتناع ورزید ونزاع بلند شده ، در هرحال این قضیه راست باشد یا دروغ دو دولت مقتدر و زورمندی که با هم روبرو شدند نزاع وجنگ مابین ایشان قهریست ، عدهٔ مادیها زیادتر اما از مرکز خود دور بودند و لشکریان ایشان حریف سپاهیان سنگین اسلحهٔ یونانی وسواران لیدی نمیشدند .

جنگ کسوف سال ۵۸۵ قبل از میلاد

زد و خورد مدت شش سال بدون هیچ نتیجهٔ قطعی جریـان داشت ، چون نوبت هفتم محاربه شروع شد کسوف کلی دست داد و**طالس** حکیم مشهوریونانی آن کسوف را پیش بینی کرده بود باری بعلت کسوف محاربه قطع شد وفریقین از تجدید آن اکراه پیدا کردند . بنای مصالحه شد و بابل در اینموقع حکمیت کرد ورودهالیس سرحد

دولتین گردید و اینمعاهده بواسطهٔ مواصلت استحکام یافت یعنی پادشاه ماد دخترخود را بولیعهد لیدی بمزاوجت داد . یکی از نتایج این معاهده این بود که کشور اورارتو در این موقع لشکرکشی پادشاه ضمیمهٔ ماد گردید .

فوت کیاکسار بسال ۵۸۴

سال بعد ازوقوع کسوف ، **کیاکسار** که لیاقت او ماد را دولت مقتدری کرده بود وفات یافت وچون بخاطر میآوریم که این پادشاه وقتی بسلطنت رسید که مملکتش مغلوب آسوریان شده ولشکریکه بعد ترتیب داد مقهور طایفه سکا گردید و معهذا در عرض چند سال آن سواران وحشی را از پادر آورده وبعلاوه درمقهور ساختن آسور دخالت تامه بلکه اصالت پیداکرد ودولت معظمی تأسیس نمود البته باید تصدیق کنیم که یکی از رجال بزرگ دنیا بوده است . در ابتدای سلطنت او قدرت تامه درمشرق زمین باسامی‌ها و در موقع وفاتش شوکت وقوت نصیب ایرانیها بود وبنابرین **کیاکسار** دریکی ازنهضت‌های بزرگ تاریخی دنیا سمت ریاست وپیشوائی دارد .

آستیاك پادشاه آخری ماد

ایخ تو ویگو که متعارفاً در نزدما بلفظ یونانی **آستیاك** معروف است وارث چنین میراث بزرگی گردید در حالتیکه برحسب ظاهر آیندهٔ درخشانی درپیش داشت ، لیکن باندازه‌ای که از اطلاعات ناقصهٔ ما معلوم میشود این پادشاه فرزند خلف ولایق آن پدر بزرگوار نبود و اوقات خود را ببطالت و لهو و لعب و هرنوع عیاشی و بوالهوسی مقرون بوحشیگری گذرانیده است .

تجمل و جلال دربار ماد

تفصیلی که از دربار ماد نقل شده وتشریفات مفصله و هزاران خادم والبسهٔ سرخ وارغوانی درباریان و زنجیرها و گردن‌بند های طلا وتجملات وافرهٔ آنها معلوم میسازد که ترتیباتی بتقلید دربار آسوریان داده بودند . درهر دودربار اشتغال عمده شکار بوده است ، گاهی اوقات در جلگه وصحرا ترتیب شکار جرگه میدادند وغالباً درباغهای نزدیك پایتخت بزدن حیوانات مشغول میشدند .

نکست آستیاگس بدست کوروش کبیر

سلطنت طولانی **آستیاگس** تا اواخر کار بدون جنگ وجدال گذشت وهمین مسئله شاید لشکریان او راکه در راحت وتن آسائی شرکت داشتند از کار انداخت . بعلاوه پادشاه پسر نداشت و این امر هم باعث ضعف مقام او میشد وچنان رغبت ومیل مردم به سلطنت او کم شده بود که وقتیکه لشکریان پارسیان در تحت ریاست **کوروش** براوحمله بردند رعایای خود او بجای اینکه دور او جمع شوند تسلیم دشمن شدند و بنابراین در سال ۵۵۰ قبل‌ازمیلاد کشورماد بدست قوم پارسی که آریانی و باماديها ازيك نژاد بودندافتاد، درنظر یونانیها دولت ماد منقرض نشده وواقع امر اینست که فقط تغییر داخلی در آن واقع شده‌بود، چنانکه یکصدسال بعد یونانیها محارباتی‌راکه باپارسیان میکردندجنگهای ماد مینامیدند درصورتیکه **اشیل**[1] شاعرتراژدی بزرگ خودش‌را باسم‌پارسیان خوانده‌بود.

سلاطین آخری دولت جدید بابل

قبل از آنکه این فصل را تمام‌کنیم باید نظری هم بامور بابل بیندازیم . **بخت‌النصر** عمری دراز و با افتخار کرد و در سال ۵٦۱ قبل از میلاد درگذشت . بعد از آن در ظرف شش سال سه پادشاه متوالیاً بر بابل سلطنت کردند وبعدازآنها **نبونید** آمدکه آخر ازهمه بود، این شخص پسر يك نفر تاجر متمولی بودکه در سال ۵۵۵ قبل از میلاد بتوسط کهنه‌به سلطنت منتخب گردید وآلات دست آنها شد . عشق او به آثار عتیقه بوده وبیموقع بدنیا آمد ودرآن هنگام‌که اوضاع مملکت حال خطرناکی داشت لایق سلطنت بابل نبود ، اما حفر وکاوشهائیکه در معابد خراب بعمل‌آورد از حسن اتفاق برطاق نسیان نمانده بی‌اندازه قدروقیمت دارد وچون مقدر بوده‌است‌که بابل مقهور دولت‌جدید ایران شود ظاهراً حسن تصادف بوده است که پادشاه آن‌کشور شخصی باشدکه حس کینه و انتقام در حریف پرزور خود تولید ننماید . باری‌سقوط بابل بدست **کوروش** کبیر جزء تاریخ ایرانیان است و در اینجا همین‌قدر باید بگوئیم در وقتیکه اوضاع جدید پیش‌می‌آمد استعداد برای قبول آن فراهم واسباب آن ازهرجهت آماده شده بود .

---

[1] - Aeschylus



پادشاه هخامنشی مابین دو ابوالهول با علامت اهورامزد
(از یك مهری در موزهٔ لوور گرفته شده است)

فصل دوازدهم

عصر پهلوانی ایران

بدان هریك از ایام زندگانی تو برگی است در تاریخ تو و بنابرین
مواظب باش چیزی که شایستهٔ مقام آدمی نیست در آن نوشته نشود .
«از اندرزهای فریدون»

کیفیت افسانهٔ تاریخ قدیم ایران

طلوع پارسیان که نام خود را بیك کشور عظیمی داده‌اند که با وجود حوادث و انقلابات بسیار مدت دو هزار وچهار صد سال دوام کرده ودر زیاده از نصف اینمدت براکثر مللسمت تقدم داشته از اهم وقایع نوع بشراست ، چنانکه در فصول سابقه مذکور داشتیم کشور ایران بواسطهٔ شامل بودن ماد که سکنهٔ آن با پارسیان قرابت نژادی داشتند و همچنین بواسطهٔ شامل بودن ایلام مقر اصلی مؤسس دولت ایران وهنوز ازولایات آن مملکت‌است میتواند داعیهٔ وجود ششهزار ساله داشته باشد .

در این فصل میخواهیم عصر پهلوانی ایران‌را بیان‌کنیم بطوریکه **فردوسی** در منظومهٔ بزرگ پهلوانی موسوم به شاهنامه نقل نموده وتاریخی‌که ایرانیان برای اعصار قدیمهٔ مملکت خود دارند ومعتقدند همانست ، اگر چه روایات منقولهٔ ازفردوسی با اینکه ببهترین مصادر رجوع کرده اختلاطی از قصه و افسانه است وحتی در دوره‌های مابعد تاریخ هم از افسانه خالی نیست ، این شاعرنه این است که بهترین اطلاعیکه در

دست داشته بکار نبرده باشد، لیکن[1] بامعلوماتیکه امروز داریم ظاهرمیشود که مآخذ او دربسیاری از موارد بکلی بی‌اعتبار بوده است.

سلسلهٔ پیشدادی

تاریخ ایران بطوریکه اهل آن کشورمعتقدند به‌سلسلهٔ افسانه‌ای موسوم به پیشدادی یا «نخستین قانونگزاران» شروع میشود. مؤسس این سلسله کیومرث بود که درنزد زردشتیان بمنزلهٔ آدم است واو بادونفر ازجانشین‌هایش هوشنك و تهمورس گمان میرود که اساس تمدن ایرانراگذاشته باشند.

جمشیدو ضحاك

امامعروفترین این سلاطین افسانه‌ای جمشید[2] بوده‌است که بنای پرسپلیس‌را که امروز تخت جمشید نامیده‌میشود واختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن میباشد[3] باو منسوب است. اختراع شرابرا هم ازاو میدانند و واقعه‌ای برای‌آن نقل میکنند و میگویند مقداری انگور درجائی نگاهداشت و آنها تخمیرشده تصور کرد موذی و مضر است، یکی از زوجات جمشید مبتلا بمرض‌دردناکی‌شد و برای‌رهائی اززحمت زندگی از آن مشروب فاسد نوشید، ولی برخلاف انتظار خواب خوش برای او آمدوشفا یافت ازآنروزایرانیها شراب راسم مطلوب نامیده باوجود منعیکه‌درقرآن از آن شده است بسیاری از طبقات عالیهٔ قوم مزبور معتاد بشرب آن میباشند.

جمشید پس ازآنکه چندین سال سلطنت کردگرفتار غرور ونخوت‌گردید و بنای جوروبیدادی راگذاشت وادعای الوهیت نمود وچنانکه دریشت ۱۹مسطور است[4] بواسطهٔ این انحراف ضحاك که پادشاه سوریه بود برانگیخته شده تا براو حمله برد

---

۱ ــ در فصل ۴۱ و ۵۴ نیز در اطراف اینموضوع بحث شده است. (مؤلف).

۲ ــ جزء اول این اسم عنیاً همان یاما ویابی ماست‌که شرح‌آن در فصل نهم گذشت، اما «شید» وآن بمعنای درخشان است ... (مؤلف).

۳ ــ ایرانیان دلیل‌آورده میگویندآنکس‌که عمارات پرسپلیس وپاسارگاد را ساخته است بایستی از دیوان‌کارگرفته باشدوچون تنها جمشید وسلیمان بردیوان‌مسلط بوده‌اند پس فقط‌همین‌ها توانستند یك‌چنین بناهای عظیم‌الجثه وفوق‌العاده‌ای بسازند. (مؤلف).

۴ ــ وآن بشرح زیر است: پندار وگفتارش را بدروغ ونادرستی آلوده‌کرد در همانوقت فره‌ای بزرگی وجلال از یما غایب گردید. (مترجم).

و او با آنکه به سیستان و هندوستان وحتی باقصی بلاد چین فرار کرد بالاخره گرفتار چنگ دشمن خونخوار گردید و بیرحمانه بقتل رسید ، یعنی او را بین دو تختهٔ چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغهٔ پشت ماهی ارّه کردند. **ضحاك** که **جمشید** را بایـن خواری هلاك کرد شخص افسانه‌ایست واسم او محرف ازاژی‌دهاك یعنی مار اولی میباشد ودرافسانه‌های ایرانی پادشاه عرب شده و گفته‌اند که ازدوشهای اومارهای صفیرزننده‌ای بیرون آمده که یومیه مغز سردو نفر آدم غذای آنها بود.این خونخواری **ضحاك** اسباب انهدام دولت او گردید.

فریدون وکاوه

کاوهٔ آهنگر که پسران او راکشته و مغز آنها را غذای ماران ساخته بودند مردم را به طغیان واداشت و **فریدون** راکه از نسل سلاطین بود جستجو کرده رئیس شورشیان قرار داد و بعد از محاربات چندی که چرم پارهٔ[1] پیش بند آهنگر در آن جنگها بطـور پرچم بکار میرفت ، بالاخره **ضحاك** گرفتار و در درون دهانـهٔ کـوه دماوند دربند شد تا بسختی جان داده همانطور که **پرومتئوس** درکوه قفقازبه‌بند آمد .حقیقتاً داستان **ضحاك** بحکایت **پرومتئوس** کمال شباهت را دارد . **فریدون** که قدیماً **تریتونا** خوانده شده علی‌الظاهر همان **تریتانا** میباشدکه درودا مذکور واعتبار او در آن‌کتاب به اینست که سرعفریت پرزوری را قطع نموده است .

سه پسر فریدون

بنابر تاریخ افسانه‌ای **فریدون** سه‌پسر داشته مغرب رابه **سلم** ومشرق را به **تور** داده (وبهمین‌جهت آن ناحیه **توران** خوانده شده است) وتخت وتاج ایران را بعد ازخود بفرزندکوچکتر یعنی **ایرج** واگذار کرد. برادران بزرگتراین ترتیب‌را نپسندیدند وتهدید کردندکه به ایران حمله کرده حقوق خود را استیفا نمایند . **ایرج** نزد برادران رفته اظهار داشت که من‌حق خود را برتخت وتاج ایران واگذار میکنم تا درآخر عمر پدر میان ما جنگ خانگی برپا نشود ، اما

۱ــ این چرم‌که بانواع جواهرات‌گرانبها زینت یافته بوده پرچم شاهی‌ایران قرارگرفته وبه درفش‌کاویانی معروف بود . (مؤلف) .

سلم و تور قصد قتل ایرج کردند و استغاثهٔ برادر را برای حفظ جان او گوش ندادند وفردوسی آن کلماترا این قسم ادا نموده است.

پسندی و هم داستانی کنی   که جان داری و جان ستانی کنی
میازار موریکه دانه کش است   که جان دارد و جان شیرین خوشست

ایرج به قتل رسید و برای اینکه قبح برادر کشی کامل شده سر او را حنوط کرده برای پدر پیر فرستادند واو خوداز کینه خواهی عاجز بوده چند سال بعد منوچهر پسر ایرج بحدرشدرسیده با سپاه جراری بجنگ اعمام خود رفت وهر دورا بقتل رسانید.

سام وزال و رودابه

منوچهر جانشین جد خود شد ومستشارمعتبر او سام پادشاه سیستان بود و او با پسر خود زال و نوادهٔ معروفش رستم که بمنزلهٔ هرکول ایرانست دورهٔافسانهٔ ایرانی راکامل میکندودر آن دوره حتی سلاطین هم در جنب این دلاوران خالی از اهمیت میباشند، لیکن هیچیك از این دلاوران در افسانهٔ هند و ایرانی دیده نمیشوند ومحتمل است که اصلا خالی از حقیقتی نبوده و در دوره‌های بعد شاخ وبرگهای افسانه‌ای بر آن افزوده و قوهٔ شاعری فردوسی آنرا باین درجه اهمیت داده باشد. باری نقل شده است که زال در وقت ولادت سفید مو بود و بدینواسطه سام گمان کرد که این طفل از او نیست و فرزند دیو است لهذا حکم کرد که اورا بکوه البرز بردند، لیکن سیمرغ که عقابی افسانه‌ایست اورا در آنجا پرورانیده و بعد از مدتی سام بواسطهٔ الهامیکه باو شد از رفتار خود پشیمان گردیده پسر را باز آورد واو جنگجوی پرزوری شد وهنگام شکار در بیشه‌های افغانستان به قلعه‌ای رسیده رودابهٔ زیبادختر مهراب پادشاه کابل رادر آنجا بدید، درنظرهٔ اولی طرفین به یکدیگر مایل شدند چنانکه عاشق بوسیلهٔ کمند گیسوی معشوقه از برج بالا رفت.

رستم پهلوان

نتیجهٔ این مزاوجت ولادت رستم پهلوان بزرگ ایران بودکه داستان هنرهای او در جنگ وشکار واکل و شرب هنوز در اذهان ایرانیان تأثیر عظیم دارد. از جمله چیزهائیکه ارتباط خیلی نزدیکی باین پهلوان

دارد یکی رخش اسب جنگی او میباشد که هیکل وقامت و رشادت وجرات وی جزو افسانه‌هاست . در یك میلی سیستان خرابه‌هائی است که نشان میدهند و میگویند آن



۱۱ ـ منظرهٔ رستم درحال خواب ودفاع رخش از او
از یك شاهنامهٔ فارسی کتاب تصاویر مینیاتور ایران ، تألیف مارتین در ۱۹۱۲ مجلد ۱
تصویر ۲۳ گرفته شده است

آخور رخش بوده است وشجاعت او مخصوصاً در جنگهای بین توران وایران ظاهرشد ومحاربات مزبوره بعد از فوت منوچهر وجلوس پسر نالایقش نوذر شروع شده وزیاده از یك پشت طول کشید . رئیس تورانیان افراسیاب بود واو نوذر را بقتل آورد ، مدت

دوازده سال بر ایران سلطنت کرد واین دورهٔ ظلمانی سلطنت پیشدادیان را خاتمه میدهد.

سلسلهٔ کیانیان

اینك میرسیم باولین سلسلهٔ تاریخی یا نیمه تاریخی که معروف به کیانیان است. درسیستان الان خانواده‌ای از بزرگان هست که مدعی انتساب بآن سلسلهٔ برجسته میباشند، اگر چه بیشتر احتمال میرود که از اعقاب سلسلهٔ صفاریان[1] باشند چنانکه طایفه‌ای در بلوچستان هستند که دربارهٔ ایشان هم این احتمال میرود و ظاهراً باید با خانوادهٔ نامبرده نسبت داشته باشند. در هندوستان هم بعضی خانواده‌های پارسیان همین ادعا را دارند وهمه هم آنها را تصدیق میکنند.

اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است، او از اعقاب **منوچهر** و در جبال البرز منزوی بود، **رستم** او را از آن مکان آورده بود وبعد از این موقع دلاور مزبور اولین دفعه بادشمن دیرینه جنگ کرده درمحاربهٔ تن‌بتن **افراسیاب** را مغلوب ساخت وتحصیل شرف وافتخار بزرگ نمود، لیکن پادشاه تورانی بواسطهٔ گسیختن کمربندش جان بدر برده فرار کرد ومصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کمافی‌السابق رود جیحون سرحد دولتین باشد.

کیکاوس ومطابقتش از جهتی باکیاکسار

کیکاوس که جانشین پدرشد برخلاف رای مستشاران بمازندران لشکر کشید ودر جنگ بزرگی از دیو سفید شکست خورده وقصهٔ دیوسفید افسانه‌ایست که یقیناً حکایت از قوم سفیدپوست مخصوصی مینماید. باری دراین محاربه لشکر ایرانی مبتلا به کوری شدند ودور نیست بتوان این قصه را اشاره به کسوف واقع درحین جنگ **کیاکسار** با لیدیها دانست، چنانکه در فصل سابق مذکور داشتیم و هرگاه چنین باشد میتوان **کیقباد** را با **دیوکس** و **کیکاوس** را با **کیاکسار** مطابق دانست، اما چون بین آنها شباهت اسمی وجود ندارد نمی‌توان به تعبیر مزبور چندان اعتماد نمود.

سهراب و رستم

افراسیاب مجدداً بایران حمله برد وباز **رستم** بنجات کشور پرداخت. دراین دوره‌ها واقعهٔ معروف حزن‌انگیز جنگ **رستم**

---

۱ – رجوع شود بفصل ۵۱ ونیز به «ده هزار میل» صفحهٔ ۲۲۹. (مؤلف).

با پسرش واقع شده کــه در حالیکه او را نمیشناخت بقتل رسانید و این داستان را **ماتیو آرنولد** بطور مؤثری بنظم آورده و انگلیسها بـآن آشنا هستند و چنانکه **فردوسی** گفته است : «یکی داستانیست پر آب چشم»

سیاوش و کیخسرو

واقعهٔ مهم بعداز آن داستان حکایت **سیاوش** پسر **کیکاوس** - است که بعداز وقایعی نظیر آنچه برای **یوسف** با **زلیخا** واقع شد از نزد پدر رفت و **بافراسیاب** پناه برد و ابتدا بطـور میهمان عزیز پذیرفته شد ، لیکن چند سال بعد تهمت‌هائی بآن شاهزاده زدند وسبب قتل اوشدند، ولی پسرش را که طفل بود و **کیخسرو** نام داشت پنهان کردند و عاقبت آن پسر بایران رفته مالك تخت وتاج شد .

کیخسرو کورش کبیر نیست

بسیاری از نویسندگان اروپائی وعموم ایرانیهائیکـه احـوال **کوروش** کبیررا شنیده‌اند اورا با **کیخسرو** تطبیق میکنند، اما نمیتوان تصدیق نمود، بدلیل اینکـه **کیخسرو** همـان کاواهوسروا[1] میباشد که درافسانه‌های هند وایرانی مذکور وراجع بدورهٔ قبل ازتاریخ میباشد . باری **کیخسرو** پس ازچشیدن گرم وسردهای زیادی بمدد **رستم** بر **افراسیاب** غلبه کرد و بالاخره او راگرفته اسیر نمود و به کینهٔ خون پدرش **سیاوش** بقتل رسانید و **کیخسرو** عمری طولانی نموده باشرافت تمام زندگی خود را بسر برد .

لهراسب و گشتاسب

لهراسب که‌جانشین **کیخسرو** شد بعد از چند سال تخت و تاج‌را به **گشتاسب** واگذار کرد و او چنانکـه سابقاًگفته‌ایم پیرو آئین **زردشت** وحامی او بوده است وباز محارباتی باتورانیها دست داد و در آن اثنا **لهراسب** و **زردشت** هردو دربلخ بقتل رسیدند .

اسفندیار

در اینموقع **اسفندیار** که‌پدرش **گشتاسب** اورا محبوس نموده بود بمدد پدر آمد و ولایات از دست‌رفتهٔ ایران و همچنین

1–Kava Husrava

درفش کاویانی را مستخلص نمود ، **گشتاسب** اظهار کرد که میخواهم بشیوهٔ پدر رفتار کنم و بنابراین وعده کرد تخت و تاج را بپسر تفویض کند ، لیکن در این قول خود صادق نبود و چون **اسفندیار** مطالبهٔ تاج کرد پدر حیله کرد و او را وادار نمود که بجنگ **رستم** برود وچون آن پهلوان از اطاعت پادشاه سر پیچیده او را دست بسته نپایتخت بیاورد . پس‌محابات شجاعانه روی داد و باز پهلوان ایران حریف خودرا کشت واین غلبهٔ آخری مهم بود که درعمر خود حاصل‌نمود وچندسال بعد درچاهیکه برادر خیانتکارش تهیه کرده بود افتاد وزندگانی دلیرانه‌اش را ازدست داد .

بهمن یا اردشیر درازدست

جانشین **گشتاسب** نواده‌اش بهمن بود که‌درتاریخ باسم **اردشیر** دراز دست معـروف است و در السنهٔ فرنگی **ارتاکزرسس لونژیمانوس** خوانده شده‌است . بنابقول **فردوسی** ازخصائص این پادشاه‌آن‌بود که بتوسط مأمورین مخفی ازامور مملکت خود واقف بود ونیز بقول صاحب شاهنامه این پادشاه فتوحات بسیار کرده است . ماتاریخ واقعی **آرتاکزرسس‌لونژیمانوس** رادر **فصل هیجدهم** نقل خواهیم کرد .

انتهای عصر پهلوانی

ماوقایع تاریخ قدیم‌ایرانرا بطوریکه ایرانیهاکه پهلوانان قبل از اسلام خود را هیچوقت کوچك نمیکنند وعموماً بآن‌آشنا ومعتقدند دراینجا میتوانیم ختم کنیم وواقعاً اگراعتقاد راسخ ایرانیان باین داستانهانبود ازاین مختصرتر نقل میکردیم، چه ازحقیقت تاریخ بهرهٔ قلیل دارد واسم‌سلاطین بزرگ از قبیل **کوروش** کبیر وداریوش را بکلی ترك کرده‌اند ، ولی این داستانها بطوری با تاریخ ملی ایرانیها اختلاط پیدا کرده و در ذهن ایشان جاگرفته که بعد از این هم باز مکرر اشاره بآنها خواهیم نمود .



جدال یکی از پادشاهان ایران باوحشیان
(نقش روی یك سنك یمانی ، در موزهٔ بریطانی)

فصل سیزدهم

طلوع دولت پارس

دست تقدیر بفرمان آسمانی پارسیان را پشتیبانی مینمود وآنانرا در جنگها وجاده‌های سواره نظام رهبری و در تسخیر شهرها یاری میکرد .
«اشیل شاعر»

ترکیبات قدیمهٔ پارسیان

عصر پهلوانی تاریخ ایران چنانکه در فصل سابق شرح دادیم فقط افسانه است ، اگر چه در اواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی میشود که در پردهٔ افسانه‌های غریب وعجیب محجوب گردیده‌اند ، لیکن دراین فصل فقط از اشخاص تاریخی گفتگو خواهیم کرد .

در ضمن وقایع دولت ماد مذکور داشتیم که اکثر سکنهٔ قدیم آن سرزمین جزء ماد مستهلك گردیدند . نسبت به پارسیان نیز ظاهراً همین امر واقع شده واین نظر را مسطورات کتاب هرودوت نیز تأیید میکند در آنجا که اشاره به طوایف پارسیان نموده ومیگوید طوایف عمده‌ای که سایرین تابع آنها هستند پاسارگادیان ومرفیان و ماسپیان میباشند واز میان آنها پاسارگادیان ازهمه انجبند وهخامنشیان که تمام سلاطین پارس از آنهامیباشند یکی ازشعب این طایفه هستند وطوائف دیگرپارسی از اینقرارند.

«پانتالیان- دروسیان - گرمانیان که بزراعت اشتغال دارند ودائیها - مردها-درویبک‌ها- ساگارتیها که چادرنشین میباشند.[۱]

عقیدهٔ اکثر مورخین براینست که طوائف ثلاثهٔ اول آریانیهائی هستند که بر آن سرزمین غلبه کرده بودند وهخامنشیان خانوادهٔ سلطنتی پاسارگادیان میباشند و طائفهٔ جداگانه‌اند، اما سایرطوائف چادرنشین‌ها گمان میرود که آریانی نبوده ونسبت ببعضی از آنها معلوم نیست اراضی و محل ایشان کجا بوده، درباب طوائف زراعت پیشه هم معلومات ما بسیار کم است جز اینکه گرمانیان کرمانیان میباشند.

حکومت پارسیان دردست اعضاء هیئت خانواده‌ای ازخانواده‌های اصیل ونجیب بوده که در بین آنها هخامنشیان سمت تقدم داشته‌اند وبمرورایام جزء خانوادهٔ سلطنتی قرارگرفته وسایر رؤسا رتبهٔ رعیتی یافتند، لیکن امتیازاتی برای ایشان باقی ماندکه‌از جمله حق شرفیابی حضور شاه وطرف مشاوره شدن با او بوده است.

ما در نتیجهٔ سفر دریائی **نئارکوس** نام بنادر چندی را در خلیج فارس‌میشنویم که ازآنجمله بندر هرمز است و نیز در داخله پاسارگادا، استخر (پرسپلیس)، گاباو کرمانا میباشند. گابا احتمال داردکه همان خرابه‌های‌هخامنشیان باشدکه من درمشرق شیرازدیده‌ام، درآنجا نقوش برجستهٔ ساسانیان نیز موجود میباشند واماکرمانا من آنرا باخرابه‌های واقعهٔ در درهٔ شمال جیرفت مطابقت داده‌ام وبطورکلی شهرهائی‌که در آن عصر وجود داشته انگشت‌شمار بوده‌اند.

طلوع کوروش کبیر بنا بقول هرودوت

شرحیکه‌هرودوت ازظهورکوروش بیان نموده مشهور[۲] و خلاصهٔ آن از اینقرار است که **آستیاکس** در خـواب دید از دخترش‌موسوم به **ماندانا** چنان نهر آبی‌جاری‌شدکه پایتخت

۱- هرودوت ۱، ۱۲۵، نیز رجوع شود به صفحهٔ ۴۵۸ کتاب (The passing of the Empires) (مؤلف).

۲ - من شرحی راکه کتزیاس دراین باب نوشته ذکر نکردم برای اینکه نوشتجات او هیچ محل اعتبار نیست ومطابق شرحیکه‌در (The passing of the Empires) مذکور است کوروش فراش قصر سلطنتی بود. (مؤلف).

اورا مستقرق کرده تمام آسیا را فرو گرفت ، بنا براین پادشاه ماد از تزویج آن دختر بیکی ازاعیان مملکت‌خود خائف‌شد که‌مبادا خواب تعبیر یابد، پس اورا بیکنفرپارسی



۱۹- نمونهٔ ارابهٔ زرین هخامنشی درموزهٔ بریطانی
ازکتاب «دفینه‌های سیحون» گرفته شده‌است ودرشرح آن رجوع شود بفصل ۱۵

از خانوادهٔ نجیب که مردی آرام و نسبت به‌طبقات عالیه یامتوسطهٔ ماد از حیث شأن و مقام پست‌تر بود تزویج نمود ، پارسی مزبور که **کامبیز** (**کبوجیه**) نام داشت

ماندان را بولایت خود برد وچندی نگذشت که **آستیاکس** باز خواب دید از بدن دخترش درخت تاکی روئید و بر تمام آسیا سایه‌انداخت، ازاین خواب وحشتش زیادتر شده دختر را بپایتخت طلبید و چون از او پسری متولد شد‌به **هارپاك** که از خواص سلطنت واز وفادارترین مردم ماد بود سپرده دستور داد تااو را تلف کرده بخاك‌سپارد. **هارپاك** که بدلائل چندی نمیخواست خودرا آلوده بخون طفل بیگناهی نماید اورا یکی از چوپانهای دولتی سپرد و حکم کرد بسخت‌ترین نقطهٔ کوهستان ببرد تا قهراً هلاك شود، اتفاقاً زوجهٔ چوپان‌همانوقت طفلی مرده آورده بود واو شوهرش رامتقاعد کرد باینکه آنرا با شاهزاده تبدیل کند وطفل مرده را باسم نعش **کوروش** یعنی شاهزادهٔ جدیدالولاده به **هارپاك** نمودند تامطمئن‌شود که‌مقصود پادشاه حاصل‌شده‌است، اما **کوروش** را این‌زن که‌**سپاکو** یعنی ماده سگ نامداشت پرورانیده وبعدها جدآن طفل‌یعنی پادشاه‌ماد بواسطهٔ شباهتی‌که ازاو بااهل خانوادهٔ خود مشاهده کرد اورا شناخت وبعد از تحقیقات معلوم کرد که خانوادهٔ خود اوست واز زنده ماندن او مسرور گردید.

مصیبت هارپاگ

اما **هارپاك** گوشمالی بیرحمانهٔ دید باینطریق که **آستیاکس** پسر **هارپاك** را طلبیده بقتل رسانید وگوشت‌اورا درضیافت باو خورانید وسرو دست وپای طفل‌را درسبد گذاشته برای پدرش فرستاد‌**هارپاك** در آنوقت خودرا مطیع نشان داد، اما چندسال بعد در حالیکه‌**کوروش** بفارس نزد پدر ومادر خود رفته بود بااو بنای مکاتبه راگذاشت وعاقبت وزیر نامبرده باعث سرنگون شدن سلطنت **آستیاکس** گردید، باین‌قسم **کوروش**‌را وادار بطغیان نموده از میان ماد نیز برای اوهمدست وشریك تراشیده و هنگامیکه **آستیاکس** برای مقهور کردن عاصیان پارس لشکر فرستاد ازروی جهالت آن اشکر را به **هارپاك** سپرد واو لشکر را ازمقابلهٔ با**کوروش** منع کرد وبالاخره کینهٔ خودراازجهت‌قتل پسر کشید.

چنین‌گمان میرود که این‌داستان بی‌اصل وعلت جعل آن این بوده که خانوادهٔ **هارپاگ** در «کاریه» یکی ازایالات‌جنوب غربی آسیای صغیرحکومت یافتند. برداستان

مزبور انتقادات چندوارداست. یکی اینکه معلوم میشود **هردوت** نمیدانسته که **کوروش** (چنانکه بعداً مذکور خواهیم داشت) پادشاه انشان بوده است. داستان زن چوپان هم یقیناً ناشی ازهمان قصه‌های ایرانی است که پادشاه بزرگ انشان شیرماده سگ خورده است نظیر **رومولس**[1] و **ریموس**[2] که ماده گرگی آنها را پرورش داده است و احتمال دارد که **هردوت** نمیدانسته است که در کیش زردشتیان سگ احترام مخصوص دارد و بنابراین ماده سگ محترم افسانهٔ اصلی بواسطهٔ بیخبری مورخ یونانی بدل بزن مسماة به **اسپاکو** گردیده‌است، لیکن همین اشتباه هم دلیل برصادق‌القول بودن **هردوت** میباشد و معلوم میسازد که چقدر دقیق ومقید بوده است براینکه اخبار را بدرستی و مطابق بااصل نقل نماید ودرواقع اگر کتاب ابوالمورخین نبود اطلاعات مادرباب وقایع آن دورهٔ تاریك نواقص بسیار میداشت.

معلومات جدیده درباب تاریخ ایران

تا این اواخر داستان فوق عموماً محل تصدیق بود امامکشوف شدن استوانه‌های **نبونید** و **کوروش** بکلی مطلب را تغییر داده واینك ما با معلومات حاصلهٔ از آن اسناد مهمه واقعه را نقل خواهیم نمود. چنین بنظر میرسد که در فارس هم مانند ماد مرد بزرگی پیدا شده قبایل عدیدهٔ مختلفه‌ای را متحد نموده ملت واحدی تشکیل داده‌است، ولی دراین مورد دوری ازدول متمدنهٔ ناحیهٔ دجله وفرات پیشرفت نظم وتمدن را بتأخیر انداخته است.

هخامنش مؤسس خاندان سلطنتی

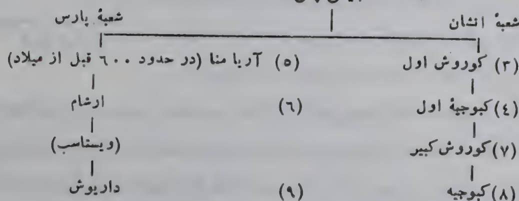
مؤسس سلطنت پارس **هخامنش** است که ازامرای پاسارگادیها بود. پایتخت اوشهری بوده است موسوم بهمین نام که خرابه‌های آن متعلق بزمان **کوروش** کبیر هنوز باقی است، از خود **هخامنش** که سلسله‌ای بنام وی خوانده‌شده کارهائی معلوم نیست، لیکن محترم بودن او دلیل براینستکه او طوائف مختلفهٔ پارس را قبل‌ازآنکه بعرصهٔ تاریخ قدم بگذارند در تحت یك ملت درآورده وپسرش **چیش‌پش** از ضعف دولت ایلام بعدازمغلوبیت وی بدست **آسور بانیپال** استفاده کرده ناحیهٔ موسوم به انشان را که در فصل چهاردهم

۱– Romulus. ۲–Remus.

مذکور داشته‌ایم متصرف شدو عنوان پادشاه کبیر و پادشاه انشان اختیار نمود و چون وفات یافت یکی از پسرهایش مالك انشان و آن دیگر صاحب سرزمین پارس گردید .

دو شعبه سلاطین هخامنشی

انقسام فوق باعث شد که سلسلهٔ سلطنتی دو شعبه گردید و داریوش در کتیبهٔ بیستون بهمین امر اشاره کرده. و آن مدتها اسباب سرگردانی اشخاصیکه درصدد قرائت و کشف معنی کتیبهٔ مذکور بودند شد ، چه داریوش در آنجا میگوید « هشت نفراز دودمانم پیش از من پادشاه ومن نهمی‌هستم، ماد وسلسله پادشاه بوده‌ایم» صحت قول داریوش حالا معلوم شده وبرای اینکه مطلب روشن شود من شجرهٔ نسب خانوادهٔ مزبور را در اینجا ضمیمه مینمایم .



مغلوب شدن آستیاگس بدست کوروش

اکنون بنیان تاریخی محاربهٔ کوروش با آستیاگس باندازه‌ای که برما معلوم‌است میپردازیم . درجدول سنوات نبونیدچنین نوشته شده «او با قشونیکه جمع کرده بود بجانب کوروش پادشاه انشان حرکت کرد اما قشون آستیاکس بر او عصیان کردند و او را گرفته به کوروش تسلیم نمودند ، کوروش عازم‌دارالسلطنهٔ اکباتان گردیدوطلا ونقره‌واسباب واموال اکباتان راغارت کرد وبولایت انشان برد[1] » . تفصیل واقعه بیان نشده لیکن‌از روایات مادیهاکه مورخین یونانی ضبط کرده‌اند معلوم میشود که قبل از مظفریت آخری

۱– «Light from the East.» P. 219 (مؤلف) .

کوروش سه محاربه واقع شده و تاریخ تسخیر اکباتان سال ٥٥٠ قبل از میلاد بوده است.[۱]

کوروش پادشاه انشان سلطان پارس میشود

یك مسئلهٔ مهمیکه تاکنون مکشوف نشده اینست که **کوروش** درچه موقع و بچه وسیله بسلطنت پارس رسیده است، هرگاه بجدول رجوع کنیم می بینیم در سال ٥٤٩ قبل از میلاد پادشاه انشان است ودرسال ٥٤٦ عنوان پادشاه پارس را دارا است، پس چنین استنباط میشود که رسیدن او بتخت سلطنت بدون کشمکش زیاد واقع شده چه از آن مسائل چیزی ذکر نشده، اگرچه مذکور نبودن آنهم دلیل قاطع نیست. بهرحال محتمل است که بعد از مسخر نمودن اکباتان تکلیف قبول تخت و تاج باو کرده باشند، زیرا که پادشاهی از خانوادهٔ سلطنت خارج نمیشد ودرهر صورت میدانیم که **ویشتاسب** پدر **داریوش** هیچوقت سلطنت نکرده بااینکه پسر **ارسامس** بوده است وممکن است که صغیر بوده واز بین افتاده باشد، با اینهمه تا معلومات جدید بدست نیاید مطلب مبهم است و چیزیراکه میتوان تصدیق نمود این است که **کوروش** قبل ازشروع به دورهٔ فتوحات خود درمغرب بسلطنت ایران رسیده وشهادت کتیبه‌های سابق الذکر محل اعتبار کامل میباشد.

کرزوس پادشاه لیدیه

موقع **کوروش** بعد ازرسیدن بسلطنت ماد استحکامی نداشت، ولـی از خوش بختی او پادشاه بابل در آن موقع **نبونید** و صلح جو بود وبنابرین **کوروش** از آنجانب آسوده میزیست، لیکن ازطرف لیدیه نگرانی داشت، چه **آلیات** که عهدنامهٔ اتحاد را با **کیاکسار** امضا نموده وبواسطهٔ مواصلات اتحاد را محکم نموده بوددر گذشته و **کرزوس** بجای اونشسته بود و او درمیان اهالی مغرب زمین به تمول ضرب المثل است، چنانکه مسلمین دربارهٔ **قارون** این عقیده را دارند. باری آن پادشاه که جلوسش بسلطنت بیمنازع هم نبود دنبالهٔ کار **آلیات** را گرفت ومیلتوس وسایر مستعمرات یونانی سواحل آسیای صغیر را تحت قدرت خود در آورده واز طرف مشرق هم محاربات کرد و پیشرفت حاصل نمود و هنوز ده سال از سلطنت او نگذشته

۱ــ کتاب هال که سابق ذکر آن رفته صفحهٔ ٥٥٢. (مؤلف).

بود که موقع دولت لیدیه را در مغرب رودهالیس محکم ساخته وفتوحات مزبور را در همان اوقات بکمال رسانید که **کوروش** مشغول برطرف ساختن دولت **آستیاك** بود.

برحسب قاعده سرنگون شدن دولت ماد بر **کرزوس** باید خیلی ناگوار بوده باشد، زیرا همسایه‌ای که سابق داشت بااو متحد وهمدست بوده است و اینك میبیند که اوضاع بکلی واژگون گردیده است وبنابرین نظر باینکه در آنوقت سپاه کار دیده وسواران خوب داشت و میتوانست بواسطهٔ مزدوران یونانی بسیار آنها را تقویت کند و ظاهراً بمساعدت بابل ومصر نیز استظهار داشت احتیاط اقتضا میکرد که لشکر به کاپادوکیه کشیده پارسیان را قبل از اینکه استحکام بیابند مضمحل نماید ودرغیر اینصورت البته ایرانیان قوت و قدرت خود را تشیید کرده بطوری که صرفه ومصلحت خود میدیدند بدولت لیدیه حمله میبردند. درهرحال بنابقول **هرودوت** ، **کرزوس** که عیب بزرگش غرور بود ازپیشرفت مقصود خویش اطمینان داشت ، لیکن برای اینکه عقیده‌اش راسخ بشود در نزد هاتف دلفی مأمور فرستاده سؤال کرد که اگر از رود هالیس گذر کرده بر پارسیان حمله کند چه نتیجه خواهد شد ، هاتف جواب داد اگر **کرزوس** برپارسیان حمله‌ورشود دولت مقتدری را منهدم خواهد نمود وباید تحقیق نماید که مقتدرترین یونانیها کدام طائفه‌اند وباآنها عقد اتحاد ببندد ، ازاین جواب که بنظر مساعد میآمد **کرزوس** مسرور شده ثانیاً سؤال کرد آیا دولت من دوام خواهد کرد ، جواب آمد که « صبر کن تا زمانی که قاطری پادشاه ماد شود آنوقت ای‌لیدی ظریف به ریگزار هرموس معجلا فرار کن و از اینکه مانند یك جبان رفتار کنی خجل مباش» .

دستورهاتف اول‌را **کرزوس** متابعت کرد وسفیری با هدایای وافر برای اسپارتیان فرستاد و آنها تکلیف اورا قبول نموده حاضر شدند که لشکر بتقویت قوای او بفرستند ، علاوه‌برین با **امازیس** پادشاه مصر و **نبونید** پادشاه بابل که هردو از مقهور شدن ماد دلتنگ بودند عقد اتحاد بست، چه دولت ماد از غارتگری دست برداشته وبا لیدیها و بابل هر دو اتحاد و اتفاق داشت ، باری اسباب پیشرفت تدابیر پادشاه لیدیه در ظاهر از هرجهت فراهم‌شد ، لیکن همان اوقات مأموری که برای گرفتن مزدوران یونانی فرستاده

ومبلغ گزافی باو سپرده بود بفارس فرار کرده سر او را فاش کرد و خیالات **کرزوس** را بر **کوروش** مکشوف ساخت[1].

کوروش تصمیم گرفت که **کرزوس** را غافلگیر سازد و پیش از آنکه متحدینش فرا رسند بر لیدیه حمله کند. تصمیم جسورانهٔ **کوروش** بر اینکه ماد و پارس را برای مدت مدیدی ترك گوید تا یکهزار میل مسافت را در کنار سرزمینهائی که یا از ایالات تابعهٔ بابل و یا مستقل بوده‌اند بپیماید وسپس یك حکومت مقتدر نظامی را غافلگیر کند مدلل میدارد که او یك سردار بزرگ بوده است.

محاربهٔ ایران ولیدیه

نقشهٔ **کوروش** موافق مطلوب نتیجه داد ، چون به کاپادوکیه وارد شد متحدین **کرزوس** هنوز نرسیده بودند، بنابراین باب مذاکرات مفتوح شد و **کوروش** به پادشاه لیدیه تکلیف کرد که جان او محفوظ و سلطنتش را ابقا نماید بشرط اینکه پیمان تبعیت **کوروش** را بکند واز اطاعت سر نپیچد. **کرزوس** البته این شرایط را نپذیرفت و جنگ درگرفت ، اما لیدیها غالب شدند[2] و متارکهٔ جنگ سه ماهه برقرار شد وچون مخاصمه تجدید گردید لیدیها در پتریه[3] بواسطهٔ کثرت نفرات پارسیان مغلوب شدند و **کرزوس** شبانه بجانب سارد فرار نمود و آبادی های سر راه را خراب کرد تا پیشرفت پارسیان را مانع شود وامیدوار بود که **کوروش** جرئت نخواهد کرد خطوط ارتباط خود را زیاده طولانی نماید درصورتیکه زمستان در پیش و بابل در حال خصومت در پس بود . اما **نبونید** رفیق خودرا رها کرد و بمحض اینکه از طرف **کوروش** عنوان مصالحه بمیان آمد قبول نمود وظاهراً ملتفت نشد که استقلال دولت اوهم مانند لیدیه درخطر خواهد بود . **کوروش** چون از بابت پشت سر خود فراغت خاطر پیدا کرد کفایت خود را درحرکت سریع بجانب سارد ظاهر ساخت .

۱ ــ دیودور سیکلوس ۹ ، ۳۲ اما اینرا نمیشود باور کرد که کوروش ازانعقاد یك قرارداد باین مهمی بکلی بیخبر بوده است . (مؤلف) .

۲ ــ رجوع شود بکتاب «The passing of the Empires» تألیف ماسپرو صفحهٔ ۶۱۸ یادداشت ۳ که درآنجا برای عدم متابعت از شرحی که هرودوت راجع باین جنگ نوشته دلایل موجهی اقامه شده است . (مؤلف) .

۳- Pteria .

کرزوس بهیچوجه مترقب این حرکت نبود ویقین داشت که سرمای زمستان مانع اعمال جنگی خواهد شد و بنابرین از روی سفاهت قسمتی از سپاهیان خود را مرخص کرده و متفقین خویش را خبرداد که تا بهار درحرکت تأخیر نمایند. معهذا تزلزل بخاطر راه نداده مهیا شد که در جلگهٔ صاف هرموس با سواران خود از دشمن مهاجم جلوگیری نماید. اما کوروش تدبیری راکه امروز نزدهمه معلوم است بکاربرده درمقدم صفوف خود شتران قرار داد وبوی این حیوانات[1] اسبهای لشکر دشمن را رم داده بسرکشی واداشت. لیدیهای رشید پیاده شده کوشیدند ودرمقابل کثرت عدد پارسیان شربت هلاك نوشیدند وبقیةالسیف آنها بسارد گریختند.

تسخیر سارد در سال ۵۴۶ قبل از میلاد

کرزوس بواسطهٔ استحکام قلعه وحصار و مساعدت زمستان ممکن بود ایرانیان رامعطل کند تا متحدین او جمع شوند، لیکن باز بخت همراهی نکرد و از قراریکه هرودوت نقل کرده‌است کوروش بعدازاینکه چهارده روزشهررا درتحت محاصره‌داشت جائزهٔ خوبی معین کرد برای کسیکه اول دفعه وارد شهر شود وبرحسب اتفاق یکی از پادگان شهر از بالای صخرهٔ مرتفعی که بنظر غیر ممکن الوصول میآمد بزیرآمده کلاه خود راکه افتاده بود برداشت ومراجعت نمود. یکی از لشکریان کوروش که از طائفه مردها بود این واقعه را دید وراهیکه آن شخص پیموده در نظرگرفت تا به اتفاق چند نفر از رفقای خود پادگانرا که باستحکام موقع‌خودمغرور بودند بغفلت گرفتند ودروازهٔ شهر را برای‌قشون ایرانی باز کردندوبدینطریق شهر سارد درسال ۵۴۶[2] قبل ازمیلادمسخر گردید واین جنگ البته اهمیت تمام دارد چه اگرکرزوس سفاهت نکرده وفتح‌وظفر نصیب او شده بود مجرای تاریخ عوض‌شده واوضاع دنیا بکلی طور دیگر پیش میآمد. باری مغلوبیت او تنها دولت مرتبی راکه ممکن بود در شاهنشاهی آسیای غربی با

۱ــ درست درسی سال قبل بخاطرم میاید که یك روز سوار بریك اسب جوان استرالیائی بودم‌که ناگهان این حیوان از دیدن شتر ویا احتمال قوی میدهم از بوی وی برای اولین‌بار هراس برداشته بنای خرخر وسرکشی راگذاشت. (مؤلف).

۲ ــ در خصوص این تاریخ رجوع شود به «Etudes» صفحهٔ ۴۱۲. (مؤلف).

کوروش تنازع نماید از میان برداشت و **کوروش** را دارای مملکتی کرد که سابق بر آن هیچ دولتی بآن وسعت نرسیده بود .

سرنوشت کرزوس

برحسب ظاهر **کرزوس** نیز کاری راکه پادشاه نینوا در پنجاه سال‌قبل کردمیخواست بکند و برای‌اینکه بدست‌دشمن نیفتد در قصر خود تودهٔ آتش برپا نموده با اجزای خانواده و نفایس خویش بالای آن‌رفت، لیکن افسانهٔ یونانیان بطوریکه **هرودوت** روایت نموده اینست که این قضیه بموجب حکم **کوروش** واقع شده ودر آن موقع پادشاه لیدی بخاطر آورد که **سولون** حکیم یونانی سابقاً باو گفته بود تا عاقبت کارشخصی معلوم نشود نمیتوان اورا سعادتمندخواند، پس آهی کشیده سه نوبت اسم **سولون** را بزبان آورد . **کوروش** برقت آمده حکم کرد آتش را خاموش کنند لیکن خاموش نمیشد ، اینجا **آپوللو** [1] پرستندهٔ خود را نجات بخشید و باران وافری فرستاد و آتش را خاموش نمود . گمان میرود که حقیقت مطلب این باشد که **کرزوس** بمیل خاطرخود بالای آتش رفته وپارسیان بموقع رسیده اورا نجات دادند واینکه معروف است که **کرزوس** تا آخر عمر خود در دربارسلاطین ایران بعزت و احترام سر کرده مؤید این نظر است[2] .

موقع جغرافیائی یونان

موقع جغرافیائی یونان از جانب مشرق برای ترقی و آبادی نهایت مناسبت را داشته است ، بواسطهٔ اینکه هیچیك ازدول اولیهٔ بزرگ آسیا نزدیك بدریا نشده و قوهٔ بحری ترتیب نداده بود . بلاد یونان در کنار بحر اژه واقع و دریای مذکوردارای جزائری بود که بقدری بهم نزدیك بودندکه برای کشتی رانان کمتر اتفاق میافتاد که خشکی از نظر ایشان غائب شود . دول معظم

---

۱ ـ Apollo.

۲ ـ ی . ادوردس در دائرة المعارف مذهب و اخلاق تحت عنوان « قربانی انسانی » (پارسیان) شرحی دراینخصوص نوشته‌است، اودر اینمقاله باستناد منظومه‌ای که‌جدیداً ازباك کی‌لایدس (Bacchylides) متولد در ۵۰۷ پیش از میلادکشف شده و نیز از یك ظرف گلی متعلق به قرن پنجم یا ششم میلادی‌که در موزهٔ لوور موجود است میگوید کرزوس مخصوصاً مرگ را بردستگیر شدن بدست دشمن ترجیح داده است و نیزمراجعه شود به (Adonis; Attis; Osiris) تألیف ژ.ح. فریزر صفحهٔ ۸۹ . (مؤلف) .

هم دور بودند وغیر از دولت مصر هیچکدام قرب جواری نداشتند که محل واهمه شوند، بنابراین یونانیها طبعاً ملاح وتاجر وغارتگر دریائی شده و باینواسطه میتوانستند ازتمدن قدیم مصر و بعد از آن بطور غیرمستقیم از ثروت بابل استفاده کنند بدون اینکه ولایت خود را از دست بدهند. از طرف دیگر خصایص طبیعی یونان و شاید همان اطمینان وامنیت سبب شد که دول عدیدهٔ کوچك تشکیل یافت ومابین آنها رقابت و مناقشهٔ شوم ظهور کرد و بدینواسطه سکنهٔ آن ناحیه هیچوقت ملت معظمی نشده ومحل تعجب است که با اینحال جمعیت های قلیل یونانی که غالباً قوای خود را مصروف کشمکش و رقابت با یکدیگر مینمودند چنان اعمال بزرگ و افکار عالیه از خود ظاهر ساخته باشند و چنانکه مسیو **دُمرگان** میگوید هرگاه نفاق و اختلافات آنها عایق انبساط و ظهور کامل استعداد و هنرمندی ایشان نشده بود سرنوشت فوق‌العاده داشتند و مقام عجیبی حائز میشدند.

ترقیات جدیده که در معرفت تاریخ یونان حاصل شده است

تا چند سال قبل اطلاع ما بر تاریخ یونان از اوایل مائه هفتم قبل از میلاد تجاوز نمیکرد و نوشتجات **توسیدیدس**[1] و **هرودوت** حد معلومات ما بوده نمیتوانستیم از آن قدمی به خارج بگذاریم حتی اینکه **همر** شاعر که عدهٔ قلیلی ازمحققین بیانات او را محل توجه قرار میدادند چون از دورهٔ **هرودوت** فاصلهٔ زیادی دارد در بین معلومات حاصلهٔ ازمسطورات آنها نقص و کسر زیاد بود، حاصل آنکه دایرهٔ تاریخ یونان چنان محدود بود که کشفیات مهمهٔ مصر و شرق نزدیك هم گمان میرفت برای یونان فائده نبخشیده ومعلوماتی از اینجهت ندهد وبنا براین محل توجه محققین تاریخ یونان نبود، لیکن امروز ترتیب دیگر پیش آمده ومیتوانیم دورهٔ **هرودوت** را بعصر **همر** مرتبط سازیم و حتی تمدن قبل از زمان **همر** را هم میتوانیم در نظر بگیریم بلکه تا مبادی آن تمدن پیش برویم، بعبارة اخری امروز تاریخ یونان جزء دائرهٔ وسیعی از تحقیقات میباشد که اجزاء آن از یکدیگر جدا نیستند و ارتباط کامل با هم دارند.

۱– Thucydides.

هجوم طوائف آریان یونان

اگرچه هنوز مسائل جدیده‌ای هست که محققین تاریخ یونان در آنها متفق نشده‌اند، لیکن عموماً تصدیق دارند بر اینکه اقدم سکنهٔ یونان و ممالك ساحل شمالی دریای مدیترانه که ما بر آنها وقوف یافته‌ایم مردمانی بوده‌اند که موهای سیاه داشته‌اند و سامی نژاد بودند نه آریان و بعضی اوقات آنها را پلاسژی [1] میگفتند و آنها مردمی بودند که برطبق اکتشافات اشلی‌من [2] در می‌سنا [3] و اوان در نیسوس [4] تمدن حیرت‌انگیزی ایجاد کرده‌اند و درمواقع مخصوصی که تاریخ آن بدرستی معین نیست طوائف آریانی از شمال آمده بر آنها غلبه کردند و گمان میرود که در یونان طوائف جدیدالورود با سکنهٔ قدیم اختلاط یافته زبان آریانی را بر آنها تحمیل نمودند، ولی شکی نیست در اینکه آنها هم باقی مانده و قسمت مهمی از سکنهٔ آنخاك بودند. آریای یونان قسمت مهمی از لغات غیر آریانی را از آنها گرفتند و حقیقت این است که استعداد یونانیان در صنایع و فنون مأخوذ از نژاد های سواحل مدیترانه میباشد [5].

مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

یونانیهارا عقیده بود که مستعمرات ایشان در آسیای صغیر نتیجهٔ استیلای طوائف دُریانی بوده و این واقعه اهمیت تمام داشته‌است. دریانها از طرف شمال آمده قسمت معظمی از پلوپونس و نقاط دیگر یونان را مسخر نموده و گمان میرود که این واقعه که بر تمام یونان تأثیر کلی بخشید تقریباً هزار سال قبل از میلاد واقع شده باشد. نتیجهٔ این واقعه وقوع مهاجرتهای بسیار در جزائر و سواحل آسیائی بحر اژه بود و استعمار مهاجرین درظرف مدت طولانی واقع شده و بعید نیست که حقیقتاً تاخت و تازهای مردم دُریانی سبب عمدهٔ مهاجرتها و مورث نتایج مهمه بوده باشد، درهر حال مستعمرات آسیائی ترقی کلی نموده

۱– Pelasgi . ۲– Schliemann .

۳ – Mycenae بیونان قدیم اطلاق میشود . (مترجم) .

۴– Sir Arthur Evans (۱۹۴۱ – ۱۸۵۱) از باستان شناسان معروف انگلستان است که حفاریهای عمده‌ای نموده است. (مترجم)

۵– کتاب هال ، صفحهٔ ۵۳۷ . (مؤلف) .

واهمیت آنها ازکشوراصلی یونان که چندان وسعت واستعدادی نداشت بیشترشد، لیکن موقع آنها استحکامی نداشت ودر هروقت دولت مقتدری درآسیای صغیرظهورمیکرد ممکن بود استقلال آنها در خطرافتد، چنانکه دولت لیدیه همین کیفیت را تولید کرد. دولت مزبور دائماً در قصد استقلال یونانیها بود، اما از حسن اتفاق لیدیها با یونانیان اختلاف زیاد نداشتند و هم مذهب بودند و اکتفا میکردند باینکه نسبت بایشان نفوذ و برتری داشته باشند و بهمین مناسبت وقتیکه **کرزوس** پادشاه لیدیه بود یونانیان باو محبت داشتند و از سقوط دولت او کمال تأسف را حاصل نمودند.

مقهور شدن یونانیان بدست ایرانیان

بعد از آنکه **کرزوس** مقهور شد مردم فریژی و میژی ها و سایر طوائف آسیا مطیع **کوروش** گردیدند و آن پادشاه میل داشت مستعمرات یونانیرا که در ساحل آسیای صغیر بودند و بعضی ازآنها قدرت کلی داشتند نیز در تحت استیلای خود درآورده سلطنت خویش را تکمیل نماید، رفتار یونانیها هم خارج از مآل اندیشی بود یعنی از موافقت با **کوروش** درجنگ با **کرزوس** امتناع ورزیده، اما بپادشاه لیدیه هم معاونتی ننموده بودند و اکنون که **کوروش** بر **کرزوس** غلبه یافت میبایست آنها با فاتح او مقابله نمایند، پس در این حال استیصال از اسپارتیان استمداد کردند، اما آنها مردم فداکاری نبودند و اکتفا بفرستادن سفیری نزد **کوروش** نمودند و از روی نخوت از او تقاضا کردند که متعرض بلاد یونانی نشود والا مورد خصومت اسپارتیان خواهد شد. آن پادشاه بزرگ که بیش ازاسپارتیان ترتیب محاوره‌را میدانست ازاین اخطار اظهارامتنان نموده و گفت بپرهیزید از اینکه عنقریب بجای دلسوزی بر احوال ینیانها بر مصائب خودتان نوحه گری نمائید. باری بلاد یونان تدریجاً مطیع شدند زیرا که ایرانیان از آسوریها فن محاصرهٔ بلاد را آموخته[1] وشورش‌مردم سارد هم که درآنموقع واقع‌شد و ایرانیها را مجبور بمحاصرهٔ آن بلاد نمود مفید نشد، لیکن حس آزادیخواهی یونانی ها در بعضی موارد بقدری جدی و شدید بود که سکنهٔ فوسه و تئوس تمکین استیلای

۱ــ صفحهٔ ۵۵۸ کتاب هال. (مؤلف).

ایرانیها را نکرده بهیئت اجتماع از دریا بطرف غرب مهاجرت کردند و یکی از آن جماعت مارسیل و دیگری آبدر را بنا نمودند و این قضیه هم دلیل بر قوت و حسن انتظام و ترتیب سفائن وکشتی رانی آن ها میباشد.

محاربات شرقی کوروش

کمی پس ازتسخیر سارد وقبل ازتسلیم‌شدن بلاد یونانی آسیای صغیر **کوروش** بجانب مشرق شتافت ومدت‌پنج‌شش‌سال یعنی از سال ۵۴۵ تا سال ۵۳۹ پیش از میلاد تقریباً از نظرغائب ومشغول محاربه با طوائف[۱] غیر معلوم بوده است و محتمل است که این محاربات برای فرو نشاندن شورش هائی بوده که در ایالات بحمایت خاندان ماد رویداده بود وچنانچه اوتوقف خود را درمغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده ودامنهٔ آن بسط وتوسعه پیدا مینمود. در هرحال اطلاعات ما ازآن دورهٔ زندگانی **کوروش** چندان اعتبار تاریخی ندارد. نقل کرده‌اندکه ابتدا برباختر حمله بردوچون‌اهل آن ولایت دانستندکه **کوروش** دختر **آستیاك** را تزویج نموده مصالحه واقع شد وممکن است این داستان بی‌اصل نباشد. طوائف سکا وقسمت معظم افغانستان نیز مسخر شدند اما اینکه گفته‌اند یکدسته سپاه این پادشاه بزرگ دربیابانهای مکران بهلاکت رسید چندان اعتباری ندارد. اینقدر معلوم است که آن بیابان نیز بر کشور ایران افزوده شده و محتمل است که این نتیجه بعد از یك یا چند محاربه حاصل شده باشد.

تسلیم بابل
سال ۵۳۸ قبل از میلاد

بدیهی است که فاتحی مانند **کوروش** نمیتوانست تحمل کند که دولت بابل زیاد بحال استقلال باقی بماند ودر اثبات این منظور او کافی است‌همینقدر بگوئیم که در سال ۵۴۶ درنتیجهٔ حملهٔ ازایلام بجنوب بابل در ارخ‌حاکم ایرانی که باعث‌انزجار اهالی بودبرقرار گردید، هرچند که بی‌دوام وموقتی بوده است. بطوریکه سابقاً مذکور داشتیم پادشاه آخری بابل آلت دست کهنه بودوفقط بکشف کتیبه‌های معابد قدیمه ومرمت آنها تعشق داشت وبرای این مقصود مالیاتهای گزاف میگرفت. معلوم است که وجود چنین شخصی‌مانند

۱ــ برطبق نظریهٔ هووولز این لشکرکشی بعد ازگرفتن بابل بوده است. (مؤلف).

عدم خواهد بود واقتـدارات واقعی در دست پسرش **بلشازار** قرار گرفت وچنین بنظر میآید که مردم بابل از اختلافات وتنازعات خسته شده بودند ومیدانیم که یهود بواسطهٔ پیش گوئیهای انبیای‌خود مترقب ومنتظرسقوط بابل ستمکار بودند ومیتوانیم تصور کنیم که هزاران اشخاص دیگر نیز که از ولایات بعیده باسیری آمده وبغربت در آنجا بسر میکردند همین آرزورا داشتند. علاوه براین بسیاری از کهنه از عمل **نبونید** که‌ارباب انواع اورا، اوروك واری دو را ببابل آورده بود رنجیده خاطـر شدند واماکن مزبور خارج‌ازمحوطهٔ محروسهٔ **بخت‌النصر** بودومندرجات استوانه‌ای که‌منتسب به**کوروش**- است مؤید این عقیده میباشد، چه در آن کتیبه دیده میشودکه**کوروش** خود را خادم **مرداخ**[1] (مردوك) ومأمور اصلاح خرابکاری‌های **نبونید** میخواند.

در این باب شرحیکه وارد است چند سطر او را درپائین نقل مینمائیم:

« از اینکه او آنهارا (یعنی بتهای اور وغیره‌را) به شوانا (یعنی بابل) آورده بود، **مردوك** ... برتمام ممالك ترحم کرد... وپادشاه عادلی را جستجو نمود موافق دلخواه واو**کوروش** پادشاه انشان بوده است، اوراگرفت واسم او را خوانده وبرای‌سلطنت تمام عالم طلبید[2] ».

هرگاه در مقابل**کوروش** ملت‌متحدی بودکه برای تقویت ونگاهداری‌پادشاه خود حاضر بودندگمان نمیرود که ایرانیان میتوانستند بدون محاصرهٔ طولانی بابل را باآن سه خط حصار و قلعه وآنهمه اسباب واستعداد مسخر نمایند، لیکن اتفاق چنین افتاد که همه اوضاع برای**کوروش** مساعدت داشت. درهرحال اول کاریکه آن پادشاه کرد این بود که‌آب‌دجله ودیاله‌را درموقعیکه خیلی کم آب بودند از مجرای‌خودشان برگردانید وباینطریق‌راهرا برای ورود بحصاربازنمود، پس از آن بطرف شمال حرکت

۱– Merodach

۲ – کتاب «Light from the East» تألیف بال (Ball) صفحهٔ ۲۲٤ ونیز شرح قابل توجهی است قریب باین مضمون که درباب ٤٥ کتـاب اشعیاء نبی مذکور وآن بدینقرار است «خداوند بمسیح خویش یعنی به‌کوروش میگویـدکه دست راست او راگرفتم ... من تو را به اسمت خوانده‌ام». (مؤلف).

کرد که بقشون بابلی حمله برد. قشون مزبور بواسطه جهل یا خیانت متصدیان در اپیس[1] مانده و از بابل دور بود. **کوروش** این قشون را بسهولت شکست داد. در این ضمن **گبریاس** سرلشکر او بطرف جنوب حرکت کرده **نبونید** را از سیپ‌پار رانده بدون زدوخورد وارد بابل شد و پادشاه چنانکه انتظار میرفت بآسانی تسلیم گردید. بنابر امر اکید **کوروش** لشکریان ایرانی معابد را حفظ کردند و دست بغارت وچپاول نبردند و چون بالاخره جهانگیر بزرگ وارد شهر شد اهالی او را نجات دهنده دانستند و در کتیبهٔ سابق‌الذکر منقوش است (وقتیکه بآرامی واردتین تیر (یعنی بابل) شدم باشادی وفریادهای مسرت که درقصر پادشاه بلند بود من مقر سلطنت را اشغال کردم). **بلشازار** که تسلیم نشده بود گرفتار **گبریاس** که نائب‌السلطنهٔ بابل شده بود گردید و بقتل رسید. این پیشرفت آخری کسانیرا که در عالم تردید بودند در خصوص تمکین واطاعت نسبت به **کوروش** از تردید بیرون آورد و کمتر وقتی چنین غنیمت بزرگی باین سهولت برای کسی حاصل شد که شهری مثل بابل که از بلاد متبرك محسوب وازخدایان وقوانین آن درتمام دنیای آنزمان قدیمترین ومحترمترین قوانین وخداوندان بودند بدون زدوخورد تسلیم مهاجمین یعنی پارسیان شود.

کوروش از آنجا که مدبر وزرنگ بود دستهای بل رب‌النوع را[2] گرفت واین رفتار رعایای جدید او را نهایت مسرور کرد وبعلاوه بتهائیکه **نبونید** به بابل آورده بود ببلاد خودشان معاودت داد.

اقوال مبتنی برروایات هیچ قسمت تاریخی ایران مانندداستان فتح بابل تحریف نشده است. قبل‌از آنکه کتیبه‌ها مکشوف شودداستانیکه **هرودوت** نقل کرده و کتاب **دانیال** هم مؤید آنست محل قبول عموم[3] بود که میگوید **کوروش** آب فرات را برگردانیده و ازمجرای خشك شده وارد شد ودرآنموقع مردم بواسطهٔ

---

۱ ـ Opis.

۲ ـ از این عمل نتیجه‌ای که گرفته‌شده اینست که کوروش پیرو زردشت نبوده است وشاید این بهترین تصوری باشد که میتوان دربارهٔ کوروش نمود که او پرستندهٔ خدای ملی‌خویش آهورامزد بوده است. (مؤلف).

۳ـ کتاب سلاطین پنجگانه ۳، ۱۵۳.

اینکه مشغول جشن وشادی بودنددروازه‌ها را بازگذاشته به غفلت میگذرانیدند. قتل وغارت شروع شد ودر عمارت سلطنتی دستی ظاهر شده روی دیوار عبارتی نوشت و پادشاه راکه مست بود مبهوت ساخت و اوگرفتار شده بهلاکت رسید وشهر هم طعمهٔ آتش وگرفتار قتل ونهب گردید وپیش گوئی انبیاء نیز وقوع یافت که مهم تر وبالاتر از همه شرحی است که درکتاب **اشعیا** مذکور است که « قعر جهنم برای تو در جوش و خروش است تاآنکه حین ورودت ترا استقبال نماید وبرای تو ارواح جباران زمین را بحرکت آورده وتمام ملوك قبایل را از تختهای خودشان برداشته است، همهٔ ایشان با تو متکلم شده بتوخواهندگفت آیا تومثل ما ضعیف شده وشبیه‌ماگردیده‌ای» .[1]

حالا میدانیم که شهر بابل ازاصل محصور نشده اما قلعه و حصار ظاهراً تا چند ماهی از خود مقاومت نشان داده‌وبالاخره باحضور **کوروش** مورد حمله وهجوم واقع شده فتح گردید وممکن است از همین‌جا افسانه‌های فوق ناشی شده باشد.

سالهای اخیر کوروش

لیدیه وبابل سقوط یافته وازدول دنیای قدیم فقط مصر مستقل باقیماند وباقی تماماً تحت قدرت **کوروش** واقع شده بودند. در اینجا ما میتوانیم بگوئیم که **کوروش** دراین میانه که بانتظام ممالك مفتوحهٔ جدید خودکه ازجمله شهرهای فینیقیه با جهازات دریائی ذیقیمتی آن اشتغال داشت کاملا بمسئلهٔ مصر توجه داشته ومسلماً در ضمن تنظیم ممالك که ظاهراً هشت سال طول کشیده او جداً مشغول تهیهٔ انجام آن مقصود بوده است.

اعادهٔ یهود بوطن

فتوت فوق العاده‌ای که **کوروش** نسبت به یهود ظاهر ساخته ممکن است بواسطهٔ خدماتی باشد که آن‌جماعت درضمن جنگ بابل باونموده بودند یا بواسطهٔ اینکه بین‌مذهب یهود با عقائد مذهب پارسیان‌مشابهت کلی مشاهده کرده بودوهمچنین عقیدهٔ بعضی اینست که باین‌وسیله **کوروش** میخواسته است درنزدیکی سرحدات مصر جماعتی ازطرفداران باوفا داشته باشد ودرواقع بنظر میآید **کوروش** منظور وداعی مخصوصی در مساعدت با یهود داشته‌است، زیرا که نه

۱ـ کتاب اشعیا باب ۱٤ آیه ۹ و ۱۰ . (مؤلف).

تنها به آن جماعت اجازهٔ تجدید بنای اورشلیم ومعبدرا داد بلکه ظروف طلا و نقرهٔ معبد را هم بایشان رد نمود ودر حکم محکمی که به یهود عطا کرده ودر کتاب **عزرا** منقول است همه قسم معاونت ومساعدت نیز مبذول داشت وحق اینست که تدبیر او صائب بوده، زیرا جماعت قلیلی از یهود که شوق مراجعت باورشلیم ایشانرا بترك علائق و امور خودشان در بابل وادار کرد در آن ولایت جماعت ضعیفی بوده و مابین طوائف عدیدهٔ بدخواه گرفتار بودند وبدون معاونت فرماندار ایرانی نمیتوانستند موقع خود را حفظ کنند ، بنابراین گذشته از حس حق شناسی منافع و مصالح شخصی ایشان اقتضا میکرد که نسبت بایرانیها هواخواه ووفادار باشند .

وفات کوروش در سال ۵۲۹ قبل از میلاد

محاربات آخری و درگذشتن **کوروش** در پرده خفا مستور و محتمل است که ازطرف مشرق مهاجماتی نظیر آنچه غالباً در آسیای مرکزی روی داده پیش آمدو **کوروش** مجبور بجلوگیری از آن شده و در آن محاربات در سال ۵۲۹ قبل از میلاد بقتل رسیده باشد . در این موضوع داستانها وافسانه‌هائی هم نقل شده است که معروفترین آن داستانها آنست که **هرودوت** نقل کرده مینویسد : « **کوروش تومیریس** ملکهٔ ماساژت را خواستگاری کرد ، لیکن او بطور تحقیر امتناع نمودوباین واسطه **کوروش** به کشوراو لشکر کشید وجلودار لشکر او رامغلوب کرد ، پسر بزرگ اوراکه ولیعهدش بودگرفتار و اوفوراً خود را بقتل رسانید وبعد از آن محاربهٔ شدیدی روی داد و **کوروش** مغلوب ومقتول گردید . ملکه برای انتقام خون پسرش سر آن دلاور را درخون فرو برده وفریادکرد «میخواهم ترا ازخون سیر کنم» . این داستان تا یك اندازه بی‌اعتبار است، بواسطهٔ اینکه جنازهٔ **کوروش** را به پاسارگاد باز آورده و درمقبره‌ای که درفصل پانزدهم وصف آنرا کرده‌ایم دفن نموده‌اند. بنا بقول **بروسوس کوروش** درضمن محاربه‌ای با قوم‌دها[1] که در پارت بودند بقتل رسیده است .

۱ـ Dahae .

خصایل کوروش

کوروش که در بدو امر پادشاه ولایات کوچکی بوده وعاقبت شاهنشاه معظم ترین دولتی که تا آنزمان در دنیا دیده نشده بود گردید ازاشخاص تاریخی است که بسیارمحل توجه‌ومحبوبیت واقع میشود. بطور کلی فتوحات اواسباب اعجاب است ، چه میبینیم لیدیه و بابل هر یك در ظرف چندماه محاربه مسخر میشوند وغلبهٔ او بر **کرزوس** در واقع یکی از مهمترین هنرهای اوست و سبب آن اولا اقدام‌سریعی بود که بموجب آن پادشاه لیدیه‌را بغفلت گرفت درحالتیکه نیمی از عساکر او غایب بودند وثانیاً باز او را غافل‌کرده سارد را مسخر نمود . ظاهر آنستکه زیبائی مردانه وشجاعت وقهرمانیت‌وفعالیت اودر تمام مدت عمرش هویدا بوده وهیچوقت عیاشی وتن پروری‌که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتار آن بوده‌اند بمردانگی او صدمه وارد نیاورده است . افکاری عالی داشت واین ازکلمات اوست‌که «هیچکس لیاقت حکومت ندارد،مگر آنکه ازلحاظ‌خصائل روحی قادرتر اززیردستان خود باشد» اداره کننده بودن اومحل تردیداست، چه در آن اوقات این‌صفت محل توجه نبوده، لیکن کاردانی وحزم ومدارا ومهربانی داشته‌وبدین واسطه قدرت وتسلط او مثل جهانگیران سلف‌ناگواروشاق نبوده است ، مروت وانسانیت را بحدکمال داشته است . **کاسان‌دان**[1] دختر **فرنس‌پس**[2] راکه از خانوادهٔ هخامنشی بوده تزویج نموده وچون آن درگذشت بر او نوحه وزاری بسیارکرده است ، حس سلوك ورفتار او نیز کامل وازتکبر ونخوت دور بوده ومردم‌را بخوبی پذیرفته‌وحال آنکه سلاطین سلف مخصوصاً از ملاقات مردم احتراز داشتند وکسی را بخود راه نمیدادند . حسن محاورهٔ او ازجوابی‌که به‌یونانیها داد ظاهر میشود . در وقتیکه بدواً از موافقت او درجنگ **کرزوس** امتناع نمودند و بعد از آنکه سارد مسخر شد نسبت باو اظهار تبعیت نمودند ، **کوروش** گفت صیادی برای ماهیان نی‌میزد تابرقصند آنهاحرکتی نکردند پس تور صیادی گرفته آنها را به‌خاك انداخت آنگاه بنای جست‌وخیز راگذاشتند ، صیاد گفت رقاصی را موقوف‌کنید چه آن زمان‌که من میل داشتم نرقصیدید .

1– Cassandane . 2–Pharnaspes 3– Gobineau.

و اینك ما عقیده‌ای راکه گزنفون راجع به او در سیروپدی اظهار داشته است در زیر مینگاریم .

« او سطوت ورعب خود رادر تمام روی زمین انتشار داد بطوریکه همه رامات ومبهوت ساخت . حتی یکنفر جرئت نداشت که از حکم او سرپیچی کند ونیز توانست دلهای مردمان و ملل را طوری رو به خود کندکه همه میخواستند جز ارادهٔ او کسی بر آنها حکومت نکند» . البته‌من بااین‌عقائد کاملا همراه وموافقم، اماشرحیکه گوبی نو۳



۱۹ ـ مقبرهٔ کوروش کبیر
(از کتاب صنایع قدیم ایران تألیف دیولافوا گرفته شده)

در تمجید این پادشاه نوشته است من آنرا محمول براغراق وغلو میدانم چنانکه گفته . او هیچگاه نظیر خودرا در این عالم نداشته ، این یك مسیح بود ومردی که درباره‌اش

تقدیر مقرر داشته بود باید برتر از دیگران باشد» .

مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی و خود ایرانیها همه موافقت دارند بر اینکه کوروش استحقاق لقب کبیر داشته است . اهل کشور او او را دوست میداشتند و پدر میخواندند و ما میتوانیم مباهات کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او در تاریخ بخوبی معلوم میباشد دارای چنان صفات عالیه و برجسته بوده است .

(کتیبهٔ میخی پارسی)

فصل چهاردهم

اوج ترقی دولت ایران

منم داریوش پادشاه بزرگ ، پادشاه پادشاهان ، پادشاه سرزمینهای مسکون از تمام نژادها ... پسر ویستاسپ (هیستاسب) هخامنشی ، پارسی ، پسر پارسی واز نژادآریائی .

جلوس کبوجیه ۵۲۹ قبل از میلاد

کبوجیه ارشدپسران **کوروش** وزوجه‌اش **کاسان دان** بودو چون در زمان سلطنت پدرش‌متولد شده بلاکلام وارث‌دولت عظیم پدرش میگردید وودرحیات پدرهم بعنوان پادشاهی بابل شریك در سلطنت بود ،[1] اما**کوروش** تصریح نموده بود که پسر دومش موسوم به **بردیا** که یونانیها اورا **سمردیس** خوانده‌اند باید بحکومت خوارزم و پارت و کارمانیا (کرمان) ایالات شرقی مملکت باقی بماند وایالات مزبوره بواسطهٔ کویر لوت از مابقی ولایات جداشده وبابنواسطه بیش از آنچه بعد مسافت اقتضا داشت از مرکزدور افتاده بود ، اما درمشرق زمین ترتیبی که **کوروش** در نظر گرفت تقریباً صورت گرفتنی نبود،

---

۱ ــ الواح چندی متعلق به خانوادهٔ بزرگ «اجی بی» مصدر امور مالی بابل پیدا شده که کبوجیه را پادشاه بابل خوانده‌اند ونیز ویرا فرزند «اجی بی» گفته‌اند و شاید مراد از فرزند «اجی بی» فقط این باشد که کبوجیه ساکن «بیت ــ اجی بی» (Bit-Egibi) بوده است نه از اولاد سرسلسلهٔ خانوادهٔ اجی بی . (مؤلف) .

ویژه با حدت طبع **کمبوجیه** مسلم بود اگر **بردیا** نسبت ببرادر خود طغیان نکند البته دیر یا زود جانش فدای واهمه وسوء ظن اوخواهد گردید . علاوه براین چون **کمبوجیه** میدانست که **بردیا** در نزد مردم محبوب ومحل توجه است و حال آنکـه خود او را فقط سلطان میخوانند وجزرعب وهول از اوچیزی دردل ندارد این کیفیت هم‌سوء قصد **کمبوجیه** را نسبت ببرادر تشدید نمود ، مهابت و شدت عمل **کمبوجیه** از این حکایت معلوم میشود که **هرودوت** نقل کرده که چون **بریکزاسپ** یکی ازقضات سبعهٔ معتبر را معلوم کرد که مرتکب ارتشاء شده است حکم داد تا پوست اورا بکنند ودر مسند او بگسترانند و پسر دادرس نامبرده که جانشین او بود در وقت قضاوت و دادرسی بر آن پوست جلوس نماید[1] .

مرگ بردیا در سال ٥٢٦ قبل از میلاد

در فصل سابق مذکور داشتیم که از روی قرائن معلوم میشود که **کوروش** چندین سال مشغول تهیهٔ جنگ بامصر بوده‌است. بعد از جلوس **کمبوجیه** بعضی طغیانها واغتشاشات واقع شدکه ناچار توجه واهتمام پادشاه را بخود جذب نموده و مدت چهار سال گذشت تا **کمبوجیه** برای جنگ مصر حاضر شد ، لیکن کشور وسیعی را رهاکردن وبرادر محبوب‌القلوب را در ولایات شرقی گذاشتن خلاف حزم مینمود ومیتوان تصور کرد که درباریان او هم ترس وواهمهٔ او را تحریک کرده آتش را دامن زده باشند تااینکه پادشاه بدسیرت حکم داددر خفیه برادررا بقتل رسانند. اگراین عمل‌درنزد ما جنایتی عظیم است در آن عصر وزمان اینقدرها قبیح نمینمود ودر تاریخ ایران وسائر ممالك مشرق زمین مکرر دیده شده است که سلاطین چون بتخت‌سلطنت جلوس کردندکلیهٔ منسوبین و اقارب خود را بهلاکت رسانیدند .

جنك مصر

پادشاه مصر که **آمازیس** نام داشت مانند سایرسلاطین معاصر از ترقی دولت ایران اندیشناك بود وچون لیدیه و پس از آن بابل را دیدکه پس ازمحاربات‌مختصر درمقابل قدرت دولت جدید تاب مقاومت‌نیاورده

---

۱ ــ هرودوت ٥ ، ٢٥ . (مؤلف) .

منهدم شدند اندیشه اوشدت یافت ، در تمام مدتی که مجال وفرصت باقی بود همواره تهیهٔ قوه‌مینمودو بواسطهٔ اتحاد باجزائریونان که‌مستقل مانده بودند مقام خودرا مستحکم کرد ، چه امیدوار بود کشتی‌های آنهادرموقع لزوم باکشتیهای مردم فینیقیه ویونانیهای تابع دولت ایران تکافی کند، لیکن بواسطهٔ انقلابات داخلی این معاونت برای اوصورت وقوع نیافت بلکه نصیب دشمن شد و چون جنگ درگرفت **آمازیس** در مقابل پادشاه ایران بدون معاون وهمدست ماند .

کمبوجیه با لشکر جراری که **کوروش** تربیت کرده به غزه که قبل از ورود بصحرا آخرین شهر مهم بود رفت وبخت هم با اویاری کرد ، زیرا که درموقعیکه **کمبوجیه** در اندیشه بود که از آن‌ناحیهٔ بی آب چگونه عبور کند که یکی از رؤسای مزدور باوملحق گردید، **فانس** امیرهالیکار ناسوز از **آمازیس** روگردان شده تمام سرکرده‌های بیابانی راوادار کرد که هزاران شتر جمع آورده مشکهای آب بر آنها حمل کنند ودرهر منزلی از حیث آب رفع احتیاج اردو را بنمایند و آخرین خوشبختی **کمبوجیه** این بود که **آمازیس** که مردی رشید و جنگجو و حریف پیروزی بشمار میرفت وفات کرده و در اینموقع باریك پسر بی تجربه‌اش که **سامتیکوس**[1] سوم نام داشت جای او نشست .

جنك پلوزیوم
سال ۵۲۵ قبل از میلاد

با این حال عجب نیست که مصریان و مزدوران یونانی آن‌ها مغلوب شوند ، آنها باکمال شدت محاربه کردند اما قوای ایرانیان که از حیث عده افزون بودند آنانرا مقهور کرده و **سامتیکوس** متوحش شده بجای آنکه معابر ترعه را حفظ کند وباین طریق برای فراهم آوردن لشکر دیگری تحصیل مجال نماید جز فکر استخلاص خویش اندیشهٔ دیگر بخودراه نداده فرار کرد و **کمبوجیه** پس‌از‌تسخیر پلوزیوم که‌این محاربه بنام‌آن معروف است بجانب ممفیس رفت وآن پایتخت هم بعد از چندی مقاومت تسلیم شده و تسخیر مصر کامل گردید .

۱– Psammetichus

این جنگ درسال ۵۲۵ قبل ازمیلاد[1] واقع و باعث محو وانهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید و آن دولت در واقع از حیث قوهٔ حربی از دول واقعهٔ در درهٔ دجله ضعیف تر بود لیکن غالباً اهمیت آن بسیار بوده و علت اهمیتش هم تا یك اندازه بعد مسافت و صعب‌الوصول بودن آن بود. **کبوجیه** چون مصر را برمستملکات خود افزود مالك کشوری شد که از جمیع دولت های ماقبل آن وسیع تر بوده از رود نیل تا سیحون واز دریای سیاه تا خلیج فارس انبساط داشت و کشورهائی را شامل بود از قبیل لیدیه از یك طرف و باختر از طرف دیگر که لشکر آشوریان هیچوقت بحدود آن نزدیك نشده بودند.

انتحار کبوجیه سال ۵۲۱ قبل از میلاد

کبوجیه در طفولیت مصروع بود وچهار سال بعد ازفتح مصر عدم پیشرفت او در لشکر کشی به نوبه و آمون بازعقل او را مختل نمود. در سال ۵۲۱ قبل از میلاد از مصر بیرون آمد و در حالیکه از سوریه عبور میکرد خبرباو رسید که یکنفر ازمجوسان پیشوای انقلاب شده شورش بر پا کرده است و او کمال شباهت را به بردیای مقتول داشت و مادران و خواهران بردیا و همچنین عامهٔ مردم از قتل او بیخبر بودند. پس **کبوجیه** به قصد جلوگیری ازفتنه و فساد پیش آمد، اماگویا دربین راه خبر روگردان شدن اتباع خود را شنیده در عالم یأس و افسردگی خویش را بقتل رسانید. باین واسطه سلسلهٔ اولاد ذکور **کوروش** منقطع گردید. منقول است که **کبوجیه** در وقت سوار شدن براسب ران خود را مجروح نمود لیکن در کتیبهٔ بیستون کیفیت وفات او را بالصراحه معلوم داشته واز روی اطمینان میتوان قول اورا قبول نمود.

گوماتا که یونانیها او را سمردیس کاذب نامیده‌اند

چنین بنظر میرسد که مجوس نامبرده را که **گوماتا** نام‌داشته همه کس بجای **بردیا** قبول کرده‌بود واین مسئله تعجبی ندارد، چه بعد از **کبوجیه** غیر از **بردیا** کسی نبود که برتاج و تخت حقی داشته شد، قتل **بردیا** هم جز بر معدودی معلوم نبود

۱ــ راجع باین تاریخ رجوع شود بکتاب، The Passing of the Empires، صفحهٔ ۶۶۱، حاشیهٔ ٤. (مؤلف).

و چنین است که شخص دروغی اهتمام تام نموده که هر کس را که از قتل بردیا خبر داشته یا اورا میشناخته پیدا کند و بنهانی بقتل رساند علاوه براین برای آنکه در نزد مردم



۳۰ – دست بند طلای متعلق بدورهٔ هخامنشی در موزهٔ بریتانیا
(ازکتاب دفینه های سیحون گرفته شده است)

مقبولیت داشته باشد مالیات[1] ها را تخفیف داده ومردم را ازخدمت در جزء لشکریان معاف مینمود و حتی الامکان از ظاهر شدن میان مردم احتراز میکرد ، او فرمان داده بود که اهل حرمخانه‌اش بامردم بیرون رابطه نداشته باشند بلکه بایکدیگر نیزمراوده

۱ – وراجع ببرچیدن اساس خاندانهای بزرگ رجوع شود به «The passing cf the empires» صفحهٔ ۶۶۱ حاشیهٔ ۳ . (مؤلف) .

نکنند، لیکن هر کس از اوضاع مشرق اطلاع داشته باشد میداند که این ترتیب غیر ممکن است و نتیجه فقط این شد که برای اعیان و امرای کشور شبهه و سوء ظن قوت گرفت که پادشاه جدید نباید از اولاد **کوروش** بوده و باید غاصب باشد.

چنانکه سابقاً مذکور داشته‌ایم در خانوادهٔ هخامنشی شعبهٔ دیگری از شاهزادگان بودند و رأس ایشان **داریوش** پسر **هیستاسپ** محسوب میشد. رؤسای ششگانهٔ معتبر فارس نیز که حق حضور در خدمت پادشاه را داشته‌اند با او متفق شدند که بوسیلهٔ این حق و امتیاز آن مجوس را از تخت سلطنت بردارند.

قتل گوماتا
سال ۵۲۱ قبل از میلاد

پس برای انجام این مقصود آنها بدون خدمه وتبعه به در قلعهٔ حکومتی رفته وارد شدند فوراً **گوماتا** و خدام او را به قتل رسانیدند و بعد از انجام امر بعجله بپایتخت رفته سر بریدهٔ کاذب را به مردم نموده وقتل عام مجوسیان راکه در عمل غاصبانهٔ **گوماتا** مساعدت و تقویت نموده بودند فراهم کردند و شاید که مقصود مجوسیان این بود که مجدد اسلطه و استیلا پیدا کنند، در هر حال **داریوش** در کینه جوئی وتلافی اصرار نکرد وچون شب در رسید قتل عام را موقوف نمود.

راجع بعمل **گوماتای** غاصب حکایت کرده‌اند که این شخص گوش بریده بود و چون برای بزرگان فارس در بارهٔ او سوء ظن حاصل شد یکی از زوجات او را که از اعیان زادگان بود دستور دادند که از حال گوش شوهر خود تحقیق نموده بایشان اطلاع دهد. آن زن با همهٔ مخاطرات اینکار را انجام داد، بزرگان مملکت دانستند که پادشاه جدید گوش بریده است و بنابراین خدعه نموده است. نیز حکایت کرده‌اند که اشخاصی که بر قتل **گوماتا** متفق شدند، پس از انجام این مطلب با یکدیگر قرار گذاشتند هر یك از ایشان که اسبش بعد از طلوع آفتاب مقدم بر سایرین شیهه کشید او پادشاه شود، **داریوش** مهتر زرنگی داشت وتدبیری بکار برد که اسب مخدومش قبل از سایرین شیهه کشیده او را بفرمانفرمائی آسیا رسانید. ظن قوی آنست که **داریوش** بعد از قتل غاصب نامبرده بعنوان اینکه وارث **کبوجیه** است بر تخت نشست، پدرش **هیستاسپ**

احتمال میرود بعلت پیری درگذشت.

جلوس داریوش
۵۲۱ قبل از میلاد

داعیهٔ داریوش برسلطنت بلامنازع نبود، چه غاصب سابق الذکر بواسطهٔ تخفیف مالیات و معاف کردن از خدمات جنگی بسیار از مردم را رو بخود کرده و حکام ولایات دوردست نیز بگمان اینکه شاید دولت پارس مانند دولت ماد بحال ضعف و تزلزل افتاده درصدد تحصیل تاج و تخت برای خود برآمده بودند، بنابراین داریوش مجبور شد بسیاری ازولایات کشور خود را بقوهٔ قهریه تصرف کند، بلکه نسبت ببعضی ازولایات مزبور زحمت لشکرکشی وتسخیر را مکرر کشیده وچندین بار واقع شد که معدودی ازولایات باجماعت لشکریان فقط بموافقت اوباقی مانده وسائرین هم علم مخالفت افراشته بودند.

طغیانهای هشتگانه

اول ولایتی که بعدازمعلوم شدن قتل غاصب علم طغیان برافراشته ایلام وبابل بودند. در ایلام رئیس متمردین اترنه[1] نام داشت و ازیکی ازخانواده های قدیم سلطنتی بود. اما کسی با او همراهی نکرد و گرفتارشد، او را نزد داریوش فرستادند و بدست خود بقتلش رسانید. دربابل شخصی موسوم به نیدینتوبل[2] مدعی شدکه من پسر نبونید هستم وخودرا ملقب به نبوکدنصر ساخت، داریوش شخصاً بمیدان آمدلیکن چون دشمن ناوهای عدیده دردجله داشت ولشکر انبوهی نیز پشت سربود. ابتدا نتوانست از دجله عبور کند لهذا لشکریان خود را از رودخانه بالا برد و بتدابیر مختلفه دشمن را فریب داده اغفال نمود و سپاهیان خود رااز دجله عبورداده بمحل جنگ رسانید ودونوبت بابلی هارا مغلوب ساخت. اما نیدینتوبل بداخل شهر بابل فرارکرد و حصاری شد.و داریوش مجبور بمحاصرهٔ شهر گردید. در این اثنا ولایت ماد گرفتاری آن پادشاه را مغتنم شمرده در صدد برآمد که در تحت پیشوائی یکنفر فراورت نام بمقام اول خود معاودت نماید و فراورت مدعی بودکه از نژاد کیاکسار است. در ایلام هم مدعی جدیدی ظهورکردکه مرتیا نام داشت.

داریوش بدون اینکه دست از محاصرهٔ بابل بکشد به ماد و ارمنستان لشکر

۱– Atrina. ۲– Nidintu-Bel.

فرستاد و در ارمنستان فتح بزرگی نصیب او شد ولیکن در سگارتیه و هیرکانیا که ولایت حکمرانی پدرش **هیستاسپ** بود و همچنین در مرژیانه نیز اغتشاش ها بر پا شد. حتی اینکه در خود پارس هم فتنه سرایت کرد و شخص کاذب جدیدی قائم مقام **بردیا** گردید. اما شجاعت و حسن تدبیر **داریوش** درمقابل هرگونه شدت وعسرت کارکرد و بکفایت و عزم شخصی مقصود را حاصل نمود و دانست که اهم نقاط بابل است وچون بعد از قریب دو سال محاصره و فداکاری **زوپیروس**[1] که شرح آنرا **هرودوت** نقل نموده آنشهر معظم را درسال ۵۱۹ مسخر نموده بمقابلی سایرمعاندین یك بیك پرداخت. پس افواج لشکر جنگ آزموده خودرا شخصاً بدفع طاغیان ماد برده **فراورت** را در ری گرفتار نمود و برای اینکه عبرتی برای متمردین حاصل شود بینی و گوش و زبان او را حکم کرد بریده چشمهایش را درآوردند و باین وضع هولناك یك چند او را زنجیر کرده بردر قصر نگاهداشت و بعد از آن بدار کشید، آنگاه در ارمنستان وفارس بفتوحات نائل گشت ولی باز در بابل مدعی جدیدی ظهور کرد و نزدیك بود لطمه‌ای به تسخیر آن شهر وارد شود الا اینکه پادگان آنجا قوت داشتند و از فتنهٔ تازه جلوگیری کردند و بالاخره **سمردیس** کاذب ثانیاً چون در سال ۵۱۸ قبل از میلاد گرفتارشد این فتنه ها خوابید و کشور وسیع ایران دارای امنیت شده ضمناً محقق گردید که **داریوش** در اداره کردن مردم ید طولائی دارد.

انتظامات داریوش

پس از فراغت از کار طاغیان پادشاه فاتح در صدد برآمد که عمالیکه برخلاف میل اورفتار کرده بودند مجازات نمایدو آنها را که باو مساعدت نموده بودند بنوازد. در حین انقلابات **اروآتس**[2] استاندار **لیدیه** مظنون واقع شد که قصد تحصیل سلطنت مستقله دارد، **داریوش** محرمانه به پاسبانان او که پارسی بودند فرمان داد تا او را بقتل رسانیدند وظاهراً همین تغییر از وقوع فتنه در آن سرزمین جلوگیری کرد. آنگاه پادشاه شخصاً به مصر رفت و بدون تأمل حاکم

۱ــ دربنباب رجوع شود به هرودوت ۳ ، ۱۵۱ . (مؤلف) .

۲ــ Oroites.

آن کشور را متمول ساخت و بواسطهٔ احسان و همه نوع محبت و مهربانی کینهٔ آن ناحیه را بخود متمایل نمود.

چون ولایات دور دست را باین وسائل امنیت داد مشغول شد باینکه کشورهای عظیمهٔ خود را در تحت اداره و انتظامات واحد در آورد، تیگلات پالسر سوم پادشاه



۲۱ — تصویر داریوش و رؤسای یاغی

شاه (چنانکه دیده میشود) بر دشمنانش ظفر یافته و کسیکه پشت سر وی ایستاده است از رجال مهم پارس و احتمال میرود کبریاس باشد. صورت بالا نمایندهٔ اهورامزد است که پرواز میکند وشاید بستایش او دست راست خودرا بلندکرده‌است.

آسور درحفظ مملکت این طریق را اختیار نموده بود که درهر ولایت هزاران خانوار از مردم را کوچانیده بکشورهای دور دست میفرستاد و مردم دیگر را از نواحی بعیده بجای آنها آورده متوطن میساخت. مهاجرین جدید که غریب و بیگانه بودند ناچار از فرماندار آسور تمکین مینمودند این ترتیب را بعد از آن پادشاه نیز معمول میداشتند وهر ولایتی که جدیداً مفتوح میشد منضم بیکی از ولایات قدیمه میساختند یا اینکه آنرا ولایتی جداگانه قرارداده مالیاتی بدون اساس صحیح بر آن میبستند. فقط بابل مستثنی

بود وجزء سایرولایات مستهلك نگردید، اما این ترتیب اداره کردن بسیار ناقص بود و حکام باین کیفیت تقریباً مستقل بودند وبقای دولت باین ترتیب فقط در صورتی ممکن بود که مملکت وسعت زیاد نداشته باشد. وقوع طغیان ها و انقلاب دائمی معلوم کرد که حفظ دولت تسلط آسور برولایات بسیار مشکل وشیوهٔ آن سلاطین درکشور داری غلط بوده است.

تقسیم کشور بچندین استان یاوالی نشین

داریوش این طریق‌را قائل شد که برای حفظ قدرت‌سلطنت تجزیهٔ قوای مقتدرین لازم است وازجمع‌شدن قدرت در نقطهٔ واحد باید احترازنمود. اوبرای ممانعت ازاجتماع قوه‌دردست یکنفر مقرر داشت که درهرولایت یك ساتراپ[1] یعنی‌والی یا استاندار ونیز یك‌سردار ویك دبیر معین شود واین‌سه‌نفرافسراز یکدیگر مستقل بوده مستقیماً با مرکز ارتباط داشته باشند. باین ترتیب که قوا تقسیم میشد البته افسران سه گانه با یکدیگر طرفیت وضدیت پیدامیکردند واحتمال موافقت ایشان برای‌طغیان وسر کشی بسیارضعیف‌بود، علاوه‌براین احتیاطاً گاهگاه دراقات غیرمرتب هیئت تفتیشیه وبازرسی از مردمان بسیار ذی‌شأن میفرستاد وجمعیت قشونی قوی همراه‌ایشان مینمود وقدرت کامل بآنها میداد که بازرسی درامور استاندار وسایرافسران نموده اگرسوء رفتار وخطائی مشاهده مینمودند مجازات بدهند ومرکزرا هم‌مطلع سازند. ممکن است دراین ترتیب عیبی بنظر برسد که چون دست استاندار قوی نبوده هرگاه فتنهٔ غیرمترقبی بروز میکرد واقدام فوری لازم میشد برای او مقدور نبود، لیکن عملا مادام که‌مأمورین باکفایت ولیاقت بودند طریقی‌که **داریوش** اختیار نموده بود حسن نتیجه بخشیده معلوم شد نظر آن پادشاه صائب بوده است که بزرگترین خطر کشور طغیـان وسر کشیهاست که حکمرانان در ولایات دور دست مینمودند.

در اوقات مختلف سلطنت**داریوش** عدهٔ ایالت نشینها مختلف و از بیست الی بیست‌وهشت بوده است. پارس که منطقهٔ سلطنتی محسوب میشد جزء آن ایالت نشینها

۱ــ اصطلاح یونانیان است که شهربانی یا نگهبان کشور راگویند. (مؤلف).

بشمار نمیرفت واهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند ، فقط هروقت پادشاه از آنجا عبور مینمود پیشکشی تقدیم میکردند . بنابراین استانداران را میتوان بدو قسمت منقسم نمود : یکی آنهاکه در فلات ایران وجانب مشرق بودند و دیگری آنهاکه سمت غربی پارس واقع میشدند .

عمدهٔ ایالات فلات ایران بشرح زیر بود :

مادوبعد از آن هیرکانیا یاگرگان ، پارت یا خراسان ، زرنك یاسیستان ، آریه ، خوارزم (خیوه) ، باکتریا ، سغدیانا(بخارا وسمرقند) ،گندار(افغانستان غربی)وولایت طائفهٔ سکا ، ساتاژیدیا ، اراخوسیا وولایت ماکا که یحتمل مکران حالیه از آن مأخوذ شده باشد .

اما ولایات جانب غربی عبارت بوداز اووازا[1] یا ایلام(سوزیانا) ، پس از آن بابل وکلده وآثورا (آشور قدیم) و عربستان که شامل قسمت عمدهٔ سوریه و فلسطین نیز بود ومصر (مشتمل برفینیقیه وقبرس وجزائر یونان) و یونا (یا اونیه) (مشتمل برلیکیه وکاریه ویونانی نشینهای سواحل). اسپاردا (لیدیه واراضی غربی رودهالیس) وارمنستان وکاپادوکیه[2] .

مالیاتیکه از این ولایات اخذ میشد بعضی نقدی و بعضی هم جنسی بود وعجب در این است که هنوز هم این ترتیب در ایران معمولست . کمترین میزان پرداخت از ولایتی بوده است که در ازمنهٔ جدیده بلوچستان خوانده شده وآن اوقات هم مثل این زمان کم حاصل وفقیر بوده ومالیات آنجا بمیزان صد و هفتاد تالان نقره تخمین شده است . ازطرف دیگر مالیات بابل هزار تالان و مالیات مصر هفتصد تالان طلا بوده است وکلیهٔ مالیات نقدی سه میلیون وهفتصدو هشت هزار ودویست وهشتاد پوندبوده است.

داریوش اول پادشاه ایرانی است که ضرب سکه نمود و پول طلای ایرانی که یونانیها آن را دریك و صد و سی حبه وزن داشته و از جهت خالص وخوش عیاربودن

۱ـ Uvaja .

۲ـ برای دست آوردن اطلاعات بیشتری دراینباب یعنی ساتراب اشین‌ها به «هو،ویلز» صفحهٔ ۴۰۵ رجوع شود . (مؤلف) .

معروف بود بزودی در ازمنهٔ قدیم پول طلای منحصر دنیا شد. پول نقره هم در عهد او سکه میزدند. این مطلب تذکرش خالی از دلچسبی نیست که پوند و شلینگ انگلیسی کاملا معادل با دریك و سیکل[1] **داریوش** میباشد.

مالیات جنسی نیز گزاف بود چنانکه جنس بابل ثلث خوراك تمام قشون و دربار را تهیه میکرده است. مصر معادل خوراك یك قشون صدو بیست هزار نفری غله میداده است. مادیها اسب، قاطر و گوسفند، ارمنی ها کرّه و بابلی‌ها خواجه تهیه میکردند. و چون صاحبمنصبان و افسران مواجب و حقوق معین و مرتبی نداشتند و یحتمل که برای تحصیل مقام تقدیمی هم میدادند معلوم میشود که تحمیلات ولایات سنگین وشاید تحمل ناپذیر بوده است. اما از طرف دیگر موانع و نظارتهای سابق الذکر درکار بود که ساتراپ را مجبور میکرد از حدود معمولی تجاوز نکند و در حفظ امنیت و ترقی وسائل ارتباط و آمدو شد بکوشد و نیز باید بخاطرداشت که درهر کشورطبقات پست معتاد بودندکه بحکمرانان خود مالیات گزاف بپردازند. علاوه براین، ترتیبات مذکوره عایدات مرتبی برای پادشاه مقرر مینمود که ایشان را از تقاضا و اخذ وجوه فوق العاده

---

۱ ــ رجوع شود به «ملاحظات در اطراف مسکوکات شاهنشاهی ایران» تألیف ج، ف، هیل (ژورنال مطالعات زبان و اصطلاحات یونانی) شمارهٔ ۳٤ سال ۱۹۱۹. «دریك» که یونانیان سکه‌ها را باآن میشناختند از Δαρεικοιστατηρες مشتق است. کلمهٔ دریکو در کنتراتهای عصر نبونید استعمال شده است، لیکن معنای آن مبهم و پیچیده است، لفظ سیکلو همان شکل زبان عبری است. اما واحد مقیاس شاهی او زان بابلی و پارسی باید دانست که یك تالان معادل است با شصت منه و مساوی است با سه هزار و ششصد شگل و اما برای سنجش فلزات قیمتی یا طلا و نقره، یك منه در عوض شصت فقط پنجاه حساب میشده است و بنا براین مقیاس برای طلا و نقره، یك تالان معادل است با شصت منه ومعادل است با سه هزار شگل، «دریك» شگل طلا بوده است. یك تالان طلا وزنش ۳۹۰ هزارگندم بود و تقریباً صدی ۹٦ خالص آن میشده است که معادل با ۳۳۱۳ لیرهٔ انگلیسی ۲۲ قیراط بوده است. سکهٔ نقره (سیگلو) در حدود $\frac{۱}{۲}$۸٦ گندم یعنی نصف یك شکل سکهٔ نقرهٔ ویژهٔ بابلی وزن داشت (   ) و بهای آن هم $\frac{۱}{۲۰}$ دریك بود. یك تالان نقرهٔ پارسی (٦۰۰۰ سیگلو) و بهای آن ۳۰۰ دریك یا ۳۳۱ لیرهٔ انگلیسی بوده است و این را هم باید درنظر داشت که تقاویم وتخمین های مذکورهٔ فوق ازنظر ریاضی وحساب درست درآمده لیکن از لحاظ اقتصادی و تجاری بواسطهٔ تفاوت بهای اجناس و کالا ها نسبت پول در دوره های مختلف خواننده را فریب میدهند. (مؤلف).

مستغنی میساخت . در هر حال این ترتیب جدید از اوضاع سابق بر آن بمراتب بهتر و سهلتر بود و چنانکه هاسپرو اشعار نموده نقص عمدهٔ آن ازجهت تأسیسات جنگی بوده است ، چه داریوش جماعتی مستحفظین خاصه داشت که عبارت بودند از دوهزار سوار و دو هزارتن پیاده و نیزه های آنها گویهائی ازطلا ونقره داشت و در دنبال آن، جماعت ده هزار نفری بودند که جاوید خوانده میشدند ومنقسم بده فوج بوده وفوج اول آنان نیزه های مزین به گوی های طلا بشکل انار داشتند . این جماعت مستحفظین مایه و مرکز قشون شاهنشاهی بودندکه لشکریان پارس و ماد و پادگان مراکز مهمهٔ مختلفه بآنها ضمیمه شده سپاه شاهنشاهی را تشکیل میدادند و این غیر از لشکرین خاصهٔهر محل بود . هرگاه جنگ بزرگی پیش میآمده است قشونهای تربیت نشده که از حیث زبان وطریقهٔ محاربه ولباس باهم تفاوت داشتند جمع آوری مینمودند وهمین بی‌ترتیبی قشون بودکه بالاخره باعث سقوط دولت پارس گردید .

راه شاهی

داریوش مانند اکثر تاجداران بزرگ اهمیت‌طرق وسهولت رفت و آمد را درك نموده چنانکه‌می‌بینیم مابین سارد وشوش راه شاهی ساخته و بوسیلهٔ آن راه صاحبمنصبان و کار گذاران دولت با دربار مراوده مینمودند . مساحت این راه تقریباً هزار و پانصد میل بوده و مسافرپیاده آنرا در ظرف سه ماه می‌پیموده است ولی چاپار وقاصدهای سوارهٔ سریع‌السیر درمشرق برای کارهای فوری و فوتی که پیش میآمد این مسافت را مدت پانزده روز طی مینمودند . جادهٔ مزبور که چون یحتمل باستثنای جاهای باطلاق و لجن زار و نیز قسمت تپه وکوه بقیهٔ آن ساخته نشده بلکه طبیعی بوده است از وسط فریگیه عبور کرده درگذر کردن از رود هالیس بطرف پتریه[۱] که پایتخت قدیم هتیت[۲] بوده منحرف شده از آنجا بطرف جنوب و جانب کوه تاوروس متوجه شده در ساموستابرود فرات میرسید و در نینوا با دجله تلاقی میکرد وبعد ازآنکه مقداری ازراه امتداد رودخانه را متابعت مینمود از

۱– Pteria. ۲– Hittite.

کشور کس‌سی‌ها عبور کرده بشوش منتهی میشد . تأثیر راه شاهی در توسعهٔ افق ولایاتی که محل عبور این جاده بودند البته شدید بوده و اهمیت آن در نظر یونانیها از اینجا معلوم میشود که در نقشه های قدیم جغرافیون یونانی نموده شده و توجه مخصوص بآن کرده‌اند .

توسعه و افزایش کشور شاهنشاهی

برفرض اینکه **داریوش** به متصرفات وسیعهٔ خود قانع بود این نکته را درنظر داشت که او شهرت و بلندنامی تحصیل نخواهد نمود مگر اینکه این امر بیادگار ثبت و نوشته شود که او حدود شاهنشاهی ایران را توسعه و بسط داد. همانطور که درسایر سلاطین قدیم جریان داشته او نیز مجبور بود که سپاهیان خود را بکار بیندازد . از طرف شمال کشور او به حدود طبیعی رسیده بود که تجاوز از آن‌ها اشکال داشت از قبیل دریای سیاه و جبال عظیمهٔ قفقاز که هنوز مانع عملیات مهندسین راه آهن روسی است و بحرخزر وصحاری آسیای مرکزی ، در سمت جنوب هم بیابانهای افریقا و عربستان واقیانوس هند بود و بنابراین توسعهٔ کشور از همه طرف میسر نمیشد و محدود بنقاط مخصوص میگردید .

مقصود داریوش از جنگ باسیت‌ها

مقصود **داریوش** را از اقدام به جنگ با طوائف سیت یا سکاها نویسندگان مختلف آنرا بطور مختلف نقل کرده‌اند مثلا **گروت**[1] مورخ انگلیسی آنرا لشکرکشی سفیهانه گفته لیکن **راولینسن** میگوید این جنگ تدبیر خوبی بوده است برای اینکه خطوط ارتباطیه را جهة پیش رفتن بطرف یونان حفظ نماید ، چه این فقره به عقیدهٔ مورخ مزبور همواره مقصود اصلی **داریوش** بوده است. عقیدهٔ **ماسپرو** نیز تقریباً همینطوراست، لیکن تصور میکند اطلاع **داریوش** از بعد مسافت ولایت سیت‌ها از خط حرکت منظور او ناقص بوده است . **هولم** شرح این لشکرکشی را باختصار گذرانیده و معتقد است براینکه باعث نفوذ و برتری دولت ایران درآسیای[2] غربی شده است . اما **نولدکه** را عقیده این است که محرك **داریوش** طمع ومیل بتسخیر مملکت ناشناس بوده است . بعقیدهٔ

---

۱ ــ Grote «تاریخ یونان» جلد سوم صفحهٔ ۱۸۸ . (مؤلف) .

۲ــ ایید جلد اول صفحهٔ ۴۱۷ . (مؤلف) .

من نظر گروت را باید بکلی کنار گذاشت چه نه اخلاق داریوش اقتضای حرکت سفیهانه داشته و نه طریق ووضع جریان این جنگ چنین دلالتی دارد . پس عقیدهٔ راولینسن را در تحت نظر گرفته گوئیم تاخت وتازهای هولناك سیت‌ها در ماد و آسیای صغیر یك قرن قبل از آن تاریخ البته باید آوازهٔ آنها را بیش از آنچه در خور لیاقت و استعداد جنگی ایشان بوده منتشر نموده باشد ، لیکن اگر داریوش نسبت باین طوایف صحرا نشین فریبنده اقدام به لشکر کشی کرده فقط از ترس اینکه مبادا وقتیکه عزیمت یونان میکند خطوط ارتباطیه او را قطع نمایند باید گفت اطلاعات او بسیار ناقص و بی مأخذ بوده است یعنی نه از قوه واستعداد آنها خبر داشته نه بعد مسافت محل آنها را از خطوط ارتباطیهٔ خود میدانسته . ازطرف دیگر میدانیم که هرچند داریوش مدت دوماه اراضی جنوب روسیه را طی کرده و معطل شده بود معهذا وقتیکه خبر طغیان و شورش بلاد یونانی طراس را شنید هشتاد هزار تن از لشکریان خود را مجزا کرده بآنجا فرستاد و آنها ضمناً طراس را مسخر نموده مقدونیه را نیز در تحت اطاعت درآوردند . در آخر میگوئیم که داریوش بعد ازجنگ سیت‌ها به سارد مراجعت کرده قریب یك سال در آنجا متوقف شد وبعد از آن از آسیای صغیر عزیمت بپایتخت خود نمود . پس با این مقدمات مشکل است که لشکر کشی ولایت سیت‌ها را مقدمهٔ فتح یونان فرض کنیم ، چه اگر چنین بود آن پادشاه بزرگ چه مانعی داشت از اینکه شخصاً بطرف یونان حرکت کند یا اینکه عدهٔ لشکریانی که به طراس فرستاد مضاعف کرده امر بهجوم یونان دهد و در هرصورت چرا در سارد یکسال بیکار میماند درصورتیکه لشکریانش در کمال خوبی بواسطهٔ تصرف طراس ومقدونیه راه نهضت بجانب یونان را صاف کرده بودند . باری بعد از این مطالعات چنین استنباط میشود که همچنانکه درذکر تاریخ بنی‌اسرائیل تناسب از دست داده شده در تاریخ یونان هم راجع باهمیت آن قوم بواسطهٔ کثرت مداقه و تکرار نظر ، راه مبالغه رفته وزیاده روی کرده‌اند .

حال اگر بخواهیم نظر داریوش را معلوم کنیم چون مشکل است قبول نمائیم که آن پادشاه برای خطر موهوم قطع خطوط ارتباطیه به چنین لشکر کشی پرزحمت

زیر مخارجی اقدام کند عقیدهٔ من این است که منظور نظر داریوش یونان نبوده بلکه میخواسته است ولایت طراس را تارود دانوب مسخر کند و به سیت‌ها که در حدود یکقرن پیش شرق نزدیك را ویران کرده بودند و در نظر ایرانیان دارای اهمیت بوده و معروف بود که طلا در آن مملکت فراوان میباشد حمله ببرد وشاید دلائل وقرائنی هم که امروز برما مجهول است داشته براینکه آن طایفه باز خیال تاخت و تــاز بولایات او دارند و بواسطهٔ این حرکت امیدوار بوده است که از خطر جنبش آنهاجلوگیری نماید ، بالاخره این نکته‌را هم میدانیم که درکتیبهٔ نقش رستم ذکر سیت‌های ماوراء دریا شده وممکن‌ است که حمله بچنین دشمنان دور دست ورفتن به سرخانهٔ آنها موجب رعب و اهمیت ومزید بلندنامی شاهنشاه بزرگ بوده باشد .

ترتیب لشکرکشی در سال ۵۱۲ قبل از میلاد

در ضمن این جنگ داریوش قابلیت خودرا در علم جنگ مثل سایر موارد ظاهر نموده قبل از آنکه لشکر عظیم خود را بحرکت آورد به ساتراپ (والی) ولایت کاپادوکیه امر کرد که به‌سواحل شمالی بحر اسود تاخت وتاز نماید، ویژه باین نظر که بعضی اسرا بچنگ آورد . این عملیات مقدماتی درکمال خوبی انجام گرفت و از جمله اسرائی که گرفتار شدند برادر یکی ازرؤسای محلی بودکه اطلاعات او باید بسیار مفید وقابل توجه بوده باشد ، این لشکرکشی بزرگ تقریباً در سال ۵۱۲ قبل ازمیلاد شروع شد ودرنزدیکی قسطنطنیهٔ حالیه از بغاز بوسفور بتوسط پلی عبور نمـود وآن پل را اهالی بلاد یونانی آسیای صغیر ساخته‌وشهرهای یونانی‌مجاور آن ناحیه آنرا محافظت مینمودند . ازآنجا سپاه عظیم داریوش بهمراهی کشتی‌ها بطرف مصب رود دانوب حرکت کردند و همه در نزدیکی بحر اسود طی‌طریق نمودند و ضمنـاً اهالی طراس را در تحت اطاعت در آوردند ، فقط یك طایفه ازآنها در صدد مقاومت برآمد . در مصب رودخانه جبابرهٔ بلاد یونانی پل قایقی دیگری نیز ترتیب داده بودند و خود ایشان مأمور محافظت آن گردیدند و داریوش پس ازآنکه از پل عبور نمود وارد بیابان مجهول الحالی شد . اگر این لشکرکشی را داریوش مقدمهٔ سوق قشون‌بیونان قرارداده بود خیلی غریب‌

است که آن پادشاه بزرگ از مسافتی که تا این محل طی نموده و از ملاحظهٔ عظمت رود دانوب ملتفت نشده باشد که حملهٔ سکاها به تنگهٔ داردانل به غایت مستبعد است. بهرحال سیر وحرکت در وراء دانوب نتیجه‌ای که‌متناسب باشد نداشته است اگرچه گله و رمه های بسیار بچنگ آورده باشد. اما سکاها که مانند تمام ایلات صحرا نشین بسیار سریع‌الحرکه بودند حتی الامکان از خط حرکت داریوش دور ماندند و اگر درجانب مشرق‌عملیات مهمه‌درنظربود البته سفاین را دررود دانوب بیکارنمیگذاشتند.

هرودوت[1] که با بیان‌شیرین خود درخصوص‌این جنگ تفصیل زیادنوشته‌نقل میکند که داریوش رسولی‌نزدپادشاه سیت فرستاده پیغام داد که‌ای مرد عجیب‌چرادائما از مقابل من فرار میکنی؛ وحال اینکه یکی ازدو کار برای تو آسان است. اگر خود را قادر برمقاومت من میدانی باید از بیابان‌گردی دست برداشته بیائی و کارزار کنی و اگر میدانی که قدرت من بیش از تُست باز باید از سیر و حرکت منصرف شده برای خداوندگار خود آب وخاك بیاوری وبخدمت ما بیائی. پادشاه سیت درجواب این‌پیغام گفت «ای پارسی شیوهٔ من همین‌است، هیچوقت ازمردم نمیترسم وازآنها فرار نمیکنم.. آب و خاك هم نمی‌فرستم ولی بزودی هدایای مناسب تری ارسال خواهم داشت.» پس از آن رسولی نزد داریوش روانه نموده هدایای‌مزبور را تقدیم داشت و آن عبارت از یك مرغ و یك موش و یك وزغ و پنج تیر بود، چون معنی هدایـای نامبرده را از رسول سئوال کردند گفت اگرپارسیهاعاقل بودندخود این معنی را درك میکردند، پس‌مجلسی فراهم آوردند ومذاکره کردند و داریوش اظهارعقیده کرد براینکه سیت‌ها میخواهند تسلیم شوند و موش علامت خاك و وزغ نشانهٔ آب است. اما گبریاس که پدرزن شاه بود معنی واقعی معما را درك کرده گفت سیت ها میگویند «مگر اینکه پارسیها مرغ شوند و بهوا پرواز کنند، یا موش شوند و زیر زمین روند، یا وزغ گردند بدریاچه ها پناه جویند و الا از این سرزمین جان بدر نبرده گرفتـار تیر های ما خواهند شد» در هرحال‌ایرانیها نتوانستند سیت‌هارا بمیدان رزم بکشند واین لشکرکشی داریوش فقط

۱ ــ کتاب ٤، بند ١٢٦ (مؤلف).

بمنزلهٔ گردش واقع شده[1] و بعد از دوماه طی طریق که شاید بواسطهٔ حملات متفرقهٔ دشمن و دست تنگی از لوازم زندگانی و بیماری تلفات بسیارهم بر ایرانیها وارد شده باشد، لشکریان بجانب رود دانوب مراجعت نمودند. در این محل سیت ها سعی کردند که یونانیها را بتخریب پل وادارند و حکمرانان در این خصوص مذاکره و مشاوره نموده بالاخره این عقیدهٔ عاقلانه را حاصل کردند که حفظ مقام خودشان موکول بقوت شاهنشاه ایرانی است و بنابراین در حفظ امانت پایداری نمودند.

الحاق طراس و انقیاد مقدونیه

داریوش دوباره بسلامت از رود دانوب عبور نمود، گرچه تا یك اندازه ازشهرت و اعتباراو کاسته بود. اودر ضمن مراجعت بهسارد هشتادهزارتن سپاهخودرا مأموراروپا کردو آن جماعت بلاد یونانی طراس راکه پرچم طغیان برافراشته بودند مسخرساخته مقدونیه رانیز باطاعت درآوردند و بنابراین باندك زحمتی حدود کشورایران را به یونان شمالی متصل ساختند و نتیجهٔ عمده که ازاین لشکر کشی حاصل شد همانا الحاق ولایت طراس بود.

لشکرکشی به هند در سال ۵۱۲ پیش از میلاد

درسال ۵۱۲ ق‌م قبل ازمیلاد پارسیان جهانگیرمانند اسلاف خود یعنی آریانهای هندوستان از کنارشرقی فلات ایران بدشت وسیع پنجاب نظرانداخته نواحی وسیعهٔ آن وسندرا متصرف گردیدند. سیلاکس[2] دریاسالاریونانی ازرود سیحون نزول نمودوازجزر ومد واهمه نکرده داخل اقیانوس هند شد و سواحل عربستان و مکران را تحقیقات و بازدید نمود. فتوحات مزبوره یك ساتراپی یعنی ایالت نشینی برکشورهای ایران اضافه کرد ومقدار گزافی طلا باین کشور ورود داد، این لشکرکشی به هند تا این درجه مهم بوده است که آن یکی ازدو مبدأ تاریخ درآن کشور گردید: موعظهٔ بودا ولشکر کشی داریوش، ولی باید

---

۱ ــ من بعد از نوشتن این موضوع بکتاب «سیتیان و یونانیان» تألیف ی، ح مینس مراجعه کردم و در صفحهٔ ۱۱۶ اینکتاب می نویسدکه داریوش از نظر حفاظت مرزهای سرحدی خود در دانوب بیش ازیك نمایش‌قوای نظامی برعلیه وحشیان شمالی نتوانست کاری ازپیش ببرد. مینس پیغامی راکه مابین سیت ها رد و بدل شده است ذکر نموده وآن تقریباً مطابق باشرحی است که ما در بالا مذکور داشته ایم. (مؤلف).

۲ ــ Scylax.

اقرار کرد که درخصوص این لشکرکشی واین جنگ معلومات زیادی در دست نیست ، حتی اینکه بعضی اوقات صحت وقوع مسافرت مهم سیلاکس محل تشکیك شده[1] اما امروز که ما میدانیم آن دولتهای بزرگ قدیم چه ترتیب وانتظامی داشته‌اند میتوانیم باور کنیم که وقایع مهمهٔ آن داستان صحت دارد . اگر چه این امر که سیلاکس دویست سال قبل از اسکندر در رود سند و بحر هند کشتی رانی نموده تا یك اندازه افتخار اسکندر را در امری که نظیر آن است کم میکند .

خلاصه

اینك سرگذشت دولت پارس را از زمان فتح مصر باز نمودیم که آخرین دولت بزرگی بود که مقهور پارسیان شد و متعقب بدورهٔ انقلاب بزرگی گردید که نتیجهٔ سفاهت کبوجیه و خدعه با موفقیت گوماتای مجوس بود و بعد از آن ظاهر ساختیم که داریوش دولت ایران را بر مبنای محکم‌تری از آنچه سابق داشت استقرار داد واساس حکومتها و ولایاترا برشالوده‌ای ریخت که اگر ازهر حیث ممتاز نبوده باز نسبت بترتیب متقدم امتیاز کلی داشته است ومسلم داریم که اگراین پادشاه که مستحق لقب کبیر است ظهور نمینمود آن دولت عظیم مثل دولت ماد بسرعت منحل میگردید. بالاخره ازاعمال داریوش الحاق پنجاب وسند درمشرق وطراس ومقدونیه درمغرب بود و این فتوحات را ظاهراً بدون اشکال زیاد انجام داد و بنابراین میبینیم دولتی مشتمل بر تمام دنیای معلوم آنزمان ومقداری از اراضی که تا آن هنگام مجهول بوده که آن ازریگزار سوزان افریقا تا نواحی سرد سیرچین امتداد داشته‌است تمامی این کشور وسیع و پهناور تحت اطاعت وانقیاد پادشاه بوده وجا دارد که بگوئیم این موقع منتهای ترقی ایران وبهترین دوره ازجمیع ادوار دول بزرگی بوده که تا آن زمان بوجود آمده بوده است ، معذلك عجب دراین است که در یونان چند هزار تن مردمان جنگی که بودند مقدر بوده است این جماعت معدود ازقدرت مجتمعهٔ آن دولت معظم جلوگیری کنند بلکه در موقع خود تلافی دست اندازیهائی که بخاك آنها شده بود نیز به وجه اکمل بنماید

---

[1] ــ هرودوت ، ٤ ، ٤٤ . سیلاکس در باب تحقیقات خود کتابی نوشته که آن در زمان اسکندر موجود بوده است . (مؤلف) .



بادشاه هخامنشی در حال جدال با دو شیر
(مهر استوانه‌ای در موزهٔ بریتانی)

فصل پانزدهم

احوال ایرانیان قدیم و عادات و زبان و معماری آنها

بربرها (۱) چندین بار بر نیزه های یونانیان دست یافته و آنها را شکستند ، چه پارسیان درتهور و جسارت و روح سلحشوری هیچ دست کمی از یونانیها نداشتند . « هرودوت »

آن ستونهای سنگی سیاه رنگ که روزگاری بفرمان جمشید در استخرساخته شد تا کاخ اورا برپا نگاهدارند اکنون درمیان پلکانهای شکسته پهلوی کوه برخاک افتاده‌اند . « ماتیو آرنالد »

مردانگی ایرانیان

در اثنای مسافرتهای خودم در ایران مکرر اتفاق افتاده‌است که به‌ابه هائی مشتمل بر ده دوازده سیاه چادر ازپشم بز واقع در دره های وسیع برخوردم و اهل آن ابه‌ها که معاش ایشان بسته به گاو و رمه است از قدیم‌الایام مجبور بوده وهستندکه برای تحصیل مرتع و علف‌زار که در آن اراضی کم باران دارای علوفهٔ قلیلی است ازیك ناحیه بناحیهٔ دیگر نقل‌مکان نمایند. درفصل زمستان گاهی ازاوقات با وجودمحفوظ بودن‌محل‌اقامت باز گله‌ها ورمه صدمات‌عظیمه میکشند، اماچون بهاردرمیرسد این ایلات و عشائر بطرف کوهستان میروند ودرتابستان گله‌هاشان را در اماکن مرتفعه میچرانند و چون فصل خزان میرسد باز باراضی زمستانی خود

۱ــ از بربرها مراد اجانب و بیگانگان است . (مترجم) .

نزول میکنند ومحتمل است که در آنجا هم زراعت داشته باشند. این طوائف صحرا گرد فوق العاده نادانند، درخانه که باشند ازپله بالا رفتن اسباب وحشت ایشان است، لیکن در کوهستان خودشان اشخاص رشید ودلیر میباشند و درصورت لزوم برای تاخت وتاز وزد وخورد یا تیراندازی وشکار گوزن وبز کوهی مستعد وحاضرند و کیفیات زندگانی ایشان را بسیارجسورو متهور وپرطاقت ساخته است.

عقل حکم میکند که بسیاری ازاهالی مادوپارس ازهمین قبیل بوده وتااندازه‌ای که کیفیات آب وهوا و وضع زندگانی تغییر نیافته هرگاه قیاس کنیم که مردمانی آزاد و جنگی ومردانه مانند چادرنشینهای امروزی بوده‌اند بخطا نرفته‌ایم و یقیناً بعضی‌ازقبائل حالیه از اعقاب همان جماعت میباشند. یونانیان معاصر ایرانیان قدیم هم همین عقیده را دربارهٔ احوال ایشان داشته و دیگر یونانیان در محافظت خاك خود در مقابل دولت پارس آوازه و نام جاوید یافته‌اند، پارسیان دلاور وشجاع هم که با وجود بدی حربه و اسلحه درجنگ پلاته نیزه های یونانیان را شکسته ازجان گذشتند وخواستند راه‌برای خود بازکنند از نام و افتخار بی نصیب نماندند.

عادات و رسوم

مردانگی که بصورت شجاعت و همت ظاهر میشود بهترین پایه وزمینه‌است برای‌اینکه شخصی متصف بصفات‌حسنهٔ دیگرشود وتعلیماتی که ایرانیان بالاختصاص می‌یافتند سواری و تیراندازی و راستگوئی بود، از استقراض نیزاحترازداشتند.

مهمان نواز و کریم و بخشنده و نظر بلند بوده‌اند

راجع بصفت‌ممدوحهٔ اخیرمااینرا بطورشاهدمثال ذکرمیکنیم که هرودوت نقل میکند یکنفر یونانی برای حفاظت کشتی خود که بدست دشمن نیفتد آنقدر جنگ‌میکرد تااینکه‌بدنش ریش ریش میشد. پارسیها این شجاعت او را تقدیر میکردند و نگاه میکردند اگر زخمهایش کشنده نیست آنرا شسته و مـی بستند، و با او مانند یکنفر پهلوان سلوك میکردند، خرید وفروش را دربازارفرومایگی میدانستند وحتی دراین ایام هم ایرانیهای ذیشأن راضی بورود دردکان نمیشوند.

در مقابل صفات حسنهٔ مزبور معایبی که از ایشان باید ذکر کرد خودگم کردن در اقبال و افتخار و کبر و غرور بسیار و میل بتجمل و تفنن بود . اگرچه این صفت در تمام ملل ترقی یافته وخوشبخت پیدا میشود . درفراست وسرعت انتقال وحسن محاوره و حاضر جوابی و لطف طبع مقامی عالی داشتند . بنظر میآید که ایرانیان در مصارف مخصوصاً راجع به خوراک مسرف بودند . هرودوت مینویسد «پارسیها بعداز غذا انواع تنقلات میخوردند » و عجب این است که امروز هم این ملت باستان همین عادت را دارند . در خصوص شکوه و تفصیل ضیافتهای ایشان در ضمن وضع زندگانی سلاطین اشاره خواهیم کرد

پارسیان هم مانند یونانیان و سیت یا سکاها مایل بجام شراب بوده و هرودوت میگوید « هنگام شب پس از صرف شراب در حال مستی مسائل مهمه را تحت مذاکره میآوردند و سحرگاهان اگر سببی برای تغییر رأی نمی یافتند تصمیم میگرفتند » . اولاد متعدد داشتن درنزد ایشان علامت سعادت واقبال بوده وهست واز این حیث از اروپائیان جدید که از ادای وظائف خانواده طفره میزنند عاقل تر بوده‌اند و از نمونه‌های معروف کثرت اولاد در ایرانیها فتحعلیشاه است که هنگام رفتنش سه هزار بازمانده داشته واز این جهت در نزد رعایای خود امتیاز فوق العاده حاصل نموده است .

قوانین

قوانین مردم ماد وپارس که لایتغیر بود بنظر میآید که فوق العاده سخت بوده لیکن یقیناً سختی آن از قوانین دول سابقه بیشتر نبوده است . پادشاه هرچه اراده داشت میتوانست بکند لیکن نمیتوانست حکمی را که داده نسخ نماید . جان ومال رعایا باختیار پادشاه بود، ولی سوء استعمال کردن اختیارات بواسطهٔ خوف ازمقتول شدن کمتر اتفاق میافتاد

قوانین جزائی برای قتل و هتک ناموس واین قبیل جنایات بزرگ مجازات اعدام را معین نموده وحق داشته. اما عجب این است که برای جرمهای کوچکتر نیز ظاهراً همان مجازاتهای شدید را مقرر داشته بود. ولی درعذر این فقره میتوان گفت در کشور غیرمنظم که زندانهای مرتب ندارند بامردمان بی تربیت غیراز این چاره‌ای نداشتند و نباید حکم قتل

یامثله را دربارهٔ راهزنان ودزدان وسایر اشرار باقتضای زمان مورد ملامت قرار دهیم در صورتیکه میدانیم در کشور خودمان بعد از جلوس ملکه ویکتوریا نیز سرقت گوسفند مجازات قتل را داشت. راست است که خفه کردن آدم در توی خاکستر[1] و زنده بگور کردن و پوست کندن ومصلوب نمودن درنظر مردم این‌عصر مجازاتهای فجیع مینماید، لیکن دراروپا درقرون وسطی همین قسم جزاهای فجیع میدادند.

موقع زنان

تعدد زوجاترا در آنزمان تشویق مینمودند و مثل این دوره[2] طبقات عالیهٔ نسوان خودرا از انظار مخفی نگاه میداشتند. در مسافرتها برای آنان تخت روانها بکار میبردند که اطراف آنرا پرده‌ها مستور میداشت و در کتیبه ها و حجاریها هیچ تصویر زن دیده نمیشود، اما از طرف دیگر گمان میرود که زنان بدوی در حجاب نبوده و احتمال دارد که احوال آنها بهتر از زنان محجوب شهریان که حتی پدر و برادر خودرا اجازهٔ پذیرائی نداشتند بوده‌است،[3] لیکن چون این ترتیب در کلیهٔ مشرق زمین قاعدهٔ عمومی بوده پارسیان از این حیث مانند سایر همسایگان خود بوده‌اند، معهذاانحطاط دولت عظیمهٔ پارس‌تایك‌اندازه بواسطهٔ دسایس خواجه سرایان و زنهای اندرون یعنی حرمخانه بوده چه در آنجا اشتغال بکار وزحمت اسباب وهن وخفت محسوب میشد ووجههٔ همت آنان ازاین بابت بسی پست‌تر اززنهای یونانی بوده زیراکه دریونان هم اگرچه زنها خانه نشین بودند، لیکن اوقات خود را مصروف رشتن وسایر اعمال خانه داری میداشتند و مادام‌که زنان مشرق زمین بیرون نیامده و تمیز بین خوب و بد را نیاموزند امیدی نیست باینکه اولاد ایشان بتوانند با فرزندان پدر و مادرهائیکه هردو تربیت شده‌اند در یك درجه واقع شوند واین اصل از اصول اساسی مسلم است.

۱ــ مجازات مزبور بدین ترتیب بودکه بزهکار را در حفره‌ای‌که باخاکستر انباشته شده بود میانداختند که درآنجا اوآهسته وتدریجا خفه میشد. (مؤلف)

۲ ــ یعنی زمان تالیف کتاب وگرنه امروز در میان بانوان ایرانی هم رسم پرده آزاد است. (مترجم).

۳ ــ زنان بدوی‌که از این قیود آزادند در لیاقت وفعالیت هیچ قابل مقایسه با زنان شهری نیستند و بهمین جهت فرزندان رشید و باکفایت بارمیآورند. (مؤلف).

پادشاه و دربار او

درهیچ کشوری زندگانی ملی مانند ایران در اطراف پادشاه مرکزیت ندارد و بنابراین وصف احوال و زندگانی پادشاه ایران بهتر از هر چیز معلوم میدارد که اوضاع ایران بعد از استقرار دولت شاهنشاهی چگونه بوده است . شکی نیست همانطور که مادی‌ها آداب ورسوم‌خودرا از آشوریها و آنها هم از دولتهای اقدم اقتباس کرده‌اند پارسیها هم در آداب و رسوم وارث اقوام و دوره‌های ماقبل خود بوده‌اند وحتی امروزنیز دیده میشود که پادشاه ایران آداب ازمنهٔ قدیمه را متابعت والقاب و اوصاف محتشمانهٔ آن ادوار را اختیارمینماید، چنانکه در «فصل ۸۱» آن القاب دیده میشود که عنوان فصل قرارگرفته‌است. سلطان صاحب‌اختیار مطلق بوده ، احکام و قوانین وامتیازات از شخص او ناشی میشده و نسبت خبط و خطا باو نارواو سعادت و شقاوت تمام اهل کشور تابع اخلاق و طبیعت ولیاقت وکفایت او بوده است ، لیکن قدرت او تایك اندازه محدودنیز میشده یعنی ازاو توقع داشتندکه عادات کشور را رعایت وبا بزرگان واعیان مشاوره کند و احکام خود را نیز نمیتوانسته نسخ نماید.

لباس ارغوانی شاهنشاه پارس‌همان جامهٔ بلندباوقار مردم ماد بود وبر سرتاجی داشت بلند و مشعشع و این تاج منحصر به شاهنشاه و درحجاری های تخت جمشید منقوش است . گوشوار وبازوبند وزنجیر وکمر بند نیز داشته و این جمله از زر ساخته شده‌ودر نقوش حجاری دیده میشودکه شاهنشاه بـاریش بلندوگیسوی بافته بر تخت پرزینتی قرارگرفته و عصائی در دست دارد که یك سرآن باریك و سر دیگرش منتهی به‌گوی زرمیشود وپشت‌سرخادمی ایستاده والبته بادبزنی دردست‌دارد. مقدم درباریان رئیس پاسبانان است‌که طبیعةً مقامش از اهم مقامات بوده‌است ، سالاران عمدهٔ درباری عبارت از خوانسالار ورئیس درخـانه ورئیس خواجگان حرم بودند و سایر معتمدان واجزای دربار پادشاه عبارت بودند از چشم وگوش سلطنت یعنی‌خفیه نویسان سلطنتی وپیشخدمتان و ساقیان ومیرشکاران و قاصدان وعملهٔ طـرب و طباخان . از قراری‌که

تزیاس [1] نقل میکند یومیه پادشاه تکفل پانزده هزار نفر را مینموده و برای تغذیهٔ این جماعت گاو و گوسفند و بز و شتر واسب [2] وخر بکار میبرده ومیخوردند، شترمرغ وغاز وهمه قسم شکار نیز جزء مأکولات ایشان بوده‌است پادشاه تنها غذا میخورد، اما بعضی اوقات ملکه وفرزندان محبوب را هم در سر غذای خود راه میداد واین عادت هنوز درایران جاری است. دروقت خوراك پادشاه بر بالش زرین تکیه میداد وشراب فراوان مینوشید و در ضیافتهای بزرگ پذیرنده واداره کنندهٔ میهمانان بود. ظروف سیم وزر فراوان نمایش داده میشد، چنانکه در انگلستان حالیه نیز معمول میباشد اگرچه در آنجا ظروف زر خالص نادر است.

مشغلهٔ سلطنتی جنگ وشکاربوده و مادام که این اعمال متروك نشده مردانگی آنان کاملا محفوظ میماند. در محاربات پادشاه درقلب لشکر جا میگرفت ومیبایست شجاعت و دلاوری ظاهر نماید. درموقع شکار مصادف شدن باشیر وگراز باتیر وکمان اگرچه بمدد سگهای شکاری هم بود البته بیش از شکارهای بزرگ امروزی جرئت و قوت قلب لازم داشت. بعدها شکارها را مطابق رسوم آشوریها در «فرادیس» یاباغهای وسیع محصور نگاه میداشتند ویقین است که در این صورت صید بدست آوردن سهل‌تر از این بوده که شیری را دربیشهٔ خودش عقب کرده آن حیوان سبع را شکار کنند. گورخر نیز همیشه ازشکارهای مطلوب بوده وظاهرا سواران متعدد درسر راه آن میگماشتند وتدریجاً اورا بمعرض صید میآوردند [3].

در درون قصر و عمارت تفریح پادشاه بازی نرد بود، لیکن چون سلاطین تمام امور کشوری را بوزراء خود تفویض مینمودند برحسب قاعده میباید غالبا مبتلا بکسالت و مانند مردمان عیاش این دوره درگذراندن اوقات گرفتار حیرت بوده باشند، چنانکه

1- Ctesias.

۲- امروز در هیچ‌جای ایران گوشت اسب خورده نمیشود واما گوشت شتر و آن گاهگاهی مصرف میشود وخود من بعضی اوقات کبابهای خیلی خوبی ازگوشت شتر خورده‌ام. (مؤلف).

۳ - Xenophon, Anabasis 1.s.2. (مولف).

مذکور است که بعضی مواقع به‌خراطی یا رنده کردن چوب خودرا مشغول میساخته‌اند. از اشتغالات ادبی هیچ مذکور نیست مگر اینکه درکتاب استر توریهٔ ذکری از استماع قرائت کتاب تواریخ ملوك فارس وماد دیده شده و گمان میرود که آن پادشاهان برعکس سلاطین آسور و نیز رعایای آنها که هم میتوانستند بخوانند وهم بنویسند عموما بی‌سواد بودند وما درصورتیکه میدانیم آلفرد کبیر پادشاه انگلستان هم خط نداشته بلکه شاید خواندن هم نمی‌توانسته است[1] بی سوادی شاهنشاهان ایران نباید غریب بنظر بیاید ، حتی دراین دوره[2] هم من درایران اشخاص ذیشأن والامقام دیده‌ام که خواندن ونوشتن نمیدانستند وچون مکاتیب را امضاء ننموده مهر میکردند بی سوادی ایشان بسهولت معلوم نمیشد . بعد از پادشاه برحسب رتبه رؤسای خانواده های بزرگ بوده معروف بامرای سبعه که حق داشتند درهر موقع بحضور پادشاه پذیرفته شوند مگر درموقعیکه در حرمسرا بوده باشد، امرای مزبور تشکیل شورای دائمی داده غالبا مشاغل مهمه را متصدی بودند . بعد از این طبقه امرای جنوانتر و اعضای خانواده‌های بزرگ بوده‌اند . اهل کسب وتجارت نهایت بیقدر و خفیف بودند و بنابر این بین امرا و رعایا طبقهٔ متوسط نبود . هر یك از رعایا که بحضور شاه شرفیاب میشد در وقت ورود بخاك میافتاد و در تمام مدت حضور دستهای خود راباید پنهان کند واین عادت هنوز جاریست .[3]

اما ملبوس و اسلحهٔ پارسیها و آن بطوریکه از بیان مختصر هردوت مستفاد میشود بشرح زیر میباشد :

کلاه نرمی از نمد موسوم به تیاراس[4] بر سر میگذاشتند و قبای الوان تنگ

۱ ــ « بریتش امپایر » تألیف پرفسور ای ، اف ، پولارد صفحهٔ ۲۰ . (مؤلف) .

۲ ــ ولی باید دانست که ازچندین سال مابین‌طرف ترقیاتی درآموزش همگانی کشورایران پیدا شده بطوریکه در تمام دهات وقصبات حتی نقاط عشائرنشین گذشته از تأسیس آموزشگاهها برای خردسالان ، کلاسهائی هم با جدیت تمام برای با سواد کردن کلا سالان تأسیس یافته است و آن اخیراً پیشرفتی بسزا حاصل نموده قسمی که ازمیان اشخاص محترم وخانواده شاید امروز کمتر کسی پیدا شود که خواندن ونوشتن را ندانند . (مترجم)

۳ ــ هنگامیکه من برای نخستین بار بایران آمدم ازدیدن خدمتگذاران و پیشخدمتان که دست بسینه ایستاده‌اند متعجب شدم تابعد دانستم که بمنظور احترام دستهای خودرا پنهان میکنند. (مؤلف) .

4– Tinms

آستین داری در بر میکردند که در آن پولك هائی از آهن مثل فلس ماهی ترتیب داده بودند ودر یا زیر جامه استعمال مینمودند و بجای سپرهای معمولی سپرهائی استعمال میکردند که بشکل سبد ساخته شده بودکه زیر آن ترکش آویزان بوده‌است. نیزه‌های کوتاه و کمانهای بزرگ و تیرهائی از نی داشتند. گذشته ازاین طرف راست روی شال کمر کارد یا خنجری هم آویزان میکردند.

در حرمسرا ریاست واولیت با ملکه بوده و او حق داشت تاج سلطنتی‌را برسر گذارد وبسایر زوجات تحکم کند، عایدی و مقرری مهم و اجزا و خدمهٔ مخصوص برای شخص خود داشت و هرزمانیکه ملکه زنی صاحب رشد و با جربزه بود نفوذ و قدرت کلی داشته است، چنانکه تاریخ نظایر آنرا نشان میدهد. زوجات پست‌تر ظاهرا چندان نفوذی نداشتند وصد ها ازاین‌قبیل زنانی که‌جزء حرم بودند جز یك شب‌دربستر سلطنتی شرکت نمیکردند مگر اینکه طرف توجه مخصوص شوند. نفوذ واهمیت‌ملکه هم ممکن بود با وجود حیات مادر پادشاه نقصان یابد وملکه تحت‌الشعاع اوواقع شود و اعمال آمستریس[1] معلوم‌میدارد که اقتدار وی تاچه درجه بوده است. خواجه سرایان درحرمخانه وقصر سلطنتی فراوان بودند وهمینکه سلاطین عیاش وضعیف‌النفس‌میشدند اثرمجالست ونفوذ آنان شاهزادگانرا که در تحت پرورش آنها بودند فاسد ودنی‌الطبع میساخت و این عیب امروز هم مشاهده میشود[2]. مخارج درباری بتفصیلی که مذکور داشتیم البته تحمیل بزرگی بر کشور بود و این حال همیشه دوام داشته است و حتی ناصرالدین اخیر که از سلاطین‌هوشمند ایران‌بوده تقریباً پنجاه زن داشته وبرای‌جمیع آنها کم یا بیش مخارج گزاف متحمل میشده است.

این بودعادات عمدهٔ ایران قدیم وبایدگفت که رویهمرفته محسنات آنان برمعایب غلبه داشته وچون مذهب ایشان را که دارای تعلیمات عالیهٔ صحیح بوده در نظر بگیریم

---

۱ ــ Amstris.

۲ ــ مقصود زمان تألیف‌کتاب است، ولی در ایران نو بواسطهٔ نبودن رسم پرده درمیان بانوان ازخواجه سرا وحرمخانه فقط اسمی درفرهنگ های قدیم باقیمانده است. (مترجم).

می‌بینیم عجب نیست که این آریانهای هوشمند دارای چنین دولت عظیم شده و اقوام سامی و تورانی را در تحت تبعیت خوددر آورده و حال آنکه تمدن رااز آن اقوام اخذ نموده بودند.

زبان ایرانیان قدیم

معلومات ما دراین خصوص خیلی زیاده از زمان هاید[1] است که در سال ۱۷۰۰ کتابی بطبع رسانید و کلیهٔ معلومات آن زمان را در آن کتاب گنجانیده بود. فاضل نامبرده در آن کتاب که موسوم بتاریخ مذهب ایرانیان قدیم و پارتیها و مادیها است میگوید کتیبه های قدیم ایران قابل اعتنا نیست و از روی کمال اطمینان حکم میکند باینکه کتیبه های مزبور بزبان ایران قدیم نوشته نشده است، لیکن بمساعی گرتفند[2] و لاسن[3] و مخصوصا راولینسن[4] زبان کوروش مکشوف و خوانده شد و لطف مطلب در این است که می‌بینیم بسیاری از الفاظیکه دلاوران عهدقدیم ایران بکارمیبردند در نزد ایرانیان امروزهنوزمستعمل‌است از قبیل لفظ اسب و شتر و غیرها و در حقیقت زبان آن دوره همان فرس قدیم است و عقیده‌ای که مسیو اپر[5] درکتاب خود موسوم به «قوم وزبان مادیها» اظهار نموده مبنی بر اینکه خط نوشتن مأخوذ از صور خطوط آسوری میباشد موجه است باهمیت تأثیر آسوری بر ماد و پارس که سابقا درفصل دهم مذکورداشتیم وهمین نظر را درخصوص ترتیبات اجتماعی و قوانین و معماری آنان نیز میتوان اظهارداشت.

کتیبه های بیستون که بسه زبان است

برای تکمیل تحقیقات راجعهٔ بزبان هخامنشیان وصف مختصری از کتیبهٔ بزرگ و کوهپارهٔ بیستون یا بهستون مینمائیم. یاقوت کوه مزبور را بهستون ضبط کرده وراولینسن نیزاین ضبط را اختیار نموده لیکن ایرانیان امروز آنرا بیستون میخوانند[6].

---

۱ - Hydé. ۲ - Grotefend. ۳ - Lassen. ٤ - Sir Henry Rawlinson.
٥ - Oppert.

٦ - من در اینموضوع مدیون «کتیبهٔ داریوش در بیستون» تألیف کینگ وتمپ سن‌هستم. ایشان در حینیکه نسخهٔ کتیبه را برمیداشتند در یك بالکی ضخیم و نتراشیده‌ای نشسته بودند که آن جلو صخره در هوا معلق و در حرکت بوده است. (مؤلف).

مسافری که از کرمانشاه بسوی همدان میآید رشته کوهی می بیند که منقطع و منقسم بقله های چند شده چنانکه درایران این کیفیت مکرر دیده میشود . در پایه وقلهٔ آخری که شیب تندی دارد وچهار هزار پا ارتفاع آن میشود یك عده چشمه موجود و باین واسطه منزلگاه خوبی برای کاروانان میباشدومحتمل است که این امرازبدوشروع تاریخ جریان یافته باشد . داریوش این محل را برای تثبیت و مخلد ساختن اعمال خود اختیار نموده و حقیقتا خوب انتخاب کرده است .

اقدم مورخینی که ازاین کتیبه ذکری کرده دیو دور سیکولوس[1] میباشد که در مائه اول میلادی میزیسته و او میگوید این حجاریها از آثار سمیرامیس[2] است و تصویر داریوش را با آنکه ریش دارد شمایل ملکهٔ افسانه مانند دانسته است . جهانگردان اروپائی اوائل مائه نوزدهم نیزچندان فراستی دراین خصوص ظاهر ننموده اند، چنانکه گاردان[3] صور آن حجاری را حواریون اثنی عشر فرض کرده و سررابرت کرپرتر[4] تصور کرده است که آن تصویر جنگ و غلبهٔ اسرائیل میباشد . افتخار نقل کتیبه ها و ترجمهٔ صحیح آنها هردواز آن راولینسن است. این دانشمند قبل از آنکه آن کتیبهٔ مفصل راکه بسه زبان نوشته شده نقل کند در خواندن خطوط میخی ترقیاتی حاصل نشده بود . هرچند لاسن و دیگران تلفظ صحیح چند حرف ازحروف خط میخی پارسی را درك کرده بودند . شخص چون شرح زحمات و مشکلات راولینسن را در نقل کتیبه ها از آن کوهپاره که تقریبا تخته سنگی عمودی است و بسه زبان ترسیم یافته است میخواند متأثر میشود و چیزیکه اسباب خشنودی است آنستکه بنابرقول کینگ و تمپ سن که کتاب آنها دراین موضوع جدیدترین و کاملترین مؤلفات است ترجمهٔ راولینسن هنوزمعتبروصحیح شناخته میشود . کتیبه ها که بواسطهٔ صعب الوصول بودن

۱ ـ Diodorus Siculus. ۲ ـ Semiramis.

۳ ـ «Journal d,un voyage» پاریس، ۱۸۰۹ ، صفحهٔ ۸۳ . (مؤلف) .

٤ ـ « شرح یك مسافرت شخصی از هند بلندن » چاپ دوم ، جلد دوم صفحهٔ ۸۰ وصفحهٔ مقابل : لندن ۱۸۲۷ . (مؤلف) .

آنها بخوبی محفوظ مانده تصویر داریوش‌را نموده است با دو نفراز بزرگان ملازمان پادشاه که یکی ازایشان گمان میرود گبریاس پدر زن اوست . این مجلس برای این نموده شده که قهر و غلبهٔ پادشاه را بردشمنان مجسم سازد و شاهنشاه ایستاده پای چپ خود را بر روی گوماتای مجوس محکم ساخته و گوماتا برپشت خوابیده و دستهای خود رابحال تضرع بلند کرده است. درمقابل پادشاه نه نفر[1] ازقائدین‌متمردین‌ایستاده‌اند در حالیکه دستهایشان بسته است و بواسطهٔ بند بیکدیگر متصل میباشند و اسامی هر یك از آنها نیز مسطور است . بالای مجلس صورت اهورَمزَد میباشدکه عبارتست از صورت آدمی با ریش و حلقه‌ای از نورکه بر او احاطـه دارد . داریوش دست راست خود را بعلامت پرستش بطرف آن صورت گسترده است. کتیبه‌های معروف این‌حجاری که بالسنهٔ ثلاثهٔ پارسی و شوشی وبابلی نوشته شده القاب داریوش و وسعت ممالك او را حکایت میکند . پس از آن‌قتل بردیا و سمردیس را با کبوجیه وعصیان سمردیس کاذب یعنی گوماتای مجوس رادرزمان غیبت کبوجیه و مسافرت اوبه‌مصر نقل مینماید. مقتول شدن مدعی کاذب را بدست داریوش نیزفی‌الجمله مشروحاً بیان میکند ، پس از آن بتفصیل طغیان های متمردین را نسبت به داریوش میشمارد وکتیبه منتهی‌میشود به‌خطاب بسلاطین آینده که از مردمان کاذب برحذر باشند و اخطار به خوانندگـان کتیبه‌که از تخریب این حجاریها احتراز نمایند ولعنت بکسانی میفرستدکه این یادگار شاهنشاهی را منهدم نمایند . دراین مقام داریوش پادشاه میگوید اگر تو این کتیبه و این حجاریها را ببینی و آنها را خراب کنی و مادام که سلسلهٔ تو باقی است آنرا حفظ

١ ــ د صورت آن بطوریکه درگراورکتاب از چپ براست نموده شده بدینقراراست :
الف ــ اترین اول مدعی شوشی ، ب ــ نیدینتوبل اول مدعی بابلی، ج ــ فرورتس مدعی مادی، د ــ مارتیا مدعی دوم شوشی، هـ ــ سیترتتکماه مدعی سکارتی ، و ــ ویازدیت یسد ــ سمردیس دوم ، ز ــ اراخا مدعی دوم بابلی ، ح ــ فرادا مدعی مجوسی ، ط ــ سکنکا پیشوای سیت ها که تصویر او در دوره های بعد اضافه شده‌است. (مؤلف) .

✡Citrantakhma

ننمائی آهورمزد ترا بکشد و نسل تو منقطع شود و هرچه تو بکنی آهورمزد
آن را خراب کند



۲۲ ـ مقبرهٔ مفرغی هخامنشی در شوش
که وضع کالبد ، جواهرآلات ، سبوهای مرمری وظروف نقره را نشان میدهد .
(ازکتاب خاطرات هیئت دمرگان درایران ۱۹۰۰ مجلد ۸ صفحهٔ ۲ گرفته شده است.)

اهمیت این کتیبهٔ سه‌زبانی فوق‌العاده‌است، چه آنها هم از جهت معلومات تاریخی گرانبها میباشد وهم از جهت مفتاحی که از خط میخی کتیبه های آسور و بابـل بدست داده وبدینوسیله توانسته‌ایم کتیبه‌های مزبور را کاملا کشف و حل نمائیم .

اکنون بمآثر ومفاخر معماری هخامنشیان متوجه میشویم[1]،

خرابه‌های پاسارگاد

در وقتیکه پارس که یونیان آنرا پرسیس خـوانده‌اند ولایت کوچکی محسوب میشد پایتخت آن مسلم پاسارگاد بوده است وبنا براین شهر مزبور در بیان اجمالی که ازخرابه‌های دولت قدیم‌ایران میخواهیم بنمائیم سمت اقدمیت دارد. دراین بیان فرض کنیم که مسافر چنانکه برای خود من در مسافرت اول واقع شده از سمت شمال بجنوب سیر نماید محل پاسارگاد بامحل پایتخت دوم که معظم تر بوده تفاوت دارد، زیرا که برای پایتخت اول محل کنارافتاده‌ای دردرهٔ کوچکی[2] اختیار شده وحال آنکه پرسپلیس در جلگهٔ وسیعی واقع بوده است . بعبارت دیگر پاسارگـاد پایتخت دولت کوچك ضعیفی بوده و پرسپلیس پایتخت دولت معظمی بشمار میرفته است . اولین خرابه‌ای که درپاسارگاد بنظر میرسد سطحه‌ایست که‌درقله تل کم‌ارتفاع مدوری ترتیب داده شده و آنرا تخت سلیمان میگویند ، زیرا که سلیمان در نظر ایرانیان نیز بهمان اندازه حشمت ومقام دارد که درنزد یهود دارا بوده‌است. سطحهٔ مزبورمتوازی‌الاضلاعی‌است که طول آن کلیهٔ سیصدپا وازقطعات عظیمهٔ سنگ سفید ساخته شده وبدواً سنگها بواسطهٔ بندهای فلزی بیکدیگر متصل بوده وبعدها آن بندها کنده شده‌است وچون پله وخرابهٔ عمارتی در آنجا دیده نمیشود باید بقاعده ناتمام‌مانده‌باشد. ازاین محل که بگذریم

۱ـ من دراین‌موضوع مخصوصاً بکتاب معتبر لردکرزن مراجعه کرده و نیز «تاریخ‌صنایع» پروه و شی‌پیه جلد ۵ وکتاب خزائن سیحون تألیف ا . م . دالتون ازمطالعهٔ من گذشته‌اند . مستر دالتون درانتخاب تصاویر کتاب خویش بمن باکمال مهربانی مساعدت نموده است . (مؤلف) .

☆ – Perrot et Chepiez

۲ـ درسال۱۹۱۷ وقتیکه یك راه عرابه‌رو بطرف درهٔ بلوار احداث میکردند خرابه‌های یك سد بزرگی (که آنرا درمحل «قله جاسك» میگفتند) درنزدیك تنگ‌کمین کشف گردید . آب مخزن بوسیلهٔ نهری بپهنای سی پا (موـوم به جوب دختر) بپایتخت قدیم هخامنشی میرفته است و این ظاهر میداردکه اراضی اطراف پاسارگاد جمعیت نسبهٔ زیادی را میتوانسته است نگاهـداری کند . (مؤلف) .

یك قطعه سنگ آهکی میرسیم که برروی آن صورت آدم بالداری منقوش است و آن تصویر کوروش کبیر یا فراوشی یعنی فرشتهٔ اوست و جهانگردان سابق بر روی آن سنگ این عبارت را «منم کوروش پادشاه هخامنشی» دیده و نقل کرده‌اند، لیکن حالا محو شده ودرحقیقت تشخیص کلیهٔ این تصویر مشکل است. اندازهٔ تصویراین قهرمان دلاور یعنی کوروش فی‌الجمله ازقد طبیعی بزرگتروصورتش نیمرخ نموده شده و نظر ببالها و حاشیهٔ جامه‌ای که برای او نموده‌اند هیئت آسوری دارد، لیکن تاج مثلثی که برسر دارد ظاهراً مصری است، اما چهرهٔ او معلوم است که آریانی است و بنا براین میتوان باور کرد که این نقش باولین شاهنشاه آریانی تعلق داشته ودرعرض قرون زیاد قیافهٔ آن دلاور برای ما محفوظ مانده است.

بالاخره بمهمترین آثار پاسارگاد میرسیم و آن مقبرهٔ کوروش کبیر است و من وصف این بنارادرجای دیگر باین عبارت نموده‌ام «این مقبره که موضوع مباحثات بسیار شده ویقیناً معمار او یونانی بوده بدواً ستونهائی بر آن احاطه داشته که مسیو دیولافوا طرحی از آن‌را نموده ودرواقع پایه‌های چند ستون هنوز نمودار است. سالهای متمادی این ساختمان بنام مشهد مادر سلیمان نامیده میشد و اصل مقبره بالای هفت[1] طبقه از سنگهای آهکی سفید رنگ واقع است و هر طبقه مرکب از قطعات بزرگ میباشد وطبقات تحتانی بلند و صعود بر آنها مشکل ولیکن طبقات فوقانی کوتاه و سهل است. دیوارها وسقف مقبره هم از سنگهای بزرگ و خوش ترکیب ساخته شده و با آنکه بدویان بندهای آهنین اتصالی سنگهارا کنده‌اند هنوز برسر پا میباشند. مدخل آن سوراخ تنگی است که برای داخل شدن در آنجا مجبور شدیم چهار دست و پا برویم و آریان مورخ وصف خوبی از مدخل مزبور نموده است. درون آن بواسطهٔ دود سیاه شده، طول آن ده پا و پنج انگشت وعرضش هفت پا و شش انگشت و ارتفاعش شش پا وده انگشت است. درون این اطاق بکلی خالی و جز بعضی الواح و یك کتیبهٔ عربی

---

۱ ــ رجوع شود بتصویر شمارهٔ ۱۹ مقبرهٔ کوروش که در فصل سیزدهم صفحهٔ ۲۰۱ درج شده است. (مؤلف).

که بر دیوار منقوش است چیزی ندارد، آریان نقل میکند که روی مقبره این عبارت نوشته شده که‌ای که مرد منم کوروش پسر کبوجیه که سلطنت ایران را تأسیس کرده‌ام و پادشاه آسیا بوده‌ام پس از جهت این بنا بر من بخل مکن »[1] ، من شخصاً سه مرتبه بزیارت این مقبره رفته‌ام و در آنجا موفق شده مختصر تعمیری[2] هم نموده‌ام و ضمناً در هر موقع باین نکته متذکر شده‌ام که دیدن مقبرهٔ اصلی کوروش پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم مزیت کوچکی نیست ومن چقدر خوشبخت بودم که بچنین افتخاری نائل شده‌ام و در واقع شك دارم که آیا برای ما طائفهٔ آریانی هیچ بنای دیگری هست که زیاده ازمقبرهٔ مؤسس دولت پارس وایران که تقریباً دوهزار و چهارصد و چهل سال‌قبل از این در آنجا مدفون شده اهمیت تاریخی داشته باشد .

پرسپلیس . پاسارگاد در قسمت فوقانی درهٔ پلوار واقع است و رشته‌کوه مرتفعی آن را از پایتخت بعدی جدا میکند که در تنگنای قشنگی از آن، رود مزبور با سرعت جریان دارد . این تنگنا باز و بسته میشود و در تمام فاصلهٔ بین دو پایتخت که چهل میل است کمربندی از کوهستان بنظر میرسد . شهر پرسپلیس درجلگهٔ مرودشت واقع و آن جلگه همیشه حاصلخیز بوده وچون شاهنشاه ایران غالباً در فصل بهار آنجا بسرمیبرد محل آن بخوبی انتخاب شده بود. دراین محل خرابه‌های متعدد هست که‌باید شرح بدهیم، ازجمله‌حجاریهای معروف سلسلهٔ‌ساسانیان۔ است، ولی آنرا در فصل دیگر بیان خواهیم نمود . از خرابه های متعلق به پرسپلیس یکی سطحه‌ای وسیع موسوم بتخت جمشید است که هیچیك از آثار و یادگارهای ادوار قدیم شبیه و نظیر آن نمی باشد و راجع باین آثاراست که خیام میفرماید :

آن قصر که جمشید دراو جام گرفت	آهو بچه کرد و شیر آرام گرفت

۱ــ رجوع شود به « ده هزار میل » صفحهٔ ۳۲۸ . (مؤلف) .

۲ــ بر بام مقبره از تخمی که تصادفاً در آنجا افتاده ودرخت کوچکی روئیده بودکه ریشه های آن بتخته سنگ های بزرگ فشار آورده، درزها و شکافهائی پیدا شده‌که رطوبت (ازباران و شبنم) داخل آنها میشده است . من آن ریشه ها را دادم از بیخ کندند و بعد تمام درز ها و شکافها را دادم از سیمان پر کردند . (مؤلف) .

سطحهٔ پاسارگاد را سابقاً نام بردیم که نسبت بتخت جمشید کوچکتر است ، لیکن چون از دور دیده میشود بنظر باشکوه‌تر میآید، زیرا که پاسارگاد مابین تپه‌های



۴۴- نقوش برجسته و کتیبه درکاخ خشایارشا

بست مدور ساخته شده و پرسپلیس در دامنهٔ رشته کوه واقع است و نسبت بآن کوهها شکوهی ندارد. طول سطحه هزار و پانصد پا است درصورتیکه سطحهٔ پاسارگاد سیصد پا طول دارد وعرضش نهصدپا میباشد. اعمالی که در آن سطحه شده نظیر سطحهٔ پاسارگاداست، یعنی قطعات بزرگ سنگ آهکی را بطور عجیبی بهم متصل ساخته‌اند. ضمناً بنظر میرسد که درساخت این محل نظر تقلید و اقتباس از سطحه‌های مصنوعی حیرت انگیز آسور داشته‌اند واگر این منظور نبود گمان نمیرود که چنین سطحهٔ عظیمی ساخته‌میشد، ولی ایرانیها در تهیه واستفاده ازدامنهٔ تپه نسبت باساتید آسوری خود پیش رفته و بهتر از آنها کار کرده‌اند، اگرچه زحمتی که آسوریان دراعمال خود کشیده‌اند بیشتر بود چنانکه مثلا درکیونجیك تخمین شده است که بایست بقاعده بیست‌هزار تن یومیه درظرف‌شش سال زحمت کشیده باشند[1].

پله‌های پلکان مضاعف آن سطحه اگر چه از قطعه‌های سنگ بسیار بزرگ ساخته شده لیکن چنان کوتاه است که من سواره بسهولت از آن صعود نمودم. چون ببالای سطحه‌رسیدم‌درطرف‌مقابل پلکان رواق حیرت‌انگیز گزرك سس[2] (خشایارشا) را دیدم با درگاه عظیم آن‌که مجسمهٔ گاوهای بالدار بسبك نقوش آسوری و کیفیت مخصوص آنجا ایستاده‌اند و بالای آنها کتیبه‌ها بسه زبان منقوش و از جمله حاوی این عبارتست «منم گزرك سس پادشاه بزرگ، شاهنشاه کشورهای مختلف‌اللسان، پادشاه دنیای بزرگ، پسرداریوش پادشاه هخامنشی. گزرك سس پادشاه بزرگ میگوید بتوفیق آهورمزد این درگاه را ساختم وروی آن تمام ممالك وصف شده‌است».

از این دومجسمهٔ بزرگ که گذشتیم دوستون می‌بینیم که اصلا چهار ستون بوده و تالار وسیعی راکه هنوز موجود است ترتیب میداده است ودر مدخل آن رو بکوه یك جفت مجسمهٔ دیگر هست که آنها نیز دائماً حراست و پاسبانی کاخ را مینمایند، در اینجا باآنکه دست خرابی بمجسمه رسیده ظاهر است که مجسمه‌ها چهرهٔ انسانی

۱ـ کتاب سلطنت‌های پنجگانهٔ راولینسون ۱ـ صفحهٔ ۲۱۷. (مؤلف).

۲ـ Xerxes

داشته وریش دراز آنها هنوز بخوبی پیداست.

این رواق باشکوه البته مدخل قصر بزرگی بوده که اهم قصور پرسپلیس و آن نیز بنای **کزرکسس** یعنی **خشایارشا** میباشد. پلکان دیگر که باین قصر میرود حجاری عالی دارد. دیوار اصلی آن سطحه که تقریباً دوازده پا ارتفاع دارد مزین بسه ردیف از نقوش است. نقوش مزبور در طرف چپ عبارتست ازسوارهای مسلح با عرادهها و آنها پاسبان پادشاه میباشند که با حشمت و جلال با صدای موزیك پیش میآیند. در سمت راست نقوشی است که بین آنها صورت سرو ساخته شده واین صورتها آن نقوش را منقسم بچنددسته نموده و نقشهای مزبوراقوام مختلف‌اللسان کشور را ظاهر میسازد که از اطراف واکناف هدایا وخراج میآورند. باری چون از این پلکان بالا روند بتالار **کزرکسس** وارد میشوند. تالار مزبور دارای هفتادودو ستون بوده و آنها منتهی بسر ستونهائی میشده‌اند که از دو نیم تنهٔ گاو ساخته شده و زیرگلوئی یا شاه‌تیر سقف بر روی آنها واقع بوده وامروز فقط ده دوازده ستون از آنها برپا میباشد، لیکن تالار مزبور که سقف آن از چوب ارز ودارای درهای بزرگ‌بلندبوده تصویر وطرح کردنش آسان است. مجموع این عمارت عالی تخمینا مربعی[1] میساخته که صدو پنجاه پا طول ضلع آن بوده‌است. مشکوك است که این تالار دارای دیوار بوده باشد؛ بلکه‌مظنون‌است که مثل قصرشوش که در کتاب **استر** [2] تورات وصف آن شده در پیش عمارت پرده‌ها آویخته و در عقب وجنبین دیوار داشته است و این سبك در ایران بعداً نیز معمول بوده چنانکه تالارهای سلام سلطنتی که در این کتاب وصف آن شده شاهد این مدعا است و اکنون نیز اهم خصایص معماری ایرانی وجود تالارهای بزرگ است که جلوی‌آن باز وطرفین وعقب آن بسته میباشد.

قصرداریوش نیز اگرچه کوچکتر است دارای اهمیت میباشد و احتمال دارد

۱ــ من در ۱۹۱۶ بعضی از این نقوش وتصاویر برجسته را دیدم‌که برو برزمین افتاده بودند. (مؤلف).

۲ــ شرحیکه درباب اول، آیهٔ ٦ استر تورات ذکر شده بقرار زیر است:
پرده‌ها ازکتان سفید ولاجورد باریسمانهای سفید وارغوان در حلقه‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته وتخته‌های طلا و نقره برسنگفرشی ازسنك سماق ومرمر سفید و دُر ومرمر سیاه بود. (مؤلف).

که اطاقهای آن منزلگاه دائمی شاه بوده‌است ، لیکن دربشت سطحهٔ تالار باشکوه صد ستون بوده که بزرگترین تمام آن عمارات وچنانکه از اسم آن ظاهر است سقف آن



۲۴- قصر شوش، فریز شیران

(درشرح آن بفصل پانزدهم این کتاب تحت عنوان کاشی کاری مینائی وغیره رجوع شود .

برروی صد ستون واقع بوده دربا رواق بزرگی بطرف شمال داشته است. پهلوی رواق مزبور هم مجسمه‌های گاو بزرگ و عظیم‌الجثه بوده و بتوسط دو دهلیز بزرگ وارد

تالار میشدند. نقوش این تالار زیباترین تمام نقوش آن سطحه است و شاهنشاه را مینماید که بر تخت جلوس نموده وچندین صف از رعایا اطراف او هستند و بالای سراو خداوند طیران مینماید. آنچه این تالار سلام‌داریوش را از سایر عمارات بیشترطرف توجه ما قرار میدهد اینست که احتمال کلی دارد اسکندر درهمین تالار بساط جشن و عیش خود راگسترده باشد و میدانیم که برای کینه خواهی[1] از صدماتیکه ازایرانیان بر یونانی‌ها وارد شده بود آن عمارت را آتش زد ومؤید این عقده آنست که وقتیکه در آنجاکاوش کرده‌اند طبقهٔ ضخیمی از خاکستر چوب ارز در زیر زمین یافتند.

مقابر سنگی

قصور پرسپلیس حکایت از عظمت وقدرت شاهنشاه میکند، اما مقابری که در کوه دیده میشوددرنفس تأثیر دیگر مینماید. مقبره‌های مزبور بیشتر بطرف مغرب واقع وسبك آنها از مصر اقتباس شده‌است. چون شخص از دور نظر میکند درجلوی کوهپارهٔ عمودی چهار قطعهٔ صلیبی شکل می بیند که هریك منفذ سیاهی دارد و مدخل سنگی آن خراب شده است. در خارج صورت قبرها متشابه ومانند جبههٔ عمارتی است دارای چهار ستون که فی‌الجمله از عمارت‌جدا و مدخل آن بین آنها واقع است. بالای آنها سطحه‌ایست و روی آن تختی دو طبقه که هر يك دارای نقوش است بشیوهٔ نقوش تالار صد ستون، پادشاه ایستاده وکمانی‌بدست چپ گرفته ودست راست را بعلامت‌پرستش بطرف آهورمزد که در بالا پروازمیکند دراز کرده است. یکی از این قبورکه من آنراباکمال احترام معاینه کرده‌ام معلوم‌شده که متعلق به داریوش است. درفضای‌داخلی که‌مساحتش ٦٠ پا در ۹پا میشود، نه گور

---

۱ ـ روح قضیه این است که در قشون کشی خشایارشا به یونان وتسخیر شهرآتن ارگ و معبدآنجا را پارسیها غارت کرده سوزانیدند وهمین را اسکندر دستاویز کرده گفته است که آتش‌زدن ارك‌آتن را می‌خواهد انتقام بکشد که آن بامرخشایارشا صورت گرفته بود، ولی باید دیدکه محرك اصلی این پادشاه در دست زدن باینکار چه بوده است. در اینجا یکی از نویسندگان معاصر که قلمش‌خالی ازهرنوع‌آلایش است‌چقدر خوب می‌گوید که «خشایارشا هم میخواست انتقام سوزانیدن سارد و جنگل مقدس‌آنرا بکشد» نویسندهٔ فاضل اضافه میکندکه شکی نیست که خشایارشا و هم اسکندر هردوبدکردند ونتایج اعمال هردو برای اعقابشان‌گران تمام شد، ولی کی بایرانیها آتش زدن محلی‌راآموخت خود پارسیهای قدیم میگفتند که این درس‌را ازیونانیها گرفته‌اند. (مترجم).

(نه برای جنازه) درست شده است . این دخمه‌های عمیق با سنگهای چندی که ازکوه بریده‌اند پوشیده شده است . این گورها قاعدتاً باید مال خانواده و کسان داریوش باشد . آثار نامبرده هنوز باقی وبحال خرابی و ویرانی است[1] .

زیر مقبره‌ها نقوش حجاری‌های ساسانی است که درجای خود شرح آنرا خواهیم داد . درمقابل آنها بنائی است که یقیناً تقلیدی از مقبرهٔ لیسی میباشد . بالاخره چند خرابهٔ دیگرهم هست که بی‌شبهه آتشکده بوده وپهلوی یکدیگر واقع شده‌اند وازخود سنگ کوه آنهارا تراشیده بودندومحتمل است که اقدم آثاری بوده باشدکه ازآن کیش باستانی مانده است .

در سفر اول خودم با آنکه شرحی که لرد کرزن در کتاب معتبر خود از این خرابه‌ها داده بدقت خوانده بودم‌معهذا از آنها سردر نمی‌آوردم تااینکه چندسال‌بعد توانستم دو سه روز در آن نقطه توقف کنم و در آن موقع برخوردم باینکه سیاحت آن آثار عتیقه یکی از توفیقات بزرگ عمر من است .

کاشی کاری مینائی و غیره

اینك بذکر کاشیهای زیبائی که‌دیولافوادرقصرارتاکزرکسس منمن یعنی اردشیر دوم درشوش اززیر خاك درآورده‌است میپردازیم. اهم کشفیات‌دیولافو اعبارتست از دوحاشیهٔ بسیار قشنگ یکی موسوم بحاشیهٔ تیراندازان که زیباترین نمونه‌ایست از کاشی کاری ملون مینائی وآن پنج پا ارتفاع دارد وتصویر یك سلسله سپاهیان تقریباً باندازهٔ طبیعی‌انسان بطور برجسته بر روی آن منقوش است . بشرهٔ مردها مختلف واز سفید تا سیاه همهٔ مراتب‌را دارا میباشد . نیزه های آنهاکه منتهی به دگمه‌های طلا میشود دلالت دارد بر اینکه از طبقهٔ سپاهیان جاوید میباشند واین جماعت درنظر دنیای متمدن‌آنروزمظهر جلال و تجمل و حشمت و قدرت شاهنشاهان بوده‌اند. دیگری موسوم بحاشیهٔ شیران-

---

۱ــ و این اشاره بوضعیت سابق آنهاست، ولی‌اخیراً درسلطنت اعلیحضرت شاه سابق‌برای حفاظت‌آثارو ابنیهٔ باستان‌کشور ادارهٔ مخصوصی در مرکزونیز ولایات بویژه در شیراز واصفهان تحت نظر فرهنك تأسیس شده در حفاظت و نگهداری‌آثار مزبور ازطرف مأمورین رسمی مراقبت بعمل میآید . (مترجم) .

است و آن نیز الوان وتصویر شیرها را مینماید که با دهان گشاده درحال حمله میباشند و این هردوحاشیه را من درپاریس دیده واگرچه در همان حال اعجاب کردم اما تصور میکنم وقتیکه به جبهۀ عمارت پادشاه هخامنشی نصب بوده ودر آن آسمان صاف وشفاف جلوه ونمایش داشته است تأثیر وشکوه آنها طرف نسبت با حالت حالیه نبوده‌است. معلوم نیست که این کاشیهای مشتمل بر نقوش حیوانات را باید صنعت ایرانی دانست یا منسوب به بابلی‌ها نمود، لیکن نسبت بصنعت نقاری و حکاکی نمیتوان انکار کرد که در آن زمان به‌مرتبۀ عالی رسیده و آن هنر ایرانی بوده است و چون استعمال مهر و خاتم در ایران متروك نشده این صنعت خوشبختانه هنوز در آن کشور باقی است و در سرلوحۀ بعضی از فصول این کتاب نمونه‌هائی از این هنر ظاهر ساخته‌ایم.

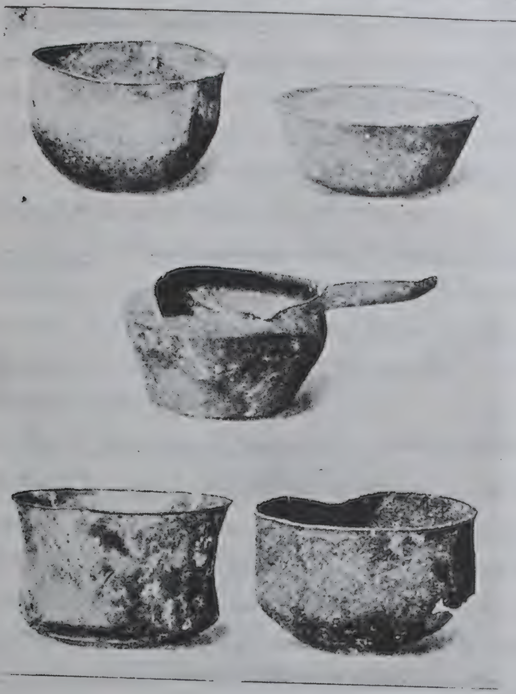
کارهای زرگری هخامنشی

در دورۀ پیش خوشبختانه اتفاق افتاد قسمتی از کناره‌های رود سیحون فروریخته اشیائی مکشوف شدند که امروز به دفائن یا خزائن سیحون[1] معروف میباشد. این اشیاء بهند حمل شده واز آنجا بالاخره بموزۀ انگلستان رسیدند وما برای توضیح وتشریح موضوع فوق چهارتای از آن اشیاء را در اینجا بطور شاهد مثال ذکر میکنیم:

از جمله یکی ارابۀ زرین ایرانی قدیم‌است که نهایت درجه قابل ملاحظه است، نه فقط از اینجهت که نمونه‌ای از شاهکار زرگری آن دوره محسوب میشود، بلکه ازاین حیث هم که آن شکل ارابه‌ای راکه درایران باستان معمول بوده بمانشان میدهد که از سایر آثار و یادگارها این نکته مفهوم نمیشود. دیگر یك دستبند طلا است که آنهم بسی قابل توجه‌است، چه‌میرساند که در آن زمان این هنر به‌درجۀ عالی رسیده بوده‌است. میناکاری در آن بکار برده شده اما نه با مینا بلکه باسنك های آبی‌رنگ یا بطوریکه معلوم میشود باسنك‌های لاجوردفام‌صورت‌میگرفته است. قسمت سوم عبارت ازصفحۀ مدور کوچکی است از نقره که احتمال میرود قبۀ سپر باشد که آن بواسطۀ سه ورقۀ

۱ــ «خزائن سیحون» تألیف ا. ام دالتون که‌از کمك ملاطفت آمیز اومن بسیار ممنونم. (مؤلف).

نازکی ازطلا روی نقوش برجسته نشانده شده‌است. گلمیخی است در وسط که بواسطهٔ پنج سوراخ سفته شده است حاشیه‌های اطراف آن زیبا وجالب دقت نظر است. سه نفر سوار نموده شده که دارند گوزن ، بز کوهی ، خرگوشی‌را شکار میکنند. قطر آن ۳/۸



۲۵ ـ گراور ظروف مفرغی خینمان

انگشت میباشد . بالاخره (در فصل ۱۹ کتاب در یك صفحه‌ای) یك کوزهٔ زرین خیلی خوشنمائی است که از مزایای آن یکی این است که دستهٔ آن بشکل کله شیر میباشد که

مخصوص زرگران هخامنشیان است .

آلات وادوات مفرغی خینمان

چندسال قبل هنگامی که در کرمان اقامت داشتم یکی از دوستان ایرانی من بمن اطلاع داد که در ضمن حفر زمین یك عده آلات وحربه‌های مفرغی یافته ومرا بدیدن آنها دعوت[1] نمود . این اکتشاف در ناحیه‌ای واقع شده که موسوم بخینمان و در مغرب کرمان قرار دارد و هیچوقت در آنجا کاوش نشده بود. اشیاء مکشوفه عبارت بود ازدوسر تبر برنجی وظروف وسنجاقها وسر نیزه‌ها و دو آلت دیگر که مصرف آن هنوز مجهول است . نیز کوزه‌های بزرگ دارای غبار زرد رنگی یافته وقبل از رسیدن من دور ریخته ولی دو کوزهٔ کوچك را نگاه داشته بودند . آنچه بیشتر طرف توجه میشد آن دوسر تبر بود که یقیناً اسباب زینت وتشریفات بوده وبرای جنگ ساخته نشده بود . ظروف عبارت بود از یك چراغ کوچك و یك ظرف کوچکی شبیه بآنچه ایرانیها هنوز برای شراب بکار میبرند . کانون گرینول[2] رساله‌ای[3] درخصوص این اشیاء مکشوفه نگاشته ومن آن را درسال ۱۹۰۶ درمحضر مجمع موسوم به «مجمع آسیائی لندن» قرائت نمودم واشیاء را بموزهٔ انگلیس تقدیم کردم. سرهر کول رید و علمای دیگر که در آن آثار عتیقه بصیرت دارند آنها را ملاحظه نمودند و هیچکدام نتوانستند بدرستی تشخیص دهند که این اشیاء متعلق بچه عهدی بوده ویك علت آن این بود که اولین اشیائی ازاین قبیل بوده‌است که درفلات ایران مکشوف شده ونظیر وشبیهی نداشته که با آن مقابله بتوان کرد. بعدها تبرمفرغ دیگری که آن‌هم برای تجمل و تشریفات واز آثار باختری ودارای نقوش غریب بود بموزهٔ انگلیس آوردند، روی آن تصویر خرس و ببر و بز کوهی منقوش بود و سرهر کول رید[4]

۱- کتاب «ده هزار میل» صفحهٔ ٤٤١ . (مؤلف) .

2- Canon Greenwell

۳- رجوع شود به « Notes on a collection » ازانتشارات مؤسسهٔ رویال‌انترو ونیز مقالهٔ سرهر کول‌ریدرا درمجلهٔ « Archaeoloigia » شمارهٔ ٥٨، صفحهٔ ۱ ملاحظه کنید . (مؤلف) .

٤-Man سال ١٤ ، شمارهٔ ۲ فوریه ۱۹۱٤ . (مؤلف) .

احتمال کلی دارد که نمونه‌ای ازمصنوعات باختری‌ایام اسکندر کبیر بوده‌باشد،بنابراین اگرچه‌من نمیخواهم تشخیص زمانی برای اشیاء مکشوفهٔ خودم بکنم معهذا مناسب دانستم که دراین فصل ذکری ازآنها بنمایم.

خلاصه

درخاتمهٔ این‌شرح مختصر که ازخرابه‌های مهمهٔ دورهٔهخامنشی دادم چون مکـرر آن خرابه‌هـا را شخصا سیاحت نموده‌ام احساسات‌خوددراهم بطورخلاصه میخواهم اظهار بدارم وآن اینست که‌ایران‌ازملل معتبری که با آنها ارتباط یافته از قبیل بابل، آسور، مصر و یونان البته اقتباسات زیاد نموده لیکن متابعت و تقلید صرف نکرده است و حتی مجسمه های گاوهای آسوری هـم در قصرهای بزرگ هخامنشی از حیث اهمیت دارای مرتبهٔ اولیه نیستند و قصور مزبور هر چند برای حشمت و جلال شاهنشاه ساخته شده لیکن وقتیکه درباریان و سپاهیان در آن جمع میشدند البته درنظر مردمان نکته سنج و دقیق وهنر شناس‌آتن نیز رونق وشکوه تمام داشته[1] حتی خرابهٔ تخت جمشید با صورت فعلی آن توجه ما را بطرف خود جلب نموده وناگزیریم که بنظر تعجب وحیرت بآن نگاه کنیم.

۱ــ در اینجا میتوان قول‌برو وشیلز را تصدیق کردکه میگویند اگرچه‌هنر وصنعت ایرانی نسبت بسایر ملل قدیمهٔ متأخراست لیکن اصول وکیفیت آن نتیجهٔ ذوق وسلیقهٔ صحیح اصلی‌مشرق زمینی است وخلاصه‌ای ازمحسنات هنرمندی مردم مشرق را جامع میباشد. (مترجم).



سکهٔ داریك

فصل شانزدهم

ایران و یونان در زمان سلطنت داریوش

ایشان نخستین یونانیهائی بودند که جرات کردند بلباس مخصوص مادیها اقبال کنند و مردم را بوضع آنها ملبس سازند ، تا این زمان شنیدن نام ماد برای یونانیها موجب بیم و هراس بود . «هرودوت ۱۱۲،۶»

نتایج مخاطرات

حمله بخاك یونان ازطرف سپاهیان شاهنشاهی ایران که صدها هزار بودند و بالاخره دفع شدن آنها از وقایع تاریخی است که از حیث اهمیت و عظمت مزیدی بر آن متصور نیست و در حقیقت این واقعه اولین اقدامی بود از طرف مشرق زمین منتظم برای تسخیر مغرب زمین که از حیث انتظام آن مقام را نداشت . در اواخر آن دورهٔ محاربات نه تنها بیونان دست اندازی کرد بلکه بواسطهٔ نفوذ ایران کارتاژ هم حملهٔ شدیدی به مستعمرات یونانی جزیرهٔ سیسیل برد . از حسن اتفاق برای مصلحت نوع بشر این هر دو حمله عقیم ماند وبه نتیجه نرسید[1] .

---

۱ ـ باید دانست که معلومات ما در خصوص جنگهای ایران بر علیه یونان بطور کلی از منابع یونانی گرفته شده است . هرودوت شکی نیست که تا اندازه‌ای استفاده ازمنابع ایرانی کرده، لیکن نقطهٔ نظردر همه جا یونانی است. اسناد و منابعی که دراین فصل وفصل آتی بآنهامراجعه کرده‌ام عبارتند از: هرودوت ماکان ، تفسیر هرودوت اثر هو وویلز ، جنگ بزرگ ایران تالیف گرندی (Grundy) ، تاریخ یونان اثر بوری (Bury) ، نهفته نماناد که کتابهای نامبرده به فرهنگ ما در این باب خدمتی بسزا نموده و معلومات ما را در این خصوص بسی ترقی و توسعه داده‌اند . (مؤلف) .

رعایای یونانی ایران

ایرانیان بواسطهٔ مسخر نمودن بلاد وجزایر یونانی آسیای صغیر والحاق ولایت طراس ومقدونیه برثلث تمام نژاد یونانی تسلط پیدا کرده بودند ، اما یونانیها بواسطهٔ تربیت و ورزش ونیز استعداد آنها قوهٔ حربی مهمی داشتند . نیروی دریائی ایشان هم بهمان اهمیت نیروی دریائی فینیقیه بود وبوسیلهٔ همان نیروی دریائی بازرگانی را ازفینیقیه گرفته بودند ، علاوه براین آزادی خودرا فوق العاده دوست میداشتند وکلیهٔ احوال و صفات آن قوم آنان را دارای قوت و قدرتی ساخته که تسلط بر آنها سهل نبود و یقین است که هیچیك از سلاطین اولیهٔ ایران بحقیقت احوال یونانیها که با سایر اقوامی که در تحت اطاعت ایرانیها درآمده مباینت کامل داشتند پی نبرده و نمیدانستند بچه طریق باید آنها را نگاهداری نمایند. گذشته ازاین چون یونانی ها در اقصای حدود دولت ایران واقع بودند گمان نمیرود که چندان محل توجه واعتنا گردیده باشند .

روابط بین یونان و آسیای صغیر

تبدیل یافتن پادشاه لیدی در سارد بساتراپ (والی) مسامحه کار ایرانی روابط یونان را با آسیای صغیر از حیث تجارت و مسافرت و مواصلت چندان تغییری نداده بود . اشخاصیکه از آسیای صغیر فرار میکردند باز در یونان مأمون و آسوده میشدند ، چنانکه در عهد کرزوس هم همین ترتیب بود و نیزسلاطین مخلوع یونان غالباً بهمیهمان آسیائی خود و همچنین حکام ایرانی آسیای صغیر متوسل شده از ایشان استمداد مینمودند . این کیفیت که پیغام دولت اسپارت برای کوروش بدان اشعار داشت در نظر دولت عظیمی مثل دولت ایران همواره تحمل ناپذیرتر شده بالاخره منتهی بطغیان یونانیها گردید. از طرف دیگرازجانب یونان هم غالباً دعوتهای تطمیع آمیز بایرانیها میرسید بالطبع ساتراپ جاه طلب شاهنشاه را اغوا میکرد که سعی درتوسعهٔ نفوذ بلکه ازدیادخاك وقلمرو ولینعمت خود بنماید و محتمل است که اگرخود داریوش هم باین خیال نبود ساتراپهای سارد از چندین سال بخیال توسعهٔ خاك دولت خود بودند .

اوضاع یونان

قبل از آنکه بذکر وقایع موصلهٔ بلشکرکشی یونان بپردازیم لازم است که توجهی باوضاع خود یونانیها بنمائیم . از چندین سال شهر آتن که منظور نظر حمله کنندگان و کلید تمام یونان بود گرفتار نفاق واختلافات شده هیپ پیاس[1] جبار که از خانوادهٔ پیزیسترات[2] بود و اسپارتیها اورا درسال ۵۱۰ قبل از میلاد اخراج کردند به سیگیوم واقع درناحیهٔ تروواپناهنده شد وآنجا ازوالی ایرانی سارد استمداد نموده با تمام وسائل بر علیه آتن بنای دسیسه کاری راگذاشت .

بعد از آنکه جباری و استبداد سرنگون شد کلیستن[3] که از خانوادهٔ نجیب آلکمیونید[4] بود اساس حکومت آتن را برحکومت ملی گذاشت و این مسئله باعث کینه و عداوت جماعت اشراف شد و آنها اسپارت را دولت معتبر یونان دانسته به او متوسل شدند اسپارت مسئول ایشان را اجابت کرده لشکر فرستاد و کلیستن مجبور شد که در مقابل قوهٔ قهریه تسلیم شود. آتنی ها از این قضیه غضبناك شده برضد اسپارتی ها که جزو مستحفظین آتن بودند قیام کردند و آنها هم رفقای آتنی خود را رها کرده از آتیك[5] خارج شدند ، لیکن بزودی از متحدینی که در پلوپونس داشتند کمك گرفته با مزید قوه مراجعت کردند . مردم آتن ازناچاری نمایندگانی نزد ساتراپ فرستادند . استاندار ایرانی در ازای مساعدت خود تقاضا نمود که آتنی ها آب و خاك ارسال دارند وتبعیت دولت ایران را قبول کنند . سفرای آتن این شرائط را پذیرفتند ، لیکن چون بشهر خود مراجعت نمودند در سال ۵۰۸ قبل از میلاد مردم آتن اعمال و اقوال ایشان را انکار و نکول کردند . ضمناً حمله کنندگان پلوپونسی آتیك را بغارت دادند تا وقتیکه کرنت[6] از رفقای خود کناره گرفت و عقد اتحاد منحل گردید . درسال ۵۰۶ قبل ازمیلاد باز آتنی ها سفرا بسارد روانه نمودند واز آرتافرن[7] ساتراپ تمنا کردندکه از تقویت هیپ پیاس دست بردارد . در جواب بخشونت بایشان گفته‌شد که باید هیپ پیاس را بوطن بازگردانید، ازاین فقره هم امتناع ورزیدند ولشکرکشی

۱– Hippias . ۲– Pisistratue . ۳– Cleisthenes . ٤– Alcmaeonid . ۵– Attica . ٦– Corinth . ۷– Artaphernes .

ایران به یونان تقریباً محقق شد،زیرا که امید موافقت طرفداران خانوادهٔ **پیزیسترات** طمع ساتراپ ایرانی را در توسعهٔ خاك تقویت میکرد و ظاهراً در این موقع جاسوسان فرستاده شدند که قلاع و بنادر و استعداد جنگی یونان را تحقیق کرده خبر بدهند. واقعهٔ ناکسوس[1] که اینك ذکر خواهیم کرد قسمتی از نقشهٔ تسخیر جزایر چندی در دریای اژه بود تا برای لشکر کشی که منظور داشتند مرکز دریائی قرار دهند.

طغیان یونانیها از سال ۴۹۹ تا ۴۹۴ قبل از میلاد

شك نیست در اینکه سبب مستقیم حرکت‌قوای پارس برعلیه یونان طغیان یونانیهای آسیای صغیر ومحرك آن جاه طلبی دو نفر از جباران یونانی بوده است که مهمترین آنها **هیستیه**[2] فرماندار میلت بوده که حفظ و حراست پل دانوب را برعهده داشته **داریوش** در ازای این خدمت شهری از بلاد طراس را باو بخشیده بود و چون برای آن شهر در و استحکامات ترتیب داد مورد سوء ظن نمایندهٔ شاهنشاه گردیده به شوش احضار و توقیف شد، اگرچه با احترام با اورفتار میکردند. فرماندار میلت در آنوقت **اریستاگر** داماد **هیستیه** بود، اوغلامی نزد داماد خود فرستاد و چون آنجارسید گفت باید در خلوت سر مرا تراشید تامقصود معلوم شود. چون سرش را تراشیدند دیدند بر پوست سرش عباراتی نقش (خال کوبی) شده مشعر بر ترغیب وتحریك یونانی ها بطغیان نسبت بدولت ایران و این پیغام با این حسن تدبیر بموقع رسید. چه همان اوقات **اریستاگر** ساتراپ ایران را وادارکرده بودکه به‌ناکسوس حمله ببرد و بواسطهٔ خیانتی که در این امر بظهور رسیده ایرانیها موفقیت نیافتند. **اریستاگر** همواره‌مترقب بود که معزول شود بلکه مقتول گردد. البته در هر یك از بلادیونانی آسیا جماعتی کم یا زیاد وجود داشتندکه طرفدار ترك اطاعت ایران بودند و چون **اریستاگر** از جباری کناره گرفت شهر میلت زود بدست اهالی شهر افتاد و جباران دیگر که از ناکسوس مراجعت نموده و درکشتی بودند گرفتار ایشان شدند. **اریستاگر** باسپارت رفته برای مقاومت با پارسیها استمداد نمود ولی ثمری نبخشید، لیکن آتنی ها بیست کشتی و

۱– Naxos. ۲– Histiaeus of miletus.

مردمان ارتریا پنج کشتی بکمک فرستادند و طاغیان بواسطهٔ این مساعدت مختصر قوت قلب یافته در سال ۴۹۸ حملهٔ ناگهانی بسارد بردند و آن شهررا متصرف شدند، لیکن بردژ معتبر آن دست نیافتند و چون نتوانستند شهررا نگاه دارند ناچار آنرا تخلیه نمودند ودر نزدیکی افسوس[1] گرفتار سپاهیان ایران شده ظاهراً مغلوب گردیدند، باینواسطه آتنی‌ها یونانیهای آسیا را بحال خود رها نمودند و این عمل اهل آتن که بدواً بیست ورند کشتی فرستاده درحرکت آزادی طلبی ابناء نوع خود شریك شدند و بعد آنها را تنها گذاشتند هم ازشرافتمندی دور بود وهم بامصلحت ومآل اندیشی منافات داشت.

استیلا یافتن یونانیها برسارد بتمام آسیای صغیر انعکاس بخشید و بلاد یونانی را بطغیان واداشت. از آن طرف داریوش چنان غضبناك شد که بنابرروایات منقوله فرمان داد همیشه اوقات در موقع غذا یکنفر از بندگان بساو یاد آورکند وفریاد نماید که «اعلیحضرتا آتنیان‌را بیاد آر» لیکن طغیان یونانیان بنظر مصلحت وبملاحظهٔ قوه واستعداد بکلی بیموقع بوده چه پارسیها تماما درداخله اقدام مینمودند وهر شهر یا ناحیه‌ای‌راکه میل داشتند جداگانه مورد حمله قرار داده و سایرین را وامیگذاشتند تا نوبت بآنها برسد، اما در عین حال شورشیان بعضی پیشرفتها کردند ومخصوصاً در کاریه که در آنجا دسته قشونی از ایران را منهدم ساختند.

جنگ لاد و سقوط میلت در سال ۴۹۴ قبل از میلاد

زد وخورد قطعی در دریا واقع شد. یکدسته کشتی‌مرکب از ۳۵۳ فروند ازیونان مجتمع گردید، لیکن ۶۰۰ فروند ناو[2] فینیقی و قبرس که در تحت فرمان پارسیان بودند برآنها‌حمله بردند. ناوهای سامیان ازمیدان جنگ روگردان شده ناوهای لسبی ها نیز پیروی ایشانرا نمودند و ایرانیان در جنگ لاد[3] مظفر گردیدند و میلت که پیشوای بلاد شورشی و اهمّ شهرهای یونان بود بتسخیر ایرانیان درآمد. مردهای آن تقریباً تماماً بقتل رسیدند وزنها و کودکان باسیری به آمپ[4] واقع دردهانهٔ دجله

1– Efhesus .

۲– ناو کشتی جنگی بمعنی اعم است. (مترجم).

۳– بنام جزیره‌ای مقابل میلت خوانده شده است. (مؤلف).

4– Ampe .

رفتند و باین قسم شورش خوابید. نتیجهٔ مستقیم آن این بود که ربقهٔ اطاعت ایران را محکمتر از سابق بر رقبهٔ یونانیهای آسیای صغیر قرارداد و این نفاق و بی کفایتی و خیانتکاری یونانیان به داریوش و مستشاران او حق داد که معتقد شوند تسخیر یونان چندان اشکالی نخواهد داشت، لیکن از آن طرف این طغیان بآتنی ها فرصت و مجال داد که تهیهٔ نیروی دریائی نمایند که بواسطهٔ آن در جنگ بزرگی که در پیش داشتند یونان را از خطر رهائی دهند. بعلاوه طراس و مقدونیه بواسطهٔ خارج شدن ایرانیهااز آن ولایات استفاده کرده مجددا تحصیل آزادی نمودند.

لشکرکشی مردونیه بطراس ۴۹۲ قبل از میلاد

بعد از حصول مقصود در رفع فتنهٔ یونانیهای آسیا داریوش مصمم شد طراس ومقدونیه را دوباره مسخر کند وشاید عزم سیاست آتن وارتریا را نیز داشت. پس برای لشکر ایران‌دو راه درپیش بود: یکی مستقیم تر یعنی ازدریای اژه ودربین راه تا آتن که فاصله‌اش از بنادر آسیای صغیر دویست میل میشد جزائر بسیار پراکنده ویقیناً بر راه دیگر ترجیح داشت، لیکن مادام که ناوهای یونان مقهور نشده انتقال لشکر عظیم ازسوار وپیاده و ذخیره وتجهیزات و غیره ازراه دریا خطرناك بود. ازطرف دیگر راه خشکی اگرچه طول وپیچ وخم زیاد داشت، لیکن سابق برین ازآن راه رفته بودند و آن را میشناختند. گذشته از اینکه ایرانیهای آن زمان هم مثل امروز نسبت بدریا بیگانه بودند و قوای شاهنشاه را هم در خشکی ازآفت و آسیب دور میداشتند، پس بملاحظات مزبور راه خشکی را اختیار نمودند. اول اقدامی که کردند این بود که مردونیه خواهرزادهٔ داریوش را بطراس فرستادند واو تسلط ایران را برآنجا دوباره مستقر نمود و الکساندر پادشاه مقدونیه را مجبورکرد تعهداتی راکه پدرش آمینتاس نسبت به داریوش نموده‌تجدید نماید. بعداز آن مردونیه عازم یونان بود، لیکن‌طوفان دریا یك نیمه از ناوهائی را که وسیلهٔ حمل لوازم لشکری بود منهدم ساخت‌وپیش‌روی مردونیه غیر ممکن شد. برحسب شیوهٔ تغییر ناپذیر داریوش که هیچ کسرا دائماً

۱ــ Mardonius.

بفرماندهی باقی نمیگذاشت هرشونیه در سال ۴۹۲ قبل از میلاد احضار شد و دنبالهٔ



۲۶ - ظرف سفالین مربوط بشورای جنگی

تصویر بالا منظرهٔ شورای جنگ داریوش را نشان میدهد که بر روی یك ظرف سفالین منقوش گردیده است صورتهای این تصویر قرمز رنگ وزمینهٔ آن سفید وزرد است. درصف بالا، هلاس ربالنوع را نشان میدهد که دروسط زوس وآتنا دو رب النوع ایستاده است. طرف راست تصویر آسیا برروی مذبحی نشسته (بدن آن مانند بدن آفرودیت۱ ربالنوع) با دیسپشن۲ (که مراد مکر وحیله است) صحبت میدارد. درطرف چپ ارتیمس۳ ربالنوع بریك آهوئی سوار ویك تازی بکناردارد. آپللو ربالنوع قوئی برروی زانودارد و نزدیك او وکتوری بالهای خودرا گسترده است.

در صف دوم داریوش بر تخت نشسته و یکنفر مرد پارسی با اودر حال تعجب صحبت میکند و پشت سر داریوش یکنفرسرباز ایرانی با شمشیر و نیزه ایستاده است . در این صف پنج نفردیگر که بظاهر دو نفر آنها یونانی میباشند مشاهده میشود . درصف پائین خزانه دار شاه پهلوی میزی نشسته است . پنج تن از شاهزادگان در این رج دیده میشوند کـه سه تن از آنها ظاهراً چیزی درخواست مینمایند . روی لوحه یا جعبه‌ای که خزانه‌دار دردست دارد نوشته شده «چهارصدتالان» و بر دور میز او نیز پیکره های پول نقش گردیده .

۱– Aphrodite. ۲– Deception. ۳ – Artemis.

عملیات به داتیس و آرتافرن محول گردید و آرتافرن پسر ساتراپ لیدیه بود.

لشکرکشی برای گوشمالی آتن وارتریا سال ۴۹۰ پیش از میلاد

چون عملیات مردونیه برای گوشمالی آتن وارتریا نتیجه نداد بنابراین شد که درسال ۴۹۰ قبل از میلاد نهضت دیگری برای مقصود بشود. نقشهٔ عمل این بود که هیپیاس مستبد وقاهر را مجدداً بر آتن مسلط نمایند والبته او حاضر میشد که رؤسای مخالفین ایران را بقتل برساند و انتقام شاهنشاه را از ارتریا بکشد، لیکن انهدام ناوهای جنگی ایرانی در مقابل دماغهٔ کوه آتس سبب شد که از آن راه احتراز جویند. چون مردم شهر اژین و بعضی جزائر دیگر تسلیم ایرانیان شدند رأی براین قرار گرفت که ناوهای شاهنشاهی راه مستقیم دریا را اختیار نمایند، پس جلگهٔ آلیانی را که در ولایت کلیکیه بود برای محل اجتماع نیرو قرار دادند و آنها سوار کشتی شده بطرف یونیه روانه شدند و ساموس را میعادگاه عمومی معین کردند. نیروی دریائی که عبارت از ششصد فروند ناوجنگی بود ابتدا از دریای ایکاری عبور کرده بناکسوس رفتند و سکنهٔ آنجا را بیندگی گرفتند و بعد ازاین پیشرفت ابتدائی متوجه دلوس گردیدند و بواسطهٔ معبدیکه در آن جزیره بود متعرض آن نشدند. پس از آن بجای اینکه به مقتضای مصلحت جنگی مستقیماً متوجه آتیک شوند به سواحل اوبیا[1] رفتند.

انهدام ارتریا

چون کشتی ها بنزدیک خشکی رسیدند درشهر بین اوبیا واتیک داخل شدند وجمعی ازسپاهیان را پیاده کرده ارتری رامحاصره نمودند و آن محل بواسطهٔ خیانت بتصرف ایرانیان در آمد وبسبب شرکتی که اهالی آنجا در طغیان یونانیهای آسیا و حملهٔ بسارد نموده بودند آنرا آتش زدند. بسیاری ازسکنه بتلال فرار کردندو آنهاکه گرفتار گردیدند بولایت دوردست ایلام تبعید شدند. ظاهراً مردم آتن هم در این موقع اقدامی برای دستگیری از آن بلدهٔ بدبخت نکردند و اهالی آن شهر تمام زهر انتقام ایرانیان را نوشیدند.

۱— Euboea .

جنگ ماراتن
۴۹۰ قبل از میلاد

قائدین سپاه ایران‌عوض اینکه آتن را منظور اصلی قراردهند اوقات عزیز و تمام قوهٔ خودرا بمصرف امر جزئی رسانیدند و دشمن اصلی راغضبناك ومتحد ساختند. دراین‌ضمن **هیپ‌پیاس** بایرانیها ملحق شده رأی داد که خوبست باطراف خلیج ماراتن روند و آن در اتیك و تقریباً در بیست میلی شمال شرقی آتن واقع است ، این رأی هم صائب بود زیرا که خلیج مزبور برای توقف سفاین (ناوها) بسیار مناسب و نزدیك اگروپول یعنی ارگ آتن نیز بود و **هیپ پیاس** امید داشت که طرفدارانش بتوانند ارگ را متصرف شوند و محل نامبرده این مزیت راهم داشت که برای حرکات سواران بی مناسبت نبود . اما اتفاقاً دراینموقع هیچکس بطرفداری **هیپ پیاس** در آتن‌قیام‌نکرد ونه هزارتن‌سپاهیان آتنی که قبل از جنگ یك هزار تن از مردم پلاته نیز بایشان ملحق شده بودند بدون مزاحم و معارض بحرکت آمدند و برای کارزار حاضرشده باستقبال مهاجمین رفته در محل مناسبی در اراضی ناهموار از ناحیه‌ای که راه بدرون خشکی‌داشت قرارگرفتند و منتظر رسیدن کمك ازاسپارت شدند ، لیکن اسپارتیان بعذر غیر موجه که مابرای اقدام بجنگ باید منتظر نیمهٔ ماه قمری شویم در آمدن تأخیر کردند . در حقیقت سفاهت اسپارتیان در این موقع باریك بی نظیر بود و محتمل است که تربیت ناقص آن‌جماعت ایشان را از حسن تناسب و درك مناسبات محروم نموده بوده است .

فریقین چندین روز روبروی یکدیگرقرارگرفتندوبنا بروایت **هرودوت** نظر بکثرت شمارهٔ پارسیان که ظاهراً بین چهل و پنجاه هزار تن بودند یونانیان به کنکاش درآمدند که آیاجایز است حال تعرض اختیار کنند یا باید منتظر حملهٔ دشمن شوند رؤسای سپاه ده نفر بودند و بطورتساوی دو دسته شدند ، یعنی پنجنفر موافق وپنجنفر مخالف گردیدند. اما **میلتیاد** که ایرانیهارا خوب میشناخت رئیس کل وسایرهمکاران‌را متقاعدکردکه اقدام بتعرض‌اهمیت‌تامه دارد وظاهر آنست که فرماندهی‌راهم باوواگذار کرده بودند تانقشهٔ خودرا بموقع‌اجرا بگذارد، طرح جنگی‌او این‌بودکه‌جناحین راقوت داده وبرای اینکه کثرت‌عدد ایرانیها سبب احاطهٔ آنها نشود قلب را هم بسط زیاد بدهد.

حمله درزیر درهٔ ودانا باکمال سرعت وقوع یافت وفاصلهٔ بین دو اردو که درست یك میل بود درظرف هشت یا نه دقیقه پیموده شد. ایرانیها ازاینکه جماعتی‌ازیونانیان بدون تقویت سواران بر صف لشکر ایران حمله میبرند هم تعجب کردند هم واقعه را خفیف شمردند، لیکن قبل از آنکه آنها از تعجب بخود آیند یونانیان بایشان رسیده بودند و محاربه طولانی نشد. پارسیان وطوائف ساکاکه در قلب بودند خوب مقاومت کردند و بلکه غلبه یافتند، لیکن آتنی ها در جناحین غـالب شدند و بعد رو بقلب کردند وتلفات بسیار برلشکریان شاهنشاه وارد آوردند که شش هزارتن تخمین شده و از یونانیها بیش از دویست نفر کشته نشده بود. لشکریان پارس فراری گردیدند[1] و یونانیها آنها را تا کشتی های خودشان تعاقب نمودند و بقول بایرون شاعر انگلیسی کوه بالای سر و دریا و دشت زیر پا و مرگ در پیش و ویرانی درپس آنها بود.

باری سواران و قسمتی از سایر سپاهیان قبلا بکشتی نشستند وازناوهای‌جنگی آنها فقط هفت فروند از دست رفته بود داتیس [2] که در وقت تهیهٔ حـرکت بطرف فالرون ممکن بودگرفتار شود آن شب در مقابل ساحل لنگر انداخت و آتنی های هوشیار ومراقب ملتفت شدندکه بالای‌کوه پنتیلیکوس سپری بطورعلامت ونشانی‌برای دشمن نمودار شد. چون صبح در رسید کشتی ها بطرف جنوب رفته از دماغهٔ سونیون گذشتند وعازم فالرون شدند. اماهمینکه آنجا رسیدند دیدند لشکرفاتح قبل ازایشان در آنجا صف کشیده وبنابراین جرأت نکردند با آنها مقابلی کنند. رویهمرفته تلفات پارسیها زیاده ازعشرقشون ایشان نبوده واگردرماراتن هم لطمه خورده‌بودندنمیبایست دل شکسته و مأیوس شوند. لیکن سردارایشان جبن بخرج داده عازم آسیای‌صغیرشد و بد نامی ابدی برای پارس فراهم‌کرد.

---

۱ – باید دانست که راجع بجنگ ماراتن روایاتیکه نقل شده از منابع یونانیهاست وشما میدانید وقتیکه واقعهٔ یك جنگ را دشمن بخواهد گزارش بدهد نوعاً تا بتواند مطالب را بنفع خود تمام کرده حتی اگر حریف مقابل پیشرفتی‌هم کرده باشد آنرا شکست جلوه خواهدداد ورُوی این اصل میگوئیم راجع بشکست و فرار ایرانیان دراین جنگ تفصیلی که ذکر شده در آن(چنان که خودمؤلف محترم هم دربالین اشاره میکند) گزافه گوئی‌شده و نمیتوان بآن اعتمادنمود. (مترجم).

۲– Datis.

اگر چه ممکن است در تفصیل جنگ ماراتن بطوریکه بما رسیده استمبالغه و اغراق هم گفته باشند ، لیکن در هرحال کمتر جنگی دردنیا چنین اثر معنوی داشته ـ است ، چه تا آن زمان قوهٔ پارسیان را قابل مقاومت نمیدانستند و یونانیها همواره در مقابلی با آنها عاقبت مغلوب شده بودند. بنابرین آتنی ها در حالیکه مردم اسپارت ناجوانمردی کرده و از مساعدت بایشان مضایقه نموده بودند حق اینست که در مقابل قشونی که چهار پنج برابر عددایشان بود منتهای شجاعت و رشادت را ظاهرساختندکه عقب ننشستند و ایستادگی کردند و امروزهم بعد از دوهزار سال شخص چون درکتاب هرودوت کیفیت مهاجمهٔ یونانی هارا برلشکر نصرت اثردشمن میخواند متأثر میشود. فی‌الواقع شور و شوق آنها در تاریخ جنگ بی نظیر بوده و باید گفت منتهای استیصال آنها را غالب ساخته و معلوم شد که آتنی ها بتنهائی و بدون معاونت غیری جز مردم پلاته باجنگجویان شاهنشاه درمیدان معرکه سرد نموده ورعبی بدل ایشان‌اند اختهاندکه باوجود کثرت عدد هم جرأت مقابلی با آنهارا ننمایند. نتیجهٔ جنگ ماراتن چنانکه بعد از چندین قرن ملاحظه مینمائیم این بود ، لیکن در نظر داریوش این‌واقعه خیلی مختصر ویك‌عدم پیشرفت ناقابلی مینمودکه موجب تغییرخط مشی وسیاست او نمیبایست بشود.

شورش مصر سال ۴۸۶ پیش از میلاد

احتمال میرودکه شورش مصریکی ازاولین نتایج‌جنگ‌ماراتن بوده‌باشد. درعهد داریوش آن کشورقدیم‌ترقی کرده‌وبواسطهٔ افتتاح راه آمد و شد با ایران بازرگانیش توسعهٔ بسیار یافته بود . علاوه براین داریوش نهر بین رودنیل وخلیج سوئزرا تمام کرده یا دوباره افتتاح نموده بود وبازرگانی با داخلهٔ افریقا را تشویق میکرد، لیکن خراجهای جنگی گزاف تحمیل مینمود ، در صورتیکه باعتبارات دولت ایران لطمهٔ سختی خورده و بنابرین در سال ٤٨٦ قبل از میلاد شخصی موسوم به خبیش[1] برضد داریوش قیام کرد و مدعی شد که از خانوادهٔ سامتیکوس[2] است و باین واسطه فتنهٔ مهمی برخاست و مدعی به سلطنت رسید .

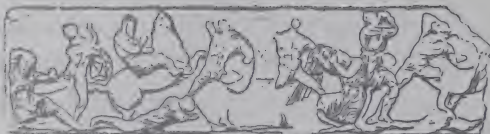
۱– Khabbisha . ۲– Psammetichus .

وفات داریوش سال ۴۸۵ پیش از میلاد

داریوش که تا آخر عمر بزرگ منشی و بلند همتی باقی بود در صدد بر آمد که در آن واحد بخواباندن فتنهٔ مصر و تهیهٔ مهاجمهٔ سنگین تری بیونان اقدام نماید و واقعا اگر این شاهنشاه پنج سال دیگر عمر کرده بود کار یونان زار بود ، لیکن در سال ٤٨٥ قبل از میلاد در سال سی و ششم سلطنت خود در گذشت .

خصایل داریوش

حقیقت این است که کشور ایران سعادتمند بود که در یک عصر دو سلطان بزرگ داشته است . **کوروش** کبیر جهانگیر و مؤسس دولت ایران بود و **داریوش** که او نیز مستحق لقب کبیر است دائماً با دشمنان و حریف های مبرم در زد وخورد بوده و ازاین بالاتر آنکه کفایت و علم تنظیم واداره داشته است . خصایل شخصی او بسیار عالی بود ، فراست و هوش و مروت و انصافی به کمال داشته چنانکه اعدا عدو او یعنی یونانیان نام او را باحترام میبرده‌اند . بزرگان ایران که دست تعدی ایشان بواسطهٔ این پادشاه بسته شده بود اورا از روی تحقیر خرده فروش مینامیدند ، لیکن این تحقیر در واقع تجلیل او محسوب میشود و یقین است که اگر قوهٔ اداره کردن و کفایت او در لشکرکشی نبود دولت عظیم پارس چندین قرن دوام نمیکرد وتا عهد **داریوش** سوم یعنی آن پادشاه جبانی که از **اسکندر** کبیر شکست خورد امتداد نمییافت . عدهٔ سلاطین بزرگی که در ایران سلطنت کرده‌اند کم نیست ، لیکن چون اوضاع و کیفیات زمان را درتحت نظر در آوریم تصدیق میکنیم که **داریوش** یکی از بزرگترین **آن** پادشاهان بوده و در میان بزرگان تاریخی قوم آریانی دراعلی مراتب واقع است .



نبرد یونانیان با پارسیان
(حاشیه ، اقتباس از معبد آتنا نیك در آتن)

فصل هفدهم

دفع پارسیها از یونان

پادشاهی برفراز صخره‌ای که برسالامیس دریازاد مینگرد نشسته بود هزاران ناو بپائین آن صخره لنگرانداخته و انبوه مردمان در جنب و جوش بودند و این همه از آن او بود . وی سحرگاه ایشان را بشمرد ولی وقتی که خورشید غروب کرد آنان کجا بودند ؟ « بایرون »

جلوس خشایارشا سال ۴۸۵ قبل از میلاد

داریوش برحسب عادت پارسیان زوجات متعدده داشت که از جملهٔ آنها دختر گبریاس بوده و گبریاس یکی از رفقای داریوش بود که در توطئه و حملهٔ بر گوماتای غاصب با او شرکت کرده بود . ازاین زن سه فرزند داشت که ارشد آنها مدتی وارث تخت و تاج محسوب میشد و آرتابازان [1] نام داشت، لیکن زوجهٔ دیگر بنام آتس‌سا [2] که دختر کوروش بود سمت تقدم یافته در مزاج شاهنشاه پیر چنان نفوذ یافت که چون هنگام مرگ دررسید پسر آن زن را که خشایارشا نام داشت ویونانیها گزرکسس خوانده‌اند جانشین خود قرارداد و بلامنازع بر تخت سلطنت جلوس کرد . این پادشاه جدید که در کتاب استر تورات بنام اخشوروش مذکورشده بحسن صورت وتناسب اندام معروف، لیکن راحت طلب و ضعیف‌النفس بود و بسهولت تابع رأی مستشاران میشد ، شهوت پرست و طالب جاه و جلال، ولی بی قید بنام بلند و افتخار بود وظاهراً معایب نامبرده در وجود آن‌شاهنشاه باعث نجات یونان گردید. ازابتدا عدم پیشرفت پارسیهارا دریونان

۱– Artabazanes ۲– Atossa .

امری غیرمهم میپنداشت، اما مردونیه اصرار کرد که تحمل این امر اسباب کسر اعتبارات دولت پارس خواهد بود و بقدری در این نظر پافشاری نمود که شاه هم با او موافق شد و لشکرکشی بزرگ مقرر گردید.

دفع شورش مصر در سال ۴۸۴ قبل از میلاد

بدواً **خشایارشا** متوجه مصر شد که فتنهٔ آن محل را بخواباند و با آنکه **خبیش** مدت دو سال کمال اهتمام را در تهیهٔ وسایل مقاومت نموده بود مصریان مقهور گردیده و مدعی ناپدید شد، اما طرفداران او سخت مجازات دیدند و دلتا بغارت رفت. برادر پادشاه که **هخامنش** نام داشت والی آنجا تعیین شد و کشور مصر مانند سابق استقرار یافت، امرای موروثی و کهنهٔ ولایت در اختیارات و تملک اموال خود باقی ماندند و از این جهت متعرض ایشان نشدند.

طغیان بابل در سال ۴۸۳ قبل از میلاد

مصر تنها برای **خشایارشا** اسباب زحمت نبود، بلکه در بابل هم فتنه‌ای برپا شده اگرچه آن دوام نکرد باین معنی که شخص مجهولی موسوم به **شماشریب**[1] مدعی سلطنت شد و علم طغیان برافراشت، لیکن ایرانیان چندماه بابل را محاصره کرده بالاخره آن را متصرف شدند. در اینموقع شهر و معابد همه را غارت کردند و اهل بلد را باسیری بردند. **خشایارشا** از رب‌النوع موسوم به **بل مردوك** نیز واهمه نکرد و خزائن آن را هم بیغما داد. از آن ببعد بابل دیگر سر بلند نکرد و تجارت و مذهب و نفوذ و اعتباراتش تدریجاً محو شده لیکن آن بلد معظم کار خود را کرده بود و حقیقتاً چون درست تأمل میکنیم که چه اندازه تمدن جدید ما مدیون بابل است اززیادی مرهونیت خود متعجب میشویم.

تشکیل قشون بزرگ ایران و عده آن

در سال ۴۸۱ پیش از میلاد تدارکات بزرگترین لشکرکشی که در دنیا واقع شده باتمام رسید و در پائیز آن سال دستجات مختلفهٔ آن قشون در ولایت کاپادوکیه جمع شده بطرف لیدیه رفتند **خشایارشا** زمستان را در آنجا بسر برده قوائی که در تحت فرمان داشت و آن

1— Shamasherib.

از اطراف و اکناف کشورهای وسیعهٔ پارس فراهم شده بودند چنان رعب در دلها انداخته بودند که هرچند البته بیشمار بوده لیکن درباره آن اغراق و مبالغه را بحد افسانه رسانیده‌اند. بهترین تشریحی که از عناصر مختلفهٔ این قشون شده آن است که هرودت نقل کرده است و او نه تنها حسن بیان بخرج داده بلکه برای مورخین و همچنین اشخاصیکه در استقصای شمارهٔ نژادها و قبایل انسانی میکوشند میزان خوبی فراهم کرده‌است. باری مقدم برهمهٔ طوایف پارسیان و مادیها بودند که نیزه و کمان و شمشیر داشتند، بعد از آن کیس‌سی‌ها و هیر کانیان (گرگانی‌ها) راذکر میکند که حربهٔ آنها نیز مانند پارسیان بوده‌است. پس از آن آسوریان که مغفرهای مفرعی داشتند، باختریها، آریانیها، پارتیها و طوایف مجاورهٔ آنان که نیزه و زوبین داشتند، سپس طایفهٔ سکا که جنگجویان معتبر بودند و کلاه دراز عجیب و تبرهای جنگی داشتند، بعد از آن هندیها با قباهای پنبه، حبشیان افریقا با ابدان منقش مسلح بکمانهای دراز و تیرهائی که نوك آنها منتهی بسنگ میشد، حبشی‌های آسیا که احتمال میرود بومیان جنوب ایران و مکران بوده‌اند و مغفرهای عجیبی داشتند که آنرا از کلهٔ اسب میساختند و همچنین طوایف دیگر حتی مردمان جزائر دور دست خلیج فارس. بر هر جماعتی یکنفر پارسی گماشته بودند. کلیه سپاه را اجمالا منقسم به گروهان و افواج و رسدها و دسته‌ها نموده بودند. فرمانروائی کل پیادگان را به مردونیه (مار دونیوس) واگزار کرده بودند لیکن سپاه جاوید فرمانده مخصوصی داشت. اما سواران بیشتر پارسیها و مادیها بودند و تقریباً هشت‌هزار تن ساگارتیان که مردم شمال ایران و کمند انداز بودند ضمیمهٔ ایشان شده، طوائفی که سوار عراده شده و بااین‌حال محاربه مینمودند نیز جزء سواران محسوب میشدند. ازطایفهٔ کیس‌سی‌ها نیز جزء آنها بودند، هندیان سوار عراده شده گورخر بعرادهٔ خود می‌بستند و وجود ایشان درجنگ نباید چندان مفید فایده بوده باشد. از باختریان و کاسپیان و لیبیان که برعراده سوار میشدند نیز داخل سواران بوده بعلاوه جماعتی از عرب داشتند که سوار بر شتران جمازه بودند.

نیروی دریائی عبارت بود از هزار ودویست ناو که فینیقیان و مصریان و یونانیان

رعیت ایران آنهارا فراهم ساخته بودند. درهر ناوی چند نفر پارسی یامردم طایفهٔ سکا بودندکه بطور ملوان (ملاح) سپاهی بفرماندهان ایرانی معاونت مینمودند. ناوهای حمل و نقل عبارت از سه‌هزار فروند بودند.

بنا بروایت هرودوت ترکیب این لشکرکشی که در تاریخ معروف بقشون کبیر شده از این قرار است:

نخست پیادگان	۱٫۷۰۰٫۰۰۰ تن
دوم سواران	۱۰۰٫۰۰۰ »
سوم ملوانان و سپاهیان دریائی	۵۱۰٫۰۰۰ »
مجموع	۲٫۳۱۰٫۰۰۰ تن

قوای امدادی و ملازمان و خدمتگذاران این عده را از پنج میلیون تجاوز میدهد والبته این مقدار را نمیتوان باور نمود، اما چون ایرانیها ظاهراً بکثرت عدد وعظمت کشور اهمیت میدادند شاید بتوانیم قبول کنیم که نیروی خشکی و دریائی بانضمام تبعه و خدمتگذاران بیك میلیون رسیده باشد. از این یك میلیون پس از موضوع کردن عملجات کشتی‌ها دویست‌هزار مردان جنگی بیرون خواهد آمد. همچنین اتباع و پیروان در یك قشون شرقی زیاد میباشد، چنانچه از دستجاتی که در خطوط ارتباطی جاگرفته و نیز بیماران و معلولین و غیره را بخواهیم از عدهٔ فوق خارج کنیم آنوقت شمارهٔ قشون پارسی که در دریا و بالاخره در خشکی با یونانیان روبرو شده‌اند زیاد نخواهد بود، لیکن اینقدر مسلم است که تا آنزمان لشکرکشی باین عظمت واقع نشده بود و این مسئله بهترین تصدیقی است که از شجاعت و لیاقت یونانیها میشود، اما باید دانست که ضعف لشکر ایران بواسطهٔ همین کثرت عدد بود، زیراکه چنین سپاه عظیم را نمیتوان برای عملیات و حرکات طولانی بکار برد، چون خواربار رسانیدن بآنها بسی صعب است و همچنین دور کردن آنها از دریا و ناوها جز در ظرف چندروز دریك وقت ممکن نمیشد.

اوضاع جنگی یونان

در این حمله نیز مانند حملهٔ سابق آتن منظور عمده بود و مقرر شد ضربت شدید و حملهٔ اصلی بر شهر نامبرده وارد شود. از طرف دیگر پارسیها در کمال سهولت میتوانستند قوای دفاعیهٔ تنگهٔ کرنت یا خطوط دیگر را محصور کنند، مگر اینکه از طرف دریا مقاومت ببینند. بنابراین سرنوشت اسپارت هم بالاخره معلق بامر آتن میشد، اگر چه اسپارتی‌های نادان و متحدین ایشان که مأمور دفاع تنگه بودند این مسئله را بخوبی درك نمیکردند. خلاصه بواسطهٔ مساعی **تمیستو کل**[1] آتنی‌ها در ظرف ده سال اخیر نیروی دریائی خود را فوق‌العاده ترقی و توسعه داده هم سفائن و ناو های تازه ساخته و هم تکیه‌گاه محکم پیرئوس را ایجاد نموده بودند، بنا براین میتوانستند در وقت ورود و مهاجمهٔ دشمن سکنهٔ ولایات را را بجزائر مجاور انتقال دهند و بالاخره راه دریا را در پیش گرفته مهاجرت نمایند و در ایتالیا میهن جدیدی برای خود تهیه کنند. واقعاً **تمیستو کل** بهمین خیال هم افتاده بود.

دیگر از اقداماتیکه کردند این بود که سعی نمودند در اینکه تمام مناقشات داخلی را مرتفع ساخته هیئت اتحادیهٔ عظیمی درمقابل مهاجمین تشکیل دهند. ابتدا با **ارگوس**[2] داخل مذاکره شدند. لیکن چون مردم آن محل تقاضا داشتند که دولت ایشان از حیث حقوق فرماندهی با اسپارت در یکمرتبه قرار داده شود این مذاکرات بی‌نتیجه ماند. **ارگوس** با آنکه رفتارش موجب نگرانی زیاد بود علناً با پارسی ها موافقت نکرد. با **گلن**[3] جبار سیراکوز نیز مذاکرات بعمل آوردند و بنا برگفتهٔ **هردوت** او اصرار داشت که درمقابل کمکی که‌میکند سپهسالار ویا امیر قوای خشکی ویا دریائی یونان بشود، لیکن باوجود کثرت عدهٔ سربازان و ناوهائی که در اختیارخود داشت معذلك سفرای یونان ازقبول این پیشنهاداو امتناع ورزیده حتی آن‌را قابل توجه ندانستند، اما احتمال دارد که او بواسطهٔ اینکه جزیرهٔ سیسیل درتحت تهدید حملات

۱– Themistocles ۲– Argos. ۳– Gelon

کارتاژیها بود نمیتوانست بیونانیها معاونتی نماید. بالجمله مردم کریت وجزیرهٔ کورسیرا (کرفو[1]) هم دردفاع ازاین خطر مشترك مساعدتی ننمودند.

حرکت قشون عظیم ازسارد چنانکه هرودوت حکایت کرده است منظرهٔ آن باید شگفت آمیز بوده باشد. در فواصل دستجات فقط سپاهیان زبده جا گرفته ومابقی اجتماعات بی‌ترتیب مردمان مسلح بودند وبدون نظم پیش میرفتند. لیکن همینقدر که چنین جمعیتی را بخوبی راه برده وخوراك بآنها میرساندند معلوم میدارد که دولت ایران تنظیمات عالیه داشته است. قوهٔ آن دولت از حیثیات دیگر نیز کم نبود، چه علاوه براینکه دوپل محکم از قایق بر تنگهٔ داردانل بستند بر رود استریمن[2] نیز پل زده و از میان دماغهٔ آتس نهری بریده‌بودند و این در آن فاصلهٔ بعیده از مرکز دولت کارکوچکی نبود. از این گذشته در منازل مختلفه مخزنهای مهمه خواربار فراهم کرده فقط مسئله‌ای که ممکن بود اسباب اشکال وزحمت شود تهیهٔ آب برای چنین لشکر عظیمی بود.

حرکت قشون عظیم

عبور از تنگهٔ داردانل خود کار بزرگی بود. دو پلی که در آنجا از قایق بسته وباین واسطه آنجارا معبر قرار داده بودند ازطنابهای خیلی محکم ساخته شده‌بودند. عبور لشکریان تحت نظر شاهنشاه واقع شد و او برروی تختی از مرمر که بالای تلی نزدیك ابیدوس[3] زده بودند جلوس نموده و در طلوع آفتاب از جام زرین شراب نثار دریاکرد و برای فیروزی و تسخیر اروپا دعا خواند. آنگاه جام طلا و قدحی از طلا و یك شمشیر پارسی بطور هدیه بدریا انداخت و سپاه جاوید با تاجهای گلی برسرمقدم صفوف واقع شده پا برروی پل گذاشتند و زیر پای آنها شاخه‌های مورد افشانده‌بودند. خلاصه لشکر عظیم (بیشتر) در زیر تهدید شلاق دسته دسته بخاك اروپا قدم گذاشتند ودر دشت دوریسکوس[4] سپاهیان را شماره نمودند. از آنجا به‌اکانتوس رفتند وآنجا موقتاً منقسم بسه دسته شدند تا مجدداً در ترم[5] بهم متصل شوند.

چون مردم تسالی ازیونانیها برای محافظت معبر کوه الیمپوس[6] استمداد نموده

۱- Corfu. ۲- Strymon. ۳- Abidos. ٤- Doriscus. ٤- Therma. ٦- Olympus.

بودند آنها بدواً ده هزار تن به تمپه فرستادند لیکن بگفتهٔ هرودوت آنان ملاحظه کردند که دشمن آنهارا میتواند در آنجا محصور نماید بنابراین عقب نشستند و چون اهل تسالی درمقابل خشا یارشا خودراتنها دیدند مجبور بمسالمت وموافقت گردیدند. پس قشون پارس بلامانع از مقدونیه و تسالی عبورکرده و بدون اینکه زد و خوردی بشود اکثر ولایات شمالی و مرکزی یونان منقاد ایران شدند و فقط تسپیا[1] و پلاته[2] شرافتمندانه مستثنی ماندند.

مدافعهٔ در ترموپیل سال ۴۸۰ قبل ازمیلاد

چنانکه مذکور داشتیم اسپارتیها مأمور محافظت تنگهٔ کرنت بودند ومیل داشتند آتنیان ولایت آتیك[3] را در مقابل دشمن رها نموده بجنوب روند. آتنیها این عقیده را ردکردند وحق هم داشتند وبالاخره پس از عقب نشینی تمپه قرار داد ابلهانه‌ای که اساساً ناشی از اسپارتیها بود منتهی شد باینکه یك قوهٔ هفت‌هزار نفری درتحت ریاست لئو نیداس[4] بفرستند تا معبر تنگ ترموپیل را حفظ نماید. این معبر موقع مستحکمی از یونان و واقع مابین‌کوه و دریا بود. در ساحل یمین قریب سیصد فروندکشتی یونانی که در مقابل دماغهٔ آرتمیزیوم در اوبیه[5] موضع گرفته بودندآنرا محافظت مینمودند. هرگاه یونانیها باین نقطه مدد میفرستادند و با تمام قوای یونان آن موضع را حفظ میکردند محتمل است که قدرت خشا یارشا بقوهٔ حربی در هم شکسته میشد، چنانکه برای برن‌نوس[6] و لشکرگول در سال۲۷۹ قبل‌از میلاد اتفاق افتاد. باری در اینموقع‌شیوهٔ عملیات تدریجی بکار بردند و ضرر دیدند. دستهٔ معتبری از قشون بهلاکت رسیده وپیشرفت دشمن را هم چندان تأخیر نینداخت. لیکن تأثیر اخلاقی که ازابراز شجاعت یونانیها در آن هنگام درسپاهیان ایرانی‌میبایست حاصل شده باشد مهم بوده سوءتدبیر یونانیها بهیچوجه از نام نیك ابدی لئو نیداس و دلاوران همراه او نمیکاهد بلکه بر آن میافزاید.

۱– Thespia ۲– Plataea ۳– attica ٤– Leonidas ٥– Euboea ٦– Brennus

خشایارشا از ترم با قشون بیشمار خود پیش رفت ، لیکن چون خبر رسید که دشمن معبر را گرفته است متوقف شده دسته‌ای برای تحقیق امر فرستاد . خط ساحلی امروز خیلی پیش رفته اما در سال ۴۸۰ قبل از میلاد زبانهٔ باریکی از خاك فقط به پهنای صد پا در پای کوه بود ، قوای یونانی بین دو نقطه اردو زده که از همهٔ نقاط تنگتر بود . جماعتی که برای تحصیل اطلاع رفته بودند خبر آوردند که یونانیان مشغول ورزش و شانه کردن گیسوان دراز خود میباشند مثل اینکه میخواهند بجشن و مهمانی بروند . **خشایارشا** چهار روز توقف کرد، ظاهراً بانتظار اینکه کشتی‌های پارسی از معبر اریپوس[1] عبور کنند و بالاخره به مادیها و کیس‌سی‌ها و پس از آن به سپاه جاوید امر داد حمله برند لیکن نیزه‌های کوتاه و اسلحهٔ ناقص آنها با وجود جرئت و جلادتی که بخرج دادند بر یونانیها که اسلحهٔ کامل‌تری داشتند اثری نبخشید و صدها از ایشان بهلاکت رسیدند. روز بعد محاربه تجدید شد و نتیجه مثل روز قبل بود . **خشایارشا** دلتنگ شد تا اینکه بخت با پارسیها یاری کرد و یك نفر از یونانیهای خائن راهی از میان کوه بایشان نشان داد . پس سپاه جاوید را از آن راه روانه کردند و دسته قشون فوسیان که برای محافظت آن راه گماشته شده بودند نیز در ادای وظیفه کوتاهی نموده مقاومتی ظاهر نکردند وراه را رها کرده عقب رفتند. خبر این واقعهٔ هایله بسایر دستجات قشون رسید و همه جا خالی کردند مگر اسپارتیها که سیصد تن بودند و تسپیان ومردم تب که این دستهٔ اخیر (بنا بقول هرودوت) بزور سر نیزه نگاه‌داشته شدند[2] . خلاصه این جماعت دلیر منتظر محصور شدن ننشستند و بطرف پارسیان پیش رفتند و بدون ملاحظهٔ کثرت عدهٔ دشمن بمحاربه پرداختند تا تماماً جان خود را باختند و نام ابدی حاصل نمودند.

۱ــ Euripus

۲ــ عقیدهٔ «گروندی» Grundy آنستکه لئونیداس نیروی عظیمی فراهم آورد تاسپاه «جاویدان» را منکوب کند و با نیروی کاهش یافته‌ای بمقابلهٔ لشکر عمدهٔ پارسیان رفت . این نظریه بی‌پایه نیست وحاکی از حضور تسپیان‌ها و «بوئسیان» ها درجنك است. بهر تقدیر چون لئونیداس بجای روش دفاعی‌را شیوهٔ تهاجم را پیش گرفت، وحال آنکه اگر نقشه‌اش آن میبود که گروندی اظهار میکند، بچنین کاری دست نمیزد ، من روایت قدیم رابرمیگزینم و عقیده‌ام آنستکه شخصیت لئونیداس ، تسپیاها را بشرکت در سرنوشت او برانگیخت . (مولف) .

زد و خوردهای دریائی در آرتمیزیوم

در این ضمن در دریا خیلی وقایع اتفاق افتاد . ناوهای پارسی بعد از حرکت لشکریان دوازده روز در ترم توقف کردند ، بواسطهٔ اینکه بین بندز و خلیج پاکازیان لنگرگاهی نبود ، پس از آن ده فروند کشتی تندرو پیش انداخته راه افتادند. ناوهای مقدم به سه فروند ناو یونانی برخوردند که در مقابل مصب رود پنیوس[1] مشغول تفحص و پاسداری بودند. دو فروند از آن ناوها منهدم شده و ناوهای مهاجمین بسلامت بساحل مگنزی رسیدند، لیکن چون عدهٔ آن ها زیاد بود ناچار در هشت صف به خطوط موازیهٔ با ساحل قرار گرفتند و در حالیکه باین ترتیب لنگر انداخته بودند طوفان ناگهانی برخاسته ۴۰۰ فروند از این ناو ها را در هم شکست و بعد از آن که طوفان تخفیف یافت ناو های باقیماندهٔ ایران بطرف افتا[2] که در مقابل آرتمیزیوم و در اصل خاك یونان واقع بود متوجه شدند .

پارسی ها بی تدبیر نبودند و تصور مغلوبیت هم برای خود نمیکردند ، بنابراین ۲۰۰ فروند از ناوهای جنگی خود را جدا کرده فرستادند که جزیرهٔ اوبه را دور زده از بغازی که آن جزیره را ازاصل خشکی جدا میکند بالا روند .

یونانیها ازاین فقره مطلع شده در تحت فرماندهی دریاسالار اسپارتی بنام **اوری بیاد**[3] به اصل سفاین جنگی و ناو های ایران حمله بردند و سی فروند از آن ها را دستگیر نمودند ، لیکن نتیجهٔ مبارزه قطعی نبود . شب روز بعد هم بازهوا بحال یونانیها مساعدت کرده طوفان کلیهٔ کشتی ها و ناوهائی را که باطراف اوبه فرستاده شده بود درهم شکست، یکدسته از ناوهای آتن که پنجاه وسه فروند بود وظاهراً مستحفظ بغاز کالسیس[4] بودند این خبرخوش را برای یونانیها بردند ، ضمناً از طرف **خشایارشا** همواره بکشتی های جنگی پارسیان امر میرسید که ناوهای یونان را شکافته بقشون متصل شوند. بنابراین در تمام خطوط زد وخورد شدیدی درگرفت ، یونانیها در شرف مغلوبیت بودند ونصف ناوهای آن ها خراب شد. در این اثنا خبر رسید که لشکر ایران از ترموپیل عبور کرد،

۱– Peneius. ۲– Aphetae. ۳– Eurybiades. ٤– Chalcis.

یونانی‌ها برسیدن این خبر ایستادگی را مصلحت ندیده شبانه فرار کردند. اگر پارسیها آن‌ها را تعاقب نموده بودند بسیاری از کشتیهای صدمه‌خوردهٔ آنان را دستگیر مینمودند، لیکن پارسی ها با آنکه باید بفراست دریافته باشند از فرار شبانهٔ یونانی ها بی خبر ماندند. آن ها با فرصت تمام از کنار ساحل اوبه رفتند در حالیکه آتنی هـا مؤخرهٔ آن ها را تشکیل میدادند.

پیشرفت قشون پارس و تسخیر آتن

تا اینجا برای پارسیها بدپیش نیامده بود. ازسخت‌ترین معابر گذشته، ناوهای یونانی هم بعد ازدو محاربه عقب نشستند و راه یونان مرکزی بی‌مانع ومنازع برای مهاجمین بازشد. پس **خشایارشا** به فوسیس[1] رفته و آن را بغارت داد، آنگاه قشون عظیم متوجـه آتیك گردید. آتنیان چون در ترموپیل امید موفقیت داشتند آتن را تخلیه نکرده بودند، ولی این کار را در این موقع بعجله صورت دادند، زن ها و کودکان را به ترزن[2] و ازین[3] و سالامیس[4] فرستادند، بعضی اشخاص هم بقول هاتف دلف که حرف مجمل و مبهمی زده و گفته بود آتن باید بحصارهای چوبی خود اطمینان کند اعتماد کـرده در اکروپل مانده بعد ازمدافعهٔ شدیدمغلوب ومقتول گردیدند وعاقبت آتن بدست مهاجمین افتاد و آن ها بتلافی حریق سارد آن را آتش زدند. شاهنشاه بعد ازآنکه آتیك را بدلخواه خراب و آتن را مسخر نمود البته مطمئن بود که موقع نصرت و ظفر آخری بزودی خواهد رسید، لیکن مقدمات قیاس غلط بود ونتیجهٔ صحیح نداد.

جنگ سالامیس سال ۴۸۰ قبل از میلاد

تمیستوکل که در اقناع اسپارتیان و تصرف در مزاج ایشان کمال لیاقت و هنرمندی را ظاهرساخت ناوهای یونان راوادار کرد که پس ازرها کردن آرتمیزیوم به سالامیس بروند تااینکه ایشان بتوانند خانواده های خود را نجات بدهند. در جزیرهٔ نامبرده آخرین امداد به ایشان رسیده شمارهٔ آن ها به قریب چهارصد فروند بالغ گردید کـه در واقع نجات یونان موکول بکثرت عده ناوها بود، لکن باز عدهٔ ناوهای دشمن بر آن‌ها فزونی‌داشت.

۱– Phocic ۲– Troizen ۳– Aegina ٤– Salamis

مسخر شدن آتن و پیشرفت ناوهای ایران بطرف فالرون[1] خیلی اسباب تشویش شده دستجات پلوپونسی اصرار کردند که باید کشتی ها بطرف کرنت بروند و در این باب ملاحظهٔ حال آتنیان را نکردند که خانواده های ایشان در نتیجهٔ آن بمعرض دستگیری خواهند افتاد . عذر ایشان هم این بود که میگفتند اگر درسالامیس مغلوب شدیم دیگر امید نجات از دست پارسیان باقی نمی‌ماند ، لیکن در تنگه کرنت قوای یونانیان اسباب قدرت ومحافظت خواهد بود. این دلیل طوری در اذهان محکم مینمود که **تمیستوکل** بعجز افتاده بود ، لیکن در شورای جنگی که در تحت ریاست **اوری بیاد** منعقد شد شخصیت او باز ظفر یافته نظریات خود را پیش برد و ثابت نمود که فقط احتمال نجات یونانیان این است که در آبهای تنگ محاربه کنند و در کرنت یقیناً کثرت عدد ناو های جنگی ایرانیها اسباب غلبهٔ ایشان خواهد گردید. دریاسالار کرنتی خواست با **تمیستوکل** معارضه کند باین بهانه که چون آتنیان وطن خود را از دست داده‌اند حق اظهار عقیده ندارند . درپاسخ این دلیل **تمیستوکل** گفت دراین صورت آتنیها به ایتالیا رفته وطن جدیدی برای خود تهیه خواهند کرد و دیگر داعی نخواهند داشت که درجنگ با سایر یونانیها شرکت کنند . دراین حیص و بیص که ممکن بود بعضی دستجات از جنگ رو گردان شوند **تمیستوکل** نسبت برفقای خود حیله و دسیسه بکار برده تدبیری کرد و یونان را نجات داد باین معنی که قاصدی نزد **خشاریاشا** فرستاد وپیغام داد که یونانیها در شرف عقب نشینی‌هستند وموقع آن‌رسیده که بکلی آنها را مضمحل نماید، **خشایارشا** چون از یونانیها خیانت کاری مکرر دیده بود این حرف را باور کرد و دسته کشتی مصری‌خود را که‌دویست‌فروندبود فرستاد تامعبر غربی بین **سالامیس** و**مگار**[2] رامسدود نمایند . پس‌از آن اصل ناوهای خویش‌را ازفالرون حرکت داد و آنها دراطراف جزیرهٔ پسیتالیا درسه‌صف قرار گرفتند و آن‌جزیره راهم قشون‌پارسی‌متصرف شدند. **خشایارشا** گمان میکرد نصرت و ظفر مسلم شده وعمدهٔ منظور او ممانعت از فرار یونانیان بود .

اریستید که اخیراً از تبعید مراجعت کرده بود خبر حرکات ناو های پارسیان

۱– Phaleron ۲– Megara

را برای یونانیان آورد و برایشان ظاهر شد که یا باید جنك کرده غالب شوند و یا مضمحل گردند و بخوبی دانستند که جان خود وخانواده‌شان در گرو است. مزیتی که برپارسیان داشتند اتحاد قومیت بود و اینکه محاربه باید درمجاری تنك واقع شود نیز برای آنها اسباب مساعدی محسوب میشد. از آن طرف کشتی های پارسی دستجات مختلف بودند و اگرچه ابتدا در لجهٔ دریا موضع داشتند لیکن تلاقی ایشان با دشمن در محلی واقع میشد که بتناسب عدهٔ کثیر آن ها وسعت نداشت ومجبور بودند بطورستون مقابل دشمن بروند درصورتیکه یونانیان بطورصف ایستاده بودند. امارعایای شاهنشاه هم جبن وضعف قلب ظاهر ننمودند ودرپیش نظر ولینعمت پرسطوت خود کمال رشادت را ظاهرساختند.

ابتدای این جنگ دریائی معروف برای پارسیها مساعد بود. همینکه طلیعهٔ صبح ظاهر شد یونانیها از کثرت عدهٔ دشمن واهمه کرده ناو هـای خود را تقریباً بساحل بردند، اما غفلتاً جرئت وجسارتی که از یأس واستیصال دست میدهد ایشان‌را بدلاوری واداشت و بطرف دشمن حمله‌ورشدند. ناوهای فینیقی شاهنشاه که بین پسیتالیا وخاك یونان حرکت میکردند با آتنیان و اژینی ها روبرو شدند و یونانیهای یونی[1] که بین پسیتالیا و سالامیس درحرکت بودند با کشتیهای پلوپونسی مقابل گردیدند، جنگ در کمال سختی درگرفت، دراین تنگنا کثرت عدهٔ ناوهای پارسی برای ایشان بیشترضرر بخشید، اگرچه در میسره غالب بودند ولی در میمنه بالاخره مغلوب گردیدند وباتفاق آرا افتخار فتح وظفر راجع بشجاعت وزرنگی آتنیها و اژینی‌ها بود. بالاخره‌پارسیان درتمام صفوف عاجز شده به فالرُن عقب نشینی نمودند ودویست فروندناوایشان خراب شده یکعده هم با عمله‌جات دستگیر گردیدند. ازیونانیها چهل ناو خراب شد، لیکن دشمن را تعاقب ننمودند.

این جنگ دریائی بزرگ که یکی از محاربات قطعی دنیا است باینطریق خاتمه یافت و من دراین باب با **گرندی** هم عقیده‌ام که نتیجهٔ این واقعه قطعی‌تر از اثر جنگ ماراتن بود درصورتیکه آن را هم **کریزی**[2] مورخ از محاربات قطعیه میشمارد. در

۱ــ مراد یونانیان آسیای صغیر است. (مترجم).

۲ــ Creasy

این جنگ اشیل شاعر دریکی از سفاین جنگی بوده و درمحاربه شرکت داشته است در منظومهٔ معروف خود که بعنوان پارسیان است شرح آن را بنظم آورده و آن (چنانکه در زیر ازنظر خوانندگان میگذرد) قابل مطالعه است .

« در ابتدا نیروی دریائی پارس در برابر ایشان ایستادگی کرد و هنگامیکه جا بر ناوگان عظیم ما تنگ شد دوست از کمك رساندن بدوست عاجز ماند. منقارهای مفرغی متحدین بر ناو های ما لطمه‌ها زد و آرایش پاروهای آنها را سخت آشفته کرد . ناوهای هلنی (یونانی) با زبردستی برگشتند وبا اهرمها برماضربه‌ها زدند. بسیاری از کشتی‌ها واژگون شدند. دیگر کسی نمیتوانست دریا را تشخیص بدهد . زیرا در سرتاسر سطح آب بواسطهٔ پاره‌های ناوها و اعضای بدن کشتگان راه بند آمده وسواحل و صخره‌ها از لاشه‌ها پوشیده شده بود ، هر زورقی بی انتظام میگریخت و هیچیك از زورقها یا واحدهای ناوگان سپاه بربر[1] ما از این قاعده مستثنی نبود . ایشان با پاره‌های پارو و تخته شکسته‌های تیز مانند مردان برماهیهای(تونی) یاگروه ماهیهای صید شده، ضربه میزدند . ناله‌ها و شیون های در هم و بر هم شورابه های آن دریا را تا مسافت زیادی پوشیده بود تا آنکه بالاخره حضور شب آن وحشت را از نظرها مستور کرد .»

یونانیان ملتفت اهمیت پیشرفت وغلبهٔ خود نبودند وشب را درسالامیس به تهیهٔ اسباب جنگ روز بعد گذرانیدند، لیکن چون آفتاب برآمد دیدند از سفاین پارسی اثری نیست ویونان از هلاکت نجات یافته است .

مراجعت خشایارشا

در آخر محاربه خشایارشا بعجله شورای جنگ را تشکیل نمود ودر آنجا مردونیه رأی داد که پادشاه بسارد مراجعت کند و تکمیل تسخیر یونان را باو واگذار نموده ۳۰۰ هزار تن لشکر برای اجرای این مقصود باو بدهد . شاهنشاه بی لیاقت هم شرافت و حیثیت ایران را ملحوظ نداشته این رأی را قبول نمود و بفراغت خاطر از آتیك حرکت کرد ، ضمناً چون در دوم ماه اکتبرسال ۴۸۰ قبل‌ازمیلاد کسوفی واقع شد اسپارتیهاهم این واقعه را بهانه قرار دادند

۱ــ و آن بمعنی خارجی وبیگانه است . (مترجم) .

که از جای خود در تنگهٔ کرنت حرکت نکنند.

خشایارشا بعد از آنکه توقفی در تسالی نمود عقب نشینی خودرا امتداد داده و چندین هزار از لشکریانش در عرض راه از گرسنگی و امراض تلف شدند. چون بتنگهٔ داردانل رسید پل را طوفان خراب کرده بود، لهذا سفینه‌ای پیدا کرده خود بسلامت بساحل آسیا رفت و از قراری که نقل کرده‌اند چندین هزار نفر دیگر از سپاهیان گرسنهٔ او نیز در آنجا از گرسنگی بهلاکت رسیدند. یونانیها کشتی های ایران را دنبال کردند، لیکن نتیجه نگرفتند چون به‌اندروس رسیدند شورای جنگی تشکیل داده بمشاوره پرداختند، **تمیستوکل** اصرار داشت که باید بطرف شمال رفت و پل تنگهٔ داردانل را خراب کرد. **اوری بیاد** چنانکه مترقب بود سخت مخالفت نمود، آن آتنی مزور چون دید حرف او پیش نمیرود از آن استفاده کرده آدمش را نزد **خشایار** شا فرستاد و او را از قضیه مطلع ساخت بواسطهٔ این قبیل اعمال افتخار بزرگ خود را لکه دار نمود.

وقعهٔ دیگر از وقایع این دورهٔ مهمه در سیسیل واقع شد.

مهاجمهٔ کارتاژیان بر سیسیل سال ۴۸۰ قبل از میلاد

اهالی کارتاژ قوای مهمی برای حملهٔ به سیسیل و ضربت وارد آوردن بریونان تهیه دیدند وشاید دیپلوماسی پارس هم در این کار عامل بوده باطناً ایشان رابااین عمل ترغیب کرده باشند. خلاصه بعد ازاینکه سواران وعراده های آنها بواسطهٔ طوفان تلف شده و از دست رفت به پانورمو[1] رسیدند. سردار ایشان که **هامیلکار**[2] نام داشت از آن بندر کنار ساحل را گرفته به هیمرا[3] که منظور نظر او بود رفت و آنجـا را محاصره نمود. **ژلون** جبار سیراکوس بعجله بمدد ترون[4] پادشاه هیمرا آمد و پنجاه هزار پیاده و پنجهزار سوار همراه آورد. کارتاژیان سواران سیراکوس را باخود بغلط متحد فرض کردند ودرمقابل ایشان بدفاع نپرداختند، باین واسطه اردوی بحری آن‌ها تخریب و **هامیلکار** مقتول شد. پس از آن **ژلون** بر کارتاژیهای دل شکسته حمله برد و آنها مقاومتی ننموده تماماً کشته یا دستگیر شدند وجنگ هیمرا هم یکی ازجنگ های قطعیهٔ یونانی‌ها محسوب گردید.

۱– Panormus ۲– Hamilcar ۳– Himera ٤– Theron

جنگهای مردونیه

پرده سوم یعنی پردهٔ آخر کشمکش طولانی دلیرانه بین لشکر بیشمار آسیا و یونانیهای شجاع وطن پرست بلندشد. **خشایارشا** هنگامیکه در تسالی توقف داشت زبدهٔ قشون خود راکه بواسطهٔ آن ایرانیان بلندهمت میخواستند یونان را بر مستملکات شاهنشاه اضافه کنند به **مردونیه** سپرد . بنا براین سردار نامبرده از مزاحمت دستجات بی لجام ویژه از زحمت شخص شاه و درباریان او مستخلص شد ، چه اینها قوه وقدرت حربی را اضافه نمیکردند ولی نگاهداری وخواربار رسانیدن بایشان براشکال کار میافزود ، گذشته از اینکه تقریباً مسلم شده است که هر وقت دربار دراعمال نظامی مداخله نماید البته مصیبت وبدبختی نتیجهٔ آن میشود .

مردونیه درامر یونانیها مجرب شده بود وقبل از اینکه حرکتی بکند بدواً از هاتف های مختلف استشاره نمود، بعلاوه بتوسط **اسکندر** پادشاه مقدونیه با آتنیان بنای مذاکرات راگذاشت و تکلیف شرافتمندانهٔ اتحاد با شاهنشاه را بایشان نمود، اسپارتیان چون این امررا دانستند سفرا بنزد آتنیان فرستادند و عهد و پیمان کردند و با اینکه دولت اسپارت تا آنوقت شرکت مهمی در کار نکرده بود و آتنیان صدمات کلی خورده بودند معهذا تعهد سفرا را قبول کردند ودرجواب شاهنشاه گفتند تا خورشید در مدار آسمانی خود باقی‌است ما با **خشایارشا** متحد نخواهیم شد . **مردونیه** چون‌دیدآتنیان از سایریونانیها جدا نمیشوند از تسالی متوجه جنوب شد ومجدداً ده ماه بعد از نوبت اول آتن را اشغال نمود و آتنیان دست تنها مانده ومتحدین مددی بایشان نرسانیدند، خانواده های‌خود را به سلامیس فرستادند ودرآنجا محفوظ ماندند ، دراین موقع باز **مردونیه** باآتنیان وهمچنین مردم ارگیوس[1] داخل مذاکره شد، اما ثمری نبخشید . از آن طرف اسپارتیان باستحکام تنگهٔ کرنت میپرداختند و عقل علیل ایشان وافی نبود باینکه لزوم شرکت درعمل را احساس‌نمایند ودرحقیقت درتقاعد خود بقدری‌مداومت نمودند که نزدیك بود پیمان حوصله وطاقت آتنیان لبریز شود ، بالاخره بعد از وفات **کلئومبروتوس**[2] وجلوس **پوزانیاس**[3] بنای‌فعالیت‌راگذاشتندو لشکرپلوپونس‌مامور

۱– Argives ۲– Cleombrotus ۳– Peusanias

بحرکت شد ومعجلاً بطرف شمال بملاقات دشمن شتافت. مردونیه آنچه از آتن باقی مانده بود خراب کرده به بئوتیه[1] رفت که درآنجا ازمتحدینی که داشت باوکمك شده بعلاوه برای حرکات وگردش سواران نیزمناسب تر ازدشت پرتلال آتیك بود. لشکر یونان که سوارنبودند دنبال رفتند وابتدا دردامنه های کوه کی ته رُن[2] قرارگرفتند، چه درآنجا کمتر ازجلگه درمعرض حملات سواران پارسی بودند.

مردونیه تمام سواران خودرا در تحت ماسیس تیوس[3] بـرای خسته کردن یونانیها فرستاد وآنها بشیوهٔ ایرانیها حملات متوالیه برده تلفات زیاد وارد آوردند و بالاخره اسب ماسیس تیوس مجروح شده او را بزمین انداخت. یونانیها فوراً شتافته سردار افتاده را بقتل رسانیدند وهر چند سواران پارسی برای در بردن نعش او حملهٔ بسیارشدید بردند، لیکن موفق نشدند وبا تلفات زیاد باکمال افسردگی باردوی خود مراجعت نمودند.

جنگ پلاته در سال ۴۷۹ قبل از میلاد

لشکریونان ازاین پیشرفت خود مغرورشده وازجهت‌فراوانی تهیه آب نیز اطمینان پیداکرده ازتحت حفاظت تلال‌درآمده موضعی‌اختیار کردند که یسار آن بریکی ازشعب رودآسُپ[4] تکیه داشت ویمین وی نزدیك چشمهٔ گارگافی بود واصل‌رود آسُپ بین یونانیها و ایرانیها کشیده میشد. دراین حال سواران ایرانی بهتر میتوانستند کارکنند وموقع جدید یونانیها دو معبری راکه خطوط ارتباطیهٔ آن ها مابـین آن دو معبر واقع میشد حفظ نمیکرد و بنابراین یك قافلهٔ مرکب از پانصد حیوان بارکش با راندگان وشاید همراهان آن هاگرفتار پارسیها شده قطعه قطعه شدند.

مردونیه میل داشت بیك جنك قطعی کار را تمام‌کند وشایدکه علت‌اشتیاق او به اتمام کار تنگی خواربار بوده باشد. نقشهٔ اواین بودکـه سواران خویش را بـه کار انداخته ویونانیهارا بدست وپا بیندازد وتا اندازهٔ هم موفق شد. سوارانش که تیرانداز بودند ونمیتوانستند ازنزدیك محاربه کنند بواسطهٔ انداختن تیروزوبین لشکریان‌یونانی

۱– Boeotia ۲– Kithaeron ۳– Masistius ٤– Asopus

را خسته نمودند، چشمهٔ گارگافی را که مشرب تمام قشون یونان بود خراب وپر کردند واین مطالب راکه هرودوت نقل میکند دلالت دارد براینکه اوضاع برای پارسیها خیلی مساعد بوده است. یونانیها مقام تعرضی را رها نموده مصمم شدند شبانه عقب نشسته موقع بهتری نزدیك پلاته اختیار نمایند واین امر مشکل ترین اعمال جنگی بود وبخوشی صورت نگرفت ، باین معنی که یکی ازسرداران اسپارتی چندین ساعت از عقب نشینی



۲۷ - سرباز سنگین اسلحهٔ یونانی وپارسی حامل پرچم که افتاده است . از یك کاسهٔ گلی در موزه لور
(اقتباس از نقاشی دور Doure)

امتناع ورزید وقلب لشکر که ازدستجات کوچك تشکیل شده بود از جناحین جدا شد وبنابراین چون روزبر آمد قسمت‌های عمدهٔ قشون اسپارتی و آتنی بقدری ازهم فاصله داشتند که نمیتوانستند بیکدیگر معاونت نمایند و اسپارتیها بدشمن نزدیکتر بودند

وسایر متحدین بهیچوجه دیده نمیشدند.

مردونیه بقاعده باید فتح را مسلم دانسته باشد، زیراکه تقریباً دویست‌هزارتن ایرانی وپنجاه هزارتن یونانی داشت و در برابر او بیش از صد هزار تن یونانی نبود[1] و آن‌ها هم لااقل بسه دسته منقسم شده و بیکدیگر نمیتوانستندمدد نمایند پس بشوق تمام سواران را بحمله نسبت باسپارتیان واداشت و سپاهیان جاوید را هم دنبال ایشان انداخت. اسپارتیان که ساعت را نحس میدانستند تیرباران دشمن را تحمل کرده‌دست در نیاوردند تا موقعیکه‌معلوم‌شد نحوست گذشته است آنگاه‌با دشمن‌دست‌بگریبان‌شدند.

پارسی‌ها شجاعت فوق‌العاده ظاهر نمودند، اماحربه واسلحه‌شان کافی نبود وتمام مساعی که بکاربردند بیفائده ماند وعاقبت مردونیهٔ رشید هم که‌برسپاه جاویدفرماندهی میکرد کشته شد وهزاران از سپاهیان مزبور نیز در اطراف جنازهٔ او بقتل رسیدند. کشته شدن سردارکه غالباً درمحاربات آسیائی اسباب پریشانی لشکر میشود در این موقع نیز همین اثر را بخشید وقشون پارس با اغتشاش تمام باردوی خود متحصن شده ضمناً آتنیان که‌بمدد اسپارتیان میآمدندگرفتارلشکریان یونانی مردونیه شدند، لیکن این جماعت باستثنای بیوتی ها در امر محاربه اهتمامی ظاهرننمودند وچون آنها عقب کشیدند آتنیها برای یورش باردوی ایرانی پیش رفتند، بواسطهٔ اینکه آنها مهندسین یونان محسوب میشدند واسپارتی ها منتظر ورود ایشان بودند.

کشتاری‌که در اردوی ایران واقع شد فوق‌العاده بوده آسیائی های دل باخته چندان مقاومتی نکردند و ازقراریکه هرودوت نقل‌کرده فقط سه هزار نفرازایشان جان بدربردند، لیکن تصدیق میکنیدکه یکدستهٔ چهل هزارنفری بسرداری ارته‌باز که مخالف نظریات مردونیه بود وعقیده داشت‌که باید صبرکرد و با تأنی پیش‌رفت با نظم وترتیب کامل عقب نشینی کردند وبا یونانیها بهیچوجه طرف نشدند، ازاین‌گذشته گمان نمیرود که پیادگان یونانی توانسته باشند قوهٔ مهم سوارهٔ پارسی راگرفتار کنند. خلاصه شجاعت‌اسپارتیها فیروزی یونان‌را قطعی و کامل ساخت. لشکریان یونانی

---

۱ ـ باید در نظر داشت که در تعداد قشون از دوطرف مبالغه شده است. (مؤلف).

درمیدان وسیع واوضاع غیر مساعد گرفتار شده و فقط دو دسته ازسه دسته حاضر بودند، آنها هم بیکدیگر نمیتوانستند قوه برسانند. معهذا با وجود کثرت عدد طرف مقابل و نواقصی که در کار خودشان بود نظام و اسلحهٔ یونانی اسباب نصرت و ظفر کامل ایشان گردید.

جنگ میکال در سال ۴۷۹ قبل از میلاد

مقارن وقوع آن محاربهٔ مهم وشاید درهمان روز ناوهای پارسی که درمقابل سامس توقف داشتند گرفتار یونانیها شده منهدم گردیدند. پارسی ها برای اینکه با فاتحین سالامیس رو برو نشوند ناوهای خودرا بدماغهٔ میکال که دراصل خشکی واقع است کشیدند و در آنجا شصت هزار نفر ازسپاهیان آنها را تقویت میکردند و مکان مستحکمی داشتند. اما دلاوران یونانی دست از شکار خود بر نمیداشتند و دشمن را بساحل تعاقب کرده یك فتح درخشان دیگر نیز نمودند وتمام ناوها را آتش زدند. این ضربت آخری تسلط پارس‌را بریونانیهای جزائر درهم شکست. طغیان زبانه کشید ومانند شعله‌ای منتشرشد. آتنی ها که صاحب اختیاری دریا را دارا شده بودند طاغیان را مدد کردند تا اینکه یونانی‌های اروپا وجزائرهمه آزاد شدند وقادر گردیدند که ببرادران آسیائی خود برای تحصیل آزادی کمك نمایند.

تسخیر سس‌تس سال ۴۷۸ قبل از میلاد

واقعه‌ای که دراین جنگ حیرت انگیز خاتم عمل بود تسخیر سِس‌تُس[1] است که چون درجانب اروپائی تنگهٔ داردانل واقع بودبرای شاهنشاه‌محل خوبی بجهت پیاده کردن قشون‌محسوب میشد. چون‌رئیس اسپارتی ها لزوم واهمیت تسخیراین محل را نمی‌فهمید با دستجات خود بولایت خویش مراجعت نمود و تسخیر آن قلعهٔ مهم فقط باهتمام وپافشاری آتنی ها واقع شد. پادگان پارس فرار کردند، لیکن آنها راتعقیب نموده گرفتارساختند وتسخیر سس‌تُس جنگ بزرگ راختم کرد وبنابراین آخرین‌واقعهٔ آن رستاخیز بزرگ محسوب میشود.

---

۱ — Sestos

نتایج آخرین عمل

این محاربات عظیمه که قوم آریائی بزرگ آسیائی با ابناء نوع دور افتادهٔ اروپائی خود نمودند قابل این هست که تجدید نظری در آن بنمائیم. اول مسئله‌ای که باید در نظر بگیریم اینست که یونانیها بچه سبب غالب شدند گذشته از خصائل تعجب انگیزی که آنها داشتند یکی از مزایای ایشان این بود که در اراضی ناهمواری جنگ میکردند که بآن مأنوس و آشنا بودند و با تربیت و هیئت ایشان مناسبت داشت درصورتیکه پارسیان معتاد بدشتهای وسیع و هموار آسیا بودند که در آنجا قشون پیاده هرگاه در تحت تقویت سواران نباشد البته در مقابل دشمن سواره عاجز میشود. علاوه بر این تفاوت اسلحه کمال مدخلیت را داشت. یونانیها تربیت شده بودند باینکه حربهٔ سنگین را بسهولت حمل کنند و بکار برند، درحالیکه ایرانیها چندان اهتمامی در امر اسلحه نکرده و کمیت اشکر را بیش از کیفیت اهمیت داده بودند. بالاخره هرچند لشکر پارسی کاملا در تحت تربیت واداره صحیح بود لیکن دوری یونان ازمرکز و منشأ اصلی ایرانیها برای یونانیها خیلی مفید و مؤثر واقع شد. اهمیت جنگی این محاربات را ممکن است مبالغه کرده باشند، زیرا که هرگاه خشایارشا فاتح هم میشد ولایت دوری را چون یونان نمیتوانست زمان درازی نگاه بدارد و این عقیدهٔ گرندی صحیح است که «نجات یونان بواسطهٔ وقوع این جنگ بود نه نتیجهٔ آن.»

بعبارت دیگر بواسطهٔ مهاجمهٔ پارسیها و یونان بغض وعداوتی در یونانیها تولید شد که تمدن یونان را مانع گردید از اینکه در تحت نفوذ مشرق زمین رفته و مستحیل گردد. بسیاری از نویسندگان تصور کرده‌اند که دولت پارس بواسطهٔ طرد شدن پارسیها از یونان بحال انحطاط افتاد وشکی نیست که باقی ماندگان قشون کبیر باکناف کشور پراکنده شدند وداستان شکست پارس را منتشر نموده‌اند.

لیکن می‌بینیم بعد ازاین جنگ نیز مدت ۱۵۰ سال دولت پارس در عرصهٔ دنیا یکه تاز است، این امر را دلیل میگیریم براینکه دوران پارسیها بسر نرسیده ودرحقیقت یونان که منقسم به دول کوچك بود وغالباً با هم مناقشه داشتند بعد از فتوحات ماراتن وسالامیس وپلاته نیز مرد میدان صاحب اختیار آسیا محسوب نمیشد. بردن این گوی

از آن میدان موفق بود باینکه مقدونیه طلوع کند و در یونان تقدم و تسلط یابد و جهانگیر بزرگی بظهور آورد که شاید بعنوان اورا بزرگترین هنرمند جنگی عالم محسوب داشت وقبل ازاینکه این دلاور بمیدان آید یونانیها فقط در حاشیهٔ آسیای صغیر کار میکردند وسکنهٔ درونی باز مطیع اوامر والی سارد بودند.

اما اگر نویسندگان تاریخ یونان درقوت واهمیت ضربت واردهٔ برایران بواسطهٔ دفع شدن ازیونان مبالغه کرده‌اند شکی نیست دراینکه فتوحات یونانیها برای یونان و تمدن جدید اهمیت فوق‌العاده داشته است. **کوروش** بعد از مغلوب شدن **کرزوس** با کمال آسانی یونانیهای سواحل آسیای صغیر وجزائر مجاور آنرا منقاد نمود، **داریوش** پس ازجنگ با سکاها (طوایف سیت) قشونی فرستاده حدود یونان شمالی را نیز درتحت اطاعت او درآورده بود. پس از آن چون لشکرکشی بزرگ شروع شد اکثریونانیهای شمال ومرکزیونان سرتسلیم پیش آوردند وفقط دلاوران آتیك وپلوپونس باقی ماندند. اگرچه در پلوپونس هم مردم آرگوس طرفدار پارس بودند. آتیك نیز زیر پای دشمن افتاد وشهر آتن دومرتبه گرفتارخرابی شد. دراین‌حال فتوحات یونانیها یك مرتبه یونان وتقریباً تمام مستعمرات اروپائی وآسیائی اورا مستخلص نمود. جزائر وبسیاری ازبلاد آسیائی نیز آزاد شدند، درحقیقت بواسطهٔ ضعف نفس **خشایارشا** که در بقیهٔ سلطنت خالی ازافتخارخود بهیچوجه اهتمامی در امر یونان ننمود آنها ازحال تدافع خارج شده مقام تعرض اختیار کردند و اینحال را تا وقتیکه **اسکندر** پایتخت ایران را آتش زد و صاحب اختیار آسیاشد ادامه دادند. اما ازاین گذشته اگر نظربکلیهٔ عالم کنیم باید بگوئیم وقایع ماراتن وسالامیس و پلاته نه تنها غلبهٔ یونان بلکه فیروزی نوع بشر وپیشرفت یك آمال و مقصود[1] عالی تری بوده است و حتی امروزهم نمیتوانیم کاملا تقدیر کنیم که

۱ــ روح قضیه اینست که مردمان اروپا ازحیث تمدن خودشان‌را مدیون یونان میدانند، چه‌علوم وادبیات وصنایع یونانی‌بودکه بروم رفت وازآنجا باروپا سرایت کرد معلوم است که بااین مقدمه اروپائیها حسیاتی رقیق نسبت بیونانیهای قدیم میپرورند و اکثر عقیده دارند که اگر ایرانیها در این جنك ها بهره‌مند میشدند اساس تمدن یونانی وبالنتیجه رومی و اروپائی متزلزل میگشت. تعجب دراین است که نلدکه عالم آلمانی هم دارای‌همین عقیده است، ولی باید دانست که‌دولتهای

(بقیه در صفحهٔ بعد)

مرهونیت ما نسبت بآن دلاوران جسور که اعمال ومحاربات ایشان نسبت بگذشتگان و آیندگان خودشان کم نظیر بوده بچه اندازه است .

(تتمهٔ پاورقی صفحهٔ ۲۷۹)

آسیائی برخلاف دول اروپا هیچوقت متعرض تمدن ملت مغلوب وعوائد ورسوم آنها نبوده‌اند و صفحات تاریخ هم گواه بر این مدعاست چنانکه ماسپرو دانشمند بزرك فرانسوی در این خصوص میگوید اگر ایرانیها بهره‌مند میشدند تمدن یونانی ازمیان نمیرفت، زیرا این تمدن درتحت سلطهٔ خارجی هم برتری خودرا حفظ مینمود . نقل ازایران باستان یا تاریخ مفصل ایران . (مترجم) .



شکل عقاب هخامنشی
(اقتباس از یك نشان بزرگ طلا در موزهٔ بریتانیائی)

فصل هیجدهم

احوال دولت پارس بعد از طرد شدن از یونان

در ایام اخشورش (این امور واقع شد) ، این همان اخشورش است
که از هند تا حبش برصد و بیست و هفت ولایت سلطنت میکرد .
« کتاب استر توراة باب اول آیهٔ اول »

خشایارشا بعد از مراجعت از یونان

برای این دوره مأخذ موثق ما هرودوت است وچون کتاب معتبر او بواقعهٔ تسخیر سس‌تس ختم میشود تا مدتی تاریخ ایران برای ما تا یك اندازه مجمل بود ، زیرا که هرچند در نوشتجات توسیدید[1] ازوقایع مهمهٔ راجعهٔ بایران اشارتی هست لیکن تفصیل داده نشده است . باری خشایارشا بعد ازعقب نشینی وهن آور خودزیاده ازیکسال درسارد توقف نمودوظاهراً برای لشکر کشی جدیدی که یونان رامقهور کند طرح میریخت ؛ لیکن نتیجه‌ای ازاوظاهر نشد ، ضمناً پادشاه شهوت پرست عاشق زوجهٔ برادر خود ماسیس‌تس[2] شد اما چون آن زن با اوموافقت نکرد مهرخود را بردختر اوانداخت وبرای رسیدن بمقصود نامشروع خویش ساعی شدکه آن دختررا بزوجیت بسرخود داریوش درآورد . ملکه آمستریس [3] را حسد بجنبش آمد و مادر دختر

۱ـ Thucydides ۲ـ Masistes ۳ـ Amestris

را بچنگ آورده او را تحت شکنجه و آزارقرار داد وناقص کرد و این عمل بیرحمانه ماسیس‌تس راکه درباختر بود وادار بطغیان نمود، لیکن گرفتار شد وبقتل رسید. پس از آن **خشایارشا** ازسارد بشوش آمد ومدت چندین سال دیگرخبری ازاو نداریم.

تاخت وتازهای یونانیها درآسیای صغیر و جنگ اوریمدن، ۴۶۶ پیش ازمیلاد

همینکه شاهنشاه بمرکز دولت خود بازگشت حملات یونانیان درنظر ایرانیان البته خالی ازاهمیت مینمود ویونانیها هم‌چون ازمرکزخود فاصلهٔ زیادداشتند نمیتوانستند بقلب دشمن ضربتی وارد آورند، ازآنطرف مداومت درمحاربات برای آتن کمال اهمیت را داشت، بواسطهٔ اتحاد **دلس**[1] که بموجب آن آتن قوای متحدین راتشکیل واداره میکرد نیروی دریائی درست شده ودرسال ۴۶۶ قبل ازمیلاد پس ازدوازده سال محاربات دائمی مساعی یونان درتحت پیشوائی حیات بخش **سیمن** پسر **میلتیاد**[2] منتهی بیك فتح با شکوهی در اوریمدن واقع در خلیج پامفیلیه[3] گردید و در آنجا یونانیان مانند واقعهٔ میکال قشون پیاده کرده ویکدسته ازلشکریان پارسی راکه متحصن بودند مغلوب ساختند و کشتی های ایشان را هم منهدم نمودند. این فتح مکمل شد باینکه هشتاد فروند کشتی یا ناو فینیقی که بمدد پارسیها میآمدند نیز گرفتار گردیدند ومیتوان قبول کرد که بحر پیمایان آسیائی بعد از این خسارت های فاحش هیچوقت با نیروی دریائی یونانی راضی بمقابله نمی‌شدند مگراینکه ازحیث جمعیت وبرتری قوه اطمینان کامل حاصل مینمودند.

قتل خشایارشا، ۴۶۶ قبل از میلاد

ظاهراً این است که بی کفایتی وفساداخلاق **خشایارشا** مکافات خود را همراه آورد وبعد ازبیست سال سلطنت مصیبت آور بدست **ارتابانوس**[4] (اردوان) رئیس پاسبانان خود بقتل رسید.

خصال خشایارشا

خشایارشا راچنانکه سابقاً گفته‌ایم عموماً با **اخشورش** مذکور درتوراة تطبیق میکنند و چندان نمیتوان ازاو خوب گفت ویا

۱— Delos ۲— Miltiads ۳— Pamphylia ٤— Artabanus

تعریف کرد، چه وقتیکه بسلطنت رسید مقتدرترین دولتی را که تا آن زمان در دنیا دیده شده بود دارا بود، علاوه لشکری عظیم و وسایل و قوای بی نهایتی در دسترس داشت وبا وجوداین میراث با شکوه همینکه درد ریا یك لطمه‌ای از یونانیها خوردترسید وبجای اینکه جنگ را مداومت دهد تا لکهٔ مغلوبیت را ازخود محو کندازیونان آشفته بآسیا فرار کرد و آنجا بقیهٔ سلطنت خود را بعیاشی وهوسرانی بسر برده زمام امور را بخواجه سرایان واگذار نمود.

جلوس آرتاگزرکسز اول اردشیر دراز دست) در ۴۶۵ قبل از میلاد

بنا بروایتی که محتمل‌الصدق است رئیس خواجه سرایان با **آرتابانوس** همدست بوده و قاتل بعد از قتل ارباب خود **ارتاگزرکسز** یا **آرتاکشترا** راکه آن زمان طفلی بیش نبود برانگیخته برادربزرگش **داریوش** را متهم بقتل نموده وحکم اعدام اورا گرفته فوراً مجری داشت. باری **آرتاگزرکسز** اول (یعنی **اردشیر**) که در تاریخ معروف به درازدست[۱] میباشد با این وضع شریرانه برتخت جلوس نمود و مدت هفت ماه در حقیقت **اردوان** سلطنت میکرد حتی‌اینکه دربعضی تواریخ اسم اوهم جزء سلاطین‌مذکورشده، لیکن دوران او کوتاه بود باین معنی که بقتل ولینعمت وولینعمت زادهٔ خود قناعت نکرده درصدد قتل پادشاه جوان نیزبرآمد، لیکن دراین موردموفق نشد بلکه خود را برسراینکار گذاشت وانتقام گیرندهٔ او **مگابیز**[۲] نام داشت و او مقدر بود درمدت سلطنت طولانی **اردشیر** اول نقش مهمی را بازی کند.

طغیان هیستاسپ (ویشتاسپ) در سال ۴۶۲ قبل از میلاد

با وجود این حوادث داخلی، کشورایران انقلابی پیدا نکرد وبرادربزرگترپادشاه جوان درباختریعنی یکی از ولایات دور دست پرچم خودسری برافراشت. سپاهیان دولتی براو حمله بردندو **اردشیر** شخصاً برایشان فرماندهی نمود ودردومحاربه

۱ ــ نلدکه درازدست را کنایه ازبسط ید وقدرت دانسته ولی آنچه قرین بقیاس معلوم میشود این است که آن بغرابت بدنی مربوط میباشد و گواه براین معنی شرحی است در یشت ۱۷ (ارت یشت) ذکر شده که آن بدینقراراست. تو نغزی ای زردشت، تو خوش ترکیبی ای سپی‌تاما، با پاهای خوب بازوان بلند، بتن توفر داده شده (و) بروان توسعادت جاودانی. (مؤلف).

۲ــ Megabyzus

برادر را در حدود سال ٤٦٢ قبل از میلاد مغلوب نمود وشکست های مزبور یقیناً کار اورا خراب وجمعیتش را پریشان کرد ، زیراکه از آن ببعد اسمی ازاو برده نمیشود .

شورش مصر ۴۶۰ تا ۴۵۴ قبل از میلاد

سابقاًمذکورداشتیم که بعد ازطغیان آخری مصر بازشاهزادگان آن کشور ازقدرت محروم نگردیدندو بنابراین وقتیکه ولایت لیبیا درتحت امارت ایناروس پسر سامیتکوس بنای عصیان را گذاشت آن شاهزاده توانست قوای مهمی را فراهم کند و ناحیهٔ دلتا طرفدار اوشد . اما دردرهٔ نیل که پادگان پارسی تمام مواضع مهمه را در دست داشتند تعرضی نکردند و آنچه میتوان حدس زد این است که هخامنش که سمت نیابت سلطنت داشت بواسطهٔ معاونتی که آتنیان بمصریان نمودند نتوانست این فتنه را بخواباند . دراین موقع آتن بمنتهای عظمت خود رسیده بود و یك بنای مهمی به رسم یادگار که برای قسمتی ازاهالی شهربرپا شده هنوزموجود میباشد و آن اسامی ١٦٨ تن ازدلاوران آتنی را دربردارد که تمام آنها درجنگ ٤٥٩ پیش ازمیلاد کشته شده‌اند و این سال همان سالی است که کشتی های یونانی بمصر رفته ودلاوران مزبوردر قبرس ، مصر، فنیقیه ، هالیس (درشبه جزیره آرگو[1]) ، ارنه[2] ومکارا[3] بقتل رسیده‌اند . باز جنگ دریائی دیگری هم که جنگ ککریفالیا[4] میباشد در همان سال واقع شد و یقیناً قومی که تاریخش دارای یك چنین یادداشت شرافتمندانه‌ای باشد خیلی کم است .

دراین موقع آتنیان دویست فروند کشتی تیری رم بمصرروانه کردند و آن دارای یك قوهٔ بزرگی بود که هم درخشکی میتوانست جنگ کند و هم در دریا . متحدین در پاپرمیس[5] واقع دردلتا باسپاه پارس روبرو شدند و نتیجه این شد که هخامنش بقتل رسید ولشکریانش هلاك شدند. دراین ضمن یکدسته از آتنیان اتفاقاً بناو های فینیقی برخوردند و پنجاه فروند از آنها را غرق یاگرفتارنمودند . پس ازاین فتوحات آتنیان مغرور شده به ممفیس حمله بردند و بزودی آنرا مسخر ساختند ، اما پارسیها قلعهٔ آن شهر راکه معروف بحصارسفید بود نگهداشتند ومهاجمین را دفع نمودند و آنهامجبور

١ – Argive ٢ – Aegina ٣ – Megara ٤ – Kakryphalea ٥ – Papremis

شدند از روی قاعده بمحاصرهٔ قلعه بپردازند.

در سال بعد یعنی سال ٤٥٦ قبل از میلاد لشکری ایرانی بعدهٔ سیصد هزار تن بپشتیبانی سیصد فروند ناو فینیقی تحت ریاست وفرمان مگابیز[١] که سردار قابلی بود به‌میدان آمدند، متحدین ازمحاصرهٔ دژسفید دست برداشته بمقابله دشمن پرداختند، لیکن مصریان چنانکه اکثر اوقات در میدان جنگ مغلوب شده‌اند در این موقع نیز شکست خوردند ومدعی سلطنت یعنی ایناروس مجروح و گرفتارشد. دستجات یونانی عقب نشسته بجزیره پروسوپیس[٢] که نزدیك بود پناهنده شدند ومدت یکسال ونیم که ابتدای آن از اول ٤٥٥ قبل ازمیلاد بود دربرابر حملات پارسیها پایداری نمودند.

دراین احوال لشکریان ایرانی مشغول برگردانیدن آب یکی ازشعبه های نیل شدند. یك روز یونانیان ناوهای خود رادرخشکی دیده و ازناچاری آنها راآتش زدند ودرموقع حملهٔ ایرانیها بیشترشان بقتل رسیدند. مابقی که نزدیك بششهزارتن بودند باشرائط آبرومندی تسلیم شدند و برای اینکه قرارداد بتصدیق شاهنشاه برسد آن جماعت را بشوش بردند. دراین میانه پنجاه فروندکشتی و ناویونانی بیموقع به کمك متحدین خود آمده دریکی ازدهانه‌های نیل وارد و گرفتارفینیقیان شدند و بتلافی شکست های سابق نصف آن کشتی ها را غرق کردند.

مغلوبیت یونانیها شورش مصررا خاتمه داد، لیکن جماعتی ازمیهن پرستان مصر بباتلاقها پناه برده در زد وخورد ولی نامنظم باقی ماندند ویکی ازبازماندگان خانوادهٔ آمازیس راکه آمیرته نام داشت بسلطنت برداشتند. خلاصه چون ازنظرنظامی باین جنگ بنگریم معلوم میشودکه جمعیت های عظیم یونانی هم بالضروره درمقابل‌ایرانیها فاتح وغالب نبوده‌اند، اگر اردشیر اول مردی با عزم بود بازمستعمرات آسیائی یونان درتحت تبعیت ایران میرفت و استقلال یونان مسلماً متزلزل میگردید.

صلح کالیاس سال ٤٥٩ قبل از میلاد تقریباً

بعد ازضربت شدیدی که درمصر بقدرت آتن وارد آمد پارسیها قصد تجدید تسخیرقبرس نمودند. آتنیان نیزدرصددمخالفت

١– Megabyzus ٢– Prosopis

بر آمدند و در سال ٤٤٩ قبل ازمیلاد بعد از آنکه یك قرارداد صحیحی برای مدت پنج سال با اسپارتیها بستند سیمون راکه سردار کل متحدین بود با دویست فروند کشتی فرستادند ، اما آن سردارقابل قبل از آنکه پیشرفت حسابی بکند درگذشت و ناو ها ظاهرا بواسطهٔ کمی آذوقه وخواربار مجبور شدند دست ازمحاصرهٔ کی‌تیون که درقبرس



۲۸ ـ قبهٔ سپر نقره در موزهٔ بریتانیائی
(اقتباس از « دنابن سیجون »)

نقش بالا صفحهٔ نقره است که‌ظاهراً قبهٔ سپر بوده است وآن بواسطهٔ سه ورقهٔ نازکی از زر روی نقوش برجسته نشانده شده وگلمیخی است در وسط که بواسطهٔ پنج سوراخ سفته شده است . دور صفحه یك حاشیهٔ زنجیره دار نقش شده و در اطراف صفحه سه نفر سوار بشکار خرگوش ، گوزن و غزال مشغولاند .

واقع بود بردارند . چون از مقابل سالامیس که درهمان جزیره بود میگذشتند گرفتار سیصد فروند ناو فینیقی شدندکه مشغول پیاده کردن قشون بودند و مانند دفعات پیش

یونانیها کشتی های جنگی دشمن را شکست داده یکصد فروند از آنها را گرفتار کردند ومابقی را غرق نمودند ودر خشکی هم برسپاهیان طرف مقابل غالب آمدند .

آتنیان این پیشرفت بزرگ را مغتنم دانستند، برای اینکه با شاهنشاه صلح کنند پس **کالیاس**[1] که از رجال سیاسی مهم بود بشوش رفت وقراردادی بسته شد که بموجب آن **اردشیر اول** استقلال تمام یونانیهائی که جزو اتحاددلوس بودند تصدیق نمود وقبول کرد که کشتیهای جنگی در دریاهای یونان سیر ندهد وفقط کشتی بازرگانی حرکت کند، از آن طرف یونانی هاهم درنوبهٔ خود صرفنظر کردند از اینکه بقیهٔ یونانیها را از تحت اطاعت ایران در آورند . آنچه برایشان خیلی ناگوار بود این بود که دعاوی خود را بر جزیرهٔ قبرس نیز اسقاط نمودند[2] . درانعقاد این قرارداد صلح ، یونانیها حزم واحتیاط بخرج دادند ، چه برای حفظ اقتدار آتن مجبور بودند از سکنهٔ آتیك همواره لشکر بگیرند وجمعیت آن ناحیه درشرف انهدام بود. ازاین گذشته جزیرهٔ قبرس از آتیك دور وبه فنیقیه نزدیك بود و کشمکش برای آن جزیره مناسبت نداشت . بواسطهٔ مصالحه آتن از خطر تعرض ایران محفوظ شد تا وقتیکه قوهٔ تعرض آن دولت محو واین خطر بکلی مرتفع گردید .

مقایسهٔ ایران و یونان با اسپانیا و انگلستان

اگر نظری بادوار وازمنه افکنده بجای ایران اسپانیا را که از بعضی جهات طبیعی با آن مشابهت دارد بگذاریم و انگلستان را بجای یونان قرار دهیم می بینیم دولت مقتدری که شامل ممالك عدیدهٔ پر نعمت اروپا بودوثروت دنیای جدیدرا نیز بخودجلب مینمود بر کشوری که نسبتاً بهمان حقارت یونان بود، هرچند جمعیت زیادتر داشت حمله برد . در این موقع نیز مانند دورهٔ قدیم قدرت فوق العادهٔ دولت معظم در دریا بواسطهٔ

۱ـ Qallias

۲ ــ هلم (۲ ـ ص ۱۷۶) انعقاد چنین پیمان صلحی را انکار نموده است و دلائل چندی هم برای آن اقامه میکند و ممکن است بگوئیم عهد صلحی که رسمیت داشته باشد بسته نشده است مگر اینکه حکمی را که متضمن این مواد بود شاه مهر کرده و بدان وسیله آبروی خودرا حفظ نموده است . (مؤلف) .

شجاعت و مهارت دریائی اجدادما درهم شکسته شد. اگرچه مانند جنگ با ایران‌بعد از انهدام کشتی‌های اسپانیا معروف به آرمادهٔ[1] کبیرجنگهای بسیاردیگرنیزواقع شد ونتایج مختلف بخشید، بالاخره حال مدافعه بدل بحال‌تعرض گردید وملوانان‌انگلیسی درسال ۱۵۸۸ میلادی مانند آتنیان بعد از واقعهٔ سالامیس برای حمله‌ورشدن‌بدشمنان خود باوجود زیادی عدهٔ طرف مقابل حاضر بودند.

طغیان مگابیز

گزارشها وحالات **مگابیز** نسبت بایران در زمان یکی از بی کفایت ترین سلاطین آن کشور معلومات زیادی بدست‌میدهد. سردار مزبور برای تسلیم بقیهٔ قوای یونانی درمصرشرائط آبرومندانه‌ای قرارداد وعهد کرده بود قصد جان **ایناروس** را ننماید، اما ملکه **امستریس** درکار بود و مدت پنج سال دائما مزاحمت میکرد، تا اینکه بخونخواهی **هخامنش**، **ایناروس** بدار کشیده شد وقریب پنجاه نفریونانی را هم سر بریدند که آن زن دیو سیرت را راضی نمایند. این فقره درنظر **مگابیز** بی‌آبروئی ووهن بزرگی بود. بنابراین بیرق طغیان برافراشت و دو دسته قشون راکه بمدافعهٔ او روانه کردند پی در پی مغلوب کرد، بنابراین از سر تقصیرش گذشتند وبازدر دربار پذیرفته شد. پس بمشارکت درشکارشیر دعوتش نمودند ودر آن هنگام او بین شاه با شکارش واقع شده و بواسطهٔ این بی ادبی محکوم به قتل گردید، ولی مجازات او را تخفیف دادند و بسواحل خلیج تبعیدش نمودند. مدت پنج سال درآن نواحی خشك بسربرد و بهانه مرض برص را پیش‌کشیده و بایران مراجعت کرد. کسی درصدد مخالفت او برنیامد وعاقبت باز تقصیرش عفو شده نزد شهنشاه آمد وجزء مستشاران مؤتمن شاهنشاه بود وعمری طولانی‌کرد.

دورهٔ اغتشاش. سال ۴۲۵ قبل از میلاد

اردشیر باوجود بی کفایتی و نفوذ بـد مادرش چندین سال بآسایش سلطنت‌کرد. دراین دوره آتنیان با اسپارتیان برای حفظ وجود خود درجنگ وجدال بودند ونمیتوانستند بنقاط دور نظر بیاندازند. چون در سال ۴۲۵ **اردشیر** وفات کردپسرش **خشایارشادوم** جانشین

۱ – Armada

وی شد. لیکن او بزودی درحال‌مستی بدست برادرش **سغدیانس** بقتل رسید. **سغدیانس** نیز بنوبهٔ خود مورد حملهٔ **اخس** گردید واو پسردیگر **اردشیر** وشوهر **پریزاتیس** دختر



۲۹ - کاخ داریوش
(دیولافوا ، صنایع قدیم ایران)

اردشیر بود . امرای ایرانی دور بیرق **اخس** جمع شدند و اگرچه با **سغدیانس** گفتگو کرده بودند که او را درسلطنت شریك کنند لیکن بطورخدعه با او رفتار کرده وبطریق

آن روز ایران اورا درخاکستر خفه کردند .

اخس پس ازهلاك برادربنام**داریوش**دوم بسلطنت رسید[1] .

پادشاهی داریوش نتوس ۴۴۲ - ۴۰۴ قبل از میلاد

مستشاران معتبر او **پریزاتیس** و سه نفر از خواجه سرایان بودند ، بنابراین عجیب نیست که‌دردورهٔ اوطغیانها وسرکشی های‌زیاد واقع شده باشد . اولین طغیانی که‌واقع شد ازطرف برادرش **آرسی‌تس** بود و **آرتی‌فیوس** پسر **مگابیز** نیز باو ملحق گردید و بمدد مزدوران یونانی دونوبت فاتح شد . اینوقت اخلاق یونانیها از طلای‌وافر پادشاه بزرگ فاسد شده از آن ببعد بهترین حربهٔ ایران پول بود . عاصیان از روی سفاهت بعهد و پیمان اعتماد کرده تسلیم شدند . لیکن آنوقت دیگردرایران‌سیاستمدارها قیدی بپیمان خود نداشتند ولذا آنها نیز مانند **سغدیانوس** بواسطهٔ خاکستر خفه شدند . معهذا یکنفر بیرق‌طغیان‌وخودسری برافراشت‌واو **پی‌سوت‌نس** والی‌لیدیه‌بود . لیکن‌مزدوران یونانی او در مقابل زر مسکوك **داریوش** پایداری نکرده از او سرپیچیدند و او نیز مجبور بتسلیم ودارای سرنوشت سایر طاغیان گردید . چون گرفتاری او بحسن تدبیر **تیسافرن** واقع شد این شخص بجای او استاندار لیدیه گردید وچندین سال هنرمندی خود را در تدابیر ودسایس بکار برد ، بطوری که با یونانیها درسیاست امور یونان‌نفوذ تام وتمامی پیداکرد .

تیسافرن واتحاد با اسپارت۴۱۲ قبل از میلاد

در این موقع بود که لشکرکشی آتنیان بسیسیل مانندلشکر کشی کارتاژیان در موقع جنگ سالامیس وپلاته نتیجهٔ وخیم بخشید . **تیسافرن** که مردی هوشیار بود فوراً بخیال استفاده افتاد وبا اسپارت عهدی بست که دولتین ایران واسپارت‌باآتن بمحاربه بپردازند . بنابراین ترتیب سابق که دو دولت معتبر یونانی اختلافات داخلی خود راکنار میگذاشتند وبرای مقابلهٔ با ایران متفق میشدندازبین رفته ترتیب‌دیگری مشاهده‌میشود که اسپارت وبعدها آتن وتب باایران متحد میشوند که با رقیبان داخلی

---

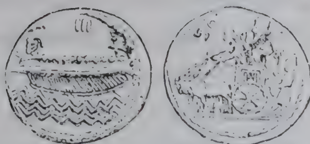
۱ — چون مادر شاه زن غیرعقدی بود بدینجهت او را نتوس میگفتند که بمعنی حرامزاده است . (مؤلف) .

مجادله کنند . **تیسافرن** نقش خود را باکمال لیاقت و زبردستی بازی کرد باین معنی که در معاونت بمتحد خود باندازه‌ای کوشش نمیکرد که حقیقةً یکی از طرفین غلبهٔ کلی بر دیگری یافته موازنهٔ قوا بهم بخورد. باین واسطه نفوذ ایران را بسیار بسط داده و آنرا بدون مخارج و زحمت زیاد در آسیای صغیر محکم نمود . اما ضعف قوهٔ حربیهٔ پارس نیز از این‌زمان شروع میشود یعنی راحت‌طلبی پادشاه و آسایش وخوشگذرانی طولانی پارسیها را از قوت و قدرت انداخت بطوریکه غالباً از یونانیان بطور مزدور داخل قشون خود میکردند و فرماندهان یونانی‌را درخشکی ودریا دخالت کلی در کار میدادند وهمین فقره برای ایرانیان‌نتایج وخیم بخشید .

داستان تری تخم

فساد دربار پارس و انحراف آن از رویهٔ مرضیهٔ **کوروش** و **داریوش** اول درزمان سلطنت **داریوش** دوم که‌پادشاه بیقابلیتی بود بواسطهٔ داستان **تری تخم**[1] بخوبی ظاهر میشود . این شخص داماد شاهنشاه بود ولی عاشق ناخواهری خودکه **رکسانه** (**روشنك**) نام داشت شده در صدد توطئه و دسیسه بر ضد پدر زن خود بر آمد تا از دست زوجهٔ خویش آزاد شود . همدستان او برای اینکه اورا از انجام امر مطمئن کنند همه قسم خوردند که **آمسترس** را درکیسه کرده وشمشیرهای خودرا درکیسه فرو برند. امااین‌دسیسه پیشرفت‌نکرد و **تری‌تخم** بقتل رسید و **پروشات** (پریزاد) بهانه برای اجرای بیرحمی و قساوت وقلب خود پیدا کرده اول **رکسانه** را قطعه قطعه نمود ، آنگاه تمام منسوبان **تری تخم** راکه ازجمله مادر و خواهر او بودند زنده بگور کرد. این بود وضع دربار پارس در دورهٔ یك پادشاه نالایق .

1 – Terituchmes



دو-یکلی نقره متعلق به صیدا

روی سکه زورق جنگی ترسیم شده و پشت آن تصویر پادشاه بزرگ است که در ارابه قراردارد و یك نفرهم همراه اوست

فصل نوزدهم

انحطاط دولت پارس

(کوروش کوچك) باقرار واعتراف تمام اشخاصی که با او مراوده داشتنداز تمام پارسیهائی که بعد از کوروش قدیم(کوروش بزرگ) بدنیا آمدند بیش‌از همه قلب شاهی داشت وبیش از همه لایق سلطنت بود. گزنفون

کوروش کوچك

هیچیك از جنگهای آسیا باندازهٔ لشکر کشی **کوروش کوچك** محل توجه واقع نشده وعلت عمدهٔ آن هم هنرنمائیهای قشون یونانی بود که در تحت اختیار آن شاهزاده و فرمان **زنوفن** خدمت میکرد ، لیکن مردانگی و کفایت وکاردانی آن حادثه جوی بزرگ که با بیهنری و تن‌پروری سلاطین آنوقت ایران ضدیت تامه ظاهر میسازد خیلی محل نظر است واثر آن برای خوانندهٔ تاریخ بمنزلهٔ نسیم خنکی است که بمسافری در منطقهٔ حاره بوزد .

کوروش کوچك پسردویم **داریوش** بود، چه پسراول **ارساسس(ارشاك)** نام داشت که بعدها بنام **آرتاگزرکسزدویم** (اردشیر دوم) بسلطنت رسید. تولد**ارشاك** در زمانی واقع شده که پدرش والی هیرکانیا بود و هنگامیکه **کوروش** بدنیا آمد پدر برتخت سلطنت جاداشت. بعلاوه **کوروش** محبوب مادرش بود وبواسطهٔ نفوذ او نایب‌السلطنهٔ آسیای صغیرشده دارای اختیارات تامه بود وتقریباً مستقل محسوب میشد و معلوم بود که در ایام غیبت او از دربار، مادرش برای رسیدن او بسلطنت کار خواهدکرد .

روابط کوروش با اسپارت

این فرمانفرمای جوان از بدو امر مصمم بود که موقع خود را مستحکم سازد و مزایای مهمهٔ سپاهیان یونانی را درک کرده عازم بود براینکه از موقع خود استفاده نموده لشکر جراری جمع آوری و مرتب کند. پس از آنکه اوضاع را بخوبی تحت مطالعه آورد براین عقیده شد که اتحاد با اسپارت برای مقاصد او مفیدتر تواند بود تا بادولت بحری مانند آتن. بنا براین بااسپارتیان بنای خصوصیت راگذاشت و برئیس زیرك ایشان موسوم به **لیزاندر**[1] مدد مالی رسانید چنانکه قادر برغلبهٔ در جنگ مهم اگوس[2] پوتامی درسال ۴۰۵ قبل از میلاد گردید.

تیسافرن که موقعش ضعیف شده ودانسته بود که **کوروش** درصدد طغیان است شاهنشاه را بموقع از این قضیه آگاه کرد و بنابراین آن جوان جاه طلب بشوش احضار شد که رفتار خویش را معلوم سازد، لیکن چون بشوش رسید پدرش درسال ۴۰۴ قبل از میلاد درگذشت.

جلوس اردشیر منمون (تیزهوش) ۴۰۴ قبل از میلاد

باوجود نفوذ **پریزاد** یا **پروشات ارساسس** یا **ارشك** وارث تاج و تخت سلطنت شد و بعنوان **اردشیر** دوم ملقب به منمون یعنی تیزهوش برتخت جلوس کرد و در پاسارگاد[3] تاجگذاری نمود. ازقرار مذکور **کوروش** مصمم بودبرادر را درموقع تشریفات تاجگذاری درمعبد بقتل رساند، لیکن **تیسافرن** مطلع شده برادر بدنیت را گرفتار کرد. پادشاه درحال غضب فورا حکم بقتل او داد، لیکن مادرشان بازوهای خود را سپر او کرده وبالاخره معافیت اورا حاصل نمود. **اردشیر** از نادانی نجابت و بزرگواری ایرانی را ظاهر ساخته برادر جاه طلب را اجازه داد که بآسیای صغیر مراجعت نماید، چنانکه مترقب بود او در آنجا بنای تهیهٔ محاربه برای تحصیل تخت و تاج راگذاشت.

۱– Lysander

۲– Aegospotami

۳– رجوع شود بشرح زندگانی اردشیر بقلم پلوتارك که در آنجا شرح جالب توجهی در اینخصوص ذکر شده است. (مؤلف)

سردار یونانی **کوروش** که **کلآرخ** نام داشت و از اهالی اسپارت و مـردی با عزم و مجرب بود بسرعت لشکرعظیمی ازمزدوران یونانیفراهم ساخت . **کوروش** ازاسپارت نیز استمداد کرد ، اگر چه آن دولت معاونت آشکار نمود ، لیکن هفتصدتن ازسپاهیان خود را بخدمت او گماشت . بالاخره سپاه **کوروش** از سیزده هـزار یونانی و یکصد هزار آسیائیمرکب گردید ودر سال ۴۰۱ قبلاز میلاد آن حادثه جوی بزرگ ازمرکز خود بعزم تسخیر آسیا حرکت کرد .

لشکرکشی کورش ببابل

کوروش همینکهاز سارد راه افتاد وبرای اینکه مقصودخود را از همهکس غیر ازمستشاران خود پنهان دارد چنینوانمود کرد که قصد مطیع ساختن قوم پیسیدیان را دارد ، لهذا ازفریگیه یا میسیه[1] عبور کرده در بین راه با **اپیاکسا** [2] زوجهٔ **سییننهزیس** ملاقات نمود و او مبلغ گزافی پول بوی داد . پس نیمدایـرهٔ وسیعی پیموده بدربندهای معروف سیلیسی رفت ، که بنا بقول **زنوفن** « بسیار صعب و ناهموار بود و اگـر کسی در صدد ممانعت بر میآمد البته عبور از آن دربندها غیر ممکن میشد .»[3] چون باین نقطهرسید قلل جبال راگرفته بودند ، لیکن**سییننهزیس** ورود لشکریان **منون** [4] سردار تسالی **کوروش** را بهانه قرارداده شبانه لشکریان خود را از آنجا برداشت وسپاه **کوروش** بدونزدوخورد به طرسوس رسید .

در این موقع **کوروش** ازجهت لشکریان یونانی خودگرفتار مشکلاتگردید. **زنوفن** که بعدها در همین لشکرکشی اهمیت کلی پیدا کرده نقل میکند که آنها از پیش رفتن امتناع داشتند و بروی**کلآرخ** رئیس خود نیز ایستادند تا بالاخـره خواهی نخواهی بتطمیع ازدیاد مواجب و جیره راضـی شدند پیش بروند . **کوروش** اینوقت

۱- Mysia ۲- Epyaxa

۳ - رجوع شود به «اناباسیز» ترجمهٔ ویلر ۱ ، ۲ ، ۲۱ . درکتاب داوید فریزر موسوم به « The short cut to India » صفحهٔ ۷۱ این «دربندها» بطور وضوح شرح داده شده است. (مؤلف) .

۴- Menon

چنین عنوان کرد که منظور نظرش در هم شکستن قشون **آبروکوماس**[1] والی سوریه میباشد وچنین تصور میرفت که ساتراپ نامبرده از عبور نهر فرات ممانعت نماید ، پس بسرعت از دربندهای سوریه که بمنزلهٔ ترموپیل آسیا بود عبور کرده همواره باسفاین ارتباط خود را محفوظ داشت ومهیا بود که هروقت قوهٔ دفاعیهٔ ظاهر شود پشت سر او لشکر پیاده کند . اما **آبروکوماس** قصد ممانعت برادر شاهنشاه را نکرد واو ازخاك حاصلخیز سوریه عبور نموده به تاپساکوس که کنار نهر فرات است رسید . آنجا اومطلع گردید که **آبروکوماس** آنچه کشتی بوده آتش زده و عقب رفته است .

درتاپساکوس یونانیان بالاخره ملتفت شدند که باشاهنشاه طرفیت پیدا کرده‌اند بدون اینکه امید عقب نشینی هم ازمیدان جنگ داشته باشند وباز اینجا هم اختلافات سخت در پیش آمد وسپاهیان از سرکردهٔ خود که ایشانرا اغفال کرده رنجیده خاطر گردیدند . لیکن مجدداً آنهارا تطمیع کرده اضافه مواجب دادند وراضی کردند . آنها فقط بعشق پول مهیای تحمل مخاطرات شدند ، **کوروش** هم بجهت حصول مقصود همه نوع خسارتی را متحمل گردید .

اتفاقا در آن موقع آب فرات بسیار کم ونازل بود ، بطوریکه مهاجمین توانستند از آب عبور کنند وبسرعت پیش روند ، آنها روزی بیست میل راه پیمودند و درهیچ جا از دشمن آثاری ندیده ونشنیدند . از قراریکه **زنوفن** نقل کرده مقصود از این عجله وشتاب این بود که بشاهنشاه مجال داده نشود که تمام قوای خود را فراهم کند .

جنگ کوناکسا
۴۰۱ قبل از میلاد

چون بولایت حاصلخیز بابل رسیدند بعضی سواران سبك اسلحه دیدند ، اما چون حرکتشان را بطرف جنوب ادامه دادند اثری از قشون ایران ظاهر نشد . پس از آنکه سه‌روز بطور صف جنگی پیش رفتند بظاهر مخبرین **کوروش** خبر صحیحی باو نرسانیدند و بنابراین **کوروش** معتقدشد که **اردشیر** بابل‌را ترك گفته وباراضی مرتفعهٔ ایران‌رفته است . اما این اشتباه بود چه روز چهارم ناگهان سواری در رسید وخبر داد که لشکر

۱– Abrocomas

بزرگ شاهنشاه در ظرف چند ساعت ظاهر خواهد شد. بنابراین اطلاع **کوروش** مجال پیدا کرد که صفوف جنگ‌را ترتیب دهد. سپاهیان یونانی را تحت فرمان **کل‌آرخ** در طرف راست یعنی بجانب فرات جا داد وخود برطبق عادت تغییر ناپذیر پارسیان در میانه‌جاگرفته وششصد نفر سوار سنگین اسلحه‌را حافظ خود قرار داد و جزء سواران را در چپ ودر تحت فرمان **آریائوس** وادار نمود.

لشکر جرار **اردشیر** که ظاهرا قریب یک کرور بود بر **کوروش** احاطه داشت، لیکن او دانست که هرگاه قلب دشمن راکه شاهنشاه در آن جا دارد بشکند مقصود حاصل میشود بنابر این به **کل‌آرخ** امر دادکه یونانیها را متوجه قلب دشمن نماید. **کل‌آرخ** بوظیفهٔ خود عمل ننمود ومجملا جواب دادکه مراقب خواهم بود که آنچه باید بشود انجام پذیرد، اما از ترس اینکه هردوجناحش خالی شود از نزدیکی فرات دور نرفت.

شروع بجنگ باین طریق شدکه یونانیها بطرف عراده‌های مسلح که در مقابل آنها بود واز آن انتظارات زیاد داشتند حمله بردند. نتیجهٔ آن فوق‌العاده بود، چه راننده‌ها وتمام صف روبر گردانیده فرار کردندویونانیها دوسه میل آنهارا تعاقب نمودند. **کوروش** شکست چپ لشکر ایران را ملاحظه کرد اما دانست که تا قلب شکسته نشده نتیجه قطعی نخواهد بود وچون سردار قابلی بود تهور وشتاب بخود راه نداده صبر کرد تا قلب لشکر ایران آهنگ پشت سر یونانیها نمود. آنگاه حرکت ششصد تن سواران شجاع خودرا بجانب شش‌هزارتن کادوسیان شاهنشاه متوجه نموده سرکردهٔ قوهٔ طرف مقابل را بدست خودهلاك کرد ومعبر که گرم شده وراه **کوروش** بمحلی که **اردشیر** در آن‌جاداشت بازگردید. **کوروش** درجوش جنگ وشدت غضب وعداوت فریاد کرد دشمن را میبینم، پس زوبینی بطرف شاه انداخت که جوشن او را سوراخ کرده ویرا از اسب غلطانید وصاحب اختیاری آسیا بایددرپیش نظرش مجسم شده‌باشد. لیکن ناگهان زوبینی نزدیك چشم او فرو رفت‌ودر آن هنگامه بهلاکت رسید. **اردشیر** زخم خفیفی برداشته بود، چون خبر قتل برادر را شنید بطرف قشون آسیائی حمله

برد و آنها چون دانستند که کوروش کشته شده بطرف شمال عقب رفتند.

تسافیرن درمنتهای چپ صف پارسی بود و بریونانیهائی که اسلحهٔ سبک داشتند حمله برد . اما تلفاتی وارد نیاورد، باردوگاه ایشان نیز مهاجمه کرد لیکن دفع شد. درین ضمن کل آرخ چون شنید اردوگاهش در خطر است از تعاقب برگشت نمود و برای احتراز از خطر که مبادا این قوه از پهلو حمله کند پشت یونانیان را برودخانه داده ثانیاً حمله برد . پارسیها یاد از شجاعت اجداد خود نکرده و جبن بخرج دادند و از مقابلهٔ با یونانیها تن زدند. بنابراین یونانیان بعداز تعاقب دشمن جبان خود با فیروزی باردو مراجعت نمودند . هرچند در واقع جنگ بمغلوبیت ختم شده وعلت عمدهٔ آنهم رماندهی کل آرخ بوده است .

این واقعه معروف بجنگ کوناکسا میباشد و نتیجهٔ آن فوق العاده بود، زیراکه یونانیها اینوقت دانستند که میتوانند سپاه پارس را مانند گلهٔ گوسفند در پیش خود برانند. اگرچه تا چندین سال درصدد استفاده از این مزیت و برتری خود برنیامدند، لیکن معین است که اسکندر کبیر اساس خیالات خودرا از تجربه بروی این واقعه اخذ نموده است[1] اما باید دانست برای ایران کشته شدن کوروش جوان بدبختی بزرگی بود ، چه آن جوانمرد بواسطهٔ لیاقت و مردانگی و تجربه‌ای که داشت شاهنشاه کاملی میشد که ممکن بود دولت ایران را بمقامیکه در زمان کوروش کبیر وداریوش اول داشت برگرداند و یقین است که روح تازهٔ بایران بخشیده و بامعرفتی که باحوال یونانیها داشت میتوانست دول یونانیرا بیکدیگر مشغول کند وشاید بمحو استقلال یونان موفق میشد ، لیکن مشیت خداوند دیگر بوده است .

بازگشت ده هزار نفری

کمتر واقعهٔ از وقایع تاریخ مانند بازگشت ده‌هزار نفری مورد اعجاب و تحسین است . صبح روزبعد از جنگ یونانیها درصدد

۱- از همین‌جا باید تصدیق نمود که این جنگ برای دولت هخامنشی بسیار مضر وزیان‌آور بود، زیرا آن بقول یکی از نویسندگان معاصر نشان داد که سپاه بزرگ ایران فاقد اهمیت جنگی است و این باعث جرأت وجسارت یونانیان شده نتایج میشومی درآتیه بارآورد و بنا براین عمل کوروش نسبت بایران جنایت وخیانتی بزرگ بود . (مترجم) .

حرکت برای اتصال به **کوروش** بودند که خبردار شدند **کوروش** کشته‌شده ولشکریان او گریخته‌اند. **کل آرخ** تزلزل‌خاطر بخود راه‌نداده‌تکلیف سلطنت رابه **آری یه‌ئوس**[1] نمودند، لیکن مشارالیه بعنوان اینکه امـرای پارسی زیر بار نخواهند رفت مقتضی ندانست این تکلیف را قبول کند.

بعد از آن منادی از طرف **تیسافرن** نداکردکـه یونانیها اسلحهٔ خود را تسلیم کنند وبرای اینکه ترتیبی دربارهٔ ایشان داده شود درحضرت شاهنشاهی حضور یابند. یونانیان از این عنوان‌متغیر شدند، لیکن چون دراوضاع حاضرهٔ خود مشاوره‌کردند واز امتناع **آریه‌ئوس** مستحضر شدند پیشروی را خلاف‌مصلحت دانسته شبانه‌شروع بعقب نشینی کردند وبنطقه‌ای رسیدندکه روز قبل از جنگ آنجـا بودند و در آنجا بسپاهیان **آریه‌ئوس** ملحق شدند، پس بمشاوره پرداخته وسردار ایرانی معلوم نمود که حاجت خواربار موجب آنست که در مراجعت از راهی‌که برای آمدن‌پیموده‌اند صرف نظر نمایند و راه طولانی تری بطرف شمال اختیار کنند. او اظهارکردکه هرگاه دو سه روز در حرکت شتاب نمـایند از خطر مجاورت شاهنشاه که لشکر بزرگ او ناچار باید آهسته حرکت‌کند آسوده خواهند شد و با سپاه‌کم هم آن پادشاه جرأت نخواهدکرد برایشان حمله نماید.

بنا براین صبح روز بعد قوای متحده بطرف شمال‌حرکت‌کردند و عجب اینکه بقشون شاهنشاه برخوردند. پارسیها بیش از یونانیان متوحش شدند، لیکن آنهاهم تمام شب را درتزلزل خاطر بودند. روز بعد با **تیسافرن** بمذاکرهٔ متارکهٔ جنگ پرداختند. بعد از مباحثات زیاد قرار براین شد کـه یونانیها را اجازه بدهند که بدون مزاحمت بمیهن خود مراجعه نمایند. بالاخره حرکت نمودند و **آری‌یه‌ئوس** هـم با پادشاه مصالحه نموده باتفاق قوای **تیسافرن** با یونان همراه شدند تابدجله رسیدند واز دجله بوسیلهٔ پلی که مرکب از ۳۷کشتی بودگذشتند.

چون چهار منزل دیگرطی نمودند به‌اپیس که محل آن بخوبی معلوم‌است آمده

۱ـ Ari eus

و از آنجا به زاب صغیر رسیدند. در این نقطه تیسافرن کل آرخ وسایر سرکردگانرا فریفته بملاقاتی دعوت نمود و از راه خدعه آنان را گرفتار و دستگیر کرد. این بلیهٔ



۳۰ ـ تصویر سرلبرهای مفرغی وغیره از خینمان، در شرح اشیاء فوق رجوع شود بصفحهٔ ۲۴۵

عظمی هم یونانیها را بتسلیم وتمکین نیاورد، درصورتیکه مصیبتی از آن بالاتر نبوده و هر جماعت دیگری البته برای تسلیم حاضر میشدند. خلاصه رئیس دستهٔ اسپارتی را

فرمانده خود قرار دادند و زنوفن را هم معاون او معین کردند و باز راه افتاده بنای حرکت راگذاشتند در حالیکه لشکریان ایرانی خصومت خودرا ظاهر نموده بودند. بهر حال این جمعیت کم از بلاد قدیمهٔ آشور عبور کردند و تیسافرن چندین بار بمزاحمت ایشان پرداخت ، ولی حملات او ضعیف بود و چندان از روی حدت و حرارت واقع نمیشد ودر هر مورد لشکریانش برای احتراز از زدو خورد با یونانیها عقب مینشستند و از آنها فاصله میگرفتند.

بالاخره از دست لشکریان ایران خلاص شدند، لیکن در کوههای کردوك یا کرد و در اراضی مرتفعهٔ ارمنستان صدماتی بیش از پیش دیدند، اگرچه یونانیها چون در محاربه در تپه وماهور ید طولائی داشتند حملات ایلات وحشی کوهستانی را بخوبی دفع میکردند وخواربار هم تحصیل مینمودند. لیکن مشکلات وموانع طبیعی ازقبیل برف و سرمای شدید زیاد بود وکم بودن تلفات ایشان هم بر قوهٔ تحمل وطاقت آنها و هم بر مهارت وزبردستی زنوفون دلالت دارد. باری ازطرف مغرب دریاچهٔ وان پیش رفته و از رشته‌کوه آسیای صغیر عبور نمودند. بالاخره سعادت یاری کرد و بجائی رسیدندکه دریا نمایان شد وپس از انجام کاری که هیچوقت فوق آن واقع نشده بود به ترابزوس که امروز طرابوزان خوانده میشود وارد شدند.

از وقتیکه من طرابوزان را برای دفعهٔ اول دیدم تا بحال زیاده از بیست سال است، لیکن فراموش نمیکنم اهتزازی راکه برای من دست داد هنگامیکه آن معبر را بمن نشان دادند که یونانیها از آنجا دریا را دیده فریاد شادی بر آوردند. همچنین وقتیکه کامپوس[1] را سیاحت کردم که اردوگاه آن دلاوران بوده است در وقتیکه بعد از صدمات بی‌پایان و شجاعت و رشادت درخشان باستراحت پرداختند.

ایران ویونان بعداز واقعهٔ کوناکسا

نتیجهٔ طبیعی مغلوبیت **کوروش** کوچك این بودکه اتحاد ایران با اسپارت بواسطهٔ معاونتی که بمدعی سلطنت نموده بود بهم خورد، ولی اسپارت بعدازتجربه‌ای‌که بواسطهٔ واقعهٔ

1– Campos

کوناکسا حاصل شده در صدد اعتذار از شاه برنیامد. بلکه قشون ده‌هزار نفری را وادار کرد باینکه یونانیهای آسیارا درمقابل **تیسافرن** و **فارناباز**[1] ساتراپ های ایرانی محافظت نمایند. این دونفر همچنان با یکدیگر رقابت داشتندکه هریك حاضر بودند برای اینکه حریف‌را ازمیدان در کنند هر نوع مخارجی‌را برای مساعدت یونانیان تحمل نمایند. باز معلوم شد پول ایران در مزاج یونان کمال تأثیر را باید داشته باشد. حقیقةبنظر میآیدکه نه‌فقط مستعمرات یونان بلکه کلیهٔ آسیای‌صغیر در آنوقت میتوانستند از تحت حکومت ایران بیرون آیند اما طلاهای ایران کارخود را کرد و **آگزیلاس**[2] که در محاربات کمال هنرمندی را ظاهر ساخت ودر کنار رود پاکتول فتح نمایانی کردکه آن باعث شد **تیسافرن** بقتل رسد به یونان احضار شد برای اینکه اتحادی را که بین تب و آرگس و کرنت و آتن برضد اسپارت منعقد شده بهم‌بزند. اتحاد مذکور نتیجهٔ سیاست ایران و بپول ایران[3] تشکیل یافته بود. در این موقع نوبت بآتن رسید که با ایران همدست شود و **کنن**[4] که بعد از واقعهٔ آگس‌پتامی[5] بقبرس فرار کرده و بتوسط **فارناباز** بخدمت پادشاه ایران درآمده بود نیروی دریائی اسپارتی را در کنیدوس در سال ۳۹٤ قبل از میلاد درهم شکست و باین جهت بطور غیرمستقیم سبب تجدید تسلط آتن دردریا گردید. درنتیجهٔ این‌غلبه یکدسته کشتی ایرانی بفرماندهی **فارناباز** و دریاسالار آتنی او بغارت وخرابی کرانه‌های پلوپونس پرداخت. دیوارهای طویل آتن در تحت حمایت او و بوسیلهٔ پول ایران دوباره ساخته شد و تغییر کلی اوضاع از اینجا ظاهر میشودکه شهرتب که چندی پیش اعداعد و آتن بود در این موقع باسایر دول یونانی بآتن مساعدت نمود.

مصالحهٔ انتالسیداس سال ۳۸۷ قبل ازمیلاد

باین طریق نائب‌السلطنهٔ ایرانی بحسن تدبیر یعنی برانگیختن دول ضعیف یونان برضد اسپارت باز میزان تعادل را در یونان برقرار کرد و حیثیات دولت پارس بواسطهٔ نمایش قدرت دریائی

۱– Pharnabazus ۲– Agesilaus

۲– اگزیلاس در حین حرکت حرف قشنگی زد و گفت مرا با هزار تن تیرانداز از آسیا بیرون میکنند و آن اشاره است به دریك که درآن بطوریکه در بالای فصل ۱٦ دیده میشود صورت تیراندازی منقوش است. (مؤلف).

٤– Conon ٥–Aegospotami

شاهنشاه دردریای پلوپونس اعاده شد . چه تا آنوقت ناوکان پارسی داخل آن آبها نشده بودند . بالاخره اسپارت تقاضای صلح نمود ومذاکرات تا چندین سال طول کشید و تا یك اندازه علت آن اظهار مناعت ازطرف ایران بود. عاقبت پس از آنکه سفیر اسپارت که **انتالسیداس** نام داشت مدتی در شوش متوقف بود، بالاخره مصالحه واقع شده ولی نه باین طریق که عهدنامه بسته شود بلکه بموجب فرمانی از شاهنشاه که مقرر فرمودتمام خاك آسیای صغیر وجزائر قبرس وکلازومن[1] متعلق بدولت ایران است ، لیکن ایالات یونان مستقل میباشند، باستثنای لِم‌نُس، ایمبروس وایسکیروس که متعلق به آتن خواهند بود . این مصالحه که طرف قبول دول مهمهٔ یونان واقع شد برای ایران خیلی نافع بود، چه متصرفات سابقهٔ او را اعاده میکرد ومداخلهٔ یونان را درآتیه نسبت بآسیای صغیر ممنوع میداشت . حاصل اینکه معاهدهٔ کالیاس[2] امضاء گردید وبراعتبارات شاهنشاه بسی افزوده گشت و از زحمت دائمی محافظت آسیای صغیر آسوده شد .

برای یونان این مصالحه بطور کلی موجب خفت بود، اما بجهت اسپارت خصوصاً نافع محسوب میشد ، چه تمام خاك خودرا حفظ کرد ودر میان دول یونان سمت برتری ومزیت حاصل نمود ، تا وقتیکه پیمانهٔ ظلم وجور او لبریز شد ودر جنگ لوکترا[3] در ۳۷۱ قبل از میلاد بواسطهٔ مداخلهٔ دولت تب بمجازات کامل رسید و امراو بخفت وخواری منتهی گردید .

محاربات مصر

ضعیف شدن حکومت مرکزی بالطبع براوضاع مصر انعکاس بخشید ، چه اعقاب سلاطین آن کشور دارای قوه وقدرت بودند ودر ۴۰۵ قبل ازمیلاد **آمیرته**[4] ثانی که نوادهٔ اولی بود دردلتا بازعلم طغیان برافراشت وجمع کثیری بهواداری او برخاستند . چون در میان سپاهیان که در جنگ کوناکسا جزء لشکر ایران بوده‌اند اسامی مصریان بسیار دیده میشود میتوان استنباط کرد که **آمیرته** فقط بر یك قسمت از مصر تسلط یافته لیکن درمدت قلیل شش سال حکومتی که او داشته بطوری سلطنتش حقیقت یافته بود که وقایع نگاران مدارس مذهبی مصر

۱– Clazomene ۲– Callias ۳– Leuctra ٤–Amyrtaeus

هم او را جزء دفتر اسامی فراعنه ثبت کرده‌اند. چون در گذشت نفریت[1] نامی (یونانیها او را نه فه‌ریت[2] گفته‌اند) بنام خانوادهٔ مندسیان تأسیس سلطنتی نموده کارهای او را



۳۱ - یک کوزهٔ زرین هخامنشی در موزهٔ بریتانیائی
(اقتباس از دفاین سیحون) ودر شرح آن رجوع شود بفصل ۱۵ .

تکمیل کرد وبتحصیل آزادی مصر موفق شد. این سلسله ازروی حسن تدبیر راه رفتند وبپول ولشکر هرگونه طغیان وفتنه‌ای راکه ممکن بود بروز کند و دولت ایران را مشغول بدارد تأیید مینمودند. با قبرس و کاریه حتی یونـان بابعد مسافت عقد اتحاد

۱ـ Naifaaurut . ۲ـ Nepherites

بستند ، ضمناً تدارکات جنگی نیز میدیدند وسرداران یونانی بسیار اجیر کردند ، مجرب ترین فرماندهان را جلب نمودند، زیرا که مصریان نیز مانند پارسیان ملتفت شده بودند که نظام ومهارت یونانیان از ایشان برتر است .

از اتفاقات نیکو برای مصر این بود که بعد از واقعهٔ کوناکسا و از اثرات آن واقعه اکثر قبایل جنگی آسیای صغیر طغیان کردند . جزیرهٔ قبرس نیز زیر فرمان **اواگراس** [1] با تقویت یونان و مصر ، مرکزی بجهت مخاصمهٔ با ایران گردید و بیك معنی از ضمائم سلطنت مصر محسوب شد. **هاکور** یا **آکوریس** [2] جانشین **نیفوریتس** در بین ۳۹۰ و ۳۸۶ یکی ازحملات ایران را که جزئیاتش برما معلوم نیست دفع نموده بود وپس از آن بپول وغله پادشاه قبرس را نیز کمك نمود. آتن هم سپاه مهمی بسرداری **کبریاس** [3] که از فرماندهان معتبر بود بآن خاك فرستاد . **اواگراس** چنان خود را باقوه وقدرت دید که دست اندازی بقطعهٔ اصلی نمود وشهر صور را بتصرف خود در آورد.

اوضاع واحوال روز بروز برای مصر بهبودی میبافت ، لیکن معاهدهٔ **انتالسیداس** ناگهان وضع را منقلب کرد واولین صدمه بقبرس وارد آمد یعنی **اردشیر** قوهٔ عظیمی فراهم کرده در مقدمهٔ حملهٔ بمصر بتسخیر آن جزیره مشغول شد . **اواگراس** مدت ده سال ارتش شاه را مشغول داشت و باینواسطه خدمت بزرگی بمصر کرد و بالاخره باشرایط خوب با اردشیر مصالحه نمود یعنی اجازه گرفت سالامیس را نگاه بدارد وعنوان پادشاهی هم داشته باشد . خلاصه باین واسطه شاهنشاه از پرداختن بمصر فراغت حاصل کرد و مدت سه سال در «عکا» تهیهٔ فراوان دید و آن محل را تکیه گاه خود قرارداد . دراین موقع سلطان مصر **نختورهب** [4] بود و آنچه توانست بواسطهٔ اجیر کردن یونانیان و ساختن قلاع با آن مهارتی که مصریان دراین کار همیشه داشتند در جلوگیری از بلیه‌ای که در پیش بود کوشش کرد . **کبریاس** سردار آتنی را بفرماندهی قشون خود اختیار نمود و کلیهٔ دلتا را مبدل بیك اردوگاه محکمی ساخت .

در بهار سال ۳۷٤ قبل از میلاد تدارکات **اردشیر** تمام وعبارت بود از دویست

۱– Evagoras ۲– Achorise ۳– Chabrias ٤– Nekhthorheb

هزار قشون آسیائی و بیست هزار یونانی و سیصد فروند ناو. فارناباز بر این هیئت فرمانروائی میکرد نفوذ شاه چنان قوت یافته بود که یونانیها کبریاس را از خدمت پادشاه مصر باز خواستند و ایفیکرات[1] را که معتبرترین سردار آتنی بود بـه خدمت ایران درآوردند.

قلاع پلوزیوم بسیار مستحکم و طغیان آب نیل نیز مانع عملیات بود، بنا براین پارسیها ازحملهٔ بآن ناحیه صرف نظر کردند و بنا برأی ایفیکرات قشونی درخفیه در دهانهٔ شعبهٔ مندسی رود نیل پیاده نمودند. مصریان ازقلعهٔ خود حمله بخارج کردند و چون مراجعت نمودند سپاهیان ایرانی هم با ایشان داخل قلعه شدند و بواسطهٔ این اقدام اولین خط دفاع مصریان شکسته شد. اگر بحرف ایفیکرات گوش داده و به منفیس که خالی از پادگان بود حمله برده بودند احتمال کلی داشت که مصر را مسخر میساختند. لیکن فارناباز پیر و از اقدامات خطرناك گریزان بود. بنابراین فعالیتی بخرج ندادو باین واسطه مصریان دوباره تعرض اختیار کردند. ایفیکرات رنجیده خاطر شده بیونان مراجعت کرد و چون رود نیل شروع به طغیان نمود پارسی ها عقب نشستند و مصر مستخلص شد.

لشکر کشی بطرف قادوشان

در این اوقات طایفهٔ قادوشان (تالشان) عاصی شده بودند و اردشیر با لشکر عظیم شخصاً بدفع ایشان پرداخت. لیکن مسکن طایفهٔ نامبرده ناحیه‌ای بود که امروز گیلان خوانده میشود و بواسطهٔ جنگلهای انبوه وجبال صعب و رود های متعددی که دارد وصول بآن ناحیه بسیار مشکل است. قادوشان ترتیب جنگ، گریز را اختیار کردند و کار خواربار را بر پارسیها سخت نمودند، لیکن میان رؤسای ایشان اختلاف انداختند و کار بمصالحه کشید. لشکر ایران سالماً بازگشت نمود اما کاری ازپیش نبرده بود.

اواخر ایام سلطنت اردشیر من مون

با آنکه لشکر کشی ایران بجانب مصر بکلی بی حاصل شد معهذا یونانی ها بواسطه رقابت بایکدیگر دوباره درسال ۳۷۲ انتالسیداس را بشوش فرستادند تاحکم جدیدی ازشاه صادر

۱– Iphicratis.

نمایدکه خصومت های موجودهٔ در یونان را خاتمهٔ دهد . در ۳۶۷ قبل از میلاد مردم تب بخدمت شاه رفتند وسال بعد از آتن رسولان دیگری بحضور او رسیدند، زیراکه هرچند آن شاهنشاه مردی ضعیف بود لیکن یونانیها چنان پست‌شده بودندکه‌همه او را بحکمیت قبول میکردند.

یونانیها **اردشیر** را خیلی اهمیت میدادند ، اما در داخلهٔ کشور ایران‌در اواخر سلطنت او برعکس بود وساتراپ‌های ایرانی از ترس اینکه از تقرب درگاه دور شوند یا از هوای جاه طلبی همواره عصیان میکردند . **تاخو** فرعون جدید مصر این اوضاع منقلب را مغتنم شمرده بسوریه دست اندازی نمود، اما در غیاب او انقلابی در داخلهٔ مصر واقع شد و **اگزیلاس** که ظاهراً بامصر مودتی‌نداشته بانقلاب مدد رسانیدو **تاخو** مجبور شد بشوش فرارکند . مدت چندین سال اغتشاشات داخلی‌کشور مصر را از کار انداخت ، یکوقت بنظر میآمدکه شیرازهٔ دولت پارس از هم‌گسیخته لیکن بخت آن‌کشور هنوز نخوابیده و اختلافات دشمنان **اردشیر** که با یکدیگر جنگ وجدال داشتند و همچنین خیانت و رشوه خواری آنان موقع را حفظ نموده مانع خرابی کلی گردید.

اردشیر پس از چهل و شش سال سلطنت در سال ۳۵۸ قبل از میلاد درکبر سن وفات نمود . بنظر میرسدکه مردی‌کریم وملایم و همیشه برای عفو مقصرین حاضر بود ، لیکن **پروشات** که زنی خطرناك بودکاملا بر او تسلط داشت و پس از مسموم ساختن زوجه‌اش مسماة به **استاتیرا** با آنکه شاه‌کمال علاقه را بآن زن داشت باز از نفوذ او کاسته نشد .

باید دانست‌که بواسطهٔ نفوذ این زن و رأی فاسد او بودکه پسر ضعیف‌النفس وی دختر خود **آتسارا** تزویج نمود و این امر بعدها عواقب وخیم ظاهر ساخت. از مسائل قابل ذکر اینکه **اردشیر** برای اناهیتا ربة‌النوع تناسل مجسمه‌ای ترتیب داد و باین واسطه تحولی درکیش ملی پدیدآوردکه از افکار سامیهای بابل راجع بربة‌النوع

طبیعت در آن راه یافته بود . از این مهمتر آنکه این پادشاه پرستش میترا را تجدید نموده ومی بینیم پس از آنکه این رب‌النوع مدتی دردورهٔ گاتها و کتیبه‌های هخامنشی



۴۴- خرابهٔ یك معبد اناهیتا در کنگاور
ساختمانهای عمارت درطرف چپ جدید است

متروك مانده‌تدریجاً ظاهرشده ومقام او ازخداوند صلح مبدل بربالنوع‌جنگ میشود. بقول مولتن منشاء ثنویه هرچه میخواهد باشد این رب‌النوع نیز در خط رسیدن بمقام

عالی مذهب میترا[1] بوده است.

جلوس اردشیر سوم سال ۳۵۸ قبل از میلاد

میگویند که شاهنشاه پیر صدها زن در اندرون خود داشته و ظاهراً متجاوز از صد پسر پیدا کرده است، لیکن بیشتر آنها قبل از پدر درگذشتند واز آن جمله فقط سه پسر **استاتیرا** که **داریوش** و **آریاسپ** و **اُخس** نام داشتند از زن عقدی وقابل جلوس برتخت محسوب میشدند. چند سال‌قبل از وفات شاهنشاه **داریوش** بولایتعهد معین شد. اما **اخس** که در دسیسه‌کاری زبردست وفرزند لایق **پریزاتیس (پروشات)** بود آن پسر را وادار بقتل پدر نمود. باینعنوان‌که پادشاه‌در خیال آنست که ولایتعهد را از او سلب نماید. **داریوش** فریب خورده و درصدداقدام بر آمد و امرش‌مکشوف شده بقتل رسید. برادر دیگر موسوم به **آریاسپ** را نیز **اخس** فریب داد باینکه تو متهم بهمدستی **داریوش** شده‌ای و مانند او نیز بقتل خواهی رسید لهذا آن شاهزادهٔ بدبخت برای‌اینکه گرفتار این‌مصیبت نشود بدست‌خود انتحار نمود. بااین‌دسایس‌وخیانتها **اُخس** بولایتعهد رسید و **آتس‌سا** نیز باو مددکرد، و اُخس وعدهٔ تزویج اورا داده بود. این مصائب خانوادگی اجل **اردشیر** را نزدیك ساخت. چون او درگذشت **اخس** بسلطنت رسید و **اردشیر** سوم خوانده شد. در اول سلطنت خود تمام شاهزادگان را بقتل رسانید وحتی گفته‌اند شاهزاده خانمها را هم باقی نگذاشت.

تسخیر صیدا و انقیاد مصر سال ۳۴۲ قبل از میلاد

تخت پادشاه جدیدبرپایه‌های‌استواری قرار نداشت، موفق‌نشدن پدرش بتسخیر مصر آن‌کشور رامرکزی برای‌مخالفت با ایران ساخته بود. هروقت استانداران یا دولتهای دست نشانده می‌خواستند خود را از قید تبعیت‌ایران آزاد کنند از مصر بایشان مدد میرسید. بر **اخس** ظاهر شدکه تا مصر را دو باره مسخر نسازد سایر طاغیان را

۱- آئین قدیم زردشت صفحهٔ ۱۳۸. کتیبه‌ای درکاخ اردشیر منمون درشوش پیدا شده‌که بشرح زیر است:
با توفیق اهورامزد، انه‌هتاو میترا من این‌کاخ را بنا نمودم. (مؤلف).

نخواهد توانست بجای خود بنشاند . اقدام اولی که برای این کار کرد بکلی بی ثمرشد وقوای **نکتانبو** [1] در تحت فرماندهان یونانی لشکر ایران را شکست فاحش دادند . هیچوقت مصر باین اندازه قوت نیافته بود، حتی قوت قلب وشجاعت سپاهیانش نیز خوب بوده است . در نتیجهٔ این شکست ایران سوریه و آسیای صغیر و قبرس طغیان کردند ، بلکه فینیقیان نیز در تحت ریاست **تن‌نس** [2] پادشاه صیدا قیام نموده قصر سلطنتی لبنان وانبارهای خواربار را که برای جنگ مصر فراهم‌شده بود آتش زدند. سردار آتنی **اخس** در قبرس موفق شد اما در آسیای صغیر ساتراپ فریگیه که عصیان کرده بود به تقویت آتن رتب مقاومت نمود ، **تن‌نس** در سوریه پیشرفتی کرد که **نکتانبو** را وادار نمود از او تقویت کند وچهارهزار تن از مزدوران یونانی را بمدد او فرستاد .

اما **اخس** مانند پدرمردی ضعیف‌النفس نبود، مجدداً لشکری عظیم فراهم کرده شخصاً بطرف صیدا رفت . **تن‌نس** بامید اینکه بواسطهٔ دیوارهای مرتفع و خندق های سه گانهٔ شهر محفوظ خواهد ماند اهل شهر را رها کرد ومـزدوران یونانی که از مصر آمده بودند به‌پول‌ایران فریفته‌شدند واهالی‌صیدا باینواسطه‌ازمدافعه منصرف گردیدند. نمایندگان ایشان که پانصد نفر بودند بفرمان شاهنشاه خونخوار بقتل رسیدند ، بقیهٔ مردم‌هم مصمم شدند خود وخانواده‌ها وخانه‌های خویش را بقربانی بدهند واین تصمیم مخوف را اجرا کردند . چـون **اخس** وارد شهر شد جز تلی از خاك ومخروبه چیزی ندیدو آنرا بمبلغ گزاف بکاوش کنندگان‌وجویندگان گنج بفروخت، بمحض اینکه شهر صیدا مسخر شد **تن‌نس** هم بقتل رسید وسایر بلاد فینیقیه نیز منقاد شدند .

لشکر ایران که در صیدا چندان معطل نشدند راه قدیم را پیش گرفته بجانب جنوب متوجه گردیدند . چون پلوزیوم رسیدنـد بواسطهٔ نهرهـای مخصوص آب را برگردانیدند وسدها کشیدند . لیکن مصریان درعقـب حصاری که در تحت تهدید بود حصار دیگر برپا نمودند و مانند سابق مهاجمهٔ پارسیها پیشرفت نکـرد وبنظر میآمد که طغیان آبها لشکریان ایران‌رادرهم شکنند اما یکی ازسرداران یونانی که درخدمت

1– Nectanebo. 2– Tennes.

ایران بود جسارت بخرج داده از یکی از نهرها بالا رفت و پشت سرمصریان را گرفت وچون براوحمله بردندحملات‌را دفع نمود. **نکتانبو** چون دیدخطوط ارتباطیهٔ اومتزلزل شد بطرف ممفیس عقب کشید. پادگان پلوزیوم وسایر مراکز مهم بعقیدهٔ اینکه تنها مانده‌اند تسلیم شدند. بنابراین مصر دوباره درسال ۳۴۲ قبل ازمیلاد بدست ایران افتاد. **اخس** باکمال بیرحمی وظلم با آن کشوررفتار نمود وسوء تدبیر **کامبیس** [۱] را پیروی نموده گاو **آپیس** [۲] راکشت وگوشت او را در ضیافتی به شکـرانهٔ تسخیر دیوار سفید بمهمانان خورانید. معابدرا غارت کرده شهرهارا خراب نمودوهزارها از مصریان رابقتل رسانید وپس ازآنکه نام پارسی را اینطور اسباب رعب ووحشت نمود به‌بابل مراجعت کرد.

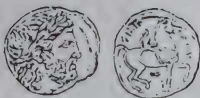
قتل اردشیر سال ۳۳۸ قبل‌ازمیلاد

مظفر ومنصور شدن پارسیان در جنگ مصر موجب امنیت و آرامش قسمت غربی کشورشد، **آرتاباز** که چندین سال در حال طغیان بود به مقدونیه فرار کرد، سلاطین وامرای دیگر سرتسلیم پیش آوردند. دول رقیب یونان نیز نسبت بپادشاه متملق شدند و در اطاعت اوامر او تعجیل کردند و چشم بپـول او دوختند. معهذا اوضاع ولایات نسبت بزمـان **داریوش** تفاوت کلی کرده بود. ولایات بحرخزر که غیرممکن‌الوصول بودند به‌استقلال خود باقی ماندند، پنجاب بکلی ازتبعیت ایران بیرون رفت، درجاهای‌دیگرهم‌استحکام نظارت ومراقبت که برای نگاهداری چنین کشورعظیم لازم بود سستی یافته بود. لیکن **اخس** قدرت وقابلیت داشت وبحسن تدبیر **باگواس** [۳] که ازخواجه سرایان بود ادارهٔ حکومت ترقی کرد. ضمنا مراقب ترقیات دولت جدیدالظهور مقدونیه نیز بودند و از آن جلوگیری مینمودند. اما تزویر و دسیسه، حسن ادارهٔ آن رجل سیاسی را عقیم میکرد بطوریکه عاقبت درسال ۳۳۶ خود رامجبور دید ولینعمت خویش را بقتل‌رساند واگرچنین نمیکرد خود بهلاکت میرفت. اکثر فرزندان شاه هم‌مقتول شدند وجوانتر ازهمه که **آرسس** یا **ارشك** نام‌داشت به سلطنت برداشت، لیکن آن‌جوانهم چون آثار خودسری بروز داد بفرمان خواجهٔ بیرحم شربت فنا نوشید.

۱– Cambyses ۲– Apis ۳– Bagoas

جلوس داریوش کدمان
۳۳۶ قبل از میلاد

خواجهٔ مزبور شخص نامعلومی را بنام **کدمان** که ظاهراً از نژاد هخامنشیان بوده اختیار کرد و او بعنوان **داریوش سوم** برتخت جلوس نمود، چون این پادشاه آخرین شخصی از یك سلسلهٔ معظم میباشد مورد توجه ومحبت است . در اوقات محاربهٔ کادوسیان در جنگ تن بتن شخص عظیم‌الجثهٔ را بقتل رسانیده بشجاعت و رشادت معروف شده ودر عوض این خدمت حکومت ارمنستان باو مفوض شد . بنظر میآید که نسبت باسلاف نزدیك خود کریم وصالح بوده واگر او درموقع عادی بود بخوبی میتوانست کشور داری نماید. ازبدبختی او دولت جدیدی درمغرب طلوع کرده وبزرگترین دلاور جنگجوی عالم در آن دولت زمام امور را بدست گرفت .**داریوش** باتمام وسائل واسبابی که درقدرت دولت ایران بود در مقابل مهاجمهٔ شرربار **اسکندر** کبیر نتوانست برابری نماید.



سکه فیلیپ مقدونی

فصل بیستم

طلوع دولت مقدونیه تحت[1] سلطنت فیلیپ و اسکندر

ما با چه عجایب آدمی ناگزیر بنبرد شده‌ایم ! این کسیست که برای بچنگ آوردن نیرو و کشادن کشور یك چشمش را از دست داد وشانهٔ او بضرب دبوس شکسته یکدست و یکپای وی ازسوزش سرما سیاه گشت . بخت ازوی هرعضوی از بدن اورا خواست بی‌مضایقه بیش وی نهاد تا مگر در نامجوئی وافتخار کامروا گردد .

« دیموستن خطیب یونانی در وصف فیلیپ مقدونی »

جغرافیای مقدونیه

برای کسانیکه مثل‌من معتقدند براینکه جغرافیا برتاریخ تأثیر شدید دارد این‌مسئله قابل‌توجه‌است که‌طبیعت چون پلوپونس و یونان مرکزی‌را منقسم بقطعات جداگانه‌ای ازخاك نموده و چندان وسائل ارتباطیه از خشکی برای آن قرار نداده ، یونان را مانع شده است از اینکه مقریك ملت‌واحد باشد ، بلکه آنرا مجموعه‌ای از دول کوچك ساخته که بالاختصاص برای امرمعاش خود متوجه بدریا باشند . لیکن چون بنقشه نظر اندازیم مشاهده خواهیم کرد که حال مقدونیه غیر از این است ، چه آن کشور دارای درهٔ وسیع‌واردار[1] میباشد که پرنعمت وعبور از آن آسان ومنتهی بدلتای بسیار حاصلخیزی است که از آبهای خود آن دره و رودهای دیگر ساخته شده است . مزایای مزبورامروز بواسطهٔ موقع سالونیك[2] ظاهر میشود که بندر مهم اینقسمت از اروپا میباشد ودر نقطه‌ای واقع است که وسیلهٔ ارتباط

---

۱ ـ Wardar .

۲ ـ سالونیك در ۳۱۵ قبل از میلاد در محل ترمهٔ (Therma) قدیم بنا شده وبنام تیسی‌لونیکا ناخواهری اسکندر کبیر وزن کاسندر موسوم بوده است. (مؤلف) .

آن را داخله از مجرای واردار بسیار خوب است و میتواند ثروت و فلاحتی آن ناحیه را بخود جلب نماید حاصل اینکه مقدونیه آنچه را که دول دیگر یونان فاقد بودند یعنی کیفیت طبیعی ووسعت و حاصلخیزی خاکی که لازمهٔ پروردن سکنهٔ زیاد است دارا بود و آن کشور جانشین یونان شد تقریباً بهمین دلیل که پرتغال در دایرهٔ ساحت بحری واستعمار جانشین ونیز وژنوا رئیس جمهوریهای کوچک گردید

سکنهٔ مقدونیه

گمان میرود مقدونیها ازدو نژاد بودند : یکی که عنصر غالب بود یونانی وبعقیدهٔ[1] یونانیها بیشتر از مهاجرین ارگس بود و طایفهٔ قدیم‌تر آریانی بودند ، ولی یونانیها آنهارا بربر یعنی بیگانه ووحشی میخواندند و از جلگهٔ حاصلخیز بکوهستان صعب میراندند بمرور زمان این دو طائفه با هم مخلوط شدند اما این اختلاط کامل نبود

بطور کلی خصائص برجستهٔ آن‌قوم شجاعت و مردانگی بود هر مردی که‌دشمنی را نکشته وباینواسطه شجاعت خود را ظاهر نمی‌نموده می‌بایست بندی بکمر ببندد و حق نداشت با مردان دیگرسر میز بنشیند ، مگر اینکه بدست خود گرازی کشته باشد **اسکندر** که یکنفر مقدونی کامل محسوب است شکار را از بهترین وسائل‌تربیت‌برای جنگ میدانست و آنرا بر اعمال ورزش زورخانه ترجیح میداد وشکی نیست که حق با او بوده است در مقابل این صفات حسنه مفاسدی که‌داشتند عادت غریب آنها بشرب خمر بوده است که باعث وقوع فجایع اسفناك میگردید ، چنانکه در شرح حالات **اسکندر** مشهود خواهد شد تعددزوجات نیزشایع و نتایج آن‌که عداوتهای خانوادگی وقتل اقارب است حاصل بود .

مردم مقدونیه بواسطهٔ جدا بودن از ملل دیگر وحالت روستائی که داشتند نسبت به‌آتنیان مجرب تربیت شده البته پست‌تر بودند ، اما وحشی محسوب نمیشدند . **فیلیپ** و **اسکندر** هردو بقدری مفتون‌صنعت‌وادب بودند که‌مقدونیه سبب‌انتشارتربیت و تمدن یونانی در آسیا گردید نیز همانطور که کیفیت جغرافیائی یونان برمردم آن اثر

۱ــ من بهرهونیت خودم نسبت بکتاب نفیس پروفسور د ج هوکارت موسوم به «فیلیپ واسکندر مقدونی» اعتراف دارم . (مؤلف)

گرده و باعث تشکیل دول متعددهٔ علیحده‌ای در آن خاك گردید که سکنهٔ آن دارای استقلال نفس و بعلاوه فطرةً دریانورد بودند ، درمقدونیه وسعت خاك و بُعد مسافت آن از دریا و خوبی وسائل ارتباطیه وزیادی نعمت وثروت سبب شد که ملت واحدی از کشاورز و گله‌دار وشبان در تحت ادارهٔ یکنفر پادشاه در آنجا تشکیل یافت و صحیح گفته‌اند که وقتیکه مقدونیه شروع بعملیات بزرگ خود نمود از حیث اوضاع سیاسی کیفیت یونان را در اعصاری که هم‌روصف آنرا نموده داشته است .

تاریخ قدیم مقدونیه

وقایع تاریخ قدیم مقدونیه عبارتست از مساعی حکمرانان جلگه‌ها که نسبةً متمدن ویحتمل یونانی الاصل بودند برای اینکه قبایل کوهستانی را مطیع کنند ودر تحت تربیت وانتظام درآورند. حقیقت این‌است که ازاحوال آن کشورخبری نداریم تازمانیکه ایرانیها پس‌ازجنگ سیتیان (سکاها) آمین‌تاس[1] را در تحت اطاعت خود درآوردند که در آن زمان او چنانکه در فصل چهاردهم مذکور داشتیم پادشاه آن ولایت بود .

هرودوت‌در کتاب خودنقل‌میکند که اولین‌سفرای‌پارسی که‌به دربار آمین‌تاس رفتند در ضیافتی که بخاطر ایشان داده شده بود بپادشاه اصرار میکردند که مخدرات خود را حاضر کند . پسر پادشاه که اسکندر نام داشت از این بی‌حرمتی غضبناك شد . چون ایرانیها مست شدند در عوض زنها جوان‌هائی مسلح بخنجر حاضر کردند و آنها پارسیهای جسور را با ملازمان‌ایشان بهلاکت رسانیدند. بعد برای‌جلوگیری ازمفاسدی که قتل اشخاص برای آن کشور تولید میکرد لازم بود تدابیر وچرب زبانیهای بسیار بکاربرده شود، ولی آن بدست‌وارث آمین‌تاس (اسکندر) باموفقیت انجام گرفت . توضیح اینکه چون هیئتی از طرف پادشاه ایران برای تحقیق فرستاده شد او خواهر خود را برئیس آن‌هیئت بمزاوجت داد ، همینکه لشکرکشی بزرگ پارس شروع شد اسکندر که جانشین پدر شده بود به پارسیها ملحق گردید اگرچه بقدر امکان ازمحبت یونانیها هم مضایقه نمیکرد .

---

۱ –Amyntas

پردیکاس[1] که از سنه ٤٥٥ تا ٤١٣ قبل از میلاد سلطنت کرد در ضمن تاریخ جنگهای پلوپونس اسمش مذکور و بکفایت و تدبیر شناخته شده و جانشین او که **آرشلائوس**[2] نام داشته در اداره کردن ماهر بوده وقشون خوبی تربیت داده است و نیز شعرا وهنروران یونان‌را در دربارخود دعوت کرده واز آنها نوازش مینمود که‌ازجمله **اوری‌پیدس**[3] **آگاتون**[4] ، **زیوکز**[5] بودند. بعد از آن دورهٔ هرج و مرجی بنظر میرسد که طولانی‌است ومعلوماتی چندان از آن دوره دردست نیست واینقدر هست که کشتارهای عدیده در آن زمان واقع شده و بالاخره چون برادر **فیلیپ** نیز کشته شد **فیلیپ** در سال ۳۵۹ قبل از میلاد بسلطنت مقدونیه رسید.

حسن ادارهٔ فیلیپ از سال ۳۵۹ تا ۳۳۶ قبل از میلاد

کفایت فوق‌العادهٔ **فیلیپ** از اینجا ظاهر میشود که در عرض سنوات‌معدوده مقدونیه را ازحالت یك دولت‌ضعیف که دائماً درتحت تهدیدهمسایگان‌خودبوده‌بیرون آورده‌ودولت‌مقتدری ساخت که درتمام یونان سمت تقدم‌وتسلط‌داشت. این پادشاه در ایام جوانی مدت سه سال بطورگروگان در تب که آن زمان دولت نظامی مهم یونان بود بسر برده تجاربی که در آن مدت درضمن معاشرت با **اپامینونداس**[6] حاصل‌کرده مادام‌العمر فراموش ننموده بود. لیاقت او تنها در اداره‌کردن‌کشور نبود بلکه قشونی از پیاده ترتیب داد موسوم به **فالانژ**[7] که هرچند در جناحین محتاج بمحافظت بود، لیکن خود بخوبی میتوانست نسبت بهر نوع لشکریان دیگر در آن عصر حمله‌ورشود از این‌گذشته قشون سوارهٔ خود را نیز ترقی داده بطوریکه مقاومت با آن غیر ممکن بود. در محاصرهٔ قلاع فنون مؤثری تعلیم کرد ونیروی دریائی هم ایجاد نمود. این مرد فوق‌العاده این مسئلهٔ اساسی‌را هم که « به زرمیتوان لشکر آراستن» ازنظر دورنداشت. چنانکه ازاستخراج معادن طلاونقرهٔ مقدونیه دولت فراوانی که پیشرفت خیالات بلند

۱– Perdiccas. ۲– Archelaus. ۳– Euripides. ٤– Agathon. ٥– Zeuxis.
٦– Epaminondas

۷ – فالانژ از ستونی بضخامت یا بعمق شانزده ترکیب یافته که اسلحهٔ آن نیزنیزه‌ای بطول شانزده پا بود وبدین‌ترتیب میتوانست صف پنجمی ، صف اولی‌را حمایت‌کند. (مؤلف)

او بر آن مبنی بود تهیه نمود بعضی از دول یونان مخصوصاً تب و آتن با قدرت **فیلیپ** مخالف بودند ومحرك ضدیت آتنیان بیشتر فصاحت و بلاغت **دیموستن** بود وخطابه‌های معروف آن خطیب بزرگ که برضد **فیلیپ** انشاد کرده موسوم به فیلیپیك میباشد هنوز در مدارس اروپا موضوع درس و بحث است ومعلوم میسازد که آن گویندهٔ بلیغ با کمال علو مقامی که در بیان و سخن سرائی داشت از اوضاع روزگار وتناسب دول بیخبر بود و ندانست آتنیان تربیت شدهٔ راحت طلب باوجود اتحاد با دولت جنگی تب باز حریف **فیلیپ** که مردی سر بازمنش واهل زحمت وتعب است نمیشوند و از عهدهٔ او بر نمیآیند ، در جنگ‌هائی که این سردار بزرگ بآن اقدام نمودچنان فتح و فیروزی حاصل کرد که اسباب تعجب است باقبایل ایلیریه محاربه کردو آنها را قتل‌عام نمود باآمفی‌پولیس[1] جنگ کرد و آنرا مسخرساخت ، با تسالی کارزار کرده و آنرا متصرف شد ، با فوسیان طرف شد و آنهارا مغلوب ساخته است ، پس از آن ولایت تراس را تاپروپونتیس[2] یعنی دریای مرمره را مسخر کرد ، اگر چه نتوانست پرینتوس[3] را متصرف شود و آن شهری بود بسیار مستحکم‌ودر مغرب بیزانس واقع بود. خلاصه تمام یونان‌برضد اوقیام کردند بعلاوه شاهنشاه ایران‌طرفیت داشت وچون **فیلیپ** مشاهده کرد که‌نیت‌او درمسلط شدن برداردانل انجام نمیگیرد متوجه تسخیر یونان‌گردید.

جنگ خرونه
۳۳۸ قبل از میلاد

دولتین تب و آتن با هم متحد شده درخرونه[4] با **فیلیپ** روبرو شدند وروز حساب برای ایشان رسید واین اولین دفعه‌ای‌بود که یک قشون جنگی ملی با لشکر طرز قدیم (چریك) و مزدور مقابل میشد ، جنگ خیلی سخت بود اما **فیلیپ** کاملا فاتح گردید و اسباب فتح و ظفر را هم عاقبت **اسکندر** جوان فراهم کرد که سواران سنگین اسلحه را بمهاجمه بطرف میمنهٔ دشمن که‌لشکریان تب در آنجا بودند واداشت ، تلفات متحدین کمرشکن بود چه ازآتنیان به تنهائی سه‌هزار تن مقتول یا اسیر شدند و از مردم تب هم اگر زیادتر نبودکمتر نمیشد. سلطان فاتح با تب بکمال سختی رفتار کرد ، نه فقط ریاست

۱– Amphipolis. ۲– propontis. ۳– Perinthus. ٤– Chaeronea.

اورا از بلاد بئوسیان مرجع ساخت بلکه استقلال را ازخود او نیز سلب کرد و جمعی از تبعید شدگان را با یك عده از پادگان مقدونی در آنجا بگماشت ، اما با آتن که آن نیز بحال ناتوانی افتاده بود بخوشی معامله کرد . اهالی آن شهر را آزاد نمود و با آن شهر عقد اتحاد بست و آنرا محل افتخار نامید . آنگاه بجانب پلوپونس[1] روانه شد و در آنجا تنها دولت اسپارت با او مقاومت نمود و بنا براین خاك آن دولت منحصر بناحیهٔ اصلی او یعنی لاکونیا[2] گردید .

انتخاب فیلیپ بسرداری کل یونان
۳۳۷ قبل از میلاد

یك سال بعد از جنگ خرونه در تنگ کرنت[3] مجمعی از تمام نمایندگان دول یونان بغیر از اسپارت منعقد گردید و در آن مجمع فیلیپ بیان کرد که میخواهم یك اتحاد جدیدی از یونانیان تشکیل دهم بطوری که تمام دول دارای استقلال خود باشند و با ریاست من برای محاربهٔ ایران متفق شوند تا صدمات غیر قابل تحملی را که از ناحیهٔ آن دولت مهاجم برایشان وارد شده تلافی نمایند . دول یونان نسبت بشاهنشاه که در این وقت چندان محل خوف و وحشت نبود عداوت مخصوصی نداشتند ، لیکن در انتخاب فیلیپ بسرداری کل مجبور وشاید هم که خوشوقت بودند از اینکه آن پادشاه قوای خود را مصروف جنگ آسیا کند و از یونان دور سازد . یقین است که عداوت یونانیان نسبت به فیلیپ ظاهر نبود، اما فیلیپ گویا این مسئله‌را میدانست ، آنچه منظور او بود سرداری کل یونان بود وچون این مقصود حاصل شد مفضی المرام بمقدونیه مراجعت کرده بنای تهیهٔ مهاجمه بدولت ایران راگذاشت .

المپیاس

اولین زوجهٔ فیلیپ ، المپیاس[4] دختراسیری از اپیرو[5] زنی بدیع الجمال بود، لیکن تندخو وگاهی اوقات اعمال بیرحمانهٔ خوفناك از او صادر میشد معهذا زن بزرگی بوده وچون مادر اسکندر است در تاریخ کمال اعتباررا دارد . اسکندر پسر یگانهٔ این زن بود و در کار آن پسر اهتمام فوق العاده

۱– Peloponnesus. ۲– Laconia. ۳– Chorinta. ٤– Olympias.
٥– Epirote.

میکرد تدریجا فیلیپ از زوجهٔ خود بیزار شد. چون از یونان مراجعت کرد یکی از زنان هم وطن خود را تزویج نمود. درجشن سرور وعروسی عم عروس که **آتالوس** نام داشت **اسکندر** را توهین ودر پاکزادی او تشکیك نمود. شاهزادهٔ جوان پیالهٔخود را بصورت **آتالوس** زد، **فیلیپ** درحال مستی بروی پسر شمشیر کشید واوپدررا استهزا کرده با مادر خود از دربار دور شد واین مشاجره مرتفع گردید. اما چون **اسکندر** خواست دختر ساتراپ کاریه‌را بزنی بگیرد باز مناقشه بمیان آمد، **فیلیپ** نهایت غضبناك شده این مواصلت را بهم زد وچهار نفر از رفقای **اسکندر** راکه گمان میکرد برضداو کار میکنند تبعید نمود. دونفر از آنها **هارپالوس**[1] و **بطلمیوس** بودند، **بطلمیوس** بعدها در تاریخ اهمیت تام یافته و بسلطنت رسیده است.

قتل فیلیپ
۳۳۶ قبل از میلاد

اوضاع سیاسی باعلی درجهٔ خوبی بوده **فیلیپ** بتهیهٔ جنگ بزرگ میپرداخت که درسال ۳۳۶ قبل ازمیلاد بدست یکنفر **پوزانیاس**[2] نام بقتل رسید. علت آن این بود که **آتالوس** نامبرده او را توهین کرده و**فیلیپ** از جبران هتك شرف او امتناع ورزیده بود، در مقدونیه قتل نفس شایع بود وهرچند **اسکندر** متهم بپدر کشی گردید ولی گمان نمیرود که دست تحریك در این کار داشته باشد. ازطرف دیگر ممکن است **المپیاس** بواسطهٔ بیوفائی شوهر کینه در دل گرفته و تصور کرده باشد که اگر ضربتی وارد نیاورد شاید ولیعهدی پسرش مورد مخاطره شود.

خلاصه **فیلیپ** که نقشهٔ تسخیر آسیا راکشیده‌حربهٔ فتح وفیروزی را تیز ساخته بود در جوانی درگذشت واگر زنده مانده بود محتمل است که در تاریخ هم اوبعنوان فاتح آسیا مذکور میشد. اما اگر چه بخت با او همراهی نکرد و ازمعاصرین وی هم چیزی تراوش نکرده، لیکن همین امر که‌اواول کسی است که یك‌دولت اروپائی بمعنی‌جدید تأسیس نموده یعنی‌یك ملت مسلح با منظور و آمال‌واحد تشکیل داده[3] دلیل‌بر بزرگی

۱— Harpalus ۲— Pausanias

۳ — رجوع شود بکتاب «فیلیپ و اسکندر مقدونی» صفحهٔ ۳ (مؤلف)

قدر اوست و نمیتوان آنرا از نظر دور داشت. چنانکه بعضی از مورخین گفته‌اند حق این است که روی‌همرفته اروپا مردی چون پسر آمینتاس نیاورده بود تا وقتیکه نوادهٔ آمینتاس بعرصه رسید.

شهرت فوق‌العادهٔ اسکندر کبیر

اگر بگوئیم **اسکندر** کبیر ازمعروفترین‌مردان دنیاست‌چندان بخطا نرفته‌ایم، حتی اینکه امروز هم در تمام آسیا تا حدود چین نام او مشهور ومذکور است. شخص مسافر در مشرق زمین همه جا این مطلب را مشاهده میکند و محض نمونه من دو مثال از دو کشور که چند صد میل از یکدیگر فاصله دارند میآورم.

اولا خواننده را دعوت میکنم که بکشمیر با من همراهی کرده سلاسل کوههای عظیمهٔ هیمالیا را طی کند و به گلگیت واز آنجا به هونزه بیاید که یقیناً اقصی بلاد عالم‌است وتا چند سال قبل هیچ جهانگرد اروپائی بآنجا قدم نگذارده بود. دراین درهٔ دور دست راجهٔ کوچکی حکمرانی دارد و او مدعی است که از اعقاب **اسکند** میباشد. این ادعای اورا نمیتوان بکلی واهی شمرد، چه بنابقول **مارکوپولو**[1] پادشاه بدخشان هم این ادعا را داشته است ومیتوان تصورکرد که این هردو ادعا مبنی است برروایات ناشیهٔ از سلطنت یونانی باختری که هنوز آثار آن در آن ممالك کوهستانی باقی است.[2]

از هونزه تا ساحل مکران مسافتی بعید است. در آنجا در سال ۱۸۹۷ یکنفر صاحب‌منصب تلگرافخانه هنگام‌مراقبت سیمی که درطول آن ساحل بیحاصل کشیده شده بود بدست قبایل وحشی کاروان[3] مقتول شد و حال آنکه حیات انگلیسیها در آن ناحیه تا آن‌زمان بسیارمحترم بود وسبب‌عمدهٔ قتل آن انگلیسی این بود که قبایل‌مزبورشنیده بودندکه عثمانیان هم کیش ایشان یونیان، ملت اسکندر ذوالقرنین[4] را مغلوب‌ساختند.

۱ــ Marcopolo.

۲ ــ رجوع شود بکتاب «Yule,s Marco Polo» جلد اول صفحهٔ ۱۵۷ (مؤلف).

۳ ــ رجوع شود بکتاب «ده‌هزار میل» فصل ۲٤. (مؤلف).

٤ــ «صاحب دو شاخ» لقب‌مزبور اشاره است باینکه او را پسر آمون« ژوپیتر » خیال کرده‌اند، چه آمن بطوریکه در نقوش وتصاویر نموده شده است شاخی مانند شاخ قوچ در هریك از صدغین او وجود دارد. (مؤلف).

آنها چنین تصور میکردند که این مغلوبیت و شکست یك ضربت خیلی سخت بقدرت و حیثیت تمام ملل اروپا وارد ساخته‌است. بنابراین سرگذشت مقتدرترین فرزند اروپا کمال اهمیت را دارد و برای من شخصا اهمیت آن بسیار است، بواسطهٔ اینکه مدت چندین‌سال بیافتن طرقی که آن مرد بزرگ در ایران طی نموده اشتغال داشته‌ام. لامحاله دریك قسمت از آن طرق من اولین اروپائی بوده‌ام که ردپای آن دلاور نامی را تعقیب و دنبال کرده منازلی را که اوطی نموده است پیدا کرده‌ام.

افسانه های اسکندر

در اینجا لازم است اشاره کنم بایستکه در بارهٔ دلاور مقدونی افسانه های بسیار گفته شده است. در این باب بقدری مبالغه کرده‌اند که شخصی که از مشرق زمین بنام اسکندر شناخته میشود تقریباً بکلی افسانه است باید دانست که بسیاری از افسانه‌های راجع به اسکندر ازطرف یونانیها اشاعه شده و مبدأ آن‌را میتوان بمائه دوم میلادی رسانید بنابراین روایات اسکندر پسر یکی از پادشاهان مصر بوده است. اما از نظر ایرانی چون ملاحظه کنیم مهمترین کتابی که از اسکندر گفتگو میکند منظومهٔ معروف فردوسی است، آن شاعر بزرگ در شاهنامه اسکندر را از خانوادهٔ سلطنتی ایران بیان و قلمداد میکند که دارا یعنی داریوش دختری از فیلقوس روم[1] (یعنی فلیپ یونانی) را تزویج کرده بعد او را مطلقه ساخت از وی اسکندر بوجود آمد داریوش کدمان پسر دوم دارا واز زوجهٔ دوم بوده، بنابراین پادشاه مقدونی برادر صلبی پادشاه ایران میشود جنگهائی که او در آسیا کرده‌است برای این بوده که تاج وتخت موروثی خودرا ازاقربای خویش بستاند در اینجا من این مطلب را میخواهم اضافه کنم که غالب ایرانیان این افسانهٔ تاریخی را باجوش وحرارتی قبول نموده واز آن اظهار شعف و خوشبختی مینمایند در صورتیکه هیچ منطقی برای آن نیست، ولی این افسانه‌های خیالی باید اسباب مسرت وخوشوقتی اروپائیها و آسیائیها هر دو باشد زیرا که آن در ادبیات مذهبی و غیر مذهبی هر دو

۱ــ روم همین رم و نزد آسیائیها قسطنطنیه است که شهر زیبائی بود پایتخت امپراطوری رم بشمار میآمد، قسطنطین بعدها آنرا روم جدید نامید. (مولف).

مورد اتفاق واقع شده و از جمله در قرآن هم بآن اشاره شده است

دورهٔ جوانی و جلوس اسکندر

این مسئله محل اتفاق است که مواهب درخشانی راکه طبیعت به **اسکندر** عطا نموده بود حتی در اوان طفولیت از وی ظاهر وهویدا بوده است . از جمله در عیاب **فیلیپ** پدرش از ایلچی های ایران پذیرائی که بعمل آورد پلوتارک[1] حکایت آن را نقل کرده مینویسد که در این مجلس **اسکندر** بدرجهٔ از خود ابراز لیاقت داد که اسباب تعجب ایلچیان شده و دیدند که **فیلیپ** با آنهمه شهرت خود در برابر خیالات بلند و دوراندیش **اسکندر** ابدا قابل ذکر نیست حکایت معروف دیگری که ذکر میکنند اینستکه وقتیکه بوسفالیس[2] را برای فروش آوردند **فیلیپ** به بهانهٔ اینکه شرور و غیرقابل سواری است از خریدن آن ابا نمود و در اینموقع **اسکندر** حاضر بود اظهار داشت که آن اسب عیبی از اینکه از سایهٔ خودش میرمد عیب دیگری ندارد ؛ این بگفت و آن حیوان را رو به آفتاب نگهداشت و بسمت سوارانه جستن کرده بر پشت آن حیوان قرار گرفت و بکلی آن را رام و مطیع خود نمود ، اینجا **فیلیپ** از کثرت خوشحالی فریاد کرده گفت فرزند دلبندم **اسکندر** تو سلطنتی را که درخور مقام و استعداد تو باشد انتظار داشته باش، چه مقدونیه برای تو بسی کوچک و ابدا گنجایش تو را نخواهد داشت اینها یک سلسله حکایاتیست که راجع به **اسکندر** گفته شد و اینک از نظر حقیقت و واقعه نگاری در اطراف وی سخن میرانیم و میگوئیم که یکی از خوشبختی های بزرگ این مرد این بوده است که زیر دست معلمی مثل **ارسطو** تعلیم و تربیت یافته است و او در تعلیم علم و ادب حرارت و جوشی که در **اسکندر** پدید آورد خستگی ناپذیر حتی در تمام دورهٔ حیاتش فتوری در آن روی نداد ، بعلاوه او در قسمت مهم زندگانی خود از محیط نا مطلوب دربار دور بوده و تمام اوقاتش بمطالعه و شکار و تفریح مستغرق و پیوسته سرگرم ورزش بدنی و روحی بوده است .

1– Plutarek. 2– Bucephalns.

میدان جنگ پرنتو [1] اول میدانی بود که این شاهزادهٔ جوان بآموختن تجارب جنگی پرداخته است ، در سن شانزده سالگی در غیاب فلیپ بنیابت سلطنت منصوب گردید لشکری برعلیه شورشیان میدی [2] فراهم آورده برآنها غلبه کرد ، درجنگ خرونه چنانکه در فوق مذکورداشتیم یکی ازجناحین لشکرتحت فرمان او بود ومی‌گویند که او اول کسی بوده است که بدستهٔ مشهور مقدس حمله برده وصفوف آنها را از هم شکافت و ازین رو وقتیکه بجای پدر بر تخت بنشست نه فقط در فنون جنگی و نیز در ادارهٔ امورتجارب قابل توجه داشت ، بلکه ازلحاظ اینکه مادرش المپیاس از نظر فیلیپ افتاده بود یقین داشته‌است که باید چندسالی برای تخت‌وتاج مشغول جنگ باشد و بالنتیجه سنش از بیست تجاوز نکرده بود که یك سر و کلهٔ سالخوردهٔ بروی شانه های جوانش وجود داشت .

شناختن یونان اسکندر را سلطنت

طبیعی است که تا آنوقت قابلیت و لیاقت اسکندر در نظر طوایف داخلی و نیز دشمنان خارجی معلوم نبوده است ، ولی طولی نکشید که درس عبرت بآنها در این باب داده شد .

بعد از قتل معمولی یك عده از اقارب و خویشان خود که آنهم احتمال میرود که بواسطهٔ نفوذ و تحریك المپیاس بوقوع رسیده باشد اسکندر بسوی ترموپیل عزیمت نمود . در اینجا انتخاب او بسرداری کل قشون برعلیه دولت ایران ازطرف کلیهٔ ایالات یونان باستثنای اسپارت که مانند همیشه بیطرف مانده بود وچندان هم مهم نبود تصدیق گردید . این پادشاه جوان پس ازآنکه این قضیه مطابق دلخواه او خاتمه یافت توجه خود را بطرف دشمنان شمالی معطوف داشته و بعد ازیکسال از جلوسش لشکر را بطرف ممالك بالکان سوق داد . معروف است که درجریان این جنگ او دریك تنگه خیلی سخت درنتیجهٔ ابراز لیاقت و تدبیر فوق العاده ای خطر عظیمی را ازقشون خود دفع نمود و اجمال آن اینست که اهالی (بقلهٔ کوه پناه برده) ارابه های زیادیکه در آنجا جمع کرده بودند از بالا بزیر پرتاب کردند (تا سپاهیان مقدونی درزیر آن خرد شوند)،

---

۱ — Perinthus . ۲ — Maedi .

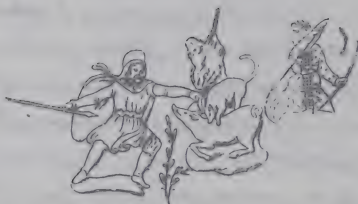
اسکندر ملتفت شده فورا بسپاهیان خود دستور داد صفوف خودشان را بگشایند و یا بخوابند و تنشان را با سپر ها بپوشانند و بالاخره از همین ، راه غیرمترقبه‌ای که پیدا شد کلیهٔ ارابه ها رد شده و صدمهٔ باحدی نرسید ، مقصود اصلی وی عبور از رود دانوب بود که با نهایت شجاعت قشون نش را بدون خطر از جلوی چشم دشمن عبور داد و از این عملیات دلاورانه تمام طوایف مجاور را از لیاقت و مهارت جنگی خود مستحضر و آگاه ساخت . بعد بطرف ایلیریه[1] زیمت نمود و در آخر بمقدونیه مراجعت کرد، در آنوقت رسولانی (با تحف و هدایا) از طرف پادشاهان خود بنزد **اسکندر** آمده خواستار صلح و روابط دوستانه شدند .

انهدام تب

جنگ دیگر **اسکندر** از جنگهائیست که نه تنها از حیث لیاقت و شجاعتی که ازخود ابراز نموده اهمیت داشته است بلکه مسئله‌ای هم بر او مسلم گردید که نمیتواند بر یونانیان اعتماد نماید ، توضیح آنکه خبر بیونان رسید که **اسکندر** فوت نموده ، قبل از تحقیق صحت و سقم این خبر مردم تب عموماً باآتنیان و سایر یونانیان جمع شده اهل سارد هم بآنها کمك مالی داده یکدفعه شورش کرده و پادگان مقدونیه را محاصره نمودند، دستهٔ دیگر که یونانی بودند ابراز همدردی نموده و **دیموستن**[2] حرکت کرده تا هر قدر بتواند اسلحه و مهمات جنگی فراهم کند، ولی قبل از آنکه بتواند متحدینی برای خود تهیه کند و یا از جائی کمکی بآنها برسد **اسکندر** با قشون فاتح خود وارد بوئیتیه[3] گردید ، او در ابتدا شرایط سهل و ملایمی برای صلح پیشنهاد نمود، ولی شورشیان احمقانه رد نمود د ، این بود لشکر مقدونیه با پادگانی که بودند در کادمیا[4] (قلعهٔ تب) به لشکریان تب حمله بردند. شش هزار تن مقتول و سی هزار تن بلکه عملا تمام مردان سکنه را اسیر گرفتند. صدمه و خسارتی که باهل تب رسید نظیر همان صدمه و خسارتی بوده است که آنها در زمان اقتدار خود بسایر شهرهای بوئیتیا وارد کرده بودند ، شهر را باستثنای معابد و عمارت پیندار باقی را با خاك یکسان نمودند و سکنه را تمام اسیر واستقلال را ازتب سلب

۱— Hvria ۲— Dhilighhens ۳— Bizothi ٤— Qidihea ٥— Pindar

کردند ، اسکندر در تمام این موارد نفس خود را ضبط کرده و بطرزی عاقلانه ملایمت را از دست نداد ، او دراین جنگ درس عبرتی داد که مثل صاعقه آوازه‌اش در تمام یونان بپیچید و بدینوسیله بنیان سلطنت خود را مستحکم ساخت و در عین حال از هر گونه تعدیات و اجحافات که سبب تهییج احساسات یونانیان باشد خودداری نمود، این جنگها برای یك پادشاه جوان که تازه بر تخت نشسته است مهم و ضروری بوده است ، خاصه برای او که در نظر داشت ازمملکت خود بخارج حرکت نماید اثرات خوبی هم بخشید ، زیرا ازجمله در تمام این مدت مدید که ازاروپا دور بوده است نائب‌السلطنهٔ او توانست با تمام انقلابات داخلی مقاومت کرده و هیچوقت محتاج نشد که از قشون آسیا کمکی برای او فرستاده شود .



قسمتی از منظرهٔ شکار پارسیان
اقتباس از یك ظرف سفالین در موزه هرمیتاج

فصل بیست و یکم

جنگهای گرانك و ایسوس

ای سروران محتشم ! اسکندر پادشاه در همه روی زمین مثل و مانند نداشت ؛ تنی پیلوار و بصلابت فولاد داشت؛ سپاهش بیشمار و در خوبی و پهلوانی سمر بود؛ در هنگام جنك و رامش و باده گساری از اندرزهای ارسطو بهره بر می گرفت و از تربیت این استاد بآنجا رسید که همه مردان دور و نزدیك را شیفتهٔ خود ساخت

از داستان کهنهٔ اسکندر
وبر ۱/۰ ، صفحه ۱۳۶

اوضاع قبل از جنگ بزرگ

قبل از بیان بزرگترین جنگهای تاریخی اجازه میخواهم برای لحظه‌ای قلم را باوضاع قبل از جنگ و عوامل مهمه‌ای که در کار بودند معطوف داریم. ما در ابواب گذشته مناسبات و روابط دولت ایران را با یونان مرتبا مذکور داشتیم و با مراجعهٔ بآن ظاهر میشود که دولت پارس در آن وقت بی اندازه فرتوت و در شرف انحطاط و انقراض بوده است. اما اسکندر در اینموقع یك قوهٔ قاهرهٔ جوانی بنظر می‌آمد. بعلاوه اسکندر طرفدار و مروج یك تمدن عالیتری از تمدن پارس بوده است که در آنجا اطاعت کورکورانه نسبت شاه سد عظیمی در جلو ترقیات بوده و بهیچوجه باحریت فکر و آزادی اهالی یونان

قابل تطبیق و مقایسه نبود . اما راجع بوضعیت نظامی اولا این مطلب دور ازحقیقت است که بگوئیم **اسکندر** که مانند سایر سرکردگان و ژنرالهای بزرگ دنیا یکنفر محصل لایق بود کلیهٔ موانع و مشکلاتی را که در جلو میدید اهمیتی بآن نمیداد، هرچند موقع مواجه شدن با دشمن مسئله غرورجوانی وهوای کشور ستانی و امیداشت که خودرا با بزرگترین مشکلات ومخاطرات مواجه نماید. از طرف دیگر اگر بگوئیم که ضعف وانحطاط دولت ایران تا این حد بود که یکنفر حادثه جوی متهور و جسور میتوانسته است آنرا بآسانی از پای درآورد و طعمهٔ خود سازد بنظر من راه خطائی پیموده‌ایم زیرا اولا **داریوش کدمان** که فرمانش درداخلهٔ کشور نافذ ولازم‌الاجرا شمرده میشد شخصی بود مجرب و کارآزموده بعلاوه در شجاعت و دلاوری شهرتی بسزا حاصل کرده بود، مسلماً نسبت به بسیاری از اسلافش لایق وکافی‌ترهم بوده است دیگر این را هم باید در نظر داشت مهماتی که آنوقت تحت اختیار ساتراپهای آسیای صغیر بود بهمان اندازه بود که **اسکندر**حاضر داشت ، از جمله همان مزدوران یونانی بودندکه در مقابل قشون مقدونیه تا آخرین لحظه مقاومت میکردند و پافشاری مینمودند . ولی بطوریکه ذیلا معلوم خواهد شد فوت **مم‌نن**[1] فرمانده شاهنشاه در اینموقع خوشبختی فوق العاده ای بوده که بمهاجمین رو نمود ، نیروی دریائی ایران همچنانکه در محاصرهٔ ملتو[2] کاملا بثبوت پیوست بدرجهٔ کمال بوده وبدینجهت عبور از بغاز داردانل هم‌نهایت درجه صعب ومشکل بوده‌است، ولی باز ازحسن اقبال پادشاه مقدونیه در آنموقع تمام تنگه‌ها از پادگان فنیقیها خالی بوده است .

علاوه تا بعد از فتح فینیقیها **اسکندر** در این میانه نگران بودکه‌مبادا ازایران لشکر مهمی بیونان فرستاده شود و بواسطهٔ عداوت یونانیان باطمع و حرص آنان بپول دولت ایران هروقت باشد موقع‌را طوری بحرانی کندکه یکنفر قائد وسردار عادی در اینصورت جرئت نکندکه تمام قشون خود را بطرف آسیا حرکت دهد در حالتی‌که مثل آنان دشمنی از عقب و نیروی دریائی مثل دولت ایران از جلو مراقب باشند ،

۱– Memnon . ۲– Meletus .

اما پارسیها چنین خیال میکردند و شاید این خیال آنها درست هم بوده است که حملهٔ **اسکندر** یکنفر جوان گمنامی بایران از حملهٔ **آژیلاوس**[1] یکنفر کهنه سرباز بالا تر نخواهد بود، پارسیها با خود میگفتند **پارمنو** و **آتالوس** دو نفر از سواران **فیلیپ** با ده هزار تن در ۳۳۶ قبل از میلاد حمله بآسیای صغیر آورده و در ابتدا هم فتح نمودند، لیکن وقتیکه **ممنون** وارد جنگ شده و در مقابل ایستاد لشکر مقدونیه تاب مقاومت نیاورده و بالاخره روبهزیمت نهاده و بعد از شنیدن خبر قتل سردار خود بطرف اروپا مراجعت کردند، خلاصه هر گاه ازهوش وعقل فوق العادهٔ **اسکندر** قطع نظر کنیم موقع قشون مقدونیه بیش از این اجازه نمیداد که فقط قسمتی ازهمان ایالات ساحلی آسیای صغیر را فتح نموده بتصرف خود در بیاورند و بفاصله های زیاد و تصادفاتی کـه پیش میآمد خسته شده ازمیان میرفتند و این فقط از تدبیر و عقل **اسکندر** بود کـه اسلحه و آلاتی که از زیر دست **فیلیپ** بیرون آمده بود همان ها را بکار برده تا خـود را مالك آسیا قرار داد.

حرکت قشون در ۳۳۴ قبل از میلاد

در موسم بهار ۳۳٤ قبل از میلاد **اسکندر** با قشون مهم خود از مقدونیه حرکت نمود و بطرف آسیا روانه گردید و شاید این مسئله درظاهر خیلی اسباب تعجب بود که برای چنین مقصد مهمی جماعت قشونی که تهیه شده غیر کافی میباشد، چه عدهٔ آن رویهمرفته ازسی وپنج هزار تجاوز نمیکرد که پنجهزار آن سواره والباقی پیاده بودند وازمجموع آن تقریبا یك نصف آن مقدونی بود، تسالی ها وقبایل مجاور قسمت مهم این قشون را تشکیل داده بودندلیکن معدودی ازیونانیان درصفوف قشون خدمت میکردند، گرچه دستجاتی ازپلوپونسی ها وسایرمتحدین یونان نیزذکرشده است که داخل دراین قشون بوده‌اند، اما ازطرف دیگر قشون مزبورطوری تعلیم وتربیت یافته بود که با قشون نظامی و نیز با عشایر کوهستانی هردومیتوانستند بخوبی جنگ کنند، روحیات این قشون بواسطهٔ فتوحات پی درپی و همچنین اعتمادش برصاحبمنصبان خود خیلی عالی وقوی بود و دیگر تعلیمات جنگی و

1– Agesilaus.

اسلحه و مهمات آنان بدرجهٔ عالی بود که تا آنوقت نظیر آن دردنیا دیده نشده بود اما راجع بعلت این عده نظر اسکندر این بود که در هر فتحی میتواند نفرات جدیدی داخل درقشون نموده وازاین راه تلفاتی راکه ازراه بیماری یا قتل دست میدهدجبران نماید. گذشته ازاین قبل ازاینکه یك کشوردولتمندی را فتح کند ازعهدهٔ پرداخت بودجهٔ یك قشون مهم زیاد برنمیآمد چنانکه میدانیم بودجهٔ قشونی اوخیلی سبك بوده حتی بطوریکه ازخودش نقل شده است وسایل این جنگ را درابتدا بیشتر از راه استقراض فراهم آورده است

خط سیر قشون تا هلس پونت (داردانل) معلوم واین همان راهی بود که چندی قبل ازاین قشون مقدونیه آن را پیموده بودند، بطوریکه ممکن بود درحرکت و سیر سریع نمودند ومحتمل است که میخواستند ازهر گونه اطلاعی که دراین باب بایرانیان میرسد جلوگیری شده باشد و بیشتر ازهمه باید برای سالم ماندن یکصد و شصت قایق جنگی ووسائل نقلیه اضطراب داشته باشند که بدون آن ممکن نبود بتوانند بطرف آسیا عبور کنند، روزبیستم به سستوز[1] رسیدندوچون ابیدوز[2] طرف مقابل ساحل راقشون مقدونیه بعد از آخرین جنگ دردست داشته‌اند این بود بدون درنگ سوار کشتی شده بطرف آسیا روانه شدند وبدون هیچگونه تصادمی هم درخشکی پیاده شدند این مطلب را خوب میتوان تصور نمود که پادشاه مقدونیه دراینجا برای زئوس[3] و آتن ونیز برای هراقله اجداد خیالی خود با چه شوق وشعفی قربانی کرده است.

جنگ گرانیك ۳۳۴ قبل از میلاد

اسکندر بطورقطع مطلع شد که برای جنگ با اوسپاه زیادی جمع آوری شده‌است، این بود اول بزیارت قبر اشیل (پهلوان داستانی یونانیها) دردشت الیوم[4] رفته پس از آن بلافاصله طرف ساحل شمالی ابیدوزروانه گردیدودر گرانیك ساحل رودی که آب آن نزدیك سیزیکوس[5] ازشهرهای مهم آنزمان بدریای مرمره میریزد جنگ بزرگی واقع شد واین اولین جنگی بود که روی داد. ازآریان چنین مسطوراست که ممنن سر کردهٔ قوای مهم‌مزدور یونانی

۱- Sestos. ۲- Abydos. ۳- Zeus. ٤- Elium. ٥- Cyzicus.

؛ در اینجا بسرداران ایران پیشنهاد نمود که باید عقب نشست ، شهر ودهات را آتش زد (و آنچه خواربار در سر راه اسکندر است باید معدوم کرد) ولی ایرانیان که آنوقت مست بادهٔ کبر و غرور بودند آنرا ردنمودند و الحق در هیچ جنگی هم ایرانیان بقدر اینجا از خود غیرت و مردانگی بروز ندادند و اگر همینطور دارای انتظامات خوب هم بودند اسکندر نمیتوانست بر آنها غلبه کند . قشون ایران در سمت راست رودخانه قرار گرفته بودند که عبور از آن خیلی مشکل بوده است ، اگرچه پایاب بود ولی سوراخ و گودیهای زیاد داشت ، علاوه کنارههای آن هم خیلی بلند ومرتفع بودهاست ، تمام سواره نظام راکهعدهٔ آن بالغ بربیستهزارتن بود درمیدان جنگ حاضر نمودند و مزدوران یونانی راکه بالغ بربیستهزار تن میشدند بطور ذخیره نگاه داشتند ایرانیان یقین داشتند که فتح با آنها خواهد بود و بواسطهٔ غرور حاضر نشدند که پیاده نظام را در میدان جنگ حاضر کنند و شاید در باطن آنها را پست و حقیر میشمردند ، اما از طرف مقدونیها و آنها تمام قوای نظامی واسلحهٔ جنگی که داشتند بکار انداختند ، اولا پیاده نظام سنگینی که بود بدو قسمت تقسیم شدو بایك عده سواره نظام تسالیها تحت فرمان پارمنیو در جناح چپ قرار گرفتند و اما اسکندر سواره نظام عالی ومهم خود را در جناح راست جمع نموده و بغرض تهدید خط آنرا از خط قشون ایران خارج ساخت و از اینراه دشمن را وا داشت که او هم بر طول یسار مرکزش افزوده و آنرا بالا ببرد وهمینجا فرمان داد که حمله ببرند ولیمراقب بود که اتصالش ازمرکز بریده نشود ، ابتدا پیشرفت با ایرانیان بود ، اینان زوبینهای خود را بطرف چابك سواران پرتاب میکردند که پائین آنها از وسط رودخانه به علی رغم عدهٔ زیاد تقلا و کشمکش میکردند ، ولی یکدفعه سواره نظام سنگین اسلحه بمدد آنها برخاسته و نائرهٔ قتال بشدت مشتعل گردید و بین ایرانیان با زوبین هائی که داشتند و مقدونیها با نیزه های بلندآنها زدوخورد غریبی درگرفت. دراین بین نیزهٔ اسکندر شکست، فورا حربهٔ تازهٔ باو رسانیدند ودر همین میانه چشمش به میترادات[1] (مهرداد) داماد داریوش افتاد ،

1– Mithradatis .

صورتش را نشانه نمود و اورا روی خاك انداخت، دراین هنگام ضربتی روی کلاه خود اووارد آمدولی با کمال‌فرزی‌ضربتی بحریف‌زده کارش‌را تمام‌کرد واینجا باز به **اسکندر** حمله شد ودراینمرتبه **کلیتوس**[1] ازوی دفع نمود، در این اثنا آثار فتح در سپاهیان مقدونیه ظاهر شده‌و بنای گرفتن کناررودخانه راگذاشتند. آنها ایرانیان راکه زوبین‌های آنان نسبت به نیزه های خودشان‌کوتاه وقابل مقاومت نبود از جلو راندند و بالاخره ایرانیان مرکزرا خالی‌کرده و آن بچنگ لشکرمقدونیه افتاد وهمین جنگ را خاتمه داد. سواره نظام پارس شکست خورده بنای فرارراگذارد وبیچاره مزدوران یونانی‌را درمقابل حملهٔ دشمن بدون آنکه از پشت سر کمکی داشته باشند باقی گزاردند. **اسکندر** غدقن کرد که فراریان را عقب نکنند بلکه مهم صفوف از هم ریخته را بانجام رسانند، این بود که ازهرطرف سواره وپیاده بیونانیان‌حمله‌بردند و آنها باکمال‌شجاعت جنگیدند ومعذالك خیلی زود از هم پاشیده فقط دوهزار نفر اسیر افتادند.

تسلیم شدن سارد ۳۳۴ قبل از میلاد

بعد ازجنگ فوق ازایران قشون منظمی درآسیای صغیرباقی نماند وسارد با حاکم جبان ونامردی که داشته است تسلیم گردید واین یك اقبال دیگری‌بودکه به **اسکندر** رونمود، زیرا که محل مزبور دیوارش را سه رجه بالا برده وبقسمی مستحکم بودکه بکلی خارج از دسترس معلوم میشد وازاین روپادگان آن میتوانستند حملات تدافعی اختیارکرده خود را محفوظ دارند وتسلیم دشمن نشوند وتصرف آن برشأن وجلال اهل مقدونیه افزوده علاوه برثبوت مهارت جنگی ولیاقت نظامی آنهامهمات زیادی هم که فوق‌العاده گرانبها بود بدست آنها افتاد. **اسکندر** پس ازفتح لیدیه‌با حسن مراقبتی بانتظام و ادارهٔ امور کشوری آن مشغول شده وازاین ثابت نمودکه مقصود اصلی وی این است که کشور های مفتوحه برای اوباقی وبرقرارماند. ساتراپ (والی) بواسطه ضعف دربار سه شغل مهمی راکه درابتدا هریك ازدیگری مجزا وبشخص مستقلی داده میشد با هم توأم و همه را خود شخصاً بعهده داشته است. توضیح اینکه او علاوه بر حکومت کشوری

۱ــ Clitus.

امارت لشکر و ریاست کل دفتری و مالی‌را هم دارا بوده است. **اسکندر** شغل نظارت در امور مالی و امور نظامی هریك را ازدیگری مجزا نموده بااختیارات تامه بدست یکنفر کاردانی سپرد که مربوط بدیگری نبوده است. وی این انتظام را در هریك از ایالات شاهنشاهی که بتصرف در میآورد معمول و مجری میداشت.

محاربهٔ کاریه، لیکیه، پامفلیه، پی‌سیدیه و فریگیه

اسکندر پس از فتح سارد عازم شدکه پیش از حرکت بطرف مشرق محض تحکیم کارخویش اول متصرفات یونان را درساحل آسیای صغیر بتصرف خوددر آورد. چنانکه افس[1] قبول اطاعت نموده و **اسکندر** در آنجا بجای حکومت شخصی حکومت ملی تشکیل داد. اما می لت[2] بنای مقاومت را گذارد و پادگانی که در آنجا بوده بواسطهٔ نزدیك بودن کشتی‌های جنگی ایران تشجیع شده حاضر شدند که جنگ کنند نیروی دریائی ایران اگرچه انتظامش در آن موقع خوب نبود ولی‌اهمیت زیاد داشت. فرمانده آنها ناوهای مقدونیه راگذاردکه پیش بروند ولی از طرف ساحل جلو آنها را بستند. خیلی کوشش نمودند که نیروی دریائی مقدونیه را داخل جنگ کنند، حتی **پارمنیو** هم رأی داد که دعوت آنها را اجابت نموده مصاف دهند، ولی **اسکندر** محض رعایت حزم واحتیاط ازاین اقدام جلوگیری کرده حاضر نشدکه خودرا بمخاطره بیندازد. او در آخر نیروی دریائی خود را یکی بواسطهٔ مصارف زیاد و دیگر دون نیروی دریائی ایران بود منحل ساخته و همه را از خدمت مرخص نمود.

خلاصه می‌لت پس از محاصرهٔ مختصر با حمله بتصرف **اسکندر** در آمد نسبت باشندگان و مزدوران یونانی که سالم مانده بودند خیلی خوب سلوك نمود. مخصوصاً مزدوران یونانی را داخل در قشون کرده سپس بقصد هالیکارناس[3] افتاد. اینجاکه مرکز نظامی ممنن بود قلعه‌ای بسیار مستحکم وپادگان زیادی هم داشت و بدینجهت تصرف آن فوق العاده مهم و موقوف بود برکوشش زیاد. بالاخره خندق قلعه را امر

۱– Ephesus ۲– Miletus ۳– Halicarnassus.

کرد پر کرده و دسته قشونی را که برای محاصرهٔ قلاع تربیت شده بود حاضر ساخت، پادگان یکدفعه یورش آورده ولی غیر از تلفات و خسارت زیاد نتیجهٔ گرفته نشد، آخرالامر ممنن مجبور شده شهر را آتش زد و با سپاهیان خود عقب نشسته بدو دژ محکم دیگری پناهنده گردید. اسکندر که در این جنگ تلفات زیادی داده بود در صدد تسخیر آن دو دژ بر نیامد. آنها همینطور باقی ماندند تا سال بعد انتیپاتر [1] آنجا را بتصرف در آورد. اسکندر از هالیکارناس دسته‌ای از قشون خود را که تازه داماد شده بودند مرخص نمود. بشرط اینکه در بهار آینده مراجعت نموده سرخدمت حاضر باشند. در عوض بقدر امکان بر نفرات جدیدالورود افزود. نیز یکعده ازسپاه جدیدالورود را بطرف پلوپونس اعزام‌داشت، سپس خط سیرش را راست بطرف ساحل ادامه داد و برای اینکه نیروی دریائی ایران را ازمیان ببرد شهرهای چندی را که متعلق به لیکیه و پامفیلیه بودند فتح نموده تحت اطاعت خود در آورد. این بلاشك ازمسائلی شمرده میشد که فوق‌العاده مهم وقابل ملاحظه بوده است.

پس از این قشون از سمت شمال روانه شده تا عبورش بحدود پیسیدیه افتاد، در اینجا دچار حملات سخت عشائر کوهستانی گردید. ولی آن حملات را با تلفات زیاد از خود دفع نمود. سپس داخل فریجیه شده و آنجا راتصرف نمود و تحت انتظام در آورد. در کوردیوم پایتخت سلاطین فریگی نظامیان تازه داماد وقشون جدیدالورود مذکورهٔ فوق مراجعت نموده به‌اصل قشون که عدهٔ آن بالغ برچهار هزارتن بوده‌ملحق گردیدند. واقعاً اگر آنها نرسیده بودند تلفاتی که در این میانه از جنگ و نیز از بیماری وارد شده بود ونیز پادگانی که لازم بود تهیه شود جبران و تدارك آن خیلی مشکل بود.

ظاهراً غرض اصلی اسکندر که طرف ساحل را تحت قوای معظم ایران باقی گذارده و خود بطرف آسیای صغیر پیش رفت این بوده است که خودرا بجادهٔ بزرگی که منتهی بداخل ایران میشد برساند. ولی شکی نیست که خبری که ازپیش داده‌شده

۱— Antipater.

بود که سیادت آسیا از آن کسی خواهد بود که گره ارابهٔ گردیوس [1] اولین پادشاه زمین را باز نماید اورا بکلی ربوده بود . امثال اینگونه خیالات که در دماغ وی مؤثر بود وی‌را بطرف گردیوم جلب کرد و بند مزبور را قطع نمود پس از اندکی هوا بهم خورد و آسمان امضاء و قبولی خود را هم برعد و برق معرض ظهور و بروز رسانید (یعنی صدای رعد و برق بلند شد .)

فوت ممنن
۳۳۳ قبل از میلاد

در این بین ممنن که در تعقیب نقشهٔ خود که جنگ را بمقدونیه ببرد و میدان محاربه را در آن حدود تشکیل دهد جیوس [2] را تصرف کرده و سپس توجه خود را بسمت میتیلن [3] معطوف داشت . دراین اثنا که مشغول عملیات بود مریض شده ودرهمان مرض از دنیا برفت این حادثه واقعاً بآمال شاهنشاهی ایران لطمهٔ خیلی بزرگی وارد ساخت پس از فوت او یکدسته قشون پارسی بهسیکلادس [4] فرستاده شد ، ولی شکست خوردو این همان بواسطهٔ نبودن کمکی ازطرف دولت ایران بوده‌است که در۳۳۲ قبل‌ازمیلاد دراسپارت علم طغیان برافراشته شده ابدا نتوانستند کاری از پیش ببرند ولی درسال ۳۳۰ قبل از میلاد **انتیپاتر** نائب السلطنه در میگالوپولی طغیان مزبور را فرو نشاند .

جنگ ایسوس - نوامبر
۳۳۳ قبل از میلاد

مرحلهٔ دوم جنگ **اسکندر** از وقتی‌شروع میشود که‌از گردیوم برای مصاف دادن با شاهنشاه حرکت میکند . آری تا اینجا شمشیر هائی که از روی آنها گذشته تمام آن متعلق بساتراپها (ولات) ودور از مرکز بوده است اینك که دارد پیش میرود وبخوبی میداند که باید با قوای متحدهٔ ایران مقابل شود عبورش از طریق کاپادوکیه بوده است در تمام راه هیچگونه اتفاقی هم نیفتاد . ولی پس از یك حرکت تندی وقتیکه بدربندهای مشهور رسید مانند **کوروش کوچك** دید که آنهارا محکم گرفته‌اند . **اسکندر** مهیا شد که‌شب بمستحفظین که استحکام آنها غیر قابل تسخیر بود حمله ببرد بدین امید که از اینراه هراس و وحشتی در آنها تولید نماید . این امیدی که داشت صورت نگرفت. لیکن از

۱- G nshius . ۲- Chios . ۳- Mytilen . ٤- Cyclodis .

این حرکت واقدام بیش از آنچه منظور بود برای او حاصل گردید، باینمعنی که مستحفظین پس ازاطلاع ازجلو آمدن خصم محل خود را خالی کرده و باکمال عجله رو بهمزیمت نهادند . **اسکندر** وقتیکه آن محل را مشاهده کرد که طوری بنا شده است که میشود با جمعیت کمی راه را بردشمن مسدود[1] ساخت ازحسن طالع خود بسی تعجب نموده خوشحال گردید . بالاخره داخل کلیکیه[2] شده وپس ازشتابی که درحرکت بعمل آمد تارسوس[3] را بتصرف در آورد. دراینجا اودر آب سیدنوس[4] که خنك بود آب تنی کرد وبدین سبب بمرض سخت خطرناکی مبتلا شده ناچار متوقف گردید ولی بزودی بهبودی حاصل نمود . آنوقت **پارمنیو** را اعزام داشت که دروازه های سوریه راکه قبلا نسبت به **کوروش** کوچك از آن اشاره بعمل آمده تصرف نماید . بعد خودش از پشت سر بهتأنی راه می‌پیمود وهرقدر که پیش میرفت موقع خودرا مستحکم میساخت . دروسط راه شنید که **داریوش** سمت شرقی دروازه در دو منزلی منتظر اومی باشد . پس خود را برای جنگ آماده ساخته وباکمال اطمینان باستقبال دشمن شتافت .

در این اثنا شاهنشاه از تأخیر کردن سپاه مقدونیه چنین نتیجه گرفت که باید **اسکندر** ازجنگ منصرف شده باشد. این بود حرکت کرده ازهمان زنجیره کوههائی که بود عبور کرده و از تنگهٔ معروف بدربند آمان گذشت ، اینجا دفعةً معلوم شد که او پشت سر **اسکندر** واقع شده است، لذا بطرف ایسوس پیشرفت . بیمارانی که ازقشون مقدونیه عقب مانده بودند اسیر گشته وهمه را بیرحمانه بقتل رسانیدند .

اسکندر که ازدربند های سوریه گذشته بود بدواً گذارش این امر باورسید آن را تصدیق ننمود ولی اکنون که صدق آن آشکار گردید تمام سرداران و افسران خودرا جمع کرده بآنها چنین گفت : اینك خداوند بی پرده دراین جنگ باشما همراهی کرده **داریوش** را مجبور ساخته که با قشون انبوه خود سرزمین تنگی را بین دریاو

۱ـ تا اواسط مائه نوزدهم که انفجاری دربن‌صخره ها رخ داد بارهای شتران را بواسطهٔ تنگی گردنه با دست میبردند . (مؤلف) .

۲ـ Cilicie ۳ـ Tarsus ٤ـ Cydnus ٥ـ Port Amonique

جبال لشگرگاه قرار دهد، محلی که در دست است برای حرکت افراد قشون وسعت و گنجایش دارد و کاملا میتوانند عملیات کنند. برخلاف محلی که دست ایرانیان است بواسطهٔ تنگی جا از عدهٔ زیادخود ابداً نمیتوانند استفاده کنندبلکه تماماً ضایع خواهد شد، نیزسفرجنگی و کارهای نمایاندده هزارنفر یونانی راکه همه میدانند بیاد آنها آورد.

جنگ ایسوس که از جنگهای قطعی دنیا شمرده میشود در نزدیك شهری بنام مزبور در دشتی روی داد که عرض آن کمتر ازدومیل[1] بوده است. دشت‌مزبوربتپه‌هائی درشمال شرقی و بخلیج اسکندرون در جنوب غربی واقع شده، رودخانهٔ کوچکی هم که آب آن بدریا میریخت درواقع حافظ ایرانیان بوده است، سپاه عظیم ایران که از دستجات وطوایف مختلفه تشکیل یافته بود بالغ برششصد هزارتن میشد. ازمیانهٔ آنها سی هزارمزدوریونانی بوده که مساوی با تمام لشکری بود که **اسکندر** با خود داشت. شصت هزارنفر **کارداس**[2] جماعتی که نمیتوان هویت آنها را معلوم داشت درجناح چپ ایستاده، مزدوران یونانی تحت سواره نظام در جناح راست قرار گرفته بودند. بیست هزارتن اطراف تپه ها رامحکم گرفته واگرسردار آنها کفایت نظامی ازخود بروزمیداد بخوبی ممکن بود قشون مقدونیه را ازعقب تهدید نماید. بقیهٔ لشکر ایران بمنظور معاونت وتقویت یکطرف صف کشیده وابداً داخل در جنگ نشد. خود **داریوش** بر طبق رسم تغییرناپذیردر قلب لشکرقرارگرفت.

اما **اسکندر** دربرگشت‌ازدربند های سوریه اشکرخودرا فوراً باندازهٔ گنجایش میدان صف آرائی نمود، باین معنی سواره نظام سنگین خودرا تحت فرمان خودش در جناح راست قرار داد و دستجات منظم فالانژها را تحت **پارمنیو** با بقیهٔ پیاده نظام در جناح چپ نگاه داشت. در اینجا **اسکندر** دید که سواره نظام پارس در جناح راست

---

۱ ـ هولم، ۳، ۲۳۹، عرض دشت مزبور را سه میل معین کرده است، لیکن کالیستن که همراه اسکندر بود آنرا چهارده استاد یا بعبارت دیگر زیاده از یك میل و نیم دانسته است. هرچند در مسافت آن اختلاف است ولی ظن قوی آنست درآنوقت دشت نامبرده از دومیل کمتر بوده است. (مؤلف).

۲ـ Cardaces

میدان جنگ فرار کرده‌اند برای تعدیل این وضعیت سواره نظام تسالی را در مقابل برای حفاظت دستجات منظم فالانژها تعیین نمود در قسمت عقب نگرانی که داشت وقتی



۳۴- جدال اسکندر در ایسوس
اسکندر به (داریوش کودمان) حمله میبرد.
(از خاتم کاری که در پومپه کشف شده و حالیه در موزهٔ ملی ناپل است.)

که حال غفلت و کاهلی دستجات ایرانی را دید که ازخطوط جنگی خارج بودند بزودی

این نگرانی او مرتفع گردید بطوریکه آریان نقل کرده‌است او نخست مردانش را آرام داده سپس فرمان داد که آهسته بطرف ساحل رودخانه که سپاه ایران در آنجا با کمال خونسردی منتظر حمله بود پیش بروند، نظیر کوناکسا قشون پارس نتوانست در مقابل حملهٔ یونان پایداری کند ومثل گوسفند رو بهزیمت نهاد، ولی مزدوران یونانی استقامت ورزیده ومحکم ایستادند.

چون صفوف فالانژ بواسطهٔ عبور از رودخانه بهم خورد جنگ مغلوبه شده وجدالی سخت درگرفت عاملی که جنگ را خاتمه داد همانا وحشت وخوفی بود که بر داریوش غالب شد، باین معنی وقتی که طغیان وشدت ابرهٔ جنگ بطرف او زور آور گردید یک دفعه دست پاچه شده و رو بفرار نهاد و حتی برای سبک کردن ارابهٔ خود سپرش را بدور انداخت

در خاتم کاری منظرهٔ جنگ اسکندر، شکل سر برهنهٔ طرف چپ بطوریکه نشان داده شده به داریوش حمله میبرد ودراین پی سرنیزه‌اش یکنفر ایرانی اصابت کرده است. درمقابل، صورت پادشاه هخامنشی که بنظر میرسد آثار وحشت وخوف از وی نمایان است و ارابه‌چی اسبهای ارابه را دارد باشلاق میزند. دروسط خاتم کاری مزبور دیده میشود که یکنفر پارسی از اسب پیاده شده واسبش را به داریوش تقدیم میکند. نقل میکنند که این پادشاه جبون امر داد مادیانها را که کره های آنها در عقب جا گذارده شده بودند درطول جاده باکمال سرعت برانند ودر آخر برای آنکه جان‌خود را محفوظ دارد ارابه را گذاشت وسوار براسب گردید. دراین بین قشون فاتح جناح راست مقدونیه بکمک پارمنیو بطرف چپ شتافت. دراینجا مزدوران شجاع یونانی مانند جنگ گرانیک که همقطاران پارسی آنها را تنها گذاشتند سرافتمندانه جنگیدند، ولی بی‌فائده، مگر اینکه کمک کرده جان شاهنشاه نالایق را ازخطر محفوظ داشتند چه اسکندر او را تعاقب نکرد مگر وقتی که دید جنگ را برده و فتح نصیب وی شده است. تلفات قشون ایران درجنگ و آنهائیکه درحال وحشت وسراسیمگی باطراف وتپه ها پراکنده شدند مینویسند بالغ برصد هزارتن بوده است.

سراپردهٔ **داریوش** که مادر وزن‌ودودخترش در آن بودنداز جمله‌غنائمی بوده که نصیب فاتح مقدونی گردید، ولی او بااسیران خودش به‌احترام و نزاکت وادب‌رفتارنموده وعلوهمت خودرا از اینراه بثبوت رسانید معادل یك میلیون لیره غنیمت بدست‌آوردند. ولی خـزانهٔ عمده که با قشون بوده است **پارمنیو** آن را بعد در دمشق تصرف کرد.

نتایج حاصلهٔ ازجنگ ایسوس حیرت‌آور وخیلی غریب بوده‌است و آن فقط این نبود که مقدونیها لشکری راکه متجاوز از ۱۰ برابرعدهٔ آنها بود شکست دادند بلکه این نکته هم بر آنها مکشوف گردید که سپاه ایران اگرچه ازحیث عـده زیاد هم باشد نمیتواند درمقابل آنها درمیدان جنگ ثبات واستقامت ورزد

فی‌الواقع وقتی که‌شاهنشاه باحال وحشت ازجلو **اسکندر** فرار کرده ایالات‌غربی امپراطوری عظیم خود را واگذارد که بدون اینکه حمایتی از آنها بشود مقاومت کنند ویا به مهاجم تسلیم گردند ورق کشور ستانی آسیائی برگشت درخاتمهٔ بیان میگوئیم که ایسوس درردیف یکی ازجنگهای قطعی دنیا میباشد.

محاصره و تصرف صور
۳۳۲ قبل ازمیلاد

اسکندر پس از فتح ایسوس بطرف فینیقیه کـه هدف منظور بعدی‌وی بودپیشرفت. شهرهای آن مانند آرادوس[۱]، آرواد[۲] حزقیل ونیز صیدا که ازخسارات تاراج **اخوس**[۳] تایك اندازه بیرون آمده بود وشهرهای دیگرقبول اطاعت نمودند. مقصود **اسکندر** از فتح فینیقیه همانا انهدام نیروی دریائی ایران بوده است ودرنتیجه خواست خطری راکه برای اواز عقب تصورمیرفت جلوگیری کرده باشد. ازجمله میخواست که آنجا را مرکزتشکیلات اساسی جدیدی قراردهدتا از آن‌بتواند بعملیاتی که درنظر داشته‌است بپردازد. چنانکه همین سبب گردید که قبرس که آن نیزاز حیث نیروی دریائی مرکز مهمی شمرده میشد تسلیم شود و بتصرف فاتحین در آید و آن ازجمله اماکنی بود که‌فتح آن مقدمتاً برای الحاق مصرلازم وضروری شمرده میشد.

صور آنوقت یکی ازشهرهای بزرك فینیقیه بود، خرابی وانهدام‌صیدا‌سبب‌ازدیاد ثروت وقدرت‌وی گردید بطوریکه آن قابل بسی توجه بوده است. این «شهرتاج‌بخش»

۱– Aradus. ۲– Arvad of Ezekeil. ۳– Achus.

اشعیا در یك جزیره‌ای واقع شده که فاصلهٔ آن بخشکی نیم میل بوده است برای دفاع از دشمن دارای برج و باروئی بس محکم و مرتفع بود. لذا اهالی اعتماد بقوای خود نموده و همانطور که با ایران عمل کرده و فاتح هم شدند اینجا نیز فرمانداران آن جمع شده گرچه بدوا قبول اطاعت نمودند، ولی بعد سر از اطاعت باز زده حاضر نشدند که **اسکندر** را با قشونش اجازه بدخول شهر دهند. توضیح اینکه **اسکندر** بصوریها گفت که میخواهد برای ملکارت، **هراکل**[1] صور قربانی کند که آن از هراکلی که در یونان پرستش میشد قهرمانی علیحده بوده‌است، صوریها به **اسکندر** جواب دادند بیك نفر یونانی یا مقدونی اجازه نخواهند داد بشهرشان داخل شود. **اسکندر** از این جواب در خشم شده تصمیم گرفت که از خشکی پلی بنا کند و بدان وسیله شهری را که دست یافتن بآن ناممکن شمرده میشد تصرف نماید. علاوه بر این بنای پل هم درمقابل یك دشمن خطرناك و از جان گذشته کاری بس صعب و مشکل بوده است.

بالجمله شروع بکار کردند و بواسطهٔ عملجات بیشماری که بکار انداختند ابتدا پیشرفت قابلی هم نمودند. ولی وقتیکه بجاهای عمیق دریا که در دسترس قایقهای جنگی صور بود رسیدند کارگران متصل مورد حمله واقع شده و از کار باز میماندند. برای جلوگیری از این صدمات و حفاظت کارگران امر کرد دو برجی سوار بر ماشین آلات در (منتها الیه) پل برپا کردند. معذلك صوریها بنای مقاومت راگذاشته برجها را با آنچه بود بوسیلهٔ یك کشتی پر از مواد محترقه باکمك قایقهای جنگی که دارای چهار صف پارو زن بوده برباد دادند[2]. **اسکندر** امر کرد دوباره پل را از نو بنا کنند. این

۱ـ Heracle

۲ـ وشرح آن‌را چنین نوشته‌اند که صوریها دماغهٔ کشتی بزرگی را پراز ماسه و سنك ریزه کردند وکشتی مزبور را پس از اینکه با قیراندودند از مواد محترقه پر کردند. بعد از آن آنرا بدم بادهای تند دادند، بادها کشتی را با سرعتی حیرت‌آور بطرف پل برده وچنان بخاك زد که دماغهٔ کشتی در خاك فرو رفت، دراین حین صوریها که درکشتی بودند مواد محترقهٔ کشتی را آتش‌زده بیرون جستند ودر قایقهائی که قبلا تهیه شده بود جاگرفته بافکندن مشعل‌های افروخته بطرف پل‌و مقدونیها شروع کردند، کشتی قیرآلود همینکه آتش‌گرفت بادها این آتش را در اطراف پراکند طولی نکشید که از این آتش‌ها شعله‌هائی تمام پل‌و اطراف را فراگرفت، برجهای چوبین مقدونیه و هرچه سوختنی بود طعمه آتش گردید. «مترجم».

دفعه عرض آن را بیشتر گرفتند و برج های زیادی هم ساخته روی آن سوار نمودند. در این بین مردم صیدا وفینیقی‌های دیگر باهشتاد کشتی ازبحریهٔ ایران جداشده با **اسکندر** داخل درقرارداد شدند. چیزی نگذشت که ملوك قبرس هم با یکصد و بیست کشتی به آنها ملحق شده بطرف مقدونیها رفتند. این قضیه باعث ضعف نیروی دریائی صوری‌ها گردید، بالاخره **اسکندر** با نیروی دریائی خود جدا بمحاصرهٔ شهر پرداخت.

آلات وادوات محاصره که آن را روی پل جدید سوار کرده بودند نتوانست‌به حصارمستحکم‌شهر آسیبی برساند. اینجا باید گفت که ازساختن‌پل جدید برای‌منظوری که بود چندان فائده‌ای حاصل نشد، ولی بعد اواین آلات وادوات را بکشتیهای خود سوار کرده بآن قسمت حصار که چندان محکم نبود حمله برد. درآخرفرمان یورش عمومی داده شد. **اسکندر** ازسوراخی که باکشتیهای دارای‌ماشین آلات جنگی دردیوار پیدا شده بود داخل صور گردید. پس ازگرفتن برج های چندی روی حصار بشهر وارد شد. قشون مقدونیه بواسطهٔ مقاومت سخت اهالی و کشتن عده‌ای از همقطاران آنها را روی دیوارهای شهر بکلی ازخود خارج شده شروع بقتل عام نمودند زنان‌وکودکان در کارتاژ (که قبلا بآنجا فرستاده شده بودند) سالم ماندند. لیکن ازمردان صور هشت هزارتن مقتول وسی هزارتن را اسیر کرده برده‌وار فروختند. بدین طریق صور که «بازرگانان وی شرفای جهان بوده‌اند[1]» (طعمهٔ حریق شده) از آن جز خرابه هائی باقی نماند.

الحاق مصر ۳۳۲ - ۳۳۱ قبل از میلاد

باید دانست برای حملهٔ بمصرسقوط صوراولین قدمی بود که برداشته شد. چنانکه **اسکندر** پس ازصورعازم غزه گردید. اهالی با وجود تهدید سختی که اخیرا شده بود بنای‌مقاومت راگذاردند. بواسطه اینکه شهر ودژ آن دریك زمین‌خیلی مرتفعی قرارگرفته بودامر شد خاکریزی در ۲۵۰ پا ارتفاع و ۱۲۰ پا عرض دورا دور شهر بنا کردند، آنوقت با نقب ها قسمتی از دیوار قلعه را خراب کرده و بعد از سه حملهٔ غیر مظفرانه فتح

---

۱ ـ اشعیا، ۲۳، ۸. (مؤلف).

نصیب وی گردید، پادگان قلعه آنقدر جنگیدند تا همگی کشته شدند مصر پس ازاین بدون کشمکش بدست فاتح مقدونی در آمد. نائب‌السلطنهٔ پارس چون دید که دیگر مقاومت نتیجه ندارد تسلیم گردید **اسکندر** مانند **کوروش** بزرگ خدایان و معابد مصریان را فوق‌العاده احترام نموده و نسبت بسکنه باکمال محبت رفتار کرد ازجمله شهر اسکندریه را بنیان نهاد که آن ازعالیترین شهرهائی است که اوطرح آنها را ریخته وچون مسائل خیالی درده‌اغش فوق‌العاده مؤثر بوده‌اخیراً بزیارت واحهٔ اسرار آمیز **آمون**[1] رفت. اینجا بطوریکه ازمنابع رسمی مستفاد میشود او بـه پسر **آمون** شناخته شده بود. پس ازانتظام امورمصروتعیین ولات مصری که بنام او حکومت کنند دوباره بصور آمد، در آنجا او نیروی دریائی را معاینه و بازرسی کرده برای پیشروی به مرکزامپراطوری ایران بلافاصله مشغول تهیه گردید.

1 – Ammon.



سکهٔ نقره متعلق به صیدا درحدود ۳۸۴-۴۰۰ قبل از میلاد

فصل بیست و دوم

خط سیر اسکندر کبیر تا مرگ داریوش

تو شهر و یرا مینگری و باختر را مشاهده میکنی ، برج و باروی اکباتانه
رفعت و استحکامی ویژهٔ خویش دارد ، آنجـا یکصد دروازهٔ هکاتم پلیس
پیش روی تـو گشاده است ، و از آن دور شهر شوش ا خواهی دیدکه
برکنار رود خوهس پس بنا شده و در ایـن رود آبـی گوارا که شایستهٔ
جام شاهان است در جریان می باشد .

« بهشت باز یافتهٔ میلتون»

جنگ آربیل
۳۳۱ قبل از میلاد

چون **اسکندر** ازصور بیرون آمد طرف مشرق بقصد تاپساکوس واقع در ساحل فرات روانـه گردید . درست همان راهـی که **کوروش کوچك** سابقاً پیموده بود . در آنجـا دوپلی از قایق یافت که بدستور او ساخته بودند . نیروی مختصر پارس مرکب از سه هزار تن که در اینجا مأمور بودند از عبور او جلوگیری کنندٌ بواسطهٔ نرسیدن کمك از جنگ احتراز جسته عقب نشستند. واقعاً منظرهٔ جنگ فوق العاده حیرت آوراست که چطورشد **داریوش** با داشتن سواره نظام زبدهٔ زیاد بـرای جلوگیری از لشکریان یونانی کوششی بعمل نیاورده و حرکت آنها را که اسلحه شان سنگین و عدهٔ سوران سباك اسلحه هم خیلی کم بوده مختل نساخته است . در این جلگه‌های صاف و وسیع (باچابك سوارانی که بجنگ و گریز معتاد بودند) بایستی قشون مقدونیه متصل مورد حمله واقـع بشود ، همچنانکه درچند قرن بعد پارتی‌ها (دراین جلگه ها همین کاررا کردند، یعنی به‌رومیان

حملات مظفرانه کرده وغرور آنها را درهم شکستند.

بالجمله پس ازعبور از فرات اسکندر ازوسط ناحیهٔ حاصلخیز بین‌النهرین پیش رفته تا اینکه ازکاریه گذشته بدجله رسید، دراینجا هم داریوش درنتیجهٔ غرور اهمال کرده اهتمامی درجلوگیری ازاو ننمود. اگرچه بواسطهٔ تندی آب دجله نتوانست بدون صعوبت واشکال زیاد ازآن عبور کند. اسکندر پس ازاین از ساحل دست چپ بطرف آسورقدیم که درآن وقت آتوریا مینامیدند گذشته درگوگمل نزدیك خرابه‌های نینوا بفاصلهٔ تقریباً هفتاد میل از اربیل که این جنگ بهمان نام خوانده شد داریوش را دریافت که درآن صحرای وسیع وهموار که مخصوصا آن را برای حرکت‌سواره نظام وارابه ها که نهایت درجه طرف اعتماد او بودند انتخاب کرده و بانتظاری وی میباشد آری داریوش بتجربه فهمیده بود که روبروشدن بامقدونیها درصحرای تنك وناهموار که سپاهیان اونتوانند عملیات کنند بی حاصل است. عدهٔ قشون او که از نقاط مختلفهٔ کشورتهیه شده بقولی متجاوز ازیك میلیون بود. جماعتی هم از قشون اجیر یونانی با اوبودند ولی شمارهٔ آنها مانند ایسوس مختصربود. دیگرپانزده زنجیرفیل هم در خط جنگ حاضروصف بسته بودند واین اولین دفعه ایست که دریك جنگ بزرگ تاریخی فیل دیده می‌شود.

مقدونیها که یگانه حریف زبردست آنها درایسوس یونانیهای اجیربودندبایستی حس کرده باشندکه اعتماد آنها به رشادت ودلاوری خود وعملیات وورزشهای طولانی جنگی و نیزراهنمائی عالی سردارخودشان‌است واین اعتمادهم بواسطهٔ حرکات‌وعملیات آرام‌وبا دقت اسکندرتوضیح و نشان داده شد که‌پس‌ازتحصیل اطلاعات‌صحیحه‌ازوضعیت شاهنشاه چهار روزبقشون‌خود استراحت داده واردوی‌خودش را مستحکم نموده‌باروبنهٔ سنگین وبیماران را در آن جای داد وعده‌ای را هم برای حفاظت آنها گماشت. او بدین طریق موضعی‌را تدارك کرد که قشونش‌بتواند به‌آزادی عملیات کند ودرهنگام ضرورت عقب نشینی نماید.

این دولشکرقریب هفده میل‌ازهم فاصله داشته ویك رشته تلال وتپه های پستی

دراین میانه حایل و آنها را ازهم جدا میکرد . اووقتیکه ازاین تپه ها گذشته سپاه عظیم ایران را جلو خود دید فورا شورای جنگی آراست تا در این باب مشورت کند که آیابایدفورا شروع بجنگ کرد یا نه. پارمنیو که رأیش محل اعتماد بودچنان مصلحت دانست که قبلا اطلاعات مقدماتی صحیحی ازمیدان جنگ در مورد گودالها یا کمین گاهها تحصیل کرده وازانتظامات وترتیبات دشمن نیز تحقیقاتی بعمل آرند. بالاخره اردو زده شد و اسکندر ظاهرا بی‌هیچ مانع ورادعی ازطرف دشمن تمامی میدان‌راکاملا رسیدگی وتحقیق‌نمود . پارمنیو ازلحاظ کثرت لشکر ایران بعلاوه رأی دادکه شبیخون بزنند . اسکندر این رأی اورا نپسندید واین کلام معروف راگفت: ظفررا بدزدی بدست نیارم.

اشکر ایران که تمام شب را زیراسلحه بودند بامر داریوش به ترتیب جنگی درآمده خود درقلب قرار گرفت و یکدسته ازاقارب شاه وسواران ممتاز باجاویدان، وی‌را حمایت وحراست میکردند ودو دسته ازقشون اجیریونانی تقسیم وهریك در یك طرف شاهنشاه جا گرفته و قراولان سوارهٔ سلطنتی با فیلها و پنجاه ارابه در جلو جا داشتند ، جناحین راست وچپ ازدستجات مختلف ازسواره وپیاده ترکیب یافته وباید صفوف آنها ازهرطرف تا فاصله زیادی کشیده‌شده باشد . لشکرمقدونیه که بالغ برچهل‌هزارتن‌پیاده نظام وهفت هزارسواره نظام بود بوضع همیشگی صف بسته ، پارمنیو دررأس فالانژدر جناح چپ قرارگرفت ودستهٔ نیرومندی ازسواره نظام تسالی وی را حمایت میکردند . خود اسکندر دررأس جناح راست که‌ازسواران عالی‌مقدونی ترکیب یافته قرارگرفت.

نظر به‌برتری فوق‌العادهٔ لشکرایران ازحیث عده‌نیروئی هم بطوراحتیاط‌تشکیل ومأمورحفاظت قسمت عقب گردید اوقشونش تا اینقدرخوب ورزیده شده و تا این‌حد بطرف دشمن به چشم حقارت مینگریست که با کمال جرأت و جسارت قشون دست راست‌خود را به حملهٔ جناح چپ ایرانی که تقریباً رو برو شدن با قسمت اعظم دریای لشکر بود فرمان دادو با اینکه داریوش میتوانست از موقع استفاده نموده و فرمان حملهٔ عمومی بدهد ولی برای این که اختلالی در نظم و ترتیب سپاه عظیم

۱ – Parmenio.

و جسیم وی روی ندهد مجبور شد همهٔ لشکر را بکار نیندازد بالاخره **داریوش** وقتیکه میدان جنگ را که نظم و ترتیب آن با کمال دقت داده شده بود گذاشته داخل زمین‌های ناهموار گردید دید که از ارابه‌هائی ساخته نخواهد شد ولذا قشون سوارهٔ جناح چپ خود را فرمان حمله داد این حمله در اول ظفرمندانه بود، جنگ سواره نظام که متعاقب آن رویداد بی‌نهایت سخت و شدید بود تا اینکه نظم و ترتیب دوباره برقرار شد و دستجات منظم یونانی صفوف دشمن‌را بهم پیچیدند، دراین مورد ارابه‌هائی را که حامل داسهای بزرگ و خیلی هم موجب امیدواری بودند (هرچند در کوناکسا معلوم گردید که مقابلهٔ آنها با قشون ورزیده و دارای تعلیمات نظامی بی فایده است) فرمان حمله‌داده لیکن این‌حمله ظاهراً بواسطهٔ نرسیدن کمك‌مؤثری‌ازطرف‌سوار یاپیاده نظام سبك اسلحه کاملا بی نتیجه‌ماند، زیرا که‌پیاده‌نظام‌سبك‌اسلحهٔ یونانی زوبینهایشان را با قوت بطرف آنها پرتاب‌کرده جلو آنها را بریدند و ارابه چی‌ها‌را بزیر انداختند و فالانژها وقتیکه مجبور میشدند ناچار صفوف خود‌را گشوده تاارابه‌ها بگذرند وبعد از عقب مستحفظین و مهترها هجوم می‌آوردند حملهٔ بجناح چپ قشون ایـران و بعد عده‌ای هم که بمدد آنها فرستاده شد باعث گـردید که شکاف بـزرگی در صف نزدیك **داریوش** پیدا شد و از همین طرف **اسکندر** بسرکردگی سواران رفیق که قسمتی از فالانژها آنها را تقویت میکردند حمله برد جنگ تـن بتن کوتاهی در اینجا آغاز شد که آن منتهی بفرار مضطربانهٔ**داریوش** گردید ، درصورتیکه هنوز جریان جنگ بیك میزان باقی بوده و نتیجهٔ آن معلوم نبوده است او خائفاً از میدان فرار نمود .

میدان جنگ بقدری وسیع بود که این خبر دفعتاً انتشار نیافت ، **پارمنیو** در میان ازدحام وهجوم دشمن گیر کرده‌و چنان درفشار بود که‌کسی نزد **اسکندر** فرستاده ویرا بکمك طلبید[1] و او هم با جمعیت خود بکمك وی شتافت ، بین راه بدستجات سواره نظام پارتی، هندی،پارسی برخورد که بحال فرار بودند،کوشش مأیوسانهٔ فراریان

۱ـ شاید این پیغام را پارمنیو برای این داده که از تعاقب بازش دارد تـا اینکه فتح تمام بشود ، چه غفلت ازاین احتیاط بودکه یونانیهای‌کوناکسا را بتهلکه انداخت . (مولف) .

مزبور برای اینکه از وسط راهی باز کنند سبب گردید که عدهٔ زیادی از مقدونیها تلف شدند، ولی وقتیکه **اسکندر** به محل اجتماع لشکر رسید دیدکه **پارمنیو** باکمك سواران تسالی برجناح راست دشمن غلبه کرده و همه در کار فرارند ، بنا براین مجددا بدنبال **داریوش** شتافت ودر همان شب بزاب بزرگ رسید و از آنجا چند ساعتی برای استراحت لشکر و اسبان با احتیاط توقف نمود ، روز دیگر باز مشغول تعاقب شده تا به آربلا[1] که آربیل کنونی باشد رسید و آن هفتاد میل از میدان جنگ فاصله داشت. چون نتوانست به **داریوش** دست یابد علاوه لشکر واسبان هم از کار افتاده بودند ازتعاقب پادشاه مغلوب دست کشیده **داریوش** را گذارد که بدون هیچ مزاحمتی به اکباتان باز گردد

نتیجهٔ جنگ اربیل

اگرچه میدان جنگ بانظر پادشاه بزرگ انتخاب شده وتقریباً تمام قوای مملکت را بحمایت خود در آنجا حاضر ساخته بود ، از نظر نظامی از پیش معلوم بوده است ، مگر اینکه بگوئیم در جنگ تن بتن ممکن بود آسیبی به **اسکندر** برسدو اگر این اتفاق میافتاد البته کار خاتمه پیداکرده و مجرای تاریخ عوض میشد ، در هرحال از آن ببعد در **داریوش** دیگر امیدی برای مقاومت مسلحانه باقی نماند و کرسی امپراطوری ، مخصوصاً شوش و بابل بزرگ با تمام ثروت هنگفت و ذخائر آنها باختیار فاتح درآمد و **داریوش** مثل یك نفرفراری جز اینکه در حواشی مملکت خود بجنگ و گریز اقدام کند چارهٔ دیگری نداشت و (افسوس) اینهم برای آخرین سلطان هخامنشی بر اثر خیانت رذلانه و پستی که نسبت باو نمودند ممکن نشد صورت گیرد . **کریزی**[2] در شرحی که راجع باین جنگ نوشته است ازقول **ناپلئون** چنین میگوید « نام بلندی که **اسکندر** برای قرنهای زیاد ودرمیان ملل مختلفه حاصل نموده است او شایسته این نام بلند میباشد ، امـا اگر در آربیل شکست میخوردچه‌میکرد، در صورتیکه فرات و دجله و بیابان قفر در عقب واقع شده و قلعه و استحکامی هم که محل پناه و گریزگـاهی باشد در این میانه نبوده و نهصد فرسنگ هم تا مقدونیه مسافت داشته است » مسلماً جواب آنست که **اسکندر** همان

۱— Arbela ۲— Creasy

کار را میکرد که گزنفون[1] آنرا قبلا ممکن جلوه گر ساخته بود .

تصرف بابل و شوش

فاتح مقدونی از آربلا بطرف بابل راند و در آنجا از طرف حکومت و کهنه وسایر طبقات مردم از وی پذیرائی شد ، چه احتراماتی راکه در مصر نسبت بخدایان آنجا بعمل آورده بود شنیده و جلب شده بودند ، اسکندر نظیر کوروش کبیر ، دستهای بعل را گرفت و حکم کرد معبدیرا که اردشیر خراب کرده بود تعمیر کنند ، بابلیها از این کار راضی و مسرور و از آن ببعد دولتخواه او شدند .

از بابل اسکندر در مدت بیست روز بشوش در آمد ، یونانیها شوش را مرکز پادشاه بزرگ میدانستند و در آنجا اسکیلوس[2] پرده‌بازی پرسا[3] را بمعرض نمایش گذارد . در آن شهر پنجاه هزار تالان یا شانزده میلیون و پانصد و پنجاه هزار پوند[4] با اشیاء نفیس دیگر که قیمت آنها از حساب بیرون بود بدست آمد که از جمله دو مجسمهٔ هارمودیوس[5] و اریستوگی‌تون[6] بوده که از مفرغ ساخته بودند ، اسکندر آنها را بآتن دعوت داد که بعد از چند سال آریان آنهارا در آنجا مشاهده نموده است.

تصرف پرسپولیس و پاسارگاد

اسکندر در شوش فتح خود را با شکوه و جلال تمام نمایش داد ، قربانیها و مشعل دوانیها[7] و نیز جنگهای ژیمناستیکی بعمل آمد ، جشن مزبور مصادف شد با رسیدن پانزده هزار نفرات تازه که بکشمکش آمده بودند و نظر باحتیاج مبرمی که بوجود آنها بوده است بخوبی پذیرفته شدند ، چه از عده قوا آنچه در این جنگها بواسطهٔ قتل و ناخوشی تقلیل یافته بودند نفراتی بجای آنها لازم بود گذاشته شود . علاوه برای مراکزی که جدیداً مفتوح شده‌واهمیت

۱ـ Xenphon ۲ـ Aeschylus ۳ـ Persau

٤ـ درصورتیکه تالان نقره مراد باشد مقدار آن همان است که در بالا ذکر شد والا اگر تالان طلا باشد، مبلغ آن معادل یکصدوسی‌ودومیلیون‌وچهارصد هزارلیرهٔ انگلیسی میشود. (مؤلف).

٥ـ Harmodius ٦ـ Aristogeiton

۷ـ یك نوع مسابقه‌ای بود بین دوشیزگان بدینطریق که شمع‌هائی دست هر کدام میدادند و او با یك‌پا میدوید در صورتیکه شمع خود را روشن نگهداشته و شمع همگنان خود را خاموش میکرد علامت بردن بود. (مترجم).

نظامی داشته است لازم بود پادگان بگذارند ، او بعد از این مصمم گشت که بفلات ایران و خانهٔ مقدس پارسیان داخل شده و بتمام دنیا نشان بدهد که دولت آنها زوال یافته است .

بالجمله از کارون عبور نموده از اهواز حالیه براهی که دو پایتخت را بهم‌وصل مینمود یعنی راه بهبهان که آنزمان معمول بود و حالیهٔ ظاهراً بواسطهٔ خرابی هر دو پایتخت کمتر عبور میشود عزیمت نمود، جماعت او کسیان که درتپه‌های سخت ناهموار آنجا ساکن بودند وهمیشه ازرعایای غیرجنگی پادشاه بزرگ که از آن راه عبور میکردند باج راه میگرفتند از لشکریان **اسکندر** نیز مطالبهٔ باج راه کردند . **اسکندر** جواب داد که در سر گردنه های خود حاضر شده بگیرند ، پس از آن از راهی غیر معمول بهمان فرزیو شتابی که همیشه درعملیات و کارهای خود مینمود ناگهان بسردهکده‌های آنها فرود آمد وایلات غافلگیرشده باطراف متفرق شدند ودراین هنگام **کراتروس**[1] با قوای خود مکانهای مرتفعهٔ آنهاکه بتنگهٔ محل عبور افراز داشت بتصرف درآورد ، سپاهیانی که بهمراه **اسکندر** بودند دفعه دوم هجوم برده قبلا تنگه راگرفتند ، اینجا قبایل اوکسیان بدون هیچگونه مقاومتی ناچار بتسلیم شدند .

پارمنیو با قسمت اعظم لشکر و باروبنه ازراهی که راه ارابه‌رو خوانده می‌شد (یعنی از راه رامهرمز و بهبهان کنونی) بطرف پارس فرستاده شد و این راه غیر از قسمتی که بواسطهٔ عبور و مرور قوافل یا عابرین پوشیده شده باقی بهمان حالیست که پیش از دوهزار سال بوده یعنی بحال طبیعی باقی میباشد و خود **اسکندر** با سرعتی که معتاد بود ازکوهستانها بطرف دروازهٔ پارس راند که در آنجا نائب‌السلطنهٔ پارس‌دیواری در جلو تنگه کشیده و باچهل هزار سپاه برای مدافعه حاضر شده بود ، عملیات‌جنگی ترموپیل در اینجا تجدید گردید ، مقدونی‌ها از راهی که از میان تپه‌ها میگذشت قبل ازطلوع صبح بآنطرف تنگه‌ناگهان برسر پارسیان ریخته وبانك شیپور آنهاکراتروس راکه در جلوتنگه منتظر بود خبردار ساخت وپارسیها ازدوطرف محصور شده کشتاری

۱– Craterus

هولناك در گرفت و باید دانست که این تنها مقاومت منظمی بود که از ایرانیان بعمل آمد .

اسکند بعد از این فتح بطرف کوربا بند امیر راند و در آنجا امر بساختن پل نمود و از آن گذشته باستخر پایتخت پادشاهان بزرگ در آمد و در آنجا یکصد و بیست هزار تالان معادل با بیست و هشت میلیون و دویست و نود هزار پوند با غنائم بیشمار دیگر بدست آورد . بطوریکه **پلو تارك** مینویسد ده‌هزار گاری قاطری و پنجهزار شتر برای حمل و نقل این خزائن لازم بود ، خوانندگان نباید این رقم کثیر را بنظر تعجب نگریسته و آنرا حمل بر اغراق کنند ، چنانچه شما بخاطر بیاورید که از تمام بلاد آسیا طبقه بعد طبقه مبالغ خطیر هنگفتی بپادشاه بزرگ میرسیده است تا برطبق سنت برای روز حاجت جمع شود البته رفع این تعجب خواهد گردید و نیز میدانیم که بعد از انتشار ثروت بی‌پایان چه رواجی در تجارت دنیای متمدن پیدا شده است ، بالجمله پاسارگاد نیز بتصرف در آمد .

قصور عالیهٔ پرس پلیس طعمهٔ حریق گردید و بقتل عام سکنه فرمان دادند ، **آریان** می‌نویسد که این عمل تلافی خطاهائی بود که پارسیان در یونان خصوصاً در آتن مرتکب شده بودند و این بعید نیست همینطور باشد که مورخ مزبور گفته است ، زیرا که میدانیم عدهٔ زیادی از اسرای یونانی که ناقص‌العضو شده بودند در استخر حضور فاتح آمده و ناله‌های آنها برای انتقام طبعاً لشکریان را باینکار واداشته است .

شرحیکه **پلو تارك** دراینباره نوشته **درایدن**[1] شاعر معروف انگلیسی همانرا گرفته به‌نظم در آورده وچنین سروده‌است : « **تیموتیوس**[2] فریادمیکند . انتقام، انتقام، ارواح انتقام را به‌بین که برخاسته ، مشاهده کن مارهائی‌راکه پرورش داده‌اند چطور از میان گیسوهایشان صفیر میزنند و جرقه‌هائی که از چشمان آنها برق میزند . اینان اشباح یونانیانی هستند که در جنگ کشته شده‌اند و ابدان آنها بدون دفن و کفن در صحرا افتاده . بکش انتقامی که در خور این مردمان رشید است ببین مشعلها را که چگونه ببالا میاندازند ، چگونه مساکن پارسی و معابد درخشان خدایان مخالف ایشان را نشان میکنند ، شاهزادگان با سرور خشم آمیز تحسین گفتند ، پادشاه برای انهدام

۱– Dryden. ۲– Timotheus.

مشعلهٔ بدست گرفت ، تائیس[1] رهنمائی کرد واو را بمطلوب وی رسانید مانند هلن[2] دیگر تروی[3] دیگر را آتش زد » .

تصرف اکباتان
۳۳۰ پیش از میلاد

اسکندر اکنون صاحب بابل وشوش و استخر گردیده و فقط اکباتان پایتخت تابستانی باقیمانده است ، او برطبق عادت تغییر ناپذیر خود بعجله و شتاب بطرف ماد روانه شد ، در بین راه شنید که **داریوش** مشغول تدارك جنگ سیم است ، اما وقتیکه نزدیك اکباتان رسید معلوم شد که پادشاه ایران بطرف دروازهٔ کسپین (دربندخزر) گریخته که قبلا خانواده وبار وبنهٔ سنگین خود را بآنجا فرستاده بوده است ، پس در آنجا توقف کرده سپاهیان خود را دوباره منظم ساخت . سواران تسالی و بعضی متحدین یونانی راکه میخواست بوطن خود برگرداند بانعامات خودمشعوف وممنون ساخت ، **آریان** مینویسد که بسیاری از آنها در عوض مراجعت بوطن مایل شدند که تاهرجا شده با **اسکندر** همراه باشند ، قشون اینوقت تماماً از نظامیانی تشکیل یافته بود که شغل نظام را وسیله زندگانی خود قرار داده وغیر ازقائد خود دیگری را نمی‌شناختند . اوخزانهٔ خطیر خود راکه بقول **دیودور** یکصد وهشتاد هزار تالان یا چهل میلیون طلای خالص بود در اکباتان گذارد وشش هزار قشون مقدونی را مستحفظ آنجا قرارداد وبدین ترتیب محل مزبور یك مرکز قشونی بسیار مهم ایالاتی که تازه مفتوح ساخته بود گردید که حقیقتاً هم این انتخاب از نظر موقع مرکزی ومسافت بالنسبه عادلهٔ آن ازبابل ، شوش و استخر خوب انتخابی بوده است . بعلاوه از آن بعنوان پایگاه قشون اصلی نیزاستفاده شد . **پارمنیو** را با دستهٔ خودش بسمت شمال از ناحیهٔ سخت کادوسیا روانه نمود و دستور داد که در هیرکانیا باو ملحق شود واو هم این عمل را که لزوم آن معلوم نیست بخوبی انجام داد.

تعاقب داریوش ومرگ او
۳۳۰ قبل از میلاد

این ترتیبات وقتی که باتمام رسید **اسکندر** باقشونی زبده و نیرومند به تعاقب **داریوش** بیچاره شتافت و امید داشت که او را دررا گا[4] یعنی سرزمین ری که خرابه‌های آن درچند میلی

1– Tais. 2– Helen 3– Troy

٤ـ ازاکباتان (همدان فعلی) تاراگا یعنی ری‌دویست میل است. (مؤلف).

جنوب طهران واقع است بدست بیاورد. او مدت پنج روز درری قشونش را راحتی داد وبعد در امتداد راهی که امروز راه پست طهران ومشهد است بسمت مشرق رهسپار شد ، این راه تماماً ازدامنه‌های جنوبی سراشیب یك زنجیره کوهی میگذرد که در آنزمان به تاورُس[1] معروف بوده است و بندرت اتفاق میافتد صحرای کبیر ایران که تقریباً سرتاسر آن متصل بکوه است نمایان نباشد و آن در تمام ادوار خط سیر راه بزرگی



۳۴ - دربندهای خزر
اقتباس ازکتاب «سفراز ترکیه بایران» تألیف (همر دهل)

بود که اکباتان و باختر را بهم وصل مینموده است ، او منزل اول به دربند های خزر[2]

۱–Taurus.

۲ ــ کرزن درکتاب خود موسوم به «ایران» محل مزبور را دقیقاً زیر نظر گرفته و بتفصیل در آن صحبت داشته است (ویلیام جکسون) که دراین مسئله تحقیقات مخصوص دارد با نتیجهٔ تحقیق کرزن که گردنهٔ سردره گردنه ایست که آریان ذکر کرده است موافق میباشد. (مؤلف)

رسید، روز دوم از آنجا گذشته و شنید که **بسوس** والی باختر و **برازانت** [1] والی **اراکوسیا** و نیز **نبرزن** [2] فرمانده لشکر سواره پادشاه آواره و فراری را محبوس ساخته‌اند و این خبر باعث گردید که در حرکت بیشتر شتاب نماید، چنانکه بعد از پیمودن دو منزل خیلی طولانی باقشون خستهٔ خود بجائی رسید که باو خبر دادند تمام ایرانیان این عمل جنایت کارانهٔ **بسوس** را تصویب کرده مگر سپاهیان اجیر یونانی باوفا که چون نتوانستند از این جنایت جلوگیری کنند ناچار از آنها جدا شده بطرف کوهستان رفته‌اند در روز پنجم این حرکت پرمشقت **اسکندر** بقریه‌ای رسید که مطلع شد ایرانیها شب قبل در آنجا منزل داشته‌اند، چون فهمید که راه نزدیکتری از آنجا بمنزل بعد هست لذا بعضی از صاحب منصبان خود را برداشته با پانصد سوار زبده عصر همان روز حرکت نمود وپس از طی پنجاه میل راه قبل از طلوع صبح بایرانیها رسید، مقاومتی بعمل نیامد، **بسوس** چون **اسکندر** را متعاقب خود دید فرمان داد که **داریوش** را کشته فرار نمودند، **اسکندر** ارابه‌ای را که جسد **داریوش** در آن تازه از زخمها بیجان شده بود یافته که بدون راننده در حرکت بود ودورهٔ حیات آخرین پادشاه یك سلسلهٔ باعظمتی که زیاده از دویست سال بر آسیا فرمانروائی میکردند بدین بدبختی سپری گردید.

محلی که در آنجا **اسکندر** به **داریوش** رسید عین آن بدرستی معلوم نیست، ولی افسانه‌های ایرانی آن محل را در نزدیکی دامغان نشان میدهند که بحقیقت نزدیك میباشد. این محل در مشرق ری در حدود دویست میل فاصله و یا شش منزل خیلی سنگین واقع است که مطابق آنچه آریان ذکر کرده حدوسط پنج منزل (اول) هر منزلی سی میل ومنزل آخرین که در پیمودن آن کوشش زیادی بعمل آمده پنجاه میل بوده است والبته در گرمای تابستان ایران حتی **اسکندر** نمیتوانسته است بیش از این از عهده برآید، علاوه در شرحی هم که از **آریان** ذکر شده تقریباً اشاره ایست بمحل مزبور، چه او مینویسد وقتیکه ارابه‌ها و باروبنهٔ سنگین به هیرکانیا فرستاده شد آنها از زنجیرهٔ جبال البرز از شاهراهی که طولانی‌تر بوده است عبور نمودند. حالیه تنها راهی که از میان این

۱– Barzaentes. ۲– Nabarzanes.

کوهها میگذرد راهی است که ازشاهرود به گرگان میرود واگر **اسکندر، داریوش** را در شاهرود گیر آورده باشد بااین حرف درست در نمیآید ونمیتوان اینرا بابیان مزبور تطبیق داد وگذشته ازین شاهرود در پنجاه میلی مشرق دامغان یا دویست وپنجاه میلی مشرق ری واقع است ، پس دلایلی که دردست است تماماً محلی را نشان میدهد که نزدیك بدامغان میباشد . بهرحال مرگ **داریوش** بدست رعایای خائن خودش خوشبختی دیگری برای **اسکندر** بوده است ، چه این قضیه نه تنها باعث این شد جنگ و گریزهای سرحدی که ممکن بود رفته رفته کسب اهمیت کند ازبین رفت ، بلکه نفرت وشئامت این عمل هم بر بسوس افتادنه **اسکندر** ، درخاتمه این فاتح موافق جوانمردی خود جسد **داریوش** را با تشریفات لازمهٔ شاهانه در استخر امر کرد دفن نمودند .



ابوالهول

مدال طلا اقتباس از موزهٔ بریتانیا

فصل بیست و سوم

حد کشور گشائی

این مرد را بر دیگر کشورگشایان روزگار هرگز نمیتوان برابر ساخت ، چراکه پشت جهانی از هیبت نام وی میلرزید و شمس‌القلادهٔ انجمن مردان نامدار و آزادگان گیتی بشمار میرفت .

«شاسر در داستان راهبان»

تسخیر هیرکانیا ، پارت ، آریا (هرات)

میراث امپراطوری ایران اکنون به **اسکندر** اختصاص یافته واومیتوانست تسخیر کشورهای شرقی مجاوررا بدیگران محول نماید، لیکن چون هوای کشورگشائی وجاه‌طلبی بروجودش غالب بود وعطشی که برای فرمانفرمائی وبسط نفوذ درسراسر جهان داشت وموفقیت‌های شگفت‌انگیز وی مخصوصاً آنرا تیزتر کرده ومرگ **داریوش** هم تخفیفی باین عطش او نداده بودلهذا ازنزدیکی دامغان لشکرمقدونیه را بسمت‌شمال سوق‌داد تا درکوهستان بقبایل تپوری حمله ببرد . شاید همین اسم باشدکه در لفظ طبـرستان‌که نامیست که مازندران‌کنونی درقرون وسطی بدان معروف بود ضبط شده است . مقصود **اسکندر** هیرکانیا بود ، ولی او قشونش را بسه قسمت تقسیم نمود تا هراندازه دست یافت دامنهٔ فتوحات را توسعه داده ودیگر نگذارد قبایل کوهستانی باهم متحد شده از سمتی بوی

حمله‌ور شوند وخودش شخصاً راه بسیار سخت ولی کوتاه‌تری را اختیار نموده بطرف آبشار خزرراند. عده‌ای ازرجال فوق‌العادهٔ ممتاز پارس که دررکاب **داریوش** بودند باوالی (استاندار) هیرکانیا و پـارت بنزدوی آمدند. در (زادرا کرت) پایتخت هیرکانیا که محتمل است محل استرآباد (گرگان)، ویاقریب بآن باشد این سه‌قسمت قشون بهم ملحق گردیدند. دراین هنگام جمعی دیگر ازنجبا واشراف پارس باتفاق والی تپورستان وهزارو پانصد تن قشون اجیر یونانی بنزد او آمده اطاعت خودشان را عرضه نمودند.

زمان توقف قشون درهیرکانی مردهایا ماردها که درمغرب تپوری وزیر دماوند ساکن بودند بنای هجوم وحمله راگذارده ولی بآسانی جلوگیری و مغلوب شده و در تحت‌حکومت نائب‌السلطنهٔ تپوری که‌دوباره بمقام خود منصوب شده بودقرار گرفتند.

اسکندر در (زادرا کرت) بعد از مراجعت از جنـگ ماردها قربانـی کرد و جنگ ژیمناستیکی بپانمود، آنگاه درمسطورات آریان میخوانیم که «بعد ازاین نمایش بطرف پارت حرکت کرده و از اینجا بحدود آریا وسوسیا شهری از نواحی آنجاداخل گردید.» عموماً تصور میکنند که **اسکندر** از سمت جنوبی البرزگذشته ودر شاهرود داخل جادهٔ تهران و مشهد شده‌است، ولی این تصور چنانکـه غالباً اتفاق میافتدگویا ناشی از نارسائی اطلاع باین ناحیه بوده‌وبعد طرف قبول نویسندهٔ بعد ازنویسندهٔ دیگر شده بدون اینکه تحقیقی بعمل آرند، ولی باعدم دسترسی باطلاعات صحیحه‌اقرب بعقل آن است که فاتح بزرگ مقدونی بدرهٔ حاصلخیز گرگان که استرآباد درآنجا واقع است رفته وازین دره‌دو راه خـارج میشود یکی درهٔ (نوده) که بواسطهٔ کوهستان به پورسیان وناردین میگذرد ودیگر به‌تنگهٔ گرگان میرسد وایـن دوراه هردو از چمن معروف قالپش یاگالپوش عبور میکند، چنانکه در افسانه‌ها نیز مشهور است **اسکندر** درآنجا اردو زده لشکریان خود را راحت داد. راهی که ازآن داخل درهٔ کشف رود میشود وشامل سوسیا یاطوس و مشهد کنونی است باینجهت تعیین شده که در آنجا در دیوارجبال شکافی واقع‌است که برای‌عبور لشکر یاارابه‌های حمل‌ونقل مناسب میباشد. نگارنده درسنهٔ ۱۹۰۸ ازاین راه عبور کرده وشکی ازاینکه **اسکندر** ازاین‌راه گذشته‌است

برای من باقی نماند[1] . **ساتی بارزان** والی اریا در سوسیا بنزد وی آمده عرض اطاعت نمود ، در اینجا به **اسکندر** خبر رسید که **بسوس** باسم **اردشیر** لقب پادشاه بزرگ بخود گرفته است لذا مصمم گشت او را دنبال کند . او ازاریاکه در شمال غربی افغانستان واقع است وحکومت آنرا به نائب السلطنهٔ سابقش واگذار نموده بود عبور کرده بطرف بلخ راند ودر آنجا شنید که **ساتی بارزان** با **بسوس** همدست شده وعلم طغیان برافراشته نمایندهٔ مقدونیه و ملتزمین و همراهان او را بقتل رسانیده‌اند ومردم را بپایتختی که **آراته کونا**[2] خوانده میشد جمع کرده‌اند ، **اسکندر** مثل همیشه در حرکت شتاب نموده بطوریکه هفتاد میل مسافت را دوروزه پیمودو بالاخره آتش فتنه را خاموش نمود ، محل **آراته کوانا** بدرستی معلوم نیست، ولی محتمل است که آن درهری‌رود باشد و این احتمال از آنجاقوت پیدا میکند که **اسکندر** درهمان‌حدود اسکندریه‌ای بنا نموده‌است که آن بنابعقیدهٔ عموم درجنب هرات حالیه بود . نه‌اینکه هرات جای تازه‌ای بوده‌است برعکس رباعی در این‌باب گفته شده که مضمونش اینست :

لهراسب بنای هرات راگذاشت ، **گشتاسب** آنرا بالا برد ، بعد از او **بهمن** ابنیهٔ آنرا ساخت ، **اسکندر** رومی کار را بکمال رسانید .

الحاق سیستان وعزیمت به هیلمند

این طغیان وسرکشی نقشهٔ جنگ **اسکندر** را تغییر داده‌بجای حرکت از طرف مشرق ببلخ مصمم گشت که از طرف جنوب به **بارسنت**[3] والی درنگیانا یازرنگیانا[4] که در هلاك **داریوش** دخالت داشته‌است حمله ببرد، **اسکندر** میترسید که **بارسنت** خط ارتباط اورا که بافتوحات حیرت انگیز خود بازگذاشته بود قطع نموده باوجود مسافات بعیده و از جهت برانداختن خانواده‌ای که ازقدیم استقرار یافته‌بود مملکت دچار هرج ومرج گردد.

---

۱ ــ بیان این موضوع بتفصیل منجر باطناب میشود وجای آن در این کتاب نیست ، هرچند من برای تحقیق این امر بخصوص دوبار بآنجا سفر کرده‌ام . (مؤلف) .

۲— Artacoana. ۳— Barsaentes.

٤ ــ این اسامی استعمال یونانیها و اززرنج (حالیه به نادعلی معروف است) گرفته شده‌است که هنوز این اسم در ذره یکی از گودیهای بسیار بزرگ محفوظ میباشد . (مؤلف) .

پایتخت این ایالت در آنوقت (فاراه) ودر کنار رودخانه‌ای بوده‌است که بهمین اسم خوانده میشد و آن هنوز خالی ازاهمیت نبوده است ولی مرکز جمعیت ایالتی بایستی همیشه درمصب هیلمند بوده باشد، این رودخانه مجرای خود را باختلاف اوقات تغییر داده وتا ازروی علم آثار عتیقه (که قریبا بآنجا خواهدرسید) چیزی دراین باب بدست نیاید نمیتوان‌درست تشخیص داد مصبی که محل اجتماع مردم بود آنوقت‌در کدام‌نقطه بوده است، سرهنری‌مالک‌ماهون[1] که اقوالش‌محل وثوق میباشد ازبعضی منابع‌چنین استنباط کرده که آن مصب (تراکان) است و خرابه‌های رامرود را پایتخت آری‌اسپا[2] معین نموده که مقدونیها بعد از (درانگیانا) بآنجا رفته‌اند. مینویسند که کوروش این طایفه را در ازای کمکی که باو نموده بودند بلقب با افتخار آورگت یا خیر خواند و اسکندر نیز آنها را عزت نموده بروسعت اراضی آنها افزود.

این آخرین نقطهٔ جنوب است که اسکندر در مشرق ایران بآنجا رسید، قسمت بزرگی ازلوت سیستان‌را ازایالت کرمانیا یاکرمان جدامیکند که‌درمراجعت ازهندوستان ازآن عبور نمود، اکنون اسکندر بطرف مشرق رانده وازآراکوسیا[3] که ناحیه‌ایست در وسط هیلمند گذشت ومحتمل است که در محل جیریشک کنونی از رودخانه گذشته بشاهراهی که از زمان خیلی قدیم معمول بوده به ارقنداب رسیده و در آنجااسکندریهٔ دیگری بنا نمود که قندهارامروزیست. از آنجا تقریبا بطرف شمال برگشته ازجاده‌ای که همیشه راه متداول عمومی بوده بکابل رسید. همین راه ولی‌از سمت مقابل آن پس از زیاده ازدوهزار سال لگدکوب اشکراروپائی دیگر یعنی قوای انگلیس در تحت اقتدار لرد رو برت[4] گردید.

۱ـ مراجعه شود به «بازدید واکتشافات جدید درسیستان» درمجلهٔ انجمن جغرافیائی سلطنتی شمارهٔ سپتامبر ۱۹۰۶ تیت در تذکرهٔ خود راجع بسیستان درقسمت (۱) صفحهٔ ۸ طایفه دهها را با اورگتها یکی دانسته است، کتاب مزبور مشتمل بر یکرشته اطلاعات گرانبهائی‌است که خودش مستقلا جمع آوری کرده است. (مؤلف).

۲ـ Ariaspae ۳ـ Archosia ٤ـ roberts

گذشتن از هندوکش و الحاق باختر ۳۲۸ قبل از میلاد

درشمال کابل نزدیك بیك رشته جبال عمدهٔ آسیا که **اسکندر** از آنجا عبور نموده به **هیرکانیا** رفت نزدیك قریهٔ **چاریکار** شهر دیگری بنانمود ، زیرا که این نقطه بواسطهٔ اتصال سه رشته‌راه که ازتنگه‌های مختلف باختر میگذشتند دارای‌اهمیت زیادبود. این شهررا **اسکندریه کاکازوم**[1] نامیده و یکعده مقدونیها را در آنجا نشانده پادگان قرار داد که حالت آنها بسیار غم انگیز است، زیراکه امیدی برای آنها بدیدار میهن باقی نماند تا وقتی که **اسکندر** درگذشت بیست هزار پیاده و سه هزار سواره نظام از آنان که پادگان آسیا بودند شروع بمراجعت بمیهن خود نمودند ، ولی آنها را بتصور اینکه جزو فراریان هستند بفرمان **پردیکاس** نائب‌السلطنه بیرحمانه بقتل رسانیدند.

اسکندر ظاهرا از تنگهٔ پنجشیر ازکوه‌هندو کش گذشت ، تنگهٔ مزبور اگرچه طولانی ولی سهل‌العبورتر از تنگه‌های دیگر است وارتفاعش یازده‌هزاروششصد پاست، در صورتیکه ارتفاع تنگهٔ کوشان چهارده هزار وسیصد پا میشود ، لشکریان مبتلا به سرما و تنگی آذوقه شدند. مینویسندکه در کوهستان آنجا جز درخت سقز یا پستهٔ کوهی ونیزسیلفیوم (یونجه) یامانقوزه که یك نوع گیاه بدبوئیست دیگرچیزی نمیروید ومقدنیها بدون تصادمی بجائی فرودآمدند که حالیه افغان ترکستان خوانده میشود و بلخ بزرگ که بواسطهٔ قدمت وارتباطش با **زردشت** طرف احترام ایرانیان بوده‌است با شهر اورنس شهری مجهول‌الهویه بدست فاتح افتاد ، فتح بلخ مخصوصاً قابل توجه است، زیرا بعلاوه شهرتیکه آن بعدها حاصل نمود وام‌البلادخوانده شده آخرین شهربزرگی بود از مملکت ایران که اینك بالتمام الحاق گردید.

دستگیری بسوس

پس ازتسخیروفتح بلخ‌سواران‌باختری **بسوس**‌ویرا تنهاگذاشته و او فراراً بطرف سیحون راند، با آنکه آن نواحی خراب و ویران بود **اسکندر** اورا تعاقب نموده از جیحون گذشت و محلی راکه از رودگذشته محتمل استکه کیلیف[2] باشد، عبوراو باکلکهائی‌بوده که باپوست ساخته‌و باکاه انباشته

۱ــ Caucasum این رشته کوه که‌حالیه بهندوکش معروف‌است درآنوقت بکوههای قفقاز هند معروف بوده است . (مؤلف) .

۲ــ Kilif

بودند و آن پنج‌روز بطول انجامید ودر امکان توسعهٔ عملیات لشکر مقدونی از طرف **اسکندر** در ساحل طرف راست سیحون که حالیه اثری از آن نیست کاملا مشکوك میباشد . بالاخره **بسوس** بواسطهٔ غدر و خیانت **سپیتامن**[1] فرماندهٔ سواران سغدی گرفتار گردیده ودر اکباتان بدار مجازات آویخته شد .

پیشرفتن اسکندر بطرف جیحون یا سرداریا

در اینوقت **اسکندر** از طرف شمال بمرکند که سمرقند و پایتخت آیندهٔ **امیر تیمور** است عزیمت نموده و با لشکریان خود در آنجا راحت نمود ودرحدود شرقی امپراطوری پارس به جیحون که امروزه به سرداریا معروف است پیش رفت ودر آنجا اسکندریهٔ‌اسکات یا منتهارا بنیان نهاد که عبارت ازخجند حالیه است ، برای اینکه از وسعت امپراطوری ایران ومسافتی‌راکه مقدونیهاطی نمودند تذکری داده باشم مینویسم که‌خجند در طول پنجاه درجه‌یا تقریباً درسه هزارو پانصد میل درمشرق یونان واقع است وبریك اروپائی که در قرن بیستم زندگی میکند اینمعنی در آنروزی که وسایل ارتباطیهٔ عصر حاضر نبوده بدرستی معلوم نمیشود مگر اینکه در ایران مسافرت نموده بفهمدکه درآنجا حد معمول مسافت در یکروز پانزده میل یك منزل عادلهٔ کاروان است یا نود الی صد میل در هفته است که لنگ و توقف در منازل هم درآن داخل میباشد .

اولین مصیبت و آسیب مقدونیها

هنگامی که **اسکندر** سرگرم این امور بود خبر رسیدکه **سپیتامن** که قبول اطاعت کرده بود طغیان نموده است و لذا باهمان جدیت وپشتکارهمیشگی خود از سیحون عبور کرده جماعت سیت یاسکاها راکه در ساحل راست برای کمك بیاغیان اجتماع نموده بودند مغلوب ومتفرق‌ساخت . دراین‌بین لشکری راکه اوبرای گشودن حصار وتسخیرسمرقند فرستاده بود **سپیتامن** بکمك گروه زیادی از سکاهاکه از طرف صحرا رسیده بودنددر درهٔ پولی تی‌مت (زرافشان کنونی) معدوم کرد ، **اسکندر** فوراً حرکت نمود ، اما وقتی بآنجا رسیدکه کارگذشته بود ، ناچار بکفن و دفن کشتگان پرداخت ، ولی بانتقام این

---

۱ ـ Spitamenes

کار از قتل و غارت وخرابی آن درهٔ حاصلخیز چیزی فروگذار نکرد . او از آنجا به زاریاسپ[1] رفت وچلهٔ زمستان ۲۹-۳۲۸ ق-م را بالشکریان خود در آنجا گذرانید وسپاه عظیمی از یونان در اینجا بمدد او رسید که دراین حیص و بیص رسیدن سپاه مزبور خیلی بموقع وغنیمت بوده است .

تسخیر کوه سغدیها

لشکر مقدونیه پس ازایام راحت دوباره از سیحون گذشت . اسکندر خودش بطرف مرکند روانه شد . چهار ستون از لشکریان برای تسخیر آنجا مأمور شده واین کاررا آنها بدون اشکال بانجام رسانیدند، وقتیکه این عملیات در جریان بود سپیتامن از مخالفین شدید اسکندر حمله‌ور شده و تاز ارپاسپ پیش آمد، ولی کراتروس ویرا تعقیب نموده وفرارش داد. لیکن درحملهٔ دوم شکست خورده وسکاها درآخر سراورا بعنوان هدیهٔ صلح برای اسکندر فرستادند، پس باختر وسغدیان هردو مطیع شدند .

این جنگ تأثیری مخصوص در تسخیر کوه سغدیان بخشید ، چه پادگان آنجا مقدونیها را مورد طعن وسرزنش قرار داده وبلاف وگزاف میگفتند که فقط مردمان بالدار میتوانند این قلعه را بگیرند . اینجا اسکندر برای کسانیکه اول از آن کوه بالا بروند پاداش بزرگ قرارداد و دسته‌ای ازقشون اینکار راکه محال بنظر میآمد ازعهدهٔ آن بر آمده وباطناب وقلاب بالارفتند،وقتیکه آنها بقلهٔ کوه رسیدند وازبالا بطرف دره نگاه کردند فورا پادگان آن تسلیم شده سر باطاعت درآوردند ، درمیان اسرائی که در آنجا یافتند یکی رکسانای قشنگ دختر رئیس باختریها بود که اسکندر او را بعد

۱- سر.ت. هیلدیك✡ (رجوع شود به «دربندهای هند» صفحهٔ ۹۰) محل مزبور را با قندراب یکی دانسته لیکن چون آنجا کوهستان است مشکل بتوان قبول نمود که اسکندر آنرا اقامتگاه زمستانی قرار داده باشد، بعلاوه ما میدانیم که سپیتامن با قسمتی ازسواران سکائی به زاریاسپ هجوم برده واگر از قیاس امروزی کارگرفته شود معنی ندارد که آنها خودشان را درآن کوهستانها گرفتار کرده باشند . احتمال قوی‌میرود که زاریاسپ صحرای باز وقریب برود سیحون بود وسکنی‌ است آن محل را با بلخ تطبیق کرد ویا یکی دانست . (مؤلف).

✡ Sir T.Holdich

تزویج نمود، زمستان ۳۲۸ - ۳۲۷ قبل از میلاد[1] را در نوتوکا مابین سمرقند و بخارا که محل باخضارت وطراوتی است و ظاهراً کارشی حالیه میباشد بسر بردند. زیرا که غیر از آنجا محل با خضارت دیگری در کوهستان جنوب سمرقند یافت نمیشود و در بهار آتیه اسکندر فتوحات خودرا در آن صفحه بواسطهٔ تسخیر پاریتاك یا طوایف کوهستانی بدخشان تکمیل نمود.

حمله بهند
۳۲۷ قبل از میلاد

فتوحات مشرق ایران و انتظام امور آن سامان تقریباً درمدت دوسال بانجام رسید و بالاخره در تابستان ۳۲۷ قبل از میلاد مقتضیات حملهٔ بهند از هرجهت فراهم شد، زیرا همچنانکه در حدود ۱۹۰۰ سال بعد هندوستان جالب نظر پرتقال و هلند و انکلیس و فرانسه گردید در آنزمان هم مطمح نظر اسکندر شده با اشکر مقاومت ناپذیر خود عازم آنجاگردید وبا یك صدو بیست هزار لشکر قوی پنجهٔ مجدداً ازهندوکش عبور کرده به نیکه[2] که بعقیدهٔ سرتوماس[3] هولدیك[4] کابل حالیه است رسید و در آنجا تاکسیل پادشاهاظهار اطاعتنمود، قسمتعمدهٔ لشکر را بهمراه هفس‌تیون[5] بشمال تنگهٔ خیبر[6] فرستاد و آن با خطوط سیر اسکندر طرف شمال پیشاور تطبیق شده و خود با لشکری زبده بطوایفی که در طرف جنوب سلسلهٔ جبال مسکن داشتند با حفظ خطوط ارتباطیهٔ خودکه همیشه آنرا در نظر داشت حمله برد وهمه را مغلوب ساخت، گرفتن ارنس دوم در این جنگ تولید اختلاف زیادی درمیان نویسندگان نموده است که محل آن در کجا و بزعم هولدیك از عهدهٔ حل این مبحث نتوانسته‌اند برآیند.

۱- هوکارت درضمیمهٔ خودش بکتاب «فیلیپ واسکندرمقدونی» صریحاًمینویسدکه اسکندر قسمت قشون‌کشیها وعملیات جنگی اززمان فوت داریوش تارسیدن بهندوکش را درحدود چهارده ماهانجام داده است ومن بدون تردید با این عقیده همراهم. (مؤلف).

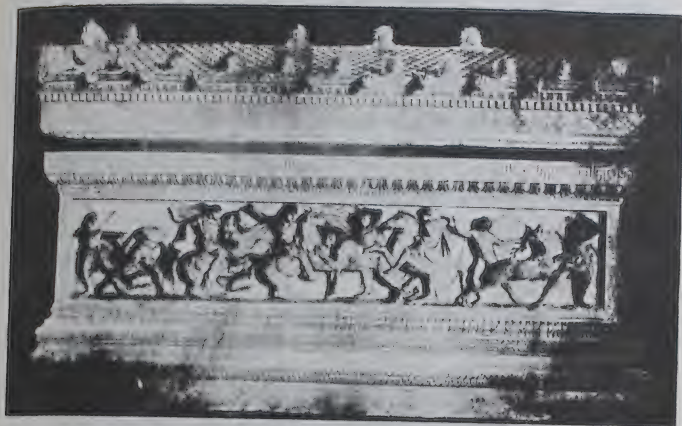
۲- Nicaia ۳- Sir thomas Holdich

۴- مراجعه شود به «دربندهای هند» فصل ٤ و٥ که درآن ازراههائیکه اسکندر اتخاذکرده بحث‌شده است. کتاب «هند باستان» تألیف ماك‌کریندل نیزدر این مرحله وارد شده‌است واین کتابها هردو مفید وذی قیمت میباشند. (مؤلف).

۵- Hephaestion

۶- بمقاله مقدماتی رجوع شود. (مؤلف).

سپاهیان مقدونیه چندین شهر را محاصره نمودند و هر چند تلفات آنها چندان سنگین نبود، ولی خسارات و زحماتشان نسبت بنتایج حاصله موافقت و مناسبت نداشت، خاصه اینکه خود **اسکندر** بواسطهٔ مزراق ازشانه و بواسطه تیراز پامجروح گردید وشاید این خبر که **هرکول** پهلوان داستانی یونان قادر بر تسخیر آن نبوده است جهة عمدهٔ این جنگ باشد ودر هرصورت اثرات اخلاقی ومعنوی این جنگ بایستی زیاد باشد.



۳۵ــ اسکندر در حال جدال

(نقش برجسته بروی جعبهٔ سنگی که درصیدا بدست آمده و بتابوت اسکندر کبیر شهرت دارد)

نیسا . شهری که دیونیسوس[۱] آنرا بنا نمود

واقعهٔ غریب این جنگ ورود بشهری است که نیسا نامیده شده و اهالی آن مدعی بودند که از نسل **دیونیسوس** میباشند و شاهد بر این مدعا اینکه گیاه عشقه فقط در حول و حوش شهر آنها میروید ودر جای دیگر یافت نمیشود. **اسکندر** ازشنیدن این افسانه خشنود شد،

۱–Dionysus.

چه این مسئله باعث تحریك مقدونیها گردید که با افعال این خدا همچشمی نمایند و بنا بر این بانیسائی‌ها بمهربانی رفتار نموده و بافتخار **دیو نیسوس** لشکریان از پیچکهای زیادی که در آنجا یافته بودند تاجهائی ساخته برسر گزاردند و سرودهائی خوانده از اسامی مختلفهٔ وی استمداد کردند.

عبور از رود سند

دراین هنگام **هفس تیون** از اتك برود سند رسیده در جائیکه پهنایش قریب یکصدمتر میشد قبل از ملحق شدن **اسکندر** به قسمت عمدهٔ لشکر پلی از قایق بر روی آن بنا نمود، **تاکسیل**[1] نیز پیشکشی زیادی از نقد و فیل و گاو و گوسفند با هفتصد سوار فرستاده بود و در عین حال پایتخت خود تاکسیل راکه بزرگترین شهر پنجاب بود وخرابه های آن دروسط راه بین اتك وراول‌پندی است تسلیم کرد و **اسکندر** برای شناختن اهمیت این موقع بهقربانیها و جنگهای نمایشی اقدام نموده و برای گذشتن از رود سند منتظر رسیدن ساعت سعد گردید، پس به تاکزیلا وارد شده با نمایشات دوستانه در آنجا پذیرفته شد ودر عوض این پذیرائی بر وسعت آن کشور افزود.

جنگ باپروس
۳۲۶ قبل ازمیلاد

یکعده سپاه مقدونی در تاکسیل ساخلو (پادگان) گذارده شده وقشون همیشه فاتح او بطرف هیداسپ که امروزه بهجلوم معروف است روانه شد که درآنجا **پروس** یکنفر پادشاه مقتدر لشکر عظیمی جمع کرده و با فیلهای بسیار محکم وقوی خود را مجهز ساخته بود، مقدونیها وقتیکه کنار رودخانه رسیدند اردوی **پروس** رادرطرف مقابل رودخانه مشاهده نمودند. موقع خیلی مهم وباریك بود، چه اولاً رودجلوم درطغیان وعبور از آن ممکن نبود. علاوه به اسبهای **اسکندر** اعتماد نبود که با فیلها روبرو شوند، اما هوش و استعداد **اسکندر** درتصادفات بامشکلات بیشتر قدرت نمائی مینمود، اواز پراکنده کردن سپاهیان وفرستادن آنها متصل بجاهای مختلف بدین خیال که گدارهائی پیدا کنند ولی برای اغفال هندیها چنین وانمود که میخواهندخواربارجمع کنند پروس را خاطرجمع ساخته و بالاخره ازمحلی

1– Taxiles.

که‌هفده میل بالای اردوی دشمن وجزیرهٔ پر از درختان برومند بود از رودخانه عبور نمود، هنگامیکه مشغول تدارك عبور بودند طوفان‌شدیدی از باد و باران در کار بود، ولی قبل از طلوع صبح موقوف شد، سپاهیان در طراده‌ها نشسته بعد از گذشتن از جزیره بطرف ساحل مقابل رانده و فوراً جاسوسان این خبر وحشت اثر را به پروس متهوّر رساندند.

چون مقدونیها بخشکی رسیدند ملتفت شدند که بعد از همهٔ این زحمتها هنوز ساحل رودخانه نیست بلکه آن خشکی جزیرهٔ دیگری است که در آن حرکت‌میکنند و بایدازرودخانهٔدیگر که‌جریانش‌تندتر و آبش‌تاسینه‌میرسیده بگذرند، در آنجا **اسکندر** به‌پسر **پروس** برخورد که نیروئی مرکب ازدو هزار سوار وچندین ارابه باخود داشت زدوخورد شدیدی درگرفت وبالاخره هندیان فرار نموده وسردارشان هم مقتول گردید در این هنگـام **پروس** سپاه مختصری با چند فیل برای احـاطه و محاصرهٔ آن عده از سپاهیان مقدونی کـه در اردو باقیمانده بودند باقی گـذارده و صفوف جنگ را با عدهٔ اشکریان خود در نزدیکی چیلییانوالا بیاراست و این همان محلی است کـه در ۱۸۴۹ لشکر انگلیس باسیك‌های دلاور و رشید برابر شده که شـاید بسیاری از آنها از نسل اشکریان پروس بودند و چون بهیبت فیلها و وحشت و رعبی که از آنها ظاهر میشد اطمینان داشت دویست زنجیر ازآنها رادر صدقدم فاصله جلو قشون نگاهداشت وسی هزار پیاده نظام در عقب آنهاگـذارده و سواره نظام و ارابه‌ها را در جناحین قرار داد، **اسکندر** سپاهیان خودرا بواسطهٔ طی‌کردن راه دراز در شدت باران‌وعبور ازرودجلوم خسته‌دیده آن‌ها راامر باستراحت‌نمود وضمناًدرصدد تحقیق‌از وضع‌قشون دشمن برآمد. چون دید که فیلان تمام صف جلو راگرفته‌اند مصمم‌گشت که ازجلوحمله ننماید، بلکه سواره‌نظام عالی خودرا بکار انداخته اساساً ازجناح چپ **پروس** حمله‌ورگردد.

سنوس دستور داشت کـه با دستهٔ خودش از سمت راست[1] یونانیها دور زده

۱ــ پلوتارك که قولش‌درمسائل جنگی چندان معتبر نیست میرساند که **سنوس** بجناح راست‌هندیان حمله‌ورگردید (مؤلف).

همینکه دید **اسکندر** با سواره نظام دشمن در گیر ودار است سعی کند که پشت هندیها را بگیرد و آنها رادر هراس اندازد، بفرماندهان فالانژ دستورداد که تاسواره‌نظام حملهٔ خودرا بانجام نرساند از جای خود پیش نروند، سواره نظام هند چون دید که خطر از طرف عقب متوجه آنان شده است درتدارك فرستادن دسته‌ئی ازقشون، برای مقابلهٔ باآن خطربر آمده که در اینموقع **اسکندر** حمله نموده و آنها را از جلو رانده ناچار بعقب فیلها پناه بردند، دراین هنگام صفوف فلانژ پیش رانده و بواسطهٔ فیلها که در میانشان ریخته وآن‌هارا زیرپاخرد میکردند موقع مهم وهولناکی پیش آمد، سواران هندبحملهٔ دوم مبادرت نمودند ، ولی مقدونی‌های منظم که اطلاعات تعبیةالجیشی آنان بیشتر بود موفق شده همه آنها را تا فیلها عقب نشاندند و چنان ایشان را تعاقب نمودندکه بافیلها مخلوط گشته آنها را از همه طرف محصور و در فشار انداختند و در این گیر و دار هندیان بفرمان نگاهداشتن فیلها قادر نشده بواسطهٔ زخمهائی که بآنها رسیده بود بدون آنکه فرقی بین دوست و دشمن بگذارند بهردو حمله‌میبردند ، خودی و بیگانه را زیر پا میگرفتند، ولی مقدونی‌ها (چون فضائی‌زیادتر برای عملیات داشتند) دروقت حملهٔ آنها میتوانستند خود را عقب‌کشیده میدان را خالی کنند، برخلاف هندیها چون در میان فیلهاگیر کرده و بآنها متصل وچسبیده بودند لذا تلفاتشان خیلی سنگین شدو بالاخره چون فیلها در حمله مطیع نشدند مقدونیها نزدیك رانده لشکر هند را درهم شکستند ، دراین هنگام **کراتروس** [1] از رود جلوم گذشته وارد میدان جنگ گردید و نظر باینکه لشکریانش تازه نفس بودند فـراریان را تعاقب نموده شکستی فاحش بآنها دادند.

پروس که بر فیلی ضخیم سوار بود و تا لشکریانش فرار نکرده بودند مردانه درمیدان جنك‌میکوشید رو بگریز نهاد، ولی اوراگرفته نزد **اسکندر** آوردند. **اسکندر** از او پرسید چگونه میخواهی با تو رفتار کنم در جواب با کمال مناعت گفت : چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند . **اسکندر** گفت این بجای خودش ولی بگوئید برای شما چه میتوانم بکنم .گفت: درآنچه گفتم همه چیز هست.»

1– Craterus .

اسکندر دراین جنك درمنتهای عظمت وبزرگی بود ودرعملیات هیچ خطائی ننمود و این اول دفعه‌ای بود که لشکریانش پس از طی مسافت طولانـی در شب طوفانی و مشقت عبور از رود جلوم با عدهٔ زیادی از فیلهای جنگی مواجـه گردیدند . این فتح قطعی بود و بالاتر ازهمه رفتاری بود که نسبت بدشمن مغلوب ظاهر ساخت. **کوئنتوس کورتیوس**[1] کلمات ذیل را از قول اسکندر بیان میکند : بالاخره خطری مشاهده میکنم که با جرئت من برابری مینماید و نبردی است که حالا با حیوانات وحشی واز عناصر غیرعادی بعمل میآید . این کلمات مختصر بیانی است جامع از این جنگ مشهور و اهمیت آنرا از نظر ما میگذراند .

پایان فتوحات

مقدونیهاباوجود فتح درخشانی که کرده‌بودند از مقاومت سختی که هندیان ازخود بروز داده ونیز ازتلفات این جنگ که نسبتاً سنگین بود[2] افسرده شده و دلسرد گردیدند ومعذالك **اسکندر** بعد از بنای نیکه در محل میدان جنك بیادگار فتح و نیز بنای بوسفالی در نقطهٔ عبور از رودخانه بیادگار اسب جنگی معروف خودکه مدت کمی بعد از جنك مرد لشکر را بدون هیچ اندیشه از بارندگیهای خیلی سخت آنموسم حرکت داد وازآسنس (چناب)ونیز هیدرااُتس (روی[3]) بترتیب عبور نموده در هرطرف نواحی حاصلخیزی که بودند مفتوح ساخت تا اینکه لشکر بساحل راست هیفازیس (بیس[4]) رسیده و درآنجا اردو زد .

مقدونیها وقتی که شنیدند که در سمت مشرق آن مملکت پادشاهانی هستند بسیار مقتدر که ازفیلان جنگی وشمارهٔ لشکر برپوروس تقدم دارند اجتماعاتی تشکیل داده و نطقهائی کردند که خلاصهٔ آنها این بود که بقدر کفایت‌در این سفر پیش رفته‌اند واز طول طریق وجنگهای بی‌نهایت همگی خسته شده وشائق بمراجعت بوطن ومتمتع شدن از ثمرات زحمتهای خودشان می باشند واما نطق عالی **اسکندر** دراین مقام این

1- Quintus Curtius.

۲ ــ آریان عدهٔ تلفات را در حدود سه هزار نوشته ولی دیودور بیك هـزار تن تخمین کرده است . (مؤلف) .

3- Ravie 4- Bias

بوده است که : مقصود از زحمت خود زحمت است بشرطی که آن زحمت برای انجام مرام و مقصود عالی ودرخشان باشد : نطق مزبور که منویات اورا ظاهر میساخت بآنها تأثیر ننمود و **سنوس** که از سرداران درجهٔ دوم بود جوابی معقولانه داده اظهار داشت که از برای مقاصد و کارهای انسانی باید حدی تصور نمود از لشکریانی که از یونان حرکت نمودند قلیلی بقیمانده‌اند واگر **اسکندر** میخواهد تمام عالم را مسخر سازد اول باید بیونان مراجعت کرده فتوحات خود را در آنجا نمایش داده و مجدداً لشکری برای این کار تجهیز کند ،

اسکندر از شنیدن این حقائق تلخ در خشم شده مجلس را متفرق ساخت و بامید اینکه لشکریان از این خیال منصرف بشوندتاسه روز عزلت اختیار نموده بالاخره چون اثری از پشیمانی آنها ظاهر نگردید او بوسیلهٔ قربانیها استخاره کرد تا معلوم دارد عبور بآنطرف (هیفازیس) صلاح‌است یانه . جواب مساعد نبود، بزرگترین سرباز دنیا بامقدونیها موافقت نموده‌ومغلوب متابعان خود گردید‌ولذا فرمان مراجعت[1] صادر نموده و آن با نمایشات مسرت‌انگیز پذیرفته شد ، امر شد بشکرانهٔ فتوحات و نیز بیادگار زحماتی که کشیده شده است دوازده محراب برای خدایان بناکنند و پس از اداء مراسم جشنی که معمول بود لشکریان‌شروع ببرگشت به روی[2] نموده که‌احتمال میرود از نزدیکی لاهورگذشته و بوزیرآباد که کنار چناب است آمدند و این همان جائی است که حالیه نقطهٔ اتصال خط آهن معمولی میباشد .

پس **اسکندر** بطرف هیداسپ پیش‌رفت‌ودر آنجا توقف نموده امر کرد کشتیهائی برای حمل هشت هزار تن بسازند و پس از آنکه حاضر شدند ، آنها را برای انجام مسافرتی که اهمیت آن درتمام مسافرتهای قدیم بیشتراست بآب انداختند در اینجالازم‌است این نکته را خاطر نشان کنیم که بسیاری از این راهها را که نویسندگان یونان نوشته‌اند تاکنون هیچ اروپائی دیگر نپیموده‌است، لیکن ازبیاناتی که دراین‌خصوص بما رسیده ویژه از بیانات قابل وثوق آریان میتوانیم این راهها را تشخیص داده بشناسیم .

۱ـ درکتاب (ده هزارمیل) فصل ۱۴ بحرکت اسکندر از هند بشوش تخصیص داده شده‌است . (مؤلف) .

۲ـ Ravi



مدال اسکندر کبیر

اقتباس از خزینهٔ طرسوس در «کابینه دو فرانس»

فصل بیست و چهارم

مرگ اسکندر کبیر و نیز کارها و صفات او

او به هیرکانیها ازدواج و به اراکوسیها کشاورزی آموخت ، سغدیها را واداشت که پدر و مادرشان را یاری کنند نه اینکه مقتول سازند و نیز پارسی‌ها را براین داشت که محارمشان را محترم دارند نه آنکه با آنان زناشوئی کنند[1] فیلسوف شگفت انگیزی[2] که به سکاها تعلیم داد که مردگانشان را دفن کنند نه اینکه آنها را طعمهٔ خویشان سازند. (پلو تارك راجع باسکندر کبیر)

رفتن باقیانوس هند

حرکت اسکندر را بطرف اقیانوس هند عقب نشینی اسم گذاردن محققاً درست نیست ، چه او رود جیحون را بطیب خاطر حد شمالی فتوحات قرار داد و بعد درهند لشکریانش حد جنوبی را پنجاب معین کردند و او مانند یك نفر فاتح ازحدود جلوم برود سند سرازیر شده صحرای خشك جدروسیا[3] را پیموده پس از تصرف وتمشیت بلاد متصرفهٔ خود بنواحی جنوب شرقی ایران رسید ومسافرتی را بانجام رسانید که اگر بنقشه رجوع کنیم خواهیم دانست که ما بین مصر وپنجاب مرکز مهمی باقی نماند که صدای پای جنگ آوران اورا نشنیده ویا نیرو وتوانائی آنهارا نفهمیده باشد .

۱ــ در مقدونیه واهالی آن ازدواج بامحارم شیوع داشته است . (مترجم) .

۲ــ Wondrous . ۳ــ Gedrosia.

کشتیهای مرتب و باعظمت او در موسم پائیز ۳۲۶ قبل از میلاد از رود جلوم شروع بمسافرتی کردند که طول خط آن فقط در دریا نهصد میل بوده وقریب بیکسال بایستی طول بکشد تابانجام برسد. نه آرخ که درمیان بحر پیمایان عالم درجهٔ اول را حائز بوده است و مقدر شده بود که این شهرت پایدار را بنام خود برباید بریاست این سفاین مقرر و بدقت تمام منازل و توقف گاهها را معین نموده درحالتیکه دستجات سپاهیان نیز از دوطرف رود در خشکی بااو راه می‌پیمودند. پس برود چناب داخل شده و آن بدون خطر از غرقاب وگردابها نبود، اسکندر که همیشه تشنهٔ تحصیل نام و افتخار بوداز کشتی بیرون آمده شکستی فاحش بجماعت مالیان وارد ساخت ودرهنگام حمله وهجوم بشهرعمدهٔ آنها که مُلتان حالیه است فقط بسه نفر ازسربازان مخصوص خودش بسنگر آنها داخل شد ومقدونیها بکمك او رسیده ویرا ازشدت جراحت قریب بمرگ یافتند. در اینجا میتوان تصور نمود که ازخبر مرگ او چه وحشت واضطرابی رویداده ونیز بعد ازنجات ازمرگ و مراجعتش باردو وسواره خود را بلشکریان نمودن وبآنها اظهار مهربانی کردن چه مسرتی حاصل شده است.

او از پاتاله منتهی‌الیه مصب‌سند کراتروس را باسه دسته از سپاهیان وبیماران وفیلها مرخص کرده ودستور داد که از طریق زخج وسیستان بایران برود و خودش رو به محیط‌سرازیرشده وباوجودطوفان سخت وشدید وموجهای‌مشوش و آسیب‌وشکستی که به‌کشتیها وارد آورد بی‌خطر پیش رفت و وارد محیط گردید. او در آنجا برای پوسیدن [1] رب‌النوع قربانیهاگذرانید وپس از تقدیم شراب وانداختن ساغر بشکرانه در دریا از رب‌النوع درخواست نمود که نثارکوس [2] را درسفرش ظفرمندگرداند

حرکت ازرودسند به‌شوش در ۳۵۴ قبل از میلاد

اینکه اسکندر تمامی طول مکران کنونی را خطسیر خود قرارداده با اطلاعاتی که‌مسلماً ازمخاطرات این‌راه‌داشت برای این بوده که به نیروی دریائی خود که برای تکمیل این سفر تاریخی تکیه‌اش بآن بوددر موقع ضرورت خواربار برساند ودیگر شنیده‌بود که فقط

۱– Poseidon ۲– Néarchus.

سمیرامیس [1] (ملکهٔ داستانی آسور) و **کوروش** تقریباً با تلف کردن تمام قشونشان از صحرای جدروسیا جان بدر بردند و از نظر جاه طلبی خواست چیزی بر افتخارات خود افزوده و کاری بیش از **سمیرامیس** و **کوروش** کرده باشد. او از آرابیوس[2] که پورالی[3] حالیه است بطرف دریا متمایل گشته امر کرد چاههائی جهة تحصیل آب برای استعمال سفاین بکنند، سپس بولایت اوری‌تیان طرف غرب تاخته و بعد از آن داخل جدروسیا شده تاچند منزل ازسواحل‌دریاجدا نگردید، ولی بشدتی دچار تنگی خواربار شد که لشکریان خواربادی را که برای سفاین ذخیره کرده بودند خوردند و در این منازل بود که سوداگران فینیقی که با اردو بودند مقدار زیادی مرمکی و سنبل هندی بدست آوردند.

قریب یکصد میل از آرابیوس دورشده کوه راس مالان قشون را مجبور ساخت تا رودخانهٔ هینگول بداخلهٔ صحرا رانده واین رشته‌کوه مابین آنها ودریا بکلی حائل گردید، دراین‌جاست که‌حالت لشکر بمنتها درجهٔ‌سختی رسید وبنابقول **آریان** «حرارت آفتاب وفقدان آب بسیاری ازلشکریان را تلف نمود ..زیرااراضی‌شن‌زاری برمیخوردند که مانندگل سست و نرم بوده وچنانکه شخصی در لجن یا در ماسه وبرف فرو میرود درآنها فرومیرفتند وبهمین مثابه ازحرارت‌هوا وعطش هم درشکنجه بودند». نگارنده در اکتبر ۱۸۹۳ سفری از چابهار تا سواحل مکران به جه وپاهرا درصحرا نموده هیچ سفری برمن باین اندازه سخت نگذشت وازآن صدق قول‌آریان برمن ظاهر گردید. براستی وضع مکران بقدری سخت است که بقول **استرابو** اگر قشون بواسطهٔ خرما و کلم خرما از این مهلکه جان بدر نمیبردند یك تن باقی نمی‌ماند که خبر سایرین را بما برساند.

اسکندر در نزدیکی پاسنی مجدداً بکنار دریا رسید و بواسطهٔ کندن چاهها درساحل آب خوردن بدست آورد و به گوادر آمد، از این بندر راهیست طبیعی که از کنار رودخانه بدرون مملکت میرفته است وچون محقق گردید که ادامهٔ راه از کنار

۱– Semiramis ۲– Arabius ۳– Purali

دریا سبب اتلاف قشون خواهد بود اسکندر از همین راه بوادی حاصلخیزی که پورا در آن واقع است و سپاهیان سختی کشیده و از پا در افتادهٔ او توانستند در آن جا راحت کنند.

پورا[1] که بلوچها آنرا امروز پاهرا و ایرانیها فهرج میخوانند دردرهٔ حاصلخیز بلوچستان ایران واقع است. خرابه های دو دژ خیلی کهنه درحوالی آن موجود است و از آثار چنین بدست میآید که این محل ازقدیم بوده است، آریان میگوید که در مدت شصت‌روز از ارا[2] به پورا رسیدند وچون ازروی نقشه این مساحت ششصدمیل‌است بهرجهت مدت مسافرت با این مسافت مطابقت مینماید، بعلاوه چون سپاهیان در رسیدن باولین ناحیهٔ حاصلخیز طبعا بتجدید قوا پرداخته ابتدا از درهٔ رودخانه بسپور تجاوز ننموده و بطور اطمینان میگوئیم که وسط زمستان را دربلوچستان بسر برده‌اند اسکندر در آنجا مجددا باستانداران و فرمانداران ایرانی خود روابط حاصل نموده‌است از پورا همه جا کنار رودخانه را گرفته پیش رفت تا بجائی که آب آن به هالیل رود در هامون یا دریاچهٔ معروف به جازموریان داخل میگردد.

من در سال ۱۸۹٤ هنگامیکه جاهای پای اسکندر را تعقیب میکردم اینقسمت راکه او در سفر مهم خود پیموده کشف نمودم، در وادی هالیل رود که محتمل است رودبار حالیه باشد یك اردوگاه ثابتی تشکیل گردیده و درطرف بالای این وادی من در سال ۱۹۰۰ یك عطردان مرمری مال یونان که برای عطریات و روغن آلات برای تدهین استعمال میشده است و چهارصد سال قبل از میلاد تاریخ آن میشود پیدا کردم و آن اکنون یکی ازذخائر گرانبهای من میباشد؛ زیرا ممکن است تعلق به اسکندر داشته باشد

در اردوگاه ثابت مزبور اسکندریه‌ای بنا نموده که قاعدتاً بایستی گولاشکرد حالیه باشد و در آنجانثار کوس که از طول سفر و مشقت راه با چهرهٔ واژگون و لباس مندرس بنزد اسکندر رسید، در اول وهله که اسکندر وضع پریشان او را دید

۱ــ برای تعیین و تشخیص پورا رجوع شود به « ده هزار میل » صفحهٔ ۱۷۲. (مؤلف).

۲ــ Ora.

همچو خیال کرد که سفاین (ناوگان) او تلف شده ولی بعد از شنیدن خبر سلامتی آنها میتوان تصور نمود که ازاین خبر چه مسرتی دست داده وبا چه حرارت وجوشی قربانیها شده وعطایا و انعاماتی تقسیم گردیده است .

در وادی هالیل رود کراتروس بعد از طی طریق ازهیلمند و عبور از لوت با



۳۶ - یك آب انبار در لوت

احمال و اثقال و فیلها باردوی اسکندر پیوست وبا اوضاع مساعد وتدارکات فوق‌العاده بدون اینکه از هیچ طرف مخالفت ونزاعی انتظاربرود اردوی اسکندر شروع بحرکت نمود ، نئارکوس بطرف ناوکان رفته و آنها را سالماً باهواز رسانید در حالتی‌که هفس تیون از ساحل در طول سیر ناوها همه جا با او همراه و مربوط بود . اسکندر با قشونی زبده و سبك اسلحه از خط سیرجان و بائونات[1] به پاسارگاد آمده در آنجا چون مقبرهٔ سیروس را شکافته دید بطوریکه مینویسند از این جسارت خیلی محزون گردید. لشکر عظیم دراهواز بهم پیوسته از کارون بواسطهٔ پل عبور نموده بشوش رسید

1– Baonat

و در اینجا این مسافرت بزرك تاریخی با شادیهای ظفرمندانه و تزویج و ازدواج بین بزرگان مقدونی و ایران بانتها رسید.

مسافرت به بابل

پس ازچندی **اسکندر** که‌همیشه ازبیکاری‌ملول میشدبکشتی نشسته از کارون‌سر ازیر شدو داخل‌خلیج فارس گردید ،سواحل پست راگرفته بمصب دجله رسید . او این رود بزرگ راسیر کرده تا به اُپیس که بالای بغداد کنونی است وارد شده وبعد ازچندین ماه در تابستان ۳۲۴ این مسافرت بانجام رسید .

در اُپیس اظهار داشت که قصد دارد بسیاری از کهنه سربازان معمر خود را با باداشی که‌درخور آنهاست مرخص کند وباوطانشان بفرستد واین‌امرباعث خشم سپاهیان گردید وحس رقابت آنان را بحرکت آورد چه‌همچو فهمیدند که هزاران مشرق زمینی تعلیم دیده‌اند که تامناصب‌ومقاماتشان را اشغال کنند وخود **اسکندر** رانیز خیال کردند که تغییر وضع داده خداوند توانای جنك یك قوم آزاد مبدل بیك پادشاه مطلق‌العنان و مستبد شرقی گردد وهزاران ملازم وخدمتگزار دورش راگرفته باشند ولذا سربازان جنگ‌آزموده خودشان‌را مورد خفت پنداشته همگی با هم متفق شدند وفریاد کردند که پادشاه تمامی ما را مرخص کند وبطور استهزاء باو راهنمائی میکردند که جنك را خودش با پدرش آمن ادامه دهد . این رفتار فتنه‌انگیز **اسکندر** را متغیرساخت وحکم کرد سردسته‌های فتنه را فوراً گرفته سیاست کردند وخود نطقی دربرابر سپاهیان‌نمود وبا جوش وحرارتی بآنها خاطر نشان کرد که چگونه کشور خود را از فقر واستیصال خلاصی بخشیده بثروت رسانیده است . پس بقصر خودش مراجعت نموده قراولان و پاسبانان خود را از ایرانیان قرار داد ، خدم وحشم را از آنها معین و مقامات ومناصب عالی را نیز به ایرانیان واگذار نمود واین امر بر یونانیان خیلی ناگوار گردیده ناچار از درمسکنت وجزاعت درآمده باگریه‌وزاری پوزش خواستند ، بالاخره در یك‌جشن بزرگی این قضیه اصلاح شد .

پس **اسکندر** باراضی مرتفعهٔ ماد مسافرت نموده به کرّه هـای اسبان مشهور

بمسیبی که در آنجا داشت رسیدگی کرده وازغفلتی که درباره آنها شده بود دید نقصان فاحشی در آنها راه یافته است. مرگ رفیقش هفس تیون در اکباتان نیز باعث صدمه وملال خاطر او گردیده وتخفیف آنرا جز اشتغال بامری شایسته چاره ندید لذا بتدارک جنگ بطائفهٔ کوسی که در قلل جبال لرستان مسکن داشتند پرداخت، با وجود سرما وجنگ و گریز دشمن این آخرین جنگ هم مانند سایرجنگها قرین ظفر گردید و برسم وحشیان برای راحتی روح هفس تیون قربانی زیادی از کوسیان کرد.

پس فاتح بزرگ بطرف بابل حرکت نموده و در بین راه بساختن ناوگانی در



۴۷ ــ تصویر شکار اسکندر

(نقش برجسته برروی جعبهٔ سنگی که در صیدا بدست آمده و بتابوت اسکندر کبیر شهرت دارد)

هرکانیا برای سیاحت وتفحص واکتشاف بحرخزر امر نمود. زیراکه در آنزمان یقین نداشتند که بحرخزر محصور بخشکی است واز رود ولگا نیز اطلاعی نداشتند. سفرا از هرجانب مثل کارتاژ، لیبیا، اتیوپیا، حبشه، ایتالیا، گل برای عرض اطاعت وتهنیت

بخدمت آمدند. این فروتنی‌ها واحترامات مبسوط زیاد بایستی بر کبر وغروراین سرباز بزرگ افزوده باشد، باری وقتیکه خواست داخل بابل شود کهنهٔ معبدبل یابعل از او خواهش کردند که واردشهر نشود، ولی این اندرز آنان دروجوداو ابدا مؤثر واقع نشد وبالاخره او ظفرمندانه بپایتخت قدیم آسیا داخل گردید

مرگ اسکندر کبیر
۳۲۳ قبل از میلاد

اسکندر باین امپراطوری معظم ووسیعی که داشت اکتفا ننموده بخیال حملهٔ به عربستان افتاد و برای این مقصود فورا شروع بتحصیل اطلاع مقدماتی وامر بساختن کشتیهای محکمی نموده وبدست مردمان فینیقی آنها را مهیا ومجهز ساخت . سفری بطرف سفلای فرات کرده وشروع ببنای یك دارالتعمیر کشتی در بابل نمود . در بین تهیه وتدارك ناگهان به تبی مبتلا گردیده که ظاهراً از اثر باطلاق و مرداب‌های فرات بوده است وبا وجود داشتن تب از دادن دستورات واوامر لازمه وگذرانیدن قربانیهای مرسومه کوتاهی نمینمود، ولی بالاخره مرض شدت کرده واز زبان افتاد . اوپس از اظهار ملاطفت به سربازان دل شکستهٔ خود که صف بسته ازجلوی وی گذشتند درریعان شباب یعنی درسی و دو سالگی واوج شهرت و آخرین درجهٔ عظمت از این جهان درگذشت .

تحقیق و موشکافی در
اصطلاح یونانی
و یونانیت

چون دانستن تأثیر فتوحات یونان در امپراطوری ایران خالی از اهمیت نیست لذا قلم را بطرف آن معطوف داشته میگوئیم که لازم است برای حصول این مقصودقدری دراطراف هلینیزم (تقلید آداب یازبان یونانی) که برمشرق تحمیل‌شد غور نمائیم.

بوان[۱] فصلی روشن و مشبعی باین موضوع تخصیص[۲] داده از جمله مینویسدکه کار عمدهٔ عصر تاریخی یونان همانامتحد ساختن آزادی ومدنیت بوده‌است واین کاملا صحیح ودرست میباشد . همچنانکه در حالات قوم سومر و آکد اشاره شد سکنهٔ بابل بیشتر براثراوضاع طبیعی آزادی بآن‌معنی که یونانیان ازاین لفظ اراده‌میکردند دارا نبودند، چه دول قدیم هر کدام نه فقط روی استعباد و غلامی قرار داشتند بلکه مراقب بودند

1– Bevan.

۲– «خاندان سلوکی» فصل اول. (مؤلف) .

که رعایای آزاد آنها هم بهر حکمی که از آنها صادر میشود بدون چون وچرا تن درداده اطاعت نمایند . اما از این طرف در یونان اوضاع طبیعی همیشه مولد آزادی بود، ولی اشتیاق شدید آنها بآزادی مانع بود که آنها در نتیجهٔ اتحاد واتفاق خود را یك دولت بزرگ نیرومندی ظاهر سازند وحتی تا آخر تاریخ یونان چنین اتحادی که چندی طول کشیده باشد وجود نداشته است .

باید دانست که مقدونیه را جزو یونان نمیتوان بشمار آورد، زیراکه‌ازچندطائفهٔ کوهستانی تشکیل یافته بود که در زیر فرمان سلطانی مستبد بودند ، لیکن سلطان مزبور کاملا در تحت تأثیر تعلیمات یونان بوده است . همینطور اسکندر فانوس کش هیلینزم و جانشین وسلالهٔ اسلافی است که همه در دل وزبان یونانی بودند ، ولی مانند سلاطین مستبد اوودیگران باروح یونانیت که دربعضی صفات وخیالات مخالف با استعداد بوده است همیشه در جدال بودند . زندگی یکنفر یونانی در زیر نفوذ این حس است که وظائف خود را نسبت بشهری که در آن ساکن است ادا نموده وخود را عضوی از آن بداند . این است آنچه او را دوستدار آزادی وهویت وجوهر سعی و کوشش قرار داده که بواسطهٔ این صفات گرانبها بر آسیائیها تفوق داشته است ، ولی همین یونانیها بواسطهٔ فقدان خصائل وصفات دیگر ازمشارکت وتوحید مساعی دائمی که برای تشکیل وتحکیم ملل متحدهٔ یونان کمال ضرورت را داشت محروم بودند . سلاطین مقدونیه مستبد بودند وبنابراین بنظر یونانیها ظالم مینمودند ، معذلك سلاطین مزبور درمذاق ومسلك یونانی بودند و برای کسب شهرت بآتن نگاه میکردند ونسبت بهم‌میهنان‌خود رفتارشان غیر از رفتاری بوده است که بارعایای آسیائی میکردند .

مقایسه بین یونانی و امپراتوری بریطانیا

در اینجا خالی ازمناسبت نیست که یونانیان راتشبیه بخودمان (انگلیسی‌ها)وامپراطوری آنهارا تشبیه بامپراطوری بریتانیای کبیر نمائیم . اینمطلب مسلم است که کارگذران و مدیران بریتانیای کبیر اکثر ازآموزشگاههای عمومی استخدام میشوند ،که در ورزش بدنی و تربیت عقلی و فکری از بعد از انحطاط یونان بیش از همه نمایندهٔ روحیات یونانیان

میباشند وحتی برعالیترین روحیه وفکر یونانی تفوق جسته‌اند . این نوع تربیت دریك اجتماعی که از بیشتر نقاط نظر نمونهٔ جمهوری میباشد موجد پاره‌ای خصائل وصفات و ونیز پدید آورندهٔ یکنوع افکار و خیالاتی است که هیچیك از سایر نژادهای اروپائی نمیتوانند با آن رقابت وهمسری نماید . چنانکه یکنفر انگلیسی غالباً در اداره کردن امور توانا ودر سایهٔ عشق وعلاقه‌اش باقسام بازی وورزشهای بدنی میتواند درهرجای عالم بسلامت زندگی کرده عقل وادراك وفعالیت وغیرت وسعی وجدیت خودرا محفوظ بدارد . همانطور که اسکندر کبیردر نقاطی که دارای‌اهمیت نظامی بوده قلاعی‌ساخت وپادگان‌هائی در هرجا گذاشت که میتوانستند هرکدام زندگانی خودشان را مطابق محیط تازه ادامه دهند امروز نیز دولت بریتانیا هند را بامشتی کارگذاران و سربازان نگاه داشته و این جماعت در امکنه‌ای که برای آنها ساخته شده است زندگانی خود را بخوبی اداره نموده ازعهدهٔ وظائف مرجوعه کاملا برمیآیند ، هرچند در سالهای‌اخیر وجود راه‌آهن وخطوط تلگراف کار را برای آنها سهل و آسان کرده است .

در خاتمهٔ این مقایسه آیا بجاست که مقدونی‌ها را نیز باسکاتلندی مانند کنیم که ازنژاد طوائف بی‌تربیت صحرائی تشکیل یافته واکنون درتأسیس سلطنت وتشکیل دولت همان بازی را میکنند که طوائف وقبائل مقدونی در زیردست پادشاه مشهور و نامی خود نمودند ؟

نتایج وثمرات یونانیت یا اصطلاح یونانی

پس‌ازبیان خصائل یونانی وتشریح یونانیت حال‌بخوبی میتوان این را تصور نمود که با ترتیبات معمولی وضع و حالت این اقوام مغلوبه (تحت حکومت سرداران یونانی) بهتر از زمانی شده که در تحت سلطهٔ پارس بودند ، مثل اینکه یکنفر انگلیسی توجهی که به هندیها دارد به‌مراتب بیش‌ازتوجهی‌است که هندیها نسبت به‌هموطنان خود دارند. مامیدانیم که سرداران یونانی به متابعت مسلمات ساطان خود در قلع وقمع اشرار وقطاع‌الطریق و برقراری قواعد ونظامات اهتمام نموده ولی پس‌ازمرگ رئیس خود رقابت های متهورانه وبلندطلبی‌های وحشیانه‌ای از آنها بروز کرد . آری مقدونیها بواسطهٔ جنگهای متوالی

این میراث درخشندهٔ خود را ضایع ساختند ومعذلك روحی که گفتیم باقی ماند اگرچه جنگها بکلی تمام نشد ولی سپاهیان مشغول ، کم ومیدان وسیع بود و باید تصدیق کنیم که مثل هندوستان در زمان شورش در نواحی وبلدانی که دور از میدانهای جنك بودند وضع امور بآرامی روبترقی بود .

مسئلهٔ دیگر که ذکر آن خالی از اهمیت نیست مسئلـهٔ انتشار یافتن ذخائر و گنجینه‌های هخامنشی است . گو که آن در وهلهٔ اول بین سرکردگان و تابعین مقدونی تقسیم شده دریونان بمصرف بنای معابدوفواید عامه رسید، ولی اساساً افتتاح این‌خزائن وگنج خانهٔ آسیا تجارت‌را دردنیای آنروز بکثرت‌رواج داد وچون راههای عبور بمشرق برای هرنوع‌مراوده ومعامله بازشد بخوبی‌میتوان‌فهمید که‌چرخ امور تجارت وبازرگانی و معاملات کاملا بحرکت درآمده وآن بطور فوق‌التصوری بسط وتوسعه پیدا نمود .

مطلب‌دیگری که‌قابل ملاحظه است اینکه درافسانه‌های‌ایرانی **اسکندر** بزرگ را مخرب دیانت **زرتشت** قلم داده‌انددرصورتیکه آن بکلی بیحقیقت است **استرابو**[1] مینویسدکه او مردم را ازاین رسم وحشیانه‌که اشخاص را درحین مرگ بسگان‌مقدس عرضه میداشتند منع نمود وشاید بواسطهٔ برانداختن اینگونه امور زشت بوده‌که او را برعکس آنچه در واقع بوده است نمایش داده‌اند . اینرا هم باید بخاطرِ داشت که این گونه افسانه‌ها دربارهٔ او از طرف رؤسای مذهب وبالاخره از منابعی که عناد داشتند بما رسیده است .

کارها و خصائل اسکندر بزرگ

باید دانست که **اسکندر** هم از حیث کار وهم از حیث صفات‌و خصائل در بالاترین نقطهٔ مدنیت یونان قرارگرفته است . اما کارهای‌اوهمانا بردن‌قوای‌یك کشور فقیرولی‌دلیری‌مثل‌مقدونیه که همیشه در معرض تهدیدکشورهای یونان وطوائف حول وحوش بود بطـرف دنیای معلوم در حالتی‌که بهرجا رسید آنجـا را فتح نمود و منظم ساخت ومدنیت را در آنجا انتشار داد . او بواسطهٔ اجرای عدالت وبناء شهرها در نقاطی‌که اهمیت نظامی داشت و

۱ــ استرابو ۱۱ ، ۵۱۷ . (مؤلف) .

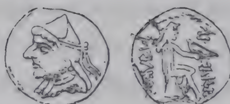
سکونت دادن یونانیان را دراین شهرها وابراز عقل و کفایتی حیرت انگیز بل جاذب و جالب کشورهای مفتوحهٔ خویش را حفظ مینمود و این کارهای مهم و معظمی که او در ظرف یازده سال انجام‌داد اثرات نیك آنها در بسیاری از جاها تاچندین قرن برجای بود. بطوریکه آریان میگوید که پس از مرگ او از یونان تا رود سند تمام کشورهای بابل و آریانها وتورانیان که در زیر اقتدار سلاطین یونانی باقی ماندندروح یونانیت در آنها نفوذ داشت . نیز از کارهای این شخص فوق‌العاده شکستن سدما بین مشرق ومغرب بود وهرگاه‌موفق میشدکه تمام یونان را درتحت تأثیر نظریات عالی‌خود جلب نماید نتایجی بزرگتر از آنچه بود حاصل میشد ، ولی حتی آتن از حسادت خود دست نمیکشید و اسپارت از عداوت خود چیزی فروگزار نمیکرد. اما خود این عوامل بردرجهٔ لیاقت و کاردانی **اسکندر** افزوده‌وراستی هرگاه موقعیت عصرودورهٔ کوتاه سلطنت وسایرعوامل خارجی‌زمان این پادشاه را رویهم درنظربگیریم خواهیم دید اینگونه عملیات وموفقیتها در میان سلاطین هرگز نظیر نداشته است .

آریان و **پلوتارك** در کتابهای خود با کمال بیطرفی نسبت باین پادشاه قضاوت نموده وحتی از ذکر خبطها ومعایب او اغماض وچشم پوشی روا نداشته بلکه نواقص اخلاقی او را نیز مانند محاسنش از پرده برون ریخته‌اند وهرخواننده بخوبی تشخیص خواهد دادکه شرح حال او در اینجا بتفصیل واز روی واقع و بیطرفی نوشته شده‌است. در مکران **اسکندر** یك جرعه آب گرانبها را در حضور سربازان خود برخاك ریخت . نظیر این واقعه واثرات آن درمورد هیچیك ازفاتحین بزرگ دیده نشده و کمتر موردی- است درتاریخ که‌سیرت اخلاقی سلاطین بدین‌دقت وصراحت‌تشریح شده باشد ، **اسکندر** زنانرا محترم میشمرد ودانشرا دوست میداشت ودر شهامت وجوانمردی سر آمد عصر وورد هرانجمن میبود ، حریص بود امـا بشهرت تنها ، راستی شاید هرگاه او را هم در مقابل‌دادگاهی‌محاکمه میکردندمیتوان فرض کنیم اونیزمانند **ارد کلایو** سردارمعروف انگلیسی میگفت : «بخدا !! آقای دادستان ! همین لحظه‌هم من ازسکون وآرامش‌خود در شگفتم » . غریزهٔ سکون ومتانت وخویشتن داری ومخصوصاً طرز سلوك او نسبت

بدیگران بی‌نظیر و از صفات برازندهٔ او بشمار است . **اسکندر** نه تنها درسربازی نظیر نداشت بلکه در سیاستمداری نیز بسیار زبردست ونقشه‌ها وتدابیرش پیوسته بموفقیت منجر میگردید . این مرد شیفتهٔ تحقیق وتفحص بود . تمام رشته‌های دانش را دوست میداشت وتا آخرین نفس این غریزه در او باقی بود .

در خاتمهٔ بیان حالات این مرد که شاید مشهورترین مردانی باشد که تاکنون قدم بدین عالم نهاده این جمله را از مورخ بزرگ او آریان‌در زیر نقل مینمائیم :

بعقیدهٔ من در آنزمان هیچ نژادی ـ نژادهای انسانی وهیچ شهری حتی هیچیك از افراد انسانی باقی نماند مگر آنکه نام وشهرت **اسکند** دروی رسوخ ونفوذ داشته‌است و بنابر این یك چنین قهرمان عدیم‌النظیری بنظرم بدون دخالت خدایان از مادر زائیده نشده است»



سیلکوس نیکاتور
(اقتباس از یك سکهٔ فیلتروس برگاموم ۲۸۱- ۲۶۳ قبل از میلاد در موزهٔ بریتانیا)

فصل بیست و پنجم

جدال و جنگ بین جانشینان

در میان آنهائیکه بعد از اسکندر وارث تاج وتخت وی شدند سلوکس بزرگترین پادشاهان زمان خود گردید، دارای افکار وخیالات فاتحانه بوده ووسعت قلمروش از تمامی آنان فزونی داشته است. (آریان)

مسئلهٔ وراثت وجانشینی

مرگ ناگهانی وبرخلاف انتظار **اسکندر** کبیر ونبودن پسر بالغی از او چنان تولید اختلاف ونزاع وجنك سر جانشینی و سلطنت نمود که دنیای معلوم را تا دونسل متشنج وگرفتار ساخت. **رکسانه** از **اسکندر** حامله بود وانتظار داشت وارثی برای **اسکندر** بزاید. ازطرف دیگر **استاتیرا** دختر **داریوش** اخیراً بازدواج **اسکندر** درآمده بود وپسر سه سالهٔ غیرمشروعی بنام **هراکلس** از **برسین** زن بیوهٔ **ممنن** داشت. از مدعیان تاج وتخت یکی برادر نامشروع او **آرید- فیلیپ** ناقص العقل بود. **المپیاس** مادر **اسکندر** هم مورد ملاحظه وبنظر اهمیت واحترام دیده میشد. همینطور خواهرش **کلئوپاتر** که بیوه و ملکهٔ اپیروس بود، **سینان**[1] دختر **فیلیپ** ونیز دختر او **اوریدیس** که بعد بزنی آریده **فیلیپ** درآمد از کسانی بودند که در همین ردیف بشمار میآمدند.

جنگ اول برسر جانشینی تقریباً ازهنگامی شروع شد که جسد **اسکندر** هنوز

---

۱ - Cynane.

سرد نشده بود ، **پردیکاس** که اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت **فیلیپ** تا آخر حیات **اسکندر** دارای مشاغل عمده ولی مردی خودخواه و بیرحم و دنی‌الطبع بود درشورائی که از سرداران ورجال مملکت منعقد شده و تصمیم گرفته بودند که تا پیداشدن یکنفر وارث برای **اسکندر** مملکت را اداره نمایند بسمت ریاست تعیین گردید، ازطرف دیگر رؤسای سربازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقهٔ پائین که بیغرض ودولتخواه بودند. **آریده-فیلیپ** را بسلطنت برگزیدند.

موقع خیلی باریك و خطرناك بود، ولی دراینمیانه اتفاق براین کردند که مراسم پاك کردن (برای مجازات محرکین) اجرا گردد و آن موافق عادات مقدونی چنین بود که سگی را کشته[1] روده های آنرا دردشتی بدو طرف میانداختند و بعد تمام نظامیان از سواره وپیاده حاضر میشدند و از مابین آن دوحصه عبور کرده و بدینوسیله مراسم پاك کردن بعمل میامد ، بالاخره همین کار را کردند وبجنگی که بظاهر بهانه وساختگی بود مشغول شدند. پیاده ازیکطرف وسواره نظام وفیلان ازطرف دیگر بیکدیگر حمله بردند، در نتیجه پیاده نظام مغلوب و موقع چنان خطرناك گردید که نزدیك شد کار از جنگ ساختگی وصوری بواقعی کشیده و آن صورت حقیقت پیدا کند ، بالاخره رؤسای پیاده نظام که طرفدار **آرید - فیلیپ** بودند و نزدیك بود پایمال پیلان گردند ناچار تسلیم شدند وقرار شد که **آریده-فیلیپ** تاوقتیکه طفل **اسکندر** بحدبلوغ نرسیده پادشاه و **دپریکاس** نائب‌السلطنهٔ مملکت باشند وهریك ازسرداران هم بمملکتی مأمورشدند ومحققاً قصدی نداشتند جز اینکه بعد از ورود بمحل مأموریت خویش راه خودسری پیش گرفته بیرق استقلال بر افرازند و خود را پادشاه بدانند و باین جهت این اشخاص در تاریخ باسم (دیاك ها) یا جانشینان **اسکندر** نام برده شده‌اند.

دراین گیرو دار **رکسانه . استاتیرا** دختر **داریوش** رافریب داده ببابل بردواورا در آنجا بقتل رسانیدوبعدازمدت کمی بواسطهٔ پسری که ازاو بوجود آمدواورا **اسکندر** نامیدند موقع خودرا مستحکم ساخت.

۱- «فرهنك عوام درعهد عتیق» تألیف سرژ. ج. فریزر ۱-۸-۹ (مؤلف).

مرگ پردیکاس
۳۲۱ قبل از میلاد

منازعاتی که برای منافع شخصی درجریان بود بسرعت منجر بجنگ عمومی گردید ، پردیکاس پس ازدسایس بسیار موقع خویش‌را بواسطهٔ تزویج کلئوپاترا تثبیت‌و تحکیم نموده و توجه الهیپاس ذی نفوذ را ازاینراه بطرف خود جلب کرد ، این تغییرات آنتی گون [۱] حکمران فریگیه را چنان بهراس انداخت که بنزد آنتی پاتر فرار نمود که در سال قبل جماعتی از یونانیان را که پرچم طغیان برافراشته بودند درجنگ معروف به لامیان مغلوب ساخته بود، دراینوقت پردیکاس عزم کرد که بطلمیوس را از میان بردارد و بتصور اینکه سرازفرمان خواهد پیچیداورا ازمصر احضار کرد و بطلمیوس که خیلی زیرک و بافطانت بودفورا اطاعت نموده و بمرکز قشونی حضور بهمرسانید و بهمین جهت این محکمهٔ عالی او را ازعصیان و نافرمانی تبرئه نموده اجازهٔ مراجعت بمقر حکمرانی خود داد، پردیکاس که‌خودرادر این مقدمه مغلوب دید بالشکر بجانب مصرراند ، سه دفعه سعی کرد که از نیل عبور کند عاجز گشت ، بالاخره مقدونیها برضد او برخاسته و بدست صاحبمنصبان خویش بقتل رسید، کار بطلمیوس بصلح انجامید ولشکریان برگشته بقوای آنتی پاتر پیوستند.

طلوع سلوکس

یکی ازسردسته‌های شورش که‌مقدر بود بسلطنت برسد سلوکس [۲] بود، این‌شخص یکی‌ازمقربان اسکندر بود که‌بواسطهٔ زورمندی و ابراز رشادت و جرأت با وجود جوانی در تمام جنگهای هندوستان مصدر خدمات بزرگ گردیده وفرماندهی هیپاس پیتهای شاهی یاپیاده نظام متوسط (که ازحیث‌اسلحه مقام وسطی‌را بین‌سپاهیان سبک‌وسنگین‌اسلحه دارا [۳] بود) باوواگذارشد، درجشنهائیکه درشوش ازطرف اسکندر برای‌زواج‌مقدونیهابابانوان‌ایرانی برپاگردیددختر اسپیتامن [۴] که در باختر بهمراهی اکسیارت با اسکندر در مقام مخالفت برآمد و اسمش اپاما بود قسمت سلوکس گردیده و بمزاوجت وی درآمد و بنابراین سلسلهٔ معروف سلوکیها

۱– Antigouns. ۲– Seleucus.

۳– ازسربازان نامبرده وقتی استفاده میشدکه فالانژ بکار برده نمیشده است واینها اسلحه‌شان نسبةً سبک‌تر بوده است . (مؤلف) .

٤–Spitamenes.

که **سلوکس** مؤسس و بانی آن میباشد از نژاد ایرانی و مقدونی ممزوج است .

پس از مرگ **اسکندر** در زمان نایب السلطنگی **پردیکاس** **سلوکس** فرمانده سواران موسوم برفقا گردیده درمصر صاحبمنصبان بتحریك واغوای او بخیمهٔ نایب السلطنه هجوم بردند .

چون پیاده نظام مقدونی را دراین انقلابات دخالت نداده بودند هنگامیکه دو لشگر بهم رسیدند ، آنها برضد «**آنتی پاتر**» قیام کردند . وقتی که **آنتی پاتر** خواست آنانرا بنصیحت ودلالت آرام کند سنگها بطرف او پرتاب نموده و اگر **آنتی گون** و **سلوکس** مداخله نمینمودند کار براو دشوار میشد، ولی آنها مداخله کرده هنگامه را خواباندند . در تقسیم ثانوی ایالات (درواقع امر تقسیم دولت **اسکندر** بین سرداران او بود) **سلوکس** در ازای این خدمت در آنزمان حکمران بابل گردیده و فوراً در مقام بسط قدرت و توسعهٔ حوزهٔ حکمرانی خودبرآمد .

جنگ برای تحصیل تفوق و اقتدار

بعد از تقسیم ثانوی ایالات تامدت بیست سال بواسطهٔ جنگهای دائمی که باعث تجزیه وتفریق مملکت شدند وقایعی پیچیده و درهم بوقوع پیوسته که اینك ما آنهارا بطور اختصار در پائین ذکرمینمائیم: **پی تون** والی ماد و **پوکستاس** والی پارس هردو ازصاحبمنصبان خیلی بزرگ و معتمد **اسکندر** بودند، لیکن اولی یعنی **پی تون** بقدری جاه طلب وکم صبر بود که بمحض اینکه درمقام خود استقرار یافت بطرف پارت حمله‌ورگشته و در نتیجه والی آنجارا بهزیمت نهاد وانیعمل باعث شدکه **پوکستاس**[1] نیز موقعی بدست آورده لشکری از خود وحکمرانان مجاورفراهم نموده بماد تاخت و **پی تون** را از آنجا خارج ساخت واو مجبوراً برای طلب امداد ببابل رفت .

انتی گون و اومن[2]

در همین اوان **انتی گون** با **اومن** نائب پادشاه اخیر که در آن وقت تنها نمایندهٔ خانوادهٔ **اسکندر** درآسیا بود شروع بجنگ نموده و در ۳۲۰ قبل از میلاد او را مجبور ساخت که در یکی از دژهای کاپادوکیه

۱ – Peukestas. ۲– Eumenes.

پناهنده گردد . سال بعد آنتی پاتر با وفا رحلت نمود وچون مقام نیابت سلطنت خود را به **کاساندر** پسرش تفویض نکرده بلکه بیکی از همقطاران خویش موسوم به **پولی پرخن** واگذار نمود . این شخص یعنی **پولی پرخن** برای اینکه خود را ازشر **کاساندر** حفظ کند به **المپیاس** بپیوست و جدا بطرفداری از ادعای او پرداخت و این سبب شد که **اومن** قوت گرفته توانست یك چندی درمنازعات و محارباتی که برسر سلطنت جریان داشت ابراز لیاقت کند . سرداری سوارانیکه همه دارای سپرهای نقره بودند ومحافظت ذخائر وخزائن سلطنتی باو تفویض گردید وازاینجا رونقی هم درامر خاندان سلطنتی پیدا شد، ولی درسال ۳۱۸ قبل ازمیلاد نیروی دریائی اودر بیزانس از **آنتی گون** و **کاساندر** شکستی فاحش خورد. **اومن** سرداری بود قابل و باکفایت ، اوفوراً از خشکی بسوی ولاة واستاندارانیکه به **پی تون** حمله ورشده بودند رفته آنها را باطاعت و کمك خویش دعوت نمود ، زمستان ۳۱۸ و۳۱۷ قبل ازمیلاد را در بین النهرین بسربرد و در بهار که عازم شوش بود درسی میلی بابل اردوزده توقف نمود. **سلوکس** سعی کرد که بسواران . دارای سپرهای نقره صدمه وآسیبی برساند اما نتوانست وبالاخره **اومن** درشوش بسایر ولات پیوست .

دراینمیانه **آنتی گون** بالشکر **سلوکس** که برای اجرای مقصودی که داشتند با هم توحید مساعی نموده بودند بشوش رفته وآنجا را مسخر کرد، ولی هنگامی که می‌خواست ازکارون عبور نماید **اومن** با اوروبرو شده ویرا شکست داد . رودخانه را پراز اجساد کشتگان نموده و چهارهزار نفر اسیر گرفت ، در جنگی که در دفعهٔ دوم روی داد سواران دارای سپر نقره که عده‌شان بالغ برشصت تن بود همه را ازجلو رانده اما احمال واثقال خود را ازدست دادند ، آنها دراینوقت مرتکب یك کار ننگینی شدند که درتاریخ جنگ کمتر نظیر آن دیده شده است . توضیح آنکه سردارغیرمغلوب خودشان **اومن** را بدست خود گرفته تسلیم **آنتی گون** نمودند و او هم با وجود توبیخ ها و ملامت های **نئارکوس** اورا بقتل رسانید، **نئارکوس** کسی‌است که نام بلند وارجمندش را درتمام مقامات حفظ نموده ونظیراودرمیان سرداران خیلی کم بوده است ، تاریخ جنایت مزبور درسال ۳۱۶ قبل از میلاد میباشد .

تفوق آنتی گون بعد از مرگ اومن
۳۱۶ قبل ازمیلاد

آنتی گون، **اومن** را که مستحق کشتن میدانست دوستانه در مجلس مشاوره دعوت کرده و مقتول ساخت. **پوکستاس** نیز بطور اسرارآمیز معزول گردید و پس از ضبط خزائن اکباتان و شوش که بهای آن بچندین میلیون لیره بالغ میشد با فتح و ظفر بطرف بابل حرکت نمود و مصمم بود که برای تکمیل فتوحات خویش **سلوکس** میمان دارخود را هم ازمیان بردارد، ولی **سلوکس** بمصر گریخت و **بطلمیوس** بحمایت او برخاست، دراینوقت **آنتی گون** برتمام حریفان خود تفوق یافته وچون ناوگان او کامل وموقع خود راچنان محکم کرده بود که اگرهمه دشمنان اومتفق میشدند مشکل بود که بتوانند بااومقاومت کنند، ولی بطوریکه معلوم میشود اوبدین خیال افتاد که آن ها را یکی بعد ازدیگری از میان بردارد.

انهدام خانوادهٔ اسکندر کبیر

عداوت وحشیانه وحسادت **المپیاس** و **اوریدیس** [۱] که نمونه‌ای از وحشیگری و بیرحمی **فرائدگند** [۲] و **برون هیلد** [۳] بود سبب عمدهٔ انهدام خانوادهٔ **اسکندر** کبیر گردید ودرعین حال اخلاق جانشینان **اسکندر** بصورت خیلی بدی نمودار بود، زیرا باستثنای **آنتی پاتر** که باین خانواده وفادار ماند هیچیک از سردارانی که **اسکندر** ازآنها ذیحق بود در حفظ تاج وتخت برای وارث بیچارهٔ اوهیچ کمک واقدامی ننمودند، **کاساندر** [٤] که موردتوجه پدرش واقع نشده‌بود با **آنتی گون** متحد شده ودرنتیجهٔ جنگ بحری دربسفر اقتدارش بجائی رسید که یونان را فتح کرده و آنرا از دست **پولی پرخن** نایب السلطنه منتزع ساخت، پس اولین مصیبت خانوادهٔ اسکندرشروع گردید. **المپیاس** ازاپیروس ناگهان بمقدونیه آمده درصدد گرفتاری **آریده - فیلیپ** و زوجهٔ دسیسه کارش **اوریدیس** برآمد و با بیرحمی وحشیانه آنها را شکنجه نموده و بالاخره بقتل رسانید، باین طورکه فیلیپ را تیرباران کرده و دربارهٔ **اوریدیس** لطفاً اجازه داد که خودش راازحلق بیاویزد. پس از آن این ملکهٔ بیرصد ها نفرازبستگان خانوادهٔ **آنتی پاتر** را گرفتار کرده ونسبت

۱- Eurydice . ۲- Fredegond . ۳- Brunhild . ٤- Cassander.

بهمه باکمال قساوت و بیرحمی رفتار نمود، ولی مراجعت **کاساندر** این جریان را بهمزده وانقلابی در آن ایجاد نمود، باینمعنی **المپیاس** درپیدنا محصور گردیده وبسزای جنایات بسیاری که کرده بود سنگسار شد.

پس از این **اسکندر** جوان و مادرش **رکسانه** بچنگ **کاساندر** افتاد و چون با یکی ازدخترهای **فیلیپ** ازدواج کرده وبآرزوی سلطنت بود این پادشاه جوان ومادرش را چند سال درحبس نگاهداشته وپس ازاینکه دیدزمزمه هائی درمیان مردم بلنداست درسال ۳۱۱ پیش ازمیلاد پسر **اسکندر** کبیررا بطورشرم آوری بقتل رسانید واینواقعه درتاریخ یکی ازواقعاتی است که بینهایت رقت انگیز میباشد، او کلئوپاترای بیوه ملکهٔ اپیروس ونیز **هراکلس** پسرغیرمشروع **اسکندر** را مقتول ساخته وبالاخره بقسمی این خانواده را ریشه کن نمود که غاصبین سلطنت خاطر جمع شدندکه دیگر کسی باقی نمانده است که دعوی کند از خانوادهٔ سلطنت و وارث تاج و تخت میباشد.

جنگ غزه
۳۱۲ قبل از میلاد

چنانکه ببازیگران عمدهٔ این صحنهٔ بازی نظر بیفکنیم میبینیم که درسال ۳۱۲ قبل ازمیلاد یا هشت سال بعدازمرگ **اسکندر** چهار نفر از اهل مقدونیا باقتدار خود باقیمانده و بقیه مانند **پردیکاس و اوءن و پوکستاس و کراتروس** ازین صحنه ناپدیدگردیده و**سلوکس** نیزبهزیمت رفته بود، توضیح آنکه **آنتی گون** ازدریای مدیترانه تا باخترراتبصرف در آورده و **بطلمیوس** مصررا محکم بچنگ گرفته، **کاساندر** دریونان ومقدونیه مشغول سلطنت و **لیزیماک**[1] درتراس وآسیای صغیر دولتی برای خود تشکیل داده بود.

نظر باینکه **آنتی گون** ازباقی قویتر بوده و تعادل و توازن قوه بهم خورده بود لذا آن سه حکمران که بالنسبه ضعیف تر بودند با هم اتحاد کردند که بمرور از قوهٔ او بکاهند تا درسال ۳۰۱ جنگی قاطع در حوالی اپسوس[2] رویداد و اولین ضربهٔ شدید از دست **بطلمیوس** باورسیدکه بهمراهی **سلوکس** بشام رفته شکستی فاحش درآنجا به **دمتریوس** پسرلایق و کافی **آنتی گون** وارد آورد واین شکست تدبیرونقشهٔ **آنتی گون**

۱– Lysimachus . ۲– Ipsus .

را برای حملهٔ باروپا واژگون ساخت.

ازجرئت وجلادتیکه **سلوکس** در آنجا ازخود نشانداد معلوم میشود که اثرات شکستی که خورده بود دروجود اوخیلی مهم وزیاد بوده‌است که تنها با هزارسوار برای تصرف ولایتیکه از دست داده بود حرکت نمود، واقعاً در **سلوکس** یك رشته قهرمانیهائی دیده میشود که ارباب بزرگوی **اسکندر** را بیاد ما میآورد، درحالیکه قشون مختصر او از جنگ شانه خالی کرده و میخواستند ویرا تنها گذاشته متفرق بشوند، از انتشار یك خبر غیبی که نوید سلطنت باو داده بود و نیز بوسیلهٔ نطقی که مثل نطق های اسکندر مؤثر و آتشین بود آنها را نگاهداشته و با عده ای از سربازان مقدونی که باو ملحق شده بودند از کرخه گذشته ببین النهرین رسید و بعد بامید اینکه ازطرف دوستانش مددی باو میرسد بسوی بابل راند، ازقضا این امید که خیالی بیش نبود مقرون بحقیقت گردیده نه تنها اهالی بابل بلکه صاحبمنصبان مقدونی نیزاورا با شوق وشعف پذیرفتند و با رفع تمام موانع مظفر و منصور در اول اکتبر ۳۱۲ قبل از میلاد مجدداً ببابل داخل شد و تاریخ خاندان سلوکی هم بعقیدهٔ جمهور از این روز شروع میشود.

سلوکس دوباره بابل را تصرف میکند
۳۱۲ قبل از میلاد

چون **سلوکس** میدانست که طرفداران **آنتیگون** باو حمله ور خواهند شد بدون تأمل بتهیهٔ نیرو پرداخت و طولی نکشید که **نیکانور** [1] والی ماد با هفده هزار مرد مسلح بجنگ وی روانه گردید و **سلوکس** هم بتعجیل با قشونی که پنج یك قشون دشمن بود باستقبال او شتافت، دراین میدان شکست سختی بدشمن داده و خود والی راکه بطرف ماد میگریخت تعاقب نموده بالاخره بقتل رسانید.

پس از جنگ غزه **آنتی گون** که میدانست دشمن عمدهٔ او **بطلمیوس** است مهیای تسخیر مصر گردید. ولی برای تلافی این شکستی که به **نیکانور** وارد شده بود اول پسر خود **دمتریوس** را با نوزده هزارلشکر زبده روانه بابل نموده وباو تأکید نمود که پس از

حمله دمتریوس ببابل
۳۱۱ قبل ازمیلاد

1— Nicanor .

انجام کار آنجا بعجله خود را باردوی مصر برساند، در بابل کسی با قشون وی مقاومت ننمود، زیرا **پاتروکل**[1] که درغیاب **سلوکس** فرمانده بود قشون مختصریکه در بابل داشت بنقطهٔ دوری فرستاده که از آسیب مصون ماند وخود اوفقط مراقب حرکات **دمتریوس** بود و مشارالیه چون مانعی درجلوخود ندید فقط بغارت بابل که درواقع برخلاف منافع پدرش بود اکتفا نمود وبدون اینکه یك اثر باقی ازخود در آنجا بگذارد مراجعت نمود.

تشکیل دولت سلوکی از سال ۳۱۱ تا سال ۳۰۲ قبل از میلاد

بعد ازمراجعت **دمتریوس** ازبابل **سلوکس** بافتح وظفرمندی ازماد بآنجا برگشت وچون یقین داشت که **آنتی گون** بواسطهٔ اشتغال بمهام دیگر نمیتواند متعرض بابل شده وآسیبی بدانجا برساند لذا درصدد تسخیر ممالك شرقی ایران وافزودن آنها به متصرفات خویش برآمد. درسال ۳۰۲ پیش ازمیلاد بعد از نه سال جنگهای فاتحانه حدود مملکت خود را ازیکطرف تا رود سیحون و از طرف دیگر تا پنجاب امتداد داد، در هندوستان با **چاندارا گوپتا** فاتح مشهور که در تاریخ معروف به **ساندارا گوت** وجد اعلای **اسوکا**ی مشهور است تلاقی نمود. در آغاز امرخود را مهیا نمود که با او داخل جنگ شود، ولی پس ازاندکی تأمل براومعلوم شدکه سود این جنگ باضرریکه ممکن است ازآن حاصل شود نمیارزد لذا بنا را بر صلح گذارده تمام متصرفات یونانی را در هند تا جبال هندوکش باو واگذاشته ودرعوض پانصد زنجیرفیل جنگی ومبلغی هنگفت پول نقد بگرفت وپس از امضاء معاهدهٔ صلح دخترخود را نیز بپادشاه هند ازدواج نمود و این معاهده ازطرفین براستی رعایت شد.

درظرف این اوقات **سلوکس** قلمرو وسیع خود را بهفتاد و دو حکومت تقسیم نمود وبا اینترتیب مانع شد ازاینکه کسی از اتباع اوبتواند سربطغیان برآورد یا بیش ازاندازه مقتدرگردد. او پس از این پایتخت خود را از بابل بسلوکیه انتقال داد وآن شهری بود که خود او در ساحل دجله بنا نموده وچهل میل تا بابل مسافت داشت. ظاهراً مقصودش ازاین تغیرپایتخت این بودکه یونانیت وزبان وآداب یونانیرا که دربرابر

۱ـ Patrocles

روایات واجتماعات بابلی ها در آنجا رو بضعف بود در سلوکیه رواج داده تقویت نماید.

آنتیگون و بطلمیوس

دراین میانه جنك درمغرب بابهره‌مندیهای مختلف ادامه‌داشت. دمتریوس بتسخیر قبرس مشغول بود که ناگـاه بحریه ای در تحت فرمان خود بطلمیوس در آنجا پدیدار گردید و در جنگی که واقع شد مصریان کاملاً شکست خوردند وعلاوه برناوگانی که غرق شدند چهل کشتی جنگی و هشتهزار مرد وغنائم بسیار بچنگ حریف درآمد. درتعقیب این فتح آنتیگون بمصرتاخت.ولی شکست خورد. مانند پردیکاس درجزیرهٔ رُدس نیز که دمتریوس ازتسخیرآن عاجز گشته بود دچار یأس گردید، چه بطلمیوس با پول و لشکر باینجا مدد زیاد کـرده و آن جزیره را در مدافعه کامیاب گردانید.

جنگ ایپسوس
۳۰۱ قبل از میلاد

در سالهای آخر در حـالیکه آنتیگون[۱] فقط بنگـاهداری متصرفات خویش میپرداخت در ۳۰۲ قبل از میلاد لشکریان لیزیماك و کاساندر متفقاً بآسیای‌صغیردرآمدند. دمتریوس که دریونان مشغول فتوحات بود بعرصهٔ جنك طلبیده شد. اما این جنگ بواسطهٔوجود سلوکس خاتمه یافت، چه درآخرسال ۳۰۲ قبل از میلاد اوبا بیستهزار پیاده ودوازده هزارسوار وچهارصد وهشتاد زنجیر فیل و یکصد ارابهٔ جنگی مسلح بکاپادوکیه وارد شده ودربهار۳۰۱ پیش‌ازمیلاد درایپسوس واقع درلایت فریگیه، کنار شاهراه مابین‌سارد وشوش بقشون لیزیماك پیوسته وبه میدان جنگ درآمد. در ابتدای امر دمتریوس بقشون‌سواره که‌درزیرفرمان‌آن‌تیوخوس[۲] پسرِسلوکس بود حمله‌برد وویرا شکست کامل داده منهزم‌ساخت، ولی بهمان قسم که‌دراین‌اواخر برای پرنس‌روپرت[۳] اتفاق‌افتاد تامسافت دوری مشغول تعاقب قشون‌شکسته گردید. دراین‌اثناء سلوکس فیلان‌جنگی‌را بکارانداخته وپیروزی حاصل نمود وتکمیل فتح بواسطهٔ‌کشته شدن آنتی‌گون دلاور درعرصهٔ جنگ بوده‌است‌که تا نفس واپسین درانتظار مراجعت فرزند رشید خود بود. این فتح باعلا درجه دارای اهمیت بوده است، زیرا با وجود اینکه دمتریوس متصرف

۱– Antigonus . ۲– Antiochus . ۳– Prince Rupert .

قسمتی از یونان و کلیکیه و قبرس و صور و صیدا بود و سفاین جنگی گاهی در تحت فرمان داشت سوریه بدست **سلوکس** افتاد و آسیای صغیر از آن **لیزیماك** گردید.

پس از این وقایع **سلوکس** درمیان سلاطین همان مقام را پیدا کرد که **آنتیگون** قبل از او دارا بود. بنا براین برای تعادل قوه **بطلمیوس** و **لیزیماك** برضد او اتفاق کردند وشاید ازهمین جهت بود که **سلوکس** مجدداً درصدد تغییر پایتخت خویش از مرکز کشور بساحل نهر اورنت بر آمده و شهر انطاکیه را باشکوه و جلالی بنیان نهاد که اهمیت و اعتبار آیندهٔ آنرا خبر میداد.

حالات دمتریوس پولیورستس[1] پس از جنگ اپسوس

ما قسمتی از کارهای خیلی بزرگ **دمتریوس** را که لقب معروفتر او پولیورستس (گزیدهٔ شهرها) میباشد ذکر نموده‌ایم. **پلوتارك** ویرا تشبیه به **آنتونی** کرده ودروجه مشابهت بین آنها شرحی که نگاشته بشرح زیر است: «یك رشته بهره‌مندیهای بزرگ و تباهیهای مدحش، منافع عمده وخسارات هنگفت نصیب هر دو گردیده و بالاخره مجبور بکناره گیری شدند، ولی بعد دفعهٔ سلطنت خودرا بدست آوردند.» پس از جنگ اپسوس تا چند سال هیچکس در علو مقام بپای او نمیرسید وچون دخالت درتمام وقایع مهمه دارد لذا مختصری از حالات او را لزوماً در اینجا مذکور میداریم:

پس از آنکه **سلوکس** کارش بالا گرفته نفوذ و اقتداری حاصل کرد که **آنتیگون** قبل ازاین دارا بود **بطلمیوس** و **لیز ماك** هردوخودرا بطوریکه اشاره شد مجبور بمخالفت او دیدند، و فتح باب موافقتی با **دمتریوس** نمود. **استراتونیس** دخترش را که نوهٔ **آنتی پاتر** بود برای خویش خواستگاری نمود.

دمتریوس ازاین معنی خوشحال گردیده بادخترش بسوریه آمد وهردو پادشاه مدت دو ماه درکمال موافقت و یك جهتی باهم بسر بردند. تا آنکه **سلوکس** بدین خیال افتاد کلیکیه را از او بخرد و صور وصیدا را نیز از وی تقاضا نمود، زیرا بواسطهٔ اقامتش درانطاکیه تصاحب آنها برای وی اهمیت زیاد داشت. ولی **دمتریوس** درعوض

۱– Demetrius Poliorcetes.

جواب این تقاضا بر عدهٔ قشون مستحفظ نواحی مزبور افزود و بسوی مغرب برگشت.

جلوس بر تخت سلطنت مقدونیه

در ۲٦٧ قبل از میلاد **کاساندر** از این جهان درگذشت و یك سال بعد پسرش **فیلیپ** نیز بپدر ملحق گردید و سلطنت مقدونیه بدو پسر دیگرش رسید و هردو باهم سلطنت میکردند، ولی باز فطرت وحشیانهٔ مقدونی در **آنتیپاتر** بروز نموده مادر خود را بقتل رسانید. **دمتریوس** موقع را مناسب دیده سلطنت مقدونیه را در ۲۹۳ قبل از میلاد تصاحب نمود و چیزی نگذشت که بتدارك جنگ آسیا افتاد. **لیزیماك** و **بطلمیوس** از این قصد آگاه شده **پیرهوس**[1] پادشاه اپیروس را محرك شدند که باتفاق **لیزیماك** بمقدونیه حمله نمایند. این جا **سلوکس** ازموقع استفاده نموده کلیکیه را بتصرف خود درآورد.

اهالی مقدونیه **دمتریوس** رابرای افراط درعیش وعشرت حقیر وپست شمرده **پیرهوس** راکه سربازی دلیر وهمدوش **اسکندر** میدانستند[1] بسلطنت برگزیدند و در نتیجه **دمتریوس** بهزیمت رفت. **پلوتارك** این بیت را که **سوفوکل**[2] بدهان **منلاس**[3] انداخته است دربارهٔ او میسراید و مضمون آن این است:

دریغا که طالع من بر فراز عرابهٔ تندرو خدایان سرگردانست.

پس ازچندی که آفتاب طالعش درکسوف بود این پادشاه آواره وسرگردان قشونی جمع نموده در آسیای صغیر شهر سارد را مسخر نمود. **آگاتوکل** پسر **لیزیماك** در این هنگام درمیدان نبرد ظاهر گردید وهرچند کاری ازپیش نبرد اما لشکر **دمتریوس** از تنگی خواربار و علیق دچار زحمت و مشقت شده وبالاخره در معبر لیکوس بسیاری تلف گردیدند و بعد از راهی که سابقا **اسکندر** طی کرده بود بطرسوس رسیدو از آنجا با داماد خود طرح موافقت ودوستی ریخت. **سلوکس** اول عزم کرد که جوانمردانه اورا بپذیرد ولی **پاتروکل** بر او مدلل داشت که پذیرائی و توقف چنین شخصی جاه طلب

---

۱ ــ پلوتارك مینویسد: «آنان اندیشیدند که سیمای او، سرعت کار وعواطف او باسکندر کبیر شبیه است و اینجا صورت و شبحی از سرعت عمل و نیروی او در نبرد مشاهده میکنند.» به بینید اسکندر چه خاطرهٔ درخشانی از خود نزد مقدونیان بیادگار گذاشته بود! (مؤلف).

۱ــ Pyrrhus ۲ــ Sophocles ۳ــ Menelaus ٤ــ Agathocles ٥ــ Patroclcs

و بی آرام درحدود کشور او خطرناك است ولذا ازاین خیال منصرف و با سپاهی آماده در کلیکیه باستقبال وی شتافت . دمتریوس که راه را برخود مسدود دید مردانه به جنگ درآمد و جندین لشکرسلوکس را شکست داد تا بواسطهٔ مرض ناگهانی از کارافتاده و بستری شد وبسیاری ازلشکریانش اورا ترك گفتند اینمرد بزودی ازبیماری خلاص شده باسپاهی قلیل که دروفاداری خود باقیمانده بودند باکمال رشادت بهسوریه حملهور گردید . سلوکس همه جا بدنبال اوشتافته تا بسپاه مختصراورسید و یك دفعه برسر آنها فرود آمد

اسیر شدن و مردن او

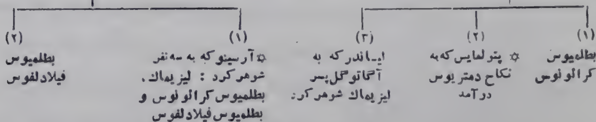
دمتریوس کوشید که خود رابساحل دریا برساندامانتوانست وبالاخره به سلوکس تسلیمشد. درابتدا اورا بااحترام شاهانه پذیرفت واز وی پذیرائی نمود ولی بعد اورا بقلعهٔ آپاما واقعهٔ در کنار اورنت[1] فرستاد کهدر آنجا محترما محبوس باشد. پس ازدوسال ازافراط درشرب ازین جهان درگذشت.

شکست و مرگ لیزیماك
۲۸۱ قبل از میلاد

اسارت دمتریوس فوق العاده برقدرتواعتبار سلوکس افزود و بر اثر وقایع دیگری که در آنوقت وقوع یافت بر دو حریف خود که هنوز خیلی خطرناك بودند استیلا یافت . توضیح اینکه بطلمیوس بواسطهٔ کبر سن سلطنت را به پسرکوچك تر خویش معروف به فیلادلفوس[2] و از بطن برنیس[3] بود و خواهر صلبی وبطنی خود را در حبالهٔ نکاح

۱ ــ Orontes .

۲ ــ من برای روشن ساختن این نسب ها و قرابت ها که در هم و پیچیده است جدول زیر را ضمیمه میکنم که آن از کتاب ممالك اسکندر تألیف پروفسور ژ . پ مهافی اقتباس شده است :



☆ Ptolemais ☆ Arsinoe . ۳ــ Berenice.

داشت واگذار نمود. لیکن پسر بزرگش **بطلمیوس کرائونوس**[1] ازاین عمل رنجیده خاطر شده بدربار **لیزیماك** روی آورده و درآنجا بمهربانی پذیرفته شد. ولی در باطن برضد **آگاتوکل** شوهر خواهرش سعایت نموده وبنای اسباب‌چینی را گذاشت ودرنزد پدر وی را متهم ساخته وبکشتن داد، بعد از آنجا بدربار **سلوکس** شتافت. چیزی نگذشت که بی‌گناهی **آگاتوکل** مکشوف و باعث نفرت مردم از **لیزیماك** گردید، **سلوکس** موقع را مغتنم شمرده بر او حمله‌کرد و چون رعایای **لیزیماك** همه از او متنفر و بیزار بودند نتیجهٔ این‌جنگ که میدانش درآسیای صغیر بوددرست معلوم نیست. در جنگ دیگر که درکوروس واقع شد و نقطه اش بدرستی معلوم نیست **لیزیماك** کشته شد وازاین رو از آنچه ازدست **پردیکاس** و **آنتیگون** رفته بود نصیب **سلوکس** گردید چون او نیز بسن پیری رسیده کشور وسیعهٔ خودرا بپسرش واگذاشته عزم‌کرد بقیهٔ عمرش‌را در مقدونیه وطن عزیز خویش بسر برده و بسلطنت آنجا قناعت نماید.

کشته شدن سلوکس نیکاتور
۲۸۱ قبل از میلاد

لیکن تقدیر برخلاف میل‌وآرزوی‌اوبود، چه‌وقتی گه‌بمقدونیه رهسپار شده و از تنگهٔ‌داردانل عبور نموده‌درحالی که‌بشنیدن حکایات یکی از معابد قدیمه مشغول بود **بطلمیوس کرائونوس** ضربتی باو زده و کارش را تمام کرد و **سلوکس نیکاتور** یا فاتح که اعظم جانشینان **اسکندر** بود روز عمرش بدینطریق بآخر رسید ومرگ او یك فصل از تاریخ را بانتها رسانید.

۱– Kerounus.



سکهٔ نقرهٔ سلوکس سوم، سوتر (کرائونوس)

فصل بیست و ششم

دولت اسالکه تا ظهور پارتیها

لشکر آمادهٔ کارزار گردیده، کوس و نای رزم بغرش درآمد، آنها نیلان را بین فالانژها تقسیم نمودند، برای هرفیلی یکهزار تن مقرر گردید که زره بر تن راست‌کرده وخود برنجی برسر داشتند . . . . بقیهٔ سواران را بین دو جناح لشکر برای هراساندن دشمن و خدمت به فالانژها نگاه داشتند. وقتی‌که آفتاب بر سپرهای برنجی و طلائی لشکر تابیده لمعان آن کوههای اطراف را روشن ساخته ومثل شعلهٔ آتش میدرخشید.

«لشکر سلوکی ، اقتباس از مکابیز»

جلوس آنتیوخوس (سوتر) ۲۸۱ قبل از میلاد

این اقدام شنیع **کرائونوس** بنیان خاندان سلوکی را متزلزل ساخته و از شکست سپاه بری وبحری وی چنین بنظر میآمد که دولت جوان سلوکی واژگون خواهد شد وگویا مسافت های زیاد یعنی وسعت کشور و نیز نبودن وسائل ارتباطیه و راههای خوب فرصتی به **آنیتوخوس** داد که توانست از این بلیه خود را نجات دهد. بعلاوه این را هم باید بخاطر داشت که او جوانی خام و بی تجربه نبود، بلکه از اشخاصی بودکار آزموده و در فنون جنگی و نیز ادارهٔ کشور مهارت و لیاقتی بسزا داشت. او در شروع امر تمام همش را باستحکام مقام خود در سوریه مصروف داشت. در این هنگام برادر زنش‌نیز **آنتیگون گناتا** پسر **دمتریوس** بکمك وی برخاسته و به سرعت تمام به **کرائونوس** حمله‌برد. اگرچه گمان میرود که این‌حمله برای‌حفظ مقدونیه‌بود، ولی بهرحال‌شکستی

سخت باو یعنی **کرائونوس** وارد آمده و به یونان وسطی کریخت.

هجوم گالی‌ها و مرگ کرائونوس ۲۸۰ قبل از میلاد

قدرتی را که **کرائونوس** از راه جنایت بدست آورده بود مقدر نشده بود که آن تا چندی برای وی باقی بماند بلکه بسرعت زوال پیدا نمود، چه در هجوم خطرناك گالی‌ها یا باصطلاح یونانیان، گالاثیان که تمام نواحی واطراف را ویران کرده و بر باد داده بودند. مصیبت این هجوم متوجه **کرائونوس** گشت ووی در بهار ۲۸۰ قبل از میلاد مغلوب و کشته شد و در حقیقت بسزای عمل خود رسید. درهمین سال مقدونیه نیز معرض تاخت و تاز این جماعت وحشی واقع شده که تنها بکشتن و تاراج وسوختن اکتفا نمیکردند بلکه اطفال یونانیان را نیز میخوردند. آنها در بهار بعد، از تنگهٔ ترموپیل گذشته و شروع بخرابی یونان نمودند، ولی درنزدیکی دلفی شکست خورده ویونان از خطر جست.

آسیای صغیر تا درجه‌ای از آسیب حملات آنها محفوظ مانده بود، ولی اتحاد شمالی (اتحادی که مردمان قسمت شمالی آسیای صغیر تشکیل داده بودند) مانند بی‌تانیه و دوات مقتدر هرقلیه ائتلاف منحوسی با آنها کرده قسمت زیادی ازین وحشی‌ها را بکمك خود طلبیدند بعد ازاین آسیای صغیر هم عرضاً وطولاً میدان قتل و غارت و حریق واقع گردید وبالاخره نواحی فریگیه را اشغال کردند!

شکست گالی‌ها از آنتیوخوس اول

آنتیوخوس اول بواسطهٔ این ظفری که بر گالی‌ها یافت ملقب به‌سوتر یعنی منجی گردید. **لوسیان** راجع باین جنگ میگوید که جماعت گالی‌ها دارای چهل هزار سوار و نیز ارابه‌های جنگی بسیار بودند، هنگامیکه شروع بحمله نمودند فیلهای **آنتیوخوس** بجلو صف آمده و بمحض نمایان شدن آنها اسبهای دشمن رمیده بر گشتند وهرج و مرج غریبی درلشگر آنها افتاد و از این راه فتحی کامل نصیب مقدونیه گردید. بعد از آن **آنتیوخوس** جشن‌های بزرگی گرفت وصورت فیلی را بیادگار این فتح ساختند. باری گالی‌هایکچندی که از این می گذرد دیده میشود جزء سپاهیان اجیر داخل درقشون مخالف شده برای

آنها جنگ میکنند، ولی بعد بمرور زمان توطن اختیار کرده نسبة تربیت شده تمدن پیدا کردند، اگرچه بسیاری از آنها تا سالیان دراز به راهزنی و گرفتن باج بزور از عاجز ومسافر میپرداختند.

فتنهٔ طائفهٔ سلت دورهٔ معاصرین **اسکندر** کبیر را خاتمه داده و پس از آن بر خرابه های دولت **اسکندر** سه دولت بزرگ باقی مانده باکشورهای کوچك چندی که در حول و حوش

تقسیم کشورهای اسکندر بعد از هجوم گالی‌ها

آن سه دولت بزرك بطور استقلال میزیستند. اما از میان این سه دولت بزرگ مهم‌تر از همه از حیث وسعت خاك وجمعیت ومنابع ثروت دولت سلوکی بوده است. این خاندان بواسطهٔ خویشی وقرابتی که با خانوادهٔ سلاطین مقدونیه داشتند کارشان بالا گرفته و قدرتی بسزا حاصل نمودند، زیرا بطوریکه ذکر شد **سلوکس نیکاتور - استراتونیس** خواهر **آنتیگون گوناتا** را ازدواج نمود و بعد پسری که از زن دیگر داشت وجانشین او میگردید بآن زن عاشق شد وپدر برای اینکه پسرش را ازخودراضی بدارد اقدام بامری شنیع نموده آن‌زن‌را طلاق گفته باو واگذاشت ونیز یکی ازدختران **سلوکس** که اززن اولش بود بهدائی‌خود شوهر کرد ازاین‌وصلت نیز براستحکام مبانی اتحاد این‌دوخانواده افزود. دیگر دولت مقدونیه که‌از آن‌همه کوچکتر و کم‌ثروت‌تر بود، این دولت بواسطهٔ حیثیت وعنوان ونیز مردان جنگجوئی که داشت مادرممالك محسوب میشد، ولی‌ضعیف‌تر ازدودولت‌دیگر باقی‌مانده‌بود‌ودولت‌دیگر‌مصر بودکه بواسطهٔ کثرت محصول واتصال ایالات‌ونواحی آن بهم‌ونیز موقع منبع ونیروی دریائی ورواج بازرگانی استیلا وقدرتی بسزا داشت. جزیرهٔ قبرس جزء وی بوده ونیز براتحادیهٔ جزائرسیکلاد قیمومت ونظارت داشت و آنوقتی که با خاندان سلوکی بنای خصومت راگذاشت قوای مخصوص‌خودرا ظاهرساخته‌توانست بسیاری‌ازبنادروسواحل آسیای‌صغیر یونان‌را درزیر نفوذ خود درآورد و آن درعین‌حال مشابهتی‌باتن داشت که‌غیر از جزائر ونقاط ساحلی قوای خود را برای استملاك یا استعمار جاهای دیگر بکار نمی‌برد خاندان **سلوکس** و **بطلمیوس** بواسطهٔ‌ازدواج **آپاما** دختر **سلوکس** به **ماگا** نابرادری **بطلمیوس** دوم

بهم متحدشده بودند. این سه دولت مهم لشکرملی ازخود نداشتند بلکه تکیه گاهشان بلشکریان مزدور یونانی بود و بدینجهت فوق العاده مقید بودند که در یونان شهرتی بسزا داشته باشند و این اعتماد بلشکر اجنبی و نداشتن قوای ملی قهرا باعث دسیسه و اسباب چینی گردیده وعاقبت ضعف و انحطاط هرسه دولت مزبور را فراهم آورد.

چند کشور دیگر که نسبت بسه کشور نامبرده واقع در درجهٔ دوم بوده در نواحی کوهستان یا جاهائیکه دسترسی بآن مشکل بود وجود داشت مانند اتروپاتان در مشرق که آذربایجان حالیه است و متصل بآن طرف غرب، ارمنستان که بطور کلی سلطنتی مستقل بود. دیگر کاپادوکیه واقع در قلب آسیای صغیر که یك خاندان ایرانی در آنجا سلطنت مینمود. **پنتوس** [1] در طرف شمال که درسالهای اخیر شهرتی بسزا حاصل کرده بود، **پی تی نیا** که درتحت حمایت غارتگران گالی میزیست. **پرگاموس** حکومت تازه‌ای که یکی از سرداران **لیزیماك** موسوم به **فیله تاروس** آنرا تأسیس کرده بود. در اروپا نیز ایالات تراس است که دست طایفهٔ سلت بود، همچنین اتحادیهٔ اتولیان وبعضی از ایالات یونان که آنوقت نسبتاً کم ثروت و ضعیف ولی برای اتفاق و کمك وهمراهی مفید بودند، باز در اروپا اپیروس در زیر سلطنت **پیرموس** که داخل در همین شمار است. خلاصه یك رشته کشورها و ایالاتی از همین قبیل که همه باهم مربوط بودند از اتروپاتان تایونان امتداد داشت که در میدان سیاست طرف توجه و اهمیت بودند.

مرگ آنتیوخوس-وتر ۲۶۲ قبل از میلاد

سالهای اخیر **آنتیوخوس** مبهم وتاریك است واز وقایع عمدهٔ آن ایام یکی جنگ قاطع او بامصر میباشد که در سال ۲۷۴ شروع شد. **بطلمیوس** بحسب ظاهر درترویج یونانیت سعی بلیغ میکرد و در دو سال اول ظفر با او بود، ولی پس از مداخلهٔ **آنتی گون** مصریها درکوس [2] شکست خوردند. زندگانی **آنتیوخوس** تاآخر عمرصرف زدوخورد هائی شده که برای نگاهداری کشور های وسیعهٔ خود میکرده و این مهمی بود بس خطیر

1– Pontus 2– Cos.

ومشکل، چه محل اقامت واقعی او در آسیای صغیر ازمر کز کشمکش و کشورش دور ومابین سوریه و ایران بیابان های کویر فاصله بود . پس ازنوزده سال جنگهای پی در پی که گاهی غالب و گاهی مغلوب بوده درسن کهولت بشرافت ازاین جهان رخت بربست . او یکی ازسلاطین کافی ولایق خاندان سلوکی بشمار می‌رود. سلطنت او و نیز سلطنت **بطلمیوس** درمصر عصر طلائی یونان بوده است . درسایهٔ تشویق و معارف پروری او بود که **بروسوس**[1] تاریخ بابل را مدون نمود و آن تاریخی بوده که بخط میخی نوشته شده ولی افسوس که امروز بیش از چند قطعه از آن در دست نیست و بزعم دکتر **ماهافی** ترجمهٔ اول اسفار پنجگانهٔ تورات هم بزبان یونانی که تایهودیان ساکن مصر از آن منتفع گردند در این زمان شده است.

آنتیوخوس تئوس
۲۶۲-۲۴۶ قبل از میلاد

سلطنت **آنتیوخوس** دوم که اهالی می لت اورا ملقب بخدا کرده بودند تا چند سال عبارتست ازیك رشته جنگهای متوالی خونینی با مصر که عاقبت نه تنها بصلح بلکه بمصاهرت وخویشی منتهی گردید، چه **آنتیوخوس** پادشاه سلوکی برنیس[2] دختر **بطلمیوس** پادشاه مصر را از روی مواد صلح بحبالهٔ نکاح در آورد و زوجهٔ اول خود **لااودیس**[3] را با اینکه سالها زن او بود واز وی اولاد داشت طلاق گفته واز خود دور ساخت، ولی **لااودیس** با تحریکاتی چند مجددا اسباب ازدواج خود را فراهم ساخت ودرسال ۲٦٤ ق.م. شوهر خودرا بزهر هلاك نمود. دربارهٔ این پادشاه مینویسند که بسیارشهوت پرست ومتلف بوده است واین احتمال می‌رود که مقرون بحقیقت باشد .

قیام باختر در
۲۵٦ قبل از میلاد
وپارت در
۲۵۰ قبل از میلاد

دردورهٔ این سلطنت، باختر باسغد ومر ومتحدشده درتحت قیادت حکمران **دیودوت** یونانی قیام نموده وعاقبت موفق شدند باینکه سلاطین سلوکی تا مدتی آن نواحی را بحال خود واگذاشته و **دیودوت** بفراغت بتحکیم مبانی دولت خود پرداخت ، پس از چند سالی که از این واقعه گذشت پارت نیز قیام نموده و بالاخره

۱– Brossus . ۲– Berenice. ۳– Laodice.

موفق بتحصیل استقلال گردید. سلاطین سلوکی نمیدانستند که این ابر کمی که ازحدود شمالی برخاسته است مقدر شده که تمام افق مرکزی آسیا را احاطه نماید. آذربایجان را نیز در زیر حکومت حکمران ایرانی خودکارش بالا گرفته واقتدارش رو بفزونی نهاد وچنانکه می‌بینیم این رشته کشورهائی که در درجهٔ دوم بودند بدون هیچ مزاحم ومعارضی از باختر تایونان همه خودسر ومستقل گردیدند.

جنگ سوم سوریه وحمله بسوریه وایران ۲۴۵ قبل از میلاد

مرگ **آنتیوخوس** دوم منتج بجنگ هولناك داخلی گردید که **لاادیس** و **برنیس**[۱] دو زن وی مسبب واقعی آن بودند. نفوذ واقتدار **لاادیس** که پسرش **سلوکس** اینوقت تقریباً به رشد وکمال رسیده بود طبعاً زیادتر بود، لیکن اگر حریفش میتوانست از موقع استفاده کند مصر بحمایت وی برمیخاست وبا دشمنش جنگ میکرد. باری **لاادیس** بحریفش حمله برده اول ضربتی که بوی زد اشخاصی را گماشت که طفل صغیرش را دزدیدند. مادر طفل جرأت وجلادت بخرج داده قسمتی از قصر سلطنتی راکه دارای استحکامات بود متصرف شده در آنجا اقامت گزید، ولی از نادانی اهمیت موقع را از دست داده وبسوگند **لاادیس** اعتماد نموده عاقبت مقتول گردید.

در این اثنا **بطلمیوس فیلادلف** بمرد و پسرش **بطلمیوس** سوم که ملقب به اورگت[۲] یعنی منعم بود بجای پدر بر تخت نشست وبا مهارتی که درفنون حربی داشت بسرعت لشکری نیرومند فراهم کرده شروع بجنگ نمود که معروف بجنگ سوم سوریه میباشد. منابع اطلاعات ما دراین جنگ کتیبهٔ سنگی است که درسواکین[۳] کنونی بدست آمده و آن را یکنفر راهب مصری موسوم به **کسماس اندی کپلست**[٤] نقل نموده است. مضمون کتیبه فوق العاده مهم و آن بقرار زیر است: «او (یعنی **بطلمیوس**) با پیاده وسواره نظام ونیز نیروی دریائی وفیلان **اتیوپی**[۵] وفیلهای تروگلودی‌تیک[٦] که خود وپدرش در این حدود دستگیر کرده وبرای جنگ مجهز کرده بودند بطرف آسیاراند

۱- Berenice. ۲- Euergetes. ۳- Suakin. ٤- Cosmas Indicopleuste.
۵- مراد مرزهای جنوب مصر است که سیاهان مسکن دارند. (مترجم). ٦- Trogloditic
مرادسواحل بحراحمراست. (مؤلف).

و بعد از اینکه خود را مالك تمام نواحی اینطرف فرات قرار داد... از شط مزبور عبور کرده بعد از تسخیر بین النهرین وشوش و پارس وماد وتمام آنچه از بلوکات و نواحی تا باختر باقیمانده بود .. او ازراه کانال لشکرفرستاد[1] »کتیبه دراینجا شکسته شده ولی ازمنابع دیگر میفهمیم که **بطلمیوس** بواسطهٔحوادثی کهدرمصر رویداد مجبور بمراجعت گردید، هرچند برای اتمام امور، سپاهی عقب سرخود گذاشت، ولی این جنگ وعملیات سپاه بیشتر بیغماگری وتاراج شبیه است تابیات فتح باقی و پایدار. جنگهای دریائی او نیز فاتحانه و بسیاری‌ازبنادر وسرزمینهای واقعهٔدرسواحل‌رااشغال کرد، ولی‌مثل جنگهای سابق نتیجه (قاطعیت) نداشت.

منظرهٔ دوم این‌جنگ داخلی آنست که **سلوکس** دوم که از وضع و رفتارش چندان‌اطلاعی دردست نیست پس‌از آنکه‌ناوگان‌وی درفلسطین ازطوفان‌منهدم گردیدند در این حملهٔ **بطلمیوس** او کاملا مغلوب شد.

جنگ انسیرا درحدود ۲۳۵ قبل از میلاد

دراینموقع‌بحرانی‌**سلکوس** برادرخود**آنتیوخوس‌هیراکس**[2] راکه‌چهارده سال داشت ومحبوب مادرش بود بمدد طلبید ، از شنیدن این خبر و حرکت لشگر از طرف شمال **بطلمیوس** خاتمه بکار داده وعهد صلحی برای ده سال با **سلوکس** بست و حال‌آنکه **آنتی‌گون** یا بظن غالب ملکه مادرش مایل بمدد کردن به **سلکوس** نبودند،بلکه بواسطهٔادعائی که بتمام مملکت داشته جنگ داخلی هولناکی آغاز شد ، در اول غلبه با **سلکوس** بود ، ولی وقتیکه **مهرداد** پادشاه پنت بمدد **آنتی‌گون** برخاست و لشکر خود را با لشکرگالی‌هابمیدان جنگ درآورد قوت **سلکوس** دربرابر آنهاضعیف‌شده‌در انسیرا ولایت فریگیه درسال[3] ۲۳۵ شکستی فاحش ازاین لشکر مزدور خوفناك‌به **سلکوس** وارد آمد وبقرار مذکور بیست هزار تن ازلشگر او تلف‌گردیدند وخبر مرگ خودش

۱- رجوع شود به(هولم) جلد چهارم صفحهٔ ۲۱۱ . (مؤلف) .

۲- Antiochus Hierax.

۳- مراجعه‌شودبه(هولم) جلدچهارم صفحهٔ ۲۴۲ حاشیهٔ۲(مؤلف) بوان‌درایشورددرجلد۱ص ۲۸۵ مینویسد « بزودی پس‌از سال ۲۴۰ » .

نیز شایع شد، ولی بزودی معلوم شد که بطرف کلیکیه فرار کرده واز آنجا بجمع آوری باقیماندهٔ لشکر شکست خوردهٔ خود پرداخت.



۳۸ ــ منظرهٔ بهار در البرز

ولایت شمالی توروس[1] بطور قطع از **سلکوس** دوم منتزع گردیده و بواسطهٔ این انتزاع **آنتیوخوس هیراکس** نیز از حفظ کشور خودنومیدشد، زیرا طایفهٔ گالیها که قوه وقدرت خودرا خوب حس کرده بودند راحتش نمیگذاشتند و بالاخره مقامش

۱ـ Taurus.

را متزلزل ساختند، عاقبت صلحی مابین دو برادر واقع شده و سلکوس توانست که توجه خود را بامور پارتیها و باختر معطوف دارد.

جنگ سلکوس دوم با پارتیها

جنگ سلکوس دوم در شمال کشور آشفتهٔ خویش متعلق بتاریخ پارتیها است و در فصل آتیه ذکر خواهد شد. در اینجا ما همینقدر مینویسیم که سلکوس ملقب به کالینیکوس یعنی فاتح درخشان که بظاهر این لقب چندان برای او برازنده نبوده است آرشك را در بارت شکست داده بطرف بیابانهای کویر شمالی هزیمتش داد، بعد او بسرعت مراجعت کرد، ولی سلکوس بسوریه برگشت، چه بهمان اندازه که ازطرف پارتیها ترسان بود ازمشکلات ومخاطرات ایالات مغربی خود نیز اضطراب داشت و باید دانست که درحالات او بیش از این چیزی نوشته نشده است. این مرد چند سال بعد در سال ۲۲۷-۲۲۶ پیش ازمیلاد بعد از سلطنتی آمیخته باعدم بهره‌مندی و نومیدی ازاسب خود بزمین خورد و مرد.

آتالوس پادشاه پرگام و آنتیوخوس هیراکس

بعد ازطلوع آتالوس پرگام که جلوسش در سال ۲۴۱-۲۴۰ قبل از میلاد بود مقدرات خاندان سلکوس در تحت نفوذ او واقع شد، این مرد در سالهای اول سلطنت خویش خدمتی بزرگ بعالم یونانیت نمود، چه بواسطهٔ فتوحات پی‌درپی و اضمحلال گالی‌ها و راندن آنها از سواحل بطرف جبال یونان را ازشر فتنهٔ آنها نجات داد ودر نتیجهٔ اینکار نفوذ او در آسیای صغیر بسط وتوسعه یافت و بمتصرفات آنتیوخوس هیراکس تجاوز نمود که کارش دراین زمان بقدری مشکل شد که نگهداری سارد هم برای او سخت بود، اگرچه از وقایع این ایام اطلاع کامل مشکل است پیدا کرد، ولی چنین مستفاد میشود که چون آنتیوخوس هیراکس خود را در مقابل حریف عاجز وزبون دید بخیال تسخیر سوریه افتاد وبدوا حمله به بین‌النهرین برد و در آنجا سلکوس شکست خورده به کاپادوکیه گریخت ودر سال ۲۲۹-۲۲۸ قبل ازمیلاد پنجه بپنجهٔ آتالوس افکند ودرچهار جنگ متوالی شکست خورده عاقبت در ۲۲۸-۲۲۷ یکسال قبل از مرگ برادرش در یکی از جنگها بدست طایفهٔ گالی کشته شد و آسیای صغیر کاملا در اختیار آتالوس واقع

گردید، زیرا که مرگ سلکوس کالی نی کوس[1] از هر اقدامی برای اتحاد و پیونددادن ممالك وسیعه ولی آشفتهٔ خاندان سلکوس جلوگیری نمود وهمچنانکه هولم[2] بدرستی میگوید اوضاع داخلهٔ آسیا در آنزمان شبیه بود بوضع خاك جرمن درایام جنگ سی ساله.

سلکوس سوم ۲۲۶-۲۲۳ قبل از میلاد

باری که بردوش وارث تخت وتاج سلکوس معروف به سلکوس سوتر گذاشته شده بود باید دانست که آن خیلی سنگین وطاقت فرسابوده است. امابطوریکه معلوم میشود او درمقابل مشکلات جرئت وفعالیتی ازخود بروز داد ودر حقیقت تمام ایام سلطنتش که خیلی کوتاه بود برای حفظ میراث خود در جنگیدن باآتالوس صرف گردید که نتیجهٔ آن درست معلوم نیست وعاقبت در سال ۲۲۳ قبل از میلاد کشته شد.

اختتام یك عصر بزرگ

نظر بتغییرات عمده‌ای که درسال ۲۲۱ قبل از میلاد در اوضاع تاریخ عالم رویداد پولی بیوس[3] مورخ این سال را سال آغاز تاریخ خود قرار داده است. چه بطلمیوس اورگت سلطان مصر و کلومن[4] پادشاه اسپارت و آنتی گون دزن پادشاه مقدونی که از سلاطین معظم بودند از این عالم بنوبت رخت بربسته و تخت سلطنت خود را بجوانانی کم تجربه واگذاشتند که باستثنای آنتیوخوس که کسب شهرتی نموده ولی عاقبت بپستی ومذلت از میان رفت هیچیك از آنها لیاقتی از خود بروز ندادند. ما البته موقعی بدست خواهیم آورد که وقایع سلطنت این پادشاه اخیرالذکر را باپارتیها مربوط و متصل سازیم. چه تغییرات واقعه در ایران ازاین تاریخ شروع شده ودرهمین زمان بود که پارتیهاطلوع کرده پس ازمختصرفتوحاتی که درابتدا نموده بسرعت باوج ترقی رسیده تمام ایران را تحت نفوذ خود درآوردند. در مغرب هم یکدورهٔ تازه‌ای در این زمان شروع گردید باینمعنی که دولت روم پس از گرفتن تمام متصرفاتی‌را که یونان درسواحل ایتالی داشت ونیز بعد ازضمیمه کردن قسمت اعظم ازجزیرهٔ سیسیل ببهانهٔ خسارتی که ازدزدان دریائی ایلیریه ببازرگانان رومی وارد شده بیونان و به کورسیرا[5] قدم میگذارد؛ اگر آنتی گون دزن بعد از شکست دادن

۱– Selucuc Callinicus. ۲–Holm. ۳–Polybius. ٤–Cleomenes ٥–Corcyra

کلومن زنده مانده بود و در صدد استحکام آنچه را که بتصرف در آورده بود برمیآمد یونان متحد میتوانست درمقابل روم که اول طلوع قدرتش بود سدی برپا نموده ومیدان تجاوزات او را محدود نماید ، ولی تقدیر برخلاف این بود .

ایران در تحت حکومت مقدونیه

قبل از اتمام وقایع این ایام مناسب اینست که شمه‌ای ازاوضاع ایران در تحت سلطنت **اسکندر** وجانشینان او بیان نمائیم .

اگر حالات ایرانیان را بطوریکه **هرودوت** ذکر کرده است با حالات مقدونیها مقایسه نمائیم در وضع وترتیب زندگانی و تعیشات هردو مشابهتی محسوس بنظر میرسد ، چه این هردوملت مایل بشکار واسبان وسگان شکاری را دوست میداشتند ومانندیکدیگر بعیش وعشرت معتاد بودند ومخصوصا درمیان نجبای این دوقوم عشق بجنگ وتحصیل غنیمت وغارت بحد کمال بود ، عقاید عالی مذهب ایرانی مانند راستگوئی وسایرمزایای اخلاقی پسند یونانیان بود و بهمین ملاحظه **اسکندر** ایشان را قومی سزاوار احترام و حتی شایستهٔ تزویج وازدواج دانست ودراین باب بسبب تزویج **رکسانه** وتخصیص دادن او را بمادری فرزند وارث خود سرمشقی بیونانیان داد . **استاتیرا** دختر **داریوش** را تزویج نمود واین هردوبانوی مشرقی را زوجهٔ قانونی خود قرارداد ، **سلکوس** هم که مدتها سلطنت ایران درخاندان او برقرار بود **اپاما** دختر **سپیتامن** را بنکاح خود در آورده و سلاطین آن خاندان ازنسل همین زن بوده‌اند واین اختلاط وامتزاج نژاد بالضروره باعث تأثیراتی قوی دروضع خانوادهٔ **سلکوس** گردیده که مناسب‌تر آنست که آنرا یونانی ایرانی بخوانیم نه یونانی خالص وبنابر این هیچ جای تعجب نیست از اینکه ولاة و استانداران پارس وماد ایرانی باشند و همچنین لشکریانی که محل وثوق آنها بوده از ایرانی بسیج شده باشند ، اگر چه از جزئیات امور چیزی دردست نیست ولی در این مسئله هم کمتر شك داریم که **اسکندر** کبیر تا اندازه ای مصالح خود را در این میدانست که کلیهٔ نجباء وخواص ایران را ازطرزاوضاع خودشان شاکر وراضی نگهدارد وبهمین جهة بود که امتزاج وازدواج را درمیان آنها شایع نمود واگرغیراین بود بایستی اخبار وروایات زیادی از سرکشیها وطغیانهای آنها دردست داشته باشیم وحال آنکه برخلاف خیلی کم از

این مقوله شنیده میشود .

فتوحات یونان در اوضاع رعایا وطبقات پست ایرانیان چندان تأثیری ننمود ، مگر آنهائیکه بمیدانهای جنگ نزدیك یا با شهرهای یونانی‌نشین مجاور بودند . ظن غالب اینست که آزادی در میان ایلات وعشایر دائروظلم در میان سکنهٔ دهات وبلوکات جاری بوده است ، بتجربه برمن معلوم گردیده است که کوه‌نشینان سیار بواسطهٔ سختی جاومکان وعدم دسترسی حکومت بآنها از آزادی برخورداروممتعند، برخلاف کسانی که در قراء ودهها ساکنند که همیشه درمعرض ظلم وتعدی واقع میشوند، چه درآسیا ظلم نشانهٔ قدرت است ودرحقیقت در اروپا هم تا این اواخر جریان امور بهمین‌منوال بوده وظلم وتعدی عمومیت داشته است .

این مسئله برما پوشیده است و نمیدانیم که یونانی‌کردن ایران تاچه حد وچه اندازه بوده است ، از مسطورات نویسندگان یونانی‌چنین مستفاد میشود که‌چندین شهر یونان نشین درمغرب ایران‌که از آنجمله اروپوس[1] وهراکله هردو دریك موضع‌های سوق‌الجیشی نزدیك ری بناشده چنانکه **پولی‌بیوس**[2] میگوید « **اسکندر** مصمم گشت که سدی در جلوی تعرض وحشیها بناکند وبراثر آن، سرزمین ماد پرازشهرهای یونانی نشین‌گردید[3] » احتمال میرود که‌یکرشته شهرها یا دژهای یونانی بین‌ماد وباختروجود داشته است‌وما میدانیم که **اسکندر** مستعمره نشین‌های زیادی‌درآن نواحی خیلی دور قرارداده و بعد رفتاری‌که باآنها هنگام مراجعت باوطان خودشان شد چقدر سخت و بیرحمانه بوده است . در پرسیس[4] که تا حدی در کنار باقیمانده می‌شنویم شهری بود موسوم بانطاکیه ونیز در کارمانیاکه عبارت از کرمان‌کنونی است اسکندریه‌ای بنا شده بودکه همچنانکه ذکر شده همان گولاشکرد ده کوچکی است در شمال شرقی بندر عباس و من مخصوصاً آنرا دیده‌ام ، در سیستان محل پایتخت بدست **اسکندر** بنام پروفتاسیا[5] جزء کواونی ومستعمره‌نشین یونانی قرارگرفت وبالاتر از آن درطرف شمال

۱– Europos. ۲– Polybius.

۳ پولی بیوس ۱۰–۲۷–۳ (مؤلف) .

٤–Persis. ٥–Prophthasia.

نیز اسکندریه‌ای درکنار هری رود بنا نمود ودر همین ناحیه نسبةً حاصلخیز دو شهر یونانی دیگر هم تحت توجهات بعض از خاندان سلوکی بنا گردید، درخاتمه میگوئیم که هیکاتم‌پی‌لوس پایتخت پارتیها ونیزاومنیه واقع درهیرکانیا راهم باید درهمین ردیف بشمار آورد.

شهرهای یونانی در امپراطوری ایران

درنتیجهٔ بیانات بالا اینك ما برای لحظه‌ای قلم را ببیان وضعیت شهرهای یونان معطوف میداریم. اگر ما نفوس مقدونیه و یونان را که از حیث عده در اقلیت تامه بودند با جنگهای خونین و هولناك آنها را که دائماً بآن اشتغال داشتند درنظر بگیریم اینمطلب صاف وروشن میشود که چنانچه ایشان در حفظ افکار وخیالات وسایر خصایص و ممیزات ملیهٔ خود ثابت و استوار نبودند یقینا در میان هرقومی که ساکن بودند پس ازیکی دو نسل مستحیل شده از بین میرفتند. چنانکه سرنوشت آنها عاقبت تا درجه‌ای همین بود: یعنی بالاخره در اقوام مغلوبه مستحیل گردیدند، همین مخاطره در میان انگلیسیان ساکن هندوستان نیز محسوس میشود، چه بتجربه محقق شده است که اطفال انگلیسی که در هند تربیت میشوند دررتبه پست‌تر ازاطفالی هستندکه درانگلستان تربیت میشوند، چون یونانیان نمی‌توانسته اطفال خودرا برای تربیت به یونان بفرستند ناچار بایستی بشهرهای بفرستند که‌درآداب ورسوم حتی‌المقدور یونانی باشند ودر آنجا تربیت گیرند اگرچه آن شهرها درکنار دجله یا در فلات ایران باشد، بنابراین خصایص وممیزات ملیهٔ خود را بسرعت از دست داده وبتدریج طبیعت ثانوی پستی برخود میگرفتند، چه زیست وتربیت آنها در میان اشخاصی بودکه یونانیان آنها رابنظرچاکری وخادمی نگاه میکردندکه از ارتکاب بهیچ عملی پروا نداشتندواز این‌جهة یونانیان هلاس باین یونانیان بنظرتحقیرمینگریستند وهمچنانکه تربیت یافتگان انگلستان بتربیت شدگان هندوستان مینگرند.

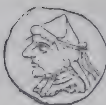
پوسیدونیوس[1] که ازاهل اپامه‌است(درحدود۱۰۵-۱۳۵) پیش‌ازمیلاد درشرح زندگانی کوچ‌نشینان یونانی وراه یافتن فساد در صفات مردانگی آنها بواسطهٔ لهو لعب

1- Posidonius.

جنین بیان میکند . سکنهٔ این شهرها بواسطهٔ خصب و فراوانی نعمت از سختی و تلاش معیشت آسوده وفارغ بوده زندگانی آنها عبارت بود از تکرار جشنها وتشکیل مجالس انس و الفت ، بسر بردن درمیمانخانه‌های عمومی و گذراندن اوقات خودرا درخوردن غذاهای لذیذ و شرابهای گوارا و بالاخره نواختن آلات طرب درسرتاسر شهر از مشاغل عادیه بود »[۱] .

وقتیکه حالات باشندگان شهرهای سوزیه که وسائل ارتباط ومراوده وآمیزش آنها با یونان محفوظ بوده است این باشد که گفتیم آنوقت حالت شهرستانهائی راکه با یونان آمیزش ومراودهٔ مرتبی نداشتند خوب میتوان فهمید که سکنه آنها تا چه اندازه ازطبیعت اولیهٔ خود سقوط کرده و از بلندی بپستی گرائیده بودند ، اما راجع بدوام و بقاء یونانیت اینمطلب قابل ملاحظه است که باخره را پس از آنکه پارتیها ازاصل امپراطوری جدا ساختند یعنی از آنجا صرف نظر نمودند این ناحیه تاچندین طبقه مرکز علم وتمدن یونان بوده است .

۱–Posidonius aP. Athen. V. 210 f. and XII527e

اولین سکهٔ نقره پارت با تصویر ارشك اول یا تیرداد اول

فصل بیست و هفتم

قیام پارتیها وظهور روم در آسیا

پارت یك قطعهٔ وسیع وپهناوری نیست و بدینجهت برای تأدیه نمودن باج وخراج تحت سلطنت ایران ضمیمهٔ هیرکانیا شد وبعدها . . . و آن گذشته از اینکه مساحت زیادی ندارد جنگل وکوهستانی است وچیزی در آن بعمل نمیآید (استرابو ۱۱—۹—۱)

پارت اصلی

باید دانست که پارت میهن یکقوم دلاور ورشیدی است که چندین قرن دنیای معلوم را مابین خود و دولت روم قسمت کرده بود و آن بطوریکه بر نگارنده معلوم است قسمتی از خراسان واستراباد کنونی میباشد که من آنحدود را مکرر سیاحت و گردش کرده‌ام . حدود اصلی این قطعه را بطور قطع نمیتوان تعیین کرد ، ولی آنچه محقق بنظر میآید اینست که حد (مرز) غربی آن هیرکانیا قسمتی از مازندران کنونی ویك قسمت ازاستراباد بوده است وتحقیقاً قسمت سفلای درهٔ گرگان واترك جزو هیرکانیا وقسمت علیای آن متعلق به پارت میباشد. در دامنه‌های جنوبی تاوروس اراضی پارت حتی دردوره های قدیم معلوم میشود که بیش از دامنهٔ شمالی آن کوهستان بسمت مغرب امتداد داشته است ، شك نیست که پایتخت آن در حوالی دامغان بوده است که در قرون وسطی بنام قومس خوانده میشد واین همان اسم تاریخی کومیس است که ازروی مسطورات **بطلمیوس**[۱] آنقسمت از پارت‌است که متصل به هیرکانیا میباشد. این ناحیه از طرف مشرق محدود است به‌رود تجن که دریکقسمت از مسیر خود مرز ایران امروزرا معین میکند، حد شمالی کویر بوده‌است

۱ــ بطلمیوس ٦-٥-١ ونیز رجوع شود به استرابو کتاب ۱۱ ، بند ۹ . (مؤلف)

که در آنوقت خوارزم میگفتند و این همان قراقورم امروزه است و بالنتیجه وسعت ناحیهٔ مزبور از رود تجن از طرف مشرق تاآخرین نقطهٔ مغرب آن بطول پانصدمیل. است ، ولی عرضش درهیچجا با طول آن موافق نیست. درداخل این حدود درهٔ گرگان و اترك بسیار حاصلخیـز است .کشفرود از رودهای خراسان نیز درهٔ پر محصولی را مشروب میسازد. نیشابور وترشیز در صورتیکه دومی را جزو پارت بدانیم هـر دو از نواحی حاصلخیز پارت محسوب خواهد شد وامروز جنگل آن از تنگهٔ گرگان‌شروع شده تمام نواحـی بحر خزر را فرا گرفته است، ولی از دامنه‌های شمالی رشته جبال البرز تجاوز نمی نماید و بغیر از محل نامبرده درهیچ نقطه‌ای از این امکنه‌که نسبتاً حاصلخیز است جنگلی وجود ندارد . احتمال میرود که در دوره های باستان در دامنهٔ جنوبی آن کوهستان درختان عرعر یا سرو کوهی میروئیده است ، ولی یقیناً از دورهٔ مابعدالتاریخ درختان انبوهـی که بآن اسم جنگل بتوان گذاشت در آنموضع وجود نداشته است و خبـری هم که دلیل برایـن مطلب باشد در دست نیست و مسطورات مورخین مشعر بر این است که سرزمین بسیار زرخیز هیرکانیا با ولایات نسبتاً خشك فلات ایران فرق وتفاوتی محسوس وآشکار داشته‌اند.

منابع تاریخ پارتی یا اشکانی

گاردنر [1] درشروع کتاب خود راجع بتاریخ پارت مینویسد: در میان تواریخ کمتر تاریخی است بقدر تاریخ‌پارتیهااین گفتهٔ قدیم بآن صدق کند که « تاریـخ عبارتست از علم بیك رشته افسانه » . این سخن بی‌شبهه درست و راست است . در هـر جا که تماس با سوریه یا روم پیدا میکند و مخصوصاً در آنجائـی که صحبت از جنك و جدال است اطلاعات جامعی از پارت بدست می آید، لیکن درسایر مواقع فقط اشاراتی‌است که تصادفاً شده

۱ــ منابع عمدهٔ این دوره که تا اندازه‌ای غامض وبسیاری ازسنه‌ها وتاریخ وقایع آن روی حدس وتقریب قرارگرفته بشرح زیراست : « ششمین سلطنت شرقی» تألیف راولینسون ۱۸۷۳. «مسکوکات پارتیها» تألیف پ. گاردنر ۱۸۷۷. «کاتالوك اشیاء موزهٔ بریطانیا» تألیف ر.ت. ۱۹۰۳. کتاب علامه فن‌گوتشمید موسوم به (Gesehichte Iran und sein Nachbarlander) مقالهٔ تحت عنوان «پارت» در دائرةالمعا ف بریتانی چاپ یازدهم . (مؤلف) .

و یا شهادت مسکوکاتی است که طرف توجه واقع شوند. تنها تاریخ پادشاهان اولیهٔ این خاندان منحصر است بهمان نوشته‌های ژوستن که گذشته از اختصار در مطالبش نیز اختلاف است وراجع به‌پادشاهان آخری اشکانی نیزما تاریخی مسلسل و مرتب در دست نداریم مگر قلیلی آنهم متفرق و نامرتب. از مسطورات مورخین ایران و عرب هم مطالبی که ارزش تاریخی داشته باشد بدست نمیآید و متأسفانه مسکوکات هم تا انقضای قرن اول مسیحی که تقریباً اواسط سلطنت پارتیها است دارای تاریخ نیستند، ولی بواسطهٔ صورتهائی که از اول برروی سکه‌ها بوده وتاریخی که اخیراً در آنها رسم شده دراستناد تاریخی اهمیت وارزش زیاد پیدا میشود. ویژه در فقدان منقورات سنگی یا کتیبه‌ها که برای‌مقاصد مورخین سودمند وسرمایهٔ اطلاعات توانندبود و باید دانست که مسئلهٔ تاریخ ازمنه درپادشاهان اولیهٔ پارتیها باعث تولید مشکلات بسیار است.

خاندان اشکانی

اصل خاندان اشکانی را ازروی تحقیق نمیتوان تعیین نمود، چه اقوال مورخین روم و یونان در اینخصوص بـا هم اختلاف زیاد دارند ولیکن آنچه محقق‌شده اینست که‌دودمان اشکانی که به‌مخالفت وطغیان برخاستند اصلا بومی‌نبوده بلکه‌ازخارج بدین‌سرزمین‌آمده‌بودند. در کتیبه‌های بیستون‌داریوش ازپارتیهای بومی وارکانا یا هیرکانیا اسم برده و آنها بهمان اندازه از نژاد آریا محسوب بوده‌که همجواران آنها بوده‌اند. مهاجمین مذکور ازطوائف تورانی سمت شمال‌موسوم به پارنی ازطوایف صحرانشین معروف به‌داعه یا داهه[1] میباشند ومسکن ایشان‌درمشرق بحرخزر درجائی بوده است که ترکمان یموت کنونی اقامت دارند و مخصوصاً درمیدان آربل[2] درجناح چپ لشکر مشغول جنك بوده‌انـد. در واحهٔ آخال سمت شمال رود اتك درقرن دهم‌میلادی بلکه‌خیلی‌بیش از آن، ناحیهٔ‌باسم دهستان وجود داشته ودر آن شهری موسوم بهمین اسم که بعقیدهٔ ایرانیها دراعصار پهلوانی، **کیقباد** بانی آن بوده است امـروز هم بهمین نام مشهور میباشد. بعلاوه هنگامی که من کنجکاوی در این مسائل

۱ـDahae.

۲ـکتاب انا بسز ۱۱،۳. طائفه داهه بطوریکه درفصل سوم ذکرشده ازطوائف عمدهٔ ایران میباشد. (مؤلف).

مینمودم مطلع شدم که در میان جماعت دز[1] که شعبه‌ای از طایفهٔ یموت میباشند روایتی مشهور است که آنها از نژاد سلاطین هستند و بهمین لحاظ تراکمهٔ یموت آنها را بنظر احترام نگریسته واجب طایفه میشمارند و شهر کله‌ماران راکه الحال خرابه‌اش موجود و ذکری از آن خواهد آمد بزمان استعلا و استقلال آنان نسبت میدهند. من همینقدر میدانم که این اسامی مشتق ومستخرج ازداه میباشد و بیش از این هم لازم نمیدانم در این مسئله سخن گویم.

اشك یا **ارشك** بزرگ که مؤسس نامعلوم این سلسله است ظاهراً در آساك[2] که مکانی است در ناحیهٔ استابن مسکن داشته و چنین بنظر میآیدکه ناحیهٔ نامبرده واحهٔ آخال حالیه باشد، هرچند **گوتشمید**[3] مورخ آنرا قوچان میداند و لفظ آساك را در لفظ وترکیب بالفظ اشکانی که ایرانیان این سلسله رابدین نام میخوانند مشابهت نیست و آن باسم محلی که بقلم نگارنده دراین ناحیه ونیز تاجنوب طبس[4] یادداشت شده هنوز باقی میباشد. از طرف دیگر ممکن است که اشکانی اسم اصلی این سلسله باشد اما نام **ارزاسس** که این سلسله در مغرب بدین نام معروف شده‌اند گمان نمیرود که نام شخص باشد بلکه آنرا بدین قصد بخود گرفته‌اند که سلسلهٔ تورانی رابه سلسلهٔ هخامنشی منسوب سازند. باید بخاطر داشته باشیم که نام **اردشیر دوم** (منمن) **ارزاسس** بوده‌است. اینجاست که صریحاً گفته شده خاندان **ارزاسس**[5] ازنسل **اردشیر** میباشد، این را هم باید گفت که **ارزاسس** هخامنشی زمانی که پدرش ساتراپ هیرکانیا ویحتمل پارت هم بود متولد شده است که این نیز مؤید نظریهٔ مزبور تواند شد.

۱– Daz.

۲– کتاب «خاندان سلوکی» ۱، ۲۸۵. (مؤلف).

۳– Gutschmid.

۴ – «مسافرت پنجم به ایران» جریدهٔ انجمن جغرافیائی شاهی شمارهٔ نوامبر و دسامبر ۱۹۰۶ ومطابق اقوال مورخین ایرانی مؤسس خاندان اشکانی اشك از نسل پادشاهان قدیم ایران بوده است. (مؤلف).

۵– سینسل (Syncell) صفحهٔ ۵۳۹ .. (مؤلف).

تاریخ پیدایش خاندان اشکانی ۲۴۹-۲۴۸ قبل از میلاد

پارتیها سال پیدایش خاندان خودشان را چنان معین کرده‌اند که مطابق باسال ۲۴۹ـ۲۴۸ قبل‌از میلاد میباشد. سال‌مزبور باید یادگار یك‌فتحی باشد که **ارزاسس** یعنی اشك‌اول نموده‌است ولی این مطلبی نیست‌که بتوان باجزم ویقین بیان کرد.

حالا - اشك اول ۲۴۹-۲۴۷ قبل از میلاد

اشك اول که با برادر خود تیرداد در آساك مسکن داشت بتلافی حرکت زشتی که حاکم یونانی آن محل نسبت ببرادر کوچکتر کرده بود بآن حاکم حمله برده اورا بقتل رسانید. کشتن این حاکم که اسمش باختلاف **فریکلس**[1] یا **اقاتوغلس** ذکر شده است مقارن بودبا وقتیکه باختریها ومارجیها وسغدیها سر بطغیان برآورده و خود را از قید تبعیت حکومت مرکزی خارج ساخته بودند، از برای شخص رشیدی مثل **اشك** که رئیس طائفه یا بعبارت دیگر رئیس دسته‌ای از راهزنان[2] بشمار میرفت موقع مناسب بودکه بخیال خودسری افتاده و نواحی حول و حوش خود را ضبط نموده و عزم کشورگیری نماید، جزئیات حوادث آن اوان برما درست معلوم نیست، ولی اشخاص عمده‌ای که در این صفحهٔ آسیا خودنمائی کرده و موجد شورش و انقلاب گردیدند یکی **دیودوتوس** استاندار (والی) باختر ودیگر **آندراگراس** استاندار پارت ونیز رئیس قبائل وایلاتی که‌تازه در آستابن استیلا یافته وظاهراً به‌پارت حمله برد. **اشك** اول گویا در سال ۲۴۷ قبل‌از میلاد دریکی از جنگها کشته شده جای خود را خالی گذاشت واگر چه هویتش مجهول وصورتی است نامعلوم، ولی مؤسس سلسله‌ای بزرگ گردید.

هیکاتم پیلس پایتخت

تعیین پایتخت پارتیها محل اشکال است. **راولینسون** که از کتب‌روم ویونان‌اطلاع داشته‌محل آنرا درحوالی‌شهر جاجرم[3]

۱ـ Pherecles.

۲ـ ژوستن (کتاب ۴۱ بند ۵) مینویسد«یکنفر ارشك نام‌که هویت‌او نامعلوم، لیکن‌جرئت وشجاعتش معلوم ومسلم است دراین عصر قیام نمود. او از راهزنی معاش میکرد ...... ولی میان یکنفر رئیس قبیلهٔ صحرا نشین و یکنفر راهزن فرق مختصری است که اتفاقاً ژوستن ملتفت آن نشده‌است. (مؤلف).

۳ـ به نقشهٔ متعلق بکتاب «ششمین سلطنت شرقی» رجوع شود. (مؤلف).

تشخیص داده است. از طرف دیگر **آپللودروس ارتمیتا**[1] آنرا در هزار و دویست و شصت استاد یایکصد وچهار میلی مشرق در بندهای خزر دانسته است. **پولی بیوس**[2] نیز در ضمن وقایع جنگ **آنتیوخوس** کبیر با **ارشك** سوم مینویسد که او هکاتم پیلس (یعنی شهرصد دروازه) راگرفته و بعد بطرف کوهستان تاگی رانده و به هیر کانیا فرود آمد. آنوقت تاگی یاتاك دژی بوده‌است معروف دررشته کوه‌های البرز، پناهگاه‌اخیر **سپهبد** طبرستان، ودر آنزمان دژ نامبرده را از بناهای باستان میدانسته‌اند و دلائل دیگری از طرف **شندلر**[3] و **ویلیام جکسون** ذکر شده‌است و محل هکاتم پیلس را میتوان حالیه باهمان شهر قدیم قومیس تطبیق کرد که در هشت میلی جنوب دامغان کنونی ودرحدود شانزده میلی ازتاك است . اما اینکه پارتیها پایتخت خودشان را در آخرین نقطهٔ مغربی قلمرو خود قرار داده امریست عجیب وهمین است که گاهی مرا باشتباه‌میاندازد واحتمال دارد که انتخاب این نقطه باین ملاحظه باشد که دشمن بزرگ خودشان‌را پادشاه سلوکی میدانسته یااینکه انجا شهر یونانی‌نشین بوده است .

تسخیر هیرکانیا بدست اشك دوم ۲۴۷ - ۲۱۴

تیرداد که محتمل است **اشك** یا **ارشك دوم** باشد در پارت جانشین برادر خود گردید وگویا اول پادشاه پارتی است که سکه‌هائی از او در دست داریم .

تیرداد از روی حقیقت بانی ومؤسس این سلسله‌است ودعوی او در این افتخار مقرون‌باساسی است‌محکم، طالع باومدد داده دراندك زمانی پس‌از جلوس‌وی **سلکوس کاللی نیکوس** دربرابر **بطلمیوس اورگت** که به‌ممالك شرقی اوتاخته بود مستأصل گردید و اگرچه **بطلمیوس** از بابل تجاوز ننموده بود، ولی مدعی بود که سپاهیانش تمام مملکت **سلکوس** را تا بلخ گرفته‌اند و هر چند اشغال آن شهر موقتی بود ولی ضربتی سخت بخاندان **سلکوس** واردآورد، چه جنگهای داخلی که برای او پیش آمد مانع شدکه بتواند قوای‌خود رابدفع‌مخاطرات وحملات خارجی مصروف‌دارد‌وشکست

۱– Apollodorus of Artemita.

۲– Polybius. ۳– Schindler . درمجلهٔ انجمن جغرافیائی شاهی؛ ۱۸۷۶، ص ٤٢١

او در انسیرا یحتمل باعث صدمهٔ بزرگی برای او شده باشد ، بهرحال این سوانح و پیش آمدها سبب خوشبختی **تیرداد** گردیده و بلامانع هیرکانیارا ضمیمهٔ متصرفات خود گردانید.

اشك دوم و سلکوس دوم

سلکوس دوم که در حوادث وانقلابات جزئی سزاوار تحسین داشت با برادر خود صلح کرده وبدین عزم که ممالك ازدست رفتهٔ خودرا درمشرق دوباره بتصرف در آورد با لشکر بسیار بطرف ماد روانه گردید ، راجع باین جنگ وتفصیل کشمکشها وتصادفات مربوطه شرحی ذکر شده ولی آنچه مسلم میباشد اینست که **تیرداد** در اول وهله از میدان فرار کرده بنواحی مابین سیحون وجیحون رفت وقبایل اسپاسیاکا ازاو پذیرائی نموده وباز مراجعت کرد و معلوم نیست که جنگ قاطعی با **سلکوس** نموده باشد، ولی خلاصه این‌است که این پادشاه بدبخت بی‌نیل بمرام بممالك مغربی خود مراجعت کرد وپارتیها مجدداً در قلمرو خود مستقر شدند وبیادگار این فتحی که ادعا میکردند عیدی گرفتند که تا چند نسل درمیان ایشان برقرار بود واین نزدیك بعقل است که **تیرداد** شکستی به لشکر **سلکوس** وارد کرده اما آن شکست آنقدر سخت نبود که به‌اصل هیئت سپاه صدمه‌ای وارد سازد .

دارا پایتخت جدید پارتیها

تیرداد پس ازشکست وکناره گیری **کاللی نیکوس** بقیهٔ سنوات عمرش را در ترتیب وتمشیت ایالات مفتوحهٔ خود صرف کرد وشهرهای پارت را مستحکم نمود و محلی را برای پایتخت جدیدی انتخاب وآنرا در ناحیهٔ آپاورتن یا آپاوارتنا[1] بنا نمود . این شهر را از هرطرف کوههائی دارای شیب‌های تند در احاطه داشت ونیز دارای جلگهٔ حاصلخیزی از اطراف بوده وجنگلی انبوه با نهرهای جاری و اراضی باثروت و شکارگاههای بسیار بآن نزدیك بوده است ، **تیرداد** اسم آنرا دارا نهاد وداریوم هم‌خوانده شده است، محل این شهر هنوز معین نیست،ولی

---

۱ ــ برنهوفر (Brunnhofer) اپاورتنا را همان بوارد(Bavard) دانسته‌است واگر چنین باشد میتوان‌آن را حمل بکلات نادری نمود ، زیراکه آن نزدیك ابیورد دوشاخ‌کنونی میباشد ، لیکن من تصور نمیکنم که پارتیها قلمرو یشان آنوقت در طرف مشرق آنقدر وسعت پیدا نموده‌که پایتخت خودشان را در این ناحیه قرار داده باشند بعلاوه در این ناحیه جنگل درستی هم وجود نداشته است. (مؤلف) .

ظن قوی اینست که دردرهٔ گرگان بوده، چه بنظرمن مزایای مذکوره ازقبیل جنگل و آب وغیره غیر از آنجا در جاهای دیگر وجود ندارد ، نگارنده در اثنای مسافرت ۱۹۱۲ در آن صفحات بکوهی مرتفع برخوردم که شکلا شبیه بجبل‌الطارق واسمش کله‌ماران ـ است ، این کوه بفاصلهٔ پنجاه میل ازمشرق استرآباد در درهٔ گرگان واقع وخرابه‌های بسیار در آن دیده میشود که کاشف از محل مزبور است . باری پس‌از چندی دارا برای پایتخت مناسب واقع نگردیده و شاید بواسطهٔ کمی آب بوده است ، چنانکـه در ایام مسافرت من نیز همینطور واقع شد . یعنی آب کم بود و لذا به هیکاتم پیلس برگشته و تا قرن اول میلادی آنجا پایتخت بود .

اوایل حالات آنتیوخوس بزرگ ۲۲۳-۲۱۴ قبل از میلاد

آنتیوخوس سوم که جوانی بود بسن هیجده برخلاف‌انتظار بتخت سلطنت سلوکی جلوس نمود . **اکائوس** پسرعم مقتدر او در اینموقع نسبت باو اظهار اطاعت ودولت‌خواهی نمود وهنگام ورودش از بابل بسوریه مقدونیهائی که در آنجا بودند مقدم او را بخوبی پذیرفتند . او بپاداش این نیکی **آخه‌اوس** را نایب‌السلطنهٔ آسیای صغیر بااختیارات تامه برقرار نمود ، **مولون** استاندار ماد و برادرش **الکساندر** حکمران پرزیس را درماورای مشرق دجله اقتدار تامه داد . بدبختانه این پادشاه جوان در اینموقع زیر نفوذ**هرمیاس**[1] وزیر که مردی بود حسود ورشوت خوار واقع گردید وبهمین جهت حکمران ماد و پرزیس در ۲۲۱ قبل از میلاد ظاهراً برای حفظ خود ولی در حقیقت بواسطهٔ موفقیت **دیودوتو ارشك** در مشرق پرچم سرکشی بلند کردند ، **اپی‌جنس**[2] که سرداری بود باکفایت به‌آنتیوخ . س اصرار کرد که خود شخصاً بجنگ یاغیان حرکت کند، ولی **هیرمیاس** باین دلیل که پادشاه باید در مقابل پادشاه به جنگ روداورا از این عزیمت مانع آمد ولشکری تحت فرماندهی سرداری نالایق بدین جنگ فرستاد که تلفات زیادی داد و مغلوب شد . این سانحه سبب انتباه **آنتیوخوس** گردید . او قبلا برای جنگ بامصریان حرکت کرده ولی نتوانست از تنگهٔ مابین لبنان وماورای لبنان حرکت کند وبالاخره

۱– Hermias. ۲– Epigenes.

حاضر شد که شخصاً زمام امور را بدست گرفته و با موانع و مشکلات مقاومت نماید ، اپی جنس در نتیجهٔ یك توطئه بقتل رسید ، معهذا حضور رئیس خاندان سلکوس سبب گردید که سپاهیانی که در مقام تمرد و طغیان بودند باطاعت و دولت خواهی برگشتند وبدین جهت عدوان وبعضی از همدستان او خود را کشتند .

آنتیوخوس به سلوکیه که در کنار دجله بود پیش رفت ونیت هیرمیاس این بود که قساوت وبیرحمی وحرص وطمع خود را در آنجا بکمال رساند ، برعکس پادشاه بترحم وملایمت باآنها رفتار نموده هیرمیاس را از سخت گیری واذیت جلوگیری کرد و ازسلوکیه حرکت کرده وازجبال زاگرس گذشت وبه آذربایجان آمد ، حکمران آنجا که ایرانی بود سر باطاعت فرود آورده وتکالیف او را پذیره شد .

در این اثناء هیرمیاس که برای قتل ارباب خود مشغول توطئه وسازش بود بدست اعوان پادشاه بقتل رسید . آنتیوخوس ازتحریکات مضرهٔ اوخلاص شده بسمت مغرب برگشت که از چارهٔ آخه اوس که بااو در مقام مخالفت ودر صدد بردن مملکت بود برآید وچون لشکریان بحال اطاعت وفرمانبرداری باقی بودند آخه اوس مجبور شد که مقاصد خائنانهٔ خود را که تا بحال آشکار میکرد ترك نماید .

در این هنگام آنتیوخوس فراغتی حاصل نمود که حمله به سل سوریه[1] ببرد و اولین قدمی که در اینراه برداشت تسخیر بندر سلوکیه بود . این بندر بیش از ۱۲ میل از انطاکیه فاصله نداشت وارتباط آن از طریق دریا برقرار میگشت ، پول که گره گشاو مفتاح جمیع اموراست دروازه‌های این بندرطبیعی ضروری راگشوده وتیودوت اتولیان که در سال ۲۲۱ آنتیوخوس را محروم نموده بنادر صور وعکارا بتصرف بطلمیوس سلطان مصرداد ، آنتیوخوس آنوقت امیدوار بود که ناحیهٔ سل سوریه که زیادبآن علاقمند بود بزودی بتصرف وی خواهد در آمد تا دو سال میدان جنگ دائر ودر تمام اینمدت غلبه با او بود ، اما درسال ۲۱۷ قبل ازمیلاد مصریان تدارك کاملی باقشون اجیر یونانی دیده و بطلمیوس ازراه صحرا بسمت شمال رهسپار شده در رافیه که آخر حد شمالی

1– Goel – syria

صحرا بود با آنتیوخوس روبرو گشت ، جنگی سخت وقوع یافت ، فیلهای هندی آنتیوخوس فیلهای افریقائی بطلمیوس را عقب راندند، دراین گیرودار آنتیوخوس حمله بجناح چپ سپاه مصری برده وبر آنها فائق آمد و تا چند میل آنهارا تعاقب نمود، ولی ازطرف دیگر کار بعکس این واقع گردید یعنی بواسطهٔ حملهٔ جناح راست مصری شکست بر جناح چپ لشکر آنتیوخوس وارد آمده واز میدان فرار نمودند.

بطلمیوس بهمین اندازه ظفر قانع شده زود باحریف خود صلح نمود و برای آنتیوخوس که اعتباراتش را ازدست داده بود فراغتی حاصل شدکه با آخهاوس بی‌مسلك برابر گردد.

در۲۱۶ آنتیوخوس از تاوروس[1] عبور نمود ، اگرچه جزئیات آن بما نرسیده ولی ظاهراً ظفر با او بود ، چه دو سال بعد از این تاریخ میبینیم که آخهاوس را در سارد بمحاصره انداخت وبالاخره با غدر و خیانتی که تفصیل آن از بسیاری داستانهای مدهش دهشت آورو وحشت انگیزتر است آخهاوس راشبانه درخیمهٔ شاهی بازنجیر بسته وبیرحمانه بقتل رسانیدند. این جنگ سبب استقرار سلطنت خاندان سلوکی در مرکز آسیای صغیر واتفاق با اتالوس گردیده و مجال به آنتیوخوس داد که بتواند لشکرش را بسمت شرق سوق دهد.

اشك سوم و آنتیوخوس کبیر ۲۰۹ قبل از میلاد

اکنون قلم را بطرف پارتیها معطوف داشته مینویسیم که اشك سوم مانند پدرش ازمشکلات خاندان سلوکی وجنگهای آنها باآکائوس استفاده نموده درمقام بسط نفوذ واقتدار پارت برآمد بدواً بنواحی ماردیا (مرو) تاخته و پس ازآن از دروازه‌های معروف خزرگذشته، در طرف غربی آن مادراجیانا با ری و سایر شهرهای عمده راگرفته وبالاخره اکباتان پایتخت مادعلیا را بتصرف درآورد و ظن قوی آنست که تاگردنهٔ زاگروس پیشرفته و درآنجا ازاو بطور مؤثری جلوگیری شد؛ آنتیوخوس پس از مرگ آخهاوس بدواً بارمنستان حمله برد و پس از غارت آنجا در سال ۲۰۹ قبل از میلاد به ماد تاخته و

1– Taurus.

اکباتان را که از جانب پارتیها پادگان ومستحفظی نداشته‌است متصرف گردید، این پایتخت استیاژ[1] از چیزهای گرانبهائی که داشت وهنوز بدان میبالد یکی قصر کهن مجللی بود دارای ستونهائی از چوب که بطور معجزه آسائی از حریق نجات یافته بود هر چند بعد از مرگ اسکندر از ظرفهای طلا و نقرهٔ آن چیزی برجا نمانده‌و همه‌را دستبرد کرده بودند و همچنین معبدی بود باسم معبدناهیتا که تا آنوقت از تطاول ایام و دستبرداجانب محفوظ مانده و دارای اشیاء نفیسه وذخائری گرانبها بود، آنتیوخوس که در آنموقع در نهایت احتیاج بود چهار هزار تالان از آنجا به غنیمت ربوده ورفع احتیاج خود را از تاراج معبد نمود.

دراینوقت اشك سوم ماد را خالی گذاشته‌وناپدید گردیدو برای اینکه ازتعاقب او عاجز شوند احتیاطاً سعی نمود که قنوات واقعهٔ در عرض راه را آگنده یا مسموم کرده و از تشنگی دشمن را مستأصل نماید، ولی آنتیوخوس باو مجال نداد تا این خیال خودرا بانجام برساند، چه‌باسواره‌نظام‌حرکت کرده‌خیلی‌زودجلورفت و نگذاشت که آب‌هارا آلوده‌کند وبالاخره از دروازه‌های خزر گذشته هیکاتم پیلس‌را ضبط نمود، چه پارتیها در قوهٔ خود ندیدند که آنجا را حفظ نمایند ، پس از چندی توقف در هیکاتم پیلس وراحت دادن بلشکر آنتیوخوس احتمال میرودازراهی‌که اسکندر کبیر رفته بود حرکت کرده و با وجود استحکامات و موانعی‌که پارتیها در کوههای تاوروس ایجاد کرده بودند او سپاه خود را از آن‌کوهها گذرانیده بهیرکانیا داخل گردید و در عرض این مسافرت اشك بمناسبت محل از جنگ و گریز و تاختن و عقب نشستن کوتاهی نکرده تا اینکه از این راه حریف قوی را خسته‌وعاجز نموده وحاضرش‌ساخت که صلح‌کند وبا خود او را متحد سازد.

عزیمت آنتیوخوس به‌باختر وکرمان وپنجاب ۲۰۸ - ۲۰۴

پس از رفع غائلهٔ پارتیها آنتیوخوس عزیمت به باختر نمود، حکمران آنجا یکنفریونانی‌موسوم به اوتی‌دموس[2] که قبل ازاین‌خانوادهٔ دیودوت را منقرض ساخته و خود بجای آنها

1— Astyages. 2—Euthydemus.

نشسته بود در کنار رود تجن جنگ را آماده گردانید، آنتیوخوس دریك جنگ سواره رشادتی از خود بروز داده وشکستی بلشکر مخالف وارد ساخته که بپای تخت گریخته ودر آنجا محصور شدند، پس از مدتی محاصره که نتیجه‌ای حاصل نشد، بالاخره مزاوجتی در میانه واقع و کار بصلح ختم گردید، پس آنتیوخوس باز هم از راهی که اسکندر پیموده بود از کوهستان هندوکش عبور نموده ازدرهٔ کابل باسکندریهٔ اپودکوکازم[1] رسیده واز تنگهٔ خیبر گذشت وداخل پنجاب گردید، جانشین اسوکه یعنی پادشاه آنجا صلح را بمبلغی نقد ویك عده فیل از او بخرید وپادشاه سلوکی پس ازقدری تاخت وتاز در آنحدود دنبالهٔ رود سند را گرفته بسیستان آمد و از آنجا از همان راهی که یکصد سال قبل کراتروس[2] طی کرده بود ازلوت گذشته به نرماشیر وارد شد. زمستان را در کرمان وشاید در همان محلی که اسکندر توقف نموده بود بسر برد وبعدسفری به گرا[3] (القطیف کنونی) کنار خلیج‌فارس وسلوکیه کناردجله نمودوازاین، مسافرت جنگی طولانی خود را خاتمه داد. او در این سفر بر بسط اعتبار ونفوذ خاندان خویش افزوده ومصالح ومنافع آنرا تعدیل وتأمین نمود

نخستین ارتباط بین ایران وروم

در تاریخ ایران از ارتباطات اولیهٔ بین یونان وروم صحبت داشتن اگرچه مختصر هم باشد ممکن است چنین بنظر بیاید که ما از موضوع بکلی دور رفته‌ایم. لیکن مقدر بوده است که دولت اخیرالذکر در تاریخ امپراطوری ایران نفوذی بسزا پیدا کرده تا این حد که اگر از بیان موضوع فوق بکلی صرفنظر نمائیم ممکن نیست مسائل مهمهٔ متراکمه را بهم مربوط ساخت.

این مسئله مسلم است که اگر از روم مستقیماً سفیری بحضور اسکندر کبیر فرستاده نشده باشد، از سایر کشورهای ایطالیا سفرائی دربابل بدربار آن پادشاه حضور بهمرسانیده اند و یحتمل که خیال ضمیمه نمودن ایتالیا و کارتاج بکشور های مفتوحه در ضمیر آن فاتح بزرگ بوده است، در جنگهائی که مابین جانشینان اسکندر برای

۱—Apud Caucusum. ۲—Craterus. ۳—Gerrha.

سلطنت واقع شده روم خیلی کم ذی نفع بوده و ت خالتی نداشته و اول رابطه‌ای که بین او و یونان حاصل شد معاهده ای بود تجارتی که در سال ۳۰٦ قبل از میلاد با ایالت رودس[1] که آنوقت در اوج اقتدار بود بسته شد و این یکسال قبل از محاصرهٔ مشهور دمتریوس پولیورستس[2] واقع گردید.

اولین لشکری که از یونان درمیدان رزم با روم حاضر شده وسواره نظام فالانژ با افواج روم مقابل گردید بسرداری پیرهوس یگانه سرباز آن عصر بود وبدین ترتیب روابط مستقیم آغاز گردید که بقول ممسن[3] وچقدرهم خوب گفته: تمام ترقیات بعدی قدیم و یکقسمت از تمدن جدید روی آن تمهید یافته است . در سال ۲۸۰ پیرهوس به- ایتالیا حمله‌ور گردید، هیبت و خوف فیلان او اسبان و سربازان روم را از پیش راند و دو دفعه بر آنها یعنی رومیان شکست وارد آورد ، ولی از بسیاری تلفات این فتح وظفر برای او خیلی گران تمام شد، درسال ۲۷۵ بعد از جنگی بیحاصل در سیسیلی باز بایطالی برگشت ، ولی ایندفعه افواج رشید روم براو فائق آمده وعقاب را باشیانهٔ خود راندند .

جنگ اول مقدونیا ۲۰۵-۲۱۵

بعد از اتمام جنگ پیرهوس دولت روم بواسطهٔ اشتغال بکارهای ایتالی وجنگ اول پونیك[4] نتوانست به مهم یونان بپردازد . معهذا پس از اتمام قسمتی از آن جنگ بزرگ که در مدت جریان آن یونانیهای ایتالی وسیسیلی اقتدار روم را دیده و در زیر فرمان وی درآمده بودند، مجلس سنا مصمم گردید که موقع جدید خود را بیونان بشناساند، برای این منظور اول قدمی که برداشت تعاقب دزدان دریائی ایللیریه بود که در نتیجهٔ این عملیات کورسیرا واپولونیا ودیرراکیوم موافقت و همراهی خود را با روم بطور تابعیت پذیرفتند واین امر درسال ۲۲۹ قبل از میلاد واقع شد وتعرض دومین در سال ۲۱۹ یکسال قبل از شروع بجنگ قطعی النتیجهٔ کارتاژ اتفاق افتاد که مدت بیست سال دولت روم برای حفظ خود بآن مشغول بود.

۱– Rhodes. ۲– Démetrius Poliorcetes. ۳– Mommsen.

٤– مراد جنگهای سه گانه روم باقرطاجنه میباشد. (مترجم).

موقع برای حملهٔ دیگر به‌روم از طرف یونان خیلی باریك وسخت بود. هنگامی که خبر شکست فاحش روم در تراسمن[1] در سال ۲۱۷ قبل از میلاد به‌**فیلیپ**[2] پنجم مقدونیا رسید در صدد برآمد که **هنی بال**[3] را مدد نماید و بظاهر تا مدتی برای او ممکن بود که اتحادی از یونانیان تشکیل داده واقدام بکار کند، ولی این پادشاه بمفاد این‌مثل «کسیکه پدر راکشت بایدپسر را نیز بکشد» همتی که اینکار را بکند در او نبود، در کارها تسامح داشت وآنچه دراول وهله توانست بکند این بود که قراردادی با **هنی بال** بست وحقیقت اینست که او ازخوف اقتدار بحری‌روم جرئت نکرد که از دریای ادریاتیك عبور نماید، درعوض بمتصرفات روم در اپیروس حمله برد آنهم باکمال‌دودلی.

البته ممکن نبود که دولت روم این عملیات را دیده آرام بماند ولذادراپیروس لشکری از کشتی پیاده نموده ومقدونیها را موردحمله وهجوم قرارداد. بعلاوه از روی تدبیرموفق گردید اتحادی از اتولیانها وحکومات کوچك یونان برضدمقدونیها تشکیل دهد، تراسی‌ها وایللیریها و**اتالوس** زیرك پادشاه پرگاموس نیز ملحق باتحادیهٔ مزبور گردیدند، معذلك‌فتح درآخر نصیب **فیلیپ** گردید، لیکن‌بواسطهٔخسته شدن‌ازجنگ با روم صلح نمود بدین‌شرط که طرفین آنچه قبل از جنگ داشتند در دست آنهاباقی ماند که این‌جا نقطهٔ تحول تاریخ‌بوده باین معنی که اگر **فیلیپ** دراینموقع رشد ولیاقت بخرج داده لشکر ورزیدهٔ خودرا بسرعت از طرف دریا بایتالیا داخل میکردکار دولت روم راکه دم واپسینش بود میتوانست بجائی برساند که‌دیگرنتواند تجدید حیات کند، چه بعد از شکست **هاسدروبال**[4] در متاروس[5] که در سال ۲۰۷ قبل از میلاد اتفاق افتاد روم در نهایت ضعف وخستگی بود، اما **فیلیپ** عوض‌اینکار باظهار خصومت زبانی اکتفا کرده ودستی از آستین بیرون نیاورد واز این تکاهل نه تنها رقم فنای خودراامضا کرد بلکه تمام عالم یونانیت را با مقدرات شوم خود شریك ساخت.

1– Trasymenes.

(۲) او پسر دمتریوس خوبصورت وپدر پرسیوس بود. (مؤلف).

۳– Hannibal. ٤– Hasdrubal. ٥– Metarus.

تاراج مصر بدست فیلیپ پنجم و آنتیوخوس بزرگ

اندك زمانی بعد ازمصالحهٔ خلاف مصلحت با روم فیلیپ پنجم با آنتیوخوس متفق گردیده و قرار گذاشتند که مستملکات خارجی مصر را مابین خود تقسیم کنند و بدین قصد حمله بمتصرفات تراس و جزایر متعلقهٔ بخاندان بطلمیوس برده ولی برگاموس ورودس باهم متحد شده اورا بعقب راندند. در جنگ اول دریائی ظفر با آنها بود، ولی تلفات ازهر طرف سنگین لیکن درجنگ دوم فتح نصیب فیلیپ گردید و بهرجهة او باتوسعهٔ بمستملکات وافزایش حوزهٔ اقتدار خود در موسم پائیز ۲۰۱ قبل از میلاد بمقدونیا مراجعت نمود ودر سال بعد فتوحات خودرا بواسطهٔ گرفتن سواحل تراس کامل کرد.

آنتیوخوس هم در نوبهٔ خود مانند رفیقش در کار فعال بود، انتقام شکست در رافیه[1] وطمع الحاق سل سوریه بمتصرفات خود خاطرش را آسوده نمیگذاشت و بظاهر در ۱۹۹ قبل از میلاد این خیال را از قوه بفعل آورده ولی وقایع آن بتفصیل ضبط نشده است و بعد از این قضایا بقلمرو پرگاموس تاخته وچون مستحفظ و پادگانی در آنجا نبود دست بتاراج گشود، چه اتالوس پادشاه آنجا در آنوقت باتفاق سپاه روم بجنگ فیلیپ رفته بود وبدینواسطه از طرف دولت روم بوی اعتراض شد و او هم از آنجا خارج گشت، مقارن اینحال سپاه مصر به سل‌سوریه حمله برد و قوائی را که از طرف آنتیوخوس در آنجا پادگان بودند بیرون کرد، آنتیوخوس بخلاصی آنجاشتافت و در نزدیکی سرچشمهٔ رود اردن فتحی قاطع نمود، این کشمکش عاقبت منجر باین‌شد که آنتیوخوس از خیال مصر افتاده وتسخیر فلسطین را در نظر گرفت، ولی لشکر او دراین جنگ مغلوب ودر صیدا محصور وبالاخره تسلیم شدند واین‌جنگ بامحاصرهٔ غزه خاتمه پیدا نمود که درآنجا اهالی فلسطین حیثیت و شرافت خاندان[2] منوان[3] را کاملا رعایت نموده و دفاعی کردند که در تاریخ جنگ مشهور میباشد و معذلك آنتیوخوس آن محل را درآخر بغلبه گرفت.

1— Raphia.

۲ - تاریخ قدیم شرق نزدیك صفحهٔ ۷۲ . (مؤلف) .

3— Minoan.

جنگ دوم مقدونیا
۲۰۰-۱۹۷ قبل‌ازمیلاد

در سال ۲۰۰ قبل از میلاد وضع روم نسبت به پنج سال قبل تغییری کلی نمود، زیرا درجنگ دوم پونیك بواسطهٔ شکست فاحشی که در۲۰۲قبل‌ازمیلاددر زاما به هنی بال دادمظفریتی کامل حاصل نمود وجمهوری روم فراغتی پیدا کرده توانست که عطف نظری بهشرق نماید وبعبارةاخری از طریق مقدونیا وسعتی بقلمرو خود بدهد.

بعد از مراجعت پیرهوس از ایتالیا مجلس‌سنا قرار دادمودتی بابطلمیوس‌فیلادلفوس بسته ورعایت آنرا بعدهاهمیشه مدنظرمیداشت وبرطبق آن عمل مینمود تا آنکه بطلمیوس اپیفان که بعد از پدر برتخت‌شاهی مصر نشسته بود بواسطهٔ صغر سن تحت‌الحمایگی روم را قبول نموده و بدینوسیله روابط و مناسبات حسنه بین روم و مصر در آنوقت بحدکمال رسید و روم رسماً حامی مصر شد، قرار دادی که دولت روم تقریباً درسال ۲۰۵ با فیلیپ بسته بود قرار دادی موقت و موقوف بصلاح وقت بود و رعایت آنرا تا موقعی لازم میدانست که خطرات جنگ پونیك رفع شود، اگرچه‌اقدام بجنگ در اینموقع برخلاف میل عموم بود، چه جنگ دوم پونیك تمام‌ملت‌را خسته و مایل بصلح نموده بود، معذلك دولت روم دو فوج قشون در برندیزی[1] از کشتی پیاده کرد و آغاز خصومت نمود، فیلیپ تا مدتی خود را در مقابل قوای روم نگاهداشته و ایستادگی نمود، بطوری که لشکر روم از تنگی خواربار و اشکالات دیگر درعسرت و زحمت افتادند، ولی‌سخت‌ترین‌جنگی که بوقوع‌رسیدهماناجنگ‌قاطع‌میدان سینوسیفالا[2] نزدیك تپه های نمپ[3] در سال ۱۹۷ قبل از میلاد بوده است که عملیات و اقدامات لشکر مقدونیا بی‌ثمر ماند وسیزده هزار تن هم بقتل رسید، پس صلحی‌که شرایط آن چندان سنگین نبود بعمل‌آمد وسبب این‌صلح‌هم تنها این نبود که فیلیپ میتوانست آنها را تا چندی با جنگ وگریز دچار زحمت نماید بلکه علت عمده‌اش این بود

۱– Brindisi. ۲– Cynoscephala. ۳– Tempe

که آنتیوخوس کبیر که تا آنوقت از جنگ بر کنار بود برای دخول بمیدان جنگ آماده می گردید.

آنتیوخوس کبیر و دولت روم ۲۰۰ - ۱۹۱ قبل از میلاد

اولین ارتباط رسمی بین آنتیوخوس ودولت رومارتباطی بوده‌است که در سال ۲۰۰ قبل از میلاد پدیدار گردید، در سال مزبور سفارتی ازروم که حامل آخرین پیشنهاد قطعی (اولتیماتوم) بود بنزد فیلیپ پادشاه مقدونیه فرستاده‌شدو آن سفارت مأمور بود که دربار آنتیوخوس و بطلمیوس را نیز دیدار کند، دردربار اول‌مسئلهٔ قاطعی صورت نگرفت، ولی دردربار دوم بطوریکه فوقاً اشاره شد سلطان صغیر مصر درتحت حمایت روم قرار گرفت، اگر آنتیوخوس مردی بزرگ بود در اخراج افواج روم به فیلیپ امداد وهمراهی مینمود، ولی‌بعوض اینکار هیئتی بسفارت برای تهنیت برومفرستاد و در سال ۱۹۷ که اساس سلطنت فیلیپ در شرف انهدام بود برای تأمین و تحکیم مقام خود درآسیای صغیر بآنجا عزیمت نمود درحالیکه حریف برای تاج و تخت او مشغول جنگ بود.

نتیجهٔ جنگ سینوسیفالا برخلاف میل آنتیوخوس نبود، چه از روی نادانی خیال میکرد که نه‌تنها آسیای صغیر را دوباره متصرف میشود بلکه سلطنت مقدونیارا نیز تصاحب میکندونظر به‌حقیقتی که‌برای آن‌خوابهای‌پریشان‌خود تصورمیکرد اقداماتی برای تجدید اقتدار خود در شهرهای واقعهٔ در اطراف تنگهٔ داردانل و اونیای[۱] شمالی مینمود. یکی از این شهرها معروف به (لامپ ساکوس[۲]) واقعهٔ در طرف آسیا نزدیک ابیدوس[۳] بدست‌آویز اینکه با ماسیلیا[٤] وابسته‌است بدولت روم متوسل‌شده و برای تأیید این امر از ماسیلیا نیز سفارتی بدربار روم رفته توجه مجلس سنا را باین مسئله جلب نمود. بعلاوه اهالی ماسیلیاکه با طایفهٔ گول ساکن درهٔ رن قرابت نژادی داشته به اقوام خود که درآسیای صغیر سُکنی داشتند یعنی جماعت گالی ها نوشتندکه به لامپ‌ساکوس اعانت وهمراهی کنند.

۱– Ionia. ۲– Lampsacus. ۳– Abydos. ٤– Massilia.

در بهار ۱۹٦ پیش از میلاد **آنتیوخوس** داخل اروپا گردید وشهر لیسیماکیا را که سابقاً **فیلیپ** به‌تراسیها واگذاشته و آن خراب‌شده‌بوددوباره ساخته و پسرخودرا بسمت نیابت‌سلطنت‌در آن‌ناحیه‌برقرار نمود. **فلامی نینوس**[1] سرداررومی و کمیسیونی مرکب از ده نفر که قبلاً آزادی یونان‌را اعلام‌کرده بودند در اینموقع آزادی یونانیان آسیا را نیز اعلان نموده وبه آنتیوخوس تکلیف کردندکه تمام شهرهائی را که از **فیلیپ** و **بطلمیوس** گرفته‌واگذار وتخلیه کند، بالاخره دخول **آنتیوخوس** باروپا باعث عداوت وخصومتی سخت گردید، **فیلیپ** نیز بواسطهٔ این حرکت که از دوست قدیمی او سرزد ونتایجش بیشتر بخود او بر می‌گشت طبعاً هنگام خصومت و دشمنی با روم دوست جدید خود اتفاق نموده وبدو پیوست. اینوقت سفارتی ازروم حامل پیام‌اعتراضیه بنزد **آنتیوخوس** فرستاده شد، پادشاه سلوکی ازاین بهانه تراشیها متحیر گردید، در این اثنا خبری شایع شدکه **فرعون** پادشاه جوان فوت‌شد، ازاین‌خبر هردودسته بجانب مصرشتافتند، ولی **آنتیوخوس** دربین راه فهمیدکه این خبر اصلی‌ندارد، علاوه سفاین او هم که بواسطهٔ طوفان شکسته بود بطرف انطاکیه مراجعت نمود، مقارن این‌احوال **هنی‌بال** بحضور وی آمده بی ساخته اظهار اطاعت نمود و گفت که هر خدمتی به او ارجاع شود حاضر است انجام دهد و اگر این پادشاه موافق هدایات این مرد نامی و مجرب و کار آزمودهٔ کارتاژ عمل مینمود شاید در کارهایش رونقی پیداشده وجریان امور بهتر ازآنچه بود میشد.

درسال ۱۹٤ پیش از میلاد فتح کامل‌**تراس** بدست **آنتیوخوس** انجام‌گرفت و در همان‌سال رومیها دردورهٔ درخشان خودشان برای یکمرتبه تحت تأثیر عواطف و احساسات رفته تمام پادگان خود را از یونان برداشتند، غافل از اینکه ایالات کوچك زیاد یونان فوراً پناهنده بدولت دیگرخواهد شد. در این‌اوان **هنی‌بال** نقشه‌ای کشید که برطبق آن خودش بسرکردگی سپاه بار دیگر حمله بایتالیا برده و کارتاژ هم علم طغیان برافراشته و **آنتیوخوس** نیز قراربود بیونان بتازد لیکن**آنتیوخوس** نتوانست

1–Flamininus.

درک کند که مواجه باچنین خطری محتاج پیش بینیهای کامل و تدارکات و بسیج کافیست او تااندازه‌ای بی‌جهة وبدون‌مقصودی از کار پهلوخالی کرده وسر رشته را بدست حریف داد ومعلوم نیست که برای مقابـل‌شدن باآن قوهٔ خطرناکـی که باو نزدیک میشد تهیهٔ لشکر قابلی‌هم دیده باشد، بهرحال بعد از اینکه شنید که جماعت اتولی‌ها دمتریاس[۱] راکه شهر عمدهٔ ماگنسیا[۲] بود محاصره کرده‌اند و با وجودیکه موقع از دست رفته و وقت دیر شده بود یکدفعه مصمم شد باهمان‌مقدار لشکری که حاضر داشت وآن بیش از یازده‌هزار نفر نبود بیونان برود، درحقیقت برای ارباب آسیا این‌لشکر خیلی کم ومختصر بود وامدادی هم تا بهار ممکن نبود برسد.

ما لازم نمیدانیم که تفصیل توطئه ودسایس ایالات مختلفهٔ یونان راکه تأثیرشان در این جنگ خیلی کم بود دراینجا بیان نمائیم . در بهار ۱۹۱ قبل از میلاد لشکر روم بجنگهای تعرضی اقدام نموده بهمراهی **فیلیپ** عازم تسالـی گردید، **آنتیوخوس** که امدادی بقدر کفایت وباهیچ باو نرسیده‌بودخودرا به شالسی دراوبیا عقب کشیدو بالاخره به‌ترموپیل معروف دنیا مقام گزید، این محل در آن ایام مثل‌ایام **لئونیداس** مستحکمتر از آن بود کـه بحمله ویورش کسی‌بتواند بر آن غالب آید ، ولی دسته‌ای ازلشکریان روم که درصعودبکوه وکوه‌پیمائی‌ماهر بودند ازمحلی که درحفاظت آن رعایتی نشده بود عبور کرده‌ازعقب، اردوی **آنتیوخوس** را بمخاطره انداخت وسپاهش‌را متفرق‌ساختند، این‌شکست قاطع‌بود و **آنتیوخوس** بعجله باجمعی به‌افیسوس[۳] گریخته‌ومتحدین خود را دریونان بمقدرات خودشان واگذاشت واینطور بافتضاح جنگ‌اول باروم‌بانتهارسید.

جنگ ماگنسیا ۱۹۰ قبل از میلاد

بطوریکه‌معلوم میشود **آنتیوخوس** بعد ازمراجعت‌بآسیاچنین تصور میکرد که‌هرچندقبلادرحفظ‌مدافعهٔ یونان کوتاهی نموده ولی‌حالاکه وقت دارد واسباب برای اوفراهم است‌میتواند دو باره سعی‌وکوشش‌نموده شاهدمقصودرا بدست بیاورد، لیکن **هنی‌بال** که‌سابقاً بهدایات او **آنتیوخوس** وقعی نمی‌نهاد واکنون آنچه‌که می‌گوید پذیرفته‌میشود باوخاطرنشان

۱– Demetrias. ۲– Magnesia. ۳– Ephesus.

کرد که رومیهای حریص تا درحال خودش با او مقابل نشوند آسوده نخواهند نشست، بنا براین بهتر اینست به حفظ تاج وتخت خود کوشیده و هراقدامی که میخواهد بکند لازماست دراین زمینه بکند. ازطرف دیگر رومیان نسبت باین جنگ یکی بواسطهٔ دوری از قلب دولت خود ودیگر سختیهای مسافرت درخشکی و نیز عبور از تراس بابودن دژهای آنتیوخوس که راه را سد نموده بودند بدبین بوده و از آن خوف و بیم داشتند و قطع نظر از حملات کوهستانیهای تراس در سستوس[1] و ابیدوس[2] دو دژ محکم تنگهٔ داردانل قوائی مرتب وحاضر و آماده بودند وبالاترازهمهمسئلهٔ خواربار بودکه بقدری مشکل مینمود که بالاخره رومیان چارهٔ کار را منحصر ببحریه دیده وبرای جنگ آتیه بتهیهٔ اینکار افتادند.

رومیان فرصت را غنیمت دانسته و ابدا وقت را بهدر ندادند، چهقبل از اینکه آنتیوخوس بتواند خودرا در مقابل دشمن کاملا مجهز سازد خبر ورود کشتیهای روم به دلوس[3] شایع گردید. ولایات جزائر دریای اژه گرچه مغلوب آنتیوخوس نشده بودند، لیکن ازخوف خطر نسبت به آزادی خود بالاخره بامهاجمین همدست شدند ومهمتر از همه پیوستن جزیرهٔ رودس بروم واتحاد محکم پرگاموس با آنها برد واین سبب شدکه موقعیت روم چنان مستحکم وقوی گردید که چیوس[4] با قرب آن به افیسوس مرکز خواربار وسایر ذخائر جنگی منتخب گردید، بواسطهٔ این اتحادهاواتفاقهائی که گفتیم مابین آنتیوخوس ومستملکات او در تراس از خشکی قطع روابط گردید و روابط دریائی نیز موقوف به نیروی دریائی او بودکه بدون آن کشور در تهدید واستقلال آن درمخاطره بوده است، دریاسالار پولیکزنیداس[5] درنظر گرفت که قبل ازاینکه کشتیهای متحدین بهم اتصال پیدا کنند بکشتیهای روم حمله ببرد، لیکن موفق بانجام این منظور نگردید. دریاسالار روم که درسابق ازمقابلی با نیروی دریائی آنتیوخوس دوری مینمود حالا بعد از اتصال باناوگان پرگامن حاضر شده که با حریف روبرو گردد، همانطوری کهدر حرب یونان گفته شد دراین میدان آنتیوخوس از تهیهٔ قوای کافی غفلت ورزیده ولذا

۱– Sestos. ۲– Abydos. ۳– Delos. ٤– Chios. ٥–Polyxenidas.

ناوگان رومی که شمارهٔ آنها بصد وپنج فروند میرسید نیروی دریائی **آنتیوخوس** را مرکب ازهفتاد کشتی کوچکتر آنهم بازحمات زیاد جمع آوری شده بودند شکست داد وبهرحال تفوق دریائی بفاتحین اختصاص یافت.

آنتیوخوس بمخاطراتی که در جلو داشت کاملا پی برده باتمام مساعی درمدت زمستان بتهیهٔ قوا پرداخته ودرماگنسیا واقعهٔ دردرهٔ هرموس[1] مابین دریا وسارد لشکری فراهم آورد هرچند در جنگ قبل به نیروی دریائی او شکست وارد آمده ولی ناوگان او تمام منهدم نشده بودند واز اینرو امیدوار بود که با فراهم کردن کشتیهای تازه در بندرگاه افیسوس میتواند درموسم بهارجنگ را ازسر گیرد ولذا **هنی بال** را ببندرصور وشهرهای فینیقیه فرستاد تا نیروی دریائی ازهرجهة مکمل در آن حدود تهیه نماید، ولی او این اقدامات رابایداز اول کرده باشد که نکرد.

چون موسم بهار رسید دریاسالار روم بسمت شمال رانده سیستوس[2] رامسخر نمود وپس از آن ابیدوس رامحاصره کرد، در اثناء محاصره که کار برمحصورین خیلی سخت شده بود خبر رسید که کشتیهای رودی براثر حیلهٔ **پولیکزنیداس** منهدم گردید و لذا محاصره موقوف گردید، ازاین ببعد کشتیهای روم هم خودرامنحصر بمراقبت درعملیات دشمن نموده درصورتیکه **آنتیوخوس** بخرابی نواحی پرگاموس پرداخت، در این اثناء سپاه روم مرکب از سیزده هزار پیاده وپانصد سوار از طرف مقدونیا نزدیك میشدند و از طرف دیگر **هنی بال** نیز قراربود که در آنموقع با ناوگان فینیقی وارد بشود.

دسته‌ای ازناوگاون تازهٔ رودس بجلو ناوگان فینیقیه ومقابلی باآنها فرستاده شد و درآنطرف دهنهٔ اوریمدن درمحلی موسوم به ساید[3] که چندین سال قبل از آن ناوگان یونان برناوگان فینیقیه ولشکر ایران فتحی نمایان حاصل کرده بودند اینك باز ناوگان یونان شکستی فاحش به ناوگان مکمل وعالی فینیقی وارد ساختند. **پولیکزنیداس** باوجود نرسیدن کمك باو آنچه کوشش بود برای بدست آوردن شاهد فتح بعمل آورد، ولی بااینکه عدهٔ لشکرش فزونتر ازلشکر طرف مقابل بود عملجات کشتی های او که ازاهل سوریه بودند

۱– Hermus. ۲– Sestos. ۳– Side.

جرئت نکردند که با رومیها مواجه گردند واز اینرو سیادت بحری که بدون آن ورود قشون بآسیا غیر ممکن بوده بالاخره نصیب جمهوری روم گردید.

آنتیوخوس فورا تمام قوای خودراکه در متصرفات خارج از مملکت بطور پادگان گذاشته بود احضار نموده و بقدری در اینکار عجله وشتاب نمود که انبار های خوار بار وذخایری که در لزیماکیا[1] فراهم کرده بود ترك گفته و بدشمن واگذاشت و بعلاوه خواستار صلح گردید، بدین‌شرط که از متصرفات خود در اروپا دست کشیده و نصف خسارت جنگ را هم بدهد. رومیان این پیشنهاد را رد کرده‌تمام خسارات جنگ را مطالبه نموده ودیگرعلاوه برتخلیهٔ‌متصرفات اروپا تخلیهٔ قسمتی از آسیای‌صغیرواقعهٔ در شمال رود توروس را هم تقاضا نمودند ، قبول این شرائط برای **آنتیوخوس** که هنوز مغلوب نشده‌محال بوده است واذا جنگ شروع‌شده ودو لشکردرماگنسیا برابر یکدیگر صف آرائی نمودند، فرماندهی‌جناح‌راست‌را خود **آنتیه خوس** برعهده‌داشت، او سواره نظام روم راکه مختصر وضعیف بود ازپیش‌رانده وغافل ازقسمت‌عمدهٔ قشون دشمن بتعاقب سوازان مزبور پرداخت نظیر آنچه در رافیا کرده بود، اینجا جناح چپ او بواسطهٔ عقب کشیدن ارابه‌های جنگی بطرف سواره نظام برهم خورده وصفوف‌پیاده نظام را از ترتیب انداخته جلو سواران فالانژ را بگرفت وشکست برآنها وارد آمدو این شکست بعینه‌مثل‌شکست **داریوش کودمان** درمقابل**اسکندر** بودو**آنتیوخوس** بهمان‌حالی که پادشاه سابق ایران از آربل‌فرار کرد ازمقاومت وپافشاری مأیوس شده‌راه فرار را پیش گرفت.

صلح اپامه ۱۸۸ قبل‌ازمیلاد

عاقبت شرائطی که‌صلح برآن قرارگرفت همان شرائطی بودکه قبل از جنگ تقاضا شده بود ، توضیح اینکه **آنتیوخوس** از متصرفات خویش دراروپا چشم پوشیده و قسمت آسیای صغیرواقعهٔ درشمال‌رودتوروس ومغرب هالیس را تخلیه نمود وخسارت هم برپانزده‌هزارتالان اوبوئیك[2] یا سه میلیون وششصدهزار لیره مقرر گردیدکه بپردازد وبیست نفرهم که خود رومیها آنهارا انتخاب

۱– Lysimachia. ۲– Euboic.

نمودند بعنوان گروگان داده شد وتسلیم هنی بال و تواس [1] ورئیس اتحادیهٔ اتولی‌ها وجمعی دیگر مطالبه شدند، هرچند هنی بال به کرت [2] فرار کرده وعاقبت مجبورشدکه زندگانی پر افتخار ودر عین حال آمیخته به حرمان و ناکامی خود را بمسموم کردن خویش خاتمه دهد.

صلح اپامه نتایج بعیده‌ای دربرداشت، چه آن نشان دادکه‌دولتی که بتواند باروم مقابلی کند بلاتردید وجود ندارد، ممالك سلوکی‌نسبهٔ محدود وضعیف‌شده ولی‌دولتی گردیدکه قلمرو آن بهم متصل ومحکم واستوار بوده است، پرگاموس حریف آنهاکه بیشترولایات‌تخلیه شده بوی واگذار شددولتی بزرگ گردید وچون برای آنتیوخوس دیگر در مغرب امیدی باقی نماند در صدد جنگی در مشرق افتاد و از سوریه بیرون آمدکه دیگر بآنجا برنگشت.

او در سال ۱۸۷ قبل از میلاد در مسافرتی که برای تاراج معبد بل واقعهٔ در کوهستان الیمیا مینمود بقتل‌رسید، شرحیکه درکتاب دانیال راجع بمرگ اومسطور-است بقرار ذیل میباشد: «پس بسوی قلعهٔ سرزمین خویش‌توجه خواهد نمود، اما لغزش خواهد خورد وافتاده ناپدید خواهد شد.» [3]

دولت پارت تازمان سلطنت مهرداد اول ۲۰۹—۱۷۰ قبل از میلاد

اینك ما قلمرا بطرف پارت معطوف‌داشته ومیگوئیم که بعداز حرکت آنتیوخوس، ارشك باصلاحات‌داخلهٔ‌خودکه‌ازجنگ فرسوده‌شده‌بودوترمیم‌خسارات‌وارده‌پرداخت وجانشین او یعنی پسرش‌فری‌یاپت [4] نیز بهمین‌وتیره‌عمل‌نموده وازعمران‌وآبادی مملکت غفلت نورزید، چنانکه درسال ۱۸۱ قبل از میلاد فرهاد اول برتخت سلطنت جلوس نمود که کاملا از خسارت وصدمات جنگی بیرون آمده بود و او ماردی را که در زیر دماوند واقع است بمتصرفات خود افزوده و شهر شاراکس را در طرف غربی

۱ —Thoas. ۲— Crete.

۳— دانیال، ۱۱، ۱۹. (مؤلف).

٤ - Phriapatius.

دروازه های خزر واراضی مادراجیانا بنا نمود، ولی باید دانست که توسعهٔ پارت وترقی آن از دریاچهٔ ایالت بکشور و مملکت در زمان سلطنت مهرداد برادر و جانشین وی بوده است وبالاخره او این گوی افتخار را ربود .

دولت باختر ۲۵۰-۱۷۰ قبل از میلاد

برای فهم وقایعی که مربوط بتاریخ ایران است در اینجا لازم میدانیم ذکری برسبیل اجمال ازدولت باختر نمائیم، این دولت از سمت جنوب بجبال هندوکش واز سمت شمال بوادی جیحون اتصال داشته است ، اوتیدموس[1] پادشاه آنجا و جانشین مقتدر او دمتریوس از هندوکش عبور نموده درنتیجهٔ یك رشته جنگهائی که نمودند افغانستان شرقی وقسمتی از پنجاب را بمتصرفات خود افزودند. بعلاوه روابط بازرگانی را نیز ازهرطرف وسعت وبسط دادند.ولی این ترقی چندان دوام ننمود ، زیرا که برای دمتریوس مدعی داخلی پیداشده ومقهورروی گردید واینکشور کوچك که بواسطهٔ جنگهای دوردست درمضیقه و فشار واقع شده بود جنگهای داخلی نیز مزید بر علت شده و بالاخره رو بضعف و انحطاط نهاد

این مطلب ازنظر دولت پارت دارای اهمیت فوق‌العاده بوده است که فعالیت مهاجمانهٔ باختر عوض توجه بمغرب بطرف هند متوجه‌شده‌است، دولت‌یونانی باختر در آخر این‌دوره‌ای که تحت‌دقت‌نظر است دریك‌وضعیتی بود که بغیراینکه‌ازحدود متصرفات اصلی خود دفاع کند و یك چندی نیز متصرفات جدیدش را نگاه‌دارد از عهدهٔ کاری برنمیآمد (یعنی ازحال تعرض بکلی افتاده بود).

خلاصه :

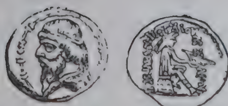
دراین فصل (فصلی که بآخر رسید) صحبت ما ازکشورهائی بود که ازهم بکلی دور بودند. ملاحظه کنید دولت و کشور پارت درمشرق نسبت برومواقع درغرب بدرجاتی بسیارفاصله داشته‌است، مابین این دوسرزمین که رو بترقی و تعالی میرفتند یونان بود که هیچگاه درمقابل خطری مشترك حاضر باتحاد واتفاق نبوده است وهمین نقص هم باعث بربادی وی گردید. آسیای صغیر نیز در

1- Euthydemus.

اینوقت منقسم به‌ایالات و‌دول هائی میشد که همه در درجهٔ دوم بودند و‌مهمتر از همه در این میانه پرگاموس بوده لیکن اتحادیهٔ رودس که ریاست جامعهٔ شهر های آزاد واقعهٔ در ساحل دریا باوی بود بواسطهٔ داشتن نیروی دریائی دارای اهمیتی بسزا بوده است و موافق طبیعت و ساختمان روحی یونانی این دو کشور همیشه باهم در مقام مخالفت و مخاصمت بوده گاهی این بروم متصل میشد و گاهی آن و‌باز ممالك دیگری بودند از قبیل بی‌تی‌نیه و پنت[1] و کاپادوکیه و‌نیز ایالاتی که در‌تصرف طائفه غلاطی‌ها و‌سایر طوائف وحشی باقی بودند. البته در سوریه هنوز اطاعت و دولت‌خواهی نسبت بخاندان‌سلوکی برقرار بوده اما یونانیها و‌مقدونیهای آنجا مثل هم یك نواخت انحطاط پیدا کرده‌هیچ یك را آن قوه و استعداد نبود که با افواج روم برابری کند و بالاخره دولت مصر بود که‌دولتی بود قبلا تحت‌الحمایه و نقشی‌را که میتوانست بازی‌کند در درجهٔ دوم بوده‌-است، حتی هیچ امری را بی‌معاونت وهمدستی روم اقدام نمیکرد. غرض دولت روم در نتیجهٔ جنگ ماکنسیا در مغرب فرمانفرمای‌مطلق شده و یك دائره‌ای هم از دول درجهٔ دوم در اطراف‌او تشکیل یافته که هیچیك را نیروی مخالفت با او نبوده بلکه هر کدام را جمهوری روم میتوانست لدی‌الاقتضاء درخود تحلیل ببرد.

ازطرف دیگر درمشرق‌خاندان‌اشك‌یاارشاك‌طلوع نموده بانرقی‌حیرت‌انگیزی در مدنیت یونانی اساس حکومت‌خودرا در پارت وهیرکانیا تأسیس وتحکیم‌نموده‌وبعد در مقام توسعه و ازدیاد حوزهٔ اقتدار خود برآمده بالاخره حدودقلمروخودرا باحدود قلمرو روم متصل ساخت، بطوریکه بعداً معلوم‌خواهدشد این دودولت نظامی و جنگی در سرزمینی که مناسب با سواران سبك اسلحه است پنجه بپنجهٔ هم افکنده و‌در نتیجه سلطنت آسیائی درتمام موارد درجای خود ثابت واستوار مانده حیثیت و مقام خود را کاملا محفوظ میدارد، لیکن هردو دولت مزبور ازمناسبات وارتباط باهم استفاده نموده و آن، مظاهر ومناظرمشرقی ومغربی آنهارا توسعه و بسط داده راه‌اعتلاء وارتقاء را برای هردو مهیا و آماده ساخت.

۱‌– Pontus.



سکهٔ سیم زمان مهرداد اول

فصل بیست و هشتم

توسعهٔ پارت و انحطاط خاندان سلوکی

آنتیوخوس معروف به اپیفان بالشکری جرار برسر یهود تاخته و شهرشان را بغلبه و زور گرفت وگروه زیادی را که طرفدار بطلمیوس بودند از دم شمشیر گذرانید ولشکرش را فرمان دادکه آنها را بدون‌هیچ ترحم یاامتیازی غارت کنند. خودش معبد را بکلی خراب و ویران نمود. چون اسیر خشم و غضب بود یهودان را بترك شریعت و آئین آبائی خود وموقوف داشتن ختنه و نیزقربانی کردن خوك درمذبح مجبورساخت.

(یوزفوس ۱، محاربهٔ یهود)

خاندان سلوکی-۱۸۸-۱۷۵ قبل‌از میلاد

مرگ آنتیوخوس سوم بدورهٔ جنگهای متوالیه‌ای که منتهی بشکست قطعی گردید خاتمه داد وشاید صلاح این خاندان هم در همین‌بود که این‌پادشاه مغلوب‌ومسلوب‌الاعتبار اینطور بسرعت از نظرها غائب گردد، چه صلح و آرامش بمنتها درجهٔ ضرورت رسیده بود و آنهم ممکن نبود صورت‌گیرد مگر تحت نظر یك پادشاه جدیدی‌که نکته‌ای را که‌گفتیم حقاً درك کرده وضرورت بر گرداندن اوضاع را بحالت اول کاملا حس کرده باشد.

نتیجهٔ جنك ماگنسیاگذشته از انتزاع آسیای صغیر در ارمنستان هم انعکاس بخشیده و آن از قید رقیت خاندان سلوکی خودرا آزاد نمودوولایاتی هم که قسمتی از ایران کنونی را تشکیل میدهند شاید پیروی ازآنها نموده سر از اطاعت پادشاهان سلوکی برتافتند، چه‌آنها تا اینوقت ازقید تبعیت‌آزاد نشده بودند. ازطرف دیگربدست

۱- Josephus.

آوردن دو ولایت مهم زرخیز یعنی سل‌سوریه و کلیکیه این نقصان بزرك و کسر فاحش را جبران نموده و از آنوقت دولت سلوکی بطور صحیح اطلاق برهمان دولت سوریه و شام میشده است.

سلکوس چهارم ملقب به فیلوپاتر [1] که بسریر شاهی نشست مجبور بود که غرامت جنك با روم را درچنین وقتی که شئون واعتبارات این سلسله بدرجهٔ صفر رسیده بود از رعایای خود مأخوذ دارد. مدت چهارده سال درصلح وسلم که وضعیت عصر و پیش آمد وقت آنرا ایجاب کرده بود سلطنت نمود ولی خالی از شکوه‌وجلال وعاقبت در ۱۷۶ - ۱۷۵ بدست نخست وزیر خود بقتل رسید.

جلوس آنتیوخوس اپیفان ۱۷۵ قبل از میلاد

پس از آن برادر آنتیوخوس چهارم تاج شاهی برسرنهاد، او مدتی بعنوان گروگان درروم اقامت‌داشته است. بسیار مسرف و دارای صفات متضاد بود، این است مورخین در خصایل او اختلاف کرده‌اند، بعضی اورا نابغه وبعضی دیگر دیوانه دانسته‌اند ودر هرحال اواقساط غرامت جنك را درسر موعد بدولت روم می‌پرداخت و ازهمراهی بادشمنان این‌جمهوری بزرگ اجتناب میورزید وارتش مصر را که درصدد استرداد سل سوریه برآمده بود رانده وازاین جنك که درجریان آن اسکندریه درمحاصره‌بودغنیمتی زیاد بچنگ‌آورد، بجنگی تازه مبادرت نموده وغالباً باید درآنوقت بتصرف تمام‌مصر موفق شده باشد.

جنگ پیدنه، ۱۶۸ قبل از میلاد

در این‌اثناءدولت روم‌بجنگی‌مشغول گردید که آن‌عموماًمعروف بجنك‌سوم‌مقدونیامیباشد، فیلیپ پنجم تدارکات‌جنگی وافروکینه و دشمی زوال ناپذیری نسبت بدولت غربی برای پسر خود پرسوس [2] بمیراث‌گذاشت. مشارالیه درصدد برآمد که اتحادی از یونان برضددولت « برابره » تشکیل دهد ولی ازعهدهٔ اینکار برنیامد و البته انتظاری هم غیر ازاین نبوده‌است، تا در سال ۱۷۱ قبل از میلاد لیژیونهای رومی‌دو باره در اراضی یونان ازناوگان پیاده شده وبجنك پادشاه مقدونی که هیچکس با او متحد نبود پرداختند.

۱– Philopat r. ۲– Perseus.

پیشرفت جنك تا مدت دو سال با **پرسوس** بود و اگر او در این جنك اموال و خزائن خود را آزادانه مصرف میکرد ممکن بود شکست فاحشی برروم وارد سازد، لیکن این‌مرد نه سیاستمدار بود ونه‌سرباز چنانکه درمیدان پیدنه‌وقتی که قشون دشمن را فالانژ مقدونیا ازجلو راند اگر دراین حین یك حمله‌ای ازطرف قسمت عمدهٔ سواره نظام بعمل میآمد جنك آنروز قاطع میشد، ولی سربازان رومی موقع بدست آورده‌نظام فالانژ راکه **پرسوس** از رساندن مدد بوی کوتاهی کرده بود برهم زده ومغلوب نمود وبه‌کفارهٔ این جبن وبی‌کفایتی **پرسوس** اسیر شده در کوچه‌های شهر روم او را برای نمایش دادن فتح گردانیدند. **پولی‌بیوس**[1] تاریخ استقلال دولت روم را از این جنك گرفته است زیرا باستثنای مجاهدت وکوشش مأیوسانه‌ای که از طرف **مهرداد** پادشاه پنت[2] بعمل آمد این آخرین جنگی بود که از طرف دولتهائی که مدعی جمهوری روم بودند بوقوع پیوست.

تخلیهٔ مصر از طرف آنتیوخوس ۱۶۸ قبل از میلاد

روم دراینوقت فرصتی‌بدست آورده لشکری جرار بمصرروانه نمود ونیز سفیری بدون درنك نزد **آنتیوخوس** فرستاد. از قراریکه **پولی‌بیوس** مینویسدوقتیکه سفیرمزبور بنزدپادشاه رسید ورقه‌ای دست وی داد مشتمل برتصمیم رسمی مجلس‌سناکه باید اومصر را تخلیه نماید وبعدسفیر نامبرده دائره‌ای روی ریك بدور خود کشید وگفت قبل از اینکه من پا را ازاین دائره بیرون نهم باید جواب مرا بدهی، **آنتیوخوس** را جرئت امتناع نبود. فوراً مصر را تخلیه نموده وبکشور خود برگشت وبرای اینکه امر را مشتبه نماید و مرحمی بزخم خود گذاشته باشد جشنی که مرسوم ایام فتح و نصرت است با دبدبه و شکوهی خارج از بیان برپا نمود.

جنگهای آنتیوخوس درمشرق و مرگ او ۱۶۵-۱۶۴

آنتیوخوس دانست که‌دیگر نمیتوانددرمغرب سیاست‌تعرضانه وتهاجمانهٔ خود را ادامه‌دهداین بود مصمم گشت که کشورهای

1– Polybius. 2– Pontus.

از دست رفته خود را در مشرق استرداد نماید و عمده محرك او در این اقدام اضطرار و احتیاجی بود که بواسطهٔ اسرافهای بیهوده باو دست داده و چیزی در خزانه باقی نمانده بود. او اقتدا بپدر خود نموده بدوا بارمنستان حمله برد وخیلی زود آن کشور را باطاعت و انقیاد خود در آورد و شك نیست که خراجی هم از آنجا بگرفت و پس از آن بسوی ماد رانده ولی از رفتار و عملیات او در آنجا اطلاعی در دست نداریم و ظاهرا مواجه باضدیت ومخالفتی نگردید و نام اکباتان بافتخار او به اپیفانیا[1] تجدید شد . درلرستان بی‌پروا از نصیبهٔ **آنتیوخوس** کبیر در صدد بر آمد که معابد آنجارا از نفایس اموالی که ازموقوفات ونذورات جمع شده بود خالی سازد، لیکن طوائف وحشی کوهستانی وی را مجبور بفرار نموده از اراضی خود بیرون کردند. او بطوری که در کتاب مکابیز[2] ذکر شده بعد از این فرار خجلت آور چیزی نگذشت که دیوانه شد و درتابا[3] که محلی است در پرسیس[4] در زمستان ۱۶۵ـ۱۶٤ درگذشت وسلطنت او با وجود فتوحاتی که کرده بود مملکت را دچار ضعف ومسکنت نمود .

آنتیوخوس اپیفان و یهودان

رفتار **آنتیوخوس اپیفان** با یهود و اذیت و آزاری که بآنها رسانیده چون ازمسائل ضمنی است قاعدتاً نباید در اینجا بآن اهمیت داد، لیکن بواسطهٔ همین تعقیبها وظلم وستم اوست که نامش معروف شده‌است وبنابراین نمیتوان اینموضوع را مسکوت عنه گذاشت.[5] کولونی محقر ومهاجر نشین کوچکی که از یهود بدست **نحمیا** احداث‌شده بودموقع خود را در فلسطین حفظ نموده واز آن‌زمان تااینوقت که زاید بردوقرن میشد امورخودرا تحت نظر کاهنی بزرگ اداره مینمود ولی آتش نزاع و جدال برسرسل سوریه آنجا را هم فرا گرفته وبالاخره محل مزبوررا داخل درقلمروسلسلهٔ سلوکی نموده ویکی ازمستملکات آنها محسوب گردید.

۱ــ Apephanea. ۲ــ Maccabees. ۳ــ Tabae. ٤ــ Persis.

۵ــ وآن در فصل ۲۵ بتوسط یوان ذکر شده است ونیز رجوع شود بکتاب یوزفوس وکتاب مکابیز . (مؤلف) .

در ایام فتوحات اسکندر کبیر که جمعی از اسرای یهود را بهیر کانیا فرستاده شهرهای سوریه اعم از کنعـان وفلسطین وفینیقیه چه بواسطهٔ مسکن گـزیدن یونانیان در آن شهرستانها وچه بواسطهٔ سرایت آداب و رسوم قوم غالب بیشتر آنها در زبان و عادات و اخلاق بیونانیت تبدیل یافته بودند و مطابق مسطورات یوزفوس و دوکتاب مکابیز اهالی اورشلیم نیز بیونانیت گرویده بودند ودر ثبوت آن همینقدر کافی است که بر اثر تقاضای هیئتی از نمایندگان یهود ورزش خانه‌ای که مرسوم یونانیان بود بهمان سبك و اسلوب در اورشلیم نیز بنا نمودند، مگر اهالی آنجادر این مسئله دوفرقه‌شدند،یك فرقه این‌عمل را مقبول شمرده جوانان خودرابورزش‌های یونانی وبرهنه شدن در آنجا مجاز نمودند وفرقهٔ دیگر برضد این اساس بوده مطابق اخبار وروایاتی که از قدیم در دست داشتند آنرا ممنوع میدانستند.

آنتیوخوس که غیر از اخذ خراج بچیز دیگر توجه نداشت‌احتمال قوی‌میرود که یهودیان را دراداره وسوء ادارهٔ محل محقر آنها مجازومختار ساخته‌ولی بعدمجبور شده خودش مستقیماً امور آنهارا تحت نظر بگیرد وشخصاً دخالت نماید، زیرادرغیبت آنتیوخوس درمصر یهودیان بطرف بطلمیوس میل نموده و بر آنتیوخوس طغیان نمودند وعاقبت پس ازمصر باورشلیم رفته ومطابق نوشتهٔ یوزفوس که ما آن را تحت عنوان فصل جاری مذکور داشتیم نه تنها معبد را توهین‌وتاراج نمود بلکه داخل قدس‌الاقداس[1] نیز گردید وبدین نیز اکتفا نکرده مصمم گشت‌که اورشلیم را مجبور بقبول یونانیت‌کند. برای اجرای این منظور آئین ختنه را منسوخ‌کرده ودرصحن معبد قدیم یهود معبد دیگری برای اجرای آداب و مراسم یونانی بنا نمود وخوك‌را درآنجا قربانی کـرد. این اقدامات و عملیات او یهودیان را بهیجان آورده در تحت ریاست یهوداممکابیوس بنای زد وخودراگذاشتند و فتوحاتی درخشان نمودند، ولی بعد از مرگ آنتیوخوس بآنها آزادی کامل داده شد واجازه دادندکه آداب و رسوم مذهبی را موافق شریعت یهود بجای آرند ونیز عفو عمومی بآنها داده شد.

۱ــ قسمت داخلی معبد اورشلیم بودکه نقط‌کاهن بزرگ یهود آنهم سالی یکروز درآنجا حق ورود داشت. (مترجم).

دمتریوس منجی
۱۶۲-۱۵۰

پس از مرگ آنتیوخوس اپیفان پسرش که طفلی بود نه ساله در تحت سرپرستی لی‌زیاس[1] نامی برتخت نشست: بی کفایتی و فساد اخلاق سرپرست نامبرده هرج ومرجی در کشور تولید کرده تا کار بجائی رسید که نمایندهٔ سیاسی روم را در ۱۶۳ ـ ۱۶۲ قبل از میلاد بقتل رسانیدند. دمتریوس پسر سلکوس چهارم که بطور گروگان درروم میزیست موقع را مناسب دیده‌در تریپولی واقع در فینیقیه از کشتی پیاده شده وعموم رعایا و لشکریان مقدمش را پذیرفته‌در سال ۱۶۲ قبل از میلاد سریر سلطنت را اشغال کرد.

تیمار کوس میلسی والی‌ماد که درروم معروف بودفوراً بدانصوب شتافته‌ازمجلس سنا تقاضانمود که وی‌را به‌سمت پادشاهی ماد بشناسد، درنتیجهٔ این‌تقاضا که بلاشك‌رشوت زیادی‌هم ضمیمهٔ آن‌شده بود فرمانی ازمجلس نامبرده صادرشدکه خلاصه‌اش اینست که تا جائی که تماس‌وارتباط بروم دارد تیمار کوس پادشاه‌است. بدست آویزاین‌فرمان ظاهراً حمله بسوریه برد، ولی همچنانکه برای مولون[2] پیش‌آمد کرد نفوذ خاندان سلطنت سبب گردیدکه لشکریان از دور او پراکنده شده وبهمان بدبختی که دریکصد وشصت سال قبل از میلاد بسلف او روی‌آورد مبتلا گردید.

دمتریوس در وقت ورود ببابل وپذیرائی او در آنجا بلقب سوتر یعنی نجات دهنده ملقب گردید ودر تاریخ نیز بهمین‌لقب معروف است ودر همان سال‌ابلاغ رسمیت وشناسائی مقام خودرا ازدولت روم‌بدست آورد وعلی‌الظاهر آتیهٔ درخشانی‌داشت، لیکن اسکندر نامی‌که ادعای فرزندی آنتیوخوس‌اپیفان را میکرد رقیب اوشد و بکمك مصر وحمایت روم بجنگ این نوباوهٔ شجاع خاندان سلکوس شتافت. اخلاق حمیدهٔ او کافی بود که در نزد اهالی سوریه که در اخلاق منحط شده و بدرجهٔ پستی رسیده بودند منفور گردد چنانکه‌درجنگ‌اول دمتریوس غالب آمده‌ولی‌درجنگ دوم مغلوب شده وتا‌آخرین نفس در میدان جنگ پایداری نمود تاکشته شد و تقریباً این آخرین پادشاه معتبر خاندان معروفی است که‌رو بزوال میرفت.

۱- Lysias. ۲- Molon.

فتوحات مهرداد اول
پادشاه پارت
۱۳۸-۱۷۰
قبل از میلاد

اینک ما خامه را بطرف پارت معطوف داشته مینویسیم که **مهرداد** اول بموجب وصیت برادرش که در مدت حیات خویش فلادلفوس را لقب اختیار کرده بود بر سریر شاهی جلوس نمود. این پادشاه تازه موافق صورت سکه‌ای که در اول این فصل در بالای آن با سیمای شدید وقاهر وقیافهٔ موقر وسنگین دیده میشود افعالش نیز باصورت وی تطابق داشت بطوریکه سابقاً ذکر شد سلاطین یونانی باختر بواسطهٔ اشتغال بفتوحات ماورای جبال هندوکش در قلمرو اصلی خود ضعیف شده بودند. **مهرداد** موقع را مغتنم دانسته دو ناحیه از متصرفات آنهارا که درسرحد واقع شده بودند گرفته بقلمرو خود ضمیمه کرد وچون **اوکراتید**[1] سلطان باختر همش مصروف بخارج بود بطوریکه بایست اهتمامی در استرداد بلاد از دست رفتهٔ خود ننمود، تاوقتیکه **آنتیوخوس اپیفان** حیات داشت، **مهرداد** کمال احتیاط را بعمل آورد که ضدیت و خصومت او را بطرف خود متوجه نسازد، لیکن پس از مرگ **تیمارکوس** ناگهان برماد تاخته وبا جنگی خونین آن سرزمین را مسخر نمود. در این اثناء بواسطهٔ شورشی که در هیرکانیا برپا شده بود بسمت شمال عطف عنان نموده آن شورش‌را فرو نشاند، پس از آن از مرکز جدید خود به‌الیمه[2] برگشته وآنجارا بقهر وغلبه گرفت وکلیهٔ پارس وبابل‌راکه از همراهی وکمك از مغرب قطع امید کرده بودند در حیطهٔ اقتدار خود درآورد وبالاخره دراندك مدتی پارتیها مملکتی تأسیس کردند که از باختر تا فرات و از دریای خزر تا خلیج فارس وسعت داشت، **مهرداد** که **داریوش** سلسلهٔ اشکانی محسوب میشود بعدازاین تا چند سال بدون اینکه بخیال فتوحات تازه‌ای بیفتد در صدد انتظام و تمشیت قلمرو خود برآمد.

در این اثنا پسر **اوکراتید** پادشاه باختر پدر خود راکشت و ارابه‌اش راروی جسد مرده او رانده و از دفنش ممانعت نمود، لیکن این پادشاه جدید مورد حمله وهجوم تورانیها و نیززرانگیها و هندیها قرار گرفت و در همین اوان یعنی در حدود سال

۱– Eucratidas. ۲– Alyma.

یکصد و پنجاه قبل از میلاد ، مهرداد هم بباختر حمله کرده درصورتیکه او بکلی از مقاومت عاجز بوده است .

دمتریوس پادشاه سوریه که وقایع جنگ او بعدها ذکر خواهد شد بقشون باختر ملحق گردید، ولی شکست خوردن و اسیرشدن او آخرین امید کمک ازسوریه را قطع نمود وباختر خسته وو امانده از سمت شمال شرقی مورد هجوم طایفهٔ سکاواقع شده در حالیکه ایالات مغربی او ضمیمهٔ قلمرو پارتیها گردید وسکنه از مساکن اصلی خود رانده شدند، معذالك دولتی بنام باخترهند در دامنه‌های جنوبی‌هندوکش تشکیل یافته وتا پنجاه سال هم دوام نمود، ولی بعد بواسطهٔ حمله وهجوم طوایف‌وحشی صحرا نورد از میان رفت.

خاندان سلکوس
۱۵۰ - ۱۴۰

با مراجعه بتاریخ خاندان **سلکوس** دیده میشود که **اسکندر** مدعی ملقب به‌بالاس[۱] در تحت نفوذ **بطلمیوس فیلومتور**[۲] سلطان مصر چهار پنج سال درسوریه سلطنت نمود ، **کلئوپاتر** دختر نامبرده را بحبالهٔ نکاح خود در آورد، ولی مدتی نگذشت که تغییری دراوضاع روی داده **دمتریوس دوم** معروف به نیکاتور[۳] پسر **سوتر** که جوانی چهارده ساله بود بروی کار آمد وبااوجنگیده و مغلوبش نمود . **اسکندر** فرار کرده پس از یك شکستی که از **فیلومتور** خورد بقتل رسید و **کلئوپاتر** را پادشاه جدید بزنی گرفت. سوریه بواسطهٔ کشته شدن **فیلومتور** در جنگ از تبعیت مصرخارج گشت‌و باز مدعی دیگر پیداشد واو **آنتیوخوس** ششم موسوم به **دیومپوس**[٤] پسر **اسکندر** بالاس بود که از **کلئوپاتر** بوجود آمده بود. **دیودوتوس**[٥] نام که نژادی پست داشت از او حمایت میکرد ، اهالی انطاکیه حاضر شدند که مقدم پسر **اسکندر** بالاس را بپذیرند و تا چندی دو پادشاه درسوریه‌سلطنت میکردند ، **آنتیوخوس** در انطاکیه و ایالات شمالی و **دمتریوس** در نواحی جنوبی **دیودوتوس** که‌اسم تریفون[٦] بخودنهاددر۱٤۳-۱٤۲ **آنتیوخوس**جوانرا کشت وتاج

۱- Balas. ۲- Philometor. ۳- Nicator. ٤- Diompus. ٥- Diodotus. ٦- Tryphon.

و تخت را غصب کرد یهود از این تجزیهٔ سلطنت استفاده کرده به ازدیاد قوه وتحکیم موقع خود پرداختند تا اینکه یهودیه که حکومت نشین مختصری بود مطابق نوشتهٔ یوزفوس ترقی کرده مرکز سلطنت قرارگرفت.

تقریباً در یکصد و چهل قبل از میلاد دمتریوس که آنوقت در بیست سالگی بود عازم حمله بممالك شرق گردید. اگرچه رقیبی مثل تریفون در داخل داشت و بر دشمن خانگی هنوز فائق نیامده بود و البته بعد از حرکت او رقیب مزبور بلامعارض میماند، ولی او امید داشت که از این سفر جنگی با خزینهٔ پرویکعده سربازان مجرب و کارآزموده مراجعت خواهد نمود.

مهرداد اول و دمتریوس دوم

دمتریوس وقتی که اقدام باین جنگ شگفت آمیز نمود بین‌النهرین هنوز در تصرف وی بود وبابل‌راکه سابقاً یعنی‌درسال ۱۴۴ قبل از میلاد در تصرف داشت و بعد از آن تاریخ پارتیها گرفته جزو قلمرو خود کرده بودند، ولی‌چندان‌توجهی‌درنگاهداری آن‌ننموده‌و بالاخره بجای خود باقیمانده بود، یونانیانی که دراین محل‌سکنی‌داشتند بمناسبت‌نژادوجنسیت همیشه طالب وطرفدار خاندان سلکوس بوده‌وازدولت‌پارت که دولتی تازه بودراضی و خوشنود نبودند و لذا در این موقع از هرطرف هجوم آوردند و دور دمتریوس را گرفتندواو درچند جنگ‌هم بکمك آنها برپارتیها غالب آمده وفتح نمود. باختریان هم بواسطهٔ اینکه پارتیها را بخود مشغول کرده بودند اینهم باعث تقویت وپیشرفت‌کار او بوده است.

مهرداد که حریف را پرزور دید یعنی دید که قوای متحدین چندین برابرقوای او هستند بجنگ‌وگریز وبالاخره بحیله‌های‌جنگی‌متوسل گردید. او پیشنهاد صلح‌نمود وآن مورد قبول هم واقع گردید، ولی هنگامی که مذاکرات صلح درجریان بود ناگهان بردشمن تاخته لشکرش را مغلوب و خود دمتریوس را دستگیر ساخت و اول کاری که با او کرد این بود که وی را برای نمایش دادن فتح و ارائه و اشاعهٔ اسارت و مقهوریت او شهر بشهر گردانید و بعداو را در هیرکانیا (گرگان) منزل داد وبااوچنان

رفتار کرد که با پادشاهی کنند، ولی او پس ازچندی فرار کرده ودرزمان سلطنت فرهاد دوم باز گرفتار شد و به هبر ثانیا مراجعت دادند وجانشین مهرداد برای اینکه باو بفهمانند که حرکات اوحرکات طفلانه است مهره‌ای که بازیچهٔ اطفال بود برای او بهتحفه فرستاد ومع‌التعجب این‌وقعه‌را شاسر[1] شاعر درقصهٔ بخشندگان[2] چنین بنظم کشیده‌است.

« دمتریوس پادشاه‌را تماشاکن که بطوریکه نوشته‌اند پادشاه پارت یک جفت مهرهٔ طلا از روی استهزا برای او فرستاده زیراکه او خود را از پیش بخطر انداخته و شهرت وشوکت خود را بزیر پاشنهٔ خود بی‌قدر وقیمت نموده بود » .

مرگ مهرداد اول ۱۳۸ قبل از میلاد

آخرین کار مهرداد این بود که الیمه را دوباره فتح نمود و پس از آن در سال ۱۳۸ این پادشاه بزرگ پارت درسن پیری با افتخارات زیاد از این جهان درگذشت .

آنتیوخوس هفتم ملقب به سی‌ده ۱۳۸-۱۲۹ قبل از میلاد

خبر بدبختیهای دمتریوس وقتیکه بسوریه رسید تریفون کارش قوت گرفته ولی چندان دوامی ننمودچه آنتیوخوس معروف به سی‌ده که در پامفیلیه بندر صیدا ساکن بودبادعای تاج وتخت برادرش که خود را وارث او میدانست بر آمد وعاقبت بسلطنت آنجا ووصال کلئو پاتر که تزویجش هرچندوقت بچند وقت تجدید میشد نایل گردید ، دراین‌جا باز نفوذ خانوادگی سلوکی اثر خود را ظاهر نموده و همدستان تریفون درسلوکیه که بفاصلهٔ دوازده میل از انطاکیه واقع شده بود او را ترک گفته وبحریفش پیوستند و او مجبورشد که خودرا هلاک سازد وبدینوسیله‌از شکنجه وقطع اعضاء که‌سابقادراینگونه مواقع بعمل میآمد محفوظ ماند .

آنتیوخوس سی‌ده و فرهاد دوم ۱۳۰-۱۲۹

پادشاه جدید در قدم اول هم خودرا براین مصروف داشت که توهینات وسوء رفتارهای سابق را پایمال کرده دوباره نفوذو اقتدار خود را بریهود وسایر رعایای خویش تثبیت نماید .

۱–Chaucer. ۲–Pardoneres.

در ۱۳۰ قبل ازمیلاد که دولتش نضج وقوامی گرفت مهیا گردید که با **فرهاد** پسر وجانشین **مهرداد** دست و پنجه نرم کند و بدینمنظور لشکری زیاد فراهم آورد که دستجات یهودهم تحت سرکردگی **ژان هیرکانوس**[1] نوهٔ **مکابی**[2] اول در آن داخل بودند عدهٔ همراهان واعضاء واجزاء این اردو همچو معلوم میشود که ازحد افزون بوده است وهمین کثرت عده وزیادی جمعیت هم ظن قوی میرود که سبب شکست وی گردید. در بین النهرین مانند برادرش مورد پذیرائی گرم اهالی واقع گردید و جمع کثیری زیر پرچم او در اینجا جمع شدند. در سه جنگ بردشمن غالب آمده بعلاوه بابل و ماد را نیزدرتحت استیلای خود درآورد. پارتی‌ها در جلو او به‌دژها و استحکاماتی که در میهن خود داشتند عقب نشستند و چنین معلوم می‌شد که با جد بزرگش **آنتیوخوس** و مثل او در نصیبه‌ای که داشت شریك بوده نایل بفتوحات نمایان خواهد گردید، لیکن در اثناء زمستان وهنگام شدت سرما قشونش منحل شده وبشهرهای اطراف پراکنده گردید و هر قسمتی در یکجا سکنی گزید. اهالی این شهرهاازسوء رفتار ایشان و شایدبیشتر از زیادتی جمعیت این اردو (که مردم مجبور بودند خواربار آنها را بدهند) بستوه آمده حتی نفرتی در آنها تولید شده (وطبعاً طرفدار اشکانیها گردیدند). مخصوصاً یکی ازسرداران او ازتعدیات وتحمیلات زیاد برمردم وگرفتن عوارض ناروا نام خودرا ننگین وبیدی معروف ساخت. پادشاه پارت دراینموقع ازدر صلح داخل شده اما شرایط آن از طرف فاتح غالب چنان سنگین بود که قابل قبول نبود چه از جملهٔ این شرایط یکی این بود که **فرهاد** فقط به‌ایالت پارت قناعت نموده از باقی ممالکی که ازسلوکی‌ها گرفته‌دست بردارد ودیگرمبلغی بعنوان باج وخراج بپردازد و نیز **دمتریوس** محبوس راتسلیم دارد.

فرهاد در اینجا آخرین تدبیرش را بکار برد، یعنی **دمتریوس** را که برای چنین روزی درحبس نگاهداشته بود آزاد کرده با یك عده سوار بسوریه روانه داشت که برای **آنتیوخوس** درآنجا مشکلاتی فراهم کند، لیکن ازخطائی که بعدازحریفش سر زد معلوم شد که اینکار چندان ضرورتی نداشت، زیرا براثر تحریکاتی که شده بود

1– John Hyrcanus. 2– Maccabee.

شهرهای ماد سر بطغیان بر آوردند. اهالی این بلاد حمله به‌پادگان های خود برده وهمه را بقتل رسانیدند. فرهاد موقع را مغتنم دانسته بالشکریان خود بکمك آنها به اکباتان شتافت ودربین راه نزدیکی همدان به آنتیوخوس برخورده به او که موقعش ازحیث عده خوب نبود حمله برد. این آخرین مرد جنگی خاندان سلوکی جراحتی برداشته وشکست خورد و بعد برای خوی از اسارت خود را از بالای کوه پرت کرده زندگانی پرمشقت خودرا خاتمه داد. پادشاه اشکانی بقیهٔ‌قشون عظیم دشمن را اسیر کرده و بعد باشدت غضب به‌سلوکیه راند وسکنه را بشدیدترین وضعی سیاست ومجازات کرد.

زوال خاندان سلوکی

لیکن مذکورهٔ بالاشرحی بود که فقط برای آگاهی‌خوانندگان ذکر شد وحقیقت امر این است که مرگ آنتیوخوس سی‌ده باقتدارات وسیعهٔ خاندان سلوکی خاتمه داد. از آن تاریخ ببعد قوهٔ‌مختصری هم که برای آنها باقیمانده بودصرف منازعات داخلی گردید.چنانکه چندسال بعدازاین تاریخ که‌دولت روم درمقام توسعهٔ کشور وبسط فتوحات خود برآمدجنگهای‌او باپادشاه پنت‌وارمنستان بود والا ازنسلهای **سلکوس** که رو بانحطاط وزوال گذارده بودند هیچ اسمی نیست.

مقام خاندان سلکوس در تاریخ

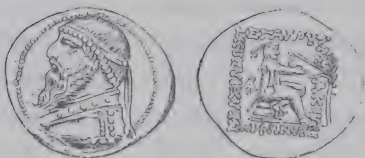
خاندان‌سلوکی که‌درتاریخ ایران‌وحتی دریك صحنهٔ وسیع‌تری مقام بس مهم و درخشانی رادارا میباشد مقتضی است قبل از اینکه ما این سلسله را ترك‌کنیم لحظه‌ای مکث کرده نقشی را که آنها بازی کرده‌اند تحت مطالعه بیاوریم.

بوان[1] می‌گویددرسلطنت جانشینان **اسکندر** سه عقیدهٔ متمایز وجود داشته است‌یکی‌عقیدهٔ‌شرقی ودیگری‌مقدونی وعقیدهٔ‌سوم مال‌یونان‌بوده است‌واماعقیدهٔ‌مربوط بشرق و آن عبارت بود ازاینکه پادشاه راهیچوقت نمیتوان‌مسئول‌دانست و آنچه میکند مشروع وحق است وباید دانست که این عقیده حتی درحیات **اسکندر** شروع به‌انتشار کرده‌بود، ولی دراین شك نیست که آن دوعقیدهٔ دیگر یعنی یونانی ومقدونی باآن تصادم داشته است.

۱ـ «خاندان سلوکی» فصل سی ودوم. (مؤلف).

از طرف دیگر پادشاهان سلوکی مدعی بودند که با پادشاهان مشرق زمین فرق و تفاوت دارند واین ادعا تا یك اندازه راست هم بوده است و این سخن شاید مقرون بحقیقت باشد که ایشان در رفتار خود با افراد کشور بین مشرقیها که به‌تحمل و بردباری عادت کرده بودند با مقدونیها و نیز یونانیها که باید آنهارا دراین قسمت نقطهٔ مقابل دانست فرق می گذاشتند.

درمقدونیا سلطان‌راوجودی عالیشأن میدانستندوجنبهٔ خداوندگاری به‌اومیدادند، لیکن درجریان عمل از این رتبه ومقام او کاسته بلکه در بعضی مواقع تحت نظارت اشراف درجهٔ اول کشور وقوای ارتش قرار میگرفت. در مشرق زمین این نظارت به عوض اشراف مملکت با درباریان ومخصوصا با آنهائی بوده است که مورد توجه و طرف علاقهٔ شخص پادشاه بودند واما دخالت قشون در انتخاب یا تعیین یك پادشاه باید دانست که آن بر سبیل اتفاق پیش میآمد، چنانکه آنتیوخوس بزرگ بهمدستی و کمك قشون بسلطنت رسید و در حقیقت سلطنت سلوکی ها دو جنبه داشت چه آن نسبت به‌رعایا وافراد مشرقی سلطنتی بود، استبدادی لیکن این استبداد بواسطهٔ قشونی که اصلا بومی ودرواقع قشون ملی بود تعدیل می‌یافت واز سورت آن میکاست، ازاین گذشته تمام خصایل و صفات و نیز عملیات و اقدامات و یا رویه و خط مشی آن ها در تحت تأثیر زبان وافکار یا طرز پرورش و آموزش یونانی بوده است و بنابرین مهم‌ترین چیزهائیکه خاندان سلوکی از خود به‌میراث گذاشته این است که چراغ مدنیت وعقاید و افکار یونان را فروزان نگاهداشته تااین‌حد که پرتو آن در پارتیهای خشن ظاهر ونمایان گردید، از این بالاتر مشرق ادنی که قسمت مهم وعمدهٔ آسیاست بر اثراشاعت انتشار تمدن یونان در آنجا از غلبه وهجوم طوایف وحشی محفوظ ماند. هرچند این خاندان در آخر از کار افتاده ناتوان شدند واین وحشی ها کار خود راکردند، اما روم بجای آنها نشسته تاچندین قرن طوایف صحرا نشین آسیای مرکزی و ریگستان عرب‌را بجای خود نشانده و ازحملات آنها جلو گیری نمود تا اینکه روم شرقی هم رو به‌انحطاط نهاد و در برابر حمله و هجوم دولتی تازه سپر انداخت و از بین رفت.



چهار درخمی نشرهٔ ارد اول

فصل بیست و نهم

دولت پارت و روم و پنت

من انتقام خود را بقدری که ممکن بود از دنیا گرفتم، مرگ فقط اجرای نقشهٔ مرا ناتمام گذارد. من دشمن رومی‌ها واستبداد آنها هستم و یوغ افتضاح آور آنها را بگردن نگرفتم. من جرئت دارم که مباهات کنم زیرا درمیان تمام اشخاص مشهور فقط من سرآمد کینه‌جویان رومی‌ها بوده‌ام هیچکس مانندمن فتح‌را برای آنان گران تمام نکرد. هیچکس مانندمن تاریخ رومی‌ها را پر از مصیبت وبدبختی نکرد. «راسین[1]، مهرداد»

خطر طوایف صحرا نورد

پوشیده نماناد که تا عصرحاضر منابع ومدارکی که تاریخ‌ایران را باچین‌مربوط سازد دردست نبود، لیکن‌امروزه بمساعدت‌و زحمات بعضی از ارباب این‌فن که شایستهٔ نام‌بلند ارجمند و سزاوار همه نوع افتخارند میتوانیم‌درمبادی وچگونگی مهاجرت‌این‌طوایف وحشی بیابان‌گرد که اثراتی درتاریخ عالم گذاشته‌اند تحقیقاتی بعمل‌آوریم.

درسال ۲۵۰ قبل از میلاد که مقارن باطلوع سلسلهٔ‌اشکانی است وقایع مهمی در کشور چین روی داد که منجر به زوال خاندان چو[2] که چندین هزار سال[3] سلطنت

۱– Racin. ۲– Chow.

۳- منابع عمدهٔ نگارنده دراینموضوع بشرح زیراست: «یکهزارسال تاتارها» تألیف ی، ح. پارکر. «قلب آسیا» تألیف ف، ح، سکرین وسر دنیسون‌راس. «دلایل جغرافیائی تاریخی بر شخصیت هیون - نوهون» اثر کالمن‌نماتی Kalman Nemati. «مجلهٔ آسیائی ـهماهه» شمارهٔ آوریل ۱۹۱۰. در خصوص طائفهٔ سکا رجوع شود به «سکستان» بقلم دکتر ف، و، توماس «جریدهٔ انجمن آسیائی همایونی» شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۰۶. (مؤلف)

داشتند گردید، سپس این کشور پهناور بچندین ایالت تقسیم شد که همیشه با هم بزدو خورد اشتغال داشتند، لیکن پس ازچندی که ازاین میانه گذشت شخصی شجاع ونامدار موسوم به تسین[1] از میان برخاسته وبالاخره اقتدارات مرکزی را تجدید نمود، بزعم جمهور او همان شخصی است که بانی دیوار چین گردید وسدی در مقابل تهاجمات و حملات طوایف وحشی صحرا گرد بنا نمود واز این راه درطریق نهضت ومهاجرت آنها تغییراتی حاصل گشت.

در دو قرن قبل ازمیلاد، چین برای دفعهٔ اول یك دولت معظم جهانگیری گردید ودر همان اوان طوایفی که درتاریخ چین معروف بودند به هون‌نو[2] یا هونها باطوایف صحرانشین مجاورموسوم به یوئه‌چی جنگیده وآنهارا بسمت مغرب تارودخانهٔ ایلی[3] راندند. دراینجا آنها بطوایفی برخوردندقوی و نیرومند وچون دیدند که نمیتوانند بر ایشان ظفر یابند لذا بطرف جنوب رانده شده و در حدود طایفهٔ سکا فرود آمدند، طایفهٔ اخیرالذکر در سال ۱۶۳ قبل از میلاد از اراضی خودمهاجرت کرده درسواحل رود تاریم[4] مسکن گزیدند. سکاها به‌نوبهٔ خود به سرداریه هجوم برده دولت یونانی باختر را منحل وتارو مارکردند، مهاجرت وحرکت طوایف یوئه‌چی سبب گردید که طوایف وحشی دیگری که از پشت سر بآنها فشار آمده ورانده میشدند مانند امواج دریا پی‌درپی بممالك جنوبی که نسبةً متمدن بودند هجوم برده تا اراضی‌تازه‌ای بدست آورده ودرآنجاها سکنی گزینند.

گرچه این مهاجرت‌هاو تهاجمات خوش‌بختانه در یکوقت‌صورت‌نمیگرفته‌بلکه بمرور زمان واقع میشد، اما درتولید خطر غیر قابل تدارك همه با هم شریك بودند، چه هر ناحیه‌ای را که‌تار ومار کرده در آنجا جایگیر میشدند ناحیهٔ دیگر دچار همان فتنه و بلیه می‌گردید وبهمین ترتیب تمام عالم تمدن از این نهضت و جنبش در معرض مخاطرهٔ هتی‌ها یا طوایف وحشی صحرا گرد بودند که از خصایص آنها این بود که پیران قبیلهٔ خود را کشته و از گوشت آنها تغذی مینمودند و نیز زنان در میانشان

۱— Tsin ۲— Hiung-Nu. ۳— Ili. ٤— Tarim.

مشترك بودند ودیگر درهمه عادات و آداب بخشونت و وحشیگری رفتار مینمودند و البته استیلا وغلبهٔ چنین قومی بلیه وتهلکهٔ بزرگی برای نوع بشر بوده است. بنا بعقیدهٔ بعضی حتی امروز هم جنس زردپوستان موجب خوف ووحشت می‌باشند ولیکن ژاپون که از ممالك عمدهٔ تورانی است داخل جامعهٔ ملل گردیده وچین هم برای نیل بدین سرمنزل مقصود کوشش میکند، بنابراین ما این‌را بمشکل میتوانیم بفهمیم که در آنروز شکست خوردن بدست آنها عبارت بود از مرگ، آری مرگ زن ومرد و کودك، ولی بعدازشکنجه‌های بسیار و یا یك زندگانی که مرگ بمراتب بر آن ترجیح داشته است.

فتوحات طوایف صحرانشین در پارت

درهمین زمان پر خوف و خطر بود که **فرهاد** دوم پس‌از فاتح شدن درمقابل قوای سلوکی برای تسخیرسوریه خودرا معطل نکرده بدون‌درنگ برای دفاع ازمملکت‌خویش‌بپارت‌شتافت. او بسیاری از لشکریان **آنتیوخس** را که اسیر کرده بود داخل قشون نمود. وقایع این جنگ را مورخین بتفصیل ذکر کرده‌اند و بظاهر معلوم میشود که آن تا چندسال هم طول کشیده‌است، ولی در آخر پارتیها بواسطهٔ قصور یونانیانی که‌دراشکرپارت‌بودند و نیز مرگ پادشاه شکست خوردند. جانشین **فرهاد** کارهای ویرا دنبال کرد وجنگ را ادامه داد، لیکن او هم نتوانست از عهدهٔ این طایفهٔ خونخوار برآید و عاقبت در جنك کشته شد.

مهرداد دوم ۱۲۴ - ۸۸ قبل از میلاد

بعد از این شکست دوم چنین بنظر می آمد که‌پارتیهادرشرف زوال و اضمحلال می‌باشند، لیکن در این میانه **مهرداد** دوم که پادشاهی‌خوشبخت‌یاسرداری لایقتربود برسریرشاهی‌نشست. او از عملیات و اقدامات خود تغییری در اوضاع پدید آورد و در جنگ با طوایف وحشی چنان درس عبرتی بآنها داد که اراضی پارت را بکلی ترك گفته با قوای خود بجستجوی سرزمینی افتادند که بتوانند با سکنه و قوای آنجا مقاومت کنند وعاقبت برسر کشوری که امروز افغانستان خوانده میشود ریختند **مهرداد** حقیقة تااین درجه

موفقیت حاصل نمود که چند ولایت را در طرف مشرق گرفته ضمیمه کرد . از سکه هائی که در دست است ثابت میشود که در خلال آن ایام شاهزادگانی دارای اسامی و القاب اشکانی درنزدیکی جبال هیمالیا سلطنت داشته‌اند. باری **مهرداد** بعد ازتمشیت و انتظام امور ولایات تازهٔ خودبه‌مغرب امپراطوری خویش متوجه گردید ، چه **هیمروز**[1] نایب‌السلطنهٔ بابل درمقام خودسری وطغیان بر آمده ولی قوت وقدرت سلطان پارت با قشون جرّاری که آماده داشت بیش از این بود که کسی بتواند با او مقابلی کند واذا **هیمروز** بآسانی مقهور ومغلوب گردید.

پارت و ارمنستان

ما در ضمن جنگ‌های کشور گشایان آشور شرحی از ارمنستان و پایتخت آن ذکر نموده و گفتیم که طوایف نری[2] و اُرارتو و نیز منای[3] در آنجا سکنی داشتند، لیکن درسدهٔ هفتم پیش از میلاد ارمنی‌ها که از نژاد آریا میباشند بظاهر از سمت مغرب وارد این سرزمین شدند . **هرودوت**[4] وقتیکه دستهٔ سپاه آنهارا درجزو لشکر عظیم **خشایارشا** ذکرمیکند آنان‌را ازمهاجرین فریژی قلمداد کرده است. در کتیبه‌های بیستون درمیان ولایات امپراطوری ایران ارمنستان (ارمینا) هم ذکر شده است ودر تاریخ بعدی ما ارمنستان‌را گاهگاهی میشنویم، ولی رویهمرفته حائز اهمیت خاصی نیست. این مطلب قابل ملاحظه است که ارامنه خودشان را باسم «هایکا» مینامند که آن لفظ جمع ومفردش « های » نام پهلوان داستانی آنها میباشد ، زمانیکه **مهرداد** اول در مقام توسعهٔ قلمرو خود بر آمد ارمنستان که مجبور به اطاعت وفرمانبرداری **آنتیوخوس** اپیفان بود دوباره طوق تابعیت خاندان سلوکی را دور انداخت واین امر بظاهر معلوم میشود که بکمک و دستیاری پارت صورت گرفته است، چه سلطان جدید آن که از ۱۵۰ تا ۱۲۸ قبل از میلاد سلطنت کرده یک نفر اشکانی موسوم به **وال‌ارساسیس**[5] بوده است . فرزند او که با پنت جنگ کرده است

۱– Himerus. ۲– Nairie. ۳– Mannai.

٤– هرودوت ۷۳،۷ . (مؤلف) .

٥– Val-Arsaces.

تا ۱۱۳ قبل ازمیلاد سلطنت داشته وبعد **ارتاکسیاس**[۱] جانشین وی گردید که‌او همان **ارتاوسدس**[۲] ژ ستن مورخ می‌باشد. قریب بیکصد سال قبل‌از میلاد **مهرداد** بدین کشور حمله برده است، هرچند شرح این جنگ بما نرسیده ولی از اشارات **استرابو** چنین مفهوم میشود که **تیگران** فرزندبزرگ پادشاه‌ارمنستان چند سالی برسم گروگان در پارت میزیست واز این بطور وضوح معلوم می‌گردد که دولت پارت فاتح بوده‌است، لیکن **ارتاوسدس** مدتی بسلطنت باقی بوده و بعد از او ارمنستان تا مدت بیست سال تحت‌سلطنت **تیگران** بوده وحدود آن دراین میانه بقدر کمال توسعه یافته از خلیج ایسوس ودریای مغرب تا بحر خزر امتداد داشته است. ما در شرح حالات پادشاهان پارت مسئلهٔ ارمنستان را که در درجهٔ اول اهمیت است مرتباً ذکر خواهیم نمود.

توسعهٔ روم ۱۹۰ - ۱۴۹ قبل از میلاد

هنگامیکه **آنتیوخوس** کبیراز افواج روم‌درماگنسیا[۳] شکست خورد بنظر چنین میآمد که استقلال دول آسیای صغیر وسوریه بایستی خاتمه یابد، لیکن دولت روم عقب نشسته وتا یك پشت سیاست عدم مداخله را تعقیب مینمود و شاید آن مبنی بود بر یك سیاست عاقلانه‌ای که به‌او القا شده بود. دولت‌های مختلف مزبور دراین مدت بدون هیچ مداخلهٔ‌مسلحانه از طرف مغرب بحال خود بوده وآنچه میلشان بود مطابق آن عمل میکردند. درسال ۱٦۸ قبل از میلاد بواسطهٔ جنگ پیدنه وتصرف مقدونیه وضعیت بکلی تغییر پیدا کرد، چنانکه تخلیهٔ مصر از طرف **آنتیوخوس** ایپفان بر اثر حکم موجز و شدید اللحنی که به او شده بود شاهدی است بر این مدعا. چند سال بعدازاین (۱۵۱ - ۱٤۵ قبل از میلاد) یکنفر مدعی در مقدونیه پیدا شد و اکائی‌ها نیز پرچم مخالفت بر افراشتند و این حوادث وپیش آمدها‌منجر بتاراج کرنت[٤] ودخول یونان در تحت تبعیت حکمران رومی مقدونیاگردید ، هر چند دولت روم در ابتدا دخالتی مستقیم در ادارهٔ آن کشور

۱– Artaxias ۲– Artavasdes.

۳ – این اسم در بعضی نوشتجات فارسی «مگنزیا» نیز ضبط شده است. (مترجم).

٤– Corenth .

نمود . در سال ۱۴٦ قبل از میلاد کارتاژ بدست **سی پیو**[۱] سردار روم سقوط یافته واو بعد از تصرف آنجا شهر را چنان خراب کرد که با خاك آنرا یکسان نمود. بازقضیهٔ دیگری پیش آمد که آن شاید در اثر یعنی اثر مستقیم از همه مهمتر بود و بالاخره توجه دائمی روم را بطرف مشرق جلب نمود و آن چنانست که پادشاهان پرگام همیشه از متحدین ثابت جمهوری روم بودند اگرچه خدمات اومنس[۲] پادشاه آنجا در جنگ پیدنه[۳] نسبت بدولت روم بلا عوض مانده و پاداش آن داده نشده بود ، معذلك جانشین او **اتالوس** که در وقت مردن وارثی نداشت در ۱۳۳ قبل از میلاد کشورش را در وصیت خود بروم واگذاشت. این وصیت مورد قبول واقع شده پسری که از **اومنس** باقیمانده‌ودر مقام ادعا برآمده‌بود مغلوب گردید و دولت روم کشور نامبرده را بتصرف درآورد به‌این‌معنی قسمتی از آنکه جزء تراس بودبمقدونیاکه‌آنوقت‌ولایتی متعلق بروم بود ملحق شد ونواحی وبخش‌های مشرقی آن به **مهرداد** پنت[٤] که اونیز ازمتحدین روم بود واگذار شده وآن قسمتی‌که بیشتر از همه ذیقیمت وگران‌بها بود باسم «آسیا»[٥] ولایت رومی گردید. این تقسیم در سال ۱۲۹ قبل از میلاد بترتیب بالا بانجام رسید. دولت روم در اینوقت وضعیتی پیدا کرد که بکلی مغایر با وضعیت او در اواخر قرن دوم بود چنانکه از این تاریخ ببعد طریقه و مسلکی را که دنبال میکرد نظیر بریتانیای کبیر آن‌طریقه ومسلك نتیجهٔ مستقیم یك نقشهٔ مهاجمه وتجاوزکارانه‌ای نبود که با تأمل وفکر یا اراده واختیار کشیده شده باشد بلکه پیش‌آمد واوضاع‌وقت ویرا برآن مسلك مجبور ساخت

تشکیل سلطنت مهرداد ششم پادشاه پنت ۱۹۰ — ۱۲۰ قبل از میلاد

مهرداد پنت،که از طرف پدربه‌پادشاهان هخامنش‌وازطرف مادر بسلاطین سلوکی میرسد داهیه‌ای مثل او درعرصهٔ تاریخ خیلی کم میشودپیدا کرد، در کودکی بواسطهٔ‌قتل‌پدریتیم‌مانده

۱– Scipio. ۲– Eumenes. ۳– pydna.

٤– اینکه من این اسم را به‌سبکی که درنوشتجات قدیم روم بوده استعمال میکنم برای اینست که تا از مهرداد همنام خود پادشاه پارت فرق پیدا کند . (مؤلف).

٥– این لفظ در کتب عهد جدید درهمین معنی استعمال شده‌است. رجوع شود به‌اعمال رسولان باب ۱٦ آیه ٦ (مؤلف).

در محیطی حتی محیط خانواده‌اش که پر از فساد اخلاق یعنی غدر وخیانت بود پرورش یافته و این طرز پرورش اخلاق او را صلب و سخت و از راستی منحرف ساخته بود و نیز بر اثر آواره گردی و سرگردانی که در زندگی خود بآن معتاد شده ساختمان بدنی وی محکم و قوی بوده است. خصایص عقلی وی او را برای درك صنایع وادبیات یونان قابل و مستعد کرده و بقدر کفایت از آنها بهره‌مند گشته بود. در عدم صداقت و قساوت قلب کمتر پادشاهی نظیر او یافت میشده ولی در جدیت وفعالیت ونیزدخول در مشکلات و کفایت و قابلیت باعث تعجب همه بوده است، شروع سلطنتش در سرزمینی مثل پنت شده که دور دست و بی اهمیت بوده است، چه آن شامل نواحی جنوب دریای سیاه بود که از سینوپ[1] وطرابوزان تاحوالی باطوم حالیه وسعت‌داشته است، لیکن چندی نگذشت که دارای امپراطوری معظم وقوی مشتمل بر مینگرلیا[2] و امری‌تیا[3] در مشرق دریای سیاه و سواحل شمالی آن گردید. پیش آمد و اوضاع هم آنوقت با این جوان فاتح مساعدت نمود، چه شهرهای یونان در آن زمان‌باندازه‌ای ضعیف و ناتوان شده بودند که با اقوام غارتگری که آنها را تهدید نموده[4] و از هیچگونه تعدی و تحمیلات نامشروع فروگذار نمیکردند تاب مقاومت نداشتند و در نتیجهٔ این اوضاع ناگوار از مهرداد استمداد نموده ورودش را برای خود مانند یك نجات‌دهنده گرامی شمردند. از اینجاکشوری بنام بوسپوروس[5] برای او تشکیل یافت که نه‌تنها از حیث نقدوجنس بلکه ازلحاظ مقدورات غیرقابل تصور برای سربازگیری نافع وسود بخش بود. او فتوحات خودرا تا اینجا خاتمه نداده ارمنستان‌کوچك را هم بقلمروخویش افزود. با تیگران که آنوقت بجای پدر برتخت ارمنستان نشسته‌بود طرح اتحاد و دوستی ریخته قرار دادی بست ودخترش کلئو پاتر را نیز بنکاح او درآورد، اگر چه جزئیات این قرار داد برما معلوم نیست، لیکن بظاهر باید که آن مشتمل

---

۱ Sinope. ۲– Mingrelia. ۳– Imeritia.

٤– مومسن (کتاب٤ فصل ٨) کتیبه‌ای را در البیا (Olbia) واقع در نزدیکی دهنه دنیپرذکر میکند که درآن کتیبه شرحی از زمان معاصر راجع بمظالم و اذیت و آزار دائمی طایفهٔ سیت یا تورانیها ذکر شده است. (مؤلف).

٥ – Bosporus.

بر تعاون و همراهی بهم و نیز تعیین حدود کشورگشائی و قلمرو همدیگر بوده‌است. اکنون دیده میشود که **مهرداد** پادشاه پنت که یکی از متفقین روم بود بواسطهٔ عقد قرار داد مزبور با ارمنستان متحد شده حدود استیلا و نفوذ خود را در مقابل پارتی‌ها رسانیده است بجائی که باید آنرا به اصطلاح امروز منطقهٔ نفوذ آنها یعنی پارتیها خواند.

تا کنون بمنافع دولت روم مستقیماً مداخله‌ای نشده بود، ولی بر اشخاص خبیر و بصیر باید معلوم شده باشد که ایجاد این دولت جدید با مراتب و کیفیاتی که ذکر شد برای امنیت مشرق بفال نیك شمرده نمیشد، خاصه وقتیکه پافلاگونیه و کاپادوکیه‌هم جزو قلمرو **مهرداد** در آمدند. اینجا مجلس سنای روم مجبور به عملیات گردیده در سال ۱۰۲ قبل از میلاد کلیکیه را دولت روم ببهانهٔ اینکه اهالی آن جزء دزدان دریائی در آمده بودند در تحت اقتدار خود در آورده بفرماندار آنجا **لوسیوسولا**[1] دستور داد که مداخله در امور کاپادوکیه نماید. **مهرداد** در اینموقع جرئت نکرد که از عملیات نمایندهٔ روم جلوگیری نماید، **سولا** بسرعت از وسط این کشور گذشته و آنجا را محل تاخت و تاز قشون خود قرار داد. این اولین موقعی بود که لشکر روم بساحل فرات یعنی بیك جائی رسید که مقدر بود در آینده سرحد مشرقی آن امپراطوری و نمایشگاه عملیاتی بس بزرگ گردد. لیکن این نهضت **سولا** نتیجهٔ دائمی نداشت چه پس از مراجعت او **تیگران** پادشاه ارمنستان نمایندهٔ روم را از آن سرزمین خارج کرد و پافلاگونیه نیز که قبلا تخلیه و واگذار شده بود تحت تصرف در آمد. پس از وصول این خبر سنای روم افسر رومی دیگری را بسمت سفارت و نمایندگی به آنجا روانه نمود و در سال ۹۰ قبل از میلاد **مهرداد** مجدداً آنجا را واگذاشت.

ابتدای روابط مابین پارت و روم ۹۲ قبل از میلاد

در این شکی نیست که **مهرداد** دوم پادشاه اشکانی جداً مراقب ترقی و بزرگ شدن ارمنستان بوده و رفتارش را با نظر دقت مینگریست، چه **تیگران** پادشاه آنجا بحمایت **مهرداد** اشکانی بجای پدر بر تخت ارمنستان نشسته و در حقیقت تخت و تاج

1– Luciussulla.

خودرا مرهون مساعی وی میدانستند و بپاداش نیکی هایش قسمتی از نواحی ارمنستان را طبق معاهده‌ای به‌او واگذار کرده بود، ولی پس از آمدن روی کار نه تنها آنچه داده بود پس گرفت بلکه بحدود پارتیها دست‌اندازی نموده صفحاتی راکه جزء دولت پارت می‌شناختند غارت کرد. عاقبت پس از اینکه **سولا** بنمایندگی روم بساحل فرات رسید سفیری از طرف دولت پارت برای بستن یك قراردادتدافعی و تهاجمی بنزد وی‌فرستاده شد، این ملاقات متضمن فال بد بود، چه **سولا** سفیر روم بواسطهٔ نفوذی که داشت‌مقام محترم‌را بین پادشاه کاپادوکیه‌و **اورباز**[1] سفیر ایران اشغال میکرده ولذا **اروباز** پس از مراجعت بپارت بجرم اینکه احترام دولت متبوعهٔ خودرا منظور نداشته‌است محکوم شده ونقدحیاتش رااز کف داد. باری **سولا** برای انعقاد چنین قراردادی اختیاری‌نداشته و شاید در این باب تسامح کرده است و در هر صورت این موضوع بحال وقفه افتاد، هرچند این مطلب قابل تذکار است که این دو دولتی که مقدر شده بود سالیان دراز برای منافع شرق وغرب دست و گریبان باشند در بادی امر باهم به منظور دوستی فتح باب مراوده نموده بنای اتحاد ویگانگی را گذاشته‌اند.

نخستین ارتباط چین باایران ۱۲۰ - ۸۸ قبل از میلاد

واقعاً دانستن این مطلب خیلی دلچسب است که **مهرداد** دوم نه اول پادشاه ایرانی است که باب‌ارتباط ومناسبات باجمهوری بزرگ غرب راباز نموده‌بلکه اولین سفیر چین را نیز که‌بدیدار ایران آمده بود در دربار خویش پذیرفته است[2]

علمای چین باهم اتفاق دارند که تا یکصد وچهل‌قبل ازمیلاد اطلاعی درچین‌از اوضاع غرب نبوده است، ولی‌در دورهٔ خاندان **هان** هیئتی‌به‌اطراف‌وجوانب اعزام شده، از جمله چند تن هم به‌سرزمین پارت که به اصطلاح آنها (آن‌سیه[3]) گفته میشد

۱- Orobazos.

۲- «اطلاع چینی‌ها ازایران باستان» بقلم ی،ح پارکر (مجلهٔ آسیائی سه‌ماهه‌ژانویه ۱۹۰۳) «ارتباط چین با آسیای غربی ومرکزی در قرن دوم میلادی» (شانکهای ۱۸۸۰) تألیف ت.و. کینك‌سمیل. «چین وشرق رومی» تألیف دکتر ف هرت. (مؤلف).

۳- An-Sih.

سفر کرده و بدانجا ورود کرده‌اند . **کینگ‌سمیل**[1] اول کسی است که معلوم داشته لفظ (آن‌سیه) زبان چینی محرف کلمهٔ ارزاسس[2] میباشد. شرحی که نمایندگان چین راجع به پارت گذارش میدهند مشعر است که در آن سرزمین برنج و گندم‌وموکشت میکنند. دورا دور شهرها دیوار کشیده شده است، آن کشور بسیار بزرگ و پهناور است، بعلاوه اشاره بسکه‌های نقرهٔ پارتی میکنند که‌رواج‌داشته و بر آنها شکل پادشاه معاصر منقوش بوده است و نیز می‌نویسند که نوشته‌ها و یادداشتهای ادبی آنها عبارتست از علائم ونشانه‌هائیکه از پهلو به‌پهلو[3] روی پوست میگذارند. این بیان بظاهر اشاره به پارچمنت[4] (بزبان انگلیسی پوستی است که روی آن کتابت میکردند) که بطوریکه از نام آن برمیآید کاغذ مزبور ازشرق نزدیك به‌اروپا رفته‌است، چه آن‌مصحف «پرگامنا»[5] ی لاتینی است که اختراع ومحل ساخت آن نیز پرگاموس بوده که یکی ازشهرهای آسیای صغیر است. دراین گزارش از امپراطوری روم که درآنزمان‌ازحوزهٔ اطلاعات آنها خارج بود ذکری نشده است. سپس دراین‌مشروحه‌از«آب‌باریك»اسم‌برده شده‌است که آن بطوریکه **کینگ سمیل** معلوم میدارد نقل یك دریای‌محصور بخشکی در حوزهٔ تاریم بوده است که دریاچهٔ لپ[6] قسمت باقیماندهٔ آن میباشد و احتمال میرود که این مأمورین سیاسی‌خبری از دریاچهٔ هامون که‌درسیستان است شنیده ولی در گذارش خودشان حکایت را بیك محل تازه و خیلی دوری احاله داده‌اند، چنانکه از این قبیل اشتباه عادت جهانگردان شرق وغرب هردو بود میکردند.

ونیز ذکر شده که سفرای مزبور در برگشت، هدایائی برای پیشکش کردن‌به هان باخود آوردند که‌ازآنجمله«تخم‌مرغهای‌مرغان‌بزرگ‌وشعبده‌بازهای‌ماهرلی‌گین[7]» بوده است، مراد ازاین تخم مرغها تخم شترمرغ است که ازصحرای عربستان میآوردند. اگرچه **کینگ‌سمیل** اظهارمیکند که‌در آن ایام‌شتر مرغ در بیابان‌لوت‌وجودداشته‌است،

1– Kingsmill.

۲ – که بفارسی ما اورا اشك مینامیم. (مترجم). ۳ – چون خط چینی از بالا به پائین یعنی عمودی است معمولا باید این کتاب بطور افقی نظر این مسافر دقیق‌النظر را جلب کرده باشد. (مؤلف).

4– Parchment. 5– Pergamena 6– Lop. 7– Li-Kien.

ولفظ «لی کین» هم محتمل است که از کلمهٔ هیر کانیا تصحیف شده باشد. پان کو تاریخ این نمایندگان سیاسی بالا که روابط بین ایران و چین را روشن ساخته‌اند بین ۱۲۰ و ۸۸ پیش از میلاد ذکر میکند.

یك عصر تاریك در تاریخ پارتیها ۸۸ — ۶۶ قبل از میلاد

این قضیه که دولت پارت خواستار اتحاد باروم شده‌است خود گواهی است برصدق این مدعا که قوای ارمنستان بوسیلهٔ کمك وهمراهی پادشاه پُنت بقدری بوده (که دولت نامبرده) نمیتوانسته‌است با آن روبرو شود. هرچند ما اکنون وارد زمانی میشویم که وقایع تاریخی آن مبهم و تاریك است، اما میدانیم که **تیگران** (پادشاه ارمنستان) بدین پایه قوت داشته است که پارت را شکست داده و ولایاتی را که جزو دولت آن پادشاه اشکانی که در حدود ۸۸ قبل از میلاد مرده وهمچنین جانشین او شناخته میشد گرفته و بقلمرو خود افزوده است و نیز میخوانیم که او از جنگ پنت استفاده کرده مخصوصاً قسمت علیای بین‌النهرین و ماد آذربایجان را از پارت انتزاع کرده ضمیمه نموده‌است. همچنین در سمت مغرب صفحاتی را که واگذار بسلوکی‌ها بوده بتصرف درآورده‌است. این جنگها بین ۸۵ قبل از میلاد و ۷۴ قبل‌از میلاد روی داده و چنانکه گفته شد ارمنستان که یك ایالت کوچکی بود بتدریج بسط پیدا کرده یك مملکت معظم و پهناوری گردید. **تیگران** وقتی که روی سکه های خودش لقب شاهان قدیم آسیا «شاه شاهان» را بزبان یونانی ترسیم کرد او فقط امری راکه انجام یافته یا شرح واقعه‌ای راکه بوقوع پیوسته درج نمود.

برای تامدت بیست سال یعنی از سال ۸۸ قبل از میلاد تا ۶۹ قبل از میلاد پارتیها در دورهٔ **سیناتروس**[۱] و دیگر پادشاهان نقش درجهٔ دوم یا تابعیت را بازی کرده در جنگ‌های مابین روم و پُنت و ارمنستان بیطرفی خودرا بدشواری حفظ نمودند، لیکن در سال ۶۶ قبل‌از میلاد که **پُمپی**[۲] بجای لوکولوس[۳] بسرداری سپاه روم در آسیا منصوب شد انقلابی در جریان امور روی داده وضعی دیگر در کارها پدیدار گردید.

۱– Sinatruces. ۲– Pompey ۳– Luculus.

مهرداد ششم
و روم ۸۹ — ۶۶
قبل از میلاد

این پادشاه پنت که مکرر تسلیم روم گردیده درو جود خود قوتی حس کرد که پنجه به پنجهٔ دولت غربی یعنی روم بیفکند. چون لشکری بقدر کفایت تحت اختیار نمایندگان رومی در آسیا نبود **مهرداد** به پرگاموس هجوم برده و بنای تاخت و تاز را گذاشت، او خویشتن را منجی وانمود کرد و تا پنج سال از مالیات و حقوق دیوانی معافشان داشت. ازطرف دیگر تمام مردم ایطالیائی را که در حوزهٔ آسیا ساکن بودند وشمارهٔ آنها به هشتاد هزار تن[1] میرسید ناگهان قتل‌عام کرد. نیروی دریائی او دلوس[2] وپیرائوس[3] را ضبط کرد. آتن تبعیت اورا اختیار نموده و بیشتر شهرهای یونان هم اقتدا باو کردند

سولا با سی هزار لشکر در اپیروس پیاده شد و بطرف آتن پیشرفت، او قصد کرد به پیرائوس بالا برود ولی موفق نشد، ناچار بنا را بر محاصره گذاشته وازاینکار هم چندان نتیجه‌ای نگرفت. آتن در سال ۸۶ قبل از میلاد تصرف شده ولی پیرائوس مفتوح نگردید مگر بعد از حرکت نیروی دریائی **مهرداد** که برای ملحق شدن به‌لشکر پنت به‌ترموپیل پیشرفت. **سولا** که‌دراین‌هنگام پانزده‌هزار نفر در زیرفرمان‌داشت **مهرداد** را بایکصدهزارسپاه در کارونیه ملاقات کرد و این همان محلی است که **فیلیپ** پادشاه مقدونیه قوای متحدهٔ آتن و بوتیه[4] را در آنمحل شکست داده بود. جنگی سخت و مأیوسانه در گرفت وعاقبت ترتیب و انتظام غرب بر عده و شمارهٔ شرق غالب شد و شکست فلاکت باری بسپاه **مهرداد** وارد آمده وجنگ خاتمه یافت. سپس بنا برصلح گذارده شده، بیست‌هزار تالان بعنوان غرامت جنگ وهفتاد فروند کشتی جنگی به **سولا** سردار روم تسلیم گردید. اینجنگ که عموماً معروف بجنگ اول **مهرداد** میباشد بدین طریق خاتمه یافت.

جنگ دوم **مهرداد** چندان اهمیتی نداشت، ولی جنگ سوم مفصل وطولانی بود.

۱- این عدهٔ زیاد صحت این تفسیرسنکا (Seneca) را به ثبوت میرساند که رومی هرکجا را فتح مینمود آنجا را آباد میکرد. (مؤلف).

۲- Delos. ۳- Piraeus. ٤- Boeotia

مهرداد که از اوضاع واحوال روم خوب اطلاع بهم رسانید واز مرگ سولا وفتوحات **سرتوریوس**[1] دراسپانیا که بااو بنای اتحاد ودوستی را گذاشته قراردادی در ۷۵ قبل از میلاد بسته بود آگاهی یافت ونیز از فتنه و آشوب روم یعنی جنگ خسته کننده علیه غلامان و شمشیربازان که درزیر فرمان **سپارتاکوس**[2] جمع شده بودند مستحضر گردید موقع را (بالنتیجه) مساعد دیده در سال ۷٤ قبل از میلاد اقدام بجنگ نمود. اوحمله به‌بی‌تی‌نیه برد که پادشاه آن به **اتالید**[3] اخیر پادشاه‌پرگاموس‌تأسی جسته قلمرو خود را در وصیت بارث جمهوری روم گذاشته بود. در ابتدا غلبه و پیشرفت باز با **مهرداد** بوده است. لیکن وقتیکه **لوکولوس** سردار روم بمیدان آمدسپاه پُنت را که بمحاصرهٔ کی‌زیکوس[4] مشغول بود محصور نمود،شکستی‌سخت بر آنهاوارد آمده (رومیان‌قسمتی‌را کشته یااسیر کردند) ومعدودی که جان بدر بردند به لامپ‌ساکوس[5] گریختند. در اینموقع نیروی دریائی **مهرداد** نیز از طوفان خراب واز کار افتاد. در طول سال ۷۳ قبل از میلاد و سال بعد **لوکولوس** در پُنت به‌عملیات جنگی پرداخته تا آنکه **مهرداد** ناچار شده به ارمنستان پناهنده گردید.

تیگران پادشاه ارمنستان در این میانه غرور ونخوتی بخرج دادکه آن منجر به استیصال وسقوط او گردید، توضیح اینکه در مقابل تقاضای سرداررومازتسلیم کردن **مهرداد** پدر زن خود به او امتناع نمود وهنگامیکه لیژیونهای روم در سال ٦٩ داخل ارمنستان شدند او از روی حقارت میگفت «این رومیها اگر بعنوان سفارت آمده اند خیلی زیاد و اگر برای جنگ آمده باشند خیلی کمند» ولی پس از آراستن صفوف و اشتغال بجنگ سپاهش مانند کاه از جلو رومیهاپراکنده شده وبسمت‌مشرق فرار کرد. در سال بعد نیز با تهیهٔ تازه وارد جنگ گردید که دوباره شکست یافت و اگرقشون روم از پیشرفتن‌در کوهستان ودخول‌درناحیهٔ آرارات‌امتناع نکرده بود **لوکولوس** فتح ارمنستان‌را تکمیل‌نموده‌بود، ولی از اینجهت از آنجا بطرف جنوب که اراضی بالنسبه صاف ومسطح بود رانده ونصیبین را مسخرساخت. در فصل بهار سال ٦٧ قبل از میلاد

۱– Sertoriws. ۲– Spartacus. ۳– Attalid ٤– Cyzicus. ٥– Lampsacus.

لوکولوس به پنت که **مهرداد** دوباره در آنجا ظاهر شده بود مراجعت کرد و از اینجا بار دیگر قصد ارمنستان نمود، ولی سپاهیانش باز عصیان نمودند. پس **لوکولوس** از انجام امری که در نظر گرفته بود یعنی فتح ارمنستان مأیوس گردید، زیرا که آن تا یک اندازه بعد مسافت و تا یک اندازه هم کوهستانی بودن مواضع و میدانهای جنگ بینهایت مشکل مینمود.

عملیات پمپی در مشرق ۶۷-۶۳ قبل از میلاد

پمپی یا پمپه از بزرگترین مردانی است که روم از خود بوجود آورده است، اعمال این مرد در مشرق کفایت فوق العادهٔ اورا ثابت مینماید. وی قبلا در افریقا و اسپانیا خود را بطور درخشان مشهور و برجسته کرد و بعد بموقع وارد ایطالیا گردید تا در قلع وقمع شمشیر بازان **سپارتاکوس** سهم عمده‌ای بگیرد. در افتخار مقهور ساختن آنها که کار خطیری بود با **کراسوس** شرکت نمود و بنابراین او قبل از مأموریت بمشرق زمین در نظر هم‌میهنان خویش مقامی بلند وارجمند داشته است.

آغاز جنگهای او درمشرق هنگامی بود که از طرف دولت روم با اختیارات تام و تمام مأمور به‌استیصال دزدان دریائی کلیکیه گردید که غارتگری آنها نه‌تنها در دریا خطرناك بود بلکه زندگی و آزادی ساکنین کشورهای مجاور را نیز مانند کورسرهای[1] قرون وسطی (ناوگان مسلحی که دست براهزنی میزدند) تهدید مینمود. او در علم لشکرکشی دریائی بوسیلهٔ انتظام و ترتیبی که داد کفایت و فراست غریبی ازخود ظاهر ساخته و آبهای ایطالیا را از وجود این دزدان هیبت‌ناك صاف وپاك نمود و اکتفا به اینهم نکرده آنان را تعاقب کرد و مجموع کشتی‌های آنها را در آبهای خودشان محو ونابود ساخت که این خود کاری بس قابل ملاحظه بوده است.

در این هنگام **پمپی** مأمور بخاتمه‌دادن جنگ **مهرداد** گردید، او بفوریت حرکت کرد و زمانی که بخشکی رسید و خواست زمام امور را بدست گرفته وارد عمل گردد پنت باز درتصرف **مهرداد** بود. **لوکولوس** هنوز در کوهستانهای هالیس علیا بسر میبرد

1– Corsoirs.

و گلابریو جانشین وی تا کنون اقدامی در انجام مأموریت خود ننموده بود و عملیات جنگی در صحنهٔ جنگ بحال وقفه و همینطور سه لژیون در کلیکیه بیکار بوده و در حقیقت غیر از وجود یك عنصر جدید و یك قائد فعال انتظاری در کار نبوده است.



۳۹ - قلعهٔ وان

این رومی بزرگ جدیت و پشت کار غریبی ظاهر ساخته و روح تازه‌ای درجنگ دمید و شهرت نام او سبب شده که بسیاری از سربازان کار آزموده که دست از جنگ کشیده یا از خدمت منفصل شده بودند مجدداً در زیر بیرق او جمع شده و داوطلبانه بخدمت مشغول گردیدند. در بهار سال ٦٦ قبل ازمیلاد او حرکت کرده ریاست وقیادت

دستجات قشون را که با **لوکولوس** بود خود به عهده گرفته وشروع بعملیات جنگی نمود ، هرچند لژیون های کلیکیه هنوز به قشون عمده ملحق نشده بودند . **مهرداد** که از روبرو شدن با **پمپی** اجتناب داشت بنای عقب نشینی وجنگ و گریز راگذاشت تا آنجاکه رومیان از تعاقب لشکر سبک سیر او منصرف شدند وبتسخیر والحاق کشور پرداختند . **مهرداد** در این گیرودار کاری که توانست کرد این بود که از اطراف راه ارتباط **پمپی** را قطع کرده و او را بمحاصره انداخته مجبور بحرکات تدافعی نمود ، ولی وقتی که لژیون‌های کلیکیه رسیدنداولشکرگاه پنت را باقوای زیاد محصورنموده راه ارتباط و گریز را از اطراف بر محصورین بست **مهرداد** بعد از متجاوز از یك ماه که دچار مضیقهٔ خواربار بود یك شب از محاصره بیرون جستد و بطرف مشرق فرارنمود، لیکن دردل‌شب‌موردحملهٔ افواج روم گردیده بکلی شکست‌خوردوسپاهیانش تارومارشدند، ولی‌او باعده‌ای که باقیمانده بود بسرعت‌از سواحل‌فرات‌بالارفته‌خواست بارمنستان‌پناهنده‌شود، لیکن **تیگران** دراین‌موقع نه‌تنهاازپذیرفتن اوامتناع‌ورزید‌بلکه جائزه‌ای هم برای سر او مقرر داشت و لذا **مهرداد** ناچار بطرف زاویهٔ شرقی دریای سیاه‌فرار کرد، **پمپی** تارود فازیس[1] اوراتعاقب‌کرد. عاقبت **مهرداد** به بوسفورسمیری رسید که پسرش که برضد وی قیام‌کرده بود درآنجا بوده‌است وچون دراین نقطه هم محل امنی برای خود نیافت بکشتن خویش مبادرت نموده و بحیات خود خاتمه داد.

باری **پمپی** ازتعاقب اوصرف‌نظرکرد، ولی او باینقدر بمنی‌هزیمت دادن **مهرداد** از کشور خویش قناعت ننمودبلکه به‌ارتاکزاتا[2] پایتخت ارمنستان‌که وصل به‌ایروان فعلی است راند. **تیگران** پادشاه آنجارابا‌پسرش که‌بدین‌نام خوانده‌میشد‌بنزدخودطلبید وشرایط صلح را بآنها تلقین‌نمود. مبلغ شش هزار تالان بایك میلیون وچهار صد هزار لیره بگرفت ، بعلاوه مبلغی هم انعام بنام لشکریان دریافت داشت ، تیگران از ممالك متصرفهٔ خود بضمیمهٔ کلیکیه وفونیسیه[3] و مخصوصاً سوریه دست‌بردار شده و همه‌را

۱– Phasis. ۲– Artaxata. ۳– Phoenicia

واگذاشت و در حقیقت مستملکات و قلمروهای وی بدولت و کشور اصلی تقلیل یافت و او پادشاه تابع روم گردید. لیکن تیگران جوان از روی نادانی از این فرمانروائی یعنی حکمرانی در یك ولایت استنکاف نمود و بدین جرم محبوس شده و با زوجه‌اش اسباب رونق وشکوه جشن پیروزی فاتح گردید.

کمتر افسری تا آنوقت بخوش اقبالی پمپی در این جنگ بوده است. درمورد مهرداد شما ملاحظه کنید ضربتهای مهلکی که لوکولوس بآن‌پادشاه‌واردساخت فقط تمرد وعصیان لشکر اینمرد را از نیل به‌افتخار فتح قطعی بازداشت، برخلاف پمپه که فقط با یك جنك توانست او را رانده وتقریباًمانند یکنفرفراری از آسیاخارج‌سازد و دیگر در ارمنستان بدون هیچ جنك و خونریزی و تا یك اندازه باید گفت در نتیجهٔ خوف ورعبی که از لوکولوس به‌تیگران دست داده بود شرایط صلح را به‌او دیکته کرد. او بدین وسیله نه فقط بعضی ثروت خیزترین و از نظر سوق الجیشی مهمترین ولایات شرق نزدیك را ضمیمه کرد بلکه‌مبالغ هنگفتی‌هم‌نقد دریافت‌داشت که‌توانست انعاماتی به لشکریان خود بدهد و همه را از خود راضی و خوشنود دارد. بایددانست که پمپی برای این‌خوش اقبالی شایستگی هم داشت، او یك بهادر کشوری یا دربار(۱) نبود و از اینرو هم فتح وظفر به پشت کار و مردی او ضعف وفتوری وارد نیاورد.

بعد از مطیع ساختن تیگران بوادی کُر(۲) شتافته و طوائف آلبانـی را مقهور ساخت، از محل قشنك خوشنمائی که امروز معبر خط آهنی است که باطوم‌را به بادکوبه وصل می‌سازد گذشته به‌درهٔ فازیس داخل گردید و از آنجـا بطرف دریای سیاه فرود آمده ناوگان خودرا دیدار ومعاینه نمود. غرض از طی این مسافت، نزدیك شدن به پادشاه پیر یعنی مهرداد بود وپس از آنکه دانست نمیتواند به او برسد ونیز یقین‌کرد که از این ببعد برای پُنت از ناحیهٔ او خطر وآسیبی نخواهد بود بوادی کُر

۱ـ مقصود از بهادر دربار بهادریست که روی مراحم والطاف شاه ودربار این‌لقب باو اعطاء شده باشد نه روی لیاقت نظامی وهنرهای جنگی. (مترجم).

۲ـ Kur.

بر گشته و آنجارا تحت اطاعت در آورد و بنا بگفتهٔ **پلوتارك** مورخ مقصود عمدهٔ **پمپی** از این مسافرت رسیدن بسواحل بحر خزر بود و تا سه منزل هم بدریا مانده طی طریق نمود، ولی از آنجا بواسطهٔ کثرت مارهای زهردار مجبور به مراجعت گردید، بهرحال **پمپه** داخل نواحی و نقاطی گردید که **اسکندر** کبیر بدانجاها قدم ننهاده بود. پس از مراجعت از این نواحی به ارمنستان صغیر رفته و در آنجا از پادشاهان ماد و سوزیانا نامه هائی بوی رسید.

پمپه و **فرهاد** سوم پادشاه پارت

پمپی از اینرو که یکنفر دیپلومات قابلی بود بعد از ورود به آسیا بادربار **فرهاد** سوم فرزند **سنتروك** وارد مذاکره شد که اگر **فرهاد** در جنگ با ارمنستان باوی همراهی کرد ولایت کردون و آدیابن[۱] راکه **تیگران** گرفته بود بدولت پارت برگرداند. این شرط مورد قبول واقع شده واتفاقاً فرزند ارشد **تیگران** با جمعی از پیروان وطرفداران خود آنوقت در دربار پارت بود برای **فرهاد** سوم ایفاء و اجرای آنچه را که قول داده بود مشکل نبود ولذا با سپاه نیرومندی بهمراهی شاهزادهٔ فراری به ارمنستان هجوم برده و **تیگران** را از پایتخت وی ارتاکزا تا به کوهستان راند وبعد بتصور اینکه جنگ را بانتها رسانیده اتمام محاصرهٔ ارتاکزاتا را به عهدهٔ شاهزادهٔ ارمنی گذشته وخود به پارت برگشت، لیکن بعد از حرکت پادشاه پارت **تیگران** یکدفعه بر سر لشکری که حصار داده بودند فرود آمده وهمه را از آن کشور بیرون کرد، بعد ازاینواقعه **پمپی** بطوریکه دربالا ذکرشد دراین صحن نمایش ظاهر شده وشرایط صلح را املاء کرد. **فرهاد** که آدیابن را قبلا مسترد داشته بود به اشغال کردون پرداخت، لیکن **افرانیوس**[۲] نمایندهٔ **پمپی** پارتیها را بیرون کرده و آن ولایت مورد نزاع را به ارمنستان واگذاشت.

این عهد شکنی که کار پستی بود و نیز امتناع اهانت آمیز **پمپی** ازاینکه **فرهاد** را «شاهنشاه» خطاب کند درصورتیکه همه آنرا قبول داشته واستعمال میکردند تولید

۱– Adiaben. ۲– Afranius.

حس نفرت وعداوتی نسبت به رومی‌ها کرد که باندك‌مدتی ثمری تلخ بار آورد. احتمال دارد که پمپی بالژیون‌های فاتح خود بخیال حملهٔ بپارت افتاد، ولی در آخر ملتفت شد که مخاطرهٔ آن زیاد است سیاستش را تغییر داده مسائلی را که مابین پارت وارمنستان محل اختلاف بود به‌حکمیت مراجعه داده وعده‌ای را هم حکم تعیین کرده و آنها مسائل مورد نزاع بین پارت وارمنستان را تسویه نمودند.

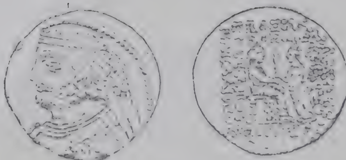
خودکشی مهرداد ششم ۶۳ پیش از میلاد

مهرداد نظیر خویشاوندش آنتیوخوس اپیفان که یکنوع جنون بر او غالب بود دراین موقع وارد آخرین مرحلهٔ عمر طولانی خود شده بود ومعذلك مشغول تدارك لشکر تازه‌ای بود تا بایطالیا حمله ببرد که اینوقت از تمام طبقات قشون برخلاف این نقشهٔ عجیب و متهورانه با هم متحد شده وپسرش فرناك هم در رأس آنها قرار گرفته بنای شورش را گذاشتند. این گرگ پیر که از مشاهدهٔ این اوضاع امید خود را از هر طرف مقطوع دید کاسهٔ زهر را اول بزنان ودختران خود داده ودر آخر خود نیز از آن نوشید و به‌این طریق هیبت‌ناك مهرداد پادشاه پنت در ۶۳ قبل از میلاد هلاك شد وبا مرگ او بزرگترین دشمنی که میتوانست در مشرق مقابل دولت مقتدر روم پافشاری کند از میان رفت. بنا بقول پلوتارك تمامی لشکریان پمپی از شنیدن این خبر جشنی بپا کردند که گوئی با مرگ مهرداد تنها، چندین هزار دشمن آنها بدرود حیات گفته اند.

نتایج جنگهای پمپی

جنگهای پمپی و نتایج حاصلهٔ از این جنگ‌ها را میتوان بشرح زیر خلاصه کرده وچنین گفت: او خاك پنت را سراسر مفتوح ساخت وقسمتی را ضمیمه کرد که بابی‌تی‌نیهٔ مجاورمتفق روم گردید، ارمنستان ونیز بسفورسیمری را دولت دست نشانده قرار داد. مردمان البانی وایبری درهٔ کر را مسخرساخت. اگرچه پارت‌را تحقیر واهانت نمود امانتوانست وی‌را مطیع ورام کند. او دررفتارش بااین دولت‌شرقی نشان‌داد که‌درسیاست‌مداری ودوراندیشی خیلی عقب‌میباشد. در سوریه ازشناختن امرای‌خاندان سلوکی که‌حکومتهای کوچك داشتند امتناع نمود. عناصر مختلفهٔ‌ماجراجووشورش‌طلب‌را سرکوبی کردوهریك‌رابجای خودنشانید آخرین

مقاومتی که از آنها بظهور رسید از طرف یهودیان بود. روم اینوقت با پارت مواجه گردید، لیکن تقاضای فرهاد که باید فرات مرز رسمی دو دولت باشد نه صراحةً تصدیق شدو نه قابل توجه قرار گرفت. بعلاوه پهپی نامهها و پیغاماتی از ایالات، از قبیل سوزیانا که مثل پرزیس مستقل بود و ماد که مسلماً از ایالات تابعهٔ پارت بشمار می آمد دریافت داشته و با آنها داخل روابط گردید. خلاصه ترتیباتی که داده شد بمنظور انجام یك اقدام نهائی نبود بلکه منظور از آن انجام یك پیشرفتی بود و جریان حوادث بعدی مدلل داشت که روح قضیه از همین قرار بوده است.



چهار درهمی نقرهٔ ارد اول

فصل سی ام

پارت وروم - اولین آزمایش قدرت

پارتیها مثل اینکه حکمفرمائی دنیارا با رومی ها تقسیم کرده بودند و اکنون خودشان فرمانروای مشرق زمینند... در سه مرتبه مورد حملهٔ رومیها واقع شدند و با آنکه این حملات توسط معروفترین سرداران رومی و در بهترین موقع عظمت و جلال آنان صورت گرفت معذلك پارتیها نه تنها از رومیها دست کمی نداشتند بلکه بر آنان نیز غالب آمدند.
«ژوستن کتاب ۴۱ بند۱»

امور داخلی پارت
۵۷ – ۵۵ قبل از میلاد

هنوز از مراجعت پمپی دوسال نگذشته بود که فرهاد بدست دو پسر خود بقتل رسید. مهرداد فرزند بزرگتر بر تخت نشست، ولی بواسطهٔ ظلم و بیرحمی از تخت بزیرش آوردند و ارد پسر کوچك شاهنشاه شد. پادشاه مخلوع را به حکمرانی کشور ماد فرستاد. اما او ازین انتخاب ناراضی بوده سر بطغیان بر آورد و پس از مدتی جنگ و جدال شکست خورد و به سوریه فرار نموده به گابینیوس[1] فرمانفرمای رومی سوریه پناهنده شد. او وجود این شاهزاده را برای مقاصد خود در مشرق مغتنم دانسته مقدمش را گرامی داشت، لیکن هنگامیکه مشغول بسیج و لشکرکشی بود یك پیش آمد خوبی برای او کرد که طبعاً از این سفر جنگی منصرف گردید، توضیح اینکه مبلغ دو میلیون و پانصد هزار لیره باو تقدیم نمودند که بامور داخلی مصر

۱ـ Gabinius.

مداخله کند و این پیش آمد سبب گردید که **مهرداد** بحال خود گذاشته شد و چون اهالی سلوکیه و بابل متمایل باو بودند ببابل رفت ولی عاقبت **ارد** وی را در آنجا محصور واسیر نموده بقتل رسانید.

تعیین کراسوس به حکمرانی سوریه، ۵۵ قبل از میلاد

باید دانست که مارکوس لیسینیوس **کراسوس**[۱] یکی از معروفترین مردان روم در آنزمان بشمار آمده ولی بین او با **پمپی** یا قیصر در سیرت و صفات فرق کلی وجود داشت، این مرد منصب و مقامش را اساساً بوسیلهٔ پول و نقدینه هائی بدست آورده که همهٔ آنها را از راههای پست و ناشایست تحصیل کرده بود. **پلو تارك** مورخ می گوید که حتی کسانیکه زیاد لایقش میدانستند در بارهٔ وی چنین می گفتند که او در همه جا مردیست شجاع جز در میدان جنگ. باری در ۵۵ قبل از میلاد **کراسوس** به حکومت سوریه منصوب گردید و چون از شهرت رقبای خود حسد میبرد در اینموقع شروع بلاف و گزاف نموده و می گفت که قشون خود را تا باختر و هند پیش برده به اقیانوس مشرق خواهد رسانید او در اول زمستان از بندر برندیزی حرکت کرده چندین کشتی او در طوفان تلف گردید، پس از آن از وسط مقدونیا و تراس پیش رفته به آسیای صغیر در آمد. وقتی که به انطاکیه میرفت در بین راه **دیو تاروس**[۲] پادشاه سالخورده را ملاقات کرده که یك شهر تازه‌ای بنیان مینهاد. **کراسوس** به کنایه و مزاح باو گفت «خیلی از روز گذشته که شروع بکار ساختمان کرده‌اید»[۳] او در جواب گفت «شما هم در این صبح خیلی زود شروع بجنگ باپارت ننموده‌اید».

کراسوس از فرات گذشته اینجا موفقیت وظفری نصیب وی شده استاندار (والی) پارت را شکست داد، لیکن عوض اینکه اورا تعاقب کند و بابل را که آنوقت

۱- Marcus Licinius Crassus. ۲- Deiotarus.

۳- چون پادشاه نامبرده پیر شده بود کراسوس خواسته بشوخی بگوید در این آخر عمری دارید چه میکنید وچون سن کراسوس هم در آنوقت بالغ بر شصت سال بود لذا فوراً در جواب گفت شما هم اول صبح شروع بجنگ با پارت ننموده‌اید. (مترجم).

در تصرف مهرداد بود مسخر سازد بسوریه مراجعت کرد و فصل پائیز و زمستان ٥٤ قبل از میلاد را در آنجا بسر برده از تاراج معابد و اخذ باج و خراج خزانهٔ خود را مملو و گرانبار نمود.

طرح حمله به پارت ٥٣ – پیش از میلاد

در بهار ٥٣ قبل از میلاد **کراسوس** عازم جنگی گردید که از مدتی وردزبانش بوده و از آن صحبت میکرد. **ارتاوسدس** پادشاه ارمنستان بدوا ویرا ملاقات کرد وقول داد که شانزده هزار سوار و سی هزار پیاده به کمک او بفرستد ولی ضمنا نصیحت داد و گفت خط حرکت را از خاك ارمنستان که دوست شما است قرار دهید که آنچون کوهستان است برای عملیات پیاده نظام رومی مساعد میباشد برخلاف سواران پارتی که آزادی عملیات نخواهند داشت، لیکن **کراسوس** گوش باین حرف نداد وجلگه‌های بین‌النهرین را بواسطهٔ شناسائی وبلدیتی که از سابق نسبت بآن داشت ودیگر عده‌ای از رومیها را در آن حدود پادگان گذاشته بود اختیار نموده وبالاخره سپاهیانش را از همین راه بحرکت در آورد.

ارد کاملا متوجه باین امر بود که کشورش درمعرض هجوم ومخاطرهٔ دشمن‌است، ولی چون از وضع اخلاق **کراسوس** اطلاع کامل داشت چندان خائف نبود. او در بهار همین سال هیئتی بسفارت نزد **کراسوس** فرستاد که این پیغام خشم‌آور را به او برساند که «اگر این جنگ از طرف مردمان روم بوده (و آنها خواسته‌اند با پادشاه پارت بجنگند) البته‌او (پادشاه) اعلان‌جنگ میداد وهیچ ترس و بیمی از بدترین عواقب آن نداشت، ولی‌اگر **کراسوس** فقط برای منافع شخصی خودمیخواهد بخاك او تجاوز کند حاضر است بسفاهت او رحم آورده اسرای رومی‌را آزاد کرده‌بنزداو بفرستد» **کراسوس** گفت جواب این پیغام را در سلوکیه خواهم داد. از این سخن سفیر پارت خندیده دست‌خودرا بطرف‌او دراز نموده گفت‌اگر ازکف دست من ممکن‌است مو بروید شما هم رنگ سلوکیه را خواهید دید.

بالاخره **کراسوس** دست باینکار خطیرزده از فرات عبور نمود وباهفت لژیون (فوج رومی) ودر حدود چهار هزار تن سواره وهمانقدر هم سپاهیان سبك اسلحه از

سنگ انداز و کماندار که رویهمرفته عدهٔ آنها به چهل ودو هزار تن میرسید بدون هیچ معارض وتصادمی واردزگما[1] گردید وچنین ظاهر میشود که‌مقصودش این بود که از سواحل دست چپ فرات راه پیموده تا بنقطهٔ مقابل سلوکیه که‌درجائیکه دو رود - خانهٔ بین‌النهرین بهم متصل میشوند برسد، ولی نفوذ یك‌شیخ عرب موسوم‌به **آریام‌نس** ودسیسه وتحریك او سبب گردید که او از این خیال خویش منصرف شده نقشهٔ حرکت خود را تغییر داد. این عرب‌مکار که در خفیه با **ارد** همراه وهمدست بود به **کراسوس** گفت که قسمت‌عمدهٔ قشون پارت بمشرق گـریخته و تعاقب آنهـا هیچ ممکن نیست صورت گیرد مگراز راهی که نزدیکتر باشد وبا وجودرأیهای‌عاقلانه‌ای که به **کراسوس** داده شد که حزم واحتیاط را ازدست ندهد ولی او نپذیرفته و بطمع اینکه زودتر به قشون پـارت رسیده و از غارت وتاراج دشمن خود را بهره‌مند سازد بحرف شیخ‌عرب خط سیرش را بر گردانیده پشت بر فرات کرد و ازصحرای باز بین‌النهرین بجانب‌مشرق رهسپار گردید.

ترتیب و انتظامات جنگی ارد

ارد انتظاماتی که برای این‌جنگ‌داد بدینگونه بود که شخصاً باتمام‌نیروی پیادهٔ پارت به‌ارمنستان‌رفت‌تا **ارتاوسدس** پادشاه آنجا را از موافقت با رومیان مانع گردد ونگذارد که قشون‌سوارهٔ ارمنستان بمدد آنها فرستاده‌شود، زیرا میدانست که سواره نظام رومیان بقدر کفایت نیست. او بعد ازورود ارمنستان نه‌تنها باین مقصد نایل‌گردید بلکه معاهدهٔ وداد واتفاقی هم با **ارتاوسدس** منعقد ساخت که آن بوسیلهٔ ازدواج محکم واستوارگردید، آنوقت‌مقابلی‌با **کراسوس** را بعهدهٔ **سورنا**[2] سپهسالار لشکر پارت‌واگذاشته تمام قشون سوارهٔ پارت را که در جنگ کوهستان عاجز وبرعکس در جنگ جلگه وصحرا ماهر و زبردست‌بودندتحت فرمان او بمیدان جنك روانه داشت.

این مرد یعنی **سورنا** که فوق‌العاده باعث حیرت رومیها گردید و ظاهـراً نقشهٔ هردو جنگ را خود ترتیب داده بود دارای خصایل نیکو ولی در هوس رانی مفرط و

۱- Zeugma. ۲- Surena.

بعیش وعشرت معتاد مخصوصاً در سفرها هزار شتر بار و بنهٔخاصهٔ او را حمل مینمودند و دویست ارابه زنان وراهشگران وخدمه‌ای را که وسایل و اسباب عیش و آرامش او بودند حرکت میدادند ومعهذا درهنگام کارزار ومقابلهٔ با حوادث به فعالیت وپشت کار و نیز کفایت و رشادت مسلم بود . این سردار لایق پس از اتمام اینجنك و تحصیل این فتح بزرگ، ارد بدرجه‌ای از نام و شهرت وی خائف گردیدکه بپاداش این خدمت او را بقتل رسانید.

در مقایسه مابین قشون پارت و روم

بایددانست که قشون سوارهٔ پارت بردو قسم بود سبك اسلحه وسنگین اسلحه،اما قسم‌اول و آن بجلادت و هنرمندی مشهور وحتی دراشعار **هوراس**[1] موضوع ستایش‌وتعریف است، آری اسبان آنها سریع‌السیر و جهنده و اسلحهٔ آنها منحصر به تیر و کمان و از اوان کودکی آنها را بتـیراندازی در شدت تاخت هنگام رفتن بجلو ویا برگشتن بعقب[2] تربیت کرده بودند و از اینرو درجنگ‌ها بارهای شتر از تیرهای نازك باآنها حمل میکردند و وقتیکه استعمال آنها لازم‌میشد ویژه‌درموقعی که باپیاده‌نظام رومی مقابل میشدندبواسطهٔمهارت درتیراندازی بطور قیقاج گاهی بحمله وگاهی بگریز فوق‌العاده خطرناك بودند و اما قشون سنگین اسلحه و آن بکلی برخلاف این بود چه اسلحهٔ آنها شبیه به اسلحهٔ سرکردگان فرنك درقرون وسطی بود. اسبهای آنها حامل برگستوان و خود سواران‌در زره وچهارآینه مستور بودند واسلحهٔ عمدهٔ آنها نیزه‌های ضخیم بود و در میدان جنك بصف حرکت میکردند چنانچه قشون حریف مانند آنها مسلح نبود مسلماً مقهور میشد.

پیاده‌نظام روم که شهرت داشت و قسمت عمدهٔ قشون‌هم مرکب‌از آنهابود برای جنك نزدیك ودست بدست‌تعلیم‌یافته بودند وشاهکار آنهاپرتاب کردن زوبین بود وپس از آن باصفوفی‌که تنگ بهم چسبیده بـودند دست بشمشیر میآختند ولی باید دانست

۱— Horace.

۲— ایرانیان روی اسب درحال‌تاخت باکمال‌دقت ومهارت تیر می‌اندازند. تیراندازی‌آنها در این حال از عقب طوریست که سواره‌نظام اروپائی را بحیرت می‌اندازداما شك نیست که بااستعمال زین اروپائی اینکار ازآنها ساخته نیست . (مؤلف) .

که درمقابل دشمن سواره حمله‌های آنها آنقدر فایده‌بخش نبود، گذشته ازاین زوبین‌های آنها بمسافت تیرهای پارتی که بر تیرهای تیراندازان رومی مزیت داشت نمیرسید. اما سواره‌نظام رومی و آن هرچند از حیث تعلیمات نظامی و نیز ازحیث اسلحه ممتاز بود ولی دراینجنگ حریف سواران پارتی نبوده‌است و بعلاوه چنانکه مذکور داشتیم عده‌شان هم در این‌مورد نسبت‌بسواران پارت کم بود.

جنگ کاره یا حران
۵۳ قبل از میلاد

بعد ازگذشتن ازفرات **کراسوس** سه‌چهار منزل پیش رفته تا اینکه بررود خانهٔ بلیك[1] رسید. این نقطه بمسافت سی‌میل‌از کرهه (کاره) واقع شده ومحل نامبرده همان‌شهر حران‌است که در کتاب مقدس ذکری از آن بعمـل آمده است. در اینجا رومیان ناگهان بقشون پارت برخورده و **اریامنس** که از روی نوشتجـات **پلوتارك**، **سورنا** را در خفیه از حرکات ومقاصد قشون روم با خبر میساخت وبرای منفعت خودش جداً برای استیصال رومیان کمر بسته بود بیك بهانه‌ای از اردوی **کراسوس** خارج شده ملحق بقشون پارت گردید.. سردار روم که باطلاعات ناقص خویش اعتماد داشت عوض اینکه قشون خسته وتشنهٔ خود را امر باستراحت نماید بیدرنگ آنها را بمیدان‌جنك سوق داده و همچو خیال کرد که بآسانی میتواند برحریف غالب آید.

اما **سورنا** شمارهٔ قشونش را ازدشمن پنهان داشته علاوه هیمنه وشکوه‌اسلحهٔ آنها را هم بواسطهٔ پوشاندن در پوست‌ها ورداها ظاهر نمینمود که درآنزمان این مسئله از نظر تاثیرات اخلاقی و روحی مهم شمرده میشد، ولی همین که بقشون روم نزدیك شدند اول طبلهای مخصوصی که درجنگ برای تحریص سپاهیان داشتند کوفته و ازصدای مهیب وناهنجار آنها (که‌شبیه به‌نعرهٔ جانوران‌درنده‌بود) رعب‌وهراسی دردلها انداختند. سپس پوستها وروپوشهارا ازسلاحهای خود کنده و کلاه خودهاوجوشن‌های رخشان‌مثل شعلهٔ آتش بجلوه در آمدند، دستجاتـی هم که در پستیهای زمین پنهـان شده بودند بمیدان تاخته و خـودشان را بدشمن نمـودار کردند. موافق نوشته های **پلوتارك**

1- Belik.

پارتیها در اول خواستند که با سواران سنگین اسلحهٔ خودشان به گروهان مربع رومیان حمله ببرند، ولی دفعة از این قصد منصرف شده از روی بصیرت شیوهٔ جنگی مخصوص خود را عازم شدند بکار ببرند، باین معنی که پس از حملهٔ اول عقب نشینی و گریز را بهانه کردند و باطراف پراکنده شدند و گروهان مربع روم را احاطه کردند و بعد آنها «تدابیر حربی پارتی» را که بعدها بدان معروف بودند ظاهر ساخته یکدفعه بنای حمله را نهادند و رومیان را که تنگ بهم چسبیده بودند با تیرهای کشندهٔ خود بشدت تیر باران کردند. لژیونهای رومی حمله بردند اما آن در این مورد سودی نداشت چه سواران پارت بدان سرعت که حمله می آوردند فرار میکردند.

کراسوس که حال را بدین منوال دید به پسر خود **پوبلیوس**[1] فرمان داد که جلو حملات سواران پارت را بگیرد و نگذارد قشون را بکلی محاصره کنند. **پوبلیوس** که از کشور گول[2] باو ملحق شده و در آنجا او زیر دست قیصر خدمت کرده امتیازاتی در علم جنگ حاصل کرده بود با هزار و سیصد سوار و نیز جمعی تیر انداز و یکدستهٔ پانصد نفری از پیاده نظام برای تقویت سواران بقشون پارت حمله کرد. سواران سبک اسلحهٔ پارتی گویا برای بدام انداختن او از جلو در رفته و رو بفرار نهادند. این جوان رشید که خود را فاتح تصور مینمود دشمن را تعاقب کرد و پیاده نظام هم وی را حمایت مینمود. لیکن پارتیها یکدفعه بعقب برگشته و بوضع مهیبی رو بدشمن نهادند خاك و غبار زیادی برانگیخته بحدی که فضا را تیره نموده بود که تگرگ تیر بر رومیها باریدن گرفت، سواران سنگین اسلحه هم بعد بمدد رسیده از همه طرف آنان را محاصره کردند. در این رستاخیز با وجود رشادت حیرت انگیز سواران گول **پوبلیوس** که پیاده شده زیر سواران پارتی خزیده شکم اسبها را با شمشیر میدریدند وحتی نیزه‌ها را از دست آنان گرفته راز اسب بزیر شان میکشیدند معهذا تمامی این سپاه رومی که در عده از دشمن خیلی کمتر بود مغلوب و معدوم گردید و **پوبلیوس** نیز بزخم تیر از پا در آمده و بعد به سلاحدارش امر کرد با زخم دیگر کارش را تمام کند.

۱– Publius. ۲– Gaul.

کراسوس مصمم گشته بود که فرمان پیشرفت وحملهٔ عمومی بدهد که دراین هنگام سر پسرش را بالای نیزه مشاهده نمود واز مصیبتی که باو وارد شده بود باخبر گردید. پارتیها از این بهره‌مندی تشجیع شده بر کوشش و جد و جهدشان افزودند و سواران سنگین اسلحه را هم بکار انداختند وبا تمام قوا با دشمن گلاویز شدند. آنها تا غروب آفتاب بدون هیچ وقفه سر گرم پیکار بودند وغروب آفتاب مطابق عادات خود باردوی خویش که‌دور از میدان‌جنگ بود بر گشتند، ولی آواز دادند پیش از اینکه ما وظیفه‌ای را که بعهده داریم بدستگیر کردن کراسوس کاملا بانجام‌برسانیم یك شب باو مهلت میدهیم تا در مرگ پسرش سوگواری کند.

بطوریکه پلوتارك مینویسد کراسوس بالمره مأیوس بودولذا اوکتاویوس و کاسیوس[1] که ازمعاونین ونایبان او بودند فرمان‌عقب‌نشینی‌شبانه‌دادندوامیدداشتند بدینوسیله ازجنگ‌دشمن‌نجات خواهند یافت. پارتیها از این عزیمت‌دشمن‌باخبر بودند، ولی تجاهل کرده رومیان فرسوده ومأیوس‌را بحال خود گذاشتند که‌بدون هیچ مانعی این قصد فرارشان را بموقع اجرا بگذارند، ولی‌چون صبح شدبفراغت باردوی‌رومیان ریخته زخمیهائی را که در اردو گذارده بودند ازوجع ودرد خلاصشان کرده تمامی آنها را کشتند وبعد بلافاصله عقب سپاه شکست خورده روانه شدند که آنوقت درکاره ودژ آنجا محفوظ و در امن بودند.

رومیان چنان خودرا باخته‌بودند که عوض‌اینکه‌دردژ نامبرده که‌جای‌مستحکمی بود مکث کنند و خود را از تکان و تزلزل واضطراب بیرون آرند شب بعد هم امر بکوچ و فرار داده شد، اما اینجا نظام و ترتیب دستجات بهم خورده هر دسته‌ای بیك طرف هزیمت نمود. دراین میانه کراسوس با یکدسته ازقشون براثر خیانت‌راهنما و بلدی که داشت بیك تپه‌های کوچك وپستی رسیده بود که قشون پارت بسر وقت وی رسیده و باو سخت حمله بردند اوکتاویوس‌دراینموقع بانیروی‌خود برای نجات وی شتافته وسپاهیان کمی‌روی‌تپهٔ مسلط برقشون پارت پایداری نموده ودرنتیجه‌پارتیهارا عقب

---

۱ ـ او بعدها یکی از گردانندگان توطئه قتل قیصر شد. (مؤلف).

راندند **سورنا** برای تکمیل ظفر و بهره‌مندی خویش در اینجا بحیله دست برد. او دم از وداد و دوستی زده واز آشتی صحبت داشت و گفت حاضر ست با روم صلح کند و تمام سپاه وی را بگذارد آزادانه باوطان خودشان برگردند، اما **کراسوس** باین سخن اعتمادی نداشت و از قبول آن امتناع مینمود، لیکن سربازان و افسران سرکش و متمرد فشار آورده و بالاخره وی‌را مجبور کردند که تسلیم شود واین مرد نیز باحس جرئت وشهامتی که درنهادفرزندان اصلی روم بوده است از روی شرافت بقبول آن تن درداده بنزد **سورنا** رفت و او **کراسوس** را بطور خیلی دوستانه پذیرفت و باو گفت عهدنامه‌ای مابین این دو دولت موجود و بقوت خود باقی است، ولی شما رومیان عهدی که می‌بندید شرایطش را زود فراموش میکنید. مقصود **سورنا** از این سخن خلاف عهدی بود که قبل از این از **پمپی** بظهور رسیده بود. باری او سخنش را ادامه داده و گفت بنابراین بهتر آنست که بکنار رودخانه (فرات) رفته ودر آنجا عهدنامه راامضاء کنید. **کراسوس** هم بااین نظر موافقت نمود وامر کرد یکی از اسبان سواری خودش را برای او بیاورند، لیکن سردار پارت مجال نداد و گفت اینك اسبی با یراق طلا حاضر است و در تحت اختیار شما گذارده میشود وخواهی نخواهی اورا بر اسب نشانده وبسرعت راه انداخته بردند. نایب **کراسوس** ملتفت این غدر و حیله شده برای خلاصی ونجات او دست بشمشیر کرده وبیکی حمله برد، اینجا زد وخورد شروع گردید و **کراسوس** در این هنگامه و جنگ تن بتن مقتول گشت.

دستجات قشون روم بعد ازمرگ سردار خود بحال هرج و مرج افتاده پراکنده شدند و در راه و بیراه شکار عربها گردیدند وفقط قلیلی از آنهاجان بدر بردند، چنانکه از چهل هزار تن سپاه روم یك نیمه دراین جنگ تلف شده و ده هزار از فرات گذشتند و ده هزار نفر دیگر اسیر گردیده در مرجیانا (مرو کنونی) آنها را سکونت دادند واین رومیها با بومیان آمیزش کرده اختلاط وامتزاج پیدا نمودند، واقعاً اگر از آثار این گروه انبوه رومی که در واحهٔ تاریخی سکنی داشتند یك روزمکشوف گردد بی‌نهایت مهم و دلچسب خواهد بود.

پلو تارك شرحی درزندگانی این رومی بدبخت نوشته و بذکر منظرهٔ دربار پارت و نمایشی که هنگام وارد کردن سر او داده میشد شرحش را خاتمه میدهد. در اوقات عروسی **پاکروس** پسر **ارد** با خواهر **ارتاوسدس** مجالس جشن و ضیافتی که منعقد میشده دریکی از این مجالس بازیگران درام باك کای اثر اوریپید[1] را نمایش میدادند و مدعوین و تماشاچیان از آن کیف میکردند که در این هنگام سر **کراسوس** را در میان آنها انداختند. اینجا **پلو تارك** می‌نویسد که پارتیها از دیدن آن غرق‌شعف‌و شادی گردیدند... **ژازن**[2] آکتور یونانی سر **کراسوس** را بدست گرفته درحالیکه نقش یك می‌گسار را بازی میکرد با حال هیجانی پر از شور وشعف بیتی از ابیات‌درام مزبور را مناسب حال خواند که آن بشرح زیر است. «ما امروز شکار قوی پنجه و با قوتی را صید کردیم ویك نخجیر عالی ونجیبی را از کوهستانها بدینجا آوردیم». از این مناسب‌خوانی تمامی اهل مجلس لذت بردند.

حملهٔ پارتیها به سوریه ۵۱ - ۵۰ قبل از میلاد

جنگهائی که در طول قرنهای زیادبین مشرق ومغرب روی‌داده از میان آنها جنگ کاره‌یاحران بیشك‌دارای‌اهمیت‌زیاد میباشد، چه آن اعتبارات ازدست‌رفتهٔ دولت مشرقی را برگردانید و اقتدار نمایندهٔ معظم دولت مغربی‌را ضعیف‌نمود، ولی باید دانست‌نتایجی که‌ازاین جنك حاصل‌شد ازچندین‌حیث بقدر اهمیت آن یاآنقدریکه پیش‌بینی‌میشد نبوده‌است وسبب آنهم این‌بود که‌اولا قشون‌پارت جزدرجنگ جلگه ودشت باز مهارت و هیبتی نداشت و ثانیاً سپهسالاری را که منتهای کفایت و لیاقت را از خود بروز داده بود بیجهت از میان برداشتند.

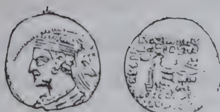
کاسیوس ریاست باقیماندهٔ قشون **کراسوس** را خود بعهده گرفت، سوریه اینوقت آماده بعصیان‌وشورش‌بود، لیکن دولت پارت‌قریب‌دوسال رومیان را واگذاشت که‌توانستند دراین مدت‌شکستی که خورده بودند آنرا جبران و تلافی کنند، زیرا که پارت دراین‌مدت بدینقدرقناعت مینمود که فقط دستجات چندی که براه‌زنان ویغماگران

۱- Becchae of Euripides. ۲- Jason.

همانند بودند بسروقت آنها میفرستاد و از طرف دیگر دولت مرکزی روم هم بواسطهٔ جنگ خطرناك داخلی نمیتوانست دراین موقع کمك بحکومت سوریه نموده نیروی کمکی اعزام دارد معذلك حکمران نامبرده در دفاع از شهرها و جلوگیری از کلیهٔ حملات و تعرضات لیاقت و کفایت قابل تحسینی از خود ابراز داشت.

بالاخره درسال ۵۱ پیش ازمیلاد حمله‌ای که این مدت مایهٔ خوف واضطراب بود بوقوع رسید ولشکری با ساز وبرگ مرکب ازسواران سبك اسلحه تحت فرمان **پاکروس** بسوریه تاختن آورد، ولی در محاصره و گشودن شهرهائیکه دارای مستحکمات بود نتوانستند کاری از پیش ببرند. **کاسیوس** اگرچه‌مجبورشد که‌انطاکیه را پناهگاه خودسازد، ولی گاهگاهی از جنگهای تعرضی کوتاهی نمیکرد و در مقابل قشون‌پارت‌عملیاتی‌شبیه‌بطرزجنگی آنهامینمود یعنی حمله‌میبرد و بعدازمیدان‌می گریخت وپارتیها را به‌تعاقب خود وامیداشت ودرکمین‌گاههائی که قبل‌ازوقت‌تهیه دیده‌بود‌بطرف آنها برگشته انتقام می کشید وباوصف احوال **پاکروس** از جنگ خسته نشد و از رودفرات‌که گذشته بود برنگشت ودرتهیهٔ آن بود که پس‌ازگذشتن زمستان جنگ‌را ازسر گیرد. لیکن او این نقشهٔ خود را تغییر داده و بجای اینکه دو باره بسوریه حمله ببرد وی را اغوا کردند که برضد پدر توطئه و سازش کند اما پیش از اینکه این سازش صورت عمل بخود بگیرد **ارد** از قضیه خبردار شده و پسر خائنش را به دربار احضار نمود.

در تابستان ۵۰ قبل از میلاد قشون پارت از فرات بعقب برگشت و بدینگونه نخستین جنگ و زور آزمائی با دولت مغربی خاتمه یافت که بطور بدی دچار خفت و پستی گردیده نتوانسته بود خسارت وزیان واردهٔ بر حیثیات و اعتباراتش را جبران تلافی کند، برعکس دولت پارت که از فوائد و منافع سرشارمادی‌ومعنوی برخوردار و دارای سلطنتی در درجهٔ اول بوده است که متصرفات مشرقی دولت روم‌را درمعرض مخاطره میداشت.



درهم نقره پاکروس اول

فصل سی و یکم

دومین آزمایش قدرت

اکنون تو ای پارت تیرانداز ضربت‌خوردی اینک روزگار منت گذارده مرا منتقم خون مارکوس کراسوس قرار داد، جنازهٔ پسر شاه را پیشاپیش لشکر ما ببر. ای ارد، پاکروس تو این را بسزای قتل مارکوس کراسوس می بیند.

« شکسپیر دردرام انتونی وکلئوپاترا »

جنگ داخلی بین سزار و پمپی۱ ، ۴۹-۴۸ قبل از میلاد

پس از ختم جنك اول پارت و روم چندی نگذشت که جنك بزرگ داخلی بین قیصر (سزار) وپمپی شروع گردید. زایداست گفته شود که اثرات جنك مزبور در اقصای پارت‌نیز انعکاس یافت، پمپی که مبانی اقتدارش از اول در مشرق‌زمین استحکام یافته بود در ۴۹ قبل از میلاد و یا درسال بعد با ارد فتح‌باب ارتباط نموده و عجب این است که پادشاه پارت با وجود خصومت و عداوتی‌که قبلا با پمپی داشت‌از قبول روابط بااو استنکاف نورزید و چون مأمور سیاسی روم از ارد پرسیدکه درجنك داخلی که تهدید میکند باچه شرطی نیرو بمدد پمپی خواهد فرستاد در پاسخ گفت باین شرط که سوریه در عوض باو واگذار بشود. پمپی از این مطلب ابا نمود و ارد نیز فرستادهٔ او هیروس راتوقیف کرد.

نتیجهٔ جنگی که مابین این دو سردار رومی رویداد این بودکه پمپی در سال ۴۸ قبل از میلاد در فارسال بکلی مغلوب گردید و پس از مغلوب شدن ابتدا خیال کرد

---

۱ ــ این اسم (پامپی) نیز ضبط شده است. (مترجم).

که بدربار پارت پناه برد، ولی بقراری که نوشته‌اند چون شنید که میان قیصر وانطاکیه موافقتی حاصل شده است از این خیال منصرف گردید، ولی بنا برمسطورات **پلوتارك** دوستان **پمپی** با این نظر او یعنی بناهنده شدن به **ارد** مخالفت کرده گفتند که اینکار برای او ویژه برای زنش **کرنلیا**[1] خیلی خطرناك است واذا به پادشاه مصر که در اوان طفولیت بود پناه برده ودر آنجا بدست وزیران سلطان بطور خیانت وغدر مقتول گردید.

قیصر وشرق نزدیك در ۴۷ قبل از میلاد

قیصر (سزار) یکسال بعد از فتح مهم خود بسوریه و آسیای صغیر رفت که در ضمن آتش فتنهٔ **فارناسیز**[2] پسر **مهرداد** پادشاه بُسفور را که درمقام استرداد تمام خاك پُنت بر آمده بود فرو بنشاند، چه کوششهای **فارناسیز** در بدو امر فاتحانه و سپاهیان محلی روم شکست خورده بودند، **قیصر** فقط یك لژیون بمدد سپاهیان مغلوب برده ودردوم ماه اوت ۴۷ قبل از میلاد در زیلا[3] موردحملهٔ سخت ومتهورانهٔ **فارناسیز** واقع گردید، لیکن پس ازجبران و تلافی شکست واردهٔ از حملهٔ مزبور بدشمن حمله برده وسربازان روم فاتح در آمدند و **فارناسیز** رو بهزیمت نهاد. برادر نامشروعش ویرا تعاقب نمود وبعد در نتیجهٔ حمایت روم بسلطنت بسفور نائل گشت و شاید شهرت فتح زیلا بواسطهٔ بیان موجزی باشد که راجع بآن فقط در سه کلمه ازطرف قیصر بمجلس سنای روم اعلام شده است که«آمدم، دیدم، فتح کردم». نظر باینکه وجود قیصر در این موقع برای کارهای مهمتری در مغرب لازم و ضروری بود احتمال نمیرود که بفکر خونخواهی **کراسوس** افتاده باشد، ولی در سه سال بعد از این تاریخ که فتوحات و پیروزیهای خود را در تمام قلمرو روم بپایان رسانیده بود برای این که شهرتی بر شهرتهای سابق خود بیفزاید درصدد جنك با حریف مشرقی یعنی دولت پارت بر آمد و هواخواهان **سزار** که همیشه در مجلس سنا میل و ارادهٔ او را تأیید می کردند چنین انتشار دادند که در کتاب سی‌بیل[4] درج است که روم وقتی بر پارت غلبه خواهد کرد که آن کشور بفرمان یك پادشاه بوده باشد. باری از مجلس سنای مطیع فرمان لازم در این باب صادر شد ولژیون‌ها (افواج)

1– Cornelia. 2– Pharnaces. 3– Zela. 4– Sibyl.

فراهم و حتی بحرکت در آمده روانه مشرق گردیدند که قضا کار خود را کرد یعنی در روز پانزدهم ماه مارس ٤٤ قبل‌از میلادخنجر آزادیخواهان، پارت‌را ازیك‌مخاطره‌ای که شاید در تمام دوران تاریخ وی بزرگترین خطر بشمار میآمد خلاصی بخشید، چه قیصر با مهارت زیادی که در جنك و بصیرتی که در سیاست داشت و نیز تجاربی که از جنگ های اولیهٔ روم اندوخته بود یقیناً آن مملکت‌را متصرف و ارد را مقهور و همان معامله را با او میکرد که اسکندر کبیر با داریوش کرد.

سوابق حالات مارك انطونی[1]

باید دانست که عملیات‌هیچیك از نامداران‌روم در آنزمان‌در شرق نزدیك بقدر عملیات مارك انطونی دارای اهمیت نیست و بنابراین لازم است که‌مختصری از سوابق حالات اورا مذکور داریم. در فصل گذشته اشاره باین‌مطلب شدکه گابی نیوس[2] حکمران رومی در سوریه مبلغ‌هنگفتی‌تعارف گرفته‌بکشورمصر حمله‌برد، مارکوس آنتیوخوس[3] نوهٔوکیل مدافع معروف وفرزند ژولیه[4] یکی از اعضاء خانوادهٔ سزار در اینجنك فرمانده کل قوا بود. او قبلا بواسطهٔ دستگیر کردن اریستوبولس[5] سردار یهودان‌شورش طلب وپسر اوکه کار مهم خطیری بود رشادت ومهارتی ابراز داشته وشهرتی بسزا حاصل‌کرد.

درجنك برضد مصر که رئیس قسمت سوار نظام‌بود عملیاتش باعث پیشرفت‌سپاه روم‌گردید و درگرفتن پلوزیوم که مفتاح کلیهٔ آنکشور محسوب میشد وقشون پادگان آن از شجعان‌یهود بودند او فوق‌العاده اظهار شایستگی‌نمود ونیز در جنك آخرین،او شجاعت غریبی ازخودبروز داده وپس از اینکه‌سلطنت مصر باز به بطلمیوس واگذار گردید این پادشاه‌که در حال غضب بود برای اینکه بمردم بفهماند که دوباره به تخت وتاج رسیده است خواست ازجماعتی که‌بااوسابقاً ضدیت کرده بودند انتقام‌کشیده‌وقتل عام کند، ولی‌مارك آنطونی دراین‌امر با او مخالفت‌نموده وکوشش کردکه این‌مقصود بعمل نیاید و از این‌رو در مراجعت از مصر نام نیکی از خود درحسن نیت و لیاقت و

---

١ – Mark Antony. ٢ – Gabinius. ٣ – Marcos Antiochus. ٤ – Julia. ٥ – Aristobols.

کفایت بیادگار گذاشت.

قبل ازجنك داخلی، او بهواخواهان قیصر (سزار) که در سنا مدافع ملت بودند امداد می نمود ودرجریان محاربات، اودرمیدان فارسال فرمانده جناح چپ بوده وخدمتهای شایانی به قیصر کرد. این مرد بعداز قتل ولینعمت خویش تمام نوشتجات و اسناد و نیز وجوه نقد او را خود تصاحب نموده وتا وقتی که **او کتاوین** بعنوان وارث حقیقی سزار بروی کار نیامده بود رئیس وجانشین آن خانواده بوده است، زمانی که این دو با هم بنای نزاع وجدال راگذاشتند **او کتاوین** بر **انطونی** غالب آمده واورابطرف کوهستان الب راند، لیکن چیزی نگذشت که او باهیفده لیژیون که تحت فرمان خود جمع کرده بود برگشته وبالاخره **او کتاوین** را مجبور بصلح کرد. پس هردو سردار با هم متحده شده برای جنك با **بروتوس**[1] و **کاسیوس**[2] بمقدونیا حرکت کردند. در۴۲ قبل از میلاد پیروزی که درجنك فیلیپی نصیب آنها شدقسمت عمدهٔ آن مرهون عملیات **انطونی** بوده است، چه **او کتاوین** تا این درجه علیل بود که باتخت روان او را حرکت میدادند. بعد از این فتح **انطونی** بسمت مشرق حرکت کرد وچنان خراج سنگینی بمشرقیها تحمیل کرد که وقتی بطور اغراق باو گفتند که آسیادویست هزار طالان برای خدمات شما حاضر کرده است، او هم بدون پروا گفت «اگر این مبلغ را ندادهاند ازمتصدیان آن مطالبه کنید و اگر دادهاند و مصرف شده است پس ماخراب وورشکست خواهیم بود». کثرت اسراف وتبذیر و افراط در خود نمائی و نیز غرور و بی پروائی او حدّی برای فشار وسختگیری اهالی بلاد مشرق باقی نگذاشت و چیزی که کسر داشت همانا وجود **کلئوپاترا**[3] ملکهٔ مصر بود که او نیزدراین موقع باکشتی بهسیدنوس بر **انطونی** وارد شده وآن عرصه را جلوگاه حسن خود قرارداد وترجمهٔ شعری که **شکسپیر** در این باب گفته بشرح زیراست: «کشتی که **کلئوپاترا** در آن نشسته بود مانند سریری درخشان درمیان آب افروخته، سکان کشتی از طلا وشراع آن ارغوانی بود»[4] وازاینوقت

۱– Brutus. ۲– Cassius. ۳– Cleopatra.

۴ – شکسپیر ، نمایشنامه آنتونی وکلئوپاترا (مؤلف).

ببعد **انطونی** بالمره در زیر نفوذ وفرمان این زن که در حسن وزیبائی و دانش بی‌نظیر بود واقع شده میل واراده‌اش بروجود **انطونی** حکمفرما بوده است.

حملهٔ پارت تحت فرمان پاکروس و لابینوس ۴۰ - ۳۹ قبل از میلاد

تعجب در اینست که در میدان فیلیپی یکدسته قشون پارت هم پیکار میکرده است. **ارد** که از میان آب گل‌آلود ماهی میجست در ابتدا یکدستهٔ کوچکی از نیروی خود را به کمك **کاسیلیوس باسوس**[1] فرستاد که یکی ازطرفداران **پمپی** بوده و بعد قصد کرد سلطنت مستقلی تشکیل دهد. درسال۴۳قبل‌ازمیلاد **باسوس** به **کاسیوس** ملحق شده وقسمت قشون پارتی را هم باخود آورد واین افسر لایق که در دربار پارت معروف بود موقع را غنیمت دانسته برای ایجاد روابط و مناسبات حسنه قشون نامبرده را باتحف وهدایای گران‌بها بنزد **ارد** بر گردانید. در پاداش آن یك عده از سوارنظام در جنگ فیلیپی بکمك او فرستاده شد واین اول دفعه‌ای است که قشون پارت در اروپا دیده میشود.

شکست بروتوس و **کاسیوس** که بنا **بخواهش** خودش بدست یکی از غلامان پارتی وی کشته شد بآسانی میتوانست که بین فاتحین و پادشاه پارت مشکلاتی تولید نماید، اما **ارد** بواسطهٔ ضعفی که از جنگهای همیشگی داخلی عارض امپراطوری روم شده بود خودرا از او قویتر میدانست و مصمم بود که از موقع استفاده کند. در این زمان دولت پارت یك ژنرال رومی را که نامش **کنتوس‌لابینوس**[2] بود تحت اختیار خودداشت سردارنامبرده‌سابقاً ازطرف **بروتوس** و **کاسیوس** بسفارت‌بدربار **ارد** آمده و بعد نظر بخوفی که داشته‌است دیگر بمیهن خود بر نگشت بلکه دردربار پارت‌مشغول خدمت شده بود و هر چند از سرداران نامی نبود ولیکن خدماتش به پارتیها ذیقیمت وقابل تقدیر بود.

ارد که فرزند خود **پاکروس** را از تقصیری که داشت عفو نموده بود در بهار سال چهلم قبل از میلاد که تقریبا ده سال بعد از جنگ اول بود او را باتفاق **لابینوس**

۱- Caeciliu Bassus. ۲- Quintus Labinus.

بالشکر زیادی بسوریه روانه نمود و آنها از فرات گذشتندو **انطونی** که برای پیشوائی قشون روم بایستی دراین موقع حضور داشته باشد برای حفظ منافع خودش علیه **اوکتاوین** ویرا بمغرب طلبیدند و بنابراین سوریه را بیکی ازسر کردگان نالایق خویش موسوم به **دیسیدیوس ساکسا**[1] واگذاشته خود بروم رفت. پارتیها دروهلهٔ اول آنچه درجلو آنها بود همه را جاروب کردند. آنهاپس از شکست دادن **دیسیدیوس ساکسا** اپاما و انطاکیه هر دو را مجبور بتسلیم نمودند. آنوقت این دو سردار از یکدیگر جداشده **پاکروس** بطرف جنوب و **لابینوس** از رود تاوروس عبور نمود. **پاکروس** تمام خاك سوریه را باستثنای بندر صور مسخر ساخت و بفلسطین رفت، در آنجا دو نفریکی **هیرکانوس**[2] و دیگری **انتی گونوس**[3] عمو و برادر زاده که رقیب هم بودند برسر سلطنت منازعه داشتند. **انتی گونوس** هزار طالان که معادل دویست وچهل هزار لیره باشد باپانصد زن یهودی به **پاکروس** تعارف داد وسلطنت اورا تصاحب کرده وتا سه سال هم سطنتش دوام نمود. **لابینوس** نیز در جنگهای خود فاتح گردیده و **دیسیدیوس** را در جنگ دوم بقتل رسانید وپس ازآن بجنوب آسیای صغیر تاخته وبفتوحاتی که کرده بود مغرور گشته خودرا امپراطور نامیده وسکه بنام وصورت خود زد.

صلح براندیزیوم، ۴۰ قبل از میلاد

دراین میانه **انطونی** درایتالی موفقیت حاصل نموده و بواسطهٔ صلح براندیزیوم تقسیم ثالثی در قلمرو روم بعمل آمد، بدین معنی که متصرفات افریقائی روم به **لاپیدوس**[4] واگذار گردید. ولایات شرقی هم که سرحد آن سکودرا (سقوتری کنونی) تعیین شده بود به **انطونی** داده شد، خلاصه **انطونی** و **اوکتاوین** باتفاق هم وارد روم شده و از طرف اهالی بمناسبت صلحی که مابین این دو سردار واقع شده بود استقبال شایانی بعمل آمده و عموم اظهار مسرت و شادمانی نمودند و بعد برای استحکام مبانی این صلح **اوکتاویه** خواهر **اوکتاوین** که به لیافت وکمال آراسته بود به نکاح **انطونی** در آمد.

۱– Decidius Saxa. ۲– Hyrcanus. ۳– Antigonus. ٤– Lapidus.

فتوحات ونتیدیوس
۹۳ قبل از میلاد

در موسم پائیز ۳۹ قبل از میلاد **انطونی** برای ادامهٔ جنگ در آسیا از روم حرکت نموده و چون در راه بیونان رسید **پبلیوس و ینتدیوس**[1] یکی‌ازصاحبمنصبان خود را بجنگ **لابیدنوس** روانه‌داشت.افسر نامبرده به **لابیدنوس** هنگامیکه عدهٔ کافی حاضر نداشت حمله برده و او هم که غافلگیر شده بود ناچار به کلیکیه عقب نشست، شرح‌واقعه‌رابه **پاکروس** خبر داد و او نیز از قشون سواره عدهٔ زیادی بکمك‌وی فرستاد که درتحت اختیاروی باشند.ولی‌عدهٔ مزبورمستقلانه بنای عملیات راگذاشته ناگهان‌به **ونتیدیوس** حمله برده و شکست خورد. در نتیجهٔ این حرکت **لابینوس** مستأصل مانده ابتدا دستگیر شده سپس مقتول گردید. **پاکروس** از این پیش آمدشوم مضطرب گشته به نواحی شمال سوریه عقب کشید در این جا و **نتیدیوس** بهمین قدر که سوریه را از جنگ دشمن خارج ساخت اکتفا کرده از روی عقل و احتیاط به تعاقب او دیگر نپرداخت.

شکست‌ومرگ پاکروس‌در
۳۸قبل از میلاد

این شاهزاده پارتی نتوانست کشور مفتوح خودرا درتصرف حریف ببیند لذا پس از موسم زمستان از فرات عبور نمود. **ونتیدیوس** درابتدا بعملیات تدافعی پرداخته‌اردوی خودرا دربالای تپه‌ای قرار داده وخندقی دور آن کنده واطراف آنرا مستحکم نمود. سپاهیان پارت بدواً تحریك شده دلیرانه بآن‌تپه حمله بردند وبالارفتند، ولی‌ناگهان‌دروازه‌های اطراف اردو باز وافواج رومی بیرون ریخته باقشون پارت در آویختند و آنها را به عقب رانده مرد و مرکب را از بالا بزیرغلطانیده و دست از تعاقب آنها نکشیدند،ولی سواران پارتی درمقابل پا فشرده هنگامهٔ جنگ سخت وعاقبت **پاکروس** کشته شدو جنگ خاتمه یافت، سپاهیان پارتی‌بطرف پل‌قائقی‌فرات فرار کردند که از آنجا بگذرند ولی راه را بر آنها گرفتند و ازین قشون فقط یکدسته جان در برد که از طرف شمال به کاماژن[2] گریخته بود.

۱– Publius Ventidus. ۲– Cammagene'

نتایج این جنگ بظاهر گمنام در درجهٔ اول اهمیت بوده‌اند چه تا آنوقت پارتیها سر ایالات آسیائی روم با آن دولت مهیای جنگ بوده‌وچندین بارهم بآن نواحی هجوم برده‌وتا اندازه‌ای هم راتق و فاتق بوده‌اند اما بعد از این جنگ از حمله وهجوم دست کشیده از آن پس بحفظ مرزهای خود قناعت مینمودند، فقط ارمنستان که‌در منطقهٔ نفوذ آنها واقع شده مستثنی بوده است.

مرگ ارد - ۳۷ قبل از میلاد تقریباً

مرگ **پاکروس** صدمهٔ بسیار سختی به **ارد** وارد آورد. این پادشاه پیر بعد از این دست از سلطنت کشیده‌وپسر بزرگش **فرهاد** چهارم‌رابجای‌خودبر تخت‌نشانید. سکهٔ پادشاه‌نامبرده اول سکه‌ایست که دارای تاریخ است. اواول کاری که کرد این بود که برادرانش را به قتل رساند. پدرش وقتیکه این خبر را شنید اورا سخت ملامت کرده در نتیجه ویرا نیز بفرزندانش ملحق ساخت، بدینطریق‌سلطنت باشکوه وطولانی این پادشاه که‌شهرت پارت را بجائی رسانید که شنیدن اسمش اهالی روم را بخوف و وحشت می‌انداخت بآخر رسید، این مرد شاید در عداد رجال بزرگ نبوده است و غلبهٔ قاهرانه‌اش بر **کراسوس** مرهون‌کفایت و لیاقت **سورنا** سپهسالار پارت بود. معهذا چون عظمت و قدرت‌کشور خودرا بپایه‌ای رسانید که باروم همدوش وردیك‌ردیف قرار گرفت سزاوار تعریف وتمجید است.

عزیمت انطونی[1] بجنگ پارت، ۳۶ قبل از میلاد

فرهاد چهارم پس‌از کشتن‌پدرو برادران خود شروع بسلطنتی مخوف ودهشتناك نموده و بسیاری‌از اعاظم‌ورجال در بار ازاو رمیده‌وترك‌وطن گفتند و بهرطرفی که‌میتوانستند فرار کردند، از جمله شخصی موسوم به **مونه‌زس**[2] ازسر کردکان نامی و معروف **پاکروس** بود. این شخص بنزد **آنطونی** رفته و اورا آگاه کرد که برای حمله به‌پارت موقع مناسب است.

فرهاد ازاین‌قضیه‌مضطرب گشته **مونه‌زس** را استمالت‌نمود وبنزدخویش‌طلبید.

۱– Antony. ۲– Monaeses.

انطونی نیز باواجازهٔ مراجعت‌داده ضمناً دستور داد که به **فرهاد** حالی کند که مقصود او از این جنگ استرداد بیرقهائی است که از قشون روم گرفته‌شده است و نیزرهائی اسرائی است که تا کنون زنده و باقی هستند، ولی او از این اظهار فقط میخواسته‌است که دربار پارت را اغفال‌کرده باشد، چه آنطونی از فتوحاتی که بدست **ونتیدیوس** شده‌بود حسد برده برای یك‌جنگی که شهرتش‌را فوق شهرت او قراردهد انتظار وقت میکشید، بنابراین در خفیه مشغول تهیه گردید و بزودی موفق شده شانزده یا هیجده فوج جنگ آزموده که عدهٔ آنها به شصت هزار تن می‌رسید حاضر ساخت. بعلاوه ده هزار سوار گالی وایبری وسی‌هزار سپاه ذخیره ورویهمرفته لشکری مهیب وجرارترتیب داد. **ارتاوسدس** پادشاه ارمنستان نیز قراردادی در خفیه با او بست و برطبق آن ملتزم گردید که شش‌هزار سوار وهفت هزار پیاده در میدان جنگ بکمك او حاضر سازد، با اینکه لازم بود که قبل از اینکه بپارت وقت‌بدهد که بتکمیل‌قوای حربی‌خود بپردازد بوی حمله‌ببرد براثر عشق وعلاقهٔ مفرط اوبه **کلئوپاترا** نتوانست میدان رزم را بر مجلس بزم ترجیح دهد. بالاخره وقت عزیزش را صرف صحبت او کرده و تانیمهٔ تابستان ۳۶ قبل از میلاد از جای خود حرکت ننمود. نتیجه این شد که وقتی که با قشون خود که عدهٔ آن بالغ بر یکصدهزار نفر بود خواست‌از فرات بگذردقشون‌پارت سواحل فرات را چنان محکم نگاهداشته بود که برای **آنطونی** عبوراز فرات‌ممکن نشد. لذا از سمت شمال بارمنستان رفته و در آنجا پذیرائی‌گرمی از او بعمل آمد. **ارتاوسدس** باو پیشنهادکردکه چون عمدهٔ قشون پارت اینوقت در ساحل فرات جمع هستندبهتراینست‌که نقشه‌جنك‌راتغییرداده‌ازارمنستان‌بمادآذربایجان‌حمله‌برده‌وپراسپا[1] پایتخت آنجا را بتصرف درآورد، چه حکمران آنجا از متفقین پارت است وازاینجهت

---

۱ – (Praaspa) واین همان خرابه‌های موسوم به تخت سلیمان میباشدکه واقع دریکصد میلی ارومیه است. راولینسون باشتباه رفته میگویدکه‌اکباتان قدیم در آن محل بناشده بود(رجوع شود بفصل دهم کتاب حاضر) و نیز رجوع شودبکتاب«ایران گذشته وحال» تألیف ویلیام‌جکسون فصل یازده وسترابو کتاب ۱۱ وفصل ۱۳ که‌درآنجا «ورا» Vera مصحف «بیر» Bir که بمعنای دژآمده باپراسپایکی شناخته شده است. (مؤلف).

یك کار بزرگی ازپیش برده خواهد شد. **انطونی** با این پیشنهاد موافقت نموده وچنین معلوم میشود که نمیدانست قشون پارت در آنجا حاضر خواهد بود. پس او قشون‌خود را دو قسمت نموده قسمتی که‌مشتمل بر باروبنه‌وماشین آلات محاصره بود بعقب گذاشت وخود با قسمت دیگر بتعجیل پیش رانده وبسوی پراسپا شتافت، مقصود او این بود که بی‌خبر بآنشهر حمله برده‌وآنرا بتصرف بیاورد، ولی وقتی که‌بآنجا رسید دید رسیدن بمقصودی که در نظر گرفته بود ناممکن وبالاخره احتیاج به ماشین‌آلات محاصره پیدا کرده مجبور شد که بانتظار رسیدن آنها بنشیند.

در این میانه پارتیها همانطور که انتظار میرفت دنبال قشون **انطونی** را گرفته‌و چون بلای ناگهانی برسر **استاتیانوس** که ستون دوم تحت حفاظت‌وفرمان او گذاشته شده واز عقب حامل آلات وادوات محاصره بود ریخته و کاملا فاتح درآمدند، چه در همان وهلهٔ اول او را با هزار نفر رومی کشتند وتمام ماشین آلات و اسباب محاصره‌ای که با او بود همه‌را تصاحب نمودند. معلوم است این‌حادثهٔ غیر مترقبه یك ضربت خیلی سختی بوده‌که بر **آنطونی** وارد وباعث اندوه تمام رومیان‌گردید. ولی رستاخیز وقتی شدکه پادشاه ارمنستان متحد او هم خلاف عهدکرده باقشون خود از او جداگردیدو بدنبال کار خودش رفت . بالجمله تمام سعی و کوشش او در تسخیر آن دژ مستحکم طبیعی بهدر رفت . خواربار رو بکمی گذاشت . قشون پارت بعادت مألوف خود بجنك وگریز پرداخت. چندانکه **آنطونی** تلاش کرده‌که با دشمن درمیدان‌جنك‌روبروشود ممکن نشد. موسم‌پائیز هم دررسید وروزانه موقع خطرناکتر میشد. پس برای اینکه حیثیت وآبروی خودرا بظاهر حفظ کرده باشد به پارتیها پیغام دادکه اگر بیرقهائی را که از **کراسوس** گرفته‌اند مسترد دارند واسرای رومی را رها کنند محاصره را ترك خواهدگفت. در جواب این اظهار غیر از سخریه و استهزا چیزی نشنید. بالاخره مصمم گشت که‌کوچ کرده مراجعت نماید، این مراجعت از دو راه ممکن بود صورت‌گیرد، یکی از این دو راه راهی که طرف مشرق دریاچهٔ رضائیه بوده است که‌آب آن قابل آشامیدن نیست، ولی اراضی اطراف آن جلگه وهموار است ، دیگر راهی است که از

سمت مشرق از میان کوهستان میگذرد. چون **آنطونی** شنید که قشون پارت راه جلگه را گرفته است از روی مصلحت راه کوهستانی که از حوالی تبریز عبور میکند انتخاب نمود. تا دو روز بدون اینکه با هیچگونه مقاومتی برخورد کند حرکت نمود، ولی روز سیم دسته‌ای از سپاهیان پارت نمودار شده اطراف این قشون فراری را گرفتند، رومیان در شکست **کراسوس** بتجربه فهمیده بودند که چاره تاکتیك یا تدابیر حربی سواران پارت که میزنند و می‌گریزند فقط وفقط بکار انداختن دستهٔ فلاخن اندازان است که گلولهٔ سربی را بطرف آنها پرتاب کنند. این بود که دست باین کار زدند و بعد حملات سواران گول هم بموقع مؤثر واقع شده بالاخره دفع شر دشمن را از آنها نمود. ولی صبح روز بعد بار دیگر بسروقت آنها آمده و آنچه توانستند کردند. خلاصه تا نوزده روز متوالی رومیان مورد تهدید حملات ولاکت بار پارتیها بوده و هر روز جمعی از قشون روم تلف میشد، بعلاوه تنگی خواربار و نبودن آب وشدت سرما هم برفلاکت ومصیبت آنها افزوده و بهلاکت وتباهی آنها کمك میکرد.

در یك جنگی که در حوالی تبریز واقع شد هشت هزار از قشون روم مقتول و مجروح شدند وعاقبت بحال فلاکت ودرماندگی برود ارس رسیده پس از عبور از آن از صدمات قشون پارت خلاصی یافتند، زیراکه **فرهاد** بیش از این ایشان را دنبال نکرده و بهمین قدر اکتفا نمود که آنهارا از قلمرو خود خارج ساخت، ولی مصیبت قشون روم هنوز بآخر نرسیده بود، چه قبل از آنکه بمقر زمستانی خود برسند هشت هزار نفر دیگر در این میانه رهسپار دیار عدم گردیدند.

باید دانست که **آنطونی** در این عقب نشینی در جریان احوال از بروز همدردی و مردانگی وسایر صفات محموده روحیهٔ قشون را بطرف خود جلب نمؤده، در حس اطاعت وفرمانبرداری آنها نمیگذاشت اندك خللی وارد آید. **پلوتارك** مینویسد که او در جریان این احوال عقب نشینی ده هزار تن ورد زبان او بوده، متصل میگفت «اه! «عقب نشینی ده هزار نفر» آری او حیات دلیران یونانی را یاد مینمود که باوجود مشکلات و سختیهائی که در این قسمت از آسیا داشته و بمخاطراتی که بیش از مخاطرات او گرفتار

بوده‌اند معهذا خودشان را به مأمن نجات رسانیده بودند.

جنگ او در ارمنستان ۳۴ - ۳۲

محتمل است **آنطونی** بخیال ادامهٔ جنگ بوده است ؛ ولی برگشت بنزد **کلئوپاترا** وملاقات آن دلبر رعنا دیگر مجالی باو نداد که باجرای این منظور بپردازد . در موسم زمستان پادشاه ماد که در تقسیم غنائم رومی سهمی بطور دلخواه نبرده بود جرئت کرده زبان بشکایت وملامت کردن وایراد گشود. چون ازخشونت مزاج وسبعیت طبع **فرهاد** آگاه بود خودرا مورد تهدید دیده ناچار بنای طغیان را گذاشت، او رسولی به‌اسکندریه‌نزد **آنطونی** فرستاد وباو وعدهٔ همه نوع همراهی داد. سردار روم که خیلی مایل بکشیدن انتقام از پادشاه ارمنستان‌بود این اظهار موافقت را غنیمت دانسته و پیشنهادی که‌کرده بود باکمال میل‌پذیرفت. بالاخره درسال۳۴قبل از میلادبغتةً بارمنستان‌تاخته و باحیله های‌جنگی **ارتاوادس** راگرفتارکرد. پس‌از آن به‌نهب وغارت پرداخته و در هرجا قشونی پادگان‌گذاشته بمصر معاودت‌نمود.اودرسال۳۳قبل‌ازمیلاد باردیگر بدین‌حدود خودرا ظاهر ساخته وبه‌رود ارس‌رسید، او قراردادی با پادشاه **ماد** بسته و برطبق آن قسمتی از ارمنستان‌را برقلمرو وی افزود، دسته‌ای ازپیاده نظام روم‌را هم تحت اختیار او گذاشت. امابرای‌اینکه‌مقام خود را درمقابل **اوکتاوین** محفوظ دارد ناچار موضوع پارت و پارتیها را از نظر انداخته تمام قوای خودرا متوجه روم ساخت. ظن قوی آن‌ـ است که **فرهاد** در اینموقع که بحـال خود گذاشته شده بود برای انتقام از پادشاه ماد فرصتی بدست آورده آن دست نشاندهٔ عاصی را مقهور نموده و محبوس ساخته ـ است، سپس باتفاق **ارتاگزیاس** پسر **ارتاوادس** به‌ارمنستان تاخته و بلادی را که‌در تحت‌محافظت قشون روم بود ولی از جائی‌بدانها‌کمك نمی‌رسید از تصرف آنان‌خارج ساخت، لشکریانی را که پادگان آن نواحی بودند همه رااسیر نمود . درانداك‌زمانی ارمنستان بحال سابق‌خود برگشته‌واز تبعیت روم خارج گردید، معلوم است‌که‌بواسطهٔ این جنگها و پیشرفت‌ها اعتبار دولت پارت بیش از پیش رو بفزونی نهاد ، زیرا قشون **استاتیانوس** را مقهور و نابود نمود و **مارك آنطونی** را با تلفـات بسیار سنگین از

قلمرو خود خارج کرده بطوریکه او دیگر جرئت نکرد که ازسرحد پارت قدمی جلوتر بگذارد و نیز ارمنستان را جزء منطقهٔ نفوذ خود قرارداد.

فرهاد چهارم و تیرداد
۳۰-۳۳ق.م

پس از این فتوحات، سبعیت طبع و شقاوت **فرهاد** رو بفزونی نهاده و بحدی اورا خطرناك جلوه داد که در سال ۳۳ قبل از میلاد اهالی پارت تحت قیادت یکی از نجبای کشور موسوم به **تیر داد** شورش کردند. **فرهاد** ناچار بنزد طوائف آسیای وسطی رفته و **تیرداد** بجای او بر تخت نشست، ولی پس از سه‌سال **فرهاد** با سپاهی که از آن طوائف تدارك کرده بود مراجعت کرد. **تیرداد** درمقابل او تاب مقاومت نیاورده بالاخره مغلوب شد، پسر کوچکتر **فرهاد** را باخود برداشته به **اوکتاوین** که آنوقت در سوریه بود ملتجی گردید. پسر **فرهاد** بطور گروگان پذیرفته شد. **تیرداد** هم تحت حمایت قرار گرفت، لیکن سیاست محافظت کارانهٔ آنوقت روم اقتضا نکرد که ازفرات تجاوز نموده بحدود پارت قدم بگذارد.

پس دادن بیرقهای روم
۲۰ قبل از میلاد

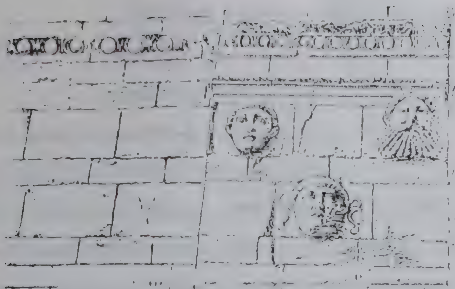
مدت هفت سال که از این تاریخ گذشت یعنی درسال ۲۳ قبل از میلاد **فرهاد** باب روابط و مناسبات با دولت روم را مفتوح ساخته تسلیم **تیرداد** مدعی خودورهائی پسرش راخواستگار گردید. **اوکتاوین** که آنوقت امپراطور **آگوستس** خوانده میشد از تسلیم **تیرداد** ابا نمود ولی مراجعت پسرش را بدون اینکه فدیه‌ای بخواهد پذیرفت، لیکن درعوض بیرقهای روم را تقاضا نمود. **فرهاد** با مسرت تمام به‌پسرش رسید، ولی در پس دادن بیرق های روم موافقتی نشان نداد. پس از سه سال که از این قضیه گذشت و امپراطور بار دیگر بطرف کشورهای شرقی خودسفر نمود **فرهاد** ازعاقبت این استنکاف خود در پس دادن بیرقها بیمناك شده و بالاخره تمام آنها را بنزد امپراطور فرستاد. اینقضیه اثر حیرت انگیزی درروم بخشید.چنانکه درتمام روم شادیها کردند وجشنها گرفتند، قیصرابهت وجلالش درسرتاسر مملکت بالا گرفت. نویسندگان آنروز اینواقعه را باآب و تاب زیاد نوشتند، تعریفها ازاو کردندومدح و ثنا گفتند. ازجمله **هوراس** شاعرمعروف رومی

پایان دومین آزمایش قدرت

درضمن شاهکارهائی که ازخود باقی گذاشته لیاقت قیصر را دراین مورد سروده‌است[1] جنگهای **مارک آنطونی** بمنازعات و محاربات مابین‌دولت پارت و روم ، بازیگر عمدهٔ شرق وغرب ، صورت دیگری داد بواسطهٔ اینکه **فرهاد** بیرقهای روم را پس داد یکی ازدواعی عمدهٔ حملات خصمانهٔ روم برعلیه همسایهٔ قوی وزبردست خود مرتفع گردید. **آگوستس** که از روی عقل از جنگهای خارجی اجتناب داشت سیاست دولت را بر این قرار داد که قلمروش را زیاده بر آنچه دارد نباید وسعت بدهد . از اینطرف **فرهاد** هم متوجه باین نکته شدکه دوستی با روم برای او بغایت مفید و سودمند است ، لذا فرزندانش را وقتیکه بزرگ شدند بدربار **آگوستس** فرستاد . هرچند علت عمدهٔ اینکار درباطن این بودکه از شر رقابت آنها خود را محفوظ دارد ، ولی بظاهر چنین وانمود کرد که آنها را بطور گروگان بدربار روم میفرستد . بالجمله یك روح آرام مسرت بخشی آن زمان در مناسبات این دو دولت حکمفرما بوده است ، نظیر همان روحی که پیش از جنگ در امپراطوری بریتانیای کبیر وجود داشت و تاخت وتازها وتجاوزات خصمانه‌ای که بخاك یکدیگر میکردند تا مدت یکصد سال بین دو دولت همسایه موقوف شد .

---

۱ – Tua, Caesar, aetas
fruges et agris rettulit uberes,
et signa nostro restituit Iovi
derepta Parthorum superbis
postibus, et vacuum duellis
Ianum Quirini clausit et ordinem
rectam evaganti frena licentiae
iniecit emovitque culpas
et veteres revocavit artes.



حجاریهای پارتی در کاخ عمدةالحضر

فصل سی و دوم

تشکیلات دولت پارت و مذهب و معماری آن

یك مردمان یا (بیك اندازه) یك اردو گاهی بدون سابقه و لاحقه ، بدون مذهب ، فنون ، سیاست و طرز ادارهٔ خاص بخود مدت پانصد سال قیمومت شرق را بعهده داشته و آسیا را از قشون روم حفظ نمودند.

« گاردنر - در خصوص پارتیها »

تشکیلات دولت پارت (اشکانی)

تاریخ پارت از نظر وسیع تری همان تاریخ ایران و آسیای وسطی است که در تحت سلطه وتفوق ارساسیان(اشکانیان) بوده . این طایفهٔ صحرا نورد طوائف و اقوام مختلفه‌ای راکه بزیر فرمان خود درآوردند نه در عمران و آبادی قدمی برداشتند و نه دربهم پیوستن آن طوائف و اقوام مغلوبه در یك ملت بذل مساعی نمودند . کلیهٔ قلمرو آنها از شهر صد دروازه دو قسمت شده ، قسمت علیا مشتمل بر یازده استان و بخش سفلی دارای هفت استان بوده است . بطور کلی میتوان گفت که پارتی ها هر ایالت و پایتختی را که میگرفتند مادامیکه میدیدند که احکامشان نافذ و مجری و خراج پرداخته میشود بهمین اکتفا کرده درامور داخلی آن ایالت مداخله نمیکردند وسکنه را درهر رشته‌ای

که بودند بحال خودشان وامیگذاشتند . آنها وقتیکه یك کشور را فتح میکردند یا دوباره آنرا بسلطان آنجا وامیگذاشتند که مانند یك پادشاه دست نشانده حکومت مینمود و یا یکنفر والی از طرف خود موسوم به (ویتاکسا) برای ادارهٔ آن میگماشتند. مثلا ماد آذربایجان ، خوزستان ، فارس ، آدیابن هر کدام سلطانی از خود داشتند ، برعکس کشور بابل که یکنفر ساتراپ در آنجا حکومت مینموده است . بقول گی بن[1] وضع حکومت پارت خیلی شبیه بوضع حکومت اروپا در قرون وسطی بود، اماشهرهای یونانی نشین و آنها بطوریکه سابقاً ذکر شده است زیاد و درسرتاسر مملکت پراکنده بودند و غالباً آباد هم بوده‌اند با آنها بطریق غیرمعمول رفتار میشده است . این شهرها دارای حکومت بلدی بوده و از روی حقوق وامتیازاتی که از قدیم دارا بودند عملا خود مختاری داشتند (یعنی هر کدام جمعیتی بودند مستقل و دولت پارت نظارتی بر آنها نداشت) ، مثلا شهر سلوکیه که طرفدارخانوادهٔ سلکوس ودارای یك کرور نفوس و بلوك آباد و حاصلخیز ازهر طرف ویرا احاطه کرده بود مقام شهر آزاد را دارا بوده است . فقط خراجی معین بخزانهٔ پارت میپرداخت . جماعات یهود هم استقلال داخلی داشتند ، هر چند که آن بپای استقلال یونانیان نمیرسیده است، حتی بعضی شهر هاشان نظیر مال یونانیان مقام شهر آزاد را دارا بوده است. هروقت جنگی با دولت غربی پیش میامد این دولت های نیمه مستقل شهرهای یونانی چنانکه از پیش هم اشاره شده است باعث ضعف دولت پارت بلکه وجودشان خالی از خطر نبود، اما از طرف دیگر احتمال میرود که همان نفوذ یونانیت باعث بقای این سلطنت گردید . چنانکه از عنوان «فیل‌هلن» یعنی محب یونان که در سکه های بسیاری از شاهان پارت استعمال میشده است میشود پی برد که این اتصال و پیوستگی تا چه اندازه سودمند بوده است .

وضع شاه

اعضاء خانواده و منسوبین سلطنت رتبه و مقام خود را بقدری بالا برده بودند که بقول آمیانوس مارسیلینوس « آزردن

---

۱ ــ (Gibbon) رجوع شود بکتاب « انحطاط و سقوط» جلد اول صفحهٔ ۳۳۹ چاپ اسمیت. (مؤلف) .

نژاد ارساس را هر کسی گناه کبیره شمرده و از آن اجتناب مینمود» نظر بهمین تعظیم و احترامی که از خاندان ارساس بعمل میآمد هیچوقت مدعی که خون آن نـژاد در عروقش نبود برای تخت وتاج پیدا نمیشد. درعین حال دو مجلس شوری برای جلوگیری ازعملیات (خودسرانهٔ) پادشاه بزرگ بطور توارث وجود داشت. یکی از آنها شورای خانوادگی که مرکب بود از اعضاء ذکور خاندان سلطنتی که بحد بلوغ و رشد رسیده بودند. دیگر مجلس سنا که از نجبای سالخورده و کار آزموده و نیز مشایخ و بزرگان روحانی تشکیل می‌یافت، نظیر مجلس اعیان امروز انگلیس، بانضمام خانوادهٔ سلطنت هفت خانوادهٔ دیگر برسم دورهٔ هخامنشیان در کشور وجود داشتند. پادشاه بایـد از خاندان اشکانی انتخاب شده و این انتخاب را هم دومجلس نامبرده که مجلس مغستان یا مهستان از آن تشکیل می‌یافت باید تصدیق نماید(توضیح اینکه هردومجلس وقتی که با هم منعقد میگردید آنرا مغستان میناميدند) حق گذاشتن تاج بر سرسلطان پس از انتخاب تعلق به سورنا داشت که منصب سپهسالاری به توارث با او بود و این امر سازمان نظامی دولت اشکانی را استوارتر میکرد. اکابر و بزرگان روحانی معروف به «میجی[1]» یا «صوفی» بودند. این جماعت چون نمایندهٔ مذهب رسمی کشور ودارای تعلیمات عالی بودند مانند کشیشان قرون وسطی دراروپا وعلمای حالیهٔ ایران مرغوبترین املاك و اراضی را مالك بوده و علاوه برحقوق وامتیازات مخصوصی که داشتند تشکیل حکومت مقتدرهٔ رؤسای روحانی هم بدست آنها بوده است. در اینجا ما اینرا ناچاریم اضافه کنیم که نزدیکی بپادشاه برای همه کس میسر نمیشد و لذا اشخاص دور و بیگانه ناگزیر بودند تمثال پادشاه را که از زر ساخته شده و در شهرهای عمده گذاشته بودند تعظیم کنند. برای سلطان تاجی از جواهر وتختی از طلا بود که ازپادشاهان هخامنشی باقی مانده بود.

ارتش

بظاهر چنین معلوم میشود که دردولت پارت غیراز گارد سلطنتی سپاه دائمی وجود نداشت، مانند دورهٔ هخامنشی هروقت جنگی

1 – Magi

روی میداد بسلاطین دست نشانده و استانداران امریه ای صادر میشد که هر کدام لشکری ازحوزۀ حکمرانی خود فراهم نموده در یك روزمخصوص درمحل معینی حاضر شوند. هزینۀ این لشکرکشی تماماً بعهدۀ خود آنها بوده است.

قشون پیاده، مثل ایران امروزچندان محل اعتنا نبوده است، بر طبق آنچه‌در قضیۀ **کراسوس** مذکور داشتیم قشون کار آمد و جنگی پارتیها همان سواران سبك اسلحه وسنگین اسلحه بوده و ما بهترین تاکتیك سپاهیان پارت و نیز ضعف آنها را در موفق نشدن بتعاقب رومیان در شب در آنجا یعنی در جنگ با **کراسوس** نشان دادیم.

درجنگ با **آنطونی** معلوم‌است که **فرهاد** پادشاه پارت کوشش داشت که‌لشکر دشمن را قبل از رسیدن زمستان از خاك خود خارج کند، چه میدانست که نمیتواند قشونش را تا آنوقت یعنی تا یکمدت طولانی تحت‌السلاح نگاهدارد واین نیزیك‌ضعف شدید دیگر آنها را ظاهر می دارد. پارتی ها از فنون حربی که از مدتی قبل از **اسکندر کبیر** در یونان معمول بود بکلی محروم و بی بهره بوده اند. ماشین آلات و ادوات محاصره و قلعه گیری هم نداشتند با اینکه بسهولت میتوانستند بوسیلۀ رعایای یونانی خود این آلات و ادوات را تهیه نمایند. حتی وقتی که ماشین آلات محاصرۀ رومیان را که خیلی هم عالی بوده از **آنطونی** گرفتند قدر آن ها را ندانسته و همه را خراب کردند.

هرگونه عملیاتی راجع به کشتی رانی در نزد این قوم یعنی پارتیها که فقط به سواری واسب دوانی علاقۀ مخصوصی داشتند مجهول بود با اینکه هیرکانی ناحیه‌ای است که در سواحل دریای خزر واقع است. ما درسابق در یك مورد نسبت به پارسیها هم همین نظررا اظهار داشته‌ایم.

مطابق‌رسوم پادشاهان هخامنشی که دراختلاف‌فصول ازشوش به پرسپلیس وازآنجا به اکباتان‌حرکت مینمودند دربار پارت نیز زمستان را در بین‌النهرین وتابستان را در ماد و پارت بسر میبرد. پایتخت زمستانی شهرتیسفون بود که در ساحل یسار دجله مقابل سلوکیه و چندین میل پائین بغداد بنا

شده بود . اکباتان پایتخت وسطی و هکاتم پیلس هم مرز هیرکانیا (شاید سترابو اشتباهاً آنرا با هیرکانیا یکی دانسته است) پایتخت سوم آنها شمرده میشد . ری نیز که سر راه ماد علیا و پارت یا هیرکانیا واقع میباشد غالباً اقامتگاه آنها وشاید دارای کاخهای شاهی نیز بوده است . از جمله کاخی هم در بابل داشته‌اند که از آن فقط از نوشتجات فیلس ـ تراتوس شرحی بما رسیده‌است. نامبرده چنین میگوید : «سقف کاخ ازالواح‌مفرغ‌زینت یافته که بغایت شفاف ودرخشان بودند. دراین‌ساختمان اتاقهائی‌مخصوص‌زنان واتاقهائی مخصوص‌مردان‌وسالونهاوایوانهائی‌وجود داشت که‌تمام‌دیوارهای آن یاباخشتهای‌جواهر نشان زر و سیم اندود و یا تصاویر و نقوش ساخته شدهٔ از زر ناب مزین بوده است موضوعات تصاویر ونقوش نامبرده را ازافسانه‌های یونان‌منجمله اندرومیده[1] وارفیوس[2] که‌مکرر بمعرض نمایش گذاشته‌شده بود گرفته بودند... تسخیرشهر آتنه وجنگ‌ترموپیل و کانالی‌را که‌در کوه‌اتس[3] حفرشده بود دراینجا شما مشاهده مینمودید.. یکی‌ازاتاقهای مخصوص مردان‌سقفی داشت گنبدی مانند آسمان که تمامی آن ازیاقوتهای نیلی ترکیب یافته بود که ازهمهٔ احجار کریمه نیلی تر میباشد و آن در رنگ شباهت تام و تمامی باآسمان داشته است . »

برخلاف انتظار ازشرح‌زندگانی روزانهٔ شاه اطلاعی دردست نداریم، هوسرانی وخوشگذرانی سورنا راکه برکراسوس غلبه یافت ما درنوشتجات پلوتارك در بالا ملاحظه نمودیم پادشاه ملبس‌بلباس اهالی ماد بود، موی سررا ازوسط دوشقه‌میساخته وچهره را با آب ورنگ زینت میداده است، ده هزارسوارخاصه بانضمام امرا وافسران وخواص سلطنت درسفرها با پادشاه حرکت میکردند . بارو بنه ولوازم مسافرت مفصل‌و با عظمت بود . از این قرائن و امارات استنباط میشود که وضع زندگانـی شاهنشاه با همان تجمل وجلال وحتی بیش ازآنچه ذکرشد میگذشت .

وضع زنان

موافق آئین‌تعددزوجات که درمشرق زمین مرسوم است زنان در تحت تحکم وزیردستی‌بوده‌اند. مانند پادشاهان هخامنشی

1– Andromeda. 2– Orpheus. 3– Athos.

سلطان یك زن عمده که ملکه شناخته میشود وعدهٔ کثیری هم متعه یا مترس و کنیزان که اغلب آنها یونانی بودند داشته است. جدائی زنان از مردان یعنی حرم سرا ورسم حرم که درمشرق رواج داشته درمیان آنها نیز بوده است. اما خواجه سرایان برعکس ایام هخامنشی دارای نفوذ وقدرتی نبوده‌اند بغیر از موزا کنیز ایطالیائی هیچیك از ملکه های پارت مانند ملکه های سلاطین هخامنشی اقتدار و استیلا نداشتند. حقیقت این است که پارتیها مردی خودشان را بدرجهٔ معتنابهی محفوظ داشتند و آنهم غالباً برای این بوده است که آنها هیچوقت رسوم وعادات صحرا نشینی خود را از دست ندادند.

زندگانی پارتیها

اززندگانی پارتیها اطلاعی که داریم نسبتاً خیلی کم ومختصر است، ولی ازهمین مختصرهم میشود تصویر آنرا بخاطر آورد. دراین شکی نیست که کار عمده و باشرف نزد آنها اول از همه اشتغال بجنگ وجدال وپس ازآن اشتغال بصید وشکار بوده است. ما در سابق شرحی راجع بشکار که اقسام آن در آنزمان زیاد بوده است مذکورداشتیم وهرچند بیان مزبور راجع بهقرق گاهها بوده است، ولی ازآن میتوانیم یقین‌حاصل کنیم که پارتیها مانند پارسیها و مقدونیها شغل شکار را همیشه در مدنظر داشته و علاقهٔ خاصی بآن داشتند. این گفته ژوستن راخوب میتوان فهمید که میگوید قسمت عمدهٔ مواد اغذیهٔ آنها ازگوشت شکار بوده است، به شرب شراب نیزمعتاد بوده‌اند که‌ازخرما ساخته میشدوآنرا همچنانکه درهمه‌جامعمول است درمجالس‌جشن‌وسرور بحدوفور مینوشیدند، آلات موسیقی آنهاعبارت‌بود ازفلوت یا نی لبك و نیز طبل یا دهل. در ضیافتها و اعیاد اغلب مجالسشان برقص خاتمه پیدا مینمود مانند سایر اقوام‌صحرانشین درایام بدویت خوراکشان ساده ومحدود بوده‌است، ولی پس ازرسیدن‌بدولت‌ونعمت معلوم‌است تغییرعادت‌داده‌همه نوع گوشتی‌حتی‌گوشت خوك واقسام بقولات وسبزی آلات میخوردند. نان آنها ازخمیر ورآمده وبسیارسبك ومتخلخل بوده بطوریکه خوبی آن درروم هم شهرت داشته است.

لباس

لباس پارتیها مانند پارسیها قبائی بود بلند و گشاد که در آن‌زمان معمول مردمان ماد بوده و شلواری فراخ که میان

جماعت پتان الان هم مرسوم است. بجای کلاه چیزی بشکل نوار بر گرد سر می بستند که از دوطرف منتهی بدو رشتهٔ دراز میشد و یا «تیار» تاج گردی مخصوص پادشاهان هخامنشی بر سر میگذاشتند. موهای ریش و سر را پیچیده مجعد مینمودند، ولی این رسم باختلاف اوقات تغییر میکرد. هنگام جنگ سلاح آنها کلاه خودی بود ازفولاد صیقلی شده، یراق اسبها بسیار باثروت وقیمتی ودهنه و گل میخهای زرین معمول بوده است. اسلحهٔ عمدهٔ ملی کمانی بود پرقوت و شمشیری هم حمایل میکردند، بستن قمه در میان تمام طبقات بدون تخلف معمول بود، حربهٔ عمدهٔ سواران سنگین اسلحه نیزه بوده است.

لباس **اشك** اول، بطوریکه درمسکوکات دیده شده و **گاردنر** آنرا ذکر مینماید بدین قرار بود: «خودی مخروطی شکل شبیه بخودهای آشوریها برسر داشته که دنباله یا آویزهٔ زره ازاطراف آن برای حفظ گوش و گردن آویخته بوده است و نیمتاجی یونانی بر آن بسته گوشواره ها بگوش آویخته و گردن بندی ساده در گردن داشت، زرهی در بر مشتمل بر پولكها و یا حلقه‌ها که بازوهارا تابند دست وپا هارا تا نوزك میپوشانیده است وروی آن عبا یا جبهٔ نظامی پوشیده کفشها را با بند بساق پا میبست» اماپادشاهان بعد از **اشك** این لباس را متروك وفقط «بجامهٔ نرم وعبائی برروی آن اکتفا میکردند.»

قوانین و رسوم

از قوانین پارتیها چندان اطلاعی دردست نیست ومعذلك میتوانیم تصویری از آن بخاطر بیاوریم. بنای قوانین آنها برخشونت و سختی و شدت بوده و در مجازات وتنبیه رعایت تعادل و تناسب با گناه را نمینمودند، ولی آنها دراین مسئله منفرد نبودند، رسوم اصلی آنها همان رسوم بدویت وصحرانشینی وتا اندازه‌ای هم پابند عادات ورسوم پارسیان بودند وغالباً تمدن یونانی در آنها رسوخ داشته است. استعمال تاج یونانی ونیز القاب یونانی که معمول آن عصر بوده نفوذ یونانیت را در آنها نشان میدهد، تقویم آنها اگرچه ازروی تاریخ ارساس (**اشك**) بوده‌ولی تاریخ سلوکی هم درمیان آنها معمول وشایع بوده است[1]. صفات شخصی آنها عالی، بااسرا مهربان،

[1] ــ یك لوحهٔ بابلی در موزهٔ بریطانی (شمارهٔ ۹۰ . ۳۳۰، اطاق متعلقهٔ ببابل، قفسهٔ ج؛ شمارهٔ ۴۴۳) موجود میباشد که رسید وجوه متفرقه ای از نقره در آن ثبت است. تاریخی که‌در اینجا ذکر شده عبارتست از: ۱۵۴ اشکانی مطابق با ۲۱۸ سلوکی و ۹۴ قبل ازمیلاد (مؤلف).

دراقوال خود ثابت، وددرعایت عهود ساعی بوده‌اند و آنچه درنوشتجات هوراس برخلاف محاسن آنها نوشته شده بی‌اصل ومانند داستان «آلبیون غدار» بی‌پایه است.

مذهب

مذهب پارتیها مانند رسومشان ترکیبی بوده و آن از سه منبع مختلف گرفته شده ظاهراً در اوایل امر که بدولت و اقبال رسیدند معتقد بمذهبی نبودند مگر پرستش اشك که او را بانی وموسس سلطنت خود میدانستند، ولی باین پرستش اجدادی تنها اکتفا نکرده بعضی ازعقاید واصول زردشتی دورهٔ هخامنشی را نیز مانند مبارزهٔ دائمی بین اورمزد خالق خیر و دروغ و شر قبول نمودند، بآفتاب هنگام طلوع نماز کرده و آنرا بنام قدیم میترا پرستش مینمودند و همینطور ماه را نیز میپرستیدند، به بعضی خدایان دیگر نیز که گویا آنها را عوامل و کارکنان اورمزد تصور کرده ومحافظت پادشاهان وخانواده‌های آنان رامربوط بآنها میدانستند، درست مانند وجودهای مجرد دورهٔ هخامنشی معتقد بودند. سواد مردم پارت زیادتر همان هیاکل اجدادشان راکه گرانبهاترین اندوختهٔ هر خانواده اعم از عالی ودانی بوده است میپرستیدند، به سحر وافسون که از خصائص مذهب بابلیان بوداعتقاد کامل داشتند.

مغها در اول بغایت محترم شمرده میشدند، پاکی و قدوسیت آتش و نیز عدم تدفین اموات را تعلیم میدادند، در مجلس اعیان پارتی یامهستان عضویت داشتند، ولی بعد این اهمیت واحترام ازآنها کاسته و درآخر نفوذشان قریب به صفر گردیدو آن تا یك اندازه از اینجا ناشی شد که پارتیها نسبت بمذاهب یونان و یهود تساهل و تسامح روا داشته مخالفتی در ترویج آنها نمیکردند واخیراً مسیحیت[1] هم درآن کشور راه یافته وبنای انتشار راگذاشت و چنین معلوم میشودکه سلاطین اسرهون[2] از همان‌اوایل مسیحیت بآن مذاهب گرویده‌اند و این مخصوصاً بثبوت رسیده است که در سال ۱۹۸ میلادی در ادیسا پایتخت اسرهون که در آنوقت مرکز کلیسای شرقی بود شورائی

۱ ـ مذکور در کتاب «کلیسای آشوری» تالیف دکتر و، آ، وگرام. (مؤلف).

۲ – Osrhone.

برای تعیین تاریخ عید قیامت مسیح منعقد بود ، برخلاف آنچه از ضعف و انحطاط مذهب مانی در آن عصر نوشته شده است ما میدانیم که **ولگاش** اول یکی از پادشاهان پارت آنچه از کتاب اوستا باقیمانده بودجمع آوری نموده وی وجانشینانش عشق وعلاقهٔ خاصی بمذهب **زردشت** نشان میدادند.

در نوشتجات **فیلوستراتوس**[1] که ازسال ۱۷۲ تا حدود ۲٤٤ میلادی میزیست در وصف بابل که قسمتی از آن نقل شده است ما میخوانیم که هیاکل زرین خدایانی را که میپرستیدند اطراف گنبد نصب مینمودند ومانند ستارگان آسمان می‌درخشیدند و این در همان اطاقی بود که شاه برای داوری و حکمرانی می‌نشست و نیز چهار چرخ افسونی زرین بود که از سقف آویخته وبا صورت **نمسیس**[2] رب‌النوع پادشاه راتحذیر مینمودند که خودرا از سایر مخلوق برتر نشمارد ، این چرخها زبان خدایان خوانده میشده وبدست مغهائی نصب میشدند که درکاخ شاهی رفت و آمد و یا تقربشان بپادشاه زیاد بوده است[3]

بالاخره از این مسئله که درسکه‌های ازمنهٔ اخیره صورت پلاس[4] ، ارتمیس[5]، زئوس[6] وشایدهم **آپولو** دیده میشود منقوش‌است ثابت‌میگردد که زمانی‌هم برپارتیها گذشته است که به‌بعض از ارباب انواع یونانیهارسماً معترف ومعتقد بوده‌اند.

ادبیات

پارتیها ادبیاتی از خود دارا نبودند و همین مبرهن میدارد که آنها تاچه اندازه از صنایع و فنون زمان صلح دور بوده‌اند. ممکن است بعد ازتصرف شهرهای یونانی نشین ادبیات یونانی‌را فراگرفته باشند والبته این معنی درمظاهر ومناظر آنها اثری بخشیده همانطور به میلیونها سکنهٔ اروپای‌فعلی تأثیر نموده است. این قول **پلوتارك** که در پارت انواع بازیهای یونان‌رواج داشت‌قابل بسی توجه‌است‌واین مطلب محقق است که‌تعلیم زبان یونان در پارت وسعتی بسزا داشته

١ – Philostratus. ٢ – Nemesis

٣ –Philostratus,vit. Apoll. Tyan, 1, 25 (quoted from the Sixth Oriental Monarchy, P. 417).

٤ – Pallas. ٥ – Artemis. ٦ – Zeus.

و کلیهٔ تحریرات ومکاتباتشان درین زبان بود[1]

معماری ویپه وهنر — **فرگوسن**[2] درکتاب معروف خود راجع به «تاریخ معماری» مینویسد که از معماری شرقی از فتوحات **اسکندر** کبیر تا زمان طلوع ساسانیان هیچگونه اثری در دست نیست این نظریه بطور کلی درست و متین است، لیکن درهاترا (الحضر) واقع مابین دجله وفرات بفاصلهٔ چند میل درمغرب بلادآشور خرابه‌هائی هنوز موجود است که آنها را منسوب به پارتی خالص میدانند. برای اینکه شهر مزبور تا اوائل قرن دوم بعد از میلاد موقع مهمی را دارا نبوده و **آمیانوس مارسلینوس**[3] در سال ۳۶۳ میلادی مینویسد «هاترا از مدت متمادی‌است که ویران ومتروك مانده‌است».

شهر نامبرده محاط به دیواری مدور و ضخیم بوده وبواسطهٔ برج و باروئی که در فواصل معینی بنا شده بودند استحکام یافته و با خندقی عمیق و پهن که شهر را در احاطه داشت حفظ وحراست میشده است. محیط شهر متجاوز ازسه میل بود. دروسط آن آثار کاخ سلطنتی موجود میباشد. ساختمان عمدهٔ آن عبارتست از هفت تالار که باندازه‌های مختلف از نود یا درچهل وازسی یا دربیست متوازی یکدیگر قرار گرفته‌اند. طالارهای نامبرده تماما مسقف ضربی میباشند. ارتفاع آنها مختلف و نیز روشنائی آنها از دهنه وهلال‌هائی بوده است که بسمت مشرق باز میشده است. **میس گرترود بل**[4] مینویسد «طالار بزرگ که قسمت داخل آن، کار باین نداریم که اندازه‌اش چیست، بواسطهٔ ستون یاپایه تقسیم نشده (یعنی دروسط آن ستون وپایه‌ای نیست) یکی ازبناهای شاهانه ومجلل وعالی بشمار آمده تا این حد که هیچ نقشه و طرح مربوطه به معماری را نمیشود بر آن برتری داد» این طاق بزرگ مجلل «توجه معماران ساسانی و نیز

---

۱ ــ دوسند بزبان یونان باستان مورخهٔ سال ۲۲۵ سلوکی (۸۸ قبل از میلاد) و ۲۹۵ (۲۱-۲۲ قبل از میلاد) بترتیب و مربوط به نقل وانتقال یك تاکستان که جدیداً در ماد غربی کشف شده است برای این موضوع نهایت درجه مهم و قابل توجه میباشد. رجوع شود بمقالهٔ (Ellis H. Minns) در جریدهٔ «مطالعات زبان یونان» شمارهٔ ۳۴ صفحهٔ ۶۹، ۱۹۱۴، بخش دوم. (مؤلف).

۲ــ Ferguson ۳ــ Ammianus Ma·celinus. ۴ــ Miss Gertrude Bell

معماران اولیهٔ اسلام را جلب نموده و یقینا در دماغ آنها نفوذ داشته است.» حقیقت[1] آن است که مزایا و طرز و شیوهٔ آن معماری ها هنوز هم حکمفرما میباشد؛ سر در



۴۰ - کاخ سلطنتی در الحضر، قسمت جلو ایوان شمالی یا تالار بزرگ
اقتباس از کتاب «الحضر» تألیف آندره دانشمند آلمانی
«نشریات علمی انجمن شرقی آلمان» شمارهٔ ۹ سال ۱۹۰۸

مشرقی با یك رشته‌نیم ستونهای چسبیده به‌دیوار زینت یافته وحجاری‌هائی روی‌طاقهای مدخل ایوان‌ها بعمل آمده که عبارت از کله‌های آدمی یا تصاویر و اشکال نسوان بوده‌است. طول کل سردر ۳۰۰ پا بود.

عقب این ایوانها ساختمانی بود مربعی که از یکی از ایوانهای بزرگ بدانجا داخل میشدند و آن محاط بیاك دالان دارای سقف ضربی بوده است. ساختمان مزبور چنین بنظر میآید که برای عبادت ساخته شده وجزو پرستش خانه شمرده میشد. بالای

۱- «کاخ ومسجد دراخیدر» واگر شائق بهترین وآخرین تألیفی باشید که در باب‌الحضر انتشار یافته رجوع کنید به «هاترا» بقلم آندره از انتشارات علمی انجمن شرقی آلمان شمارهٔ۹ ۱۹۰۸. (مؤلف).

در مدخل آن با مقرنس کاری بسیار زیبا آرایش یافته و اندرون بنا ساده و خالی از آرایش بوده وروشنی آن فقط از یك در تحصیل میشده است.

علاوه برساختمانهائی که در بالا ذکر شده در نقاط چندی در بین‌النهرین هم‌مانند نیفر[1] وشرقیه[2] کاخهائی از پارتیها کشف شده‌اند. در کوه بی‌ستون معروف حجاری از پارتیها موجود میباشد که برحسب دستور **گودرز** [3] صورت گرفته است. حتی نام او بخط یونانی در بالای تخته سنگی که محل حجاری است خوانده میشود و آن مشتمل بر دو لوحه است: لوحهٔ طرف چپ که قسمت اعظم آن حالیه ضایع ومحو شده دارای چند تصویر ایستاده‌ای که سه‌تای آنها هنوز پدیدار میباشد. اما لوحهٔ طرف راست و آن بهتر محفوظ مانده ومشتمل برسه تصویرسواره ولی به‌نسبت کوچکتر وخردترمیباشد. سواری که در وسط دیده میشود تصویر **گودرز** است که برقیب خود **مهرداد** حمله برده ویرا سرنگون نموده است وربالنوع بالدار فتح تاجی برسر او میگذارد. صورت افتادهٔ **مهرداد** و اسب او در لوحهٔ طرف چپ نزدیك سوار سومی یکنفر[4] از حامیان **گودرز** است که بتاخت با نیزه‌ای که همراه دارد بیاری او میآید. این نمونهٔ حجاری که آشکارا الهام بخش ساسانیان نیز بوده بنظر چیزی نمیآیند لیکن از لحاظ ترقی وتکامل تاریخی صنایع مشرق زمین اهمیتی بسزا دارند.

مسکوکات

ماباشارهٔ مختصر به مسکوکات[5] پارتیها فهرست ناقص کارهای صنعتی وفنی آنهارا دراینجا خاتمه‌میدهیم. اولا در سلطنت آنها سکه‌های طلا وجود نداشته است، اما دراهم و آن تماماً دارای صورت **ارشك** میباشد در حالتیکه بطرف راست نشته و کمانی که زه آنرا کشیده بدست گرفته است. در مسکوکات دوره‌های اولیه، مؤسس و بانی این‌سلطنت روی دوش **آپولو** نشسته، بر-عکس در سکه‌های اخیر به پشت تکیه بتخت نموده است. استعمال و ترسیم سنگ

۱– Niffer ۲– Cherket. ۳– Gotarzes.

۴ – به «حجاریها و کتیبهٔ بیستون» تألیف کینگ وتامپسون مراجعه کنید. (مؤلف).

۵ – بفهرست مجموعهٔ اشیاء موزهٔ بریتانیا، تألیف و. روت مراجعه کنید. (مؤلف).

مخروطی دلفی[1] واضح است که از سکه های پادشاهان سلوکی گرفته شده است که در آنها آپوللو با کمانی در دست در «مرکزعالم» قرار دارد. نوشته و خطوط روی سکه‌ها



۴۱ - کاخ سلطنتی الحضر، دیوار جنوبی ایوان جنوب یا دالان بزرگ،
اقتباس از کتاب «الحضر» تألیف آندره دانشمند آلمانی
نشریات علمی انجمن شرقی آلمان شمارهٔ ۹ ، سال ۱۹۰۸

یونانی است،مگر سکه‌های **ولگاش** پنجم و **ارتبان** (اردوان پنجم) و نیز **ارتاواسدس** (۲۰۸-۲۲۸میلادی) که بخط یونانی وپهلوی هردو میباشد. درمسکوکات اولیهٔ اشکانیان

1- Delphi'

«**ارشك شاه**» نمایان میباشد، لیکن **فرهاد اول** لقب «پادشاه بزرگ» اختیار میکند. **مهرداد** اول خود را «شاهنشاه» میخواند و سلاطین بعدی تازه القابی بالاتر از آن انتخاب میکنند. درطرف دیگر سکه صورت پادشاه معاصر منقوش میباشد **گاردنر** مینویسد که مسکوکات پارتیها دوقسم بوده است: اول مسکوکات نقرهٔ چهاردرخمی با یکعده مسکوکات معینی ازمس، دوم سکه‌یات درخمی نقره و ابول(۱) و مسکوکاتی ازمس درهمان حدود وچنین معلوم میشود که سکه‌های قسمت اول دربلاد یونانی نشین وقسمت دوم درمراکزی که مستقیماً تحت حکمرانان پارتی بودند ضرب میشده است.

---

۱ — Abol. پول قدیم یونان در حدود چهل دینار است. (مترجم).



چهار درخمی فرهاد وموزا

فصل سی و سوم

نزاع وجدال برسر ارمنستان

از نامه‌ای که اردوان پادشاه اشکانی باو (تی‌بریوس) نوشته و ازکشتارها وضعف نفس وفسق وفجور وپدرکشی او را توبیخ وسرزنش نموده وتحریکش کرده بودکه خودکشی کند و نفرتی را که مردم حقاً از او داشتند بدینوسیله جبران نماید حال تغیر و خشمی بوی دست دادکه در همهٔ عمرش چنین حالی بوی دست نداده بود.

« سوئه‌تونیوس۱ - تی‌بریوس ، ۸ ، ۶۶ » .

مسئلهٔ ارمنستان

اگر اختلاف نظری بین پارت وروم سر ارمنستان روی نداده بود احتمال داشت که روابط دوستانه بین آن دو دولت مدتها دوام پیدا کند ، **اگوست**۲ بعد از برگشت **انطونی** قراری را که از طرف پارتیها داده شده بود قبول نموده وبرطبق آن **ارتاکزیا**۳ پادشاه بلامعارض ارمنستان گردید. اماپس از مرگ او درسال ۲۰ قبل از میلاد **تی‌بریوس** ۴ بفرمان امپراطور به ارمنستان رفته **تیگران** برادر **ارتاکزیا** را بجای وی منصوب داشت. او نیز تاسال ۱ قبل‌ازمیلادسلطنت کرده ودرگذشت. اهالی ارمنستان اینوقت پسر ودختر او را بسلطنت برگزیدند، این اقدام خودسرانه و کاشف‌ازاستقلال باعث رنجش خاطر **اگوست** گردیده لشکری بدانجا فرستاد وشخصی‌راکه‌امپراطور نامزد کرده بود بجای‌وارث‌حقیقی برسریرسلطنت‌ارمنستان

۱- Seutonius. ۲- Augustus. ۳- Artaxia. ٤- Tiberius.

برقرار نمود و چیزی نگذشت که شورشی در ارمنستان برپا شد. **فرهاد** پادشاه پارت که بانتظار چنین روزی بود بحمایت شخص دیگری موسوم به **تیگران** که برای سلطنت قبولی عامه داشت قیام و اقدام نمود. **اگوست** هر چند پیر و کهن سال بود معذلك مصمم گشت که نفوذ روم را درارمنستان تثبیت کند ولذا پس از تأمل زیاد که انجام این امر مهم را بکدام یك ازسرداران خود محول دارد **کایوس** [1] نوه وپسر خواندهٔ خویش را با اختیارات تمام بطرف مشرق روانه داشت.

قتل فرهاد چهارم ۲ قبل از میلاد ومعاهدهٔ با روم ۱ بعد از میلاد

از قرائن وامارات همچو بنظر میرسید که مجدداً بین ایندودولت قدرت آزمائی بعمل آید یعنی جنگ در گیرد که بواسطهٔ قتل **فرهاد** بدست پسرش **فرهاد** کوچك فرزند ایام پیری او از کنیز ایطالیائی **موزا** [2] نام اوضاع بکلی تغییر نمود.

این شاهزادهٔ پدرکش برتخت نشست، اگرچه **اگوست** در ابتدا از شناختن او بسلطنت ابا نمود، ولی عاقبت قرار براین شد که در یکی از جزایر فرات از **کایوس** ملاقاتی بعمل آرد. این ملاقات ومصاحبهٔ تاریخی یکسال بعد ازمیلاد واقع شد و **فرهاد** که اساس شاهی او مخصوصاً محکم واستوار نبود متعهد گردید که از آن ببعدبهیچوجه مداخله در امور ارمنستان ننماید وروی شرط مزبور که برطبق آن صادقانه عمل شده قراردادی منعقد گردید وبمناسبت آن جشن‌های مجلل وباشکوهی بپاگردید.

فرهاد کوچك، ونن، اردوان سوم

فرهاد کوچك در نزد رعایای خودش منفور بود و قسمتی از این نفرت بواسطهٔ احترامات رسمی زیادی بود که از مادرش بعمل میآورد وحتی صورت مادر را درمسکوکات ترسیم نموده بود، لذا چیزی نگذشت که اوراکشتند وبعدجانشین او **ارد** را نیز که از خاندان **اشك** بود باو ملحق ساختند، پس مجلس مغستان از دولت روم درخواست کرد که ونن پسر بزرگ فرهاد راکه در روم میزیست بپارت روانه دارد واو فرستاده شد. در بدو ورود مقدمش راگرامی داشتند، اما عادت وخوی خارجی وی و نیز همراهان بیگانه‌ایکه از

۱– Caus. ۲– Muse.

روم با او آمده ومناصب ومشاغل عالی‌را اشغال کرده بودند، بعلاوه بی‌میلی او بشکارو افراط در عیش وطرب عدم رضایت در مردم ایجاد کرده بالاخره درمقام عصیان وشورش بر آمدند، **اردوان** حکمران ماد آذربایجان راکه از نسل **اشك** بود بسلطنت دعوت کردند. وی نیز این دعوت را اجابت نمود. اگـر چه مجاهدت و کوشش او در اول بی‌ثمر[1] مانده ولی در ثانی موفق گردیده **ونن** را بخارج کشور راند. پادشاه مغلوب بارمنستان گریخت و چون تخت سلطنت آنجا خالی بود در ۱۶ میلادی اهالی او را بسلطنت برگزیدند، **اردوا**ـ بجنگ با او مبادرت نمود، **ونن** تاب مقاومت نیاورده ناچار ارمنستان را ترك گفته بسوریه فرار کرد و درآنجا در پناه روم قرارگرفت.

روم، پارت، ارمنستان ۱۸ — ۳۵ میلادی

دولت‌روم اینوقت برای‌نمودن نفوذ واقتدار خود باموارارمنستان بازبنای‌مداخله‌را گذاشته‌**ژرمانیکوس**[2] برادرزادهٔ **تیبریوس** را به مأموریت وسفارت فوق‌العاده بمشرق روانه داشت، او در ۱۸ میلادی بحوزهٔ مأموریت خویش وارد شده ولدی‌الورودبالشکر زیادی به‌آرتاکستا پایتخت ارمنستان شتافت ویکنفر شاهزادهٔ بیگانه ولی مورد قبول‌ارامنه‌را انتخاب‌کرده ویرا بنام **ارتاکزیا** بسلطنت آنجا اعلام نمود، **ژرمانیکوس** بعد از آن بطرف سوریه حرکت کرد. در آنجا سفرای پارت بنزد وی رفتند، از جمله اظهار داشتند که پادشاه متبوعشان حاضر است با او درکنار فرات ملاقات کند نظیر ملاقاتی که **فرهاد** کوچك با **کایوس** نمود (یعنی پادشاه پارت مایل است که عهد مودتی که درآن زمان بین‌پارت و روم منعقد شده بود تجدید نماید) ولی این تقاضا پذیرفته نشد.

اردوان درطی‌سالهای بعد بقدری در کارهای عدیدهٔخود پیشرفت حاصل نمود که در سال ۳۴ میلادی که **ارتاکزیا** فوت شد به ارمنستان‌رفته و پسر بزرگ خود را معروف به **ارشك** بر سریر شاهی نشانید و در همانوقت هـم پیام تهدیدآمیزی بدربار

۱ــ این مطلب قابل تذکاراست‌که ونن این قاعده ورسم جاری راکه درمسکوکات نباید اسم شخص پادشاه ذکرشود نقض نمود، چنانکه روی سکه‌های‌او مذکور است، ونن شاه که‌اردوان را مغلوب ساخت، واین‌کار او یعنی استعمال مسکوکات بجای اعلامیهٔ سیاسی سرمشق خوبی برای دیگران گردید. (مؤلف).

2 - Germanicus.

روم فرستاد. تی بریوس درپاسخ آن یکی ازفرزندان فرهاد چهارم را که هنوز زنده و در روم بسر میبرد بسوریه روانه نمود، چه یقین داشت که بمحض رسیدن او بسوریه عدهٔ زیادی از سران پارت بدورش جمع شده و او را بسلطنت خواهند برداشت، ولی این توطئه بواسطهٔ فوت شاهزاده بی نتیجه ماند و شاید در همین موقع که در اوج اقتدار بود نامهٔ مشهوری راکه عنوان فصل قرار گرفته به تی بریوس قیصر نوشته است. او در این نامه به منزوی مظلم وتیرهٔ جزیرهٔ کاپری[1] شدیداً توصیه میکند که خوبست موافق میل تبعهٔ خودش بهخود کشی اقدام کند، تی بریوس از مضمون نامه درخشم فرو رفته نه فقط مدعی تخت و تاج دیگری که ان تیرداد برادر زادهٔ شاهزادهٔ متوفی بود درمقابل او فرستاد بلکه مردمان ایبری وسایر طوائف مجاور را نیز برضد او قیام داد. فرس من[2] پادشاه ایبری از این مدد وهمراهی تقویت شده اسباب قتل ارشك را فراهم آورد وبعد به ارمنستان تاخت وپایتخت آنجا را بتصرف در آورد. اردوان پسر دیگرش ارد را بجنگ این مدعی فرستاد وپس از جدال سختی نیروی پارت مغلوبو مقهور گردید.

تغییر وضعیات اردوان سوم
۳۶ — ۳۷
میلادی

اردوان درسال بعد یعنی ۳۶ میلادی بشخصه عازم میدان جنگ ارمنستان گردید، پس ازآن حکمران رومی سوریه موسوم به وی تلیوس[3] بطرف فرات پیش رفت و این سبب شد که اردوان ازارمنستان عقب نشست، ولی بطریق وهن آوری که سران کشور باکمک روم برضد وی سازش و دسته بندی نموده مجبورش ساختندکه بطرف بیابان های هیرکانیا فرار کند، او در آنجا اوقات خود را بشکار و انتظار مصروف میداشت، چنانکه خودش میگوید «منتظرم تا اینکه پارتیها در بارهٔ یك پادشاه غائب منصفانه قضاوت کرده از کرده خودشان پشیمان شوند، گرچه آنها نسبت به پادشاه حاضر هم زیاد وفادار باقی نخواهند ماند»[4].

۱ - Capri. ۲ - Pharasmanes. ۳ — Vitellius.

٤ — تاسی توس، «وقایع سالیانه» (Annales) ٦، ۳٦. (مؤلف).

و این همانطورکه او گفته بود صورت وقوع پیدا نمود، توضیح اینکه **تیرداد** بموافقت زعمای کشور با تجلیل واحترام به‌تیسفون وارد شده مطابق آئین کشوربدست **سورنا** دیهیم سلطنت برسر گذاشت وچون امرخودرا تمام شده میپنداشت توجهی بکار حریف خود ننمود، طولی نکشیدکه بطوریکه **اردوان** پیش‌بینی کرده بود جمعی که از ترتیبات جدید پادشاه ناراحت بودندبدور اوجمع‌شده موقعی که **تیرداد** انتظارحملهٔ اورا نداشت برسر او تاخته وبدون معارضی دوباره مالك تخت وتاج پارت گردید

صلح با روم، ۲۷ میلادی

تی‌بریوس قیصر در اینوقت تمایل به صلح پیدا کرده وبراثر آن **وی‌تلیوس** حکمران سوریه درسال ۳۷میلادی دریکی از جزائر فرات با **اردوان** ملاقات نموده پیمانی بسته شدکه شرائط آن مطابق بود با آنچه بین **فرهادك** با**کایوس** صورت گرفته‌بود، دراینجاباز ارمنستان ازمنطقهٔ نفوذپارت خارج گردید. گذشته از این **اردوان** یکی از فرزندان خودرا بدربار قیصر فرستادکه رومیان اورا بچشم گروگان میدیدند، گو خود پسر با پدرش اینطور تصور نمیکردند.

پس ازاین معاهده نجبا وسران کشور جمع شده **اردوان** را باردیگر ازکشور خارج کردند، ولی‌او بار دیگر مراجعت نمود وپس از مدت کمی ایام حیاتش سپری‌شده درگذشت. در سلطنت او قتل عام هولناك یهود بوقـوع پیوست، تقریباً شبیه بقتل عام ارامنه که در زمان‌ما واقع شد[1]. در سال ۵۰ میلادی سلوکیه بنای طغیان وشورش را گذاشت وآن تا هفت سال دوام نمود. **اردوان** پس ازسلطنت طولانی‌وسی سال‌حوادث وانقلابات درحدود ٤٠ میلادی درگذشت.

وردان وگودرز ۴۰-۵۱ میلادی

تاریخ پارت پس‌از مرگ **اردوان** مملو از منازعات داخلی-است. دوپسراو بایکدیگر درمقام‌منازعه‌بر آمده وهروقت‌هم فتح و پیروزی نصیب یکی بوده است ، بالاخره **وردان** که ممدوح **تاسی‌توس** میباشد بمکر وخدعه کشته شد. **گودرز** پس‌از قتل‌او درسال٤٦

۱ـ گویا مراد همان کشتار هولناکی است که از ارامنه در اواخر جنگ ۱۹۱٤ بدست ترکیه جدید صورت وقوع پیدا نمود. (مترجم).

میلادی خود تنها بنای حکمرانی را گذاشت پس از سه سال مجلس مهستان از او تنگت آمده سفیری بروم فرستاد و از کلودیوس [1] قیصر درخواست کرد که مهرداد پسر ونن را که در روم میزیست روانه دارد، این درخواست مورد قبول واقع شده بار دیگر یکنفر مدعی تاج و تخت پارت از روم از فرات عبور کرد. جمعی از نجبا و سران پارتی باو ملحق شدند. ولی با این حال گودرز در آخر براو غالب آمد. برای آئین پیروزی او همچنانکه در فصل سی و دوم اشاره نمودیم نقش برجستهٔ کوه بیستون تشکیل یافته است.

کشمکش و جنگ بر سر ارمنستان

پس از مرگ گودرز دوباره باروم سر ارمنستان نزاع سختی در گرفت، جانشین او ونن دوم چند ماهی بیشتر سلطنت نکرد، پس از بلاش [2] اول پسر بزرگ وی که از زن غیر عقدی یونانی بود از بدو سلطنت بخیال تسخیر ارمنستان بوده و میخواست سلطنت آنجا را ببرادر خود تیرداد ببخشد. سلطنت این کشور بدبخت هنوز با مهرداد برادر فرسمن پادشاه ایبری (گرجستان) بود، ولی نامبرده پسری داشت بنام رادامیست [3] که بسیار جاه طلب بود، پدر برای آنکه این غریزهٔ پسرش را جای دیگر بکار زده باشد وی را دلالت نمود که عموی خود را بقتل رسانده تاج و تخت را تصاحب نماید. نقشهٔ زشت و قبیحی که برای اینکار کشیده شد باموفقیت انجام گرفت، بلاش پادشاه پارت که وضع ارمنستان را مغشوش دید پس از جلوس برتخت در سال ۵۱ میلادی بدون درنگ بآنجا حمله برده قوای حریف را بکلی تار و مار کرد، ولی بعد بواسطهٔ بیماری واگیرداری که در آن سرزمین متعاقب قحطی شیوع یافت مجبور گردید که آن کشور را ترک گوید.

اینجا رادامیست بمحل خود برگشت و تا سه سال هم درسکون و آرامش بود. پادشاه پارت مدتی گرفتار مهم ادیابن بوده و پادشاه آنجا که دست نشاندهٔ وی بود

۱ – Claudius.

۲ – بلاش مخفف ولگاش است وروميها والگاش‌را ول‌گزس ضبط کرده‌اند. (مترجم).

۳ – Rhadamistus.

بمنازعه و مناقشه میپرداخت. او در صدد حملهٔ بآنجا بود که خبر رسید داهی‌ها و بدویهای دیگر بخاك اوهجوم آورده‌اند، ناچار شد که بجنگ مهاجمین ودفاع از کشور خود بپردازد، بعدازدفع این فتنه عزت سلطان ادیابن در گذشته و با برادرش منو بازوس[1] هم که بجای وی نشسته بود بلاش جنگ و نزاعی نداشت. لذا باتمام قوا متوجه تسخیر ارمنستان گردید رادامیست بار دیگر مورد حمله واقع شد و دوباره فرار نموده و سلطنت ارمنستان به تیرداد واگذار گردید.

بلاش و نرو ۵۵ - ۶۳

در این هنگام که نرو [2] با لقب قیصر بتازگی بر تخت نشسته بود اخبار این محاربات در روم موجب پریشانی وتشویش خاطرها شده وتصمیم قطعی گرفته‌شد که برای اعادهٔ نفوذ واقتدار روم در ارمنستان جداً مشغول عملیات شوند حقیقت این‌است اگر دولت روم اقدامات بلاش رابنظرلاقیدی منگریست هر آئینه لطمهٔ بزرگی بسیادت روم وارد میشد.

در ۵۵ میلادی لژیونهای روم تحت فرمان کربولو [3] که بهترین سرداران روز بود مهیا شدند که بمیدان جنگ بروند. بلاش بواسطهٔ شورشی که پسرش وردان بر ضد او در کشور برپا کرده بود خود را آنوقت ضعیف‌دیده موقتا مصلحت‌ندانست که با رومیان مقابلی کند، لذا به تکالیف آنها تن در داده حتی برای اطمینان خاطر آنها گروگان نیز بروم فرستاد، ولی سه‌سال بعد که پسرش را مقهور ساخته‌ومیتوانست با کربولو مقابلی کند فورا اعلام کرد که ارمنستان باید جزو پارت شناخته شود. این اعلام در واقع اعلان جنگ بود. کربولو بیدرنگ حرکت نموده و به ارمنستان که بدبختانه از چندین قرن میدان مبارزهٔ شرق نزدیك بوده است داخل گردید، بلاش در این موقع باز بشورش دیگری درهیرکانیا دچار گردید. ناچار هم خود را بدانطرف معطوف داشت. هر چند تیرداد که ازجانب او سلطان ارمنستان بود لژیونهای روم را با قوائی که داشت استقبال نموده و تا مدتی با آنها مشغول زد و خورد بود، عاقبت در

1— Monobazus. 2— Nero. 3— Corbulo.

۵۸ میلادی آرتاکساتا پایتخت و نیز دو سال بعد از آن شهر تیگرانوسرتا[1] را از دست داده مجبور بعقب‌نشینی قرار گردید. دولت روم ارمنستان را بیکی از شاهزادگان کاپادوکیه موسوم به تیگران بخشیده و نقاط جزء آنرا به پادشاهان مجاور که در این جنگ باسپاهیان روم همراهی کرده بودند عوض داد.

چون بلاش گرفتار دشمنان بود تا این هنگام جنگی بین روم و پارت اتفاق نیفتاد، ولی او اکنون که فرصتی بدست آورده است اعلام نمود که مجبور شده عملیات خصمانه را صورت عمل بدهد. بالاخره در مزوپوتامیا (بین‌النهرین) باحریف وارد پیکار گردید ولی باز مایل به بستن قرارداد گردید. بالاخره موافقت حاصل شد که سپاهیان پارت و روم هر دو ارمنستان را تخلیه کنند تا در دربار روم داخل مذاکره شده قراردادی در باب ارمنستان بدهد، ولی سفرا و نمایندگان پارت بدون اخذ نتیجهٔ قطعی مراجعت کردند. دراین میانه قیصر یکی از افسران مورد علاقهٔ خود را که لوسیوس پتوس[2] نام داشت بشرق برای همکاری با کربولو روانه نمود و او وارد گردید. این سردار معتقد بود که بایستی سیاست دفع‌الوقت و کندی را در کنار گذاشته و باحرارت و جدیت بیشتری جنگ کرد وارمنستان را با شمشیر جزء قلمرو روم قرار داد.

در فصل پائیز که مدت متارکهٔ جنگ تمام شد کربولو از فرات در مقابل نیروی بیشمار پارت عبور نموده در نزدیک ساحل چپ رود موقع محکمی گرفته و حکم داد رومیان خندقهائی دور اردوی خودشان کندند. پتوس از سمت کاپادوکیه به ارمنستان تاخته و آنجا را بدون هیچ ضدیت و مقاومتی غارت نمود. او بهمین اکتفا کرده جنگ را تمام شده پنداشت، از اینرو در موسم پائیز بمقر زمستانی عقب کشیده دو لژیون خود را به محلی بین تاوروس و فرات فرستاده و یک لژیون دیگر را در پنت گذاشت و بعضی افسران و افراد قشون را نیز رخصت انصراف داد. بلاش موقع را غنیمت دانسته غفلةً باردوی روم حمله برد. از خوشبختی او پتوس نه فقط استعداد برای مقابلی نداشت بلکه کم دل و بی‌جرئت هم بود. این مرد عوض اینکه انتظار ورود کربولو را بکشد که با نیروی

۱— Tigranocerta. ۲— Lucius Paetus.

خود به‌امداد وی میشتافت دست وپای خود راگم کرده بقبول مواد پیشنهادی دشمن‌تن در داده و حاضر شد تمام دژ ها و استحکامات رومیان را تسلیم نموده و ارمنستان‌رانیز از قوای رومی خالی کند تا با روم وارد مذاکره شده قرارداد تازه‌ای بسته شود وپس‌از آن لژیون ها با حال فضاحت به فرات عقب نشستند که در آنجا به **کربولو** و نیروی امدادی تصادف کردند.

بار دیگر حس مردانگی و شهامت باستانی رومیان‌بحرکت آمده سفرای‌پارت را بی اینکه پیشنهاد های آنها را بپذیرند برگرداندند. **کربولو** با اختیارات‌تام‌وتمام مأمور شدکه جنگ را تعقیب کند. او بطرف ارمنستان حرکت نمود. ولی در آنجا باز مذاکرهٔ صلح بمیان آمد. بالاخره قراردادی بدین شرط بسته شدکه **تیرداد** بروم رفته و تاج سلطنت ارمنستان را ازدست قیصر دریافت نماید. این قرارداد در سال ٦٣ میلادی بسته شد. هر دو طرف آنرا امضاکردند ولی **تیرداد**(در رفتن بروم مسامحه کرده.) تا درسال ٦٦ میلادی بآنجا رسید.

نصب تیرداد بسلطنت بدست نرو ٦٦ میلادی

تیرداد با شوکت و ابهت تمام و موکبی مرکب از سه هزار سوار پارتی از راه خشکی رهسپار روم گردید، هزینهٔ این‌سفر با روم بود که روزانه درحدود شش‌هزارپوند تا مدت نه ماه طول ایام مسافرت از خزانهٔ دولت پرداخته میشد. مراسم تاج بخشی و تشریفات‌لازمه با شکوهی هرچه تمامتر بعمل آمد. **تیرداد** با پیروزی وشادی به ارمنستان برگشت، امور کشورش‌راطبق آئین پارت‌دوباره‌مرتب‌ساخت، چنانکه **راولینسون**[1] مینویسد قبول شدن یکنفر پادشاه اشکانی در ارمنستان از طرف روم از تاج بخشی **نرو** امپراطورکه جز نامی بیش نبود بمراتب مهمتر ومزایای آن بیشترمیباشد.

بهرحال صلح مابین این دو دولت بزرگ تا پنجاه سال دوام نمود، بطوری که جریان امور نشان میدهدروم حاضر و آماده بود که با حریف زورمند خود موافقت نماید. همین طور دولت پارت هم در نوبهٔ خود ازتحریك حس عداوت ودشمنی‌حریف

1- Rawlinson.

غربی خود احترازمینمود .

دورهٔ تاریك در تاریخ پارت ۶۶-۱۰۸

پس از انعقاد عهد مودت بین دو دولت بزرگ، تاریخ پارت بقدری تاریك است که حتی اسامی پادشاهان آن بدرستی معلوم نیست مگر بواسطهٔ وقایعی چند که پرتوی از آنها به این ظلمت افکنده میشود .

در ۶۹ میلادی وسپاسیان[۱] والی فلسطین مصمم گشت امپراطوری روم را تصاحب کند ، بلاش باو پیغام داد که حاضر است چهل هزار سوار پارتی باختیار او بگذارد ، ولی چون سرداران او قبلا در ایطالیا پیشرفت کامل کرده بودند این تکلیف او را با اظهار امتنان رد نمود ، باز بلاش در ۷۱ میلادی به یادگار فتوحات تیتوس در یهود تاجی از زر برای اوفرستاد .

در ۷۵ میلادی آلان ها بهمدستی اهالی هیرکانیا به کشور پارت تاخته ماد و ارمنستان را غارت کردند . بلاش از امپراطور روم درخواست کرد که نیروئی بمدد او بفرستد، ولی وسپاسیان از پذیرفتن آن خودداری نمود . آلان ها پس ازغارت وخرابی کشور با غنائم فراوان به امکنهٔ خود برگشتند ، در سال ۷۷ میلادی بلاش بسلطنت پر از حوادث وانقلاب خود که رویهمرفته کامیاب بود خاتمه داده زندگی را بدرود گفت، هرچند بواسطهٔ فتنهٔ طائفه آلانی وعصیان هیرکانی در آخر عمر ورشکستگی او نزدیك شده بود .

پس از او پاکروس[۲] جانشین وی برتخت نشست ، در سلطنت اوفتنه و آشوب خیلی زیاد بود ، چنین معلوم میشود که کشور درمیان سه چهار سلطان تقسیم شده وهر یك در منطقه‌ای دعوی شاهنشاهی داشته است . پاکروس بقرار معلوم در سال ۱۰۵ میلادی درگذشت، اسروئس[۳] (خسرو) بجای اوپادشاه شد ، درسلطنت سراسر آشفتهٔ اوصلح طولانی با روم به انتها رسید .

---

۱ – Vespasian. ۲ – Pacorus ۳ – Osroes.



سکهٔ سیم اردوان پنجم

فصل سی و چهارم

انحطاط و سقوط پارت

تراژان یکمرد نامجو و جاه طلبی بود، مادامیکه بشرمخربین وتباه کنندگانش را بیش از بانیان خیر وولینعمت های خود تمجید وتحسین میکند بزرگترین عیب نامجویان ومردان بزرگ همانا شهوت آنان برای تحصیل افتخار نظامی خواهد بود . «گیبن، کتاب «انحطاط وسقوط»

اوج امپراطوری روم

گیبن مورخ شهیر در آغاز کتاب ذیقیمت خود مینویسد که روم دردورهٔ **نروا**[1] ، **تراژان**[2] ، **هادریان**[3] ودو نفر **آنتونینس**[4] نام زیاده ازهشتاد سال مسعود وخوشبخت بوده است، ولی پس از مرگ **مارکو آنتو نینوس**[5] رو به تنزل وانحطاط نهاد، بنابراین دربیان تاریخ این عصر باید این نکته را درنظرداشت که دولت پارت مقابل با یك رومی است که در اوج قدرت ولیاقت بوده درصورتیکه خود پارت بطرف انحطاط وزوال میرفته است .

تراژان وارمنستان ۱۱۴ - ۱۱۵ میلادی

جای بسی تعجب است که همیشه ارمنستان سبب تولیدنزاع و جنك بین پارت وروم بوده است . بعد ازفوت تیرداد درحدود ۱۰۰ میلادی **پاکروس** پادشاه اشکانی یکی ازپسرهای خود را بنام **اکسیدار**[6] بدون مراجعهٔ به قیصر یا اجازهٔ او بسلطنت ارمنستان منصوب نمود

---

۱ - Nerua. ۲ - Trajan. ۳ – Hadrian. ٤ - Antonines. ٥ - Marcus Antoninus.
٦ - Exedares.

و این نسبت به حقی که دولت روم دراین مسئله داشت یکنوع تعدی بوده و بآن لطمه وارد میساخت. از بد اقبالی پارت کشور روم دراینوقت تحت فرمانفرمائی تراژان یك نفر سرباز نامی بوده است. او از سال ۱۰۱ تا ۱۰۷ میلادی به گرفتن داکیه[۱] اشتغال داشت و آن ناحیه‌ای است درشمال رود دانوب و تقریباً شامل رومانیای کنونی بود. در سال ۱۱٤ میلادی این امپراطور بواسطهٔ تدرب در این جنك دارای قوای نظامی کافی و مکمل گردیده وازیونهائی جنك آزموده در زیر فرمان حاضر کرد بعد مصمم جنگی درمشرق گردید که از وقایع مهم تاریخی است.

خسرو که از سال ۱۰٦ تا ۱۲۹ بر تخت ایران جالس بود هیئتی به سفارت با هدایاو تحف به نزد تراژان فرستاد. آنها درآتن ویرا ملاقات کرده گفتند «پادشاه پارت به ملاحظهٔ میل قیصر وجلب نظر او اکسیدار را از سلطنت ارمنستان برداشته و میخواهد پارتامازیریس[۲] را با تصویب امپراطور بجای او نشانده ودیهیم سلطنترا از دست او دریافت کند».

هرگاه تراژان واقعاً مایل براین بود که این قضیه بطور سابق فیصل یابدبایستی در این موقع اظهار مساعدت نموده و پیشنهاد سفرا را قبول نماید. لیکن چون در سر هوای کشورگیری داشت و میخواست به اسکندر کبیر تماس پیدا کند لذا ازپذیرفتن هدایا امتناع نموده درجواب گفت که پس از رسیدن به سوریه آنچه مقتضی شد بعمل خواهد آمد واین اخبار به وقوع جنك بوده است.

تراژان به انطاکیه رسیده در آنجا استعداد حربی و لشکری خود را ازهمه جهت مکمل نموده و هم در اینجا بعضی سلاطین تابعه و فرستادگان آنها را بحضور خود پذیرفت.

در این میانه از پارتامازیریس پادشاه تازهٔ ارمنستان نامه‌ای باورسید، چون‌در این نامه او خود را پادشاه خوانده بود پاسخی‌بآن نامه داده نشد. مجددا نامه‌ای بدون اختیار لقب بلکه بطور متعارف نوشت. به مکاتبهٔ دومی اجازهٔ جواب داده شد. ولـی

۱ - Dacia. ۲ - Parthamasiris.

ضمناً باو فهمانده شد که اگر خودش بخدمت قیصر برود تاج سلطنت را مانندپدرش از دست وی دریافت خواهد نمود .

در بهار ۱۱۵ میلادی تراژان بطرف فرات رفت . از آنجا به ارمنستان‌عزیمت نموده منتظرورود پارتامازیریس گردید . این شاهزادهٔ جوان‌با موکبی مختصربقیصر وارد شده وموافق ترتیبی که ازپیش داده شده بود تاج سلطنت را از سر خود برداشته بپای قیصر نهاد و مترصد بودکه تراژان آنرا بردارد وباو مسترد سازد ، ولی قیصر نه تنها شاهزادهٔ پارتی‌را ازتاج محروم کرد بلکه پس‌از مراجعت او پستی‌نهادخودرا ظاهر ساخته جمعی را بعقبش فرستاد و او را بقتل رسانیدند . مردم روم بسبب این رفتار خیانت آمیز اورا به غدر وخدعه شناختند .

فتح بین‌النهرین و بابل ۱۱۵-۱۱۶

تراژان پس از خلاصی ازسلطان ارمنستان بمقصودی که‌داشت نایل آمده ارمنستان‌کبیر وصغیر را داخل در قلمورروم‌نمود. فرستادگان طوائف مجاور را به نزد خود پذیرفته قدرت و عظمت روم را بآنها ظاهر ساخت ، او از ارمنستان به نصیبین آمده آبگار[1] در اینجا اطاعت خود را پیشنهاد کرد چون بهر طرف رو آورد فاتح شد بین‌النهرین را نیزداخل قلمرو دیگر روم ساخت . فصل زمستان را در انطاکیه بسر برد که آن در ایام توقف وی بواسطهٔ زلزلهٔ شدید ویران شده نفوس بیشماری تلف‌گردیدند . در بهار ۱۱۶ به بین‌النهرین بر گشت و قطعات کشتیهائی ساخته (که بآسانی حمل میشدند) و بعد آن طاقمات را بهم متصل نموده در دجله بآب انداخت . بعد به آدیابن حمله برد . چون‌از طرف‌خسرو کمکی نرسید در دفاع آن کوششی بعمل نیامد وآن تسخیرشده جزو قلمرو روم گردید . آنوقت تراژان عوض اینکه بطرف پائین دجله برود ازآن عبور کرده شهرهاترا (الحضر) را بتصرف آورد . سپس از فرات بطرف بابل رفت ، دراینجا باز مقاومتی از هیچ طرف نشد ، لذا در مدتی قلیل سلوکیه و تیسفون را پشت سر هم گرفت . بالاخره تمام نواحی و اراضی که‌ازاین دو رودخانهٔ تاریخی مشروب میشدندبه

۱- Abgarus.

تصرف وی در آمدند . تراژان بطوری خود را کامیاب دید که بطرف پائین دجله حرکت نموده وخود را تا خلیج‌فارس رسانید که هیچوقت‌پرچم روم در آنجابرافراشته نشده بود .

عقب نشینی تراژان ۱۱۶ میلادی

خصرو نمیخواست بآسانی تسلیم‌گردد وشاید انتظاری هم‌غیر ازاین نبوده است. هرچند از روبروشدن با لشکرروم‌احتراز مینمود ، ولی سعی بلیغ داشت که اهالی کشور را تهییج نموده برضد رومیان بشوراند . یکدفعه تراژان خبردار شد که‌در هر یك ازمراکز و نقاط متصرفی مهم اهالی سر به‌طغیان و عصیان برداشته خطوط ارتباطیهٔ او را تهدیدمینمایند. او دانست که از عهدهٔ نگاهداری بلاد متصرفی خود برنمیآید ، لذا برای حفظ تفوق و سیادت روم یکی از شاهزادگان اشکانی را بسلطنت پارت برگزیده و خود شروع به عقب نشینی نمود ، دراین میانه تنها ایالتی که درمقابل او جداً پایداری نمودالحضر بوده‌است . تراژان هرچه‌کرد نتوانست آنجا را باطاعت آورده و اهالی راکه آشوب‌کرده بودند سرکوبی کند . وی دراینجا دچار انواع بلیات‌شده تا اینکه مجبوربه عقب‌نشینی و مراجعت‌گردید .

سال بعد خصرو به تیسفون آمده رومیان را ازآنجا بیرون‌کرد ، ولی آدیابن و بین‌النهرین و ارمنستان در تبعیت روم باقی ماندند و شاهنشاه نتوانست حمله به آن نواحی ببرد . بنا براین حاصل جنگ های تراژان این شد که ولایات نامبرده ضمیمهٔ روم گردیدند .

تخلیهٔ ارمنستان و بین‌النهرین بواسطهٔ هادریان ۱۱۷ میلادی

ازخوشبختی پارتیها در سال ۱۱۷ میلادی تراژان درگذشت، هادریان جانشین اوعقیده‌اش‌براین بود که مرزهای‌روم بهمان قرارباشدکه اگوست قیصر تعیین کرده بود. بنابراین فرمان داد که‌سپاهیان روم سه ایالت‌مزبوررا تخلیه نموده وازفرات عقب بنشینند . در سال ۱۲۲ قیصرروم و شاهنشاه‌پارت دریکی از نقاط مرزی‌همدیگر را ملاقات کردند. چون سیاست روم‌با پارت کاملامساعد و وحدت نظربین آنهاحکمفرما

بود ارتباط بین دولتین در اینوقت بسیار صمیمانه بوده است .

هجوم و غارت طایفه آلانی ۱۴۲ میلادی

پس از این وقایع وضعیت داخلی پارت تا چندین سال آرام و مردم در امن و آرامش بودند . مهمترین حادثه‌ای که رخ داد حمله وهجوم آلانها بوده است که بتحریك فرس‌من[۱] سلطان ایبری از دربندهای قفقاز که در دست او بود به پارت ریخته ویك قسمت از آنها نیز به کاپادوکیه شتافتند ، ولی دراینجا بدست آریان مورخ معروف که حکمران آنجا بود رانده شدند . از طرف دیگر پادشاه پارت دست به یك سیاست مضری زده با پرداخت مبلغی نقد آنهارا ازخود راضی ساخته این فتنه را دفع نمود . او درحقیقت دراین عمل ضعف خود را ظاهر ساخت .

حملهٔ بلاش سوم بسوریه ۱۶۹ میلادی

درسال مزبورزمانی که مارکوس اورلیوس[۲] امپراطور روم شد سلطنت پارت با بلاش سوم بوده است که چهارده سال‌قبل ازاین برتخت جلوس نموده بود ، او باردیگرمصمم گشت که همینکه موقع مناسبی بدستش آمدبا روم وارد پیکار گردد. همانطورکه اغلب‌درگذشته اتفاق میافتاد اولین ضربهٔ جنگ برارمنستان وارد آمده وآن مورد حمله قرارگرفت. پادشاه آنجا که درتحت حمایت روم میزیست معزول واخراج شده و تیگران نامی‌که ازخاندان سلطنت سابق بود بجای اوبرقرارگردید .

الیوس سوریانوس[۳] که اصلا ازنژادگول بود فوراً با یك لژیـون به مقابله شتافته وارد کارزارگردید. تیراندازان پارت لشکراو را بکلی نابود کرده وپارتیها بار دیگر ازفرات گذشته بسوریه حمله‌ور شدند .

جنگهای اویدیوس کاسیوس[٤] ۱۶۲،۱٦٥میلادی

هنوز پائیز۱٦۲ میلادی تمام نشده‌بود که لشکریان روم آمادهٔ میدان جنگ گردیدند . حکمران سوریه ابتدا بجنگ‌تدافعی پرداخت ولی طولی نکشیدکه شروع بجنگ تعرضی‌نمود. در

---

۱ - Pharasmanes. ۲ - Marcus Aurelius. ۳ - Aelius Severianus.

٤ - Avidius Cassius.

۱۶۳ دریك جنك سختی نزدیك اوروپوس[۱] پارتی ها را شکست داده و بحالت هرج و مرجی آنها را باینطرف فرات عقب نشاند ، در ارمنستان نیز که اهالی با رومیان موافق بودند استاتیوس پریسکوس[۲] بدون اینکه مقاومتی شود ارتاکساتا را گرفته وخراب کرد. سوهاموس[۳] پادشاه سابق را که به روم گریخته بود باز دعوت کرده و بر تخت نشاند و بار دیگر امور ارمنستان بوضع سابق خود بر گشت . کاسیوس به اینقدر اکتفا نکرده در تقلید از کارهای تراژان و اینکه در جاه طلبی با او همسری کرده باشد داخل قلمرو پارت گردید ، او ببابل رفت و در عرض راه فتح دیگری نمود . سلوکیه را که دژ یونانی شرقی بود وهمچنین تیسفون را گرفته غارت وویران نمود . از آنجا ازهمان راه تاریخی به سرزمین ماد رانده و ازاین پیشرفت بر تراژان از کارهائی که کرده بود تفوق پیدا نمود. دراینوقت طاعون هولناکی شیوع یافت و آن باعث عقب نشینی سپاهیان روم گردید، اما بین النهرین غربی که نصیبین کرسی آن بوده در تصرف روم باقیماند . بالاخره این جنگ بجهانیان معلوم داشت که دولت پارت ازحالا همپایهٔ امپراطوری روم نیست .

جنگهای سوروس[٤] در شرق ۱۹۴ - ۱۹۷ میلادی

بلاش سوم با حال ناکامی درسال ۱۹۱ از دنیا رفت . بلاش چهارم جانشین او بر تخت نشست دولت روم پس از مرگ پرتی ناکس[٥] گرفتار جنگ داخلی شده ومدعیانی چند از هر طرف سربلند نموده کشوررا دچار تجزیه وتقسیم نمودند. لژیونهای رومی که در سوریه بودند پسینوس نیگر[٦] را امپراطور شناختند ، بلاش در ابتدا معلوم میشود که سفیری به نزد او فرستاده در ضمن تبریك و تهنیت اظهار داشت که اگر لازم باشد قشونی از پارت بمدد او بفرستد، سلاطین دست نشاندهٔ او نیز ازوی پیروی نموده همین درخواست را نمودند ، لیکن وقتی خبر رسید که سوروس را در روم به امپراطوری شناخته‌اند بلاش مردد شده در اجرای وعدهٔ خود از روی احتیاط تعلل روا داشت ودر عین حال یك سیاست دوپهلوئی را تعقیب نموده بـه سلطان دست

۱ - Evropus. ۲ - Statius Priscus. ۳ - Sohaemus. ٤ - Severus.
٥ - Pertinaxe. ٦ - escinnus Niger.d

نشاندهٔ هاترا اجازه داد که لشکری از تیراندازان زبدهٔ خود را بمدد مدعی شامی بفرستد در سال ۱۹٤ بین النهرین غربی از جنگ داخلی روم استفاده کرده پرچم طغیان برافراشت و دستجات روم را که در آن نواحی بودند نابود ساخت ، هرچند نصیبین که پادگان خیلی قوی و نیرومند داشت ازسقوط محفوظ ماند

سوروس که از مدعیان بسیار لایق برای امپراطوری روم بود **نیگر** را شکست داده بیدرنگ از فرات عبور کرده نصیبین را که در محاصره بود نجات داد ، حتی برای اعادهٔ سیادت و تفوق روم قشونی بجانب دجله فرستاد و آدیابن را تحت اطاعت در آورد. بلاش در امداد این ایالت تابعهٔ خود جنبشی ننمود ، لیکن پس ازعزیمت **سوروس** در سال ۱۹٦ او در آن محل ظاهر شده پادگان روم را از آدیابن رانده وبیرون کرد . در بین النهرین فقط نصیبین در تصرف باقیماند .

دراین میانه **سوروس** رقیب دیگرش راکه **الینوس**[1] نام داشت ودارای اهمیت بود درجنگ بزرگی نزدیك لیون[2] حالیه شکست داد . درسال ۱۹۷ بسوریه برگشت وحاضر شد با پارتی ها حسابش را پاك کند . ارمنستان اظهار اطاعت نموده عهد صلحی بین دولتین منعقد گردید و **آبگار** پادشاه ادسا واقع درخسرون نه فقط به اردوی روم پیوست بلکه برای اثبات صداقت ووفاداری خود گروگان هم داد .

سوروس به مانند **تراژان** برای حمل مهمات وخوار بار کشتیهائی ساخته و آنها را به فرات انداخت . بوسیلهٔ یك نهرقدیم که هر دو شط را بهم وصل مینمود از فرات داخل دجله گردیده غفلة به پارتیها حمله برد وشهر سلوکیه را گرفت .

بلاش برای دفاع از تیسفون لازمهٔ کوشش را بعمل آورد لیکن شکست خورد. برای باردوم درظرف چند سالی رومیان بپایتخت پارت داخل شده و آنرا بباد یغماوغارت دادند. دراینجافاتح باز بواسطهٔ تنگی خوار بارمجبور بعقب نشینی گردید. او نیز مانند **تراژان** جلودیوارهای محکم وپادگان دلیر وجسورقلعهٔ هاترا (الحضر) پاهایش بسنگ خورده نتوانست کاری ازپیش ببرد اگرچه در سوراخ اولی که بدیوار شهر پدید آوردند بنظر

1 — Allinus. 2 — Lyon.

میآید که اگر به دژیورس میبردند شهر را میگرفتند. ولی امپراطور بخیال اینکه سپاهیان اگر آنجا را بقهر وغلبه بگیرند حق غارت وچپاول خواهند داشت و نمیخواست خزائن معبد آفتاب که در آن شهر بود بچنگ آنها افتد، بلکه آرزو داشت تمام آنرا مخصوص خود او باشد لهذا وقتی که شکاف دیوار افتاد لشکریان را مانع از یورش گردید. قدری بانتظار ماند که شاید اهالی شهر تسلیم شوند و آن خزائن هنگفت برای او محفوظ بماند، ولی خبری از آنها نشد، بلکه درهمان گیرودار سوراخ و شکاف وارده را مرمت نمودند واز اینجا امید امپراطور به یأس مبدل گردید، شهر مزبور درمدت قلیلی دو امپراطور با عظمت را از گشودن خود مأیوس و نومید ساخت. جریان اخیر این جنگ گواه دیگری است بر ضعف وانحطاط دولت پارت، چه درحین عقب نشینی قشون روم پارتیها خوب میتوانستند همه‌نوع آسیب واذیت و آزار بآنها برسانند، ولی هیچ اقدامی ازطرف آنها نشد و در محاصرهٔ هاترا نیز جنبشی نکردند ومساعدتی نسبت به محصورین از آنها به‌بروز وظهور نرسید. باید دانست که نتائج وفوائد مادی این جنگ که برای روم اهمیت داشت این بود که ولایت آدیابن برمتصرفات روم اضافه شده و از آن تاریخ ببعد منتزع نگردید، چه دولت پارت برای استرداد متصرفات از دست رفتهٔ خود هیچ اقدام اساسی ننمود و کوششی از خود نشان نداد ومعلوم بود که دارد بانقراض میرود.

اردوان و بلاش آخرین پادشاه پارت
۲۰۹ - ۲۲۶ میلادی

پس از مرگ بلاش چهارم درسال ۲۰۹ـ۲۰۸ مابین دو پسر او اردوان وبلاش کار بجنگ و نزاع کشید، چون قوای هردو برادر باهم مساوی بوده پس از فتح ابتدائی بلاش، هر دوی آنها با هم صلح کرده وکشور رادر میان خود تقسیم نمودند. ایالات مغربی به اردوان واگذار شده و بابل را برادر دیگر تصاحب نمود. تفصیل این جنگ داخلی درست بر ما معلوم نیست. ولی بطوریکه مینویسند کاراکالا[1] که پس از پدرش سوروس در سال ۲۱۱ میلادی بر تخت نشست سال بعد به‌مجلس سنا تبریک گفت که پارت دشمن دولت روم بواسطهٔ نزاع وجنگ داخلی در سرتاج وتخت تجزیه شده است.

۱ــ Caracalla.

خدعه وخیانت کاراکالا
۲۱۶ میلادی

در سال ۲۱۵ **کاراکالا** که بلاش را در ابتدا بسلطنت شناخته بود با **اردوان** فتح باب ارتباط نموده سفرائی باهدایائی ثمین و گرانبها به نزد او فرستاد و تقاضای تزویج یکی از شاهزاده خانمهای پارتی را نمود و مخصوصاً اظهار داشت که اتحاد روم و پارت که امروز دنیای معلوم در زیر فرمان آنهاست باعث ازدیاد قوت وتکثیر ثروت هردو خواهد بود.

اردوان آگاه بود که **کاراکالا** باچه حیله وخدعه‌ای پادشاه ادسا را گرفتار ساخته ونیز از خیانت او نسبت به‌پادشاه ارمنستان‌هم خوب اطلاع داشت. لذا به‌احتیاط اینکه مبادا با او هم‌چنین رفتاری در نظر داشته باشد جوابی با نزاکت ولی طفره‌آمیز داده و با معاذیر وبهانه‌هائی که اهالی مشرق در آن ماهرند اورا از سر باز نمود، ولی مجدداً سفیری از **کاراکالا** آمده تقاضای پیش را تجدید نموده و او را از صداقت و صمیمیت امپراطور در این زمینه مطمئن کرده و باین وصلت راضی ساخت. پس **اردوان** نامه‌ای به‌امپراطور نوشته و اورا دعوت کرد که خود آمده عروسش را ببرد. امپراطور روم با خیانت وغدر منفوری بمحل موعود حاضر شده وبغتةً به میزبان خود حمله‌ور گردید هرچند اردوان بزحمت از این‌ورطه نجات یافته فرار کرد، ولی قشون و سرکردگانی که در آنجا حضور داشتند او همه را از دم شمشیر گذرانده و دهات و شهرها را بباد غارت داد. اما شئامت این غدر وخیانت گریبانگیر وی شده وطولی نکشید یعنی درسال ۲۱۷ در نزدیکی کاره او را کشتند.

آخرین جنگ مابین پارت
و روم ۲۱۷

اردوان پس از فرار از مجلس عروسی بجهة این خیانتی که میخواست اورا شکار کند به‌تهیهٔ سپاه وترتیب مهمات جنگ پرداخته وبطرف اردوی رومیها حرکت کرد، اما وقتی که بمرز رسید شنید که **کاراکالا** مرده ودرهمین اثنا سفرای جانشین او **ماکرینوس**[1] براو وارد شده وتقاضای عهد صلح نمودند. اردوان شرط عمدهٔ عهد صلح را استرداد بین‌النهرین واداء مبلغی غرامت وتاوان قرار داد. چون شرائط سنگین بود هردو لشکر درنصیبین

1– Macrinus.

شروع بجنگ نمودند. رومیها از تیرهای زهرآلود سواران پارتی و تیـزه‌های سربازان زره‌پوش شترسوار آسیب کلی دیده‌از میدان جنگ عقب نشستند و برای اینکه از تعقیب دشمن محفوظ باشند گلوله‌های خاردار درعقب خود ریختند. روزدوم نیز بجنك پرداخته و نتیجهٔ قطعی حاصل نشد، ولی روز سوم رومیان شکست خورده و به اردوی خود فرار کردند. این وقت طرفین از جنگ خسته و از بسیاری کشتار دل شکسته شده بصلح گرائیدند، رومیها بدادن مبلغی که معادل یك میلیون و هفتصد و پنجاه هزار لیره بود صلح را خریدند، هر چند این مبلغ ظاهراً بعنوان هدیه و تعارف داده شد و هر چند بعضی ایالات تابعهٔ پارت بتصرف رومیان باقیماند، لیکن طومار جنگهای طولانی بین دو دولت به مظفریت پارت خاتمه یافت

انقراض دولت پارت ۲۲۶ میلادی

اردوان در اینوقت به‌اوج‌عظمت‌واقتدار خود باقی بود و گمان نمیرفت که خاندان او نزدیك بانقراض است . اما در حدود دویست و بیست میلادی **ارتاگزرسیس** که نزد هم‌میهنانش باسم اردشیر معروفست و پادشاد دست نشاندهٔ پارس بود پرچم خودسری وطغیان برافراشته پس از سه جنگ بزرگ عاقبت اردوان را در صحرای هرمز واقع در چند میلی شرق اهواز کاملا شکست داده و بقتل رسانید. اگرچه بعد از مرگش ارتاواسدس بجانشینی نشست و مسکوکاتی هم باسم او موجود است و احتمال دارد که این مرد پسر او بوده لیکن سلطنت سلسلهٔ پارت درجنگ تاریخی هرمز به انتها رسید .

ارتباط چین و ایران ۲۲۰-۲۵

در فصل ۲۹ شرحی بطور اختصار از روابط نخستین بین چین و ایران مذکور داشته‌ایم و مطلبی که در اینجا لازم است آن را بنظر خوانندگان برسانیم اینست که تقریباً پس از گذشتن یك قرن از آن تاریخ بازسفارتی ازچین «بمغرب» فرستاده‌شده‌است و از گذارشهائی که در تاریخ هان اخیر داده شده چنین برمیآید که روم یا بعبارت روشن‌تری متصرفات مشرقی روم

مورد علاقهٔ دولت چین واقع شده درسال ۹۷ میلادی پن‌چائو [۱] سردار معروف چین یکی از افسران خود را **قان‌ینیگ** [۲] بپارت وروم روانه نمود، این مرد که شخص لایقی بود از راه هیکاتم پیلس (شهر صد دروازه) وهمدان ببابل مسافرت کرده است و علاوه در نظر داشت که از راه آب به‌خلیج فارس‌رفته از آنجا داخل‌اوقیانوس‌هند وبحراحمر شده از آلاناکه واقع درراس خلیج عقبه است به‌پترا وسوریه برود ولی‌وقتیکه مطلع‌شد که این‌مسافرت برای‌او دوسال‌طول خواهدکشید روی حزم واحتیاط ازاین‌خیال‌خویش منصرف گردید و چنین بنظر میآید ناخدایانی که **قان‌ینیگ** برای این مسافرت بآنها مراجعه‌کرده بود مایل نبودند که این شخص چینی از اسرار تجارت سودمندی که در آنزمان در میانشان جاری بود اطلاع حاصل کند.

واما اطلاعات وحقایقی که بوسیلهٔ سفراء بعدی گزارش داده شده و آن بشرح زیر است «آنها (اهالی‌تاتسین یا روم [۳]) تجارتشان با انسیه [۴] (پارت) وتین‌چو [۵] (هند) از میان دریا یك برده سود میکنند . . پادشاه تاتسین (روم) همیشه آرزومند بوده که باچین ارتباط داشته‌باشد لیکن آنسیه (پارتیها) مانع‌اند ومیخواهند داد وستد کالاهای ابریشمی‌چین باخودآنهاباشد ازاینرو او دچار اشکال‌بوده ونتوانسته باما ارتباط‌پیدا کند مگر درسال نهم امپراطوری**هوان** [۶] (۱٦٦میلادی)که‌درآنوقت**آنتون**(**آنتونینوس** [۷]) پادشاه تاتسین (روم) ازماورای جیهنان [۸] (راه هندوچین) سفارتی باهدایای‌گران‌بهای چندی از قبیل عاج و شاخ کرگدن ولاك‌پشت فرستاد» . از قراریکه **پارکر** مینویسد این هیئت که بنام سفارت خوانده شده و حامل محصولات «تنگه‌ها» بوده‌اند بظاهر بازرگانانی جهانگرد ودریانورد ازاهل روم بودند نه هیئتی که بعنوان سفارت از طرف

---

۱ ــ در اوقات توقف کاشغر بمن اطلاع دادند که یادگاری از پن‌چائو.Pan Chao درآنجا هنوز باقی میباشد و بقراریکه نقل میکردند شهر مزبور در یك موقع محاصره شده و پادگان‌های آن از رودخانه محروم ودچار بی‌آبی گردیدند . در این هنگام پن‌چائو ازحضرت موسی تقلید نموده زمین راکندوچشمهٔ آبی‌جاری گردیدکه آن‌هنوزمعروف به «چشمهٔ پن‌چائو» میباشد.(مؤلف).

۲ ــkanying. ۳ــ Ta-Tasin. ٤ــ An-Sih. ٥ــ tien-Chu. ٦ــ Hwan. ۷ــ Antoninus. ۸ــ Jihnan.

امپراطوری روم فرستاده شده باشد. درهرصورت این مطالب اگرچه جزئی است، ایک اطلاع بر آنها بسیار سودمند است، زیرا که آن لااقل نشان میدهد که موقع مهم کشور پارت همچنانکه در طی تاریخ ذکر شده نه تنها آن را محط نظر مغرب قرار داده بلکه شرق دور نیز ولی قدری کمتر بآن نظر داشته ومیخواسته است راهی برای تجارت پیدا کند. در خاتمه این را هم نباید نهفته گذاشت که این ارتباط رسمی در هر مورد از روی صلح وسلم وپیشقدم هم چین بوده است.

پرستش میترا در اروپا

چون تأثیر ایران در اروپا بنظر میآید که بیشتر بواسطهٔ پرستش **میترا** یا میثرا[1] بوده است بنابراین مناسب میدانیم که شرحی دراینموضوع برسبیل اختصار مذکور داریم. **میترا** (مهر) یکی از قدیمترین خدایان آریانهاست. در سرودهای ویدا در استعانت و استمداد تالی **آهورامزدا** قرار داده شده و در اوستا مقام واسطه را بین **آهورامزدا** و اهریمن حائز ویکی از بزرگترین ایزدها میباشدکه برای انهدام شرور و بدیها وحکمرانی برجهان بواسطهٔ خدای مطلق آفریده شده است. او خدای نور است وچون نور وحرارت باهم توام هستند لهذا خدای افزایش. برومندی و برخورداری نیز هست. از تکامل و ترقی بیشتری که مخصوصاً در سلطنت **اردشیر** دراز دست حاصل شده معلوم میشود که او را حامی سلاطین و رب‌الجنود و خدای فتح و پیروزی نیز میدانسته‌اند. ماه هفتم سال و روز شانزدهم از هر ماه برای **میترا** مقدس و روز عبادت شمرده شده و در ترکیب اسامی پادشاهان مانند **میترادات** (مهرداد) و سلاطین دیگر اسم **میترا** دیده میشود.

چون دولت ایران شروع به توسعه و ترقی نمود مراکزی برای پرستش **میترا** در بابل و سایر بلدان استقرار یافت. در بابل این خدا را با **شاماش**[2] خدای خورشید یکی می‌دانستندو پرستش **میترا** را رسوم دیگری بود. پس از تجزیه وتقسیم کشورهای

۱ــ من بکتاب مهم «رموز میترا» تألیف (Cumont) مراجعه کرده‌ام و نیز شرحی که‌در دائرة‌المعارف بریتانی راجع به میترا مذکور است از نظرم‌گذشته در فصول ۸ - ۹-۳۲ کتاب هم صحبت از میترا شده است. (مؤلف).

۲– Shamash

اسکندری سلسله هائی در پنت، کاپادوکیه، ارمنستان و کماژن برقرار گردیدند که هر کدام خود را از نژاد پادشاهان هخامنشی میشمردند و بر اثر آن خدایان سابق ایران را پرستش می‌نمودند.

باید دانست که پرستش مزبور در خارج آسیا تا مدتهای متمادی بر مردم مجهول بوده است. یونانیان ابدا بآن عطف توجه نمینمودند وهمین سبب بود که آن به کندی پیش میرفت، معذلک این همان مجسمه سازان یونان بودند که نقوش برجستهٔ معروف میترا را نمایش داده و اورا با هلیوس[1] یعنی آفتاب یکی میدانستند.

چنین بنظر میآید که مهر پرستی در روم بواسطهٔ دزدان دریائی که پمپه[2] در سیلیسی آنها را اسیر و دستگیر نموده بروم برد معروف گردید و آن مانند دیانت مسیح در اوایل امر میان جمعی که ازطبقات پست بودند رواج پیدا نمود، ولی دراواخر قرن اول میلادی مخصوصا در میان سپاهیان و بازرگانان و غلامان بسرعت انتشار یافت. از اواخر قرن دوم، امپراطوران روم در ترویج این مذهب سعی بلیغ مینمودند زیرا که آن این عقیده را که پادشاهان دارای جنبهٔ الهی و شایستهٔ ستایشند تأیید می کرد. دیوکلسین[3]، گالریوس[4] لیسی نیوس[5] امپراطوران روم این خدا را حامی و سرپرست دولت روم میدانستند دراوان فرمانفرمائی آنها پرستش میترا بهپایه‌ای رواج پیدا نمود که معبدهائی برای میترا در تمام کشور ژرمن (آلمان) تا یورك[6] وچستر[7] برپا گردید اما اعتلای مسیحیت باعث انحطاط آن شده و در زمان قسطنطین لطمهٔ بزرگی براین مذهب ایرانی وارد آمد. هرچند درامپراطوری ژولین[8] بداهمیت واعتبار اولی خود عود نمود، ولی در ایام تیودوسیوس کبیر[9] در ۳۹٤ بکلی در اروپا متروك گردیده و خاتمه یافت.

اما افسانه‌های مربوط باین خدای مقتدر چه بوده اینك قلم‌را بطرف آن معطوف میداریم میترا بطور خارق‌العاده‌ای از تخته سنگی تولد یافته و بمحض پدید آمدن

۱– Helios.
۲– رجوع شود بفصل ۲۹ کتاب. (مؤلف).
۳– Diocletian. ٤– Galerius. ٥– Licinius. ٦– York ۷– Chester.
۸– Julian ۹– Theodosius.

متعهدشد که بر همه‌مخلوقات غلبه کند. نامی‌ترین کار او این بود که با گاو مقدس اورمزد برخورده ویرا مقهور و قربانی کرد. مرگ این حیوان باعث حیات زمین گردید. در مجسمه‌های میترا قتل گاو را بدست او چنین نموده‌اند که سگی بر او (گاو) پریده و در افکندن او کوشش مینماید، ماری که نشانه زمین است بواسطهٔ خوردن خون این شکار، برومند و بارور میگردد.



۴۲ — تصویر میترا در قتل گاو نر بدست او
(اصل در واتیکان است)

اما راجع برموز و اسرار این مذهب باید دانست که در آن هفت درجه یا مقام مطابق هفت سیاره وجود دارد. مجاهدات وریاضاتی که برای طی این درجات معین‌شده گذشته از اینکه مدتهای زیادی وقت لازم دارد پرخوف وخطر هم هست، برای «سلاّک» یعنی کسانی که میخواهند داخل درمبادی این اسرار بشوند سوگندی با آداب مخصوص

لازم است یاد کنند. جماعت نسوان از این امتیاز بکلی محروم میباشند، از آداب ورسوم مخصوص این مذهب همانا عشاء ربانی است با آب و نان و یحتمل شراب هم در آن بوده است.

مذهب **میترا** نوع بشر را بمراسم و آداب باطنی وسری دعوت مینماید. علاوه به یک زندگانی بهتری پس ازمرگ آنها امیدوار میسازد. مانند اصول تعلیمات **زردشت** راستی و پردلی و پاکی برای مجاهدهٔ دائمی با قوای اهریمنی وبدی از لوازم این مذهب میباشد. **میترا** قهرمان خوبی بوده وپیروان او عاقبت به فتح وغلبهٔ او مطمئن بوده‌اند.

در اواخر قرن سوم میلادی مهر پرستی دین خالص ایرانی با مسیحیت که اصلا از دیانت یهود برخاسته بود، ولی از مبادی و اصول ایرانی که محتمل است سابقا بواسطهٔ یهود اخذ شده باشد خالی نبود برابر هم ودریك ردیف قرار داشتند، لیکن نظر به بعضی جهات که عمدهٔ آن محرومیت زنان بوده است از امتیازات آن مذهب ونیز روا داشتن شرك در طریقهٔ توحید و بعضی رسوم وحشیانه‌ای که در آن داخل شده بود، مذهب **میترا** در مقابل حملات مسیحیت مغلوب شده وپس از یك منازعات سخت و کشمکش مأیوسانه‌ای معدوم گردید، چه بواسطهٔ اشتراك این دو مذهب با هم دربسیاری از تعالیم انهدام آن ممکن نبودکه بآسانی صورت گیرد. یکی از یادگارهای مذهب میترا که هنوز هم در میان مسیحیان باقیمانده روز ولادت حضرت مسیح میباشد که آن دراصل روز پیدایش **میترا** بوده است.

خلاصه سلسلهٔ پارت (یا خاندان اشکانی) نمیتواند دراین معنی ادعای بزرگی کند و بگوید در انعامات گران بهائی که ما امروز از آنها متمتعیم سهمی داشته و چیزی بجهان بخشیده است، برعکس در دوره‌های تاریخی نیست سلسله‌ای که تا این اندازه فاقد آثار بوده یا کمتر ارث برای اعقاب گذاشته باشد، لیکن در مردی ومردانگی الحق خاندان مزبور همه نوع قابل تحسین و تمجید میباشد، برای اینکه در مدت قریب به پانصد سال سلطنت در یك خاندانی بوده است که فقط چند تن از آنها سست وزن طبیعت ویا تحت نفوذ خواجه سرایان بوده‌اند که گیبن مورخ شهیر آنسان را جزو حشرات موذی شرق بشمار آورده است و از اینرو

پادشاهان پارت را با بعض از پادشان بزرگ اخیر هخامنش و نیز با بعضی امپراطوران روم بخوبی میتوان همپایه دانست . بواسطهٔ نبودن تشکیلات و فقدان تعلیم و تربیت که خود نقص بزرگ پارتیها بود امور کشور بر پایهٔ محکم و ثابتی برقرار نبود واز اینرو آنها را بترکان عثمانی تشبیه کرده‌اند که در رشادت و شجاعت کامل برعکس در فنون متعلقهٔ بصلح و آرامش ناقص میباشند.



اردشیر اول

فصل سی و پنجم
طلوع سلسلهٔ ساسانی

بدستور گفت آن زمان اردوان — که این غرم با وی چرا شد روان
چنین داد پاسخ که این فر اوست — به شاهی ز نیك اختری پر اوست
(فردوسی)

نسبت شاهان ساسانی

سلاطین ساسانی شکوه و جلال سلطنت هخامنشی را تجدید نموده و یك فصل برجسته و درخشانی را بر تاریخ ایران افزودند. ایرانیان این سلسله را نه فقط برای عظمت واقتدارشان بلکه از این جهت هم که ایران را که یکی ازایالات شاه شاهان اشکانی را تشکیل میداد استقلال تام بخشیدند تجلیل و احترام مینمایند. مورخین اروپائی دورهٔ ساسانی را بدینواسطه مهم میدانند که وقایع تاریخی ایران دراین دوره بجای افسانه صورت تاریخی بخود میگیرد، هرچند اینجاهم میتوان گفت که اصل ومنشاء این خاندان پشت پردهٔ افسانه‌های قدیم مخفی ومستوراست.

مرگ رستم که در فصل دوازدهم سمت ذکر یافت باید آنرا خاتمهٔ عصرپهلوانی ایران دانست. اسفندیار که رستم او را در آخرین پیکار مهم خود بقتل رسانید پسری ازخود گذاشت که نامش بهمن بوده است، وی بعینه همان اردشیر است که در تاریخ به اردشیر دراز دست معروف میباشد وبدینطریق این پادشاه اخیر هخامنشی در تاریخ چنانکه مورخین ایران نوشته‌اند از پادشاهان بزرگ تاریخی محسوب میشود وسلسلهٔ ساسانی خودرا ازنسل همین پادشاه شمرده ونسب خودرا منتهی باومینمودند. چنانکه

بر طبق افسانهٔ مندرجهٔ درحماسهٔ رزمی فردوسی بهمن خواهر خود هما را تزویج کرده و دارا از او پس ازمرگ پدر بوجود آمد ، ساسان برادرش بواسطهٔ پیدا شدن دارا وارث تخت و تاج ازسلطنت مأیوس وبیکی از کوه های ترکستان منزوی شده به شغل شبانی مشغول گردید . این مرد همان ساسان است که سلسلهٔ ساسانی ازاو بظهور رسیده است .

چنانکه درفصل بیست وهفتم مذکورداشتیم راجع بسلسلهٔ پارتیها که باشکانیان معروف ومورخین ایران آنها را کلیتاً «ملوك‌الطوایف» مینامند درشاهنامه که حماسهٔ ملی است تجاهل و بی اعتنائی شده در شرح احوال یك سلسله‌ای کـه چندین قرن در ایران سلطنت داشتند بابیات چندی اکتفا شده است . اما از طرف دیگر قصهٔ اسکندر که ما آنرا درفصل بیستم مذکور داشتیم تا این درجه در مشرق قبولی عام پیدا نموده‌است که وقتی درحماسهٔ رزمی ایران یعنی شاهنامه دیده میشودکه میگوید دارا دختر فیلیپ مقدونی را تزویج نموده واز وی اسکندر بوجود آمده است هیچ تعجبی از آن برای خواننده پیدا نمیشود.

باری این افسانه‌ها ازجمله یك مسئلهٔ مبهم ونامعلومی راکه ازنظرمامیگذراند این است که پادشاه اخیرهخامنشی همان پادشاهی است که ساسانی ها خود را ازنسل برادر وی میدانستند ، ولی باید بخاطر داشت که پارتیها هم نظیر ساسانیان خود را از نسل سلاطین هخامنشی قرار میدادند ، هر چند نویسندگان ایران به ملاحظهٔ تنفر از ملوك‌الطوایفی اشکانی هیچوقت دعوی مزبوررا تصدیق نمینمودند. اما افسانهٔ اسکندر در ایران باید دانست که آن از منابع خارجی پدیـد آمده است و این مطابـق تعبیر مسعودی یکی از اسرار سیاسی ومذهبی است که مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ قبل‌از میلاد با آنکه فاصله‌اش با ظهور ساسانیان پانصد و چهل و نه سال بوده مورخ ایرانی از مقدار آن کاسته فاصلهٔ آنرا دویست وشصت و شش‌سال نوشته است. از اینجا خوب میتوان بنادرستی آگـاهی ایرانیان از تاریخ پی برد و نیز میتوان فهمید کـه وارثین مفاخر کوروش و داریوش چقدر عظمت و جلال تاریخی عدیم‌النظیر نیاکان خود را

فراموش کرده واز نظر داده‌اند.[1]

طهور اردشیر

پیدایش سلسلهٔ سلاطین باستان مخصوصاً درمشرق زمین‌همیشه با پاره‌ای حکایات عجیبه و افسانه های غریبه توأم بوده است ، بنابراین چگونه میشود اردشیر یا اردشیردرازدست از آن مستثنی باشد، آری ظهور اردشیر مشحون است بیك سلسله حکایاتی فریبنده که‌از آن اینقدر میتوان مسلم‌داشت که اردشیر پسر پاپك مانند جداعلای مقتدر خود کوروش پادشاهی بودتابع ودست نشانده، تا آنکه موقع مناسبی بدست آورده برادران‌خود را مقتول ساخت وشاهنشاهی پارتیها را از بیخ برانداخت.لیکن نویسندگان پهلوی این حکایت‌را بسادگی خودباقی نگذارده شاخ وبرگهائی به‌آن افزودند. چنانکه مطابق کارنامك که ذکر آن در فصل ٤١ بیاید و طبق بیان فردوسی معلوم میشود که ایران تحت سلطه و اقتدار اردوان که رومیان او را «آرتابانوس» مینامیدند به دویست و چهل ایالت هر یك تحت سلطانی تقسیم میشد ، از آنجمله شخصی بنام پاپك که پادشاهی فارس با او بود و در اصطخر میزیست اولاد نداشت. شبی او ساسان شبان خود را در خواب دیدکه ازبالای سرش آفتاب طلوع نموده تمام روی زمین را روشن ساخت . شب دیگر در خواب دید

---

۱ ــ طبری و مسعودی دو نفر از مورخین عرب دورهٔ ساسانیان را نوشته‌اند . ابوجعفر محمد طبری از میانهٔ مائهٔ نهم تا دهم میلادی میزیست. او درکتاب قطور خود معروف به تواریخ ایام یا تاریخ انبیا وسلاطین،تاریخ‌بشر را ازآغاز خلقت تا نهصد وپانزده میلادی را آورده است، پروفسور زوتنبرك فرانسوی این کتاب را از نسخهٔ فارسی ترجمه و طبع ونشر نموده است. ابوالحسن‌علی مسعودی که قدری بعدتر میزیست‌کتاب مروج‌الذهب خود را در ۹٤۷ میلادی باتمام رسانیده‌است وآن بقلم باربیر دومینارد بفرانسه ترجمه شده‌است.این‌دو کتاب بسیار مفید وذیقیمتند. دورهٔ ساسانیان شاهنامهٔ فردوسی نیز جنبهٔ تاریخی دارد .

از کتاب‌های عمدهٔ اروپائی که در این باب نوشته شده عبارتست از الف ـ هفتمین دولت بزرك شرقی . تألیف ج ، راولینسون .

ب ـ Geschichte der peraser und Araber Zur Zeit der Sasaniden تاریخ ایران و عرب در زمان ساسانیان تألیف پروفسور نولدکه .

ج ــ ترجمهٔ آمیانوس مارسیلنوس بقلم «Yonge» ازکتاب اخیرالذکر بدبختانه سیزده فصل اول آن مفقود واز بین رفته است.

ازمسکوکات ومخصوصاً از « کلکسیون ✡ سکه‌های ساسانی اثر دورن معلومات واطلاعات زیادی‌برای ماحاصل شده‌است. (مؤلف).

✡ Dorns Collection des monnaies Sassanides

که او برفیل سفیدی سوار است و مردم باو تعظیم و تکریم مینمایند. در شب سوم چنین دید که آتش مقدس از خانهٔ ساسان مشتعل شده بدرجه‌ای که تمام دنیا را ضیاء و روشنی داد. او از این خوابهای عجیب‌خود متحیر شده حکما ودانشمندان را احضار کرده تعبیر خوابهای خود را از آنها خواست. در جواب متفقاً گفتند که سلطنت ایران به ساسان یا پسرش منتقل خواهد گردید، پاپك بعداز استماع واطلاع بر این امر ساسان را طلبیده او را از آتیهٔ درخشان وی مستحضر ساخت. سپس امر کرد لباس‌های فاخر باو پوشانیده ودخترش را بوی کابین بست و اردشیر از او بوجود آمد.

یك حکایت شیرین دیگری که در این باب نقل شده است کـه وقتی اردشیر بحد بلوغ رسید از پایتخت اردوان که در سرزمین ری‌واقع بود بطرف فارس گریخت، او دوشیزه‌ای خوب صورت وبا فطانت و هوشی راکه ندیم اردوان بود و اخیراً بخود اردشیر علاقه پیدا کرده بود باخود برد، اردوان پس از اطلاع از امر غضبناك شده به تعاقب آنها شتافت تاآنکه بدهی رسید که فراریان ازهمانجا عبور کرده بودند، دراینجا باو خبر دادند که آنها سواره مانند باد گذشتند و از عقب‌شان قوچ بزرگی هم حرکت مینمود. روز دوم کاروانی که میگذشت به اردوان خبر داد که آن قوچ را دیدند کنار یکی‌از آن سواران نشسته بود. اردوان که این‌خبررا شنید دانست که آن قوچ عبارت از شکوه و جلال سلطنت است و لذا نومید شده از تعقیب اردشیر منصرف گردید.

بیامد دو رخساره همرنگ نی　　　چوشب تیره گشت اندر آمد بری

(فردوسی)

اگر چه مطالبی را که مذکور داشتیم صرف حکایت بوده، ولی همین حکایات چون بما حالی میکند که چگونه ساسانیها مدعی حقوق آسمانی شدند ذیقیمت و قابل اهمیت میباشند، بدیهی است که رعایای آنها این دعوی را طوری استقبال مینمودند که هیچ غاصبی که در رگهای او این خون مقدس جریان نداشت نمیتوانست در مقابل آن کامیابی حاصل کند.

اردوان و اردشیر

تفصیل نزاع وجنگ اردشیر دست‌نشانده با اردوان شاهنشاه متبوع خود دردست نیست ، ولی یك حکایت نزدیك به‌عقلی که از نویسندگان ایران بما رسیده معلوم میشود که اردشیر پیش از آنکه کارش با اردوان بقتال و جدال بکشد رخصت یافت که ایالت سرحدی کرمان را بقلمرو خود ضمیمه نماید . ممکن است در اینجا گفته شود که قلعهٔ بزرگ کرمان موسوم به قلعهٔ اردشیر و افسانه مشهور« کرم» مربوط بایالت مزبورباشد .

بالجمله اردوان درآخرخشمگین وتهییج شده بفارس حمله برد و با اردشیر بنای پیکار را گذاشت . اردشیر در یك میدان هولناکی اردوان را شکست داد ، در صورتیکه تلفات طرفین در این جنگ خیلی سنگین بوده ولی‌درمیدان دیگراوبآسانی وبدون دادن تلفات زیاد نایل بفتح وظفر گردید، برعکس تلفات وخسارت پارتیها بغایت سخت وسنگین بوده است

جنك هرمز

آخرین جنگ اردشیر با اردوان در صحرای هرمز سمت شرقی اهواز روی داد ، در این جنگ پارتیها شکست کامل خورده و خود اردوان هم بقتل رسید، بطوریکه یکی ازمورخین ایران مینویسد یك نفر از دلاوران پارس با شاهنشاه پارتیها تن بتن مشغول نبرد گردید، دراثناء نبرد حیله کرده رو بفرار نهاد و بعد عنان برگردانده تیری بطرف اردوان پرتاب کرد که بقلب وی کارگر گردید ، این جنگ آخرین جنگی است که اساس یك خاندان مجلل و با شکوهی را استوار ساخت که چهارصد سال در یك ملت مغرور و متکبری سلطنت نمود ، تا وقتی که ستارهٔ اقبال محمد(ص) از افق ریگستان عرب طلوع کرده دنیا را زیر و زبر نمود .

جنگهای مشرقی اردشیر

مطابق بیان طبری پس ازتسخیر نواحی‌سرحدی خراسان، مرو، بلخ وخیوه ملوك کوشان و توران و مکران سفرای خود را به دربار اردشیر فرستاده و پیشنهاد اطاعت نمودند . اما حملهٔ این پادشاه ساسانی

به هند باید دانست که آن بطور عموم مسلم نیست، لیکن از بیان اسمیت[1] ظاهر[2] می‌شود که آمدن سفرای مذکور ناشی ازاین جا بوده‌است که **اردشیر** به هند حمله برده بود، چنانکه از تاریخ فرشته برمیآید او به هند حمله‌ور شده و تا نزدیك سر هند رسید، لیکن پادشاه آنجا درهای شاهوار، طلا، جواهرات، فیلها بنزد **اردشیر** برسم باج و خراج فرستاد وازاین راه **اردشیر** را واداشت که بایران مراجعت نماید. در ثبوت این مطلب جدیدا سکه‌ای از برنج بدست آمده که در یکطرف آن علامت پادشاه اخیر کوشان وطرف دیگرمانند سکه‌های خود **اردشیر** صورت آتشکده ترسیم یافته است والبته این یك دلیل روشنی‌است که بانی خاندان ساسانی فقط بایران‌وچند ایالت‌مجاور آن قناعت نکرده بلکه برای‌اینکه قدم بقدم ازاجداد بزرگ‌خودپادشاهان هخامنشی پیروی کرده باشد بهندوستان حمله برده وازپنجاب باج وخراج گرفته‌است.

اردشیر وسوروس اسکندر[3] ۲۲۲-۲۲۹ میلادی

اردشیر پایهٔسلطنت خودرا تااینحد محکم ساخت واقتدارش رارسانید بجائی که یقین کردمیتواند ضرب شستی بامپراطور روم نشان دهد. لذا درسال ۲۲۸ میلادی ازفرات عبورکرد. **اردشیر** ازاین نظرکه برمثل **اردوانی** که لشکرعظیم روم را مجبور ساخت که بیك صلح غیرشرافتمندانه ای تن در دهد غالب آمد امیدواثق داشت که بر امپراطور روم فائق آمده سپاهیان تازه شکست خوردهٔ ویرا مغلوب خواهد ساخت.گذشته از هوای کشورستانی وتحصیل نام محتمل است پیش آمد ووضعیات هم ویرا مجبورساخته‌باشد که خود را وارث تاج و تخت هخامنشی اعلام نموده ومتصرفات سابق نیاگان خودرا مطالبه کند.

سوروس که بجای قیصر نشسته جوانی بود صاحب عزم واراده، بعلاوه فطانت وهوش غریبی‌هم دارا بود. او وقتیکه ازبسیج ایرانیان باخبرشد باهمیت موقع پی‌برده

---

۱ - Viscount Smith.

۲ - «حملهٔ اردشیر بابکان به پنجاب» ف، ر، آ، س شمارهٔ آوریل ۱۹۲۰ (مؤلف).

۳ - Severus Alexander.

دانست که جمع آوری سپاه مدتی وقت لازم دارد لذا نامه‌ای بنزد **اردشیر** فرستاد و او را در این نامه نصیحت نمود که بحفظ و ادارهٔ ممالك مفتوحهٔ خود مصروف شده «کاری نکند که موجب انقلاب و آشوب آسیا گردد». بعلاوه نوشت که اینکار برای او خالی از خطر نخواهد بود که فقط به استظهار یك امید واهی وارد درجنگی بزرگ گردد که بر او معلوم خواهد داشت که مصاف با روم غیر از مصاف با عشائر وحشی مانند عشائر خودش میباشد و این را هم اضافه نمود که لازم است او فتوحات **اگوست تراژان سپتیمیوس سوروس**[1] را بخاطر آورده و از آن تنبه حاصل کند.

اردشیر درجواب این نامه هیئت مخصوصی مرکب ازچهارصد تن ایرانی راکه از حیث قامت وصورت ولباس‌های فاخر واسلحه و یراق اسب وسایر اسباب تجمل ممتاز بودند برگزیده بسفارت نزد امپراطور فرستاد. سفرای مزبور پیغام پادشاه خود را با طرز جسورانه وبی باکانه‌ای که موجب اشتعال غضب بود تبلیغ نمودند و از امپراطور جدا خواستند که باید شام وباقی متصرفات خودرا در آسیا تخلیه نموده وایرانیانرا بحال خود واگذارد که کشورهای موروثی خودشان‌را دردست داشته باشند وامپراطور روم بهمان قسمت اروپا که بلا معارض است قناعت نماید. نمایندگان ایران در این پیغام بدرجه‌ای جسارت وبی‌نزاکتی بخرج دادند که بااینکه سفیر نوعاً محترم شمرده‌شده و مسئولیتی‌متوجه‌وی نمیگردد معذلك امپراطور حکم کرد که آنهارا گرفته‌مانند اسرای جنگ توقیف نمودند و خود در این بین بتهیهٔ وسائل جنگی که وقوع آن نزدیك بود مشغول گردید. چنانکه در پائیز سال ۲۳۱ میلادی نیروی مهیبی درانطاکیه جمع نمود، در اینجا رومیان نقشه‌ای که بخاطرشان رسید این بود که لشکررا بسه‌قسمت‌تقسیم کردند. یك قسمت آن که مخصوص شمال بود فرستاده‌شد که بهمراهی **خسرو** پادشاه ارمنستان بماد آتروپاتن حمله ببرد. بقسمت‌جنوبی امرشد که ایران بخصوص یاچنانکه قویاً محتمل‌است سوزیانارا تهدید نماید واما قسمت‌سوم‌دستور داشت که‌دررکاب امپراطور بمنظور

۱– Septimius Severus.

حمله بقلب کشور مشغول عملیات باشد. این نقشهٔ غیر عملی جنک که لشکر را بسه قسمت جداگانه تقسیم نمودن که هیچیك نتواندموقع لزوم کمك قابلی بدیگری بدهد در واقع مقدمه برای شکست ومغلوبیت بوده است، بالجمله لشکر شمالی که به ماد آتروپاتن حمله بردند بواسطهٔ نبودن قوای ماد کامیابی حاصل نمودند، ولی در برگشت خسارت خیلی سخت دیده و کاری هم که مهم باشد ازپیش نبردند. اما **اردشیر** لشکر خودرا عاقلانه جمع کرده بهلشکر جنوب که تنها بود حمله برد وهمه را نابود ساخت. **سوروس** ازاین حادثه بخوف وهراس افتاده فرمان عقب نشینی عمومی داد.[1] دراینجا ممکن است این خیال پیدا شود که پس از این فتح قاعدةً باید **اردشیر** بهشام حمله برده باشد، لیکن چون درحقیقت مقصود ایران دراین جنگ تصرف ارمنستان بودلذا اردشیر باکمال حزم واحتیاط بهمین فتح قناعت نموده و ظاهراً در سال ۲۳۲ میلادی عهدصلحی فیمابینمنعقد گردید. درخاتمه باید دانست کهارمنستان درسلطنتساسانیان همان سرنوشت را پیدا نمود که در دورهٔ اشکانیان دارا بوده است یعنی ما بهالنزاع دو امپراطوری روم و ایران واقع شده بود.

فتح ارمنستان بدست اردشیر

پس از عقب نشینی رومیان ارمنستان با منابع وقوای شخصی برایمقابلهٔ با لشکر ایران باقی ماند واین سلطنت کوهستانی بجنگ برخاست باستظهار اینکه اغلب لشکر ایران سواره بودند، راستی **خسرو** پادشاه ارمنستانبقدریخوب از عهدهٔدفاع برآمد که **اردشیر** ازفتح آنمأیوس گردید. او قول داد که هرکس این دشمنش را از میان بردارد این دومین مقر سلطنت یعنی ارمنستان ازآن او باشد. در اینجا یکی از نجبای ایران که خون ارساسی (اشکانی) دررگهای اوجاری بوداین خدمترابعهده گرفته وحاضر شد که **خسرو** را بقتل برساند، وی برای جلب اطمینان طرف مقابل خود را مانند یکنفر فراری که درتلاش مأمن و پناهگاهیاست از اردو بیرون رفت، **اردشیر** هم برای تثبیت این امر جمعی را برای

١- «نولدکه» که ازاعتماد بقول «هرودیانوس» Herodianus (مورخ یونانی) ابا دارد مینویسدکه چون «سوروس» برقوای اردشیر حمله برد، اردشیر راه را برایش بازکرد. (مؤلف).

دستگیری او از عقب روانه نمود. اینمرد بالاخره موفق شده خسرو را بقتل رسانید، ولی درهنگام فراراز ارتاکساتادر رود ارس غرق شد و **اردشیر** بدون دادن بهائی بمقصود خود نائل گردید. او خیلی زود این کشور را اشغال کرده ضمیمهٔ ایران نمود ولی طفل شیرخواری راکه خسرو داشت موفق نشد بدست بیاورد. بلکه کسانش درخفیه ویرا سالماً بیرون بردند. این فتح آخرین فتح نظامی مؤسس خاندان ساسانی بوده‌است.

اردشیر یا زنده کنندهٔ دین بهی

ما درفصل سی ودوم کتاب گفتیم که پارتیها بدواً اصول دیانت زردشت را اختیار نموده ولی بعد آنرا از نظر داده تعلیمات واردهٔ این مذهب را بتدریج از میان بردند. چه مذهب آنها بیشتر پرستش ماه و آفتاب و تماثیل سلف باضافه یك رشته طلسمات واورادی که از مذاهب سامی گرفته بودند بوده است. در نتیجه آتشکده ها رو بویرانی نهاد ودر بسیاری اماکن آتش مقدس خاموش گردید و بالاخره چیزی نگذشت که نفوذ مغ ها بکلی از میان رفت. **اردشیر** درصدد بر آمد که حقوق واحترامات مغ ها را بحالت اول برگرداند و لذا فرمانی صادر کرد که علمای دیانت و مبلغین احکام مذهبی که جامعهٔ ملتند از نزدیکان خاص پادشاه محسوب و از هر جهت مورد توجه مخصوص شاهانه میباشند. او نه فقط دهات و اراضی زیادی بآنها برسم انعام‌داد بلکه عشریه‌ای هم برای آنها برقرار نمود. در نتیجهٔ این اقدامات تمام تماثیل و صورت ها منهدم شده وپرستش ماه وآفتاب همه از میان رفت و تمام افراد ملت به پیروی تعلیمات آئین قدیم زردشت پرداختند. این پادشاه برای تأمین وحدت‌ملی مجلسی ازمغ ها تشکیل داده و از میان آنها هفت نفرکه در تقوی و پاکدامنی بالا تر از همه بودند انتخاب گردیدند. این هفت نفر ازبین خود یکنفر مؤبد جوانی را بنام **آرداویرف**[1] که در پارسائی مقام شهرت را حائز بود بنمایندگی خود تعیین کردند. برطبق حکایتی که‌از نویسندگان ایرانی بما رسیده‌است نمایندهٔ مذکور پس از انجام وضو وآداب‌ومراسم تطهیر معجونی که مخصوص خواب بود استعمال کرده وبراثر آن بخواب رفت ودرتحت

1 - Arda-viraf.

مراقبت شاه و هفت نفر از بزرگان کشور تا هفت روز خوابش طول کشید . وی پس از انقضای مدت مزبور از خواب بیدار شده بلافاصله جمیع اصول اهورامزدا را املا کرده یکنفر نویسنده آنرا برشتهٔ تحریر و تدوین درآورد . این نوشته ها بعد ازاین برای علمای مذهب مأخذ اصلی قرار گرفت .

این جوش مذهبی اردشیر و مؤبد ها (چنانکه به‌قیاس هم نزدیك است) هیچ وقت نمیگذاشت که بسایر مذاهب آزادی داده و یا بطور تساهل مذهبی با آنها رفتار کنند بلکه بنای صدمه و آزار را با آنها گذاردند . خاصه از دیانت مسیح که‌دیدند عرض وجود نموده است بنای جلوگیری را گذاشتند، مخصوصاً ازوقتیکه سلطنت‌روم شرقی دیانت مسیح را اختیار نمود از آنوقت این مذهب در ایران طرف بی‌میلی و نفرت مردم واقع گردید .

کارهای بزرك و خصال اردشیر

راجع به‌انتظامات اردشیر مطالب چندی که بما رسیده چنین مینماید که او دائما در این صدد بود آن سلاطین جزو را که استقلال ناقص آنها برای اقتدار پادشاه بزرگ خطر داشت از میان بردارد. اومرام ومنظورش تشکیل ملتی بود که نقطهٔ اتکاء آن بمذهب ومقامات مذهبی باشد. رویهٔ او در انتظام امور بیشتر مشابه به‌رویهٔ داریوش بود وهیچ نمیشود اورا با پارتیها طرف نسبت قرار داد. او لشکر حاضر خدمتی ترتیب داده و آنرا تحت فرمان سران وافسرانی قرار داد که هریك مستقل و از والیان واستانداران کشور جدا بوده است. این کلمات از اوست که میگوید « ملك حاصل نشود مگر بالشکر ولشکر فراهم نگردد مگر بزر، زر بدست نیاید مگر بزراعت و آبادی وزراعت و آبادی بدون عدل وداد صورت نخواهد گرفت ».

واقعاً چقدر خوب بود که جانشینان او همیشه این کلمات را آویزهٔ گوش کرده وبر طبق آن عمل مینمودند .

اردشیر ازسلاطین عاقل وسائس ومدبری بود که همیشه د فکر ورفاه وآسایش رعایای خود بوده و باین نکته کاملا توجه داشت که اساس انتظام امور عدل وانصاف-

است. او همیشه کوشش داشت که قواعد و اصول خود را بموقع اجرا بگذارد.

راجع بوصایای این پادشاه بپسرش **شاپور** در هنگام موت بیانی که **فردوسی** میکند میتوان آنرا بمواثیق و پیمان‌های سیاسی تعبیر نمود. از جمله به **شاپور** خطاب کرده چنین میگوید «بدان که ملك و دین باهم توأم میباشند و هر یك را باید نگهبان دیگری دانست. انتظام امور کشور باید طوری باشد که کسانی راکه خدای متعال زیر سرپرستی من و تو قرار داده است از ما راضی شده و دعای خیر آنان را بطرف خود جلب نمائیم».

این بود خلاصهٔ از کلمات برجسته و حکایاتی که از این بانی خاندان ساسانی بیادگار مانده است. اگرهم صفت شجاعت ودلاوری وی تاحدی پشت ابرهای ضخیمی مستور مانده باشد معذلك این را با یقین کامل میتوان تصدیق نمود که **اردشیر** پسر پاپك در پرستشگاه شهرت و نام مقام ارجمند و بلندی را حائز میباشد.

کتیبه بزبان پهلوی در نقش رجب

فصل سی و ششم

شاپور اول اسیر کنندهٔ والرین

این پیکر مزده پرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران وغیر ایران آسمانی
نژاد از ایزدان پسر مزده پرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران آسمانی
نژاد پور ساسان بابك پادشاه «ترجمهٔ کتیبهٔ پهلوی نقش رجب»

جلوس شاپور اول
۲۴۰ میلادی

شاپور[۱] یا بقول نویسندگان مغرب ساپر اول درسال ۲٤۰ میلادی بجای پدر والامقامش بر تخت نشست. مطابق عقیدهٔ نویسندگان ایران مادرش دختر **اردوان** بود . او بعد از آنکه بنکاح **اردشیر** در آمد قصد کرد که بتلافی خون پدرشوهرش **اردشیر** را مسموم سازد، کو موفق بانجام این امر نشد، ولی درنتیجهٔ این سوء قصد **اردشیر** حکم کرد ویرا بقتل برسانند وچون او به **شاپور** حامل بود وزیر **اردشیر** جانش رااز خطر رهانیده باپسری که از او متولد شد در یك محل مخفی نگاهداری نمود. روزی **اردشیر** از نداشتن فرزندی که جانشین او گردد اظهار دلتنگی نمود ولی بعد که شنید پسری از او موجود میباشد بغایت خوشحال گردید . او برای آزمایش اینکه پسر از نسل پادشاه است امر کرد وی باعده‌ای ازهم بازیهایش درحضور شاه چوگان بازی کنند که دراین بازی **اردشیر** شهرتی بسزا داشت ، چنانکه گوئی جلو پادشاه عمداً انداخته شد و **شاپور** جرئت نموده بتنهائی برای ربودن آن گو سبقت کرد و از همین جا پدر شاد شده فهمید که او پسر **اردشیر** است .

۱ ــ معنای این اسم «پسر شاه» است

با توجه باین مطلب که مدت سلطنت اردشیر بعدازواقعهٔ قتل اردوان چهارده سال بوده‌است بمشکل میتوان این حکایت را تصدیق نمود، چه ازحکایت مزبور معلوم میشودکه سن شاپور در اینوقت‌که بر تخت نشست سیزده سال بوده است.

از طرف دیگر حکایتی‌که احساسات و خاطرات مردانه و دلیرانهٔ مؤسس یك خاندان بزرگ را بما نشان می‌دهد خطاست‌که آن حکایت را از نظر بیندازیم.

شورش ارمنستان و هاترا (الحضر) ، ۲۴۰ میلادی

خبر فوت اردشیر که به‌ارمنستان وهاترا رسید هردو یکدفعه بنای شورش را گذاشتند، نائره شورش ارمنستان به آسانی جلوگیری شده و فرو نشانده شد و اما هاترا چون شاپور از حصار آن مطلع بود که استحکامش بحدی است که تراژان و سیویروس نتوانستند بر آن دست یابند لذا بمحاصرهٔ با قاعده آنجاکوشش ننمود بلکه درصدد افتادکه حیله‌ای بکار برد. اتفاقا پادشاه یاغی دختری داشت‌که حاضرشد قلعه را تسلیم شاپور کند مشروط براینکه او را برای خود تزویج کند، شاپور هم قبول نمود چنانکه هاترا را بدست دغا وغدر وخیانت پیشهٔ این دخترفتح نمود اما او عهد خود را شکست وآن دختر نابکار را بدست میرغضب داده اعدامش کرد.

اولین میدان جنگ درمقابل روم، ۲۴۴-۲۴۱ میلادی

شاپور بعدازاستقرارسلطنت خویش وتثبیت مرزهای مملکت عازم گردیدکه ازاوضاع پریشان روم که بمنتهای درجه رسیده بود استفاده کند . توضیح اینکه سوروس‌اسکندر حریف اردشیر درخفیه بقتل رسیده و تراسیان ماکسی‌مین[1] که هیکل مهیبی داشت مدت سه سال با لقب امپراطور ازهمان اردوگاه خویش حکمرانی کرده وبقدری هم خشونت سختی از خود بروزداد که تمام مملکت‌از وی نفرت کرده وبالاخره او هم درنوبهٔ خودش بقتل رسید واز آنوقت اغتشاش وهرج ومرج درسرتاسر کشور حکمفرما گردید . هنگامیکه شاپور با لشکر خود حمله برد امپراطور روم جوانی بود موسوم به‌گوردین[2] سوم. اول مقصود ایرانیان فتح قلعهٔ نصیبین بود که

۱ – Thracian Maximin. ۲– Gordian.

بآن نائل آمدند و مطابق بیان خود ایرانیها دیوار های آن فرو ریخت مثل دیوار جریکو[1] که در کتاب **یوشع** مذکوراست، ممکن‌است این حادثه براثر وقوع زلزله رویداده باشد. او بعد از این کامیابی مهم آنچه بود همه‌را از جلو برداشته تا بدریای مدیترانه رسید حتی انطاکیه‌را هم قبضه نمود. لیکن این تصرف مانند تصرف پارتیها دائمی که با تشکیلاتی درکار باشد نبوده بلکه بیشتر همان تاخت و تاز وقتل وغارت بوده است .

یك چندی که از این قضیه گذشت لشکر روم اسماً تحت امپراطورجوان‌دراین صحنه عرض وجود نموده و لشکر **شاپور** شکست خورده دوباره از فرات گذشت . لژیونهای روم آنان را تعاقب نموده نصیبین را بعد از شکست سخت دیگری که در رساینه[2] بین آن قلعهٔ محکم و کاره به‌قشون ایران وارد ساختند[3] دو باره بتصرف خود در آوردند.

لشکر تعاقب کنندهٔ روم ازدجله‌هم گذشته‌بتهدید تیسفون پرداخت اما نتوانست بهره‌مندیهائیکه حاصل کرده بود باتمام برساند، چه کشته شدن امپراطور جوان‌سبب اخراج لشکر روم گردید و **فیلیپ** غاصب سریعاً با **شاپور** داخل مذاکرهٔ صلح شده و با شرایط و موادی موافق دلخواه پادشاه ایران عهد صلح انجام گرفته ودر سال ۲۴۴ میلادی مشرق را تخلیهٔ نمود.

جنك دوم ـ مرحلهٔ اول ۲۶۰ - ۲۵۸ میلادی

شاپور قبل از انقضای چهارده سال از حملهٔ اولی دوباره بخاك روم حمله برد. در اینجا تاریخ ایران پیچیده و تاریك است و چنین معلوم میشود که‌در ناحیهٔ دوردست بلخ جنگهائی روی داده سلاطین آن‌سامان استقلال خود را موفقانه حفظ نموده‌اند و آن سلاطین پس از چندی مخصوصاً قراردادی با روم بسته‌اند.

شاپور نظیر جنگ اولش برضد دولت غربی بنای تاخت و تاز راگذارده آنچه

۱– Jerico. ۲– Resaina.

۳ ـ رجوع شود به آمیانوس مارسلینوس ۲۳،۵،۱۷. (مؤلف).

مقاومت و ضدیت بود همه را از جلو برداشت . مردم انطاکیه که همگی بلهو و لعب مشغول وازاین حادثه بیخبر بودند ناگهان چشم باز کرده خودشان را درچنگال دشمن گرفتار دیدند .

امارت والرین
۲۶۰ میلادی

بالاخره لشکرروم مثل سابق ولی اینوقت تحت فرمان **والرین** امپراطور معمر برای خلاصی انطاکیه برخاسته و دوباره آنرا پس گرفته **شاپور** را از انطاکیه خارج ساخت، لیکن در اینجا دست خیانتی در کار بود، توضیح اینکه **مکریانوس**[1] کوتوال (حاکم) که درحقیقت فرمانده قوا بود بخیال تاج و تخت افتاده برای اجرای این منظور نقشهٔ کشیده در نزدیك ادیس لشکریان روم را طوری در محاصره انداخت که **شاپور** آنها را ازخلاصی



۴۳ ــ تصویر شاپور کبیر و والرین

بکلی مأیوس ساخت وحتی یك کوشش مأیوسانهٔ آنها که خواستند صفوف دشمن راشکافته فرار کنند با تلفات زیاد دفع گردید . در این اثناء قحطی هم پیدا شد . **والرین** بعد

۱ــ Macrianus.

از کوشش زیاد که بتواند ازخطر رهائی یابدتمام بی نتیجه مانده دریك مجلس مذاکره یا مشاوره‌ای درست مثل کراسوس دستگیر گردید، هرچند که نسبت بسلف خود بمراتب بدبخت‌تر بود چه او باحال ننگ ورسوائی تامدتی زنده باقیماند وشاید کمتر حادثه‌ای در تاریخ پیدا میشود که اثر روحی آن ازاثر روحی اسارت یك امپراطور روم بدست پادشاهی از یك خاندان جدید بیشتر باشد و باید این تأثیر درآنوقت عالمگیر شده و مسلماً خبر آن فوراً مثل صاعقه در تمام اروپا و آسیا پیچیده وهمه را مات و مبهوت ساخته است. این وقعهٔ بزرگ ومهم در پرس پلیس وشاپور روی سنگی بطور یادگار منقور و کنده شده‌است و آن یقیناً تاانقراض خاندان ساسانی همواره ورد زبان خاص و عام بوده و هیچ وقت از خاطرها محو نمیشده است.

گذشته ازهمه افسانه، سقوط وتدنی امپراطور روم را بزرگ جلوه داده‌است. وقایع نگارانی که از همه باینعصر نزدیکتر میباشند مینویسند که او بحال اسارت باقیماند تا اینکه پیر شد و در اینمدت با او بمانند یك برده رفتار میشد واز اینجا هم میتوان بآن پی برد که در آثار حجاری ونقوش برجسته زنجیر بر بازوهای او آشکار و نمایان میباشد. نویسندگانی که بعدها آمده مینویسند که او را در حالتیکه لباس شاهانه در بر و زنجیر برگردن داشت برای تماشای عموم حاضر میساختند و انگشت نمای عامه بوده است، لیکن بیانی که زیادتر مشکوك ودر عین‌حال ممکن‌است راست باشد بیان لکتنتیوس[1] ازنویسندگان ۳۱۲ میلادیست که مینویسد این پیرمرد بیچاره مثل چهار پایهٔ سواری بفاتح بیمروت خود خدمت میکرده است ودیگر بعد از مردن پوست بدنش راکنده برای اینکه یادگاری از فتح مزبور باشد نگاهداشتند[2].

۱– Lactantius.

۲– نظر به‌عداوتی که آنوقت رؤسای روحانی وپیشوایان مذهب مسیح به‌ایرانیان داشتند نسبت‌هائی که به شاپور داده شده‌است ناشی از تعصب وبعضی از محققین جدید که از آنجمله یوستی میباشد صحت آنرا انکار کرده‌اند. (مترجم)

مرحله دوم جنك
۲۶۰ میلادی

مکریانوس پس ازانجام نقشهٔ خائنانهٔ خود قبای ارغوانی را زیب پیکر نموده و خود را امپراطور لقب داد و بعد بقصد **گالیه‌نوس**[۱] پسر **والرین** حرکت کـرد تا با او در سر امپراطوری مشغول پیکار گردد. **شاپور** اینجابرای اینکه رقیبی بروی کار آورده بر مشکلات روم بیفزاید و نیز قدرت وسطوتش را بسط داده باشد نقش تازه‌ای بازی کرده یکنفر **سیریادیس**[۲] نامی را از اهل انطاکیه که در اردوی خـودش پناهنده بود به خلعت امپراطوری مخلع ساخته ولقب قیصر باو داد این مردصورتش درنقش برجستهٔ سابق‌الذکر سومین صورتی است که مابین صورت **شاپوروو الرین** منقوش میباشد.

باری **شاپور** بعد ازنصب **سیریادیس** بامپراطوری‌روم بار دیگراز فرات گذشت و انطاکیه را قبضه کرد ، از تنگه‌های توروس گذشته و در واقع تمام آسیای صغیر در آنوقت‌تحت‌اختیار وی‌بوده است. او قیساریهٔمازکا[۳] راکه بزرگترین‌شهر کاپادوکیه بود تسخیر کرد، لیکن باز برای تشکیلات و اداره و انتظام متصرفات خویش هیچ اقدامی ننمود وشاید آن بواسطهٔ فقدان لشکرثابت و نیروی دائمی بوده است.خلاصه او باکمال‌جلادت وقساوت فقط بقتل‌وغارت پرداخت وپس ازاینکه آتش آز وحرصش درتخریب وانهدام فرونشست آنوقت بدون هیچ فشاری بلکه بمیل خاطراز کاپادوکیه که ممکن بودآنرا با سوریه ضمیمهٔ امپراطوری خودکند مراجعت کرده بطرف‌فرات روانه گردید درحالتیکه پشت سرخود وادیها وصحراهائی باقی گذاردکه مملو ازاجساد گشتگان بوده ونیز هزاران مرد وزن وگودك باخود به‌اسارت برد.

شاپور وادینه پادشاه پالمیر یاتدمر
۲۶۰ - ۲۶۳

تدمر که در صحرائی درست مابین فرات و دمشق واقع شده و فاصلهٔ آن از هر یك از دو طرف تقریباً یکصد و سی میل میباشد یکی ازبلاد معروف بوده‌است وآن بدست **هادریان**[٤] بمنظور دژ سرحدی روم و دیگر باز شدن یك راه غربی بین سوریه وعراق بنا شده بود. دراین زمان که **شاپور** در آن نواحی مشغول تاخت و تاز

۱– Gallienus. ۲– Cyriadis. ۳– Mazaca. ٤– Hadrian.

بود تدمر از حیث موقع بازرگانی شهرتی بسزا داشته و آن بدست یك پادشاه نیم رسمی موسوم به **اذینه** اداره میشده است.

این مرد باهمیت موقع پی برده نامه‌ای به **شاپور** نوشته و آنرا با یك کاروان شتر حامل تحف و هدایای قیمتی بنزد پادشاه ساسانی فرستاد. **شاپور** که نامه را خواند از لحن آن که استقلال امیر نامبرده را مینمود درغضب شده حکم کرد تمامی هدایا وتحف را درنهر فرات ریختند وبعد گفت: «این **اذینه** کیست واز کدام سرزمین-است که جرئت کرده چنین نامه‌ای به پیشگاه خداوندگار خود بنگارد. حال اگر خواهان تخفیفی در عقوبت خود میباشد بایستی دست بسته ببارگاه ماشتافته وسجده کنان از حضرت ما پوزش بخواهد» ولی باید دانست که **شاپور** از این کبریائی وغرور خودش نتیجه‌ای که نبرد زیان هم دید، چه **اذینه** ازموقع خویش که در پناه صحاری خشك لم‌یزرع واقع شده بود استفاده کرده هنگامی که **شاپور** باغنائم فراوان جنگ بطرف مشرق برمیگشت عدهٔ کثیری از سواران جنگی صحرانشین را جمع کرده راه عبور را قطع نموده برلشکر ایران حمله برد. این هجوم وحملهٔ ناگهانی سبب گردید که نه‌تنها مقدار مهمی از غنائم بلکه بعضی ازبانوان شاه نیز بچنگ دشمن افتاد. این شکست ناگهانی بدرجه‌ای لشکر ایرانرا مضطرب ساخت که‌هنگام عبور از فرات که یقین کردند از چنگ اعراب صحرائی رهائی یافته‌اند حاضر بودند با نهایت میل تمام نقودی که باخود داشتند تسلیم اهالی شهر ادس کنند تا بگذارند سالماً ازآنجا خارج گردند. **اذینه** را نمیتوان درعداد یك نفر مهاجم وغارتگر بشمار آورد بلکه بطوری که معلوم میشود وی از اشخاص بزرگ نامی بود. چه پس از اخراج ایرانیان در سال دویست وشصت‌وسه میلادی به‌بین‌النهرین حمله برد و **شاپور** را دریك جنك شکست داده شهر مداین را محاصره نمود.

دورهٔ مختصر و کوتاه این شخص بزرگ فوق‌العاده درخشان بوده است. زیرا سوریه وبین‌النهرین وسایر ایالاتی راکه **شاپور** تصرف کرده و بعد تخلیه نموده بود او همه راگرفته ودر تصرف نگاه داشت. بعلاوه با **گالینو** امپراطور روم چنان عاقلانه

رفتار نمود که طرف اعتمادوی قرار گرفت . مجلس سنای روم اورا بهلقب اعلیحضرتی مفتخر ساخته ومقام ویرا بهرسمیت شناخت وخلاصه پیش‌ازاینکه دوره حیات این‌مرد بواسطهٔ قتل سپری گردد تدمر تحت مراقبت وجدیت وی یکدولت مقتدر وزبردستی گردید که آن خصم ایران ودوست متفق روم بوده‌است .

زنوبیا

زن بیوهٔ قشنك او زنوبیا که خـون بطالسه در رگهای وی فوران‌داشت ودرشمار یکی اززنان بزرك عالم میآیدسلطنت خود رادر تمام بلاد مفتوحه تثبیت و برقرار نمود ، حتی کشور مصر را به تدمر ملحق کرد. دورهٔ چندسالهٔ کوتاه حکومت او و کارهائی که کرد حیرت انگیز بوده‌است. اگر وی نبوغ **اورلین**[1] را تصدیق کرده وسرتسلیم فرود میآورد ممکن بود سلطنت خود را حفظ نماید ولی حاضر نشد که خودرا مطیع جلوه دهد و تسلیم شود لذا شیرازه سلطنتش از هم پاشیده وخودش هم در زنجیر طلا مقید گردید . زنوبیای مغرور آئین فیروزی روم را زیبائی بخشید. بالاخره استقلال نیم رسمی تدمر ازمیان رفته‌بار دیگر مرزهای امپراطوری ایران با مرزهای روم بهم اتصال پیدا نمود .

کارهای شاپور در موقع صلح

شاپور در سالهای اخیر سلطنت خویش مخصوصاً به عمران وآبادی کشور توجه نموده بهترویج صنایع‌وفنون‌میکوشید. از جمله کارهای بسیارعمده وبزرك او وخوشبختانه یکی‌بنای سد شوشتر است . در چندین سال قبل من‌شخصاً آنرا دیده‌ام[2] اگر چه آن متأسفانه خراب شده‌محتاج به مرمت است معذلك هنوزه‌موقع طغیان‌کارون خدمت کرده‌ودفاع مینماید. اما ترتیب‌ساختن‌سد مزبور و آن این بوده که تمام‌آب رودخانه را بهشعبه‌ای که از آن خارج کرده بودند بر گردانیده‌اند و آن معروف به‌آب‌گرگر است که‌هنوز موجود میباشد .کف رودخانه را با سنگهای خیلی محکم فرش نموده‌اند . خود سد ازسنگهای بزرك سماقی که‌تمامشان‌را بهم پیوند داده‌اند ترکیب یافته‌است که باچشمه‌ها و دریچه‌های مربوطه برای انجام آبیاری اراضی مجاور بغایت مناسب بنا شده است .

۱– Aurelian.

۲ ـ رجوع شود به کتاب «ده هزار میل» صفحهٔ ۲۵۲. (مؤلف) .

مسافت طول پلی که روی سد قرار گرفته مجموعاً ۵۷۰ یارد[1] میباشد ، چنین معلوم میشودکه **شاپور** در اینکار از اسرای رومی خود استفاده کرده و بدست آنها آنرا انجام‌داده است ، ازجمله غرائب امر که‌دیدنی است اینکه بندقیصر که‌دستگیری و اسارت **والرین** را بیاد ما میآورد هنوز باین نام خوانده میشود .

در نزدیکی کازرون که نیمه راه بین‌بوشهر وشیراز است خرابه‌های مهم **شاپور** واقع است که‌آنرا در ابتدا بیشاپوریاکارخوب **شاپور** مینامیدند . در دوطرف یکی‌از رودخانه‌های کمیاب ایران در دهانهٔ دربند قلعه‌خرابه‌ای که معروف به «دن‌بولا» واقع شده در منتها درجهٔ استحکام بوده است . اگر یك سلسله نقوش برجستهٔ باعظمت و شکوه ونیز مجسمهٔ عدیم‌النظیر **شاپور** نبودند هرآینه استفادهٔ از این خرابه‌ها بسیار مشکل بود ونمیتوانستیم این ساختمان‌ها را در این خرابه‌ها مشخص و معلوم داریم. چنانکه در این اواخراکتشافاتی که در این باب شده مدرك ومنبع آن مجسمه‌**شاپور** بوده است و آن واقعاً قابل دیدن است[2] .

همچنین نیشاپور که وقتی از شهرهای معروف خراسان بوده از بناهای **شاپور** اول میباشد ، هرچندکه **شاپور** دوم دوباره آنرا بنا کرده است ، من شخصاً در۱۹۰۹ دو نقطهٔ باستانی راکه حالیه تقریباً صاف ومحو گردیده کشف کرده وعقیدهٔ اهل‌محل براین بودکه آنها راخاندان‌ساسانی پشت‌سرهم بنا کرده‌اند واگر آن درست وصحیح باشد این اکتشاف خیلی دلچسب وقابل توجه خواهد بود ودر هرصورت محل‌مزبور شایستهٔ آنست که توجه باستان شناسان را درآینده بطرف خود جلب نماید[3] .

مانیها

درمیان مذاهب مشرق که‌درنوع انسان تأثیری بسزا بخشیده‌است مذهب مانی[4] را هم یکی از آنها باید شمرد .پاره‌ای‌از

۱ ــ واحد طول معادل ۱۴ گره . یك یارد مساوی با سه پا میباشد. (مترجم) .

۲ــ رجوع شود به ده هزار میل صفحه ۳۱۷ ونیز رجوع شود به «ممالك شرقی خلفا» صفحهٔ ۲۶۲. (مؤلف) .

۳ ــ به مجلهٔ «انجمن جغرافیائی همایونی» شمارهٔ آوریل ۱۹۱۱ رجوع کنید. (مؤلف).

٤ ــ بهترین بیانی که در این باب شده شرحی است که‌در تاریخ ادبیات ایران تألیف برون صفحهٔ ۱۵٤ درج میباشد . نیز رجوع شود به‌دائرةالمعارف بریتانیکا والاثارالبیرونی. (مؤلف) .

شرح حالات وتعالیم دینی این مرد بزرگ زائیدهٔ آئین میترا (مهرپرستی) بوده‌است و آن تا چندین قرن نه‌فقط در مشرق بلکه در مغرب زمین نیز انتشار تام داشته است . بنا به‌روایت **البیرونی** ، **مانی** در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی متولد گردید. وی ازیك پا ناقص و لنگ بوده است : در هنگام تاجگذاری **شاپور** شروع به دعوت کرد ، تا چند سالی هم در دربار پادشاه ساسانی مقام مهمی را حائز بوده است . ولی پس از آن طرف بی‌میلی پادشاه واقع شده ازایران تبعید گردید، مطابق عقیدهٔ **البیرونی**،**مانی** در ایام آوارگی کشورهای هند وتبت وچین را سیاحت نمود . پس ازمرگ **شاپور** در سال ۲۷۲ به‌ایران بازگشت . **هرمز** جانشین **شاپور** ورودش راگرامی شمرد ، **مانی** در اینموقع اجازه یافت که تعالیم مذهب خودرا آزادانه منتشر سازد . وی بیشتر بین مسیحیان بین‌النهرین به نشر اصول وتعالیم مذهب خود میپرداخت . به فاصلهٔ کمی پیروان زیادی دور خود جمع کرد . موفقیت اودریك مدت کمی ثابت میکند که آئین میترا مردم را قبلا برای قبول این مذهب مستعد و آماده ساخته بود . از سوء طالع این پیغمبر حامی وسرپرستش بیش از یکسال سلطنت نکرد و پس از او **بهرام** اول حکم داد **مانی** را دستگیر کردند و گفت «این شخص چون مردم را به ویران کردن جهان دعوت مینمایدلازم‌است ما قبلاخودش‌را ویران یعنی اعدام نمائیم». چنانکه **البیرونی** مینویسد : «**مانی** را بحکم **بهرام** اول مقتول‌وپوست بدنش‌را از کاه انباشته بدروازهٔ جندی شاپورکه بنام دروازهٔ مانی مشهور است آویختند[۱] .»

امادرباره اینموضوع که اصول تعلیمات **مانی** چه بوده‌است برون دریك عبارت جامعی اینمطلب‌راخلاصه‌میکندومیگوید آئینی‌راکه‌او تبلیغ نموده همان آئین زردشتی میباشد که‌بامسیحیت آمیخته‌شده‌است، چنانچه‌درعبارت تناقص نباشدآئین اورا تقریباً میتوان‌چنین‌تعریف کردکه آن یکرشته زهدوریاضتی‌است که‌به آئین زردشتی‌پیوندشده

۱ ــ بکتاب نامبرده صفحهٔ ۱۹۱ رجوع کنید جندی شاپور در نزدیك کازرون است باتوجه باین نکته که پس از مرك‌باما نی چنین رفتار شده ، محتمل بنظرمیرسدکه پوست والرین نیز بهمین طریق نگهداشته شده است .

است . جه مذهب زردشت چنانکه در فصل نهم ذکر شده اساساً یك مذهب طبیعی و اجتماعی بوده است . مذهب مزبور مخصوصاً از روزه ممانعت میکند و پیروانش را ترغیب مینماید که «برومند و بارور باشند» . آری او پیروان خود را بتزویج و کثرت توالد وتناسل ترغیب وازهر گونه ریاضتی برخلاف طبیعت جلوگیری میکند برعکس مانی که میگوید برای رستن از جهان مادی وپلید بایستی آخرین درجهٔ وسایل را بکار برد وبالنتیجه تزویج وتکثیر نسل انسانی را جزو شرور واعمال پلید شمرده‌است وبهرام چنانکه در بالاگفتیم بهمین قسمت از تعالیم او ایراد داشته است . این دو آئین هردوی آنها قائل بدو اصل میباشند ، در اینجا برون شرحیکه ذکر نموده ما آنرا در زیر بنظر خوانندگان میرسانیم «درمذهب‌زردشتی آفرینش خیروشر ، کشور اهورامزدا وآن دیگر کشور اهریمن ، هر کدام قسمت معنوی و نیز مادی را در بردارد ... از طرف دیگر مطابق نظریهٔ مانی اختلاط ور وظلمت که‌سبب بنیان‌جهان مادی و عنصری است در اصل پلید و نتیجهٔ فعالیت قوای شرو پلیدی میباشد .. عالم بتمامه فروخواهد ریخت و آخرین حریق واشتعال‌رهائی نور وحل وتصفیهٔ قطعی آنرا از ظلمت فنا ناپذیر وغیر قابل استخلاص مسجل خواهد ساخت » .

مانی رسالت زردشت ، بودا و مسیح را تصدیق‌نموده‌است، ولی درخصوص مسیح بیان خاصی دارد ومیگوید مسیح حقیقی روح محض بوده و جسم نداشت و شخص مصلوب بنام مسیح یکی از مخالفین وی «پسر بیوه‌زن» بوده است ، اینمسئله قابل ذکر وجالب توجه است که پیمبر اسلام نیز راجع به مسیح همین نظریهٔ مانی را تعقیب و اتخاذ نموده است[1] .

بالجمله فرقهٔ مزبوربا اعدام پیغمبر خویش از بین‌نرفته بلکه سالیان خیلی‌دراز در عالم منتشر بوده است. آری مانویها با پاپ ورئیس روحانی خاص بخودشان ابتدا در بابل وبعدها در سمرقند با همان جنبهٔ بدبینی که اساس شریعت و آئینشان برآن

---

۱ – سورهٔ ٤ آیهٔ ۱٥٦ «وقولهم اناقتلناالمسیح عیسی بن مریم رسول‌الله وما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه‌لهم» . (مؤلف) .

مبتنی بود قرنها دوام نموده در ترقیات و پیشرفت‌های ادبی و صنعتی وفنی از هرحیث داشته‌اند، حتی پس ازظهور اسلام آئین مانی اهمیت خود را از دست نداده در آسیای مرکزی تا نواحی تبت اشاعت وانتشار داشته است. درقسمت اروپا آئین مانی تاجنوب فرانسه حاو رسیده بود در ۱۲۰۹ **سیمون‌دومون‌فر** [1] نام دفاع از مسیحیت برعلیه آلبی‌ژن [2] که‌متهم به تبعیت از **مانی** بود بنای جنگ وجدال را گذارد **سن‌اگوستین** [3] قبل از قبول آئین مسیح چندین سال [4] پیرو **مانی** بوده است.

فوت شاپور اول ۲۷۱ بعد از میلاد.

بیشك این یکی‌از خوشبختی های خاندان ساسانی بوده‌است که برای ریختن شالودهٔ یك امپراطوری جدید واستحکام و تشیید‌مبانی آن، دوپادشاه بزرگ مقتدری‌پشت‌سرهم آمدند. اردشیر و **شاپور** را میتوان به **کوروش** و **داریوش** تشبیه کرد، هرچند که این دو پادشاه هخامنشی درپاره‌ای‌خصائل‌وصفات بالاتر و کامل‌العیارتر از آن دو پادشاه‌ساسانی بودند **شاپور** مانند **داریوش** گو اینکه‌سرباز‌جنگجوی فاتحی بوده‌است بیشترخود را یکنفر مدبر و اصلاح کننده نشان داد، چنانکه عملیات مهم و نمایان او درشوشتر و آثار حجاری و نقوش برجستهٔ و نیز ابنیه عظیمه وشهرهائی راکه در عصر خویش بنا نموده است این‌مطالب‌را مدلل میدارند. بنا به‌عقیدهٔ ایرانیان **شاپور** دارای وجاهت وصباحت منظر بوده ونقوش برجسته موجوده‌هم این عقیده را تأیید میکند. بعلاوه راجع بسخاوت وجوانمردی او نیز روایاتی ذکر شده است، از اینرو این پادشاه که در سال ۲۷۱ میلادی وفات یافته است باید مرگش موجب تأثر و سوگواری عموم رعایای امپراتوری وسیع وی گردیده باشد.

۱– Simonde Monfort.

۲ – (Albigenses.) وشرح آن بطور خلاصه این است که کاتولیك‌ها تشکیل اردوئی داده بتحریك پاپ در سال ۱۲۰۹–۱۲۲۹ املاك این طایفه را تاراج کرده ودر ۱۶۴۵ با سقوط قلعهٔ آنها در مونت سکور این فرقه مضمحل گردید (مترجم).

۳– Saint Augustine.

٤ – بطوریکه نوشته‌اند او بعد از نه سال از دین مـانی برگشت وکتابی برضدآن دین نوشت (مترجم).

هرمز و بهرام اول
۲۷۱-۲۷۵ میلادی

قاعدتاً در بدو تأسیس هرخاندانی مؤسس آن سلسله حتماً شخص غیر عادی وفوق‌العاده خواهد بود واخلاف وی نیزتا دو سه پشت دارای‌همان روح مردانگی وعلوهمت میباشند، ولی سلطنت ساسانی بالعکس پس از آن‌دوپادشاه مقتدر عظیم‌الشأن بدست پادشاهان نسبتا ضعیف و سستی افتاد . جانشین **شاپور** اول **هرمز** گردید که‌فرمانفرمای خراسان بوده است ولی پس از یکسال سلطنت درگذشت و جانشین وی برادرش **ورهران**[1] یا **بهرام** اول بوده که از ۲۷۲ تا ۲۷۵ میلادی سلطنت نموده است . **بهرام** ظاهراً سلطان بی کفایتی بوده است. چنانکه در موقعیکه **اورلیان** امپراطور روم به **زنوبیا** حمله‌کرد بجای اینکه کلیهٔ قوای خود را بدفع رومیها اعزام دارد و کشور تدمر را که مانند سدی بین ایران و روم واقع شده بود از خطر نجات دهد بالعکس سیاست مهلك نیمه اقدام را در پیش گرفته فقط قسمت مختصری از قشون خود را بدان‌سمت فرستاد . کشور تدمر درنتیجهٔ این غفلت و سوء سیاست بدست رومیها افتاد و تااین اندازه‌نیز قناعت ننموده به تصور عدم رضایت روم برای جلوگیری ازخصومت‌ودشمنی وی سفیری باتحف وهدایائی نفیس وگرانبها بدربار روم فرستاد، ازجمله جبهٔ‌ارغوانی رنگ بود که در بافت و ساخت آن بقدری مهارت بکار رفته و بدرجه‌ای ثروتمند و عالی بود که جبهٔ ارغوانی امپراطور روم در مقابل آن عادی و معمولی بنظرمیآمد .

درسال ۲۷۵ **اورلیان** پس ازجشن پیروزی وی موقع را برای قشون‌کشی به‌ایران مناسب دیده و بالاخره نیروی امپراطوری بحرکت درآمد . او مردمان آلان را واداشت که از سمت شمال داخل خاك ایران گردند و خود بطرف بیزانس رهسپار گردید . دراینجا اوحکم قتل عده‌ای از مأمورین وسران عالیرتبه را صادر نمود، ولی حکم مزبور قبل از اجراء توسط یکنفر از منشیان خاص بسمع محکومین رسیده و آنان نیز برای نجات خودشان **اورلیان** را بقتل رسانیدند. این واقعه‌یکی‌ازخوشبختی

۱– Varahran.

های شاهان ساسانی بود ، چه اگر اورلیان بقتل نمیرسید محتمل است که آنچه را فتح میکرد ضمیمهٔ امپراطوری خود مینمود . بهر حال بهرام نیز در همان سال مانند اورلیان درگذشت .

سلطنت و لشکرکشی بهرام دوم ۲۷۵-۲۸۲

خوشبختانه وقایع سلطنت بهرام دوم که بجای پدر برتخت نشست کاملا توسط مورخین ایران و قسمتی هم بواسطهٔ آثار حجاری ونقوش برجسته ضبط شده و باقیمانده‌است او دربدو امر بطوریکه مینویسند چنان جباری وسفاکی نمود که توطئه‌ای برای قتل او چیده شده ولی مؤبد مؤبدان وسط افتاده بالاخره آتش فتنه را فرو نشاند . بهرام نیز در مقابل به‌خطایای خویش معترف گردیده‌تا پایان عمر بعدل و داد رفتار کرد. این پادشاه با سکاهای سیستان جنگیده و آنان را تحت اطاعت در آورد ، همینطور در ولایات دور دست مشرق مشغول پیشرفت بود که ناگهان ولایات غربی مملکت معرض خطر سخت واقع شده ناچار توجه خود را بدان طرَف معطوف داشت .

حمله و جنگ کاروس ۲۸۴ میلادی

نیروی نظامی روم که اورلیان روح تازه وباعظمتی بآن بخشیده بود اساساً خسارت و آسیبی ندیده بود که اینوقت یعنی هشت سال بعد کاروس مصمم گشت کـه نقشهٔ سوق الجیشی آن سرباز بزرگ را خود بعهده بگیرد . او قوای خود راکه بهر نوع مشقت و سختی در جنگ با سامارت ها و اراضی بی آب و علف تربیت کرده بود بمرز ایران سوق داد و در آنجا بر بالای تپه‌ای اردو زده ثروت خیزی جلگه ها راکه تا جنوب شرقی کشیده شده بود بآنها نشان دادکه در صورت ظفرهمه را متصرف خواهند شد . پادشاه‌ایران که نیروی وی صدها میل ازمرز دور افتاده بود مصلحت درمذاکرهٔ صلح دانسته‌هیئتی بسفارت بنزدامپراطور فرستاد. این سفرا درعوض اینکه ببارگاه امپراطوری رهنمائی شوند که با شکوه و جلالی بر تخت نشسته افسران ارشد اطرافش را گرفته باشندبه حضور پیرمردی معرفی شدند که بر زمین نشسته غذائی مرکب از یك قطعه گوشت خوك نمك سوز خشك شده و چند دانه نخود سفت جلو اوگذاشته شده و داشت آن

را با کمال اشتها میخورد و این همان **کاروس** بود که فقط به جبهٔ ارغوانی که برتن داشته میشدو برا بجا آورد وشناخت که امپراطور است ، **کاروس** بدون اینکه فرصتی برای تعارفات معموله باقی بگذارد کلاه خود را که برای پوشانیدن سر بی موی خویش بر سرمیگذاشت از سر برداشته قسم یاد کرد که هرگاه شاهنشاه ایران تسلیم نشود او سریعاً ایران را مانند سر خودش صاف و از اشجار عاری و برهنه خواهد نمود . اتفاقاً **کاروس** آنچه گفته بود بعمل آورد. آری او تمام مقاومت‌ها را درهم شکست و اراضی بین‌النهرین را بتصرف در آورد وتانزدیك تیسفون رسید، ولی دورهٔ پیشروی او زود بانتها رسید ، چه ناگهان رعد و برق شدید و سختی در لشگرگاه ظاهر شد و بلافاصله امپراطور را در خیمه‌اش مرده یافتند . معلوم نیست که او در نتیجهٔ این قدرت نمائی خدا یعنی دراثررعد و برق هلاك شد ویا ازبیماری جان سپرده ویا آنکه همراهانش بوی خیانت کرده او را کشتند ؛ ولی عقیدهٔ عموم بر این بوده که برق باو اصابت کرده وبراثر آن ویرا موردغضب وخشم‌خدایان میدانستند. بواسطهٔ همین فال بد محنت‌آور لژیونها و افواج رومی بهول واضطراب افتاده وبا غریو وغوغا عقب نشستند واین دفعه نیزایران ازاین‌خوش اقبالی که بطرز فوق‌العاده رونموده بود نجات یافت .

تصرف ارمنستان توسط تیرداد ۲۸۶ میلادی

در مبارزهٔ طولانی بین امپراطوری روم‌و ایران غالباً‌ارمنستان سبب تولید نزاع و جنگ بوده است . اگرچه این سرزمین زیاده از یك پشت جزو متصرفات ایران بشمار میرفت، لیکن در جریان این‌مدت‌اهالی کوهستانی مغرور آن‌بفرمانفرمائی سلسلهٔ ساسانی‌بهیچوجه تن در نمیدادند و این تا یك اندازه بواسطهٔ عدم بردباری و تعصبی بوده که نسبت به مذهب ملی آنها ابراز میشده است و یك شاهد مثال آن‌که زننده وتعجب آوراست اینکه‌دریك‌هنگام‌مجسمهٔ‌مقدس ماه و آفتاب‌راکه‌چهارقرن‌قبل‌بدست‌و **ال آرسازیس** [1] نصب شده بود درهم شکسته و آن هیجان و انقلاب عظیمی در ارمنستان پدید آورد.

۱ - رجوع شود به فصل ۲۹ . (مؤلف) .

در ۲۸۶ میلادی **دیوکلشین**[1] که در سال قبل به امپراطوری انتخاب شده بود مصمم گشت که عملیات نظامی **کاروس** را ادامه دهد. وی در قدم اول شخصی را موسوم به تیرداد پسر خسرو که بدستور **اردشیر** کشته شده بود بسلطنت ارمنستان برگزید. این مدعی تاج و تخت اجداد اشکانی خود قیافهٔ عالی و باشکوهی داشت، علاوه بطوریکه مکرر در خدمت دولت روم نشان داده بود فوق‌العاده شجاع و دلیر بوده است. وی بمحض اینکه با یکدسته قشون رومی بمرز ارمنستان نزدیک شد تمامی ملت بیاری او برخاسته و مقدمش را گرامی شمردند و بالاخره پادگان ایران اخراج شده و این مرد یعنی **تیرداد** نه فقط بر سلطنت ارمنستان دست یافت بلکه بمرز ایران با معافیت از سزا تاخت و تاز کرد.

جنگ نرسی با روم ۲۹۶-۲۹۷ میلادی

بهرام درسال ۲۸۲ درگذشت و جانشین او **بهرام** سوم فقط چهارماه سلطنت نمود اینوقت مابین دو برادر که ظاهراً فرزندان کوچکتر **شاپور** اول بودند نزاع وجدال درگرفت، بالاخره **نرسی** بر **هرمز** فایق آمده و او را از صحنه ناپدید ساخت. در سال ۲۹۶ میلادی یعنی سه‌سال بعد ازجلوس خویش **نرسی** بهارمنستان حمله‌کرد و **تیرداد** را از آنجا براند و نامبرده فرار کرده‌ملتجی بروم گردید، **دیوکلشین** که آنوقت دراوج‌عظمت وقدرت بودبجنگ گرائیده به **گالریوس**[2] امر کرد که ازدانوب گذشته نیروی سوریه را بقصد ایران حرکت دهد، از طرف دیگر **نرسی** نیز ببین‌النهرین که از ایالات روم بود تاخت برد ودردشت باز بین‌النهرین که برای سواران سبک‌اسلحه مساعد بوده تلاقی دولشکر روداد دردوجنگ اول نتیجهٔ قطعی حاصل نشد، ولی درجنگ سوم نزدیک کارهٔ تاریخی رومیها کاملا شکست خورده بکلی تارومار شدند، فقط مشتی ازفراریان از آنجمله **گالریوس** و **تیرداد** خودشان را بهفرات انداخته بصعوبت جان بدربردند

1 — Diocletian.

۲ ــ در امپراطوری روم این وقت دو امپراطور فرمانفرمائی میکردند و دو قیصر تحت فرمان آنها بوده که یکی از آن دو همین گالریوس است (مؤلف).

شکست نرسی و واگذاری پنج ولایت ایران ۲۹۷ م

در زمستان سال بعد دیوکلشین، گالریوس را بفرماندهی لژیونهای الیریان گسیل داشت که شکست سال بعد را تلافی نماید. این مرد از شکست سابق خود تجربه آموخته از جلگه و دشت باز اجتناب نموده در عوض از اراضی کوهستانی ارمنستان پیشرفت و با یك شبیخون و حملهٔ ناگهانی به اردوی ایران فاتح گردید، نرسی با زخمی که برداشته بود فرار کرد، ولی چون قشونش تقریبا تارومار شده بعلاوه خانواده‌اش و نیز عدهٔ زیادی از نجبای بزرگ ایران بدست رومیها اسیر شده بودند مجبور بتقاضای صلح گردید.



۶۴ - خرابه های یك میدان عمومی

از روی نقاشی آف رنگ و گرام اقتباس شده است

سفیر او (که بنزد گالریوس برای خواهش صلح آمده بود) سعی میکرد برای آقای خودش شرایط بهتری تحصیل نماید، (وی تشبیه لطیفی بکار برده) اظهار داشت که ایران و روم بمنزله دو چشم یك بدن میمانند «که بایستی مشترکا همدیگر را زینت

و آرایش دهند » **گالریوس** [1] از جا در رفته طرز رفتار با **والرین** را تذکار نمود و سفیر ایران را مأیوسانه مرخص کرد وهمینقدر گفت که شرایط صلح معین گردیده و آن در موقع خود بنظر آقای وی خواهد رسید. بالاخره سفیر روم بنزد شاه ایران آمده و شرایط زیر را پیشنهاد کرد. الف ـ واگذاری پنج ولایت ماورای‌دجله بروم. ب ـ دجله بجای فرات باید مرز آن دومملکت باشد. ج ـ افزایش خاك ارمنستان تا دژ زنتا واقع درماد (آذربایجان). د ـ ایبری[2] باید تحت الحمایهٔ روم قرار گیرد. هـ برای معاملات بازرگانی که بین ایران وروم واقع میشود نصیبین یگانه‌محل خواهد بود.

بند اخیر بنا بخواهش نرسی حذف گردیده است وبنابرین ما فقط با چهارماده دیگر سروکارداشته واینك میرویم ازآنها سخن میرانیم. اولا ولایات واگذاری‌بروم کدام بوده تا اندازه‌ای محل تردید است، لیکن قسمت‌جنوبی دجله مرز ایران‌وروم قرارگرفت درصورتیکه قسمت فوقانی آن هردو طرف رود در تصرف روم درآمد و همین خود اهمیت منافعی راکه دولت غربی دراینجا حاصل نموده بما مدلل میدارد قسمت واگذاری تادژ زنتاهم مبهم وتاریك میباشد، چه‌این محل‌معلوم نیست کدام ودر کجا واقع‌شده‌بود وازبندچهارم مقصود ومنظوری‌که بوده اینکه ایبری‌که پادشاه‌آن سراسردربندهای زنجیره‌جبال‌قفقازرا درتصرف داشت زیرنفوذواستیلای‌روم‌قرار گیرد.

این جنگ‌وجدال‌با روم که نرسی خودآتش آنراروشن کرده بودعاقبت‌مصیبت وبلابارآورد، زیرا ولایاتی راکه روم اکنون بطور دائم اشغال‌کرده اولا خود این ولایات پرقیمت بوده ودیگر ازحیث موقع‌اهمیت زیاد داشته‌اند، چه‌تصرف آنهابدست دولت مخالف، تیسفون را ازطرف جنوب ونیزماد را از سمت مشرق تهدید مینموده‌است ونیز ارمنستان از تبعیت ایران بکلی خارج گردید. این پادشاه ناکام و بدطالع در ۳۰۱ میلادی وقتیکه پیشرفت دولت روم را به‌پایه‌ای مشاهده نمود که در دورهٔ هیچیك از اسلاف او اعم‌از اشکانی وساسانی بدان پایه نبوده است‌چشم ازتاج وتخت پوشیده و از سلطنت کناره گرفت.

1 - Calerius.

۲ - مراد گرجستان است. (مترجم).



(شاپور بزرگ)

فصل سی و هفتم

شاپور بزرگ

در سپیده دم تمامی صحرا ، تاهرجاکه چشم کار میکرد از برق اسلحه میدرخشید، سواران غرق سلاح جلگه‌ها و تپه‌ها را پر کرده بودند ، شاپور بر اسب خویش نشسته پیشاپیش تمامی لشگر میرفت و بیالا از همه در میگذشت ، چیزی بشکل قوچ که از زر ساخته و جواهر نشانده بودند بجای تاج برسر داشت ،کوکبهٔ عظیمی از طبقات مختلفهٔ ارباب مناصب از هرملت و قومی که در دنبال او بودند بیشتر برجلال و عظمت وی میافزود .

(امیانوس مارسلینوس ۱۹-۱)

پیدایش شاپور دوم ۳۰۹ میلادی

پدر شاپور بزرك هرمز دوم بود که از ۳۰۱ تا ۳۰۹میلادی سلطنت کرده است ،ا و مینویسند که شوق وافری به بنای عمارات داشته ونیزعدالتخانه‌ای برای فقرا وبینوایان تأسیس کرده بود که اگر از طرف توانگران ستمی بآنها بشود بآنجا شکایت کنند . بعد از مرگ وی، هرمز وارث طبیعی او بوده، لیکن نجبای مملکت که اورا بواسطهٔ علاقه‌اش بفرهنگ یونان بد داشتند از انتخاب او بسلطنت ابا نموده در مقابل طفلی را که هنوز درشکم مادر وجنین بود که آن عبارت از شاپور دوم باشد پادشاه وصاحب تاج وتخت برگزیدند وحتی پیش از اینکه متولد بشود مراسم تاجگذاری پس از اعلام مؤبد مؤبدان که جنین مزبور پسراست باشکوه تمام بعمل آمد. این پادشاه بطور فوق العاده مدت هفتاد سال تمام سلطنت کرده ومعاصر با ده امپراطور روم بوده است که اول آنها گالریوس و آخر آنها والن‌سی‌نین میباشد .

اوایل سن و محاربات اولیه ۳۲۷-۳۰۹ میلادی

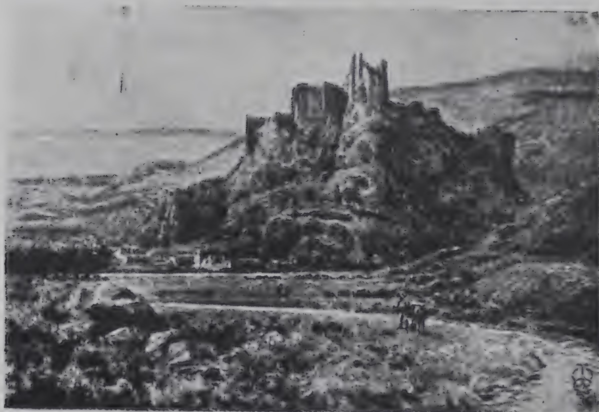
سلطنت طولانی **شاپور** به دوره‌ها چند تقسیم میشود که قسمت اول آن عبارت از ۲۸ سال پیس از جنگهای او باروم بوده وایران در جریان این مدت طولانی تا وقتیکه این پادشاه جوان زمام امور را در شانزده سالگی مستقلا بدست گرفت رویهٔ دفاعی داشته و برا، آن مورد تهاجم اقوام وطوایف مجاور بوده است ومخصوصا اعراب ساکن بحرین که در آنزمان شامل الحساء والقطیف ونواحی مجاور بود بیشتر بایران دست اندازی نموده وتاخت وتازها کرده‌اند . حتی تیسفون درنتیجهٔ یك تهاجم ناگهانی ازطرف بین النهرین مسخر گردیده است . لیکن وقتیکه این پادشاه تازه بروی کار آمده وزمام دولت را بدست گرفت رویهٔ جدی وتعرضی اختیار کرده وتقریبا بعد از لشکر کشی **سناخریب** این اول دفعه است که یك قشون کشی دریائی دیده میشود که در خلیج فارس بعمل آمده که فرماندهی آن در آنموقع با خود پادشاه بوده‌است . وی دراین قشون کشی کاملا فاتح درآمده اسرای عرب را برای انتقام کشیدن از تهاجمات وتاخت وتازهای آنان امر کرد کتفشان را سوراخ کنند وریسمانی ازآن بگذرانند . براثر این رفتار بیرحمانه در تاریخ شرق ملقب به‌ذوالاکتاف شد .

اولین جنك با روم ۳۵۰-۳۳۷ میلادی

روابط بین ایران وامپراطوری روم از چندین سال باینطرف خوب نبود . **هرمز** در ۳۲۳ میلادی از زندان گریخته به **قسطنطین** پناه برده بود و او مقدم این شاهزادهٔ فراری را گرامی‌شمرده وی را باآغوش‌باز پذیرفت . بعلاوه ازوقتیکه دیانت حضرت **مسیح** در دورهٔ این امپراطور دیانت رسمی امپراطوری روم گردیده واو حمایت از مسیحیان را جزو تکالیف خود میدانست[1] شاید **شاپور** ملتفت این‌نکته شده که اگر زود مبادرت

۱ ــ قسطنطین در یك نامه‌ای‌که به شاپور نوشته از جمله چنین مینویسد «پس شما خوب میتوانید تصور کنید که من چقدر خوشحالم که میشنوم پاره‌ای از بهترین نقاط ایران از این طبقه مردم مقصودم مسیحیان هستند که این نامه را من بخاطر آنها بشما مینویسم زینت وآرایش یافته‌است واین موضوعی است که نهایت درجه طرف توجه و مورد علاقهٔ من میباشد» (Eusebius' Vita Constantini Magni, iv. 9.) . (مؤلف) .

بجنگ نکند هر آینه دچار اغتشاش و انقلاب داخلی خواهد گردید. بهره‌مندیهای او در جنگ و جوانی این پادشاه نیز ویرا بیک رویهٔ حادثه جوئی ترغیب میکرد از طرف دیگر مصاف دادن با بانی قسطنطنیه که بهترین سرباز عصر خود بود کار آسانی بنظر نمیآمد و بظاهر شاپور در نتایج مردد بوده لیکن از خوش اقبالی او این امپراطور بزرگ در همان اوان یعنی سال ۳۳۷ میلادی در اثناء مسافرتش بمرز شرقی امپراطوری روم درگذشت و شاپور از چنگال حریف مقتدری خلاصی یافت.



۴۵ - خوشاب قلعه - یك دژ خرابهٔ رومی در کردستان

قسطنطین امپراطوری روم را مابین سه پسر خود تقسیم کرده بود، شاپور در نتیجه بجای امپراطور عظیم روم اکنون مواجه با یك پادشاهی شده که گذشته از منازعات احتمالی داخلی منابع ثروت وقدرتش هم از خود بمراتب کمتر بوده است، حوادث و تصادفات دیگر هم تماماً اینوقت مساعد بحال شاپور بوده‌اند، از جمله

تیرداد پادشاه ارمنستان که وقتی مسیحیان را عذاب و شکنجه میکرد سپس مسیحی متعصبی گردیده و بواسطهٔ اینکه برعایای خود در قبولی اینمذهب جدید اعمال جبر و زور مینمود همهٔ آنها از وی متنفر بودند. وی در ۳۱۴ میلادی مرد وجانشینانش نالایق و ضعیف در آمده و در نتیجهٔ بی‌حالی آنها این مملکت که نرسی آنرا واگذار نموده مجدداً بدست آمده بود، گذشته از همه بعد از مرگ **قسطنطین** اژیونها وافواج روم عصیان نموده بنای شورش راگذاشتند.

وبالنتیجه **شاپور** موقع را مناسب دیده در ۳۳۷ میلادی با دسته‌هائی از سواران سبك اسلحهٔ خود از سرحد (مرز) عبور کرد و در همانوقت بت‌پرستان ارمنستان را بشورش برضدرومیان تحریك نموده واعراب را هم واداشت که بخاك روم حمله ببرند، **کنستانتیوس** که هنگام جلوس برتخت بیست ساله بود بمقابلهٔ باشاپور بمرز شرقی شتافت، ولی در اینجا دریافت که قوای وی یاغی واز لحاظ عده از دشمن ضعیف‌تر است. با اینحال **شاپور** درابتدا بهمان تاخت وتاز اکتفاکرده واز اینراه دشمن فرصت یافت که برشمارهٔ نیروی خود افزوده ونظم وترتیبی بسایر کارهای خود بدهد، چنانکه دستجات روم درارمنستان غالب آمده واین سال بیش ازانتظار مساعد بحال **کنستانتیوس** خاتمه یافت.

در سال ۳۳۸ **شاپور** نصبین راکه مرکز عمدهٔ روم در بین‌النهرین محسوب میشد محاصره کرد، ولی مدت محاصره دوماه طول کشید وبنا بروایت **تئودور** (اگر قابل قبول باشد) براثر دعای **یوحنا** اسقف اعظم آنشهر، انواع حشرات از قبیل پشه ومگس بر محاصرین استیلا یافت و**شاپور** مجبور به‌عقب‌نشینی گردید، سپس جنگ وگریز بدون پیشرفت قابلی ادامه یافت. **شاپور** حمله باطراف و حول و حوش شهر برده وقشون روم را در دشت شکست داده، ولی از عهدهٔ تسخیر دژها و استحکامات عدیدهٔ رومیان برنیامد. او در ۳۴۱ میلادی بدین‌شرط با ارمنستان قرار داد مودت بست که **ارزاس** (اشك) پسر **تیرانوس** را که ویرا دستگیر و کور کرده بود بر تخت

جای دهد واینکار وضع را بیشتر مساعد کرده‌او در ۳۴۶ بار دیگر برای تسخیر نصیبین مجاهدت و کوشش نموده ولی باز موفقیتی حاصل نشد.

دو سال بعد **شاپور** با لشکر عظیمی به بین النهرین حمله کرد و در نزدیکی سینگارا که سنجار حالیه باشد با قشون **کنستانتیوس** روبرو گردید. امپراطور روم در ابتدا رویهٔ دفاعی اختیار کرده با نیروی خود تکیه به تلال و تپه های مجاور داد و **شاپور** پس ازاینکه لشکرگاه خودرا ازهمه جهت مستحکم ساخت‌قدم بمیدان گذارد و دشمن را بجنك طلبید. رومیان نیز قبول نموده آمادهٔ پیکار شدند. اینجا لژیونهای رومی بر دشمن فایق آمده حتی به اردوی ایران هجوم بردند ودست‌به‌قتل و غارت گشودند و با کمتر مقاومتی روبرو شدند، اما رومیان بعد از این فتحی که نصیب آنها شد غفلت و بی احتیاطی نمودند که **شاپور** با سواران سبك اسلحه غفلتا بر سر آنها تاخته و بالاخره فتح شایانی حاصل نمود که آن منتهی بقتل عام رومیان گردید. سربازان رومی پیش از آنکه معدوم شوند یکی از فرزندان پادشاه بزرگ را که به‌چنگ آنها افتاده بود در تحت شکنجه و عذاب از پای درآوردند وباوصف احوال‌جنك سنجارچون **کنستانتیوس** دستگیر نشد فتح‌قطعی‌نبود وجنك تا سال ۳۵۰ ادامه‌داشت‌که **شاپور** برای بارسوم یعنی آخرین‌دفعه‌با تمام قوا متوجه تسخیرنصیبین گردید. **کنستانتیوس** اینوقت باروپا رفته وشاید قسمتی ازقشون راهم باخودبرده بود، **شاپور** با عدهٔ از سربازان هندی و پیلان جنگی بمحاصرهٔ دژ بزرگ پرداخت و امر داد در اطراف شهر زمینی را حفرکرده دریاچهٔ مصنوعی ترتیب دادند و بعد کشتیهای جنگی در آب انداختند. مدافعان در شهر شجاعانه مقاومت نمودند تا اینکه‌بواسطهٔ فشارآب دربنیان قلعهٔ آنجا شکافی پدیدارشد وهمانوقت‌**شاپور**سواره نظام خود را با فیلهائی که‌حامل هودجهای جنگی‌بودند فوری امربحمله‌نمود، ولی‌ازاین‌حمله نتیجه بدست نیامد، چه اسبها وپیلان همانطورکه انتظارمیرفت‌بگل‌فرورفتند واهالی‌نصیبین مردانه‌وباکمال رشادت‌دفاع نموده ودیوارتازه ومحکمی‌درمقابل‌آن شکاف بنانهادند

شاپور بادادن بیست هزارتن تلفات ازمحاصرهٔ نصیبین مأیوسانه مراجعت کرد وبرای دفاع از حملهٔ تورانی ها بسمت شمال امپراطوری خویش شتافت ، **کنستانتیوس** نیز گرفتاراغتشاشات داخلی گشته درنتیجه تامدت‌هشت‌سال‌جنگ ایران وروم‌متارکه‌شد.

تعقیب و آزار سخت مسیحیان

در این جای هیچ تردیدنیست که رسمی شدن آئین مسیح‌در امپراطوری روم بدست **قسطنطین** اساساً سبب گردید که **شاپور** نسبت به کلیسای مشرق بدبین‌شود و بمسیحیان‌اظهار عداوت نماید . مخصوصا سیاست بی رویهٔ امپراطور مزبور در حفظ و حراست‌منافع پیروان این‌مذهب بیشتر سبب‌تحریك شده واین عداوت را زیاد نمود . مسلماً پادشاه بزرگ و ارکان دولت او در این عملیات شدیدا متغیر شده تصور پاره‌ای نقشه هـا و توطئه های سیاسی در پشت این پرده‌نموده‌اند. نظیر موضوع منافع اروپا درمسیحیان ساکن ترکیه قبل از جنك بین‌المللی که موجب سخط شدید دولت ترکیه گردید . باید دانست که دراین قسمت حق با **شاپور** بوده است، زیرا که اومیدانست مسیحیان در باطن با امپراطوری روم همراه و همواره پیروزی آن دولت را از دل خواهانندو در نتیجه نسبت بسلطنت و دولت او بی علاقه ومخالف میباشند وبالاخره مذهب در آن ایام مثل امروز در مشرق ایجادگرداب هائی در میان افراد نژاد واحـد نموده و سبب افتراق بین اهالی یك مملکت گردید . نقطهٔ نظر ایرانی در این خصوص یا نوع اعتراض به مسیحیان چه بوده شرحی که ذیلا بنظر خوانندگان میرسد این مطلب را بخوبی آشکار میسازد .

« مسیحیان تعلیمات مقدس ما را از بین میبرند و مردم را از ستایش آفتاب و آتش‌بازداشته بخدای واحد دعوت میکنند، آب‌را بواسطهٔ غسل تعمید آلوده‌بکثافت مینمایند ، از ازدواج و توالد خودداری دارنـد و از جنك در رکاب شاهنشاه اجتناب مینمایند ، در ذبح و کشتن حیوانات و خوردن گوشت آنها هیچ باك ندارند ، اجساد مردگان را در زمین دفن‌میکنند و آفرینش مار وحیوانات‌گزنده را بخدای‌خیرمحض

سبب میدهند، ملازمان پادشاه را تحقیر نموده و به بسیاری از آنها سحر و جادو میآموزند»[1].

اولین حکمی که بر علیه مسیحیان از دربار ایران صادر شد این بود که آنها برای کمک به هزینهٔ جنگ در عوض خدمت شخصی باید دو برابر مالیات بپردازند. مارشیمون[2] کاتولیك که مأمور جمع آوری وجوه مزبور بود از نظر اینکه گرفتن مالیات مضاعف اجحاف به فقراست و نمیتوانند از عهدهٔ پرداخت آن برآیند ودیگر وظیفهٔ یکنفر کشیش جمع آوری مالیات نیست حماقت کرده در اجرای امریهٔ مزبور تعلل نموده زندانی گردید و در روز جمعهٔ مقدس یعنی ایام شهادت مسیح در سال ۳۳۹ با پنج اسقف دیگر و صد نفر راهب در شهر شوش پایتخت ایلام اعدام گردیدند و پس از این واقعه تا مدت چهل سال تمام مسیحیان دستخوش قتل عام و آسیب و آزار بودند وکنائس بسیاری منهدم و ویران شد و عدهٔ کثیری از راهبین و راهبات به جرم تخطی از تعالیم مقدسهٔ زردشت موردشکنجه و اذیت و آزار سخت وشدیدقرار گرفتند. مخصوصاً از بعد از حملهٔ ژولین امپراطور روم بایران و استرداد نصیبین با پنج ولایت دیگر بتوسط ژوین این تعقیب و شکنجه و آزار شدت پیدا نمود. خلاصه تا پایان سلطنت طولانی شاپور مسیحیان بدبخت ایران قرار و آرام نداشتند.

محاربات شرقی شاپور ۳۵۰-۳۵۷ میلادی

ازمحاربات‌شرقی شاپور که ازسال ۳۵۰ تا۳۵۷ امتداد داشت اطلاعات ما محدود و از تفاصیل و جزئیات آن بیخبریم. ما **اینقدر میدانیم که ازجملهٔاین مهاجمین طایفهٔ خیونیت‌معروف** به هیاطله و ظاهرا ازونی یا اوزیون بوده‌اند، طائفه گلانی که شایدگیلان باسم آنان موسوم شده باشد دربین طوایف مهاجم بالا نیزذکرشده است وچنین معلوم میشودکه شاپور رویهمرفته فاتح درآمده و از این جنگها بر اعتبار و اقتدارش افزوده است،

۱ ـ (Acts of Akib-Shima, Bedj, ii ,351) نقل ازکتاب «کلیسای آشوری» تألیف دکتر د، آ، وگرام، من بکتاب معتبراو مکررمراجعه کرده‌ام و نیزکتاب «گهوارهٔبشر» تالیف‌نویسندهٔ فوق ومسیوی، ت. آوگرام که کتاب نفیسی است از مطالعهٔ ماگذشته‌است (مؤلف).

۲ ـ (Mar Shimun) اینمرد اسقف بزرك‌کلیسای روم بود. (مترجم).

چه وقتیکه جنگ با روم دوباره شروع شده دسته‌ای از هونها برای جنگ با روم‌در قشون ایران بوده‌اند و اینها همان هیاطله هستند که اخیراً موجب خرابی و بدبختی اهالی مغرب زمین گردیده صدمه و آسیب زیادی بر آنها وارد کرده‌اند.

قرارداد بین ارمنستان و روم ۳۵۴ میلادی تقریباً:

شاپور پس از شکست رومیها هنگامیکه بسمت شمال شرقی مملکت خویش بمنظور مطیع ساختن طوایف وحشی حرکت میکرد ارمنستان را تحت نفوذ خود تصور نموده و جزء مستملکات خود میدانست، ولی **ارزاس** پادشاه آنجا که از عزیمت شاپور مطلع گردید موقع را برای خلاصی ازقید تابعیت ایران مناسب‌دانسته فوری بدربار قسطنطنیه سفیر مخصوصی روانه کرد و تمنای عقد معاهده و مزاوجت با خاندان امپراطوری روم را نمود. **کنستانتیوس** مسئول پادشاه ارمنستانرا بحسن قبول پذیرفت و **اولمپیا** [1] دختر سرداری را برای آن پادشاه انتخاب نمودکه آن با کمال افتخار مورد قبول واقع شده و بانوی مشارالیها ملکهٔ ارمنستان گردید، سپس قراردادی بسته [2] شد و ارمنستان مجدداً تحت نفوذ روم درآمد.

جنگ دوم با روم تا مرگ کنستانتیوس ۳۵۹-۳۶۱ میلادی

موقعیکه **شاپور** با طوایف وحشی شرق ایران مشغول‌جنگ بود ازمغرب باو خبر رسیدکه امپراطور روم میل‌داردمتارکهٔ جنگ بین روم و ایران را تبدیل به عهد صلح دائمی نماید. البته این خبراز افسران سرحدی دولت روم نشر کردوهمانها تمایل **کنستانتیوس** را برای صلح اشاعت داده بودند واین سبب شدکه **شاپور** تصور کرد که امپراطور شخصاً درمقام‌تقاضای صلح بر آمده‌است ومؤید این نظرهم‌نامه‌ای است که در آنموقع او به **کنستانتیوس** نوشته و آن تا کنون محفوظ مانده است.

---

۱ — Olympias.

۲ — باید دانست که تاریخ این قرارداد و ازدواج مسلما نباید پیش‌از ۳۵۱ میلادی باشد، چه اولمپیا نامزد کانستین برادر امپراطور بود که در ۳۵۰ میلادی درگذشت و چون وقوع این امر در سالی بود که شاپور بطرف مشرق حرکت نموده بنظرم که تاریخ صحیح آن سال ۳۵۲ میلادی بوده‌است. (مؤلف)

نامهٔ مزبور بشرح زیر است : « شاپور شاه شاهان برادر آفتاب و ماه به برادر خود کنستانتیوس قیصر روم درود میفرستد ... علماو نویسندگان ممالك خود شما همگی گواهند و میدانند که نواحی مقدونیه و سواحل رود استریمون در تصرف اجداد من بوده است و اگر بخواهم که همهٔ این نواحی را بمن مسترد دارید زیاده روی نکرده ام، لیکن چون مسالمت جوئی و شیوهٔ اعتدال را دوست دارم لهذا باین اکتفا کرده ارمنستان و بین النهرین تنها را که بطور تغلب و حیله از جد من گرفته شده از شما میخواهم که بمن پس داده شود ... وضمنا اخطار میکنم که اگر سفیر من بی جواب برگردد پس از انقضای زمستان با تمام قوای خود بدانسمت متوجه شده و با شما در جنگ خواهم بود . » از مندرجات فوق چنین مفهوم میشود که وقوع جنگ حتمی بوده است و سفیری که از طرف کنستانتیوس بدربار ایران فرستاده شده قادر بر جلوگیری از جنگ نبوده است ، بهر حال یکنفر رومی که پناهنده بدولت ایران بود به شاپور پیشنهاد کرد که بجای حمله و محاصرهٔ دژهای بین النهرین و تضییع وقت و مال بهتر آنست که بسوریهٔ بلادفاع و ثروتمند حمله نماید و آنحدود را به حیطهٔ تصرف در بیاورد و شاپور نیز پیشنهاد مزبور را پذیرفته بر طبق آن عمل نمود . امیانوس مارسلینوس مورخ مشهور که خود نیز در جنگ حضور داشت شرح واقعه را بطور وضوح بیان میکند که چگونه او برای تحصیل اطلاعات مقدماتی از قشون دشمن فرستاده شده و از بالای یك تپهٔ بلند مرتفعی صحرای بزرگ وسیعی را نگاه کرده و دیده که تمامی صحرا پر از انبوه (مردمان و عساکر بیشمار ایران بوده است . او شاپور و گرمبیاتس [1] سلطان مشهور خیونت باهون ها را دیده وشناخته است. مشارالیه بعد ازمعاینه ودقت کامل در وضع قشون و تحصیل اطلاعات لازمه از طریق دجله بعجله مراجعت میکند تا سردارش رامستحضر سازد .

شاپور خط سیر خود را مستقیما بطرف مغرب و فرات ادامه داده و هیچ بفکر محاصرهٔ نصیبین نیفتاد بلکه نقطهٔ نظرش حملهٔ بسوریه بوده است، ولی دید که رودفرات

---

۱ – Grumbiatis

بواسطهٔ طغیان بهاری غیرقابل عبورمیباشد ولذا نقشه‌اش را تغییر داده بالاخره بسمت شمال شرقی ، آنطرف مونس ماسیوس[1] متوجه گردید و در نزدیك « آمد » یا دیار بکر حالیه فتحی نموده ولی بعد، ازمقصود اصلی خود منصرف شده درصدد محاصره و تصرف دژ مهم آنجا بر آمد . آمد دارای مستحکمات عالی طبیعی واقع درساحل راست دجله بود و بالغ برهشت هزار تن هم نیرو داشت . شاپور درابتدا امیدداشت که سکنهٔ شهر را با القاء رعب و هراس به اطاعت بیاورد ولی از آن نتیجه‌ای نگرفت و بعد کوشش نمود که با حمله و یورش آن قلعهٔ مستحکم را بگیرد ، اینهم بیثمر و منتهی بمرگ پسر پادشاه هیاطله گردید ، این جا ناچار شهر را با قاعده حصار داده‌و بعملیات محاصره پرداخت وپس از دفاع دلیرانه‌ای ازطرف محصورین که مورخ‌رومی در آن شرکت داشت اتفاق افتاد یکی ازستونهای داخلی محصورین خراب شده‌توده های خاك و مصالح آن ، خندق را پر کرده راهی ازخارج بداخل پیدا شد ولشکریان ایران فوراً آنجا را بتصرف در آوردند ، در این جا مجاهدات و کوشش های‌پادگان ها بهدر رفته دیگر نتوانستند ازدشمن جلوگیری کنند . شاپور به قهر و غلبه وارد شهر گردید و بواسطهٔ تلفات زیادی که داده بود از جا در رفته حکم قتل عام داد ، افسران رومی که دستگیرشدند مصلوب و یا باسیری وبردگی دچار گردیدند. شاپور بعد ازگرفتن «آمد» برای اینکه زمستان در پیش بود مراجعت نمود .

در بهار آینده اودژ سنجار را بآسانی تصرف کرد و ازمحاصرهٔ نصیبین صرفنظر نموده بطرف شمال رفت ، او بیزابده را حصار داده‌و به تصرف درآورد ، نظیر دیار بکر آنجــا هم پایداری سختی از خود نشان داده ولی نتیجه جز تسلیم و دستخوش قتل‌عام شدن چیز دیگری نبود ، شاپور خط سیرش راادامه داده متوجه ویرتا[2] گردید وآن دژ را مدتی محاصره کرد . محل وموقع این دژ امروزه کاملا معلوم نیست، ولی مطابق بیان بعضی نویسندگان بایستی که در منتهی‌الیه بین النهرین باشد هرچند که او در آخر بدون موفقیت وکامیابی از جلو دیوار آن عقب کشید .

۱ـ Mons Masius. ۲ـ Virta.

در جریان اینمدت کنستانتیوس ازخوف پسر عم خودژولین رقیب داخلی وی که درمیان افراد قشون خود مقام ارجمندی را حائزشده واصرار داشتند ویرا بەرتبۀ «اوگوست»[1] بردارند نمیتوانست خودرا زیاد در جنگ با ایران مشغول سازد ولذا حرکاتش بطئی وخیلی بەتانی پیش میرفت. اوبعد ازیك پیشرفت بدون شتاب ازوسط آسیای صفیر، پادشاه ارمنستان را دعوت نموده بوسیلۀ انعامات زیاد سعی کرد که او را نسبت بروم باوفا نگاهدارد. او آنوقت مصمم گشت که بیزابد را دوباره بگیرد ولی بعد از حملات نومیدانۀ چندی شکست خورده برگشت و این آخرین عملیات جنگی کنستانتیوس بود، چه درپایان سال آتی یعنی در۳٦۱ میلادی همان سالی که شاپور در عبور از دجله خودداری کرد این امپراطور بعد ازچهل سال فرمانروائی درگذشت.

بسیج ژولین، ۳٦۳ میلادی

ژولین بجای عم خود جلوس نموده و یکی از جنگ های فوق‌العاده شبیه به درام در اینزمان بین ایران وروم رویداد این امپراطور جدید قبلا در جنگ باگالها فوق‌العاده از خود ابراز لیاقت نموده فقط مرگ کنستانتیوس آن مملکت را از آتش جنگ داخلی محفوظ داشت. (یعنی اگر نامبرده وفات نمی‌نمود ژولین درحیاتش مقام ویرا اشغال میکرد. مترجم).

باری این امپراطور سربازمنش وفاضل دانشمند همینکه برتخت نشست هوای همچشمی با تراژان برسرش جایگیر شده مصمم گردید که بمشرق حملەور گردد. او مرکز فرماندهی خود را به انطاکیه انتقال داده با فعالیت وجدیت فوق‌العاده به تهیه و تدارك جنگ پرداخت. هیئتی بسفارت از طرف شاپور بدربار وی اعزام گردیدند، ولی بەهیئت مزبور بیدرنگ وبنابر بعضی اقوال با خشونت وتندی جواب رد داده شد. شاپور ازسفرای خود دریافت که امپراطورمصمم برای جنگ شده وباید مهیای حملات سخت و شدید او باشد.

ژولین کبر وغرورش بەپایەای بودکه دررفتار با متحدینی که داشت ابداً رعایت

---

۱ - اوگوست نام «سزار اوکتاویوس» امپراطور بزرك روم (٦۳ پیش از میلاد تا ۱٤ بعد از میلاد) بودکه دورۀ امپراطوری او از درخشانترین ادوار تاریخ روم بشمار میآید. پس از اولقب «اوگوست» افتخاری برای امپراطوران شمرده میشد. (مترجم).

اصل وجاهت عمومی یا عقل وسیاست را نمینمود. مثلا مشایخ ورؤسای ساراسن یعنی اعراب صحرا نورد با تمام دستجات خود از مؤتلفین ومتحدین او بوده‌اند لیکن بدین بهانهٔ آمیخته به تفرعن وغرور که «یکنفر پادشاه جنگجو باید آهن داشته باشد نه طلا» از دادن انعامات و عطایائی که آنها برحسب معمول از دولت روم دریافت میداشتند امتناع ورزید واین جای تعجب نیست که آنها هم در جریان لشکرکشی و جنگ علیه ایران کناره گیری کرده نه فقط رومیان از کمك یکدسته قبایل جنگجو که همیشه بآنها احتیاج داشتند محروم ماندند بلکه خسارات و تلفات زیادی هم از این قبایل بر آنها وارد گردید. نیز رفتار متکبرانه‌اش[1] با **ارساس** پادشاه ارمنستان حقیقةً برخلاف سیاست بوده است، چه او و رعایای وی که مسیحی بودند طبعا مایل نبودند که به **ژولین**[2] مرتد کمك وهمراهی کنند، از این گذشته صلاح پادشاه ارمنستان در این بوده که بیطرف بماند و بهرطرف که فاتح درآمد خوشامد گوید، چنانکه یکدسته از سپاه ارمنستان تحت فرمان **پروکوپیوس**[3] و **سباستیان**[4] ملحق برومیها شده بیکی از نواحی دور دست ماد حمله بردند. لیکن دستهٔ مزبور بیخبر و بدون هیچ اخطاری اردورا ترك گفته به میهن خود شتافتند و بیشتر موجب آشفتگی وتشویش خاطر سرداران رومی گردیدند.

بالجمله سپاه معظمی بالغ بریکصد هزار تن مردان جنگی در اول مارس ۳۶۳ میلادی بقصد ایران ازانطاکیه حرکت کرده وبسرعت تمام متوجه طرف فرات گردید وبالاخره از رود نامبرده گذشته فقط خط سیر خود را بطرف کاره (حران) ادامه‌دادندو درآنجا چندی توقف نمودند. ژولین نقشه‌ها وخط سیر نظامی خودرا مخفی ومستور میداشت، هرچند ساختمان ناوگان در فرات باید نشان داده باشد که خط حرکت او

۱- ظاهراً در سال ۳۶۳ میلادی نامه‌ای به ارساس نوشته خواهش نموده است که لشکری را برای جنك آماده کرده منتظر فرمان باشد. سیاق عبارت ومضمون نامه‌طوری متکبرانه ومغرورانه بودکه موجب رنجش او گردید. (مترجم).

۲- این امپراطور مخالف باآئین مسیح ودرپی انهدام آن بود. (مترجم).

۳- Procopius. ۴- Sebastian.

درهٔ شط نامبرده خواهد بود . در اینجا او سپاه خود را دو قسمت کـرده قسمتی را مأمور کرد که به ارمنستان رفته با کمك وهمکاری ارزاس (اشك) پادشاه آنجا ولایات مرزی ایران را غارت کنند وپس ازغارت آنحدود دوباره در جلو تیسفون به سپاه عمدهٔ روم ملحق گردند .

خود ژولین مصمم گشت ازطریق شط فرات حرکت کند ، هرچند برای فریب دادن دشمن امر بجمع آوری خواربار در نواحی دجله صادر نمود . چنانچه مطابق روایت امیانوس مارسیلونوس وبدلالت او باسپاه روم بطرف جنوب فرات موافقت نمائیم مناظر شور آور ومهیجی از نظر گذشته یکهزار ویکصد فروند کشتی در اینجا بنظر میرسد که ضمیمهٔ نیروی امپراطور گردیده وقبایل ساراسن که بزعم مورخ رومی نه دوستی به آنها ونه دشمنی هیچیك مطلوب نیست برای اظهار اطاعت وقبولی خدمت بنزد امپراطور آمدند . باری او از کالینکوس نزدیك ملتقای بلیك با فرات به ملتقای آن باخابور رفت وسپاه عظیم روم از آن رود بزرگ بمرزامپراطوری درسرسزیوم دژ مهم معتبری که دیوکلسین بنا نهاده بود رسید .

بعد از عبور از خابور بوسیلهٔ پلی از قایق قرار شد احتیاطات نظامی را کاملا رعایت نموده ودستجات قشون باهم وباقاعده حرکت کنند . توضیح اینکه بدستهٔ سواره نظام امر شد که زیرفرمان آرین تئوس[1] ونیز هرمز یکنفرمدعی ساسانی (بطورقراول) طرف مشرق پیش بروند . چند دسته سپاه نیزه‌دار هم تماس وارتباط بـا ناوگان را حفظ میکردند وبقیهٔ نیرو را در وسط جا داده بانظم وترتیـب قابل توجهی حرکت میکردند که تا دشمن را ازعدهٔ خود بخوف وهراس اندازند . ژولین برخلاف تراژان نتوانست قسمت عمدهٔ شهرهائی را که در پشت سر گذاشت بتصرف درباورد ویا اکثریت اهالی را مطیع سازد بلکه مجبور گردید که آنها را بحال خودشان یعنـی عدم اطاعت باقی بگذارد ، آری یك مانع بزرگ بیشرفت کارا و این بوده که فن استحکامـات و قلعه‌بندی که پارتیها از آن بیخبر بودند مورد دقت نظر واستفاده ساسانیان واقع بوده

1– Arinthaeus.

ودر آن مهارتی بسزا داشته‌اند. چنانکه درقضیهٔ **سیروس** جوان ملاحظه‌شد برای **ژولین** هم که‌خط سیر اورا میپیمود هیچگونه تعرض ومصادمتی ازطرف نیروی نظامی رخ نداد تا آنکه از جلگه های وسیع بین النهرین گذشته وارد سرزمین حاصلخیز بابل گردید در این نقاط هم از طرف سالار سپاه ایران جنگ و جدالی واقع نشد فقط طوایف و دستجات دور دست با رومی ها بطور جنگ و گریز تصادم مینموده و به‌آن ها آزار و آسیب می رسانیدند.

ژولین خط سیرش را یکنواخت در کنار فرات امتداد داده تا بـه پریسابور یا بعبارت روشنتر فیروز شاپور رسید که شهری دارای استحکامات بسیار مهم و واقع در یك جزیرهٔ مصنوعی بوده است. او مصمم برای تسخیر آنشهر گـردید، بزودی حصار آن از هم ریخته وشهر بتصرف وی در آمد، لیکن خود قلعه وارگ که دارای استحکام طبیعی قابل ملاحظه‌ای بود در مقابل‌حملهٔ ناگهانی و هجوم دشمن کاملا پایداری‌نمود، هرچند که امپراطور شخصاً بیکی از دروازه های آن حمله کرد. ژولین که مانند بسیاری از ژنرالهای بزرگ دارای معلومات و اطلاعات قابلی بـود در اینجا بفکر یك برجی متحرك عالی از اختراعات دمتریوس **پولیورستیز**[1] افتاد و فـورا بساختن آن فرمان داد. برج نامبرده چنان مردمان قلعه را بوحشت انداخت که با شرایط‌چندی حاضر بصلح گردیده و تسلیم گشتند.

لشکر بعدازاین موفقیت بطرف پائین رودخانه متوجه‌شده تا به «نهر پادشاهی» که فرات را به دجله وصل مینمود رسید. در اینجا سیلاب های مصنوعی و نیز تعرض اتصالی دشمن پیشروی آنها را درطول نهر نامبرده بتأخیر انداخت ولی هرطوربود از اینجا هم پیشرفته تا به‌دژ دیگری معروف به «ماهوزملکا» رسیدند و آنرا بوسیلهٔ نقب زدن تسخیر کردند. بعد از آن سپاه روم بجلو حرکت کرده تا بدجله نزدیك گشته مقابل بیسفون رسید که قصبه‌ای بود مجزای از سلوسی که متصل به آن و آنـوقت خرابه بوده است.

۱– Demetrius Poliorcetis.

در اینجا چیزیکه ژولین را بوحشت انداخت این بود که او دریافت که « نهر پادشاهی » زیر کشه بدجله می پیوندد و چون بی نهایت مایل بود با سپاهیکه گمان میکرد به پائین دجله میرود مربوط ومتصل باشد و فهمید که نخواهد توانست ناوگان خود را بطرف بالا و بر خلاف جریان تند آب بکشاند ، موقع سخت و مشکل بوده‌است ولی معلومات و اطلاعات این مرد در این مورد نیز بار آور شد و این اشکال را رفع نمود ، توضیح اینکه او ازسابق در اوضاع آن حدود مطالعات زیادی نموده و دانسته است که نهری از بالای کشه خارج گشته بدجله میریخته است و لذا درمقام تحقیق و استفسار بر آمده و در نتیجه شعبهٔ نامبرده را که آنوقت مدروس و متروك بوده است کشف و دوباره آنرا دائر و افتتاح نمود و کشتیهای خود را در آن‌انداخته از بالای کشه وارد دجله ساخت .

در اینجا سپاه ایران نمایان شد و معلوم گردید که درکنار دجله آمادهٔ جدال و پیکار هستندزیرا که صفوف بهم چسبیدهٔ سربازان جنگی با ساز و برگ تمام‌دیده میشدند که در یمین و یسار قرارگرفته و پیلان عظیم‌الجثه عقب سر آنها در حرکت میباشند (که از مشاهده آنها رومیان در خوف وهراس افتادند) .

ژولین بجای اینکه از نقشه‌ای که **اسکندر** درمقابل **پروس** بکار برد پیروی و استفاده کند مصمم گشت که در هنگام شب حمله ببرد . اگر چه دستهٔ اول قشون از تیرهای آتشین دشمن که آن موجب حریق ناوگان گردید آسیب زیاددیدند، ولی‌عاقبت رومیان موفق‌شده‌خودرا بساحل رسانیدند و درطرف یسارشط‌موضع محکمی گرفتند و هنگام طلیعهٔ صبح حمله بردند و ایرانیان پس ازدوازده ساعت پایداری به‌تیسفون پناه بردند ورومیها آنها را تا دروازه‌های شهر تعاقب نمودند. غنائم این جنگ خیلی زیاد بود و مبالغ هنگفتی سیم و زر واشیاء گران بهای دیگر به دست آنها افتاد .

عقب نشینی و مرگ ژولین ۳۶۳ میلادی

ژولین بعد از شکست دادن پادگان ایران درتیسفون بایك سوم ازسپاه خودش وپس ازانتقال بقیهٔ نیرو درآنطرف دجله چنین تصور میرفت که بلافاصله تیسفون را که دارای مزایا و

استحکامات طبیعی موقعی نبود محاصره خواهد نمود و این مسئله که این دلیرترین دلاوران دنیا ابداً دست باینکار نزد قابل ملاحظه و فهمیدن آن بنظرمشکل میآید، درست است که او از نیروی امدادی که در کنار دجله انتظار آنـرا میکشید مأیوس بود معذلك یك نیروی مرکب از شصت هزار سرباز جنگ دیدهٔ رومی کـه بواسطهٔ موفقیت وکامیابی ترغیب و تشجیع شده و نیز آوردن آلات و ادوات محاصره بوسیلهٔ کشتیها تماماً میرساند که ژولین در نظر گرفته عملیات کند یعنی تیسفون را حصار داده بگیرد، و در نتیجه شاپور را وادار بیك جنگ قطعی نماید. ممکن است گفته شود که چون ژولین قلاع و مستحکمات نواحی فرات را زیاده از اندازه‌ای که انتظار داشت مستحکم و استوار دید چنین پنداشت که استحکام و صلابت تیسفون بیش از آنست که بتواند آنرا با محاصره بگیرد و بعبارت دیگر سلسلهٔ ساسانی که در فنون و طرز اداره از اشکانیان بمراتب شایسته تر بودند در بناء قلعه وفن قلعه بندی مهارتی بسزا داشته‌اند و از اینرو تیسفون را غیرقابل تسخیر قرارداده بودند و این یك نظری است که آمیانوس مورخ آنرا تأیید نموده است.

اما با فرض اینکه محاصرهٔ تیسفون غیرعملی بود باز هم جای تعجب است که چرا ژولین کوشش نکرد قشون شاپور را در میدان بمبارزه مجبور سازد، چنانکه اگر بجای او اسکندر بود با همهٔ قلت وسایل و اسباب دست باینکار میزد. واضح است که اگر ژولین آن قشون را بمیدان کشیده و شکست میداد شهر تیسفون باحتمال قوی خود بخود تسلیم میشد در این موضوع هرقدر بیشتر غور میشود روشنتر میگردد که برای انجام یك چنین عملی که در حقیقت از مسائل عادی فن جنگ بشمار میآید ژولین نقشه‌ای نیاندیشیده بود، چه نظر بعجله وشتابی که در اتمام کار و دیگر مسافت بالنسبه کمی که به تیسفون داشت تصور نمیکرد مجال بیابد پیش از آنکه بشهر برسد با قشون شاپور روبرو شود و در میدان بمبارزه پردازد و این حقیقت هم براو مسلم بود که یگانه راه پیروزی دست یافتن بر آن قشون میباشد.

لیکن اقدامات و عملیات ژولین بکلی بی اساس و برخلاف این پیش بینی های منطقی بوده است، زیرا بعد از آنکه مصمم گشت که تنها تیسفون را ترک گوید بجای اینکه با شاپور دست و پنجه نرم کند به دست پاچگی کشتیهای خـود را آتش زده سوزانید و این خود سبب تجری و جسارت دشمن گردید و بعد هم بطرف کردستان عقب نشینی کرد ، شما ملاحظه کنید این عملیات او با عملیات اسکندر چقدر با هـم تفاوت دارد ! گیبون بنا بعقیده‌ای که بعض از نویسندگان اظهار داشته اند مینویسد که شاپور پیش از عقب نشینی امپراطور تقاضای صلح نمود، ولی باین تقاضا با کبر و غرور جواب منفی داده شد . راولنسیون میگوید که آمیانوس مورخ هیچ ذکری در این باب یعنی اعزام نماینده برای این منظـور ننموده است ، لیکـن احتمال دارد پیشنهاداتی در این خصوص بطور غیررسمی شده باشد که تا به بهانهٔ اظهارصلح‌دشمن را بیازمایند و راجع باستعداد و عدهٔ او و نیز روحیهٔ سپاه روم اطلاعـات سودمندی بدست آورند و نیز ممکن‌است که ژولین تقاضای نمایندگان‌را ردکرده باشد نظیر شارل دوازدهم که بعینه در یك چنین موقع سخت ومشکلی همین کار راکرد. آری این دو سردار همچنانکه درمورد اسکندر نیز ملاحظه شددارای خصال غریب وخیال پرستانه بودند و در کار ها یك سلیقهٔ بسیار عجیب و غریبی داشته‌اند .

باری این عقب نشینی خطرناك در ۱۶ ژوئن گرمترین فصول سال‌شروع گردید و هنوز قشون مسافتی طی نکرده بود که غبار غلیظی از افق جنوبی نمایان گردید . بعضی‌ها تصور کردند که دستهٔ ازقبایل ساراسن‌یا رمهٔ ازگورخران درحرکت میباشند، ولی بر ژولین ظاهر بود که پادشاه بزرگ در تعاقب وی بحرکت آمده است. نه‌فقط امر حرکت رومیان از دستبرد واذیت و آزار دشمن مختل گردید بلکه طولی نکشید که جنگ بین آنها درگرفت، گرچه فتح با قشون‌روم بوده است . اما مسئلهٔخوار بار و علیق اسبان مشکل شده و رومیان از این حیث به مضیقه افتادند ژولین با ساراسن ها رفتار خلاف سیاستی که نموده بود باید او از این کار خود سخت نادم و پشیمان شده باشد ، چه آنها جزو سواران سبك اسلحهٔ ایرانی در یك مسافتی قرار گـرفته

وخوار بار برای قشون تهیه میکردند. لژیونهای رومی چون بەتأنی حرکت میکردند نمیتوانستند غله و علیق را که بدست دشمن از جلو طعمهٔ حریق میشد حفظ کنند و لذا چند روزی که از حرکت از تیسفون گذشت مبتلا بقحطی گردیدند.

روز ۲٦ ژوئن بود که در طرف شمال نزدیك سامره بیمانع و بدون دیدەبان حرکت میکردند که ناگهان به ژولین که در جلو بود خبر دادند پس قراول قشون مورد حمله واقع شده واو را بعجله بەکمك طلبیدند. وی باستخلاص قسمت مزبور شتافت ولی برسیدن بعقب قشون دوباره بجلو که از دشمن آسیب دیده بود احضار شد. اینجا جناح راست مورد حملهٔ سخت واقع گردید و امپراطور ازکثرت عجله و شتاب فرصت نکرد کاملا مسلح شود و ناچار بدون چارآینه برای تحریص و تشجیع افواج خود بجنگ شتافته ومردانه پیکار میکرد ودر حینی که علائم فیروزی داشت ظاهرمیشد که یکدفعه زوبینی ازدشمن بطرف او برتاب شده وضربت مهلکی برپهلوی راستش وارد آمد وباهمان حال جراحت ویرا بەاردو برگردانیدند. این خبرهیجانی در لشکریان او تولید کرده باتمام قوا مستعد و آماده شدند که انتقام خون اورا بکشند ولذا پیدرپی بایرانیان حمله برده و بادادن تلفات زیاد آنانرا عقب راندند. دراین اثناء ژولین کوشید که سوار براسب شود لیکن دید نمیتواند ناچارتن بمرگ داده وبدین‌ترتیب او دلیرانه درمیدان جنگ درگذشت و از عمرش اینوقت بیش ازسی‌ویك سال نگذشته بود. امیانوس مینویسد که «ژولین حقیقةً مظهرشجاعت ودلاوری بوده‌است» تأثیری که او بردشمنان رشید وجوانمرد خود بخشیده‌است ازاینجا میتوان آنرا خوب فهمید که صورت او در نقاشیهای ایرانی بشکل شیری نموده‌شده است که از دهان وی آتش شراره میزند وصورت مزبور در نزد ایرانیان کنایه ازشجاعت بوده وهست.

رد شدن پنج ولایت و نصیبین بەشاپور ۳٦۴ میلادی

پس از مرگ ژولین، ژوین یکی از افسران معروف بجای نامبرده‌به امپراطوری برگزیده‌شد، وی درهمان‌روزانتخابش یك جنگ دیگری با ایرانیان نمود که منتها درجهٔ حرارت وحدت‌را ازخود بروزداده وبعد باسپاه خویش بطرف سامره

حرکت کرد . رومیان چهار روز دیگر کنار دجله راه پیمودند ، ولی حمله و هجوم دشمن بقدری سخت وهولناك بود که دراینمدت فقط هیجده میل توانستند طی مسافت کنند. سپاهیان روم اینوقت بدرجهٔ مرعوب گردیدند که برای اینکه از چنگ ایرانیان خلاص شده پس از چند روز طی مسافت اجباری خودشان را در آنطرف دجله بمرز روم برسانند جدا وبا فریاد و فغان درخواست کردند که بآنها اجازه داده شود که از



۴۶ ــ حصار دیار بکر

دجله بطور شنا عبور کنند . ژوین از بیم اینکه مبادا شورشی برپا شود ناچار بتقاضای آنها تن در داد . او بدوا بیك دستهٔ پانصد نفری از گال ها و سامارتین ها که معروف بهشناگری بودند اجازهٔ این کار را داد و آن باموفقیت هم صورت گرفت یعنی سالما از دجله عبور نمودند، ولی سایر دستجات که در شناگری عاجز بودند مکث کردند و بعجله تخته پاره‌ها و مشکهائی فراهم کرده زورقهائی ترتیب دادند و بدینوسیله از آب عبور کردند

شاپور که قشونش ازحملات بسربازان کارکشتهٔ رومی سخت فرسوده شده بودند فقط باین قناعت کرده که از راه جلوگیری ازخواربار برحریف پیروزی حاصل کند، آری چون وضعیت او اجازهٔ حملهٔ جدید نمیداد لذا باب مذاکرات صلح را با رومیها مفتوح ساخت و آن ازطرف آنان که بستوه آمده بودندحسن استقبال شد. شرایط صلح برای رومیها بسیار سنگین و غیر شرافتمندانه بود، زیرا که آن تمام آنچه را که **دیوکلشین** بدست آورده بود از چنگ رومیان بدر برد، چه بموجب این عهد صلح، اول ـ پنج ولایت آنطرف دجله که **نرسی** آنهارا تسلیم داشته بود تماماً مسترد گردید. دوم ـ نصیبین و سنگارا (سنجار) یکی از دژهای قسمت شرقی بین النهرین به ایران برگشت. سوم ـ ارمنستان از منطقهٔ نفوذ رومیان خارج گردید.

و یك رشته جنگهای طولانی بدین ترتیب بافتخار ایران بدست **شاپور** خاتمه یافت و در مقابل این خدمات حقاً ملقب بکبیر گردید واوست که ایران را باوج عظمت و رفعت رسانید که از زمان جهان گشائی **اسکندر** دارای چنان مقاومی نبوده است. البته تسلیم پنج ولایت برای رومیها افتضاح آور بود، اما ضربت سخت جبران ناپذیر همانا تخلیه و تسلیم نصیبین بوده است که تقریباً ازمدت دوقرن باین طرف مرکز اقتدار روم و درحقیقت حصار مملکت شمرده میشد، بعلاوه جماعت کثیری از اروپائیان در آنجا سکنی داشتند که مجبور بر ترك علاقه بوده و بایستی از آنجا حرکت کنند.

سیاست ایران و روم در ارمنستان وایبری

بظاهر چنین تصور میرفت که **شاپور** بعد از فتح درخشان خود و امضاء عهد نامهٔ صلح بدست **ژوین**، در ارمنستان دارای همه نوع اقتدار و نفوذ خواهد بود ولی اینطور پیش نیامد، توضیح اینکه دورهٔ سلطنت **ژوین** بیش ازچند ماهی دوام ننمود وجانشین وی **والن‌تی نین**[1] مملکت را بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم نموده قسمت شرقی را ببرادر خویش **والن**[2] واگذار کرده و بدین لحاظ وضع تغییر نمود. عهد نامهٔ بالا آشکارا رد نشد، لیکن امپراطوری که با **شاپور** عهد صلح بسته بود اکنون مرده و خانوادهٔ

۱ـ Valentinian. ۲ـ Valens.

جدیدی بروی کار آمده است . **شاپور** که شایق بود ارمنستان را باسرع وقت تحت نفوذ خود بیاورد بیچاره **ارزاس** (اشک) را فریب داده بدربار خویش دعوت کرده و در همانجا او را فوراً از دو چشم محروم ساخت ولی زنجیرهـای دست او از نقره ساخته شد که آن علامت احترام بوده است .

شاپور بعد از این موفقیت، که بطور غدر آنرا حاصل کرده بود بارمنستان هجوم برده و تنها دژ ارتوژراسا[1] که زوجهٔ رومی **اشك** با خزاین واموالش بآن دژپناهنده شده بود با **شاپور** بنای مقاومت را گذاشت . او در جریان احوا . بـه ابیری مجاور ارمنستان نیز حمله برد و **سورُماسس**[2] راکه از جانب دولت روم در آنجا سلطنت میکرد بیرون کرده و **اسپارکوس**[3] نام پسر عم سلطان مخلوع را بجای او بـر تخت سلطنت وادی غور جای داد . **شاپور** اینوقت بایران برگشت ولی برای تکمیل کشور گشائی خود نیروئی پشت سر گذاشت .

چنانچه روم نسبت بعهد نامهٔ **ژوین** وفادار میماند شاید تغییرات جـدیدی در وضعیات حاصل نمیشد ولی **پارا** پسر **ارساس** که بمرز گریخته بود بهارمنستان برای پیشوائی دستجات ملی برگشت و از طرف دولت روم هم از وی تقویت و همراهی شد واین قضیه سبب گردید که **شاپور** بازبمیدان جنگ شتافت، ارتوژراسا با تمام خزائن **ارساس** بتصرف در آمد و **پارا** مجبور بصلح شده رسمهٔ تبعیت وفرمانبرداری **شاپور** را بگردن گرفت .

در ۳۷۰ میلادی روم علناً درامورداخلی ایبری مداخله نمود و **دوك ترنتیوس**[4] مأمور گردید که با دوازده لژیون بایبری رفته **سورُماسیس** را دوباره بر تخت بنشاند. دوك مشارالیه بآن کشور تاخته و.تا ساحل رود غور را بدون اشکال بتصرف درآورد ودر آنجا با **اسپاکورس** پادشاه دست نشاندهٔ **شاپور** مواجه گردید و بالاخره قرار

۱ – Artogerassa. ۲ – Sauromaces. ۳ – Aspacures.

۴– (Duke Terentius.) از القابی که بیشتر در اینزمان رواج داشت . « لقب دوك » و « کنت » بود ومخصوصا « کنت » از آن یکی دیگر زیاد تر مهم ومورد توجه بوده‌است.(مؤلف).

بصلح انجامیده قراردادی فیمابین بسته شد که بموجب آن کشور مزبور بین دو پسر عم تقسیم گردید و این قرار و تصفیه چون بدون مراجعهٔ بدربار ایران صورت گرفته بود شاپور وقتیکه مطلع شد متغیر گردید، سفرای وی از روم بدون اخذ نتیجه برگشته و بنابرین جنگ باز احتراز ناپذیر گردید.

در بهار ۳۷۱ پادشاه ایران از سرحد عبور کرده در نقطهٔ موسوم به وگابانته[۱] برومیان حمله برد. در ابتدا رومیان برای احتراز از نقض عهد و رعایت مواد عهد نامه رویهٔ تدافعی پیش گرفته از مبادرت بحمله خودداری مینمودند لیکن بعد با ایرانیان حمله برده و آنها را عقب نشاندند و خلاصه تا چندین سال این نزاع و جنگ بدون هیچ نتیجهٔ قطعی دوام داشت.

شرح حال اسف آور پارا را امیانوس بتفصیل نوشته است و از آن معلوم می شود که او بتوسط دوك ترنتیوس به بهانهٔ تجدید عهد صلح بدربار روم دعوت شد. پارا از این دعوت حس خدعه نموده فهمید که میخواهند او را از سلطنت خلع کنند و لذا رو بفرار نهاد. اگرچه دنبالش کردند ولی سالماً بسواحل فرات رسید. او بوسیلهٔ بشته های تیر و الوار که با کمال عجله و شتاب آنها را فراهم نموده از شط عبور کرد ولی بعد ملتفت شد که قشون روم هر دو راه ارمنستان را بسته‌اند ولذا از راهیکه یك نفر راهگذر اتفاقی ویرا رهنمائی نمود به جنگل گریخت. صاحبمنصبان رومی که نتوانستند اورا بچنگ بیاورند رسماً بروم گزارش دادند که پارا بوسیلهٔ سحر وجادو از انظار غایب گردیده‌است. والن بی‌عقل آنرا بدون تحقیق قبول نموده بقتل پارا مصمم گشت درصورتیکه این مرد علاقه و وداش را تا آخر با رومیان قطع نکرده بود. بالاخره یکی ازمأمورین رومی آن شاهزادهٔ بدبخت را حسب الامر دریك مجلس ضیافتی بقتل رسانید.

انعقاد عهد صلح ویین روم ایران ۳۷۶ میلادی

قرارداد متارکهٔ جنگ بین ایران و روم بسته شد امااین قرارداد بعد از چندی نقض شده دوباره بین آنها جنگ درگرفت تا کار بعقد صلح انجامید. اگرچه شرایط این عهد نامه بر ما

۱ – Vagabant.

درست معلوم نیست ولی گویا دولتین متعاهدین متعهد شده‌اند که ارمنستان و ایبری را بحال خود وا گذارند تا بطور استقلال حکمرانی کنند و چون دو کشور نامبرده مذهباً مغایر[1] و مخالف با ایران بوده‌اند پس این عهد صلح در نتیجه هردوی آنها را وامیگذارد که با روم دوست و با ایران دشمن باشند.

مرگ شاپور ۳۷۹

و این آخرین جنگی بود که شاپور برعلیه روم نمود چه‌بعد از این او پس از یکدوره سلطنت بطور فوق‌العاده طولانی و در عین حال پیروز و کامیاب در سن کهولت باکمال شرافت و ابهت ازاینجهان درگذشت.

از خصایص و صفات مختصهٔ او خیلی کم بر ما معلوم است و همینقدر می دانیم که از شهریاران مقتدر وتوانا بود ، ترکیب عالی با شکوه وشهامت و شجاعتی بسزا داشت. مردمش نسبت باو صمیمی و فداکار بودند. جنگ ممتد و طولانی با روم‌را با وضع و ترتیبی که ادامه داده نشان میدهد که او نه تنها در فنون جنگی کامل بود بلکه یك روح ثابت تزلزل ناپذیری که بسیاری از افراد این سلسله آنرا فاقد بودند در او وجود داشته است.

بعلاوه جنگهای او بر ضد هیاطله آنقدریکه بر ما معلوم میباشد خود گواه صادقی است که او در امور نظامی و نیز در دیپلماسی هردو مهارت داشت. ظاهراً او کتیبه و نقوشی از خود باقی نگذاشته است ، لیکن شهرهای زیادی بنا نموده ازجمله ـ اختمان مجدد نیشاپور تصور میرود که بدستور او بوده است.

ما از بیان فوق چنین نتیجه میگیریم که شاپور در برقراری عهد صلح مزبور ایرانرا باوج رفعت و عظمت رسانیده قویترین دشمنان آنمملکت یعنی دولت روم را بر جای خود نشانیده و ضربت مهلکی بحیثیت و اعتبار وی وارد آورد. بعلاوه‌دشمن مقتدری که مرزهای شرقی‌را تهدید نماید باقی‌نماند. مااین بیان امیانوس‌مارسلینوس را که عقیدهٔ یکنفر بیگانهٔ معاصر را در بر دارد در اینجا بمناسبت نقل کرده و این

---

۱ ـ مقصود این است که ارمنستان و ایبری هر دو مسیحی و با روم هم مذهب بوده‌اند و از اینرو با ایران‌که آئین زردشتی داشت معلوم است دشمن بوده‌اند. (مترجم).

فصل را ختم میکنیم مورخ نامبرده راجع بجنگ شاپور بر علیه قسطنطین چنین مینویسد : « اقبال شرق ، صور خطر عظیم را دمید ، چه پادشاه ایران که از کمك و یاری طوایف وحشی هولناك که اخیراً آنان را زیر اطاعت در آورده بود تقویت یافته و او که بیش ازهمه به بسط نفوذ خود و توسعهٔ قلمرو خود حرص داشت مشغول تهیهٔ نفرات ، مهمات وخواربار گردید. عقل شیطانی را با عقول مستشاران انسانی خوددر آمیخته از هر کاهن و غیب گوئی راجع به آتیه استمداد واستشاره نمود »[1] .

۱ــ ۸ ، ٤ . (مؤلف) .

یك مهر یاقوت رمانی واره‌ران یا بهرام چهارم

ترجمهٔ مضمون مهر بهرام چهارم

«واره‌ران، پادشاه کرمان پسر پرستندهٔ اورمزد، شاپور مقدس، شاهنشاه ایران و غیر ایران، آسمانی نژاد از جانب خدا»

فصل سی و هشتم

جنگ با هیاطله (هونهای سفید)

اما تو بر آن خواهی برآمد ومثل باد شدید داخل آن خواهی شد ومانند ابرها زمین را خواهی پوشانید، تو وجمیع افواجت وقومهای سیارهمراه تو میباشند و توازمکان خویش ازاطراف شمال خواهی آمد، تو وقومهای بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم ولشکری کثیر میباشند. (کتاب حزقیال نبی باب ۳۸ آیهٔ ۹ - ۱۵)

اردشیردوم، ۳۷۹ - ۳۸۳ میلادی و شاپور سوم ۳۸۳ - ۳۸۸

چنانکه اکثرپس‌ازیك دوره سلطنت طولانی باشکوه وجلال اتفاق افتاده‌است جانشینان اولیهٔ شاپور کبیرضعیف وسست و آرام طلب درآمدند. از اردشیر دوم غیرازاینکه مالیاتهارا بخشیده‌وبدینجهت‌ملقب‌بنیکو کارشده‌چیزدیگری‌معلوم‌نیست. اومدت چهارسال از۳۷۹ تا۳۸۳ پادشاهی نموده ودرسال‌اخیر ازسلطنت خلع گردیده‌است، جانشین اردشیر دوم برادرزاده‌اش شاپور سوم درسال دوم جلوسش‌قراردادی با دولت روم بسته و نیزبسرکوبی‌طایفه‌ای از اعراب موسوم به «ایاده»[1] لشکر کشید

۱- مسعودی، مروج‌الذهب جلد دوم صفحهٔ ۱۸۹. (مؤلف).

و در طاق بستان نزدیك کرمانشاه تصویر خودش و شاپور کبیر را حجاری کرده‌است که آن تا بامروز باقی میباشد . وفات وی در سال ۳۸۸ بوده است .

تجربهٔ ارمنستان ۳۸۴ میلادی

رومیان بعد از قتل پارا آنهم بدان ذلت و خواری که‌سابقاً ذکرشد یکی از شاهزادگان اشکانی موسوم به وارازتاد را بسلطنت ارمنستان نامزدکرده ولی اختیارات واقعی را به یکی از نجبای ارمنستان موسوم به موشگ واگذار نمودند . وارازتاد ، موشگ را بواسطهٔ سوء ظنی که از او حاصل کرده بود در یك مجلس ضیافتی بقتل رسانید . این قضیه سبب تهییج برادر موشك که مانوئل نام داشت گردیده برضد وارازتاد قیام کرد و تاج و تخت را بنام عیال بیوه ودو پسر پارا تصاحب نمود . او چون‌خود را بالاخره مجبور بکشمکش با روم میدانست بدوا سفیری بنزد اردشیر فرستاد و حاضر شد بدربار ایران خراج فرستاده و تبعیت آندولت‌را قبول نماید. شرایط معاهده با عجله وشتاب تمام انجام‌گرفت ویکنفر والی (استاندار) با ده هزارقشون‌بارمنستان اعزام‌گردید که بمعیت مانوئل در آنجا حکمرانی نماید . این حکمرانی دو نفری که غیرممکن و نشدنی است ناگهان بدست مانوئل خاتمه پیدا نمود توضیح اینکه باو خبر رسید که میخواهند ویرا دستگیر کنندو لذا بر پادگان‌های ایران حمله‌برده و تمام آنها را نابود ساخت . اینمرد تا وقتیکه حیات داشت بر جای خود ثابت و مستقل مانده و پس از مرگ او در سال ۳۸۳ میلادی دولتین ایران‌وروم نزدیك بود باز بر سر ارمنستان داخل جنك شوند ، اما چون روم از ضربت سخت تزلزل آوری که‌ازگوت ها در جنگ ادرنه در سال ۳۷۸ خورده بود هنوز سر بلند نکرده بودو از اینطرف در ایران سلاطینی که سلطنت میکردند تماماً دم از صلح زده رزمجو و جنگی نبودند و لذا در۳۸٤ م عهد صلحی بین دولتین بسته شدکه بموجب آن قسمت اعظم شرقی آن ضمیمهٔ دولت ایران شده و قسمت غربی آن متعلق بروم گردید. در این دو قسمت نمایندگانی ازخاندان قدیم اشکانی حکمرانی مینمودند، ولی استقلال ملی ارمنستان بکلی معدوم گردید، چنانکه استقلال ملی لهستان درسالهای‌اخیر بهمان

ترتیب و بهمان دلیل معدوم گردیده است. آری، اشراف متمرد و گردنکش درهردو جا مصالح مملکت خود را نسبت بمنافع و ترقیات شخصی بیشتر قربانی مناقشات جزئی و عداوتهای شخصی نموده و نتیجه‌درمورد آنکشور باستان این شد که دولت ارمنستان محو و نابود شده ومسئله ارمنی آغاز گردید.

بهرام چهارم ۲۸۸-۲۹۹ میلادی.

بعد ازمرگ شاپورسوم بهرام جانشین وی گردید. ازمضمون امضاء وسجل این پادشاه که محفوظ مانده و آن سرصفحهٔ فصل جاری را تشکیل میدهد چنین معلوم میشود که اوقبلا پادشاه کرمان بوده است در زمان سلطنت او خسرو والی (استاندار) ارمنستان ایران از اینکه حکومت ولایات روم هم واگذار بوی گردید باستظهار کمك تئودوسیوس ازتابعیت ایران بنای سرپیچی وباغیگری را گزارد، ولی آن امپراطور عاقل برای احتراز از جنگ خسرو را بسرنوشت خودش باقی گذاشت ومساعدتی به او ننمود و بالاخره نامبرده دستگیر شده در قلعه و دژ فراموشی زندان دولتی محبوس گردید و برادر وی بهرام‌شاپور بجای او استاندار ارمنستان شد و از وقایع سلطنت بهرام چهارم چیز دیگری ذکر نشده است تا در یك شورشی بدست یکی از سربازانش مقتول گردید.

یزدگرد گناهکار ۲۹۹-۴۲۰ میلادی

یزدگرداول بجای بهرام برتخت نشست. او ظاهراشخص ملایم وصلح خواهی بود، ولی اگررزمجوئی وسلحشوری اسلافش در وی وجود داشت موقع برای جنگ کاملا مناسب و مقتضی بوده است، چه دولت روم دراین اوقات گرفتار جنگهای داخلی وتهاجمات برابره بود. توطئه و دسته بندی وباغیگری و طغیان، تاراج روم بدست آلریك[1] در ٤١٠ میلادی یکلی آندولت را از پادرافکنده بود. واقعاً فتح سوریه و آسیای صغیر در آنوقت خیلی آسان و یزدگرد باحتمال قوی میتوانست تمام ولایات متصرفی سلاطین هخامنشی را پس بگیرد، ولی روابط ایران وروم

۱– Alaric.

بسیار صمیمانه بوده چنانکه آرکادیوس[1] امپراطور روم شرقی درهنگام وفات پسر کوچك خود تئودوسیوس‌را به یزدگرد سپرد و پادشاه ایران‌هم این وصیت اورا قبول نموده خواجهٔ دانشمندی را به تربیت و سرپرستی تئودوسیوس برگماشت وتاآخر سلطنت وی ذکری از جنگ وجدال با دولت روم شرقی در میان نبود.

رویهٔ یزدگرد نسبت به مسیحیان

جامعهٔ مسیحی که از شکنجه وعذاب مدت متمادی وسخت و بیرحمانهٔ شاپور کبیر متلاشی وتقریباً نابود شده بود پس‌از مرگ او بتدریج رو به بهبودی و اصلاح نهاد. ما انتخاب یکنفر جاثلیق سلوکیه را میشنویم که در زمان شاپور سوم بعمل آمده ولی این فقط در سلطنت یزدگرد اول بود که وضعیت مسیحیان رسماً اصلاح‌شده و بنای پیشرفت را گذاشتند. ماروتا اسقف بین‌النهرین در همین اوان با عده‌ای از نمایندگان دولت روم بدربار ایران فرستاده‌شد که جلوس تئودوسیوس دوم‌را به یزدگرد سرپرست وی اعلام دارد. اسقف نامبرده یزدگرد را ازبیماری‌شفا داده وتوجه شاهنشاه‌را ازاینراه بطرف خودجلب ودروجود او نفوذی بسزا حاصل نمود. این ملاطفت شاهانه بزودی بارآور شده، ودر سال ۴۰۹ میلادی فرمان رسمی مبنی بر آزادی کامل مسیحیان در آداب مذهبی واجازهٔ تجدید ساختمان کلیساهای خودشان صادر گردید. اهمیت فرمان مزبور نسبت بکلیسای روم شرقی باندازهٔ اهمیتی‌میباشد که حکم مشهور میلان[2] نسبت بکلیسای غرب‌دارابوده‌است. این‌فرمان رتبه ومقامی که باین فرقه‌رسماً اعطا کرد همانست که امروزدرترکیه شناخته شده‌است که بعنوان‌یك ملت واحد تشکیل هیئت جامعهٔ مسیحیون داده‌وامور جاریهٔ آنان با دولت توسط یکنفر رئیس یا پیشوای مذهبی صورت میگیرد که ازطرف آندولت معین میشود.

۱- Arcadius.

۲- حکم میلان همان حکمی است که در فرمانفرمائی قسطنطین درشهر میلان صادرشده‌است. این امپراطور مذهب مسیح را درعوض مذهب قدیم‌روم قرار داده اعلان کرد که هرکس هر مذهبی که میخواهد داشته باشد وآداب آنرا بآزادی بجا بیاورد، چه در امور الهی هیچکس را نباید از پیروی طریقی که بدان مایل است ممنوع داشت. تفصیل آن رجوع شود بتاریخ قدیم روم تالیف ذکاءالملك. (مترجم).

متعاقب صدور این فرمان، مجمع معروف سلوکیه بسال ٤١٠ میلادی منعقد گردید که در آنجا با احکام و عقاید و اصول مجمع نیقیه[1] موافقت شده و همهٔ آنها تصویب گردیدند. بنا بعقیدهٔ **ویگرام**[2] در مجمع نیقیه که در سال ۳۲۵ میلادی برای مبارزهٔ با اصول عقاید آریوس[3] منعقد گردید از ایران[4] نماینده حاضر نشده بود. کشیش مشارالیه قائل شده بود که «اب و ابن» در یك عرض نیستند بلکه بین آنها فرق و تفاوت است، زیرا که «اب» از ازل موجود برخلاف «ابن» که حادث و مخلوق ارادهٔ «اب» بوده است، بعبارت دیگر پسر در سرشت مشابه با پدر بوده اما در یك عرض و دارای یك حقیقت نیستند و این دو تعبیر در زبان یونانی بدو کلمه‌ای ادا شده است که فقط بوسیلهٔ حرف واحد (ι) اختلاف کلی با هم پیدا میکنند ولی این تفاوت و اختلاف بزرگ ناشی از یکحرف تفرقه بین مسیحیان انداخته و دنیای مسیحیت را بهم زده دچار آشوب و اضطراب نمود. در مجمع نیقیه **اتاناسیوس**[5] که زبدهٔ انجمن بود اختیار این اصل را که «پسر با پدر هر دو از یك گوهر میباشند» تحکیم و استوار نمود و مجمع کسانی را که ازقبول این امر امتناع ورزیده لعنت کرد و بکفر و الحاد

---

۱ – (Nicaea) باید دانست که مجمع نیقیه اول مجمع عمومی بود که برای رفع اختلاف بین کشیشان در باب حقیقت وجود حضرت عیسی بامر قسطنطین در شهر نیقیه منعقد گردید و دویست و پنجاه نفر از خلفای مسیحیان در آنجا حاضر شدند و کشیشهای درجهٔ پست‌تر هم همراه ایشان بودند. بالاخره در این مجمع پس از مباحثات رای آریوس را باطل دانسته اصولی برای مذهب اختیار نمودند و آن مبنی براین بود که حقیقت اب و ابن یکی و دریك عرض میباشند و قسطنطین این رأی را حتمی و برای عموم مسیحیان واجب‌القبول دانسته آریوس و اتباع او را تبعید کرده و کتب او را سوزانید. اقتباس از تاریخ مختصر دولت قدیم روم تألیف ذکاءالملك (مترجم)

۲– Wigram ۳– Arius

٤ – «کلیسای آشوزی» صفحهٔ ۷۵، جمس اسقف نصیبین رئیس مجمع مزبور بود، لیکن نصیبین آنوقت جزو امپراطوری روم شمرده میشد. یحیی، نام خلیفهٔ ایران بظاهر برمیآید که بوده است ولی ممکن است که لفظ پرشیا غلط خواندهٔ کلمهٔ برهه (Perna) باشد. (مترجم).

٥ – آتاناسیوس یا سنت آتاناز اسقف اسکندریه یکی از برجسته‌ترین مدافع مذهب مسیح بشمار میآید، اینمرد بزرگترین دشمن آرین‌ها بود. در شورای نیقیه که اصل تثلیث تصدیق و عقیدهٔ آریوس تکذیب شد اولین مقام را حائز گردید و باین مناسبت پنج دفعه بامر امپراطورهای آرین تبعید گشت. (مترجم).

محکوم ساخت. بعقیدهٔ ویگرام ایران ازاین بحث و جدال آرین[1] نه فقط آسودگی خاطر داشت بلکه از آن بی اطلاع هم بوده و این از نظر وضع متزلزل ومخاطره آمیز وی بسیار هم خوب و مساعد بوده است.

یزدگرد شاید در این زمان بفکر غسل تعمید افتاده و حتی براین شد که مغ ها را تنبیه و سیاست کند و آنها نیز برضدوی برخاسته چنانکه درتاریخ ایران مذکور است ویرا اثیم و گنه کار خواندند، ولی پس از چندی منتقل گردید که این عمل او دور از حزم و احتیاط بوده لذا دو باره بآئین خود بر گشته به انهدام فرقهٔ مسیحی حکم داد و در نتیجه تا مدت پنج سال تمام مسیحیان مورد تعاقب سخت و شکنجه و عذاب دولت ایران بودند.

افسانهٔ عجیب مرگ یزدگرد

ازحالات این پادشاه که یکی ازکارهای او بناء شهریزد میباشد اطلاعات ماخیلی کم است. وفات وی چنانکه فردوسی حکایت میکند در نزدیکی دریاچهٔ سوار یاسو محل صید سمور آبی قریب بشهرنیشابور روی داده که اکنون معروف بچشمهٔ سبز وبطور افسانه درقلب کوههای نیشابور واقع است و برطبق این حکایت اسب سفیدی دارای دست و پای ریز و کفل گرد شبیه بگورخر از دریاچهٔ نامبرده بیرون آمد و شاه بگرفتن آن فرمان داد، ولی هیچکس موفق به‌اینکار نگردید، آخرالامر خود شاه زینی برداشته بنزدیك اسب رفت واو آرام گرفته ابداً شرارتی از وی بروز نکرد، حتی شاه وقتیکه زین برپشت وی نهاد و تنگش را محکم بست این جانور مهیب وشریر هیچ تکان نخورد بلکه محکم برجای خود ایستاده بود * ولی همینکه بعقب وی رفت یکدفعه او بجنبش آمده مانند رعد بنای غرش را گذاشت و با هردو پا و سمهائی که مثل سنگ سخت بود چنان بشاه نواخت که سرش با تاج کیانی بخاك افتاد و اسب بعد از این بدریاچه رفته اثری از او معلوم نشد.

---

[1] - مراد آریوس اسکندریه بوده است که در ۳۳۶ میلادی درگذشت. وی منکر الوهیت مسیح بوده است (مترجم)

جانشینی بهرام گور بقهر و غلبه

بعد از مرگ یزدگرد اول بزرگان ایران درنظر داشتند که هر دو فرزند او **بهرام** و **شاپور** را از سلطنت ایران محروم بدارند: **بهرام** را برای اینکه درمیان اعراب صحرا نشو و نما یافته بود قابل سلطنت نمیدانستند و دیگری را ببهانه اینکه ارمنستان را رها کرده بفکر تاج و تخت افتاده است شایستهٔ این مقام نمیدیدند، ولی **بهرام** که دارای شخصیت ومردی بود با نیروئی از اعراب بر بزرگان و نجبای کشور فایق آمده و آنان را بدون خوف از جنگ داخلی مطیع و رام نمود. بنابر افسانه های ایران، **بهرام** تاج را مابین دو شیر ژیان نهاده و بمدعی خودش **خسرو** که پسر عم وی و از طرف نجبای مملکت انتخاب شده بود پیشنهاد کرد که هر کس تاج را از بین این دو حیوان درنده ربود سلطنت از آن او باشد **خسرو** امتناع نموده و **بهرام** باجرئت وجسارتی که در تمام دورهٔ حیاتش مشهود بود برای تصرف آن کوشش نموده و بالاخره مظفر و کامیاب گردید.

لشکرکشی بر ضد روم ۴۲۰ - ۴۲۱ میلادی

این پادشاه جدید شکنجه و عذاب مسیحیان را که پدرش **یزدگرد** درسالهای اخیر سلطنت خویش بنانهاده بود باحرارت جوش ادامه داده و در اینقسمت رفتار او بقدری بیرحمانه و سخت و شدید بود که جمع کثیری از مسیحیان ایران فرارا از مرز خارج شده تحت حمایت و حراست روم قرار گرفتند و این قضیه **بهرام** را بغضب آورده تسلیم رعایای خود را از دولت روم تقاضا نمود و پس از امتناع آندولت اعلان جنگ داد

اینجا رومیها پیشدستی کرده جلوتر از حریف بجنگ شتافتند، آنها از دجله گذشته ارزروم یکی از ولایات استردادی **شاپور** کبیر را مورد تاخت و تاز و قتل و خرابی قرار دادند، رئیس آنها **اردابوریوس**[1] از نسل آلان به بین النهرین رو آورده نصیبین را محاصره کرد. هرچند **بهرام** با سپاه عظیمی بخلاصی آنجا شتافت ورومیان عقب نشستند. **موسی خورن**[2] (نویسندهٔ ارمنی) ذکر میکند که **بهرام** خود بشخصه

1— Ardaburius.

۲ـ چون امیانوس مارسیلونوس کتاب ذیقیمت خود را تاسال ۳۷۸ میلادی سال جنگ ادرنه، ختم کرده ناچار در بیان وقایع این دوره از منابعی استفاده شده که اعتبار آنها در درجهٔ پائین است. (مؤلف)

مدت سی روز تئودوزیوپولیس (ارزروم حالیه) را که ازولایات ارمنستان روم بود در محاصره داشته است ومطابق بیان نویسندهٔ بالا ایرانیان ازمدافعات سخت اسقف شهر ومجاهدات شدید او صدمه وآسیب دیده دست از محاصره کشیدند ، این مرد نه‌فقط مدافعین‌را تقویت‌وتشجیع نموده بلکه منجنیق‌بزرگی تعبیه کرد ویکنفرازشاهزادگان جنگی ایران را بقتل رسانید

بهرام با سرداررومی قرارگذاشت که هر کدام پهلوانی‌از خود بمیدان‌بفرستد تا تن بتن با هم نبرد کنند(وپهلوان هرطرف که کشته شدآنطرف مغلوب شناخته‌شود) از طرف رومیها یکنفر گوت موسوم به **آریوبندوس**[1] انتخاب شده ونامبرده اززخم نیزه حریف ایرانی خود جان بدر برد واو را پس ازآنکه در توری گرفتار کرد بقتل رسانید و **بهرام** نیز قرارداد مزبوررا پذیرفته عقب‌نشست دراین اثناء **اردابوریوس** دربین‌النهرین تمامی سپاه ایران‌را که گرفتار دامی کرده بود نابود ساخت. اعراب متفق ایرانیان نیز تلفات وخسارات زیادی دیدند و بالنتیجه **بهرام** حاضر برای صلح گردید وفرستادهٔ رومی را بحضور پذیرفت. دراینموقع نیروی جاوید یا فوج روئین تن مغرور به‌التماس اجازه خواستند که برای آخرین بار بررومیان حمله ببرند و امید داشتند که دراثناء مذاکرهٔ صلح رومیان را ازپای درآورند، چنانچه در ابتدا موفقیتی هم حاصل نمودند اما بزودی سپاهیان تازه نفسی بکمك نیروی روم رسیده سپاه جاوید را تا آخرین تن نابود ساختند.

صلح باروم ۴۲۲ میلادی

شرایط این عهد صلح که در۴۲۲ میلادی انعقادیافت دردست نیست، ولی‌تصورمیرود که نه‌تنها به‌مسیحیان درپناهنده شدن بروم اجازه داده شد بلکه **بهرام** هم موافقت کرد که از شکنجه و عذاب مسیحیان دست بردارد . از طرف دیگر زردشتیان نیز از اذیت وآزار رومیان ایمن گردیدند. **گیبون** راجع باین جنگ مینویسد که اسقف آمد تمام ظروف (طلا ونقره) کلیساهای

1 – Areobindus.

حوزهٔ خودش را آب کرده فروخت و از پول آن هفت هزار تن اسیر ایرانی را خرید و بنزد بهرام فرستاد . ممکن است این کار خیر واقدام شرافتمندانهٔ یك نفر مسیحی حقیقی مؤثر واقع شده وشاهنشاه ایران را راغب کرده است که از شکنجه و عذاب مسیحیان خودداری کند واین رویه را موقوف دارد که آن همانقدر که بیرحمانه بود خلاف مصلحت وسیاست هم بوده است .

اعلان استقلال کلیسای شرقی ۴۲۴ میلادی

این تعاقب واذیت و آزارها یك نتیجهٔ مهم در برداشته وسبب گردید که پیشوایان کلیسای شرقی فهمیدند که بهترین طریق برای آنها اینست که از کلیسای روم غربی جدا شوند. بالاخره درسال ٤٢٤ میلادی مجمع دادیشوع[1] منعقد گردید و از جاثلیق ، دادیشوع تقاضا شد که بالقب بطریق[2] تاج خلافت مسیح را برسر نهاده خود را از کلیسای روم غربی مجزی بداند ومقررشد که در آتیه ازوی کاملا و بدون مراجعه به بطریق‌های غرب اطاعت وفرمانبرداری شود واین سیاست نتایجی بس سودمند بخشید ، چه از این تاریخ ببعد کمتر از اذیت و آزار مسیحیان چیزی شنیده میشود .

تبدیل ارمنستان ایران به والی‌نشین ۴۲۸ میلادی

در همین سال که قرارداد با روم بسته شد بهرام که شکست او در جلو تئودوزیوپولیس موقعیت و برا درارمنستان ایران ضعیف ومتزلزل‌ساخته بود ناگزیرشد مسئول اهالی رااجابت کند، لذا یکی ازپسرهای بهرام شاپور را بسلطنت‌ارمنستان ایران تعیین کرد، ولی‌اشراف ورجال گردنکش کشور بازخوشنود نشدند وبنای‌شکایت راگذاشتند تا بعد از شش سال کشمکش و منازعات داخلی التماس کردند که یکنفر ساتراپ یا استاندار ایرانی برای آنجا تعیین گردد. این خواهش آنها پذیرفته‌شد واستقلال محدودی هم که ارمنستان ایران داشت بدین ترتیب بدست لیدرهای خودش خاتمه پیدا کرد، تذکر اینمطلب خالی ازاهمیت نیست که اسحق خلیفهٔ ارمنستان با این عمل انتحار سیاسی که آن یك مسیحی‌را تحت سلطه وبندگی یك ملت زردشتی آورد جدا

۱– Dadishu ۲– Patriarch

مخالفت کرده و برای جلوگیری آن بسیار کوشش کرد.

ظهور هیاطله

چنانکه درسابق ذکر شد[1] یوئه‌چی‌ها سکاها را در ۱۶۳ قبل ازمیلاد ازمسکن مألوف خودشان واقع درحوزهٔ تاریم محروم و بیرون کردند. در ۱۲۰ قبل از میلاد سکاها را مردمان یوئه‌چی ازباختر راندند و آنها در آنجا مسکن گزیده و آن تا چندین پشت مرکز آنان باقیماند. در ۳۰ قبل از میلاد یکی از طوایف یوئه‌چی موسوم بکویشانگ طوایف دیگر را مطیع کرده دولتی تشکیل داد و این طایفه نزد رومیها معروف بکوشان میباشد، آنتونی هیئتی بسفارت بنزد این طایفه فرستاد ورؤسای کوشان درزمان فرمانفرمائی اوگوست بروم رفته‌اند. کوشان بتدریج رو بانحطاط نهاده وبجای وی نژاددیگری بروی کار آمدکه نزد چینیها موسوم به یتا و رومیها ویرا افتالیت یاهونهای سفید خواندند واما نزد ایرانیها معروف به هیتل یا هیاطله میباشد. اسامی سه گانهٔ بالا (چینی، رومی، ایرانی) ازقرار معلوم از کلمهٔ یتالیت[2] مأخوذ میباشد که بمعنی رئیس است: بهرحال این واردین جدید یعنی هیاطله یا یوئه‌چی‌ها هر چند قرابت نژادی داشتند اما از آنهائیکه بیرون‌نشان کرده بودند بکلی مغایر وممتاز بوده‌اند، باری این طایفهٔ قوی وزورمند در ۴۲۵ میلادی از جیحون عبور کرده بخاك ایران بنای تاخت وتاز راگذاشتند وبنا بقول مورخین ایران هجوم آنها سبب اضطراب عظیمی در ایران گردید.

لشکرکشی بهرام گور برضد هونهای سفید

بهرام بظاهر چنین مینماید که از خبر هجوم هیاطله دست و پایش راگم کرده‌است،چه بجای اینکه بجمع آوری کلیهٔ قوای مملکت بپردازد بقصد شکار بطرف آذربایجان روانه‌شده اعتنائی به‌مستدعیات یا توبیخات وزرا واعیان دربار خود ننمود، لیکن بمحض اینکه داخل زنجیره جبال البرز گردید (وباصطلاح ردگم کرد) او حرکت خود را فوق‌العاده سریع و تند نمود، قوائی فراهم کرده و رو بمرز شرقی آورد، حرکات با توجه وانتهاضش را کاملا

۱ــ در فصل ۲۹ کتاب. (مؤلف).

۲ــ Ye-tai-li-to.

مخفی داشته بطوریکه احدی از مقصدش اطلاع حاصل نکرد. او طرح شبیخونی ریخت ودر تاریکی غفلة بدشمن حمله کرد ودر این قسمت او نقشی را بکار برد که آن بیك اندازه مشابه با نقش جدعون [1] بوده است که برای غلبهٔ برمدیانی‌ها به‌شکستن کوزه واسبوها مبادرت کرد. بهرام نیز انبان‌ها را پر ازسنگریزه نموده بگردن اسبان آویخت، او کاملا دشمن را غافلگیر کرد که نتوانست دست و پای خود را جمع کند و اسبها نیز بکلی وحشت کرده بنای رمیدن و فرار را نهادند خلاصه خان و بسیاری از سران و افسران او را کشته و زوجهٔ معتبرخان را دستگیر کرده غنائمی فراوان بدست آورد. برای تکمیل فتوحات خویش بهرام هیاطله را تا آنطرف جیحون راند و بار دیگر شکست‌شان داده مجبور ساخت که تقاضای صلح نمایند، درصحت واقعی این لشکر کشی بهرام هیچ جای شبه و تردیدی نیست، چه ولایات شرقی ایران بعد از این تا اواخر سلطنت طولانی این پادشاه کاملا امن بوده است ودر عین حال ایران تا چندین نسل معرض خطر حمله و هجوم این صحرا نشینان وحشی بوده و آن، خیال فرمانروایان این کشور را بخود مشغول میداشته است.

حکایت لشکر کشی بهرام را بهند که میگویند پادشاه هند سند ومکران را درعوض خدمات او برعلیه دشمن مشترك تقدیم کرده است نمیشود معتبر دانست، اما اصل قضیه را من تصور میکنم که تا اندازه‌ای متکی بمدارك تاریخی باشد و در هر صورت این مطلب در ایران انتشاردارد که بهرام بطوریکه فردوسی هم نقل میکند دوازده هزارلوری باخود ازهندوستان بایران آورد که تا وسایل واسباب رقص و آواز را برای ملت او آماده کنند وبنا بعقیدهٔ جمعی کولیها از نسل آنها میباشند.

بهرام گور شکارچی وزبردست

ساسات یامهر وعلاقه‌ای که ازطرف ایرانیان نسبت به بهرام هنوز ابراز میشود از اینجهت است که او همیشه و در تمامی اوقات نمونهٔ یك شکارچی مقتدر باقیمانده و آن تااین پایه‌است

---

۱ ـ خوانندگان اگر از تفصیل آن بخواهند مطلع شوند به « سفر داوران» توراة باب ۶ و ۷ مراجعه کنند. (مترجم).

که او «گور» تنها جانوری که شکارش مورد علاقهٔ وی بود مکنی شده و آن همیشه با اسمش بطور غیرقابل انفکاك همراه است . اودر آخر کار در نزدیکی اسوپاس، جنوب غربی آباده در تعاقب حیوان نامبرده در یك ریگ روان یا باتلاقی نقد حیاتش را از کف داد . چنانکه عمرخیام در این باب گفته است :

بهرام که گور میگرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت



۴۷ ـ ظرف نقرهٔ بهرام گور

کارها وخصال بهرام گور

سلطنت و حکم فرمائی این پادشاه بزرگ را میتوان چنین خلاصه کرد و گفت که او جنگ غیر اروم را باشرایط آبرومندی خاتمه داد . قانون عدل و داد را بدون تبعیض مجری داشت . زراعت و کشاورزی ، دانش وادب، پیشه و هنررا ترویج نمود . عشق به شکار و تفرج هیچوقت او را از انجام وظیفه باز نداشت وهنگام وفاتش در ٤٤٠ میلادی ایران در اوج قدرت و عظمت بوده است.

یزدگرد دوم و لشکر کشی او بر ضد روم و هیاطله

جانشین بهرام گور پسرش یزدگرد دوم بود که در ٤٤٠ میلادی بتخت نشست، او بعد ازجلوس، ظاهراً بواسطهٔ بعضی تجاوزات مأمورین سرحدی روم بآن دولت اعلان جنگ داد تئودوسیوس[1] امپراطور، فوق‌العاده مایل به کناره گیری از جنگ بوده و نماینده‌اش در دربار ایران موفق شده قرار دادی بست که بموجب آن هیچیك از دولتین در نزدیکی مرزمشترك دژ یا استحکاماتی بنا نکنند وشرایط دیگری نیز بوده که از جمله یکی اینکه دولت روم مبلغی سالانه بدولت ایران تأدیه کند و دولت اخیر درمقابل در دربند قفقازیه نقطه‌ای که بر آمدگیهای کوه قفقاز بدریای خزر کشیده شده است پادگان قوی نگاهدارد، یزدگرد بعد ازاین بمرز های شرقی خود متوجه شده و از ٤٤٣ تا ٤٥١ میلادی جنگهائی با هیاطله کرده که در ظرف اینمدت ظاهراً دومرتبه هم از آنها شکست خورده است.

شکنجه وعذاب اهالی ارمنستان و بین‌النهرین بامر یزدگرد

مؤبدان چنانکه انتظار میرفت پیوسته اصرار میورزیدند که باید ارمنستان از دیانت مسیح صرفنظر نموده بکیش قدیمی خود برگردد، در این جای تردیدی نیست که برای مصالح مملکت‌هم‌این امر که‌یك کشور کوهستانی نسبت بروم‌مسیحی لاینقطع بنظر مودت و دوستی نگاه کند مضر و زیان بخش بود و لذا اینطور تصمیم گرفته شدکه ارمنستان را از راه سلم و آشتی و مهر و محبت بطرف ایران جلب و دوست صمیمی وی نمایند، برای اجرای اینمنظور مهرنرسی وزیر یزدگرد بااختیارات ودستورات مخصوص بدانجا فرستاده شد ، ولی او بطور کلی در مأموریتی که داشت بهره مندی نیافت، پس‌از آن نیرو بکار برده شد وارمنستان در آخر کاربدو دستهٔ مخالف منحل گردیدو نتیجه‌این‌شد که پس‌ازچندین‌سال‌نزاع‌وجنك‌در ٤٥٥ یا٤٥٦ دستهٔ مسیحی مغلوب وخلیفه یوسف شهید شدو بقیهٔ جنگیهای‌مسیحی ازارمنستان بروم فرار کردند. شکنجه وعذاب مسیحیان شیوع یافته و تا بین‌النهرین دامنهٔ آن امتداد پیدا نمود. ما

1– Theodosius.

میدانیم که یحیی مطران با هزاران مسیحـی در کر که واقع در مغرب حلوان کشته شدند و کر که امروز موسوم بکر کوك میباشد . ذکر اینمطلب خالی از فایدهٔ تاریخی نیست که‌هنوز همه ساله عده‌ای ازمسیحیان در کلیسای محقر واقع در تپهٔ کوچك خارج شهر برای یاد آوری کردن ازاین شهدای مسیحی که این‌محل بخون آنها رنگین شده‌است احتفال مینمایند .

غصب سلطنت توسط هرمز درسال ۴۵۷ و برانداختن او بدست فیروز در ۴۵۹ م

یزدگرد دوم درسال۴۵۷ میلادی درگذشت. پسر کوچکش هرمز در غیاب برادر بزرگترخود که حاکم سیستان بود تاج و تخت را تصاحب نمود وفیروز که از این قضیه آگاه شد فرار کرده بهون‌های‌سفید پناه بردو آنها هم ویرا نیك پذیرفته بالشکری مجهزش کردندکه بمددآن او هرمز را شکست داده ودستگیر نمود ، پس از این فتح بسمت البانی ولایت واقعهٔ در مغرب دریای‌خزر رهسپار شدو آن ولایت‌راکه استفاده ازجنگ داخلی نموده شورش کرده بود دوباره بتصرف درآورد . این پادشاه براثرحسن کفایت ولیاقت ذاتی در اداره و تمشیت امور معروف بوده است . از جمله مینویسندکه در زمان پادشاهی اوکشور ایران از رود جیحون تادجله چندین سال دچار قحطوغلا گردید و آفت مجاعه وگرسنگی سرتاسر ایران را تهدید بمرگ نمود ، ولی این پادشاه لایق از تمام جوانب واطراف خوار بار بایران وارد نموده ودرنتیجهٔ این اقدامات اهالی از خطر جانی محفوظ مانده وکسی ازگرسنگی نمرد .

اولین مصاف فیروز با هون های سفید

سبب‌عمدهٔ آشفتگی وتشویش خاطرفیروز چنانکه درحالات اسلاف او دیده شده محاربات باهون‌های سفید بوده است . او درجنگهای نخستین کاری ازپیش نبرد ولذا ازدر مسالمت در آمده عهد صلحی منعقد ساخت‌که یك شرط آن این بودکه یکی از دختران خود را به خوشنواز (لقب فارسی سلطان هیاطله) ازدواج کند. فیروز دشمن مهیب‌خود را جاهلانه تحقیر واهانت کرده کنیز کی را بجای بنات سلطنتی برای او فرستاد و این

شیادی وقتیکه کشف شد موجب تنفر وخشم وغضب زایدالوصفی گردید. **خوشنواز** برای تلافی کردن از این اهانتی که باو شده بود از **فیروز** درخواست کرد که چون جنگی با طوایف همسایه برای او پیش آمده است چند افسر برای ادارهٔ امورجنگ در اختیار او گذارد . شاهنشاه ایران سیصد تن ازافسران و سرداران خودرا بخدمت **خوشنواز** فرستاد واو هم کلیهٔ آنان را پس از ورود گرفته عده‌ای را بقتل رسانید و بعد بقیهٔ آنان را دست و پا و گوش بریده بنزد **فیروز** فرستاد و پیغام داد که سزای پادشاه ایران در مقابل جسارت و اهانت بخاندان سلطنتی هیاطله همین بود که به‌ـ سرداران وصاحبمنصبان او رسید .

بعد از وقوع این قضیه دوباره جنگ درگرفت و **فیروز** اردوگاه خود را شهر گرگان قرارداد . من خودم در نزدیکی این بلد خرابه های دیواری را که از شمال رودخانهٔ گرگان به سمت بحر خزر ممتد است دیده‌ام . بعقیده **راولینسن**[1] این دیوار حصاری بوده که **فیروز** برای مدافعهٔ از هیاطله ساخته است . حالا این دیوار به سد اسکندر یا قزل الانگ (دیوارقرمز) معروف است . ازاین نقطه **فیروز** بکشور دشمن حمله برد، ولی چنان منهزم و مجبور بفرار شدکه سر ازپا نشناخته وسراسیمه به درهٔ سراشیب و پردرختی پناهنده گشت . هیاطله پس از آنکه پادشاه ایران با تمام قوا در دره پناهنده گردید ویرا محاصره نمودند . **فیروز** از موقعیت خطرناك خود خبردار شده پیشنهاد صلح نمود شرایط سهل و ملایمی ازطرف هیاطله اظهارگردید . قرارداد صلح بسته شد مشروط بر اینکه آن اولا دائمی باشد و دیگر **فیروز** بایستی بـرای اقرار به آقائی پادشاه هیاطله سجده کند[2] . **فیروز** مجبورا تن بقضا داده این شرط را هم پذیرفت، لیکن او بدستورمؤبدان هنگام طلوع آفتاب بطرف مشرق سجده کرد که برای پرستش ایزد ایران سجده کرده باشد نه برای مخلوق فانی .

---

۱ ــ جریدهٔ انجمن جغرافیائی شاهی شمارهٔ ژانویه سال ۱۹۱۱ . (مؤلف) .

۲ ــ بنا بگفتهٔ طبری ، فیروز در یك بیابانی بدام افتاد وبدینطریق تقریباً تمام لشکریان خود را از دست داد . (مؤلف) .

شورش ارمنستان
۴۸۱ - ۴۸۴
م

مأمورین رسمی ایران با بومیهای از دین برگشته بقدری در زردشتی کردن ارمنستان اصرار ورزیدند که بالاخره آنکشور آمادهٔ انقلاب گردید. اتفاق افتاد **فیروز** بدست طایفهٔ کوشان که آنوقت در ولایات ساحلی بحر خزر سکنی داشتند شکست خورد و این، موقع مناسبی به ارامنه داده شروع بشورش و بلوا نمودند. ارتاگزاتا را تسخیر کرده و **ساهاگ** نام از خانوادهٔ نجیب باگراتید را بشاهی برداشتند. در سال آتی دودسته ازقوای ایران علیه ارمنستان و ایبری هردو بهعملیات پرداختند. پادشاه ایبری ظاهرا با پادشاه ارمنستان در شورش بر ضد ایران موافقت کرده بود، لیکن در آخر با او غدر نموده و سبب شدکه ایرانیان قشون ارمنستان را مغلوب نموده و پادشاه آنها کشته شد. و **واهان** رئیس کل قوای ارمنستان فرار کرده وتا مدتی متواری بود، ولی مرگ **فیروز** وضعیت را تغییر داده ومجددا آئین مسیح درقلمرو ارمنستان حکمفرما شد.

شکست فیروز از هونهای سفید و مرگ او
۴۸۴ م

فیروز از اهانتی که باو ازطرف **خوشنواز** شده بود سخت دررنج بوده ودائماً درصدد بودکه این کسر را جبران واین لکه را از دامن خود پاك کند. چون این مطلب در عهد نامه ذکر شده بودکه نباید اوهیچوقت با نیروی خود ازستونی که معین شده تجاوز کند ولذا برای رفع این محظور و اینکه نقض عهد نکرده باشدامر داد که ستون را از جای کنده همه جا پیشاپیش سپاه حرکت دهند و او با نیروی عظیمی که از جمله پانصد فیل جنگی نیز بوده بطرف مشرق روانه شده به بلخ رفت که در آنجا هون ها منتظر وی بوده‌اند. سپاهیان ایران وقتیکه بدشمن نزدیك‌شدند از آنها تقاضا شد که نقض عهد نکنند و از عواقب آن حذر کرده با آنها داخل‌جنك نشوند و این بنا بقول **طبری** سبب شدکه نیمی از سپاهیان **فیروز** از وی جدا شده و او با بقیهٔ سپاه خود حمله برد و در خندقی که درسر راه لشکر کنده و روی آنرا با چوب و نی پوشانیده بودند افتاده همگی و از آنجمله خود **فیروز** تلف گردیدند و بدین ترتیب دورهٔ سلطنت طولانی این پادشاه که در میان هم میهنانش به شجاعت

معروف است و بعد از یك سلسله شکست و مغلوبیتهائی خاتمه یافت .

ایران خراج‌گذار هونهای سفید ۴۸۵ - ۴۸۴ میلادی

بعد از **فیروز** برادرش **ولگاش** که یونانی هـا او را **بلاش** مینامند برتخت نشست ، وی بدوا برفع غائلهٔ **هیاطله** پرداخت وفرماندارسیستان را مأمور کرد که با **خوشنواز** عهد صلحی منعقد سازد ، نامبرده برای اینکه در مذاکرهٔ صلح کامیاب گردد قوای زیادی جمع ـ آوری کرده و بالاخره فرزی و مهارتی که ازخود درتیراندازی نشان داد پادشاه‌هیاطله را حیران و مشوش ساخته آنوقت وارد مذاکرهٔ صلح گردید و در این مذاکره تا این اندازه موفقیت‌حاصل نمود که **خوشنواز** حاضر شد اُسرا را با غنائم فراوانی که از سپاه ایران‌گرفته بود رد کند مشروط براینکه پادشاه ایران سالیانه مبلغی خراج‌بدهد و از قرار معلوم این خراج تامدت دو سال هم پرداخت میشد .

قرارداد با ارمنستان

ولگاش (**بلاش**) که جدا طرفدار صلح بوده توجه خود را بعد از این بطرف ارمنستان معطوف داشت . **واهان** (سردار ارامنه) برای انعقاد قرارداد صلحی بین ایران و ارمنستان شرایطی پیشنهاد نمود که از آنجمله آتشکده هائی که در ارمنستان بنا شده تماماً خراب شود . ارامنه در پیروی دین مسیح مطلقاً آزاد باشند ونیز فرمانی دائر بر آزادی در مسائل مذهبی بوده‌است. **بلاش** پیش از اینکه این پیشنهادات بامضای او برسد گرفتار جنگ داخلی گـردید ، توضیح اینکه **زارن** یکی از پسر های **فیروز** بدعوی تخت وتاج برخاسته وبنای‌انقلاب و آشوب را گذاشت **واهان** با یکدسته از قشون جرار سوارهٔ ارمنستان بیاری پادشاه شتافت و در نتیجه حریف شکست خورده مغلوب گردید . اینجا **بلاش** بواسطهٔ کمکی که از **واهان** باو شده بود قرارداد مزبور را امضاء کرد و چیزی نگذشت که **واهان** حکمران ارمنستان‌گردید و ارمنستان وایبری در آنوقت برای نخستین بـار از دولت ایران راضی و با وی باطناً همراه شدند .

مباحثات‌بین مسیحیان ایران در اصول عقاید

در اثنای سلطنت **فیروز** مسئلهٔ بحث وجدال درذات‌یاحقیقت خدا بار دیگر دنیای مسیحیت را متزلـزل ساخته و کلیسای ایران هم دراین مباحثات طرفیت پیدا نمود . من این مباحثات

ومنازعاتی را که درمسائل مربوطهٔ به الهیات شده نمیخواهم بتفصیل مذکور دارم، لیکن از نظر اهمیت سیاسی آن ها لازم دانسته شرحی بر سبیل اختصار در این جا به نظر خوانندگان برسانم .

در مجمع نیقیه اینموضوع مطرح بحث شده و آن بالاخره بدق ولعن یاانهدام مذهب آرین خاتمه پیدا نمود ، ولی در سدهٔ پنجم میلادی نزاع مزبور تجدید شده و دنیای مسیحیت در اصول عقاید بدو قسمت زیر منقسم گردید : آیـا عیسی دارای دو طبیعت بوده یایك طبیعت ؟ و بعبارت دیگر آیا جنبهٔ خدائی و بشری عیسی مطلقـاً از یکدیگر منفصل بوده است و یا وحدت داشت ؟ و دیگر آیا مریم مادر خدا بود و یا فقط مادر عیسی جنس بشر ؟ نسطوریوس[۱] که در ٤۲۸ میلادی در قسطنطنیه بطریق بود قائل شد که مریم مادر عیسی بوده است نه مادر خدا واینکه دوحقیقت ودوشخص در اینجا وجود داشته . سیریل[۲] اسقف اسکندریه در مجمع سوم کلیسا که آن در ٤۳۱ در افسوس[۳] منعقد گردید نفوذ پیدا کرده این اصل را با دوازده ایرادرد کردوپیروان آنرا محکوم ساخت . در اینجا کشیشان او بمخالفین خود حمله برده و مجمع مزبور را بدرجه‌ای از اعتبار انداختند که آن معروف بمجمع راهزنان گردید .

در مجمع چهارم این کلیسا که در ٤٥۱ در کالسدون[٤] منعقد گـردید اصل یا عقیدهٔ « یك شخص دارای دو طبیعت » ونیز تفوق مقرخلافت پاپ در این مجمع قطعی و مسلم گردید ، اما در امپراطوری روم شرقی افکار و احساسات عمومـی کلیهٔ متمایل به « حقیقت واحده » بوده است. این مذهب وحدت تا مدتی در کلیسای بیزانس رواج داشت و این همان عقیده و اصلی است که کلیسای ایران با آن تماس پیدا نمود .

زمانیکه اباس[٥] اسقف بامر مجمع راهزنان تبعید گردید یکنفر برصوما[٦] نام از اهل ادس را نیز با اواخراج کردند. اسقف نامبرده وقتیکه درمجمع کالسدون تبرئه

۱ ـــ ساختمان روحی نسطوریوس را از اولین نطقی که جلو تئودوسیوس امپراطور کرده میتوان فهمید چه بوده است. او چنین میگـوید تو اهل بدعت و ضلال را از بیخ و بن برکن من ایرانیان را با شما از میان خواهم برداشت . (مؤلف) .

۲ـ Cyril. ۳ـ Ephesuse. ٤ـ Chalcedon. ٥ـ Abas. ٦ـ Bar-Suma.

شده و بمحل خویش برگشت برصوما هم با او مراجعت نمود. بعد از مرگ اسقف نامبرده در ۴۵۷ میلادی برصوما به میهن خود ایران برگشت و اسقف نصیبین گردید. او دارای استعداد زیاد ولی قدوسیت کمی بود. وقتی که بطریق درطی نامهٔ خودش بیکی ازاسقفان روم این عبارت را درج کرد که «خداوند ما را گرفتاردواتی کرده که ملعون است» برصوما که نامه بدستش افتاده بود آنرا به فیروز رسانیده بالاخره نویسنده را گیرانداخته و سبب شدکه او بقتل رسید.

از اینوقت برصوما نهایت اقتدار را در کلیسا پیدا نمود. وی با قوای سلطنتی عازم سفر شد تا این اصل را که «مسیح دو طبیعت مجزی از یکدیگرداشته» برقرار کند[1]. ممکن است فیروز پی باین نکته برده که استقرار این عقیده در ایران سبب میشود که کلیسای ایران از کلیسای قائل به طبیعت[2] واحدهٔ مسیح جدا شده تفرقه بین آن ها پیدا خواهد شد و لذا برصوما را تقویت و تشویق میکرد. چنانکه مشارالیه آزادانه اعمال جبر وزورمینمود. ازطرف دیگر معلوم میشود که اصول اوعموما مورد پسند اهالی بوده و بحسن قبول آنرا تلقی مینمودند، زیرا که میدیدند با قبولی آن از کلیسای قسطنطنیه جدا شده و در نتیجه از دشمنی وزجر وآزار دولت ایران ایمن و آسوده خواهند زیست و همینطور هم واقع شد.

یك قانون مهم دیگری که او آورد این بود که اجازه داد کشیشان ازدواج کنند و افکار و خیالاتی که راجع به رهبانیت و تجرد بین فرقهٔ کشیشان رواج داشت همه‌را از میان برد. در اینجا ممکن است گفته شود که نفوذ عقاید و خیالات عاقلانه و معتدلانهٔ زردشتی هم ولو این نفوذ مادی بود در این مسئلهٔ یعنی در الغاء رسم تجرد تأثیر داشته است. امروزه این رسم خلاف منطق در کلیسای آشوریها شایع میباشد و نسطوری های ساکن بین بغداد ورضائیه که باسم فوق‌خوانده میشوند معتقدندکه کشیش

---

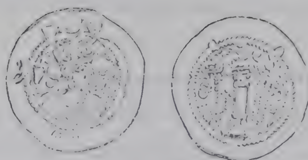
۱ ــ مقصود این است که او تمام کلیسا هارا دیده وآنها را نسطوری گرداند. (مترجم).
۲ ــ معنای آن اینست که کلمهٔ خدا کاملا در رحم مریم با اجنبهٔ بشری متحد گردیده فقط یك شخصیت از آن پیدا شد. (مترجم).

ممکن است ازدواج کند برخلاف اسقف ها که از زناشوئی اکیداً ممنوع میباشند.

یك کار مهم دیگری که بدست برصوما صورت گرفت این بود که در ۴۸۹ میلادی وقتیکه زنو[1] امپراطور مدرسهٔ ادس مرکز تعلیمات مذهب نسطوری را بست اینمرد فورا مدرسهٔ نامبرده را در نصیبین دائر ساخت و این همانطور که ویگرام مینویسد خدمت بسیار عالی و مهمی بود که او انجام داد. چه اعراب که بوسیلهٔ آن ها درقرون وسطی علم و ادب در اروپا شایع گردید از سطوریها تعلیم گرفته و علوم آنها ازهمین سرچشمه آب میگرفته است و بدینجهت برصوما یك حق بسیار بزرگی برما دارد.

در خاتمهٔ این بیان مختصر میگوئیم که ارمنستان در مجمع و اغارشاپات[2] (پایتخت قدیم که حالیه آنرا اکمیادزن[3] گویند) که آن در ۴۹۱ منعقدگردید رسماً از مجمع کالسدون قطع رابطه کرده و در نتیجهٔ آن، موافقت خودش را ظاهرا باعقیدهٔ باینکه حضرت عیسی دارای طبیعت واحده بود اعلام داشت لیکن درحقیقت ازاعتراف به تفوق بطریق قسطنطنیه امتناع ورزیده و خود را از این قید آزاد ساخت و این اعلام، ارمنستان را سوا کرده چنانکه تا به امروز هم ازهر کلیسای دیگری علیحده و جدا میباشد.

۱– Zeno. ۲– Vagharshapat. ۳– Echmiadzin.



قباد

فصل سی و نهم

مغلوب شدن هونهای سفید

بعد از گذشتن از بیابان و باتلاق و نیزار، آنها (هون ها) داخل جبال شده پس از پانزده روز طی طریق بسرحد ماد رسیدند... آنها در جلگه به آرتش ایران برخوردند، این جا از بارش تیر هوا تیره شده ناچار ازجلو نفرات دشمن عقب کشیدند. « گیبون ، انحطاط و سقوط »

جلوس قباد ۴۸۷ میلادی

قباد (که اصل آن کواد بوده است) بعد از کوشش های بی ثمر به هونهای سفید پناه برده و از طرف **خوشنواز** نیك پذیرفته شد ، لیکن بعد از سه سال از تاریخ ورودش نیروئی آماده و حاضر شد که او را در اثبات دعوای خودش کمك کند و چنین معلوم میشود که این تغییری که درسیاست رویداده برای این بوده که **بلاش** از پرداخت خراج سالانه تخلف نموده‌است. اتفاقا در این مورد هیچگونه انقلاب یاجنگ داخلی پیش نیامد، چه آن پادشاه در۴۸۷ میلادی موقع مناسبی درگذشت و یا بقولی کور شده واز لیاقت سلطنت افتاد و بالاخره **قباد** شاهنشاه شناخته شد .

لشکرکشی علیه قوم خزر

اولین کار بزرگ سلطنت طولانی **قباد** همانا لشکرکشی علیه خزرهاوحشیانی بوده است که ازراه قفقاز بدشت کوریاکورا تاخت و تاز میکردند . این طایفه که عبارت از اتراك باشند تأثیرش در تاریخ ایران تا

این اندازه است که دریای کاسپین را هنوز ایرانیها خزر[1] میخوانند ، بالجمله قباد این قوم را بآسانی و در همان حملهٔ اول شکست داده جمع کثیری را مقتول وغنائم زیادی هم بدست آورد .

ظهور مزدک

درست در همین زمان بود که مزدک که از اهل اصطخر ویا بقول طبری از مردم نیشابور بود کیش و آئین تازه‌ای آورده هزاران نفوس را داخل آئین خویش نمود. آئین مزبور عبارت ازصورت اولیهٔ کمونیزم یا مذهب اشتراکی بوده است . برطبق این اصول تمام مردم یکسان آفریده شده وهمه حق دارند مساوات خود را در دنیا برقرار داشته و از آن برخوردار باشند (یعنی از نعمتهای این جهان بالسویه بهره گیرند) و بنابرین مال و زن هریك بایستی مشترك بین همه باشد ، ولی علاوه در قسمت روحانیت و ترقیات معنوی تعلیمات سختی آورده که از آن جمله زهد و پارسائی ، اشتغال باوراد واذکار ، پرهیز از غذای حیوانی و محترم شمردن حیات حیوانات میباشد. او دراشاعت وانتشارعقاید واصول خود نیرنگی بکاربرد، توضیح اینکه در زیر آتشکده حفره یازیر زمینی بناکرده ودر آنجا تا بالای آتشکده لوله‌ای قرارداد و بدستیاری یکنفر از معتمدین خودش (که در زیر زمین نشانده بود) مدعی شد که من با این عنصر مقدس (آتش) مکالمه میکنم و با او صحبت میدارم ، چنانکه درحضور پادشاه این حیله را باکمال موفقیت انجام داده ودر نتیجه قباد جلب شده در سلك مریدان او درآمد . پیروان این مذهب کارشان بر اثر همراهی پادشاهو ترویجی که از آن مینمود بدرجه‌ای بالاگرفت که حتی ارمنستان مسیحی از اذیت و آزار آنها بستوه آمده نزدیك بود سر بطغیان برداشته و از دست ایران برود .

خلع قباد و حبس او ۴۹۸ - ۵۰۱ میلادی

این پادشاه در نتیجهٔ گرویدن بعقاید و اصول مزدك طرف بی میلی و بغض اهالی واقع شده تاابنحد که بزرگان وسرکردگان آرتش بهمراهی رئیس مؤبدان علیه اوگرد آمده و بالاخره او را از سلطنت خلع کرده برادرش جاماسب را برتخت نشاندند . با وجودیکه خشم

۱ــ بکتاب حاضر، فصل دوم «بحر خزر» رجوع شود. (مؤلف) .

مردم باندازه‌ای بود که قتل او را خواستار بودند معهذا این برادر از روی مهربانی راضی به قتل او نشده بالاخره مردم رااز این خیال منصرف ساخته‌وبرا در قلعهٔمشهور فراموشی زندانی کرد.

سلطنت ثانوی قباد
۵۰۱ - ۵۳۲

معذلك او بدستیاری زنش که بقولی ویرا در جامه های خود پنهان کرده از زندان فرار کرد و بنزد هیاطله رفت ودر آنجا از وی پذیرائی بعمل آمده بکمك و تقویت پادشاه آنجا به ایران بر گشت، چون جاماسب مقاومتی نکرد دوباره برتخت نشست. رعایای متمرد و سرکش دوباره سراطاعت فرود آوردند، ولی این دفعه با مزدك رسماً همراهی ننمود، هرچند باصول این مذهب هنوز علاقمند بوده و از پیروان او شمرده‌میشد.

جنگ اول او باروم (بیزانس)
۵۰۲ - ۵۰۵

درسلطنت قباد صلح‌هشتاد سالهٔ با روم خاتمه پیدا نموده‌ویك سلسله جنگ‌های متوالی خونینی آغاز گردید. این جنگ‌ها از قوای طرفین کاسته و هر دو روبضعف نهادند وآن، راه را برای فتوحات عرب باز کرد.

یکی از مواد صلحی که در ۴۲۲ بین یزدگرد دوم و تئودوسیوس دوم (تئودوز) امپراطور بیزانس انعقاد یافت و ما آنرا در فصل سابق مذکور داشتیم این بود که دولت روم سالیانه مبلغی بدولت ایران برای‌نگاهداشتن پادگان قوی دردربند بپردازد و سخن اینجاست که آن در تمام مدت صلح پرداخت نشده بود و قباد که به جهت انعام متفقین یا دوستان هیاطلهٔ خود احتیاج مبرمی به پول داشت لذا اقساطعقب افتاده را مطالبه کرده و اناستاس امپراطور متعذر شد که ایران چون در موقع خود مطالبه نکرده مرور زمان این حق‌را ازمیان برده است و بر اثر این جواب جنگ بین دولتین اعلان گردید.

دراینجا ابتدا ارمنستان روم هدف واقع شده وسپاه ایران ناگهان بآنجا حمله برده و موفقیت کامل هم حاصل نمود. ارز روم چون غافلگیر شده بود تقریباً بلافاصله تسلیم گردید. قباد اینمملکت را بحال‌خرابی انداخته بطرف آمد (دیاربکر) روانه‌شد.

این محل بواسطهٔ محاصرهٔ آن بدست شاپور معروف بوده است ، دژ بزرگ آنجا نیز بعد از هشت روز محاصره گرفته شد ، گو این مقصود با دادن پنجاه هزار تلفات حاصل



۴۸ - جام نقرهٔ ساسانی

گردید و پشت سر این کامیابی ها یکدسته از سپاهیان روم از حملهٔ قباد نابود گردید، ولی بدبختانه در این اثناء خبر رسید که هیاطله بشمال شرق ایران هجوم بردند، ناچار پادشاه بزرگ بمحض شنیدن این خبر قسمت اعظم قوای خود را برداشته در ۵۰۳ بطرف

خراسان حرکت نمود. رومیان که از این قضیه آگاه شدند قوی دل گردیده از دجله عبور کردند و دیاربکر (آمد) و نصیبین هردو رامحاصره نمودند. درین هنگام سفیری از طرف قباد رسید و تکلیف صلح نمود. رومیان که گرفتن آمدرا مشکل خیال میکردند ولی بیخبر از اینکه خواربار تمام شده و آرتش ایران بمضیقه افتاده است، پیشنهادصلح را بمسرت قبول نمودند؛ خلاصه اینکه یکهزار پوند[1] طلا دادند و در عوض جاهای از دست رفته را بازپس گرفتند. عهد نامهٔ صلح در ۵۰۵ تنظیم شده وطرفین متعهد شدند که تا مدت هفت سال آنرا محترم شمرده بخاك یکدیگر دست اندازی نکنند.

آخرین جنك با هیاطله ۵۰۳ - ۵۱۳ میلادی

جنگ برعلیه هیاطله تا مدت ده سال طول کشید وراجع بآن همینقدر میدانیم که قباد کاملا پیشرفت کرده اما از تفاصیل و جزئیات آن چیزی در دست نیست واز آنوقت این صحرا نوردان وحشی و خطرناك در سیاست ایران اهمیتی که سابق داشتند آن اهمیت را بکلی از دست داده ونفوذشان بکلی خاتمه پیدا نمود چنانکه بعد از این (مثلا در دورهٔ نوشیروان) هر وقت نامی از آنها برده میشود البته مهاجم نیستند بلکه مورد هجوم و حملهٔ شاهنشاه واقع شده‌اند. خلاصه خطر هونهای سفید که سالها ایرانرا تهدید مینمود از میان رفت.

قتل عام مزدکیان ۵۲۳

عدهٔ مزدکیان از زمان جلوس قباد روزانه در ازدیاد بود، ولی بعد این خیال برای آنها پیدا شد که ممکن است بعد از قباد مورد تهدید واقع شده و جانشین او امر به قلع و قمع آنها کند موقع خود را متزلزل ومخاطره آمیزمیپنداشتند و توطئه‌ای کردند که پادشاه را که آنوقت پیر بود مجبور کنند از سلطنت استعفا داده و آنرا بیکی از پسرهایش فتاسارساس واگذار نماید، چه او آئین مزدك را قبول نموده و قول داده بود که بعد از رسیدن بسلطنت آنرا مذهب رسمی مملکت کند قباد که از این دسیسه و سازش آگاه شد ابتدا روی خوش نشان داده حاضر شد که از سلطنت کناره گیرد ولی بعد آنها

۱ــ هزار لیبرای طلا بود و لیبرا درحدود ۶۵ مثقال کنونی وزن داشت. (مترجم)

را اغفال کرده تمام سران و بزرگان شان را در مجلس جشنی دعوت نمود تا با حضور همه تاج و تخت را به **فتاسارساس** واگذار کند و پس از جمع شدن حکم کرد تمام آنها را از دم شمشیر گذرانیدند.

شورش در ایبری

قباد بعد از فراغت از جنگ با هیاطله و نیز آسوده شدن از آشوب و انقلاب داخلی توانست توجه خودرا بروابط ومناسبات با روم معطوف دارد. در این اثناء مواجه با انقلاب و آشوب ایبری شده ناچار از خیالی که داشت منصرف گردید و اما فتنه و آشوب ایبری و آن از اینجا ناشی شد که او ابلهانه رویهٔ تساهل مذهبی پیشینیان خودرا ازدست داده به **گورجنس**[1] پادشاه ایبری فشار آورد که مذهب **مسیح** را ترك گفته دیانت زردشتی را قبول نماید. **گورجنس** بروم ملتجی شده تقاضا نمود که در اینباب باو کمك کند، امپراطور هم وعده همراهی داده ولی در واقع بآن عمل ننمود و در نتیجه **گورجنس** (گورگین) بهلازیکا گریخت، همان محلی که مقدر بود بعداز کمی نمایشگاه جنگ بین این دودولت بزرگ واقع گردد.

جنگ دوم با روم (بیزانس) ۵۲۴ - ۵۳۱

در ظرف جنگ ده سالهٔ ایران با هونهای سفید رومیان فرصت را غنیمت دانسته بمرزهای مملکت ایران بنای دست اندازی را گذاشتند ودر دارا یا داراس در کنارهٔ جنوبی مون مازیوس در یك منزلی نصیبین دژ بسیار معظم ومحکمی بنا نمودند. **قباد** از این نقض عهد به‌توسط هیئت اعزامی بدربار دولت روم اعتراض نمود ولی از **اناستازیوس**[2] نتیجهٔ رضایت بخشی در این باب حاصل نشد. امپراطور اخیرالذکر در ۵۱۸ میلادی درگذشت. و **ژوستن**[3]، کاپیتان گارد، بجای وی بر تخت نشست و اوسیاست خصومت آمیز روم‌را تعقیب نمود، این امپراطور برضد دولت ایران با یکی از سلاطین هونهای ساکن شمال قفقاز عقد اتحاد بست و کمی بعد ازاین تبعیت شاهزاده لازیکا راکه تحت‌الحمایهٔ دولت ایران بود قبول نمود (در این جا باید روابط دوستانه تاریك شده باشد) امـا جنگ فوراً شروع نشد، حتی در سال ۵۲۰ میلادی **قباد** به **ژوستن** تکلیف کرد که **خسرو** را

۱– Curgenes. ۲– Anastasius. ۳– Justin.

بفرزندی قبول کند ، اگر چه خسرو پسر بزرگ وی نبود اما مقدر بود که بجای او بر تخت نشسته بنام نوشیروان که در تمام دنیا مقام شهرت را حائز است سلطنت نماید.

ظن غالب این است که قباد بدین فکر افتاد که همانطور که تئودوسیوس (تئودوز) از سرپرستی و حمایت یزدگرد فایده برد پسر محبوبش هم از همراهی قیصر بهره‌مند گردد (یعنی اگر اشخاصی بخواهند که مانع سلطنت او بشوند دولت روم به حمایت وی برخیزد) و سلطنت او بیشتر مورد توجه و قبولی عامه واقع گردد ، ولی با همهٔ این احوال ژوستن آنرا رد نمود .



۴۹ - یك خرابه از دارا

بالاخره وقتیکه ایبری محل تاخت و تاز واقع شد و سپاه ایران به لازیکا حمله برد رومیان در ٥٢٦ داخل ارمنستان ایران شدند . دراین جنگ بلیزاریوس[۱] معروف فرمانده بود ، او دراینجا شکست خورده همچنانکه دربین‌النهرین هم رومیان نتوانستند

۱- Belisarius.

نایل به افتخاری گردند. در سال بعد از هیچ طرف دست بکار مهمی زده نشد و در ۵۲۸ رومیان تحت فرماندهی بلیزاریوس دوباره شکست خوردند. ژوستی نی ین[1] چنین تصور کرد قوائی که تحت فرمان بلیزاریوس بودند بغایت ضعیف و کاری از آنها ساخته نیست و لذا او را بسرداری مشرق تعیین و با سپاه قوی و نیرومندی مرکب از ۲۵ هزار تن که قسمت زیاد آن از مردمان ماساژت بود مجهز ساخت. سردار ایران (فیروز مهران) بدارا شتافت، واقعاً چقدر دلچسب است که بعد از قرنهای زیادی که از آن تاریخ گذشته است از مکاتبات و پیغامهائی که بین این دو سردار رد و بدل شده استحضاری حاصل کنیم. طرفین هر دو رو به آسمان کرده و از خدا خواستند که حق را مظفر و منصور بدارد و فیروز با نخوت وغرور تمام در آخرین نامهٔ خود بسردار رومی نوشت: « لازم است فردا اسباب حمام و ناشتای مرا در داخل حصار دارا[2] حاضر سازی (که بعد از گرفتن شهر و صرف ناشتا میخواهم حمام بروم.)

بالجمله سردار رومی بعملیات دفاعی پرداخته سپاهش را در محلیکه از پیش بدقت تعیین کرده بود بترتیب قرارداد بطوریکه قسمت جلو آن از خندق عمیقی محفوظ بود. فیروز که عدهٔ سپاهش دوبرابر سپاه بلیزاریوس بود بدوا فرمان داد که دشمن را تیر باران کنند. این جا بارش تیر یکباره بر سر رومیان باریدن گرفت. واقعاً هم آرتش ایران درتیراندازی ماهر وزبردست بوده است، اما همچو معلوم میشود که بقدر کفایت تیر نبود و لذا جنگ تن بتن شروع گردید، لذا دراین هنگام جناح چپ رومی دچار اختلال گردید، لیکن بواسطهٔ حملهٔ سواره نظام ماساژت ازخطر محفوظ ماند، بعد ازاین بلافاصله دسته های جاویدان صفوف لژیونها را درجناح راست رومیان درهم شکستند چه فیروز اصلا از همین طرف فرمان حمله داده بود و چنین بنظر میرسید که فتح با ایرانیان است ولی باز سواران ماساژت حمله آور شدند و آنها ستون طویل ایران را که رومیان را عقب نشانده بود شکافته و دو قسمت کردند و همین جا این جنگ هولناك

1– Joustinian.

۲ ــ رجوع شود به « هفتمین سلطنت » صفحهٔ ۳۶۹ . در آنجا تمام نامه مذکوراست. (مؤلف).

خاتمه پیدا کرده وفتح نصیب رومیان گردید. تلفات ایرانیان خیلی زیاد بود. بلیزاریوس بهمین اندازه که فاتح در آمده اکتفا کرد و از دنبال کردن فراریان صرفنظر نمود.

این جنگ اهمیت فراوان دارد، چه آن نشان میدهد که لژیونهای روم چگونه نسبت به پیش ضعیف شده و چطور لشکریان ایران درفنون جنگی پیشرفت کرده‌اند و الحق در هیچیك از جنگهای سابق، ایرانیان درجنگ تن بتن بدین نظم و ترتیب و اطاعت نظامی پیکار نکرده‌اند و اگر ماسارت های تازه نفس نمیشدند، رومیان با همهٔ اینکه موقع جنگی آنها خوب بود و وضع آن بحال قشون کاملا مناسبت داشت باز شکست میدیدند، البته این ممکن است که اگر این میدان مثل جنگ کاره با تیراندازان سواره تنظیم یافته بود، بدون اینکه فریقین بهم نزدیك شده وبجنگ تن بتن بپردازند رومیان شکست میخوردند و اینرا هم باید در نظر داشت که عدهٔ سپاه ایران دو برابر عدهٔ رومیان بوده است.

رومیان در ارمنستان نیز لشکر ایرانرا شکست دادند. در آنوقت قباد بقدری پیر بود که نمیتوانست خود شخصا فرماندهی قشون را بعهده گرفته در میدان جنگ حاضر شود، معلوم است که ازاین پیش آمد ناگوار تا چه اندازه باوسخت گذشته‌است.

سال ۵۲۹ اهمیتی که دارد فقط ازاینجاست که ساراسن های وحشی یعنی اعراب صحرا نورد تحت قیادت منذر پادشاه[1] حیره بشام هجوم برده تاانطاکیه را به باد تاراج دادند و چهار صد راهبه را او برای رب النوع العزی (ستارهٔ زهره) بوضع خونین و دهشتناکی قربانی نمود و این واقعه باید در آنزمان يك وحشت واضطراب فوق العاده‌ای در دنیای مسیحیت ایجاد کرده باشد.

در سال ۵۳۱ دولت ایران بعذر اینکه مذاکرات صلح با روم بی نتیجه مانده با اعراب ساراسن تحت منذر برای حملهٔ بشام اتحاد کرد و بالاخره متحدین بشام حمله

---

۱ ــ رجوع کنید به کتاب « تاریخ ادبی اعراب » تألیف آ. نیکلسون صفحهٔ ۳۸ که در آنجا شرح قضیه و قیام این دولت نگارش یافته است و نیز رجوع شود به فصل های ۴۲ و ۴۴ کتاب حاضر. (مؤلف).

بردند ، بلیزاریوس سردار رومی که مراقب بود پس از اطلاع بلافاصله با قوای خود با عجلهٔ هرچه تمامتر حرکت کرد وبالاخره کاری کرد که بین قوای ایران وشهر انطاکیه که هدف منظور بود حایل شد وبنابرین لشکریان ایران از گرفتن انطاکیه که منظور اصلی آنها بود نومید شده عازم مراجعت شدند . بلیزاریوس که قوای وی از سواران ایزری ، لیکائنی و عرب ترکیب یافته بودند مایل شد که متعرض آنها نشود و بگذارد که برگردند ولی لشکریان وی بنای مخالفت راگذارده جداً ایستادند که دشمن را تعاقب کنند و نتیجه این شد که درنزدیکی کالینکوس جنگ شروع شده و آن تقریباً بشکست رومیان تمام شد ، توضیح اینکه سواران ایزری ولیکائنی بحال هراس و دستپاچکی میدان را خالی گذاشته فرار کردند ومیمنهٔ سپاه رومیان بواسطهٔ فرار آنها مختل گردید ، اینجا بلیزاریوس با تدابیر حربی پشت بدشمن نمود و ازفرات روبر گردانید در حالتیکه با پشت سر می جنگید . او بهمین طور روز را شب کرد و در تاریکی هنگامیکه ایرانی‌ها کنار کشیدند قشون خود را در قائق نشانیده از نهر عبورداد واین آخرین میدان جنگ مزبور بوده است . خبرفوت قباد سبب گردید که قشون ایران بخاك ایران برگشت .

اهمیت سلطنت قباد

چنانچه چند سال سلطنت غاصبانهٔ جاماسب بحساب سلطنت قباد آورده شود این پادشاه مدت چهل سال سلطنت کرده است . ممکن است که او یکی از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ خود بشمار نیاید اما در این شك نیست که در امور لشکری مقام بلند ارجمندی را دارا بوده است . ظن غالب این است که خلع او بیشتر برای تصمیمی بود که در تجدید عظمت واقتدار دولت ایران داشت . پیشرفت اودر دفعهٔ ثانی ثابت میکند که علاوه بر مسائل لشکری درسیاست هم یدی بسزا داشته است، اگر ما به تفاصیل وجزئیات ده سالی را که او درجنگ باهیاطله ، همان قبایل وحشی که قشون ایران راشکست داده وفیروز را بقتل رسانیدند ونیز ایران را خراج گذار خود ساختند دسترسی پیدا کنیم احتمال دارد که سابقهٔ قباد وشرح حال او زیاده از آنقدریکه هست درخشان وقابل ستایش واحترام باشد. بنابقول طبری اوزیاده از هرپادشاهی شهر بنا نموده است که از آنجمله شهر کازرون معروف واقع بین بوشهر

وشیراز میباشد که ازشاهپور چندان فاصله ندارد ودیگر گنجه از بلاد قفقاز که از بناهای قباد است وحالیه آنرا الیزابت پول[1] مینامند . در هنگام مرگش با وجود شکستی که در میدان آخر خورده بود ایران درمنتها درجهٔ عظمت واقتدار بود. برای اخلافش قشونی باقی گذاشت که در جنگهای با روم وهیاطله ورزیده شده ودر فنون حربی کارکشته و مجرب وماهر بودند .

ارتباط این چین وایران در دورهٔ ساسانیان

چینیان ازانقراض اشکانی[2] وطلوع سلسلهٔ ساسانی بیخبر بودند ولی این اولین دفعه است که می‌بینیم در یادداشت‌های آن‌ها از دولتی موسوم به پوسز[3] یعنی ایران اسم برده شده است . ما در فصل سی‌وچهارم کتاب شرحی راجع بتاریخ چین ذکر نمودیم واینك دنبالهٔ همان بیان راکه ناتمام مانده بود گرفته میگوئیم که تزلزل وانحطاط یك سلسله سبب شد که روابط ومناسبات بین چین وایران زیاده از دویست سال قطع شده تا در قرن پنجم در دورهٔ سلاطین توباوئی[4] که در شمال چین از ۳۸٦ تا ۵۸٤ سلطنت کرده‌اند نمایندهٔ سیاسی بایران فرستاده‌شده است . پادشاه ایران هم درمقابل هیئتی را باچند زنجیر فیل تربیت شده بعنوان هدیه بدربار چین فرستاده است . هیئت مزبور ازطرف خوتان توقیف شده ولی بعد ، از توقیف خارج شده‌اند وروی‌همرفته در حدود ده سفارت در این میانه یعنی مابین ٤۵۵ و۵۳۱ میلادی ردوبدل شده است . شرحی که نمایندگان چینی راجع بایران ذکر کرده‌اند قابل بسی توجه وشایستهٔ ذکر میباشد واینك ماعین آنرا در زیر نقل میکنیم : «پایتخت‌دولت‌پوسز یعنی ایران درسوه‌لی[5] (تیسفون) واقع‌است ... وآن دارای صدهزار خانوار میباشد . این سرزمین نسبة مسطح وهموار است ، محصولات طبیعی آن‌عبارتست از ـ طلا ونقره ، مرجان، عنبر، مروارید اعلا، اشیاء زجاجی، آبگینه آلات ، بلور ، الماس، آهن ، مس ، شنجرف ، جیوه یازیبق ، منجمله از کالا های آن

۱ـ Elizabetpol.

۲ ـ تذکار اینمطلب خالی از اهمیت نیست که تا قرن‌ششم ایالات ودولت‌های خردچندی در رود سیحون سفلی وجود داشته که آنهارا آنسه یا پارت مینامیدند. (مؤلف) .

۳ـ Posz. ٤ـ Tobawei. ۵ـ Solili.

حریر گلدار، گلدوزی یا ملیله‌دوزی، پنبه، فرش قالی. پردهٔ قلاب دوزی میباشند... آب و هوای آن خیلی گرم است. خانواده ها در منازل شان یخ نگاه میدارند. قسمت اعظم سرزمین از احجار ملی تشکیل یافته است. برای آبیاری در هر جا ترتیب قنوات داده اند. غلات و حبوبات پنجگانهٔ آنها مثل مال چین مرغوب و نیز طیور و سایر حیوانات قشنگ و خوب میباشند. اسبان عالی نژاد، الاغهای درشت و بزرگ و نیزشتر بکثرت در این کشور تربیت میشوند... همچنین فیلان سفید وشیر و تخم مرغهای بزرگ پیدا میشوند. مرغی است در آنجا بشکل شتر[1] ولی دارای دو بال که در امتداد یك خطی میتواند پرواز کند اما از صعود عاجز است. مرغ نامبرده علف و گوشت هر دو میخورد و نیز میتواند آتش بلع کند».

در این یادداشت ذکری ازجلوس پادشاه برتختی ازطلا بشکل شیر باتاج مجلل وبا شکوه خود بعمل آمده و نیز شرحی راجع بلباس ملی آن زمان و رسم و آئین جلوس وتاجگذاری بیان شده است وحتی از عناوین والقاب درباری هم اسم برده‌شده‌است که از آن جمله «موهوتان» است که مراد از آن بلاشك مؤبد میباشد و دیگر سپهبد یافرمانده کل که بلفظ «سیه پوپوه» ذکر شده‌است. راجع بازدواج برادر و خواهر ذکری بطور خاص بعمل آمده و مینویسد که آن مذموم میباشد و نیز در خصوص دفن نکردن جسد مرده بلکه آن را در منظر و مرئی گذاشتن و همچنن در نجاست حاملین جنائز بدخمه که آن حتی امروز در میان زردشتیان معمول میباشد بیانی بعمل آمده است.

گذشتهٔ ازگزارشهای عمومی گران بهای فوق که نتیجهٔ مشاهدات چینیان است گزارش دیگری است از یك عده نمایندگان مخصوص که ما آنرا ذیلا نقل میکنیم:

«در دورهٔ سلطنت شنکوئی[2] (۵۲۰ - ۵۱۸) پادشاه ایران نامه‌ای با تحف و هدایا

۱ - دانستن این مطلب خالی از فایده نیست که در ایران کنونی هم حیوان مزبور که‌از مشاهدهٔ آن و نیز دیدن‌تخم آن فرستادگان‌چینی‌متعجب شده‌اند بهمین نام خوانده میشود. (مؤلف).

۲ - (Shenkwei) قباد چنانکه در بالا ذکر شده از ۴۸۷ تا ۵۳۱ بسر تخت سلطنت ایران جالس بوده است. او معروف به کواد یا کوات بوده است که خیلی شبیه بلفظ مزبور چینی میباشد. (مؤلف).

بهمراه هیئتی بدربارچین فرستاده که آن بشرح زیر است:- فرزندمملکت پهناور آسمانی زائیدۀ آسمان است . ما امید داریم جائی که آفتاب طلوع میکند برای همیشه متعلق بفرزند آسمان درزمین باشد . پادشاه مملکت ایران **کوهوتو** (کوباد) ازراه تمکین هزار و ده هزار بار احترام و کرنش میکند» دربار چین این اظهارات را بخوبی تلقی کرده و از آن زمان ببعد آنها غالبا هدایا وتحفی بدربار چین میفرستند ومخصوصا در سال دوم (۵۵۵ م) پادشاه آنها[1] دو باره هیئتی را با امتعه و اشیاء محلی بدربار چین فرستاد .

این گزارشهای جالب و جاذب چنانکه ملاحظه میشود چندان نیازی بشرح و بیان ندارند و خوانندگان کتاب هر قدر (چنانکه صفحات کتاب نشان میدهد) بیشتر آنها را مطالعه کنند همانقدر صحت و حقیقت آنها در نظر ظاهر وآشکار میگردد. واقعا در تاریخ چیزی از این دلچسب تر نیست که راجع بیك ملت و یا یك مملکت مطالبیکه از منابع مختلف ودرعین حال مشابه هم نقل شده یکدفعه دیده شود که آن مطالب از یك منبع بتمام معنا جداگانه‌ای هم تصدیق وتایید گردیده است .

۱ — در این زمان انوشیروان عادل بر سریر شاهی جالس بوده است . (مؤلف) .



نوشیروان عادل

فصل چهارم
نوشیروان عادل

غلامی که میتوان او را خرید و فروخت آزاد تر از یك آدم لئیم است، چه اولی ممکن است آزاد گردد بر خلاف دومی که هیچوقت نه!.

(از گفته های اخلاقی نوشیروان)

جلوس بلامعارض نوشیروان ۵۳۱ میلادی

بنا بگفتهٔ پاره‌ای مورخین هنگامیکه **قباد** فرار کرده به نزد هیاطله میرفت در نیشابور دختر دهقانی را گرفته **انوشیروان** یا **نوشیروان** از وی پیدا شد. این پادشاه که نویسندگان اروپا او را خسرو و اعراب کسری مینامند حقا یکی از بزرگترین و نامی ترین پادشاه سلسله ساسانی می باشد.

او خیلی طرف مهر و علاقهٔ پدرش **قباد** بود و بیش از همهٔ فرزندانش ویرا دوست میداشت، چه تولد او در نیشابور با مرگ **ولاگاس** یعنی **بلاش اول** و برطرف شدن جنگ خانگی تصادف کرده و این تصادف را او بفال نیك گرفته و طالع ویرا میمون دانست.

کاازس (کیوس) پسر ارشد **قباد** چون سلطنت را حق خود میدانست بعد از مرگ پدر خود را پادشاه اعلام نمود، لیکن **مه‌بود**[1] وزیراعظم وصیت نامهٔ **قباد** را که باسم **نوشیروان** بود بیرون آورد و به استناد آن او خود را شاهنشاه خواند، گر چه یك دستهٔ قوی وجود داشت که طرفدار سلطنت **زامس** پسر دوم **قباد** بوده لیکن

۱– Mehbud.

بواسطهٔ نقصی که داشت یعنی یك چشمش کور بود مطابق رسوم مشرق زمین قابل سلطنت نبوده است و لذا پیروان او تدبیر اندیشیده پسرش را بسلطنت برداشته وپدر را قرار دادند که نایب‌السلطنهٔ او باشد . **نوشیروان** از این توطئه واقف گردیده قبل از فوت وقت تمام برادران خود با اولاد ذکور آنها را بـا کمال بیرحمی بقتل رسانید ، فقط پسر **زامس** که نامش **قباد** بود از این مهلکه جان دربرده و فرار کرد .

اعدام مزدك وقتل عام پیروان او

او سیاست بیرحمانه‌ای را که در بارهٔ برادرانش اتخاذ کرده بود در بارهٔ **مزدك** هم که از قتل عام سابق جان دربرده بود عین آن سیاست را مجری داشت ، تـوضیح اینکه **مزدك** با یکصد هزار از پیروانش را رهسپار دیار نیستی ساخته وازاین اقدام هولناك او، فرقهٔ مزبور بکلی محو و نابود گردید :

چند قرن بعداز آن ، **نظام‌الملك** در کتاب‌خود مینویسد که اسمعیلیان ازنسل **مزدك** میباشند . بهرحال **مسعودی** میگوید این پادشاه بعد از قتل عام مـزدکیان به **نوشیروان** یعنی پادشاه جدید ملقب گردید، لیکن چیزی که نزدیك بعقل میباشد این-است که آن از « انوشاك ربان » یعنی روح جاوید گرفته شده است .

صلح با روم ۵۳۲ میلادی

تعجب در این است که **نوشیروان** با اشتهارات زیـادش در فتوحات و کارهای نمایان لشکری معذلك بعدازاستقرار بر تخت سلطنت مایل شد با بیزانس صلح کند و محتمل است که او خاطرش هنوز از انقلاب و آشوب داخلـی آسوده نبود و اوضاع را مقتضی خصومت وجنگ با روم نمیدانست . ازآنطرف **ژوستی نین** هم میخواست ازبابت جنگ مشرق آزاد شده تمام قوای خود را بطرف ایتالیا و افریقا اعزام دارد و به تسخیر آن قطعات بپردازد وبنابراین طرفین حاضر بصلح شده وموادآن بسهولت تنظیم وبالاخره جنگی که در مدت سی سال دوام داشت روی شرایط زیر ختم گردید .

(۱) روم متعهد است کـه مبلغ یازده هزار[1] پوند طلا برای حفاظت دربند و

---

۱ ــ معادل پنج کرور تومان پول حالیهٔ ماست . (مترجم) .

سایر دژهای قفقاز بدولت ایران بپردازد و دولت نامبرده هم باید دراین نقاط پادگان قوی نگاهدارد. (۲) روم میتواند دارا را درتصرف نگاهدارد اما نباید آنجارامرکز لشکری خود در بین النهرین قرار دهد. (۳) هر قدر از ولایت لازیکا که در تصرف طرفین بود از این ببعد هم بهمان حال باقی خواهد بود. (٤) روم و ایران همیشه با هم متحد خواهند بود.

پیشرفت‌های روم درافریقا و ایتالیا ۵۳۹ - ۵۳۴ میلادی

ژوستی نین بعد از صلح مزبور از زد و خورد های مشرق فراغت حاصل کرده با تمام قوا متوجه تسخیر شمال افریقا و ایتالیا گردید و بتوسط سردار نامی خود بلیزاریوس پیشرفت های نمایانی در آن نواحی حاصل نمود و این فتوحات و پیشرفتهای او درمدت شش سال بعد از صلح بر اقتدارات وی افزوده و سپاهیانش در طول این مدت کار آزموده و ورزیدهٔ جنگ شده و آن تااین حد خطرناك بنظرمیآمده که خسرو که در ابتدا بسهمی از غنائم قناعت میکرد حالا از این جهت که مبادا او با قوای متحدهٔ خودتحت فرمان بلیزاریوس ایران را مورد تهدید قرار دهد به تشویش و اضطراب افتاد، علاوه محرك خارجی هم در این خصوص پیدا شده بر نگرانی وی افزود، توضیح اینکه در سال ۵۳۹ از طرف گوت های شرقی ایتالیا و نیز از طرف ارمنستان سفرائی بدربار انوشیروان آمدند و آنها اهمیت موقع را خاطرنشان نموده اظهار داشتند که لازم است او در این هنگام که بلیزاریوس در ایتالی مشغول است فوراً به روم اعلان جنگ بدهد و الا کار از دست خواهد شد. نمایندگان مزبور با دلایل قوی وقابل توجهی نظر خسرو را جلب نموده برای نقض عهد فشار آوردند تا آنکه نوشیروان برای بهم زدن صلح موسوم بصلح دائمی تصمیم گرفت.

گرفتن انطاکیه وغارت آن بدست نوشیروان ۵۴۰ میلادی

این حملهٔ نوشیروان ناگهانی بوده وروم درمقابل رویهمرفته آماده نبوده است. شاهنشاه بعوض اینکه قوه‌اش را درحملهٔ به دژ سرحدی بین‌النهرین ضایع کند از فرات قسمت سفلای سیرسیزیوم دژ مرزی که سابقاً در بیان جنگ ژولین به آن

اشاره شد گذشت و برای اینکه زهرچشمی از سایر شهرهای سوریه گرفته باشد با سکنهٔ شهر اولی که اشغال گردید با کمال بیرحمی رفتار نمود و بعد بطرف انطاکیهٔ ثروتمند تاخت، بلاد عرض راه را بباد غارت داد و از آنها خون بها خواست، شهر انطاکیه تقریباً در ده سال قبل از این بر اثر زلزله های متوالی خراب و بکلی زیرورو شده بود، دژ ها و استحکامات شهر صورت بدی بخود گرفته و بحال خرابی افتاده بود، حتی پادگان کافی برای دفاع نداشت ونتیجهٔ این وضعیت آن شد که این پایتخت سوریه با تمام خزائن و نفائس گران بهائی که داشت شکار رام پادشاه ساسانی گردید و او هم در تعقیب همان سیاست قهر وغلبه تمام مساکن و عماراتی را که صاحبان آن ها خون بها نداده بودند خراب کرده آری سلاطین ساسانی هم اغلب مانند پارتی ها در فتوحات خود چندان در قید تصرف دائمی ومملکت داری نبوده بلکه منظورشان بیشتر غارت وخراب کردن بوده است، پادشاه بزرگ پس از رسیدن بمنظور اساسی خود وارد مذاکرهٔ صلح گردید و راضی شد با شرائط زیر قشون خود را عودت بدهد. اول اینکه دولت روم مبلغ پنج هزار پوند[1] طلا بابت خسارت جنگ به دولت ایران دادنی باشد. دوم ـ بابت هزینهٔ حفاظت دربند و سایر دژ ها مبلغ پانصد پوند طلا سالیانه بدولت ایران بپردازد.

تا زمان تصویب معاهدهٔ بالا، انوشیروان از موقع استفاده کرده به سلوسی بندر انطاکیه در آمد ودر آن جا در آب آبی رنگ دریای مدیترانه استحمام کرده به تقلید عادات پوسیدهٔ فاتحین آشوری بناء مذبح نمود و قربانی برای آفتاب کرد و در مراجعت از آن جا از اپامه و دارا و سایر شهرهای عرض راه تقدیمی ها یا نعل بها خواست وهمه را هم وصول نمود، ولی ظاهراً خبر تصویب عهدنامه در ادس باو رسید.

بر اثر نقض بعضی از مواد عهدنامه ژوستی نین که از فتوحات درخشان بلیزاریوس اکنون موقعیت وی تغییر کرده و اقتداری بسزا حاصل نموده بود عهد نامهٔ جدید را بکلی بر هم زده و بار مسئولیت آن را هم بدوش نوشیروان گذاشت، شاهنشاه که

۱ـ و آن معادل سیصد و بیست و پنجهزار مثقال طلا است. (مترجم).

ازاین عملیات خودش فایده کم برده بود درزمستان بعدبساختن شهری نظیر انطاکیه در نزدیکی تیسفون مشغول گردید ومطابق بیان طبری این شهر بدل تااین حد مشابه بااصل بود که اسرای انطاکیه بدون زحمت خانه‌های جدید خودرا یافته وداخل آن میشدند.

جنك در لازيكا ۵۵۷ - ۵۴۰ میلادی

شرحی درسابق راجع به‌لازیکا گفته‌شد واین همان کاشیس[1] قدیم است که در۵۲۲ به تبعیت روم در آمده و بعد بتدریج قلعهٔ معتبری را که نام آن پترا بود رومیان گرفته وبالاخره داد و ستد بازرگانی را در آن جا انحصاری کردند که از این راه صدمهٔ زیـادی به اهالی وارد گردید.

لازیکا در بدو امر یعنی در آغاز تابعیت طبق قراردادی که شده نه خراجی به روم میداد ونه پادگان رومی قبول میکرد، ولی درآخر رومیان بنای تعدی واجحاف را گذاشتند تا اینکه پادشاه آنجا ناچار شده در ۵٤۰ بدربار ایران ملتجی گردید و از آن دولت کمك خواست. نوشیروان در این باب تأمل وفکر زیاد نمودوچون تحت‌الحمایگی لازیکا در آنوقت چندان طرف میل ایران نبود بدواً حسن استقبالی نکرد و چنین خیال میکرد بعهده گرفتن حمایت لازیکا یك بار سنگینی است بردوش او، ولی بعد بدین خیال افتاد که چون مالك آن ناحیه گردد میتواند کشتی های بزرك و مهم جنگی بدریا انداخته متصرفات بیزانس را مورد حمله قرار دهد وتجارت آن حدود را بدست خود بگیرد. و روی این‌نظر ، او حاضر شد بار حمایت پادشاه لازیکا را بدوش بگیرد و به بهانهٔ اینکه قبایل هون به ایبری حمله برده‌اند و دفع آن هارا از وی خواسته اند فوراً و بدون فوت وقت عازم آن دیار گردیـد و پیش از رسیدن قشون امدادی روم پترا را محاصره کرده و بتصرف درآورد و در نتیجه لازیکا جزو ایالات شاهنشاهی ایران قرارگرفته وخاك ایران بدریای سیاه متصل گردید، ولی‌لازیکا بزودی ملتفت شد که بار اطاعت و تمکین از پادشاه بزرگ سنگین تر ازبار اطاعت

1- Colchis.

و تمکین از دولت روم میباشد، مخصوصا وقتیکه باشندگان آنجا داخل دیانت مسیح شدند این سنگینی بیشتر محسوس گردید.

نوشیروان از تملک آنکشور بدون یك تغییرات اساسی یأس حاصل نموده تصمیم گرفت که تمامی سکنه را بیرون کرده جای آنها را از رعایای خودش پر کند. او برای اجرای این منظور عجیب بدین خیال افتاد که گوبازس پادشاه لازیکا را بقتل برساند ولی موفق نشد، چه پادشاه نامبرده از این نقشه با خبر شده فورا به ژوستی نین ملتجی شده و از وی کمك طلبید و او هم حمایت وی را بگردن گرفته و بالنتیجه در ۵٤۹ میلادی اعلان جنگ داده شد و آن تا مدت هشت سال هم دوام نمود. پترا بدست رومیان محاصره شد وقسمت اعظم پادگان آن معدوم گردید، آری عدهٔ پادگان شهر بقدری تقلیل یافت که اگر از نقبی که ایجاد کرده بودند استفاده میکردند هر آینه موفق بگرفتن شهر میشدند، لیکن ژنرال رومی آنرا به تأخیر انداخت و در این امید بود که از ژوستی نین قول بگیرد که (در صورت تصرف پترا) جائزهٔ مخصوصی باو داده شود که ناگهان سپاه امدادی ایران بالغ بر سی‌هزار نفر وارد شده و تمامی محاصرین را منهزم ساختند وچون آن محل قابل برای نگاه داشتن قشون زیاد نبود لذا فقط پنج هزار تن ایرانی برای کمك به پادگان آنجا گذاشته شد و عدهٔ مزبور هم بدست قوای متحدهٔ روم و لازیکا تماما با تلفات زیاد منهزم و متفرق گردیدند.

در سال بعد جنگ قاطعی روی داد، توضیح اینکه بسردار قشون ایران تیری اصابت کرده از پای در آمد و بالنتیجه رومیها کاملا فاتح در آمدند، پترا دوباره محاصره شد و پادگانهای شجاع ایرانی بعد از ابراز دلاوری شایان تقریباً تمام آنها یا مقتول و یا مجروح گردیدند. دژ معظم آنجا سقوط کرده بدست رومیها افتاد. ولی این وضع باز تغییر پیدا نمود، چه‌عدهٔ خیلی‌زیادی از‌ایران باچندین زنجیر فیل دراین معرکه ظاهرشده ولازیکا بجز نواحی چندی‌که دست رومیان بوده بقیه‌بدست قوای ایران افتاد. این بود جریان امور در سال ۵۵۱ میلادی که آن منجر بانعقاد

عهد صلح گردید لیکن لازیکا و نیز منطقهٔ ساراسن ها هر دو از این قرارداد صلح خارج بوده و از اینرو عهد نامهٔ مزبور برای آسایش خاطر **گوبازس** پادشاه لازیکا و رعایای او تأثیری نداشته است.

در سال ۵۵۲ میلادی نصرت و ظفر نصیب ایرانیان بوده است و اگر از موقع استفاده میکردند یقینا رومیان‌را از آن‌حدود خارج‌میساختند؛ توضیح اینکه **گوبازس** بنزد **ژوستی‌نین** از ژنرال های رومی شکایت نمود و آنها هم برای دفاع ازخودشان وی را متهم بغدر و خیانت ساختند و در نتیجه بآنها اجازه رسید که وی را دستگیر کنند. **گوبازس** بنای تعرض ومقاومت‌را گذاشته وبالاخره مقتول گردیدواین‌سبب‌شد که مردمان لازیکا دوباره ازروم برگشته‌بایران‌تمایل پیدا نمودند، لیکن چون ازطرف ایرانیان در آنموقع همراهیهای لازم نشد لذا در ۵۵۵ میلادی باروم داخل مذاکره شده و با وی متحدگردیدند مشروط بر اینکه دولت روم قاتلین **گوبازس** راسیاست کند ودیگر **تزاتس**[1] برادر **گوبازس** بجای او پادشاه باشد.

سردار ایرانی باقوای‌زیاد ولی‌خیلی دیر درمیدان جنگ ظاهرشده ودرفازیس[2] دهنهٔ رودخانهٔ موسوم بهمین اسم بر رومیان حمله‌کرد وایرانیان‌که ازرومی‌ها درشماره زیادتر بودند نزدیك بود حصار چوبی بی بنیان را خراب‌کرده بردشمن غالب آیند، ولی‌ژنرال رومی حیله‌ای بکاربرده شهرت دادکه لشکری ازبیزانس بکمك وی قریباً وارد میشود، سردار ایرانی برای جلوگیری از لشکر خیالی مزبور سپاه خود را بدو قسمت منقسم‌کرده وهمین باعث گردیدکه شکست خورده و از آن ناحیه رانده شد.

نوشیروان از این پیش آمد های سخت ناگوار دانست‌که برای جنگ با روم از راه دریا خیالی‌که‌کرده بود بکلی بی اساس بوده و اینکه‌لازیکا فاصله‌اش بیش ازاینهاست که بتواند آن را تملك‌کند. بعلاوه اوگرفتار زدوخورد های دیگری درمشرق بوده میخواسته است خاطرش از این رهگذر یعنی ازجنگ با روم فارغ وآسوده باشد.

۱– Tzathes. ۲– Phasis.

دومین صلح با روم ۵۶۲ میلادی

در سال ۵۵۷ میلادی قرارداد متارکهٔ جنگ برای مدت پنج سال بسته شد و آن بالاخره بعقد صلحی منجر شد که در ۵۶۲ میلادی بشرح زیر منعقد گردید: برای خارج شدن از لازیکا وچشم پوشی از تمام دعاوی بر آن ناحیه سالی سی هزار سکهٔ طلا شرط شد که دولت روم به **نوشیروان** بدهد و اما شرایط دیگر صلح مزبور و آن این بود که: مسیحیان ازهر گونه تعقیب واذیت و آزار باید مصون باشند، ولی دیگران را هم نباید بدین خود دعوت کنند. دارا نباید مرکز قشون شرق باشد. ایران باید حفاظت دربند را خود بعهده بگیرد. این معاهده تا مدت پنجاه سال بقوت خود باقی خواهد بود.

معاهدهٔ بالا رویهمرفته برای هردو دولت متعاهد مطلوب وخوب بود، راست‌است که روم متعهد شده مبلغی سالیانه بپردازد اما در عوض لازیکا را هم که درتصرف دولت ایران بود پس گرفته است و همینطور سایر مواد آن معقول و صاف و روشن‌است ومینماید که هر دو طرف از جنگ خسته وفرسوده شده‌اند. بی شك این امر محقق بود که غرور ملی ایرانی مبلغی را که روم متعهدشده بپردازد باج وخراج خواهد وانمود کرد، چنانکه **طبری** همین را بما خبر میدهد و میگوید روم بایران باج و خراج میداده است، لیکن دولت مقتدر غربی معلوم نیست خیال کرده باشد که ازاین راه لطمهٔ فاحشی به حیثیت واعتبار او وارد خواهد آمد، چه میدید که درقبال‌پرداخت این مبلغ ایالتی را که هم ازحیث ثروت خیزی وهم ازحیث سوق‌الجیشی مقام اهمیت را دارا میباشد مالك میشود.

ظهور ترکان

ترکان که چینی ها آنها را توچویه[۱] مینامند خودشان را از نسل اسنا[۲] یکی‌از قبایل هوینگ‌نو[۳] یعنی هونها[٤] میدانند. در ۴۳۳ میلادی بر اثر فشار و اذیت و آزار امپراطور **توبا** سوم هفتصد خانوارشان

۱– Tuchush. ۲– Assena. ۳– Huingnu.

٤ – رجوع شود بکتاب «یکهزار سال تاتاریان» تألیف پارکر (Bk. iv) و نیز رجوع شود به « قلب آسیا » صفحهٔ ۲۹ . (مؤلف).

بمرزهای طایفهٔ جون جون[1] مهاجرت کردند و آنها نام خودشان (ترك) را از کوهی بشکل کلاه خود اخذ کردند کــه آن هنوز در بعضی السنهٔ ترك « در کو[2] » نامیده میشود . حرفهٔ آنها در میان طایفهٔ جوجون آهنگری بود ؛ لیکن بتدریج کارشان بالا گرفته تا این اندازه قوی شدند که رئیس آنها **تومن** یکی از شاهزاده خانمهای قبیلهٔ بزرگ آنجا را خواست بزنی بگیرد و این درخواست او رد شده و در جنگی کــه بعداً روی داد طایفهٔ جون جون بطوری شکست خورد که دیگر نامی ازاو باقی نماند.

در اواسط قرن ششم ترکان در تاریخ ایران اول بار عرض وجود نمودند . در این زمان آنها بدو قسمت منقسم گردیدند ، یکی ترکان قسمت شرقی که نواحی شمال یعنی از مغولستان تا کوههای اورال را در تصرف داشتند و دیگر ترکان قسمت غرب که از جبال آل تای تا سرداریا را اشغال کرده بودند . **تومن** خاقان اول در ۵۵۳ میلادی درگذشت و پسرش **کولو**[3] بجای وی بر تخت نشست ، مدت سلطنت او خیلی کوتاه بود و **مقان خان**[4] برادر او بوده است که در ۵۵٤ میلادی با **نوشیروان** مناسبت و ارتباط پیدا میکند .

مطیع کردن هیاطله

اینمطلب که **نوشیروان** توجه خود را بطرف هیاطله معطوف داشته است ظاهر میدارد کــه او مانند **ژوستی نین** بعد از پیمان اولی توانسته از متارکهٔ جنگ و پیمان صلح بعدی استفاده کرده مبادرت به یك سلسله جنگهائی کند که آن آوازه و شهرتش را باوج کمال رسانیده است . لیکن از تفصیل این جنگها وشرح وقایع آنها با قید سنه بی اطلاعیم فقط سطورچندی بطور کلی میتوان دراطراف آن نگاشت .

هیاطله که بدست **قباد** شکست دیده و از میان رفته بودنــد در این مــوقع **نوشیروان** با **خاقان** ترك متحد شده بخاك آنها هجوم میبرد ، لشکر ایران کامــلا پیروزی حاصل نموده و پادشاه هیاطله مقتول و خاکش بین **نوشیروان** ومتفقین او تقسیم

۱ـ Gwen Gwen. ۲ـ Durko.
۳ـ Kolo. ٤ـ Mokan Khan.

گردید. تا جائیکه معلوم میشود جیحون برای بار دیگر مرز ایـران شناخته شده و ایران طبق این قرارداد بلخ تاریخی را دوباره بدست آورد. **انوشیروان** برای تحکیم مبانی عهد صلح دختر **خاقان** ترك را بزنی گرفت و پسری که بعد از خودش برتخت نشسته از همین زن بوده است.

جنگ علیه طائفهٔ خزر

یکی از جنگهای **انوشیروان** که اهمیت آن کمتر از جنگ با هیاطله میباشد جنگ با طائفهٔ خزر بوده است، این طائفه که در زمان **قباد** شکست دیده بودند دوباره مورد حملهٔ **نوشیروان** واقـع شده و سرزمین آنها بباد تاراج رفت و هزاران تن از این قبایل وحشی طعمهٔ شمشیر گردیدند.

جنگ عربستان در حدود ۵۷۶

تقریباً در آغاز قرن ششم میلادی حبشی ها که مسیحی بودند بعربستان حمله بردند و یمن را بتصرف در آورده و آن را جزء حبشه کردند. اساس تصرف و استیلای این فاتحین در آن دیار بدست **ابرهه** یك سرباز جنگی معروف تقویت و تحکیم یافته حتی چندین کلیسا در صنعا بنیان نهادند، این فتوحات و پیشرفتهـای حبشی ها در عربستان طبعاً موجب خوشوقتی دولت روم بوده برعکس خاطر **انوشیروان** را بالطبع مشوش میساخته است و او که تشنهٔ فتوحات جدید بود تصمیم گرفت که ناگهان بآن ناحیه حمله برده حبشی ها را از آنحدود خارج سازد. درهمان اوان اتفاق افتاد که یکی از شاهزادگان خاندان قدیم حمیر بدربار شاهنشاه ایران پناهنده شده و به **کسری** مکرر فشار آورد که مهاجمین را از یمن خارج ساخته وی را مالك تاج و تخت اجدادی خـود سازد. **کسری** کشتیهای خودرا با یك عده قشون ازخلیج فارس حرکت داد و پس‌ازدورزدن ازرأس‌الحد آنها ازکناره‌های ساحل غربی عربستان طی طریق نموده سالماً وارد عدن شدند. اعراب حمیر که با خبر شدند بحمایت شاهزادهٔ خود علیه حبشی ها برخاسته وبه **مسروق** آخرین عضوخاندان **ابرهه** حمله‌برده شکستش دادند وشاهزادهٔ حمیری تحت عنوان نایب‌السلطنهٔ **انوشیروان** برتخت نشست، واقعاً وقتیکه می بینیم که از اوبولا تا عدن دو هزار میل فاصله دارد این لشکر کشی قابل بسی ملاحظه میباشد.

مطابق شرحی که **طبری** نوشته است **نوشیروان** لشکری بطرف هند روانه داشت ودرنتیجه قطعات چندی از آنکشور راگرفت، ولی این‌لشکرکشی مسلم نیست و ممکن است جنگی در آنصفحات پیش آمده و قشونی بدانحدود فرستاده باشد.

جنگ با اتراك

محتمل‌است که ترکان‌بعد ازتصرف ولایات ماوراءالنهرهیاطله براقتدارشان‌افزوده‌تا اینحدکه برای ایران عامل‌خطرشناخته شدند ودرهرصورت اینمطلب مسلم‌است که درسال ۵۶۷ **دیزابل**[۱] یا **زبل‌زیبلوس**[۲] سفیری بدربار**انوشیروان** فرستاد تاپیمان اتحادی فیمابین منعقد سازد، او ازاین پیش آمد بغایت مشوش شده در این اندیشه نابخردانه افتاد که سفرا را مسموم سازد و وانمود کند که آنها از عوارض طبیعی بیمار شده مردند؛ لیکن وقتیکه **دیزابل** از این جسارت و تخطی آگاه شد غضبناك گردیده هیئتی بدربار**ژوستن**[۳] فرستاد و در نتیجه‌قرارداد مودتی فیمابین بسته‌شده‌برائ استحکام روابط دوستی‌سفیری هم‌ازجانب دولت روم در۵۶۹ میلادی بدربار خان رفت. در این اثنا ترکان بخاك ایران‌حمله‌ور شدند، لیکن بعد از رسیدن لشکر ایران فوراً روبهزیمت نهادند. **دیزابل** وقتیکه دید نتوانست با قوای خود کاری از پیش ببرد دوباره سفیری در ۵۷۱ م بدربار روم فرستاد واز **ژوستن** درخواست نمودکه عهد صلح باایران را بهم بزند و با اتراك متحد گردد وحال آنکه از مدت آن فقط نه سال‌گذشته بود.

جنگ سوم با روم ۵۷۲ - ۵۷۹ میلادی

با کمال تعجب **ژوستن** از معاهدهٔ ایران چشم پوشیده وعهد صلح را نقض کرد، گوئی همان موجباتی که **نوشیروان** را واداشت که‌بعد ازعهدصلح اول باروم‌حمله بشام ببرد **ژوستن** هم تقریباً روی همان موجبات این عهد صلح را نقض نمود. بعبارت دیگر او از قوه و اقتدار حریف سخت نگران شده و ترسید که آن تعادل و توازن را بهم بزند. علاوه براین پادشاه بزرگ آنوقت سنش‌بالغ بر هفتاد سال بودو

۱ـ Dizabul. ۲ـ Silzibulos. ۳ـ Justin.

ژوستن چنین گمان میکرد که او پیر وضعیف شده نمیتواند کاری ازپیش ببرد؛ لیکن این شیر پیر هنوز قوی وخطرناك بوده چنانکه بمجرد احساس خطر شخصاً فرماندهی قوا را بعهده گرفته با سپاه عظیمی افواج روم را که نصیبین را محاصره کرده بودند شکست داده وتا دارا آنانرا تعاقب نمود وآنشهررا هم محاصره کرد ودرهمان هنگام یك دسته قشون طیار[1] مرکب ازشش هزار سوار زبده حمله بهسوریه برده واطراف انطاکیه را آتش زده شهر اپامارا خراب کرد و بعد ازبربادی تمام آن نواحی برگشته جلو دارا به نوشیروان ملحق گردید.

او برای این دژ بزرگ آلات و ادوات محاصره بکار برده بعلاوه آب شهر را برگردانید و در حدود ۵۷۳ میلادی دژ نامبرده ناگزیر به تسلیم گردید، بر اثر این شکست، ژوستن دیگر نتوانست سلطنت کند ناچار استعفا داده و جای خود را به کنت تبریوس[2] داد واین امپراطور جدید چاره را دراین دیدکه برای مدت یکسال با نوشیروان قرارداد متارکهٔ جنگ ببندد. او این متارکهٔ جنگ را روی اضطرار بمبلغ چهل و پنجهزار سکهٔ طلا خرید و دراینمدت به جمع آوری سربازان تازه‌نفس و تجهیز قوای زیاد از حدود رن ودانوب و نواحی سرحدی مشغول گردید، ولی پس از انقضای مدت مزبور هم او باز جرئت نکرد که به جنگ مبادرت کند و لذا مدت متارکهٔ جنگ‌را برای سه سال تمدید نمود و درمقابل متعهد شد سالی سی هزارسکهٔ طلا بپردازد، ولی ضمناً شرط شدکه ارمنستان از این حکم مستثنی باشد.

پس از انعقاد این قرارداد جزوی فوراً ناحیه کوهستانی مورد حمله واقع شد و نوشیروان بزودی ارمنستان‌ایرانرا مطیع ساخته و بعد به ارمنستان روم‌حمله‌کرد، لیکن در اینجا بتوسط کورس نام یکنفر سردار سکائی‌که در خدمت دولت روم‌بود جلوگیری شده پس قراول یا ساقهٔ لشکرایران شکست یافته بنه و اردو بتصرف‌دشمن

---

۱ ـ مقصود از طیار سواره نظام سبك اسلحه است که به سرعت از جائی بجائی حرکت میکند (مترجم).

۲– Count Tiberius.

در آمد، ولی پس از مدت کمی شاهنشاه این شکست را جبران نموده شبانه باردوی رومیان حمله برد و پس از آن برای گذراندن زمستان به ایران برگشت. سردار رومی ازغیبت او استفاده کرده بهارمنستان ایران حمله کرده و آنجارا بباد غارت داد. درسال ۵۷۶ یك دسته ازلشکریان روم شکست خیلی سختی دید ودرسال بعد حادثهٔ جنگی مهمی رخ نداد. ولی درسال ۵۷۸ میلادی هریك ازقوای طرفین بدون هیچ رادع و مانعی (درخاك دیگری بنای تاخت و تاز را گذاشته و دست بتاراج گشودند.)

موریس[1] سردار رومی که مقدر شده بود جانشین امپراطور شود بعد ازتاراج ارمنستان ایران واردبین النهرین شرقی و سنجار شد. او به تمام آنحدود تاخته بعلاوه دسته‌ای را مأموز کرد که بکردستان هجوم ببرند. نوشیروان سالخورده اینوقت برای گذراندن تابستان بکوهستانهای آنجا رفته بود و از بالای کوههای مرتفع تاخت و تاز ها و خراب کاریهای آنان را مشاهده نموده با شتاب تمام خودرا به‌تیسفون رسانید و کمی بعد از این از اینجهان درگذشت.

جامعهٔ مسیحی در سلطنت نوشیروان

ما در فصل سی و هشتم کتاب دیدیم که چگونه کلیسای ایران بواسطهٔ قائل شدن به «دو طبیعت» در مسیح از امپراطوری مجاور که تا آنجاکه مربوط به نیمه شرقی وی بود طرفدار طبیعت واحدهٔ مسیح بوده است جدا گردید، امادردورهٔ ژوستن بعقیدهٔ دیوفیزی[2] تیزم یعنی اعتقاد باینکه مسیح دارای دو طبیعت است برگشت شده برای برقراری صلح و آشتی بین روم شرقی با روم همین عقیده درتمام قلمرو روم شرقی اشاعت یافت وشاید همین باعث شد که مسیحیان درایران دوباره مورد شکنجه و عذاب واقع شده باشند، لیکن خوش بختی که بکلیسا رونمود این بود که مارابا[3] کبیر یکنفرزردشتی که‌داخل دردین مسیح شده بود بطریق شد. اگرچه نوشیروان وقتیکه نوشی زاد پسرمسیحی او پرچم مخالفت برافراشت مارابا را تهدید نمود که چشمانش را درآورده و در یك گود ماسه‌ای او را زندانی کند، ولی این بطریق دلیر جرئت کرده بحضور نوشیروان

۱– Maurice. ۲– Deophysitism. ۳– Maraba.

آمد واین پادشاه هرچند سخت بود اما بزیور عدل وانصاف آراسته بوده است بطریق مشارالیه را نوازش فرموده و از او درگذشت .

فعالیت کلیسای ایرانی یا نسطوری در آنزمان واقعاً حیرت انگیز بوده است . چنانکه در سال ۵٤٠ م در نتیجهٔ خدمات و مساعی کلیسای نامبرده درهرات وسمرقند تأسیس حوزهٔ اسقفی گردید و نیز برای انتشار دیانت مسیح در چین قدمهای وسیعی برداشته شد . مبلغین اعزامی که مقدر بود موفقیت های شایانی حاصل کنند تا این اندازه مقید به آداب و رسوم ایرانی بودند که تمام کلیسا های نسطوری که دراینحدود تأسیس نموده نام آنها را « معابد ایرانی » گذاشته بودند و همین کارهای مهم و نمایان مذهبی بوده است که افسانهٔ « پرسترجان »[۱] از آنها پیدا شد.

مساعی و کوشش هائی هم که در هند برای تبلیغات مذهبی بعمل آمد قابل بسی توجه بوده که نتایج آن حتی امروز هم ظاهر و آشکار میباشد[۲] . میگویند که در اثناء قرن ششم یکنفر اسقف ایرانی موسوم به **ایون**[۳] بانگلستان رفت و در آنجا به تبلیغ مذهب مسیح پرداخت، چنانکه در ۱۰۰۱ میلادی یکنفر کشتکار درهنتگدون‌شایر[٤] جسد او را بطورمعجزه آسائی کشف کرده و کلیسائی هم بیادگار آنمرد مقدس ساخته شد که نامش کلیسای **سن‌ایوز**[۵] بنام خود او بوده است و بنظر نگارنده این اول ارتباطی است که بین ایران و انگلستان پیدا شده است و دیگر در همان زمان یکنفر معروف به **هرمزداز** « عطیهٔ الهی » پاپ انتخاب شده و جای تردید نیست که این اولین وسیلهٔ ارتباط بین ایران و اروپا را فراهم ساخته است .

خصائل نوشیروان و کارهای او

انوشیروان عادل در تاریخ ایران تا آنجائیکه بر ایرانیان معلوم است بیشك بزرگترین پادشاه ایران بشمار میآیدواین از آنجاست که آنها بطوریکه در سابق اشاره شده است از

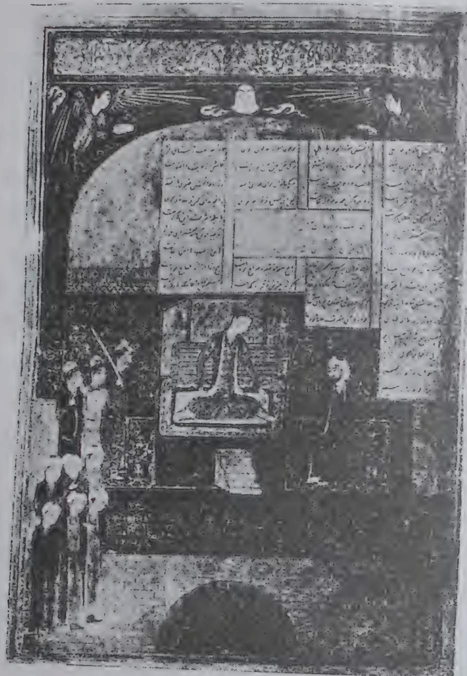
۱– Prester John.

۲ - « طلوع جغرافیای جدید » جلد اول صفحات ۲۱۱-۲۲۳ (مؤلف) .

۳– Ivon. ٤– Huntingdonshire.

۵ – « کلمات ومواضع » تألیف (Isaac Taylor) صفحهٔ ۲۳۱ (مؤلف) .

کارهای کوروش کبیر و داریوش یا سایر شاهان مملکتشان قبل از سلسلهٔ ساسانی بیخبر میباشند. صفات او هویدا است که آمیخته با قدرت و عدالت هر دو بود واین در مشرق زمین مطلوب و پسندیده است ، در آنجا مردم رافت و مهربانـی پادشاه



۵۰ ـ انوشیروان و بزرگمهر
(از روی یك مینیاتور ایران ، در موزهٔ بریتانیا)

خودشان راکه آمیخته با کفایت و قدرت نباشد تحقیر میکنند. اما کارهای او که در فصل آتی به تفصیل ذکر خواهد شداز جمله یکی ترتیب مالیاتی است ارضی ونقدی

که از روی دقت درجه بندی شده و با اینصورت تمام اراضی مزروع را مرتباً هرسال ممیزی کرده و محصولات را تخمین میکردند . دیگر ارتش ثابت منظم و با حقوق معین تشکیل داده و از این نوع سوء استفاده که حتی بنام‌اشخاصی که وجود نداشتند جیره وحقوق‌میگرفتند وهنوز هم بدرجهٔ کمتری درایران وجود دارد، جلوگیری کرد.

در فلاحت و کشاورزی هم قدمهای وسیعی برداشته از جمله برای آبادکردن اراضی بائر کشاورزان را بدادن بذر، افزارو حیوانات لازم تشویق مینمود واین عمل مخصوصاً در تمام مدت سلطنت او جریان داشت .

بعلاوه چون او فهمید که ایران محتاج به تکثیر نفوس‌است اصرارداشت که‌باید هرمردو زنی ازدواج ونیز کارکند، کاهلی و گدائی هردو دردورهٔ این پادشاه باحرارت و شوق جزو جرائم مستوجب تنبیه و سیاست شمرده میشدند .

باهمیت وسایل ارتباط که بواسطهٔ غفلت از آن امپراطوری های بزرگ رو بضعف و خرابی نهاده اند پی برد و لذا به امنیت طرق و شوارع پرداخت ، مسافرین و جهانگردان را تشویق کرد که بایران سفر کنند ، از واردین و میهمانانش پذیرائی گرم نموده و همه نوع نوازش و محبت دربارهٔ آنها مرعی میداشت که از آن جمله هفت نفر از حکمای فلاطونی جدید یونان بودند که ژوستی‌نین آنها را تبعید کرده بود. بنا بعقیدهٔ برون آمدن این حکما بایران ازاینجا حائز اهمیت میباشد که مسلك تصوف یا طریقهٔ سلوك و عرفانی که بعد ها در ایران میان ایرانیان پیدا شده از همین سرچشمه آب گرفته است .

این پادشاه با کثرت مشاغل و توجه بمسائل و امور زیاد از فرا گرفتن علم و دانش هم غفلت نمیورزید . او حکمت ارسطو و افلاطون را در یك ترجمهٔ پارسی که بامر او صورت گرفته بود خوانده ، در جندی شاپور دانشگاهی تأسیس کرد که در آنجا علم طب بخصوص تدریس میشد ، در صورتیکه از تعلیم حکمت و فلسفه و سایر فنون ادبی هم غفلت نمیشده است . فرامین یا نصایح و کلمات اردشیر بابکان در سلطنت او دوباره منتشر شده و جزء آئین و دستور عالی کشور اعلام گردید

یك «خودای نامك» (خدای نامه) یعنی کتاب شاهان مشتمل بر تاریخ مشهور و افسانه های ایران نیز تدوین گردید و این همان کتابی است که **فردوسی** اساس حماسهٔ رزمی معروف خود را بر آن قرار داده است. حتی از هند که در آنزمان اقصی بلاد شمرده میشد کتب و آثار **پیل پای**[1] پیشقدم ادبی حکایات **ازوپ**[2] آورده شد و همچنین بازی شطرنج[3] و نیل از آن سرزمین دوردست وارد ایران گردیدند و این را هم باید یاد آور شد که دو نفر از زهاد مشهور یا مخاطره جوی ایران کرم ابریشم (تخم نوغان) را از ختن[4] که دوردست ترین بلاد بود آوردند، حقیقة دراینعصر ایران مرکز تبادل افکار بین شرق و غرب بوده است.

قصص و حکایاتی که از این پادشاه نقل شده زیاد است، از آنجمله **مسعودی** مینویسد: «عظمت وشکوه کاخ **کسری** به سفیر امپراطور روم نموده شد و آن مورد تحسین واقع گردید، ولی او وقتیکه ملاحظه نمود که شکل عمارت درجلو بی قاعده و نامنتظم است تعجب نمود وسبب آنرا جویا شد، اطلاع دادند پیرزنی زمین متصل آنرا مالك بود که بهیچ قیمتی حاضر بفروش نشد و **کسری** هم نخواست آنرا بزور بگیرد. سفیر فریاد کرد! این نامنتظمی و نقص بمراتب زیباتر از مربعی میباشد که بتمام معنی کامل است.»

از حکم و امثال **نوشیروان** که در دسترس ما گذاشته شده بسیار و از آن جمله است که «گرانبهاترین اندوختهٔ آدمی برای هنگام حاجت احسانی است که بشخص کریم نموده باشد» درجای دیگر چنین میگوید «ایام نعمت و خوشی بیك

۱ـ (Pilpay) مراد از آثار و کتب پیل پای ظاهراً کلیله و دمنه است. (مترجم).

۲ـ (Aesop) ازوپ نویسندهٔ حکایاتی است مشهور که تا این زمان بنام او باقی مانده و معروف است که او اول غلام بوده و بعد از آزاد شدن کیزوس پادشاه لیدیه از او بسیارقدردانی نمود، بعضی ازمحققین او را همان لقمان معروف دانسته اند. (مترجم).

۳ـ اسم این بازی هندی «چاترانکاه یا چهاردرجه ولی ایرانیان وقتیکه آن را انتخاب کردند اسمش را بغلط شطرنج گذاشتند ولفظ «شاه» از فرزندان وفادار ایران بآن الحاق ومتصل گردید واما کلمهٔ « Chess » در زبان انگلیسی باید دانست که آن ازهمین لغت پارسی بوسیلهٔ واژهٔ (Échecs) فرانسه گرفته شده است. (مؤلف).

٤ـ Khotan.

چشم برهم زدن میگذرد بر خلاف روزهای رنج و محنت که ماهها طول میکشد تا سپری گردد .»

ما فتوحات درخشان این پادشاه را در سابق ذکر نمودیم و چنانچه سایر کارها و اصلاحات مهم کشوری او را ضمیمه کنیم این جا عدل و داد و لیاقت و استعدادش در حسن ترتیب و انضباط ، وسعت نظر و بلندی فکر او و بالاخره فطانت و هوش یا عقل و درایت وی یك شخصیت فوق العاده‌ای در نظر ما مجسم میسازد ، چنانکه فرزندان واقعی ایران هم همین عقیده را که مبنی بر حقیقت است در بارهٔ او دارند .

بزرگمهر

چون شرح احوال **نوشیروان** تمام نخواهد بود مگر اینکه از وزیر معروفش **بزرگمهر** هم ذکری شده باشد لذا نظر خوانندگان را بشرح زیر معطوف میدارد . این مرد برجسته ابتدا توجه شاهانه را بطرف خود جلب نموده برای آموزش وپرورش فرزندش **هرمز** تعیین گردید . اگرچه هرمز در بدو امر صدمه‌ای به احساسات این استاد وارد آورده وی را از خودش رنجانید ، ولی بعد پوزش خواسته همه نوع محبت و احترام باو مینمود . **بزرگمهر** زود کارش بالا گرفته بمنصب وزارت رسید و بسیاری از اصلاحات **نوشیروان** را میتوان بحسن کفایت و کاردانی اومنسوب داشت .

در یکی از حکایات مشهور مشرق زمین نقل شده است که یکوقت مجمعی از حکما با حضور کسری منعقد و این سؤال مطرح گردید که بزرگترین بدبختی کدام است؟ یکنفر حکیم یونانی گفت که آن بنظرم پیری و کودنی است که با فقر واستیصال جمع شده باشد ، دانشمند هندی گفت ، امراض جسم است که به آلام روحی اضافه شده باشد . **بزرگمهر** گفت من خیال میکنم که بدترین مصائب وبدبختی برای آدمی آنست که ببیند عمرش قریب باتمام است و کار نیکی نکرده باشد . این جواب مورد پسند واقع شده و نظر حکمای خارجه را بطرف این مهین دستور جلب نمود . اودر دورهٔ **نوشیروان** و نیز در دورهٔ جانشینان وی نفوذی بسزا داشته مگر **خسروپرویز** که بعقیدهٔ عموم او را بجرم مسیحی شدن بقتل رسانید .



«پادشاه دشمنی راکه برزمین افتاده لگدمال میکند»

فصل چهل و یکم

تشکیلات ، زبان و معماری در دورهٔ سلسلهٔ ساسانی

« مجسمه ایست عظیم که ظاهراً مال یك آدمی‌است پرشور ومیگویندکه آن مجسمهٔ سامپسون است و در اطراف آن مجسمه های زیادی هستند که لباسشان طرز وترکیب لباس فرانسه است ودیگرگوشهای آنها خیلی‌دراز میباشند واین مجسمه‌ها تماماً نیمه برجسته است »

«ژوسفا باربرو درباب مجسمه سازی ساسانیان روی تخته سنگ »

ادارهٔ دولت ساسانی

دراصلاحات ونظم نوین نوشیروان واصول ومبانی آن شرح مبسوطی که طبری[1] نوشته ومسعودی هم آنرا تثبیت وتأیید نموده است بسیار دلچسب وشیرین میباشد وچون این سیستم وطریقه همواره مورد توجه‌شاهان بعد بوده وبرطبق آن عمل‌مینمودند حتی خلفای اسلام هم همانراسرمشق خود قرار داده‌اند لازم میدانم که آنرا بطور تفصیل مذکور دارم .

نوشیروان پس از جلوس بر تخت دریافت ودید که تعدی و اجحاف جور و بیداد ، فساد اخلاق ، اغتشاش و ناامنی ، تعصب مذهبی و بالاخره جنحه و جنایت سراسر کشور را فراگرفته است و لذا بایك ارادهٔ آهنین تصمیم گرفت که برای خاتمه دادن باین اوضاع ناگوار شروع باصلاحات اساسی نموده نظمی نوین برقرار نماید .

---

۱ ــ جلد دوم صفحات ۲۳۲-۲۲۲. من‌بکتاب «ایران درزمان ساسانیان» تألیف‌سرآرتور کریستن‌سن نیز مراجعه نموده‌ام . (مؤلف) .

اول قدمی که برداشت کشور را به‌چهار ایالت (استان) بزرگ تقسیم نمود که آن بشرح زیراست. الف- شرق مشتمل برخراسان و کرمان. ب- غرب که عبارت بود ازعراق و بین‌النهرین. پ- شمال متضمن ارمنستان و آذربایجان ت- جنوب شامل فارس وخوزستان. این حوزه‌بندی نوین ودادن اختیارات زیاد بچهار والی واستاندار تایك‌اندازه خطرناك بنظر میآید، لیکن براثر نفوذ شاه وجدیت وفعالیت شخص او ونیز بوسیلهٔ جاسوسان و کارآگاهان که درتمام مملکت متفرق بودند از هرسوء استفاده وخطری که متصور بود جلوگیری میشد.

مالیات ارضی

اصلاحات مالی و آیین جدید او دراخذ مالیات بمراتب مهمتر ازحوزه‌بندی مزبور بوده‌است، چه شاید، از زمان هخامنشیها رسم براین‌جاری بود که دولت قسمتی ازمحصول را که آن روی حاصلخیزی زمین تعیین میشد دریافت میداشت ومیزانش هم ازیك‌دهم تایك‌ونیم بوده‌است واین طریقهٔ مالیات که بواسطهٔ اجحافات وتحمیلات مأمورین طاقت‌فرسا شده نه‌تنها زارع را از کاردلسرد میکرد ونمیگذاشت که برمقدار محصول خود ودرآمدش بیفزاید بلکه سبب اتلاف وخرابی‌هم بوده است، چه تا جمع کنندگان مالیات یاتحصیلداران مقدارسهمی دولت را معلوم و مفروز نمیکردند[1] زارع نمیتوانست محصولش را بردارد و یا میوه و سر درختی‌ها را جمع کند. **نوشیروان** مالیاتی با کمال بصیرت وفراست وضع نمودمرکب از نقد و جنس هردو، ولی بدینطریق که اول اراضی را حکم داد مساحت کردند و بعداز هرجریبی یکدرهم نقد بامقدار معین ومعلومی جنس مقرر داشت گرفته شود و این‌میزان که فقط برای اراضی مزروع بود هیچوقت زیاد نمیشد ودرنتیجه زارع آزاد بود و میتوانست برای فائدهٔ خودش کار کند و محصولش را هرقدر بخواهد بسط و توسعه بدهد ومخصوصا مطمئن بودکه آنچه‌کشت میکند محصولش را خود خواهد

---

۱ ـ طبری درجلد دوم صفحهٔ ۵۲ کتابش حکایتی نقل کرده‌که قابل توجه‌است و آن بشرح زیر میباشد: قباد یك‌روز طفلی را دیدکه خوشه انگوری از یك درخت انگور چید. مادر طفل که اینرا دید و یراکتك زده وخوشه را ازدستش گرفت و بدرخت بست قباد اززن جهت پرسید درپاسخ گفت چون سهمیهٔ پادشاه هنوز جمع ومفروز نشده جرئت نمیکنند دست بدرخت بزنند. (مؤلف).

برداشت، بطوریکه مینویسند هرسال تمام اراضی مزروع را درست بازدید و معاینه میکردند تا بفهمند کجا آباد شده و کجا نشده است و اینکار چون احتیاج باجزاء و کارمندان زیاد دارد مشکل است آنرا باور کرد، ولی اینقدر مسلم است که در این قسمت پیشرفت قابل ملاحظه‌ای شده ووضعیت کشاورزان نسبت به‌پیش بمراتب بهتر و رضایت بخش‌تر بوده است. علاوه برمالیات ارضی مالیاتی بردرختان میوه‌دار وضع نمود ونیز مالیات برمستغلات ومالیات سرانه هم بوده‌است. مالیات‌های مذکورهٔ فوق درسه قسط، درهر چهارماهی یك قسط پرداخت میشد و برای جلوگیری ازتعدی و اجحاف مأمورین به‌مغ‌ها اختیار داده شدکه دراعمال آنها نظارت کنند.

پیشرفت درآبیاری و وسایل ارتباط

علاوه بر اصلاحات اساسی بالا نوشیروان در ترقی و توسعهٔ وسایل آبیاری همواره کوشش مینمود، او درساخت سدهاو بند ها وسایر وسایل آبیاری که درآنوقت مثل‌امروز قسمت اعظم محصولات کشاورزی نتیجهٔ مستقیم آن بود بذل مساعی نموده وقدمهای وسیعی برداشت، برای ازدیاد نفوس مملکت ازدواج را مخصوصاً در میان فقرا و تهیدستان ترویج نمود ونیز قسمتی ازاسرای خارجه‌را درجاهای مختلف کشور جاداد. همچنین در باب وسایل ارتباطیه از هرنوع اهتمام داشته اهمیتی بسزا بآن میداد، جاده های عمدهٔ تجارتی محفوظ ودرتعمیر پل‌ها ونگاهداری راهها نهایت مراقبت واهتمام بعمل میآمده است. اروپائیانی که امروز بایران سفر میکنند چیزی درنظر آنها زننده‌تر از این نیست که می‌بینند موضوع جاده‌ها وپل‌ها بکلی درطاق نسیان گذاشته شده وابداً توجهی بآنها نمیشود و این موجب حزن و ملال‌است که دیده شود باشندگان کشور باین‌وضع قانع وراضی میباشند[1]. اما در دادگستری، اگرچه نوشیروان درهنگام ضرورت بیرحم وسخت‌دل بود، شاید این اول دفعه ایست در تاریخ ایران که شدت و

---

۱ ـ اشاره بوضعیت سابق راههای کشور است ولی خوانندگان ما میدانندکه از بیست سال واندی باین طرف این وضعیت بکلی تغییر کرده درساختمان طرق واحداث راههای متعدد در ایران انقلاب حیرت انگیزی رویداده است، من در پاورقی صفحهٔ ۳۶ کتاب حاضر شرحی برسبیل اجمال در اینباب نوشته‌ام وتکرارآنرا زاید میدانم. (مترجم)

سختی با رافت ورحم هردو بهم آمیخته شده‌است بویژه درمورد جوان.

ممکن‌است ایراد شود که این اصلاحات تماماً نتیجهٔ مستقیم فعالیت و مراقبت دائمی شخص اول مملکت و نفوذ واقتدار شخص او بوده‌است و آن تایك‌اندازه صحیح هم هست، معذلك اینراهم نمیتوان انکار کرد که یك رجال نامی ومخصوصاً اگر موفق شده که مدتهای زیادی برسریر حکومت باقیماند باشخصیت خودش اثری دراصلاحات باقی خواهد گذاشت که نه فقط رعایا و زارعین از برکت آن تایك نسل در رفاه بوده زیر بارظلم و بی‌حسابی نمیروند بلکه کارمندان ومتصدیان امورمالی‌هم باید نسبت به‌ایام پیش ازاصلاحات جاریه درتمام کشور بیشتر کار آمد وقابل و کمترحریص ومتعدی باشند.

آرتش

بزرگترین تباین‌واختلاف بین پارتیها وسلسلهٔ‌ساسانی‌اختلاف وتباینی‌است که درترکیب قوای نظامی آنها وجود دارد. در سلطنت‌پارتی‌ها سواران سبك‌اسلحه جز تیرسلاح عمدهٔ دیگری نداشتند واما سواران سنگین اسلحه باید دانست شمارهٔ آنها خیلی کم بوده وبندرت هم نقش‌مهمی درجنگ بازی کرده‌اند و راجع به پیاده‌نظام هم همانطور که درایران حالیه دیده‌میشود قسمت مزبور خیلی کم مورد توجه واطمینان بوده است.

لیکن در دورهٔ ساسانیان اساساً فتح یاشکست منوط و مربوط به سواره نظام عالی بوده است. این‌سواران مانند سرداران قرون وسطای اروپا دارای‌اسلحهٔ سنگین بودند، سواران زبده را از متمقین نسبة پست مثل سالاسن ها فراهم می کردند. سرباز سوارهٔ‌ایرانی بطوریکه درنقوش‌برجسته مشاهده می‌شود کلاه‌خود‌برسر گذاشته و زره و جوشن برتن راست کرده است ودیگر یك‌سپر مدوری برپشت آویزان‌است. اینها اسلحهٔ دفاعی بوده واما اسلحهٔ تعرضی وآن از یك نیزهٔ سنگین و شمشیر وگرز تشکیل می‌یافت.

اعضاء و جوارح اسبان را هم بقدری از صفحات آهن می پوشانیدند که اسبان جنگی همانند اسبهای عرابه‌ای‌که در نقوش برجسته دیده می‌شوند برای اینکار لازم داشت همچنانکه برای سرداران قرون وسطای اروپا اسبی شبیه بآن بوده است که

امروز درآمدن نژاد آنرا می‌بینیم که کاری آب‌جو فروشی را میکشد. تیراندازان مثل کمانداران قرون وسطی قسمت مهم پیاده نظام را تشکیل میدادند. آنها ازپشت سپر های مشبکی بانهایت تندی وفرزی ونیز مهارت واستادی تیر انداخته ودشمن‌رابستوه میآوردند. این سپرهای مشبکی را هخامنشی‌ها از آشوزی‌ها گرفته وتازمان‌ساسانیان در آرتش ایران رواج داشته است . بقیهٔ پیاده نظام پشت سر تیراندازان برای تقویت وحمایت آنها مقام داشته واسلحهٔ تعرضی آنها نیزه و شمشیر بوده است، ولی اسلحهٔ دفاعی آنقدرنداشتند، این‌دسته‌قشون چنانکه‌عملیات جنگی‌نشان میدهد بالژیون‌های رومی بخوبی‌جنگیده وازعهده‌سربازان رومی‌هم آورد وحریف خوددرست‌برمیآمدند، برخلاف سپاه پیادهٔ پارتیها که تقریباً همیشه از جنگ تن به تن اجتناب میکردند .

واین بطوریکه درفصل بیست و دوم ذکر شد ، در اربیل بود که فیلها نخستین بار دریك جنگ رسمی معروف عرض اندام نموده اند واما چه نقشی بازی کرده اند ذکری از آن بعمل نیامده است؛ از آنوقت به‌بعد اهمیت فراوانی بآنها در جنگ داده میشد ،گرچه پارتیها ازاین‌قسمت غافل بوده واهمیتی باین‌حیوان نمی‌دادند، حتی در لازیکا که از مرکز خیلی دور افتاده بود سپاهیان ساسانی فیلان جنگی با خود برده بودند . این‌فیلها چنانکه در آتیه معلوم خواهد شد درجنگ علیه اعراب نقش خوبی بازی‌کرده و خدمت نمایانی‌کردند .

ازجمله تفوق وبرتری شاهنشاهی ساسانی نسبت بسلسلهٔ پیش این بوده‌است که درفنون محاصره وگشودن قلاع وشهرها مهارت داشته وازتمام آلات وادوات‌محاصره استفاده میکردند. پادشاهان ساسانی؛ مخصوصا دردوره های اخیر هرقلعهٔ مهمی‌راکه مورد حمله قرار میگرفت تسخیر نموده برخلاف پارتیها که عملا از عهدهٔ تسخیر یك شهر دارای برج و بارو برنمیآمدند . طریقهٔ معمول در محاصره این بود که بوسیلهٔ گودالهائی کـه میکندند تحت حفاظت سپر های مشبکی پیش رفته تا به خندق شهر میرسیدند وبعد آنرا باخاك وخاشاك پرمیکردند، آنوقت باگرز ودبوس یاسایرادوات بدیوار میزدند تا منفذی پیدا میشده سپس حمله بشهر میبردند ، یا اینکه برجهای

متحرکی نزدیك دیوار بنامیکردند و بامنجنیق‌های سوار بر آن دشمن‌رااز استحکامات خود میراندند ، ما هیچ دلیل نداریم که بگوئیم ساسانیان در فن محاصرهٔ شهر ها بر رومیان که ابتدا استاد آنها بودند برتری داشته اند ، لیکن نسبت به پارتیها ابدا جای تردید نیست که آنها درتمام قسمت‌های مربوطهٔ بفن حرب بمراتب جلوتر بوده اند.

درقشون نوشیروان بیکسانی حقوق داده میشد که کار آمد و درست مسلح و آمادهٔ کار باشد ویا اگر جزو سواره نظام بودند ازاسلحه واسباب سواری آنها چیزی کم نباشد . چنانکه در این باب نقل شده که شاهنشاه یکی را با اختیارات تام برای پرداخت حقوق تعیین نمود ونامبرده تمام افراد قشون را در میدانی سان دیده اما در پرداخت وجه تعلل نمود تا آنکه خود نوشیروان هم برای دریافت حقوق خود حضور پیدا کند ، بالاخره شاهنشاه نیز درحالیکه سلاح زیب تن کرده سواره وارد میدان گردید . دراینجا او مورد بازرسی کامل واقع شد ودرنتیجه معلوم گردید دوزه کمان یدکی راکه جزو اسلحهٔ سواره نظام بود باخود ندارد ولذا اشاره شدکه برگردد و آنرا باخود بیاورد. این پادشاه نامی هم حسن اطاعت نشان داده بقصر برگشت و آن دوزه کمان را برداشته بدانمحل عودت نمود وپس از بازدید و سان قشون چهار هزار ویکصددرهم یایکصد و دوازده پوند که عالیترین حقوق یعنی حقوق درجهٔ سپهسالاری آنروز بود دریافت داشت.

ازاین بیان ثابت میشود که نوشیروان درتشکیل آرتش ثابت مرتب برخلاف روش تحمیلی ملوك‌الطوایف رویهٔ اردشیر را برگزیده است.

شاه و دربار

عظمت و شکوه دربار شاهان ساسانی و تجملات آن حیرت انگیز بود ، بطوریکه درتاریخ عالم نظیر آن در هیچیك از خاندانهای سلطنتی دیده نشده است . نقل میکنند دیوکلسین درطرز لباس و نیز در رسوم و آداب درباری از پادشاهان ساسانی تقلید مینموده است . نقوش برجسته صورت صحیح واقعی اسلحهٔ عالی جنگی ، زربفتهای پر ثروت ، زین و یراقهای مجلل و باشکوه را که بامر شاهنشاه وانمود شده برای ما محفوظ داشته و در

دسترس ما گذاشته‌اند محیط شاه یعنی اطاق تختگاه بزرگ او نمونهٔ کامل از حشمت و جلال بوده است و از جمله نفایس آن یکی قالی زربفتی معروف به « فردوس شاهی » یا بهارستان کسری میباشد طول این فرش هفتاد و عرض آن شصت ارش بود. شرحی که موئر[1] دربنباب نوشته ما آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم. این فرش باغی را نمایش میداد که خاکش از طلا و زمین آن از نقره و چمن آن زمرد و جویبارش از لؤلؤ و مروارید بوده است و نیز اشجار و اثمار و گلها و ریاحین آن تماماً از خرده‌های درخشان الماس و یاقوت و سایر جواهرات نفیسهٔ گرانبها تشکیل یافته بود. این فرش عدیم النظیر و تخت بزرگ زرین که هر پایهٔ آن از یك یاقوت تشکیل یافته بود و نیز تاج شاهی بی بها که بواسطهٔ حجم و سنگینی زیاد آنرا بر سقف آویزان کرده بودند واقعاً هر بیننده‌ای را مات و مبهوت میساخت.

آئین دربار نیز شاهانه وفوق‌العاده مجلل و عالی بود. اولا پادشاه دور از سایرین که در اینمیانه پرده‌ای هم حایل بود بر تخت می‌نشست. اینجا حتی از بزرگترین رجال درباری تا وقتیکه بطور خاصی اجازت نمی‌یافت نمیتوانست نزدیك برود. مسعودی مینویسد دربار ازسه طبقهٔ بزرگ تشکیل می‌یافت اول صاحبمنصبان ارشد و شاهزادگان بزرگ نامی در سمت راست تخت بفاصلهٔ سی پا دور از پردهٔ شاه میایستادند و بعد استانداران وفرمانداران و نیز پادشاهان دست نشانده بهمین فاصله پشت سر صف می‌کشیدند ودر آخر بازیگران و نوازندگان وسازندگان بودند که طبقهٔ سوم را تشکیل میدادند، گارد شاهی ظن قوی آنست که در سمت چپ تخت میایستادند. وقتیکه شاه بیکی از رعایا اجازهٔ حضور میداد او با دستمالی دهان خود را می‌بست تا از دم او « مقام مقدس شاهانه » آلوده و پلید نشود، او وقتیکه از پرده داخل میشد فوراً بروی خاك میافتاد وهمینطور افتاده بود تا آنکه اجازه میيافت بلند شود.

وضع زنان ازبعضی جهات خوب و پسندیده بود، چه یك چنین قانونی که آنها را منزوی کند در کار نبود بلکه آزادی داشته‌اند. عدهٔ زنان خسروپرویز در میان

---

[1] - Muir.

شاهان ساسانی از همه زیاد تر بوده است ، چنانکه طبری مینویسد عدهٔ زنانی که او در حبالهٔ خود داشت دوازده هزار بودند ومعذلك عشق و علاقه وخاص او به شیرین بوده است . بطوریکه از زمان هخامنشی ها معمول بود هر یك از پادشاهان یك زن معتبر داشت که عموماً شاهدخت (شاهزاده) بود ، هرچند این رسم استثنا پذیر هم بوده است ، این عدهٔ زنان اومعمولا باید بسیاری ازسلاطین ضعیف را از پا درانداخته و تحمیل زیادی بر مالیهٔ مملکت بوده است .

عمدهٔ مشغولیت و تفریح شاهان ساسانی شکار بوده است و برای اینکار ترتیبی که معمول بود اینکه در قورق گاهها (فرادیس یا باغهای بزرگ سلطنتی) جانوران شکاری زیادی جمع آوری میکردند و یا در یك محل شکارخیز حیوانات شکاری را از جلو رانده بسمت محوطه‌ای که پرچین یا طنابی بدور آن کشیده بودند میبردند. قوش بازی هم‌از قدیم معروف و متداول بوده حتی از میان افسران دربارساسانی‌یکی هم قوشچی باشی بوده است .

بازی‌چوگان نیز درمیان پادشاهان ساسانی معمول بود . چنانکه سابقادرتاریخ پهلوی مذکور داشتیم اردشیر مؤسس این سلسله بدربار اردوان دعوت شده و یك روز با پسران پادشاه بشکار و میدان چوگان بازی میرود و آن بنظرم اول دفعه‌ای- است که دیده میشود در تاریخ ذکری از چوگان بازی بمیان آمده است و نیز شاپور اول ، علاقه‌ای که باین بازی داشت ما آنرا در سابق ذکر نمودیم .

ازمیان پادشاهان اخیر نه‌تنها خسروپرویز بلکه‌شیرین وبانوهای‌او معروف‌است درساعات تفریح چوگان بازی میکردند، چنانکه نظامی دراین‌خصوص سروده‌است:

چو در بازیگهٔ میدان رسیدند | پریرویان ز شادی می‌پریدند
روان شد هر مهی چون آفتابی | پدید آمد ز هر کبکی عقابی
گهی خورشیدبردی گوی و گه‌ماه | گهی شیرین گروداد‌ی و گه‌شاه

واما بازیهای توی خانگی و آن شطرنج بود که دربالا ذکر شد . نوا وموسیقی بطوریکه حجاریها و نقوش برجسته نشان میدهند مقام بسیار شایسته و ارجمندی را

دارا بوده است وحتی در شکارگاهها ارکستر و دستهٔ مغنی همراه بوده وشاه در اثنای تاخت‌وتاز از شنیدن نغمات والحان دلپذیر روحش تقویت میبافت واینکه درشهرهای بزرك‌ایران هنوز معمول‌است که هنگام طلوع وغروب آفتاب ساز میزنند تاریخ آن اگر



۱۵- کاخ ساسانی در فیروز آباد

بقهقهرا برویم ظن قوی اینست که منتهی بدورهٔ ساسانیان[1] میشود .

زبان پهلوی اینمسئله که زبان رسمی دورهٔ ساسانیان چه بود تا یك اندازه

۱- افتخار عوالم شیعه صفحات ۸۷-۸۶. (مؤلف) .

مبهم و تاریك است . کتب و رسائل زیادی که حجم آنها طبق نظریهٔ وست[1] و تخمینی که کرده باندازهٔ حجم توراث میباشد در پهلوی[2] بما رسیده است و باید دانست که این لفظ یعنی کلمهٔ پهلوی بیشتر درخط است نه لغت و زبان ، ولی عموما بدین رفته‌اند که، زبان رسمی ایرانیان در دورهٔ ساسانیان پهلوی بوده است . تاریخ اولیهٔ استعمال این زبان و تکلم بآن تا چهارصد سال پیش از میلاد است و آخرین کتابی هم که در آن نوشته شده متعلق بقرن نهم میلادی میباشد ، لیکن در اثناء نیمهٔ آخری حیات آن ، استعمال پهلوی محدود و منحصر به نقل از کتابهائی بوده که پیش باین زبان نوشته شده بودند . یکی از چیزهای شگفت آوری که دراین زبان وجود دارد آنست که آنچه خوانده میشود کاملا غیر از آنچیزی است که نوشته شده است ، مثلا بجای عنوان پادشاه « شاه شاهان » بزبان آرامی « ملکان ملکا » نوشته شده در صورتیکه آن « شاه شاهان » خوانده شده است و یك مثال دیگر که عمومی است «لاهما» برای نان نوشته ولی نان خوانده میشود و مانند آن واین رسم و طرز تحریر برای مردمی که خط کتاب آنها از علائم و رموز تشکیل یافته و یا مجموعهٔ این حروف را دائماً بجای علامت و نشان میگرفتند یك امرعادی بوده‌است چنانکه پروفسور برون تحقیقاً نشان داده علم سیاقی که امروزدر تمام ایران متداول است که در حساب بکارمیبرند مخفف یا مصحف اشکال نام‌های عربی‌است که برای شماره های مختلف استعمال میشوند.

من در فصل نهم کتاب شرحی از اوستا بطور مختصر مذکور داشتم و گفتم که آن بزبان ویژه موسوم به اوستائی نوشته شده وتا طلوع سلسلهٔ ساسانی مهجور ودر طاق فراموشی گذارده شده بود، ولی دراین زمان وبتوسط اردشیر کتاب مزبوردقیقاً

---

۱ ــ «مقدار، زبان، وعصرادبیات پهلوی» تألیف فاضل مشارالیه. برون درتاریخ ادبیات‌ایران شرحی بطوراختصار دراینباب نوشته ومن‌خودم‌را مدیون کتابهای پروفسورنامبرده میدانم. (مؤلف).

۲ ــ در اینجا لازمست که معانی دقیق این کلمات را شرح کنیم . واژهٔ «پهلوی» بمعنای «پارتی» مشتق از پرتوا است و باین صورت درکتیبه‌های بیستون آمده . درزبان پارسی این‌واژه در مورد زبان پارسی قدیم بکارمیرود وحال آنکه نویسندگان اروپائی زبان پارسی زمان‌ساسانیان را باین اسم‌مینامند. هزوارش اصطلاحیست که‌شامل واژه‌های‌آرامی دخیل درمتون پهلوی میکردد. چنین واژه‌هائی چندان فراوان است که فقط « پس دندهای‌فعل ، ضمایر وساختمان جمله» قسمتهای پارسی متن را تشکیل میدهند . (مؤلف) .

جمع آوری شده و مدون گردید. این کتاب بواسطهٔ رواج یافتن کتابهای مقدس زردشت دوباره در پهلوی شرح شده و بر حجمش افزود، در فرنگستان تقریباً تا زمان اخیر کتب مقدس زردشت را زند اوستا مینامیدند ولی اکنون بر همه مبرهن گردیده که زند شرح بر متن باستان بزبان پهلوی است و اما پازند و آن عبارتست ازشرح برشرح. ممکن است سئوال شود که بین فارسی امروز باپهلوی نسبت وارتباطی که هست چیست؟ درجواب میگوئیم که پهلوی زبان مهجور ومتروك ایرانی میباشد، چه پیش ازورود زبان عرب بآن تکلم مینمودند. اگر برای تحصیل کردههای امروزایرانی زبان مزبور گفته شود درصورتیکه (هوزوارش) آنرا بردارند تااندازهای قابل فهم میباشد.

کتیبه های پهلوی روی تخته سنگ

کتیبه هائی که از پهلوی در احجار منقوش است وقسمت زیاد آنها حل شده مشتمل برمطالب مهم تاریخی میباشد واز آن جمله« نقش رجب[1] » است که تاریخ آن متعلق بزمان اردشیر میباشد. این کتیبه بدو لهجهٔ پهلوی نوشته شده است وترجمهای هم از یونانی ضمیمهٔ آن میباشد. درپایان قرن هیجدهم میلادی د، ساسی برای ترجمهٔ آن بکمك یونانی کوشش مظفرانه نموده لیکن با همهٔ این موفقیت های درخشان و مساعی و کوششهای خیلی سختی که در اینباب تا کنون شده هنوز برای روشن کردن این یادداشت های تاریخی خیلی چیزها باقیمانده که حل نشده است.

ادبیات پهلوی

وست[2] کتب ونوشتجات پهلوی را بسه قسمت زیر تقسیم کرده است. الف ـ تراجم و تفاسیر متن اوستا درپهلوی. ب ـ کتابهای پهلوی راجع بامور مذهبی. پ ـ کتب و رسائل غیر مذهبی. اما قسمت اول و آن مشتمل است بر بیست و هفت کتاب یا رساله، ولی بطوریکه وست خاطر نشان میکند آنهارا نمیتوان نمونهٔخوب ادبیات پهلوی دانست «زیرا مترجمین پارسی بواسطهٔ اوستا پا بند بودهاند که لغات و الفاظ آنرا همانطورکه بوده مرتب و مدون نمایند» و اما قسمت دوم و آن پنجاه و پنج کتاب و رساله است و حاوی پانصد هزار لغت یا

۱ ـ وآن عنوان فصل ۳٦ کتاب قرار داده شده است. (مؤلف).

۲ ـ West

واژه میباشد . در این قسمت ، ادبیات ذیقیمت زیادی موجود و در دسترس ما گذاشته شده که از آنجمله است دینکرت یعنی سُنن واعمال مذهبی و نیز بوندهشن یااساس دهنده که دارای اهمیتی بسزا میباشند . وست کتابهای دیگری‌را هم ذکر نموده بعلاوه امثال ، تفاسیر و روایات زیادی را نیز اسم برده است .

و اما قسمت اخیر و آن فقط یازده کتاب ورساله است که قدیمتر ازهمه‌یات کار-زریران میباشد و آن داستانی‌است درپهلوی که درپانصد سال بعدازمیلاد نوشته شده-است. این داستان چنانکه برون مینویسد بتمام داستان‌های رزمی ملی‌مربوط میباشد، گوکه آن یاك حکایت بیش نیست، لیکن عناصر ومواد اصلی وی همانست که درطبری وشاهنامه موجود میباشند واین قضیه بسیار مهم وقابل دقت نظراست وازاین کتاب هم نفیس‌تر کارنامك پهلوی آرت خشتر پاپکان میباشد که نولدکه آنرا بآلمانی ترجمه نموده‌است .کتاب نامبرده درششصد سال بعد ازمیلاد نوشته شده است وازمقابلهٔ آن باشاهنامه معلوم میشودکه فردوسی درمتابعت‌ازاسناد ومآخذ ساسانی‌خود تاچه‌اندازه دقیق ومواظب بوده‌است. کتابهای دیگر شامل رسایل ومقالاتی‌هستند درعجایب سیستان و بازی شطرنج واما درموضوع شعر وشاعری ابداً چیزی ازساسانیان بما نرسیده‌است.

نمونهٔ معماری ساسانی

از آثار معماری وفنون پارتیها چون چیز قابلی دردست‌نیست نمیتوان سبك معماری سلسلهٔ نامبرده را وصف نمود چه‌بوده-است . البته شاهان ساسانی آثار و یادگار هـای مجلل و با شکوهـی را از معماری هخامنشیان خیلی بهتر ازوضعی که امروز ازآنها بنظر میرسد بمیراث برده‌اند واما از آنجا که کرسی حکومت ایران در ایران اصلی نبوده بلکه در درهٔ دجله وفرات واقع شده وتیسفون که ازپارتیها بطورمیراث بآنها رسیده پایتخت واقعی بوده‌است لذا ایشان برای احتیاجات خودشان در معماری از هاترا یعنی‌الحضر و تیسفون نمونه گرفتند .

خصایص عمدهٔ معماری ساسانی

قدیمترین ابنیهٔ ساسانی همگی تقریباً روی نقشهٔ واحدی بنا شده اند که نهایت درجه بسیط و ساده است . من در نظر گرفته‌ام بعض. از این کاخ ها راکه شهرتی بسزا دارند ذیلا

بطور خیلی مختصر تشریح و توصیف نمایم.

کاخهای مزبور که درشکل، مربع مستطیل میباشند عموماً درطول شرقی وغربی ساخته شده و مدخل بنا یعنی سرسرا یا طاق بلند عالی درست در وسط واقع است بطوریکه آن یك خاصهٔ برجستهٔ کاخ میباشد واین طرز حتی درابنیهٔ مذهبی ومسکونی فعلی ایران هم دیده میشود و دیگر ازخصایص وممیزات، تعداد اطاقهای مربعی شکل- است که مطوق و گنبدی وهر کدام بدیگری راه داشته یعنی تو درتو بوده‌است. حیاط وصحنی نظیر ایران کنونی یك خاصهٔ ثابت وتغییر ناپذیر شمرده میشده است. کاخهای دواشکوبه درهیچ‌جا دیده نمیشود. تزئینات بنا عبارتست ازطاق‌نماها،مقرنس کاری‌ها، ستون‌های مربع یا نیم‌ستونها همچنانکه در هاترا (الحضر) بود واما زینت‌های داخل کاخ و آن گچ کاری و رنگ آمیزی و نقاشی بوده‌است.

کاخ فیروزآباد

در جنوب شرقی شیراز سر دو راهی که بسمت بوشهر میرود کاخ جور و حالیه معروف به فیروزآباد واقع‌است و آن از باستانی‌ترین کاخهای ساسانی شمرده شده و تاریخ ساختمان بطوریکه نوشته اند از قرن سوم میلادی‌است. طرح وزمینهٔ بنا مستطیل میباشد وآن سیصدوبیست‌پا درازی دارد وهفتاد پا پهنا. مدخل کاخ فقط یکی‌است وآن عبارت ازیك طاق هلالی‌قشنگی بوده که ازآنجا داخل یك‌تالارگنبد شکلی میشده‌که نود پا درازی وچهل وسه پا پهنا داشته‌است، درهریك از دوطرف این منظر عالی تالارهای کوچکتری قرینهٔ هم وجود داشت، پشت سر این‌اطاقهای عمده واساسی سه‌اطاق مربعی پوشیده ازگنبدهای بیضی شکل‌بودند، گنبدهای مزبور بعقیدهٔ بعضی قدیمترین نمونهٔ گنبد[1] ایران میباشند، این آپارتمانها با راهرو در و مدخل های آراسته ونیز پنجره‌های مصنوعی آنهابه‌اطاقهائی راه داشته است که بطرف یك صحنی درحدود نود پای مربع باز میشدند و گرداگرد آن اطاقهائی باندازه های مختلف بنا شده بودند.

---

۱ ــ «تاریخ وترقی و تکامل‌تدریجی گنبد درایران» تألیف ك، آ. ت کرسول (Cresswel) (مجلهٔ ر، آ، س شمارهٔ جولای ۱۹۱٤). عقیدهٔ نویسندگان امروز برخلاف سابق براینست که کاخ فیروزآباد قدیمتر از سروستان است. (مؤلف).

تزئینات بیرونی که عبارتست ازهلالهای بلند و تنگ و نیم‌ستونهائی بشکل نی بمجموع این ساختمان معظم صورتی که داده است ساده وبطورقطع بی‌پیرایه میباشد، هرچند تناسب آن برای یك دژ محکم و معظم بیشتر از یك عمارت مسکونی‌است. منجمله کاخ سروستان واقع در نزدیکی فیروزآباد است، گو که آن قدری بعدتر بنا شده لیکن قرابت نزدیکی باین کاخ قدیم دارد.

طاق کسری

طاق معروف کسری[1] که منظرهٔ آن بطوریکه درفصل چهل و دوم ذکرخواهد شد اعراب‌را مات ومبهوت ساخته‌بود بدبختانه امروز جز پاره‌های یك‌تالار مسقف‌طاقی به‌پهنای ۲۵متر و۸۰ سانتیمترچیزی از آن باقی نمانده است، شاهنشاه ساسانی‌معمولا دراین‌اطاق برتخت زرین‌خویش‌نشسته برعایایش خود را نشان میداد. تالار مزبور حتی در دوره های بربادی خود ستایش هریك از طبقات مسافرین راکه بدجله وازآنجا به بغداد سفر میکردند جلب مینموده است. تزئین و آرایشی که بسردر یاجلو عمارت داده شده‌است بواسطهٔ ستونها وهره‌ها عمارت را بچندین قسمت منقسم نموده و نتیجه‌ای که از آن حاصل شده بطوریکه از گراور کتاب‌معلوم میگردد بی‌نهایت جاذب وفریبنده‌است. چون‌ازاین‌کاخ مجلل جز یك‌خرابه چیزی باقی‌نمانده لذا نمیتوان راجع به‌شیوه وطرزساختمان آن اظهارعقیده‌نموده زمینه وطرح بنا راکه ازشاهکارهای معماری عصر **نوشیروان** است معلوم داشت ولی دراین شکی‌نیست که آن ازروی نقشهٔ کاخهای‌فوق‌الذکر بناشده‌است. **خاقانی** خرابهٔ این کاخ را برای موعظت وعبرت موضوع قرار داده قصیده‌ای گفته که چند بیت آن این است.

هان ایدل عبرت بین[2] از دیده نظر کن هان

ایوان مداین[3] را آئینه عبرت دان

---

۱ ــ این کاخ، ایوان یا طاق کسری هردو نامیده شده است و این دو اسم در معنا یکی و فرقی با هم ندارند ولی اصطلاح اولی قدیمتر میباشد. (مؤلف).

۲- نویسنده درترجمهٔ انگلیسی این‌شعر، «عبرت‌بین» رااشتباهاً فعل‌امرپنداشته‌است. (مترجم).

۳ ــ مداین یعنی شهرها اسمی است که اعراب به تیسفون میدادند چه بناءآن مطابق روایات از بهم‌زدن هفت شهر وهفت قصبه صورت گرفته است (مؤلف).

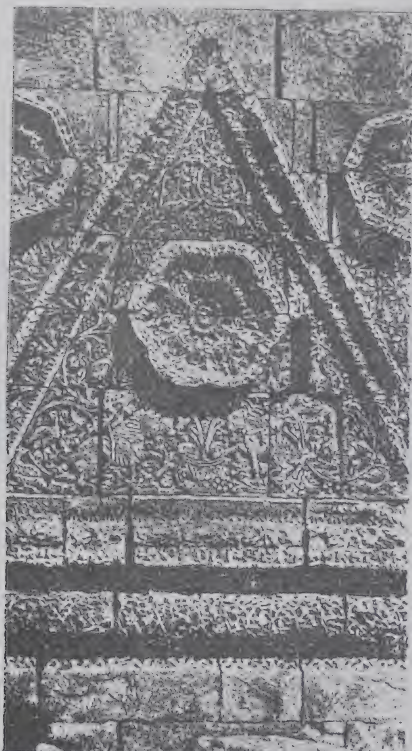
یك ره ز ره دجله منزل بمداین کن
از دیده دوم دجله بر خاك مداین ران
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان
تا سلسلهٔ ایوان بشکست مداین را
درسلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان

کاخ خسرو در قصر شیرین

کاخ فیروزآباد وسروستان نسبةً کوچك ودربناء آنها منظور این نبود که جمع کثیری از خدمتگذاران و چاکران را در آنها منزل داده باشند ، ولی اکنون قلم را بطرف کاخی معطوف میداریم که اساسا با آنها تفاوت وفرق دارد و آن عبارتست از «عمارت الخسرو» یا کاخ خسرو درقصرشیرین که درسمت غربی دامنه‌های زاگروس واقع وتاریخش هم از آغاز سدهٔ هفتم میلادیست. کاخ نامبرده درپارکی که محیط آن شش هزار متر میباشد بنا شده‌است، دربعضی جاها دیوارش هنوز نمودار است و آن شش متر ونیم ارتفاع دارد . در این نزهتگاه وسیع امروزه بجز ریشه‌های درختان خرما وانارچیزدیگری دیده نمیشود، لیکن نویسندگان عرب شرح زیبائی این باغ وشمارهٔ جانوران نادر و کمیابی راکه در آن آزاد می گشتند به‌تفصیل نوشته‌اند .

این کاخ مجلل که شعاع برکهٔ آب مصنوعی جلو آن چشمها را خیره مینمود درطول شرقی وغربی بناشده ودارای ۳۴۲ مترطول ودرعریض‌ترین نقطه‌دارای ۱۸۷متر عرض بوده‌است. درسمت شرقی عمارت پله کانی دردوردیف بودکه منتهی بایوانی میشد که ۹۹ متر پهنا داشته است. این ایوان براطاقهای مسقف طاقی چندی قرار داشته که سه اطاق آن مدخل یك دهلیز طویلی را تشکیل میدادند و اطاقهای متعدد دیگری هم باین‌دهلیز راه داشته‌اند. مدخل اصلی عمارت ازهمان پله کان فوق وازوسط ایوان بیك سرازیری میگذشت که با ۲٤ ستون آرایش یافته بودواز آنجا به‌عمارت خصوصی شاهنشاه‌داخل‌میشدند. اول تالار بزرگ ووسیع این کاخ بسه‌راهرو تقسیم شده ومنتهی

باطاق مربعی میشده‌است و بعداز آنجا باطاقهای دیگری داخل میشدند وایوان‌مسقفی



۵۲ - تزئینات کاخ ماشیتا
(اقتباس از کتاب «هفتمین دولت بزرگ شرقی»)

نیز درمرکز حیاط قصر دیده میشد. اطاقهای پادشاه (نظیر آنچه درتخت جمشیداست) دارای سقف چوبی برخلاف اطاقهای دیگر که عموماً طاقی بودند مصالح و موادی که دراین ساختمان بکار رفته ازسنگهای آهکی کاخهای هخامنشی پست‌تر میباشد که در آن صفحات این‌مواد زیادتر بوده است. ستونها از آجر تراش وباگچ اندود شده و در اینقسمت هم باموادکاخهای مجلل هخامنشی تفاوت کلی دارد.

کاخ ماشیتا

این کاخ درآغازسدهٔ هفتم میلادی بدست خسرو پرویز بناشده ونسبت به «عمارت خسرو» وسعتش کمتراست ، تزئینات این کاخ از حیث زیبائی و تناسب‌الحق حیرت انگیز و نمیتوان نظیر آنرا درسایر جاهای ایران پیداکرد . سنگهای سختی‌که بچندین مثلث تقسیم شده و در هر قسمتی گل و بته منقوش و بعد در تمام اطراف آن شاخ و برگ وحیوانات و میوه‌جات نقر کرده‌اند که ازمیانهٔ آنها بسیاری ازحیوانات نمودار‌است ومیتوان آنهارا تمیز دادوشناخت.

در شاهنشاهی ایران هیچوقت چنین تزئیناتی‌که نمونهٔ جمال و نفاست و ظرافت باشد دیده نشده واین بدست مسرفانهٔ خسرو پرویز سبکسر درمحلی که‌ازایران مسافت زیادی داشته صورت گرفته‌است، ولی مقدر نبود او بیش ازچندسالی از آن متمتع شود.

نقوش برجسته در نقش رستم

مشهورترین وعالیترین شاهکارفنی شاهان ساسانی نقوش برجسته درنقش رستم و یا بطوریکه نامیده شده اند « صورت رستم » میباشندکه نمونه‌های دیگر و بهمان‌اندازه جالب توجه درشاپور و سایر جاها موجود میباشد. من درفصل پانزدهم شرحی راجع بمقابر و دخمه های پادشاهان مقتدرهخامنشی که درتخته‌سنگ‌ها بریده‌اند مذکور داشتم ودرزیرهمین‌ها است که شاهان ساسانی شرح فتوحات ومفاخر وپیروزیهای خودشان را باکمال‌اهتمام نقرکرده‌اند. قبل‌از توصیف این‌تصاویر که وقتیکه یکنفر نزدیك میرسدآنهارا می‌بیند که با یك ابهت و عظمتی روی تخته سنگ هائی که سراشیب گذارده شده قرار دارند خالی از دلچسبی نیست که تذکر داده شود که حقیقت آنها مثل حجاریهای بیستون از سالیان دراز مکتوم بوده و فقط از یکصد سال است که پرده از روی این‌راز برداشته

شده است. ایرانیان قرنها بود صورت مبارز منقور دارای ریش بلندرا متعلق به رستم پهلوان نامی خود دانسته وچیزی غیراز این در مُخیلهٔ آنها خطور نمیکرد واین اشتباه



۵۳ ـ طاق بستان در کرمانشاه

دراسم «صورت رستم» هنوز دوام دارد، چه درباب نقوش برجسته دیده میشود همین اسم از تمام طبقات بطور ثابت استعمال میشود. شکی نیست که مسافرین و جهانگردان اروپائی هم در نوشتجات خود راجع باینموضوع بخطارفته بیاناتی که دراین باب نموده‌اند ازحلیهٔ صحت و حقیقت عاریست. از میانه آنها فقط **جوزفا باربرو**[۱] از اهل و نیز که درقرن پانزدهم بایران سفر کرده است بیانی که دراینخصوص نموده قابل بسی توجه میباشد واین همان بیان جالب وجاذبی است که ما آنرا عنوان فصل جاری قرارداده‌ایم. حتی **نیبور**[۲] کـه در آخر قرن ۱۸ میزیست تشخیص ایرانیان راکه آن متعلق به **رستم** است اعتراف نموده وبالاخره تانیمهٔ قرن ۱۹ این‌عقیدهٔ غلط یعنی انتساب نقش

۱– Josefa Barbaro ۲– Niebuhr

این حجاریها به پارتیها رواج داشته است و فقط دراین اواخر عقیدهٔ مزبور متروك و منسوخ گردید .

تعداد نقوش برجسته در نقش رستم هفت تاست که چهارمین یا دستهٔ میانی آن فوق‌العاده مهم و قابل توجه میباشد ، چه آن اسارت و دستگیری **والرین امپراطور** روم را در نظر ما مجسم میدارد که بزرگترین افتخار جنگی خاندان ساسانی بشمار میآید. **کرزن** شرحی محققانه دراینباب نوشته که بهتر آن میدانم عین آنرا در زیر از نظر خوانندگان بگذرانم : « این سطحه سی و پنج و نیم پا طول و شانزده پا عرض آن میشود و اما ارتفاعش از زمین تا به پای صورتهای مزبور و آن در حدود چهار پا میباشد . صورت میانی که اندازهٔ قامت آن بزرگتر از قامت انسانی میباشد صورت **شاپور** است که بر اسبی سوار ودو نفر رومی مقابل وی ایستاده اظهار اطاعت وانقیاد مینمایند و آنها یکی قیصر اسیر و دیگر **سریادس**[1] ویا **میریادس**[2] یکنفر فراری و پناهندهٔ انطاکی است که شرح حالش بدرستی معلوم نیست . در اینجا او را فاتح بقصد تحقیر و استهزاء بلباس ارغوانی[3] ملبس نموده است . پادشاه ساسانی با موهای زیاد دسته کرده‌ای است که روی شانه‌اش ریخته و نیز تاج گلی بر سر گذاشته است که بر بالای آن چیز مدوری بشکل گلوله قراردارد. ریش بلند وانبوه وی اززیر دقن بسته‌و گره زده شده است و گردن بندی از جواهر بگردن افکنده است . از قفای او در هوا و نیز از غلاف شمشیر و دم مفتولی اسب جنگی وی سربند یا موی بندخاصی معلق و آویزان است . اعضا ازکمر به پائین در شلوار پهن و فراخی که در آنزمان متداول بوده مستور و پوشیده است . دست چپش به قبضهٔ شمشیر طویلی وصل‌است و دست راست را بطرف سریادس دراز کرده ومینماید که میخواهد سداریس[4] یاحلقهٔ معاهده را بدست او بدهد ، سریادس هم دراین حال ایستاده دستهایش را بطرف شاه دراز کرده است . شامیان بلباس رومیان ملبس میباشند و همچنین قیصر که در جلوی

۱ــ Cyriadis. ۲ــ Myriadis.

۳ ــ لباس مزبور مخصوص امپراطوری روم بوده است . (مترجم) .

٤ــ Cydaris.

وی روی یك زانو افتاده دستهایش بطرف شاه دراز است وصورتش مخصوصاً مینماید که از شاه طلب ترحم میکند . والرین نیز تاج گلی برسر نهاده و این دو اسیرهردو حلقهٔ آهنی به پای آنها است . »

سه تا از صفحه های دیگر جنگجوی سوارهٔ با جرئتی را نشان میدهد . مجلس هفتم و آن سپردن حلقهٔ معاهده یاواگذاری مقام سلطنت است به اردشیر پابکان بدست دوره‌زد رب‌النوع و این نقش که تصور میکنند قدیمترین حجاری ایران میباشد قدری خشن و ناهنجار است و نیز صورت خدا و شاه که یکدست را بلند کرده و سرهاشان بهم متصل است نسبت بسواران خودشان بکلی بی تناسب میباشد. صورت جانب راست ناظر، صورت خدا ورب‌النوع است که عصای سلطنتی رابدست اردشیر میسپارد ، مؤسس سلسلهٔ ساسانی یکنفر دشمن را که روی زمین خوابیده است دارد لگد مال میکند و آن محتمل است اردوان آخرین پادشاه پارتیها باشد .

مجلس شکار خسرو پرویز

اینك ما قلم را بطرف طاق بستان معروف واقعه در نزدیك کرمانشاه که یادگار خسروپرویز است معطوف میداریم .

این بنای یادگاری مرکب میباشد از دو طاق عمیق که در سطح کوه بریده شده است، اکثر ارتفاع آن سی پا و عمق بیست و دو پا میباشد . روی سطح صخره وسط طاق بشکل هلالی قرار دارد ودر پشت بغل‌های طاق دوفرشتهٔ بال دار فتح حجاری شده‌اند که آن تصور میرود بدست صنعتگران یونانی صورت گرفته است . همچنین تزئینات اطراف غارهم بنظر میرسد که ازهنروران یونانی باشد . اشکال قسمت داخلی دیواره بدوقسمت منقسم میشود. قسمت بالا وقسمت پائین . درقسمت بالا خسروپرویز است که تاج گلی از دست دو نفر از حامیان خود میگیرد و اما در طرف پائین باز شکل شاه دیده میشود که بر شبدیز سوار میباشد . درطرفین طاق از دو رقم اشکال ونقوش تزئین یافته که در یکی شکار آهواست و در دیگر شکار گراز . در شکارگاه آهو چنین‌مینماید که شکاررا بوسیلهٔ فیلان بطرف محوطه‌ای که دور آن توری کشیده شده است میرانند. صورت شاه درچندین جای این سطحه خوب ظاهر وآشکار است که در

یك جا وارد میشود و جای دیگر دارد شکار میکند و با بطرف شهر بر میگردد . این ورزش تفننی که تصویر آن نموده شده ظن قوی میرود در یکی از «فرادیس» یکی از باغهای سلطنتی بعمل آمده است ومؤید برمصنوعی بودن محل مزبور هم حنوز یك عده نوازنده میباشد . درشکار گاه گراز هم فیلان چندی دیده میشوند که شکار ها را بطرف یك محوطهٔ بی مخرجی میبرند و پادشاه گرازهای جنگلی را ازمیان قایقی که در آن نشسته است تیر میزند. دراین جا دوباره دیده میشود که جانوران شکاری را به محوطهٔ دیگر جمع میکنند ودستهٔ سازندگان باز دیده میشود که درمیان قایق نشسته مشغول نواختن میباشند. در یك گوشه خوکهای افتاده بنظر میرسند که امعاء و احشاء آنها را بیرون آورده بر پشت فیلها میاندازند(که بسرای سلطنت حمل کنند)وروی‌همرفته این نقوش واشکال قابل بسی توجه میباشند وشایستهٔ این است که دراطراف آنها زیاد غور شود.

زرگری ساسانیان یا کارهای آنها در نقره آلات

ما ازاین هنر جالب و جاذب آنها بوسیلهٔ سه پارچه ظرف که گراور آنها درج کتاب است میتوانیم اطلاع پیدا کنیم. درظرف اول صورت **بهرام گور** منقوراست که شیری را باشمشیر دارد میکشد ودر ظرف دوم صورت **شاپور** دوم است که بشکار آهو مشغول میباشد . این سلاطین را ازپوشاك سرشان که درهر کدام بوضع مخصوصی جداگانه است خوب میتوان شناخت واما ظرف سوم و آن یك منظره عالی و باشکوهی ازشکار شیر ،گراز و قوچ کوهی را در کمال وضوح ازنظر ما میگذراند .

هنر مزبور مطابق اصول فنی نهایت درجه مهم میباشد ، چه اشکال ونقوش آن باظرف، یك پارچه نیستند بلکه‌هر یك جداگانه ساخته شده و بعد باظرف جوش داده‌اند.

مجسمهٔ شاپور اول

تنها مجسمهٔ معروفی ازایران که امروزه موجوداست مجسمهٔ واقعهٔ در غاری نزدیك شاپور میباشد و آن متأسفانه بدست جنایت کارانهٔ آنهائی که مخالف بااین نقوش و آثارند بحال بدی افتاده است . صورت مزبور ابتدا روی یك تخته سنگ جداگانه‌ای کنده شده و بعدآنرا بسقف غار وصل کرده‌اند . هنگام دخول در غار چشم ناظر به‌پایهٔ مجسمه‌ای میافتد که چهارپا ارتفاع

دارد و آن در صخره‌ای که حالیه موجود است بریده شده وصورت راهای پایک قسم کفش دم‌پائی هنوز در آن باقی میباشد. این مجسمه در پشت سر بیان وضع خیلی اسفناکی افتاده ولی میتوان تشخیص داد که تصویر **شاپور** اول‌است که مخصوصاً درشهری که خود آنرا بنا نموده حکمرانی میکند.



۶۴ - جام نقره ساسانی
(متعلق بقرن چهارم میلادی)

اظهار نظر درمعماری و هنر های زیبای ساسانی

ما ازبیان مختصر فوق باتصاویر ضمیمه بهترین فنون ساسانی را معلوم داشتیم و اکنون چیزیکه باقیمانده این است که از مشاهدهٔ این آثار نظری که بطور کلی پیدامیشود خلاصهٔ آنرا مذکور داریم. این بناها و کاخها بما خاطر نشان میکنند که در بناء آنها منظوری که بود حفاظت شخص شاه و نیز استتار وی ازانظار عمومی بوده است و با این قیود بمعمار امر میشده است که طالار وسیعی بنا کند که شاه در آن طالار بتواند بوسیلهٔ پرده‌ها از انظار مستور بماند ، ولی طالاری که برای وزرا ونجبا و نیز

پاسداران و چاکران یا خدمتگذاران که عدهٔ آنها به هزارها میرسید گنجایش وجای کافی داشته باشد. با وجودیکه اقتضای هوای ایران آنست که جلو عمارت باز باشد بناء چنین طالاری خود بتنهائی نهایت مهارت و عظمت فنی معماری آنعصر را ازنظرما میگذارند، چنانکه پس از یکهزار سال مطابق همان نقشه درمشهد مسجد عالی ساخته شده که تا بامروز در ایران مورد توجه و استفاده است .

همینطور حجاران وهنروران ساسانی مانندمعماران کاخهای آنها از آثار پیشینیان خود استفاده نموده ولی صنعت وهنر خودرا چندین برابر ترقی دادند. نقوش برجسته خاصه نقش شاپور اول دارای شکوه و جلال و عظمت بسیار است . اگرچه اسبهائی که آرام ایستاده حجاری شده‌اند بنظر نتراشیده و زمخت میآیند ، ولی برصفحه‌هائی که اسبان درحال تکاپو میباشند روحی در آنها دمیده شده زنده وحساس بنظرمیآیند. نقوش برجستهٔ شکارگاهها مظهر فعالیت و زنده دلی است و در تمام این حجاری ها اسلحه و لوازم و آلات جنگ و یراق اسبها با اسلوب کامل و سلیقهٔ عالی حجاری شده‌اند . شاید گفته شود که در نقوش عهد ساسانی چنانکه در تخت جمشید دیده میشود تنوع کمتر است ولی چون اصول معماری اشکانیان و فنون آنها خیلی مبتذل و پست بوده و هنرهای زیبای آن دوره در تمام شرق نزدیك انحطاط یافته صورت بدی بخود گرفته بود لهذا این پیشرفتی که بر اثر نهضت ملی و جوش وطنی در فنون سلسلهٔ ساسانی حاصل شده است و کاخهای با عظمت و شکوه و حجاری های نفیسه‌ای که بوجود آورده و بالاخره بسط و توسعه‌ای که درصنایع و فنون بشر دادند قابل بسی توصیف وتمجید میباشد .



شکل سکهٔ خسرو پرویز

فصل چهل و دوم

خسرو پرویز و هراکلیوس (هرقل)

سحرگاهان ، بانوی زمانه پسری زرین سر و زرد مو زائید . این ماه بطالع سعد بجهان آمد، فرشتگان از آسمان فریاد زدند « خداوند یاور او باد » در دو هفته خسرو مانند بدر ، ماه تمام زیبا شد، یکسال پس از آن گیسوی او مانند شب قدر گردید وقد سروش بالا کشید . مرغ چمنزارش نواخوانی آغاز کرد ، روی غنچهٔ دهان او شبنم نشست و لاله از رشك گونه های او خونین دل گشت . « تولد خسرو پرویز »

« ترجمهٔ آهی ، اثر گیب ، تاریخ شعر و ادب عثمانی جلد دوم صفحهٔ ۳۱۱ »

ادامه جنك با روم ازطرف هرمزداس چهارم

هورمزد که نویسندگان غرب ویرا هرمزداس چهارم میخوانند پسر نوشیروان از دختر خان ترکان بوده است، او بدون هیچ معارض و مخالفی بر تخت جلوس نمود . ابتدا وعده داد که پیروی از پدر والاتبارش کرده با عدل وداد رفتار نماید، ولی طولی نکشید که خصایل و صفاتش بکلی تغییر کرد و بنای جوروستم را گذاشت . این پادشاه جدید پیشنهاد صلح امپراطورروم را دائر بردرخواست معاوضهٔ ولایت ارزانن[1] و افومن[2] دژمحکم آنرا بادارا که همیشه محط نظر امپراطوران روم بود رد کرده وجنگ با روم را که جریان آن غیرقاطع وخسته کننده بود ادامه داد. موریس[3] که هنوزمقام فرماندهی داشت بعداز ردشدن پیشنهاد صلح بخاك ایران حمله ورشد، اودرتابستان ۵۷۹ میلادی نیروی خودرا

۱– Arzanane. ۲– Aphuman. ۳– Maurice.

از دجله عبور داده بدون اینکه با نیروی منظمی مواجه گردد اراضی ایران را مورد تاخت و تاز قرارداد و تمامی حاصلها را ویران کرده خسارات زیادی از اینراه وارد آورد. او درسال ۵۸۰ میلادی چند فروند کشتی جمع آوری نموده به خیال تعقیب سیاست ژولین ومخصوصا بدین خیال که اعراب ساراسن را که تابع ایران بودند روبخود کرده بطرف سرسیزیوم رفت ولی این قبایل صحرانورد غدر وخیانت خودرا ثابت نموده رئیس آنها آدرمان[1] باغوای زیادی کالینیکوس[2] را تهدید نمود و این سبب شد که سردار رومی ازخیالات بلند خویش صرفنظر کرد، اووقتیکه دید خطوط ارتباطیه‌اش درتهدید است ناچار نیروی‌خود را علیه آدرمان بکار انداخته واورا کاملا شکست داد. درسال ۵۸۱ میلادی موریس یك دسته‌سپاه ایران که به کونستانتیا[3] حمله برده بود شکست سختی داد، ولی بجای اینکه بهره‌مندیهای‌خود را تعقیب وتکمیل کند (بطمع جانشینی امپراطور) با شتاب تمام به‌قسطنطنیه رفت و تیبریوس امپراطور که به بیماری‌مهلکی مبتلا و بحال مرگ بود تاج و تخت را بوی واگذار کرده درگذشت.

بعد ازحرکت موریس از منطقهٔ جنگ ایرانیان بنای پیشرفت راگذاشته فتح و غلبه در همه جا با آنها بوده است مگر در یکموقع که بدست فیلیپیکوس[4] برادر زن موریس شکست دیدند. هراکلیوس (هرقل) پدر امپراطور آینده که بهمین نام خوانده میشود در این گیرودار ظاهر گردید، ولی نظر باینکه قسمتی ازنیرو زیر فرمان او بود نه تمام نیرو لذا نتوانست کار مهمی ازپیش ببرد. درسال ۵۸۸ میلادی شورش سختی در سپاه روم روی داد، ولی با این حال یك دسته از قشون ایرانی را بالاخره نزدیك مارتی روپولیس[5] شکست دادند واین همان دسته ایست که لشکر روم را که داخل ولایت ارزانن شده بود از پا درآورده متفرق ساخت. در سال بعد دژ مهمی که بود بدست خیانتکارانهٔ خود رومیان سقوط یافته و فیلیپیکوس برای استرداد آن کوشش کرد، ولی شکست خورده وبعد هم بمرکز احضار گردید. کمنتی یولوس[6]

۱– Adarman. ۲– Callinicus. ۳– Constantia. ٤– Philippicus. ٥– Martyropolis. ٦– Comentio'us.

بجای وی منصوب و هراکلیوس هم نایب او بوده است. این فرمانده جدید مصمم گشت به مزوپوتامیا (بین النهرین) حمله ببرد. او در یك جنگی قریب به نصیبین شکست خورده مجبور بفرار گردید. اما هراکلیوس وضعیت قشون را بحال اول بر گردانید و فتح نمایانی در آخر نصیب او شد، باین معنی کـه سردار ایرانی مقتول و اردوی او بدست رومیان افتاد.

هجوم ترکان بایران و شکست آنها در حدود ۵۸۸ میلادی

جنگ درمزوپوتامیا سالها بطور غیرقاطع طول کشید، که در این میانه ایران موردتهدید حملات ترکان واقع گردید. آری ترکان که دیدند هرمزداس از یکطرف به زدوخـورد با روم مشغول و از طرف دیگر مورد بی میلی رعایا واقع شده موقع را مناسب دانسته بایران حمله‌ور شدند. لیکن هرمز داس یکی از سرداران خود را موسوم به بهرام چوبین که سرداری لایق و دلیر بود مأمور دفع آنهانمود. او هم با یك عده از مردان مجرب و کارآزموده که سنشان کمتر از چهل سال نبود به مبارزهٔ ترکان شتافت و در یك محاربه ترکانرا سرکوب نموده حتی خود خان هـم در آن محاربه بقتل رسید، جنگ دیگری هم بعد از این واقع شده که ترکان در آن جنگ کوشش مأیوسانه نموده معذلك مغلوب شدند و پسر خان هم اسیر گـردید. غنائمی که در این جنگ نصیب ایرانیان گردید افزون از شمار است، حتی بنا بر قول میرخواند[1] دویست و پنجاه هزار شتر برای حمل آنها لازم بوده است. طبری که با لحن مسرت آمیزی این حکایت را نقل کرده است میگوید ببینید چگونه پیلان و شیران جنگی خان بزرگ وقتیکه ایشان را تیرباران کردند ناچار رو بفرار گذاشتند و بعد که پوشیده از آتش شدند (یعنی نفت اندازان آتش در آنها زدند ایشان روی باز پس نهاده و خود را به لشگرگاه اندر افکندند). سپس راجع به غنائم، مورخ نامبرده طریق اعتدال را پیموده مینویسد غنائم این جنگ از طلا و نقره وسایر جواهرات قیمتی بار دویست و پنجاه وشش شتر بوده است[2].

۱ـ ازمورخین مائه پانزدهم میلادی است. رجوع شود بفصل شصت و یکم کتاب. (مؤلف).
۲ـ جلد دوم کتاب مزبور صفحه ۲۶۲. (مؤلف).

جنگ لازیکا ۵۸۹ میلادی

پس از شکست ترکان هرمز بلافاصله سردار فاتح خود را مأمور ساخت که به لازیکا که در آنوقت بلادفاع وخالی از پادگان بوده است حمله ببرد، ولی بعد از این قضیه از طرف روم قشونی باسرع وقت به کمک آنجا رفته و بهرام درجنگی که رویداد شکست خورد. این پادشاه که از سردار خودش بواسطهٔ فتوحات پی درپی او از روی حماقت و دیوانگی حسد ورزیده وبغض اورا دردل داشت دراینموقع که او شکست خورده موقع را برای کینه‌جوئی مغتنم دانسته نه فقط او را از فرماندهی محروم ساخت بلکه ویرا توهین نموده و از آبرو و اعتباری که داشت انداخت. باینمعنی که یك چرخ پنبه ریسی رمشتی پنبه بایك دست لباس زنانه برای این سردار فرستاد.

عصیان بهرام چوبین و قتل هرمز

لشکریان بهرام بواسطهٔ این توهین و بی احترامی که به‌سردارشان شده بود بنای طغیان را گذاشتند وملحق بآرتش بین‌النهرین شده بطرف تیسفون پایتخت روانه گردیدند. هرمز قوائی بدفع آنها فرستاد و قوای مزبور هم طوق اطاعت این پادشاه ستمکار را از گردن خارج ساخته ملحق به سپاهیان یاغی بهرام شدند. در این هنگام بواسطهٔ انقلابی که در خود دربار روی داد کار هرمز تمام شده و مردم همگی از اطرافش پراکنده شدند. بالاخره او بدست بوستام و بندوز دو برادر زن خود کور شده و بعد بقتل رسید.

سلطنت خسرو پرویز ۵۹۰ میلادی

خسرو دوم پسر بزرگ او که درتاریخ ایران به‌خسروپرویز یا پیروزمند نامیده میشود بر سریر شاهی نشست. وی آخرین پادشاه معروف ساسانی‌است و این خیلی مستبعد بنظرمیآمد که او بیش از چند ماهی نخواهد توانست برتخت باقی ماند.

شکست وفرار خسرو بطرف مزوپوتامیا

خسرو پس ازجلوس برتخت نامه‌ای به بهرام چوبین نوشت ودر آن‌نامه اظهارداشت که چون هرمز در گذشته‌است جهتی برای این استنکاف شمااز قبول اطاعت متصور نیست واضافه کرد

چنانچه آن سردار نامی اطاعت نماید ویرا شخص دوم مملکت خواهد نمود.

این سردار یاغی جوابی نهایت درجه سخت ووهن آور به خسرو نوشت. او به‌پادشاه خود امر داد تاج ازسر بردارید و بعد نزد من آئید تا شما را حاکم ولایتی کنم، خسرو به علی رغم این جواب غیر منتظر باز نامه‌ای به بهرام نوشت که شاید بتواند ویرا جلب کند، ولی فائده‌ای نبخشید و لذا قوای زیادی جمع آوری نموده و بطرف این سپاه یاغی روانه گردید. در آنجا هم هرقدر کوشش کرد که به وعدهٔ عفو و گذشت بهرام را جلب کند نتوانست، دراین میانه یکشب بهرام شبیخونی باو زده درنتیجه خسرو مجبور بفرار گردید. چون نمی‌توانست تیسفون پایتخت را نگاه‌دارد ویا از آن دفاع نماید ناچار راه فرات را پیش گرفت، بهرام چهارهزار سوار ازعقب سر او فرستاد، لیکن خال او بندوز حیله کرده خودرا بجای پادشاه بزرگ قلمداد نموده سواران او را گرفته به تیسفون بردند [1]. درنتیجه خسرو از خطر جسته به رهنمائی یکنفر از رؤسای عرب بنام ایاس سالما به‌سرسرزبوم رسید. درآنجا میزبانان رومی باکمال احترام از وی پذیرائی نموده و قرار شد در هیراپولس اقامت گزیند تاازطرف امپراطور دستور مقتضی برسد.

بازگشت خسرو باسپاه روم وسلطنت ثانوی او ۵۹۱ میلادی

موریس امپراطور تامدتی دراین‌باب با اُمنای‌دولت‌مذاکره کرده راجع به‌سیاستی که باید دراین‌خصوص اتخاذ کند تبادل نظر نمود، بالاخره رأی مقتضی گرفته شده بشاهزادهٔ مخلوع فراری نوشته شد که امپراطور او را بفرزندی قبول نموده قوائی برای شکست بهرام و جلوس برتخت تحت اختیار وی خواهد گذاشت، ولی درمقابل قرار شد ارمنستان ایران ونیز قلعهٔ دارا ومارتیروپولیس بروم برگزار گردد.

بهرام دراین اثناء تاج و تخت را تصرف نموده و برسریر شاهی استقرار یافته بود، لیکن وقتیکه معلوم گردید که از طرف امپراطور روم به خسرو وعدهٔ همراهی شده مقامش بواسطهٔ توطئه‌ها وشورش‌ها متزلزل گردید. بالجمله دربهار ۵۹۱ میلادی

۱- این داستان را طبری بخوبی نقل کرده‌است. (جلد ۲ - ص ۲۸۰). (مؤلف).

خسرو بطرف دجله راند و پیش ازاینکه ازنهر بگذرد یکدسته ازقوای او **ریزاسیوس** سردار **بهرام** را غفلة و بطور غریبی دستگیر کرده بنزد وی آوردند و بعد از نهر عبور کرد . بینی و گوشهای اسیر بدبخت را دفعة قطع نموده و بعد در یك مجلس ضیافت بزرگی ویرا حاضر کردند تا شاه و سایر مهمانان او را بازیچه کرده ومسخره وریشخند کنند و آنگاه بطوریکه **تیوفیلاکتوس** بماخبرمیدهد اورابقتل رسانیدند.

القصه او از دجله روانه شد و مقارن این اوقات آرتش آذربایجان که بتوسط دو خال او فراهم شده بود به سپاه وی ملحق گردید بااینکه **بهرام** قاعدة باید باتمام قوا از اتصال آنها جلوگیری کرده باشد . بعلاوه یکدسته سپاه روم تیسفون و سلوکیه هردو را بتصرف درآوردند واین البته یك ضربت خیلی سختی بوده است که برحریف وارد آمد، بالاخره جنگ بین فریقین شروع گردید . در جنگ اول قلب سپاه **بهرام** بواسطهٔ حملهٔ رومیان بهم خورده ولذا مجبورشد بهپناه تلال وتپهها عقب بنشیند. پادشاه بزرگ وی را تعاقب نمود، ولی **بهرام** ازپشت تپهها حملات دشمن را با تلفات زیاد دفع کرده مگر وقتیکه شب شد او بطرف جبال کردستان عقب کشید وازاین عمل ضعف خود را به ثبوت رسانید. بالاخره در نزدیك قلعهٔ مشهور گانزاکایاشیز موضع گرفته و همانجا را مأمن قرارداد . بطوریکه سابقاً مذکور داشتیم اینجا همان محلی است که **آنطونی** آنرا محاصره نمود.

خسرو بتعاقب دشمن روانه شد وبالاخره جنگ دیگری بین او با **بهرام** روی داد . این جنگ که بزرگتر از جنگ اولی بود وقتی بوقوع پیوست که چندین زنجیر فیل بکمك **بهرام** فرستاده شده علاوه بر عدهٔ قوای وی هم افزوده شده بود . جنگ خیلی سخت وهولناك بود ، اما نتیجهٔ آن قطعی و **بهرام** بطور قطع شکست خورد . توضیح اینکه **بهرام** ابتدا بجناح راست رومیان حمله برد (و آن قسمت ازقشون شروع بعقب نشینی نمود) ولی **نارسیس** سردار هوشمند ولایق آنها یك دفعه بکمك شتافته قشون را از عقب نشینی جلوگیری نمود. بعد او همانطوریکه درجنگ اول هم کرده

بود به قلب لشکر **بهرام** حمله برده سپاه متمرد و یاغی را از هم پاشید. **بهرام**[1] از همان راهی که **داریوش سوم** از جلو **اسکندر کبیر** فرار کرده بود، فرار کرد. بالاخره به ترکان پناهنده گردید. از این طرف **خسرو** فاتح با حشمت و جلال بطرف تیسفون پایتخت روانه شد. در آنجا متحدین خود را بعطایا وانعامات شاهانه نوازش فرموده مرخص نمود و دوباره بر تخت موروثی که حالا با این فتوحاتی که کرده حق طلق او بود جلوس کرد. بااین‌حال هنوز مقامش خالی ازخطر نبود، چنانکه حس کرد که‌مورد بی‌میلی رعایای خود میباشد، تاباینحد که ناچار از **موریس** امپراطورخواهش کرد یك دسته سپاه رومی مرکب ازهزار نفر برای گارد مخصوص‌او اعزام‌دارد. **خسرو** (چون مظنون بقتل پدر بود) در این صدد افتاد که تمام آنهائی راکه در قتل پدرش شرکت داشتند مجازات کند تا مگر از این راه نظر مردم را بطرف خود جلب و مقام خودرا تحکیم نموده باشد. او دراین اقدام حتی از دو خال خودش که تا چه‌اندازه مرهون خدمات آنها بودداست نگذشت. بعلاوه یك خوشبختی دیگری در این میانه باو رو نمود و آن این بود تدبیری که برای قتل **بهرام** اندیشیده بود در آن کامیابی حاصل نموده آن سردار خطرناك را که بازگشت او بایران با قوای ترك در هرموقع احتمال میرفت معدوم ساخت.

جنگ با روم ۶۰۲ میلادی

در مدت سلطنت **موریس** مناسبات بین دربار قسطنطنیه با تیسفون خیلی روشن و مخصوصاً روابط دوستانه بین آنها برقرار بوده است. در سال ۶۰۲ میلادی وقتیکه **موریس** به قتل رسید **خسرو** تصمیم گرفت که به خونخواهی دوست و همدست محسن خودش برخاسته از آنهائیکه در قتل او شرکت داشتند انتقام بکشد. این خدمتی را که او بعهده گرفت وسائل تسهیل آن فراهم شد، باین‌معنی که **نارسس** فرمانده‌قشون رومی که **خسرو** تخت‌وتاج خودرا مرهون خدمات‌او میدانست ازشناسائی **فکاس** امپراطور

---

[1] ــ یك حکایت شیرینی که دراینجا نقل شده این‌است که بهرام در اثناء فرار به پیرزنی که ویرا نمی‌شناخته است برخورد نموده و بااو راجع بوضعیت صحبت میکند، پیرزن میگوید کسیکه از خاندان سلطنت نیست بسلطنت برخیزد کاملا احمق است. (مؤلف).

جدید سر بر تافته و برضد او لشکر کشیده به‌ادس رفت[1] ودر آنجا موضع گرفت. باری سپاهیان ایران درهرجا فاتح شده و در ٦٠٥ میلادی پادشاه بزرگ دارا را پس از نه ماه محاصره تسخیر نمود. پس از این فتح نمایان آمد و سایر دژ های مزوپوتامیا (بین‌النهرین) تماماً بتصرف ایران درآمدند.

در ٦٠٧ میلادی نیروی ایران حرّان، ادس و سایر استحکامات قسمت غربی بین‌النهرین راگرفت و بالاخره از فرات گذشته هیراپولیس و برهوا[2] (حلب امروز) و سایر شهرها را درحیطهٔ تصرف درآورد در همان اوان دستهٔ دیگری از قوای ایران بعداز حملهٔ بارمنستان به‌نواحی مجاور کاپادوکیه داخل شده حتی فریزی، گالائی و بی‌تی‌نی که سالیان دراز بود ازصدمات جنگ محفوظ مانده مورد حمله ومحل تاخت وتاز قشون ایران قرار گرفتند. این مهاجمین دامنهٔ این حمله وتاخت‌وتازرا تااین‌اندازه توسعه داده وتااین حد به‌قسطنطنیه نزدیك شدند که اهالی شهر برای اولین بار دهات واقعهٔ درساحل مقابل‌را مشاهده میکردند که‌مهاجمین آتش زده وشرارهٔ آن بلنداست.

جنك ذوقار در ٦١٠ میلادی تقریباً

مقارن این‌اوقات یعنی بین ٦٠٤و٦١٠ میلادی بقول نولدکه وسال ٦١١ بنابر گفتار موئیر[3] یك‌جنگ مختصری واقع‌شد که درآنوقت چندان مهم وقابل توجه بنظر نمی‌آمد، ولی درازمنهٔ بعد بواسطهٔ نتائج واثرات مهمه‌ای‌که ازآن به‌ظهور رسیده‌است اهمیتی‌بسزا حاصل نموده وروپهمرفته آنرا دارای نتائج خیلی مهمه میدانند. اجمال اینمقال‌آنست که نعمان ملك حیره درحاشیهٔ شرقی صحرائی‌که وادی فرات را از بیت‌المقدس‌جدا میکند در آنعصر حکومت میکرد. اتفاقاً یك دشمن خطرناکی که میدانسته اعراب راضی‌نمیشوند دختر بایرانیان بدهند دسیسهٔ زیرکانه‌ای بکار برده خسرو را خبردار ساخت‌که نعمان‌دختر زیبائی دارد. اینجا آتش شوق شاه مشتعل شده خواست اورا بزنی‌گرفته جزء حرم وزنان زیادی‌که داشت قرار دهد، لیکن امیرعرب از قبول آن

۱ــ هرچند اتفاق افتادکه اورا فریب داده به‌قسطنطنیه بردند و درآنجا دربازار، زنده درآتش انداخته سوزاندند. (مؤلف).

٢ــ Berhaoa. ٣ــ Muir.

استنکاف ورزید و شاهنشاه از این استنکاف او در خشم شده قوائی بسرداری **ایاس** رئیس قبیلهٔ طی برای دستگیری او فرستاد . **ایاس** کسی است که به **خسرو** هنگام فرارش بطرف روم کمک وخدمت کرده بود بالجمله **نعمان** وقتیکه ازقضیه آگاه شد بنزد قبیلهٔ شیبانی رفته تمام دارائی خودرا برئیس آن قبیله **هانی** نام سپرد وخود برای عذرخواهی بخدمت **خسرو** آمد، ولی **خسرو** عذرش را نپذیرفت واورا بقتل رسانید.

بعد از این وقعه برئیس قبیلهٔ شیبانی حکم شد دارائی **نعمان** را تسلیم کند، ولی او ازقبول آن سر برتافت ولذا نیروئی مرکب ازچهل هزار تن عرب وایرانی برای سرکوبی قبیلهٔ مزبور واجراء امریه پادشاه بزرگ اعزام گردید وپس از کشمکش‌ها و حملات چندی دستهٔ عرب که در سپاه ایران بود فرار کرده و ایرانیان شکستی سخت خوردند و تماما نابود شدند. **طبری** مورخ شهیر چنین مینویسد : ـ «این اول دفعه‌ای بود که اعراب از ایرانیان انتقام کشیدند» اما باید دانست که این بیان **طبری** در خور نتایج بسیارمهم این جنگ که درزمان پیغمبر اسلام واقع شده نیست، چه‌اگر درجنگ ذوقار فتح باایران شده بود هر آینه مشکلات اعراب در هجوم بایران بمراتب بیشتر بوده وارتقاء اسلام شاید دچار وقفه میشده است .

جاوس هرقل ۶۱۰ میلادی

امپراطوری بیزانس در این اثناء به بحرانهای شدید و سخت برخورده ودورهٔ هرج‌ومرج شروع گردید. **فکاس**[1] که یکنفر صاحبمنصب درجهٔ پست بود بریاست لشکر دانوب برضد قسطنطنیه انتخاب گردید .

در سال ۶۰۲ میلادی انقلابی در این شهر رویداد که منتهی به خلع **موریس** گردید. **فکاس** بامپراطوری برگزیده‌شدولی بعدمعلوم گردید که درمقاومت بامشکلات سیاسی آنموقع بکلی عاجز ونمیتواند ازعهدهٔ مهام امور برآید. او باج وخراج زیادی به آوارها[2] داده و در برابر مسائل مربوطهٔ بایران هم ابداً مقاومتی ازخودنشان نداد و رویهمرفته یك آدم نالایقی درآمد و این وضعیت تا مدت هشت سال دوام نمود تا

۱ـ Phocas. ۲ـ Avars.

اینکه درسال ۶۱۰ میلادی هرقل بسر حاکم افریقا که در برابر **فکاس** ابراز شخصیت و لیاقت نموده بود از طرف مردم برای ریاست در انقلابی که بر ضد **فکاس** غاصب کرده بودند دعوت شد، او هم با کشتیهای جنگی چندی از افریقا حرکت کرده و بدون تصادمی وارد قسطنطنیه گردید وبالاخره خودرا امپراطور اعلام نمود. وی پس ازجلوس برتخت وقتیکه تیرگی اوضاع سیاسی را دید بلافاصله باداره و انتظام امور پرداخت.

غارت انطاکیه و گرفتن اورشلیم بتوسط پرویز ۶۱۱ میلادی

درسال ۶۱۱ میلادی **خسرو پرویز** ازاوضاع آشفته و پریشان روم استفاده نموده دوباره بسوریه حمله برد. پس ازشکست دادن قوای ضعیف روم انطاکیه و اپاما را غارت نموده و در سال بعد برای بار دوم به کاپادوکیه حمله ورشد. درسال ۶۱۴ میلادی خسرو دمشق را گرفت. سردارش در سال بعد یك جنگ تباه کننده ای علیه جماعت مسیحی ازاین مرکز تبلیغ نمود ودرنتیجه ۲۶ هزارتن یهود باو پیوسته اورشلیم را پس از محاصره تصرف و تاراج نمودند، ازجمله صلیب مقدس که آن را صلیب حقیقی میگفتند ومتبرك ترین ومقدس ترین ذخائر مسیحیان روی زمین بود به تیسفون حمل شد.

در کاغذی که این فاتح مغرور به **هرقل** نوشته مضمون آن که خیلی شبیه به احضاریه یا امریه های معروف **سناخریب** میباشد بشرح زیر است: «از طرف خسرو بزرگترین خدایان ومالك تمام روی زمین به **هرقل** غلام پست، وبیحس خودش، شما میگوئید که ما بخدای[1] خود وثوق و اطمینان داریم. (که بما کمك میکند) خیلی خوب، پس چرا آن خدای شما نتوانست اورشلیم را ازدست من خلاص کند... بیخود خودتان را باین عقیدهٔ واهی که به **مسیح** دارید فریب ندهید و حال آنکه او حتی نتوانست خود را از چنك یهودیان خلاصی بخشد بلکه اورا بدار زده و بعد بدنش را با میخ کوبیده و باین وضع فجیع مقتولش ساختند.»

حدود فتوحات ایران بدینقدر که گفته شد محدود نبوده بلکه درسال ۶۱۶ میلادی **شهر براز** سردار ایرانی ازریگستان عبور کرده بفلسطین حمله بردواسکندریه

۱ـ مراد حضرت مسیح است. (مترجم)

مرکز مهم بازرگانی مصر را بدون هیچ تعرض و تصادمی گرفت . قشون ایران تقریباً پس از نهصد سال بار دیگر وادی نیل را اشغال نمود. براثر این فتح ، اعتبار وحیثیت ایرانیان میبایست در آنزمان فوق‌العاده افزایش یافته باشد.

سقوط کالسدون ۶۱۷ میلادی

از طرف شمال هم دسته ای از لشکریان ایران از کاپادوکیه روانه‌شده به کالسدون حمله بردند که درساحل بی‌تی‌نی مقابل قسطنطنیه واقع بود . **هرقل** ملاقاتی از شهر براز سردار ایرانی نمود و بصلاح دید او سفرائی برای درخواست صلح به دربار خسرو فرستاد ، ولی خسرو نه فقط حکم کرد سفرای مزبور را حبس نمودند ، بلکه سردار خود را برای اینکه **هرقل** را مغلوباً به پایتخت اوحاضر نکرده‌است به‌مرگ تهدید نمود در سال ۶۱۷ میلادی کالسدون بتصرف ایرانیان در آمده و با این فتح دولت ایران تمام متصرفات دولت هخامنشی‌را دوباره مالک گردید، بعبارة اخری امپراطوری‌ایران همان وسعتی‌که دردورهٔ هخامنشی داشت رسید. لیکن درخصوص اداره وانتظام این کشور های مفتوحه بدرستی معلوم نیست و نمیتوان دانست که آنچه بوده‌است احتمال‌میرود که غیر ازاخذ مالیات وگرفتن حقوق دیوانی منظور دیگری نبوده‌است. اما ازطرف دیگر در ماشیتا[1] واقعهٔ درموآب[2] دیده میشود که بساختن کاخ وعمارت پرداخته‌اند و از این معلوم میشود که منظور تصرف دائمی و نگاهداری بلاد مفتوحه بوده است

اوضاع یأس آور امپراطوری روم

ازبیان فوق خوب میتوان فهمید که اساس امپراطوری بیزانس درمقابل قوت وزور شاهنشاه بکلی متلاشی‌شده وازهم پاشید، زیراکه آن منحصرشده بودبه شهر قسطنطنیه با بنادر چندی درآسیا و باقیماندهٔ یونان وایتالیا وافریقا. بااین تیرگی اوضاع و مناظر هولناک آوارها هم به‌تراس هجوم برده وازطرف خشکی پایتخت را مورد تهدید قراردادند. موقع تا اینقدر باریک و یأس‌آور بودکه **هرقل** تصمیم گرفت به قرطاجنه فرار کند . او قبلا

۱– Mashita. ۲– Moabe.

خزینهٔ خود را از دریا روانه کرده وخودش هم عازم حرکت بود که قصدش فاش و برملا گردید . اینجا اهالی تماماً بمخالفت برخاسته جدا مانع حرکت امپراطور گردیدند . خلیفه هم با آنها همراه شده و بالاخره هرقل مجبور گردید که در کلیسای ایاصوفیه قسم یاد کند که با هر نوع بلیه و مصیبتی که برسرش وارد آید تحمل کرده پایتخت را رها نکند ؛ ازاینطرف مسئلهٔ غارت رفتن صلیب حقیقی ونامهٔ (وهن آور) خسرو به هرقل مردم را بهیجان آورده وسبب تحریك احساسات مذهبی آنها گردید وچنین خیال کردند که گذشته ازکشور ، دنیای مسیحیت ودیانت مسیح در معرض خطر واقع شده است، لذا کلیسا اجازه داد تمام ظروف و اوانی طلا و نقره آنرا ذوب کرده سکه کنند و بمصارف جنگ برسانند . حتی خیرات غله وجنس بدون هیچ مخالفتی در قسطنطنیه منسوخ گردید ، یعنی قرار شد تمام آنهارا به آرتش تخصیص داده و برای جنگ ذخیره کنند .

جنگهای معروف هرقل ۶۲۲–۶۲۷ میلادی

جنگهائی که باعث شهرت و نام آوری هرقل گردیده بقدری شبیه بدرام میباشند که کمتر جنگی مثل آن میتوان در تاریخ پیدا نمود ، راست است این امپراطوری همچو معلوم میشد که در شرف زوال واضمحلال است ، اما هنوز یك وسیلهٔ بسیار مهم وگران بهائی برای نجات آن وجود داشت وآن عبارت از تسلط بردریا وداشتن نیروی دریائی بوده است. در اثبات تفوق و برتری نیروی دریائی کافی است همینقدر گفته شود که این امپراطور مأیوس در ۶۲۲ میلادی قسطنطنیه را در حالیکه دشمن دریك میلی آن تمرکز داشته‌است سالماً رها کرده وباناوگان امپراطوری برای نجات اروپا ازتسلط وحکمفرمائی ایران روانه گردید .

غلبه برشهر براز ۶۲۲ میلادی

با وجود بدی هوا و انقلاب جوی امپراطور به سرعت از هلس پونت (داردانل) گذشته وازدریای اژه عبور کرده بخلیج ایسوس رسید که بواسطهٔ فتح اسکندر کبیر معروف میباشد. در این جا امپراطور همانطور که انتظار میرفت مواجه با قشون شهر براز سردار

ایرانی که مأمور حمله بود گردید. ولی در یك جنگی که بین او با سردار نامبرده نزدیك سرحد ارمنستان واقع شد فتح نصیب وی گردید. این اولین فتحی میباشد که پس از مرگ موریس تا این هنگام نصیب رومیان شده است و فتح مزبور این جنگ اول را خاتمه داد و بعد امپراطور به نتائج حاصلهٔ آن اکتفا کرده برای گذراندن زمستان بقسطنطنیه رفت.

فرار پادشاه بزرگ ۶۲۳ میلادی

هرقل درسال دیگر باز در سایهٔ نیروی دریائی در لازیکا پیاده شده و با دستجات زیادی از متحدین خودش که از جملهٔ آنها قبائل خزر بودند بارمنستان حمله برد. خسرو که احتمال میداد غافلگیر شده است با چهل هزار تن قشون در کانزاکا[1] یا شیز موضع گرفت و به دو دسته قشون خویش فرمان داد که برای حملهٔ بامپراطور باو ملحق شوند. لیکن هرقل بر سرداران ایران که فاصلهٔ آنها خیلی زیاد بود پیشی گرفته قبل از رسیدن آنها با عجله و شتابی فوق العاده بطرف کانزاکا رانده یکدفعه در مقابل اردوی خسرو قرار گرفت. پادشاه بزرك از جنگ احتراز جسته و آن محل را تخلیه نمود و سپاهش هم متفرق گردید. او خودش را از آنجا نجات داده بزنجیره جبال زاگرس رو آورد و آن حدود را محل جولان خود قرارداد. موسم پائیز که رسید امپراطور بطرف آلبانی برگشت که زمستان را در آنجا در درهٔ غور بسر ببرد. این بهره‌مندیها در آنزمان باید حیثیت و اعتبار روم را اعاده کرده باشد، چه هرقل تمام قصبات و دهات و شهرهای عرض راه را که از آنجمله ارومیه (رضائیهٔ کنونی) مولد زردشت بود همه را خراب و ویران ساخت. حتی آتش مقدس را که باید همیشه روشن باشد خاموش نمود.

غافلگیر شدن سپاهیان شهر براز ۶۲۴ میلادی

شاهنشاه درسال ۶۲۴ میلادی حالت دفاعی بخود گرفته لشکری به آلبانی فرستاد که جنگ امپراطور را در ناحیهٔ دور دست متوقف سازد و نگذارد که نزدیك بیاید، ولی این نیرو چون کافی نبود نتوانست کاری از پیش ببرد. هرقل دوباره از جنوب بداخل ارمنستان پیش رفت. سه دسته قشون ایرانی ولی جدا از هم باو نزدیك شده و سپاه قلیل ویرا تهدید

1- Canzaca.

مینمودند . لیکن او قبل ازاینکه آنها بهم ملحق شوند حیله کرده چنین وانمود کرد که با کمال بی نظمی فرار میکند و بدینوسیله دو اردو را با خود روبرو نموده و هر دو را بآسانی عقب نشانید . بعد باردوی سوم حمله برده شکست فاحشی به وی وارد آورد . او مخصوصاً دراین جنگ شهر براز را غافلگیر کرده تمامی قشون اورا نابود ساخته و اردوی ویرا بتصرف آورد . زمستان را نیز درسالبان[1] بسربرد و آن بطوریکه نشان داده شده «وان» کنونی میباشد .

شکست شهر براز درساراس ۶۲۵ میلادی

درسال بعد یا در جنگ چهارم هرقل با سپاه خود ازولایت ارزانن گذشته بلاد مارتی روپولیس[2] و آمد را تسخیر نموده وبعد از سمت غرب بفرات راند وزآنجا حریف دیرین خود شهر براز را دید که مهیای کار زار شده و راه عقب نشستن را بر او مسدود ساخته- است . لیکن امپراطور تمام نیروی خود را از نهر فرات ازگداری که یافته عبور داد و به کلیکیه رفت که در آنجا بدریا و خاك روم نزدیك تر بوده است . شهر براز ویرا تعاقب کرده و جنگ سختی ولی غیرقاطع درساحل رود ساراس روی داد، وقتی که شب شد سردار ایران عقب نشست ، ولی درشجاعت و استقامت امپراطورشرحی- است منقول از خود شهر براز که ما آنرادر زیر مینویسیم . «آیا امپراطوررا میبینی چگونه درمیدان جنگ یك تنه باکمال جلادت مقابل انبوه دشمن ایستاده پیکارمیکند؟ آیا می بینی اوراکه چگونه مانند سندان درجای خود استوار وازضرباتی که باومیرسد هیچ پروا نمیکند؟[3] » حقیقتاً یك ستایش قابل ملاحظه‌ای است که ازدهان یك دشمن رشید ودلاوری ربوده شده است . هرقل در زمستان آن سال در کاپادوکیه بسر برد .

محاصرهٔ قسطنطنیه وشکست شاهین ۶۲۶ میلادی

درسال بعد خسرو از این شکست های پی درپی سخت به- وحشت افتاده ناچار بیك اقدامات مهمتری دست زد ، اوعقد اتحـادی با خان آوارها بسته و بعد دو اردو تشکیل داد

۱– Salban. ۲– Martyropolis.

۳ – تئوفن صفحهٔ ۳۶۳ . (مؤلف)

که یکی از آنها مراقب عملیات خود هرقل باشد و آن دیگر به معیت آوارها بـه قسطنطنیه حمله برده و آنجارا تصرف کنند، هرقل که شاید نمیتوانست درمقابل این جمعیت زیاد ایستادگی کند دوارد، ترتیب داد ، یکی برای دفاع از شهر و دیگر تحت فرمـاندهی برادرش تئودور که به اول قشون بری ایران حمله ببرد و خود شخصاً بطرف لازیکا حرکت نمود . او بتفلیس حمله کرد ولی کاری ازپیش نبرد .

خلاصه، در غیبت او تئودور با کمک انقلاب هوا و آمدن طوفان تگرگ که آن در مقابل صورت سپاهیان ایران بود شاهین فاتح کالسدون‌را شکست داد. سردار مذکور نیز هم پس ازاین شکست از بیم خشم پادشاه بزرگ خود را باخته درگذشت

در جریان این احوال آوارها به قسطنطنیه حمله وهجوم بردند، ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند و ناچار برگشتند ، نیروی دریائی از سپاه ایران جلو گیری نمود و نگذاشت که در این محاصره و حمله بآوارها کمک کنند لذا مانند یکنفر تماشاچی ضعیف و ناتوانی فقط ناظر جریانات بودند.

بغارت رفتن دستگرد و فرار خسرو پرویز ۶۲۷ میلادی

هرقل چون اوضاع را کاملا مساعد دید لذا در پائیز ۶۲۷ میلادی بقصد حمله بدستگرد روانه شد، محل مزبور اقامتگاه پادشاه بزرگ و درهفتاد میلی شمال تیسفون واقع بود. او پس ازورود بزاب کبیر انتظار کشید تا قشون ایران که در کانزاکا بود برسد، چه خوف این داشت کـه خطوط ارتباطیهٔ او را قطع نمایند . در ۱۲ دسامبر جنگ بزرگی در نینوا روی داد اگرچه سردار ایران بقتل رسید، ولی سربازان او شکست نخوردند بلکه بسنگرهای خود (بمسافت کمی) عقب نشستند که در آنجا نیروی امدادی بآنها پیوست . هرقل بنای فشار و حمله را گذاشت . خود خسرو گرچه در محلی اقامت گزیده که بواسطهٔ یك نهر عمیقی موسوم به براز رود واقعهٔ در نزدیکی دستگرد محفوظ بوده است. معهذا وقتیکه دید دشمن بزرگ او دارد پیش میآید خودرا باخته واین بد نامی دائمی را برخود هموارساخته پایتختش را رها کرد وفرار نمود. سپاهیان او در کنار نهروان جمع شدند و هرقل وقتیکه مطلع شد که عمق نهرخیلی زیاد، علاوه

قوای زیادی جمع آوری شده است و گذشته از همه دویست زنجیر فیل هم در میدان حاضر کرده‌اند مصمم گشت که از محاصرهٔ تیسفون صرفنظر کند و بهمان بهره‌مندی‌هائیکه نصیب او شده بود اکتفا نماید. او بالاخره بطرف شمال روانه شده و در ماه مارس به کانزاکا رسید که ازاین معلوم میشود سپاه اواینوقت برای جنگ وحرکت در زمستان خوب ورزیده شده بود.

خلع و قتل خسرو پرویز ۶۲۸ میلادی

این جبن وبزدلی **خسرو** یعنی فرار او از میدان جنگ و نیز بغارت رفتن پایتخت لطمهٔ بزرگی به حیثیت واعتبار او وارد ساخت. بعلاوه ازتوهینی که بجنازهٔ **شاهین** کرده بود اشراف ونجبا را از خود متنفر ساخته وهمه را از دور خود پراکنده نمود باوصف این احوال هنوزکوشش میکردکه **شهربراز** را هم مقتول سازد و نیز سایرسران لشکر خود را بجرم عدم موفقیت در جنگ بحبس فرستاد وظن قوی آنست که آنها را بقتل رسانید.

در این اوضاع واحوال تمام وسائل واسباب برای عصیان وطغیان بکمال رسید، چنانکه هیئت زبردستی بسرکردگی فرمانده پادگان تیسفون که عده‌ای ازنجباهم جزو آنها بود **خسرو** بدبخت راگرفته درمحلی موسوم به «خانهٔ تاریکی» توقیف نمودند که خوراکش درآنجامنحصر بآب ونان خالی بوده است. علاوه دشنام‌های سختی باو داده وتوهینات زیادی بوی وارد آوردند، حتی بسیاری ازفرزندانش راکه ازآنجمله است **مرداس‌شاه** پسر محبوبش که اورا برای جانشینی خود برگزیده بود همه را جلوچشم او بقتل رسانیدند. بعد خودش را هم بفرزندانش ملحق کردند.

خصال خسرو پرویز

خسروپرویز درادبیات وصنایع نفیسهٔ ایران بزرگترین پادشاه بنظر میرسد. شکوه وجلال وخزائن واموال وعشق او بزوجهٔ قشنگ مسیحی خویش **شیرین** و بالاخره علاقه خاصش به اسب سیاه خود شبدیز در همه‌جا معروف و شعرا در این باب داستانها گفته یا سروده‌اند. نیز هیچیک از سلاطین ساسانی بقدر او فتوحات نمایان نکرده و اگر در این پادشاه کفایت ولیاقت اداره و انتظام وجود داشت هرآینه ممکن بود امپراطوری وی باندازهٔ امپراطوری اجدادش

هخامنشیان توسعه پیدا کند ، دیگر از بدبختیهای او این بود که یکنفر سرباز زرنگ و نیز جدی وفعال مانند هرقل در زمان او برتخت روم جالس بوده است .

طبری شرحی راجع بخزائن وگنجها و تجملات او نوشته ، از جمله میگوید «او دارای تختی بود از یك پارچه طلا که برچهار پایه از یاقوت قرار داشته است» نیز عدهٔ شتران واسبان وچهارپایان اورا مینویسد که بالغ بر پنجاه هزار بوده است ، هزار زنجیرپیل ، دوازده هزار زن ونیز چندین مثقال[1] زرمشت افشار داشت که چون موم نرم ونقش پذیر بود[2] . دستاری بود که شاه دست را با آن پاك میکرد و هروقت میخواستند آنرا صاف وتمیز کنند در آتش میانداختند .

خصائل وصفات او کاملا باهم تضاد داشته است. بواسطهٔ فتوحات نمایانی که در بدو امر در جنگ نصیب وی گردید اخلاقش رو بفساد نهاد . با اینکه این فتوحات بشخص خودش ارتباطی نداشته بلکه مرهون کفایت ولیاقت سرداران وی بوده است .او در اوان جوانی جبان وترسو نبود . فقط دریك زمانی تحت تأثیر دیانت مسیح بود، امادر این شکی نیست که او در تمام عمرش شیفته وفریفتهٔ شیرین بوده است . بالاخره دردورهٔ پیری ضعیف النفس، ستمگر وجورپیشه وکینه جوشده وبمحض اینکه اقتدار و نفوذش از بین رفت خودش هم سقوط کرده روبه زوال نهاد .

ترقی مذهب مسیح در دورهٔ پادشاهان اخیر ساسانی

وقتیکه ما وضعیت کلیسای ایران را در آن عصر تحت نظر میگیریم می بینیم که هرمز جانشین نوشیروان عادل همان سیاست و خطمشی آزادانهٔ پدرش را تعقیب نموده بهرعایای مسیحی خود آزادی میدهد و ازاذیت وآزار آنها اجتناب میکند ،چنانکه مینویسند مغان باو فشار آوردند که مسیحیان را تعقیب نموده وآزار کنند در جواب گفت « چنانکه تخت ما برچهارپایه قراردارد نه دوپایه همچنان حکومت ما بریهودیان ومسیحیان وزردشتیان نیز استوار میگردد . »

۱ ــ بقولی وزن آن دویست مثقال بود . (مترجم) .

۲ ــ در مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی ، شماره اکتوبر ۱۹۱۰ صفحهٔ ۱۱۳۶ شرحی راجع باین گنج عدیم النظیر ذکر شده است . (مؤلف) .

خسرو پرویز که چندی در میان رومیان سرحدی بسر برده بود بیش از همهٔ اسلاف خویش با مسیحیان مساعد بوده است و یك قسمت آنهم بواسطهٔ نفوذ کاملی بود که شیرین در وجود او داشت، چنانکه او (شیرین) کلیسا ها و خانقاه های زیادی بنا نموده است . نوشتجاتی در دست میباشد که مینماید این شاهنشاه تا چه اندازه به اوراد و اذکار مشایخ و اولیای مسیحی [1] معتقد بوده است . دراین شکی نیست که در یکی از جنگهای اولیه خلیفهٔ سالخورده سبریشوع [2] مجبور بود با قشون همراه باشد تا از دعای وی فتح و ظفر نصیب او گردد ، در عین حال به شهربراز اجازه داده شد که جنگ تباه کننده‌ای را علیه مسیحیان تبلیغ نماید . بعد ها هم وقتیکه هرقل فتوحات نمایانی حاصل نمود خسرو حکم کرد خزائن واموال تمام کلیساهارا ضبط کنند و دیگر عقیدهٔ نسطوریان را که بدعت شمرده میشد امر شد در همه جا قبول نمایند. ویگرام [3] در اینجا چنین مینویسد . هر چند برصوما نسطوری بوده است معذالك یشوع یاب [4] «بطریق» در ملاقات با موریس امپراطور وقتیکه عقاید خود را اظهار داشت تمام آن مورد قبول واقع شده وجزء ارتدوکس بشمار آمد. فاضل مشارالیه معتقد است که قضیهٔ محکوم شدن تئودور [5] موپ سوس‌تیا بود که سبب شده کلیسای آشوری یا سوریه از کلیسای روم جدا گردید .

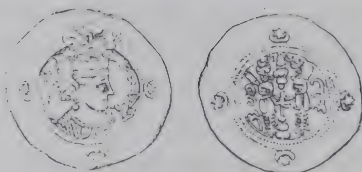
---

۱ ــ ازجمله درکتاب « هفتمین دولت شرقی» صفحهٔ ۴۹۷ نامه‌ای بطور نمونه درج است. « کتاب حکام » تألیف اسقف مارگا که بدست والیز بوج (Wallis Budge) طبع و نشر شده است راجع بکلیسای نسطوری از ۵۹۵ تا ۸۵۰ میلادی حاوی اطلاعات مهمه‌ای میباشد . در جلد دوم فصل سی و پنجم ثابت میکند که توطئه و سازشی که علیه خسرو پرویز شد باعث آن شمطا (Shamta) یکنفر اسقف مسیحی بوده است . (مؤلف) .

۲ــ Sabr-Ishu.

۳ ــ « کلیسای آشوری » صفحهٔ ۲۲۰ . (مؤلف) .

۴ــ Ishu yabh. ۵ــ Theodore of Mopsuestia.



سکه یزدگرد سوم

فصل چهل و سوم

سقوط امپراطوری ایران بدست اعراب

نمایندهٔ عرب حضور یزدگرد سوم چنین میگوید: «آنچه راجع بوضع سابق اعراب گفته شد راست و درست است. خوراك آنها سوسمار زنده بود، دخترهایشان را زنده بگورمیکردند، حتی بابعضی از لاشهٔ مردارهامیهمانی میکردند و خون میآشامیدند... آری این وضع سابق آن ها بود. اما خداوند به فضل خویش پیغمبری از میان ما مبعوث کرد و بدست او کتاب مقدسی فرستاد که دین حق را بما تعلیم میدهد.»

سلطنت قباد دوم وصلح او با روم ۶۲۸ میلادی

قباد دوم خودرا پس ازخلع پدر پادشاه اعلام نموده وبرتخت نشست. نخستین اقدام اوهمانا صلح با هرقل است. وی نامه‌ای که دراین باب به امپراطور نوشته با مضمون جوابیهٔ او هر دو محفوظ مانده و از دیدن آن معلوم میشودکه این دو پادشاه تاچه اندازه پی بمضرات این جنگ ها برده وفهمیده‌اندکه آن موجب خرابی وزوال دولت وملت آنها میباشد. حتی هرقل منظور ش از تمام این جنگهای بزرگ آسا فقط دفاع بوده است والا خودش هم از جنگ خسته وفرسوده شده کاملا حاضر بود که نظریهٔ قباد را استقبال نماید. خلاصه محاربات سخت وحشتناك ۲۶ ساله به صلح خاتمه یافته و عهد صلح بدین شرط بسته شدکه‌طرفین آنچه خاك و اسیر ازهمدیگر گرفته‌اند پس بدهند.

از جملهٔ شرایط یکی تسلیم کردن صلیب حقیقی بوده است. رد کردن صلیب در تاریخ ۶۲۹ میلادی باعث شد که در روم شرقی جشنها گرفتند. خود هرقل به بیت‌المقدس رفته در میان هلهله و شادی آنرا برده در مزار مقدس گذاشت. درهمین اوان یك دسته از اعراب داخلهٔ عربستان به دستهٔ از اعراب هرقل که در سمت‌شرقی رودخانهٔ جردن مسکن‌داشتند حمله بردند، محتمل است این واقعه‌درآنوقت‌چندان مهم بنظر نمیآمد، اما یك پیش آمد بافال خیلی میشومی بود، چه‌آن اول‌حمله‌ایست که اسلام به مسیحیت فاتح ولی خسته وفرسوده نموده است.

کشتن تمام برادران خود و مرگ او ۶۲۹ میلادی

قباد دوم پس از این باصلاحات داخلی پرداخته عوارضی را که خسرو پرویز ازمردم میگرفته است موقوف داشت، نیز زندانیان را آزاد کرد ونسبت بآنهائیکه ظلم وستم شده‌بود تا آنجا که میتوانست مهربانی نمود، ولی این کارهای نیك و رأفت ومهربانی که ازخود بروز داد چون ممکن است حمل به نیك نفسی او بشود لذا لازم میدانیم این حقیقت را هم اظهارداریم که او تمام برادرانش را بقتل رسانید، خودش هم پس ازچند ماهی ازمرض طاعونی که آنوقت در حدود شرق نزدیك شیوع یافته بود درگذشت.

غصب سلطنت از طرف شهر براز و مرگ او ۶۲۹ میلادی

ارتاگزرسس (اردشیر) که طفل هفت ساله بود خود را پادشاه بزرگ اعلام نمود. شاهنشاهی ایران که‌بواسطهٔ‌جنگ های طولانی با روم فرسوده و از کار افتاده و اینک با یگانه وارث نا بالغی که برتخت است با مرگ دست بگریبان شده بآخرین دقایق حیاتش نزدیك میشد. شهر براز که درزمان قباد ازاطاعت اوسرپیچی کرده کشورهای مفتوحه را برومیان مسترد نداشت ومنتظر انتهازفرصت بود حال‌موقع را مناسب دانسته درصدد تصاحب تاج وتخت برآمد. او برای اینکه هرقل را باخود همراه کند با او قراردادی بست که بموجب آن مصر وشام وآسیای مرکزی را (که تا آنوقت آنها را تخلیه نکرده بود) بروم مسترد دارد. بعلاوه مبلغی هم سالانه

بپردازد. هرقل تا اینحد باسردارمزبور موافقت نمود که وصلت هائی نیز بااو کرد[1].
با این ترتیب هر کسی پیش خود چنین خیال میکرد که شهر براز یک خاندان جدیدی تأسیس خواهد کرد، ولی آن کلماتی که آن زن به بهرام چوبین گفته بود بازمصداق پیدا کرد اگرچه قتل این پادشاه صغیر خیلی زود و بآسانی صورت گرفت، ولی شهر براز هم پیش از دوماهی نتوانست برتخت باقی بماند. مشارالیه بدست سربازان خودش بقتل رسیده و بعد نعش او را در میان کوچه های تیسفون گردانیدند و ندا کردند « هرکس که از خاندان شاهی نباشد و بر تخت ایران نشیند بسرنوشت شهر براز و عقوبتی که او شد مبتلا خواهد گردید. »

در دورهٔ کوتاه سلطنت اودو وقعهٔ مهم رویداد. اولا کشورهائی که وعده کرده بود تخلیه کند به هرقل ردگردیدند و دیگر خزرها لشکر ایران را شکست داده برارمنستان استیلا یافتند.

دورهٔ هرج و مرج
۶۳۴-۶۲۹ میلادی

پس ازاین دودختر از خسرو پرویز برتخت نشستند، ولی هردو زود ازنظر غائب گردیدند. بعینه مانند قبل ازسقوط سلسله هخامنشی هرج ومرج شیوع یافته مدعیانی ازاطراف پشت سر هم برای سلطنت پیدا شدند و تقریباً بلافاصله هم محو ونابود میشدند. من اسامی ایشان را درپاورقی کتاب از نظر خوانندگان میگذرانم[2].

جلوس یزدگرد سوم
۶۳۴ میلادی

یزدگرد سوم از تخمهٔ خاندان ساسان و مطابق بیان طبری پسر شهریار از زن حبشی ونوهٔ خسروپرویز بود که بطور گمنامی درحدود اصطخر میزیست، بالاخره برتخت امپراطوری

---

۱ - دختر خود شهربراز را برای پسرش بزنی گرفت و نوه‌اش را به نکاح ولیعهد در آورد. (مترجم).

۲ - و آنها بدینقرارند: - پوراندخت دختر خسرو پرویز. بعد از او گشناسپده برتخت نشست، پس از وی آذرمیدخت خواهر پوراندخت شاه شد. آنوقت خسرو سوم روی کارآمد، بعد خورازاد - خسرو - فیروز، فرخ زاد - خسرو و هرمز یا هرمز داس پنجم بپادشاهی رسیدند. (مؤلف).

آشفته قرار گرفت. گوئی او مانند داریوش کدمان بدبخت که از چندین جهت باو شباهت دارد (از دیوان قضا) محکوم بود که نظاره کند و ببیند یك خاندان عالی‌شأنی که خود آخرین پادشاه وی میباشد دارد بانقراض میرود.

لشگر کشی خالد علیه نواحی غربی امپراطوری ایران ۱۲-۱۳ هجری (۶۲۳-۶۲۴) (۱)

این لشگر کشی از طرف یك دولت تازه‌ایست که دفعةً در عربستان تشکیل یافته و بالاخره آن دولت طومار شاهنشاهی ایران را در نبشت. ماراجع بظهور اسلام وعملیات واقداماتی که منجر به حملهٔ عراق وشام شده شرحی بطور مبسوط درفصول آتی مذکور خواهیم داشت. دراین‌جا مقصود ما همین‌قدر است که درخصوص لشکر کشیهائی که اعراب دربدو امر علیه نواحی سرحدی غرب شاهنشاهی ایران نموده و آن منتهی بسقوط وانحلال شاهنشاهی مزبور گردید شرحی بطوراختصار مذکور داریم.

خالد سرلشکر عرب که ازسرداران نامی ودرجنگجوئی معروف بود بالشکری که تقریباً تمام آن از اعراب بدوی صحراگرد تشکیل یافته بود بطرف شمال که از کناره‌های خلیج فارس چندان دور نبود روانه شده به ناحیهٔ سرحدی پادشاه بزرگ حمله کرد. او ابتدا به هرمزان حاکم آن‌حدود چنین پیشنهادکرد. «دیانت اسلام‌را قبول نما تا باما برادر شده ازهراذیت و آزاری در امان باشی، ورنه باید تو ومردمت جزیه بدهید. اگر این را هم اباکنی برما هیچ ایرادی نیست، بلکه خودت را باید ملامت کنی، اینك مردمی که برای جنگ بانو مهیا شده‌اند همانقدر که تو حیات را دوست داری آنها بمرگ علاقمند میباشند.»

منزل سرحدی کشورایران موسوم به حفیرچند میل درعقب کویت کنونی واقع بود که اولین جنگ دراین نقطه واقع شد. دراینجا نهر آبی که بود درتصرف ایرانیان بوده‌است. خالد ندا درداد که ازمیان ما دوفریق هر کدام شجاع تراست چشمه‌های

۱ــ درخصوص سنه‌های مربوطهٔ به‌اسلام، سال هجری دراول داده شده و بعد سال مسیحی را بین‌الهلالین مذکور داشته‌ایم. (مؤلف).

آب از آن وی خواهد بود . این بگفت وفوراً شروع بحمله کرد . او با هرمز به جنگ مرد ومرد (مبارزهٔ دو سردار) مشغول شد . این عرب متهور وجسور عوض اینکه کمین کند دفعتاً حمله برده با ضرب خنجر کار حریفش را ساخت مسلمانان بدشمن که بواسطهٔ کشته شدن سردارشان دلسرد شده بود حمله بردند وهمه را منهزم ساختند. غنائمی که در اینجا بدست مسلمین آمد خیلی زیاد واز آنجمله فیلی بوده است که آنرا مخصوصاً بمدینه فرستادند این فتح که بآسانی حاصل شد معروف به «جنگ زنجیر» یا «ذات السلاسل» میباشد . چه بعض از سپاهیان ایران برای جلوگیری از فرار زنجیر شده بودند . ولی بعد بواسطهٔ رسیدن قوای امدادای ایران ، فاتحین سخت مورد تعقیب واقع شده و در شعبهٔ (کانال) دجله جنگ سختی بین آنها درگرفت . مخصوصاً مسلمین در یکموقع در خطر واقع شده مجبور گردیدند که عوض حمله بدفاع بپردازند . لیکن در این میانه عدهٔ زیادی بکمك آنها رسیده ودر نتیجه فتح دیگری نصیب آنان شد. خالد که بزرگترین قائد وسردار لشکر بشمار میرفت در این جنگ براثر ابراز شجاعت ودلاوری غنائم فراوانی بدست آورد . باز در والاجا[1] نزدیك مصب دجله و فرات جنگی بین آنها با لشگر ایران که مرکب از عرب وایرانی بودندروی داد. فتح برای بارسوم نصیب مسلمین گردید بعد از یك جنگ بسیار سخت .

مدت یك ماه که از این قضیه گذشت خالد جنگی کرد که از تمام جنگهای قبل سخت‌تر و هولناك‌تر بوده است . توضیح اینکه او بسمت شمال طرف بالای فرات پیش رفته ودر الیس واقع بین ابله وحیره مورد حملهٔ لشگر ایران که مرکب از عرب وایرانی بودند واقع گردید . بدواً اعراب ازطرف ایرانیان حمله بردند، ولی رئیس آنان بدست خالد کشته شد . سپس ایرانیان حمله‌ور شدند چون فتح تا مدتی بنوبت ازطرفی نصیب طرف دیگر میشد خالد از این پافشاری ایرانیها درخشم شده قسم یاد کرد که از خون دشمن نهر قرمزی جاری کند . بالاخره مسلمانان فاتح درآمده وسردار عرب برای ایفای قسم وحشیانهٔ خود تمام اسرا را جمع کرده و همه را مانند گوسفند قصابی

1— Walaja.

وذبح نمود ، تا اینحد که گندم سپاه فاتح از نهری آسیا میشد که آب آن از خون قرمز بوده‌است . **خالد** پیشرفت خودرا بطرف تنگهٔ غربی فرات ادامه داده ناگهان به‌امغیشیا حمله برد . پس از آن آب زیادی با خود حمل کرده حیره را محاصره نمود . اهالی با استحکاماتی که این شهر دارا بود حاضر بصلح شدند . اعراب هم مواد و شرائط سهلی بآنها پیشنهاد کرده بالاخره آن شهر را بدین طریق تحت اطاعت آوردند . این قسمت لشگرکشی اعراب بتصرف انبار و عین تمار واقع در شمال منتهی گردید .

لیکن فاتح عرب که مقدر بود قرار نگیرد شنید **ایاس** که از راه دما در وسط صحرا با وی تشریك مساعی نموده و مشغول خدمت بود در خطر افتاده ویرا بکمك طلبیده است لذا خود را فوراً به **ایاس** رسانیده بمحض ورود باقوای وی حمله به‌قبائل دشمن برده آنها را با تلفات زیاد شکست داد . اعراب قلعهٔ دما را بتصرف آورده وتمام پادگان آنجا را از دم شمشیر گذرانیدند .

خالد در مراجعت به حیره با فتح وفیروزی از عین تمار به اعراب قبیلهٔ تغلب و ایرانیها هر دو حمله برده و همهٔ آنها را مغلوب ساخت بعد ساحل فرات را گرفته بالا رفت و در فراص شهر سرحدی روم نیز فتحی کرده و در آنجا برای روزهٔ رمضان لشگر خود را استراحت داد . ورود او در آنجا پادگان رومی را بوحشت و اضطراب انداخت و آنها برای جلوگیری از این خطر عمومی و مشترك به لشگر ایرانی ملحق شدند . این قوای متحده از کنار فرات پیش رفته حمله به **خالد** بردند ، ولی سردار عرب در اینجا نیز بیك فتح قطعی دست یافته و هزاران تن از دشمن را از دم شمشیر گذرانید . تاریخ این جنگ ۱۲ هجری (۶۳۴) وآخرین جنگ **خالد** درحدود ایران بوده است ، زیرا که او کمی بعد از این مأمور شد فرماندهی لشگر را به **مثنی** واگذار کرده و با نصف عدهٔ خود به‌کمك مجاهدین یرموك که در زحمت وفشار بودند بشتابد . این سرباز بزرگ امر خلیفه را اطاعت نموده هرچند از این جهت که تسخیر شاهنشاهی ایران از دست وی خارج و به دیگران واگذار گردیده ناراضی بود ، لیکن چون وعده داده شدکه بعد از فتح سوریه دوباره به ایران مراجعت خواهد نمودترغیب

شده اشکر خود را با مثنی تقسیم کرده همکاران و دوستانش را که دیگر بعد ها بفرماندهی آنها نایل نگردید وداع نموده از راه نافوریا صحرا بطرف دماحرکت کرد.

جنگهای مثنی ۱۳-۱۴ هجری (۶۳۴-۶۳۵)

عدهٔ سپاه مثنی اینوقت بالغ بر نه هزار تن بود. معلوم است این عده در مقابل لشگر عظیم ایران قابل مقاومت نبوده و ضعف خلیفه را درعلم نظام ولشکر کشی بخوبی نشان میداد، لیکن چون خالد قبلا تمامی زنان و اطفال و نیز بیماران را مراجعت داده بودفرمانده عرب آزاد بوده میتوانست بدون هیچ نگرانی با تمام عدهٔ خود بجنگ بپردازدوچون قبلا از مدتی خبر ورود لشگر ایرانی را شنیده بود لذا حیره را رهاکرده و از ساحل فرات گذشته تقریباً در حدود بابل قدیم با کمال جرئت و جلادت منتظر حملهٔ دشمن گشت. بالاخره جنگ شروع گردید. در رأس اشکر ایران فیلی بود که اسبان اعراب ازاو میرمیدند ولذا ویرا محاصره نموده و از پا در انداختند. اینوقت مسلمانان یکدفعه حملهٔ خیلی سختی برده وشیرازهٔ لشگر ایران را ازهم دریدند وتا دروازه‌های پایتخت آنها را راندند. مثنی در این میانه ملتفت شد که بدون قوای امدادی حتی موقع خود را هم نمیتواند حفظ کند ناچار یکنفر را به مدینه فرستاد و موقع را کاملا به ابوبکر توضیح داد. خلیفه که آنوقت در بستر بیماری و بحال مرگ بود به عمر دستورداد که لشگری به اسرع وقت فراهم کرده به سرحد ایران اعزام دارد.

مسئولیت این خدمت را بدوا کسی بعهده نمیگرفت مگر ابوعبیده از اهل طایف که از کلمات محرك و مهیج مثنی ترغیب شده حاضر بحرکت گردید وبالاخره با هزار نفر سپاه تازه نفس از مدینه خارج شد.

در این میانه به مثنی خبر دادند که سپاه جراری از دشمن با یك عده قوای امدادی بطرف حیره پیش میروند، بنا براین او تمام آن ناحیه را گذاشته بصحرا سر راه مدینه عقب نشست و در آنجا منتظر ورود ابوعبیده گشت، چنانکه پس ازورود سردار مزبور این دو لشگر بهم پیوسته و به ذو دسته قشون ایران یکی بعد ازدیگری حمله بردند بدون اینکه با مقاومت سختی مواجه گردند.

رستم فرماندار ایرانی خراسان که با اختیارات تامه در تیسفون مأمور جنگ شده بود به عجلهٔ تمام لشگر تازه‌نفسی فراهم آورده تحت سرداری **بهمن جادویه** بدان حدود فرستاد. این لشگر بطرف نقطهٔ نزدیکی بابل روانه شدند که در آنجا اعراب موفق شده بوسیلهٔ پلی از قایق از فرات گذشتند. در این جنگ **بهمن** سی زنجیر فیل داشت. فیلهای مزبور باعث وحشت اسبهای مسلمانان گردید بطوری که هیچ قدم بجلو بر نمیداشتند بنابراین اعراب مجبور شدند پیاده جنگ کنند. دراینجا **ابوعبیده** بیك فیل سفید زخمی وارد کرد و آن جانور هم ویرا زیر پای خود گرفته کارش را تمام نمود. بعد هریك از سرداران عرب که بمیدان آمدند کشته شدند و اعراب برای نخستین بار شکست خوردند. در این میانه یکی از سربازان با یك وضع دلیرانه ندا در داد که این لشگر یا باید فتح کند و یا تا آخرین نفر کشته شود. این بگفت طناب نخستین قائق را بریده و آنرا میان آب رها کرد. این کار او همه را مات ومبهوت ساخت.

مثنی که عمده بواسطهٔ بدوی بودن و نداشتن نسب عالی پس از آمدن **ابوعبیده** از کار افتاده بود اکنون که **ابوعبیده** کشته شده بجای وی بمیدان جنگ شتافته و بفرماندهی لشگر پرداخت. این سردار کوشش کرد که ایرانیان را معطل نگاهدارد تا پل را دوباره بجای خود برقرار نماید، ولی اودراین کوشش که خودش هم در اثناء آن زخم برداشت چندان موفقیتی حاصل نکرد، چه تلفات مسلمانان بالغ برچهارهزارتن بوده درصورتیکه دوهزار تن هم بطرف مدینه فرار کردند. بالجمله پس ازاین جنگ که معروف به جنگ پل است او فقط توانست سه هزار تن جمع آوری کند. اگر **بهمن** آنها را تعقیب کرده بود هر آینه همه را ازمیان برمیداشت، ولی از خوش بختی اعراب انتشار یافت که در تیسفون شورشی بپا شده ولذا سردار ایرانی باسپاه خود بعجله مراجعت بپایتخت نمود. **مثنی** که ابدا مأیوس نبود با بقیهٔ عدهٔ خود سالماً مراجعت کرده بالیس[1] رفت.

عمر خبر این بلیه را با عظمت روح تلقی نموده حتی به خلیفهٔ اول قوت نفس داد و مشغول جمع آوری سپاه گردید. قوای امدادی به زودی رهسپار میدان جنگ

1– Allis.

شدند. در این اثنا خود مثنی هم ازمیان قبایل دوست عده‌ای جمع آوری کرد. وقتیکه نیروی تازه از مدینه رسید بار دیگر به میدان جنگ شتافت ودر نزدیکی کوفه طرف راست ساحل غربی شعبهٔ فرات که در آنوقت بویب[1] می‌نامیدند بادشمن مصاف‌داد.

ایرانیان که به فتح اولی مغرور بودند بدون هیچ اندیشه‌ای از پل گذشته در سه ستون بزرگ با فیل‌ها بطرف مسلمانان پیش رفتند و نائرهٔ جدال وقتال مشتعل گردید بدوا همچو معلوم میشد که فتح با حمله کنندگان یعنی ایرانیان است، ولی مثنی که در میان متحدین خود یکنفر سر کردهٔ مسیحی بود ، حمله بر دهٔ قلب لشکرایران را مختل ساخت وهمین هم جنگ را خاتمه داد ایرانیان شکست سختی خورده تقریبا تمامشان یا کشته شدند ویا در آب غرق گردیدند. تلفات مسلمانان هم خیلی زیاد وسنگین بوده۔ است اما تصور میکردند که فتح مزبور باندازهٔ تلفات وارده ارزش دارد ، چه در نتیجهٔ همین تلفات زیاد غنائم وافری بچنگ آوردند ونیز مهماتی بدستشان آمد که از آنها برای جنگ‌های بعد بسیار استفاده نمودند. مثنی بواسطهٔ زخم کاری که درجنگ پل برداشته بود پس ازچند ماهی درگذشت ومسلمانان یکی از بزرگترین سردارشان‌را ازدست دادند.

جمع آوری سپاه عظیم برای جنگ با ایران ۱۴ هجری (۶۳۵)

تصرف دمشق در ۱۴ هجری (۶۳۵) وشکست لشگر روم شرقی در یرموك ونیز مغلوب شدن آنها در وادی اردن موقع سیاسی ونظامی را بکلی تغییر داد. چه توقف قشون مسلمانان در سوریه ازآنوقت به بعد لزومی نداشت و خلافت اسلامی میتوانست این سربازان کار آزمودهٔ فاتح را برای تسخیر شاهنشاهی ایران اعزام دارد ، علاوه اوامر واحکامی از مقام خلافت بنام قبایل ودستجات مختلفه صادر شده که تحت سلاح رفته وحاضر برای جنك گردند. گذشته ازهمه تکلیف به‌جهاد وانتشار امریهٔ آن ایجادحرارت وجوش نموده جماعت زیادی از تمام نقاط وزوایای عربستان بعجاله وشتاب زیر سلاح رفته حاضر برای خدمت شدند. بالاخره سپاه عظیمی جمع آوری شده و **سعد وقاص** به سرداری آن انتخاب گردید او چنین معروف است که اول کسی است که در اسلام خون ریخته ، علاوه در تیراندازی

۱– Bowayhe.

یدی بسزا داشت. این امیر تازه یکی بواسطهٔ خصایل و اوصاف جنگی و دیگر نسبتش به پیغمبر (خواهر زادهٔ مادر پیغمبر بود) نفوذ زیاد داشت. عمر هم به او مساعدت کرده سی هزار تن مردان جنگی را تحت فرمان او قرار داد که ازمیان آنها یك هزار و چهارصد تن جزو صحابهٔ پیغمبر بودند.

سعد پندی را که مثنی در هنگام مرگ داده بود بکار بسته صحرای عربستان را پشت سر خود قرارداد. زنان و اطفال را هم در اودزیب[1] گذاشته خود بالشگرش بقادسیهٔ معروف یك دشتی که از طرف غرب محدود بخندق شاپور بود که در آن زمان یك نهر آب جاری بوده است شتافت، واما از طرف مشرق و آن به شعبهٔ غربی فرات منتهی میشده است. **سعد** این محل را نزدیك به پلی ازقایق اردوگاه خود قرارداد و در همانجا انتظار کشیده تا اینکه دشمن برسرش تاخت آورده و درمیدانی که خودش انتخاب کرده بود با وی روبرو شد.

هیئت اعزامی به نزد یزدگرد ۱۴ هجری (۶۳۵)

دراین موقع عمر هیئتی مرکب ازبیست تن از بزرگان عرب را به دربار یزدگرد فرستاد تا او را به اسلام دعوت کنند. در ورود به تیسفون مردم این هیئت را دیده آنهارا بواسطهٔ لباسشان استهزاء مینمودند. مخصوصاً کمانشان را به آلت پشم ریسی زنها تشبیه میکردند، ولی بدن لاغر وخشکیده ودر عین حال متهور و جسور و خاصه لحن نظامی آنها نظر یزدگرد راکه در آنوقت از سقوط شام هم باخبر شده بود جلب کرده آنان را به احترام پذیرفت و پرسید که مقصودتان از رسالتی که دارید چیست؟ آنها بتوسط یکنفر مترجم اظهار داشتند که باید اسلام را قبول کنید و یا جزیه بدهید، پادشاه در جواب مانند فرزند حقیقی ایران باکمال حقارت به آنها نگریسته اشاره به فقر وفاقه و بدبختی آنها کرده گفت شما همان مردمی نیستید که سوسمار میخوردید و اطفال خود را زنده بگور می کردید. نمایندگان عرب بالحن سادهای تصدیق نموده گفتند که وضع آنها در سابق همینطور بود، ولی حالیه آن وضع بکلی تغییر کرده است آنها گفتند آری ما فقیر و گرسنه بودیم، لیکن خدا خواسته است که غنی وسیر شویم وحالا که تو شمشیر را اختیار

1– Odzayb.

کردی پس حکم بین ما وتوهمان خواهد بود واقعا برای یکنفر نقاش ماهر چه موضوع دلچسب وقابل توجه‌ایست!

بالجمله یزدگرد ازاینکه این اعراب صحراگرد نسبت باو احترامی راکه لازم بود بجا نیاوردند ونیز از مضمون پیغام در خشم شده ازاین‌جهت که آنها قاصد بودند مرخصشان کرد والا همه را بقتل میرسانید.

جنك قادسیه ۱۴ هجری (۶۳۶)

درسال‌بعد کوشش فوق‌العاده‌ای ازطرف یزدگرد پادشاه‌بخت برگشته بعمل آمده لشگری بالغ بریکصد و بیست هزار تن جمع آوری نمود وسرداری این‌لشکررا به رستم واگذاشت. این سردار از فرات عبور کرده داخل «سواد» شده دنبال لشگریان عرب افتاد. جنگ قادسیه که مانندجنگ ایسوس درعدادجنگهای قطعی‌دنیا بشمار میآید چهارروز متوالی دوام داشت. درروز اول اسبهای عرب از فیلان که آنها را جلو نگاهداشته بودند فرار کردند، چنین بنظر میآمدکه فتح بالشگر ایران‌است، اما بعدکه دسته‌ای ازتیراندازان به‌فیلها حمله بردند سواران عرب ازخطر جسته وایرانیان‌را عقب نشاندند. درروز دوم لشگرامدادی عرب ازسوریه واردشد. ابتدا جنگ‌چندان شدتی‌نداشت‌وطرفین بجنگ وگریز می‌پرداختند. ولی بالاخره اعراب سواره نظام ایران‌را شکست دادند. این‌روز جنگ بنفع مسلمانان خاتمه یافت. آری دراین‌روز پیشرفت بامسلمانان بودکه تلفات آنها پنج‌یك تلفات ایرانیان بوده است باین معنی‌که تلفاتشان دو هزارتن درصورتیکه تلفات ایرانیان بالغ برده هزار نفر میشد.

درروز سوم برای باردیگر فیلها درخط جنگ ظاهرشدند، ولی قعقاع بن‌عمرو رئیس نیروی امدادی که ازشام آمده بود چشم فیل بزرگ سفیدی را با نیزه‌کورکرد. دیگری بافیل دیگر نظیر آنرا معمول داشت ، یعنی دو چشم ویرا درآورد ، بالاخره فیلها برگشته درلشگر ایران باعث اختلال شدند، اعراب بواسطهٔرسیدن قوای عمده‌ای ازشام قویدل شده وقتیکه شب شد روحیهٔ مسلمانان بهتر از روحیهٔ لشگر ایران بود. واقعا درآنها تااینقدر روح اعتماد بود که دو تن از سردارانشان هرکدام جداگانه با

عدهٔ مختصری در تاریکی شب به لشگر ایران حمله بردند وجنگ درتمام شب جریان داشته است . این شب را لیلةالهریر مینامند ، چه صداهائی شبیه به صدای شغال وسگ از طرفین فضا را پر کرده بود . در روز چهارم یعنی روز آخر جنگ اعراب قلب لشگر ایران را متزلزل ساختند ، در این هنگام باد سختی بنای وزیدن را گذاشت کـه رمل و شن زیاد به سر و روی سپاه ایران میریخت ، برعکس اعراب که پشت به طوفان باد داشتند چندان صدمه ندیدند . **رستم** سردار ایران وقتیکه خود رادر معرض خطر دید بدون آنکه به حیثیت و شئون یا رتبهٔ بلند سرداری خود اهمیت بدهد میان بعض بار وبنه و قاطر ها پناه برد تا خود را از خطر این طوفان حفظ کند ، در این گیر ودار یکی از بارها سخت بزمین افتاده **رستم** را مجروح ساخت ، او مضطرب شده خود را توی نهرانداخت که شاید بواسطهٔ شناجانی ازمیان دشمن بدر ببرد ، لیکن **هلال بن علقمه**



۵۵ - طاق کسری در مداین

پشت سر میان آب جسته و ویرا گرفته بیرون آورد و بقتل رسانید . او برتختش

نشسته فریاد کرد «به خدای کعبه سوگند که من رستم را کشتم» این واقعه لشگریان ایران را بهراس انداخته دلهای خود را باختند و بالاخره خود را میان نهر انداخته هزاران نفر در آب غرق شدند.

فتحی که در این جنگ نصیب اعراب شد قطعی بود و آن در روح اخلاقی و حس شجاعت و شهامت ایرانی نه فقط از حیث تلفات زیاد تأثیر بخشیده بلکه از این جهت هم که درفش کاویانی بیرق مشهور ایران در آنجا بدست دشمن افتاد صدمهٔ زیادی به روحیهٔ ایرانی وارد ساخت. مینویسند عربی که آنرا بدست آورده بود به هشتصد پوند فروخت. درصورتیکه قیمت اصلی جواهرات آن سی هزار پوند بوده است.

تصرف مدائن ۱۶ هجری (۶۳۷)

پس از فتح قادسیه مطابق امریهٔ عمر، سعد لشگر خود را برای مدت دو ماه استراحت داد. بعد او وارد حیره شد و سپس از فرات نزدیك برج بزرگ بابل گذشته و بتدریج تمام آن نواحی را از دشمن صاف و پاك نمود، تا اینکه خود را بکنار دجله رسانید. در اینجا پس از همهٔ این عملیات بالاخره مستعد پیشرفتن بمدائن گردید. در این میانه او حملهٔ نیروی اعزامی از طرف ملکه مادر شاه را دفع نموده و قهرمان آن در جنگ مرد بمرد مقتول گردید. وی با سپاه عرب کنار دجله توقف کرد. اعراب نگاه خیره شان از آنطرف به طاق کسری افتاد. این فرزندان وحشی صحرا به پایه های حیرت انگیز آن که آوازهاش را دورادور شنیده بودند به هیبت نگریسته یکدفعه از حلقوم هزاران از این اعراب صحرا نورد صدای تکبیر بلند شده همگی بآواز بلند و بی اراده گفتند «الله اکبر» و چنین خیال کردند منزل مقصودی که خداوند بآنها توسط پیغمبرش وعده داده بود همین است که حالا بآن رسیده اند. باید دانست که ناحیهٔ غربی این شهر یعنی سلوکیهٔ قدیم و طرف راست ساحلی رودخانه استحکاماتی که داشت محکمتر از آن بوده که آلات محاصرهٔ عرب بتواند از عهدهٔ آن برآید، ولی این ناحیه در اثناء محاصره یکدفعه به تصرف و اطاعت اعراب درآمد. یزدگرد درصدد برآمد قراردادی با مسلمانان ببندد که بموجب آن تمام آنچه در ساحل غربی دجله است بآنها واگذار گردد بشرط آنکه

متعرض بقیهٔ قلمرو او نشوند. ولی این پیشنهاد بطوراستهزاء رد گردید. وضعیت پادشاه بزرگ هنوز یأس آرر نشده و وسائل دفاع را بکلی فاقد نبود،چه دجله که آب آن خیلی تند است بین او با اعراب فاصله بود و اعراب که در کشتی رانی بی بهره بودند **یزدگرد** میتوانست حملات آنهارا بی ثمر گذاشته موقع عبور از آب مدتها آنهارا معطل‌نگاهدارد ، ولی‌همینکه مطلع شد که مسلمانان بدجله نزدیك شده‌انداز تیسفون خارج گردید . **سعد** جائی را که چندان تند و عمیق نبود پیداکرده‌با اشگریان‌خویش بی باکانه از رود گذشت ، در ساحل دست چپ عملا دفاعی بعمل نیامد . ایرانیان که فقط بخیال فرار بودند پایتخت زیبا و مجلل و با شکوه خودرا بدست دشمن واگذار کردند ، دشمنی که هنوزتحقیرشان نموده ومیگفتند آنها سوسمارخورهستند .

جشنی که در پایتخت شاهنشاه برای فتح گرفته شد مانند آنچه در خرطوم در ۱۲ قرن بعد واقع شده بود. باید دانست که‌آن درپایان یك رشته‌جنگهائی بوده‌است بس حیرت انگیز . **موئیر** در اینجا مینویسد شرحیکه راجع به **فرعون** که در بحر احمر غرق شده برای موعظت و عبرت در قرآن مسطور است و نیز این آیات فوق‌العاده مناسب مقام میباشد . « چه بسیار واگذاردند از بوستان ها و چشمه ها و کشتزارها و مکانات و منازل نیکو وزیبا و نعمت یا چیزهای زیبا ومطبوعی که در آن شادان بودند، همچنین ما آنرا بگروه دیگر بمیراث دادیم .» [1]

در این جاغنائمی بدست اعراب آمد که هیچوقت درمخیلهٔ آنها خطور نکرده و از دیدن قصور و عمارات مجلل و با شکوه و بساتین و باغهای عالی مات و مبهوت گردیدند. اموال وغنیمت‌هائی که بدست آوردند حتی ازتشخیص آنها عاجزو نمیتوانستند بفهمند که چیست . اکثر آنها طلا را برای اولین بار در اینجا دیدند و ایشان آن را نمیشناختند . کافور را مشك می‌پنداشتند. این غنائم باندازه‌ای بود که وقتیکه آنرا میان مجاهدین عرب تقسیم کردند بهریك از ایشان پانصد پوند رسید، درصورتیکه عدهٔ این مجاهدین بالغ برشصت‌هزارتن بود. باید دانست که‌این مبلغ برای‌اکثر آنها یك‌مبلغ

---

۱ ــ سورهٔ دخان آیهٔ ۲۵ تا ۲۸ و اصل آیات این است « کم ترکوامن جنات وعیون ، وزروع و مقام کریم ، و نعمة کانوا فیها فاکهین ، کذلك واورثناها قوماً آخرین» . (مترجم) .

زیاد هنگفتی بوده و بایستی آنهارا ثروتمند کرده باشد. بی‌شك تخت طلا وسایر اشیاء نفیسهٔ حیرت‌انگیزی که درخزانهٔ تیسفون بود که از آن جمله اسبی بود که تماماً ازطلای خالص ساخته شده بود ازموضوعاتی است که نویسندگان عرب ازشرح ووصف آنها خسته نمیشوند.

جنگ جلولا ١٦ هجری (٦٣٧)

سعد مایل بود که لشگر شکست خوردهٔ ایران را بطرف حلوان تعقیب نماید و آن قلعهٔ بسیار محکمی در گردنه های جبال زاگرس بوده است. لیکن **عمر** با حزم و احتیاط سیاستمدارانه‌ای اورااز پیشرفتن منع نموده دستور داد که تابستان‌را درمداین بگذراند. فاتحین پس از این دستور فرصت یافته به تشیید مبانی قدرت و نفوذ خود و ضمناً تمتع ازلذائذ نعمت‌های این پایتخت تاریخی پرداختند، تااینکه موسم پائیز رسید وخبردادند لشگر زیادی از ایران گرد آمده که طلایهٔ آن در جلولا جا گرفته است، دژی که معروف بود غیر قابل تسخیر میباشد. لذا **هاشم بن عتبه** و **قعقاع** با دوازده هزار تن بدانجا فرستاده شد وجنگ سختی بین فریقین درگرفت. دراثناء آن بهردو طرف کمك رسید. ایرانیان درمیدانی خارج قلعه پس ازیك جنگ سختی که لیلة الهریررا بیادمیآورد باز شکست خورده و فتح نصیب اعراب گردید. **یزدگرد** که هیچوقت او را کسی در خطوط جنگی ندید بطرف ری گریخت. **قعقاع** حلوان راگرفت و آنرا مرکز پادگان اسلامی قرار داد. غنائم وافری دراینجا بدست اعراب آمد، ازجمله یك صد هزار اسب ممتاز از چراگاه ماد گرفتند که مسلماً از نسل اسبهای مشهور نیسی هخامنشی بودند.

الحاق بین‌النهرین وتصرف ابله ١٦ هجری (٦٣٧)

سعد که پس ازاین میل داشت **یزدگرد** را تعقیب کند نامه‌ای به**عمر** نوشته و ازوی در این باب دستور خواست. **عمر** که یقیناً آنوقت هوای جهانگیری درسر نداشت شرحیکه درجواب نوشته بدینقرار است. «من آرزومندم که میان بین‌النهرین وکشورهای آنطرف جبال سدی باشد که نه‌ایرانیان بتوانند ازآن بگذرند ونه‌اعراب، جلگهٔ عراق[1] برای‌احتیاجات

١ــ اعراب دره های دجله و فرات تابالای بین‌النهرین را عراق عرب مینامیدند. درشمال شرقی آن، ولایت مجاور زمین کوهستانی ایران راابتدا جبال میگفتند. اما نام اخیر «عراق‌عجم» یعنی عراق ایرانیها باید دانست که تاریخ آن از قرن دوازدهم میلادیست. کوفه و بصره دریك وقت به «عراقین» معروف بودند. (مؤلف)

ما کافی است.» بنابراین سعد بتسخیر شهرهای بین‌النهرین پرداخت. در این قسمت او تا اینحد موفقیت حاصل نمود که در قلیل مدتی تمام این کشور زرخیز را تحت نفوذ اسلام در آورد و نیز از سمت جنوب یعنی طرف خلیج فارس دستهٔ دیگری از اعراب بسرکردگی عتبه بندرابله‌را بتصرف درآورد و آن مرکز بازرگانی با هند و به بصره که بعداً جانشین وی گردید نزدیك بوده‌است.

بناء کوفه و بصره ۱۷ هجری (۶۳۸)

پس از تصرف ابله‌اعراب روی خرابه‌های آن، محلی برای توقف سپاهیان خود بنا نمودند که بتدریج ترقی کرده تا اینکه‌شهر گردید، لیکن چون آب وهوای آنجا بقدری بد بود که قابل تحمل نبوده است لذا به تلاش محل تازه‌ای افتادند. بالاخره بصره را بجای آن اختیار نمودند که بفاصلهٔ ده میل‌در شمال غربی شهر تازه واقع ومحل ابله را اشغال مینموده است. باید دانست که‌هیچیك از شهرهای مسلمین باستثنای بغداد مانند «لنگرگاه بصره» که میلتون آنرا وصف کرده منظرهٔ دلفریبی که مخصوص مشرق است ندارد. اینجاهمان محلی است که سندباد ملاح سفردریائی مشهور خود را از آنجا آغاز نهاده است.

امروزه شعب ورودخانه‌های کوچك اینجا جالب وجاذب وامور بازرگانی آن‌در کمال رونق‌است، لیکن هوای آن هم گرم وهم ناسالم‌است. من یکی‌از تابستانها رادر آنجا گذرانیده‌ام، ولی هیچ خوشم نمیآید که آنرا بخاطر بیاورم. بالجمله عمر وقتیکه گونه‌های زرد اعراب مداین‌را دید متوحش شده دستورداد کوفه‌را نیز بنانمودند. انتخاب آنهم از اینجا بوده که بصحرا اتصال‌داشت، همان صحرائی که قسمت مهم مردی،شجاعت وجسارت آنها مرهون آن بوده‌است. بعد ازبناء این شهرها حیره که فاصلهٔ آن باکوفه چند میلی بیش نبود و نیز مداین رو بانحطاط نهادند. موئیر دراینجا چنین مینویسد «این دومحل نوآباد باسکنهٔ عرب خالص خود ترقی نموده شهرهائی شدند دارای یکصدو پنجاه هزار تن نفوس و نفوذشان درادبیات والهیات اسلام ازتمام ممالك اسلامی فزونی پیدا نمود».

در تمام این جنگ‌ها که در یک مورد منتهی به بناء این دو شهر گردید چیزیکه فوق‌العاده از مهاجمین عرب تعجب آور میباشد این است که آنها نه فقط فتح میکردند بلکه با یک مرام و نظام ثابتی با تمام خانواده‌های خود در کشورهای مفتوحه مسکن میگزیدند . چنانکه خود من در ایران به قبائل عدیده‌ای از اعراب برخورده‌ام که حتی از تاریخ ورود خود بایران اطلاع داشتند و نیز در صحبت با آنها معلوم بود که از ترک گفتن میهن اصلی خود عربستان هیچ تأثری هم ندارند .

لشگرکشی از بحرین و شکست

یکی از لشگرکشی های مسلمین که بشکست منتهی گردید لشگرکشی از بحرین بوده‌است توضیح اینکه علاء حاکم بحرین از راه دریا حمله بفارس برد. این عرب حادثه‌جو ناوگانش را بدون محافظ و نگهبان گذاشته با نیروی خود درداخلهٔ کشور تامسافت زیادی بابهره‌مندی پیش رفت ، ولی در آخر با دشمن گلاویز شده‌وشکست خورد ، بااینحال توانست قاصدی بمدینه نزد عمر اعزام دارد و در نتیجه عتبه با دوازده هزار تن به کمک اوشتافت . قوای امدادی با لشگر علاء پیوسته دشمن را عقب راندند. معذلک مجبور شده بطرف بصره برگشتند.

فتح خوزستان و تصرف شوشتر ۱۹ هجری (۶۴۰)

هرمزان حاکم خوزستان از پیشرفت ایرانیان علیه علاء ومسلمین بحرین تشجیع شده در این صدد افتاد که اعراب را از اهواز بیرون کند و این سبب شد که عتبه تصمیم گرفت که پیش برود. او هرمزان را ازخط کارون عقب رانده واعراب اهواز را پس گرفتند و بااین وصف واحوال هرمزان را گذاشتند که در آخر باو پرداخته کار او را خاتمه بدهند ، چنانکه درسال ۱۹ هجری (٦٤٠) دررام هرمز محل فتح بزرگ اردشیر ، اعراب اورا مستأصل ساختند واو ناچار بشوشتر کرسی این ایالت فرار نمود، محل مزبور پس ازهیجده ماه محاصره سقوط یافته بدست اعراب افتاد . هرمزان به مدینه نزد عمر فرستاده شد تا آنچه او مقتضی میداند دربارهٔ وی بعمل بیاورد . این ایرانی زرنگ وباهوش پس از ورود برخلیفه اظهارعطش نموده آب خواست ، جام آبی بدست اودادند ، لیکن اوحیله کرد در خوردن آب به بهانهٔ اینکه مبادا دفعتاً اورا باخنجر بقتل برسانند درنگ نمود،

خلیفه گفت نترسید تا این آب را نیاشامیدید حیات‌شما محفوظ و از خطر ایمن خواهید بود اینجا هرمزان آب‌جام‌را بر زمین ریخت، عمر، هرچند زرنك‌تر بود، قولش‌را حفظ کرد. هرمزان نیز داخل در دین اسلام گردید و از خطر نجات یافته حقوقی‌هم برای معاش او معین گردید. مطلب قابل ملاحظه این است که او در دفاع خودش درخصوص مخالفت بااعراب اظهار داشت که ازطرف پادشاه بزرگ دستورداشته وناچار بود برطبق آن عمل نماید واین بالاخره بر عمر مسلم‌داشت که باید جنگ باایرانیها را بپایان برساند[۳].



۵٦ ــ قلعهٔ نهاوند

جنك نهاوند ۲۱ هجری (٦۴۲)

در ۲۰ هجری (٦٤۱) **یزدگرد** باز کوشش کرده‌ولشکرفراوانی جمع‌آوری نموده با دستجاتی ازهریك ازولایات شاهنشاهی که مطیع ومسخر نشده بودند بجنگ اعراب فرستاد. خلیفه اینجا مقتضی دانست که جنگ‌دفاعی را اختیار کند. او **نعمان** را از خوزستان طلبیده و فرماندهی لشگر را باتمام‌اختیارات باوواگذار کرد. عدهٔ لشگری که بااو بودبالغ برسی هزارتن بوده‌است. نیروی‌خوزستان بطورغیرمستقیم‌باوکمك نموده یعنی‌بطرف‌پرسپولیس

پس رفتند. مسلمانان از راه حلوان حرکت کرده، دراین اثنا خبر رسید که لشکر ایران مشتمل بر یکصدوپنجاه هزار تن تحت سرداری **فیروزان** فرمانده سابق میدان قادسیه در نهاوند پنجاه میلی جنوب همدان اردوزده‌اند. سردار عرب فوراً بقصد حمله بدان سمت شتافت.

لشگر ایران با وجود عدهٔ زیاد جنگ دفاعی را پیش گرفته از پشت سنگرها بکار میکردند. در صحرا فقط زد و خورد های کوچکی روی میداد و آنها امیدوار بودند اعراب را ازاین راه خسته کنند، بدین جهت جنگ طول کشید و خواروبار سپاه عرب نزدیك باتمام بود. دراین حال **نعمان** حیله بکار برده عقب نشست وچنین وانمود کرد که خبر فوت خلیفه رسیده است. این تدبیر نتیجهٔ خوبی بخشید، چه **فیروزان** فریب خورده بتعقیب دشمن پرداخت. همینکه سپاهیان ایران بجائی رسیدند که منظور **نعمان** بود مسلمانان برگشته وجنگ شروع گردید اعراب چنان سخت حمله‌ورشدند که بالاخره ایرانیان تاب مقاومت نیاورده مهیای فرار گردیدند. دراین هنگام که موقع ظفر بود **نعمان** کشته شد، ولی کشته شدن او تغییری در وضع جنگ روی نداد. بلکه سپاهیان او بیشتر بهیجان آمده بر کوشش خودشان افزودند. ایرانیان و از آنجمله **فیروزان** درمعابر تنگ کوه گرفتار آمده تماماً بقتل رسیدند. مینویسند زیاده‌ازیکصد **هزار تن ازسپاه ایران دراین میدان نابود شدند.**

نتیجهٔ این جنگ آخر که میتوان آنرا بجنگ آربل تشبیه کرد (مانند جنگهای زنجیر وقادسیه که درردیف جنگهای گرانیك وایسوس واقع شده اند) **ازپیش معلوم و ظاهر وآشکار بوده است، لیکن اعراب آنرا فتح‌الفتوح نامیده‌اند.**

تسخیر ولایات ایران

درتسخیر ولایات مختلفهٔ ایران بطور سریع (پس‌ازفتح نهاوند) طبری شرحی مفصل و مبسوط نوشته و ضمناً نشان میدهد که هریك از این ولایات و ایالات خود به تنهائی قوائی جمع کرده با اعراب جنگیدند، بدون اینکه ازطرف پادشاه بزرگ فراری کمکی بآنها بشود. اعراب پس‌از فتح نهاوند برحسب دستور **عمر بطرف اصفهان حرکت کردند.** این شهر مهم پس‌از جنگی که در **آن جنگ سردارسالخوردهٔ ایرانی کشته شد بتصرف اعراب درآمد.** درسال‌بعد لشگر عرب

بطرف کرمان روانه‌شده فتحی در سرحد این ایالات نمودند آنها تاجلگهٔ حاصلخیز جیرفت سمت جنوب شرقی و نیز از طرف شمال تا ولایت قهستان و شهر طبس پیشرفته بعلاوه دستهٔ دیگری به سیستان حمله بردند. زرنج پایتخت آن را فتح نکردند، ولی وقتی که مسلمانان این ایالات را اشغال نمودند خود پایتخت تسلیم گردید. بالاخره مسلمین شکست ناپذیر مکران خشک لم‌یزرع را مورد حملهٔ خود قرار داده وحدود فتوحات شرقی بر حسب امریهٔ **عمر** تا همین‌جا محدود گردید.

اما درشمال شرقی حاکم ری لشکری از گرگان، طبرستان وقومس جمع کرد، لیکن بواسطهٔ خیانتی که در کار بود شکست خورد. لشگریان عرب بعداز این ازهمان جاده‌ای که پادشاه بزرگ هخامنشی یعنی **داریوش کدمان** ازجلو **اسکندر** فرار کرده بود بطرف مشرق روانه شدند. آنها از البرز گذشته بطرف گرگان رفتند. حاکم آنجا قبول اطاعت نمود. دوستون دیگر ازسپاه عرب بطرف آذربایجان حرکت کرده ودرشمال تاقلعهٔ مشهور دربند خودرا رسانیدند وتمامی این ایالات مهم وزرخیز سرتسلیم خم نموده تحت اطاعت وانقیاد درآمد. فتح خراسان بظاهر آخر ازهمه تحت نظر گرفته‌شد. فقط طبرستان در نتیجهٔ جنگل های انبوه ومسدود استقلال خود را تحت نظر سلاطین و شاهزادگان موروثی معروف به‌سپهبد تاسال ۷۶۰ میلادی حفظ نمود[1].

سامیها درامپراطوری های بابل و آشور نفوذ پیدا نموده دولت‌هائی بجای آنها تشکیل دادند، تااینکه آریانهای ماد وپارس ایشان را از میان برده و خود بجای آنها قرار گرفتند. اینان‌هم بنوبهٔ‌خود پس‌از پانصدسال سقوط یافته تحت‌حکومت‌وفرمانروائی قومی از تورانیان درآمدند، تا درقرن سوم میلادی دوباره آریان‌ها عرض وجود نموده بر اریکهٔ سلطنت وفرمانفرمائی قرارگرفتند. آری یکی ازخاندانهای عالی آریا یعنی ساسانیان درحدود چهارصدسال‌حکومت وسیادت‌نموده وآخرین درجهٔ عظمت‌وجلال را دارا بودند، تااینحدکه امپراطوری روم را واژگون ساختند، ولی بعد(بحکم‌طبیعت)

۱ـ رجوع شود به «تاریخ طبرستان» ابن‌اسفندیار که برون آنرا طبع و نشر نموده‌است و نیز رجوع شود به «یادداشت کیب» صفحهٔ ۴۹. (مؤلف).

رو به‌ضعف و انحطاط نهاده بتدریج شکسته و فرتوت شدند و آن تایك اندازه هم بواسطهٔ احساسات سخت و شدیدی بوده است که اجازه نمی‌داد یکنفر سردار کافی و لایقی بر تخت قرار گیرد.

آری ایران پس از یك دوره جنگهای خانه بر انداز وصدمات و لطمات شدید وسخت فرسوده شده در میدان قادسیه ولی پس از یك جنگ دلیرانه و ابراز شهامت و شجاعت سقوط کرده وزمام حکومت و فرمانفرمائی پس از دوازده قرن از سقوط نینوا دوباره بدست سامی‌ها افتاد.

مرك یزدگرد سوم ۳۱ هجری (۶۵۲)

یزدگرد یك عضو جبان و بزدل یك خاندان سلحشور جنگی از ری باصفهان و از آنجا بکرمان گریخته وسپس از آنجا هم بطرف بلخ فرار نمود. او از **فغفور** چین و **خاقان** ترك کمك طلبید. اما **فغفور** چین تقاضای ویرا ردکرده حاضر نشد یاری کند، ولی **خاقان** مسئول ویرا مورد توجه قرار داده مایل شد باو کمك بدهد، مگر بعد بواسطهٔ عدم رضایت از رفتارش امتناع ورزیده. بالاخره او دورهٔ زندگانی ننگین خودرا در کلبهٔ یك آسیابانی در نزدیکی مرو خاتمه داد. باین معنی که آسیابان مزبور او را به طمع لباس فاخر و جواهری که همراه داشت بقتل رسانید. بنا برروایتی یك نفر اسقف مسیحی جسد اورا گرفته دفن کرد وآرامگاهی هم بالای قبرش بنانمود. خاطرهٔ این پادشاه بکلی از دلها محو نشده بطوریکه پارسیان (زردشتیها) هنوز با نهایت صمیمیت و وفاداری هرسال در ۱۲ سپتامبر بمناسبت جلوس او برتخت جشن گرفته وسنهٔ عالم شاهی مخصوصاً ازهمین تاریخ شروع میشود. او از طرف زردشتیان آخرین پادشاه ساسانی شناخته شده است.

چنانکه دیده شد آخرین پادشاه نالایق خاندان عظیم‌الشأن ساسانی پس از ده سال ازجنگ نهاوند بطورشرم آوری رهسپار دیار فنا گردید، نمیتوان هم اورا (ازروی قانون) بتقصیر بزرگ یاخیانت مهمی متهم داشت، لیکن چون فقدان مردی و شجاعت و شهامت در سلاطین استبدادی مفاسد و معایبش بیش از معایب و مفاسد هر جنایت و تقصیری است لذا باید گفت که **یزدگرد** سوم مانند **داریوش کدمان** که با هم شباهت زیادی دارند درپیشگاه تاریخ محکوم وحقاً هم محکوم میباشد.



سورهٔ فاتحه

فصل چهل و چهارم

شرح احوال (حضرت) محمد در مکه

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

ستایش خدا راکه پروردگار جهانیان، بخشنده و مهربان‌وصاحب روزجزاست خدایا ترا میپرستیم وازتو کمك میجوئیم، ما را براه راست هدایت کن. راه آنهاکه نعمتشان دادی . «آنهاکه غضب شدگانند و نه آنهاکه گمراهانند.

«ترجمهٔ سورهٔ بالا»

سرزمین عربستان

اگرچه ما درفصل سابق راجع به نتائج حاصلهٔ ازظهور اسلام شرحی بطوراجمال مذکورداشتیم ولی نظر باهمیت فوق‌العادهٔ اینموضوع وتأثیرات مهمه‌ای که درایران بخشیده مقتضی‌است که آنرا مسلسلاً ازابتداء بیان نمائیم[1] .

۱ـ کتابهائی که دربنباب از نظرماکذشته وماازآنها استفاده کرده‌ایم عبارت‌اند از«خلافت ونیز حیات محمد» تألیف سرویلیام موئیر (Geschichte der Chalifen) «تاریخ خلفاء» (در چهار جلد) تألیف دکتر گستاو ویل (Gustav Weil) . «تاریخ ادبی‌اعراب» تألیف و،آ،نیکلسن (Nicholson) « عربستان مهد اسلام » تألیف ، م ، زومر (Zwemer) . (مؤلف) .

شبه جزیرهٔ عربستان که مساحت آن چهار برابر فرانسه است دارای یك فلات مرکزی است موسوم به نجد که نصف این شبه جزیره را تشکیل داده و حد وسط ارتفاع آن سه هزار پا میباشد. گرداگرد آن از هر سمت خصوصاً در حصهٔ جنوبی، ریگستان خشك واقع است. در ماورای این صحاری چون زنجیره کوههائی کشیده شده‌اند که قسمت غالب آنها پست و برهنه یعنی عقیم و نازا میباشد، ولی در نواحی عمان طرف شرق و در قطعهٔ یمن سمت غرب ارتفاع این جبال نسبة زیاد میشود، پشت سر خط ساحلی عربستان سدی از کوه ناشکسته کشیده شده و آن از بحر احمر تا تنگهٔ باب‌المندب امتداد دارد و آنجا هم بطرف مشرق و شمال شرقی تا رأس‌الحد جلو رفته و بهمین طریق خلیج فارس را دور میزند. این مسافت رویهمرفته بالغ برچهارهزار میل میباشد، در تمام این حدود مشکل است بتوان یك لنگرگاه یا بندر طبیعی‌مناسبی پیدا نمود و از این رو دست یافتن بر این شبه جزیره از هر سو مشکل میباشد وچون اهالی باین نکته متوجه بوده لذا سرزمین خودشان را جزیرةالعرب نامیده‌اند.

وسائل ارتباطیهٔ داخلی عربستان‌نیز خراب است، زیرا صحرای بزرك عربستان که آنرا (ربع الخالی) سرزمین خشك و برهنه مینامند از دیر باز کشور را بدو قسمت تقسیم و نقطهٔ شمال را از جنوب مجزی نموده است، شاید در نتیجهٔ وجود همین سد طبیعی باشد که می بینیم در یکی از دوره های اولیه چادر نشین های وحشی شمالی به لسان‌عربی تکلم نموده بر خلاف سکنهٔ یمن و حمیر جنوبی بسیار متمدن به زبانی‌تکلم می‌نمودندکه شش قرن پیش از میلاد متروك و زبان عربی تفوق پیداکرده است.

در جغرافیای طبیعی ایران ما این نکته را خاطر نشان نمودیم که بین رودسند و شط العرب رودخانهٔ مهمی که به دریا متصل باشد وجود ندارد، ایران مملکتی است دارای بیابان و صحرای بدون‌رود خانه و مقدار بارندگی آن در شمال شاید کمتر از ده انگشت و در جنوب بالغ بر پنج‌انگشت میباشد، اما عربستان باید گفت‌که ازاین حیث نسبت به ایران از بخشش های طبیعت خیلی کم سهم برده است، البته در ایران هم صحاری بزرگی است‌که قسمت معظم کشوررا تشکیل میدهد و نیز رودخانه‌ای در

این حدود یافت نمیشود ، معهذا عربستان هم از حیث صحاری وهم از حیث احتیاج به آب چنانکه در جغرافیا وقتیکه آنرا اسم میبریم میگوئیم که آن خیلی در طرف شدت واقع شده است ، ولی باید دانست که از آثار شهرهای قدیمی که در این صحاری بدست آمده وهمچنین از قرائن وامارات دیگری مستفاد میشود که عربستان تقریباً در دوهزار سال پیش بقدر امروز خشك وچول نبوده است .

اهمیت مکه

باید دانست که رونق وشکوه عربستان بیشتر در تجارت با شرق بوده است تا محصولات داخلی خود ، حتی در زمانهای خیلی قدیم در حدود صده دهم قبل ازمیلاد ادویه جات ، طاوس ومیمون هندوستان از راه دریا بسواحل عمان حمل شده وازحضرموت ایالت واقعهٔ مقابل هند بسمت مارب مرکز حکومت سبا راه کاروان رو وجود داشته واز آنجا ازطریق مکه ویترا بغزه عبور ومرور مینمودند. از مراجعهٔ به نقشه بخوبی معلوم میشود که مکه بواسطهٔ واقع شدن آن تقریباً بین راه حضرموت ویترا ازاین خط تجارتی تا چقدر استفاده نموده ومرکز آمد ورفت بازرگانان وعبور ومرور قوافل وجمعیت زیاد واقع شده بود ، چنانکه در کتاب حزقیل نبی راجع به تجارت وثروت صور شرحی که ذکرشده بشرح زیر میباشد[1] « عرب وهمه سروران قیدار بازرگانان دست تو بودند با برهها و قوچها و بزها با تو داد وستد میکردند تجارشبا ورعمه سوداگران تو بودند ، بهترین همهٔ ادویه جات وهرگونه سنگ گرانبها و طلا بعوض بضاعت تو میدادند ، حران و کنه و عدن و تجارشبا و آشور و کلمد سوداگران تو بودند» .

بیان مزبوراز یکی ازانبیاء بنی اسرائیل است که در پانصدونود ونه قبل از میلاد بحکم بخت النصر بطور اسارت در آنحدود بسر میبرد وسعت واهمیت این تجارت را بخوبی ظاهر میسازد. نکته‌ای که دراینجا قابل توجه میباشد این است که عدن حزقیل که امروز جزء مستملکات بریتانیای کبیر است زیاده از دو هزار سال قبل هم بهمین نام

۱ ــ باب ۲۷ آیهٔ ۲۱ و ۲۳ . (مؤلف) .

خوانده میشد ، شاید بازرگانی دریائی هند که در قرن اول میلادی از باب‌المندب به بحر احمر شروع گردیده بالنتیجه راه کاروان رو بتدریج متروك و شهرهائی که درسابق آباد بودند روبخرابی نهادند .

مذهب قدیم اعراب

آئین مذهبی که در مکه رواج داشت بعقیده موئیر نویسندهٔ بزرگ ما باید آنرا از یمن سراغ گرفت ، ناحیه‌ای که سکنهٔ اولیهٔ آن باحتمال قوی بومی ومتوطن بوده‌اند . آنها مذهب صابئین را با خود آوردند ، مذهب‌مزبور عبارتست ازاعتقاد بخدای یگانه و پرستش اجرام سماوی. اعقاب این‌طایفه که غالب آنها درحدود بصره‌ومحمره سکنی دارند جهانگردان آنهارا بطور غلط نصارای تابع یحیی میدانند ، درصورتیکه این طایفه خود را «ماندیان[1] » مینامند ، در میان آنها غسل تعمید ورسم وضوجاری میباشد ، کتاب مذهبی آنها زبور و ستارهٔ[2] شمال را مقدس میشمارند ، **ادوین آرنولد** [3] درطی بیان خود راجع بمذهب صابئین بشرح‌زیر مینویسد: «اسلام درصحرا تولد یافت ومادرش صابئی ویهود بمنزلهٔ پدرودایهٔ آن نصرانی بوده است »وحقیقت هم همین‌است که اواشاره نموده است ، اعراب جاهلیت بنام کواکب سبعه‌دارای هفت معبد بودند ورب‌النوع‌هائی را می‌پرستیدند که در قرآن اسم سه‌تای آنها ذکرشده‌است . اول‌لات که از بت‌های بزرگ مکه بوده . دوم‌العزی[4] که‌به ستارهٔ زهره اختصاص داشته است ، سوم منوة سنگی بود که آنرا مقدس میشمردند ، بعلاوه اصنام دیگری را بعدد ایام سال در کعبه جمع کرده که هرروزی بیکی از آنهاتخصیص داشت که پرستش مینمودند .

۱— Maudean

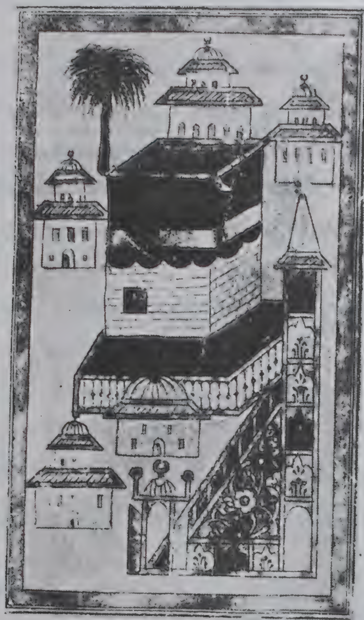
۲ — رجوع شود بفصل بیست وهشتم کتاب «عربستان مهد مذهب اسلام» تألیف زومیر . اعراب‌آنها را نظر برسم وضوئی که دارند مغتسله نامیده‌اند . در نتیجهٔ اشتباهی که پرتقالیان را در فهم این اصطلاح دست داد ، نام غلط مذکورهٔ فوق معمول شد. (مؤلف) .

۳— Edwin Arnold.

٤ — و این بافتخار همین آلهه بودکه منذر پادشاه حیره بطوریکه در فصل ۳۹ ذکر شد چهارصد راهبه را قربانی نموده . (مؤلف) .

کعبه

در مکه مرکزی که برای پرستش معین شده بود اسم آن کعبه[1] بوده است. درگوشه شرقی آن سنگ سیاهی مایل بسرخی نصب نموده و چنین معتقد بودند که آن از آسمان فرستاده شده است، سنگ مزبور بشکل نیمدائره و خیلی کوچك یعنی شش انگشت در هشت انگشت میباشد، زائرین



۵۷ - تصویر کعبه

که هفت مرتبه خانه را طواف مینمودند در هر دفعه این سنگ را هم با کمال احترام می‌بوسیدند، درحج صغیر (حج افرادی) لازم بود بین صفا ومروه هفت مرتبه سعی بعمل

۱- و آن بمعنای مکعب است. (مؤلف).

آرند و درحج کبیر (تمتع) موظف بودند عرفات راکه کوه کوچکی است سمت شرقی مکه درك نموده و در وادی منا علیه شیطان رمی جمره نمایند. در خاتمهٔ این اعمال حیواناتی را که بنام قربانی آورده بودند میکشتند، اما این مناسك را به **ابراهیم** نسبت دادن و از آثار او شمردن چنانکه معروف هم همین است غیر از استیلای نوشته‌های یهود و اینکه از طرف آنها این امر اشاعت یافته باشد منشاء و مدرك دیگری برای آن نیست؛ همچنین از پاشنهٔ پای **اسمعیل** که بزمین خورده و چاه زمزم پیدا شده است ازجمله شهرت هائی است که هنوز برای آن مدرك صحیحی دردست نیست. درهرصورت مردم بناء خانه کعبه و وضع آن مناسك و اعمال را از آن **ابراهیم** و **اسحق** می دانند.

برحداد پیغمبر

چون مسئلهٔ نسب در میان عرب اولین درجهٔ اهمیت را دارا میباشد لهذالازم‌است که راجع به قبیله و آباء واجداد(حضرت) **محمد** شرحی بر سبیل اجمال ذکر نمائیم. در اواسط قرن پنجم میلادی **قصی** یکنفر از زعمای قریش[1] حکومت مکه را دارا شده و او تمام افراد قبیلهٔ خود را دراین شهر جمع نمود. **قصی** علاوه‌بر سرداری در ایام جنگ و قضاوت درایام صلح که بر حسب رسوم وعوائدآن عصر دارا بود کلید داری خانه‌کعبه و سقایت حاج نیز بازمحول بوده است. پس ازفوت **قصی** ونیز فوت پسرارشد بین وراث نزاع سختی درگرفت. آنهائی که ازطبقهٔ اکبراولاد بودند حاضر نشدندکه از اختیارات فوق سهمی هم بطبقهٔ کوچکتر داده باشند. این نزاع وکشمکش بین آنهارسید بجائی که نزدیك بود به قتال وجدال بکشد. حامیان اولاد کبار دستهای خود را میان کاسهٔ خون غوطه داده جلو اصنام مشغول استغاثه شدند. **هاشم** هم که ازطرف صغار ولایت داشت بحلف و قسم مبادرت نموده با وقایع دیگری که روی‌داده بالاخره قراربراین شد که کلیدداری خانهٔ کعبه و سرداری ایام جنگ با اولاد کبار و سقایت حاج و اطعام در ایام حج بصغار برگذارشود.

---

۱ – بعضیها قریش را مشتق از لفظی دانسته‌اندکه معنای آن «شتر بسیار اصیل»میباشد. و این اگر صحیح باشد مع‌التعجب نام زردشت هم بطوریکه احتمال داده‌اند تقریباً همین معنا را دارد و این توافق واقعاً یك توافق غریبی است، رجوع شود بفصل نهم‌کتاب حاضر. (مؤلف).

چندی که از این میانه گذشت **هاشم** در نتیجهٔ جوانمردی و بذل و بخشش مقام بلند ارجمندی پیدا کرده و محسود **امیه** برادر زادهٔ خویش واقع گردید، نامبرده بنای رقابت با **هاشم** را گذاشت. بالاخره **امیه** عمش را نزد کاهنی که شغلش قضاوت در لیاقت شخصی و شایستگی های ذاتی بود بمنافره طلبید و **هاشم** روی عقاید عشیره‌ای ناچار تن بدین منافره داده ولی شرط کرد که هرکدام که محکوم شد علاوه بر دادن پنجاه شتر سیاه چشم مدت ده سال هم ازمکه مهاجرت نماید. قرارداد مزبور برله **هاشم** تمام شد و **امیه** بعد ازدادن ٥٠ شتر که تماماً نحر شده صرف ضیافت گردید بطرف شام حرکت نمود. اینواقعه بسیار مهم است چه رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه از اینجا آغاز شده و آن ثمرات محنت آوری در برداشت. درسال ٥٠٠ میلادی **هاشم** که در سن رشد و کمال بود در مدینه از یك خانوادهٔ عالی دختری را بنکاح خود در آورد و از وی فرزندی موسوم به **شیبه** بوجود آمد. **هاشم** در ٥١٠ میلادی درگذشت و تمام اختیارات او به برادرش **المطلب** برگذار گردید. وی مطابق رسوم خاندانی با پیشانی گشاده بادامهٔ ضیافت و مهمانداری پرداخت.

شیبه چند سالی در مدینه توقف نمود و اخیراً عمش اورا برداشته با خود بمکه آورد. در اینجا اشتباهاً اورا در ابتدا بخیال اینکه غلام است **عبدالمطلب** مینامیدند و این لقب از برای او در تمام دورهٔ زندگانی باقی ماند، در یك دعوای خانوادگی مربوط به مسئله مالی بالاخره نزاع مزبور در نتیجهٔ ورود هشتاد نفر از اقارب طرف مادر او بمکه، برله او خاتمه یافت. وقتیکه **المطلب** فوت کرد **شیبه** بااختیارات تمام جانشین او شد و چون یك پسر بیش نداشت نفوذش در یك زمان کم بود، ولی اخیرا بخت با او مساعدت کرده محل چاه مقدس زمزم راکشف و آن در ازمنهٔ قدیم همچنان که گفته شد موجود بوده است. چاه مزبور از وقتیکه بدست وی افتاد بواسطهٔ اینکه امر سقایت مکهٔ خشك با او بود کارش بالا گرفت و بعد بواسطهٔ پیدا شدن فرزندان دیگر حیثیت وی مثل پدرش فزونی یافت. او یك نذر خیلی غریبی کرد و آن این بود که اگر ده پسر بوی عطا شد یکی از آنها را در نتیجهٔ این حسن اقبال قربانی کند،

وقتیکه این عده بکمال رسید قرعه انداخته شد و آن باسم **عبدالله** پسر کوچك افتاد، هنگامیکه پدر آماده گردید که بعهدش وفا نموده فرزندش را قربانی کند مردم جمع شده و او را وادار کردند که بین **عبدالله** و ده شترقرعه انداخته تا مگر شتران خونبهای **عبدالله** واقع شوند، نه بار قرعه انداخته شد ودر هربار بنام **عبدالله** افتاد، ولی دفعهٔ دهم که انداختند و آن بنام شترها اصابت کرد، تمام شتران را که بالغ برصد نفر بود نحر نموده و همهٔ آنها صرف ضیافت اهل مکه گردید و بدینطریق **عبدالله** از کشته شدن محفوظماند، چون سن او به بیست و چهار رسید پدرش از خویشان خوددختری راکه اسمش **آمنه** بود برای وی تزویج نمود، او پس از ازدواج بعزم تجارت با قافله‌ای بشام مسافرت کرد، در مراجعت از این سفر در مدینه فوت کرد، دربیستم ماه اوت ۵۷۰ میلادی از زوجه‌اش **آمنه محمد** متولدگردید.

اوضاع سیاسی عربستان پیش از ولادت پیغمبر و نیز پس از ولادت

در میان روابط خارجی قبیلهٔ قریش رابطه‌ای که نقل شده قراردادی‌میباشد که **هاشم** با امیرغسانی یکی‌ازشیوخ نصرانی عرب که پایتخت او بستره سمت شرقی اردن بسته است و نیز ذکر شده که **هاشم** از دولت امپراطوری فرمانی تحصیل کرده بود باینکه قریش آزادند بشام مسافرت کنند. ولی احتمال قوی میرود که فرمان مذکور امضائی که داشت امضاء نمایندهٔ محلی امپراطور بوده است.

ما در فصل چهلم این مطلب را ذکر نمودیم که پادشاه حبشه که پایتخت وی آنوقت اقصم کنارهٔ بحراحمر بود به یمن حمله برده و آنرا تصرف نمود. در ۵۷۰ میلادی یعنی سال ولادت پیغمبر **ابرهه**[1] نائب‌السلطنهٔ قابل حبشه علیه‌مکه حرکت‌کرد وظاهر امر هم این بود که هتك و بی‌احترامی که بکلیسای واقعهٔ درصنعا شده انتقام بکشد، ولی احتمال دارد که روی موجبات سیاسی قصد کرده بود کعبه را منهدم سازد، **ابرهه** ضدیت ها وجلوگیری هائی که در خط سیرش بعمل آمده همه را دفع نمود، تا اینکه

---

۱ ــ ابرهه به زبان حبشه محرف ابرام یا ابراهیم میباشد وکتیبه‌ای که بامر او کنده شده اخیراً پیدا شده است رجوع شود بدائرةالمعارف اسلامی. (مؤلف).

بطائف رسید که در سه منزلی مکه سمت شرق واقع است و از اینجا او یك عده سپاه مهاجم و غارتگر خود را مقدمهٔ روانه نمود که آنها حیواناتی را که بغارت گرفتند از جمله دویست نفر شتر عبدالمطلب بوده است ، وی با قوای عمدهٔ خود که در این میانه یك عده از فیلان مهیب جنگی هم بود پشت سر حرکت نمود و در خارج شهر مکه اردو زد ، به اهل مکه که از این پیش آمد متحیر و مضطرب بودند پیغام داد که غرضش صدمه و آزار بآنها نیست، بلکه مقصود وی فقط انهدام کعبه است. عبدالمطلب خود را به اردوی دشمن رسانیده و ابرهه را ملاقات نمود ، در نتیجه اوحاضرشد که شتران عبدالمطلب را رد کند ، لیکن ازتصمیمش حاضر نشد بر گردد .

در این روایت چنین ذکر شد که عبدالمطلب نزد ابرهه فقط از شتران خود سؤال نمود و از کعبه اسمی نبرد . اظهار حقارت آمیز ابرهه را هم جواب سخت داده وگفت که کعبه بمساعدت نوع انسانی ابدا احتیاج ندارد ، چنانکه روزی که برای این اقدام مقرر شده بود فیلان از حرکت باز مانده و قدمی بجلو بر نداشتند . این ناکامی که برای ابرهه و لشکرش رویداد تفصیل آن در قرآن چنین ذکر شده است - « آیا ندیدی پروردگار تو با سپاه فیل چه کرد ؟ آیا حیلهٔ جنگی ایشان را باطل و بی ثمر نگردانید ؟ و او فرستاد علیه ایشان جوقه جوقه مرغان کوچکی راکه میانداختندروی آنها سنگریزه هائی از گل پس گردانید ایشان را مانند کاه خرد شده[1] » مضمون آیات فوق بیان روشن و واضحی است از بیماری معروف به آبله که آنرا درعربی سنگریزه هم مینامند واین مطابق باتاریخ هم هست. لشکرحبشه روبهزیمت نهادند وخود ابرهه درصنعا بهمین مرض منحوس در گذشت . این خبر که کعبه ازامداد آسمانی محفوظ ماند درهمه جا انتشار پیدا نمود ، بدیهی است که علاوه براینکه براحترامات کعبه افزودمقام و مرتبت قبیلهٔ قریش هم بدرجهٔ بس عالی رسید .

پس از فوت ابرهه پسرش یقصم بجای پدر از طرف مسروق بنیابت سلطنت

---

۱ - سورهٔ ۱۰۵ و اصل آیات این است - « الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل، الم یجعل کیدهم فی تضلیل ، و ارسل علیهم طیرا ابابیل ، ترمیهم بحجارة من سجیل ، فجعلهم کعصف مأکول . (مترجم) .

منصوب گردید و آن چهار سال طول کشید ، در زمان پادشاهی مسروق بوده است که نیروئی از طرف **انوشیروان** اعزام و در نتیجه حبشی ها ازمیان برداشته شده وسلاطین



۵۸ – حضرت محمد و حجرالاسود

قدیم دوباره روی کار آمده تحت حمایت شاهنشاهی ایران بر تخت سلطنت قرار گرفتند. **طبری** که راوی این خبر است مینویسد وقتی که **صائف** بر تخت پادشاهی قرار گرفت **عبدالمطلب** ویرا ملاقات کرد ، او معروف است که در ۵۷۸ میلادی درگذشت و

بنابرین تاریخ این لشکرکشی باید بین ٥٧٤ و ٥٧٨ میلادی بوده باشد .

ایام کودکی و دورهٔ جوانی تا سن کمال محمد

حضرت محمد وضعش در اوان کودکی امید بخش نبود، چه اولا پدرش که از دنیا رفته بود ، تمام ترکهٔ اوعبارت بود از یك دختر کنیز و پنج شتر و چند گوسفند و یك خانه ، ولی در عین حال اقربا و خویشان مقتدری داشت . مطابق رسم آنزمان او را بیك زن صحرا-نشینی از قبیلهٔ بنی سعد که اسمش حلیمه بود سپردند. وی درمیان فرزندان آزاد بادیه بسر برده تا اینکه سنش بشش سال رسید ، او در هوای بادیه پرورش یافته و در یك محیط خیلی آزادی روحیاتش تشکیل یافت . اگر چه بطوریکه معلوم میشود مـانند مرض صرع حالت غشی در اووجود داشت. علاوه لغتی که بنی‌سعد بدان تکلم‌مینمودند فصیح ترین لغات عرب بوده است . چنانکه خود پیغمبر در سالهای اخیر بطور مباهات میفرمود « منم عرب حقیقی در میان شما چه خودم از نسل قریش و لغت من لغت بنی سعد میباشد . »

بدیهی است که تربیت او در میان یك چنین قبیله‌ای که فصیح ترین لغات رادارا باشد خود یك بخشش بزرگی بود که باو عطاگردید . این هم کاشف از حقیقت و وفا و حق شناسی محمد است که هیچوقت مادررضاعی خودرا ازنظر نداده ونهایت محبت و بزرگواری را دربارهٔ شخص او وخانواده‌اش مبذول میداشت .

خلاصه وقتیکه سنش بشش سال رسید او را برداشته بمدینه آوردند ، چنانکه چهل و هفت سال بعد از این که بمدینه هجرت نمود بخوبی توانست خانه‌ای را که در آن سکنی داشت تشخیص داده و جزئیات زندگانی آنوقت را بخاطـر بیاورد. پس از مدت کمی آمنه طفلش‌را برداشته بطرف مکه روانه شد. ولی‌او درین راه وفات یافت. این یتیم بعد از این دردامن جدش عبدالمطلب تربیت میافت تا اینکه به‌هشت‌سالگی رسیده عبدالمطلب هم فوت کرد . نفوذ واقتداری که بنی‌هاشم دارا بودند پس ازفوت عبدالمطلب لطمهٔ زیادی بدان رسید و آن بهمین حال باقی بود تا وقتیکه پیغمبر مکه را فتح کرد . پس از عبدالمطلب تربیت محمد بعموی وی ابوطالب برگذارگردید .

او آخرین درجهٔ محبت ومهربانی را دربارهٔ وی مبذول میداشت وازاینجاهم معلوم میشود که این طفل ازهمان اوان کودکی دارای خصائص وصفاتی بس جالب وجاذب بوده‌است. او وقتیکه به دوازده سالگی رسید تحت سرپرستی عمش **ابوطالب** با کاروانی بشام مسافرت نمود . این سفر به‌دامنهٔ تجربه و بصیرت و بینائی وی درامور وسعت بخشید.

در مسابقهٔ شعری بازار عکاظ سمت شرقی مکه که سالانه تشکیل میبافت فکر جوان و روشن او از شنیدن اشعار شعراء قبایل بسی متأثر شد ، بعلاوه کلمات خطباء یهود و نصاری را هم در مواقع مختلف استماع مینمود ، تقریبا در جریان همین مسابقهٔ شعری یکنفر رئیس قبیلهٔ هوازن به دست رقیبی که حلیف قریش بوده بقتل رسید. این عمل باعث اشتعال نائره جدال و جنگ قبائلی گردید . خلاصه چندین زدوخورد سخت نومیدانه‌ای بین آنها روی داد که در یکی از آنها **محمد** حضور داشت ، ولی تفوق و امتیازی در امور جنگی از خود در این معرکه بظهور نرسانید . راستی در شرح حالات او دیده نشده است که او هیچوقت در رزم و جنگ ممیزاتی از خود نشان‌داده باشد . قطع نظر ازاین جنگ های موسوم به حرب الفجار، او درجوانی به‌شبانی که از مشاغل پستی است اشتغال‌داشت‌چنانکه خودش در سالهای اخیر چنین میفرماید: «حقیقتا هیچ پیغمبری در دنیا پیدا نشده مگر اینکه شغل او در یکموقع شبانی بوده است . »

او در مکه از وقتیکه به لقب « الامین » ملقب گردید باید وجاهت واهمیتی‌در میان مردم پیدا کرده باشد . اگر شغل شبانی **محمد** مبنی بر فقر **ابوطالب** نباشد میتوان گفت که او این شغل را برای کمك بعالم استغراق ومراقبهٔ خودش اختیار نموده‌است، لیکن وقتیکه مراحل‌عمرش به بیست وپنج سال رسید احتیاجات حاضره واداشت که نظارت **خدیجه** را که اززنان بیوه ومالدار قریش‌بود قبول نموده باکاروان **خدیجه** بشام سفر نماید ، دربستره او مال‌التجارهٔ خودرا بطور دلخواه مبادلهٔ نمود . درمراجعت از این سفر محبت همین جوان درقلب **خدیجه** جای گرفته وپس ازتحصیل اجازه از پدرش ولی با تدبیر و حیله بنکاح **محمد** در آمد . این تزویج بسیار میمون اتفاق افتاد و **محمد** با او درکمال خوشی بسربرد . هرچند دوپسری که از او داشت هردوی آنها

فوت کردند . بطوریکه معلوم میشود درجریان این احوال که او کماکان بانتظام امور خدیجه می‌پرداخت همیشه این خانم از محامد صفات شوهرش تمجید نموده و چنین وانمود میکرد که او یکنفر آدم عادی نیست . مدتی که از این میانه گذشت و سن حضرت بالغ بر سی و پنج سال گردید قریش کعبه را از نو تعمیر نمودند . هر یك از طوائف چهارگانهٔ قریش تعمیر یك دیوار را بعهده گرفت . وقتیکه بناء دیوار را چهار یا پنج قدم از زمین بالا بردند و بنا شد حجرالاسود را دوباره در محل خود یعنی زاویهٔ سمت مشرق نصب کنند ، در اینجا روی این مسئله که کدام یك باید باین افتخار نائل آمده و سنگ مزبور را در محل خود بگذارد نزاع سختی میان قبائل در گرفت که نزدیك بود کار بجدال و قتال بکشد تا آنکه یکی ازمعمرین شهر قضیه را بدین طریق حل نمود که اول کسی که باینجا آمد قضیه را ازاو خواسته و هر چه او قضاوت کرد همگی قبول نمایند . اتفاقاً محمد اولین کسی بود که گذارش بدانجا افتاد ، لذا شرح قضیه را باو گفتند ، در جواب عبای خود را پهن کرده و سنگ را میان عبا گذاشت و هر یك از رؤسای طوائف چهارگانه را دستور داد که یك گوشهٔ آنرا بلند کرده بمحل خود برسانند و بدین طریق سنگ را وارد معبد تازه نموده و در آنجا محمد سنگ را با دستش به محل خود نصب نمود . شاید در قلب وی این خیال پیدا شده باشد که این رسیدن او بموقع به اشارهٔ غیبی بوده است .

ما درفصل چهل‌ودوم مذکور داشتیم که بین۶۰۴و۶۱۱ میلادی جنگ ذوقاروواقع گردید. محمد که اینگونه مسائل واموررا باعلاقهٔ خاصی استقبال مینمود وقتی که شنید عرب دراین جنگ فاتح شد مینویسند که یك دفعه فریاد کرده وفرمود «الیوم انتصفت العرب من العجم و بی نصروا» باید دانست که راجع باین دورهٔ آنحضرت چیزقابلی ذکر نشده‌است. او ازتمام خیالات و مشاغل دنیوی خود را آزاد ساخته وفقط به چند نفر ازخویشان و دوستان صمیمی خود میپرداخت، ازاین رو توانست خودرا بیك سلسله تفکرات واذکار و اوراد سرگرم ساخته وبه‌اینگونه امور اوقاتش‌را مستغرق دارد. مسطوراست که اومانند سایر پیغمبران غالباً بکوهها و بیابانها رفته عزلت میگزید وبحالت مراقبه بسرمیبرد.

نزول وحی بوسیلهٔ جبرئیل

موئیر در کتاب خود مراحل و مقدماتی را که منتهی به این شد که محمد خود را پیغمبر اعلام کند با قلم خیلی عالی بیان نموده و مطابق بیان اوحضرت در میان کوه حرا نشسته و یا حرکت میکرد ومسلما اینوقت بحالت استغراق بوده است که ناگهان صورتی بروی ظاهر گردید، این تازه وارد آسمانی بی پرده وبطور آشکار زنظاره کنان آمدمقابل‌وی‌ایستاد واین همان جبرئیل پیغام‌آورخدا بود که اینوقت از آسمان ومقام « قاب قوسین اوادنی» ظاهر شده و ازجانب آقای خود فرمان قابل یادداشت ذیل را آورده «بخوان‌ای‌محمد بنام پروردگارت اینکه آفرید اشیارا ، آفرید آدمی‌را ازخون بسته ، بخوان‌پروردگارت راکه گرامیتراست ، آنکه آموخت آدمیرا بخط ، آموخت آدمیرا آنچه نمیدانست[1] »



۵۹ - ظاهر شدن فرشته به پیغمبر
(از روی مینیاتور ف مارتین جزو نقاشیهای ایران)

۱ - سورهٔ ۹٦ آیهٔ ۱ تا ۵ واصل آیات این است « اقرأ باسم ربك‌الذی خلق ، خلق الانسان من علق » اقرأ و ربك‌الاکرم ، الذی علم بالقلم ، علم‌الانسان مالم یعلم . (مترجم) .

اشتغال به‌امر نبوت ۶۱۳-۶۱۴ میلادی

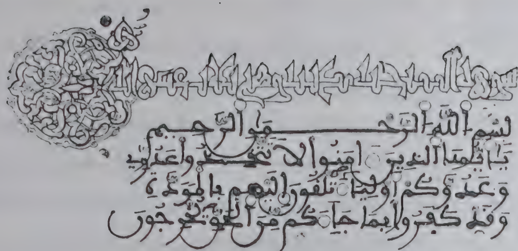
بین ۶۱۳ و ۶۱۴ میلادی یعنی سال چهل و چهارم زندگانی پیغمبر بود که اعلام نمود او یکنفر پیغمبری است صاحب وحی والهام که از جانب خدا برعرب مبعوث گردیده است. پیروان او هر چند خیلی کم ولی بصحت عمل و زهد و تقوی معروف بوده اند. در میان آنها یکی پسرعمش **علی بن ابوطالب** و دیگری **خدیجه** زوجه‌اش و **زید** پسرخوانده وی بود. مهمتر ازهمه **ابو بکر** بود که یکی ازقریش وصاحب‌ثروت، علاوه ازحیث صفات و سجایای شخصی مقام بلندی را دارا بوده‌است. اشخاص دیگری‌هم که بعداً ایمان آوردند عبارت هستند از **سعد**، **عثمان** و **عبدالرحمن** ومخصوصاً **عبدالرحمن** چهار نفر دیگر را باخودش داخل دراسلام نمود، تا بعد از سه یا چهار سال‌که از تاریخ بعثت گذشت واو هم در اینمیانه مرتباً بدعوت و تبلیغ میپرداخت یکعده پیروانی بالغ بـر چهل نفر اطرافش گرد آمدند که همگی دارای ایمان قلبی بوده و مقدرات خود را بدست وی سپرده بودند. اما هموطنانش کـه او را از ابتدای طفولیت دیده و می‌شناختند چندان اعتنائی بکلمات او نکرده ومطالبش را بنظر حقارت تلقی میکردند. البته انتظاری هم غیراز این نبوده است، ولی‌در آخر بملاحظهٔ تماسی که بکعبه داشتند این‌حس بی‌اعتنائی مبدل بعداوت وخصومت علنی گردید وبالاخره شروع به تعقیب پیغمبر نمودند. همین تعقیب سبب گردیدکه مردم به تعلیمات پیغمبر که در تحت حفاظت عمویش **ابوطالب** بود بیشتر اقبال کنند. اگـر چه پیروان آن حضرت کـه حافظ و نگهبانی نداشتند بعضی را زندانی و دستهٔ را میان آفتاب سوزان نگاه داشته و با بقیه بغایت بد رفتاری می‌کردند.

جلای وطن موقتی بطرف حبشه ۶۱۵ میلادی

شکنجه و آزار پیروان پیغمبر بدرجه‌ای سخت شده و منظرهٔ آن بحدی هولناك گردید،که بآنها اجازه داده شدکه به‌حبشه هجرت نموده در نزد پادشاه حبشه‌که نصرانی بود پناهگاهی موقتهً تحصیل‌کنند. این بودکه در تاریخ فوق هیئتی مرکب از یازده تن به‌بندر شیبه نزدیك جده فرار نموده و از آنجا سالماً وارد افریقا شدند. این ملاقات تاریخی‌که با

جاشی شده ابن‌هشام[1] تفصیل آنرا ذکر نموده است و آن، صورت اصلی قابل توجه اوایل اسلام را در نظر ما مجسم مینماید. درجواب سئوال نجاشی که چرا پناهندگان بااینکه ازمیهن خود آواره شده‌اند بدین نصاری داخل نمیشوند لیدرمسلمانان چنین میگوید: «ای پادشاه ما جماعتی بودیم وحشی و بت‌ها را میپرستیدیم، مردار و میته را میخوردیم. هرگونه اعمال قبیحه را مرتکب میشدیم، حتی با محارم خود عمل شنیع میکردیم، همسایه را اذیت و آزار میرسانیدیم، اقویا نسبت به‌ضعفا ظلم‌وستم روا میداشتند، این اعمال درمیان ما شایع بود تا اینکه خداوند پیغمبری از میان ما برما مبعوث ساخت که حسب ونسب وامانت ودیانت وصدق و وفا و پاکدامنی او کاملا بر ما معلوم میباشد. او ما را بطرف خدا دعوت میکندکه به‌یگانگی وی معتقد شده و اورا پرستش نمائیم. سنگ‌ها و بت‌ها را که ما وپدران ما ازسالیان دراز می‌پرستیدیم دور بیندازیم. او بما تعلیم میدهد که درگفتار راستی را شعار خود قرارداده ودرایفای به‌عهد و قول ثابت باشیم، محارم را محترم شماریم و حقوق همسایه را اداکنیم. از ملاهی و مناهی دوری جوئیم. خون‌کسی را نریزیم، از کارهای ناشایست و مکر و فریب و حیله وخوردن مال یتیم اکیداً ما را منع نموده است، از نسبت شنیع بزنان محصنه جلوگیری نموده، ما را به پرستش خدای یگانه تعلیم داده به‌اینکه برای او هیچگونه شریکی قائل نشویم. زکوة مال و روزهٔ رمضان را برما واجب کرده است.» احتمال دارد نجاشی پس‌از شنیدن این‌حقایق به‌گریه افتاده وفریاد کرده‌باشد که «این تعلیمات در حقیقت با تعلیماتی که موسی آورده دو شعاعی است که از یك چراغ ساطع میشود.»

۱- ابن‌هشام اولین تاریخچه زندگانی پیغمبر رادر ۸۲۸ میلادی نوشته‌است. (مؤلف).



آیه‌ای از قرآن

فصل چهل و پنجم

هجرت بمدینه واستحکام دین اسلام

ای کسانیکه بخدا ایمان آورده اید هرگز نباید کافران را که دشمن من و شمایند یاران خود برگرفته وطرح دوستی باآنها افکنید و بتحقیق کافرشدند بآنچه آمد شمارا ازحق، بیرون میکنند رسول خدا و نیز شما راکه ایمان میآورید بخدا پروردگارتان .

(ترجمهٔ آیات بالا)

هجرت یاجلای وطن بمدینه ۶۲۲ میلادی

از بعثت پیغمبر چندین سال گذشت ونتوانست درامر رسالت پیشرفتی حاصل کند ، بلکه متصل برانکار قومش میافزود . کینه و بغض قریش بدرجه‌ای کسب اهمیت نمود که تا مدت دو یا سه سال بنی هاشم را در فشار سخت انداخته درهای معامله و مراوده را بکلی بروی آنها بستند . ازحوادث بزرگی که برای پیغمبر دراینمیانه رخ داد یکی این بود که علاوه برفوت **خدیجه** صمیمی‌ترین زنان او، **ابوطالب** هم ازاین‌جهان درگذشت. اگرچه **ابوطالب** تا آخر حیات بدین سابق باقی بود، ولی بااین حال مساعدت و همراهیهای خستگی ناپذیر وی در بارهٔ پیغمبر قوی ترین شاهدی است بر فضیلت و علوّ مقام او .

یك چندی که از رحلت خدیجه گذشت پیغمبر به طائف رفت تا اهالی آنجا را به‌اسلام دعوت نماید، ولی اینجا هم غیراز صدمه واذیت و آزار نتیجهٔ دیگری عائد او نشد. او ازشهر خارج گردید، ولی جمعی ازاجامر و اوباش او را تعاقب نموده ناچار بمکه مراجعت کرد درحالتیکه درهای امید ازهمه‌طرف بروی خود بسته میدید، لیکن چون تقدیر یك روز های درخشنده تری برای او ذخیره کرده بود جماعتی که بقصد حج ازمدینه بمکه آمده‌بودند تعالیم وی بدرجه‌ای در آنها مؤثر گردید که‌جمع کثیری ازسکنهٔ عرب مدینه بوی گرویده وبدین‌جدید ایمان آوردند. یهودیان که قسمت عمدهٔ سکنهٔ این‌شهر را تشکیل میدادند از این پیش آمد مبهوت بودند چه میدیدند شرك و بت‌پرستی یکدفعه رو بزوال نهاده وتوحید بجای آن قرار میگیرد.

اخیراً هیئتی مرکب ازهفتاد نفر ازمشایخ شهر درنزدیکی مکه جلسهٔ مخفیانه تشکیل داده و از پیغمبر دعوت کردند که با کسان خود مکه راکه در آن غیر از عداوت و بغض چیزی مشهود نیست ترك گفته بمدینهٔ سراسر مودت عزیمت نماید. یاران پیغمبر بعداز وعده خواهی مزبور بدسته های کوچکی منقسم وهریك جداگانه بطرف مدینه روانه شدند. درآخر خود پیغمبر با **ابوبکر** صدیق بطورمخفی حرکت کرده ودر غاری‌که در سمت جنوب مکه بود پنهان شدند و چند روزی هم درآنجا بودند، بالاخره در روز ۲۰ ژوئن سال ۶۲۲ میلادی که سن پیغمبر آنوقت به‌پنجاه و پنج بالغ بود این مسافرت مشهور تاریخی شروع گردید. همین روزاست که مسلمانان آنرا مبدأ تاریخ سال خود قرار داده‌اند. این‌حرف که «هرپیغمبر مادامیکه دروطن و میان عشیره و قبیلهٔ خود میباشد نمیتواند مقامی بـرای خود احراز نموده نفوذ کلی حاصل کند» یك حقیقتی است که‌هر کس آنرا تصدیق مینماید. اگر آنحضرت درمقابل صدمات واردهٔ ازعرب وحملات آنها بوسیلهٔ مهاجرت بمدینه قوه‌ای برای خود تشکیل نمیدادوازاین راه خودرا قوی ومقتدر نمیساخت مسلماً اسلام باوفات پیغمبر آن خاتمه پیدا نموده وحالت حاضره بهمان حالت سابقه‌ای که درقرون وسطی بود باقی بوده‌است.

درمدینه از پیغمبر باکمال احترام وشوق وشعف استقبال شد.

بناء اولین مسجد درمدینه

جمعی ازسران شهر که حضورداشتند هر کدام پیغمبررا بخانهٔ خود دعوت مینمودند. چون نمیخواست هیچیك از قبائل را درینباب بر دیگری مقدم نموده باشد لذا با یك لحن جالب توجهی فرمود این شتر سواری من هر کجاکه خوابید درهمانجا ورود خواهم کرد. مردم همه نگران بودند که یکدفعه دیدند این حیوان طرف شرقی شهر مقابل یك خانهٔ بزرگی که درب آن باز بود ایستاد وروی زمین خوابید. پیغمبر زمین آنجارا خریده واز سنگ وخشت و چوب بشکل چهار دیوار مسجدی در آنجا بنا نمود. قبله‌ای که مسلمانها بطرف آن نماز میکردند معین شد که بیت‌المقدس باشد. اذان یعنی اعلان نماز بشرح زیر مقرر گردید «الله اکبر ! الله اکبر ! اشهد ان لااله الاالله. اشهد ان محمدا رسول‌الله ـ حی علی‌الصلوة، حی علی‌الفلاح ، الله اکبر، الله اکبر». وواقعا درنظر یکنفر مسافری که در آنوقت ازاروپا وارد می‌شد عجیب‌تر ازاین‌چیزی نبود که میدیدآخرشب (وقت‌سحر) هنگامیکه دربستر خواب آرمیده است دفعة ازآهنگ قشنگ اعلان نماز از خواب جستن کرده می‌نشست.

مخالفت با یهود

باوجود پذیرائی یهود ازپیغمبر درموقع ورود ومساعدت‌های پی درپی آنها دربارهٔ بستگان وی علاوه براینکه حس‌رقابت های داخلی یهود را یکدفعه تحریك نمود باب مخالفت وعداوت قبائل سه‌گانهٔ یهود را نسبت بدین جدید مفتوح ساخت وآن ، وقتی آشکار گردید که بغتةً امر نمود که مسلمانها بهمتابعت وی بیت‌المقدس‌راکه قبله‌بود ترك گفته ونماز را طرف مکه بجای آرند. این‌مسئله یعنی منسوخ شدن قبله یك‌ضربت سیاسی بودکه ازطرف پیغمبر بر- یهود وارد آمد، چه آن علاوه بر بروز یك حس عدم رضایت پیغمبر نسبت به یهود بالضروره تمایلات ملت عرب‌را هم بطرف او جلب کرد، چه درآئین جدیدهم رجحان ومزیت اولیهٔ مکه محفوظ وبرقرار ماند.

جنگ بدر سال ۲ هجری (۶۲۳) و اخراج بنی قینقاع

شش ماه که از ورود پیغمبر و یارانش بمدینه گذشت مهاجرین که تمشیتی بکارهای خود داده واستقراری پیدا نمودند خانواده وفامیل خودشان را از مکه خواستند که بطرف مدینه حرکت نمایند. قریش بااینکه ممکن بود آنهارا بطور گروگان نگاه دارند معذلك بآنها اجازهٔ عزیمت دادند. دراین اوان کاروان های تجارتی قریش باشام از طرف آنحضرت مورد حمله واقع گردید. لیکن دراول موفقیتی حاصل نشد و بی نتیجه ماند. هرچند درسال دوم هجری کاروان کوچکی را درراه بین طایف ومکه دستگیر نموده و یك نفر ازقبیلهٔ قریش هم بقتل رسید واین اولین موفقیت وظفری بود که نصیب پیغمبر گردید.

ولی چیزی نگذشت که بیك فتح بزرگتری نائل گردید، چنانکه تمام مورخین اسلامی بواسطهٔ نتائج زیادی که از این فتح نصیب اسلام گردیده خود این سال را در تاریخ اسلامی سالی تازه قرار میدهند وشرح آن بطور اجمال این‌است که خبر رسید قافلهٔ ثروتمندی ازقریش از شام بیرون آمده و بمکه میرود. پیغمبر بقصد اینکه جلو قافله را بگیرد باسیصد تن بطرف بدر شتافت. ازطرف دیگر بمجرد رسیدن این خبر بمکه قریش با تمام قوائی که داشتند بعزم قتال از مکه بیرون آمدند. اما کاروان و آن بواسطهٔ منحرف شدن ازجادهٔ اصلی از دستبرد حریف محفوظ ماند. پیغمبر وارد بدر شده مطلع گردید که قریش بانهصد تن جمعیت درآن حوالی اردو زده‌اند. باید دانست که قریش پس‌از شنیدن این‌خبر که کاروان سالم مانده است چندان‌مایل بجنگ باعشیره و هم‌قبیله های خود نبودند. لیکن پیغمبر دراینجا متوجه این نکته‌شدکه یا باید فتح کند ویا اینکهٔ بدنامی راکه پشت کردن بدشمن باشد برخود هموار سازد و لذا تصمیم گرفت که بدشمن حمله‌ور شود. جنگ در ابتدا همانطور که معمول آن زمان بود بجنگ هم آورد یا مردو مرد شروع شده، دراین قسمت مسلمانان کاملا کامیاب گردیدند. بعد هم که جنگ مغلوبه شد مجاهـدین اسلام دشمن را از جلو راندند وبالاخره قریش تاب مقاومت نیاورده پس‌از دادن چهل‌ونه تن تلفات رو بفرار نهادند، درصورتیکه عدهٔ مقتولین مسلمانان از چهارده نفر تجاوز نمینمود. در میان

مقتولین یکعده از دشمنهای بزرگ پیغمبر هم داخل بوده است و از میان اسیران آنهائیکه مورد عداوت شدید مسلمین بودند همه را با کمال خونسردی سر بریدند و باقیمانده را بطرف مدینه حرکت داده و تا موقع کارسازی فدیه از آنها بخوبی نگاهداری نمودند. اما غنائم زیادی که بدست آورده بودند پیغمبر یك پنجم آنرا بخودش تخصیص داده بقیه‌را میان مجاهدین بالسویه تقسیم نمود، باید دانست که فتح بدردر اسلام از مسائل حیاتی بوده است. زیرا اگر پیغمبر بطور هزیمت بمدینه رومیاورد احتمال قوی میرفت که دشمنان او بروی فائق آمده وشخص اورا ازپادرمیاوردند، چون او این فتح‌را درمقابل قوائی حاصل نموده بود که عدهٔ آنها سه برابر قوای خودش بود لذا خودرا جلو پیروانش بحق ثابت نمود وفتح مزبوررا مبنی برتأیید آسمانی ونصرت الهی جلوه‌داده، چنانکه درسورهٔ هشتم قرآن بشرح زیر خبرمیدهد «فلن تقتلوهم ولکن الله قتلهم»

پس از واقعهٔ بدر محمد درخود چنین قوه واستعدادی مشاهده نمود که باقبیلهٔ بنی‌قینقاع یکی از قبائل ثلاثهٔ یهود که در مدینه مسکن داشتند وارد میدان کارزار شود، نظر باینکه دوقبیلهٔ دیگر به هم کیشان خود دراین جنگ ابداً همراهی ننمودند قبیلهٔ مزبور درنتیجهٔ نرسیدن خواربار ومهمات جنگ مجبور به‌تسلیم گردیدند. نظریهٔ پیغمبر درابتدای امر این بود که تمام آنها را از دم شمشیر بگذراند، لیکن درآخر قرار براین شد که ایشان تمام مایملك خودرا گذاشته جلای‌وطن نمایند. چون تمام آنها زرگر و اسلحه ساز یعنی اهل حرفت بودند لهذا پس‌از حرکت چیزی ازقبیل اراضی ونخیلات برای مسلمانها ازخود باقی نگذاشتند.

واقعهٔ احد سال‌سوم هجری (۶۲۵) و اخراج بنی نضیر

همینطور که پیغمبر باقدم خیلی‌سریع جلومیرفت ناگهان‌دچار حادثهٔ بزرگی گردید و اجمال آن این‌است که قریش بقصد انتقام‌وتلافی شکست‌غزوهٔ بدر بایك‌حوش‌وحرارت‌فوق‌التصوری باسه‌هزار نفر جمعیت با ساز وبرگ در صحرای احدخارج مدینه مقابل قوای پیغمبر که از هزار تن تجاوز نمینمود صف کشیده مستعد قتال گردیدند. اگرچه اینجا هم مانند غزوهٔ بدر در مبارزهٔ تن به تن فتح بامسلمین بود،

لیکن در جنگ مغلوبه مردان نامی قریش بروز شجاعت داده و بر مسلمانان غالب آمدند وخود آنحضرت جراحت برداشت . اگر پیش‌بینی پیغمبر نبود که ازپشت‌سر جمعی را بدهنهٔ تنگ کوهی مقرر فرمود که مسلمانان را ازهجوم سوارهٔ لشکر کفار محافظت نمایند احتمال قوی میرفت که مصائب و بلایا بحدی باشد که هیچ قابل‌تدارك وجبران نباشد. بهرصورت پیغمبر هفتاد وچهارتن ازمردان‌جنگی خودرا دراین‌میدان ازدست داده به‌حیثیت وی هم صدمهٔ محسوسی وارد آمد. باوجود این‌بوسیلهٔ نطق‌های بلیغ و آتشین، پیروان خودرا جمع کرده بآنها خاطرنشان نمود که این بلیه امتحانی‌است که لازم بود ازآنها بعمل آید. بالاخره توانست برای‌سال بعد جمعیتی‌فراهم کرده قبیلهٔ دیگر یهود موسوم به بنی‌نضیر را ازمدینه اخراج نماید ، ازاخراج قبیلهٔ مزبور که تماماً فلاحت پیشه بودند اراضی و نخیلات زیادی باقی‌ماند که پیغمبر آنها را بین رؤسای انصار تقسیم کرد وبهریك ازآنها حصهٔ قابلی عطا نمود.

محاصرهٔ مدینه و قتل عام بنی‌قریظه ۵ هجری (۶۲۷)

پس ازدوسال از واقعه احد قریش باجمعیت انبوهی مرکب از ده هزارتن بطرف مدینه روانه شدند. نظر بکثرت و اهمیت قوای دشمن کسی نمیتوانست خیال کند کـه میشود با آنها مصاف داد، این‌بود برحسب تدبیر سلمان فارسی‌مقرر گردید در اطراف مدینه خندقی حفر کنند و بدین وسیلـه شهر را از مخاطرهٔ هجوم دشمن محفوظ دارند. نقشهٔ مزبور که‌خارج ازتصور عرب بود مهاجمین قریش‌را مات ومبهوت ساخت وپس‌ازچند حمله ولی بی‌نتیجه قوای خودرا برداشته مراجعت نمودند. وقتیکه خاطر پیغمبر از طرف قریش ایمن گردید آنوقت بنی قریظه سومین قبیلهٔ یهود را که ساکن مدینه وبا مهاجمین همدست بودند حکم داد قتل عام نمایند. غنائمی که یاران پیمبغر ازاین راه بدست‌آوردند قابل بسی اهمیت بوده‌است. هزیمت قریش در این‌جا شکست فاحش اُحد را جبران نمود و دیگر بواسطهٔ خالی شدن مدینه ازقبائل یهود که دشمن مهم اسلام بودندکار پیغمبر بالاگرفته و برشوکت وجلال وی بسی افزود.

صلح حدیبیه ۶ هجری (۶۲۸)

یکی از اقدامات مهم پیغمبر اینکه بقصد حج بطرف مکه حرکت نمود واین در سال ششم هجرت واقع شد. اگرچه قریش پیغمبر ویارانش را اجازهٔ ورود بمکه ندادند، ولی اخیراً عهد و پیمانی معروف بصلح حدیبیه منعقد گردید که در آن قید شده بود که در سال بعد آنها مجاز میباشند مکه را زیارت کنند. بزرگترین فائدهٔ این عهدنامه این بود که آن اولین عهدنامه‌ای- است بین مسلمانان با قریش که در آن حقوق طرفین بطور تساوی منظور گردیده بود.

اعزام نماینده به دربار سلاطین ۷ هجری (۶۲۸)

در شرح احوال پیغمبر چیزیکه زیادتر از همه مهم و جالب توجه میباشد مراسلاتی است که بعنوان ملوك اطراف یعنی هرقل، کسری، حکومت یمن، مصر وپادشاه حبشه ارسال داشته است. نامه‌ای راکه باسم کسری شاهنشاه ایران فرستاده بشرح زیر است «بنام خدای بخشندهٔ مهربان. از طرف محمد رسول خدا به پرویز پسر هرمز و بعد من تعریف میکنم خدا را بتو که نیست خدایی غیر از او، ای خسرو متدین باسلام شو مصون ومحفوظ خواهی بود و الا مهیای کارزار با خدا ورسول باش و نخواهی آنها را عاجز یافت والسلام»[۱] مطابق روایت، شاهنشاه ایران نامه را از هم دریده وجواب نداد. وقتیکه این خبر به پیغمبر رسید ویرا نفرین نموده وگفت «مزق کتابی مزق‌الله ملکه (یا) اللهم مزق ملکه».

فتح خیبر ۷ هجری (۶۲۸)

فتح خیبر ناحیهٔ حاصلخیز پرثروتی واقع درصد میلی شمال مدینه که یهود در آن مسکن داشتند دومین فتح نمایان پیغمبر حربی بوده‌است. در این جنگ پس از اینکه علی که آنوقت بمصاهرت پیغمبر نایل گردیده وفاطمه دختر پیغمبر را بنکاح خود در آورده بود مرحب یکی از ابطال یهود را با شمشیر دوحصه نمود وحشت وهراسی بریهود مستولی شده که دیگر نتوانستند در مقابل مسلمانان مقاومت نمایند. مهارت فنی ایرانیان وذوق

---

۱ – بسم‌الله الرحمن‌الرحیم من محمد رسول‌الله الی ابرویز بن هرمز اما بعد فانی احمد الیك‌الله‌لااله الاهو یاخسرو اسلم‌تسلم اوائذن بحرب من‌الله‌ورسوله‌ولم یعجزهما والسلام. (مترجم).

سرشار آنان چنانکه در گراور مندرجهٔ کتاب ملاحظه میشود (موفق بدرج آن در اینجا نشدیم. مترجم.) این واقعه را بحدی زنان آمیزی نموده که آنرا جالب توجه عامه قرار داده است. تصرف خیبر بر منابع ثروت اسلام افزود. غنائمی که بدست آمد بسی قابل توجه بوده است، بعلاوه چون این نقطه آخرین مرکزی بوده است که یهود درقرب وجوار مدینه داشته ومسلمانها آنرا هم تصرف کردند این بود از آنوقت ببعد دیگر نام و نشانی از یهود باقی نمانده خیال مسلمانها ازاین رهگذر بکلی فارغ و آسوده شد.

انجام وظائف حج ۷ هجری (۶۲۹)

در تاریخ زندگانی پیغمبر از چیزهائیکه خیلی مهم وفوق العاده بنظر میآید همانا اعمال حجی است که درتاریخ فوق بجا آورده است، چنانکه مطابق عهد وپیمانی که دراین باب بسته شده بود قریش شهر مکه را برای سه روز خالی نموده پیغمبر با دو هزار نفر وارد گردید. سه مرتبه خانهٔ کعبه را طواف کردند، سعی صفا ومروه را بحالت سواری بعمل آورده وشترهائی راکه بعنوان قربانی ازمدینه آورده بودند همه را نحر نمودند. درروپسین اذان یعنی بانگ نماز گفته شد ومطابق همان ترتیبی که در مدینه معمول بود باجمعیت خود مشغول نماز گردید. درصورتیکه قریش دراین هنگام بالای کوهی مشرف به کعبه ایستاده واز روی تحقیر این منظرهٔ غریب را تماشا میکردند. حج مذکور بر ابهت و جلال پیغمبر افزوده وچیزی نگذشت که خالد بن ولید افسر بزرك با چند نفر از اشخاص مهم، اسلام را قبول نموده وملحق به پیغمبر گردیدند.

جنگ موته ۸ هجری (۶۲۹)

دائرهٔ قشون کشی وتهاجمات از مدینه، اکنون تا بحدود شام بسط پیدا نمود. قدمهای سریع وفعالیت پیغمبر هراس وبیمی در اطراف تولید کرد که یك عده از سپاه امپراطوری مرکب از رومی و اعراب محل که در جناحین آن واقع شده بودند با یك عدهٔ مرکب ازسه هزار نفر از قوای عمدهٔ او در موته نزدیك بحرالمیت وارد میدان کارزار گردیدند. زید که سمت سرداری داشت باآنهائیکه قائم‌مقام‌وی بودند پشت‌سرهم بقتل رسیدند، فقط استعدادوهوش زیاد خالد لشکررا از تفرقه‌وشکست کلی محفوظ نگاهداشت،

ولی تلفات وخساراتی که دراین جنك بهمسلمانان وارد شد خیلی‌سنگین بوده است.

فتح مکه ۸ هجری (۶۳۰)

سطوت‌وجلال پیغمبر بجائی‌رسیده بود که شکست غزوهٔموته چندان سکته‌ای بآن وارد نساخت ، چنانکه چند ماهی که از این قضیه گذشت بسرداری ده هزار تن جمعیت ناگهان بمکه حمله برد و در واقع فتح آنرا سرلوحهٔ فتوحات و افتخارات گذشتهٔ خود قرار داد ، ازطرف اهل مکه هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد و اوهم کمال فتوت دربارهٔ آنها مرعی داشته در نتیجه عدهٔ کثیری از آنان اسلام آوردند . پیغمبر پس از انهدام تمام اصنامی که درخانهٔ کعبه جمع بود بت های خصوصی‌را هم حکم کرد که هرکجا یافت شود همه‌را شکسته برباد دهند. حکم مزبور بدون‌هیچ تصادمی صورت اجرا پیدانمود، بالاخره بدون ریختن خون ، این شهر مقدس بامقام روحانیت وسیادتی که درعربستان مخصوص آن بود بتصرف مسلمانان درآمد ، این فتح زمانی به‌اوج کمال رسید که‌فتح قبیلهٔ هوازن هم که در حدود جنوب شرقی مکه سکنی داشتند بآن منضم گردید .

آخرین لشکرکشی پیغمبر ۹ هجری (۶۳۰)

غزوهٔ تبوك آخرین غزوه‌ای‌ست که پیغمبرشخصاً درآن‌حضور داشته است واجمال آن این است که‌آن حضرت شنید لشکر زیادی از طرف هرقل امپراطور برای محاربهٔ باوی فراهم شده است ، لذا با سپاهی مرکب از سی هزار تن مردان کاری که ده هزار نفر آن سواره بودند با شهامت و جدیت فوق‌العاده برای مصاف دادن با لشکر هرقل طرف تبوك که سمت شرقی خلیج عقبه واقع است حرکت‌نمود . لیکن بعد از ورود بآنجا معلوم گردید که این خبر بی اصل بوده است، ولی برای اینکه از این بسیج نتیجهٔ گرفته باشد در این صدد برآمدکه نفوذ خود را در آن حدود بسط داده و موقعیت خود را تحکیم نماید ، این بود امیر نصرانی ایله[1] واقع در رأس خلیج عقبه را امر به اطاعت نمود . او هم ناچار بقبول شده و بر طبق پیمانی که بسته شد مقرر گردید که بعنوان‌جزیه مبلغی سالانه تقدیم نماید ، دیگردومة‌الجندل را بدست خالد فتح‌کرده

1– Ayla.

و امیر آن که نصرانی بود اسلام را قبول نمود و بعد از این حسن نتیجه و کامیابی ها ، پیغمبر به مدینه مراجعت کرد ، در حالیکه بر عظمت و اقتدار وی بسی افزوده شده بود ، چنانکه طائف آخرین شهری که خواست با قوای پیغمبر مقاومت نماید فوراً محاصره شده و بالاخره مجبور باطاعت گردید ، در حقیقت نفوذ و اقتدار آنحضرت این وقت باوج کمال رسیده بود .

آخرین احکام پیغمبر

در آخرسال نهم هجرت (۶۳۱) پیغمبر سورهٔ برائه را با زبان علی درمکه اعلام وانتشار داده ومقررداشت جماعت مشرکین تا چهار ماه به آنها مهلت داده شود که در این میانه اسلام را قبول کنند و اگر مدت منقضی شود وبحال شرك باقی بمانند البته سخت تعقیب خواهند شد. اما یهود ونصاری که اهل کتابند شرایط سهل تری دربارهٔ آنها منظور وقرار براین شد که اگر باکمال حقارت جزیه بدهند البته آزاد و از هرگونه تعقیب یا تحمیلی معاف خواهند بود .

پیغمبر پس از فراغت از این امور هیئت هائی ترتیب داده و آنهـا را باطراف عربستان حتی عمان اعزام داشت. مردم هم درهمه جا احکام این پیغمبر نافذالحکم‌را گردن نهاده و بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند .

سفر حجة الوداع ۱۰ هجری (۶۳۲)

در این سال که سن آن بزرگوار به شصت و سه سال بالغ و آخرین درجهٔ ابهت و جلال را دارا بود عازم‌گردید بقصد حجةالوداع مکه را زیارت نماید و این در حقیقت مهری‌بود که پای تمام کامیابی های اوخورد ، چه هر کس که تا اینجابا وی بود و دید که اومرام و مقصود مقدسی را که در نظر داشت کاملا انجام داده است ممکن نبود بتواند از همدردی و تجلیل و توقیر خودداری نماید . او آخرین کلامش در وداع با اهل مکه که با یك حرارت و جوش مخصوصی آنرا به آواز بلند ادا کرد این بود که گفت :

« خدایا گواه باش که من امر رسالت را به انجام رسانیده و در اداء وظیفه‌ای که بعهده داشتم دقیقه‌ای را فروگذار نکردم . »

رحلت پیغمبر ۱۱ هجری (۶۳۲)

او پس از مراجعت بمدینه چیزی نگذشت که مبتلا به تب شده و تا چند روز سخت در بستر خوابید. یکروز صبح ابوبکر درمسجد نماز جماعت میکرد که پیغمبر ورود نمود. اصحاب از دیدن وی خوشحال گردیدند. او بعد از فراغ از نماز آنها را موعظه نمود و این آخرین وعظی بود که از آن حضرت شنیده شد، چه بعد از این چیزی نگذشت که دار فانی را وداع نمود.

سیرت و اخلاق

هر کسی حالات و خصائل (حضرت) محمد را بی طرفانه مطالعه کند تصدیق میکند که او به شهامت وشجاعت اخلاقی، محبت واخلاص و سادگی و بی آلایشی متصف بود، بعلاوه در سعی و عمل خستگی‌ناپذیر و در عقل و تدبیر داهیه بوده است. موئیر در این باب خوب قضاوت نموده بین دورهٔ اول تیره بختی با سالهای اخیر فتح و فیروزی وقدرت ونفوذ او فرق گذاشته‌است. چه مطابق بیان او وقتیکه پیغمبر حکمفرما یا پادشاه عربستان شده و گرفتار مهام امور کشور گردید در خصائل و صفاتش نظر دنیوی برنظر روحانی غلبه یافت و چارهٔ هم غیر از این نبوده است. حتی مواردی نسبت بیرحمی و غدر باو داده شده. اما باید دانست که در قضاوت حالات این شخص خارق العاده نباید عصر حاضررامیزان قرارداد، بلکه دوره و دنیائی را باید در نظر گرفت که قساوت وبیرحمی در آن عصر و دوره متداول و از امور عادی بوده است. وی نظیر سلیمان که باو شباهتی بسزا داشت در اواخر عمر بزن عشق و علاقهٔ مفرطی پیدا کرده بود، ولی در این امر هم اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید رسوم وعادات همان عصر را مقیاس قراردهیم. این مطلب مسلم است اشخاصی مانند ابوبکر و عمر که دارای صفات برجسته بودند هیچوقت از او چیزی ندیدند که از ارادت و محبت آنها ذره‌ای کاسته شود. او تاآخر عمر شیمهٔ تواضع و فروتنی و شفقت و محبت را از دست نداد. با غنی و فقیر هر دو یکسان به حسن ادب رفتارمینمود. با اینکه او هر گونه مقام بلندی را میتوانست ادعا کند معذلك از میان تمام معالی القاب و درجات همیشه خود را باین معرفی مینمود

ومیفرمود که او فقط یك پیغمبر عادی است که برای انذار مردم مبعوث گردیده است.

اما از لفظ اسلام معنائی که در نظر عرب جلوه‌گر بود میتوان از روایت زیر آن را کشف نمود «روزی جبرئیل بصورت یکنفر عرب نزد پیغمبر حاضر شده ندا در داد یا رسول‌الله حقیقت اسلام چیست؟ پیغمبر جواب داد که اسلام اقرار به خدای یگانه و تصدیق باینکه من فرستندهٔ او میباشم، سپس بپا داشتن نماز و اداء زکوة و گرفتن روزهٔ رمضان و بجا آوردن حج».

این تعلیمات تأثیرات مهمهٔ در عرب بخشیده و درهای هرگونه برکت و نعمت را به روی ایشان باز نمود و آن، توحید خالص را بآنها که مشرك و بت پرست بودند تعلیم داده و دیگر اخوت و اتحادی بین آنان ایجاد نمود. اسلام رسم دخترکشی را از میان عرب برداشت. حقوق زن را حفظ نموده و غلامان را بسی مورد توجه‌قرار داد. استعمال شراب را بکلی منع و جلوگیری کرده است. یکی از اشخاص بیطرف بمن چنین گفت که اسلام در هندوستان میلیونها نفوس را تربیت‌کرد و آنان را صاحب مناعت نفس و سایرمعالی صفات نموده است، تا اینحد که بنظر حیرت انگیز میآید واین همانست که ما قبلا تذکر دادیم که اسلام خدمت نمایانی باعراب نموده و ابواب نعمت را بروی آنها گشوده است. همچنین اثری که در مغول ها بخشید از این کمتر نبوده است، چه وحشیگری و قساوت و شقاوتی که در اول داشتند با رحم وانصافی که پس ازدخول دراسلام پیدا شد هیچ باهم طرف مقایسه نیستند. غازان یك قسمت مهم ازمعالی صفاتش ازقبیل عدالت و انصاف و رعایت‌حال زیردستان بالاشك ازبرکت اسلام بوده است. در افریقا وقتیکه یکنفرحبشی بدین اسلام داخل میشود ازتوحش و بربریت بیرون آمده داخل مرحلهٔ آدمیت میشود. چنانچه بهمان وضع افریقائی خود باقی بماند لباسش بهتر، اطوار و رفتارش پسندیده تر وبالاخره یك انسان‌خیلی نظیف و آراسته بنظر میآید، ولی از طرف دیگر وقتیکه یکنفر از همان حبشی ها بدین مسیحی داخل میشود بسا اوقات او نمیتواند تمدن پیچیدهٔ ما را فرا گیرد، اگر اتفاقاً بخواهدازتمدن پیچیدهٔ ما تقلید کند جزیك تقلید مضحکی چیز دیگر نخواهد

بود . این بیان ما تا حدی به ملل آسیائی هم صدق میکند ، اما باندازهٔ خیلی کم زیرا سامی ها و آریانی ها هر کدام از تمدن قدیم خودشان آغاز میکنند .

اگر همانطوریست که من معتقد میباشم که مذهب برای انسان ایجاد شده نه انسان برای مذهب شخص منصف نمیتواند از تمجید و تعریف یك چنین انسانی که بافتخارات مهم و موفقیت های بزرگ نائل گردیده‌است خودداری نماید. لیکن علیه این فوائد و منافع غیرقابل انکار یك سلسله الزاماتی هم ازقبیل تعدد زوجات، حجاب و گوشه نشینی زنان ، برده فروشی ، پستی فکر و خیال مسلمانان و رفتارسخت آنها با غیر مسلمان بدوش اسلام بارشده است . اما تعدد زوجات بواسطهٔ ترقیات بشر و احتیاجاتی که در امور اقتصادی پیش آمده است کم کم دارد زائل میشود . همینطور- است قضیهٔ حجاب چنانکه درترکیه معدوم گردیده است[1] گوشه نشینی زنان هم چیز تازه‌ای نیست همانطور که عدهٔ زیادی از عیسویات اسپانی بحالت انزوا از قدیم باقی هستند و شاید این حالت هم تا درجه‌ای بجا و بموقع باشد .

درخصوص برده فروشی که ازقدیم الایام معمول بوده پیغمبر این رویه راتصویب نمود ، ولی در عین حال مخصوصاً در عبارتی تصریح میکند « خدای را ستایش کنیدو نسبت بعموم حتی به غلامان خودتان مهربان باشید » بهرحال ایرانی ها حقوق این طایفه را بیشتر محفوظ و از نقطهٔ نظر اعتمادی که به آنها دارند جزء عائله و خانوادهٔ خودشان محسوب و همه نوع شفقت در بارهٔ آنها مرعی داشته و ازنوکر شهریه بگیر امتیاز میدهند. درهر صورت از مواصلت با غلام طفلی که بدست میآید مربوط به - خانوادهٔ خود گشته وازتحت رقیت و بندگی خلاص و آزاد میشود . با توجه بحرکات و اعمال هاکین[2] معروف که غلامان افریقا را به امریکا برده میفروخت آیا ممکن- است ایرادی باین رویه نسبت بعالم اسلام متوجه سازیم ؟ بعقیدهٔ من نه ، آزادی‌فکر و اجتهادات شخصی درمیان مسلمانها و همچنین کاتولیك ها دارد توسعه پیدا میکند،

---

۱ - در ایران هم رسم پرده‌ای که در سابق بود امروز نیست . (مترجم) .

۲– Hawkins.

هرچند بسیاری ازملا ها در قسمت اولی و پاپ در دومی منکر با این آزادی وحقوق طبیعی میباشند . رسیدیم بر سر سلوك ناهنجار با اهل مذاهب دیگر و میگوئیم که تا اوائل عصر جدید معمول بشر بطور کلی این بود که غیرمذهب را جداً تعقیب نموده و با کمال خشونت و سختی با غیر هم کیشان خود معامله مینمودند . این مطلب هم مسلم است که نسبت بطرز سلوك محکمهٔ تفتیش مذهبی معاملهٔ مسلمین با نصاری بهتر بوده است ، اما تساهل مذهبی یا آزادی در مسائل دینی و آن امروز ازجمله مزایائی است که مولود ترقی و تمدن جدید میباشد .

چنانچه سر گذشت رجال تاریخی دنیا را مطالعه کنیم لابد در هر کدام یك سلسله نقایص ومعایبی هم بنظر میرسد، در بسیاری موارد دیده میشود که هرچه عظمت یکنفر بیشتر باشد لغزش های وی بیشتر آشکار و نمایان است. عقیدهٔ شخصی من این است که محمد (ص) درمیان مشاهیر عالم باهمهٔ ضعف نقائص بشری بزرگترین انسانی است که بایك مرام عالی تمام هم خودرا مصروف این داشت که شرك وبت پرستی را ازریشه منهدم ساخته وبجای آن افکار بلند اسلام را برقرار سازد. خدمت وافر نمایانی که ازاین راه به نوع بشر نموده خدمتی است که من آنرا ستایش نموده وسر تعظیم فرود می آورم.

قرآن

کتابی که نام آن قرآن است اساس مذهب اسلام میباشد . بعقیدهٔ پیروان آن که متجاوز از صد ملیون میباشند الفاظ و عبارات کتاب مزبور عین الفاظ وعبارات خدا ومحتویات آن مطابق ادعای آنحضرت تماما الهاماتی است ازطرف خدا که بتوسط جبرئیل براو نازل گردیده است. قرآن درمدت ۲۳ سال دورهٔ نبوت پیغمبر نازل شده و بعد پیروانش بوسیلهٔ کتابت وقوهٔ حافظه تمام آنرا حفظ وضبط نموده‌اند. پایهٔ فرهنگی عربستان در آن عصر ازاینجا معلوم میشود که علم خط وکتابت از کمالات نادره شمرده میشد حتی بنا بعقیدهٔ عموم شخص پیغمبر هم از خواندن ونوشتن عاری وازاین رو قوهٔ حافظه نسبت به‌عصر جدید قوی‌تر بوده است. چنانکه در میان صحابه درزمان پیغمبر خیلی‌ها بودند که تمام قرآن را حفظ داشتند. اما امروز این عنوان (بواسطهٔ کم شدن حفاظ) جزء افتخارات مذهبی شمرده میشود .

باید دانست که سُور و آیات قرآنی در زمان پیغمبر مرتباً تدوین نشده بود و این چنانست که ابداً قابل تردید نمیباشد، چه عمر پس از رفع غائلهٔ مسیلمه به ابوبکر اظهار داشت که نظر بکم شدن عدهٔ حفاظ اجزاء قرآن را لازم است جمع آوری کرده تدوین نمائیم. این بود بوسیلهٔ زید یکی از کُتاب مشهور پیغمبر این وظیفهٔ دیانتی بجریان افتاده حصه های مختلف قرآن را از سینه های مردم به روی برگهای درخت خرما و الواح سنگی جمع کرده تدوین نمودند. این نسخه که در صحت و قاطعیت آن حرفی نبود رسمیت پیدا کرد، تا اینکه درطبقهٔ بعد تحت نظر عثمان مجمعی مرکب از زید و سه نفر از قبیلهٔ قریش تشکیل یافته نسخهٔ دیگری تدوین نمودند و آن را احتیاطا با نسخهٔ اولی مطابقه نموده و پس ازتکمیل فقط همین نسخه را رسمیت داده شایع ساختند و باقی نسخ را آنچه که بود سوزانیدند، در نتیجهٔ اهتمام فوق این مطلب را نمیتوان تردید کرد که قرآن امروزه که در تمام دنیای اسلام منتشر-است عینا همان قرآنی است که زمان خلافت عثمان تدوین شده است. هرچند سلسلهٔ بعضی مضامین و آیات قرآنی از هم مقطوع و جملات آن با هم مربوط نیستند، ولی در اینکه آیات عین همان آیاتی است که برای پیغمبر نازل شده ابدا جای حرف نیست. این مسئله که در طول این همه قرون متمادی نسخهٔ اصلی آن بین مسلمانان تا این وقت محفوظ مانده قابل بسی توجه میباشد؛ قرآن باتفاق عموم به زبان قریش و بر طبق محاورات قبیلهٔ مزبور که افصح قبایل بود انزال یافته و آن بعقیدهٔ مسلمین از حیث مزایای ادبی اولین کتاب شمرده میشود، همانطوریکه ما نسبت بکتب مقدسه (انجیل و تورية) معتقد میباشیم. فقط مزیت قرآن نسبت بکتب مقدسه جای انکار نیست که آنها زبان اصلی خود را از دست داده و ترجمه‌ای هستند از کتب اولیه.

اما بیان اصول تعالیم قرآن و آن ازموضوع بحث ما خارج میباشد. فقط چیزی را که لازم میدانیم تذکار دهیم این است که چون مقصود اساسی (حضرت) محمد در سوره‌های مکی اعلای کلمهٔ توحید و بیخ بر نمودن شرك و بت پرستی بوده است لذا برای تنفید وتحکیم این امر که خودرا کاملا مسئول آن میدانست عظمت وجلال خدای

یکتا و پستی و حقارت اصنام را درصفحات کتاب با بیان عالی و الفاظ وعبارات برجسته شرح داده است و در اثناء همین بیانات آخرین درجهٔ لذائذ بهشت وشدائد وعقوبات جهنم را با اسلوبی بس جالب توجه ومؤثری بیان نموده است . چنانکه **نیکلسن** مینویسد این بیانات **محمد** در حقیقت ترجمان یك رشته احساسات وجذباتی است که درسراسر وجود اوحکمفرما بوده است . اینك یکی از سوره‌های اولیهٔ(مکی) قرآن رامحض نمونه ذیلا از نظر خوانندگان میگذرانیم : آنگاه که آسمان بشکافـد ، و آنگاه که ستاره‌ها فروریزانیده شود . و آنگاه که دریاها راه بهم داده شود ، و آنگاه قبرها زیر وزبر کرده شود ، داند هرنفسی آنچه را پیش فرستاده وباز پس داشت ، ای انسان چه چیز غره کردترا به پروردگارت که کریم است . آنکه آفرید ترا پس تمام نمود اعضای ترا ، پس معتدل نمود ترا ، درهرصورتی که خواست ترکیب داد ترا ، نه چنین است بلکه تکذیب کنند روز جزا را بدرستی که بر شماست مستحفظین و نگهبانان ، کرامیان نویسندگان میدانند آنچه راکه میکنید[1] .

اما در سور و آیات مدینه بقسمت‌های عملی مذهب اهمیت داده نظامات واحکام وقوانینی که در مواقع حاجت لزوم پیدا میکرد بیان شده‌اند ، ولی آن حرارت وجوش آیات مکه دراینجا خیلی کم است . معذلك مسئله پرستش خدای یگانه که درحقیقت دیباچهٔ مذهب اسلام را تشکیل میدهد ومحو شرك وعبادت اصنام یك قدر مشترکی است که در تمام این مقامات محفوظ میباشد .

---

۱ ــ اذاالسماء انفطرت . واذاالکواکب انتثرت . واذاالبحار فجرت واذا القبور بعثرت . علمت نفس ماقدمت وآخرت . یا ایهاالانسان ما غرك بربك الکریم . الذی خلقك فسویك فعدلك فی‌ای صورة ماشاء رکبك ، کلابل تکذبون بالدین وان علیکم لحافظین ، کراماً کاتبین ، یعلمون ما تفعلون . (مترجم) .

ابی الحسن ابی تراب اسدالله الغالب

امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

القاب علی (ع)

فصل چهل وششم

اسلام تحت خلفای چهار گانهٔ اول

ایران بطور سیاسی تا یك مدتی از نعمت استقلال وموجودیت ملی محروم وتحت خلافت وسیعهٔ عرب که از جبل‌الطارق تا رود جیحون امتداد داشت مستهلك بوده لیکن در قسمت عقلانی وفرهنگی وآن بزودی براثر قابلیت و استعداد و ذکاء و دهاء افراد خود حقاً مقام تفوق و برتری را احراز نمود . «برون»

عصر خلافت ۶۳۲ میلادی ۱۲۵۸

در ۶۳۲ میلادی خلافت از ابی‌بکر شروع شد واختتام آنهم زمانی بود که هولاکوخان بغداد را درتاریخ ۱۲۵۸ میلادی تاراج کرده ومستعصم عباسی رابقتل رسانید . پس از وقوع این حادثهٔ بزرگ تقریباً تا سه قرن منصب خلافت در اولاد عباس که در مصر تحت حمایت سلاطین مملوك بوده‌اندباقی بوده‌است، تااینکه سلطان سلیم عثمانی در ۱۵۱۷ میلادی سلاطین مملوك را منقرض ساخته خلیفهٔ بیچاره را مجبور ساخت که لقب وسایر نشان های خلافت را باو واگذار کند . این اقدام (چنانکه در فصل ۶۲ کتاب درج است) مبنی براین بوده‌است که سلاطین عثمانی دعوی خودشان را براساس مقام مقدس خلافت و دیگر القاب عالی قرار داده بودند .

دورهٔ خلافت را بسه دورهٔ متمایز زیر میتوان تقسیم نمود .

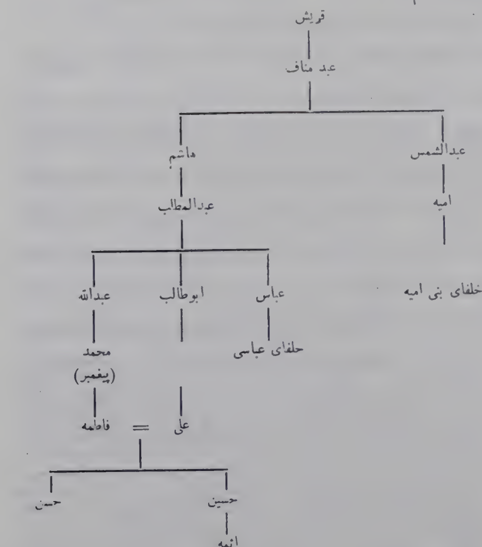
۱ـ دورهٔ چهارخلیفهٔاول ـ۶۳۲ـ۶۶۱ میلادی کهدورهٔحکومتروحانی بودهاست.

۲ ـ خلفای اموی ۶۶۱ـ۷۴۹ میلادی دورهٔ خودسری وشرك واستبداد .

۳ ـ دورهٔ عباسی ۷۴۹ـ۱۲۵۸ میلادی که دورهٔ تفوق ایرانیها شمرده میشود.

نسب نامهٔ قریش

برای کشف شعب مختلف قریش وقرابتی راکه هریك بهپیغمبر داشتهاند اینك نسب نامهٔ قریش را مطابق جدول زیر که از کتاب «خاندان مسلمان» بقلم لنپول[۱] گرفته شده و راهنمای بیقیمتی است ذیلا از نظر خوانندگان میگذرانیم .



۱ـ Lanepoole.

انتخاب ابوبکر بخلافت

قبل ازاینکه جسد پیغمبر دفن شود صحابه مجمعی برای تعیین خلیفه تشکیل دادند ، در اینجا نزاع آغاز شده ونزدیك بود سر تعیین یکنفر خلیفه دست به شمشیر دراز کرده شروع به خونریزی نمایند ، ولی در آخر موفق شده **ابوبکر** را بخلافت تعیین کردند ، اوعمرش در این هنگام که بخلافت منصوب گردید بالغ برشصت سال وذراخلاق طبعاً ملایم ونرم بوده‌است ، ولی عقیده و ایمان به پیغمبر پایه‌شهامت اخلاقی او رابه‌درجه‌ای رسانیده بود که نظیر آنرا درتاریخ نمیتوان پیدا نمود .

شورش ۱۱ هجری (۶۳۲)

شکستی که در غزوهٔ موته به لشکر اسلام وارد آمد پیغمبر برای جبران آن قبل‌ازبیماری خود لشگری به‌آن سمت اعزام داشته بود . **اسامه** که فرماندهٔ آن لشگربود پس‌ازاطلاع ازهائله وفات پیغمبر پرچمی که باو سپرده شده بود باز آورد . در اینجا **ابوبکر** از خود ابراز شجاعت و شهامت نموده دستور داد که این لشگر بهمان سمتی که ازطرف پیغمبر مأموراست بایدحرکت کند، درصورتیکه پس از رفتن آنها شهر مدینه (آن هم درچنین موقع مهمی) تقریباً از قوای‌دفاعیه خالی ماند ، ولی از نتائجی که بعدگرفته شد معلوم گردید که **ابوبکر** دراین رأی خود تا چه‌اندازه صائب بود . بهرحال‌قوت نفسی که اودراین موقع‌ازخود ظاهر ساخت حقیقة فوق‌العاده بوده است . زیرا طغیان وسرکشی در سرتاسرعربستان توسعه پیدا نموده بود وغیر ازمکه ومدینه ونیز طائف که ثابت باقی ماندند تمام قبائل عرب‌علم‌طغیان برافراشته‌وحتی‌قبائل اطراف مدینه هجوم آورده‌شهررا محاصره‌نمودند، لیکن **ابوبکر** باکمال شهامت تمام مردان کاری را تحت سلاح آورد وبه بدوی‌های مهاجم حمله بردندوپس ازکشتارزیاد تمامی آنها را پراکنده ومتفرق ساختند. **موئیر**[1] مینویسد که اگر دراین موقع خطرناك چشم زخمی به مسلمانها میرسیدهرآینه اسلام خاتمه پیدا نموده واثری ازآن باقی‌نمی‌ماند ولذا این فتح نمایانی که **ابوبکر** حاصل نمود درحقیقت شایان هرگونه تحسین میباشد. پس از دوماه مخاطرهٔ سخت مراجعت

۱—Muir

فاتحانهٔ **اسامه** خلیفه را نیرو بخشیده و برحیثیت و مقامش بسی افزوده برای سر کوبی تمام آنهائی که علم طغیان برافراشته بودند جداً شروع بکار نمود .

ابو بکر با یك حسن اعتمادی سران اسلام را احضار کرده و جزیرة‌العرب را به یازده حوزه تقسیم نمود و برای هر حوزه ستونی اعزام داشت و آن پرچمی که بیش از همه مهم بود به **خالد** داده شد . اولین مأموریت او این بود که برای سر کوبی بنی طی و بنی‌اسد که تحت‌لوای **طلحه** مدعی نبوت جمع شده بودند طرف شمال حرکت نماید . **خالد** بحوزهٔ مأموریت‌خود حرکت نمود . اولا با حسن تدبیر برقبیلهٔ طی فائق آمد و بنی‌اسد هم پیغمبر خود را درمیدان جنگ تنها گذارده تسلیم شدند .

جنگ دیگر **خالد** با بنی‌تمیم بوده است که بالاخره بقتل عام آنها منتهی گردید. مهمترین جنگهای **خالد** جنگ با **مسیلمه** بود که به ادعای نبوت قیام کرده و بالغ برچهل هزارتن مردان جنگی از قبیلهٔ بنی‌حنیفهٔ یمامه پشت‌القطیف تحت‌لوای او گرد آمده بودند. این‌جنگ یك جنگ خیلی مأیوسانه‌ای بود. درحملهٔ اول، دشمن‌صفوف مسلمانان را از هم دریده و آنها را عقب راند ، لیکن مسلمین دوباره جمع شده و بشدت بربنی‌حنیفه هجوم بردند ودر نتیجه آنها رو بفرار نهاده به‌باغی که محصور بود پناه بردند . قهرمانان اسلام درتعاقب دشمن داخل باغ شدند ، این باغ که از این‌وقت بواسطهٔ کشتار زیاد بباغ مرگ نامیده شد یکی از باغهائی بود که هیچوقت ازخاطرها محو نمیشد . در این سلاّخی و کشتار که نسبت بهردو طرف سخت و وحشتناك بود مسلمانان هزار ودویست تن مردان خودشان را از دست دادند که سی ونه‌تن آنها از مردان جنگی شمرده میشدند که درك خدمت پیغمبر را کرده وجزء اصحاب‌بودند . بالجمله این فتح بزرگترین فتحی بود که نصیب مسلمانها گردید ، چنانکه چندماه‌بعد از این فتح که یك سال ازرحلت پیغمبر گذشته بود دوباره سکون و آرامش درسرتاسر عربستان حکمفرما گردیدو برای‌هرقسمت آن (چنانکه قبلا ذکر شد) **ابو بکر** قوائی اعزام داشت که کسی را یارای مقاومت باآنها نبود .

جنك یرموك ۱۴ هجری (۶۳۴)

نگارنده درفصل ۴۳ ، میدانهای جنگ اسلام‌را درایران شرح داده وایناک مناسب میدانم که مختصری ازجنگهای اعراب و کارهای شگفت آمیز آنها را در سایر میدان‌ها بیان نمایم .

باید دانست که در این بیانات اسناد ومدارك ما تقریباً همان اخبار وروایاتی است که از عرب دردست داریم . هرچند دراین روایات طبعاً ازمسلمان‌ها طرفداری شده‌است، معذالك یك سلسله حقایقی که غیر قابل انکار میباشد میتوان از آن بدست آورد .

پیروزیهای ابوبکر که شرح آن در فوق گفته شد قبائل عرب را مغلوب و پراکنده نمود ، لیکن دعوت آنها بجنگ وتحصیل غنائم سبب گردید که دورهم جمع شدند و بواسطهٔ فتوحاتی هم که متوالیاً حاصل نمودند قبایل ودستجات نه فقط‌مردان جنگی‌خودراحرکت میدادند بلکه بقصدسکونت درکشورهای پرنعمت وزرخیزتری همگی دست بهم داده یك دفعه بخارج هجوم بردند .

تدبیر نظامی خلیفه برای جنگ با شاهنشاهی ایران وامپراطوری روم آنهم در یك زمان اگربخواهیم آنرا باتمام قواعدواسباب عادی‌تحت مطالعه گرفته درآن‌قضاوت کنیم غیر از جنون ودیوانگی چلهٔ تابستان چیز دیگری بنظر نمی‌آید ، ولی درآخر همین دیوانگان‌غالب آمده دنیارا زیروزبر کردند. اگرچه همیشه باین امرملتزم بودند که تا وقتیکه دریك میدان‌مطمئن بفتح وپیروزی نمیشدند درمیدان‌دیگرحتی‌الامکان بدفع‌الوقت میگذرانیدند .

در سال ۱۲ هجری (۶۳۳) خالد در حالتیکه سرگرم فتوحات بود به کشور ایران حمله‌ور شد، درهمان تاریخ خالد نام دیگری پسر سعید به نقاط سرحدی شام مأمور گردید که قبائل آن حدود راکه دوست بودند جمع آوری نموده تحت انتظام بیاورد ، ولی باو دستور داده شدکه تا وقتی ازطرف دشمن باو حمله نشود ازجنگ پرهیز نماید . اما او در سال ۱۳ هجری (۶۳٤) بدون رعایت احتیاط از سمت شمال بدمشق‌حمله برده وبعدملتفت گردیدکه درنزدیکی دریای‌طبریه‌خط ارتباط اومقطوع شده است . ناچار اردورا دست‌دشمن داده‌واعراب دراین اثناء رو بهزیمت نهادند، ولی

عکرمه که در حضرموت ابراز لیاقت کرده بود لشگر را جمع کرده و نگذاشت که از هم متفرق شده فرار نمایند. در این اثناء **ابوبکر** نیروی مهمی برای امداد به آن حدود اعزام داشت. چنانکه نسبت به سپاه ضعیفی که به **خالد** سپرده شده بود اینوقت لشگر شام اولین لشگر اسلام شمرده میشد. حتی از روایات معلوم میشود که زیاده از هزار تن صحابه درصفوف این لشگر قرار گرفته بودند، لشگر مزبور که عدهٔ آن بالغ برسی هزار تن بود بعلاوه شش هزار تن قوای احتیاطیه تحت سر کردگی **عکرمه** بچهار حصه منقسم شده و به سمت شمال حرکت نمودند. از سمت غربی هیبرون تاطرف شرقی دمشق هرستونی جداگانه مشغول عملیات گردید وبالاخره شام را درمخاطره انداختند.

هرقل برای سر کوبی این ستونهائی که ازهم جدا بودند چهار لشگر فرستاد و آن ستونها در سمت چپ ساحلی یرموك جزء شرقی نهراردن تمام بهم پیوستند. این دوسپاه تا چندین ماه مقابل هم صف کشیدند، ولی هیچیك جرئت نمیکرد که سبقت به حمله نماید. **ابوبکر** که کاملا مراقب و نگران بود حکم داد **خالد** عراق را گذاشته بطرف شام حرکت نماید. این سردار حسب الامر خلیفه با نه هزار تن بطرف مقصد رهسپار گردید وبزرگترین صحرانوردی‌های تاریخ را انجام داد وسریعاً به لشگر شام پیوست. وی در سال ۱۳ هجری (۶۳٤) دریك جنگ معروف بجنگ واقوصه[1] برلشگری که بهترین لشگر بیزانس بود غالب آمده وپیروزی کامل حاصل نمود وهزارتن از سپاه دشمن را در شکافی از بین برده نابود ساخت، این فتح اگر چه برای مسلمانها خیلی گران تمام شد، ولی شام را برای همیشه جزء متصرفات اسلام قرار داد.

وفات ابوبکر و خلافت عمر ۱۳ هجری (۶۳۴)

دورهٔ خلافت **ابوبکر** دو سال طول کشید. او وقتیکه ملتفت شد که وفاتش نزدیك است عمر را بجای خود تعیین نموده از آن وقت تمام اوقات خود را بکارهای مردم تخصیص داد و تا آخرین دقیقهٔ حیات مصروف خدمات عامه بوده است. بالاخره او از این عالم درگذشت، ولی درشرافت وسادگی وشجاعت اخلاقی نام بسیار بلندی ازخود درتاریخ بیادگار باقی

1— Wakusa.

گذاشت . از جمله مواعظ و کلمات برجستهٔ او بشرح زیر است « صالحترین بندگان خدا کسی است که توبه کاران را امیدوار سازد و گناهکاران را دعای خیر کند و در حق صلحا نیکی و اعانت نماید . »

عمر که بخلافت منصوب شد اول کارش این بود که خالد را ازفرماندهی معزول ساخت . سپس قوای امدادی فراهم کرده بطرف شام روانه داشت که با تمام وسائل ممکنه به آنهائی که در میدان جنگ مشغول بودند کمك نماید . عمر تا وقتیکه حیات داشت امور لشگری اسلام در آخرین درجهٔ حسن انتظام بوده است .

تصرف دمشق ۱۴ هجری (۶۳۵)

دمشق که قدیمترین شهرهای دنیاست فتح آن در نظر فاتحین عرب فوق العاده مهم بوده است . نظر باینکه از علم محاصره بی خبر بودند برای وصول به مقصود نتوانستند یك راههای علمی پیدا کنند بلکه فقط شهر را تحت مراقبت کامل خود نگاه داشته بودند ، لذا چندین ماه محاصره طول کشید و پیشرفتی در کار حاصل نشد . تا در آخر خالد که هرچند از منصب فرماندهی افتاده بود ، ولی هنوز برلشگر ریاست واقعی داشت شبی حکم کرد خیك های چندی را از هوا پر کردند و بدین وسیله از خندق عبور نموده از دیوار قلعه بالا رفتند و شهر را از این راه بتصرف درآوردند . به فتح دیگری هم درصحرای اسدرالون[1] دست یافتند که آن بالاخره جنگ را خاتمه داده وسیادت مسلمین را درشام تحکیم وتنفیذ نمود، پس ازفراغت ازراه شام بلافاصله قوای امدادی بطرف عراق حرکت نموده و آنها برای اینکه جنگ قادسیه رافتح کنند مخصوصاً بموقع ورود نمودند.

تصرف انطاکیه و تسلیم شدن بیت المقدس بسال ۱۵ هجری (۶۳۶)

پس ازجنگ اردن لشگر اسلام بطرف شمال روانه شده و حمص را محاصره نمودند، اهالی که نتوانستند پایداری کنند ناچار تسلیم شدند انطاکیه را نیز محاصره کرده و پس از مصافی که درخارج دیوارشهر داده شد آنجا راهم تحت اطاعت درآوردند . هرقل که از زمان فتوحات درخشان او در ایران

۱ – Esdraelon.

ده سال بیش نگذشته بود ازشام خارج شده بیت المقدس را بمقدرات خودش واگذاشت. این شهر مقدس که مرکز دیانت نصاری بود درسال ۱۵ هجری (٦٣٦) بتصرف مسلمین در آمد عمر دراین اثناء شخصاً وارد شام شده و آنرا بحال انقیاد یافت. او برای افزودن درجهٔ اهمیت این واقعهٔ تاریخی با اهالی خوب سلوك نموده ومسجدی هم که هنوز بنام او معروف است در آنجا بنا کرد.

فتح مصر ۱۹ - ۲۰ هجری (۶۴۰-۶۴۱)

زمانیکه اعراب درجنوب غربی ایران موقع خود را تحکیم مینمودند قبل از پیشرفتن بفلات ایران **عمروعاص** فلسطین را گذاشته با چهار هزار تن بطرف مصر روانه گردید. عمر از شنیدن این خبر نظر بمخاطره‌ای که احتمال میرفت مضطرب شده دروهلهٔ اول خیال کرد بسردار با جرئت خود دستور دهد که مراجعت نماید، ولی بعد ملتفت شد که آن ناممکن وغیر عملی است لذا لشگری بقدر کفایت فراهم کرده بکمك **عمرو** روانه نمود، بالاخره **عمرو** با ۱۵ هزار تن سپاه جرار مصررا تحت فرمان خود در آورد. او بدواً مصرعلیارا قبضه کرده سپس بطرف اسکندریه روانه‌شد. این دومین شهر امپراطوری بیزانس را محاصره نمود. حادثهٔ فوت **هرقل** هم در این موقع بحرانی مانع گردید که برای کمك وخلاصی محصورین نیروئی فرستاده شود، ناچار اهالی اسکندریه بصلح حاضر شده و شهر را تسلیم نمودند. **عمرو** قانع نشده بطرف غرب روانه گردید و سواحل جنوبی دریای مدیترانه تا طرابلس را ضمیمهٔ فتوحات خود گردانید.

قتل عمر ۲۳ (هجری ۶۴۴)

حکومت اسلام در این تاریخ بریك شالودهٔ محکمی تشکیل یافته بود. شاهنشاهی **ایران** و نیزقشنگترین وپرثروت ترین سرزمین های امپراطوری بیزانس جزء متصرفات عرب قرارگرفته بود. عمر که تحت نظرماهرانهٔ او تمام این میدانهای مهم ازهمه جهت به فتح و ظفر انجامیده بود ده‌سال خلافت نمود. با اینکه شصت سال از عمر وی گذشته بود معذلك اعصابش خسته‌نشده و قوایش بسرحدکمال بوده است که ناگهان بضرب حربهٔ یك آدمکش ازپا در آمد. توضیح اینکه یکنفرغلام ایرانی که **ابولؤلؤ** نام داشت نزد خلیفه آمده وشکایت نمود

که مالك او مالیاتی روزانه معادل دو درهم بر اوتحمیل نموده است، درصورتیکه از عهدهٔ آن نمیتواند بیرون آید. عمر که او را می‌شناخت در جواب گفت که برای یك شخص صاحب حرفهٔ لایقی که بعقیدهٔ مردم میتواند آسیای[1] بادی درست کند مبلغ فوق زیاد نیست، در جواب این حرف، او خلیفه راتهدید نمود. صبح فردا موقعیکه عمر در مسجد بجماعات مشغول بود با خنجرضربتی بوی زد و از آن ضربت این خلیفه که پس از بانی اسلام ازبزرگترین رجال مسلمان بود از دنیا رفت.

او به جرئت و شهامت، سادگی، فراست و هوش موصوف، خاصه در عدل و داد و انجام وظیفه خیلی سخت و شدید بوده است[2] آری از برکت همین خصائل و صفات بود که او توانست در مدت ده سال مهم جهانگشائی مقدرات اسلام را تحت نظر گرفته و آنرا کاملا حل و تسویه نماید. با این حال در ایران طوری است که از نام عمر بیزاری میجویند. حتی درروز وفات اوتا چند سال قبل معمول بود جشن میگرفتند و یا صورت این خلیفهٔ فاتح ایران را ساخته آتش میزدند.

خلافت عثمان ۲۴ هجری (۶۴۴)

عمر درحال موت به عبدالرحمن اظهار تمایل نمود که جانشین وی باشد، ولی او از قبول آن ابا نمود. بالاخره این امر به شوری ارجاع گردید که در آنجا یکنفررا برای خلافت تعیین کنند و با وصف احوال اختیار آن در آخر به عبدالرحمن واگذار گردید که هر کسی را صلاح می‌داند تعیین کند. اوتا مدتی بین علی بن ابی طالب و عثمان مردد بوده، ولی در آخر به عثمان رأی داد. خلافت عثمان دوازده سال طول کشید وچنانکه از بدایت امر معلوم بود اینمرد دارای چنین خصائل و صفاتی نبود که بتواند در مواقع مهم با مشکلات مقاومت نماید. از اینطرف در اعراب بصره و کوفه روح سرکشی و تمردی که وجود داشت حتی عمر با اقتدارات فوق العادهٔ خود نمی توانست آنهارا

۱ ـ تصور میرود که این اول دفعه است که از آسیای بادی ذکری بمیان آمده است. بفصل یکم مراجعه شود. (مؤلف).

۲ ـ ازگفته های اخلاقی قابل توجه اوست که « بدبخت ترین حکمران حکمرانی است که رعایا و اتباعش پریشان و بیچاره باشند. ». (مؤلف).

کاملا مطیع سازد و تنها وسیله مراعات مقام و حفظ شئونات قریش بود که این حربه هم بواسطهٔ سوء تدبیر عثمان که ازخویشاوندانش بنی امیه تقویت مینمود ازاثرافتاد یعنی بر اثر روی کار آمدن دستهای دیگر نفوذ قریش رو به صفر گذاشت.

توسعهٔ اسلام درسمت غرب ۳۱ - ۲۵ هجری (۶۵۲ - ۶۴۶)

حدود ممالك اسلامی هنوزباقی داشته و به انتها نرسیده‌بود. چنانکه تحت فرمان ابوصرح برادر رضاعی عثمان اعراب بطرف غرب بار که حمله برده حتی کارتاژ را تهدید نموده و فرماندار آنجا را در یك جنگ خیلی سختی شکست دادند و نخستین بیرق نیروی دریائی اسلام در همین موقع یعنی در ۲۸ هجری (۶۴۹) بنای اهتزاز را گذاشت. این کار مهم عالی منتج به تسخیر قبرس گردیده و در سه سال بعد هم تحت فرماندهی ابوصرح بر نیروی دریائی اسکندریه غالب شدند.

لشگرکشی بایران ۳۱ هجری (۶۵۲)

خبرمرگ عمر که در ایران انتشاریافت اهالی بنای شورش و طغیان را گذاشته وسرتاسر کشور علیه عرب قیام نمودند، ولی بواسطهٔ نبودن سردار لایق و کافی نتوانستندآن را اداره کنند وبالاخره مغلوب گردیدند، سران اسلام نه فقط نقاطی راکه ازدست داده بودند دوباره تصرف نمودند بلکه درصددبر آمدندکه‌حکومت اسلام را ازسمت شرق توسعه‌دهند. این بود که ابن عامر حاکم بصره که ریاست این لشکر کشی با او بود بدواً فارس‌را تحت اطاعت در آورده سپس از طرف لوت به قهستان حمله ور شد و آنجا را بتصرف در آورد. درپایان فتوحات مزبور او به فرماندار هرات پیغام فرستاد که ازوی اطاعت نماید. فرماندار مزبور با کمال متانت جواب داد که پس از فتح نیشابور اوهم‌اطاعت خواهدنمود. ابن عامر فورا به نیشابورحمله‌برد. دراین اثناء اطراف وجوانب طوس‌را تماماً غارت کردند. دراینجااعراب ازسرمافوق‌العاده صدمه کشیدند، اوشهررا محاصره نموده وفرماندار آنجا ناچار بتسلیم شده ۷۰۰ هزار دینار باتحف وهدایای زیاد نزد سردارعرب‌فرستاد، درپایان امرفرماندارهرات‌ونیزفرماندارمرو هردوبا ابن عامرصلح نمودند و این در آن‌سالی است که بطوریکه قبلا ذکرشده یزدگرد بقتل رسید. البته

مرگ او موجب فراغت و آسایش خیال خلیفه بوده است . بالجمله **ابن عامر** فتوحات خود را ادامه داده تا برود جیحون آنرا منتهی ساخت . بلخ وسایر ایالات خارج ایران را که تحت نظر شاهنشاهی ایران اداره میشدند بتصرف درآورد . دراینجا سرکردگان او ازهندو کش عبور نموده کابل را مطیع و نواحی کرمان وسیستان را هم تسخیر نمودند. با اینحال نباید خیال کرد که عرب دچار حادثه‌ای نمیشد، چه در آذربایجان از خزرها شکست سخت خورده ودر برفهای کرمان یك فوج تمام تلف گردید [1] .

قتل عثمان ۳۵ هجری (۶۵۶)

هرقدر خلافت عثمان بیشتر طول میکشید عدم رضایت مردم از **عثمان** زیاد شده و بر وخامت اوضاع میافزود. موقعی که بدوی های بصره و کوفه علیه تفوق قریش قیام نمودند طرفداری او از اقرباء خویش بنی‌هاشم را آزرده خاطر ساخته وتولید مخالفت نمود . در تاریخ ۳٤ هجری (۶۵۵) **سعید** عامل بصره بدست سکنهٔ آشوب طلب آن اخراج گردید. **عثمان** بجای اینکه مفسده جویان راسر کوبی کند ضعف نفس بروزداده مطابق میل آنها عامل دیگری اعزام داشت . در سال بعد جماعتی از بصره و کوفه و مصر مستقیماً متوجه مدینه شده وپس ازقصور وضعفی که درابتدا از خود نشان دادند خانهٔ خلیفه را محاصره نمودند. اکابر شهر این خلیفهٔ هشتادساله را تنها گذاشتند وبالاخره دشمن وارد خانه شده ویرا بقتل رسانیدواین عمل طوری خاتمه پیدا کرد که مرتکبین، آنرا جزء افتخار خود شمرده ابداً دغدغهٔ خیالی در آنها نبود .

خلافت علی بن ابیطالب ۳۵ هجری (۶۵۶)

پس از این حادثهٔ اسفناك حکومتی بشکل ترور در مدینه تشکیل یافت . در اثنای آن **علی بن ابیطالب** بنی‌عم و داماد پیغمبر بخلافت تعیین گردید ، او در صغر سن اول کسی است که به پیغمبر ایمان آورده ودرمیدانهای جنگ شجاعت ودلاوری ونیز کفایت و لیاقت

---

۱ ــ ممکن است این حادثه هنگامیکه اعراب جیرفت را اشغال کردند ودر ساردو (Sardu) اتفاق افتاده باشد. رجوع شود به مارکوپولو یول (Yules' Marcopolo) چاپ کردیر (Cordier) جلد اول صفحهٔ ۳۱۳ . (مؤلف) .

فوق‌العاده‌ای ازخود بروزداده است. دورهٔ خلفای پیش ، او درمدینه که مرکزخلافت بود توقف داشت وخیلی‌هم محترم بود ، ولی درمهام امورمداخله نداشت ، وی‌ازحیث قامت‌کوتاه وجسیم ونیز اصلع بوده است .

معاویه فرماندار شام

یکی از مقتدرترین رؤسای عرب **معاویه** است ، پدر او **ابوسفیان** درجنگ احدسرکردهٔ قریش‌بوده است ، ولی‌بعد اسلام آورد . **معاویه** که مؤسس‌خاندان بنی‌امیه است درجنگ‌های اولیهٔ اسلام‌بروز لیاقت داد وازطرف عمر بحکومت شام معین گردید . چندین‌سال بود که او این‌منصب را دارا وبراین شغل باقی بوده است قبل از قتل **عثمان** او بمدینه آمده واز خلیفه درخواست‌کرد که باو اجازه‌داده شود تا بالشگرشام از او دفاع نماید ، ولی‌این‌خلیفهٔ معمر قبول ننمود . پس‌از کشته‌شدن **عثمان** اودر مقام‌مطالبهٔ خون وی‌پیراهن‌خونینش را بالای‌مسجددمشق آویزان نمودوتا وقتیکه‌خیالات **علی** خلیفه را نسبت بخودمعلوم نداشت از هرگونه اقدامی خودداری مینمود .

اعلان جنگ علیه معاویه از طرف علی‌بن ابیطالب ۳۵ (۶۵۶)

علی(ع) که زمام‌خلافت را بدست‌گرفت بوی نصیحت‌دادند که قاتلین **عثمان** را گرفته قصاص نماید ، اوتأمل داشت و میفرمود « قبل ازآنکه قوه‌ای درکار باشد نمیشود مبادرت باین امرنمود » درعین حال او عوض اینکه با **معاویه** مدارا کند تا مقام خودرا تحکیم نماید یکدفعه باکمال بی‌احتیاطی وبدون هیچ ملاحظه به عزل وی اقدام نمود ، **معاویه** این وقت یقین کرد که او درتوطئه قتل **عثمان** شرکت داشته است ، این بود که از هراقدامی غیر ازجنگ منصرف شده و مصمم گشت که با خلیفهٔ جدید وارد میدان کارزار گردد .

جنگ جمل ۳۶ هجری (۶۵۶)

از جمله بد اقبالی‌های این خلیفه آن بودکه **عایشه** یکی از زوجات خاص پیغمبر علیه او قیام نمود و شرح آن برسبیل اجمال‌اینست که**طلحه** [1] وزبیراوراکه درواقع آلت‌دست آنها

[1] ــ طلحه کسی است که جان پیغمبر را درجنگ احد حفظ نمود . (مؤلف) .

بود تحریك کرده بطرف بصره حرکت دادند. پس از نزاع و جدالی که بین آنها و هواخواهان **علی** واقع شد بصره را بتصرف خود درآوردند. بورود قوای امدادی ازکوفه، **علی** برای جلوگیری از جنگ داخلی شخصاً به‌بصره آمده و خیلی هم در اینباب کوشش کرد، ولی موفق نگردید. زیرا قتلهٔ **عثمان** ناگهان بنای حمله را گذاشتند وبالاخره جنگ جمل شروع شد این جنگ یکی‌ازجنگهای خیلی‌سخت بوده وگروه انبوهی ازطرفین کشته شدند. منجمله **طلحه** و **زبیر** بقتل رسیده و **عایشه** هم‌دستگیر گردید. اینکه این جنگ را جمل نام نهاده‌اند برای این‌است که **عایشه** در هودجی که روی شتر نصب شده بود نشسته وارد میدان گردید، ولی با او وقتیکه مغلوب گردید با کمال فتوت و جوانمردی سلوك شد. باید دانست که این جنگ لطمه و صدمهٔ بزرگی باقتدارات و حیثیات اسلام وارد ساخت واگر **علی** ازابتدای امر قاتلین **عثمان** را تعقیب نموده واز مراودهٔ باآنها اجتناب میورزید ممکن بودکه این جنگ واقع نشود.

جنك صفین ۳۷ هجری (۶۵۷)

پس از فتح بصره **علی** (ع) طرف کوفه حرکت نموده وهمین محل را هم مرکز خلافت خود قرار داد. دراینجا او لشکر زیادی‌جمع کرده بطرف صفین عزیمت نمود. او ریگستان‌عراق را ازبالای فرات قطع نموده و بالاخره ازدجله عبور کرد. **معاویه** هم با قوای کافی این‌وقت مهیای جنگ بوده است. چنانکه پس‌ازکوشش‌های بی‌نتیجه برای اصلاح و پس‌از زد وخورد های مختصر و بی‌ترتیب بالاخره در سال ۳۷ هجری (۶۵۷) جنگ صفین آغازگردید. این‌جنگ تأسف‌آور ازاین جهت که در آن نمایش‌های زیادی در جرئت و دلاوری داده شده ودرمدت سه‌روز کار بوخامت وجنون‌کشیده بدون‌اینکه نتیجهٔ قطعی آن معلوم باشد از جنگهای خیلی معروف بشمار میآید، ولی **معاویه** بالاخره مرعوب‌شده ناچار حیله‌ای راکه **عمروعاص** اندیشیده‌بود قبول‌نمود وبمردم شام دستورداد که هریك قرآنی را بالای نیزه نصب نموده جلو بروند وفریاد کنند که این‌قرآن حاکم بین ما وشماست. بیائید تا آنرا بین خود حَکم قرار دهیم. **علی** (ع)

چون درست ملاحظه کرد دانست که این خود دامی است که گسترده شده ولی اصل مادهٔ نزاع وخصومت را خاتمه نخواهد داد. لیکن سپاهیان ظاهر بین ومتعصب او تهدید نمودند که اگر از قبول این امر تعلل ورزد او را تنها خواهند گذارد. حتی در تعیین حکم اختیارات او را محدود ساخته و بالاخره مجبورش کردند که در این باب تمام منافع ومصالح خودرا بدست **ابوموسی** که یك آدم سست وبی‌حالی بود واگذار کند.

حکمین ۳۷ هجری (۶۵۸)

در وسط ریگستان محلی که نام آن دومةالجندل بود برای اجرای این امر خطیر معین شد. **عمروعاص** فاتح مصر و همان کسیکه **معاویه** رابخلافت منصوب داشت با **ابوموسی** بدان‌سو حرکت نموده وهزاران نفر هم عقب آنها روانه شدند که به‌بینند نتیجهٔ این امر بکجا خواهد انجامید. این دو حکم بدوا یك مجلس خصوصی تشکیل داده با هم در آن مجلس قرار دادند که **علی** و **معاویه** هردو را گذاشته و شخص ثالثی را برای خلافت تعیین نمایند. چنانکه **ابوموسی** درمجلس علنی این‌رأی را بمردم اعلام داشت، لیکن **عمروعاص** زیرك که پس از او شروع بسخن نمود اعلام کرد که من **علی** را ازخلافت خلع وصاحب‌خودم **معاویه** راکه منتقم‌خون **عثمان** وبرای‌خلافت سزاوارترین اشخاص است بجانشینی **عثمان** منصوب داشتم. این مسئله یعنی اعلام خلافت **معاویه** درشام یك کامیابی غریبی بودکه برای وی حاصل شده ولطمهٔ بزرگی به **علی** وارد ساخت. لیکن طرفداران آن حضرت نپذیرفتند که او از منصب خلافت کناره‌گیری کند.

خوارج

اگرچه تقدیر پس از مرور زمان برای **علی** اینطور بوسیلهٔ ملت ایران پیش آورد که درشأن ومقام همدوش پیغمبر قرار گرفت، لیکن او در دورهٔ زندگانی خود بسیار کم‌طالع بود ملاحظه کنید که اووقتی که مجبور گردید که برخلاف عقیدهٔ خود قضیهٔ تحکیم‌را قبول نماید بلافاصله دوازده هزارتن به بهانهٔ آنکه وی‌اختیار احکام الهی‌را بدست دونفر فاجر گذاشته‌است ازمیان لشکر خارج شده و با هم قسم خوردند که از فرمان هر خلیفهٔ سرپیچی کنند وغیرا‌ن

حکم الهی حکم احدی را اطاعت ننمایند، واقعاً علی درموضوع خوارج صبر وتحمل قابل توجهی از خود نشان داد. بالجمله پس ازقضیهٔ حکمین وپیش ازمبادرت بجنگ با معاویه ناچارشدکه مهم این پارسایان سالوس را که هرنوع تجاوز و افراط های مخوفی را روا میداشتندبه اتمام رساند، لذا بطرف آنها عطف توجه نموده وبالاخره قسمت اعظم آنها رخصت یافته متفرق شدند وهزاروهشتصد تن که زیربار هیچ شرطی نمیرفتند تماما بقتل رسیدند. خوارج مکرر قیام نمودندو آنها نه‌فقط درعراق بلکه‌درایران هم بیرق طغیان برافراشتند. مخصوصاً جماعت زیادی ازاین متعصبین دراقصای کرمان باوضع هیبت ناکی صدمات وخسارات عظیمهٔ به مردم درمواقع مختلف وارد ساختند.

سال های اخیر خلافت علی

حضرت بار دیگر برای حملهٔ به‌شام وجنگ با معاویه سپاه زیادی فراهم کرد، ولی پس از توجه او به‌جنگ با خوارج سپاه مزبور بدرجه‌ای منحل گردید که از اعزام قوا بشام بکلی انصراف حاصل شد. حقیقت این است که اخیراً اعراب بطورغریبی از آنحضرت بیمیل شده وازوی چندان اطاعت نمیکردند. درسال بعد از واقعهٔ نهروان یعنی سال ۳۸ هجری (۶۵۸) کشور مصر بر اثر تغییر حکومت که ناشی از سوء تـدبیر بوده از تحت خلافت علی خارج گـردید و این واقعهٔ سوء در آن حضرت فوق‌العاده تـأثیر بخشید. معهذا برای اعادهٔ آن، اقدامات مؤثری بعمل نیاورد. درهمان سال خریت یکی ازرؤسای عرب که عقیدتاً باخوارج نزدیك بود درجنوب ایران بیرق طغیان برافراشته و مردم را علیه خلیفه برانگیخت. چیزی که قابل توجه است اینکـه در تمام ایـن انقلابات و جنگ های داخلی فقط مسلمـانان شرکت داشتند، لیکن خریت علاوه ایرانی ها، اکراد و مسیحیها را هم علیه آن حضرت اغوا کرده و تماماً بنای شورش را گذاشتند. آنهـا حکومت عرب را از فارس بیرون کردند. خلاصه تا وقتیکه او به قتل رسیده وکشور امن وآرام گردید جنگ های خیلی سختی بوقوع پیوسته وخون های زیادی ریخته شد، علی(ع) زیادبن ابیه نابرادری معاویه را بحکومت فارس منصوب نمود. او در امنیت داخلی و نیز در حسن انتظام و ادارهٔ امور لیاقت

فوق‌العاده‌ای بروز داد، تا این‌حد که مردم اورا به انوشیروان برابر مینمودند.

در سال ٤٠ هجری (٦٦٠) حضرت با معاویه صلح نمود و چنین بنظر میآمد که پس‌ازاین، مصائب وزحمات وی کلیة خاتمه پیدا کرد.

شهادت وی ۴۰ هجری (٦٦١)

وقتیکه خوارج دیدند که اصول مذهبی خود را با سرنیزه نمیتوانند به‌مردم تحمیل کنند مأیوس شده ناچار سه نفر از میان آنها به‌ملاحظهٔ اوضاع پریشان حاضرهٔ خود باهم همقسم شدند که سه تن ازرؤسای بزرگ اسلام را که عبارت از علی(ع)، معاویه و عمروعاص باشند درخفیه بقتل برسانند، ولی روزی راکه برای انجام این‌مهم تعیین کرده بودند عمروعاص بواسطهٔ عدم حضور جان دربرد. معاویه زخم برداشت ولی کاری نبود اما ضربتی که به علی رسید کارکر شده واز اثر آن دار فانی را وداع نمود. حضرت براثر همت وجوانمردی‌که فطری وی بوده وصیت‌کردکه اگر براثر ضربت وارده از دنیارفت باید قاتلش‌را بهمان یك‌ضربت قصاص کنند وازشکنجه و آزار او پرهیزنمایند، غرض پس‌ازانجام وصایای لازمه این‌خلیفهٔ کم‌طالع دارفانی را وداع وحکومت‌روحانی اسلام هم بافوت او خاتمه پیدا نمود.

خصائل وصفات علی بن ابیطالب

او ازمیان خلفا به شرافت و بزرگواری نفس مشهور و بغایت مراقب حال زیردستان خود بود. القاآت رُسل و نماینده‌ها دراو تأثیری نداشت وبهدایات آنان‌ترتیب‌اثر نمیداد. باحریف مکار وغدار خود معاویه ابداً طرف نسبت نبودکه برای رسیدن بمقصودی‌که داشت سخت‌ترین جنایات را مرتکب شده و رذل‌ترین وسائل را برای پیشرفت خودش بر میانگیخت درعین‌حال فوق‌العاده دقیق وسختگیر بود. حالت توقف و تردیدی‌که در نهاد وی بود بعضی‌مواقع اورا به‌استبدادرای معرفی مینمود. دقت و مراقبت‌های خیلی سخت‌او درامانت ودیانت باعث شده‌بودکه اعراب حریص که تمام امپراطوری‌را غارت کرده‌بودند ازوی‌ناراضی‌باشند، لیکن صداقت‌وصحت‌عمل‌ودرستی کامل‌،ریاضت‌وعبادت از روی صدق وخلوص یا تجرد ووارستگی و آداب وخصائل محمودهٔ قابل توجهی که

در او وجود داشت حقیقةً صورت قابل ستایشی بوی داده بود. اینکه اهالی ایران در او مقام ولایت قائل شده واورا باصطلاح سرپرست حقیقی ومربی الهی میدانند واقعاً این عقیده قابل تحسین وشایان بسی تمجید است. اگرچه مقام ومرتبهٔ او خیلی بالاتر از اینهاست. از کلمات قصارش یکی اینکه میفرماید «حسن ادب بهتر است از ذهب» ودیگر «علم ودانش که با آن عقل سلیم نیست بیسود است» «ثروت مرد عاقل عقل وخرداوست برخلاف، دولت احمق عبارت از ضیاع وعقاری است که‌دارد» «گفتارخوبی که با او کردار خوب نیست بیحاصل است».

حالت ایران

نولدکه چنین مینویسد: «استیلای یونانیان درایران غیر از تغییر اوضاع زندگانی ظاهری تأثیر دیگری نه‌بخشید. برخلاف استیلای عرب که‌دراعماق کشور تأثیر نموده درمذهب وآئین، عادات ورسوم وبالاخره در تمام شئون ملی‌ریشه‌دوانید». باید دانست که برای پی‌بردن به‌نتایج واثرات حمله واستیلای عرب برایران لازم است که این بیان مهم فاضل مشارالیه را همواره درنظر داشته‌باشیم، چه آن مفتاحی است برای تمام این‌اوضاع واحوال. پس ازجنگ نهاوند مقاومت‌های ایران در مقابل عرب تماماً محلی بوده است. اگرچه در فوت عمر یك شورش وانقلاب عمومی برضد عرب روی داد ونیز در دورهٔ خلافت علی‌بن‌ابیطالب طغیانهائی‌اتفاق افتاد، ولی تمام آنها بی‌نتیجه ماند. راجع به زردشتی‌ها چنانکه عموماً خیال میکنند اینطور نبود که آنها را بین قبولی اسلام وجنگ مخیر کنند، بلکه در صورت اداء جزیه میتوانستند به مذهب سابق خود باقی باشند. سلمان فارسی که قبلا مذکور داشتیم که در مدینه برای دفع قریش رأی‌داد که در اطراف شهر خندقی حفر کنند اول کسی بود که بدین اسلام درآمد. حتی ازکثرت تقرب در عداد اهل بیت شمرده میشد. بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول نمودند که درمیان آنها دسته‌ای از سربازان دیلم بودند که بدین اسلام داخل شده و کوفه‌را هم برای سکونت‌خود اختیار نمودند، ولی سخن اینجاست که قبولی اسلام هم یك اخوت ومساوات درستی بین آنها باعرب ایجاد ننمود، این بود که برای‌حفظ جان ومال خود،

امرا و اشراف کشور ناچار تبعیت عرب را قبول و سر تسلیم خم نمودند. بی‌اعتنائی و تحقیر فاتحین نسبت باین‌ملت مغلوب خیلی بیشتر از استخفاف وتحقیری بوده‌است که نرمان‌ها نسبت به ساکسون‌ها میکردند، چنانکه ازاین قول تلخ رگزندهٔ زیرمیتوان فهمید که آن تاچه‌اندازه بوده است. «فقط سه‌چیز است که نماز را باطل‌میکند، اول گذشتن یکی از مُوالی (حلیف‌یاتابع) ازجلومصلی، دوم حمار، سوم سگ[1]»، لیکن دوائر مالی ایران مطابق اصول قدیم این کشور اداره میشد وایرانیان علی‌رغم کوشش هائی که بمنظور برکنارداشتن آنان‌ازامورصورت میگرفت، مملکت را اداره میکردند،

از قراریکه معلوم میشود در قرن دهم میلادی در فارس زردشتی‌ها اکثریت داشته‌اند ونیز درقهستان قسمت مرکزی خراسان حالیه جمع کثیری ساکن بوده‌اند. جماعتی‌هم ازآنها ازراه هرمز به‌هندوستان مهاجرت نمودند، ولی‌عدهٔ آنهازیاد نبوده‌است. ازمورخین عرب چنین برمیآید که جامعهٔ زردشتی‌ها و آتشکده های آنان در خیلی ازنقاط ایران تااین اواخر باقی بوده است. حالیه ازپیروان دین قدیم زردشت فقط دو دستهٔ بزرگی هستندکه درکرمان و یزد مسکن دارند و مطابق اطلاعاتی که خود من بدست آورده‌ام زردشتی‌های دهات وبخش‌های مختلف شمال‌غربی نیز تاسدهٔ نوزدهم میلادی[2] اسلام نیاورده بودند.

اگرچه ایران تامدتی موجودیت سیاسی خودرا ازدست داده مستقل‌نبود، ولی ازحیث استعداد وهوش توانست باقدم سریعی مزیت وبرتری خودرا برعرب به بروز و شهود برساند و پس‌از چند قرنی اعراب راکه در علوم و ادب کاملا تحت تأثیر این کشور بودند خارج ساخته وآنها را بهمان ریکستان‌که ازآنجا سر بلندکرده بودند عودت دهد، ولی ازطرف دیگر سلوك زشت وتحقیری‌که ازایرانیها مینمودند اثر آن تاچند نسل باقی بود.

۱ـ رجوع شود به«تاریخ تمدن‌اسلامی جرجی زیدان» (یادداشت‌گیب). (مؤلف).
۲ـ رجوع شود بکتاب «ده هزار میل» صفحهٔ ۱۵۶. (مؤلف).

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
در خاک و خون طپیده میدان کربلا
گر چشم روزگار بر او زار میگریست
خون میگذشت از سر ایوان کربلا

مرثیهٔ محتشم

فصل چهل و هفتم

فاجعهٔ کربلا

خلافت حسن بن علی و کناره‌گیری او ۴۰ هجری (۶۶۱)

پس از شهادت علی بن ابیطالب فرزند بزرگش حسن (ع) بجای وی بخلافت منصوب شد. معاویه مهیای حملهٔ به کوفه گردید، در آنوقت برای پیشرفت مقاصد آل‌علی چهل هزار سپاه حاضر بود، لیکن این خلیفهٔ جدید باوجود انتساب او به پدر شرافتمند و بزرگواری مانند علی (ع) مقابل زحمت ادارهٔ امور لشکری و یا مخاطرهٔ میدان جنگ بیشتر درحرم بفراغت میگذراند، این بود ازقوای مذکورهٔ فوق فقط دوازده هزارتن را پیش‌قراول به‌حدود جنگی فرستاد وبقیه را پشت‌سر درمداین نگاهداشت‌وخود درهمانجا توقف کرده اوقاتش‌را درباغها می‌گذراند واندیشه‌داشت ازاینکه بخت خویش را درمیدان جنگ آزمایش نماید.[1] هنگامیکه این‌خبر دروغ

۱ــ حضرت امام حسن مخصوصاً بحسن تدبیر وشهامت وشجاعت موصوف، از زحمت ادارهٔ امور لشکری و یا مخاطرهٔ میدان جنگ ابدا رو بر گردان نبود واگر هراس یا اندیشه‌ای داشت فقط ازاین‌جهت بودکه بیاران خویش خاصه بمردمان بی‌ثبات عراقی خود اعتماد نداشت و میدانست که دربرابر دشمن پایداری نخواهند نمود وعاقبت همانطورکه پیش‌بینی میکرد واقع گردید (مترجم).

را انتشار دادند که جلودار قشون شکست خورده و از هم متفرق شدند فوراً کوفیان متلون‌المزاج به‌اردوی خلیفه ریخته و آنرا غارت کردند، حتی شخص اورا که در نظر داشت مطابق مصالح آنان با معاویه صلح کند کوشش داشتند که دستگیر کنند. ازاین پیش آمد هراسان‌شده نامه‌ای بالاخره دائر بر تسلیم خویش بنزد معاویه فرستاد و نوشت که او ازخلافت کناره گرفته ومدینه را برای اقامت خود اختیار خواهدنمود مشروط براینکه بیت‌المالی که در کوفه است بامالیات یك ناحیهٔ ایران باو واگذارشود و دیگر دشنام وناسزای بر علی(ع) که جزء نماز مقرر شده‌بود منسوخ گردد. معاویه شروط فوق را بدون هیچ اشکالی قبول نمود مگر مسئلهٔ موقوف داشتن دشنام را که ازقبول آن امتناع ورزید. هرچند متعهد شد که دراین باب غدقن کند که درحضور اولاد علی کسی مرتکب چنین عمل ناسزائی نشود. بالجمله این خلیفه به‌همینقدر قانع شده با زوجات خود کوفه‌را ترك گفته و برای اینکه درمدینه به‌فراغت بال بگذراند این مرکز مهم را ازدست داد. هشت‌سال بعد هم به بیماری سل دار فانی را وداع نمود محدثین ایران می‌نویسند[1] که ازطرف معاویه اورا مسموم ساختند ولی دلیل قاطعی برای آن دردست نیست بلکه برعکس معاویه ازاینکه این خانواده مانند رئیس خود فارغ‌البال ودر راحت وخوشی باشند استفاده میکرد.

وصایای معاویه به یزید در مرض موت ۶۱ هجری (۶۸۰)

معاویه در مرض موت به یزید پسر و ولیعهدش وصایائی که نمود ز مشکلاتی‌را که خبرداد او درپیش دارد بشرح زیراست: «راجع به حسین بن علی مردم بی ثبات عراق او را اغوا خواهندکرد که پیرامون امر خلافت باشد، من بتو وصیت میکنم هنگامیکه بر او

۱ ـ گذشته ازاقوال محدثین فرقهٔ امامیه ازاقوال نویسندگان بیگانه‌هم برمیآید که آنحضرت را مسموم کردند. چنانکه یکی‌از نویسندگان بیطرف انگلیسی دراینباب چنین‌مینویسد ـ «نخستین پادشاه خاندان اموی مردی محیل و بی وجدان و بی‌عاطفه بوده است، او برای حفظ مقام خویش از هیچ جنایتی روگردان نبود، کشتن و سربریدن برای برانداختن دشمنان خوفناك خود از کارهای عادی وی شمرده میشد، دختر زادهٔ بزرك پیغمبر را باعث شدکه مسموم کردند. مالك اشتر نخعی نمایندهٔ دلاور علی بن ابیطالب‌را باهمین حربه معدوم ساخت». رجوع کنید به‌صفحهٔ ۷۹ و ۷۸ ترجمهٔ فارسی تاریخ سارانس امیرعلی هندی موسوم بتاریخ عرب واسلام. (مترجم).

دست یافتی به ملایمت با وی رفتار کن و مبادا باو آسیبی برسانی که خون وی خون پیغمبر است . اما از عبدالله بن زبیر من برای تو بسی خائف و هراسانم ، چه او مثل شیر حمله میکند و مانند روباه محیل و مکار است . چنانچه بر او فائق آمدی بدون فوت وقت باید دمار از روزگار وی بر آری » .

اگر نصایح و وصایای این خلیفه پس از مرگش بموقع اجرا میرسید درمجرای تاریخ انقلاب کلی روی میداد .

دعوت حسین بن علی (ع) به کوفه

خبرمرگ معاویه که انتشار یافت همانطورکه این سلطان زرنگ وباهوش خبرداده بود حس محبت وهواخواهی اهل کوفه نسبت به حسین بن علی که آنوقت رئیس خاندان بود به‌هیجان آمده نامه‌هائی نزد وی فرستادند مبنی براینکه اگراو به‌سمت کوفه حرکت کند ازطرف اهالی همه قسم با او همراهی خواهد شد. وی با مطلعات زیادش دراین موضوع به اشتباه افتاده وبیانات غدرآمیز مردم کوفه را حمل به‌حقیقت نمود، لیکن اگر اطراف این مسئله را بخوبـی مطالعه کنیم هیچوقت آن حضرت را در مطالبهٔ حقوق خاندانی خود ملامت نخواهیم کرد . گذشته از همه وضعیت اقتصـادی او هم قابل ملاحظه بوده، چه برادر بزرگش قسمت اعظم عوائد خانوادگی را صرف احتیاجات شخصی خود نموده و حضرت علاوه بر اینکه خود دارای عائله سنگین وجمعیت زیاد بود از لحاظ اینکه رئیس خانواده است مجبور بود از زوجات واولاد وکسان برادرش هم کاملا تکفل نماید . بالجمله از اهل مکه آنهائی کـه با آل علـی بستگی داشتند نصیحت کردند که به اظهارات مردم بی‌وفای کوفه ترتیب اثر ندهد. اگربیان دلچسب عبدالله زبیر نبود که میدانست تا آن حضرت حیات دارد خود بمقصود نخواهدرسید ممکن بود کلمات آنان در او مؤثر واقع شده و از این سفر منصرف گردد.

حرکت به کوفه

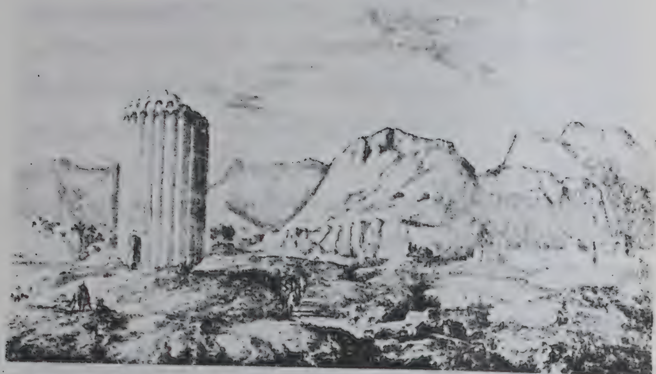
حضرت مقتضی دید که اهل کوفه را قبلا امتحان نماید این بود پسر عم خود مسلم را به نمایندگی از خود به کوفه فرستاد، ولی عبیدالله که آنوقت به حکومت آنجا مقرر گردیده بود این نماینده را گرفته

بقتل رسانید ، وصول این خبر تأسف آور به آن حضرت موجب وحشت و اضطراب گردید و اورا ازاین سفر بکلی مأیوس ساخت ، لیکن دید مسافتی که طی شده بیش از آنست که بتواند به عقب باز گردد، بعلاوه اقارب وارحامش هم جدا درمقام مطالبهٔ خون مظلم بر آمدند در نتیجه با یك هیئت خیلی مختصر کوچکی مرکب ازسی نفر سوار و چهل نفر پیاده مکه را ترك گفته و از سمت شمال کوفه روانه گردید . بدیهی- است که ضعف حاصلهٔ از کمی عده خود دلیلی بود کافی برای مظلومیت ومعذلك برای تکمیل آن و اینکه از هرشایبهٔ محفوظ مانده وابداً تصور نشود که او درخیال حمله- است یك مشت زن و بچه و اطفال کوچك جزء این هیئت بودند . در اثناء راه اخباری که رسید بیشتر باعث وحشت گردید . مخصوصاً یکنفر مسافری که از کوفه میآمد فریاد کرد : « یا حسین! دلهای اهل کوفه با تو وشمشیرهای آنها برخلاف تو میباشد ». بدویهائی که باسم یاری و کمك تحت لوای وی جمع شده بودند وقتیکه این حال را مشاهده کردند مأیوس شده بتدریج پراکنده شدند .

وقتیکه نزدیك کوفه رسید یکی‌ازسرکردگان که اسم او حر بود واردشده‌جلو راه رابرحضرت گرفت و اظهارداشت مأمورم نگذارم جلوتر بروید ، ولی با ادب‌اشاره نمود که میتواند ازسمت‌راست یاچپ حرکت کندحضرت ناچار کوفه راگذاشته بطرف راست روانه شد وقدری بدون مقصود ازاطراف شهرطی مسافت نمود که دراین میانه عمر سعد وارد گردیدورسماًاورا امربه توقف داد . عمر کسی است که مطابق‌روایات ایرانی‌در ازاء این خدمت یعنی‌پیشوائی‌سپاه برضد حسین‌بن‌علی حکومت ری‌باووعده داده شده بود. باری‌مطابق اصولی که‌درعرب بود دراینجا بین آنها دیدارها ومذاکرات طولانی زیادی بعمل آمد و درنتیجه ، آنحضرت حاضرباطاعت شد مشروط براینکه اوراواگذارند به‌مدینه برگردد یابطرف دمشق حرکت نماید. ولی عبیدالله دید صیدی که چنگالش باو بند شده نباید برایگان از دست بدهد، این بود که شمرراکه نامش درایران فوق‌العاده منفوراست روانه نمود تا عمر را مجبور کند که این هیئت بهانه‌جو را اسیر بگیرد ودرصورت تعلل عمر خود بجای او منصوب واین مهم را به‌انجام رساند.

واقعهٔ مولمهٔ عاشورا

دردهم محرم ٦١ هجری (٦٨٠) این مجلس یا واقعهٔ غم‌انگیز که نمایش آن نزدیک بود، درمیدانی تشکیل و تنظیم داد.



٦٠ — خرابه‌های ری
(نمایش برج یزید)

شد که در آن میدان، شهر کربلا بعدا برای حفظ این آثار تاریخی گرداگرد مرقدکه آنرا مشهد یعنی محل شهادت حسین (ع) مینامیدند بنا شده وتدریجاً آباد گردید.
این عدهٔ قلیل در حالتیکه راه عبورشان را به‌نهر آب مسدود کرده بودند برای اینکه ازپشت‌سر محفوظ باشند فقط‌خندق ناقص وناهمواری حفر نموده و آنرا با نی و بوته‌های گز پوشانیدند مخصوصا خیام را هم پشت‌سرپهلوی هم نصب نموده وباتمام قوا حاضر شدندکه برای دفاع از خود تاآخرین دقیقهٔ حیات با دشمن جنگ کنند. حقیقةً آن شجاعت ودلاوری که این عدهٔ قلیل‌ازخود بروز دادند به‌درجه‌ای بوده است که‌درتمام این قرون متمادی هرکسی که آنرا شنید بی اختیار زبان به تحسین و آفرین گشود.

مینویسند که قبل ازرسمی سدن جنگ حر ازمیان لشکرعراق خارج شده وبه جمعیت حسین پیوست. بعد متوجه اهل کوفه‌شده فریادکرد «وای برشما ای اهل عراق! شما این شخص را دعوت کردید. او هم دعوت شما را اجابت نموده وبدیار شما رو آورد و حال نه‌فقط باو مکر وغدر نموده از وی یاری ننمودید، بلکه بجنگ او حاضر شده و میخواهید خونش را بریزید. عجب‌تر از همه آب فرات را که نه‌تنها یهود ونصاری و صابئین از آن میآشامند بلکه خوك‌ها وسگ‌ها از آن بهره‌مند میشوند بروی او وعیال واطفال او بسته‌اید ونمیگذارید قطره‌ای از آن بیاشامند».

نبرد از همان آغاز بنحو یاس آوری نامتعادل بود وباران تیر از هزاران کمان به‌باریدن گرفت. ارحام و کسان حسین پشت سرهم روی‌خاك افتادند. مردم کوفه بخیال اینکه حضرت را زنده دستگیر کنند از ابتدا متعرض شخص وی نشده واو را باقی گذاشتند، لیکن وقتیکه‌معلوم شد که تا آخرین قطرهٔ خون خود ایستاده وتسلیم دشمن نخواهد گردید لذا در آخر باو حمله‌ور شده وخیمه‌های وی را سوزانیدند. او که در آنوقت از شدت تشنگی میسوخت بطرف فرات متوجه گردید. شمر با یکعده سوار نزدیك آمده در این میانه زخم تیری که کاری بود بر آن‌حضرت رسیده سپس بدنش را بطور خیلی وحشیانه مشبك ساخته واسب روی آن تاختند. غرض یك نفر از مردان جنگی را باقی نگذاشتند، این یك‌مشت مردم دلیر غیرتمند مانند مدافعین ترموپیل یك نام بلند غیر قابل زوالی برای خود تا ابد باقی گذاشتند. وقتیکه سرهای شهدارا که عدهٔ آنها بالغ برهفتاد بود وارد مجلس عبیدالله نمودند آن نامرد سنگدل باعصای خود بطور وحشیانه‌ای اشاره به لب‌های حسین نمود. فوراً یکی از معمرین عرب که حضورداشت باکمال بیطاقتی‌فریادکرد: «ای‌پسر مرجانه آرام این‌سری راکه نسبت باو اینطور بی‌احترامی میکنی سرفرزند پیغمبراست. بخدا قسم که من دیدم پیغمبر با دهان مبارك خود همین لبها را میبوسید».

حرکت اهل بیت به شام واز شام بمدینه

دو پسر کوچك ودو دختر وخواهر حسین (ع) را بطرف شام حرکت دادند. ممکن بود که‌این خانواده بواسطهٔ نداشتن سرپرست ازبین‌بروند، ولی یزید همینقدر مراقبت نموده آنها

را از تباهی حفظ کرد. او اصل این اقدام فجیع وشنیع را از دوش خود خارج ساخته عبیدالله وسایر عمال خود را مسئول قرار داد. نسبت باهل بیت احترامات زیاد بعمل آورده و مقرر داشت ایشان را بمدینه برگردانند. آنها بعد از ورود بمدینه هم دائماً بسوگواری مشغول بودند. مخصوصاً زائرین که ازاطراف به زیارت قبر پیغمبر میرفتند وقایع غم انگیز کربلا ومظالم جبران ناپذیر بنی‌امیه را برای ایشان نقل نموده وسوزهای درونی خود را شرح میدادند تا اینکه ایام ترقی و اقبال بنی‌امیه سپری شده و دورهٔ انقراض وذلت وتیره‌بختی آنان شروع گردید.

تعزیه

تعزیه که اصل آن نقل وقایع کربلا بود نه فقط در ایران که مذهب تشیع مذهب رسمی آنجاست بلکه در تمام آسیا یعنی در هرجاکه عده‌ای از شیعیان که‌در آنجا جمعند هرسال این رسم را معمول میدارند. من مخصوصاً در این مجلس حضوریافته واز آن استفاده کرده‌ام. حقیقت این است که فغان وزاری اهل این مجلس از مردوزن به درجه‌ایست که هر کس از اشخاص خارج آنرا مشاهده کند بی‌اختیارشده قهراً کینه و بغض یزید و شمر را دردل میگیرد بعلاوه غم واندوهی در قلبش جمع میشود که ازبیان خارج است. چنانکه منظرهٔ غم‌انگیزی راکه من در این مجلس مشاهده کرده‌ام هیچوقت از یادم نمیرود[1].

بنیاد تاریخی فرقهٔ شیعه

یکی ازنتائج شهادت حسین‌بن‌علی که عمده است پیدا شدن فرقهٔ شیعه میباشد. همچنانکـه عقیدهٔ عموم ایرانیان است نویسندگان عرب ومقدمتر از همه الیعقوبی که در قرن نهم میلادی میزیست مینویسند که شهربانو دختر یزدگرد به حبالهٔ نکاح حسین‌بن‌علی درآمد، مخصوصاً درتعزیه‌هائی که‌ذکرشد اورا یکی اززنان صاحب شهامت وشجاعت نشان‌میدهند. برون دریکی ازکتابهای خود قسمتی ازاشعار متعلق به شهربانورا ترجمه نموده وبرطبق آن نامبرده جزو اسیران جنگ تحت‌نظر حسن‌بن‌علی به مدینه وارد

---

۱ ــ در فصل دوازدهم کتاب افتخار عالم شیعه کوشیده‌ام تا این فاجعه را مطابق روایت ایرانیان شرح دهم. (مؤلف).

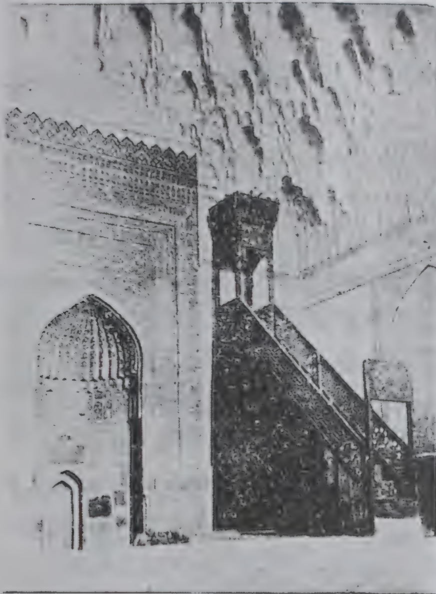
شد ومخصوصاً او با این اسیر خود باکمال فتوت ومردانگی سلوك نمود. اگرچه عمر حکم کرد که او را در بازار برده فروشها بمعرض فروش بگذارند، لیکن علی که حضورداشت متغیر شده عمر را ازاین عمل جداً ملامت نموده گفت نسبت به بنات ملوك این کارسزاوار نیست. بالجمله همانطوریکه مردم ایران اسکندر را ازطرف مادر از نسل پادشاهان هخامنشی میدانند اولاد واحفاد حسین راهم معتقدند که ازطرف مادر بسلسلهٔ برجستهٔ ساسانی میرسند. در اینجا این نکته را باید در نظرداشت که ایرانیان درزمان ساسانی برای سلاطین حقوق آسمانی قائل بودندو آنهارا سایهٔ یزدان میشمردند، چنانکه درفصول گذشته این مطلب ذکرشد وجای انکار نیست که همین عقیده یعنی اختلاط خون اخلاف حسین بهخون سلاطین ساسانی باعث گردید که ایرانیهانسبت بخاندان علی تا این درجه که مشاهده میشود عقیده پیدا کنند و فداکار باشند، ولی این‌را هم باید دانست که این عقاید بطور کلی مخالف باافکاروعقاید دموکراسی عرب واسلام میباشند

اساس و اصول مذهبی شیعه

اما اینموضوع مهم و آن مخصوصاً دارای جنبهٔ دیانتی میباشد و باید دانست علی ابن‌عم پیغمبر اول کسی است که باو ایمان آورده است. گذشته از این او پسر خواندهٔ پیغمبر بود و بعد هم بهسمت مصاهرت‌وی نائل گردید، بعلاوه چون از پیغمبر اولاد ذکور باقی نماند علی بیش از دیگران محبوب ومنظورنظر وی بوده ومخصوصاً قرب و منزلتش نزد پیغمبر بواسطهٔ ابراز صمیمیت وفداکاری فوق‌همه بوده است وازاین‌رو جماعت شیعه‌معتقدند که در سفر حجةالوداع جبرئیل بر پیغمبر نازل شده وازطرف خدا امر نمود که علی را خلیفهٔ خود قرار دهد. لذا در مراجعت ازمکه در غدیرخم حکم کرد از جهاز شتر منبری ترتیب دادند ورفت بربالای آن ودست علی را هم گرفته با خود بالا برد و در حضور تمام مردم اورا بخلافت منصوب داشت ومردم همه باوی بیعت نمودند. مخصوصاً درروایات شیعه مینویسند که پیغمبر «شیر خدا»[1] را بغل کرده وبسینهٔ خود چسبانید

۱– یکی ازالقاب عدیدهٔ حضرت علی میباشد. (مؤلف).

ومدتی هم بهمین حال باقی بوده ودرنتیجه تمام فضائل ومناقبی که درپیغمبر بود از آن وقت به علی منتقل گردید. این روز را درایران هرسال عید میگیرندو آنرا عید غدیرخم



۶۱ - منبر مهدی عباسی
(درمسجد گوهرشاد مشهد)

مینامند. چون این عقیده را متکی بمدارك معتبره میدانند لذا خلفا را که عبارت از ابوبکر و عمر وعثمان باشند غاصب میشمرند. فقط علی واولادش را خلیفه وامام[1] برحق میدانند. آنها شأن علی «دست خدا» را تا این درجه بالا میبرندکه از پیغمبر

۱ـ منظور ازامام، پیشوای روحانی وموقتی‌است که صاحب حقوق الهی میباشد. (مؤلف).

نقل میکنند که فرموده «من شهر دانشم و علی دروازهٔ آنست». شیعه ائمه را معصوم وواسطهٔ بین خدا وخلق میدانند. حتی میگویند که بدن آنها سایه هم ندارد. ائمهٔ اطهار بعقیدهٔ شیعه دارای اختیارات مطلقه هستند و درجه و مقام آنان را بجائی میرسانند که اگر درست ملاحظه شود فوق پیغمبر قرار میگیرند. از جمله اصول عقائد شیعه این است که امام دوازدهم در سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳) بطور غریبی غائب گردید ودرشهر مرموز جابلقا مسکن گزیده ومرگ دراو راه نیافته وتا اینوقت حیات دارد او زنده خواهد بود تا آنکه در آخرالزمان درمسجد گوهرشاد خراسان دوباره ظهور نموده مردم را هدایت و زمین را مملو ازعدل وداد خواهد نمود.

حاجت بذکر نیست فرقه‌ای که عقاید فوق را دارا میباشند بین آنها با سایر فرق مسلمین که اساس مذهب شان فقط روی اقوال پیغمبر وخلفای راشدین است خصومت ومخالفتی شدید خواهدبود، چنانکه در آتیه خواهیم مذکورداشت بین آنها جنگهای خونینی نظیر جنگهای کاتولیک های روم اسپانیا با اجداد پرتستان ها رویداده است. حتی امروزهم دیده میشود که بهمان عداوت سابق باقی میباشند وچنین معلوم میشود که بین آنها هیچوقت اتحاد و اتفاق کلمه پیدا نخواهد شد. ذکر این مطلب خیلی اهمیت دارد که فقها و مجتهدین سنت و جماعت پیرو اقوال و فتاوی مؤسسان فرق چهارگانه یعنی حنبلی، شافعی، حنفی ومالکی میباشند. برخلاف مجتهدین شیعه که تابع آن احکام قرآنی هستند که ائمهٔ آنها تفسیر یا بیان و تأویل نموده باشند ودر عین حال هم باجتهاد قائلند، بنابراین میتوانند حکمی را طبق قواعد اجتهادیه تغییر داده وحکم تازه‌ای استنباط کنند؛ هرچند که آن خیلی کم اتفاق میافتد. اما همینقدر هست که از جمود و رکود علمای تسنن که آن مانع تمام ترقیات است علمای شیعه خود را رهائی بخشیده و از قید تقلید آزاد میباشند.

ما اینمطلب را اضافه میکنیم که پادشاهان شیعه دارای اختیارات مذهبی نیستند برخلاف سلاطین ترك درمیان اهل تسنن که مقام اولی الامری را دارا میباشند. درایران

پس از سلاطین صفوی پادشاه اگرچه عملا فعال مایشاء است حتی قانون هم وضع میکند لیکن از نظر مذهبی وی را غاصب میشمردند واین وضع تازمان شروع نهضت مشروطه درایران دوام داشت. ازجمله اعمال مذهبی شیعه زیارت کربلاست، حتی لفظ «کربلائی» لقبی است که پس از لقب «حاجی» قرارمیگیرد، همچنین بزیارت قبر علی بن ابیطالب هم میروند. یکی از مشاهد متدسه و افتخار عالم شیعه خراسان است کـه درآن جا بطوریکه در فصل پنجاهم مذکـور است حضرت رضا امام هشتم مدفون میباشد، چنانکه لقب «مشهدی» درمیان آن ها از القاب درجۀ سومی است که برای خودشان اختیار نموده‌اند.



صورت سکهٔ درهم امویان

فصل چهل و هشتم

ایران یکی از ایالات خلافت اموی

ایمردم کوفه ! من سرهائی را جلو خود می بینم که برای چیدن آماده و رسیده‌اند و دروگر و بردارندهٔ محصول هم خود من هستم، من خون هائی را می‌بینم که بین عمامه ها و شانه ها جاریست . ای مردم قسم بخدا که من مثل انجیر خشك فشرده نمیشوم وازکسانی نیستم که بتوان ویرا ازمشك خالی ترسانید . امیرالمؤمنین تیر های تیر دانش را کشیده منتشر ساخت‌و هر کدام از آنها را بدقت آزمایش نمود ، این چوبهٔ من است که او آنرا در صلابت و استحکام و تیزی و تندی بالا تر از همه یافت و این تیر من هستم که او آنرا علیه شما متوجه ساخت .

« نطق حجاج بن یوسف در کوفه »

سلسلهٔ اموی

در دو فصل سابق مخصوصاً در فصل آخری وقایعی که از نظر سیاسی و مذهبی مربوط بایران بود تا حدی به تفصیل ذکر شده ضمناً از **معاویه** مؤسس خاندان اموی شرحی گفته شد، لیکن سلسلهٔ بنی‌امیه که درمدتی قریب بیك قرن در امپراطوری وسیعهٔ اسلام حکمفرما بوده‌اند ممکن نیست که درتاریخ ایران اهمیت و نفوذ سلسلهٔ مزبور را نادیده گذاشت و گذشت ولذا فصل خاصی بآن اختصاص داده و اینك قلم را بطرف وی معطوف میدارم .

استحکام سلطنت معاویه ارتمعیت زیاد

درسال ۳۵ هجری (٦٥٦) سلطنت معاویه درشام آغاز شده و در سال ٤٠ هجری (٦٦١) بعدازکناره گیری حسن بن علی ازخلافت زمام امور را بدست گرفت. درظرف دوسال پس از این قضیه تمام کشور اسلامی را تحت اقتدارات خود آورد و فرمانش در همه‌جا نافذ گردید و آن ازوقتی صورت عمل بخود گرفت که زیاد که از طرف علی بن ابیطالب درفارس حکومت داشت با معاویه بنای صلح و آشتی را گذا... وی پس ازامانی که باو داده‌شد بدمشق حرکت نمود. زیاد علاوه برمالیات ایران که همه‌را بمرکز خلافت تحویل داد یک میلیون اشرفی‌هم باخود برده برسم پیشکش تقدیم معاویه نمود. این کفایت ولیاقتی که ازخود بروز داد توجه خلیفه را جلب نموده باعث گردید که سابقهٔ قرابتی اورا تصدیق نماید. لذا حکومت بصره‌را برگزار باو کرده وپس ازچندی حکومت کوفه را هم بآن ضمیمه نمود. او در کوفه سطوت و قهری ازخود نشان داد که سازش و دسته‌بندی‌هائی که علیه بنی‌امیه در آنجا جریان داشت تماماً برطرف شد. مورخین عرب مینویسند که حاکمی مقتدرتر از زیاد نیامده است. او از دجله تا سیحون و جیحون حکومت داشته ودرعدل و داد هم همدوش کسری قرار میگرفت.

ترقی مسلمین ازسمت مشرق

درعصرخلافت معاویه حاکمیت عرب درمشرق کاملا استقرار یافت، هرات که در سال ٤١ هجری (٦٦٢) پرچم خودسری برافراشت سخت سرکوبی‌شده ونیز کابل را دوسال پس ازاین تحت اطاعت درآوردند. غزنه، بلخ وقندهار را هم لشگریان عرب تحت نظر گرفتند. درسال ٥٤ هجری (٦٧٤) اعراب از سیحون عبور کرده بخارا را بتصرف درآوردند. در سال ٥٦ هجری (٦٧٦) سمرقند بتصرف آنها درآمد. آنها ازشمال‌جیحون درجنوب تارود سند را متصرف شدند ودرتمام این بلاد اساس حکومت خود را محکم وپایدار ساخته، بالاخره آنها بجای اسکندر کبیر قرار گرفتند.

زیاد از کوفه وبصره توسط پسرهای خود در ایران حکومت مینمود. ایالت خراسان که آنوقت جزء سلطنت اسلامی بود مشرق آن از سمت لوت تا سرحدات

هندوستان به چهار حوزه یا ناحیهٔ بزرك تقسیم ومرکز آنها عبارت بود از نیشابور . مرو ، هرات و بلخ که هریك بیك حوزه تخصیص داشت ، ازمیان مراکز نامبرده‌فقط نیشابور بوده است که در مرز ایران کنونی واقـع شده بود . در همین عصر قبائل و طوائف عرب برای سکونت به نواحی خراسان ریختند . اگر چه حملهٔ مغول و تاتار تمام آنها را از هم متفرق‌ساخت معذلك تا اینوقت علائم و آنارشان باقی میباشد. من در مسافرت‌های خودم در ایران مکرر ازمیان دستجات کوچکی از عشیره‌های عرب عبور کرده‌ام ویك رژیمان یا فوجی که معروف به«عرب وعجم» میباشد هنوز اثر آن در بخش شاهرود وجود دارد .

موفقیت‌های شایان و شکستهای معاویه

معاویه محققاً در عداد یکی از خلفای بزرك بشمارمیآید. او اولا دمشق پایتخت خود را یکی از پایتخت‌های مجلل و باشکوه دنیا قرار داده وهیچوقت هم بواسطهٔ عقل‌وتدبیری که داشت بسلطه واقتداراودر آنجالطمه‌ای که اساسی باشدوارد نیامدو کسی‌نتوانست آنجا را معرض حمله ویا مورد تهدید قراردهد . همچنین درحدود هند که شرح آن در بالا سمت ذکریافت فتوحاتی نصیب او گردید. فقط میدان جنگ اسلامبول بود که پس ازمجاهدت و کوشش زیاد شکستی فاحش دید . آری بواسطهٔ اختراع آتش یونان مسلمانان در یکموقع علاوه برشکستی که درخشکی به آنها رسید دردریا هم مغلوب کشتی‌های یونانی شدند . لذا معاویه مجبوربصلح‌شده اماکنی که درتصرف‌مسلمانها بود قبول کرد تمام آنها را تخلیه کرده وتاوان‌جنگ وباج هم تأدیه نماید . مطلب‌قابل ملاحظه این است که باوجوداین شکست‌فاحش که درعرب به مسلمین رسیددرمشرق تزلزلی باقتدارات خلیفه روی نداد.

ولایت عهد یزیددر۵۶هجری (۶۷۶) وخلافت او ۶۱ هجری (۶۸۰)

معاویه وقتیکه نفوذ و اقتدارش باوج‌کمال رسید درصدد بر آمد که یزید پسر بزرگ خودراجانشین‌خویش نماید،هرچند مردم‌شام و کوفه باین امر تن‌درداده‌واین بدعت‌راقبول نمودند، اما ازاهل‌مکه ومدینه‌صدابلندشده بنای مخالفت راگذاشتند

لیکن مرکز خلافت آنوقت دمشق بود وخلیفه که با سرنیزه مردم را مجبورمیساخت با یزید بیعت کنند ابداً باین اعتراضات حتی اعتراضات اهل مکهٔ معظمه اعتنا نمینمود، احساسات مخالفت آمیزی که از مردم راجع به ولایتعهد یزید ابراز میشد از جمله مسعودی آنرا در دو قطعهٔ زیر چنین مینماید.

خشینا الغیظ حتی لوشربنا		دمـاء بنی امیة مـاروینا
لقد ضاعت رعیتکم و انتم		تصیدون الا رانب غـافلینا

معاویه که حسن انتظامات کشوری او شایان تمجید است در سال ٦١ هجری (٦٩٠) درگذشت، یزید پسرش ازدختر یك شیخ بدوی برسریر خلافت نشست، اگر چه سلطنتش مانند این بود که به ارث بوی رسیده باشد ومعذلك دورهٔ خلافت او بهـ آرامی نگذشت. بلکه دچار زحمت و مشکلات گردید. او چنانکه از ابیات فـوق معلوم گردید بشکار خیلی مایل بود و از این جهت خیلی کم میتوانست بامـور ممالك بپردازد، با این صورت چندان خود را برای سلطنت نالایق معروفی ننمود. راجع به واقعهٔ اسفناك کربلا که بگردن او بار و نامش از آنجا ملوث شده‌است معلوم نیست که تمام مسئولیت آن متوجه شخص او باشد.

طغیان ابن زبیر ٦١ هجری (٦٨٠)

چنانکه معاویه پیش بینی کرده بود ابن زبیر خود را یکی از رقبای خطرناك ثابت نمود. اوحسین بن‌علی را به صحرای کربلا (جلوی مرگ) فرستاد. پس از شهادت آن حضرت توبیخ وملامتی که از ارتکاب این عمل متوجه یزید گردید او ازموقع استفاده نموده جماعتی را دور خود جمع کرد و یك دفعه علم مخالفت برافراشت. این مرد تا مدتی یزید را اغفال نموده و چنین وانمود میکـرد کـه در خط مخالفت نیست. یزید هم برای دفع او طبعاً حاضر نمیشد اقدام اساسی کند، مگر در آخر یعنی در٦٣ هجری (٦٨٢) ناچار گردید لشگری بمدینه اعزام دارد. لشگر مزبور سربازان‌ابن زبیر را شکست داده وبعد مدت سه روز بغارت این شهر پیغمبر پرداخت، سپس بمکه حمله برده و در یك محاصره که مدت آن دو ماه دوام نمود کعبه را آتش زدند. دراثنای

این وقایع مهم وحشتناك خبر رسید که یزید درگذشت . لشگر پس از انتشار این خبر ابن زبیر را در حالتیکه این شهر مقدس را کاملا در تصرف داشت بحال خود گذاشته متفرق گردید .

جنگ بخارا

در این هنگام که وقایع مهمه‌ای که ما آنها را خاطر نشان نمودیم در مرکز عالم اسلام رخ میداد آشوب واغتشاش، فتنه و فساد و بالاخره کشمکش و نزاع داخلی در نقاط دور دست شرق با بسط و توسعه جریان داشت. یزید درجلوس خودبخلافت سلم بن زیاد را بحکومت خراسان فرستاد. او وقتیکه خبر دادند که ملکهٔ بخارا بکمك خاقان ترك علم طغیان بر افراشته است فوراً با سرلشگرش مهلب که علاقهٔ خاصی بخراسان داشت برای فرو نشاندن آتش انقلاب و طغیان بطرف بخارا حرکت کرد . سلم این لشگر متحد را شکست داده ملکه بخارا را مجبور بصلح ساخت و بالاخره با جلال و جبروت بمرو بازگشت.

جنگ قبائلی بدوی های شمالی و جنوبی ۶۵ - ۴۶ هجری (۶۶۶ - ۶۸۵)

قسمت شرق وبیشتر ناحیهٔ خراسان چندین سال در آتش نزاع و جنگ داخلی که بین اعراب جنوبی و شمالی روی داد میسوخته است . جنگ نامبرده مدت یك سال بدون وقفه جریان داشت بالاخره اعراب مضر یا عربهای جنوب در هرات بعد ازکشتن هشت هزارنفر ازدشمن فاتح درآمدند. بعلاوه جنگ های دیگری هم روی داده و نفوس خیلی زیادی کشته شدند که منشاء آن جز رقابت های شخصی ویا خصومات و مناقشات داخلی چیز دیگری نبوده است، چنانکه همین رقابت های خطرناك تمام آن بهره‌مندی ها وترقیات را برباد داده و آنها رابهمان حالت سابقه که تاکنون باقی هستند برگردانید .

نزاع و اختلاف بر سر خلافت ۶۱ - ۷۳ هجری (۶۸۰ - ۶۹۲)

پس ازمرگ یزید زمام خلافت بدست جوان ضعیفی افتاد که پس ازماهی چند درگذشت . سپس مروان یکی ازخویشان یزید خلیفه گردید . اوهم یکسال بیشتردوام ننمود وپس ازاو پسرش عبدالملك خلیفه شدوچندسالهم خلافت اوطول کشید،

درصورتیکه **ابن زبیر** درمقابل، مدعی خلافت بوده ومدینه ومکه وعراق وشرق‌راهم درتصرف داشت . درهمین اثناء **مختار** هم از طرف **محمد حنیفه** خروج کرده کوفه را قبضه نمود و آنجا را مرکز خود قرار داد . ولی در آخر بدست **مصعب** برادر **ابن‌زبیر** بقتل رسید خود **مصعب** نیز درسال ۷۱ هجری (۶۹۰) ازطرف **عبدالملك** شکست خورده وکشته شد.

ابن‌زبیر که اگر پس‌ازمرگ **یزید** حیثیت ومقام خود را درست حفظ مینمود شاید خود مردم اورا بخلافت انتخاب‌میکردند دوباره درسال ۷۲ هجری (۶۹۱) مورد حمله واقع شد و این بدست **حجاج بن یوسف** که یکی از سرداران کافی و لایق **عبدالملك** بود بوقوع پیوست این‌مرد که مجسمهٔ روحیات بنی‌امیه بود درآغاز امر تهور غریبی از خود بروز داده مکه را که از مقامات مقدسه است بدون اینکه هیچ اهمیتی بآن‌بدهد محاصره نمود. درنتیجه جماعتی که دوراب**ن‌زبیر** جمع بودند متفرق شدند. آخرالامر خود **ابن‌زبیر** پس از سیزده سال استقلال مانند یکنفر سرباز بقتل رسید . نامبرده یکی از رقبای خیلی زبردست خلافت بشمار میآمد ، چنانکه پس از مرگ او خلافت **عبدالملك** درتمام ممالك اسلامی مسلم گردید.

قتل‌عام دشمنان حسین‌بن علی ٦٦ هجری (٦٨٥)

درسال ٦٥ هجری خوارج که مظالم و جنایات آنها ایران را بکلی متشنج ساخته بود درآخر نادم‌وپشیمان‌شده به‌خونخواهی **حسین** (ع) کمرهمت بستند. لذا حرکت کرده ابتدابه‌زیارت قبر آنحضرت به کربلا رفتند . چشمشان که به قبر (شریف) افتاد بی‌تاب شده فغان و زاری به‌آسمان رسانیدند . بعد از آنجا حرکت کرده بشام حمله‌ور شدند . لیکن از لشگر شام شکست دیده بکوفه برگشتند . در سال بعد جنگ های هولناك و خونینی درکوفه روی داد که آن منتهی بقتل عام قتلهٔ **حسین** گردید. البته این‌انتقام وخونخواهی خیلی بجا بوده است وعُقده ازدل ایرانیها ربود. اهالی ایران چقدر خوشوقت شدند که **عمرسعد** و **شمر** و سایر اعادی از اهل کوفه به شدیدترین عذاب معدوم گردیدند. چون **مختار** مردم این شهر را می‌شناخت واز

آنها کاملا واقف بود توانست همه را بدست آورده کیفر بدهد و فقط معدودی جان دربردند. مختار سر عمرسعد وپسرش حفص را نزد محمد حنفیه فرستادکه مینماید آلت دست یك توطئه‌گر ماهر بوده است.

خروج ازارقه

در سال ۷٤ هجری (٦٩٣) طایفه‌ای از خوارج معروف به ازارقه بکوفه حمله بردند. چون اعراب ازجنگ بااین‌طایفه احتراز مینمودند لذا حجاج برای دفع آنها نامزد گردید، او ناگهان واردکوفه‌شده درحالیکه نقاب برچهره داشت وبا همین حال یکسره به مسجد رفت و خطبهٔ غرائی انشاد نمود. هنگامی هم ازچهره نقاب را برداشت که ازنامش سئوال کردند. بالجمله او دراین خطبه‌که مضمون آن تحت عنوان این‌فصل نقل شده مردم را شدیداً تهدید نمود (ازجمله اظهارداشت «انی اقسم بالله لااجد احداً من عسکره بعد ثلاثه الاضربت عنقه وانهبت داره») ازاین کلام خوف وهراس دراهالی تولید شده فوراً بطرف معسکر وارد وهجوم برده واین‌بلیه را ازخود دفع نمودند. باید دانست که این‌خوارج‌چندین دفعه کرمان بیچاره را مرکز قرار داده به‌کوفه حمله بردند. تا آنکه خود آنها بواسطهٔ تقسیم به‌شعب مختلفه ضعیف شده و بالاخره بدست مهلب یکی از سرداران رشید و لایق کار آنها خاتمه پیدا نمود. در پاداش همین خدمت نمایان هم حکومت خراسان بوی واگذار گردید.

خروج ابن‌اشعث ۸۰ هجری (٦٩٩)

چون یکی از سلاطین هندوستان‌معروف به روت‌بیل[1] در جریان محاربات ماوراء سیستان‌قوای مسلمین‌را درتنگه‌های نقاطی که‌حالیه‌افغانستان‌میگویند بطورفریب‌وخدعه‌محصور ساخته‌شکست‌فاحشی به‌آنها وارد آورده‌بود لذالشگرزیادی‌تحت‌فرماندهی ابن‌اشعث برای جبران وتلافی این‌تحقیر اعزام‌گردید. سردار نامبرده درپایان امر بواسطهٔ سلوك خصمانهٔ حجاج نسبت بوی درغضب‌شده علم طغیان برافراشت. لشگرش‌هم‌باوی‌همراه شده بعلاوه مردم هم ازاطراف اورا ترغیب‌کرده برای دفع حجاج باوکمك نمودند.

۱ــ Rutbil

درنتیجه **حجاج** را شکست داده ازبصره بشام راندند، ولی او درشام سپاهی جمع آوری نموده برگشت. **ابن اشعث** این دفعه شکست خورد و بطرف کرمان فرار نمود. او بالاخره به پادشاه کابل پناهنده شده و آن پادشاه برای خوشنود ساختن **حجاج** ویرا گرفته به گماشتگانش تسلیم نمود.

طغیان موسی بن خزیم

حالت هرج ومرجی که درخراسان حکمفرما بود ونیز وضع آشفتهٔ حکومت عرب شرح وقایع تاریخی را که از روی مقیاس صحیح بهم مربوط و مفهوم باشند تقریباً نامکن ساخته است و تنها بواسطهٔ طغیان **موسی بن خزیم** وحالات اومیتوان آن وقایع را شرح وتوضیح داد. **ابن خزیم** درنتیجهٔ فتنه وفساد ملوك الطوایفی بسمرقند پناهنده شد. پس ازکوششهای زیاد ولایت ترمذ را بتصرف خود درآورده و مدت پانزده سال درآنجا حکومت کرد. سرانجام مورد حملهٔ لشکر زیادی شده مقتول گردید.

مرگ و خصائل عبدالملك

خلافت **عبدالملك** اگرچه مواجه بایك سلسله انقلاب وآشوب بود اما باید دانست که سلطنت بنی امیه درعصراو باوج کمال رسید، اوحدود ممالك اسلامی را درمغرب بتمام شمال افریقا توسعه داد، با امپراطوری بیزانس اغلب به زدو خورد مشغول بود ولی بطور دفاع نه حمله وهجوم. درتمام پیش آمدها بهره مند بود و بدون تردید یکی از پادشاهان مقتدر محسوب است. اودارای عقل رزین ورای متین بود. اما این را هم نباید ازنظر دادکه قسمت عمدهٔ موفقیت او مرهون کفایت سرداری مثل **حجاج** بود که لایق ترین سردار **عبدالملك** بشمارمیرفت. در خلافت **عبدالملك** تأسیس ضرابخانه شد و اعراب شروع به سکه زدن نمودند. دیوان محاسبات که تا آنوقت بزبان فارسی بود ودر حقیقت لطمهٔ بزرگی بودکه به- نفوذ ملت عرب وارد میساخت او اول کسی است که آنرا از فارسی بعربی نقل نمود.

محاربات در آسیای مرکزی ۸۶ - ۹۶ هجری (۷۰۵ - ۷۱۴)

قوای اسلام تحت خلافت **ولید** پسر وجانشین **عبدالملك** از سمت مشرق بروسعت ممالك اسلامی افزودند. حملات آنها که تا آنوقت بیشتر بطوریورش وتاخت وتازبودصورت کشور

ستانی بخود گرفت . قتیبه[1] که این عملیات وفتوحات در آسیای مرکزی نتیجهٔ مستقیم قدرت و لیاقت اوست مرو را مرکز فرماندهی قرارداده و هر سال بطرفی حمله برده موقعیت و پیشرفت تازه‌ای حاصل می نمود . او یکوقت از سیحون میگذشت و وقت دیگر از جیحون و مقصودش در مرحلهٔ اول فتح بلخ و طخارستان و فرغانه بود ، از سقوط بیکند مرکز بازرگانی بخارا غنائم بیشماری بدست او آمد . درسال ۹۰ هجری (۷۰۹) وی شهر بخارا را به تصرف درآورد . در سال بعد یك شورش عمومی تمام انرژی او را بخود مشغول داشت ، ولی بزودی از این رهگذر فارغ شده توانست به روت بیل در سیستان حمله‌ور شود . در تاریخ ۹۳ هجری (۷۱۲) او با لشگر خود به خیوه مراجعت نمود . بعد از فتح نمایانی که دراینجا نصیب او گردید شنید که سمرقند بدست شورشیان افتاده است . او با مردان کاری به سرعت هر چه تمامتر خود را بدانجا رسانیده و شهر را محاصره نمود ، پادشاه آنجا وقتیکه از ورود ماشین آلات جنگی با خبر شد خود را باخته حاضر بصلح گردید بدین شرط کـه مبلغ هنگفتی به رسم خراج بپردازد ، بعلاوه عده‌ای هم سوار بدهد . این فاتح عرب اجازت یافته وارد شهر سمرقند گردید ، لیکن بقراردادی که بسته بود عمل نکرده آتشکدهٔ آنجا را حکم کرد سوزانیدند و بجای آن معبدی بنا نمودند ، بالاخره شهر کاملا بتصرف مسلمین درآمد . قتیبه در دو سال اخیر ده سالی که پر از آشوب و انقلاب بود خود را بکاشغر رسانید، دراین میدان جنگ حکایت غریبی نقل شده که خلاصهٔ آن بشرح زیر است : سردار عرب قسم یاد کرد که خـاك چین را بتصرف بیاورد ، ولی پادشاه آنجا (احتمال دارد همان فرماندار سرحدی باشد) وقتیکه شنید یك بار خاك برای قدم زدن بر روی آن با یك کیسه پول به رسم خراج و چهار نفر از جـوانان منسوب بخاندان سلطنت را که در آنها مهر خود را منقوش ساخته بود نزد قتیبه فرستاد و بدین وسیله او را از پابندی سوگندی که خورده بود رهائی بخشید . این قصه دارای حقیقت بسیار جالب و جاذبی است .

۱ــ جنگهای قتیبه درکتاب « قلب آسیا » مفصل و مشروح ذکر شده است. (مؤلف) .

پیشرفت بطرف رود سند
۸۹ - ۹۶ هجری
(۷۰۷ - ۷۱۴)

درزمان سلطنت **ولید** مجاهدین اسلام بفرماندهی **محمد بن قاسم** از راه مکران به‌سند هجوم بردند. افسر نامبرده اول‌مسلمانی‌است که پرچم اسلام را در هند برافراشته است . او ملتان را گرفت وغنائمی که دراین حمله بدست‌آورد به‌یکصدوبیست میلیون تخمین شده است . ولی مرگ **ولید** که دراین اوان اتفاق افتاد فتوحات این سردار را خاتمه داده نتوانست قدمی جلوتر برود ، لیکن سکونت مسلمین در سند استقرار یافت وهنود تاوقتیکه جزیه یامالیات مقرره را می‌پرداختند درپرستش اصنام آزاد بودند ومانع ورادعی دراین باب ازطرف مسلمانان نبود، درصورتیکه این عمل ازمسلمین مخالفت بادستور پیغمبر بوده است .

موفقیت‌های شایان ولید
۸۶ - ۹۶ هجری
(۷۰۵ - ۷۱۴)

درخلافت کوتاه **ولید** نفوذ واقتدار دولت اسلام به‌اوج کمال رسیده وآخرین درجهٔ شکوه وجلال را پیدا نمود، چنانچه بخواهیم شاهد ومثالی برای آن بیاوریم میگوئیم **عبدالملك** را با **قباد** و **ولید** را با **نوشیروان** باید درردیف‌هم قرارداد. لشگر فاتح **ولید** ازیك‌طرف فتوحات خودرا تارود سند وسرحدات چین توسعه داد وازطرف دیگر درسمت غرب به فتح اسپانیا نائل‌آمده که یك فتح بسیار درخشان و اساسی بوده‌است. باید دانست که قسمت اعظم این موفقیت وپیشرفت‌های‌حاصله ناشی از شخصیت خلیفه بوده که از سرحد چین تا دریای مدیترانه فرمان او نافذ و حرفش قانونیت داشته است.

شرحی که از منابع چینی ها رسیده حاکی‌است که بین ۷۱۳ و ۷۵۵ میلادی ده هیئت اعزامی که یکی‌از آنها ظاهراً ازطرف خود **ولید** بود ازایران به‌چین‌فرستاده شده ومورد پذیرائی آن‌کشور آسمانی واقع گردیدند ، مخصوصاً مینویسند از جمله هدایائی که به‌آنها داده شد یکی قلاب دوزی های «موی آتش» بوده که محتمل‌است مراد از آن همان پنبهٔ کوهی باشد .

محاربات یزید در گرگان و طبرستان ۹۸ هجری (۷۱۶)

وقتیکه سلیمان برتخت نشست قتیبه حاکم خراسان بنای طغیان را گذاشت و بالاخره بقتل رسید. پس از قتل او یزیدبن مهلب ازطرف سلیمان بهحکومت خراسان منصوب گردید. اوچون خاطرش ازضبط وربط امور آن ناحیه فراغت یافت باسپاه جراری بهجرجان که درقدیم بههیرکانیا معروف بود روی نهاد. جرجان اگرچه درجادهٔ بزرگ بین عراق و آسیای مرکزی واقع شده معذالك محل مزبور باطبرستان که مجاور آن بود تاآنوقت بحال استقلال باقی‌مانده بود. یزید دهستان‌راتسخیر کرد، اهالی جرجان راه فرار پیش گرفتند و یزید آنها را تعاقب نمود. گریختگان بهجبال البرز پناهنده شده وبالاخره مجبور به تسلیم گردیدند. پس از قتل عدهٔ زیادی ازاسرا وتاراج اموال مردم بهطبرستان که آنرا امروز مازندران می‌نامند حمله‌ور گردید. او دربدو امر پیشرفت حاصل نموده ساری را بتصرف درآورد، ولی دریکی ازجنگهائی که دراین‌میانه روی‌داد مسلمین دشمن‌را تعاقب‌نموده و بیك دره‌ای که دشمن‌در کمین بود رسیدند ولذا محصورشده تلفات زیادی بآنها وارد آمد. آخرالامر یزید باسیصد هزار دینار سلامتی خود را خریده و سالماً بطرف جرجان برگشت که آنوقت اهالی شورش‌کرده بودند. او مرزبان آن ملك را دریك قلعه‌ای که دربالای کوهی واقع بود محاصره نمود. احتمال دارد که این همان قلعهٔ ماران[1] باشد که ما قبلا دربیان پایتخت پارتیها آنرا مذکور داشتیم. نظر باستحکام قلعه واینکه یك‌راه بیشتر نداشت محاصرهٔ آن هفت ماه طول‌کشید. درآخر یزید براهل قلعه غالب آمده زنان وفرزندان آنها را اسیر ومردانشان را بامرزبان بقتل رسانید. ولی مانند خالد (که ذکر آن رفت) سوگند هولناکی که خورده بود که آسیاب را ازخون مردم آنجا بکار اندازد و از آن نان ترتیب داده تناول کند حال موفق گردید که برطبق آن عمل نماید. چنانکه در تعقیب اجرای قسم مزبورهزارها مردم بیچاره که بعزم شهر ازرا عبور مینمودند شکار شده و مانندگوسفند ذبح گردیدند.

۱ــ Maran

دومین کوشش برای فتح قسطنطنیه ۹۹ هجری (۷۱۷)

از تاریخ شکست مسلمانان در جنگ اولی پایتخت امپراطوری بیزانس چهل سال نگذشته بود که **سلیمان** بقصد تسخیر این کشور از تمام جوانب و اطراف لشکری را که برای انجام این مقصد کافی میدانست جمع نمود. او اساس این جنگ را بجای حمله بیشتر بردفاع و محاصرهٔ دشمن قرار داد. در اینجا ازانبار های بزرگ خواربارکه برای لشکر تهیه شده بود باید ممنون بود (والا این جنگ را ممکن نبود زیاد ادامه بدهند)، لیکن آتش یونان و نیز زمستان خیلی سخت بالاخره مسلمانان را مجبور ساخت که از محاصره دست بکشند و همچنین کشتیهای جنگی ایشان در آخر شکست دیده ازهم پاشیده شدند، باید دانست این دو شکستی که مسلمانان در پای دیوار قسطنطنیه خوردند خدمت آن بعالم مسیحیت به مراتب بیشتر از فتح نمایانی بود که نصیب **شارل مارتل** گردید و بعقیدهٔ من آنهمه اهمیتی که در تاریخ بآن داده شده محمول است بر مبالغه و ابداً قابل مقایسه با شکست مذکورهٔ فوق نیست.

خراسان تحت خلافت عمر دوم (عمر ابن عبدالعزیز) ۹۹ - ۱۰۱ هجری (۷۱۷ - ۷۲۰)

سلیمان مدت سه سال خلافت نمود و بعد ازاو **عمر بن عبدالعزیز** که از زهاد عصر خود بود بر سریر خلافت نشست. ازجمله اقدامات او یکی موقوف داشتن سب **علی بن ابیطالب** بود که موجب لوت و عصیان دائم اعقاب مسلمانانی شده بود که بدیانت وتقوی وپاکدامنی موصوف بودند. عمر اهل خراسان را زیاد مورد توجه قرار داده غدقن سخت نمود که از طرف کارمندان و امنای مالیه به آنها تعدی نشود. اگرچه آنوقت بسیاری بدین اسلام داخل شده بودند. او مخصوصاً وکلا و نمایندگان کسانی را که بآنان ظلم و تعدی شده بود احضار کرده و خود شخصاً بنای رسیدگی راگذاشته به عزل فرمانداران فرمان دادو نوشت که باتمام افراد مسلمین باید مطابق اصول مساوات عمل شود. ایرانیانی که بدیانت زردشتی باقی بودند باکمال عدل و انصاف با آنها عمل نمود واز خراب کردن آتشکده ها جداً جلوگیری نمود، اگرچه برای ساختن هرمان تازه (ساختمان مذهبی جدید) اجازت نداشتند.

خلافت یزید دوم ۱۰۱-۱۰۵ هجری (۷۲۰ - ۷۲۴)

پس از عمر بن عبدالعزیز یزید دوم[۱] پسر عبدالملك خلیفه شد. او درابتدای خلافت مواجه باشورشی گردید که بدست یزیدبن‌مهلب همنام وی بپا شده بود وناچار گردید که اول این آتش را فرو نشاند. ابن‌مهلب عراق‌را قبضه کرده و کارش بدرجه‌ای بالاگرفت که درفارس و کرمان وسایر مراکز ایران فرمانداران به‌نام او حکومت مینمودند. خلیفه برادرش مسلمه را سردار لشگر شام نموده بدفع یزید مأمور ساخت. درنتیجه یزید که سر کردهٔ انقلاب و شورش بود بقتل رسید. برادرهای او که بطرف کرمان فرار کرده بودند دستگیر شده کشته‌شدند. عیالات آنهارا اسیر ودربازاربفروش‌رسانیدند. مسلمه در پاداش این خدمت بزرگ بحکومت عراق و خراسان منصوب گردید. او حکومت خراسان را به ناپسری خود سعید واگذارکرد که یك آدم سست و ملایمی بود و برای شغلی چون حفاظت سرحدات نامناسب مینمود. با وجود لشگر اعزامی مسلمه ایلات و صحرانشین های خجند وفرغانه عموماً شورش کردند. اهالی سغد که ثابت ماندند قبل از رسیدن کمك صدمات زیادی دیدند نظر به‌تخلف از عهدی که بسته بودند لشگر پس از ورود بآنها حمله برده جنگ و حملات غیر قاطعی بوقوع پیوست. بطور کلی باید گفت که درسلطنت یزید علائم انحطاط وزوال دولت بنی‌امیه نمودار گردید.

تبلیغ عباسیان

تقریباً در این زمان بود که محمد نوهٔ بزرگ عباس عموی پیغمبر به‌بهانهٔ اینکه از نسل هاشم شعبه‌ای ازقریش‌است بنای پیشرفت راگذاشت. او برای جلب رضایت فرقهٔ شیعه مدعی شد که خلافت حق‌اولاد علی بود، ولی ایشان چون ازحق خود دست بردار شدند لذا این حق به اولاد عباس تخصیص پیدا نموده است. او مدتی فراری و در ریگستان فلسطین متواری بود تااینکه خودرا براه کاروان‌رو رسانیده و بالاخره از مکه وارد شام گردید. در اینجا

۱- اول مسافر انگلیسی که بمشرق سفرکرده و از طرف این‌خلیفه برسش‌هائی ازاو بعمل آمده شرحی درفصل ۵۲ ذکر شده‌است. (مؤلف).

مرکزی بدست آورده مشغول وسرگرم تبلیغ گردید. اخیراً عده‌ای ازطرف او بخراسان آمده و آن سرزمین را برای تبلیغ مستعد و قابل استفاده یافتند. مخصوصاً در میان ایرانیانی که جزو موالی یعنی بندگان بشمار آمده وجدیداً داخل اسلام شده بودند، پس از چندی گماشتگان محمد بقتل رسیدند، لیکن تخمی که ریخته بودند بتدریج بارآور شده و پیروان زیادی درایران وعراق گرد آمدند.

خروج زید بن حسین ۱۲۲ هجری (۷۴۰)

خروج زید و مجاهداتی که او برای پیشرفت مقصود خویش نمود درحقیقت تقویت بزرگی بود ازحزب عباسی‌ها، بهرحال اهل عراق روی عادت دیرینهٔ خود عهد و پیمانی را که بااو بسته بودند به‌پایان نرسانیده وی را پس از خروج تنها گذاشتند، ولی او هم باکمال مردانگی بادشمن نبرد کرده تا آنکه مقتول گردید. هرچند بواسطهٔ قتل او فرقهٔ شیعه درمقصودی که داشتند عقب افتاده وشکست فاحشی بآنها رسید، ولی ازطرف دیگر باید تصدیق نمود که این حادثه سبب گردید که مردم درانهدام خاندان بنی‌امیه وتقویت ازعباسیان بیشتر باهم اتفاق کنند.

خلافت هشام ۱۰۵-۱۲۵ هجری (۷۲۴-۷۴۳) وجنگ تور ۱ ۷۳۲ میلادی

در تمام مدت خلافت هشام که نسبتاً طولانی بود سلطنت بنی‌امیه درتنزل و انحطاط بوده است. خوانندگان میدانند که وقایعی را که ما تا اینجا بطور اختصار ذکر نمودیم تمام آن مستقیماً مربوط به‌ایران بوده است، ولی این‌را نباید از نظر انداخت که در زمان خلافت هشام مسلمانان به‌کشور فرانسه حمله بردند. این واقعه در سال ۷۳۲ میلادی بوقوع پیوست که درست یك قرن از رحلت بانی اسلام گذشته بود. در این جنگ فتحی که نصیب شارل مارتل گردید مورخین اروپا آب وتاب زیادی بآن داده وفوق‌العاده آنرا اهمیت داده‌اند، درصورتیکه ممکن‌است بگوئیم که مطمح نظر مسلمانان دراین جنگ بیشتر قتل وغارت بود نه فتح دائمی.

۱- Tours.

ولید دوم و یزید سوم
۱۲۵–۱۲۶ هجری
(۷۴۳-۷۴۴)

خلفای اخیر سلسلهٔ بنی‌امیه چندان قابل ذکر نمیباشند. **ولید** که درفسق وفجور مستغرق بود بدست پسرعم خود بقتل رسید. خود قاتل هم بعد از چند ماهی کشته شد. تمام کشور های اسلامی آنوقت بحال هرج و مرج افتاده و در همین حالت **ابراهیم** جانشین **محمد** با قدم سریعی ادعای عباسیها را تعقیب نموده وبنای پیشرفت راگذاشت.

خروج عبدالله معاویه
۱۲۶–۱۲۹ هجری
(۷۴۴-۷۴۷)

در مدت خلافت **مروان دوم** جانشین **یزید سوم** شورش و انقلاب زیادی در شام روی داد که در فرو نشاندن آن و سر کوبی شورش طلبان قساوت کاریها وجنایاتی که آنوقت یك امر عادی شمرده میشد بوقوع پیوست. مهمتر ازهمه طغیان **عبدالله**بن **معاویه** از اولاد **جعفر** برادر **علی بن ابیطالب** بوده است. توضیح اینکه پس از جلوس **مروان** برسریر خلافت اهل کوفه با **ابن‌معاویه** بیعت نموده و در آخر ویرا تنها گذاشتند. او فراراً به‌مدینه آمده وعدهٔ کثیری در آنجا زیر لوای وی جمع شدند. او با این قوه وکمك خوازج اخیراً اصطخر را مرکز خویش قرار داده و فرمانداران او دراصفهان و ری و قم حکومت میکردند. درسال ۱۲۹ هجری(۷۴۷) ازلشگر شام شکست خورده و مانند سایر مدعیان خلافت درهنگام شکست بطرف خراسان فرارکرد. **عبدالرحمن بن مسلم** مشهور به **ابومسلم** آنوقت درمرومقیم بود. درظاهر مردم‌را به بنی‌هاشم دعوت میکرد، ولی درواقع ناشر افکار عباسیان بود واز آنها ترویج مینمود. **ابن‌معاویه** نه آنکه دربارهٔ او برخلاف انتظار هیچ نوع کمك و همراهی بعمل نیامد بلکه بدست حکومت هرات که تحت نفوذ **ابومسلم** بود بقتل رسید.

برافراشته شدن پرچم سیاه عباسیان درخراسان ۱۲۹ هجری (۷۴۷)

انحطاط وضعیت حکومت مرکزی باعث‌شد که‌اعراب درهمه‌جا به‌نزاع وجنگ داخلی مشغول گردیده وسطوت وهیمنهٔ خودرا بدینوسیله ازدست‌دادند. نظیر اسپانیا دراقصای‌غرب، افریقا، سوریه و عراق در تمام این اماکن و بلاد نفوذ خلیفه تقریباً

بصفر رسید. و نیز درخراسان، **نصر** فرماندار آنجا که ازحکمرانان مقتدرشمرده‌میشد و در شکست و دستگیری **قرسول** [1] خاقان لیاقت و کفایت نظامی خود را کاملا به ثبوت رسانیده بود معذلك طائفه‌ای از یمنی ها بر علیه او برخاسته و نزاع و جنگ طولانی بین اعراب یمنی و مضر همانطور که خراسان را متزلزل ساخت اندلس را هم تکان داد، غرض دریك چنین عصر پر ازانقلاب و آشوبی **ابومسلم** موقع را مغتنم دانسته پرچم سیاه عباسیان را که این آیه قرآن « اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا » در آن بود به اهتزاز درآورد.

این شخص نامی که خاندان **بنی‌امیه** را منقرض ساخته و **بنی عباس** را بجای آنها روی کارآورد ابتدا غلامی بودکه **محمد** که دررأس خاندان عباسی قرار داشت ویرا در بازار مکه خریده بود. او بر اثر ابراز لیاقت و هنر و کاردانی محل وثوق و مورد اعتماد واقع شده دائماً بین جنوب فلسطین و خراسان میهن خویش در مسافرت وحرکت بود. از جمله انتشارات و تبلیغات او یکی این بودکه میگفت « من مظهر خدای بی همتا میباشم » این دعوی در آنوقت مورد قبول عامه واقع گردید. درپایان امر او شروع بجنگ نمود و دسته بندیها وسازش هائی که ازمدتی بطور خیلی‌عاقلانه جریان داشت منتهی باینجا گردیدکه مرو و هرات را قبضه نمود. **نصر** در یکی از گزارش های خود به خلیفه مینویسد که دویست هزار نفر با **ابومسلم** بیعت کرده و بقید قسم قول وفاداری داده‌اند، در نتیجه ازاو برای جلوگیری از این انقلاب دائم ـ التزاید در ضمن اشعار زیر تقاضای کمك مینماید:

اری بین الرماد و میض نار	واخشی ان یکون له ضرام
و ان النار بالعودین تذکی	وان الحرب مبدء ها کلام
فقلت من التعجب لیت شعری	أ ایقاظ بنی امیة ام ینام

مروان برای اعزام سپاه جدیت نمود، دراین اثناء او **ابراهیم** راکه ازآنوقت ببعد ازاین‌صحنه‌نا پدید میباشد دستگیر کرد. لیکن برادرانش **ابوجعفر** و **ابوالعباس**

1- Kursul.

فراراً بکوفه آمده و در آنجا خود را مخفی کرده محفوظ ماندند . **قحطبه** یکی از افسران کافی و لایق **ابومسلم** ، نصر را دردو نقطه یکی نیشابور و دیگر در گرگان شکست داد و او رو به هزیمت نهاده از هر طرف برای خود پناهی میجست ، بالاخره از ری عبور کرده و قبل از ورود به همدان درگذشت ، لیکن **قحطبه** که **نصر** رادر هنگام فرار تعاقب کرده بود وقتیکه به ری رسید بالشگر خلیفه مواجه گردید. این لشکر که از کرمان آمده بود از **قحطبه** شکست خورد و بالاخره نهاوند هم بتصرف **قحطبه** در آمد. سپس او از **ابن حبیبه** که درجلولا بود به یك سو شده یکسر وارد کوفه گردید. هرچنداین سردار شام پیشدستی نمود، ولی ضعف نشان داده ودر کربلا مانده وبالاخره این دو لشگر در نزدیکی شهر بهم تلاقی نمودند . **قحطبه** لشگرشام را شکست داد، ولی خودش هم در این جا اسیر چنگال مرگ گردید . **ابن قحطبه** که پس از پدر بسرداری لشگر منصوب شد کوفه را بتصرف در آورد و **ابوالعباس** که تا آنوقت مخفی و ناپدید بود از خفا ظاهر گردید و همین سپاه فاتح پس از این ، خلافت او را اعلان کرده و با او بیعت نمودند .

جنگ زاب بزرگ ۱۳۲ هجری (۷۵۰)

هنگامیکه این کشمکش ادامه داشت نیروی دیگری که به توسط **قحطبه** از نهاوند فرستاده شدلشگر **عبدالله بن مروان** را شکست داده قسمت علیای نهر فرات را بتصرف در آورد. مروان خلیفه که در حران توقف داشت ناچار قدم بمیدان کارزار نهاد ، اواز فرات عبور کرده با یکصد و بیست هزار مردان جنگی از سمت چپ روانه گردیدو بالاخره از پل زاب گذشته عازم شد که در مقابل **عبدالله** عموی **ابوالعباس** که فرمانده لشگر بود جنگ را خاتمه دهد. او برای اینکه اعراب طماع و حریص را به جنگ تهییج کرده باشد به سران لشگر اظهار داشت من تمام خزائن و نقود خود را برای دادن انعام همراه آورده‌ام ، ولی دراین بیان سوء تفاهم شده قبائل چنین خیال کردند که مقصودش فرار است . این بود که خوف و هراس بر آنها مستولی گردید یکدفعه رو بهزیمت نهادند و از شدت اضطرابی که در آنها پیدا شده بود هزاران تن در میان

رودخانهٔ بزرگ افتاده وغرق شدند . لشگرفاتح عباسیان در تعاقب آنها طرف موصل روانه شد ، مروان بدبخت بالاخره شکار شده و بقتل رسید و با مرگ وی خلافت خاندان بنی امیه انقراض پیدا نمود .

حالت ایران تحت خلفای بنی امیه

ما دراین‌فصل تاریخ ایران‌را از این‌حیث‌که جزء امپراطوری عرب بود تاجائیکه ممکن میشد بیان کردیم ، دریك دوره و عصری که استبداد وظلم وجور عمومیت‌داشت واشخاص ظالم و جورپیشه‌ای مانند حجاج ازجانب خلیفه حکومت داشتند مسلم‌است‌که با ایرانیها خیلی بد سلوك میشده است. حتی حالت آنها دراین عصر ابداً طرف مقایسه با زمان خلفای اولیهٔ اسلام نبوده‌که حامی عدل وداد ورافع ظلم وجور بوده‌اند. دراینجاباید دانست‌که اهل خراسان در انقراض سلسلهٔ بنی‌امیه عامل خیلی مؤثر وقوی بوده‌اند . دزمیان مردم این سرزمین بوده است که نواب عباسیان توانستند صمیمی‌ترین‌وفداکار ترین افراد را پیدا کنند . مخصوصاً در همین روز های مهم تماشائی می‌بینیم که برای خدمت بیك شخص اجنبی که ابداً ملاقات هم نشده است اشخاصی از اهل این قطعه دست ازجان و مال خود کشیده وآخرین درجهٔ صمیمیت و فداکاری را دربارهٔ وی بروز دادند. حرارت وجوشی‌که در پیروان پرچم سیاه وجود داشت همان بود که در فوق اشاره شد و لذا بر سپاه شام غالب آمدندکه حس و حرارتشان نسبت به خلیفه سلب شده و جز منافع شخصی یا نهایت عشیره‌ای منظور دیگری نداشتند و بنا براین مظفریت وپیشرفتی‌که برای اهل خراسان حاصل شد میتوان ازحیثی آنرا جزونهضت ملی شمردکه ازناحیهٔ مردم جفا دیده ناشی شده‌است. زیرا آنها باید حس کرده‌باشند که درتمام آن چیزهائیکه درتمدن وتهذیب لازم وضروری است برارباباان خود یعنی اعراب مزیت وبرتری دارند.



ابومسلم

فصل چهل و نهم

تفوق ایرانی در آغاز دورهٔ عباسی

تفوق ایرانیان براعراب یاملت مغلوب برغالب قبلا ازدیرزمانی درجریان بوده و مقدمات آن تهیه میشد وآن ، وقتی بحدکمال رسیدکه عباسیان که ظهور و اعتلاءشان مرهون ایرانیانست برسریر خلافت نشستند ، رسم این خلفا آن بودکه ازاعراب کناره جویند و وثوق و اعتمادشان برآنها یعنی ایرانیان ومخصوصاً اهل خراسان بوده است. لذا آنان را بخود جلب و با خود دوست ساختند.

«دوزی – تاریخ اسلامی»

خاتمه یافتن وحدت مسلمان

سلسلهٔ بنی‌امیه وامپراطوری اسلام دولفظی مترادف بوده‌اند واما آن در بنی‌عباس درست نمیآید، چه خلافت اخیرالذکر دراندلس هیچوقت ودرافریقا ازاول ولی بنوبت موردتصدیق نبوده‌است ودرایران چنانکه درآتیه معلوم خواهد شد زمانیکه خلیفه ضعیف میشود سلسله های خودمختاری ظهور میکنند ، تا اینکه سیل بنیان‌کن هجوم تاتار به ایران سرازیر شده پس از تصرف آن کشور خاندان منحطهٔ عباسی را منقرض ساخته و بانقراض آن، خلافت را که قوهٔ معظمی بود خاتمه داد.

یك‌مطلب دیگر که تاجائیکه مربوط است بایران اهمیت خاصی‌را دارا میباشد این‌است که عباسیان موفقیت و کامیابی خودشان‌را بلشگریانی مدیونندکه‌درخراسان

فراهم کردند . بدینجهت برای حفاظت واستقرار خاندان خود در مقابل عرب متکی بر آنها بوده‌اند . تنعم و خوشگذرانی اعراب که آنرا فتوحات وپیشرفتهای فوق‌العادهٔ آنها آورد و رویه‌ای را که برای صیانت خود پیش گرفتند که آن بلا حرف بر ضرر امپراطوری اسلام بود سبب شد که قوهٔ جنگی آنهاضایع وفاسد گردید ، درست‌مانند منچو ها در ایام اخیره در چین و طریقه‌ای را که برای برقراری خود تعقیب نمودند. خاندان عباسی تا این درجه با اعراب دشمن بودند که در دستوریکه‌**ابراهیم** برادر **ابوالعباس** به **ابومسلم** میدهد میگوید « ملتفت باش که در خراسان حتی یکنفر که زبان او عربی است نباید باقی بماند بلکه باید کشته شود » راستی از یك عضوی از قبیلهٔ قریش چنین حکمی خیلی غریب است !.

جلوس ابوالعباس بخلافت ۱۳۲ هجری (۷۴۹)

پس ازفتحی که‌در نزدیکی کوفه نصیب **قحطبه** گردید**ابوسلمه** وکیل یا نمایندهٔ خاندان **هاشم** در خراسان ،کوفه را تصرف نموده و تحت عنوان « وزیر آل محمد » مشغول حکمرانی گردید. دوبرادر **ابراهیم** که تا آنوقت‌مخفی‌بودند بیرون آمدند. **عبدالله** ، **ابوالعباس** برادر کوچکتر بود، لیکن ازطرف مادر شریف بوده است . بالنتیجهٔ ادعای او نسبت به ادعای **جعفر** که مادرش کنیز بود اساسی تر و خود بخلافت شایسته تر شناخته‌شد. در اینجا شاید انتظارداشته باشیم که اعلامیهٔ خلافت **ابوالعباس** صورت عمل گرفته و فوراً انتشار پیدا کند ، ولی **ابوسلمه** آن را بتأخیر می انداخت تا آنکه حامیان خاندان عباسی باو فشار آورده بالاخره **ابوالعباس** را بمسجد بردند . او بمنبر بالا رفته برعلیه بنی امیهٔ بد نام و غاصب حقوق پیغمبر شروع بسخن نمود . مینویسند که او در آخر خطبه در ضمن تهدید فریاد کرد « منم دست انتقام الهی و نام من **سفاح** یعنی خونریز است » . او بهمین لقب هم در تاریخ مشهور شده است ، در صورتیکه هنوز مسلم نیست که او این لقب را برای خود اختیار کرده باشد .

قتل عام بنی امیه

اینکه این‌خلیفه را **سفاح** نامیده‌اند بمناسبت عملیات‌هولناکی- است که برعلیه اغلب افراد این خاندان منکوب بدست وی

انجام گرفت . او هریك ازشعب این خاندان را از بیخ برانداخته بکلی نابود ساخت در فلسطین عموی خلیفه پایهٔ جور و جفا و غدر و دغا را بالا برد ، باینمعنی پس از



۱۲ - چادر لنجیان ایلات تیموری
(ساکنین شمال شرقی ایران از نسل تیمور لنگ)

اعلام عفو عمومی برای تحکیم و تشیید مبانی آن ضیافتی کرد که در آن هفتاد نفر از سران بنی امیه مدعو بودند . وقتیکه هریك درجای خود قرار گرفتند ومجلس رسمیت پیدا نمود یکنفر شاعر از جای خود برخاسته شروع بذکر مطاعن وجوروستم بنی امیه

نمود در این اثناء بیك اشاره تمـام هفتاد نفررا در همان مجلس بقتل رسانیدند. بعد فرش روی هفتاد جسد مرده گسترده وخان های طعام روی، آن چیده مشغول خوردن شدند.

یکنفر ازاین خاندان که ستارهٔ اقبالش روشن بود ازاین حادثهٔ هولناك جان در برده واز هرطرف در تلاش مأمنی بر آمد، تا آنکه اورا برای حکومت اندلس دعوت کردند، او در آنجا شالودهٔ خلافت خاندان جدیدبنی امیه را ریخت وموفقیت‌شایان و پیشرفت نمایانی هم نصیب وی‌گردید.

خلافت ابوالعباس و مرگ او ۱۳۶ هجری (۷۵۴)

درتمام مدت خلافت **ابوالعباس** طغیان وشورش درهمه جا حکمفرمابود واین‌گویا بواسطهٔ سفاکی وخونخواری اوبود که در عراق و شام لوای طغیان و سرکشی برافراشته شد. هنوز لشگر زیادی طرفدار خلافت بنی امیه وجود داشت. بصره نیز علم مخالفت برافراشته و با لشگرخراسان سردار هاشمی بمبارزه برخاست، مخصوصاً دراینجا برای تشریك مساعی‌نقشهٔ عاقلانه‌ای هم در کاربود که خاندان عباسی را تهدید مینمود، لیکن هیچیك آنطوریکه خیال میشد بوقوع نرسید. اولا **ابن‌هبیره** با آنکه لشگرش باندازه‌ای بود کـه میتوانست خلافت بنی امیه را در شام مستقر نگهدارد به واسط پناهنده شده و اخیراً تسلیم گردید. مردان کاری و جنگ آزمودهٔ خراسان بصره‌را قبضه نمودند. اگرچه درخراسان وسایر نقاط شورش ها وانقلاباتی بوقوع پیوست، لیکن دیری نکشیدکه پایه های خلافت عباسیان استوارگشت.

قتل **ابوسلمه** گواه صادقی است بر حق نشناسی و غدر ایـن خلیفه. آری او این شخص‌را بمیهمانی دعوت‌کرده درختم مجلس وقتیکه اوتنها بمنزل میرفت بین راه ناگهان اورا بقتل رسانیدند، پس ازاین واقعه‌چیزی نگذشت که **ابوالعباس** به مرض آبله درگذشت. در مدت پنج سال خلافت او دامنهٔ کشتار وخونریزی، دغا و غدر، نقض عهد و پیمان، شکستن قسم، بیوفائی‌و حق ناشناسی و هزاران فجایع وشنایع دیگر بدرجه‌ای توسعه پیداکرده بودکه نظیرآن را درتاریخ اسلام نمیتوان نشانداد.

ابوجعفر منصور ۱۳۶-۱۵۸ (۷۵۴-۷۷۵)

ابوجعفر پس از سفاح بـر تخت نشست و لقب منصور را برگزید، عموی خلیفه عبدالله که درجنگ با مروان پیروز گشت علیه‌وی قیام نموده وبنای طغیان را گذاشت. منصور ابومسلم را برای دفع او نامزد کرد، این مدعی در حال مأیوسی هفده هزار لشگر خراسان را که فهمید نمیتواند به آنها اعتماد کند با کمال بیرحمی کشت. ابومسلم در آخر فتح نموده عبدالله را اسیر کرده و او را دربصره حبس نمود.

قتل ابومسلم ۱۲۷ هجری (۷۵۴)

درست همانطوریکه ابوالعباس ابوسلمه راکشت منصور حق نشناس هم بقتل ابو مسلم مقتدرمصمم گشت. ابو مسلم که از دغا و غدر خلیفه بدگمان بود با یکی ازدوستان خود در توقف و رفتنش نزد خلیفه مشورت کرده نظرش‌را پرسید در این باب چیست. او در جواب گفت «شیری طعمه‌اش راکه خارهای زیادی‌در آن فرو رفته بود نمیتوانست حرکت دهد، یك آدم‌خوش باوری‌که این ناتوانی شیر را دید و آه و زاری وی را شنید رقت نموده خود را بوی رسانید. بدست عاطفت آن خار ها را بکشید و بیرون آورد ولی شیر درمقابل این احسان او را دریده و طعمهٔ خودش ساخت. مجوزی‌هم که برای این عمل خود اظهارداشت این بود که تو آدمی هستی که درکارهائیکه مربوط به تو نیست دخالت میکنی و اندیشهٔ آنست که به شیر دیگری هم کمك وهمراهی کنی که مرا از این شکارگاه بیرون کند. ابو مسلم گفت «اگر شاخهٔ جوانی‌را که بدست خویش غرس نموده مراقبت نکند مردمی که از راه میگذرند آن را از بیخ خواهند کند». او بعد بر گشته نزد خلیفه آمد، خلیفه پس از عتاب های زیاد خیلی بخت وی را دریده قطعه‌قطعه نموده ونهال عمر یك‌مرد نامی که کامیابی خاندان‌عباسی مرهون خدمات وزحمات او بوده‌است دراوائل سن سی‌وپنج اینطوراز بیخ کنده شد. این گویا سزای خون هزاران‌اشخاص مدعی ومخالفی بودکه مخصوصاً بحکم او ریخته شده بود، ولی باید دانست که او چون تحت اوامر اربابان خود بود ازروی‌صمیمیت و حقیقت تزلزل ناپذیری این خدمات را بموقع اجراء میگذاشت، در هرصورت قتل

او ابوجعفر را بد نام نموده و به سیاهترین لکه های دغا وغدر و حق ناشناسی متهم و معروف ساخت .

نائرهٔ انقلاب در ایران ۱۳۸ هجری (۷۵٦) و ۱۴۱ - ۱۴۳ هجری (۷۵۸ - ۷٦۰)

در سال یکصد و سی و هشت هجری نائرهٔ انقلاب و شورش سرتاسر ایران را فرا گرفت . سنباد از جمله پیروان مذهب قدیم ایران پس از واقعهٔ قتل ابومسلم جماعت زیادی را جمع نموده به مطالبهٔ خون ابو مسلم صاحب خود برخاست . او به مردم میگفت هنگامی که ابو جعفر خواست ابو مسلم را بکشد وی اسم اعظم را بر زبان جاری کرده فوراً مرغی سفید شده به پرید و به بالا طیران نمود . سنباد تا مدت سه ماه از ری تا نیشابور را در تصرف داشت . القصه پس از کشته شدن شصت هزار نفر از پیروان او آتش این انقلاب خاموش گردید . مدت سه سال که از این قضیه گذشت عامل خراسان پرچم عصیان وطغیان برافراشت. بالاخره بدست ابن خزیمه شکست خورد. نامبرده کسی است که مهدی پسروجانشین تصادفی منصور باو مربوط ومتحد بوده است. انتخاب مهدی برای حکومت خراسان که بعد از این بعمل آمد دلیل قاطعی است که محل مزبور دارای اهمیتی بسزا بوده است . سپهبد[1] طبرستان هم که سنباد پس از شکست و هزیمت باو پناهنده شده وکلیهٔ خزائن و اموال ابو مسلم باو سپرده شده بود علم مخالفت برافراشته قدم به معرکهٔ جنگ گذاشت. بالنتیجه طبرستان نیز بتصرف اعراب درآمد . سپهبد بواسطهٔ یأس و نومیدی خودرا مسموم ساخت .

طایفهٔ راوندیان ۱۴۱ هجری (۷۵۸)

درخلال این احوال فرقهٔ عجیب وغریبی درایران بظهوررسید که قائل به تناسخ و حلول بودند و عقیده داشتند که خدا بطورموقت درخلیفه حلول کرده است . آنها ناگهان دراطراف قص ..صور جمع شده فریاد میکردند که « این خانه، خانهٔ

خداوند ماست، همان: مانان و آب عطا میکند » ملازمان خلیفه حسب

۱ - رجوع شو ؤلف) .

الحکم باین جماعت حمله برده لیدر های آنها را گرفته زندانی کردند . شورشیان ناگهان به محبس هجوم برده رئیس زندان را تقریباً بقتل رسانیدند. این طایفهٔ موسوم به راوندیه از اهل راوند اصفهان تا اوائل قرن دهم وجود داشتند. طایفهٔ مزبور بطور عجیب سبب شدند که از آنوقت ببعد یك اسب زین کرده (اسب نوبت) در کوشك یا قصر خلافتی بجهت یك پیش آمد ناگهانی همیشه حاضر و آماده باشد .

خروج اولاد حسن بن علی ۱۴۴ هجری (۷۶۱)

یك خطر خیلی سختی که بیش ازشورشهای ایران منصور را تهدید مینمود خطر قیام اهل بصره و مدینه برای استرداد حقوق آل علی بوده است، نائره شورش و آشوب دراین دو شهر پشت‌سرهم بنای‌اشتعال راگذاشت. محمد یکی‌ازاولاد حسن درمدینه‌خروج کرد، لیکن مردم اورا تنها گذاشتند ، تا اینکه درجنگ شهید شد. سپس برادرش ابراهیم بصره را گرفته و بعد از آن جا به کوفه حرکت نمود ، بالاخره او نیز در جنگ شکست خورده بقتل رسید .

بناء شهر بغداد ۱۴۵ هجری (۷۶۳)

منصور مؤسس و بناکنندهٔ شهر بغداد میباشد که آن تحت نظرهارون الرشید نوهٔ اوخاطرات و یادگارهای‌زوال‌ناپذیر دیار خیال انگیز شرق را زیب وزین صفحات نوز بخش‌الف لیلهٔ و لیله میباشد کاملا برای ما ذخیره نمود که آن امروز در دسترس عموم گذاشته شده است . مقصود اساسی و سیاستمدارانهٔ او در بناء این شهر جدید آن بود سپاهیانی‌که در قرب و جوار بصره و کوفه بودند و این نقاطلانه و آشیانهٔ فتنه وفساد شده بودند از این نواحی آنها را خارج سازد . این شهر بواسطهٔ موقعش که چند میل از بالای‌شهرقدیم مداین واقع شده وتأسیس و بناء دائمی دیوان در داخل‌حصار آن خیلی زود پایتخت امپراطوری عباسیان قرار گرفت ، برای هر یك سه دسته از لشگریان‌که یکی دستهٔ خراسان که محل اعتماد و نقطهٔ اتکاء منصور بود و دیگر دستجات مضرویمانی در ساحل شرقی دجله اردوگاهی جداگانه بنا نمودند .

قیام در هرات ، ۱۵۰ هجری (۷۶۷)

در سال های اخیر خلافت منصور نسبتاً سکون و آرامشی درکشور برقرار بود که ناگهان شخصی بنام استادسیس به ادعای نبوت در هرات قیام نمود ، او خراسان و سیستان را هم بتصرف خود درآورد ، ولی درآخر ابن‌خزیمه او را با کشتارخیلی‌زیادشکست داد و شاید چیزیکه در این حادثه‌قابل اهمیت است اینکه خیزران دختر استاد یاغی بتوسط مهدی جزء حرم قرارگرفته و عاقبت مادر هادی و هارون شد .

نفوذ ایرانیان در زمان خلافت منصور

نفوذ ایرانیها درمدت‌طولانی خلافت منصور روزانه‌درتزاید و ترقی بوده است . اولا وضع لباس درباریان ایرانی بود . مطالعهٔ ادب ، طب ، هیئت و نجوم تحت مراقبت و سرپرستی این خلیفه آغازگردید . او اول‌کسی است که حکم‌کرد علوم و فلسفهٔ یونان را بعربی ترجمه نمایند . دربسیاری ازچیزهای دیگر اوتخم عصر طلائی اسلام را پاشید و برای آیندگان راه را صاف‌کرد ، دیگر برای انتظام امور کشوری چون نظامات و مقررات صحیحی که بر طبق آن عمل شود در دربارخلافتی وجود نداشت لذا امر کرد اصول و نظاماتی را که سلاطین ساسانی برای انتظام امور کشوری بکار میبردند همان ها را سرمشق قراردهند و مطابق آن عمل کنند . منصب وزارت فوق همهٔ مناصب شمرده میشد . شخص وزیر در رأس همهٔ اعضاء و ملازمین دربار قرارمیگرفت . باید دانست اول‌کسی که این لقب را (چنانکه قبلا ذکر شد) برای خود اختیار نمود ابو سلمه بوده است . او به قتل رسیده و جانشین بلافصل‌وی را نیز مسموم ساختند. رتق وفتق امور کشوربدست برامکه یا اولاد برمك جداعلای برامکه بوده است . لقب برمك باید از کشیش بزرك آتشکدهٔ مرکزی و یا ازخانقاه و معبد بودا آمده باشد که در بلخ دائر بوده‌است. این خاندان زیاده از پنجاه سال (۷۵۲ ـ ۸۰٤ میلادی) حکومت داشتند . بواسطهٔ کفایت وکاردانی و نیز سرپرستی علم و ادب آنها بود که خلافت عباسیان باوج کمال رسید .

مهدی ۱۵۸-۱۶۹ هجری
(۷۷۵ - ۷۸۵)

منصور درحیات خودش مهدی را جانشین خود تعیین نموده بود. او وقتیکه ازدنیا رفت عکس العمل حکومت قابل ودر عین حال سخت و شدید و نیز تیره‌وی در مهدی و محاسن او ظهور پیدا نمود. دروصف او چنین گفته شده است « درحسن وزیبائی مانندماه درخشان است، ازحیث مطبوعی وخوشبوئی به بهار، درجرئت وشهامت به شیر، دربخشندگی وفیض بخشی به دریای زخار مانند است.

ولی مقام اورا باید گفت که فوق همهٔ اینهاست، چه این خلیفه اساس حکومت خود را روی عدل و داد قرار داده و پایهٔ سلطنت را بدرجه‌ای بس رفیع و منیع رسانید. او خطوط ارتباطیهٔ کشوررا اصلاح نموده و آنرا بسی توسعه وترقی داد قلاع واستحکاماتی در مراکز مهمه ترتیب داد. قصبات و شهرها بنا نمود، شعر و ادب را ترویج نموده وشعرا را بسی تشویق میکرد موسیقی وادبیات را به‌پایهٔ بلندی رسانید ازطرف دیگر این را هم نباید نهفته گذاشت که مظالمی که از وزراء وسرداران او صادر شده مسئولیت آن دامن گیر شخص او میباشد حقیقت امر این است که مهدی پیروان مانی را جداً تعقیب نموده حتی او برای اینکار یك ادارهٔ خاصی تشکیل داد.

پیغمبر برقع پوش خراسان
۱۵۸—۱۶۱ هجری
(۷۷۴—۷۷۷)

حادثه‌ای که دراوایل خلافت مهدی بوقوع پیوست ازحوادثی است که خوانندگان انگلیسی را به منظومهٔ « مور » آشنا میسازد. شرح قضیه بطور اجمال این است که مقنع معروف بحکیم برقعی در قریه‌ای موسوم به قارز واقع بین راه مشهد وهرات تولد یافته است. ازجمله تعلیمات او یکی این بود که خدا در آدم و ابومسلم که اسمش هنوز بشدت ورد زبانها بود ونیز درخودش حلول[1] نموده است. او مدت چهار سال آسیای مرکزی را در تصرف داشت تا آنکه محصور شده و پس از آنکه ازهمه‌جا مأیوس گردید خودرا درمیان خمره یاحوضچهٔ تیزاب انداخته هلاك ساخت

۱— برون درجلد اول وفصل نهم کتاب خود هویت تمام این فرقه‌ها را بتفصیل ذکر نموده است و خوانندگان میتوانند بآنجا رجوع کنند. (مؤلف).

هادی ۱۶۹—۱۷۰ هجری (۷۸۵—۷۸۶)

فرزند لایق و محبوب مهدی، هارون بوده است که در سال ۱۵۶ درجنگ بسفور ابراز لیاقت نموده افتخاراتی برای خود تحصیل کرده بود. ازاینرو اومیخواست حق خلافت رااز موسی معروف به هادی که بزرگتر بود سلب کرده به هارون واگذار کند، مگر هادی حاضر نشد که از حق خود صرف نظر کند. چنانچه بعداز فوت ناگهانی او زمام امور خلافت را هادی بدون هیچ معارضی بدست گرفت، معذلك خلافتش اهمیتی پیدا نکرد بعلاوه آن از یکسال هم بیشتر طول نکشید. بعد از مرگش هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود، همان خلیفه‌ای که تحت خلافت او عصر ذهبی اسلام بوجود آمده است.

پایان جلد اول

فهرست مندرجات

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

فصل سی ام

فصل سی ویکم

فصل سی ودوم

فصل سی و سوم

فصل سی وچهارم

فصل سی و پنجم

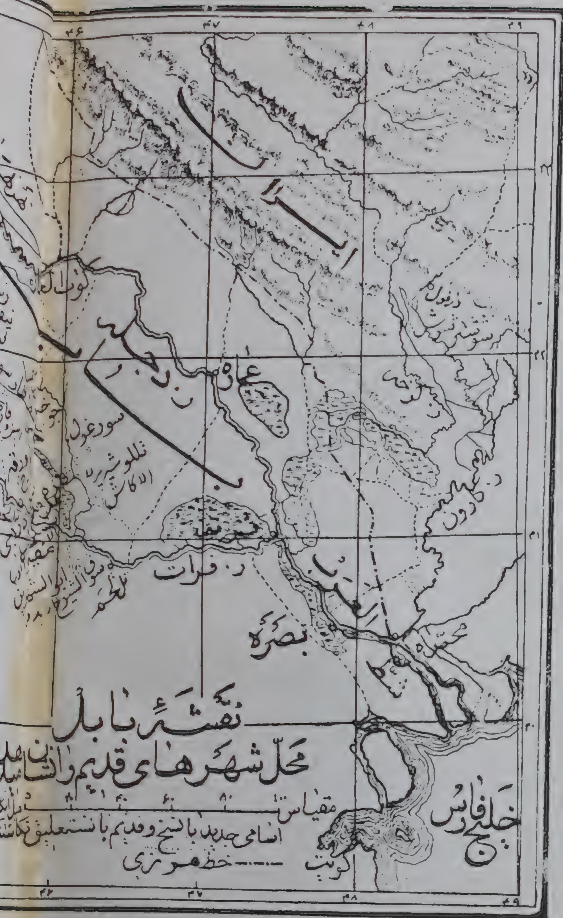
فصل سی و ششم

فصل سی و هفتم

فصل سی و هشتم

فهرست گراور ها

موضوع	صفحه



نقشهٔ بابل
محل شهرهای قدیم و
مقیاس
اسامی جدید با نسخ و قدیم با نستعلیق
خط مرزی
ایران
ر. دجله
ر. فرات
بصره
خلیج فارس
کویت



ر. فرات
فلوجه
بغداد
مسيب
كربلا
نجف
سماوه
نيفر
سومر
دریای شرقی
(خلیج فارس)
بابل
در دوره اول تاریخی

فهرست اعلام

پ

ج

چ

ح

خ

ف

گ

	9		
		12	13
	4		90